



شیخ صدق (ع)

ابو جعفر محمد بن خلیفہ بن یاہنیہ قمی

ابو جعفر وابو قاسم

یعقوب جعفری

ابن بابویه، محمدبن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

[التوحید. فارسی]

التوحید /تألیف شیخ صدوق ابن بابویه؛ ترجمه و توضیحات یعقوب
جعفری .— قم: نسیم کوتیر، ۱۳۸۹.

ISBN 978-964-240-028-7

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيبا.

۱.احادیث اخلاقی. ۲.اخلاق اسلامی. ۳.احادیث شیعه — قرن ۴
ق. الف. جعفری، یعقوب، ۱۳۲۵—. مترجم و مصحح. ب. عنوان.

۲۹۷

BP ۲۴۸/الف ۴۱ خ ۲۶۰۴۱

ابن کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.



انتشارات نسیم کوتیر

ناشر برگزیده نماشگاه سراسری قرآن و عترت و حسنواره فرهنگی (امام رضا(ع))

دفتر مرکزی: قم، حبیابان شهید فاضلی (دور شهر) - کوچه ۳۰، پلاک ۵۵ - ساختمان انتشارات نسیم کوتیر
واحد فروش: ۷۸۳۰۵۶۷-۷۷۳۲۲۷۷ - واحد پژوهش: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷ - دورنگار: ۷۸۳۰۵۶۸ - همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷

شناسنامه

■ نام کتاب: التوحید

■ مؤلف: شیخ صدوق ابن بابویه

■ مترجم: یعقوب جعفری

■ ناشر: انتشارات نسیم کوتیر

■ لیتوگراف و طراح: مصطفی جعفری نیا

■ ناشر همکار: شایستگان، دانش سلامت

■ چاپ: چاپخانه ذاکر

■ توزیت چاپ: اول / ۱۳۸۹

■ شماره‌گان: ۱۵۰۰ نسخه

■ قیمت: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۰-۰۲۸-۷

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در قرن چهارم هجری، تشیع دارای دو مکتب و مشرب فکری در دو نقطه از بلاد اسلامی بود: مکتب بغداد و مکتب قم، این دو مکتب در اصل، هیچگونه تعارض و تقابلی با یکدیگر نداشتند اما در شیوه نگرش به بحثهای کلامی و اعتقادی و فقهی تفاوت‌های ویژه‌ای داشتند. مکتب بغداد که نماینده آن شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شاگردانشان بودند در عین استفاده از احادیث معصومین(ع) به روش‌های عقلگرایانه و نقادانه هم توجه خاص داشتند، ولی مکتب قم که نماینده آن شیخ صدوق و استادان و شاگردان او بودند، با حدیث‌گرایی و تعبد در روایات، از به کارگیری عقل در موضوعات دینی پرهیز داشتند و یا آن را به حذائق رسانیده بودند. شاید علت این تفاوت، ویژگیهای محیط زندگی این بزرگواران باشد، چون در بغداد شیعیان مستقیماً با اهل تسنن تماس داشتند و باید مسائل را به گونه‌ای مطرح می‌کردند که برای آنان قابل پذیرش باشد ولی در قم چنین نبود و استناد به حدیث معصومین (ع) می‌توانست قول فصل باشد.^(۱)

شخصیت بارز و برجسته مکتب قم بی تردید، شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه قمی متوفی (۳۸۱هـ) بود که با مسافرت‌های خود و استماع احادیث از مشایخ، ثروت عظیمی از سخنان معصومین را اندوخته بود و مهمتر اینکه خداوند به او این توفیق را داده بود که این میراث گرانبهای را با تألیف کتابهای متعدد به آیینگان تحويل دهد و می‌توان گفت که شیخ صدوق حقی بزرگ و یا بزرگترین حق را در پاسداری و انتقال

۱- درباره جزئیات تفاوت‌های این دو مکتب رجوع شود به مقاله "مقابله‌ای میان دو مکتب فکری شیعه در قم و بغداد در قرن چهارم" به قلم یعقوب جعفری که در مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید چاپ شده است.

احادیث معصومین به نسلهای بعدی دارد او حدود سیصد جلد کتاب از خود به یادگار گذاشته است.

کتابهای حدیثی شیخ صدوق بسیار متنوع است و هر کدام با تبییب و فصل بنده خاصی نگارش یافته و هر یک عطر و طعم خاصی دارد و متأسفانه برخی از کتابهای او در طول زمان از میان رفته و به دست ما نرسیده است که از آن جمله می‌توان از کتاب «مدينه العلم» او یاد کرد که نجاشی از آن یاد کرده^(۱) و شیخ طوسی آن را بزرگتر از کتاب «من لا يحضره الفقيه» دانسته است^(۲)، این کتاب تا زمان شیخ عبدالصمد پدر شیخ بهایی در دسترس بود و از آن پس دیگر اثری از آن دیده نمی‌شود.^(۳)

به هر حال آنچه از مرحوم شیخ صدوق مانده نشانگر گستردگی اطلاعات حدیثی و تلاش بی وقفه او در گردآوری احادیث آل محمد(ص) بوده است و بر ماست که ارزش این میراث گرانبهای را بدانیم و در پخش و نشر آن گامهای استواری برداریم. کتابهای شیخ صدوق بارها با ترجمه و بدون ترجمه چاپ شده ولی هنوز هم میدان برای این کار باز است.

در همین راستا، انتشارات نسیم کوثر تصمیم گرفت که برخی از این کتابها را همراه با ترجمه‌ای جدید و با قلم روز به ضمیمه توضیحات مختصراً که فهم برخی از مشکلات احادیث را آسانتر کند، منتشر سازد و اینک متن کتاب «التوحید» که یکی از یادگارهای ماندگار شیخ صدوق(ره) است، همراه با ترجمه فارسی آن به قلم دانشمند بزرگوار حجه الاسلام و المسلمين آقای یعقوب جعفری، به علاقمندان آثار و علوم آل محمد(ص) تقدیم می‌شود.

انتشارات نسیم کوثر

۱. رجال نجاشی ص ۲۸۹

۲. شیخ طوسی، الفهرست ص ۱۵۷

۳. تهرانی، الدریعه ج ۲۰ ص ۲۵۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ، الْفَرَزِيدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَبِيهَ لَهُ، الْأُولَى
القَدِيمُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ، الْآخِرُ الْبَاقِي الَّذِي لَا نِهَايَةَ لَهُ، الْمَوْجُودُ التَّابِتُ الَّذِي لَا غَدَمَ لَهُ،
الْمَلِكُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ، الْقَادِرُ الَّذِي لَا يَعْجِزُهُ شَيْءٌ، الْعَلِيمُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ،
الْحَقُّ لَا يَحْيَا، الْكَائِنُ لَا فِي مَكَانٍ، السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الَّذِي لَا أَلَّهٌ لَهُ وَلَا آدَاءٌ، الَّذِي أَمَرَ
بِالْعَدْلِ، وَأَخْدَى بِالْفَضْلِ، وَحَكَمَ بِالْفَضْلِ، لَا مُقْبَلٌ لِحُكْمِهِ، وَلَا رَادٌ لِقَضَاهِهِ، وَلَا غَالِبٌ
لِأَرَادَتِهِ، وَلَا قَاهِرٌ لِمُشَيْطِتِهِ، وَإِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسْبَحَانَ الَّذِي
بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ، وَإِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَصْبِرُ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ
وَخَيْرُ خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلَيْهِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيَّينَ وَإِلَامُ الْمُسْتَقِرِّينَ وَقَاتِلُ
الْغُرَّ الْمُحْجَلِّيْنَ، وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ حَجَّاجُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

فَالشِّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسْنِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوِيْهِ الْقَعْدِيِّ تَرَيلٌ
الرَّوِيُّ مُصْنَفُ هَذَا الْكِتَابِ - أَعْلَمُهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى طَاغِتِهِ، وَوَفَقَهُ لِمَرْضَاهِهِ - إِنَّ الَّذِي
دَعَانِي إِلَى تَأْلِيفِ كِتَابِي هَذَا أَنِّي وَجَدْتُ قَوْمًا مِنَ الْمُخَالِفِينَ لَنَا يُشَبِّهُونَ عِصَابَتِنَا إِلَى
الْقَوْلِ بِالشَّبِيهِ وَالْجَنْبِ لِمَا وَجَدُوا فِي كُتُبِهِمْ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي جَهَلُوهَا تَفْسِيرُهَا وَلَمْ يَفْرِغُوا
مَعَانِيهَا وَوَضَعُوهَا فِي غَيْرِ مُوْضِعِهَا وَلَمْ يُقَابِلُوا بِالْفَاظِهَا الْفَاظَ الْقُرْآنِ فَقَبَحُوا بِذَلِكَ عِنْدَ
الْجَهَالِ صُورَةً مَذْهَبِنَا، وَلَبَسُوا عَلَيْهِمْ طَرِيقَنَا، وَصَدُّوا النَّاسَ عَنْ دِيْنِ اللَّهِ، وَحَمَلُوهُمْ
عَلَى جُحُودِ حَجَّاجِ اللَّهِ فَتَنَرَتْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِتَصْنِيفِ هَذَا الْكِتَابِ فِي التَّوْحِيدِ
وَنَفْيِ الشَّبِيهِ وَالْجَنْبِ، مُشَبِّهِنَا بِهِ وَمُتَوَكِّلِّا عَلَيْهِ، وَهُوَ حَسْبِنَا وَنَفْعُ الْوَكِيلِ.

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس خداوند یگانه را که شریکی ندارد یگانه و می نیاز است و شبیهی برای او نیست. اول و قدیمی که پایان ندارد آخر و باقی که نهایتی ندارد، موجود ثابتی که نیستی بر اوراه ندارد، پادشاه جاویدی که زوالی دارد. توانایی که چیزی اوراندان نسازد، دانایی که چیزی بر او پوشیده نمی ماند، زنده‌ای که حیاة او وابسته به کس دیگری نیست، موجودی که در مکانی نیست، شناو و بینایی که ابزاری ندارد، آنکه به عدل فرمان داد و به نیکی عمل کرد و به حتمیت داوری کرد، کسی نمی تواند حکم اورا دنبال کند و قضایی اورا رد کند و بر اراده او غالب شود و بر مشیت او چیره شود. همانا فرمان او و قی فرمان چیزی اراده کند. این است که به آن می گوید: باش، پس می شود. منزه است آنکه منزه است آنکه ملکوت هر چیزی در دست اوست و بازگشت به سوی اوست.

و گواهی می دهم که معبودی جز الله پروردگار جهانیان نیست و گواهی می دهم که محمد(ص) بند و پیامبر اوست که سرور پیامبران و بهترین خلق اوست و گواهی می دهم که علی بن ابی طالب سرور اوصیا و پیشوای پرهیزگاران و رهبر سفیدپیشانیان است و امامان پس از او از نسل او حجت‌های خدا تاریخ قیامت است. صلوات و سلام خدا بر همه آنان باد.

نویسنده این کتاب، ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، فقیه ساکن شهر ری. که خداوند او را بر طاعت و فرمان برداری خود، باری و برای خشنودی خوبیش توفیق دهد. می گوید:

علتی که مرابه تأییف این کتاب فراخواند، این بود که من با گروهی از مخالفان مواجه شدم که گروه ما را که فرقه ناجیه شیعه اثنا عشریه‌اند. به تشییه و جبر نسبت می دادند و این موضوع به دلیل اخبار و روایاتی بود که در کتابهای آنها آمده بود و تفسیر و شرح آنها را نمی دانستند و از معانی آنها آگاهی نداشتند، و از آنها در غیر موارد خود استفاده می کردند و الفاظ آنها را برابر الفاظ قرآن قرار نمی دادند و به این واسطه، چهره مذهب ما را نزد نادانان زشت جلوه می دادند و روش ما را برای ایشان بنهان و آشفته می کردند. آنها مردم را لذین خدا باز می داشتند و بر انکار حجت‌های خدا که همان ائمه ابرارند. و ای داشتند. از این‌رو، با تأییف این کتاب در مورد توحید و نفی تشییه و جبر، به سوی خدا تقریب و نزدیکی جسم و این در حالی است که از او باری می جوییم و به او توکل می کنم که او برای من کافی و وکیلی نیکو است و کار خود را به او واگذار می کنم.

١. باب ثواب الموحدين والعارفين

١. قَالَ أَبُو جَعْفَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ الْحُسْنَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَدَّثَنَا أَبْنَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبْنَى عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عِمْرَانَ الْعَجَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَيَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو التَّلَامِ الْخَفَافِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَطِيَّةُ التَّوْفِيقِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا قُلْتُ وَ لَا قَالَ الْقَاتِلُونَ قَبْلِي مِثْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسْنَى بْنَ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنُ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسْنَى بْنِ يَزِيدِ التَّوْفِيقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ مُسْلِمَ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: خَيْرُ الْمُبَادَّةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسْنَى بْنَ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحْمَةُ اللَّهِ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنِ الْحُسْنَى بْنِ عَلَيْهِ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَسْدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَغْنَمْتُ نَوَابِي مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَاَنَّ اللَّهَ - عَزَّوَ جَلَّ - لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ وَ لَا يُشَرِّكُهُ فِي الْأَمْرِ أَحَدٌ».
٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسْدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ التَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسْنَى بْنِ يَزِيدِ التَّوْفِيقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ، عَنِ الْمُفَضْلِ بْنِ عَمْرَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ضَمِّنَ لِلْمُؤْمِنِ صَمَانًا» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: «ضَمِّنَ لَهُ - إِنْ هُوَ أَقْرَلُهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لِمُحَمَّدِ صَبَّالَةَ، وَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْأَمَامَةِ، وَ أَدَى مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ - أَنْ يُشَكِّنَهُ فِي جُوَارِهِ» قَالَ: قُلْتُ: فَهَذِهِ وَ اللَّهُ، الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا يُشَبِّهُمَا كَرَامَةُ الْأَدْمَيْنِ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَعْمَلُوا، قَلِيلًا تَسْتَعْمِلُوا كَثِيرًا».
٥. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ

بخش اول

پاداش موحدان و عارفان

۱- نویسنده این کتاب، ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از ابو عمران عجلی، از محمد بن سنان، از ابوالعلاء خفاف، از عطیه عوفی، از ابوسعید خدری، از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «من و گویندگان پیش از من، سخنی همانند لا اله الا الله، (هیچ معبدی جز خدابنیست) نگفته‌ایم».

۲- اسماعیل بن مسلم سکونی گوید: امام صادق صلوات الله علیه و آله و سلم از پدرش، از پدرانش صلوات الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین عبادت‌ها گفتن لا اله الا الله است».

۳- ابو حمزه گوید: شنیدم امام باقر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «ثواب و پاداش هیچ چیزی بالاتر از گواهی دادن به لا اله الا الله نیست؛ چرا که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند و کسی در این امر با آن شراکت ندارد».

۴- مفضل بن عمر گوید: امام صادق صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداؤند متual چیزی را برای مؤمن ضامن شده است»، مفضل گوید: عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: «برای مؤمن ضامن شده که اگر او به پروردگاری خدا، پیامبری محمد صلوات الله علیه و آله و سلم و امامت علی صلوات الله علیه و آله و سلم اقرار کند و آنچه را که بر او واجب کرده انجام دهد؛ او را در جوار خود ساکن کنده». مفضل گوید: عرض کردم: «به خدا سوگند! این کرامتی است که به کرامت آدمیان شباهت ندارد»، مفضل گوید: آنگاه امام صادق صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «اندکی عمل کنید و بهره زیادی ببرید».

۵- ابراهیم بن زیاد کرخی گوید: امام صادق صلوات الله علیه و آله و سلم از پدرش از جذش صلوات الله علیه و آله و سلم

إِنَّرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِنَّرَاهِيمَ بْنِ زِيَادَ الْكَذِّبِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَلَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا أَخْسَنَ أَوْ أَسَأَ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُالْحَسَنِ الصَّفَارِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ عَلَيِّبْنِ أَشْبَاطِ عَنْ عَلَيِّبْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ تَبَصِّرٍ: عَنْ أَبِيهِ عَنِ الدُّلَّا فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (هُوَ أَهْلُ الشَّفَوْنَى وَأَهْلُ الْمَعْفَرَةِ) ^(١) قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَهْلُ أَنْ أَنْقُنَ وَلَا يُشْرِكُ بِي عَنِّي شَيْئًا وَأَنَا أَهْلُ إِنْ لَمْ يُشْرِكْ بِي عَنِّي شَيْئًا أَنْ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ». وَقَالَ ^{اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ}: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَقْسَمَ بِعِزْرَتِهِ وَجَلَالِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ أَهْلَ ثُوْجِيَّهِ بِالثَّارِ أَبَدًا».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَخْمَدَ الشَّيْبَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ أَبِي عَنِ الدِّلَّا الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّحْعَنِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادَ التَّوْفِلِيِّ عَنْ عَلَيِّبْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ تَبَصِّرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَنِ الدِّلَّا: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَمَ أَجْسَادَ الْمُؤْخَدِينَ عَلَى الثَّارِ».

٨. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَنِ الدِّلَّا عَنْ أَخْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيِّبْنِ أَبِيهِ سَيفِبْنِ عَمِيرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَجَاجُ بْنُ أَرْطَاءَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الرَّزِّيْنِ عَنْ جَابِرِبْنِ عَنِ الدِّلَّا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: الْمُوْجِبَاتُ مَنْ مَاتَ يَشَهِّدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ دَخَلَ النَّارَ».

٩. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَنِ الدِّلَّا عَنْ أَخْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيِّبْنِ أَبِيهِ سَيفِبْنِ عَمِيرَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّسُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ جَهَنَّمَ عَنِيدٌ مَنْ أَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

١٠. حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ عَلَيِّبْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّبْنِ عَنِ الدِّلَّا بْنِ الْمُغَيْرَةِ الْكُوفِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّبْنِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيِّبْنِ سَيفِبْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرَوْبْنِ شَبَرٍ عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ الْجُعْفَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ قَالَ: «جَاءَ

نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی که بمیرد و چیزی را با خدا شریک قرار ندهد - خواه کار نیک انجام دهد یا بد - وارد بهشت می‌شود».

۶- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «او شایسته بیم داشتن و امر زشن است» گفت: خداوند فرموده: «من شایسته‌ام که بندگان از من بترسند و بمنه من، چیزی را بمن شریک قرار ندهد. من سزاوارم که اگر بندگام چیزی را با من شریک نسازد، او را وارد بهشت کنم». آنگاه فرمود: «خداوند به عزت و جلال خودش سوگند یاد کرده، هرگز اهل توحید را به آتش دوزخ عذاب نکند».

۷- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی که خداوند، اجساد اهل توحید را بر آتش دوزخ حرام کرده است».

۸- جابر بن عبد الله گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دو چیز سبب بهشت و دوزخ می‌شود: هر کس بمیرد در حالی که گواهی دهد به اینکه معبدی جز خدا نیست، وارد بهشت می‌شود و هر کس بمیرد در حالی که به خدا شرک ورزد وارد دوزخ می‌شود».

۹- انس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ستمکار گردنش عناد ورز، کسی است که از گفتن لا اله الا الله سریاز زند».

۱۰- جابر بن زید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «روزی جبرئیل خدمت پیامبر خدا ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمد! خوشابه حال کسی از امت تو که بگوید: لا اله الا الله وحده وحده!»

جَبْرِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ طُوبَى لِمَنْ قَالَ: مِنْ أَمْيَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ.

١١ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنَ الصَّفَارَ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ: أَتَيْتِ جَبْرِيلَ بَيْنَ الصَّفَارَ وَالْمَرْوَةِ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ طُوبَى لِمَنْ قَالَ مِنْ أَمْيَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ مُحْلِصًا.

١٢ . حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَى عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عُمَرِ وَبْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي الطَّقْفَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْلِمٍ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا سَعِدْتُ تَحْرِقُ كُلَّ سَقْفٍ لَا تَمْرُبْشِنِي مِنْ سَيَّاتِهِ إِلَّا طَلَسْتَهَا حَتَّى تَشَهِّي إِلَى مَثَلِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ فَتَقْبَفُ.

١٣ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنَ الصَّفَارَ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السِّرْقَيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَى عَنِ الْمَقْضَلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِنِينَ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ الْجَنَّةُ.

١٤ . حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ سَيِّفَانَ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرَانَ بْنَ أَبِي عَطَاءَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءً عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: مَا مِنَ الْكَلَامِ كَلِمَةً أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ غَرْ وَجَلَ مِنْ قَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَمْدُدُهَا صَوْتَهُ فَيُفْرِغُ إِلَيْهَا قَرْنَتَ دُنْوَهُ تَحْتَ قَدْمَيْهِ كَمَا يَتَنَاثِرُ وَرَقُ الشَّجَرِ تَحْتَهَا.

١٥ . حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ نَعِيمِ الشَّرْحَبِيِّ الْفَقِيهِ بِسْرَخَنَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لَبِيدِ مُحَمَّدُ بْنِ ادْرِيسِ الثَّامِنِ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمَالُ عَنْ أَبِي أَبْيَوبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي قَدَّامَةُ بْنُ مُحْرِزِ الْأَشْجَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحْرَمَةُ بْنُ تَكْبِرٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْجَعِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي حَزْبَنِ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنَّمِيِّ قَالَ: أَشَهَدُ عَلَى أَبِي زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ لَسْمَعْتَهُ يَقُولُ: أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ قَالَ لِي: «بَشِّرِ النَّاسَ أَنَّهُ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ».

۱۱- جابر گوید: امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «روزی جبرئیل در میان صفا و مروه، نزدی امدو گفت: ای محمد! خوشابه حال کسی از امت تو که از روی اخلاص بگوید: لا اله الا الله وحده».

۱۲- ابوالطفیل گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «هیچ بندۀ مسلمانی نیست که لا اله الا الله بگوید، مگر آن که این کلمه به طرف بالا صعود می‌کند و هر سقفی را بشکافد و به چیزی از گناهانش نگذرد، مگر آنکه آنها را نایبود سازد، تا آن که به همانند خود از حسنات منتهی شود و باشد».

۱۳- عبید بن زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «بهای بهشت، گفتن لا اله الا الله است».

۱۴- ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ سخنی نزد خداونددوست داشتنی ترا از گفتن لا اله الا الله نیست و هیچ بندۀ ای نیست که لا اله الا الله را بلند بگوید و آن را به پایان رساند، مگر آنکه گناهانش در زیر پاهاش فرو ریزد، همان گونه که برگ‌های درخت در زیر آن فرو می‌ریزد».

۱۵- ابو حرب گوید: گواهی می‌دهم از پدرم، زید بن خالد، شنیدم که می‌گفت: «روزی پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مران زد مردم فرستاد و به من فرمود که به آنها مزده دهم که بهشت از آن کسی است که بگوید لا اله الا الله وحده لا شريك له».
 ۱۶- ایان و شخص دیگری گویند: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس روزه خود را با گفتار باکرداری شایسته تمام کند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد»، به حضرت عرض شد: «ای فرزند پیامبر خدا! گفتار شایسته چیست؟»، فرمود: «گواهی دادن به اینکه معبودی جز خدائنیست و کار شایسته، پرداخت زکات فطره است».

١٦ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِيُّ أَبَايُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ التَّبَرِقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ عَنْ أَبَانِ وَغَيْرِهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ خَشِّمَ صِيَامَهُ يُقُولُ صَالِحٌ أَوْ عَمَلٌ صَالِحٌ تَقْبِيلُ اللَّهُ مِنْهُ صِيَامَهُ، فَقَبِيلُهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْقَوْلُ الصَّالِحُ؟ قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَعَمَلُ الصَّالِحِ إِخْرَاجُ الْفَطْرَةِ».

١٧ . حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَخْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ الْخُورَيِّيِّ بِشَيْسَابُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو اسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الْخُورَيِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْفَقيْهِ الْخُورَيِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوبِنِيَّارِيُّ وَيُقَالُ لَهُ: الْمَهْرُوَيِّ وَالنَّهْرُوَانِيُّ وَالشَّيْنَانِيُّ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَانِهِ عَنْ عَلِيِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْقَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَلَيْهِ بِالْتَّوْحِيدِ الْأَجْنَةُ».

١٨ . وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ غَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ مِنْ قَالَهَا مُحْلِصًا أَشْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَمِنْ قَالَهَا كَادِيًّا عَصَمَتْ مَالُهُ وَدَمُهُ وَكَانَ مَصِيرَهُ إِلَى النَّارِ».

١٩ . وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ طَلَسَتْ مَا فِي صَحِيقَتِهِ مِنَ الشَّيْئَاتِ».

٢٠ . وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَهُ عَزَّ وَجَلَ عَمُودًا مِنْ يَاقُوْنَةٍ حَمْرَاءَ رَأْسَهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَأَنْفُلُهُ عَلَى ظَهَرِ الْحُوتِ فِي الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَفْتَأِرُ الْعَرْشَ وَتَحْرُكُ الْعَمُودَ وَتَعْرُكُ الْحُوتُ فَيُقُولُ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى: اشْكُنْ يَا عَرْشِي فَيَقُولُ: كَيْفَ أَشْكُنْ وَأَنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِقَائِلَهَا؟! فَيُقُولُ اللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى: اشْهُدُوا سُكَّانَ سَمَاوَاتِي أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِقَائِلَهَا».

٢١ . حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاءِ الْفَقِيْهِ بِمَزَرُودَهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْشَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَاقِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَخْمَدِ بْنِ عَبَاسِ الطَّائِيِّ بِالْعِلْمِ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي فِي سَنَةِ سِتِّينَ وَمَا تَلَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا مَعَهُ سَنَةُ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ وَمَا تَلَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ:

۱۷- احمد بن عبدالله گوید: امام رضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل می‌کرد که: پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «پاداش کسی که خداوند توحید و یگانه پرستی را به او ارزانی داشت، جز بهشت نیست».

۱۸- به همین استناد از پیامبر خدا علیه السلام نقل شده که فرمود: «به راستی که لا اله الا الله در پیشگاه خدا، سخن ارزشمندی است. هر که آن را از روی اخلاص بگوید، شایسته بهشت است و هر که آن را از روی دروغ بگوید، اگرچه مال و خونش محفوظ است، ولی بازگشتش به سوی آتش دوزخ خواهد بود».

۲۰- به همین استناد از پیامبر خدا علیه السلام نقل شده که فرمود: «خداؤند را ستونی از یاقوت سرخ است که بالای آن در زیر عرش است و بایین آن بر پشت ماهی در زمین هفتم است که از بایین ترین طبقات زمین است، هنگامی که بندهای لا اله الا الله بگوید عرش الهی می‌لرزد و آن ستون نکان می‌خورد و ماهی حرکت می‌کند خداوند می‌فرماید: ای عرش من! آرام بگیر، عرش عرض می‌کند: چگونه آرام گیرم با این که هنوز تو گوینده آن را نیامزیده‌ای؟! خداوند می‌فرماید: ای ساکنان آسمانهای من! گواه باشید که من گوینده آن را آمرزیدم».

۱۹- به همین استناد، از پیامبر خدا علیه السلام نقل شده که فرمود: «کسی که در ساعتی از شب یا روز لا اله الا الله بگوید، اعمال بدی که در نامه عملش نوشته شده نابود می‌شود».

۲۱- عبدالله بن احمد بن عباس طائفی گوید: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «خداؤند می‌فرماید: لا اله الا الله دز محکم من است. پس هر کس وارد آن شود از عذاب من ایمن شود».

حدَثَنِي أَبُو الْحُسْنِ بْنُ عَلَيْهِ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللَّهُ جَلَ جَلَالُهُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنٌ مِنْ عَذَابِي». ٢٢

حدَثَنَا أَبُو سعيدٍ مُحَمَّدٍ بْنُ الْفَضْلِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَذْكُورَ السَّيَّافُ بْنَ سَيَّافٍ بْنَ زَاهِيَّةٍ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو عَلَيْهِ بْنُ أَبِي الْحَسْنِ بْنِ عَلَيْهِ الْمُخْرَجِيُّ الْأَنْصَارِيُّ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَثَنَا عَنْدُ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ أَبُو الصَّلَتِ الْهَبْرُوِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَلَيْهِ بْنِ مُوسَى الرُّضَاحِيِّ رَحِيلَ بْنَ سَيَّافٍ وَهُوَ رَاكِبٌ بِنَفْلَةٍ شَهِنَاءً فَإِذَا مُحَمَّدٌ بْنُ رَافِعٍ وَأَخْمَدٌ بْنُ حَزَبٍ وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى وَإِسْحَاقَ بْنَ رَاهْوَيْهِ وَعِدَّةً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ تَمَلَّقُوا بِلَجَامِ بَعْلَيَّهُ فِي الْمَرْبَعَةِ فَقَالُوا: بِحَقِّ أَبَائِكُ الْمُطَهَّرِينَ حَدَثَنَا بِحَدِيثٍ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِيكُ فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْعَمَارِيَّةِ وَعَلَيْهِ مِطْرَفُ حَزَبٍ دُوَّرَ وَجَهِينَ وَقَالَ: «حَدَثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بْنِ عَلَيْهِ بَاقِرٍ عَلَمِ الْأَنْبَيَاءِ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو عَلَيْهِ بْنُ الْحُسْنِ سَيِّدُ الْغَابِدِينَ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسْنِيِّ قَالَ: حَدَثَنِي أَبُو عَلَيْهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ قَالَ: اللَّهُ جَلَ جَلَالُهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاغْبَدُونِي مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْأَخْلَاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنٌ مِنْ عَذَابِي».

٢٣. حَدَثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَثَنَا أَبُو الْحُسْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسْدِيِّ قَالَ: حَدَثَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ الْحُسْنِ الصَّوْفِيُّ قَالَ: حَدَثَنَا يُوسُفُ بْنُ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ رَاهْوَيْهِ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسْنِ الرُّضَاحِيَّ بِسَيَّافٍ وَأَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْقَامُونَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ تَرَكْتُ عَنَّا وَلَا تَحْدَثُنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْفِيَهُ مِنْكَ؟ وَكَانَ قَدْ قَدَّ في الْعَمَارِيَّةِ فَأَطْلَعَهُ رَأْسَهُ وَقَالَ: «سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ عَلَيْهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلَيْهِ بْنَ الْحُسْنِ: يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسْنِ بْنَ عَلَيْهِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبَرَ بْنَ إِبْرَهِيمَ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَ جَلَالُهُ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنٌ مِنْ عَذَابِي». قَالَ: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَاهَا: بِشِرْ وَطَهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

قالَ مُصطفىُّ هَذَا الْكِتَابُ: مِنْ شُرُوطِهَا الْأَقْرَارُ لِلرُّضَاحِيِّ بِأَنَّهُ إِمَامٌ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

۲۲- ابوصلت هروی گوید: با مولایم امام رضائله بودم. هنگامی که حضرت از نیشابور کوچ فرمود. آن حضرت بر استر شهباي خود سوار بود. ناگاه دیدم که محمدبن رافع، احمدبن حرب، یحيی بن یحیی، اسحاق بن راهویه و تونی چنداز داشمندان، لجام استرش را گرفته‌اند و می‌گویند: تو را سوگند می‌دهیم به حق پدران باکیزه‌ات! برای ما حدیثی بیان فرمایه آن را ز پدر بزرگوارت شنیده‌ای.

حضرت که ردای دورویه از خز بر تن داشت. سرش را ز کجاوه بیرون آورد و فرمود: پدرم بندۀ صالح و شایسته خدا، حضرت موسی بن جعفر، از حضرت صادق علیه السلام، از حضرت باقر علیه السلام، شکافندۀ علوم پیامبران، از علی بن الحسین، آقا و سوره عبادت کنندگان، از پدرم امام حسین، سید و آقای جوانان بهشت، از علی بن ابی طالب علیه السلام، از پیامبر خدا علیه السلام که به نقل از خداوند متعال می‌فرمود: «به راستی که منم خدا و هیچ خدایی جز من نیست. پس مرا بپرستید. هر کس بالخلاص گواهی دهد به این که هیچ معمودی جز خدای نیست، وارد دز محکم من می‌شود و هر کس داخل دز محکم من شود از عذاب من در امان است».

۲۳- اسحاق بن راهویه گوید: هنگامی که امام رضا علیه السلام به نیشابور آمد و خواست از آن جا به طرف مأمون حرکت کند، اصحاب حدیث پیرامون حضرت گرد آمدند و عرض کردند: «ای فرزند رسول خدا! اکنون که از شهر ما کوچ می‌کنی، حدیثی نمی‌فرمایی که از شما استفاده نماییم؟»

حضرت در کجاوه نشسته بود. سرمهارک خود را بیرون آورد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: از پدرم محمد بن علی شنیدم که فرمود: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که فرمود: از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود: از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: از پیامبر خدا علیه السلام شنیدم که فرمود: از جبرئیل نقل می‌کند که از خدای جل جلاله، شنیدم که می‌فرمود: «لا اله الا الله دز محکم من است. پس هر کس وارد دز محکم من شود از عذاب من ایمن است».

اسحاق گوید: هنگامی که مرکب حرکت کرد، حضرت با صدای بلند به ما فرمود: «با شروط آن و من از جملة شروط آنم»، نویسنده این کتاب می‌گوید: منظور از جمله «با شروط آن» این است که به

جَلَّ عَلَى الْعِبادِ مُفْتَرِضُ الطَّاغِيَةِ غَائِبِهِمْ

٢٤. حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ تَيمِ الْسَّرْخِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لَبِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِذْرِيسَ السَّامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِشْحَاقُ بْنُ إِسْرَائِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا حَرْبُرُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي ذِئْرٍ رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَرْبُرٌ لَيْلَةً مِنَ الظَّاهِرِيَّةِ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحْدَهُ لَيْسَ مَعَهُ أَنْسًا فَنَظَرَتِ اَنَّهُ يَكْرُهُ أَنْ يَمْشِي مَعَهُ أَحَدًا قَالَ: فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظَلَلِ الْقَمَرِ فَلَنَفَتَ فَرَأَنِي قَالَ: «مَنْ هَذَا؟» قَلَّتْ أَبُو ذِئْرٍ جَعْلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ: يَا أَبَا ذِئْرٍ تَعَالَ: فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً سَاعَةً قَالَ: إِنَّ الْمُكْتَرِينَ هُمُ الْاَقْلَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا فَفَعَّمْتُ مَنْهُ بِيَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَوَرَاءَهُ وَعَمِلْ فِيهِ حَتِيرًا» قَالَ فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً قَالَ: «أَجْلِسْ هَاهُنَا وَأَجْلِسْنِي فِي قَاعِ حَوْلَهُ حِجَارَةً فَقَالَ لِي عَاجِلِسْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ» قَالَ: وَانْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لَمْ أَرْدُ وَتَوَارَى عَنِي فَأَطَالَ اللَّبِثَ ثُمَّ إِنِي سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُقْبِلٌ وَهُوَ يَقُولُ: «وَإِنْ زَنِي وَإِنْ سَرَقَ» قَالَ: فَلَمَّا جَاءَهُ لَمْ أَصِبْرُ حَشْ قَلَّتْ: يَا أَبَيَ اللَّهِ جَعْلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ مَنْ تَكَلَّمَ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ؟ فَإِنِّي مَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرِدُ عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ شَيْئًا قَالَ: «ذَاكَ جَنْزِيرِيلٌ عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ فَقَالَ: بَشِّرْ أَمْتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ» قَالَ: قَلَّتْ: يَا جَنْزِيرِيلُ وَإِنْ زَنِي وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: تَقْمِ وَإِنْ شَرَبَ الْحَمْرَ.

قال مصنف هذا الكتاب: يعني بذلك أنه يُوقَنُ للثُّوبَةِ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ.

٢٥. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسْنِ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عَالِبِ الْأَنْعَاطِي قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو غَمْرَوْ أَخْمَدُ بْنِ الْحَسْنِ بْنِ غَزْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَخْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاؤُ دُعْمَرُو قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَشْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْنَانِ رَجُلٍ مُسْتَلْقٍ عَلَى ظَهِيرَهِ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ وَإِلَى السَّجُومِ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّ لَكَ لَرَبِّيَ هُوَ خَالِقُكَ الَّهُمَّ اغْفِرْ لِي: قَالَ فَنَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ فَقَرَرَ لَهُ.

قال مصنف هذا الكتاب: وقد قال الله عز وجل: (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ) ^(١) يعني بذلك: أو لم يتفكروا في ملوك السماوات والأرض وفي عجائب صنعتها أو لم ينظروا في ذلك نظر مستدل معتبر

امامت امام رضا ع اقرار کند که آن حضرت، از جانب خداوند، امام بر بندگان است و اطاعت و فرمان برداری اش بر آنها واجب است.

۲۴- ابوذر ع گوید: یکی از شبهای خانه بیرون آمد، ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که تهایمی رو و هیچ کسی همراه آن حضرت نیست. من چنان پنداشتم که آن حضرت دوست ندارد کسی با او همراه شود. از این روز در نور مهتاب حرکت کردم. ناگاه آن حضرت مرادید و فرمود: «تو کیستی؟! عرض کردم: «ابوذر، خدا مرا فدای تو کند»، فرمود: «ای ابوذر! بیا. من ساعتی با آن حضرت رفتم. ناگاه فرمود: به راستی کسانی که مال و

ثروت زیادی دارند، در روز رستاخیز از کمترین‌ها هستند (از مقام کمتری برخوردارند)، مگر آن که خداوند به او خیر و خوبی عطا فرماید که در دنیا به او مالی روزی کند، او نیز دست بخشش گشاید و از راست و چپ، بیش رو و پشت سر، از آن ببخشد و با آن، کارهای خیر انجام دهد».

ابوذر گوید: ساعتی دیگر با آن حضرت حرکت کردم، حضرت مراد آن سنجستان نشاند و فرمود: «بنشین تا برگردم»، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن سنجستان، حرکت کرد و رفت تا از دید من بنهان شد و مت زیادی در نگ کرد. آنگاه آمد در حالی که می‌فرمود: «گرچه زنا کند! گرچه دزدی نماید!

ابوذر گوید: چون حضرت آمد، بی صبرانه عرض نمودم: «ای پیامبر خدا! خداوند مرا فدای تو کند. در کنار این سنجستان با چه کسی سخن می‌گفتی! به راستی که نشنیدم کسی پاسخ تو را بددهد؟» فرمود: «جبرنیل بود که در کنار این سنجستان بر سر راه من آمد و گفت: به آمت خود مژده بده، هر کس بمیرد در حالی که چیزی را بخداوند شریک نسازد، وارد بهشت می‌شود». گفتم: «ای جبرنیل! گرچه زنا کند و دزدی نماید!» گفت: «اری، و اگرچه شراب بیاشامد».

نویسنده این کتاب می‌گوید: منظور این است که چنین فردی موفق به توبه می‌شود تا آنکه وارد بهشت شود.

۲۵- ایوه ریره گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شخصی بر پشت خوابیده بود و به آسمان و ستارگان می‌نگریست و می‌گفت: به خدا سوگند! برای تو پروردگاری هست که او آفریدگار توست. خداوند! مرا بیامز». حضرت فرمود: «بس خداوند به او نظر [رحمتی] فرمود و لور آمرزیده».

نویسنده می‌گوید: خداوند می‌فرماید: آیا آنان در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خداوند افریده ننگریستند؟ یعنی آیا در ملکوت آسمانها و زمین در آفرینش شگفت آنها نیندیشیده‌اند؟ آیا مانند

فيعرفوا بما يرون ما أقامه الله عز وجل من السماوات والأرض مع عظم أحجامها وثقلها على غير عمد و تسكينه إياها بغير آلة فيستدلوا بذلك على خالقها و مالكها و مقيمهما أنه لا يشبه الأجسام ولا ما يتخذ الكافرون إليها من دون الله عز وجل إذ كانت الأجسام لا تقدر على إقامة الصغير من الأجسام في الهواء بغير عمد و بغير آلية فيعرفوا بذلك خالق السماوات والأرض وسائر الأجسام و يعرفوا أنه لا يشبهها ولا تشبهه في قدرة الله و ملوكه وأما مملكت السماوات والأرض فهو ملك الله لها و اقتداره عليها و أراد بذلك: أه و لم ينظروا و يتفكروا في السماوات والأرض في خلق الله عز وجل إياهما على ما يشاهدونهما عليه فيعلموا أن الله عز وجل هو مالكها و المقتدر عليها لأنها مملوكة مخلوقة وهي في قدرته و سلطانه و ملوكه فجعل نظرهم في السماوات والأرض وفي خلق الله لها نظرا في مملكتها وفي ملك الله لها: لأن الله عز وجل لا يخلق إلا ما يملكه و يقدر عليه و عن يقوله: (وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ) يعني: من أصناف خلقه فيستدلون به على أن الله خالقها وأنه أولى بالإلهية من الأجسام المحدثة المخلوقة.

٢٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ الْأَنَجِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَإِخْلَاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

٢٧. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ الْأَنَجِيُّ عَنْ حَدَّثَنَا سَعْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَسْرٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْكُوفِيِّ وَإِنْزَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ كُلُّهُمْ عَنِ الْحُسَنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرُو عَنِ الْمَهَاجِرِينَ الْحُسَنِيِّ عَنْ زَيْدِيْنَ أَرْقَمَ عَنِ النَّبِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَإِخْلَاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

٢٨. حَدَّثَنَا أَبُو عَلَيِّ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ عَمْرُو الْقَطَارُ بْنِ بَلْعَ بَنْ حَمْدُونَ مُخْمُودٌ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَرَانُ عَنْ مَالِكِ بْنِ إِنْزَاهِيمَ بْنِ طَهْمَانَ عَنْ [أَبِي حُصَيْنٍ] عَنِ الْأَشْوَدِيِّ هَلَالِ عَنْ مُعَاذِيْنَ جَبَلٌ قَالَ: كُنْتُ رَدِيفَ النَّبِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: «يَا مُعَاذَ هَلْ تَذَرِّي مَا حَقَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ يَقُولُهَا ثَلَاثَةٌ» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «حَقُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: هَلْ تَذَرِّي مَا حَقَّ

استدلال کننده و پندگیرنده، به آنها نگاه نکردند تا آنچه را خداوند برپاداشته ببینند، او آسمان‌ها و زمین‌ها را با وجود بزرگی اجسام و سنتگی‌بینی آنها بدون ستون برپاداشته است و بدون ابزار، آنها را آرام قرار داده است تا بدین وسیله برآفربیندگار، مالک و پریادارنده آنها استدلال نمایند، خداوند ته به اجسام شباخت دارد و نه به آنچه کافران آن را به جز خداوند به عنوان خدا برگزیده‌اند؛ زیرا اجسام توانایی ندارند که جسم کوچکی را بدون ستون و وسیله‌ای در هوانگاه دارند. در نتیجه، از این راه، آفریدگار آسمان‌ها و زمین و سایر اجسام را می‌شناسند و می‌فهمند که او به آنها شباهت ندارد و آنها در قدرت و ملک خدا، شباهتی به او ندارند.

و منظور از «ملکوت آسمانها و زمین» همان مالک بودن خدا، و کمال، و اقتدار و توانایی اش بر آنهاست و منظور این بوده است که آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین- یعنی در آفرینش آنها و آنچه مشاهده می‌نمایند- ننگریسته و نیندی‌شیده‌اند تا بدانند که خداوند مالک آنهاست و بر آنها کمال اقتدار راارد؛ زیرا که آنها مملوک و مخلوقند و همه آنها تحت قدرت و سلطنت او هستند. بنابراین، ننگریش آنها در سوره آسمانها و زمین را به منزله نگرش در ملکوت آنها و مالکیت خدا بر آنها قرار داده؛ چراکه خداوند جز آنچه راکه مالک آن است و بر آن توانایی دارد، نمی‌آفریند.

و مقصود خداوند از این آیه و آنچه که خداوند آفریده‌است، این است که به آنچه از انواع آفریدگانش آفریده بنگرند تا به وسیله آن استدلال نمایند که خدا، آفریدگار آنهاست و اواز اجسامی که پدید آمده و آفریده شده‌اند برای خدایی سزاوارتر است.

۲۶- محمد بن حمران گوید: امام صادق ع فرمود: هر کس از روی اخلاص بگوید «لا اله الا الله» وارد بهشت می‌شود و اخلاصش آن است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خداوند حرام کرده، باز دارد.

۲۷- زید بن ارقم گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس از روی اخلاص لا اله الا الله بگوید وارد بهشت می‌شود و اخلاصش آن است که لا اله الا الله او را از آنچه خداوند حرام کرده، باز دارد.

۲۸- معاذ بن جبل گوید: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، حضرت سه بار فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی که حق خداوند نسبت به بندگان چیست؟» عرض کردم: «خدا و رسولش داناترند»، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حق خداوند نسبت به بندگان، آن است که چیزی را با او شریک نسازند»، آنگاه فرمود: «ایا می‌دانی

الْبَيْدَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا قَفَلُوا ذَلِكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: «أَنَّ لَا يُعْذِبُهُمْ أَوْ قَالَ: «أَنَّ لَا يُذْخِلُهُمُ النَّارَ».

٢٩. حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدُ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ الْقَنْكَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا أَخْمَدَ بْنَ حُمَرَانَ الْقَشِيرِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْجَرِيشِ أَخْمَدَ بْنَ عِيسَى الْكَلَابِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَنَةَ حَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِنِ مُحَمَّدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ طَلاقَةِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (هُلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) قَالَ عَلِيُّ طَلاقَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالْتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ».

٣٠. حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَسِينِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مَحْبُوبَ الْمَرْزَقِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عِيسَى الْبَسْطَامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمْدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا شَعْبَةُ عَنْ خَالِدِ الْحَمَادِ عَنْ أَبِي بَشِّرِ الْمَقْبَرِيِّ عَنْ حُمَرَانَ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ ماتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ حَقٌّ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

٣١. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ قَنْعَنِيُّ أَخْمَدَ بْنَ جَعْفَرِنِ مُحَمَّدَ بْنِ زَيْدِنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسِينِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمَ إِشْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيَّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ الْحَسِينِ بْنِ يَحْيَى الْحَسِينِ عَنْ عَمْرَوْنِيْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَشْبَاطِنِ نَصْرَ عَنْ عَكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَالَّذِي يَعْتَشِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُؤْمِنًا وَإِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَسْعَفُونَ فَيَسْعَفُونَ» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ: «إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمْرَ اللَّهُ تَبارَكُ وَتَعَالَى بِقُوَّمٍ سَاءَتْ أَعْمَالَهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا إِلَى النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا كَيْفَ تُذْخِلُنَا النَّارَ وَقَدْ كُنَّا نُوَحَّدُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا! وَكَيْفَ تُخْرِقُ بِالنَّارِ أَسْتَنَا وَقَدْ نَطَقْتُ بِتَوْحِيدِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا! أَوْ كَيْفَ تُخْرِقُ قُلُوبَنَا وَقَدْ عَقَدْتَ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ! أَمْ كَيْفَ تُخْرِقُ وُجُوهَنَا وَقَدْ غَفَرْنَا هَالَكَ فِي التُّرَابِ! أَمْ كَيْفَ تُخْرِقُ أَيْدِينَا وَقَدْ رَفَعْنَاهَا بِالدُّعَاءِ إِلَيْكَ! فَيَقُولُ اللَّهُ جَلْ جَلَلَهُ: عَبْدِي سَاءَتْ أَعْمَالُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَجَزَاؤُكُمْ نَارُ جَهَنَّمَ فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا عَفُوكَ أَعْظَمُ أَمْ حَطَبِيشَنَا! فَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ بِلْ عَغْوَى فَيَقُولُونَ: رَحْمَتُكَ أَوْسَعُ أَمْ

حق بندگان نسبت به خداوند هنگامی که که این عمل را به جا آوردند - چیست؟ معاذ گوید: گفتم: «خدا و رسولش بهتر می‌دانند». فرمود: «اینکه آنها را عذاب نکند». یا فرمود: «آنها را وارد دوزخ نکند».

۲۹- موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که علی علیه السلام در مورد این آیه: «آیا پاداش نیکویی جز نیکویی است»، فرمود: از پیامبر خدا علیه السلام شنیدم که خداوند فرمود: «پاداش کسی که برای او توحید و یکتاپرستی انعام کردام، چیزی جز بهشت نیست».

۳۰- عثمان بن عقان گوید: پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که می‌داند خداوند حق است، وارد بهشت می‌شود».

۳۱- ابن عباس گوید: پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «سوگند به آن که مرابه حق به پیامبری برانگیخت! هرگز خداوند، هیچ یکتاپرستی را به آتش دوزخ عذاب نمی‌فرماید و به راستی که اهل توحید و یکتاپرستان [از گناه کاران] شفاعت می‌کنند و شفاعت آنان پذیرفته می‌شود»، آنگاه فرمود: «هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد، خداوند دستور می‌دهد گروهی را که در دنیا کردارهایشان بدبوه به سوی آتش دوزخ برند، آنان عرض می‌کنند: «ای پروردگار ما! چگونه ما را داخل آتش می‌کنی با آن که مادر دنیا به یگانگی توافقار می‌کردیم و چگونه زبان ما را به آتش می‌سوزانی با آن که مادر دنیا به یگانگی توافقار می‌کردیم؟ و چگونه دل ما را می‌سوزانی با آن که مدل ما «لا اله الا انت» گره خورده و به آن اعتقاد پیدا کرده است؟ یا چگونه چهره ما را می‌سوزانی با آن که ما به خاطر تو چهره بر خاک نهاده ایم؟ یا چگونه دست ما را می‌سوزانی با آن که برای دعا دست به سوی تو برداشتہ ایم؟»

ذُنوبنا؟ فَيَقُولُ عَزْوَجُلَّ: بِلْ رَحْمَتِي فَيَقُولُونَ: إِفْرَارُنَا بِتَوْحِيدِكَ أَغْظُمُ أَمْ ذُنُوبُنَا؟ فَيَقُولُ عَزْوَجُلَّ: بِلْ إِفْرَارُكُمْ بِتَوْحِيدِي أَغْظُمُ أَمْ ذُنُوبُنَا؟ يَا رَبَّنَا فَلَيَسْتَعْلَمْنَا غَفُوكَ وَرَحْمَتُكَ الْبَشِّرُ وَسَعْيُكَ كُلُّ شَيْءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلُّ جَلَالُهُ: مَلَائِكَتِي وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا حَلَقْتُ حَلَقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمُقْرِنِ لِي بِتَوْحِيدِي وَأَنْ لَا إِلَهَ غَيْرِي وَحَقُّ عَلَيَّ أَنْ لَا أَضْلِنِ بِالثَّارِ أَهْلَ تَوْحِيدِي أَدْخُلُوا عِنْدَكُمُ الْجَنَّةَ.

٣٢. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَى السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرَيَا الْجَوَهْرِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَلَى بْنِ الْحُسَنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَنِ عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَعَالَى قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى: مَنْ ماتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً أَخْسَنَ أَوْ أَشَأَ دَخْلَ الْجَنَّةَ».

٣٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ التَّرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَمْرَيْنَ عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَلَى بْنِ سَالِمَ وَأَبِي أَبْوَيْتِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مائةٌ مَرَّةٌ كَانَ أَفْضَلُ النَّاسِ ذَلِكَ الْيَوْمُ عَمَلاً إِلَّا مَنْ زَادَ».

٣٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ عَنْ أَحْمَدٍ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ وَلْدِ عُمَرَيْنَ عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ عَنْ الْبَيْهِيِّ تَعَالَى قَالَ: «قَالَ اللَّهُ جَلُّ جَلَالُهُ لِمُوسَى: يَا مُوسَى لَوْزَانَ السَّمَاوَاتِ وَعَامِرِيْهِنَّ وَالْأَرْضِينَ الشَّيْءَ فِي كُفَّةٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كُفَّةٍ مَا تَبَهَّنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

٣٥. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُمَرَيْنَ بِزِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ سَعِيمَةُ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي يَوْمٍ: أَشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْهَمَّا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدَ أَمْ يَتَّخِذُ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا كَتَبَ اللَّهُ عَزْوَجُلَّ لَهُ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعَينَ أَلْفَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَخَا عَنْهُ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعَينَ أَلْفَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعَينَ أَلْفَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ ذَرَجَةٌ وَكَانَ كَمْنَ قَرَا الْقُرْآنَ الثَّنَيْنِ عَشْرَةَ مَرَّةً وَبَنَى اللَّهُ لَهُ بَنِيَّا فِي الْجَنَّةِ».

خداؤند می فرماید: «ای بندگان من! کردار شما در دنیا بد بود، از این رو کیفر شما آتش دوزخ است.» عرض می کنند: «ای پروردگار ما! عفو و گذشت تو بزرگ تراست یا گناه ما؟» خداوند می فرماید: «عفو من.» عرض می کنند: «رحمت تو وسیع تر است یا گناهان ما؟» خداوند می فرماید: «رحمت من.» عرض می کنند: «اقرار مابه توحید تو بزرگ تراست، یا گناهان ما؟» خداوند می فرماید: «اقرار شمله توحید من.» عرض می کنند: «ای پروردگار ما! پس عفو و رحمت تو که همه چیز را فراگرفته، بایستی ما را فراگیرد.» خداوند می فرماید: «ای فرشتگان من! ابه عزت و جلالم سوگند، هیچ آفریدمای رانیا فریدم که در پیشگاه من دوست داشتنی تر از کسانی باشد که به یگانگی من و اینکه خدایی جز من نیست اقرار دارند. بر من شایسته است که اهل توحید را به آتش نسوزانم، بندگان مرا وارد بهشت کنید!»

۳۲- عماره از امام صادق علیه السلام به روایت پدران بزرگوارش از علی علیه السلام نقل می کند که پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس بعیرد در حالی که چیزی را با خدا شریک نسازد - نیکوکار باشد با بدکار - وارد بهشت می شود.»

۳۳- هشام بن سالم و ابوایوب گویند: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس صدمرتبه لا اله الا الله بگوید، از نظر عمل، در آن روز بهترین مردم است، مگر کسی که بر این تعداد بیفزاید.»

۳۴- ابوسعید خدری گوید: پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداؤند به موسی بن عمران خطاب کرد: ای موسی! اگر آسمانها و عمارت کنندگان آنها و زمین های هفتگانه در کفه ترازویی باشد و لا اله الا الله، در کفه دیگر «لا اله الا الله» بر آنها ترجیح بپدا می کند.»

۳۵- عمر بن یزید گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر کس در روز بگوید: «گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتائی که شریکی ندارد. خدای یگانه، بکتا و بی نیازی که همسر و فرزندی ندارد.» خداوند چهل و پنج میلیون حسنہ برای او می نویسد و چهل و پنج میلیون گناه از او محومی کند و چهل و پنج میلیون درجه، مقام او را بالا می برد. او همچون کسی است که قرآن را دوازده مرتبه خوانده و خداوند برای او خانه ای در بهشت می سازد.»

٢. باب التوحيد ونفي التشبيه

١. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ أَبِي عَنْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ النَّصْرِ وَغَيْرِهِ عَنْ عُمَرِ وَبْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَاهُ عَنْ أَبِيهِ إِسْحَاقِ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْخَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: حَطَّبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَوْمًا حَطَّبَهُ بَنْدَ الْقَصْرِ فَعَجَبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صَفَيْهِ وَمَا ذَكَرَ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالَهُ قَالَ: أَبُو إِسْحَاقٍ: قُلْتُ لِلْخَارِثِ: أَوْ مَا حَفِظْتَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَذَكَرْتُهَا فَأَمْلَأَهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمُوتْ وَلَا تَقْضِي عَجَائِبُهُ لَأَنَّهُ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَاءَ مِنْ إِحْدَاثٍ بَدِيعٌ لَمْ يَكُنِ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فَيَكُونُ فِي الْعِزْمَاشَ كَأَوْلَمْ يَلْدُ فَيَكُونُ مَوْرُوفًا قَالَ كَأَوْلَمْ يَقْعُدْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ فَقَدْرَةُ شَبَّاحٍ مَالِلَا وَلَمْ تُذَرْ كَهُ الْإِنْصَارُ فَيَكُونُ بَنْدَ اِنْتِقَالِهَا خَائِلاً.

الَّذِي لَيَسْتَ لَهُ فِي أُولَئِنَاءِ نَهَايَةٍ وَلَا فِي آخِرِيَّتِهِ حَدُّ وَلَا غَایَةُ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتٌ وَلَمْ يَتَقدَّمْهُ زَمَانٌ وَلَمْ يَتَعَاوِرْهُ زِيَادَةٌ وَلَا نَفْصَانٌ وَلَمْ يُوْضَفْ بَأَيْنَ وَلَا يَمْكَانُ الَّذِي يَطْبَّنَ مِنْ خَفَيَاتِ الْأَمْوَارِ وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عَلَمَاتِ التَّدْبِيرِ الَّذِي سُلِّمَتْ الْأَنْسِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ يَصِفْهُ بَحْدٍ وَلَا يَنْقُصْهُ بِأَقْعَالِهِ وَذَلِكُ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ وَلَا يَشْتَطِعُ عَوْنُ الْمُفْكِرِينَ حَمْدَهُ لَأَنَّ مِنْ كَانَتِ الْسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فَطْرَتُهُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا يَتَنَاهُنَّ وَهُوَ الصَّانِعُ لَهُنْ فَلَا مَذْقُونٌ لِعُذْرَتِهِ الَّذِي يَأْتِي مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَيْءٌ كَمِثْلِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ لِيَعْنَدَتِهِ وَأَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاغِيَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ وَقْطَعَ عُذْرَهُمْ بِالْحُجَّاجِ فَعَنْ بَيْتِهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَعَنْ بَيْتِهِ نَجَا مَنْ نَجَا وَلِلَّهِ الْفَضْلُ مُبِدِّيًا وَمُعِيدًا.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْخَنْدُ افْتَشَ الْكِتَابُ بِالْحَمْدِ لِتَقْسِيمِهِ وَخَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَمَجِيَّةَ الْآخِرَةِ بِالْحَمْدِ لِتَقْسِيمِهِ قَالَ: وَقُصِّيَّ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمَيْنِ^(١) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي الْأَكْبَرُ يَأْتِي بِلَا تَجْسِدُ وَالْمُرْتَدِي بِالْجَلَالِ بِلَا تَمَثِّلُ وَالْمُسْتَوِي عَلَى الْعَرْشِ بِلَا

بغض دوّم

توحید و یکتاپرستی و نفی تشییه^(۱)

۱- ابواسحاق سبیعی از حارث اعرور نقل می‌کند که حارث گوید: روزی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب پس از نماز عصر، خطبه‌ای ایجاد فرمود، مردم از حسن توصیف آن حضرت و آنچه از تعظیم خدابان داشت در شگفت شدند. ابی اسحاق گوید: به حارث گفتم: «ایا تو آن خطبه را حفظ نکرده‌ای؟» گفت: «من آن را نوشتم». آنگاه از روی نوشته‌اش برای مالین گونه املاکرد: حمد و ستایش خدایی را که نمی‌میرد، عجایب و شگفتی‌هایش به پایان نمی‌رسد؛ چرا که او هر روز و هر زمان در بی ایجاد پدیده تازه‌ای است که پیش از آن نبود، او زاده نشد تا در عزت و شکوه با کسی شرکت کند و نزد تازه از میراث برده شود و نابود شود. خیالها بر او واقع نمی‌شوند تا برای اشیع و کالبدی همانند فرض کنند و دیدگان اوراد را بینند تا بعد از انتقال آنها در گرگون شود. او که در آغاز نهایتی نیست و در فرجامش اندازه و غایتی نیست. آن که زمانی بر او پیش نگرفته و زمانی بر او تقدّم نجسته و فزونی و کاستی به طور متناوب او را فرانگرفته است، نه او را با آینه، (کجا بودن) می‌توان وصف کرد و نه با مکان. او که باطن امور پوشیده را دراک کرده و علمش در آن نفوذ کرده است و در عقول و خرده‌ها که به واسطه علایم تدبیر آفرینش، دیده می‌شود کمال ظهور را دارد.

آن که از پیامبران در مورد او پرسیدند، پس اورا به تعریف باحدود و نقص وصف نکردند؛ بلکه اورا به که دارد نیکی که دارد توصیف فرمودند و به آیات و نشانه‌هایش برآولادات کردند. و عقل‌های اندیشمندان نمی‌توانند او را انکار نمایند؛ چرا که آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در بین اینهاست همه آفریده است و او صانع اینهاست که همه اینها را آفریده است. پس چیزی نیست که بر قدرتش غلبه کند.

آن که از خلق به وسیله عدم مشابهت دور شده، از این رو جیزی مانند او نیست. آن که خلق را برای عبادت و بندگی خوبیش آفریده و آنها را با فرام کردن شرایط تکلیف توانایی داده و به سبب حق‌حقیقت‌ها، بهانه آنها را از بین برده است. پس هر کس هلاک شد، از روی حق‌حقیقت ظاهر هلاک شد و هر کس نجات یافت، از روی گواه نجات یافت. بنابراین، فضل و احسان در آغاز و فرجم از آن خداوند است.

به راستی خداوند- که حمد و ستایش از آن او است- کتاب خود را به حمد و ستایش خود گشود و امر دنیا و فرارسیدن جهان آخرت را به حمد و ستایش ذات مقدس خود ختم کرد و فرمود: و در میان بندگان به حق داوری شده و گفته می‌شود: حمد و سپاس مخصوص خدا؛ پروردگار جهانیان است. حمد و سپاس از آن خدایی است که

۱- منظور از «نفی تشییه» این است که خداوند متعال به صفات ممکنات متصف نیست و در حقیقت، صفات، هیچ گونه اشتراکی با اون ندارد.

رَوَالِ وَالْمُتَعَالِي عَنِ الْخَلْقِ بِلَا تَبَاعِدُ مِنْهُمُ الْقَرِيبُ مِنْهُمْ بِلَا مُلْامِسَةٍ مِنْهُمْ لَهُمْ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِ إِلَى حَدٍّ وَلَا لَهُ مِثْلٌ فَيَعْرَفُ بِمِثْلِهِ ذَلِكَ مَنْ تَجْبَرُهُ غَيْرُهُ وَصَفَرَ مِنْ تَكْبِرِ دُونَهُ وَ تَوَاضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ وَ اتَّقَادَتِ السُّلْطَانِيَّةِ وَ عَزَّتِهِ وَ كَلَّتِ عَنِ اذْرَاكِهِ طَرُوفُ الْعَيْنِ وَ قَصَرَتِ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلَاقِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِالْقَهْرِ وَ الْمُشَاهِدُ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِينِ بِلَا اِنْتِقَالٍ إِلَيْهَا وَ لَا تَلْمِسَهُ لَامِسَةً وَ لَا تَحْسُهُ حَاسَةً .

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ أَتَقْرَنُ مَا أَرَادَ خَلْقَهُ مِنِ الْأَشْيَاءِ كَلَّهَا بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ إِلَيْهِ وَ لَا لَنُوبٌ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَذِيَّهُ ابْتَدَأَ مَا أَرَادَ ابْتِدَأَهُ وَ اتَّسَأَ مَا أَرَادَ إِنْشَاءَهُ عَلَى مَا أَرَادَهُ مِنِ الشَّقَائِنِ: الْجِنُّ وَ الْأَنْسُ؛ يُعْرَفُ بِذَلِكَ رُبُوبِيَّتُهُ وَ تَنَكُّرُ فِيهِمْ طَوَاعِيَّتُهُ تَحْمِلُهُ بِجَمِيعِ مَخَابِدِهِ كَلَّهَا عَلَى جَمِيعِ نَعْمَانِهِ كَلَّهَا وَ تَشْهِدِيهِ لِمَرَاشِدِ أُمُورِنَا وَ تَعُوذُ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا وَ تَسْتَغْفِرُهُ لِلذُّنُوبِ الَّتِي سَلَفَتِ مِنْا .

وَنَشَهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ بَعْثَةٌ بِالْحَقِّ دَالِيَّةٌ وَ هَادِيَّةٌ إِلَيْهِ فَهَذَا نَا بِهِ مِنَ الصَّلَالَةِ وَ اسْتَقْدَمَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ مِنْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيْماً وَ تَالَ ثُواباً كَرِيمَاً وَ مَنْ يَعْصِي اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ حَسِرَانَا مُبِينًا وَ اسْتَحْقَ عَذَابًا إِيمَانًا فَانْجُحُوا بِمَا يَحْقِقُ عَلَيْكُمْ مِنَ الشُّنُعُ وَ الطَّاغِيَّةِ وَ إِخْلَاصِ النَّصِيْحَةِ وَ حُسْنِ الْمُوَازَرَةِ وَ أَعْيُنُوا النَّفْسَكُمْ بِلِزُومِ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ وَ هَجَرُ الْأَمْوَالِ الْمُكْرُوهَةِ وَ تَنَاطَوْا الْحَقَّ بِيَنْتَكُمْ وَ تَعَاوَنُوا عَلَيْهِ وَ حَذَّرُوا عَلَى يَدِي الظَّالِمِ السَّفِيفِ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اغْرَفُوا الْدَّوَيِّ الْفَعْلِ فَضَلَّلُمْ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِالْهُدَى وَ فَتَنَّا وَ إِيَّاكُمْ عَلَى التَّقْوَى وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ .

٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ زَضِنِ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ عَمْرُو الْكَاتِبُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْقَلْزُومِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زِيَادِ الْجُدُّيِّ صَاحِبِ الصَّلَاةِ بِجَدَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ عَمْرِيَّ بْنُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا تَلَقَّبُهُ بِهَذَا الْكَلَامِ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي التَّوْحِيدِ». قَالَ أَبُو زِيَادٍ: وَ رَوَاهُ إِلَيَّ أَيْضًا أَخْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْغَلُوَّيِّ مَوْلَى لَهُمْ وَ خَالِهِ لِتَضْيِيقِهِمْ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَيُوبِ الْقَلْوَيِّ أَنَّ

لباس بزرگواری و پادشاهی را بی‌آنکه صاحب تن باشد بوشیده و جلال و بزرگی را بی‌آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد، ردای خود ساخته است؛ و بر عرش استیلا یافته، بدون این که زوالی به او رو آورد و بر آفریدگان برتری دارد، بی‌آن که آنها از او دور باشند و به آنان نزدیک است بدون این که لمس و تماسی ازو به آنان باشد، اورا حذی نیست که به آن به پایان رسدا و امانته و نظری ندارد تا به مانند خویش شناخته شود.

هر کس جز خدا، جباری کرد، خوار شد و هر کس غیر از او اظهار بزرگی نمود، کوچک شد. همه چیز به جهت عظمتش فروتنی کردنده و برای سلطنت و عزتش راه اطاعت پیمودند. چشم‌ها از دریافت ش خسته شده‌اند و اوهم آفریدگان به وصف نرسیده‌اند.

او اول و پیش از هر چیز است و آخر و بعد از هر چیز است. هیچ چیزی با او برای نمی‌کند. او به واسطهٔ غلبه‌ای که دارد به همه چیز غالب و پیروز است و همه مکان‌ها را بی‌آنکه به سوی آنها منتقل شود مشاهده می‌کند. هیچ صاحب لحسی اورالحس نمی‌کند و هیچ حاسته‌ای اورادر نیابد و اوست آنکه در آسمان و زمین، خداست و او حکیم و داناست. آفرینش هر چیزی را که خواسته، محکم آفریده است، ولی نه بالگویی که قبل از آن باشد. و به هنگام آفرینش آنچه نزد است، و امانتگی به او نرسیده است. آنچه را که می‌خواست در آغاز باشد، در آغاز قرار داد و آنچه را که می‌خواست از دوگروه جن و انس پدید آورد، پدید آورد تا به سبب این آفرینش، پروردگاری او را بشناسند و فرمانبرداری او برای آنان امکان پذیر باشد.

اورا به همه ستایش‌ها بر تمام نعمت‌هایش ستایش می‌کنیم و از او برای به هدف رسانیدن امورمان راهنمایی می‌خواهیم و از بدی‌های کردار خودمان به او پناه می‌بریم و به جهت گناهانی که در گذشته از ما سرزده، از روی امرزش می‌خواهیم و گواهی می‌دهیم که خدایی جز او نیست و به راستی که محمد^{علیه السلام}، بنده و رسول اوتست که اورا ب حق و راستی به پیامبری برانگیخته تا به سوی اولادلت و هدایت فرماید. پس با آن حضرت، ما از گمراهی هدایت فرمود و به سبب اومار ازال جهالت و نادانی رهایی بخشید. هر کس از خدا و رسول او فرمانبرداری کند، به حقیقت، به رستگاری بزرگی دست یافته و هر کس از خدا و رسول اوناف‌مانی نماید، زیان آشکاری کرده و سزاوار عنایی در دنای شده است.

از این رو، در انجام آنچه بر شما واجب و لازم است - از شنیدن، فرمان بردن، خبرخواهی و بارستنگین را به نیکی از دوش یکدیگر برداشت - تلاش و کوشش کنید. خودتان را با ملازمت راه راست و دوری از امور ناپسند یاری کنید. حق را در میان خویش جاری سازید و فراگیرید و یکدیگر را بر آن یاری نمایید و دست‌های ستمگر بی خرد را بگیرید. امر به معروف و نهی از منکر کنید و فضل و مصاحبان آن را بشناسید. خداوند ما و شما را به سبب هدایت، از بدی‌های نگاه دارد و بر پرهیزکاری استوار بدارد و از خداوند برای خود و شما امرزش می‌خواهم.

۲- قاسم بن ایوب علوی گوید، هنگامی که مأمون خواست امام رضا^{علیه السلام} را به ولایت عهدی و ادار سازد بینی هاشم را جمع کرد و گفت: «من می‌خواهم رضائیه را بر امر خلافت بگمارم که او پس از من خلیفه باشد».

الثَّائِمُونَ لِمَا أَرَادَ أَنْ يَشْتَهِي الرُّضَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ جَمِيعَ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْتَهِي الرُّضَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي فَحَسَدَهُ بْنُو هَاشِمٍ وَقَالُوا: أَتُؤْلِي رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ بِتَذْبِيرِ الْخَلَقَةِ؟ فَبَعْثَتُ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِيَنَا فَتَرَى مِنْ حَفْلِهِ مَا يُسْتَدِّلُ بِهِ عَلَيْهِ فَبَعْثَتُ إِلَيْهِ فَاتَّاهُ قَالَ لَهُ بْنُو هَاشِمٍ يَا أَبَا الْحَسْنِ اصْنُدِ الْمُبَتَّرَ وَانْصُبْ لَنَا عَلَمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ فَصَعَدَ الْمُبَتَّرَ فَقَعَدَ مِلِيًّا لَا يَتَكَلَّمُ مُطْرِقًا ثُمَّ اسْتَفَاضَ اسْتِفَاضَةً وَاسْتَوَى قَائِمًا وَ حَمَدَ اللَّهَ وَأَشْتَهَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ

ثُمَّ قَالَ: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَغْرِفَةٌ وَأَصْلُ مَغْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَنِظامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْنِي الصَّفَاتُ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْمُغْتَولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَمَوْضُوفٌ مَخْلُوقٌ وَشَهَادَةٌ كُلُّ مَخْلُوقٍ أَنَّهُ خَالِقٌ لِيَنْسِيَ صِفَةً وَلَا مَوْضُوفٌ وَشَهَادَةٌ كُلُّ صِفَةٍ وَمَوْضُوفٌ بِالْأَقْتِرَانِ وَشَهَادَةٌ حَدِيثٌ بِالْأَمْتَانِعِ مِنَ الْأَزْلِ الْمُمْتَنَعِ مِنَ الْحَدِيثِ فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مِنْ عَرَفَ بِالشَّتَّبِيَّةِ ذَاتَهُ وَلَا إِيَّاهُ وَحْدَهُ مِنْ اكْتِشَفَهُ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلَهُ وَلَا بِهِ صَدَقَ مِنْ نَهَاءٍ وَلَا صَدَقَ صَدَنَهُ مِنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَلَا إِيَّاهُ عَنِ مَشَبَّهَهُ وَلَا لَهُ تَذَلَّلُ مِنْ بَعْضَهُ وَلَا إِيَّاهُ أَرَادَ مِنْ تَوْهِمَهُ كُلُّ مَغْرُوبٍ بِنَفْسِهِ مَضْطَوٍ وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَغْتَولٍ بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدِّلُ عَلَيْهِ وَبِالْمُغْتَولِ يُفْتَنُهُ مَشَبَّهَتَهُ وَبِالْفَطْرَةِ ثَبَّتْ حُجَّتَهُ خَلْقُ اللَّهِ الْخَلْقَ حِجَابَ بَيْتِهِ وَبَيْتِهِمْ وَبَيْتِهِمْ إِيَّاهُمْ مُفَارِقَتَهُ إِيَّاهُمْ وَإِنْتَدَاؤهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنَّ لَا إِنْتَدَاءَ لَهُ لِعَجْزٍ كُلِّ مُبْتَدَأٍ عَنِ الْإِنْتَدَاءِ غَيْرِهِ وَأَذْوَهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ لَا أَذَاءَ فِيهِ لِشَهَادَةِ الْأَذَوَاتِ بِعَاقَةِ الْمُتَأَدِّينَ وَأَسْمَاؤهُ تَغْيِيرٌ وَأَعْمَالُهُ تَفْهِيمٌ وَذَاتُهُ حَقِيقَةٌ وَكُنْهُهُ تَفْرِيقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ وَغَيْرُهُ تَحْدِيدُ لِمَا سَوَاهُ.

فَقَدْ جَهَلَ اللَّهُ مِنْ اسْتُوْصَفَةٍ وَقَدْ تَعَدَّاهُ مِنْ اسْتَهْلَكَهُ وَقَدْ أَخْطَأَهُ مِنْ اكْتِشَفَهُ وَمِنْ قَالَ: كَيْفَ فَقَدْ شَبَّهَهُ وَمِنْ قَالَ: لِمَ فَقَدْ عَلَلَهُ وَمِنْ قَالَ: مَتَى فَقَدْ وَقَتَهُ وَمِنْ قَالَ: فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَمِنْ قَالَ: إِلَمْ فَقَدْ تَهَاهُ وَمِنْ قَالَ: حَتَّامَ فَقَدْ تَهَاهُ وَمِنْ عَيَّاهُ فَقَدْ عَيَّاهُ وَمِنْ غَيَّاهُ فَقَدْ جَزَاهُ وَمِنْ جَزَاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ وَمِنْ وَصَفَهُ فَقَدْ تَحَدَّفَ فِيهِ لَا يَتَشَبَّهُ اللَّهُ بِأَنْتِبَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَخْلُودِ أَحَدٌ لَا يَتَأْوِلُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا يَتَأْوِلُ الْمُبَاشِرَةُ مُتَجَلِّ لَا يَشْتَهِلُ لِرُؤْيَةِ بَاطِنِ لَا يَمْزِا لِيَةَ مُبَايِنِ لَا بِمَسَافَةِ قَرِيبٍ لَا بِمَدَانَةِ لَطِيفٍ لَا بِسَجْسَمٍ مُؤْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقْدَرٌ لَا بِخَوْلٍ فَكَرَّةٌ مُدَبِّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ مُرِيدٌ لَا

بنی‌هاشم بر آن حضرت حسد بر دند و گفتند: «ایا مردی را که هیچ گونه آگاهی و بینشی در تدبیر خلافت ندارد به عنوان والی قرار می‌دهی؟ کسی رانزد او بفرست که اورانزد مابیاورد تا متوجه عدم آگاهی او شوی و براین مطلب، استدلال کنی.»

مامون فردی رانزد آن حضرت فرستاد و حضرت نزد او آمد. بنی‌هاشم به آن حضرت گفتند: «ای بالاحسن ابر فراز منبر برو و برای مانشانهای بیان کن که خدا را برق آن پرستش کنیم.» حضرت **طلا** بر فراز منبر قرار گرفت. اندک زمانی نشست و هیچ حرفی نزد، در حالی که چشم در پیش افکنده و خاموش بود. آنگاه اندکی حرکت نمود و ایستاد و خدا را حمد و نتائجت و برپایامبر خدا **علیله** و خاندانش درود فرستاد.

۴: آنگاه فرمود: «نخستین مرحله علادت و بندگی خدا، معرفت و شناخت اöst و بنیاد معرفت خدا، توحید و اقرار به یگانگی اöst و رشتة توحیدش، نفی صفات اöst است؛ چراکه عقل‌ها گواهند که هر صفت و موصوفی افریده شده‌اند و هر افریده شده‌ای گواه است که اورا آفریننده‌ای هست که آن آفریدگار نه صفت است و نه موصوف. همچنین هر صفت و موصوفی به نزدیک هم بودن گواهی می‌دهد و از نزدیک به هم بودن گواه بر حدوث است و حدوث گواه بر از لی نبودن است که بر حادث ممتنع است.

پس کسی که خدا را به واسطه تشییه ذاتش شناخته، چنین نیست که در واقع او را شناخته و به توحید و یگانگی پرستیده است، کسی به گئه و بیان او نرسیده و به حقیقتش راه نیافتد است، کسی که اورا تمثیل کرده او را تصدق نکرده است. و کسی که نهایتی برای او قرار داده متوجه او نشده است. و کسی که به سوی او اشاره نموده او را قصد نکرده، و کسی که او را مانند خلق دانسته است، برای او خشوع ننموده است. کسی که او را جزء قرار داده، و کسی که او را توهم کرده، او را خواسته است.

هر شناخته شده‌ای ساخته شده است و هر چه به وسیله غیر خود ایستاده، معلول است و علّی دارد. به وسیله افریده خدا بر خدا استدلال می‌شود و به وسیله عقل‌ها به معرفتش اتفاق نمی‌شود و به فطرت و سرشت، حقیقت ثابت می‌شود. افریدن خدا افریدگان را پرده‌ای میان او و آنها است و جدایی اواز آنان دلیل جدایی او از ماهیت آنهاست و آغاز زدن او بر آفرینش آنان، دلیل بر این است که او آغاز شده‌ای نیست؛ چراکه اگر کوچک شده‌ای غیر خود در مانده است و بینکه آنها را صاحب‌آدات و اسباب قرار داد؛ دلیل است بینکه اورا بزاری نیست؛ چراکه ادوات و اسباب گواه بر نیاز صاحبان ماذه و ادات است. نامهایش تنها تعبیر آوردن است و کارهایش فهمانیدن، ذاتش حقیقت و کنه و پایانش جدایی افکنند در میان او و افریدگانش است و از لی بودنش نشان محدود بودن غیر است.

بنابراین در حقیقت، خدا را شناخته کسی که اورا در معرض صفات زایده و صفات ممکنات (مخلوقات) در آورد است و ازا در گذشته هر که به او احاطه پیدا کرده و به خطارفته کسی که به گئه او رسیده است و هر کس بگوید: چگونه است؟ در واقع او را به خلائق تشییه کرده و هر کس بگوید: چرا؟ اورا معلل شناخته و هر کس بگوید: چه وقت؟ اورا موقت نموده (وقتی برای او قرار داده) و هر کس بگوید: در چه چیز است؟ اورا در ضمن چیزی قرار داده و هر کس بگوید: تا چه زمان می‌باشد؟ نهایتی برای او توهم کرده و هر کس بگوید: تا چه مکان

بِهِمَامَةُ شَاءَ لَا يَهْمَمُهُ مُدْرَكٌ لَا يَمْجَدُهُ سَمِيعٌ لَا يَبِهِ لَا يَقْبِسُرُ لَا يَأْدَأُهُ لَا تَصْبِحُهُ الْأَوْقَاتُ وَ
لَا تَضْمِنُهُ الْأَمَاكِنُ وَلَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ وَلَا تَسْخُدُهُ الصَّفَاتُ وَلَا تُقْيِدُهُ الْأَدَوَاتُ سَقَى
الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءُ أَرْلَهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرُ غَرَفٌ أَنْ لَا مَشْعُرَ لَهُ وَ
بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرُ عَرَفَ أَنْ لَا جَوَاهِرَ لَهُ وَبِمُضَادَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عَرَفَ أَنْ لَا ضَدَّ لَهُ وَ
بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَمْوَالِ عَرَفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ .

ضَادُ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَالْجَلَانِيَّةِ بِالنَّهَمِ وَالْجَنْوِيَّةِ بِالنَّيلِ وَالصَّرَدِ بِالْحَرُورِ مُؤْلُفُ بَيْنِ
مُتَعَادِيَاتِهِ مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرِّقِهَا وَبِتَالِيفِهَا عَلَى مُوْلَفِهَا ذَلِكَ
قَوْلُهُ عَرَّوْ جَلُّ : (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَلَقْنَا رَوْجَيْنَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) ^(١) فَفَرَقَ بَيْنَهُمْ قَبْلَ وَبَعْدِ
الْعِلْمِ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيْزَةً لِمَعْرِزِهَا دَالَّةٌ بِتَفَاوِتِهَا أَنْ لَا
تَفَاوِتٌ لِمُفَارِقِهَا مُخْرَجٌ بِتَوْقِيَّتِهَا أَنْ لَا وَقْتٌ لِمُوْقِيَّهَا حَجَبٌ بِعَصْبَهَا عَنْ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ لِلْعِلْمِ أَنْ لَا
حِجَابٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُهَا .

لَهُ مَعْنَى الرُّبُوْبِيَّةِ إِذَا لَمْ يَرْبُوبْ وَحِقْيَقَةُ الْأَلْهَيَّةِ إِذَا لَمْ يَالُوْهَ وَمَعْنَى الْفَالِمِ وَلَا مَنْدُومُ
وَمَعْنَى الْخَالِقِ وَلَا مَخْلُوقٌ وَتَأْوِيلُ السَّمْعِ وَلَا مَسْمُوعٌ لَيْسَ مُنْدَ خَلَقَ اسْتَحْقَقَ مَعْنَى
الْخَالِقِ وَلَا يَأْخُذُهُ الْبَرَّا يَا اسْتَفَادَ مَعْنَى الْبَارِيَّةِ كَيْفٌ وَلَا تَعْيَيْهُ مَدُّ وَلَا تَدْنِيَهُ قَدُّ وَلَا
تَحْجِبُهُ لَقْلُ وَلَا تُوْقِنُهُ مَئَى وَلَا تَسْتَهْلُهُ حَيْنٌ وَلَا تَفَارِنُهُ مَعَ ائْمَانَهَا تَحْدُ الْأَدَوَاتَ أَنْفُسَهَا وَ
تُشَبِّهُ اللَّهُ إِلَى نَظَارِهَا وَفِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ فَمَا لَهَا مَعْنَى الْقَدْمَةِ وَحَمْثَهَا قَدِ الْأَرْيَةِ
وَجَنْبَثَهَا لَوْلَا التَّكْمِيلَةُ افْتَرَقَتْ فَذَلِكَتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَتَبَانِيَتْ فَأَغْزَبَتْ عَنْ مُنْبَانِيَهَا الْمَأْ
تَجْلِي صَانِيَهَا الْمَقْنُولُ وَبِهَا الْحَجَبُ عَنِ الرُّوْبِيَّةِ وَإِلَيْهَا تَحَاكُمُ الْأَوْهَامُ وَفِيهَا أَثَبَتْ غَيْرُهُ
وَمِنْهَا أَنْيَطَ الدَّلِيلُ وَبِهَا عَرَّفَهَا الْأَفْرَازُ وَبِالْمَقْنُولِ يُعْتَقَدُ التَّصْدِيقُ بِاللَّهِ وَبِالْأَفْرَارِ يُكْمَلُ
الْإِيمَانُ بِهِ وَلَا دِيَانَةٌ إِلَّا بَنَدَهُ الْمَفْرَفَةُ وَلَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِالْأَخْلَاصِ وَلَا إِخْلَاصٌ مَعَ التَّشْبِيهِ
وَلَا تَقْنُنُ مَعَ إِثْيَاتِ الصَّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ .

فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَكُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَسِعُ مِنْ صَانِيَهُ لَا شَجَرٌ
عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ وَكَيْفٌ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَمُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتَدَأَهُ إِذَا
تَفَاؤَتْ دَاهَهُ وَلَتَجَزَّأَكَهُ وَلَا مَسْتَعِنَ منَ الْأَزِلِ مَفْتَاهُ وَلَمَا كَانَ لِبَارِيَ مَعْنَى غَيْرُ

می‌باشد؟ غایتی برای اوتلث نموده است و هر کس غایتی برای لولث نموده است، لوار غایت با دیگری شریک کرده است و هر کس لو را با دیگری در غایت شریک کند او را جزء جزء کرده است. هر کس اورا جزء جزء بدلند او را به صفات زاله و صفت نموده و هر کس لو را وصف نماید العاد کرده و از حق منحرف شده است. خداوند به تغییر مخلوق از حال خود متغیر نمی‌شود، آن سان که به تحجید و لذله نمودن محدود، محدود نمی‌شود.

او یکی است نه به تأویل عدد و شماره او هویاست نه به تأویل مباحثت. آشکار است، نه به آشکاری رؤیت. بهنان است نه به دوری. جذاست نه به مسافت، نزدیک است نه به هم‌جاواری. طلیف است نه به اعتبار تجسم. موجود است نه بعد از عدم. فاعل است نه به انتظار و ناجاری. تقدیر می‌کند و هر چیزی را لذله می‌هدنه به قوت و جوانانش. تقدیر می‌کند نه به واسطه حرکت اراده کننده است نه به همت و قصد. در پینه است نه به آلت حس. شناخت نه به توسط آلت (که گوش داشته باشد) و بینا است نه به وسیله ایزler (که چشم داشته باشد)، زمان‌های توافقندا با همراهی کنند و مکان‌های توافقندا را فراگیرند؛ چرت‌ها را فراگیرند و صفت‌های‌لو را محدود نکنند و ادوات و اسباب اورام قید نسازند. هستی‌اش بر زمان‌ها پیشی گرفته وجودش بر نیستی سبقت یافته است. و هیشگی‌اش از لذت‌نگوی سبقت را بوده است.

به خاطر اینکه برای افریدگانش مشاغل و حواس قرارداد، معلوم شد که او را مشعر و حائمه‌ای نیست و به جهت این که ملحتات جواهر را ایجاد کرده داشته شد که اورا جوهري نیست و به واسطه آن که در بین چیزها ضذیت و مخالفت افکنند، معلوم شد که ضذی ندارد و به اعتبار مقارت و مصاحبت و مصاحبت و ایستگی که در بین چیزها قرار داده معلوم شد که قرین و یاری ندارد. روشنی را با تاریکی، درشتی را با نرمی، خشکی را با تری و سردی را با گرمی متضاد قرار داده و چیزهایی را که با هم سازگاری ندارند به یکدیگر مرتبط کرده لستند و در میان چیزهایی که به هم نزدیکند، جذلی افکنند تا به سبب جذلی بینگر جدا کننده آنها و به سبب ارتباط آنها بینگر ارتباط دهنده آنها بشد و این لست معنای فرموده خلاوند که اوزر چیزی جفت افریدیم باشد که شما پنده‌زیر شویده پس در بین قبیل و بعد جذلی افکند نامعلوم شود که اوراقیل و بعدی نیست. همه اینهله طبایع و سرشت‌ها گواهند که اینکه این طبیعت‌ها را به آن عطا فرمود، خود، طبیعت و سرشنی ندارد و به تفاوتی که دلزنده‌شانگر آن هستند که کسی که آنها مستغلوت قرار ندارد، خود تغافلی ندارد و به واسطه وقی که دلزنده خبر می‌دهند که کسی که وقت ایزای آنان بیداگرد، خود و قی ندارد برخی از اینها اوزر برخی دیگر پوشانه تا معلوم شود که در بین لو و آنها حجالی غیر از آنها نیست. او پروردگار بود در هنگامی که هیچ مریبوی نبود، او حقیقت خدا بودن و خدایی را داشت، در زمانی که هیچ معمودی نبود و معنای دانایی را داشت هنگلی که هیچ معلومی نبود و معنای افریدگار را داشت هنگامی که هیچ افریدنای نبود و تأویل شنایی را داشت هنگامی که هیچ مسموعی نبود (که قابلیت شنیدن داشته باشد). خلاوند آن گونه نیست که از زمان آفریدن، معنای خالق، اسرار اوزار شده باشد و نهاین که به پدید آوردن خلائق معنای پدید آوردنگی را استفاده کند. چگونه چنین باشد و حال آنکه همه (از چه زمان) (لو را بهنان نسازد و اقد) (تقریب زمان) (اورا نزدیک نسازد و معلل) (شاید) (ورامن نکند و هست) (چه وقت) (لورا موقت نکند و حین) (زمان) (اورا فرانگیرد و مع) (هرمه بودن) (به اوزدیگ نشود و نبینند). زیرا ادوات فقط خود را لذله می‌کند و آلت‌های به سوی نظایر خوبش شاره می‌کنند. در چیزها کردارهای آنها یافته می‌شود. همنه (نشانگر قدمت) آنها اوزر قدیمی بودن منع نموده و قد (نشانگر ایلت) آنها اوزر همیشگی بودن بازدشته و هولا (که نشانگر اگرنه این بود است) آنها اوزر یکدیگر جذاشت و به این سبب بر جا کننده‌اش دلالت کرده و از هم دور شده و دوری دهنده‌اش را آشکار ساخته است؛ به جهت اینکه سازنده‌اش برای عقل‌ها تعجبی کرده و به واسطه آن از دیدن، در پرده رفت و به سوی آنها خیال‌ها تحاکم رفت و غیر او در آنها ثبیت شده

الغبرُو وَلَوْ خَدَّلَهُ وَرَأَهُ إِذَا خَدَّلَهُ أَمَامٌ وَلَوْ تَسْمَى لَهُ الشَّمَامُ إِذَا لَرَمَهُ النُّعْصَانُ كَيْفَ يَسْتَحِقُ الْأَزَلُ مِنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدِيثِ وَكَيْفَ يَنْشِئُ الْأَشْيَايَةَ مِنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمُضْطَوْ وَلَتَحْوَلَ ذِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَذْلُولًا عَلَيْهِ لَيْسَ فِي مُخَالَلِ الْقَوْلِ حُجَّةٌ وَلَا فِي الْمُسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ وَلَا فِي مَعْنَاهُ لَهُ تَعْظِيمٌ وَلَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْحَلْقِ ضَيْمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُشَكَّ وَمَا لَا بَذَلَهُ أَنْ يُنَدَّأُ.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْقَلِيلُ الْعَظِيمُ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا أَضَلاً بَعِيدًا وَخَسِرُوا حُسْنَارًا مُبِينًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْبَيِّنِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

٣. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ وَأَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكْرَيَا الْقَطَانُ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ ثَمِيمِ بْنِ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ مُعَاوِيَةَ عَنْ الْحُصَنِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ طَهِّيْلَةَ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ الْمُصَدَّقَ اسْتَهَضَ النَّاسَ فِي حَزْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْقَرْةِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا حَدَّثَ النَّاسَ قَامَ حَطِيبًا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ قَدْرَتُهُ بِأَنْ يَهْبِطَ إِلَيْهِ الْأَشْيَايَةُ مِنْهُ فَلَيَشَتَّتَ لَهُ صِفَةُ تُنَالُ وَلَا يَحْدُدُ يَصْرِبُ لَهُ الْأَمْتَالُ كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَفَسِِّرُ الْغَنَاتِ وَصَلَّى هَذَاكَ تَصَارِيفُ الصَّفَاتِ وَحَازَ فِي مُلْكُوْتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفْكِيرِ وَانْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوخِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ وَحَالَ دُونَ غَيْرِهِ الْمَكْتُونُ حُجَّبٌ مِنِ الْغَيُوبِ وَنَاهَتْ فِي أَذْنِ أَذْانِهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الْأَمْوَرِ.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَتَلَفَّهُ بَعْدُ الْهَمْمَ وَلَا يَنْتَهُ عَوْصُ الْفَطَنِ وَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَلَا أَجْلٌ مَمْدُودٌ وَلَا نَفْتَ مَحْمُودٌ وَلَا سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَوْلَى مُبْتَدِأٍ وَلَا غَایَةٌ مُتَنَهِّيٌّ وَلَا آخِرٌ يَقْنَى سُبْحَانَهُ هُوَ كُلُّا وَضَفَ نَفْسَهُ وَالْوَاصِفُونَ لَا يَتَلَفَّونَ نَعْتَهُ حَدَّ الْأَشْيَايَةَ كُلُّهَا عَنْدَ خَلْقِهِ إِنَّهَا لَهَا مِنْ شَيْبِهِ وَإِنَّهَا لَهُ مِنْ شَيْبِهَا فَلَمْ يَخْلُ فِيهَا قَيْقَالٌ: هُوَ فِيهَا كَاتِبٌ وَلَمْ يَنْتَعِنْهَا قَيْقَالٌ: هُوَ مِنْهَا بَاتِنٌ وَلَمْ يَخْلُ مِنْهَا قَيْقَالٌ لَهُ: أَيْنَ.

لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ أَحْاطَهُ بِهَا عِلْمُهُ وَأَتَقْنَهَا صُنْعُهُ وَأَحْصَاهَا حِفْظَهُ لَمْ يَغُرُّ عَنْهُ حَقِيقَاتُ غَيُوبِ الْهَوَى وَلَا غَوَامِضُ مَكْتُونَ ظُلْمِ الدُّجَى وَلَا مَا فِي السَّمَاوَاتِ الْمُعْلَى وَالْأَرْضِينَ السُّفْلَى لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا حَافِظُو رَقِيبٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْهَا بِشَيْءٍ مُجْبِطٌ وَمُجْبِطٌ بِمَا أَحْاطَ

واز آنها دلیل بیرون آورده شده، و بوسیله آنها اقرار کردن را شناسانیده است. و وسیله عقل‌ها، به تصدیق خدا اعتقاد حاصل می‌شود و به اقرار، ایمان به او کامل می‌شود و هیچ دیانتی جز پس از معرفت و شناخت نیست و هیچ شناختی جز بالاخلاص نیست و هیچ اخلاصی با تشییه نیست و بایانات صفات، تشییه نفی نمی‌شود.

پس هر چه در آفریده است، در آفریدگار آن یافت نمی‌شود و هرچه در آن ممکن باشد در سازندگان ممتنع است. حرکت و سکون بر او حربیان ندارد زیرا آنچه او آن را جاری ساخته چگونه بر او جاری شود؟ یا به سویش برگرد آنچه او آنرا آغاز فرموده (جزاک) در آن هنگام، ناشی متفاوت می‌شود و کنه و پایانش صاحب اجزاء می‌گردد و معناش از ازل استناع ورزد و آفریننده معنای جز آفریده شده، نخواهد داشت و اگر برای او پسی تعیین شود آنگاه است که برای او پیش رویی نیز تعیین خواهد شد و اگر برای او تمایب طلب شود آنگاه است که برای او نفعان لازم خواهد شد.

چگونه شایسته همیشگی است کسی که از حدوث استناع ندارد؟ چگونه چیزها را بیجاد می‌کند کسی که از بیجاد شدن استناع ندارد؟ جراکه در آن هنگام، علامت و نشانه مصنوع. که دیگری او را ساخته - در آن برپا خواهد شد و پس از آن که مدلول علیه، بوده دلیلی گردد. نه در محل گردیدن و جولان گفتار، حقیقتی است و نه در پرسش از او جوابی و نه در معنای آن برای او تعظیمی و نه در جداییش از آفریدگان سنتی، مگر به استناع از لی که همیشه بوده، از این که دو تا شود و آنچه آغازی ندارد آغاز شود. معبودی جز خدایی که برترو و عظیم است، نیست. دروغ گفتند آنها که چیزی را بخدا برابر کردن و به گمراهی دوری گمراه شدند و به زبانی آشکار زیان دیدند و خلاوند بر مقدمه بیلمبر اوست و خاندان پاک و پاکیزه او درود فرستد.

۳- عبدالرحمن از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جذش علیه السلام نقل می‌کند که: امیر مؤمنان علی علیه السلام برای بار دوم به مردم دستور داد که مهیای جنگ با معاویه شوند و هنگامی که مردم گرد آمدند برخاست و خطبه‌ای ایجاد کرد و فرمود:

سیاس و سیاستیش، خلایق را سرده که بکی است و یگانه بی نیاز متفاوت نهادست، نه از چیز وجود یافته و نه آنچه را که وجود یافته از چیز آفریده است، به قدرت کامله او، همه چیز از او جدا شده، و او از همه چیز جدا شده است پس او را صرفی نیست که بتول به آن رسید و اتفاقهای ندارد که بتول بر آن مثال زد. تعبیرات همه لغات در باب صفات ناتوقند و دیگر گونی صفات در آنجا سرگردان شده‌اند و در مملکوت مصنوعاتش راههای لفکار و اندیشه‌های زرف و خیال‌های دقیق، سرگشته و حیرانند. همه تفسیرها و بیان‌های بدن آن که در داشت او. که عین ذات لوت است. رسوخ و نفوذ کنند منقطع شدند و پرده‌های غیب که از همه پوشیده‌اند حایل و مانع شده‌اند و خردی‌های بلندی که در امور لطفی و چیزهای دقیق سلطان دارند، در کمتر از کمترین آن جایجا، حیرانند.

پس بزرگوار است خلایق که همتهای دور به او نمی‌رسند و وزرف لندیشی ها او را نمی‌یابند. و برتول است خلایق که برای او زمانی نیست که به شمار در آید و مذنی نیست که به سرآید و او را وصفی نیست که به آندازه معین شود.

پاک و مزنه است آن که اولی ندارد که بیان آغاز شود و پایانی ندارد که به پایان رسد و اخری ندارد که فقی گردد. او پاک و مزنه است آنچنان که خود وصف نموده و وصف کنندگان به وصف اونمی‌رسند. همه چیز را در آن هنگام که آفرید محدود ساخت تا آن ظاهر سازد که به اوضاعی ندارند و لوبه آنان شیوه‌های ندارد. پس در آنها حلول نکرده تا بتوان گفت: ما در آنهاست، و از آنها دور نشده تا بتوان گفت: هزار آنها جداست، و از آنها برکنار نیست تا بتوان گفته: در کجلست. ولیکن علم خلایق مسبحان به همه اینها

مِنْهَا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْحَدُّ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تَعْيِهِ صُرُوفُ الْأَزْمَارِ وَلَمْ يَتَكَبَّدُهُ صُنْعُ شَيْءٍ
كَانَ إِنَّمَا قَالَ لِمَا شَاءَ أَنْ يَكُونُ: كُنْ فَكَانَ ابْتَغَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالَ سَيْقَ وَلَا تَعْبَ وَلَا
نَصِبْ وَكُلُّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ وَكُلُّ عَالَمٍ فَمِنْ بَعْدِ
جَهْلِ تَعْلِمَ وَاللَّهُ لَمْ يَجْهُلْ وَلَمْ يَتَعْلِمْ أَحَاطَ بِالشَّيْءِ عِلْمًا قَبْلَ كَوْنِهَا فَلَمْ يَرْدَدْ بِكَوْنِهَا
عِلْمًا عِلْمَهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَهَا كَعْلِمَهُ بَعْدَ تَكُونِهَا لَمْ يَكُونَهَا لِشَدَّةِ سُلْطَانِهِ وَلَا حَوْفِهِ مِنْ
رِزْالٍ وَلَا نُقْصَانٍ وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى ضَيْدٍ مُثَاوِرٍ وَلَا نَيْدٍ مُكَاثِرٍ وَلَا شَرِيكٍ مُكَابِدٍ لِكُنْ
خَلَاقِيْ مَرْبُوْنَ وَعِبَادِ دَاهِرُونَ.

فَسُبْحَانَ الَّذِي لَا يَتُوْدُهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ وَلَا تَنْبِئُرُ مَا يَبْرُأَ وَلَا مِنْ فَتْرَةٍ بِمَا
خَلَقَ اكْتَفَى عَلِيمٌ مَا خَلَقَ وَخَلَقَ مَا عَلِمَ لَا بِالْتَّفَكِيرِ وَلَا يَعْلَمُ خَادِيْ أَصَابَ مَا خَلَقَ وَلَا
شَيْهَةٌ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ يَخْلُقْ لِكُنْ قَضَاءً مُتَبَرِّزُ وَعِلْمُ مُحَكَّمٍ وَأَمْرٌ مُتَقْنٌ تَوْحِيدُ
بِالرِّبُوبِيَّةِ وَحَصْنُ نَفْسَهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَاسْتَخْلَصَ الْمَجْدُ وَالثَّنَاءَ فَتَمْجَدُ بِالْتَّمْحِيدِ وَتَحْمَدُ
بِالْتَّحْمِيدِ وَغَلَاغُنْ اتَّخَادِ الْإِنْبَاءِ وَتَطَهُّرُ وَتَقْدِسُ عَنْ مُلَامِسَةِ النِّسَاءِ وَغَرْزَ جَلَّ عَنْ
مُجَاوِرَةِ الشُّرِّ كَائِمًا.

فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا خَلَقَ ضَدٌّ وَلَا فِيمَا مَلَكَ نَيْدٌ وَلَمْ يَشْرُكْ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ الْوَاحِدُ الْحَدُّ
الصَّمَدُ وَالْمُبِيدُ لِلْبَدْرِ وَالْوَارِثُ لِلَّامِدِ الَّذِي لَمْ يَزُلْ وَلَا يَرْأَلْ وَخَدَانِيَا أَرْلَيَا قَبْلَ بَدْنِي
الدُّهُورِ وَبَعْدَ صَرْفِ الْأَمْوَرِ الَّذِي لَا يَتِيدُ وَلَا يَقْدُدُ بِذَلِكَ أَصِفُّ رَبِّي فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ
عَظِيمٍ مَا أَغْطَمَهُ وَجَلِيلٌ مَا أَجْلَهُ وَغَرِيزٌ مَا أَغْزَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ غُلُومًا
كَبِيرًا.

وَحَدَّثَنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّفَرِ الصَّانِعِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْعَبَّاسِ بْنِ بَسَّامَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو زَيْنَدٍ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ البَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمْرَةُ بْنُ
أُفَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي حَدَّيَ الْحُصَينُ بْنُ عَنْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْخُطْبَةَ لِمَا اسْتَهْضَسَ النَّاسَ
فِي حَزْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرْأَةِ الثَّانِيَةِ».

٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ
الصَّفَارُ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعًا عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَالْهَقِيمِ بْنِ أَبِي مَشْرُوقِ

احاطه داشته و ساخت او آنها را استوار فرموده و بانگهداریش آنها را شمرده و ضبط کرده است. وینهانی‌های ناپیداکه در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه در نهایت پوشیدگی و در تاریکی‌های شب است، از او دور و پوشیده نیست. همچنین آنچه در آسمان‌های بالا و زمین‌های پایین قدر است براو پوشیده نیست.

او برای هر چیزی، نگهدارنده و نگهبانی قرار داده و هر چیزی از آنها به چیزی دیگر و بر احاطه کننده آنچه که آن را احاطه نموده، احاطه دارد؛ خدایی است، یکتایی، یگانه بی نیاز که گردش روزگار او را دگرگون نسازد و ساختن چیزی او را به حمایت نیافرند. به آنچه که خواسته تنها فرموده: «موجود شو»، پس آن چیز موجود شده و آنچه را آفریده بدون نمونه پیشینی و بدون رنج و تلاش ایجاد کرده است و هر سازنده چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته است. هر عالمی بعد از جهل، عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته است. اوبه همه چیز از روی علم و دانش پیش از وجود آنها آگاهی دارد. پس به واسطه آنها بر علمش نیفزوده است. علم اوبه اشیاء بیش از به وجود آمدن آنها همانند علم او بعد از به وجود آمدن آنهاست.

اوین خلائق رابه جهت پادشاهی خود نیافرید، یابه جهت بیم از زوال و نقصان سلطنتش نبوده، یابه جهت استعانت بر ضد دشمنی چنگجو نبوده، یابه جهت غلبه بر همتای نبوده، یاد برابر شریکی که در بزرگی، نزاع داشته باشد، نبوده، لیکن آنان، آفریدگان، پرورش یافتنگان و بندگان دلیل و خوارند. پس باک و منزه است کسی که آفرینش آنچه آغاز کرده، و تدبیر آنچه آفریده، اورابه حمایت نینداخته است. به آنچه آفریده اکتفا فرمود، نه از روی عجز و ناتوانی و نه از روی سستی. دانست آنچه را آفرید و آفرید آنچه را که دانست. نه به اندیشیدن و نه با عالمی که در استواری مخلوقات به اول رسید و نه شبههای در آنچه نیافرید، بر او وارد شد. بلکه حکمی است حتمی، و علمی است محکم و استوار و امری است در نهایت متأنث.

او که یگانه است به پروردگاری و خوبیشن رابه یگانگی مخصوص ساخته و بیزگی و ستایش را برای خود اختصاص داده است. پس با بزرگواری بی همتا شده و باستایش مورد ستایش قرار گرفته؛ از داشتن پسران، برتر است واژ تماش داشتن بازنان، پاک و یا کیزه ترا و از همسایگی شریکان، عزیزتر و بزرگوار تر است.

پس اورادر آنچه آفریده، ضدی نیست و در آنچه مالک آن شده، همتای نیست و هیچ کس در پادشاهی او شریکش نیست، یکی است، یگانه و بی نیاز که نابود کننده ابدیت و وارث زمان است. آن که همیشه بوده و خواهد بود، در حالتی که یگانه و از لی است که آغاز و انجام ندارد، که پیش از آغاز روزگار و بعد از دگرگونی هر کار چنین بوده و می‌باشد. آن که هلاک نمی‌شود و مفقود نمی‌شود.

این گونه پروردگار خود را وصف می‌کنم: معبودی جز خدا نیست که در غایت بزرگی و بزرگواری و عزیزی در منتهای عزت و برتری است و به برتری بزرگی از آنچه ستمکاران می‌گویند برتری دارد.

۴- اسحاق بن غالب از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا علیه السلام در یکی از خطبه‌های خویش فرمود:

الْتَّهْدِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَينِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ كَلَّهُمْ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ عَمْرُو بْنِ أَبِي الْمُقْدَامِ عَنْ إِشْحَاقِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ لَهُ فَقَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ حُطَمَةِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أُولَئِنَّهُ وَخَدَايَاهُ وَفِي أَزْلَيْنَهُ مُنْظَمًا بِالْأَلْهَيَةِ مُشْكِرًا بِكِتَابِهِ وَجَبَرُوتِهِ ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَأَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَابٍ كَانَ سَبِقَ بِشَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ».

رَبُّنَا الْقَدِيمُ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّهِ وَيَعْلَمُ خَبْرَهُ فَقَقَ وَيَا حَكَمَ قَدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَبِنُورِ الْأَضْبَاحِ فَلَقَ فَلَا مُبْدِلٌ لِخَلْقِهِ وَلَا مُعَيْزٌ لِصُنْعِهِ وَلَا مُعَقِّبٌ لِحَكْمِهِ وَلَا رَادٌّ لِأَمْرِهِ وَلَا مُشْتَرَاعٌ عَنْ دَعْوَتِهِ وَلَا زَوَالٌ لِمُلْكِهِ وَلَا انْقِطَاعٌ لِنِعْمَتِهِ وَهُوَ الْكَيْنُونُ أَوْلَاؤُ الدَّيْنِ وَأَبْدَأَ الْمُحْتَجِبَ بِبُورَهِ دُونَ خَلْقِهِ فِي الْأَقْوَى الطَّامِنِ وَالْعَزِّ الشَّامِنِ وَالْمُلْكِ الْبَادِنِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلَى وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ دَنَا فَتَجَلَّ لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ بَرِيءً وَهُوَ بِالْمُنْتَرِ الْأَغْلَى فَأَحَبَّ الْأَخْتِصَاصَ بِالْتَّوْحِيدِ إِذَا حَتَّجَ بِبُورَهِ وَسَمَا فِي غُلُوْهُ وَاشْتَرَى عَنْ خَلْقِهِ وَبَعْثَ إِلَيْهِمُ الرَّسُولَ لِتَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِهِ وَيَكُونُ رَسُولُهُ إِنْتِهِمْ شَهَادَةُ عَلَيْهِمْ وَبَعْتَقَتْ فِيهِمُ النَّبِيَّنُ مُبْشِرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِيَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَيَحْسِنُ مَنْ حَيَ عَنْ بَيْتِهِ وَلِيَعْقُلَ الْعِيَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهَلوهُ فَيُغَرِّفُهُ بِرُبُوبِيَّهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا وَيُؤْخَدُوهُ بِالْأَلْهَيَةِ بَعْدَمَا عَصَدُوا.

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَينِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسٍ جَمِيعًا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفِيقَهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ لَهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَيُّنِي رَسُولُ اللَّهِ صَفَّ لِي رَبِّ حَشْ كَانَ أَنْظَرَ إِلَيْهِ فَأَلْطَرَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ لَهُ مِنْيَا لَمْ رَفَعْ رَأْسَهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أُولُّ مَغْلُومٌ وَلَا آخِرُ مُنْتَاهٍ وَلَا قَبْلُ مُذْرِكٍ وَلَا بَنْدُ مَحْدُودٌ وَلَا أَمْدُ بَحْشٍ وَلَا شَخْصٌ يَسْجُرُ أَوْ لَا اخْتِلَافٌ صِفَةٌ فَيَسْتَاهِي فَلَا تُدْرِكُ الْغَنُوْلُ وَأَوْهَمُهَا وَلَا فَكَرُ وَخَطْرُ اِنْهَا وَلَا الْأَنْبَابُ وَأَذْهَانُهَا صِفَةٌ فَتَقُولُ مَتَّ وَلَا بُدَّ مِمَّا وَلَا ظَاهِرٌ عَلَى مَا وَلَا بَاطِنٌ فِيمَا وَلَا تَارِكٌ فَهَلَا خَلَقَ الْخَلْقَ فَكَانَ بِدِينِنَا بِدِينِهِ ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَابْتَدَعَ مَا ابْتَدَأَ وَفَعَلَ مَا أَرَادَ وَأَرَادَ مَا اسْتَرَادَ ذِلْكُمُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَينِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ

سپاس و ستایش خدایی را سزاست که در اولیت خود تنها بوده و در از لیتیشن با عظمت خداوندگاری متصف شده، و به کبریا و جبروتیش تکبر و بزرگواری می‌نمود. آغاز کرد آنچه را اختراع فرمود و ایجاد کرد آنچه را آفرید، آنها را بدون مثال و مانندی که از پیش باشد پدید آورد. پروردگار ماکه به لطف ربوبیت و پروردگاری خویش قدیم است و به علم و اطلاع خود، شکافت و گشود و به استواری قدرت و توانایی که دارد آفرید همه آنچه را آفرید و تاریکی شب را به نور عمود صبح شکافت. پس هیچ تبدیل کننده‌ای نیست که خلق او را تبدیل کند و هیچ تغییر دهنده‌ای نیست که صحن او را تغییر دهد و هیچ کس نیست که حکم او را به عقب اندازد و هیچ ردکننده‌ای نیست که امر و فرمان او را رد کند و هیچ جای راحت و آسایشی از دعوت و فراخوانی او را برای در روندگان نیست. و ملک او زوال پذیر نیست و برای مذتن اقطاعی و پایانی نیست. او خود در اول (ازل) هستی است و دائمی است که همیشه خواهد بود. آن که به نور خویش در نزد آفریدگانش و در افق مرتفع و عزت بلند و پادشاهی از آفریده هایش پوشیده است و به هر چیزی نزدیک شد. از این رو برای خلقش ظاهر و آشکار شد؛ بی‌آنکه دیده شود و او در نظرگاه والاپی است. پس، اختصاص به توحید و یگانگی را دوست داشت، چون به نور خویش در پرده رفت و در مرتبه بلندی که دارد، بلند شد و از خلقش پنهان شد و رسولان را به سوی آنان فرستاد، تابرای او حجتی رسابر خلقش باشند و رسولانش به آنان گواهانی باشند، و در میان آنان پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را برانگیخت، تا هر که هلاک شد از روی دلیل هلاک شود و هر که زنده شد از روی دلیل آشکار زنده شود و بندهان در مورد آنچه از پروردگارشان نادانند پیشیدند و او را به پروردگاری بشناسند؛ بعد از آنکه انکار کرده بودند، او را به یگانگی در خدایی بشناسند، بعد از آنکه با او در ستیز بودند.

۵- محمد بن احمد بن یحیی در روایت مرقومهای که از برخی اصحاب مانقل می‌کند گوید: مردی خدمت امام حسن بن علی علیه السلام امدو عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را برای من وصف کن به گونه‌ای که گویی من او را می‌بینم.

امام حسن بن علی علیه السلام مذنی در نگ کرد. آن گاه سر خود را بلند نمود و فرمود: «سپاس و ستایش، خدایی را سزاست که او رانه اولی معلوم بوده و نه آخری که به پایان رسدن؛ نه پیشینه‌ای که دریافته شود و نه بعدی که به اندازه در آید؛ نه مذنی که به حقیقت (نهایت) معتقد شود، نه شخص است تا آنکه تجزیه شود و نه اختلاف صفتی دارد که نهایت و پایانی داشته باشد. پس عقلها، خیالها، فکرها و اندیشه‌های خردمندان و ذهن‌های آنها توان درک صفت او را ندارند تا آنکه بگویند: کی؟ و در چه زمان بود؟ نه از چیزی ابتدا و آغاز شده، نه در چیزی پنهان است و نه چیزی را کم گذاشته [تابکویند] چرانکرد. خلق را آفرید پس در آفرینش خود اولین پدید آورنده بود. آغاز کرد آنچه را که اختراع فرمود و اختراع فرمود آنچه را که آغاز کرد و انجام داد آنچه را که خواست و خواست آنچه را که افزود. این است خدا، که پروردگار جهانیان است».

۶- امام رضا علیه السلام در جواب سعد بن سعد که در مورد توحید پرسید، فرمود: «همان است که

الصَّفَارُ عَنْ عَبْدِ دِينِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِيْنِ سَعْدِيْنَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسْنِ الرَّضَامِيَّةَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ.

٧. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَيَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنْ أَبْنَى فَضَالَ عَنْ أَبْنَى بَكْتَبَرَ عَنْ زُرَازَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ عَزُّ وَجَلُّ وَلَهُ أَنْلَمُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعًا وَكُرْهًا قَالَ هُوَ تَوْحِيدُهُمْ لِهِ عَزُّ وَجَلُّ.

٨. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانَ عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ الْحَارِبِ عَنْ أَبِي بَصِيرِ قَالَ أَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَقَّا فَأَخْرَجَ مِنْهُ وَرَقَّةَ فَإِذَا فِيهَا: سَبَحَانَ الْوَاحِدِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ الْقَدِيمُ الْمُبْدِئُ الَّذِي لَا بَدْءَ لَهُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا تَنْفَادُ لَهُ الْحُكْمُ الَّذِي لَا يَمُوتُ الْخَالِقُ مَا يُرِي وَمَا لَا يُرِي الْفَالِمُ كُلُّ شَيْءٍ يَغْيِرُ تَعْلِيمَ ذَلِكَ اللَّهُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ.

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَقْسُرِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبْوَيْهِمَا عَنِ الْحَسْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَامَ رَجُلٌ إِلَى الرَّضَامِيَّةِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبْنَى رَسُولُ اللَّهِ صَفَ لَنَا رَبِّكَ فَإِنَّ مِنْ قِبْلَتِنَا قَدْ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا قَالَ الرَّضَامِيَّةُ: إِنَّمَا مَنْ يَصِفُ رَبَّهُ بِالْقِيَاسِ لَا يَرَأُ الدَّهْرَ فِي الْأَنْتِيَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمِنْهَاجِ ظَاعِنًا فِي الْأَغْوِيَاجِ ضَالًا عَنِ الشَّيْلِ قَائِلًا غَيْرَ الْجَيْلِ أَغْرِفَهُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسُهُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَا وَأَصْفَهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسُهُ مِنْ غَيْرِ صُورَةٍ لَا يُذْرُكُ بِالْحَوَاسِ وَلَا يَقْاسُ بِالنَّاسِ مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ شَبِيهِ وَمُمْتَنَانٌ فِي بُعْدِهِ لَا يُنْظِرُ لَا يُمْتَلِّ بِخَلِيقَتِهِ وَلَا يَجُوزُ فِي قَضِيَّتِهِ الْخُلُقُ إِلَى مَا عَلِمَ مُمْفَادُونَ وَعَلَى مَا سَطَرَ فِي الْمُكْتُنُونَ مِنْ كِتَابِهِ مَاضُونَ وَلَا يَعْتَلُونَ خَلَفَ مَا عَلِمُ مِنْهُمْ وَلَا غَيْرُهُ يُرِيدُونَ فَهُوَ قَرِيبُ غَيْرِ مُلْتَزِقٍ وَبَعِيدُ غَيْرِ مُسْتَقْبِلٍ يُحَقِّقُ وَلَا يُمْثُلُ وَلَا يَوْهُ وَلَا يُبَعْضُ يُعْرَفُ بِالآياتِ وَبُشِّرَ بِالْعَلَامَاتِ فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ الْكَبِيرُ الْمُنْتَهَى.

١٠. ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ: بِنَدْ كَلَامَ آخَرَ تَكَلَّمُ بِهِ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ طَلاقَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: مَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْ شَبِيهِ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مِنْ نَسْبَ إِلَيْهِ ذَنْبُ عِبَادِهِ.

شما آن هستید».

۷- وزاره گوید: از امام صادق ع شنیدم که در مورد آیه شریفه که می فرماید و آنجه در آسمانها و زمین است از روی رغبت و اکراه تسلیم فرمان او هستند. فرمود: «منظور همان توحید آنها نسبت به خداوند متعال است».

۸- ابوصیر گوید: امام صادق ع صندوقچه‌ای را بیرون اورد و از آن ورقه‌ای را بیرون آورد، در آن چنین نوشته بود:

پاک و منزه است خدابی که یگانه است، آن که غیر از او خدابی نیست، قدیم و دیرینه که چیزها را آغاز کرده، آن که او را آغازی نیست؛ و دائم و همیشگی که او را نیستی نیاشد و زندمایی که نمی‌میرد و افریننده آنچه دیده می‌شود و دیده نمی‌شود و هر چیزی را بیون آموختن می‌داند. این است خدابی که او را شریکی نیست.

۹- حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا، از پدرش از جذش ط نقل می‌کند، مردی در خدمت امام رضا ع بپااخت است و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! پروردگار خود را برای ما وصف کن، چراکه پیشنبان مادر این مورد اختلاف کرده‌اند».

امام رضا ع فرمود: «هر کس پروردگارش را به قیاس و اندازه‌ای وصف کند همواره در همه روزگارش در اشتباه بوده، از راه راست تعامل پیدا کرده و در کزی رفته و از راه حق گمراه بوده و آنچه بگوید خوب و زیبا نیست اینک اور آن گونه که خودش را به آن شناسانیده می‌شناسانم، بی آن که دیدنی باشد و وصف می‌کنم او را به آنچه خودش را بآن وصف فرموده بی آن که صورتی باشد. او با حواس درک نمی‌شود و به مردم قیاس نمی‌شود، بی آن که تشییه شود شناخته شده است؛ و نزدیک است با وجود دوری اش، به افریده خود مانند نمی‌شود و در داوری و حکمیت ستم نمی‌کند. آفریدگان به آنچه دانسته مطیع هستند و بر آنچه در مکنون کتابش نوشته شده، در گذرند، و خلاف آنچه از ایشان دانسته انجام نمی‌دهند و غیر اورانمی خواهند. اونزدیکی است که نجسیبیده و دوری است که دوری ندارد، تحقیق و اثبات می‌شود ولی تمثیل نمی‌گردد. به یگانگی پرستش می‌شود و اورانمی توان تجزیه کرد و به علامتها و نشانه‌ها اثبات می‌شود.

پس معبدی جزاً- که بزرگوار و بلند مرتبه و برتر است - نیست».

۱۰- آن گاه حضرت شیخ ط بعد از سخنی دیگر این گونه فرمود: «پدرم، از پدرش باز جذش، از پدرش ط از رسول خدا ط برای من نقل کرد که آن حضرت فرمود: «خدا را نشناخته هر که او را به آفریدگانش تشییه کرده و او را به عدالت وصف نکرده، هر که گناهان بندگانش را به او نسبت داده است...».

- وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخْذَنَا مِنْهُ مَوْضِعُ الْحَاجَةِ وَقَدْ أَخْرَجَهُ بِتَمَامِهِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ.
١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَهْرَيَارَ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَجُلٍ بَحْثَهُ وَقَرَأَهُ فِي دُعَاءٍ كَتَبَ بِهِ أَنْ يَقُولُ: يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَقُولُ ذَا الَّذِي كَانَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ وَلَا فِي الْأَرْضِينِ السُّفْلَىٰ وَلَا فَوْقَهُنَّ وَلَا تَبْيَهُنَّ إِلَهٌ يُفْتَدِي غَيْرَهُ.
١٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَا جَلَّوْهُ رَحْمَةً اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي القَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطَنِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفَضْلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ فَيُورَثْ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشَارِكْ».
١٣. حَدَّثَنَا عَلَيٍّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْدَفَاقِ رَحْمَةً اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ عَنْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْزَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَيٍّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَهْرَانَ الْكُوفِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِسْحَاقَ الْجَهْنَمِيِّ عَنْ فَرجِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ قَنْ صَدَقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبا عَنْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَحْكُمُ عَلَى الْمُبْرِرِ بِالْكُوْفَةِ إِذَا قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَفْ لَنَا زَبَّاكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَرْزَادَكَ هُبَّا وَبِهِ مَرْفَةٌ فَنَقَضَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ ثُمَّ قَامَ مُتَعَبِّرُ اللَّوْنِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَغْيِرُ الْمَنْعَ وَلَا يَكْدِيهِ الْأَعْطَاءُ إِذْ كُلُّ مُظْطَمْتَقْصُ سَوَاهُ الْمَلَىءِ بِعَوَادِ النَّسْمَ وَعَوَادِ الْمَرِيدِ وَبِحُودِهِ صَمَنِ عِيَالَةَ الْخَلْقَ فَانْهَجَ سَبِيلَ الْطَّلَبِ لِلرَّاغِبِينَ إِلَيْهِ فَلَمَّا سُئِلَ أَجْوَهُ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ وَمَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ ذَهْرٌ فَيُخْتَلِفُ مِنْهُ الْخَالُ وَلَوْ وَقَبَ مَا تَنْفَسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجَهَالَ وَصَحَّكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبَخَارِ مِنْ فَلَذِ الْجَنِينِ وَسَبَائِكُ الْعَقَبَانِ وَنَصَائِدُ الْمَرْجَانِ لِيَعْضَ عَبِيدِهِ لَمَّا أَتَرَ ذَلِكَ فِي وُجُودِهِ وَلَا أَنْفَدَ سَعَةً مَا عِنْدَهُ وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَارِ الْأَفْسَالِ مَا لَا يَنْفَدِهُ مَطَالِبُ السُّؤَالِ وَلَا يَنْخُطُ لِكُثُرَتِهِ عَلَىٰ بَالِ لَاهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا تَنْفَضُهُ الْمَوَاهِبُ وَلَا يَنْجُلُهُ إِلَحَاحُ الْمُلْحِنِينِ وَ(إِنَّا أَمْرَهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ)

نویسنده می‌گوید: این حدیث طولانی است، ما بخش مورد نیاز را آورده‌یم تمام آن را در تفسیر قرآن آورده‌ایم.

۱۱ - علی بن مهزیار گوید: امام جواد علیه السلام به خط خود به مردی دعایی نوشت. من آن دعا را خواندم. نوشته بود که این گونه بخواند: ای کسی که پیش از هر چیز بوده، سپس هر چیزی را آفرید، سپس می‌ماند و هر چیزی نابود می‌شود. وای آن که جزو نه در اسمان‌های برتر، نه در زمین‌های پست‌تر، نه بالا آنها، نه بین آنها و نه زیر آنها خدایی که پرستیده شود، نیست.

۱۲ - مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: حمد و سپاس از آن خدایی است که نژاده، تاریث باقی گذارد و زاده نشده، (تا در ارت دیگری) شریک شود.

۱۳ - مسعدة بن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آن هنگام که امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بر فراز منبر خطبه می‌خواند؛ ناگاه مردی برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! پروردگار خود را برابری ما توصیف کن تا مهر و دوستی را برای او بیفزاییم و به او معرفت و شناخت پیدا کنیم».

امیر المؤمنین علیه السلام به خشم آمد و ندا داد که: مردم به جماعت حاضر شوید امردم جمع شدند. مسجد از جمعیت پر شد. آنگاه حضرت در حالی که رنگش متغیر بود، برخاست و فرمود:

سپاس از آن خدایی است که بخل (بخشنخ نکردن) مالش را زیاد نکند و بخشش اورا مانده و کامل نکند. چرا که هر بخشندمای جزو، نقصان پذیرد. خدایی که دارای نعمتهاي پر فایده و فراوانی بخششهاست و به وجود و بخشش خوبی هزینه افربیدگان را ضامن شده است. پس راه طلب را برای رغبت کنندگان به سوی اورoshن و هویدا ساخته است. اور مورد آنچه از او درخواست شده بخشندۀ تراز آنچه از او درخواست نشده نیست، روزگاری بر او نگذشته که حال او مختلف شود. و اگر آنچه را که معدهای کوهها از آن شکافته شده و از آنها بیرون آمده و آنچه را که صدف‌های دریاها بر آنها بخند زده‌اند، مانند پاره‌های نقره و شمشهای طلا و مرجان و مروارید، به برخی از بندگانش ببخشد، بی‌تردید این امر در کرمش اثر نکند و گستره آنچه را که در نزد او است پایان نپذیرد. البته در پیشگاه او انقدر ذخیره‌های نیکوبی است که درخواست درخواست کنندگان آن را تمام نمی‌کند و به جهت بسیاریش بر دل کسی خطور نکند. زیرا که او بخشندمای است که بخششها، موجب کاستی انشود و اصرار و پاپشاری اصرار و رزان در او تائیر نگذارد و وقتی چیزی را بخواهد فقط به آن می‌گوید: موجود شوا پس موجود می‌شوده خدایی که همه فرشتگان با همه نزدیکیشان به کرسی کرامت او و طول شیفتگی و حیرانی آنان به سوی او و بزرگداشت

(١١) فيكونون.

الذى عجزت الملائكة على قزبهم من كرمي كرامته و طول ولتهم إليه و تعظيم
جلال عزه و قزبهم من غير ملوكه أن يعلموا من أمره إلا ما أعلمهم و هم من ملوك
القدس بحيث هم من معرفته على ما قطروا هم عليه أن قالوا: سبحانك لا علم لنا إلا ما
علمنا إناك أنت العليم الحكيم^(٢) فما ظنك أيتها الشائل بمن هو هكذا سبحانه و بحمده لمن
يحدث فيمكن فيه التشبيه والانتقال و لم يتصرف في ذاته بكرور الاخوال و لم يختلف
عليه حقب الاليا و الايام الذي ابتدع الخلق على غير مثال امثاله و لا مقدار احتمال
عليه من معمود كان قبله و لم تحيط به الصفات فيكون يادرا كها إيه بالحدود متناهياً و
ما زال ليس كمثله شيء عن صفة المخلوقين متعالاً و احترست الابصار عن أن شاله
فيكون بالعيان موضوعاً وبالذات التي لا ينتمي إليها هو عند خلقه مفروفاً و فات لملوؤه
على أعلى الاشياء موضع رجم المسوهمين و ارتفع عن أن تخوی كنته عظمته فهاهة
رؤيات المتكبرين فليس له مثل فيكون ما يخلق مشهباً و ما زال عند أعلى المعرفة به
عن الاشباه و الاضداد ممزداً.

كذب الغادرون بالله إذ شهوده يمثل أصنافهم و حلوه حنية المخلوقين بأدهامهم و
جزوه بتقدير مفتح حواطيرهم و فراروه على الخلق المحتجلة القوى بقرايح عقولهم و
كيف يكون من لا يقدر قدره مقدرة في رؤيات الاوهام؟ و قد ضلت في اذراك كنهه
هواجس الاحلام لانه أجل من أن يحدده الباب البشري بالتفكير أو يحيط به الملائكة على
قربيهم من ملوكه عزه بتقدير تعالى عن أن يكون له كفوس بشبه به لأنه الطيف الذي
إذا أرادت الاوهام أن تقع عليه في عمليات غلوب ملوكه و حاولت الفكرة المبرأة من
خطر الوساوس اذراك علم ذاته و تولدت القلوب إليه تخوی منه مكيناً في صفاتيه و
غضبت مداخل المقول من حيث لا تبلغه الصفات ليتقال علم الهيبة دعث خاسنة و
هي تجوب مهاوي سذف الغرب متخلاصة إليه سبحانه رجحت إذ جهشت معرفة بأنه
لا ينال بجوب الاختلاف كنه معرفته و لا يخطئ بحال أولي الرؤيات خاطرة من تقدير
جلال عزه ليغدو من أن يكون في قوى المخدودين لانه خلاف خلقه فلا بشبه له من

جلال و عزّت او و قرب ایشان از غیب ملکوتی او؛ عاجز و ناتوانند که چیزی از کارش بدانند، مگر آنچه را که به آنان اعلام فرماید و آنان که از ملکوت قدسی هستند و با شناختی که از قدرت خود نسبت به او داشتند گفتند: بیاک و منزه‌ی تو، ماکه آگاهی نداریم مگر آن که توبه مایل‌اموزی به راستی که تو دانای و حکیم هستی.^{۱۰} پس ای پرسنگر اگمان توبه چنین کسی چیست؟ او بیاک و منزه‌است و سپاس برآو. حادث نگشته که تغییر و انتقال در او ممکن باشد، و بازگشت حالات در طول سالها تصریفی در ذاتش نکرده و زمان دراز شبها و روزه‌های او نگذشته و آمد و شدی نکرده است.

آنکه آفریدگان را ختراع کرده و نوبدید آورده است بی اینکه مثالی تصور و از آن پیروی کند؛ بدون اندازه‌ای که طبق آن اندازه گیری کند و بی اینکه به معبدی که پیش از ایجاد آن افتاده باشد و احاطه نکرده تابه اندازه‌ها متنه‌ای باشد و پیوسته که چیزی همانند آن نیست. از صفت آفریدگان برتر است. دیدگان از آنکه اورا بایدند کند و خسته شده‌اند تابه عیان موصوف باشد و به ذاتی که کسی جز خودش آن رانی داند و نمی‌شناسد، نزد خلقش معروف است و به جهت مقام والایی که بر بلندای چیزها دارد از تبررس موارد پندار متوجهان و خیال پردازان دور شده است. اندیشه‌های اندیشمندان از که عظمتش دور هستند. پس اورا مانندی نیست تا آنچه آفریده به او شباهت داشته باشد و او همواره در نزد اهل معرفت از امثال و اضداد منزه و دور بوده است.

دروغ گفتند کسانی که برای خدا عدیل و برابر قرار دادند، آنگاه که اورا به همانند اصناف خودشان تشبیه کردند و به خیال خود او را با نشان آفریدگان وصف کردند و اورا به اندازه‌ای که از اندیشمهای آنان پدید آمده بود جزء چیزی کردند و اورا با ذوق عقولشان بر آفریدگانی که نیروهای متفاوت دارند اندازه گیری کردند. و چگونه کسی که قدرش به اندازه در نمی‌آید، در اندیشه‌های خیالات اندازه گیری شود. در حالی که اندیشه‌های خرد که در ذهن پدید می‌آید از درک کنه و پایان او گمراه شده‌اند، زیرا که او بزرگوار تراز آن است که عقول خالصه آدمیان، با اندیشه اورا محدود کنند، با فرشتگان، با قریبی که نسبت به ملکوت عزّتش دارند به او احاطه پیدا کرده و او را فرگیرند. او برتر است از اینکه همانی داشته باشد تابه آن تشبیه شود، چراکه او خداوند لطیفی است که هرگاه خیالها بخواهند در گودی‌های غیبهای ملک و پادشاهیش بر او فرود آیند و اندیشه‌های دور از خطوط و سواں قصد کنند که علم ذاتش را دریابند و دلها به سویش شیفته و حیران شوند تا از او چگونگی صفاتش را به دست آورند و نگاههای عقول تلاش کنند که از جانی که صفات به آن نمی‌رسند علم خدایی اورا بیابند، با خواری و سرگشتنگی بازگردانه می‌شوند در حالی که (دور و حیران و خیره‌اند) در ژرفای تاریکی غیب می‌گردند. آنان برمی‌گردند، آنگاه که (مهر بازگشت) به پیشانی آنها خورد در حالی که اعتراف و اقرار دارند که با انحراف از راه راست نمی‌توان به کنه معرفتش رسید و اندیشمهای از جلال عزّتش در دل اندیشمندان خطوط نمی‌کند، چراکه او از آنکه در دسترس موجودات محدود باشد دور است، زیرا که او خلاف آفریدگان خویش است. پس اورا میان آفریدگان مانندی ندارد که هر چیزی به نظیر خود تشبیه می‌شود.

المخلوقين وإنما يُشبّه الشّئون بعديله فاما ما لا عديل له فكيف يُشبّه بغير مثاله؟! و هو البديع الذي لم يكن شئون قبليه والآخر الذي ليس شئون بقده لا تزاله الانصار من مجد جبروته إذ حججها بحسب لا تنفذ في تخن كثافته ولا تُخرق إلى ذي العرش متألة حضائق سُرّاته الذي صدرت الأمور عن مشيئه و تصاغرت عزّة المُنتجبرين دون جلال عظمته و حضقت له الرّقاب و عانت الوجوه من مخافته و ظهرت في بذائع الذي أخذتها آثار حكمته و ضار كل شئ خلق حجّة له و منشأ إليه فإن كان خلقاً صامتاً فحجّته بالتدبّير ناطقة فيه فقدَر ما خلق فأحكم تقديره و وضع كل شئ بلطيف تدبّره موضعه و وجهه بجهة فلم يتلّع منه شئ حدود منزلته ولم يقصّر دون الانتهاء إلى مشيئه ولم يتصبّع إذ أمره بالمضيق إلى إزادته بلا معاناة للغوب مسه و لا مكاءدة لمحالف له على أمره.

فَتَمَ خَلْقُهُ وَأَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ وَوَافَى الْوَقْتُ الَّذِي أَخْرَجَهُ إِلَيْهِ إِجَابَةً لَمْ يَغْتَرِضْ دُونَهَا رَبُّ الْمُبْطَنِي وَلَا آنَةُ الشَّلْكِنِ فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أُوذَاهَا وَتَهَى مَعَالِيمَ حُدُودَهَا وَلَمْ يُقْدِرْهُ بَيْنَ مُنْصَادِاهَا وَوَصَلَ أَشْبَابَ قَرَانِهَا وَخَالَفَ بَيْنَ الْوَابِهَا وَفَرَّقَهَا أَجْنَاسًا مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْأَقْدَارِ وَالْقَرَائِزِ وَالْهَيَّنَاتِ بَذَانِيَا خَلَاقِ أَحْكَمِ صُنْفَهَا وَقَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ إِذْ ابْتَدَأَهَا اسْتَطَمَ عِلْمَهُ صُوفَ ذُرْنَاهَا وَأَذْرَكَ تَدْبِيرَهُ حُسْنَ تَقْدِيرِهَا أَيْمَانَ السَّائِلِ أَعْلَمَ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا الْجَلِيلَ بَيْتَانِيَنْ أَغْصَاءَ خَلْقِهِ وَبَلَامِ حَقْفَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُخْتَجِبَةِ بِتَدْبِيرِ حَكْمِيَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَغْقُدْ غَيْبَ صَمِيرَهِ عَلَى مَغْرِفَتِهِ وَلَمْ يُشَاهِدْ قَبْلَهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لَا يَدْلُهُ وَكَانَهُ لَمْ يَسْعَمْ بِتَرْيَ الثَّابِعِينَ مِنَ الْمُشْتَوِعِينَ وَهُمْ يَقُولُونَ: (تَالَّهُ إِنْ كَانَ لِغَيْبٍ ضَلَالٌ مُّبِينٌ، إِذْ نُسْوِيْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).^(١)

فَقُنْ شَاؤِي رَبَّنَا بَشَئِي وَقَدْ عَذَلَ بِهِ وَالْعَادِلُ بِهِ كَافِرٌ بِمَا تَرَكَتْ بِهِ مُحْكَمَاتٌ آيَاتِهِ وَنَقَثَتْ بِهِ شَواهِدُ حُجَّجِيَّنَاتِهِ لَأَنَّ اللَّهَ الَّذِي لَمْ يَتَّسَعْ فِي الْعُوْلَى فَيَكُونَ فِي مَهْبَطِ فَكْرِهَا مُكْيَفًا وَفِي حَوَالِصِلِّ زَوَّابَتِ هَمَمِ النُّفُوسِ مَخْدُودًا مُصْرِفًا الشَّيْشِيُّ أَسْنَافُ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوْيَةٍ احْتَاجَ إِلَيْهَا وَلَا قَرِيبَةٍ غَرِيبَةٍ أَصْمَرَ عَلَيْهَا وَلَا تَجْزِيَةٍ أَفَإِذَا مِنْ مَرَ حَوَادِيثُ الدُّهُورِ وَلَا شَرِيكٌ أَغَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَابِ الْأَمْوَارِ الَّذِي لَمَّا شَبَّهَهُ الْعَادِلُونَ بِالْخَلْقِ

پس آنچه برایش نظری نیست، چگونه به غیر مثال خود تشییه می‌شود؟ و او همان آغازی است که چیزی بیش از اون بوده و همان آخر و پایانی است که بعد از او چیزی نخواهد بود. دیدگان از مجد و بیزگواری و غلبه جبروتش به او نرسند، زیرا که آنها را بحالهای پوشانیده که به جهت ضخامتشان نمی‌توان به آنها نفوذ پیدا کرد و به خاطر محکمی پرده‌های ویژه‌ای که به خداوند عرش می‌رسد. نمی‌توان آنها را پاره کرد خدایی که کارها از مشیت و خواست او صادر شده، شکوه و عزت صاحبان تعجب و گردنشان در نزد جلال عظمت او خوار شده، گرفتهای برای او خصوص و فروتنی کرده، و چهره‌ها از ترس او خوار و ذلیل شده‌اند و آثار حکمتش در نوآوری‌هایی که آنها را پدید آورده ظاهر و هویدا شده و هر چیزی را که آفریده برایش حجتی قرار داده و به خودش نسبت داده است. پس اگر آفریده خاموشی باشد حجتیش به تدبیر در آن گویا است.

پس اندازه فرمود آنچه را آفرید و اندازه آن را استوار کرد و هر چیزی را به لطف تدبیر و باریکبینی آن، به جای خود قرار داد و آن را در جهتی روان ساخت. پس چیز اندازه شدهای به منزلت و مرتبه او نرسید و در نزد منتهی شدن به سوی مشیتش کوتاهی نکرد و هنگامی که به آن امر فرمود که به سوی اراده‌اش برود دشوارش نشوابن تقدیر، بدون رنجی که به جهت ماندگی و رنجوری به آن برسد، یامکری برای مخالف امراض باشد، انجام گرفت.

پس آفریده‌اش کامل شد و به طاعت‌ش گردن نهاد. و (همه اشیاء) در آن هنگامی که خداوند آنها را بیرون آورده بود، امرا و ارجابت کردند بدون این که در نگ کند و سستی و تنبیل داشته باشد. همه چیز را راست کرد و نشان‌های اندازه‌های آنها را به نهایت و غایت رسانید. پس با قدرتش میان اشیایی که با هم خذیت داشتند ملایتم داد و اسپایز نزدیکی‌های آنها را پیوند داد و رونگ‌های آنها را متفاوت ساخت و آنها را جدا و پراکنده نمود در حالی که در اندازه، وهیت اجناس و انواع متفاوتی هستند. خلائقی که صنعت آنها را استوار کرد و آنگاه که آنها را اختراع کرد مطابق آنچه خواست آفرید، علمش انواع آنها را منظم کرد و تدبیرش حسن تقدیر آنها را دریافت.

ای سائل ابدان هر کس پروردگار بیزگوار ما را به از هم جدا شدن اعضای آفریدگاش و به هم پیوستن سرهای استخوانهای آنها - که به تدبیر حکمتش در مفصل‌هایشان در پرده رفتاند - تشییه کنند؛ نهان ضمیرش بر معرفت او بسته نشده (و به او اعتقاد نکرده است) و دلش به یقین مشاهده نکرده که او را هم‌تایی نیست. گویا که او بیزاری پیروان را از پیروی شدگان نشینیده که آنان می‌گویند «به خدا سوگند!» به راستی که مادر گمراهی آشکاری بودیم آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم».

پس هر کس پروردگار ما را با چیزی برابر کند، تدبیر و شریکی برای او فرود آمده و شواهد حجت‌های بیتاشش به آن گویا شده، کافر شده است؛ زیرا که او خدایی است که در عقلها پایانی ندارد تا در وزش گاه نسیم فکر آنها چگونگی پاید و در چینه‌دان‌ها اندیشه همتیهای انسانها، محدود و در دسترس باشد:

خدایجادکننده انواع موجودات است، می‌آن که به اندیشه‌ای نیازمند باشد و به قریحة طبیعتی نهایی دل بنده، بدین تجربه و آزمایشی که از مرور حوادث روزگاران به دست اورد و بدون شریکی که او را بر اختراع شگفتیهای امور پاری کند.

المُبَعَّضُ المَحْدُودُ فِي صِفَاتِهِ ذِي الْاَقْطَارِ وَالْتَّوَاحِي الْمُخْتَلِفَةُ فِي طَبَقَاتِهِ
وَكَانَ عَزًّا وَجَلًّا الْمَؤْجُودُ بِنَفْسِهِ لَا يَأْدَاهُ اَنْتَفِي أَنْ يَكُونَ قَدْرُوهُ حَقًّا قَدْرُهُ فَقَالَ
تَشْرِيبًا لِنَفْسِهِ عَنْ مُشَارِكَةِ الْاِنْدَادِ وَاِرْتِفَاعًا عَنْ قِيَاسِ الْمُقْدَرِينَ لَهُ بِالْمَحْدُودِ مِنْ كَفْرَةِ
الْبَيَانِ؛ وَمَا قَدْرُوا اللَّهُ حَقًّا قَدْرُهُ وَالْاَرْضُ خَمِيعًا فَبَنْصَهُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ
مَطْوِيَّاتٍ يَسِيهُ شَبَخَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ^(١) مَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَاتَّبَعَهُ
لِيَوْصِلَ شَنِكَ وَبَيْنَ مَغْرِفَتِهِ وَأَنْتَ بِهِ وَاِشْتَفَى بِنُورِ هَذَا تَهْوِيَةً فَإِنَّهَا نِعْمَةٌ وَحِكْمَةٌ أُوتِيَّهُمَا
فَحَذَّرَ مَا أُوتِيَتْ وَكُنْ مِنَ الشَاكِرِينَ.

وَمَا دَلَّكَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ الرَّسُولِ وَأَئِمَّةِ
الْهُدَى أُثْرُهُ فَكُلُّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّ فَإِنْ ذَلِكَ مُسْتَهْنَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ
الرَّأْسِيَّيْنِ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الْاِقْتِحَامِ فِي السُّدَّدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغَيُوبِ
فَلَزَمُوا الْاَقْرَازَ بِجُمْلَةِ مَا جَهَلُوا فَقَسَرُوا مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَقَالُوا: (آمَّا بِهِ كُلُّ مِنْ عَنِّي
رَبِّنَا).^(٢)

فَمَدَحَ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ اغْتِرَافَهُمْ بِالْعَجَزِ عَنْ تَنَاؤِلِ مَا لَمْ يُجِبِطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمِّيَ تَرْكَهُمْ
الْتَّعْمُقُ فِي مَا لَمْ يَكُلُّهُمْ الْبَحْثُ عَنْهُ مِنْهُمْ رُسُوخًا فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُقْدِرُ عَظِيمَةُ
اللَّهِ شَبَخَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكُوكُنَّ مِنَ الْهَالِكِينَ.

١٤. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِيْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنَ
عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْعَبَاسِ
قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ فَتْحَنِي يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَلِيِّ
الْحَسَنِ الرَّضَا طَلِيلًا أَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ نَكَبَ إِلَيْهِ بَحْطَهُ قَالَ جَعْفَرُ: وَإِنْ فَتَحَّا
أَخْرَجَ إِلَيَّ الْكِتَابَ فَقَرَأَتْهُ بِخَطَّابِيِّ الْحَسَنِ^(٣):

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلِيمِ عِبَادُ الْحَمْدِ وَفَاطِرُهُمْ عَلَى مَعْرِفَةِ
رُبُوبِيَّتِهِ الْدَّالِّ عَلَى وُجُوهِهِ بِخَلْقِهِ وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى أَزْلِهِ وَبِأَشْبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ
لَهُ الْمُسْتَهْدِيْدِ آيَاتِهِ عَلَى قَدْرِهِ الْمُمْتَنَعِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ وَمِنَ الْاِبْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَمِنَ
الْاوْهَامِ الْاِحْاطَةُ بِهِ لَا أَمْدَلْكُونَهُ وَلَا غَایَةٌ لِبَقَائِهِ لَا يَشْمَلُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا يَخْبُجُهُ

خدایی که جون عدول کنندگان از حق، او را به آفریدهای که در صفاتش متبغض و محدود و دارای طبقات، اطراف و نواحی مختلف است تشبیه کردند. و خداوند به خودی خود، نه به ادات و وسایط موجود بود. امتناع فرمود از اینکه او را به شایستگی شناخته باشند، از این رو، به جهت تنزیه و دور ساختن خود از مشارکت همتایان و برتری از قیاس و سنجش بندگان کافر که او را به اندازه‌ها سنجیدند، فرمود: و خدا را حق تقدیر و آنچنان که شایسته اوست نشناختند و در روز قیامت همه زمین در قبضه قدرت اوست و آسمانهای پیچیده شده در دست قدرت اوست، او از آنچه شرک ورژان گویند منزه و برتر است، پس از صفاتی که قرآن تو را بر آن راهنمایی می‌کند پیروی کن تامیان تو و معرفتش پیوند دهد و به آن اقتдан نما و به نور هدایتش روشنی بجو، زیرا که آنها نعمت و حکمتی است که به تو داده‌اند. پس آنچه را که به تو داده‌اند بگیر و شکرگزاریا بش. و آنچه شیطان تو را بر آن دلالت می‌کند که نه در قرآن و جوب آن بر توست و نه در متت پیامبر و آنثه هدای اتروشن آن است علم آن را به خدا و اگذار، زیرا که این، منتهای حق خدا نسبت به توست. و بدان که راستخان در علم همانهایی هستند که خداوند آنها را ز هجوم به دروازه‌هایی که نزد غیبها زده شد، پی نیاز ساخته است. پس آنان به بخشی از آنچه که از غیب محجوب بود و نفسیر و بیانش رانمی دانستند به اعتراف آن ملزم شدند و گفتند: ما بدان ایمان اوردیم که همه . چه محکمات چه متشابهات. از جانب بروندگار ماست. پس خداوند متعال نیز اعتراف به درمانگی آنان را لازماً گرفتند آنچه به آن از روی داشن احاطه نکرده‌اند؛ مدح و تناکرد و ترک تعمق آنها را در آنچه بحث و کاوش از آن را تکلیف نکرده، رسوخ (استواری) نامید. پس بر این، بسته‌کن و عظمت خدای سیحان را طبق اندازه عقلت، اندازه گیری مکن که از هلاک شوندگان خواهی شد.

۱۴ - جعفر بن محمد اشعری از فتح بن یزید جرجانی نقل می‌کند که خدمت امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم و از حضرت در مورد توحید پرسیدم. حضرت با خط مبارک خود به من نوشت^(۱):

به نام خداوند بخشنده بخشنایده، ستایش از آن خدایی است که ستایش را به بندگانش الهام فرمود، آنان را بر فطرت معرفت و شناخت روپیت و پروردگاری خویش آفرید، آنکه با آفریدن خلائق، بر وجود خود راهنمایی نمود و به حدوث خلفش بر ازیلت و همبشگی خویش دلالت فرمود، و به واسطه شباخت آنان به بکدیگر بر اینکه او را نظری نیست، رهبری کرد و به آیات و علاماتی که فرار داده آنها را بر قدرت و توانای خود، گواه گرفت. آنکه ذات مقدسش از صفات زایده بر آن، و دیدنش از دیدگان، و احاطه بر او از اوهام به دور است. هستی او را مدتی نیست که تمام شود و بقای او را غایبی نیست که به انجام رسد. مشاعر و حواس او را فرانگیرید و پرده‌های جسمانی او را پوشاند. پس میان او و آفریدگانش پرده‌های است، زیرا که او از آنچه در ذات آنها امکان دارد ممتنع است و ذات آنان از آنچه ذاتش از اتصاف به آن ابادارد، امکان دارند. و نیز به جهت آنکه صانع و مصنوع و رب و مریوب و حاذ و محدود از یکدیگر جدا هستند.

۱ - جعفر گوید: فتح آن نامه را به من نشان داد و من آن را به خط امام رضا علیه السلام خواندم.

الْحَجَابُ فَالْحِجَابُ بَيْنُهُ وَبَيْنَ حَلْقِهِ لَا مِتَانِعَهُ مِمَّا يُعْكِرُ فِي ذَوَاتِهِمْ وَلَا مَكَانٌ ذَوَاتِهِمْ
مِمَّا يَمْتَنِعُ مِنْهُ ذَاتُهُ وَلَا فَتْرَاقُ الصَّانِعِ وَالْمَضْنُونِ وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ وَالْحَادِ وَالْمَحْدُودِ
أَحَدٌ لَا يَتَوَلَّ عَذِيدُ الْخَالِقِ لَا يَمْغُنِي حَرَكَةُ السَّمِيعِ لَا يَأْذَى الْبَصِيرُ لَا يَتَعرِيقُ آلَةُ الشَّاهِدِ
لَا يَمْسَأِي الْبَائِنِ لَا يَزَاحِ مَسَافَةُ الْبَاطِنِ لَا يَجْتَنِي الظَّاهِرِ لَا يَمْحَادُ الَّذِي قَدْ حَسَرَ
دُونَ كُنْتِهِ تَوَقِّدُ الْإِبْصَارِ وَمَتَّعْنَاهُ جُودَةُ جَوَاهِلِ الْأَوْهَامِ.

١٤. أَوْلُ الدِّيَانَةِ مَفْرُقَتُهُ وَكَمَالُ الْمَفْرَفَةِ تَوْجِيهُ وَكَمَالُ التَّوْجِيدِ نَفْيُ الصَّفَاتِ عَنْهُ
بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُؤْصُوفِ وَشَهَادَةِ الْمُؤْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَشَهَادَتِهِمَا
جَمِيعًا عَلَى أَنْفُسِهِمَا بِالْبَيِّنَةِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهَا الْأَرْزَلُ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهُ فَقَدْ خَدَهُ وَمَنْ خَدَهُ فَقَدْ
عَدَهُ وَمَنْ عَدَهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ وَمَنْ قَالَ: كَيْفَ قَدِ اسْتَوَ صَفَهُ وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ قَدِ اسْتَوَ حَمْلَهُ وَ
مَنْ قَالَ: أَيْنَ قَدْ أَخْلَى مِنْهُ وَمَنْ قَالَ: الْأَمْ قَدْ وَقَعَهُ عَالِمٌ إِذَا مَغْلُومٌ وَخَالِقٌ إِذَا
مَخْلُوقٌ وَرَبُّ إِذَا مَرْبُوبٌ وَإِلَهٌ إِذَا مَالُوهُ وَكَذِيلُكَ يُوَضِّعُ رِبُّنَا وَهُوَ فَوْقَ مَا يَصْفُهُ
الْواصِفُونَ».

١٥. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
عَنْدِ اللَّهِ الْكُوْفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَنَاسِ قَالَ:
حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَادَيْنَ عَنْفَرُو النَّصِيفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدَ عَنِ
الْتَّوْجِيدِ فَقَالَ: «وَاحِدٌ صَمْدٌ أَرْلَى صَمْدِيُّ لَا ظَلَّ لَهُ يُمْسِكُهُ وَهُوَ يُمْسِكُ الْاِشْتِيَاءَ بِأَظْلَالِهَا
عَارِفٌ بِالْمُجْهُولِ مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ فَرِدَانِيُّ لَا حَلْقَهُ فِيهِ وَلَا هُوَ فِي حَلْقِهِ غَيْرُ
مَخْسُوسٍ وَلَا مَجْسُوسٍ وَلَا تُنْدِرُكَهُ الْإِبْصَارُ عَلَا فَقْرُبٌ وَدَنَا فَيْدَهُ وَعُصْبَنِي فَفَقَرُ وَأَطْبَعَ
فَشَكَرُ لَا تَخْوِيَهُ أَرْضُهُ وَلَا تَقْلِهُ سَمَاوَاهُ وَإِنَّهُ حَامِلُ الْاِشْتِيَاءِ بِعَذْرَتِهِ ذِيْمُومِيُّ أَرْلَى لَا
يَئْشِي وَلَا يَأْهُو وَلَا يَغْلَطُ وَلَا يَلْعَبُ وَفَضْلُهُ جَزَاءُ وَأَمْرَهُ وَاقِعٌ لَمْ يَلْذِ
فَبُورَثَ وَلَمْ يُوَلِّ فَيَتَازُكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَفُوا أَحَدٌ».

١٦. وَبِهَذَا الاِشْتِيَاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَنَاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسْنَيِّ سَعِيدِ
الْخَرَازِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ الْمَهْلَيِّ قَالَ: «اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَيَّاهُ وَالْمُعْنَى غَيْرُ الْغَايَةِ ثُوَّبَهُ
بِالرَّبُوبِيَّةِ وَوَصَفَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ مَحْدُودِيَّةِ فَالَّذِي كَبَرَ اللَّهُ غَيْرُ اللَّهِ وَاللَّهُ غَيْرُ أَشْتِيَاءِ وَكُلُّ
شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْعَظِيمَةُ لِلَّهِ وَقَالَ:

آنکه یکی است بی تأویل عدد، آفریننده‌ای است نه به معنای حرکت، شناوری است نه به ادات، و بینا است نه به تفرقی آلت (که چشم باشد)، در همه جا حاضر است نه به طوری که خلاطی با یکدیگر تماس دارد. از هر چیزی جداست نه به دوری مسلط، از هر چیزی پنهان است نه به طریق پنهان شدن، ظاهر و هویبا است به طریق احاطه و مراقبت. خدایی که دیدگان و بینایی‌ها - که در هر چیزی فرمی روند در آن جاری و روان شوند - از رسیدن به کنهش، خسته شده‌اند وجودش، خیالاتی را که جولان می‌زنند از ریشه برآورده است.

نخستین مرحله دینداری معرفت اوت و کمال معرفش توحید و اقرار به یگانگی اوت و کمال توحیدش، نفی صفات زایده بر اصل ذات او است. چرا که هر صفتی، گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است و هر دو علیه خودشان به جدایی که از ازل ممتنع بود شهادت می‌دهند. پس هر کس خدا را وصف کند در واقع برای او حد و اندازه قرار داده و هر کس حدی را برای او قرار دهد، در واقع اورا به عدد و شماره در آورده و هر کس اورا به شماره در آورده در واقع از لیست اورا باطل کرده است و هر کس بگوید: چگونه است و چه کیفیت دارد؟ در واقع اورا در معرض صفات (زایده و ممکنات) در آورده است و هر کس بگوید: بر روی چیست؟ در واقع اورا محمول قرار داده است (که چیزی حامل اوت) و هر کس بگوید: در کجا است؟ در واقع برخی از مکانها را از احوالی فرض نموده است و هر کس بگوید: اونا چه زمان می‌باشد؟ در حقیقت اورا موقت کرده است (وقتی برای او قرار داده است). اورا بود نهگامی که هیچ معلومی نبود و آفریدگار بود وقتی که هیچ آفریده‌ای نبود و پروردگاری داشت زمانی که هیچ پروردیده‌ای نبود و معبدود بود زمانی که هیچ عبادت کننده‌ای نبود. بایستی پروردگار ما را بین گونه توصیف کرد، او بالاتر است از آنچه وصف کنندگان اورا وصف می‌کنند.

۱۵- حماد بن عمرو نصیبی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد توحید پرسیدم. فرمود: یکی است بی نیاز است، از لی است بی نیازی که اوراسایه‌ای نیست که نگاهش دارد و اوجیزها را بایسایه‌های آنها نگاه می‌دارد. عارف به مجھول و معروف در نزد هر جا هل است. منسوب به انفراد و تنها است. نه خلق در اویندو نه اور در خلق خود است. به حسن در نیاید و جسته نشود و دیدگان اورادر نیایند. بلند و الاشد پس نزدیک شد و نزدیک شد پس دور گردید. نافرمانی شد و أمر زید و فرمان برداری شد و سپاس گزاری گرد. زمینش گردانگرد اورا فرنگیرد و آسمانهایش اورا بر ندارد و به راستی که به توانایی خوبش بردارنده چیزهای است. منسوب به دوام و همیشگی است. نه فراموشی دارد و نه لهو و بیهوده کاری و نه (کار) غلط انجام می‌دهد. نه بازی می‌کند و نه اراده اورا فضل و جدای است. بلکه مرادش بلافصله موجود می‌شود و فرمانتش واقع است. کسی را نزد نثارت دهد و کسی اورا نزد تابا او شرکت کند و هیچ کس برای او همتا نبوده و نخواهد بود.

۱۶- حسن بن سعید خزان از برخی از راویان خوبش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: فقط جلاله الله غایت و پایان کسی است که آن را صاحب غایت کرده و غایت قرار دهنده (یعنی ذات

(وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا) ^(١) وَقَالَ: (فُلُّ اذْدُعُ اللَّهَ أَوْ اذْدُعُ الرَّحْمَنَ أَيْمًا مَا تَدْعُوا
فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) ^(٢) فَالاَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ وَهُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ.

١٧. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ أَبُو الْحُسْنَى قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُمَرَانَ عَنِ الْحُسْنَى بْنِ يَزِيدَ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ طَهْرَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيرِ الْقَبَدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ كَانَ
يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُحْسِنُ وَلَا يُمْسِنُ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَائِنِ الْخَمْسُ وَلَا يَقْعُ
عَلَيْهِ الْوَقْتُ وَلَا تَصِفُهُ الْأَشْنُونُ فَكُلُّ شَيْءٍ حَسْنَةُ الْحَوَائِنُ أَوْ جَسْنَةُ الْجَوَائِنُ أَوْ لَمَسْنَةُ
الْأَيْدِي فَهُوَ مَحْلُوقٌ وَاللَّهُ هُوَ التَّلِيلُ حِيثُ مَا يَتَشَبَّهُ بِيُوجَدُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ قَبْلَ أَنْ
يَكُونَ كَانَ لَمْ يُوجَدْ لِيُوضِفِهِ كَانَ بَلْ كَانَ أَوْ لَا كَانَ إِنَّمَا يَكُونُهُ مَكْوَنٌ جَلْ شَنَاؤَهُ بَلْ كَوْنُ
الْأَشْيَاةِ قَبْلَ كَوْنِهَا فَكَانَتْ كَمَا كَوْنَهَا عَلِمَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَانَ إِنَّمَا يَكُونُ شَيْءٌ وَلَمْ
يَنْطَقْ فِيهِ نَاطِقٌ نَكَانَ أَذْلَاكَانَ.

١٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسْنَى بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
يَزِيدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْعَيَّاسُ بْنُ عَفْرَوْ وَالْقَعْنَبِيُّ عَنْ أَبِي الْفَاسِمِ إِبْرَاهِيمَ مُحَمَّدَ الْمَلَوِيِّ عَنْ
الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: لَقِيَتْهُ مَلَائِكَةُ عَلَى الطَّرِيقِ عِنْدَ مَنْتَزِرِيِّ مِنْ مَكَّةَ إِلَى حَرَاسَانَ
وَهُوَ سَارِرٌ إِلَى الْعِزَّاقِ فَسَمِعَتْهُ يَقُولُ: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَقَّى وَمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ». فَتَلَطَّفَتْ
فِي الْوَصْوَلِ إِلَيْهِ فَوَضَّلَتْ فَسَلَّمَتْ فَرَدَ عَلَى السَّلَامِ ثُمَّ قَالَ: «يَا فَتَحُ مَنْ أَرْضَسَ
الْخَالِقُ لَمْ يَسْأَلِ بِسَخْطِ الْمَخْلُوقِ وَمَنْ أَشْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنَ أَنْ يُسْلِطَ عَلَيْهِ سَخْطَ الْمَخْلُوقِ وَ
إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوَضِّفُ إِلَيْهِ مَا وَضَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأَنَّهُ يُوَضِّفُ الْأَذِي تَعْجِزُ الْحَوَائِنُ أَنْ تُدْرِكَهُ
وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنْتَهِي وَالْحَطَرَاتُ أَنْ تَحْدُهُ وَالْإِبْصَارُ عَنِ الْإِحْاطَةِ بِهِ؟!» جَلَّ عَنَّا وَصَفَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَتَعَالَى عَمَّا يَتَعَشَّهُ النَّاعِثُونَ نَأَيْ فِي قُوَّيْهِ وَقَرُوبَتْ فِي نَأَيْهِ
فَهُوَ فِي بُعْدِهِ قَرِيبٌ وَفِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ كَيْفَ الْكِيفُ فَلَا يُقَالُ لَهُ: كَيْفَ وَأَيْنَ الْأَيْنُ فَلَا يُقَالُ
لَهُ: أَيْنَ إِذْ هُوَ مُبْدِعُ الْكِيفُوَيْةِ وَالْأَيْنُوَيْةِ يَا فَتَحُ كُلُّ جَسَمٍ مُعْنَى بِعِذَاءِ الْخَالِقِ الرَّزَاقِ
فَإِنَّهُ جَسَمُ الْأَجْسَامِ وَهُوَ لَيْسَ بِحَسْبٍ وَلَا صُورَةٍ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَلَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَزَايدْ وَلَمْ

مقدس) غیر از غایت است. خداوند به رویت و پروردگاری یگانه است و خود را بدون محدودیت و اندازه وصف فرمود. پس آنکه خدا را باد می‌کند غیر از خدا است. و خدا غیر از نامهای خود است، و هر چیزی - غیر از خدا - که نام چیز بر آن واقع شود، مخلوق و افریده است. آیا به گفتارش نمی‌نگری که می‌فرماید: غله و عزت مخصوص خدا است و می‌فرماید: بزرگی از آن خدا است و می‌فرماید: برای خدامهای نیکویی است. پس اورابه آنها بخوانید و می‌فرماید: «بگو: خدا الله بخوانید، بالوار حمان بخوانید، به هر بک از این دونام که اورا بخوانید، برای اونامهای نیکویی لست» پس نامها مضاف و منسوب به او هستند و این همان توحید خالص است.

۱۷ - عبدالله بن جریر عبدی گوید: امام صادق علیه السلام همواره می‌فرمود: « تمام حمد و سپاس از آن خدایی است که به حسن در نمی‌آید و جسته نمی‌شود و اورانمی توان من نمود و به حواس پنجگانه نتوان دریافت. وهم و خیال بر اوراه ندارد و زبانها توانایی وصف او را ندارند. پس هر چیزی که حواس آن را بیانند، یا جویندگان آن را بجوینند، یادست ها آن را می‌کنند: آن مخلوق و افریده است و خداوند از حد وهم بلند و برتر است هر جا و هر زمان که جسته شود یافته شود و حمد از آن خدایی است که بود؛ پیش از آن که بودی باشد. برای وصفش بودی که متصف به کیفیتی باشد، یافت نمی‌شود، بلکه او اولی بود و موجود بود، هیچ هستی دهنده ای او را هستی نداده بود مدح و ثنای او والا است، بلکه او چیزها را پیش از بودن آنها هستی داد. پس موجود شدند، انسان که آنها را هستی داد. آنچه بوده و آنچه خواهد بود؛ همه را دانست. بود در هنگامی که چیزی نبود و گویایی به آن نقطه نمی‌کرد. بنابراین، بود در هنگامی که بودی نبود».

۱۸ - فتح بن یزید جرجانی گوید: هنگامی که از مکة معظمه بر می‌گشتم و به جانب خراسان می‌رفتم در مسیر حرکت، حضرت امام کاظم علیه السلام املاقات کردم آن حضرت به جانب عراق در حرکت بود از حضرت شیدم که می‌فرمود: «هر کس از خدا بترسد همه چیز از لومی نرسند و هر کس از خدا اطاعت کند همه مخلوقات از اطاعت می‌کنند»، پس دقت نمودم و سعی کردم به او برسم و به خدمتش مشرف شوم. وقتی به خدمتش رسیدم به حضرت سلام کردم و جواب سلام مرا داد. آنگاه فرمود:

ای فتح! هر کس خالق و افریدگار را خشنود ساخت، از ناخشنودی مخلوق پروا نمی‌کند و هر کس خالق و افریدگار را خشم اورده از این نیست که غصب مخلوق را بر لوسلطنت کند و به راستی که نمی‌توان خالق را توصیف کرد. مگر به آنچه خود، خویشن را به آن وصف فرمود و کجا می‌شود که به وصف در آید آنکه حواس از دریافت نتوان و درمان نهاد و خیالها نمی‌توانند به او برسند و خطوات قلبی توائی ندارند که حدی را برای او فرار دهند و چشم‌ها توائی احاطه به او را ندارند. تو بزرگ‌تر است از آنچه وصف کنندگان اورابه آن توصیف کردن و برتر است از آنچه نعمت گویندگان در نعمت لومی گویند. اور عین نزدیکی دور شده و در عین دوری، نزدیک است.

يتنافض مُبِراً من ذات ما زَكِّب في ذات من جسمه و هو الطيف الخبير الشميم البصير
الواحدُ الْحَدُ الصمدُ. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَّ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَخْدُ.

مُشَبِّهُ الأشياء و مُجَسِّمُ الْأَجْسَام و مُصَوِّرُ الصُّور لَوْكَانَ كَمَا يَقُولُ المُشَبِّهُ لَمْ يَعْرِفْ
الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَا الرَّازِقُ مِنَ الرَّازِقِ وَلَا المُشَبِّهُ مِنَ الْمُشَبِّهِ فَرَوْقٌ
بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَرَهُ وَشَيْئَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشَبِّهُ شَيْءَهُ». قُلْتُ فَاللَّهُ وَاحْدَهُ الْأَنْسَانُ
وَاحِدٌ فَلَيْسَ قَدْ شَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّة؟ فَقَالَ: «أَحْكَمْتُ ثَبَّتْنِي اللَّهُ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي
فَأَمَّا فِي الْأَشْيَاء فَقَوْنَى وَاحِدَةٌ وَهِيَ دَلَالَةُ عَلَى الْمُسْمَى وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ: وَاحِدٌ
فَإِنَّهُ يُخَبِّرُ أَنَّهُ جُنْهَةٌ وَاحِدَةٌ وَلَيْسَ بِاثْنَيْنِ وَالْأَنْسَانُ تَفْسِهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ لَأَنَّ أَعْضَاءَ
مُخْتَلِفَةٌ وَالْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ وَاحِدَةٌ وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجْزَأَةٌ لَيْسَ سَوَادُ ذَمَّهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَ
لَحْمَهُ غَيْرُ ذَمَّهُ وَغَصَبَهُ غَيْرُ غُرْوَهِ وَشَفَرَهُ غَيْرُ بَشَرَهُ وَسَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَكَذِلِكَ سَائِرُ
جَمِيعِ الْخَلْقِ».

فَالْأَنْسَانُ وَاحِدٌ فِي الْأَسْمَاءِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَفْعَنِ وَاللَّهُ جَلَ جَلَالُهُ وَاحِدٌ لَا وَاحِدٌ غَيْرُهُ وَ
لَا اخْتِلَافٌ فِيهِ وَلَا تَفاوتٌ وَلَا زِيادةٌ وَلَا نِقصَانٌ فَإِنَّمَا الْأَنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَضْنُونُ
الْمُؤْلَفُ فِيمَنْ أَجْزَاءُهُ مُخْتَلِفَةٌ وَجَوَاهِرُهُ شَيْئٌ غَيْرُ أَنَّهُ بِالْجَمْعِ شَيْئٌ وَاحِدٌ». قُلْتُ:
فَقَوْنُكَ: الطَّفِيفُ فَسَرَهُ لِي فَإِنِّي أَغْلَمُ أَنْ لَطْفَهُ خِلَافُ لَطْفٍ غَيْرِهِ لِلْفَصْلِ غَيْرِ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ
تَشْرَحَ لِي فَقَالَ: «يَا فَتَحْ إِنَّمَا قُلْتُ: الطَّفِيفُ لِلْخَلْقِ الطَّفِيفُ وَلَعْمِي بِالشَّيْءِ الطَّفِيفِ أَلَا
تَرَى إِلَى أَثْرِ صُنْعِهِ فِي النَّبَاتِ الطَّفِيفِ وَغَيْرِ الطَّفِيفِ وَفِي الْخَلْقِ الطَّفِيفِ مِنْ أَجْسَامِ
الْخَوَانِ مِنَ الْجِرَجِسِ وَالْبَمْوِسِ وَمَا هُوَ أَصْنَعُ مِنْهُمَا لَا يَكُادُ شَتَّيَنِهِمَا يُعْيَنُ بَلْ لَا
يَكُادُ يُسْتَبَانُ بِصُنْعِهِ الدَّكْرُ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَالْمُؤْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ».

فَلَمَّا رَأَيْنَا صُنْعَ ذَلِكَ فِي لَطْفِهِ وَاهْتِدَاءِ لِلْسَّفَادِ وَالْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَالْجَمْعِ لِمَا
يُضْلِلُهُ بِمَا فِي لَحْجِ الْبَخَارِ وَمَا فِي لَحَاءِ الْأَشْجَارِ وَالْمَفَاؤِرِ وَالْقَفَارِ وَإِقْهَامِ بَنْفَضَتِهِ عَنْ
بعضِ مُنْطَفَقَهَا وَمَا تَفَهُمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا وَنَقْلَهَا إِلَيْنَا إِنَّهَا ثُمَّ تَأْلِفُ الْوَانَهَا حُمْرَةً مَعَ
صُفْرَةٍ وَبَيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ عَلِمْنَا أَنَّ الْخَالِقَ هَذَا الْخَلْقُ طَفِيفٌ وَأَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فِيمَنْ شَيْءٍ
صَنَعَ وَاللَّهُ الْخَالِقُ الطَّفِيفُ الْجَلِيلُ حَلَقٌ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ». قُلْتُ:
جَعَلْتُ فِدَاكَ وَغَيْرُ الْخَالِقِ الْجَلِيلِ حَالِقَ؟

پس او با دوری خویش نزدیک است و بازندگ بودنش دور است. او حقیقت کیفیت و چگونگی را به وجود آورده. پس نمی‌توان گفت: چگونه است؟ او کجا بودن را پیدید آورده، پس نمی‌توان گفت: کجا هست؟ زیرا که لو پیدید اورنده چه چگونگی و کجا بای است. ای فتح! هر جسمی به غذای که خوار آن است مغنا داده شده است؛ مگر افرینشته روزی دهته بیش به راستی که لو جسمها را جسم کرد و او خودنه جسم است و نه صورت. متوجهی نشده (که اجزاء داشته باشد) و باقی نداشته (که به نهایت رسد) و تیغزده و کم نشده. از ذات آنچه ترکیب داده شده در ذات آنچه لورامجسم کرده پاک و منزه است و لطفیف، آگاه، شنو، بینا، بکتا، بگانه و بی نیاز است کسی را نداد و کسی او را نیاز و هیچ کس او را همتاپنده و نخواهد بود. او پیدید اورنده چیزها، جسم دهنده جسمها و نگارنده صورتهاست.

اگر امر آن گونه باشد که فرقه مشبهه می‌گویند، افریدگار از افریده شده، روزی دهنده از روزی داده شده و پیدید اورنده از پیدید آورده شده، باز شناخته نمی‌شود. ولی لو پیدید آورنده است و در میان آنها فرق قرار داده‌اند که در میانه چیزها و آنچه باعث است انتشار آنها بلشد که بعضی را جسم و بعضی را صورت فرار داده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده، زیرا که چنان بود که چیزی به او شباخت نداشت.

عرض کردم: پس خنایکی است و لسان یکی است. آیا یکانگی به هم شباخت ندارد؟ فرمود: ای فتح افول محالی گفتی، خداوند تورا ثابت بنازد! تشبیه تنها در معانی است ولی نهایا یکی است و دلالت بر معنی نارد، به این بیان که انسان گرجه گفته می‌شود: بکی است ولی در واقع گوینده خبر می‌نده که او بیک چنه و یک تن است و دو تانیست. خود آدمی یکی نیست، زیرا که هر یک از اعضا او متفاوت است و رنگهای او گوناگون است و یکی باشد و اواجزای متوجهی شدهای است که با هم بپلر نیستند خونش غیر از گوشت است، گوشتش غیر از خون او، عصب غیر از رگهای لو، عموش غیر از بیومت لو و سایه‌شیش غیر از سفیدی اوست و همچنین بالغ مانده اضفاه و رنگهای همه خلاطین. پس انسان در اقسام یکی است و در معنی یکی نیست، و خالوند بکی و یگانه‌ای است که جزو یکی و بیگانه‌ای نیست و در اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان نیست اما انسان مخلوق و مصنوع و مرکب از اجزاء مختلف و جوهرهای پراکنده است که به واسطه اجتماع با هم یک چیز شده است.

عرض کردم: داین که فرمودی: طلیف است آن را برایم فسری و بیان فرمای، زیرا که من می‌دانم لطفش خلاف لطف غیر اوست؛ به جهت فرق ظاهری که در میان او و دیگران است. در عین حال دوست دارم این مطلب را برای من شرح و بیان فرمایی. حضرت فرمود: ای فتح! اینکه گفتم: اول طلیف است یعنی بر خلق طلیف و بهمه چیز علم دارد، آیا به آثار صنع او در گیاهان طلیف و غیر طلیف نمی‌نگری؟ همچنین در افریده شدهای طلیف از اجسام حیوانات نمی‌نگری همانند چیرچیرک، بشه و آنچه کوچکتر از آن است که چشم توکلی دیدن آن را ندارد، بلکه به جهت ریز بودنش تراز ماده و نور زدای قدریم تشخیص داده نمی‌شود؛ نمی‌نگری؟ پس هنگامی که کوچکی اینها را در لطف و هدایت برای جفت‌گیری، فراز از مرگ، به دست اوردن آنقدر، از قعر دریا و بوس است درختان و از نشتها و بیابانهای بی‌آب و علف، فهماندن سخن آنچه به فرزندان خود می‌فهمانند و اوردن غنا برای آنها، همچنین از ترکیب رنگهای آنها، سرخ بازدرو سفید باسرخ، از همه اینها، دلستیم که افریدگار این مخلوقات طلیف است و این که هر سازنده چیزی، آن را چیزی افریده ولی خداوند چیزها را که افریده و ساخته از ملادهای نیافریده و نساخته؛ بلکه به قلم صنع و پرگار قفترت بر لوح عدم چنین سخه‌هانوشه، و این نقها و صورها را نگاشته، و با آب زندگی، گلستان وجود را به این گلهای صنعت آراسته است. عرض کردم: «فنای تو شوم آیا بغير از افرینشته بزرگول، افرینشته دیگری هم هست؟»

قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) ^(١) فَقَدْ أَخْبَرَ أَنَّ فِي عِبَادِهِ خَالِقِينَ مِنْهُمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلَقَ مِنَ الطِّينِ كَفِيلَةً طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ فَتَفَعَّلَ فِيهِ فَصَارَ طَائِرًا يَأْذِنُ اللَّهُ وَالسَّامِرِيُّ خَلَقَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لِلْحُوَارِ». قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى خَلَقَ مِنَ الطِّينِ طَيْرًا ذِي لِيلًا عَلَى نُبُوَّبِهِ وَالسَّامِرِيُّ خَلَقَ عِجْلًا جَسَدًا لِلنَّفَضِ نُبُوَّةً مُوسَى ^{عليه السلام} وَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونُ ذَلِكَ كَذِيلَكَ أَنْ هَذَا! لَهُ الْعَجْبُ فَقَالَ: «وَيُحَكِّمَ يَا فَتَحَكَ إِنَّ اللَّهَ إِرَادَتَيْنِ وَمَشِيقَتَيْنِ: إِزَادَةُ حَثْمٍ وَإِزَادَةُ عَزْمٍ يَنْهَى وَهُوَ شَاءٌ وَيَأْمُرُ وَهُوَ لَا يَشَاءُ.

وَمَا رَأَيْتَ أَنَّهُ نَهَى آدَمَ وَرَوَجَتْهُ عَنْ أَنْ يَأْكُلَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَهُوَ شَاءٌ ذَلِكَ وَلَوْلَمْ يَشَاءْ لَمْ يَأْكُلَا وَلَوْلَمْ كَلَّ لِغَلْبَتِ مَشِيقَتَهُمَا مَشِيقَةُ اللَّهِ وَأَمْرَ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِشْمَاعِيلَ ^{عليه السلام} وَشَاءَ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ وَلَوْلَمْ يَشَاءْ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ لِغَلْبَتِ مَشِيقَةُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيقَةُ اللَّهِ عَزْ وَجَلْ». قُلْتُ: فَرَجَحْتَ عَنِي فَرَجَعَ اللَّهُ عَنِكَ غَيْرَ أَنْكَ قُلْتَ، الشَّمِيعُ الْبَصِيرُ سَمِيعٌ بِالْأُذْنِ وَبَصِيرٌ بِالْعَيْنِ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ يَسْمَعُ بِمَا يُصِيرُ وَيَرَى بِمَا يَسْمَعُ بَصِيرٌ لَا يَعْنِي مِثْلَ عَيْنِ الْمَخْلُوقِينَ وَسَمِيعٌ لَا يَبْشِلُ سَمْعَ الشَّامِعِينَ لَكِنْ لَثَالِمٌ يَخْفِ عَلَيْهِ حَافِيَةً مِنْ أَثْرِ الدَّرَّةِ السُّودَاءِ عَلَى الصَّحْرَاءِ الصَّمَاءِ فِي الظَّلَمَاءِ ثَحْتِ الشَّرَى وَالْبَخَارِ قُلْنَا: بَصِيرٌ لَا يَبْشِلُ عَيْنِ الْمَخْلُوقِينَ وَلَثَالِمٌ يَشْتَيِّهُ عَيْنَهُمْ ضُرُوبُ الْلُّغَاتِ وَلَمْ يَشْغُلْهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعِ قُلْنَا: سَمِيعٌ لَا يَمْلُ سَمْعَ الشَّامِعِينَ».

قُلْتُ: جَعَلْتَ فَذَاكَ قَدْ بَيَّنَتْ مَسَأَلَةً.

قال: «هَاتِ لِلَّهِ أَبُوكَ». قُلْتُ: يَعْلَمُ الْقَدِيمُ الشَّيْءُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ؟

قال: «وَيُحَكِّمَ إِنَّ مَسَائِلَكَ لِصَعْبَةٍ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: (لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) ^(٢) وَقَوْلُهُ: (وَلَعِلَّا بَنَفَضُهُمْ عَلَى بَنَفْضِ) ^(٣) وَقَالَ يَحْكِي قَوْلُ أَهْلِ النَّارِ: (أَخْرِجْنَا نَعْمَلُ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ) ^(٤) وَقَالَ: (وَلَوْ رُدُوا إِلَى الْعَادِ وَالْمَانِهُوَاعْنَهُ) ^(٥) فَقَدْ عَلِمَ الشَّيْءُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ». فَقَمَتْ لَاقِيلَ يَنْدَهُ وَرِجْلَهُ فَأَذْنَى رَأْسَهُ فَقَبَّلَتْ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ وَخَرَجْتُ وَبِي مِنَ السُّرُورِ وَالْفَرَحُ مَا أَغْرِزْتُ عَنْ وَصْفِهِ لِمَا تَبَيَّنَتْ

٢. سورة الأنبياء، آية ٢٢.

١. سورة المؤمنون، آية ١٤.

٤. سورة فاطر، آية ٩١.

٣. سورة المؤمنون، آية ٩١.

٥. سورة النّaml، آية ٢٨.

فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: پر خیر و منفعت است خذلی که نیکوتراز همه آفرینندگان است، پس در حقیقت خبر داده که در بین بندگانش آفرینندگانی هستند که از جمله آنان عیسی بن مریم صلوات الله علیه و آله و سلم است که به فرمان خدا از گل، همچون شکل مرغ را آفرید و در آن دمید و به فرمان خدا پرندگان گردید و سامری برای آنان گوساله‌ای را آفرید که جسدی بود که دارای فریاد و آواز بود.

عرض کرم: «عیسی صلوات الله علیه و آله و سلم از گل مرغی را آفرید که دلیل بر پیامبری موسی صلوات الله علیه و آله و سلم، و خداوند خواست که این گونه باشد به راستی که آفرید که جسدی بود به جهت نقض پیامبری موسی صلوات الله علیه و آله و سلم، این امر شگفت‌انگیز است حضرت فرمود: وای بر توای فتح! به راستی که خداوند دواراده و دو مشیت دارد: یکی اراده حتمی و دیگری اراده عزمی نهی می‌کند در حالی که می‌خواهد به عمل آید و به چیزی امر می‌فرماید در حالی که نمی‌خواهد به عمل آید. آیا نمی‌بینی که او آدم و همسرش را از آن درخت معهود بازداشت که بخورند و خدا آن را خواسته بود و اگر نمی‌خواست نمی‌خورند و اگر می‌خورند مشیت و خواست آنها بر خواست و مشیت خدا غلبه پیدا کرد و به ابراهیم دستور داد که سر فرزندش اسماعیل صلوات الله علیه و آله و سلم را ببرد و نمی‌خواست که او را ذبح کند و اگر می‌خواست که او را ذبح کند، خواست ابراهیم صلوات الله علیه و آله و سلم بر خواست خدا غالب می‌شد.

عرض کرم: «اندوه مرا برده، خداوند اندوه تو را ببردا جز اینکه فرمودی: او شنواز بینا است، آیا شنواز به گوش و بینای به جشم است؟» فرمود: «او می‌شود به آنجه می‌بیند و می‌بیند به آنجه می‌شنود، بیناست نه به چشمی همانند چشم آفریدگان، و شنواست نه به مثل گوش شنوندگان، ولی از آن جایی که هیچ پوشیده و پنهانی چون رد پای مورچه سیاه بر بالای سنگ خارای سخت در شب تار در زیر خاک و دریاها بر او پوشیده و پنهان نیست، گفته‌یم بیناست، نه به مثل چشم آفریدگان؛ وزار آن جایی که تمام اقسام زبانها بر او مشتبه نمی‌شود و شنیدن چیزی اورا از شنیدن چیز دیگر مشغول نمی‌سازد، گفته‌یم: شنواست، نه به مثل گوش شنوندگان.

عرض کرم: «فدای تو گرد! یک مسأله باقی ماند.» فرمود: «آن را بگو خدا پدرت را بیامرزد!» عرض کرم: «آیا خداوند قدیم آنچه راکه نیست می‌داند که اگر بود چگونه بود؟» فرمود: «وای بر تو! به راستی که مسایل دشواری را می‌برسی! آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید: اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خداوند بود البته هر دو تباه می‌شدند بعنی نظام کارهای آنها در هم می‌شکست و نیز سخن اورا نشنیده‌ای که می‌فرماید: «البتة بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌جست و غلبه می‌خواست و آن جایی که گفتار اهل دوزخ را حکایت می‌کند، می‌فرماید: (دوزخیان گفتند): «ما را ز دوزخ به دنیافرست تاکار شایسته و پسندیده‌ای انجام دهیم و اگر به حسب فرض آنها به دنیا بازگردانیده شوند ابنته به سوی آنچه نهی شده بودند باز می‌گردند!» پس در واقع می‌داند آنچه که نیست، اگر بود چگونه بود.

من برخاستم که دست و پای حضرت را ببوسم، حضرت سر خود را نزدیک آورد و من صورت و سرش را بوسیدم و از حضورش مرخص شدم و من به جهت خوبی و حظی که نسبیم شده بود آن قدر شاد بودم

منَ الْخَيْرِ وَ الْحَظْلَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: إن الله تبارك وتعالى نهى آدم و زوجته عن أن يأكلان من الشجرة وقد علم أنهما يأكلان منها لكنه عز وجل شاء أن لا يحول بينهما وبين الأكل منها بالجبر و القدرة كما منعهما من الأكل منها بالنهي و الزجر فهذا معنى مشيته فيما ولو شاء عز و جل منعهما من الأكل بالجبر ثم أكلاما منها لكان مشيتهما قد غلت مشيته كما قال العالم عليه السلام تعالى الله عن العجز علو اكيرا.

١٩. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَجْهُنَّ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرَ الْبَنْدَادِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِلَهِي تَاهَتْ أُوْهَامُ الْمُتَوَهَّمِينَ وَ قَصْرُ طَرْفِ الطَّارِفِينَ وَ تَلَاثَتْ أُوْصَافُ الْوَاصِفِينَ وَ اضْمَلَتْ أَوْاَوِيلُ الْمُبَطَّلِينَ عَنِ الدَّرُكِ لِعِجَابِ شَأْنَكَ أَوْ الْوُقُوعِ بِالْبَلُوغِ إِلَى عُلُوكِ فَأَتَتْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي لَا يَتَنَاهُ وَ لَمْ تَقْعُ عَلَيْكَ غَيْرُونَ بِإِشَارَةٍ وَ لَا بِعِنَارَةٍ هَيَّهَاتٌ ثُمَّ هَيَّهَاتٌ يَا أَوْلَيُّ يَا حَدَّانِي يَا فَرِّذَانِي شَمَحَتْ فِي الْمُلُوْكِ بِعَزِّ الْكِبَرِ وَ ارْتَقَعَتْ مِنْ وَرَاءِ كُلِّ غَوْرَةٍ وَ نَهَائِيَةٍ بِجَبَرِوتِ الْفَحْرِ».

٢٠. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَجْهُنَّ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سُمِّيَّةَ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ رَيْدِنِيْنِ جَعْفَرٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ عليه السلام فَقَالَ: جَئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسَالَةٍ لَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُفَسِّرُهَا لِي وَ قَدْ سَأَلَتْ ثَلَاثَةً أَشْنَافًا مِّنَ النَّاسِ فَقَالَ كُلُّ صِنْفٍ غَيْرَ مَا قَالَ الْآخَرُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرِ عليه السلام: «وَ مَا ذَلِكَ؟ فَقَالَ: أَسْأَلُكَ مَا أَوْلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ خَلْقِهِ؟ فَإِنْ بَعْضُ مِنْ سَأَلَتْهُ قَالَ: الْقُدْرَةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْعِلْمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الرُّوحُ! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «مَا قَالُوا شَيْئًا أَخْيُرُكُمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى ذَكْرِهِ كَانَ وَ لَا شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ كَانَ عَزِيزًا وَ لَا عَزَّ لَا نَهَى كَانَ قَبْلَ عَزَّهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: شَيْخَانَ رَبِّكَ رَبُّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ^(١) وَ كَانَ خَالِقًا وَ لَا مَخْلُوقٌ فَأَوْلُ شَيْءٍ وَ خَلْقَهُ مِنْ خَلْقِهِ الشَّيْءُ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْعَامَّ».

که از وصفش عاجزم.

نویسنده این کتاب گوید: خداوند آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی فرمود و می‌دانست که آنان ازان می‌خورند، ولی می‌خواست میان آنها و خوردن ازان درخت به جبر و قدرت مانع نشود، چنان که آنها را به نهی و زجر از خوردن ازان، منع فرموده بود. پس این معنای خواست و مشبّت او در مورد آنهاست و اگر آن جناب می‌خواست به جبر آنها را از خوردن آن باز دارد و آنها ازان می‌خورند البته خواست آنها بر خواست او غالب شده بود، چنان که عالم ^{نهی} فرمود. خداوندار عجز و درمانگی بسیار برتر است.

۱۹- سهل بن زیاد گوید: حضرت ابوالحسن علی بن محمد ^{نهی} فرمود: «ای خدای من اخیلهای خجال کنندگان سرگردان شده، نگرش نگرندهان کوتاه شده، وصفهای وصف کنندگان از هم پاشیده و گفتارهای پوج بیهوده گویان نایبود شده از آنکه شأن عجیب تو را دریابند، یا به اوج بلندای تو برسند و فرود آیند. پس تو در جایی هستی که پایان نداری و دیدگان به اشاره عبارت به آن نرسند هیهات ای آنکه منسوبی به نخستین، وای آنکه منسوبی به یگانگی، در برتری هیهات به عزّت بزرگی و بزرگواری والا شده‌ای، واز پس هر نشیب و پایانی به جبروت و عظمت فخری که داری، اوج گرفته‌ای.

۲۰- جابر عجفی گوید: مردی از دانشمندان شام خدمت امام باقر ^{نهی} آمد و گفت: «خدمت شما شرقیاب شده‌ام تا از مسأله‌ای که کسی را نیافتم که آن را برای من تفسیر و بیان کند، ببرسم. و در واقع من از گروهی از مردم در این مورد سؤال کردم و هر گروهی غیر از آنچه گروه دیگر گفته بود، جواب دادند.» امام باقر ^{نهی} فرمود: «آن مسأله چیست؟» گفت: «از شما سؤال می‌کنم که نخستین چیزی که خدای عزوجل از آفریدگان آفرید چه چیز است؟» چراکه از برخی سؤال کردم، گفتند: قدرت، برخی دیگر گفتند: علم و بعضی دیگر گفتند: روح.

امام باقر ^{نهی} فرمود: «چیز مهمی نگفته‌اند، اینکه تو را آگاه می‌سازم که خدای متعال بود و غیر از او چیزی نبود و عزیز بود و هیچ عزّتی نبود، زیرا که او پیش از عزّتش بود و این است معنای گفتارش که فرمود: مُنْزَهٗ وَ پَاكِيَزَهٗ اسْتَ پَرَوْدَگَار تُو. که پروردگار عزّت است. از آنچه وصف می‌کنند و او آفریدگار بود و هیچ مخلوقی نبود. پس اونخستین چیزی را که از خلق خود آفرید چیزی است که همه چیزها از آن است و آن همان آب است.»

فقال السائل: فالشئ خلقه من شئ أو من لا شئ؟
فقال: «خلق الشئ لا من شئ، كان قبله ولخلق الشئ من شئ، إذ لم يكن له
انقطاعاً أبداً ولم ينزل الله إذا ممته شئ، ولكن كان الله ولا شئ ممته فخلق الشئ،
الذي جمّع الاشياء منه وهو الماء».

٢١. أبي رحمة الله قال: حَدَثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيزٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسِينِ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: «يَا مَنْ عَلَّا فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ يَا مَنْ دَنَّا فَلَا شَيْءَ دُونَهُ اغْفِرْ لِي وَلَا ضَحَابِي».

٢٢. أبي رحمة الله قال: حَدَثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بْشَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورِ الْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَهْرُونٍ قَالَ: قَالَ فِي الرُّؤُوبِيَّةِ الْمُظْمَنِ وَالْأَلْهَيَةِ الْكَبِيرِ: «لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ جَوْهِرِهِ إِلَى جَوْهِرِ آخَرِ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدْمِ إِلَّا اللَّهُ».

٢٣. حَدَثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمِ قَالَ: حَدَثَنَا أَبِي عَنِ الرَّبِيعَيْنِ بْنِ الصَّلَتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَلَّهُ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَلَهُ: مَا آمَنَ بِنِ فَشَرَّ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَهَنِي بِخَلْقِي وَمَا عَلِيَ دِينِي مَنِ اسْتَغْفَلَ الْقِيَامَ فِي دِينِي».

٢٤. حَدَثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَسْنَاطِيِّ الرَّازِيِّ الْعَدْلُ يَتَّلَعِّجُ قَالَ: حَدَثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرُونِيِّ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ دَاؤِدِ بْنِ شَيْمَانِ الْفَرَاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بَلَّهِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَلَّهُ: التَّوْحِيدُ نَصْفُ الدِّينِ وَالشَّتَّافُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ».

٢٥. حَدَثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَانِيِّ بْنِ آبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَنْوَقِيِّ عَنْ دَاؤِدِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا بَلَّهِ يَقُولُ: «مَنْ شَبَهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ

سائل گفت: پس آن چیزی را که خدا خلق فرمود، آباز چیزی آفرید یا از هیچ چیز،

حضرت فرمود: «آن چیز را خلق فرمود، نه از چیزی که پیش از آن بود و اگر آن را از چیزی خلق فرموده بود، در آن هنگام آن هرگز انقطاع و یابانی نداشت و در این هنگام لازم می‌آمد که همیشه بالو چیزی بوده باشد، ولی خدا بود و چیزی باونبود. پس خداوند آن چیزی را که همه چیزها از آن است آفرید، و آن آب است».

۲۱- عبدالحمید ابراهیم گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که در سجده‌اش می‌فرمود: «ای آن که برتری جست؛ پس چیزی برتر از او نیست. وای کسی که نزدیک شد؛ پس چیزی جزو نیست، من و یاورانم را بیامرز».

۲۲- عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام در مورد روبیت عظمی والهیت‌کبری فرمود: «جز خدا کسی چیزی را از هیچ هستی نمی‌دهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهر هستی که دارد به سوی جوهر دیگر منتقل نمی‌کند و جز خدا کسی نمی‌تواند که چیزی را از هستی به سوی نیستی منتقل کند».

۲۳- ریان بن صلت از امام رضا علیه السلام از پدرش، از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا علیه السلام نقل می‌کند که خداوند فرمود: «به من ایمان نیاورده است هر کس که کلام مرا به رأی خود تفسیر و بیان کند و مرا نشناخته هر کس مرا به آفریدگانم تشییه نماید و بر دین من نیست هر کس قیاس رادر دین من به کار ببرد».

۲۴- داود بن سلیمان فراز از امام رضا، از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا علیه السلام فرمود: «توحید و اقرار به یگانگی خدا، نصف دین است».

۲۵- داود بن قاسم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کس خدا را به آفریده‌اش تشییه کند، مشترک است. و هر کس اور ابا مکان توصیف نماید کافر است. و هر کس آنچه را که از آن نهی کرده به او نسبت دهد، دروغگو است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: 'نها کسانی که به نشانه‌های خدا ایمان

فَهُوَ كَايِرٌ وَمَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا لَمْ يَنْهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْأَيْةُ: (إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكَذَبُ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ).^(١)

٢٦. حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ اشْحَاقِ الطَّالِفَانِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدِ الْحَسَنِ بْنُ عَلَى الْعَدْوَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْمَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَلَيْهِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ
عَلَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسْنَيْنِ بْنِ عَلَى طَلاقَةَ قَالَ: «خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^{عليه السلام}
الثَّالِثُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَوْلًا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ كَوَانَ مَا فِي
كَانَ مُشْتَهِدٌ بِحَدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزِيَتِهِ وَبِمَا وَسَمِعَاهُ مِنَ الْمُجَرِّدِ عَلَى قُدرَتِهِ وَبِمَا
أَصْطَرَهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ فَيَذْرُكُ أَبْيَاضَهُ وَلَا هُوَ شَبَهُ مَثَابَلَ
فَيُوصَفُ بِكِيفِيَّةٍ وَلَمْ يَغْبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ فَيَقْلِمُ بِخَيْرِيَّةٍ مُتَابِلَ لِجَمِيعِ مَا أَحْدَثَ فِي
الصَّفَاتِ وَمُمْتَنِعٌ عَنِ الْاِدْرَاكِ بِمَا ابْتَدَعَ مِنْ تَضْرِيفِ الدُّوَافَاتِ وَخَارِجُ بِالْكُبْرِيَّاءِ وَ
الْفَظْلَةِ مِنْ جَمِيعِ تَصْرِيفِ الْحَالَاتِ مُحَرَّمٌ عَلَى بَوَارِعِ ثَاقِبَاتِ الْفَطْنِ تَحْدِيدُهُ وَعَلَى
عَوَامِقِ ثَاقِبَاتِ الْفَكْرِ تَكْيِيفُهُ وَعَلَى غَوَامِصِ سَابِحَاتِ الْفَطْرِ تَضْوِيرُهُ لَا تَحْوِيهِ الْاِمَاكُنُ
لِعَظَمَتِهِ وَلَا تَنْدَرِعُهُ الْمَقَادِيرُ لِجَلَالِهِ وَلَا تَقْطَعُهُ الْمَقَادِيرُ لِكَبْرِيَّاتِهِ مُمْتَنِعٌ عَنِ الْاِوْحَادِ
أَنْ تَكْتَشِفَهُ وَعَنِ الْاِفْهَامِ أَنْ تَشْفَرُهُ وَعَنِ الْاِدْهَانِ أَنْ تُمْتَلِّهِ قَدْ يَسْتَشِّقُ مِنْ اسْتِبْطَاطِ
الْاِحْاطَةِ بِهِ طَوَامِعُ الْعُقُولِ وَنَصْبَتِهِ عَنِ الْاِشْارةِ إِلَيْهِ بِالاِكْتِنَاءِ بِخَارِ الْمُلُومِ وَرَجَعَتِ
بِالصُّغْرِ عَنِ السُّمُوِّ إِلَى وَضِبِّ قُدرَتِهِ لِطَافِيَّ الْحَصُومِ.

وَاحِدُّ لَا مِنْ عَدَدٍ وَدَائِمٌ لَا بِأَمْدٍ وَقَانِمٌ لَا بِعِنْدِ لِئِنْ بِجَنِيسِ فَسْنَادِهِ الْاجْنَاسُ وَلَا
بِشَيْخِ قَتْصَارِعِهِ الْاِشْبَاعُ وَلَا كَالْاِشْيَاءِ فَتَقْعُ عَلَيْهِ الصَّمَاتُ قَدْ صَلَّتِ الْفَعْولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَارِ
اِذْرَاكِهِ وَتَحْيَرَتِ الْاِوْهَامُ عَنِ اِحْاطَةِ ذَكْرِ أَرْزِيَتِهِ وَخَصَرَتِ الْاِفْهَامُ عَنِ اِشْتِعَارِ وَضِبِّ
قُدرَتِهِ وَغَرَّقَتِ الْاِدْهَانُ فِي لُجَجِ اَفْلَاكِ مَلْكُوتِهِ مُقْتَدِرُ بِالْاَلَاءِ وَمُمْتَنِعٌ بِالْكُبْرِيَّاءِ وَ
مُمْتَلِّكٌ عَلَى الْاِشْيَاءِ فَلَا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ وَلَا وَضْفُ يُحِيطُ بِهِ قَدْ خَصَّتْ لَهُ ثَوَابُ الصَّنَاعَ
فِي مَحْلِ تُحُومُ قَرَارِهَا وَأَذْعَنَتْ لَهُ رَوَاصِنُ الْاِشْيَاءِ فِي مُنْتَهِي شَوَاهِقِ اَقْطَارِهَا مُشْتَهِدُ
بِكَلْيَةِ الْاجْنَاسِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ وَبِعِجْزِهَا عَلَى قُدرَتِهِ وَبِقُطُورِهَا عَلَى قِدْمَتِهِ وَبِزَوَالِهَا

نمی‌آورند دروغ می‌بندند و همانها دروغگویان هستند.

۲۶- هیثم بن عبدالله رمانی از امام رضا ع، از پدر بزرگوارش امام کاظم، از پدر بزرگوارش امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین ع نقل می‌کند که حضرت فرمود: «امیر مؤمنان علی ع در مسجد کوفه خطبه‌ای خواند و فرمود: «حمد و سپاس از آن خدایی است که نه از چیزی بوده و نه آنجه را که بوده، از چیزی هستی داده، به واسطه حدوث چیزها بر از لیت خود گواه آورده و به آنجه آنها را به آن نشان کرده از عجز و درماندگی بر قدرتش شاهد گرفته و به آنجه آنها را به سوی آن ناچار ساخته از فنا و نیستی بر دوامش حقیقت خواسته است. هیچ جایی از او خالی نبوده و «کجا بی» که در کشون و برای اول مانندی نیست که به چگونگی توصیف شود و هیچ چیزی از علم او پنهان نشده که به جیشت زمانی بودن دانسته شود. او از همه آنجه پدید آورده در صفات جدایی دارد و به خاطر پدید آوردن دگرگونی‌های موجود است. ذات او درک نشود، واکریا و عظمت از هر گونه تغییر حالت بیرون است.

تحدید و اندازه گرفتنش بر افراد زیرک در فضل و هنر حرام است و چگونگیش بر آزاداندیشان شکافنده منوع و تصویرش بر شناگران که حقیقت چیزها را می‌دانند حرام است. مکان‌ها به جهت عظمتی که دارد او را فرازگیرند و اندازه‌های به جهت جلال و بزرگواریش توان اندازه گیری اوراندارند و به جهت کبریایی و بزرگواریش سنجشها او را قطع نکنند. خیال‌ها توانند به کنهش رسند و پایانی برای او قرار دهند و فهم‌های نمی‌توانند که او را فرازگیرند و ذهنها نمی‌توانند برای او مثالی یابند.

عقل‌های والا نگر از استنباط احاطه به او نومیدند و در راه‌های علوم از اشاره به سویش خشکیده‌اند و او هم از اوج گرفتن به سوی وصف قدرتش به خواری برگشته‌اند. یکی است نه از روی عدد و شماره و همیشگی دارد نه به مدت و زمان و پریاست نه به ستون و تکیه گاه. جنس نیست که جنسها با او برابری کنند و جثه و شبح نیست که جثه‌ها به او شباهت داشته باشند و همچون چیزها نیست که صفات بر او واقع شوند، عقلها در امواج گرداب در یافتن گمراه شده‌اند و خیال‌ها از احاطه ذکر از لیشن سرگردان شده‌اند و فهمها از دانستن وصف قدرتش در مانده‌اند و ذهنها در گردابهای چرخهای ملکوتیش غرق شده و در آب فرو رفته‌اند. به سبب نعمتها بسیار توانا و به کبریا و بزرگواری نیرومند است و بر چیزها مالکیت و پادشاهی دارد.

از این رو، روزگاری نیست که او را کهنه و فرسوده کند، وصفی نیست که او را فراگیرد. به طور حتم دشواری‌های سخت در شدیدترین حالت خود برای او فروتنی کرده‌اند و سبب‌های استوار در پایان بلندیهای اطرافشان برای او گردن نهاده‌اند. با کلیت جنس‌ها به پروردگاریش استشهاد فرموده و به عجز و درماندگی آنها بر قدرتش حقیقت آورده و به شکاف و حدوث آنها بر قدم و درینه گی اش شاهد گرفته و به زوال و نیستی آنها بر ماندگاریش دلالت کرده است.

عَلَى بَقَائِهِ فَلَا لَهَا مَحِيصٌ عَنْ إِذْرَاكِهِ إِيَّاهَا وَلَا حُرُوجٌ مِنْ إِخْاتِهِ بِهَا وَلَا احْتِجَابٌ عَنْ إِحْسَانِهِ لَهَا وَلَا امْتِنَاعٌ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَفَى بِإِثْقَانِ الصُّنْعِ لَهَا آيَةٌ وَبِمَرْكَبِ الطَّبِيعِ عَلَيْهَا دَلَالَةٌ وَبِحُدُوثِ الْفِطْرِ عَلَيْهَا قِدْمَةٌ وَبِإِحْكَامِ الصُّنْعَةِ لَهَا عِزَّةٌ
فَلَا إِلَهٌ حَدَّ مَشْوِبٍ وَلَا لَهُ مُثْلٌ مَضْرُوبٌ وَلَا شَءٌ عَنْهُ مَحْجُوبٌ تَعَالَى عَنْ ضَرَبِ الْأَمْثَالِ وَالصَّفَاتِ الْمُخْلُوقَةِ عَلَوْا كِبِيرًا وَأَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيمَاناً بِرُبُوبِيَّتِهِ وَخِلَافًا عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً غَبَّدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُفَرِّغُ فِي حَيْرٍ مُسْتَقِرٍ الْمُتَسَاسُ مِنْ أَكَارِمِ الْأَصْلَابِ وَمُطَهَّراتِ الْأَرْحَامِ الْمُخْرَجُ مِنْ أَكْرَمِ الْمَعَاوِنِ مَخْتَدِاً وَأَفْضَلِ الْمُنَابِتِ مَبْتَأِاً مِنْ أَمْشَعِ ذِرَوَةٍ وَأَغْزَى أَرْوَمَةً مِنْ الشَّجَرَةِ الْتِي صَاعَ اللَّهُ مِنْهَا أَتْبَاءَهُ وَأَنْجَبَ مِنْهَا أَمْنَاءَهُ الطَّيِّبَةَ الْمُوْدُ الْمُقْتَدِلَةُ الْمُمُودُ الْبَاسِقَةُ الْفَرْدُوْعُ النَّاضِرَةُ الْفَضُّوْنُ الْيَانِعَةُ الْثَّمَارُ الْكَرِيمَةُ الْحَشَّافِيُّ كَرْمُ غَرِسَتُ وَفِي حَرَمِ أَبْيَثٍ وَفِيهِ تَشْبِثُ وَأَثْمَرَتُ وَغَرَثُ وَأَمْتَنَعَتُ فَسَمَّتُ بِهِ وَشَفَّحَتُ حَتَّى أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالرُّوحِ الْأَمِينِ وَالنُّورِ الْمُبِينِ وَالْكِتَابِ الْمُسَيِّنِ وَسَخَّرَ لَهُ الْبَرَاقَ وَصَافَّحَهُ الْمَلَائِكَةَ وَأَرْعَبَ بِهِ الْأَبَالِيسَ وَهَدَمَ بِهِ الْأَضَانَمَ وَالْأَلَهَةَ الْمَبْنُوَّةَ دُونَهُ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَسِيرَتُهُ الْعَدْلُ وَحَكْمُهُ الْحَقُّ صَدَعَ بِهَا أَمْرُهُ رَبُّهُ وَبَلَغَ مَا حَمَلَهُ حَتَّى أَفْسَحَ بِالْتَّوْحِيدِ دَعْوَتَهُ وَأَظْهَرَ فِي الْخَلْقِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ حَتَّى خَلَصَتْ لَهُ الْوَخْدَانِيَّةُ وَصَفَّتْ لَهُ الرُّبُوبِيَّةُ وَأَظْهَرَ اللَّهُ بِالْتَّوْحِيدِ حُجَّتَهُ وَأَعْلَى بِالاسْلَامِ دَرَجَتَهُ وَأَخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِتَبَيِّنِهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الرَّوْفَ وَالدَّرْجَةِ وَالْوَسِيلَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَدَدَ مَا صَلَّى عَلَى أَبْيَاهِ الْمُرْسَلِينَ وَإِلَيْهِ الْطَّاهِرِينَ .

٢٧ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامِ الْكَلَيْنِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَقْنُوبِ الْكَلَيْنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ مَعْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ بْنِ عَاتِكَةَ عَنِ الْحُسَنِيِّ بْنِ التَّصْرِ الْفَهْرِيِّ عَنْ عَمْرُو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرُو وَنِينَ شَمْرٍ عَنْ خَابِرِيِّ بَنِ يَزِيدِ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» فِي حُكْمِهِ خَطَّلَهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ وَذَلِكَ حِينَ نَزَعَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودُهُ وَخَجَبَ الْمَفْوَلُ عَنْ أَنْ تَشْخَلَ ذَلِكَهُ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ الشَّبَهِ وَالشُّكُلِ بَلْ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاقَرْ فِي ذَاهِبٍ وَلَمْ يَتَبَعَضْ بِتَجْزِيَّةِ الْعَدَدِ

پس آنها را پناهگاهی نیست زیرا او آنها رادر می‌باید و نمی‌توانند از احاطه او بیرون روند. هنگام شمارش، نمی‌توانند پشت پرده قرار گیرند (نمی‌توانند خود را مخفی کنند) و نمی‌توانند از قدرتش خارج شوند. برای استواری صنعت آنها از نظر آیه و نشانی بر او کافی است و ترکیب طبیعت از نظر دلالت بس است و حدوث خلقت و افرینش بر آنها در باب قدیم بودنش کفايت می‌کند و محکم کردن صنعت آنها از لحاظ عبرت و پندکافی است. او را حتی نیست که به آن نسبت داده شود و او را مُثُلی نیست که مُثُل زده شود و چیزی از او پوشیده نیست. او از مثال زده شدن و صفات آفریده‌ها، بسیار برتر است.

و با ایمان به پروردگاریش و به جهت مخالفت کردن با کسی که او را نکار کرده گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ، بنده و رسول اول است که در بهترین قرارگاهی قرار داده شده، و از صلب‌های بزرگوار و حرم‌های پاک و پاکیزه منتقل شده، او که از بهترین معدنهای و بهترین رستنگاه‌ها بیرون آورده شده، اواز بالاترین قله‌ها و گرامی‌ترین ریشه‌های است، از درختی که خدا پیامبرانش را از آن آفریده و امینانش را از برگزیده است؛ درختی که چوبش پاکیزه و خوشبو است، ستون و تنهاش معتدل و راست، ساخه‌هایش شاداب و باطرافت، میوه‌هایش رسیده، در بزرگواری و خوبی کاشته شده و در حرم رویانیده شده و در آن پراکنده گشته و به هر سورسیده و میوه‌داده و عزتمند شده و امتناع نموده است. پس آن درخت به وسیله آن حضرت برتری یافت تا آن که خداوند او را به روح الامین (جبرئیل) و نور هویدا و کتابی که در غایت روشی بخش است. و آن عبارت است از فرقان مجید و فرقان حمید- گرامی داشت و بُراق را برایش مستخر و رام کرد و فرشتگان با او مصافحه کردند، شیاطین را به واسطه او ترسانید، بتها و خدایانی را که - جزاً پیرستش می‌شدند با آن حضرت درهم شکست، سنت روش او را به راست است، سیرتش عدل و راستی و حکمی حق است. آنچه پروردگارش او را به آن امر فرموده اشکار کرد و آنچه را که بر عهده او قرار داده بود، به همه رسانید، تا آنکه دعوتش را به توحید روشن اورده آن مردم اشکار ساخت که معبودی جز خدای یگانه نیست او را شریکی نباشد، تا آنکه وحدانیت و یگانگی برای او خالص و پاکیزه شد و رویتی برای اوصاف و خالص و بی کدورت شد. خداوند به توحید، حجتش را اظهار کرد و به اسلام درجه‌اش را بلند فرمود و خدای عزوجل برای پیامبرش آنچه را که نزد او است، از آسایش روح، درجه، پایه و وسیله اختصاص داد و خدابه شمار آنچه بر پیامبران خوبیش درود فرستاده است بر او و خاندان پاکش درود و صلوٰات فرستد.

۲۷- جابر بن بزید جعفی از امام باقر، از پدرش، از جدش علیهم السلام نقل می‌نماید که حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از وفات پیامبر ﷺ که از جمع فرقان فارغ شده بود. خطبهای خواند و فرمود: تمام حمد و سپاس از آن خدایی است که خیالها را از اینکه جز به اصل وجود او برسند ناتوان ساخته و بر عقلها از اینکه ذاتش را تغییل کنند به جهت امتناع از اشیاهت و شکل، پرده کشیده؛ بلکه او همان کسی است که در ذاتش تفاوت نکرده و در کمالش به مجری شدن عدد، متبعض نشده است. از چیزها

فِي كَمَالِهِ فَارِقُ الْأَشْيَاءِ لَا عَلَى الْخِتَافِ الْأَمَاكِينِ وَتَمْكِنُ مِنْهَا لَا عَلَى الْمُمَازِجَةِ وَعِلْمُهَا
لَا يَأْدَأُهُ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَيْهَا وَلَئِنْ بَيَّنَهَا وَبَيَّنَ مَغْلُومَهُ عِلْمُ غَيْرِهِ إِنْ قِيلَ: كَانَ فَعْلَى تَأْوِيلِ
أَرْتِيلَةِ الْوُجُودِ وَإِنْ قِيلَ: لَمْ يَرِزَ فَعْلَى تَأْوِيلِ نَفْيِ الْعَدْمِ فَسُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَدَ
سِوَاهُ وَاتَّحَذَّهَا غَيْرُهُ عَلَوْا كَبِيرًا.

١٩ تَحْمِدُهُ بِالْحَمْدِ الَّذِي ارْتَصَادَ بِخَلْقِهِ وَأَوْجَبَ قَبْوَلَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَأَشْهَدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
٢٠ وَخَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ شَهَادَاتُنَّ تَرْفَعَانِ الْقَوْلُ وَتُضَاعِفُانِ
الْعَمَلُ خَفْفٌ مِيزَانٌ تَرْفَعَانِ مِنْهُ وَتَقْلُ مِيزَانٌ تُوضَعَانِ فِيهِ وَبِهِمَا الْقُوْزُ بِالْجَنَّةِ وَالسَّجَادَةِ
مِنَ النَّارِ وَالْجَوَازُ عَلَى الصَّرَاطِ وَبِالشَّهَادَتَيْنِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَبِالصَّلَاةِ يَتَّلَوْنَ الرَّحْمَةَ
فَأَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّكُمْ وَآلِهِ (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اصْلُوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا أَشْلِيمًا). (١)

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا شَرْفٌ أَغْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا كَرَمٌ أَعْزَى مِنَ التَّقْوَى وَلَا مَنْفِلٌ أَحْرَزَ مِنَ
الْأَوْرَعِ وَلَا شَفَعَيْهِ أَنْجَحُ مِنَ الثَّوْبَةِ وَلَا كَثْرَتْ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا عَزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحَلْمِ وَلَا
حَسِبَ الْبَلْغُ مِنَ الْأَدَبِ وَلَا تَنْسَبُ أَوْضَعُ مِنَ الْعَصْبَ وَلَا جَمَالٌ أَرْبَى مِنَ الْعُقْلِ وَلَا سُوءٌ
أَشَوَّءُ مِنَ الْكَذْبِ وَلَا حَافِظًا حَفِظَ مِنَ الصَّمْتِ وَلَا نَاسٌ أَجْمَلُ مِنَ التَّعَافِيَةِ وَلَا غَائِبٌ
أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ مَشَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَانِهِ يَصِيرُ إِلَى بَطْنِهَا وَاللَّيْلُ
وَالنَّهَارُ مُسْرِعَانِ فِي هَذِهِ الْأَغْمَارِ وَلِكُلِّ ذِي رَمْقٍ قُوَّتْ وَلِكُلِّ حَيَّةٍ أَكْلَ وَأَتَشَمَ قُوَّتْ
الْمَوْتُ وَإِنْ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَعْقُلْ عَنِ الْأَسْتِغْدَادِ لَمْ يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ غَيْرُ بِمَا لَهُ وَلَا
فَقِيرٌ لِفَلَالِيَةِ.

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ خَافَ زَبَّهَ كَفَ ظُلْمُهُ وَمَنْ لَمْ يَرِعْ فِي كَلَامِهِ أَظْهَرَ هُجْرَهُ وَمَنْ لَمْ
يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْأَبْيَمِ مَا أَصْعَرَ الْمُصْبِيَةَ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ غَدَّا هَيَّهَاتِ
هَيَّهَاتِ وَمَا تَنَا كَرُوتُمُ الْأَلْمَانِ فِيْكُمْ مِنَ الْمُعَاصِيِّ وَالذُّنُوبِ فَمَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعْبِ وَ
الْأَثْوَرِ مِنَ التَّعْبِ وَمَا شَرُّ بِشَرِّ يَعْذِدُهُ الْجَنَّةُ وَمَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ يَعْذِدُهُ النَّارُ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ
الْجَنَّةِ مَحْفُورٌ وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةً».

٢٨. حَدَّثَنَا ثَمِيمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثَمِيمٍ الْقَرْشَبُيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ

مفارقت نموده نه به طور اختلاف مکانها، و در آنها جاگرفته نه به آمیخته شدن و لازم آنها آگاهی یافته نه به واسطه ادات و آلت - که دانش به جز آن نمی شود - و بین او و معلومش علمی جزا نیست. اگر گفته شود: بود، بنابر تأویل از لیت وجود است، و اگر گفته شود: زايل و برطرف نشد، بنابر تأویل نبودن نیستی است. پس او باک و منزه و برتر است از گفتار کسی که جزا پرستیده و خدایی را غیر از او فراگرفته است.

ستایش می کنم اورا به ستایشی که آن را برای آفریدگانش پسندیده و پذیرش آن را بر خود واجب گردانیده، گواهی می دهم که معمودی جز خدا نیست، یگانه‌ای که اورا شریکی نیست و شهادت می دهم که محمد، بنده و رسول اوست، دو شهادتی که گفتار را بالامی برند و عمل را دوچنان می کنند. ترازویی که آنها از آن برداشته شوند، سبک می شود و ترازویی که آنها در آن گذاشته شوند سنگین می شود. رستگاری به بهشت و رهایی از آتش دوزخ و گذشتمن بر صراط با آنهاست و با آن دو شهادت وارد بهشت می شوند و به واسطه صلوات بر پیامبر به رحمت می رسانند. پس بر پیامبر خود و خاندانش بسیار صلوات فرستید که: «به راستی که خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صلوات فرستید و سلام گویید سلام گفتني».

ای مردم ابه راستی که هیچ شرف و بزرگواری از اسلام والاتر، هیچ کرامتی از پر هیزگاری عزیزتر، هیچ پناهگاهی از پارسایی استوارتر و هیچ شفیعی از توبه آسان تر و پیروز شونده‌تر، هیچ گنجی از علم نافعتر، هیچ ارجمندی از بردباری برتر، هیچ حسبي از ادب بلطف تر، هیچ سببی از خشم پست تر، هیچ جمالی از عقل زیباتر، هیچ بدی از دروغ بدتر، هیچ نگهدارنده‌ای از خاموش بودن نگاه دارنده‌تر، هیچ لباسی از عافیت زیباتر و هیچ غایبی از مرگ نزدیکتر نیست. به راستی که هر کس بر روی زمین راه می رود، [روزی] به شکم واندون آن منتقل می شود و شب و روز در فناي عمر هاشتاباند و هر صاحب رمقی راغذانی است و هر دانه‌ای را خورنده‌ای است و شما روزی مرگ هستید و به راستی که هر کس روزها را شناخته از آماده شدن [برای مرگ] غافل نمی شود. هرگز هیچ ثروتمندی به سبب مالش و هیچ فقیری به جهت ناداریش، از مرگ رهایی نمی یابد.

ای مردم! هر کس از بپور دگار خود بپرواکند، ظلمش را (از دیگران) باز دارد و هر کس در کلامش نترسد (مرعاات نکند) هر زه گیش راظه اکند و خوب را زید تشخیص ندهد و به منزله چهار پایان است. چه کوچک است مصیبت در برایر بزرگ بودن حاجتمندی در فردای قیامت.

هیهات! هیهات! شما خود را به نادانی نزدید مگر به جهت گناهانی که در شماست. پس چقدر راحتی نسبت به رنج و سختی نسبت به ناز و نعمت نزدیک است و بدی که بعد از آن بهشت باشد، بدی نیست و خوبی که بعد از آن اتش دوزخ باشد، خوبی نیست، و هر نعمتی غیر از بهشت کوچک است و هر زحمتی غیر از آتش دوزخ عافیت و سلامتی است».

۲۸-علی بن محمد بن جهم گوید: در مجلس مأمون حضور داشتم. علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نزد

حمدان بن سليمان التيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمورين وعنة علي بن موسى الرضا عليهما السلام فقال له المأمورون: يا ابن رسول الله أليس من قولك: أن الآيات مقصومون؟ قال: «بنلى» قال فسأل الله عن آيات من القرآن فكان فيما سأله أن قال له فأخبرني عن قول الله عز وجل في إبراهيم: (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيلُ رَأَى كُوَّبًا قَالَ هَذَا رَبِّي^(١) فَقَالَ الرَّضَا: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ مُكَلِّفٌ وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنافٍ: صِنْفٌ يَعْبُدُ الْزُّهْرَةَ وَصِنْفٌ يَعْبُدُ الْقَمَرَ وَصِنْفٌ يَعْبُدُ الشَّمْسَ وَذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَّابِ الَّذِي أَخْفَى فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيلُ وَرَأَى الْزُّهْرَةَ قَالَ: هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَالْإِسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ الْكَوْكَبُ قَالَ: (لَا أُحِبُّ الْأَفْلَى) لَا إِنْ الْأَفْلُ مِنْ صِفَاتِ الْمُهَدَّدِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازَ عَالَ قَالَ: هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَالْإِسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: (لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَا كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ) فَلَمَّا أَضَبَّتْ: (وَرَأَى الشَّمْسَ بَازَ عَالَ قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ)^(٢) مِنَ الْزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ عَلَى الْإِنْكَارِ وَالْإِسْتِخْبَارِ لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَالْإِقْرَارِ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ بِالْأَصْنافِ الْثَّلَاثَةِ مِنْ عَبْدَةِ الْزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ: (يَا قَوْمَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمَ بِمَا قَالَ أَنْ يُسَيِّنَ لَهُمْ بُطْلَانَ دِينِهِمْ وَيُبْشِّرَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحْقِقُ لِمَا كَانَ بِصَفَةً الْزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ وَإِنَّمَا تَحْقِقُ الْعِبَادَةُ لِمَا حَالَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ مَا احْتَاجَ إِلَيْهِ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْهَمَةِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَآتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَتِلْكَ حِجْنَتُنَا أَتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ)^(٢) فَقَالَ الْمُأْمُونُ: لِلَّهِ دُرُكُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة وقد أخرجته بتمامه في كتاب عيون أخبار الرضا عليهما السلام.

٢٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ ظَهَيرٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِيرِ الْعَنْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُحَسِّنُ وَلَا يُجْسِدُ وَلَا يُمْسِي وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِنِ الْحَمَسِ وَلَا يَقْعُدُ الْأَسْنُ وَ

او بود. مامون به آن حضرت گفت: «ای فرزند رسول خدا! آیا از گفتار تو این نبیست که پیامبران خدا مقصوم‌اند؟» فرمود: «بلی».

راوی می‌گوید: آنگاه مامون از آن حضرت در مورد چند آیه از قرآن پرسیده، از جمله از آن حضرت پرسید و گفت: «مرا از این گفتار خدا که در موردا بر ابراهیم می‌فرماید: چون بر ابراهیم شب فرارسید و تاریکی آن همه جارا فراگرفت، ستاره‌ای دید و گفت: این پروردگار من است آگاه فرما!»

اسم رضا علیه السلام فرمود: «ابراهیم علیه السلام با سه گروه از مردم رو به رو بود، گروهی ستاره زهره را می‌پرسیدند، گروه دیگر ماه را می‌پرسیدند و گروه سوم آفتاب را می‌پرسیدند و این در هنگامی بود که او از غاری که در آن پنهان شده بود، بیرون آمد، چون شب فرارسید و تاریکی شب او را فراگرفت و ستاره زهره را دید و بوجه انکار و آگاهی از حقیقت آن، گفت: این پروردگار من است. هنگامی که آن ستاره فرو رفت و غروب نمود، گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم، زیرا که غروب از صفات چیزی است که حادث شده و دیگری او را دید آورده، نه از صفات قدیم که همیشه بوده، بی‌آنکه کسی او را به وجود آورده باشد. و هنگامی که ماه را دید که بر آمده بروجه انکار و آگاهی از حقیقت آن، گفت: این پروردگار من است. آنگاه که فرو رفت و روی به غروب نهاد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند البته از گمراهان خواهم بود، و هنگامی که صحیح شد و آفتاب را دید که برآمده، از روی استخارا -نه بروجه اخبار و اقرار- گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر از ستاره و ماه است و هنگامی که آفتاب فرو رفت و غروب کرد، ابراهیم علیه السلام به آن سه گروه از پرسش کنندگان ستاره، ماه و آفتاب گفت: «ای گروه‌ها! به راستی من بیزارم، از آنجه شما با خدا شرک می‌ورزید. به راستی که من رو آوردم به آن کسی که آسمانها و زمین را افرید در حالی که از همه ادیان باطل و روگراندها و از مشرکان نیستم».

ابراهیم علیه السلام بدین وسیله خواست بطلان دین آنها را برایشان ظاهر کند و تزد آنان ثابت شود که پرسش آنچه به صفت ستاره زهره، ماه و آفتاب باشد شایسته نیست، بلکه پرسش تنها شایسته افریدگار آنها و افریننده آسمانها و زمین است. آنچه ابراهیم، به واسطه آن بر قومش حجت آورد و استدلال کرد، الهامی بود از جانب خدای عزوجل که به او عطا نموده بود، آنسان که خدامی فرماید: «و این حجت و برهان ماست که آن را به ابراهیم عطا کردیم تا به وسیله آن بر گروه خویش حجت آورد».

مأمون گفت: «اینکی و خیر تو از خداست، ای فرزند رسول خدا!...»

این حدیث طولانی است، مابخش مورد نیاز را آوردیم و تمام آن را در کتاب «عيون اخبار الرضا علیه السلام» آورده‌ام.

۲۹- عبدالله بن جریر عبدی گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرمود: حمد و سپاس از آن خدایی است که به حسن در نمی‌آید، جستجو نمی‌شود، قابل مس نیست، به حواس پنج گانه درک نمی‌شود، خیال و وهم بر

كُلُّ شَيْءٍ بِهِ خَسْتَهُ الْخَوَاسِرُ أَوْ لَمْسَتَهُ الْأَيْدِي فَهُوَ مُخْلُوقُ الْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ إِذَا لَمْ يَكُنْ
شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَوَنَ الْأَشْيَاءُ فَكَانَتْ كَمَا كَوَنَتْهَا وَعِلْمٌ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنُ». 

٣٠. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ رِيَاضِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ
جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أبا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ  وَهُوَ يَكَلُّ رَاهِبًا مِنَ النَّصَارَى فَقَالَ اللَّهُ
فِي تَفْضِيلِ مَا نَاظَرَهُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَلُ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُحَدِّيَنَا رَجُلٌ أَوْ حَرَكَةٌ
أَوْ سُكُونٌ أَوْ يُوَضَّفَ بِطُولِ أَوْ قِصْرِ أَوْ تَبَلُّغِ الْأَوْهَامِ أَوْ تُحِيطَ بِهِ صَفَةُ الْمُقْوَلِ أَنْزَلَ
مَوَاعِظَهُ وَوَعْدَهُ وَوَعِيدَهُ أَمْرٌ بِلَا شَفَةٍ وَلَا تِسْانٌ وَلِكُنْ كَمَا شَاءَ أَنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ فَكَانَ
خَبْرًا كَمَا أَرَادَ فِي اللُّوْحِ».

٣١. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَارَمِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ جَعْفَرٍ بْنَ جَامِعِ الْحِمَيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
أَبِي عَمِيرٍ عَنْ غَيْرِهِ أَوْ أَحَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  قَالَ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ
أَنْكَرَ قُوَّتَهُ فَهُوَ كَافِرٌ».

٣٢. حَدَّثَنَا أَبِي وَعْبُدَ الْوَاحِدِينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوُسِ الْعَطَاطِ رَجْهُمَهُمَا اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَنِيَّةَ عَنِ الْقَضْلَى بْنِ شَادَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ دَخَلَتْ عَلَى سَيِّدِي
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ  فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَمْنِي التَّوْحِيدَ فَقَالَ: «يَا أَبَا أَخْمَدِ لَا
تَسْجَاؤْرُ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكْرُهُ فِي كِتَابِهِ فَهُوكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ
أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ فَيُورَثٌ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشارَكٌ وَلَمْ يَشْخُذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَا شَرِيكًا وَ
أَنَّهُ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْقَادِرُ الَّذِي لَا يَغْرِي وَالْفَاهِرُ الَّذِي لَا يُغْنِي وَالْحَلِيمُ الَّذِي لَا
يَنْجِلُ وَالدَّائِمُ الَّذِي لَا يَنْبِي وَالْأَبْاقِي الَّذِي لَا يَقْنُى وَالثَّابِتُ الَّذِي لَا يَزُولُ وَالْفَنِيُّ الَّذِي لَا
يَفْتَرُ وَالْغَزِيرُ الَّذِي لَا يَذِلُّ وَالْعَالِمُ الَّذِي لَا يَجْهَلُ وَالْعَذْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَالْجَوَادُ الَّذِي لَا
لَا يَنْخَلُ وَأَنَّهُ لَا تُقْدَرُهُ الْمُقْوَلُ وَلَا تَقْعُدُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ وَلَا تُحِيطَ بِهِ الْاَقْطَارُ وَلَا يَخُوبُهُ
مَكَانٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْاِبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاِبْصَارَ وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ زَبِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادُهُمْ وَ

او واقع نشود، زبانها توانایی وصف او را ندارند و هر چیزی که بتوان با حواس آن را دریافت یا با دستها آن را می‌کرد، مخلوق است. حمد و سپاس از آن خدایی است که در هنگامی که چیزی جز اونبود، وجود داشت و چیزها را هستی داد، پس موجود شدن‌چنان که آنها را هستی داد، او از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود، آگاهی دارد.

۳۰. یعقوب بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که با راهی از نصاری سخن می‌گفت، در مناظره و گفتگویی به او فرمود: «خداؤند جلیل تر و عظیم تراز آن است که به دست، یا پا، یا حرکت، یا سکون، محدود و اندازه گیری شود، یا به درازی یا کوتاهی توصیف شود، یا خیال‌ها به او برستند، یا عقلها به صفت‌ش احاطه کنند. او پندها و وعده و وعید خود را فرو فرستاد و بدون لب و زبان فرمان داد، ولی چنان که خواست بگوید: باش! پس از روی آگاهی موجود می‌شود چنانکه در لوح محفوظ اراده فرموده است».

۳۱. محمد بن ابی عمیر از تنی چند از راویان نقل می‌کند که: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس خدا را به آفریده‌اش تشبیه کند، مشرک است و هر کس قدرتش را نکار کند، کافر است».

۳۲. محمد بن ابی عمیر گوید: محضر مولا و سرور مام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله! توحید را به من تعلیم فرما!»

فرمود: «ای ابو‌احمد! در مرور توحید از حدود آنچه خداوند در کتاب خود ذکر فرموده، مگذر که هلاک می‌شود، بدان! خدا یکتایی است یگانه و بی‌نیاز، کسی را نزد تاریث دهد و کسی اور ارزاد تابا او مشارکت کند؛ زن و فرزند و شریکی بر نگذیده، اوست زنده‌ای که نمی‌میرد و توانایی که در نمی‌ماند، غالباً که مغلوب نمی‌شود، بر بدباری که شتاب نمی‌کند و دانی که هلاک و نابود نمی‌شود، جاودانی که فانی نمی‌شود، ثابتی که زوال ندارد، بی‌نیازی که محتاج نمی‌شود، عزیزی که خوار و ذلیل نمی‌شود، دانایی که نادانی ندارد، عادلی که ستم نمی‌کند، بخشش‌هایی که بخل نمی‌ورزد. عقلها نمی‌توانند او را نداره گیری کنند و خیال‌ها بر او واقع نمی‌شوند اندازه‌ها بر او احاطه ندارند و جایی او را فرامی‌گیرد. «دیده‌ها و خیال‌ها او را در نیابند و او دیدگان را دریابد و او لطیف و خبیر است». همانند او چیزی نیست، وا و شنوای و بیناست. «راز گویی سه نفر نیست مگر آنکه خدا چهارم ایشان است و راز گویی پنج نفر نیست مگر آنکه او ششم آنها است و نه کمتر و نه بیشتر از این مگر آنکه او با ایشان است در هر کجا که باشند».

لَا أَدْرِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثُرُ إِلَّا هُوَ مَعْهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا^(١) وَهُوَ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْآخِرُ الَّذِي لَا شَيْءَ بَعْدَهُ وَهُوَ الْقَدِيمُ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ مُحْدَثٌ تَعَالَى عَنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ عَلُوًا كَبِيرًا».

٣٣. حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَذْكُورِ الْمُنْزَرُوفُ بِأَبِيهِ سَعِيدِ الْمُعْلَمِ بْنِ يَتَّسَابِورَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ سَلَمَةُ الْلَّبِيفُ قَالَ: حَدَّثَنَا اسْمَاعِيلُ بْنُ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ بْنِ هُجَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَيْنَانَ الشَّيْبَانِيَّ سَعِيدُ بْنُ سَنَانَ عَنِ الصَّحَافِ عَنِ النَّزَارِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: جَاءَ يَهُودِيُّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: «إِنَّنَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ وَرَبَّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى هُوَ كَائِنٌ بِلَا كِتْمَوَةٍ كَائِنٌ كَائِنٌ بِلَا كِيفٍ يَكُونُ كَائِنٌ لَمْ يَرْزُلْ بِلَا لَمَ يَرْزُلْ وَبِلَا كِيفٍ يَكُونُ كَائِنٌ لَمْ يَرْزُلْ لَيْسَ لَهُ قِبْلَةٌ هُوَ قَبْلُ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَبِلَا غَايَةٍ وَلَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَلَا غَايَةٍ إِلَيْهَا غَايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغَایَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةٌ كُلُّ غَایَةٍ».

٣٤. أَخْبَرَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ الْفَضْلُ بْنُ الْفَضْلِ بْنُ الْعَبَّاسِ الْكَنْدِيُّ فِيمَا أَجَازَهُ لِي بِهَمْدَانَ سَنةً أَرْبَعَةَ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثَمَائَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ يَقْنِي الْعَطَّارُ الْمَنْدَادِيُّ لَفَظَهُ مِنْ كِتَابِهِ سَنةَ خَمْسٍ وَثَلَاثَمَائَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْوَى قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَارَةُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ سَبِيعَ عَنْ عَفْرَوْ مُحَمَّدِ بْنِ صَفَعَةَ بْنِ صُوْخَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُسْلِمَ بْنِ أَوْفِي قَالَ: حَضَرَتْ مَجْلِسٌ عَلَيْهِ الْكُوْفَةُ فِي جَامِعِ الْكُوْفَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مُضَفِّرُ الْلَّوْنِ كَائِنٌ مِنْ مُهَوَّدَةِ الْيَمِنِ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا حَالِقَكَ وَانْعَنْهُ لَنَا كَانَتْ رَاهَ وَنَسْنَرُ إِلَيْهِ فَسَيَحُ عَلَيْهِ الْكُوْفَةُ رَبِّهِ وَعَظِمَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ أَوَّلُ بِلَا بَدِيءٍ، مِمَّا وَلَا يَأْطِي فِيمَا وَلَا يَرْزَلُ مِمَّا وَلَا مُنْازِعٌ مَعَ مَا وَلَا خَيَالٍ وَهَمَا لَيْسَ بِشَيْخٍ فِيْرِيٍّ وَلَا يَحْسِنُ فَيَسْجُرُّ وَلَا بَدِيءٍ حُجْبٌ فَيَسْعُوَى كَانَ وَلَا أَمَا كَيْنَ تَحْمِلُهُ أَكْنافُهَا وَلَا حَمْلَةً تَرْفَعُهُ بَقْوَاهَا وَلَا كَانَ بَعْدَهُ لَمْ يَكُنْ بَلْ حَارَّتِ الْأَوْهَامُ أَنْ تَكْيِفَ الْمُكْيِفَ لِلْأَشْيَاءِ وَمَنْ لَمْ يَرْزُلْ بِلَا مَكَانٍ وَلَا يَرْزُلُ بِالْخِلَافِ الْأَرْزَامَانِ وَلَا يَنْقَلِبُ شَانِ بَعْدَ شَانِ الْبَعِيدُ مِنْ حَذْنِ الْقُلُوبِ الْمُتَعَالِيِّ عَنِ

و او همان نخستین است که پیش از او چیزی نبود و آن پایانی است که بعد از او چیزی نخواهد بود و او قدیم است و آنچه غیر اوست پدید آورده شده و آفریده شده است. او از صفات آفریدگان بسیار برتر است.

۲۳- نزال بن سبره گوید: یک نفر از یهود خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و عرض کرد: با امیر المؤمنین! پروردگار مادر چه زمان بوده؟

راوی می‌گوید: علی علیه السلام به آن یهودی فرمود: تنها در موردی گفته می‌شود: چیزی در چه زمان بوده که آن نبوده و بعد از آن بوده باشد و پروردگار ما بی آنکه بودنی باشد. و بی آن که چگونگی باشد، بوده و همیشه بوده بی آن که همیشگی و چگونگی بوده باشد. او همواره بوده و اوراقبلی نبوده، او پیش از پیش، بدون قيل و پيشي و مي آخر و مي پيان بوده، او آخری است که آخر پایانی به سوی او نیست. آخری که آخرها از او بربریده شده، پس او آخر و پایان هر پایانی است.^۴

۲۴- مسلم بن اوس گوید: در مسجد جامع کوفه در مجلس علی علیه السلام حاضر شدم، مردی زرد رنگ که گویی از یهودان اهل بنی بود برخاست و عرض کرد: «با امیر المؤمنین! آفریدگار خود را برای ما توصیف فرمابه گونه‌ای که گویی ما اورامی بینیم و به سویش می‌نگریم.^۵

علی علیه السلام پروردگارش را تسبیح و تعظیم کرد و فرمود: «حمد و سپاس از آن خداست آن نخستین که از چیزی آغاز نشده و در چیزی پنهان نشده تادر آن باشد. هرگز در هیچ زمانی از میان نخواهد رفت، و با چیزی نیست. نه خیالی است از روی وهم و گمان و نه شبح و کالبدی است که دیده شود، نه جسمی است که تجزی پذیرد و نه دارای پایانی که به نهایت رسد، نه پدید آورده شده‌ای که دیده شود و نه پنهانی که ظاهر شود و نه دارای پرده‌هایی است که گردانگردش فراگیرد. او موجود بود در حالی که مکانها نبودند تا جوانب آنها، او را در بر گیرند بردارند گانی نبود که به توانایی و نیروی خوبیش او را بردارند، نه آنکه بوده بعد از آن که نبوده، بلکه خیال‌ها از چگونگی کسی که چیزها را چگونگی داده سرگردان مانده‌اند و او کسی است که همواره بی مکان بوده و به آمد و شد زمانها برطرف نمی‌شود، و از حالی دگرگون نمی‌گردد. هموکه از حدس دلها دور و از چیزها و نوع‌ها برتر است. او یکتا و دانای غیب‌ها است.

الأشياء والصُّرُوبُ الْوَتَرُ عَلَامُ الْفَقِيْبُ». 

فَمَعَانِي الْحَلْقِ عَنْهُ مَنْفَيَةٌ وَسَرَابُهُمْ عَلَيْهِ غَيْرُ حَقِيقَةِ الْمَفْرُوفِ بَغْرِيْبَيْنَ لَا يُدْرِكُ
بِالْحَوَاسُّ وَلَا يَقْسِمُ بِالثَّالِثِ وَلَا تُدْرِكُهُ الْاِنْصَارُ وَلَا تُجْطِبُهُ الْاِفْكَارُ وَلَا تُقْدِرُهُ الْعُقُولُ
وَلَا تَقْعُدُ عَلَيْهِ الْاوْهَامُ فَكُلُّ مَا قَدَرَهُ عَقْلُ اُوْغَرَفَ لَهُ مِثْلُهُ مَحْدُودٌ وَكَيْفَ يُوَضِّفُ
بِالاشْيَاءِ وَيُنْعِثُ بِالاَلْسُنِ الْفَصَاحَ؟! مَنْ لَمْ يَخْلُلْ فِي الْاِشْيَاءِ فَيَقَالَ هُوَ فِيهَا كَايَنْ وَلَمْ يَنْأِ
عَنْهَا فَيَقَالَ هُوَ عَنْهَا يَايَنْ وَلَمْ يَخْلُ مِنْهَا فَيَقَالَ اِيَنْ وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهَا بِالْاِنْزَاقِ وَلَمْ يَبْعُدْ
عَنْهَا بِالْاِفْرَاقِ بَلْ هُوَ فِي الْاِشْيَاءِ بِلَا كَيْفَيَةٍ وَهُوَ أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ خَبْلِ الْوَرِيدِ وَأَبْعَدُ مِنْ
الشَّبَهِ مِنْ كُلِّ بَعْدِ.

لَمْ يَخْلُلْ الْاِشْيَاءِ مِنْ اُصُولِ اَرْيَاهِ وَلَا مِنْ اُوَايْلِ كَانَتْ قَبْلَهُ بَدِيَّةٌ بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ وَ
أَتَقْرَبَ خَلْقَهُ وَصَوْرَ مَا صَوْرَ فَأَخْسَنَ صَوْرَتَهُ فَسُبْحَانَ مَنْ تَوَحَّدَ فِي عَلُوِّهِ فَلَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ
اَمْتِنَاعٌ وَلَا لَهُ بِطَاعَةٍ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ اِنْتَقَاعٌ إِجَابَتُهُ لِلَّدَاعِينَ سَرِيعَةٌ وَالْمَلَائِكَةُ لَهُ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ مُطْبِيَّةٌ كَلْمَ مُوسَى تَكْلِيمًا بِالْجَوَارِحِ وَأَذْوَابِ وَلَا شَفَةٌ وَلَا لَهْوَاتِ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنِ الصَّفَاتِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَهَ الْخَلْقِ مَحْدُودٌ فَقَدْ جَهَلَ الْخَالِقَ الْمَغْبُودَ». 

والخطبة طويلة أخذنا منها موضع الحاجة.

٣٥. حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِشْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدُ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْحَلَوْدِيُّ النَّبْصِرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ زَكَرِيَا
الْجَوَهِرِيُّ الْفَلَابِيُّ الْبَصِرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَارَ الصَّبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الْهَذَلِيُّ
عَنْ عَكِيرَةٍ قَالَ: يَتَبَيَّنُ لِنَا أَنَّ عَبَّاسَ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ اللَّهُ تَعَالَى نَافِعُ الْأَزْرَقَ قَالَ: يَا أَبْنَ عَبَّاسٍ
تَفَتَّتَ فِي النُّفَلَةِ وَالْعَمَلَةِ صِفَتُ لَنَا إِلَهُكَ الَّذِي تَعْبَدُهُ فَاطَّرَقَ أَبْنَ عَبَّاسٍ إِعْطَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَكَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَيْهِ مَطْلَقاً جَالِسًا نَاحِيَةً قَالَ: «إِلَيْيَا يَا أَبْنَ الْأَزْرَقِ» قَالَ: لَسْتُ أَيَّاكُ
أَشَأْلُ قَالَ أَبْنُ عَبَّاسٍ: يَا أَبْنَ الْأَزْرَقِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَهُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ فَأَقْبَلَ
نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ تَحْوِيْلَ الْحُسَيْنِ.

قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: «يَا نَافِعُ إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِيْنَهُ عَلَى الْقِيَاسِ لَمْ يَزِلِ الدَّهْرُ فِي الْاِرْتِمَاسِ
مَاثِلاً عَنِ الْمِنَاهَاجِ ظَاهِراً فِي الْاِغْوَاجِ ضَالاً عَنِ السَّبِيلِ قَائِلاً غَيْرَ الْجَمِيلِ يَا أَبْنَ الْأَزْرَقِ
أَصِيفُ إِلَيْهِ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأَغْرِفُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسُّ وَلَا يَقْسِمُ

پس معانی آفریدگان از او دور داشته شده و نهانی‌های آنان بر او پوشیده و پنهان نیست. معروفی که به غیر چگونگی اوراشناخته‌اند. با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌شود و دیدگان اورادر نمی‌بایند. فکرها به او احاطه ندارند، عقلها اوراندازه نکنند و خیالها بر او واقع نشوند.

هر چه عقل‌ها آن را به اندازه در آورند یا مانندی برایش شناخته شود، محدود است و چگونه به شبح‌ها و کالبدها موصوف می‌شود و به زبانهای فصیح توصیف می‌شود؟ کسی که در چیزها حلول نکرده تا گفته شود: او در آنها استقرار دارد و از آنها دور نشده تا گفته شود: او از آنها نهی نشده تا گفته شود: در کجاست، و با چسبیدن به آنها نزدیک نشده و به جدایی از آنها دور نشده است، بلکه او در چیزهای بدن کیفیت وابوه مازرگ گردن نزدیک‌تر است و از هر نظری به طور کامل دورتر است، او چیزها را از ریشه‌های ازلی و نه از نخستین‌هایی که پیش ازاو اشکار بوده‌اند، نیافریده، بلکه آفرید آنچه را که آفرید و آفرینش آن را محکم و استوار کرد و نگاشت آنچه را که نگاشت. پس صورت و نگارش آن را نیکو ساخت.

پس پاک و منزه است خدایی که در والانی خوبیش یکانه است و به این سبب چیزی را ازاو امتناعی نیست و اوبه طاعت یکی از آفریدگانش سوری نمی‌برد. اجابت و پذیرش او نسبت به فراخوانده‌گان شتابان است، فرشتگان در آسمانها و زمین از او فرمان بردارند، با موسی بدون جواح و اضا و بدون لب و دهان کوچک، سخن گفت. اواز صفات آفریدگان پاک و منزه و پرتر است. پس هر کس گمان کند که خدای آفریدگان محدود است در واقع خالق معبد را نشناخته است و....»

این خطبه طولانی است، مابخش موردنیاز را اوردیم.

۳۵- عکرمه گوید: در اثنایی که ابن عباس با مردم سخن می‌گفت ناگاه نافع بن ازرق برخاست و گفت: «ای پسر عباس! در مردم مورجه و شبش فتوای دهی؟ خدای خود را که می‌پرسی برای ما توصیف کن!». این عباس به جهت تعظیم خدا سر به زیر انداخت. امام حسین علیه السلام نیز در گوشه‌ای نشسته بود، فرمود: «ای پسر ازرق! نزد من آی نافع گفت: «من از تو سؤال نمی‌کنم». این عباس گفت: «ای پسر ازرق! به راستی که او از خاندان پیامبر است، آنها وارثان علم و دانشند».»

پس نافع بن ازرق به طرف امام حسین علیه السلام آمد، امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای نافع! به راستی هر کس بنی دین خود را بر قیاس نهاد در همه روزگار، در تردید غوطه‌ور است و به کژراهه می‌رود و از راه (راست) گمراه و دور است و آنچه بگوید خوب و زیبا نیست.

ای پسر ازرق! خدای خود را وصف می‌کنم آن گونه که خودش را وصف فرموده، او را می‌شناسانم، آن گونه که خودش را شناسانیده است اوبه حواس درک نمی‌شود و به مردم قیاس نمی‌شود. پس او نزدیکی است که نچسبیده است و دوری است که دوری ندارد. به یکانگی پرستش می‌شود و اوقابل تبعیض و جزء

بِالثَّالِثِ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْتَقِصٍ وَيَعْدِي غَيْرَ مُتَقْصِنٍ يُؤْخَذُ وَلَا يُبَعَّضُ مَعْرُوفٌ بِالآيَاتِ
مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ.

٣٦. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَارَمِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ جَعْفَرِ الْحَمْرَاءِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ حَالِدِ الْبَرْقَى عَنْ
مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ الْمُقْبَلِ بْنِ عَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَلِكِهِ قَالَ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ
مُشْرِكٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشَبِّهُ شَيْءٌ وَلَا يُشَبِّهُ شَيْءٌ وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ
بِخَلْقِهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: الدليل على أن الله سبحانه لا يشبه شيئاً من خلقه من جهة من الجهات أنه لا جهة لشيء من أعماله إلا محدثة ولا جهة محدثة إلا وهي تدل على حدوث من هي له فلو كان الله جل ثناؤه يشبه شيئاً منها الدلت على حدوثه من حيث دلت على حدوث من هي له إذ المتماثلان في المقول يقتضيان حكماً واحداً من حيث تمااثلاً منها وقد قام الدليل على أن الله عز وجل قدِيم ومحال أن يكون قدِيمًا من جهة وحادياً من أخرى ومن الدليل على أن الله تبارك وتعالى قدِيم أنه لو كان حادثاً لوجب أن يكون له محدث لأن الفعل لا يكون إلا بفعل ولكان القول في محدثه كالقول فيه وفي هذا وجود حادث قبل حادث لا إلى أول وهذا محال فصح أنه لا بد من صانع قدِيم وإذا كان ذلك كذلك فالذى يوجب قدم ذلك الصانع ويدل عليه بوجوب قدم صانعنا ويدل عليه.

٣٧. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَهُ اللَّهُ وَعَلَيْهِ بَرَكَاتُهُ عَبْدُ اللَّهِ
الْوَرَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى
الرُّوَيَّانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا بَصَرَ بِي
قَالَ لِي: «مَرْجِبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًا» قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ
أَنْ أَغْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيَا أَثْبِتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَقْرَئَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: «هَاتِ
يَا أَبَا الْقَاسِمِ» فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنِ
الْحَدِيدِ: حَدَّ الْإِبْطَالِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجَسمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا عَرْضٍ وَلَا جُوهرٍ

جزء شدن نیست، به آیات، معروف و به علامات موصوف است. خدایی جز او که بزرگوار و برتر و بلند مرتبه است، نیست.

۳۶- مفضل بن عمر گوید: امام صادق ع فرمود: «هر کس خدا را به آفریده اش تشییه کند، منشک است. به راستی که خدابه چیزی شباهت ندارد و چیزی به اونمی ماند و هر چیزی که در وهم و خجال واقع شود او را خلاف آن است».

نگارنده این کتاب ع گوید: دلیل بر این که خدای سبحان به چیزی از آفریدگانش از هیچ جهنه شباهت ندارد، این است که هیچ جهتی از افعال او نبیست مگر اینکه حادث شده باشد و هیچ جهت محدثی نیست مگر آنکه نشانگر حدوث کسی است که این جهت برای اوست.

پس اگر خداوند به چیزی از آنها شبیه بود، در واقع، آن جهت بر حدوث دلالت می‌کرد زیرا دو چیز که در عقول همانند یکدیگر باشند یک حکم را تقاضا می‌کنند، چون به یکدیگر شباهت دارند. در حالی که دلیل اقامه شده که خدای عزوجل قدیم است، و محل است که از جهتی قدیم و از جهتی دیگر حادث باشد.

از جمله دلایلی که خدای متعال قدیم است این که اگر او حادث بود، در واقع واجب بود که محدثی پدید آوردنده او باشد، زیرا که فعل جز به وسیله فاعل انجام نمی‌پذیرد و گفتار در موحد و محدث او چون گفتار در خود او است و در آن چه مذکور شد وجود حادثی پیش از حادثی دیگر لازم می‌آید که اول ندارد و به آن نمی‌رسد (چرا که این مستلزم تسلسل است) و این محال است. پس درست این است که ناگزیر صانع قدیم باشد و هرگاه این چنین شد پس آنچه موجب قدیم بودن آن صانع است و براودلالت دارد، قدیم بودن صانع ما را سبب می‌شود و براودلالت می‌کند.

۳۷- عبدالعظیم بن عبدالله حسنه گوید: «خدمت سید و آقای خودم حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ع شرفیاب شدم و قنی مرا دید به من فرمود: مرحبا به تو! خوش آمدی ای ابوالقاسم! اتویه واقع دوست مایی». عبدالعظیم می‌گوید: «عرض کردم: ای فرزند رسول الله! امی خواهم که دین خود را بر شما عرضه نارم. پس اگر مورد پسند شما باشد بر آن ثابت بمانم تا آنگاه که خدای عزوجل را ملاقات کنم».

حضرت ع فرمود: «ای ابوالقاسم! آن را بیان کن».

عرض کردم: «من می‌گویم: خدای متعال یکی است و چیزی مانند او نیست. از دو حذکه یکی حذ ابطال و دیگری حذ تشییه است، بیرون است. اونه جسم است، نه صورت، نه عرض و نه جوهر بلکه او

بِلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْجَسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّورِ وَخَالِقُ الْأَغْرِاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ
مَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُخْدِثُهُ وَإِنْ مُحَمَّداً عَنْهُ وَرَسُولَهُ خَاتَمُ النَّبِيِّنَ فَلَا تَبِعَنِي بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ وَأَقُولُ: إِنَّ الْاِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَ الْاِمْرِ مِنْ بَعْدِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْنِ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَنِ ثُمَّ عَلَيْنِ بْنِ الْحُسَنِ ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيْنِ ثُمَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ثُمَّ
مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلَيْنِ بْنَ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيْنِ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ اللَّهُمَّ: «وَمَنْ بَعَدَيْ الْحَسَنَ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟» قَالَ: فَقُلْتُ: وَ
كَيْفَ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: «لَا تَهُنَّ لِيْرَى شَخْصُهُ وَلَا يَجِدُ ذِكْرَهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فِيمَلَا
الْأَرْضَ قِسْطَأَ وَعَذْلَكَ مَلِتَ جُنُرَأَ وَظَلَمَأَ».

قَالَ: فَقُلْتُ: أَفَرَزَتُ وَأَقُولُ: إِنَّ وَلَيْئَهُمْ وَلَيْهِ اللَّهُ وَعَدُوهُمْ عَدُوُ اللَّهِ وَطَاغُوْهُمْ طَاغَةُ
اللَّهِ وَمَغْصِيْهُمْ مَغْصِيَةُ اللَّهِ وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِيزَاجَ حَقٌّ وَالْمَسَاءَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَإِنَّ الْجَنَّةَ
حَقٌّ وَإِنَّ النَّارَ حَقٌّ وَالصَّرَاطُ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَّةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مِنْ فِي الْقُبُوْرِ وَأَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِقَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةُ وَالرُّكَاةُ وَالصَّوْمُ وَ
الْأَعْجُجُ وَالْجَهَادُ وَالْاِمْرُ بِالْمَفْرُوضِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلَيْنِ بْنُ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ
الْقَاسِمُ هَذَا وَاللَّهُ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِي بِنَادِهِ فَأَثْبِتْ عَلَيْهِ تَشْكِكَ اللَّهِ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ».

جسمها را جسم ساخته و صورتها را تصویر کرده، آفریننده عَزْضها و جوهرها است و پروردگار همه چیز و مالک و خالق و بدبند اورنده آن است. و به راستی که محمد، بنده و رسول او و خاتم پیامبران است که بعداز او هیچ پیامبری تاروز قیامت نخواهد آمد. و می‌گوییم که امام، خلیفه و ولی امر بعداز او امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، و سپس امام حسن، سپس امام حسین، بعداز او علی بن الحسین، بعداز او او محمد بن علی، بعداز او جعفر بن محمد، بعداز او موسی بن جعفر، بعداز او علی بن موسی، بعداز او محمد بن علی علیه السلام، بعداز او توهستی ای مولای من،

حضرت علیه السلام فرمود: «بعد از من، پسرم حسن (امام است). پس مردم با جانشین بعداز او چه حالی خواهند داشت؟» عبدالعظیم می‌گوید: «عرض کردم: ای آقا! من این چگونه است؟» فرمود: «از برآکه شخص او دیده نمی‌شود و ذکر نامش روانمی‌باشد، تا وقتی که بیرون آید و زمین را ز عدل و داد پر کند، انسان که از جور و ستم پر شده باشد».

عبدالعظیم می‌گوید: عرض کردم: اقرار می‌کنم که دوست آنها دوست خدا، دشمن آنها دشمن خدا، فرمانبرداری آنها فرمانبرداری خدا و نافرمانی آنها نافرمانی خدا است و می‌گوییم: معراج (پیامبر علیه السلام) در شب معراج و سؤال منکر در قبر حق است، بهشت، دوزخ، صراط، سنجش اعمال حق است. قیامت آمندی است و در آن هیچ شکی نیست و به راستی خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر می‌انگیزد فریضه‌های واجب بعداز ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر هستند، پس حضرت علی بن محمد علیه السلام فرمود: «ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این دین خدا است که آن را برای بندگانش پسندیده است. پس بر آن ثابت باش! خداتورا به قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت ثابت بدارد».

٢. باب معنى الواحد والتوحيد والموحد

١. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَى الثَّانِي طَلاقًا: مَا مَعْنِي الْوَاحِدِ؟ فَقَالَ: «الْمُجْتَمِعُ عَلَيْهِ بِجَمِيعِ الْأَلْسُنِ بِالْوَحْدَاتِيَّةِ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامَ الْكَلَيْنِيِّ وَعَلَيْهِ بَنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلَيْنِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ حَمِيمًا عَنْ شَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي طَلاقًا: مَا مَعْنِي الْوَاحِدِ؟ قَالَ: «الَّذِي اجْتَمَعَ الْأَلْسُنُ عَلَيْهِ بِالْتَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَيْسَ سَائِلُهُمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)».^(١)
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ سَعِيدَ بْنَ يَحْيَى الْبَزُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْقَيْمِ الْبَلَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْمَعَافَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ الْمَقْدَامِ بْنِ شُرَيْحٍ بْنِ هَانِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَغْرِيَنَا قَامَ يَوْمَ الْحِجْلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ طَلاقًا فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: فَحَمِلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا: يَا أَغْرِيَنَا! أَمَا تَرَى مَا فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسُمِ الْقُلُوبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ طَلاقًا: «دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَغْرِيَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ» ثُمَّ قَالَ: «يَا أَغْرِيَابِيُّ إِنَّ الْقُولُ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَسْنَامٍ: فَوَجَهَاهُ مِنْهَا لَا يَجُوزُ أَنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَاهُ يَشْتَانُ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزُ أَنَّ عَلَيْهِ قَوْلُ الْقَاتِلِ: وَاحِدٌ يَقْصِدُهُ بَابُ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لَأَنَّ مَا لَا ثَانِي لَهُ لَا يَذْهُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مِنْ قَالَ: ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ وَقَوْلُ الْقَاتِلِ: هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لَا هُوَ تَشْبِيهٌ وَجَلَّ رَبِّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْوَجْهَاهُانِ اللَّذَانِ يَشْتَانُ فِيهِ قَوْلُ الْقَاتِلِ: هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَبَهٌ كَذَلِكَ رَبِّنَا وَقَوْلُ الْقَاتِلِ: إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

پنهان سوم

معنای واحد، توحید و موحد

- ۱- ابوهاشم جعفری گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: «معنای واحد چیست؟» فرمود: «آنکه به همه زبانها بریگانگی او اجتماع شده است.»
- ۲- ابوهاشم جعفری گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: «معنای واحد چیست؟» فرمود: «کسی که همه زبانها به بیگانگی او اجتماع کرده‌اند، انسان که خدا فرمود: «واگر از آنان سوال کنی چه کسی آنها را افریده البته خواهند گفت: خدا.»
- ۳- شریع بن هانی گوید: در روز جنگ جمل یکی از بادیه نشینان در حضور امیر المؤمنان علیه السلام برخاست و عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! آیا می‌گویی: خدا یکی است؟» در این هنگام مردم بر او حمله و اعتراض کردند و گفتند: «ای اعرابی! آیا پریشانی دل و پراکنندگی حواس حضرت را نمی‌بینی؟» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «او را واگذارید! زیرا آنچه اعرابی می‌خواهد، همان است که ما از این گروه می‌خواهیم.» آنگاه فرمود: «ای اعرابی! ابه راستی که سخن در این که خدا یکی است بر چهار وجه است: دو وجه از آنها بر خدای عزوجل روانیست و دو وجه در او ثابت است. اما آن دو وجهی که بر اور روانیست؛ وجه اول سخن کسی است که می‌گوید: یکی و قصدش یک بود بر اساس عدد ها است و این چیزی است که بر خداوند روانیست. زیرا آنچه دو می ندارد، در باب اعداد داخل نمی شود. آیا نمی‌بینی آنکه گفته: او یکی از سه خدا است به او کفر و زریده است؟ وجه دیگر سخن کسی است که می‌گوید: او یکی از مردم است و منظورش از این سخن، نوعی از جنس است. پس این وجه نیز بر او روانیست، زیرا تشبيه است و پروردگار ما از این بزرگوارتر و برتر است.
- واتا آن دو وجهی که در او ثابت است: یکی این وجه است: او یکی است و در میان چیزها مانندی ندارد. پروردگار ما این گونه است و وجه دیگر این است: او «احدی المعنی» است و منظور این است که خدا در وجود و عقل و وهم و خیال منقسم نمی شود. پروردگار عزوجل این گونه است.»

أَحَدِيُّ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَتَقْسِيمٌ فِي وُجُودٍ وَلَا غَيْرٍ وَلَا هُمْ كَذَلِكَ رَبُّاً عَزْ وَجَلْ .

قال مصنف هذا الكتاب: سمعت من أثق بيديه و معرفته باللغة والكلام يقول: إن قول القائل: واحداً و اثنين و ثلاثة إلى آخره إنما وضع في أصل اللغة للإبانة عن كمية ما يقال عليه لأن له مسمى يتسمى به بعينه أو لأن له معنى سوى ما يتعلم الإنسان بمعرفة الحساب و يدور عليه عقد الأصياغ عند ضبط الآحاد و المشرفات و المئات و الآلوف و كذلك متى أراد مرید أن يخبر غيره عن كمية شيء بعينه سماه باسمه الآخر ثم قرن لفظ الواحد به و علقه عليه يدل به على كميته لا على ما عدا ذلك من أوصافه و من أجله يقول القائل: درهم واحد وإنما يعني به أنه درهم فقط وقد يكون الدرهم درهما بالوزن و درهما بالضرب فإذا أراد المخبر أن يخبر عن وزنه قال: درهم واحد بالوزن وإذا أراد أن يخبر عن عدده و ضربه قال: درهم واحد بالمعد و درهم واحد بالضرب وعلى هذا الأصل يقول القائل: هو رجل واحد وقد يكون الرجل واحداً بمعنى أنه إنسان وليس بإنسانين و رجل وليس برجلين و شخص وليس بشخصين ويكون واحداً في الفضل واحداً في العلم واحداً في السخاء واحداً في الشجاعة فإذا أراد القائل أن يخبر عن كميته قال: هو رجل واحد فدل ذلك من قوله على أنه رجل وليس هو برجلين وإذا أراد أن يخبر عن فضله قال: هنا واحد عصره فدل ذلك على أنه لا ثانٍ له في الفضل وإذا أراد أن يدل على علمه قال: إنه واحد في علمه فلو دل قوله: واحد بمجرده على الفضل و العلم كما دل بمجرده على الكمية لكان كل من أطلق عليه لفظ واحد أراد فاضلاً لا ثانٍ له في فضله و عالماً لا ثانٍ له في علمه و جواداً لا ثانٍ له في جواده فلما لم يكن كذلك صح أنه بمجرده لا يدل إلا على كمية الشيء دون غيره والإيم يكتن لما أضيف إليه من قول القائل: واحد عصره و دهره معنى ولا كان لتقييده بالعلم و الشجاعة معنى لأنه كان يدل بغير تلك الزيادة وبغير ذلك التقييد على غاية الفضل و غاية العلم والشجاعة فلما احتاج معه إلى زيادة لفظ واحد إلى التقييد بشيء صح ما قلناه.

فقد تقرر أن لفظة القائل: واحد إذا قيل على الشيء دل بمجرده على كميته في اسمه الأنص و يدل بما يقتربن به على فضل المقول عليه وعلى كماله وعلى توحده بفضله و

نگارنده این کتاب می‌گوید: از کسی که به دین و معرفتش به لغت و کلام اعتماد دارد، شنیدم که می‌گفت: سخن‌گویندگان که می‌گوید: یک، دو و سه تا آخر در اصل وضع لغت، تنها برای اظهار کمیت و مقدار چیزی است که به آن اطلاق می‌شود نه آنکه اسسهایی است به عینه که به آن نامیده شود. یا برای آن معنای دیگری باشد، غیر از آنچه آدمی برای شناخت حساب و بستن انگشتان می‌آموزد و ضبط بکان، دهگان، صدگان، هزارگان، بر آن دور می‌زند و همچنین هر زمان که صاحب اراده‌ای بخواهد که دیگری را لز کمیت چیزی خبر دهد، آن را به نام ویژه‌ای که دارد، نام می‌برد آنگاه لفظ یکی را به آن نزدیک می‌کند که به واسطه آن او را بر کمیت‌نه بر غیر از این اوصافش - دلالت کند و از این جهت گوینده می‌گوید: یک درهم و مقصودش این است که یک درهم است و بس. گاهی یک درهم، یک درهم به وزن و درهمی به ضرب سگه است پس هرگاه خبر دهنده بخواهد که از وزن آن خبر دهد می‌گوید: یک درهم به حسب وزن و چون خواهد که از ضرب آن خبر دهد می‌گوید: یک درهم به حسب شماره و یک درهم به حسب ضرب.

بنابراین اصل، گویندگان که می‌گوید: او یک مرد است. به این معنا که او یک انسان است و دو انسان نیست و یک مرد است و دو مرد نیست، و یک شخص است و دو شخص نیست. و گاهی به حسب فضل، علم، سخاوت، و شجاعت یکی است پس هرگاه گویندگان بخواهد از کمیت‌شن خبر دهد می‌گوید: او یک مرد است. پس این گفتارش دلالت دارد بر این که او، یک مرد است و دو مرد نیست. و هنگامی که بخواهد از فضل او خبر دهد می‌گوید: او یکتا و بگانه عصر خود است و این دلالت دارد که او را در فضل دومی نیست. و هرگاه بخواهد بر علم او دلالت کند می‌گوید: او در علمش یکتا و بگانه است. پس اگر قول او که می‌گوید: «یکی»، به خودی خود، بر فضل و علم او دلالت داشته باشد انسان که به خودی خود بر کمیت دلالت دارد، در واقع هر کس لفظ «یکی» را بر او اطلاق کند فاضلی را از اراده کرده که شخص دومنی در فضل اونیست و عالمی را اراده کرده که دومنی در علم او نیست و وجود و بخشندگانی را اراده کرده که دومنی در جود و بخشش اونیست.

و چون این گونه نیست، آن، به خودی خود جز بر کمیت چیزی دلالت نکند و گرنه آنچه «یکی» به سوی آن اضافه شده و گویندگان گفته: فلانی بگانه عصر و روزگار خود است؛ هیچ معنایی نخواهد داشت و تقيید آن به علم و شجاعت نیز بین معنا خواهد بود، زیرا که آن، بدون این زیادتی و بدون این تقيید بر نهایت فضل و غایت علم و شجاعت دلالت می‌کرد. و چون با وجود آن به زیادتی لفظی و تقيید به چیز دیگری احتیاج است، آنچه ما گفتم درست است. پس به طور حتم ثابت شد که لفظ گویندگان که می‌گوید: یکی، چون بر چیزی مقول و محمول شود، به مجرد همین، بر کمیت‌شن در نام ویژه‌ای که دارد دلالت می‌کند، و به واسطه آنچه به آن وابسته می‌شود از فضل و افزونی چیزی که بر او مقول و محمول

علمه وجوده وتبين أن الدرهم الواحد قد يكون درهما واحدا بالوزن ودرهما واحدا بالعدد ودرهما واحدا بالضرب وقد يكون بالوزن درهemin وبالضرب درهما واحدا وقد يكون بالدوانيق ستة دوانيق وبالفلوس ستين فلسا ويكون بالأجزاء كثيرا وكذلك يكون العبد عبدا واحدا ولا يكون عبدين بوجهه ويكون شخصا واحدا ولا يكون شخصين بوجهه ويكون أجزاء كثيرة وأبعاضا كثيرة وكل بعض من أبعاضه يكون جواهر كثيرة متحدة تتحد بعضها ببعض وتركب بعضها مع بعض ولا يكون العبد واحدا وإن كان كل واحد منا في نفسه إنما هو عبد واحد وإنما لم يكن العبد واحدا لأنه ما من عبد إلا وله مثل في الوجود أو في المقدور وإنما صاح أن يكون للعبد مثل لأنه لم يتوحد بأوصافه التي من أجلها صار عبدا مملوكا ووجب لذلك أن يكون الله عز وجل متوحدا بأوصافه العلي وأسمائه الحسن ليكون إليها واحدا ولا يكون له مثل ويكون واحدا لا شريك له ولا إله غيره فالله تبارك وتعالى واحد لا إله إلا هو وقد يُقال لا قديم إلا هو موجود واحد ليس بحال ولا محل ولا موجود كذلك إلا هو وشيء واحد لا يجأنسه شيء ولا يشاكله شيء ولا يشبهه شيء ولا شيء كذلك إلا هو فهو كذلك موجود غير منقسم في الوجود ولا في الوهم وشيء لا يشبهه شيء بوجهه وإله لا إله غيره بوجهه وصار قولنا: يا واحد يا أحد في الشريعة اسماء خاصاته دون غيره لا يسمى به إلا هو عز وجل.

كما أن قولنا: الله اسم لا يسمى به غيره وفصل آخر في ذلك وهو أن الشيء قد يعد
مع ما جانسه وشاكله ومثلثه يقال: هذا رجل وهذا رجالاً وثلاثة رجال وهذا
عبد وهذا سواد وهذا عبدان وهذا سوادان ولا يجوز على هذا الأصل أن يقال:
هذا إلهان إذ لا إله إلا الله واحد فالله لا يعد على هذا الوجه ولا يدخل في العدد من
هذا الوجه بوجهه وقد يعد الشيء مع ما لا يجانسه ولا يشاكله يقال: هذا بياض وهذا
بياض وسواد وهذا محدث وهذا محدثان وهذا ليسا بمحدثين ولا بمخلوقين بل
أحدهما قديم والآخر محدث وأحدهما راب والآخر مريوب فعلى هذا الوجه يصح
دخوله في العدد وعلى هذا النحو قال الله تبارك وتعالى:

(ما يَكُونُ مِنْ تَجْوِيْثٍ ثَلَاثَةُ اَلْهُ زَانِبُهُمْ وَ لَا خَمْسَةُ اَلْهُ سَادِسُهُمْ وَ لَا اَذْنَى مِنْ

می شود و بر کمال یگانگی اوبه فضل و علم وجودش پدلالت می کند.

پس روشن شد که در همی که یکی است، گاهی به وزن یک درهم، به شماره یک درهم و به ضرب یک درهم است و گاهی به وزن دو درهم و به ضرب یک درهم و گاهی به حساب دانگ، شش دانگ، و به حساب فلوس نصف فلس است و به اجزاء بسیار می باشد.

همچنین بنده، یک بندۀ است و به هیچ وجه دو بندۀ نیست و یک شخص است و به هیچ وجه دو شخص نیست ولی دارای اجزای بسیار وابعاض زیادی است و هر بخشی از بخش‌های آن، جوهرهای بسیاری است که بخشی از آنها با بخش دیگر متعدد شده و بعضی از آنها با بعضی دیگر ترکیب یافته است و بنده یکی نیست اگر چه هر یک از مافی نفسه و در حال خودش، یک بندۀ است و این که بنده یکی نیست برای آن است که هیچ بندۀ ای نیست مگر آنکه او را در وجود و هستی یاد مقدور و اندازه مانندی است.

و صحیح است که برای بنده مانندی باشد، زیرا و به اوصافش که از جهت آن بندۀ مملوک گردیده یگانه نشده است، به همین جهت، واجب شد که خدای عزوجل به اوصاف برت خویش و نامهای نیکوتزی که دارد متوجه و یگانه باشد تا آن که خدایی یگانه باشد، او را مانندی نباشد و یکی باشد که او را شریکی نیست و خدایی جزا نباشد. بنابراین، خداوند متعال یکتاوی است که معبودی جزا نیست، وقدیم و دیرینه یکتاوی است که قدیمی جزا نیست و موجود یکتاوی است که نه در چیزی حلول کرده و نه محل و جای حلول چیزی است، و هیچ موجودی چنین نیست مگر او. یکتاوی است که چیزی با او مجانست نمی کند و چیزی به او نمی ماند و هیچ چیز به او شباهت ندارد و چیزی این گونه نیست مگر او، پس اواین گونه است: موجودی است که نه در وجود، قسمت بردار است و نه در وهم و خیال و چیزی است که به هیچ وجه چیزی به او شباهت ندارد و خدایی که به هیچ وجه، معبودی جزا نیست. پس گفخار مادر شریعت که: ای واحد! ای احد! (یکی و یگانه) نام مخصوصی است برای او، نه غیر او، و کسی جزا، عزوجل، به آن نامیده نمی شود چنان که گفخار ما: الله، (خدا) نامی است که جز به آن نامیده نمی شود.

و فصل دیگر در این بخش این است که: گاهی چیز معین، با آنچه هم جنس و هم شکل و همانند آن است، شمرده می شود و گفته می شود: این یک مرد است و اینها دو مرد و سه مردند. این یک بندۀ است و این سیاهی است و اینها دو بندۀ و اینها دو سیاهند. بنابراین اصل، روانیست که گفته شود: اینها دو خدایند، زیرا که خدایی جز خدای یکی نیست. بنابراین وجه، الله، شمرده نمی شود و از این وجه، به هیچ وجه داخل شماره و عدد نمی شود. ولی گاهی چیزی با آن مجانست و مشاکلت ندارد، شمرده می شود و گفته می شود: این سفیدی است و این دو سفید و سیاهند، و این حادث است و این دو حادث هستند و این دو حادث نیستند و دو مخلوق نیستند، بلکه یکی از اینها قدم و دیگری حادث است و یکی

ذلك وأكثر الأئمَّةُ مِنْهُمْ أَئِنَّ مَا كَانُوا إِلَيْهِ بِأَيِّهَا (١)

وكما أن قولنا إنما هو رجل واحد لا يدل على فضله بمجرد فكذلک قولنا: فلان ثانی فلاز لا يدل بمجردہ إلا على کونه وإنما يدل على فضله متى قيل: إنه ثانیه في الفضل أو في الكمال أو العلم فاما توحید الله تعالى ذكره فهو توحید بصفاته العلي و أسمائه الحسنی كان كذلك إليها واحدا لا شريك له ولا شبيه والموحد هو من أقربه على ما هو عليه عز وجل من أوصافه العلي وأسمائه الحسنی على بصيرة منه و معرفة و إيقان و إخلاص وإذا كان ذلك كذلك فمن لم يعرف الله عز وجل متوحدا بأوصافه العلي وأسمائه الحسنی ولم يقر بتوحیده بأوصافه العلي فهو غير موحد و ربما قال جاهل من الناس: إن من وحد الله وأقر أنه واحد فهو موحد وإن لم يصفه بصفاته التي توحد بها لأن من وحد الشيء فهو موحد في أصل اللغة فيقال له: أنكرنا ذلك لأن من زعم أن ربنا إليه واحد و شيء واحد ثم أثبت معه موصفا آخر بصفاته التي توحد بها فهو عند جميع الأمة و سائر أهل الملل ثنوی غير موحد و مشرك مشبه غير مسلم وإن زعم أن ربنا إليه واحد و شيء واحد موجود واحد وإذا كان كذلك وجوب أن يكون الله تبارك و تعالى متوحدا بصفاته التي تفرد بالإلهية من أجلها و توحد بالوحدانية لتوحد بها ليستحيل أن يكون إليه آخر و يكون الله واحدا والإله واحدا لا شريك له ولا شبيه لأنه إن لم يتوحد بها كان له شريك و شبيه كما أن العبد لما لم يتوحد بأوصافه التي من أجلها كان عبدا كان له شبيه و لم يكن العبد واحدا وإن كان كل واحدا عبدا واحدا وإذا كان كذلك فمن عرفة متوحدا بصفاته وأقر بما عرفه و اعتقاد ذلك كان موحدا وبتوحید رب به عارفا والأوصاف التي توحد الله عز وجل بها و توحد بربوبيته لسفره بها هي الأوصاف التي يقتضي كل واحد منها أن لا يكون الموصوف به إلا واحدا لا يشاركه فيه غيره ولا يوصف به إلا هو و تلك الأوصاف هي كوصفنا له بأنه موجود واحد لا يصح أن يكون حلالا في شيء ولا يجوز أن يحله شيء ولا يجوز عليه العدم و الفناء والزوال مستحق للوصف بذلك بأنه أول الأولين و آخر الآخرين قادر يفعل ما يشاء ولا يجوز عليه ضعف ولا عجز مستحق للوصف بذلك بأنه أقدر القادرین وأقهر

از این دو پرورنده است و دیگری پرورنده است. بنابراین، دخوش در عدد و شمارش صحیح است و بر این نحو خداوند فرموده: «رازگویی سه تن نیست، مگر این که خداوند چهارم آنهاست و نه پنج تن مگر آن که او ششم آنهاست و نه کمتر از این مگر آنکه او بآنهاست در هر جاکه باشند...» و چنانکه گفتار ما: «فلاتی فقط یک مرد است، به مجرد همین بر فضیلتش دلالت نمی‌کند؛ همچنین است قول ما: «فلاتی دومی فلاتی است، به مجرد همین دلالت نمی‌کند؛ مگر بر بودنش فقط هنگامی بر فضیلتش دلالت می‌کند که گفته شود: او دوم او، در فعل، یاد رکمال، یاد ر علم است. واما توحید خدا، همان متوجه بودن او به صفاتی برتر و نامهای نیکوی اوست که او به همین گونه خدای واحد است و برای او شریک و مانندی نیست. و موحد کسی است که به اوصاف برتر و نامهای نیکوی خدا، با بینش، معرفت، یقین و اخلاص اقرار کند. و هرگاه آن، این گونه باشد، پس هر کس خدای را در حالی که یگانه است به اوصاف برتر و نامهای نیکوتیرش نشناسد و به یگانه بودنش به اوصاف برتری که دارد، اقرار نکند؛ چنین کسی موحد نیست. و چه بسا جاهله از مردم گوید: هر کس خدا را به یگانگی بپذیرد و اقرار کند که او پکی است؛ چنین کسی موحد است، گرچه او را به صفاتی که به آنها یگانه شده توصیف نکند زیرا هر کسی که چیزی را یکی که داند او را اصل لغت موحد است.

پس به او گفته می‌شود: ما این را نمی‌پذیریم به جهت آنکه هر کسی چنین پندارده که پروردگارش یک خدا و یک چیز است آنگاه به همراه او موصوف دیگری را با همان صفاتی ثابت کند که خدا با آنها یگانه شده؛ اور نزد همه آمت و سایر ملتها، نتوی، است و موحد نیست و مشرکی است که خدا را مانند چیزی می‌داند و مسلمان نیست، اگر چه گمان کند که پروردگارش خدای واحد و یک چیز و یک موجود است. در این صورت واجب است که به صفاتش که از جهت آنها به الهیت متفرد و به وحدانیت متوجه شده متوجه باشد، چراکه به آنها متوجه شده تا آنکه بودن خدای دیگری محال باشد و خدا یکی باشد و الله یکی باشد که او را نه شریکی است و نه شبیهی، زیرا که اگر او به آنها متوجه نباشد او را شریک و شبیه خواهد بود. چنانکه بنده چون به اوصافش - که از جهت آنها بنده شده - متوجه نشده او را شبیهی باشد و یکی نخواهد بود، گرچه هر یک از ما، یک بنده است.

و هرگاه این گونه باشد، پس هر کس اورا متوجه به صفاتش شناخت و به آنچه آن را شناخته اقرار نمود و به این معتقد شد، متوجه بوده و به توحید پروردگارش عارف خواهد بود و اوصافی که خداوند را به آنها یگانه دانست و به جهت تفریزش به آنها بوبینش را یگانه دانسته، همان اوصافی است که هر یک از آنها اقتضا می‌کند که موصوف به آنها جزا نباشد جزا کسی در آن شرکت نکند و جزا کسی به آن وصف نشود و این اوصاف مثل آن است که ما اورا وصف می‌کنیم که او یک موجود است و درست نیست که در چیزی حلول کرده باشد و روانیست که چیزی در او حلول کند و نیست و وزوال بر او روانیست و شایسته این

القاهرين عالم لا يخفى عليه شيء ولا يعزب عنه شيء ولا يجوز عليه جهل ولا سهو ولا شك ولا نسيان مستحق للوصف بذلك بأنه أعلم العالمين حي لا يجوز عليه موت ولا نوم ولا ترجع إليه منفعة ولا تناهه مضره مستحق للوصف بذلك بأنه أبقى الباقيين وأكمل الكاملين فاعل لا يشغله شيء عن شيء ولا يعجزه شيء ولا يفوته شيء مستحق للوصف بذلك بأنه إله الأولين والآخرين وأحسن الخالقين وأشرع الحاسيبين غني لا يكون له قلة مستغفلا لا يكون له حاجة عدل لا يلحقه مذمة ولا يرجع إليه منقصة حكيم لا تقع منه سفاهة رحيم لا يكون له رقة فيكون في رحمته سعة حليم لا يلحقه موجدة ولا يقع منه عجلة مستحق للوصف بذلك بأنه أعدل العادلين وأحكيم الحاكيمين وأشرع الحاسيبين وذلك لأن أول الأولين لا يكون إلا واحدا و كذلك أقدر القادرين وأعلم العالمين وأحكيم الحاكيمين وأحسن الخالقين وكلما جاء على هذا الوزن فصح بذلك ما قلناه وبالله التوفيق ومنه العصمة والتسديد.

وصف است که او نخستین نخستینها و آخر آخراها است، توانایی است که آنچه بخواهد می‌کند. درماندگی بر او جایز نیست. شایسته این وصف است که او از همه توانایان تواناتر، و از همه غالباً غلبت‌تر است و دانایی است که چیزی بر او پنهان نیست و چیزی از او دور نمی‌شود نادانی، سهو، شک و فراموشی بر او جایز نیست. شایسته این وصف است که او از همه دانایان داناتر است، زنده‌ای که مرگ و خواب بر او روانیست و سودی به سوی او برمی‌گردد و ضرری به اونمی‌رسد. شایسته این وصف است که او از همه باقی ماندگان باقی تر و از تمام کاملان کاملتر است. و فاعلی است که چیزی اورا از چیزی مشغول نمی‌کند و چیزی اورا در مانده نمی‌کند و هیچ چیزی از او فوت نمی‌شود و شایسته این وصف است که خدای او لین و آخرين ونيکوترين آفريندگان و سريعترين حساب کنندگان است ثروتمندي که کاستي بر او نباشد و بنيازی که او را نيازي نباشد و دادگري که مذمتی به او ملحق نشود و منقصتی به سوی او برجرد و حکيمی که سفاهتی از او واقع نشود و مهربانی که او را دل نرمی نباشد و در مهربانيش وسعت باشد و برباری که او را خشمی ملحق نشود و تعجیل و شتابی از او واقع نگردد شایسته این وصف است که از همه عادل‌ها عادل تر و از همه داوران داورتر و از همه حساب کنندگان شتابانتر است.

و اين بدان جهت است که اول اولها جز يكى نیست و همچنین است تواناترین توانایان، دانایرین دانایان، داورترین داوران و نيكوترين آفريندگان، و هر چه بر اين وزن آمده است. پس بنابراین آنچه ما گفتیم درست است و توفيق از خدا و ثبات واستواری از او است.

٤. باب تفسير قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِلَى آخرها

١. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ بَنْ أَخْمَدُ الْقَيْمِيُّ ثُمَّ الْإِيلَاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ عَبْدَانَ بْنَ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسْنِ مُحَمَّدَ بْنَ يَقْتُوبَ مُحَمَّدَ بْنَ يُوسْفَ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ بَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيْهِ بَنْ جَعْفَرٍ بْنَ أَبِيهِ طَالِبَ بِمَدِينَةِ حَجَّدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنَ أَخْمَدَ بْنَ شَجَاعَ الْقَزْعَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسْنِ مُحَمَّدَ بْنَ حَمَادَ الْقَبْرِيُّ بِعَصْرِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْبَرْزَقِيُّ عَنْ أَبِيهِ الْبَحْرِيِّ وَهَبْنِ وَهَبْ بْنِ وَهَبْ الْقَرْشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ حَعْفَرِنِ مُحَمَّدِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلَيِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) قَالَ: «قُلْ أَنِ اظْهِرْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ وَبَثَثْنَاهُ كَمَا يَتَالِيفُ الْحَرْوَفُ الَّتِي قَرَأْنَا هَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا مِنَ الْقَوْلِ السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ وَهُوَ شَمَائِلُ مَكْتُبَ مَشَارِيْلَ غَائِبِ.

فَالْهَاءُ تَشَيَّهُ عَلَى مَغْنِيَتِ وَالْوَاوُ اِشَارَةُ إِلَى الْفَاتِحَةِ عَنِ الْحَوَاسِنِ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ «هَذَا» إِشَارَةُ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِنِ وَذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ يَتَهَوَّعُ عَنِ الْهَتِّمِ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُذْرِكِ فَقَالُوا: هَذِهِ آلْهَتُنَا الْمَخْسُوْسَةُ الْمُذْرِكَ كَمَا يَالْبَصَارِ فَأَشَرَّتْ يَا مُحَمَّدُ إِلَى الْهَكَ الَّذِي تَدْعُ إِلَيْهِ حَتَّى نَزَاهَ وَنُذْرَكَهُ وَلَا تَأْتِهُ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَالْهَاءُ تَشَيَّهُ لِلثَّابِتِ وَالْوَاوُ اِشَارَةُ إِلَى الْفَاتِحَةِ عَنْ ذَرْكِ الْبَصَارِ وَلَمْ يَرِي الْحَوَاسِنَ وَاللهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ بَلْ هُوَ مُذْرِكُ الْبَصَارِ وَمُبْدِعُ الْحَوَاسِنِ».

٢. حَدَّثَنِي أَبُي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «رَأَيْتُ الْخَصِيرَ عَلَيْهِ فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَنْدرِ بَلْيَةِ قَلْتُ لَهُ: عَلَيْنِي شَيْئًا أَنْصِرْ بِهِ عَلَى الْأَعْدَامِ فَقَالَ: قُلْ: يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصَهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ عَلِمْتُ الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ فَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَنْدرٍ وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأً (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَلَمَّا قَرَأْ قَالَ: «يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ أَغْفِرْ لِي وَأَنْصِرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ» وَكَانَ عَلَيْهِ يَقُولُ ذَلِكَ يَوْمَ صَفِينَ وَهُوَ يُطَارِدُ فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ مَا هَذِهِ الْكِتَابَاتُ؟ قَالَ: اِنْسُمْ

بخش چهارم

تفسیر سوره توحید

۱- و هب بن وهب قرشی از امام صادق از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که باره سخن خدای عزوجل «بگو: او خدای یگانه است» فرمود: «بگو» یعنی اظهار کن آنجه را که به سوی تو وحی کردیم و تو را به آن خبر دادیم با تألیف و ترکیب حروفی که آنها را برای تو خواندیم، تابه وسیله آنها کسی که گوش فرا دهد و حاضر باشد، راه یابد و «هو» اسمی است از روی کنایه و اشاره به غایب است، و «هاء» برای تنبیه و به معنای ثابت است، «واوه» اشاره به غایب از حواس است، چنانکه قول تو و هذا اشاره به سوی حاضر در نزد حواس است، و این به آن جهت است که کفار از خدایان خود با حرف اشاره حاضر که دریافت می‌شود، هشدار می‌دانند و می‌گفتند: «اینها خدایان ماهستند که محسوس به دیدگان هستند. پس توای محمد! اشاره کن به سوی خدای خود که به سوی او فرامی خوانی تا او را بینیم و او را در برابم و در او حیران و سرگردان نباشیم».

پس خداوند قل هو الله أحد را فرو فرستاد. پس «هاء» برای ثابت کردن ثابت است و «واوه» اشاره به سوی غایب از دریافت دیدگان و حواس است و خدا از این برتر است، بلکه او در باندۀ دیدگان و بیدید آورنده حواس است.

۲- پدرم از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که: فرمود: «یک شب پیش از جنگ بدر، حضر علیه السلام را در خواب دیدم و به او گفتم: چیزی به من تعلیم کن که به وسیله آن بر دشمنان نصرت یابم» گفت: «بگو: ای او! ای کسی که اویی نیست مگر او».

چون صحیح شد این خواب را برای رسول خدا علیه السلام تعریف کردم. به من فرمود: «ای علی! اسم اعظم به تعلیم شده است، این کلام در روز بدر بر زبان من جاری بود، امیر المؤمنین علیه السلام سوره قل هو الله أحد، را خواند و چون فارغ شد فرمود: ای او! ای کسی که اویی نیست مگر او مرای بامز و برگزوه کافران یاریم کن».

علی علیه السلام در روز جنگ صقین نیز این کلام را می‌فرمود و حمله می‌کرد. عمار بن یاسر به آن حضرت علیه السلام عرض کرد: «با امیر المؤمنین! این کنایه‌ها چیست؟» حضرت فرمود: «اسم اعظم خدا و عmad

الله الأعظم وعماد التوحيد لله لا إله إلا هو» ثم قرأ: (شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) وآخر الحشر ثم نزل فصلٌ أربعٌ ركعاتٌ قبل الرؤال قال: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَغْبُودُ الَّذِي يَأْلِهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَيُؤْلِهُ إِلَيْهِ وَاللَّهُ هُوَ الْمَسْتَوْرُ عَنْ ذَرْكِ الْإِبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَالْحَطَرَاتِ».

قال: الباقي عليه: «الله معناه المغبود الذي يأله الخلق عن ذرك ما هي به ولا احاطة بكيفيته».

ويقول العرب: الله الرجل إذا تحرير في شيء فلم يحيط به علمًا وله إذا فزع إلى شيء مما يحذره ويختنه فإنه هو المستور عن حواس الخلق قال الباقي عليه: «الأخذ الفرد المتردد».

والأخذ والأخذ بمعنى واحد وهو المتفرد الذي لا نظير له والتوكيد بالإقرار بالوحدة وهو الانفراد والواحد المتبادر الذي لا ينبع من شيء ولا يتحد بشيء» و من ثم قالوا: إن بناء العدد من الواحد وليس الواحد من العدد لأن العدد لا يقع على الواحد بل يقع على الاثنين فمعنى قوله: «الله أحد» المعبد الذي يأله الخلق عن إدراكه والإحاطة بكيفيته فرد باليهاته متعال عن صفات خلقه.

٣. قال الباقي عليه: «حدثني أبي زين العابدين عن أبيه الحسين بن علي عليهما السلام أنه قال: الصمد الذي لا جوف له و الصمد الذي قد أنهى سودة و الصمد الذي لا يأكل ولا يشرب و الصمد الذي لا ينام و الصمد الدائم الذي لم ينزل ولا يزال».

٤. قال الباقي عليه: «كان محمد بن الحنفية رضي الله عنه يقول: الصمد القائم بنفسه الغيبي عن غيره وقال غيره: الصمد المتعال عن الكون و القديس و الصمد الذي لا يوصف بالتعالى».

قال الباقي عليه: «الصمد السيد المنطاع الذي ليس فوقه أمير ونام قال: و سئل علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام عن الصمد فقال الصمد الذي لا شريك له ولا ينبع منه حفظ شيء ولا يغ رب عنه شيء».

٥. قال وهب بن وهب القرشي: قال زيد بن علي زين العابدين عليهما السلام: «الصمد هو الذي إذا أراد شيئاً قال له: كن فيكون و الصمد الذي أبدع الأشياء فخلقها أصداناً وأشكالاً و

توحید است برای خدا که معبودی جزو نیست. آنگاه آیه «شهد الله أنه لا إله إلا هو، وآخر سورة حشر راقراثت فرمود سپس (از اسب) فرود آمد و پیش از زوال، چهار رکعت نماز به جا آورد و فرمود: الله به معنی معبودی است که خلق در او متغیرند و به او پناه می بینند و خدا همان است که از دریافت دیدگان مستور و از خیالها و اندیشه‌ها پوشیده است.»

وامام باقر علیه السلام فرمود: الله يعني معبودی که خلق از دریافت ماهیت او و احاطه به کیفیتش سرگشته‌اند. عرب می گوید: «الله الرجل»، چون آن مرد در چیزی متغیر شود و از روی علم و دانش به آن احاطه نداشته باشد و می گوید: «وله»، چون به سوی چیزی از آنجه می ترسد پناه برد پس الله همان است که از حواس خلق مستور است.

امام باقر علیه السلام فرمود: أحد به معنای فرد و منفرد است. أحد و واحد به یک معنا است. خدا یگانه‌ای است که او را نظری نیست و توحید اقربار به یگانگی اوست و آن همان انفراد است و واحد متباینی است که از چیزی برانگیخته نمی شود و با چیزی یکی نمی شود و از این جهت گفته‌اند: بنای عدد از واحد است و آن از جمله اعداد نیست، زیرا که عدد و شماره بر واحد اطلاق نمی شود، بلکه بر دو اطلاق می شود. پس معنی گفتار او که فرمود: الله أحد یعنی معبودی که خلق از دریافت و احاطه به کیفیتش حیرانند و در خداوندگاری خود تنها و از صفات خلقش برتر است.

۳- امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم حضرت زین العابدین، از پدرش حسین بن علی علیه السلام برای من نقل کرد که فرمود: «صمد کسی است که او را اندرونی نیست و صمد کسی است که بزرگواریش به نهایت رسیده و صمد کسی است که نمی خورد و نمی آشامد و صمد کسی است که نمی خوابد و صمد آن دایمی است که همواره بوده و همیشه می باشد.»

وامام باقر علیه السلام فرمود: محمد بن حنفیه علیه السلام می گفت: «صمد کسی است که به خودی خود بربا و از غیرش بی نیاز است» و غیر او گفته است: «صمد کسی است که از کون و فساد برتری دارد و صمد کسی است که به تغایر و صفات نمی شود.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «صمد، سور مطاعی است که بالاتر از اوامر و نهی کنندگان نیست.» و فرمود: از زین العابدین علیه السلام درباره معنای صمد پرسیده شد، فرمود: «صمد کسی است که او را شریکی نیست و نگاه داری چیزی، او را خسته نکند و چیزی از او دور نشود.»

۴- وهب بن وهب قرشی گوید: زید بن علی علیه السلام گفت: «صمد، کسی است که چون چیزی را خواهد به آن گوید: باش پس آن موجود می شود و صمد کسی است که چیزها را پدیدآورده و آنها را به صورت اضداد، اشکال، ازواج آفریده. متفق‌داد است بدون ضد، شکل، مثل و همتا.»

أَرْوَاجاً وَنَفَرَةً بِالْوَخْدَةِ بِلَا ضِدٍ وَلَا شَكُّلٍ وَلَا مِثْلٍ وَلَا نِدَّهُ۔
 ٥. قال وهب بن وهب القرشي: وَحَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيهِ: «أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةَ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَينِ بْنِ عَلَيٍّ اللَّهَ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمْدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ بِنَمَاءِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ فَلَا تَحْضُرُوا فِي الْقُرْآنِ وَلَا تُجَادِلُو فِيهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَسْأَلُهُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَيَتَبَوَّأْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ وَإِنَّ اللَّهَ شَيْخَهُنَّهُ دَفَعَ الصَّمْدَ فَقَالَ (اللَّهُ أَحَدُ اللَّهِ الصَّمْدُ) ثُمَّ قَسَرَهُ: (فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) (لَمْ يَلِدْ) لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَيْفَ كَالْوَلَدٍ وَسَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالْقَنْصِيْسِ وَلَا يَشْعُبُ مِنْهُ الْبَذَوَاتُ كَالسَّنَةِ وَالنَّوْمِ وَالْحَطَرَةِ وَالْهَمِّ وَالْخَرَنِ وَالْبَهَجَةِ وَالضَّحِكِ وَالْبَكَاءِ وَالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ وَالرَّغْبَةِ وَالسَّامَةِ وَالْجُوعِ وَالشَّيْعَ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَأَنْ يَتَوَلَّهُ مِنْهُ شَيْءٌ كَيْفُ أَنْ لَطِيفٌ (وَلَمْ يُوْلَدْ) لَمْ يَتَوَلَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْءٍ وَكَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَانِصِرَهَا كَالْشَّنِيءِ وَالْدَّابَّةِ وَالْبَنَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَالْمَاءِ مِنَ الْبَنَابِعِ وَالشَّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ وَلَا كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْلَّطِيفَةُ مِنْ مَرَاكِرِهَا كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ وَالشَّعْمِ مِنَ الْأَذْنِ وَالشَّمْسِ مِنَ الْأَنْفِ وَالْذُوقِ مِنَ الْفَمِ وَالْكَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَالْمُغَرَّفَةِ وَالشَّمِيزِ مِنَ الْقَلْبِ وَكَالْأَنْارِ مِنَ الْحَجَرِ.
 لَا يَلِدُ هُوَ اللَّهُ الصَّمْدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَلَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ مُبِينٌ الْأَشْيَاءُ وَخَالِقُهَا وَمُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدرَتِهِ يَتَلَاشِي مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَسْتِيَّهِ وَيَتَفَقَّدُ مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ فَذَلِكُمُ اللَّهُ الصَّمْدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ».

٦. قال وهب بن وهب القرشي: سَمِعْتُ الصَّادِقَ اللَّهَ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ قَبْلَهُمْ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ الصَّمْدِ فَقَالَ: تَفْسِيرُهُ فِيهِ فِلَسْطِينٍ عَلَى الْبَاقِرِ اللَّهَ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ قَبْلَهُمْ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ الصَّمْدِ فَقَالَ: تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمْدُ خَمْسَةُ أَخْرَفٍ: فَالْأَلْفُ دَلِيلٌ عَلَى إِثْبَاتِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّاهُ) ^(١) وَ ذَلِكَ تَبَيْهٌ وَإِشَارَةٌ إِلَى الْفَائِبِ عَنْ ذِرَّةِ الْحَوَاسِنِ وَاللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِثْبَاتِهِ أَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَالْأَلْفُ وَاللَّامُ مُذَعْنَانِ لَا يَظْهَرُانِ عَلَى اللِّسَانِ وَلَا يَقْعَدُانِ فِي الشَّعْمِ وَيَظْهَرُانِ

۵. وهب بن وهب فرشی گوید: امام صادق، از پدرش امام باقر، از پدرش ^{علیهم السلام} نقل می‌کند که اهل بصره نامه‌ای به امام حسین ^{علیه السلام} نوشته‌ند و در مورد معنای صمد پرسیدند. حضرت در پاسخ آنها نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد، در قرآن فرو مردوب در آن مجادله و گفت و گو نکنید و بدون داشش در مورد آن سخن مگویید، چراکه از جدم رسول خدا ^{علیه السلام} شنیدم که می‌فرمود: «هر کس بدون علم و دانش در مورد قرآن چیزی بگوید جایگاهش در آتش دوزخ است.» بی‌تر دید خدای سبحان صمد را تفسیر کرده و فرموده است: «الله أحد الله الصمد، سپس آن را تفسیر کرده و فرموده است: «نزاده و زاده نشده و برای او همتای نیست.»

«لم يلد» یعنی: چیزی مخت و غلظی همچون فرزند و سایر چیزهای غلظی که از آفریدگان بیرون می‌آید، از او بیرون نیامده و نه چیز لطیفی چون نفس و از او عوارضی همچون چرت، خواب، اندیشه، اندوه، خوشحالی، خنده، گریه، ترس، امید، رغبت، دلتنگی، گرسنگی و سیری پراکنده و منشعب نشده است. خدا بر تراز آن است که چیزی از او بیرون آید و چیز غلظی بالطیفی ازاو متولد شود.

«ولم يولد» یعنی از چیزی متولد نشده و از چیزی بیرون نیامده است، انسان که چیزهای زخت و غلظی از عناصر خود بیرون می‌آیند، چون، حیوان از حیوان، گیاه از زمین، آب از چشمها، میوه‌ها از درختان و نه انسان که چیزهای لطیف از مرکزهای خود بیرون می‌آیند، مانند دیدن با چشم، شنیدن با گوش، بوبیدن با بینی، چشیدن با دهان، سخن گفتن با زبان، شناختن و تمیز دادن با دل و چون آتش از سنگ، نه بلکه او خدای صمدی است که نه از چیزی و نه در چیزی و نه بر چیزی است. او پدیدآوردنده چیزها، آفریننده آنها و آورنده آنها به قدرت خوبی است که آنچه برای فنا و نیستی آفریده به مشیت و به خواستش از هم می‌پاشد و متلاشی می‌شود و آنچه برای بقا و ماندن آفریده به علمش بالقی می‌ماند. پس این خدای صمدی است که نزاده و زاده نشده و دنای نهان و آشکار است. بزرگ و صاحب برتری است و هیچ کس اوراهمنابوده و نخواهد بود.

۶. وهب بن وهب فرشی گوید: از امام صادق ^{علیه السلام} شنیدم که: گووهی از مردم فلسطین خدمت امام باقر ^{علیه السلام} شرفیاب شدند، از آن حضرت در مورد مسایلی پرسیدند. حضرت به آنها پاسخ داد. آنگاه در مورد معنای صمد پرسیدند. حضرت فرمود: «تفسیرش در خود آن است الصمد پنج حرف است. الف دلیل بر آنیت و تحقق اوست که همان گفتار خداست که گواهی داد خدا به این که خدای جزا نیست و آن تنبیه و اشاره به سوی غائب از دریافت حواس است و لام دلیل بر الهیت و خدایی اوست به این که او خدا است و لام در یکدیگر ادغام شده‌اند و بر زبان ظاهر نمی‌شوند و در گوش واقع نمی‌شوند و هنگام نوشتن ظهور

في الكتابة دليلان على أن الهيبة يطفئه حقيقة لا تدرك بالحواس ولا تنفع في لسان واصف ولا أذن سامي لأن تفسير الله هو الذي أله الخلق عن ذكر ماهيته وكيفيته يحسن أبوهم لا بل هو مبدع الأوهام وحالى الحواس وإنما يظهر ذلك عند الكتابة دليل على أن الله سبحانه أظهر روبنته في إدراك الخلق وتزكيت أرواحهم الطافية في أجسادهم الكثيفة فإذا نظر عبد إلى نفسه لم ير روحه كما أن لام الصمد لا تتبين ولا تدخل في حاشية من الحواس الخمس فإذا نظر إلى الكتابة ظهر له ما حفي ولطف فتش تفكك العبد في ماهية الباري وكيفية الله فيه وتحيز ولم تحيط فكرته بشيء يتصور له لأن الله عز وجل حال القصور فإذا نظر إلى خلقه ثبت له أنه عز وجل حالهم ومراكب أرواحهم في أجسادهم وأما الصاد فدليل على الله عز وجل صادق وقوله صدق وكلامه صدق وداعا عنده إلى اتباع الصدق بالصدق ووعده بالصدق دار الصدق وأما الميم فدليل على ملكه وأنه الملك الحق لم ينزل ولا يزال ولا يزول ملكه وأما الدال فدليل على دوام ملكه وأنه عز وجل دائم تعالى عن الكون والزوال بل هو عز وجل يكون الكتابات الذي كان يكتوينه كل كائن.

ثم قال عليه: «لو وجدت لعلمي الذي آتاني الله عز وجل حملة لنشرت الشوجنة والاسلام والایمان والدين والشرائع من الصمد وكيف لي بذلك ولم يجذب جدي أمير المؤمنين عليه حملة لعلمه حتى كان يت نفس الصعداء ويقول على المنبر: سلوني قتل أن تفقدوني فإن بين الجوانح متى علم بما جئت هاه؟ ألا لا أحد من يحمله إلا وآتي عليكم من الله الحجة البالغة فلاتنولوا قوما غضب الله عليهم قد ينسوا من الآخرة كما ينس الكفار من أصحاب القبور». ثم قال البنافر عليه: «الحمد لله الذي من علينا وفتنا ليعاذته الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد. ولم يكن له كفوا أحد وجعلناه عبادة الاوثان حمنا سردا وشبرا واصبا وقوله عز وجل: (الله يلد ولم يولد) يقول: لم يلد عز وجل فيكون له ولد يرثه ولم يولد فيكون له ولد يشركه في روبنته وملكه (ولم يكن له كفوا أحد) فيعاونه في سلطانه».

٧. حدثنا أبي رحمة الله قال: حدثني سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عيسى عبيد بن يوئس بن عبد الرحمن عن الربيع بن مسلم قال: سمعت أبي الحسن عليه السلام و

دارند و دلیل اند بر این که خداییش به لطفی که دارد نهان است، نه به حواس درک می‌شود و نه در زبان وصف کننده و نه در گوش شنونده واقع می‌شود؛ زیرا که تفسیر الله همان کسی است که خلق از دریافت ماهیت و کیفیتش به حس یا به خیال سرگشته‌اند. نه، بلکه او پدید آورنده خیالها و آفرینشده حواس است و آن تهابه هنگام نوشتن ظاهر می‌شود و این دلیل است بر این که خدای سبحان، پروردگاری خود را در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیف آنان در غلیظشان آشکار فرمود. پس هنگامی که بنده‌ای به خود نظر کند روحش رانبیند، چنانکه لام الصمد ظاهر نمی‌شود و وارد یکی از حواس پنجگانه نمی‌شود و آنگاه که به نوشته نظر کند، آنچه پنهان و لطیف بوده براظهر شود. پس هر زمان بنده در ماهیت آفریدگار و کیفیت او بینیشید؛ در روی متعبز و سرگردان شود و اندیشه‌انش نمی‌تواند به چیزی که برای او متمور نیست احاطه کند، زیرا که او عزوجل -آفرینشده سورتهاست. پس هرگاه به آفریده اونظر کند، برایش ثابت می‌شود که او آفریدگار آنها و اوترکب دهنده ارواح و اجلس آنهاست.

وصاد دلیل بر این است که او استگواست و سخشن صدق است و بندگانش را از روی صدق به پیروی صدق فراخوانده است و به صدق، خانه صدق را به آنان وعده فرمود.

ومیم دلیل بر ملک و پادشاهی اوست او پادشاه حقی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهیش زایل نخواهد شد.

ودال دلیل است بر دوام و پادشاهی اوست و اینکه او اوست همیشگی است و از بودن زایل شدن برتر است، بلکه هستی دهنده صاحبان هستی است که به هستی نادنیش هر هستی دارندگان، هستی یافته است.

آنگاه حضرت ﷺ فرمود: «اگر برای دانش خوبی که خدای عزوجل به من عطا فرموده، حاملانی می‌باشم البته توحید، اسلام، ایمان و دین و شرایع والز لفظ الصمد نشر می‌کردم و چگونه این امر بر من ممکن باشد؛ در حالی که جذم امیر المؤمنین ﷺ حاملانی را برای علم خوبی نیافت تا آنکه آه سرد از سبنة بر درد می‌کشید و بر فراز منبر می‌فرمود: «از من بپرسید پیش از آنکه مرانباید. به راستی که در سینه‌ام علم بسیاری است. آه آه آگاه باشید کسی رانمی‌باشم تا آن را بردارد. آگاه باشید اکه من بر شما از جانب خدا حجت رساهستم پس گروهی را که خدا بر آنان خشم کرده دوست مدارید که به حقیقت آنان از آخرت نویمد شده‌اند، آنسان که کفر کافران از صاحبان فیرها که مردگانند -نومید شده‌اند.

بعد از آن امام باقر ﷺ فرمود: «حمد و سپاس از آن خدایی است که بر ما منت‌نهاده و ما را به پرستش خود توفیق داد. یگانه صمدی که نزاد و زاده نشد و هیچ همتایی ندارد و نخواهد داشت و ما را از پرستش بتها دور کرده؛ حمدی همیشگی و شکری واجب».

این که خناوند می‌فرماید: «نژاده و زاده نشده؟» می‌فرماید: «خدای سبحان نژاده تا اور افرزندی باشد که از اوارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با اور پروردگاری و پادشاهیش شرکت کند و «کسی او را همتا نبوده» تا لوادر سلطنتش باری کند.

۷- ربیع بن مسلم گوید: از حضرت ابوالحسن ؑ شنیدم که از حضرت در مورد معنای صمد

شيل عن الصمد فقال: «الصمد الذي لا جوف له». ﴿كَمْ لَمْ يَرَهُوا مِنْ حَيٍّ وَمِنْ مَمْوَلٍ﴾

٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ
صَفَوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي أَيُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ
سَالُوا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالُوا: أَتَبِتَ نَارَ رَبِّكَ فَلَمَّا تَلَاهَا لَا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَّلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ
إِلَى آخِرِهَا» فَقَلَّتْ لَهُ: مَا الصَّمَدُ فَقَالَ: «الَّذِي لَيْسَ بِمُجُوبٍ».

٩. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَنْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ يُونُسَ
بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
شَيْءٍ مِّنَ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَتْ أَسْنَاؤُهُ الَّتِي يَدْعُу بِهَا وَتَعَالَى فِي عُلُوْكُنْهُ
وَاحِدٌ تَوَحَّدُ بِالْتَّوْحِيدِ فِي عُلُوْهُ تَوَحِيدُهُ شَمْ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ فَهُوَ وَاحِدٌ صَمَدٌ قَدُّوسٌ يَعْبُدُهُ
كُلُّ شَيْءٍ وَيَصْبِدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ وَوَسْعُ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا».

١٠. حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَقْوُبٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَلَقْبُهُ شَبَابُ
الصَّيْرَفِيُّ عَنْ ذَاوَذِبْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قَلَّتْ لَأَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعْلُتْ فِي ذَلِكَ مَا الصَّمَدُ
قَالَ: السَّيِّدُ الْمَضْمُودُ؟ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ».

١١. حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرِ أَخْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَزْوَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ مُحَمَّدُ سَلَيْمانَ
بِفَارِسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّوَاسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمانَ عَنْ زَيْدِ الرَّشْكِ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ أَنَّ
الشَّيْءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْثَ سَرِيَّةً وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهَا غَيْرَهُ فَلَمَّا رَجَعُوا سَأَلُوكُمْ قَالُوا كُلُّ خَيْرٍ غَيْرَهُ
قَرَأُوا بِهَا فِي كُلِّ صَلَاةٍ بِـ«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» قَالَ: «يَا عَلَيَّ لَمْ فَعَلْتَ هَذَا؟» قَالَ: «لِحَبْيَ لِـ
«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» قَالَ الشَّيْءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَخْبَيْتَهَا حَتَّى أَخْبَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

١٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنْ
عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَهْنَمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
مِائَةً مَرَّةً حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبَ حَمْسِينَ سَنَةً».

پرسیدند. فرمود: «صد است که میان تهی نیست».

۸- محمد بن مسلم گوید: امام صادق ع فرمود: یهودیان از رسول خدا ع پرسیدند: «پرورده‌گارت را برای مانسبت ده و نژاد او را برای مابیان کن». پیامبر سه روز در نگ کرد و به آنها جواب نمی‌فرمود. بعد از آن، این سوره تا آخرش نازل شد. من به آن حضرت عرض کردم: «صد چیست؟» فرمود: «آن که مجوف و میان تهی نیست».

۹- جابر بن یزید گوید: از امام باقر ع در مورد چیزی از توحید پرسیدم. فرمود: «به راستی خداوند که نامهایش که به آنها خوانده می‌شود مبارک است و در علو ذات برتری دارد. یکی است که در توحید خویش به توحید یگانه شده، سپس آن را بر خلقش جاری ساخته است. پس او یگانه و بی نیاز و به غایت پاک است. هر چیزی اورامی پرستد و هر چیزی به سوی او قصد می‌کند و او هر چیزی را از روی علم و دانش فرا گرفته است».

۱۰- داود بن قاسم جعفری گوید: به امام جواد ع عرض کردم: «فدایت شوم! معنای صمد چیست؟» فرمود: «ستید و بزرگی که همه آفریدگان در اندک و بسیار به سوی او قصد کنند».

۱۱- عمران بن حصین گوید: پیامبر خدا ع لشکری را به منطقه‌ای فرستاد و علی ع را فرمانده آن قرار داد، هنگامی که لشکریان بازگشتند پیامبر از احوال آنان پرسید. عرض کردند: «همه چیز خوب بود مگر آنکه او در هر نمازی که با مامی خواند سوره قل هو الله احد را می‌خواند». پیامبر فرمود: «یا علی اچرا چنین کردی؟» عرض کرد: «به جهت آن که من سوره قل هو الله احد را دوست می‌دارم». پیامبر ع فرمود: «تا وقتی آن را دوست داری خداوند تو را دوست دارد».

۱۲- عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جتنی نقل می‌کند که گوید: رسول خدا ع فرمود: «هر کس سوره قل هو الله احد را به هنگامی که در خوابگاه خود قرار می‌گیرد بخواند، خداوند گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد».

١٣. حَدَّثَنَا أَبِي زَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ الْحُسَينِ بْنِ زَيْدِ التَّوْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادِ الشَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى سَعْدِيْنَ مُعَاذَ فَقَالَ: لَقَدْ وَافَى مِنَ الْمُلَائِكَةِ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ سَبْعُونَ الْفَ مَلَكٌ وَفِيهِمْ حَزَرَيْلٌ يُصْلُونَ عَلَيْهِ فَقَلَّتْ: يَا حَزَرَيْلُ يَمْسِحُ صَلَاتَكُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: بِقِرَاءَةِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) قَائِمًا وَقَاعِدًا وَرَاكِبًا وَمَاشِيًّا وَذَاهِبًا وَجَانِبًا».

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلَى بْنِ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْنِيْدِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا كَفَلَ لِي: (قُلْ لِلْمُغَبَّسِيِّ: يَكُفُّ عَنِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَغَيْرِهِ وَيَكْلُمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرَفُونَ وَيَكْفُّ عَمَّا يُنْكِرُونَ وَإِذَا سَأَلْتُكُمْ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) وَإِذَا سَأَلْتُكُمْ عَنِ الْكَيْفِيَّةِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) وَإِذَا سَأَلْتُكُمْ عَنِ السَّمْعِ فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَكَلِمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرَفُونَ).

١٥. حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكَبَّرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ التَّنْجُعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَينِ بْنِ زَيْدِ التَّوْقِيِّ عَنْ عَلَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَاحِدَةً فَكَانَمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَثُلُثَ التَّوْرَةِ وَثُلُثَ الْإِنجِيلِ وَثُلُثَ الرِّبْيُورِ».

۱۳- اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از امام صادق، از پدر بزرگوارش علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود: پامیر علیهم السلام بر سعد بن معاذ نماز گزارد و فرمود: «هفتاد هزار فرشته، در نماز او حاضر شدند، جبرئیل علیهم السلام نیز در میان آنان بود و بر او نماز می‌گزارد». من گفتم: «ای جبرئیل! برای چه او شایسته نماز شما شده است؟» گفت: «برای اینکه او سوره قل هو الله احد را در حال ایستاده، نشسته، سواره، پیاده رونده و آینده می‌خواند».

۱۴- محمد بن عبید گوید: خدمت امام رضا علیهم السلام شرفیاب شدم. حضرت به من فرود: «به عتباسی بگو تا از سخن در مورد توحید و غیر آن بازایستد و با مردم به آنجه می‌شناستند سخن گوید و از آنجه انکار می‌نمایند و نمی‌دانند بازایستد و هنگامی که از تو در مورد توحید پرسند بگو آنسان که خدا فرمود: «**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُورٌ أَحَدٌ**» و آنگاه که از تو در مورد کیفیت و چگونگی پرسند، بگو آنسان که خدا فرمود: جزی در ذات و صفات مانند او نیست. و آنگاه که از شنیدن خدا پرسند بگو آنسان که خدای فرمود: او شنواز داناست پس با مردم به آنجه می‌شناستند سخن گویی.

۱۵- ابو بصیر گوید: امام صادق علیهم السلام فرمود: «هر کس بک مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند، گویی

که یک سوم قرآن، یک سوم تورات، یک سوم انجیل و یک سوم زبور را خوانده است».

٥. باب معنى التوحيد والعدل

١. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِنِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيْدِ بْنِ عَزِيزِ السَّمْرَقْنَدِيُّ الْفَقِيهُ بِأَرْضِ بَلْخَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدَ الرَّاهِدِ السَّمْرَقْنَدِيُّ بِإِسْنَادِهِ رَفْعَةُ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ : أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَالْعَدْلُ وَعِلْمُهُ كَثِيرٌ وَلَا يَبْدُ لِعَاقِلٍ مِنْهُ فَأَذْكَرْتُ مَا يَشْهُدُ الْوَقْفُ عَلَيْهِ وَيَتَهَيَّأُ حَفْظُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ: «أَمَا التَّوْحِيدُ فَإِنَّ لَا تُجْوَزُ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ وَأَمَا الْعَدْلُ فَإِنَّ لَا تَنْسَبُ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَا مَكْرُوكُ عَلَيْهِ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ الْمَكْتَبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدْمَيِّ عَنْ عَبْدِ الْغَظَيْمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ الْأَمَامِ عَلَيْهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ عَلَيْهِ الرَّضَا عَلَيْهِ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ قَالَ: «خَرَجَ أَبُو حَيْفَةَ ذَاتِ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ فَأَسْقَبَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا غَلامُ مِنْ أَنْ تَعْصِيَهُ؟ قَالَ: لَا تَخْلُو مِنْ ثَلَاثَةِ: إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُلْكَةِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَيَسْتَ مِنْهُ فَلَا يَتَبَعِي لِلْكَرِيمِ أَنْ يُعَذَّبَ عَبْدُهُ بِمَا لَا يَكْسِبُهُ وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُلْكَةِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ الْعَبْدِ وَلَيَسْ كَذَلِكَ فَلَا يَتَبَعِي لِلشَّرِيكِ الْقَوِيِّ أَنْ يَطْلُمَ الشَّرِيكَ الْصَّعِيفَ وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَهِيَ مِنْهُ فَإِنْ عَاقَبَهُ اللَّهُ فَذَنَبَهُ وَإِنْ عَفَا عَنْهُ فَيَكْرِمُهُ وَفَجُودُهُ».
٣. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسْنِ عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ سَعِيْدِ بْنِ حَرَبِ الْجِيرِ فِي النَّشَابِيَّةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ بْنِ الْحَسِنِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّائِعِ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ الْمَعْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَفِيَّانَ مَوْلَى مُزَيْنَةَ عَمْنُ حَدَّثَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارَسِيِّ رَحْمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَا أَقُولُ عَلَى الصَّلَاةِ بِاللَّئِلِ فَقَالَ: «لَا تَنْعِصُ اللَّهَ بِالنَّهَارِ» وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ إِنِّي قَدْ حُرِمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّئِلِ! فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ الْكَفَافُ: «أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيْدَتْكَ ذُنُوبُكَ».

بخش پنجم

معنای توحید و عدل

۱- ابو احمد سمرقندی به استناد خود در حدیث مرفوعه‌ای گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که اساس و بنیاد دین، توحید و عدل است و علم آن بسیار است و عاقل را ز آن گزیری نیست، پس آنچه را که اطلاع بر آن آسان و حفظش آماده و مهبا است بیان کن.

حضرت علیه السلام فرمود: «توحید آن است که آنچه را به تو رووا است بر پروردگارت روانداری و عدل آن است که آنچه تو را بر آن سرزنش فرموده است به آفریدگارت نسبت ندهی».

۲- عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از امام علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «روزی ابو حنیفه از حضور امام صادق علیه السلام بیرون آمد و با موسی بن جعفر علیه السلام روبرو شد، ابو حنیفه به آن حضرت گفت: «دای پسر! گناه از کیست؟» فرمود: «گناه» از سه قسم خالی نیست؛ یا از خدا می‌باشد و از اونیست پس شایسته نیست که کریم بندۀ خود را به آنچه آن را انجام نداده عذاب کند و یا از خدا و از بندۀ می‌باشد و چنین نیست چون شایسته نیست شریک قوی بر شریک ضعیف ظلم کند و یا از بندۀ می‌باشد که چنین است پس اگر خدا او را بازخواست کند به سبب گناه اوست و اگر او را اغفو کند به کرم وجود او (خدا) است».

۳- از سلمان فارسی رض نقل شده که مردی نزد او آمد و گفت: «بابا عبدالله! من به هنگام شب نیرویی بر اقامه نماز ندارم»، فرمود: «در روز خدا را نافرمانی مکن»، و مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام شریف باد شد و عرض کرد: «با امیر المؤمنین! من به هنگام شب از نماز محروم شدم»، امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «تو گسی هستی که گناهات تو را به بند کشیده است».

عن باب أنه عز وجل ليس بجسم ولا صورة

١. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: وَصَفَتْ لِأَبِي الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ قَوْلَ هِشَامَ الْجَوَيْقِيِّ وَمَا يَقُولُ فِي الشَّابِ الْمُؤْفِقِ وَوَصَفَتْ لَهُ قَوْلَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُشَهِّدُ شَيْءًا».

٢. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَافُ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنَ قُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفِيقَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الفَرْجِ الرَّحْجَيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ: أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجَسْنِ وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَةِ فَكَتَبَ الْعَلَوِيِّ: «ذَغْ عَنْكَ خَيْرَةُ الْعِزَارَانِ وَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهِشَامَانِ».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ حَمْزَةِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ: أَسْأَلُهُ عَنِ الْجَسْنِ وَالصُّورَةِ فَكَتَبَ الْعَلَوِيِّ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِيلُهُ شَيْءٌ لَا جَسْنٌ وَلَا صُورَةً».

٤. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلَى بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ: سَمِعْتُ هِشَامَ الْحَكَمَ يَزْوِي عَنْكُمْ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ جِسْمُ صَمَدِيٍّ نُورٌ مُعْرِفَةٌ ضَرُورَةٌ يَمْنَعُهَا عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ! فَقَالَ الْعَلَوِيِّ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَقْلِمُ أَحَدًا كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِيلُهُ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ التَّبَصِيرُ لَا يُحَدُّ وَلَا يُحْسِنُ وَلَا يُمْسِي وَلَا تُذَرِّكُهُ الْحَوَاسُ وَلَا يُجِيبُهُ شَيْءٌ لَا جَسْنٌ وَلَا صُورَةً وَلَا تَخْطِيطُ وَلَا تَخْدِيدُ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَتَّى إِلَى الرَّصَادِ الْعَلَوِيِّ أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَأَمْلَى عَلَيْهِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرُ الْاَشْيَاءِ اِنْشَاءٌ وَمُبْتَدِعُهَا اِبْتِدَاءٌ يَقْدِرُهُ وَجِكْمِيهُ لَا مِنْ شَيْءٍ فَيُنْتَلِ الْاخْزَارُ وَلَا لِعَلَةٍ فَلَا يَقْسِعُ الْاِبْتِدَاءُ خَلْقَ مَا

بخش ششم

خداوند جسم و صورت نیست

۱- محمد بن حکیم گوید: سخن هشام جواليقى و آنچه در مورد جوان مستوي الخلقه مى گويد، همچنین سخن هشام بن حکم را به امام کاظم علیه السلام توصیف کردم، فرمود: «به راستی که هیچ چیزی شباهت به خداوند ندارد».

۲- محمد بن فرج رخجی گوید: نامه‌ای به حضور امام کاظم علیه السلام نوشتم و از حضرت در مورد سخن هشام بن حکم در مورد جسم و سخن هشام بن سالم در مورد صورت پرسیدم. حضرت علیه السلام در پاسخ نوشته: حیرانی سرگشتنگان را واگذار و آن را از خود دور کن و از شر شیطان به خدا پناه ببر که آنچه دو هشام گفته‌ماند گفتار حق و درست نیست^(۱).

۳- حمزه بن محمد گوید: نامه‌ای به امام کاظم علیه السلام نوشتم و از وی درباره جسم و صورت که مشتبه می‌گویند. پرسیدم. حضرت علیه السلام در پاسخ نوشته: «پاک و منزه است آن که چیزی مانند او نیست. اونه جسم است و نه صورت».

۴- علی بن ابی حمزه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «از هشام بن حکم شنیدم که از شمارا بیت می‌کرد که: خدا جسمی صمدی (توپر) و نورانی است و معرفتش بدیهی است (و تبا به استدلل ندارد، بلکه فطیر است) به هر کس که از آفریدگان خود بخواهد احسان می‌کند».

حضرت علیه السلام فرمود: «پاک و منزه است آن که هیچ کس نمی‌داند که او چگونه است مگر خودش، و چیزی مانند او نیست و او شنواری بیناست که به اندازه در نمی‌آید و محسوس نمی‌شود و تجسس نمی‌شود و متن نمی‌شود و حواس اوران نمی‌یابند و چیزی به او احاطه نمی‌کند، نه جسم است و نه صورت و نه قابل علامت گذاری و محدود کردن».

۵- محمد بن زید گوید: خدمت امام رضا علیه السلام شریفاب شدم تا از توحید خدا بپرسم. آن حضرت این گونه به من املان نمود: تمام ستایش و سپاس، از آن خدایی است که از قدرت و حکمتش شکافنده و آفریننده چیزها و پدید آورنده آنها از ابتداء است. نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه به

۱- با توجه به منزهت هر دو هشام در میان اصحاب امام کاظم علیه السلام شاید معنای حدیث این باشد که: سخن این در هشام چیزی نیست.

شاء كييف شاء متوحداً بذلك لاظهار حكمته وحقيقة ربوبيته لا تضططه الفعل ولا
تبليغه الاوهام ولا تدركه الانصار ولا يحيط به مقدار عجزت دونه العبرة وكلت دونه
الانصار وضل فيه تصاريف الصفات احتججت بغير حجاب مخجوب واشترى بغير ستر
مشور عرف بغير رؤية ووصف بغير صورة ونعت بغير جسم لا إله إلا الله الكبير
المتناهى».

٤. حدثنا علي بن احمد بن عبد الله البزقاني رضي الله عنه عن
أبيه عن جده احمد بن أبي عبد الله عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن محمد حكيم قال:
وصفت لابي ابراهيم عليه السلام قول هشام الجواليني وحكيت له قول هشام بن الحكم: إنَّه
جسم فقال: «إنَّ الله لا يُشبهه شيءٌ أَيُّ فحش أوْ خنَّ أَغْظُمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصْفُ خَالِقَ
الْأَشْيَايَ بِحَسْنٍ أَوْ صُورَةً أَوْ بِخَلْقَةٍ أَوْ بِتَحْدِيدِ أَوْ أَغْضَاءٍ؟! تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ عَلُواً كَبِيرًا».
٧. حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمزان الدقاق رضي الله عنه قال: حدثنا محمد
بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البزكي عن الحسين الحسن و
الحسين بن علي عن صالح بن أبي حماد عن بكير بن صالح عن الحسين بن سعيد عن عبد
الله بن المغيرة عن محمد زيد قال: سمعت يومنا بن طبيان يقول: دخلت على أبي عبد
الله عليه السلام فقلت له: إن هشام بن الحكم يقول قولًا عظيمًا لا أَنْتَ أَحْتَصِرُ لَكَ مِنْهُ أَخْرَفًا
يزعم: إنَّ الله جسم لأنَّ الأشياء شئان: جسم وفنل الجسم فلا يجوز أن يكون الصانع
يُعْنِي الفعل ويُحْبِرُ أنَّ يَكُونُ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ! فقال أبو عبد الله عليه السلام: «وَيْلَهُ أَمَا عَلِمَ أَنَّ
الجسم محدودٌ متناهٍ وَالصورة محدودة متناهية فإذا احتمل الْحَدَادِ الرِّيَادَةَ وَ
التصاصَ وإذا احتمل الرِّيَادَةَ وَالتصاصَ كَانَ مَخْلُوقًا». قال: قلت: فما تقول؟ قال: «لا
جسم ولا صورة وهو مجسم الاجسام ومضمر الصور لم يتجرأ ولم يتزايد و
لم يتناقض لذا كان كما يقول لم يكن بين الخالق والمخلوق فرق ولا بين المنشي والمنشأ
لكنَّهُ المنشي فرق بين من جسمه وصورة وأنشأ إذ كان لا يُشبهه شيءٌ ولا يُشَبِّهُهُ
شيئاً».

٨. حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمزان الدقاق رضي الله عنه قال: حدثنا محمد
بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل البزكي عن علي بن القباس عن الحسن بن
عبد الرحمن الجمانى قال: قلت لابي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: إن هشام بن الحكم

جهت علتی خلق فرموده که ابتداع و پدید آوردن صحیح نباشد. آنچه را که خواسته بدانگونه که خواسته آفریده، در حالی که در این امر به جهت اظهار حکمت و درست کرداری خود و حقیقت پروردگاری خویش متوجه و تنهای است. عقلها نمی توانند او را ضبط کنند و خیالها به اونمی رسند و دیدگان او را در نیابند و اندازه به او احاطه نکنند. سخن از بیان وصف او نتوان شده و دیدگان در نزد او وامانده و گردشتهای صفات در او گمراه شده و ره به جایی نبرده است. بی یوششی که مستور باشد، پنهان شده، بدون رویت شناخته شده و به غیر صورت وصف شده و به غیر جسم نعت شده است. معبدی جز خدا که بزرگواری عظیم الشأن است - نیست.

۶- محمد بن حکیم گوید: «سخن هشام جوالیقی و سخن هشام بن حکم را که خدا جسم است به امام کاظم علیه السلام بیان کردم ». حضرت علیه السلام فرمود: «به راستی که هیچ چیزی به خداوند متعال نمی ماند، کدام سخن زشت و ناسزا و یا بیهوده‌ای بزرگتر از گفتار کسی است که آفرینشده همه چیز را به جسم یا صورت یا به یکی از آفریدگانش یا به تحديد و اندازه نمودن یا به داشتن اعضاء، توصیف می کند؟! خداوند از این عیب به برتری بزرگ، برتر است ».

۷- محمد بن زیاد گوید: «از یونس بن طبلان شنیدم که می گفت: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: «هشام بن حکم گفتار بزرگی می گوید که خلاصه‌ای از آن را حضور شما بازگو می کنم. او می پندرد که خدا جسم است، زیرا که چیزها بر دو قسم‌اند: یکی جسم و دیگری فعل جسم، روانیست که صانع عالم به معنای فعل باشد و جایز است که به معنایی فاعل باشد ».

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر او! آیا ندانسته که جسم و صورت محدود و متناهی اند و به بایان می رسند و هرگاه اندازه احتمال داشته باشد احتمال زیاده و نقصان دارد و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود، آفریده شده و مخلوق خواهد بود ». یونس گوید: عرض کردم: «پس من چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم؟!» حضرت فرمود: «بگو: (خدا) نه جسم است و نه صورت. او جسمها را جسم کرده و صورتها را تصویر کرده، جزء چیز نمی شود و به بایان نمی رسد و افزوده نمی گردد و کم نمی شود و اگر امر آن گونه باشد که او می گوید بین آفریدگان و آفریده شده (خالق و مخلوق) فرقی نخواهد بود. همچنین بین سازنده چیزها و ساخته شده جدایی نخواهد بود، ولیکن او پدیدآورنده است و بین آن که مجسم و مصور کرده و پدید آورده فرق است، زیرا اودر هنگاگی بود که چیز نبود تا به او شباهت داشته باشد و او به چیزی شباهت نداشت ».

۸- حسن بن عبدالرحمن حمان رحمتی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «هشام بن حکم می پندرد که خدا جسمی است که چیز مانند او نیست، دانا، شنوا، بینا، توانا، سخنگو و ناطق است و سخن گوینی، توانایی و دانش او به روش واحدی جاری می شود که چیزی از اینها آفریده شده نیست ».

رَعْمَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَالْعِلْمُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ قَادِرٌ مُتَكَلِّمٌ نَاطِقٌ وَالْكَلَامُ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِلْمُ تَجْرِي مَجْرِي وَاحِدًا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا مَخْلُوقٌ؟ فَقَالَ: «فَقَاتَلَهُ اللَّهُ أَمَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَخْدُودٌ وَالْكَلَامُ غَيْرُ الْمُتَكَلِّمِ؟! مَعَاذُ اللَّهُ وَأَبْرَأُ إِلَيْهِ مِنْ هَذَا القَوْلِ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا تَحْدِيدٌ وَكُلُّ شَيْءٍ سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَإِنَّمَا تَكُونُ الْأَشْيَاءِ يَارَادِيهِ وَمَشِيَّهِ مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ وَلَا تَرْدُدٍ فِي نَفْسٍ وَلَا نُطْقٍ يُلْسَانٌ».

٩. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلَيْنِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ: أَنْ مَنْ قَتَلَنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ فَيَمْنَمُ مَنْ يَقُولُ جِسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ بِخَطْهِ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوَضِّفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْغَلِيمُ أَوْ قَالَ النَّبِيُّ».

١٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قَالَ الْعَبَاسِيُّ قَدْ: لَهُ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ جَعَلْتُ فِي ذَلِكَ أَمْرِنِي بِعَصْرِ مَوَالِيَّكَ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسَالَةٍ قَالَ: «وَمَنْ هُوَ؟» قَلَتِ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ: «فِي أَيِّ شَيْءٍ الْمَسَالَةُ؟» قَالَ: قَلَتِ فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: «وَأَيِّ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ؟» قَالَ: يَسْأَلُكَ عَنِ اللَّهِ جِسْمٌ أَوْ لَا جِسْمٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: «إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَدَاهِبَ: مَدَهْبُ إِثْنَتَيْنِ بِتَشْبِيهٍ وَمَدَهْبُ النَّفْيِ وَمَدَهْبُ إِثْنَتَيْنِ بِلَا تَشْبِيهٍ فَمَدَهْبُ الْإِثْنَتَيْنِ بِتَشْبِيهٍ لَا يَجُوزُ وَمَدَهْبُ النَّفْيِ لَا يَجُوزُ وَالطَّرِيقُ فِي المَدَهْبِ الثَّالِثِ إِثْنَتَيْنِ بِلَا تَشْبِيهٍ».

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ مَا جِيلِونِيَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَاسِ بْنِ حَرْبِشِ الرَّازِيِّ عَنْ يَعْنِي أَصْحَابِنَا عَنِ الطَّبِّيبِ يَعْنِي عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْجَوَادِ عَلَيْهِمَا فَالَّا: «مَنْ قَالَ بِالْجِسْمِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الرُّكَّاَةِ وَلَا تُصْلُوَرِزَاءَهُ».

١٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْقَاسِيَّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ: أَنْ مَنْ قَبَلَنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ قَالَ: فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوَضِّفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

حضرت ﷺ فرمود: «خدا او را بکشد! آیا ندانست که جسم محدود است (واندازه می شود) و سخن غیر از سخن گواست؟ پناه می برم به خدا و از این سخن به سوی خدابیزاری می جویم. خدانه جسم است، نه صورت و نه می توان او را اندازه کرد و هرچه جز اöst آفریده شده و مخلوق است و همه چیزها تنها به اراده و خواست او، بی انکه سخن گوید و تردّد و تفکّر در نفس کند، و بازیان حرف بزند موجود می شوند.»

۹- ابراهیم بن محمد همدانی گوید: خدمت آن شخصیت بزرگوار. یعنی حضرت ابوالحسن ع.
نوشتم: عذمای از موالیان شما زندگان مادر مورد توحید اختلاف کرده‌اند، چراکه بعضی از آنها می گویند: خدا جسم است و برخی دیگر می گویند: صورت است. حضرت ع به خط مبارک خود در پاسخ نوشت: پاک و منزه است آن که به اندازه نمی آید، توصیف نمی شود، چیزی مانند او نیست و او شنواز دانا- یا بینا- است.

۱۰- عباسی گوید: به حضرت یعنی ابوالحسن ع- عرض کردم: «قدای تو گردم! یکی از دوستانت به من امر کرده مسالمای را از شما بپرسم.» فرمود: «او کیست؟» عرض کردم: «حسن بن سهل» فرمود: «سؤال در مورد چه چیز است؟» عباسی می گوید: عرض کردم: «در مورد توحید.» فرمود: «پرسش او از چه چیز توحید است؟» عرض کردم: «از شما می برسد که خدا جسم است یا نه؟» عباسی می گوید: حضرت به من فرمود: «مردم در مورد توحید سه مذهب دارند: مذهب اثبات با تشبیه، مذهب نفی و مذهب اثبات بدون تشبیه.» پس مذهب اثبات با تشبیه روا نیست و مذهب نفی نیز جایز نیست و طریق درست در مذهب سوم است که اثبات بدون تشبیه است.

۱۱- حسن بن عباس بن حریش رازی از برخی از اصحاب مالز طبیب. یعنی حضرت علی بن محمد واز امام جواد ع نقل می کند که هر دو بزرگوار فرمودند: «هر کس به جسم قائل باشد چیزی از زکات را به اوندهید و پشت سرش نماز نخوانید.»

۱۲- محمد بن علی کاشانی گوید: به خدمت امام نوشت: کسانی که نزد ما هستند در مورد توحید اختلاف کرده‌اند، حضرت ع نوشت: پاک و منزه است آن که محدود و موصوف نمی شود، چیزی مانند او نیست و او شنواز بیناست.

١٣. حَدَّثَنَا الحُسْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ الْأَدْمَيِّ عَنْ بَشِّرِينَ بْنَ شَارِي التَّسَابُورِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَيَّا مَنْ قَبْلَنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ صُورَةٌ فَكَتَبْتُ عليه السلام سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحْدُو لَا يُوصَفُ وَلَا يُشَهِّدُ شَيْءٌ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

١٤. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْادٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدِ عليه السلام سَنَةَ حَمْسٍ وَحَسْبِينَ وَمَا تَبَيَّنَ قَدْ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي أَصْحَابِنَا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ جَسْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ صُورَةٌ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَعْلَمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقْفُ عَلَيْهِ وَلَا أَجُوزُهُ فَعَلْتُ مُنْطَلِّا عَلَى عَبْدِكَ فَوْقَ بَطْهِ عليه السلام سَأَلْتُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَهَذَا عَنْكُمْ مَغْزُولُ اللَّهِ تَعَالَى وَاحِدُ أَحَدٍ صَمْدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ خَالِقٌ وَلَيْسَ بِمَخْلوقٍ يَخْلُقُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا يَشَاءُ مِنِ الْجَسَامِ وَغَيْرُ ذَلِكَ وَيُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَلَيْسَ بِمَصْوِرٍ جَلْ ثَنَاؤهُ وَتَقْدِسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَعَالَى عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ شَيْءٌ هُوَ لَا غَيْرُهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

١٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنُ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا العَبَاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَّ أَبِيهِ نَحْرَانَ عَنْ حَمَادَيْنَ عَثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ كَتَبْتُ عَلَى يَدِي عَبْدِ الْمُلِكِ بْنِ أَعْيَنٍ إِلَى أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بِمَسَائِلِ فِيهَا أَخْبَرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يُوصَفُ بِالصُّورَةِ وَبِالشَّخْطِيَّةِ؟ فَإِنْ رَأَيْتَ جَمْلَنِي اللَّهُ فِدَاؤُكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذَهَبِ الصَّحِيفِ مِنَ التَّوْحِيدِ فَكَتَبْتُ عليه السلام يَدِي عَبْدِ الْمُلِكِ بْنِ أَعْيَنٍ سَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا دَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قِبْلَكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الذِّي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِخَلْقِهِ الْمُنْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذَهَبَ الصَّحِيفَةِ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَّلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْفَقَ عَنِ اللَّهِ الْبَطْلَانَ وَالثَّسِيبَةَ فَلَا تَنْفَعُ وَلَا تَشَبِّهُ هُوَ اللَّهُ الْمَاثِبُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَنْعَدُ الْقُرْآنُ فَتَنْضِلُ بَعْدَ الْبَيَانِ.

١٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلَهُ عَنِ الْجَسْمِ وَالصُّورَةِ فَكَتَبَ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا جَسْمٌ وَلَا صُورَةٌ.

۱۳- بشر بن بشار نشاپوری گوید: به ابوالحسن علیه السلام نوشتم: کسانی که نزد ما هستند در مورد توحید اختلاف کرده‌اند؛ بعضی آنها که می‌گویند: خدا جسم است و بعضی دیگر می‌گویند: صورت است. حضرت علیه السلام نوشته: پاک و منزه است آن که محدود و موصوف نمی‌شود و چیزی به او شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او شناوی بینا است.

۱۴- سهول بن زیاد گوید: در سال دویست و پنجاه و پنجم هجری به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: ای آقای من اصحاب مادر مورد توحید اختلاف کرده‌اند، بعضی می‌گویند: او جسم است و بعضی می‌گویند: صورت است. ای آقای من اگر صلاح می‌دانی که در این مورد چیزی به من بیاموزی تاز آن آگاه شوم و از آن در نگذرم به بندۀ خود تفضل فرموده‌ای. حضرت علیه السلام به خط مبارک خود نوشته: از توحید سوال کردی و این امر از شما بازداشته شده است. خداوند متعال بکی، یگانه و بی‌نباز است، نزاده و زاده نشده است و هیچ کس اوراهمنابوده و نخواهد بود. آفریدگار است و آفریده شده نیست. او آنجه را که خواسته باشد از اجسام و غیر آن می‌افریند و خود جسم نیست. هر چه را که بخواهد تصویر می‌کند و خود صورت نیست. ثنايش بزرگوارتر و نامهایش پاکتر از آن است که اوراهمنابی پاشد، او است نه غیر او. همانند او چیزی نیست و او شناوی بیناست.

۱۵- عبدالرحیم قصیر گوید: نامه‌ای در مورد پرسش‌هایی به خدمت امام صادق علیه السلام نوشتم و به دست عبدالملک بن اعین دادم که به آن حضرت برسانند، از جمله پرسیدم بفرمایید آیا خداوند به صورت و مزبندی وصف می‌شود؟ اگر صلاح می‌دانید. خدا مرا فدای شما کند. مذهب درست از توحید را برای من بنویسید.

حضرت علیه السلام نامه‌ای به من نوشته و آن را به دست عبدالملک بن اعین داد که به من برساند (که در آن امده بود): «خدا تو را حمت کند! در مورد توحید و آنجه افرادی که نزد تو هستند و در این باره سخن گفته‌اند، پرسیدی پس برتر است خدایی که همانند او چیزی نیست و او شناوی بینا است اواز توصیف وصف کنندگان برتر است، همانهایی که خداوند را به خلقش تشبیه می‌کنند و بر خدا افترا می‌بنندند. و بدان اخدا تو را حمت کند! مذهب صحیح در توحید همان صفات خدا است که قرآن به آن نازل شده، پس بطلان و تشبیه را از خدا دور کن که نفی و تشبیه براوروانیست. او است خدای ثابت موجود. خدا از آنجه وصف کنندگان اورا وصف می‌کنند برتر است و از قرآن فراتر مروکه بعد از بیان، گمراه می‌شود».

۱۶- سهول بن زیاد از یکی از اصحاب مانقل می‌کند که گوید: به امام ابوالحسن علیه السلام نوشتم و از حضرت از جسم و صورت سوال کردم. حضرت در پاسخ نوشته: پاک و منزه است آنکه چیزی مثل اونیست، نه جسم است و نه صورت.

١٧. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَعْنِي الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ شَهْلِ بْنِ زِيَادِ الأَذْمِيِّ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ الْأَنْوَافُ عَنِ الْجِنْسِ وَالصُّورَةِ فَكَتَبَ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

١٨. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ التَّبَرِيقِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَخْرِيزٍ عَنْ أَبِي أَبْوَبِ الْحَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا حَفْرِيلَ عَلَيْهِ الْأَنْوَافَ عَمَّا يَزِدُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزُّ وَجَلُّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ قَقَالَ: هِيَ صُورَةً مُحَدَّثَةً مَحْلُوقَةً اضْطَفَاهَا اللَّهُ وَاحْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ فَاضْعَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ قَقَالَ: (بَيْنَيْنِ) ^(١) وَقَالَ: (وَنَقْحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي).

١٩. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمَيْرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّ بَقْصَنِي أَضْخَابِنَا يَرْزُغُمُ أَنَّ لَهُ صُورَةً مُثْلِ صُورَةِ الْإِنْسَانِ وَقَالَ آخَرُ: إِنَّهُ فِي صُورَةِ أَمْرَدَ جَعْدِ قَطْبَطَ فَحَرَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَاجِدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ قَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا تُنْدِرُكُهُ الْإِنْصَارُ وَلَا يُحِيطُ بِهِ عِلْمٌ لَمْ يَلِدْ لَأَنَّ الْوَلَدَ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشْبِهَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ كُفُوا أَخْدُ تَعَالَى عَنْ صِفَةِ مَنْ سِوَاهُ عَلُوًا كَبِيرًا».

٢٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّقْرَرِينَ [أَبِي] دَلْفَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنَ مُحَمَّدَ بْنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ غَنِيَّةً عَنِ التَّوْحِيدِ وَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَقُولُ بِقَوْلِ هَشَامَ بْنِ الْحَكْمَ فَقَضَبَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا لَكُمْ وَلِقَوْلِ هَشَامٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مِنْ زَعْمٍ أَنَّ اللَّهَ عَزُّ وَجَلُّ جَسْمٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ يَا ابْنَ [أَبِي] دَلْفِ إِنَّ الْجِنْسَ مُحَدَّثٌ وَاللَّهُ مُخْدِثُهُ وَمُجْسِمُهُ». وَأَنَا أَذْكُرُ الدَّلِيلَ عَلَى حَدُوثِ الْأَجْسَامِ فِي بَابِ الدَّلِيلِ عَلَى حَدُوثِ الْعَالَمِ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

- ۱۷- حمزة بن محمد گوید: خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشت و از حضرت در مورد جسم و صورت پرسیدم. حضرت در پاسخ نوشت: «پاک و منزه است آنکه چیزی مثل اونیست».
- ۱۸- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد روایتی که می‌گویند: خدا، آدم را به صورت خویش آفرید پرسیدم. حضرت فرمود: «آن صورت، صورتی بود که خدا آن را ایجاد کرده و آفریده بود. خداوندان را بر سایر صورتهای گوناگونی که آفریده بود، برگزید آنگاهه به خودش نسبت داد آنسان که کعبه و روح را به خودش نسبت داد و فرمود: خانه من و در آن از روح خویش دمدم».
- ۱۹- یعقوب بن سراج گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «برخی از اصحاب ما می‌پندارند که خدا را صورتی مثل صورت انسان است و دیگری گوید: اودر صورت پسر ساده روی پیچیده مویی است که مویش به غایت پیچیده و چین و شکن دارد».
- ۲۰- امام صادق علیه السلام به سجده افتاد، آنگاه سرش را بلند کرد و فرمود: «پاک و منزه است خدایی که چیزی مثل اونیست و دیدگان او را در تیابند و هیچ دانشی به او احاطه ندارد، نزاده زیراکه فرزند به پدرش می‌ماند، وزاده نشده که به کسی که پیش از او بوده، شباهت داشته باشد و هیچ کس از آفریدگانش همتای او نبوده و نخواهد بود و از صفت کسی که جزو اون است به برتری بزرگی برتر است».
- ۲۱- صقر بن ابی دلف گوید: از ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام در مورد توحید پرسیده و عرض کرد: «من به قول هشام بن حکم قالتم: «حضرت علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «شما چه کار به قول هشام بن حکم دارید؟! به راستی که او از مانیست؛ کسی که خدا را جسم پنبارد ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای پسر ابی دلف! ابه راستی که جسم محدث است کسی آن را پدید آورده و خدا پدید آورنده و گرداننده جسم است».
- نگارنده می‌گوید: من دلیل بر حدوث اجسام را در بخش دلیل بر حدوث جهان در همین کتاب بیان خواهم کرد. ان شاء الله.

٧. باب أنه تبارك و تعالى شيء

١. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ذَكْرِهِ قَالَ: شَيْءٌ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ أَيْجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شَيْءٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ يُحْرِجُهُ عَنِ الْحَدِّيْنِ: حَدَّ التَّغْطِيلِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ».
٢. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرُو عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكْمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَقَبِّلِ أَنَّهُ قَالَ لِلرَّازِيَّ حِينَ سَأَلَهُ مَا هُوَ؟ قَالَ: «هُوَ شَيْءٌ بِخَلَافِ الْأَشْيَاءِ أَرْجِعْ بِقَوْلِي: شَيْءٌ إِلَى إِثْبَاتِ مَعْنَى وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيْنِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جَسْمٌ وَلَا صُورَةُ».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنُ الصَّفَارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ حَالِدٍ عَنِ النَّصْرَانِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْخَلْيَيِّ عَنْ أَبِي مُسْكَانَ عَنْ زُرْأَرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَقَبِّلَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلُوُّ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خَلُوُّ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكُ الدِّيْنُ لَيْسَ كَمُثْلِهِ شَيْءٌ».

٤. حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرْنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَلَيْهِ بْنِ عَطِيَّةِ عَنْ حَيْشَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ أَيْجُوزُ أَنْ يُقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلُوُّ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خَلُوُّ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مَا خَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلِيَّهُ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْمَفْرَاءِ رَفِعَةِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ أَيْجُوزُ أَنْ يُقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلُوُّ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خَلُوُّ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنُ

بخش هفتم

می توان نسبت به خدا چیز اطلاق کرد

۱- محمد بن عیسی از بکی از راویان نقل کرده که گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آیا جایز است که گفته شود خدای عزوجل چیزی است؟ فرمود: آری با خارج ساختن او زادو حذ: تعطیل و تشبیه.

۲- هشام بن حکم گوید: هنگامی که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: «خدا چیست؟» فرمود: «او چیزی است به خلاف چیزها، با این گفتار من که «چیز» است معنایی را بر او ثابت کن و اینکه او چیزی است به حقیقت چیز بودن جز اینکه اونه جسم است و نه صورت.

۳- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداؤند از خلق خود جدا است و خلقش ازو جدا بند و هرچه - جز خدا - نام چیز بر آن واقع شود و بتوان به آن چیز گفت مخلوق است و خدا (در اینجا) آفریدگار هر چیزی است و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است، خدایی که چیزی مانند او نیست.

۴- خیثمه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا از خلق خود جدا و آفریدگاش ازو جدا هستند و هر چه اسم چیزی بر آن واقع شود - غیر از خدا - مخلوق است و خدای تعالی خالق و آفریدگار هر چیزی است.

۵- ابو المغاره در یک حدیث مرفوعه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی از خلق خود و خلقش ازو جدا هستند و هر چه اسم چیزی بر آن واقع شود - جز خدا - آفریده شده و مخلوق است.

۶- عبدالرحمن بن ابی نجران گوید: از امام جواد علیه السلام در مورد توحید پرسیدم و عرض کردم: آیا

الصَّفَارُ عَنْ مُحَمَّدِينَ عِيسَى بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ
الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَلَّتْ أَتُوَهُمْ شَيْئاً؟ فَقَالَ: «نَعَمْ غَيْرُ مَفْقُولٍ وَلَا مَخْدُودٍ فَمَا وَقَعَ
وَهُنَّكُمْ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ خِلَافٌ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَلَا تُذَرِّكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ ثُذَرِكُهُ
الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُفْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يَتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّ مَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ
مَفْقُولٍ وَلَا مَخْدُودٍ».

٧ . حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدِينَ عِمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي
عَنْدَ اللَّهِ الْكَوْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِينَ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْسَكِيِّ عَنْ الْحُسَنِ بْنِ الْحُسَنِ عَنْ بَكْرِ صَالِحِ
الْحُسَنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِّلْ أَبُو جَعْفَرَ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجُوزُ أَنْ يَقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ
يُجْرِجُهُ مِنَ الْخَدْنِينَ: حَدَّ التَّعْطِيلِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ».

٨ . حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِينَ مَسْرُورٌ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِينَ بَطْأَةً
قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِينَ عِيسَى بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا
تَقُولُ إِذَا قِيلَ لَكَ أَخْبَرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْءٌ هُوَ أَمْ لَا؟ قَالَ فَقَلَّتْ: لَهُ قَدْ أَتَبَتَ اللَّهُ
غَرَّ وَجَلَّ نَفْسُهُ شَيْئاً حَتَّى يَقُولُ: «قُلْ أَيُّ شَيْءٌ أَكْبَرُ شَهَادَةَ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ يَنْبَيِ وَيَنْتَكُمْ»^(١)
فَأَقُولُ: إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالَاشِياءِ إِذَا فِي نَفْيِ التَّشْبِيهِ عَنْهُ اِنْطَالُهُ وَنَفْيُهُ قَالَ لِي: «صَدَقْتَ وَ
أَصَبَّتَ» ثُمَّ قَالَ لِي الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةُ مَذَاهِبٌ: نَفْيٌ وَتَشْبِيهٌ وَإِثْنَانُ
بَغْيَرِ تَشْبِيهٍ فَمَذَهِبُ النَّقْلِ لَا يَجُوزُ وَمَذَهِبُ التَّشْبِيهِ لَا يَجُوزُ: لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا
يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَالسَّبِيلُ فِي الظَّرِيقَةِ الثَّالِثَةِ: إِثْنَانُ بِلَا تَشْبِيهٍ».

می‌توان او را چیز، تصور کرد؟، حضرت فرمود: «أَرَى، وَلِيْ دُرْكَ كَهْ أَنْ غَيْرَ مَعْقُولَ أَسْتَ وَمَحْدُودٌ وَمَعْيَنٌ نَمِيْ شَوْدَ، چَهْ هَرْ چَبِرْ رَاهَهْ وَهَمْ تُوبَرْ آنَ وَاقِعَ شَوْدَ خَلَافَ آنَ أَسْتَ، چَبِرْ بَهْ اوْ شَبَاهَتْ نَدَارَدْ وَوَهْمَاهَا اوْ رَادْ نَيَابَنْدَ، چَگُونَهْ وَهَمَهَا اوْ رَادْ رَيَابَنْدَ؟ حَالَ آنَ كَهْ اوْ خَلَافَ آنَ چَبِرْ أَسْتَ كَهْ تَعْقُلَ مَيْ شَوْدَ وَخَلَافَ آنَ چَبِرْ أَسْتَ كَهْ درَ وَهَمَهَا مَنْصُورَ مَيْ گَرْدَدَ، تَنْهَا چَبِرْ كَهْ مَعْقُولَ وَمَحْدُودَ نَيَسْتَ تَوْهَمَ مَيْ شَوْدَ».

۷- حسین بن سعید گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیده شد: آیا روا است که به خدا گفته شود: «چَبِرْ أَسْتَ؟ فَرَمَدَ: «أَرَى، اوْ رَازَ دَوْ حَدَّ تَعْطِيلَ وَتَشْبِيهَ خَارِجَ مِيْ سَازَدَ».

۸- محمد بن عیسیٰ بن عبید گوید: ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: «هَرْگَاهَ بَهْ تَوْكِفَتَهْ شَوْدَ كَهْ مَرَا خَبَرَ دَهْ آیَا خَدَا چَبِرْ أَسْتَ يَانَهْ، چَهْ مَيْ گَوِيمْ؟»

محمد می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: «خَدَاهِي عَزَوْجَلَ خَوْدَشَ رَا (به عنوان) چَبِرْ ثَابَتَ كَرَدَهْ، آنِجَاكَهْ مَيْ فَرْمَاهِيدْ بَكَوْ چَهْ چَبِرْ اَزْ جَهَتْ شَهَادَتْ وَگَواهِي بَزَرْگَتْ أَسْتَ؟ بَكَوْ: خَدَاهِينَ مَنْ وَشَماَگَاهْ أَسْتَ، پَسْ مَنْ مَيْ گَوِيمْ: «اوْ چَبِرْ أَسْتَ نَهْ چَوْنَ چَبِرْها، زَيرَاكَهْ درَنَفِي چَبِرْ بُودَنَ اَزْ اوْ اَبَطَالَ وَنَفِي اَوْسَتَ»، حضرت به من فرمود: «درَاسْتَ گَفْتَيْ وَدَرَسْتَ فَهَمِيدَيْ»، آنِگَاهَ امام رضا علیه السلام فرمود: «مَرَدَمْ درِبارَهْ تَوْحِيدَ دَارَى سَهْ مَذَهَبْ هَسْتَندَ: نَفِيْ، تَشْبِيهَ وَاثِبَاتَ بَدَوْنَ تَشْبِيهَ، پَسْ مَذَهَبْ نَفِيْ جَايِزَ نَيَسْتَ وَمَذَهَبْ تَشْبِيهَ جَايِزَ نَيَسْتَ، زَيرَاكَهْ چَبِرْ بَهْ خَدَا شَبَاهَتْ نَدَارَدْ وَرَاهْ درَسْتَ درَ طَرِيقَهْ سَوْمَ اَسْتَ كَهْ هَمانَ اَثِبَاتَ بَدَوْنَ تَشْبِيهَ اَسْتَ».

٨ باب ما جاء في الرؤية

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ النَّوْكَلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ التَّوْفِيقِ عَنْ السُّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ رَافِعٌ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عُضْ بَصَرَكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَاهُ». وَقَالَ: «وَمَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ رَافِعٍ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَدْعُو فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَقْصُرْ مِنْ يَدْنِيكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَنَالَهُ».
٢. حَدَّثَنَا عَلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ عَلَيِّنَا إِبْرَاهِيمَ الْقَاسِمِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ أَسَأَةَ كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدَ رَبَّهُ وَهُوَ لَا يَرَاهُ؟ فَوَقَعَ مَلَكٌ: «يَا أَبَا يُوسُفَ جَلْ سَيِّدِي وَمَوْلَايِ وَالْمُنْعِمِ عَلَيْيَ وَعَلَى آبَاتِي أَنْ يُرَى» قَالَ: وَسَأَلْتُهُ هُلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ؟ فَوَقَعَ مَلَكٌ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقِيلِهِ مِنْ نُورٍ عَظِيمَهُ مَا أَحَبَّ».
٣. حَدَّثَنَا الحُسَينُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ غَاصِمِ بْنِ حَمِيدٍ قَالَ: ذَا كَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرُّوْيَا فَقَالَ: «الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْكَرْسِيِّ وَالْكَرْسِيُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْفَرْشِ وَالْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَالْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الشَّرِّ فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فَلَيَمْلأُوا أَغْيَثَهُمْ مِنْ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَخَابُ».
٤. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى النَّطَاطُرُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسِينِ الرَّضَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أَنْزَلْتِي بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جَبَرِيلُ مَكَانَاتِمْ يَطَّأُهُ جَبَرِيلُ قَطْفَكَشِيفَ لِي فَأَرَيْتِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظِيمَهُ مَا أَحَبَّ».
٥. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ

بخش هشتم

آنچه در مورد رویت و دیدن خداوند وارد شده است

۱- سکونی از امام صادق، از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم از کنار مردی می‌گذشت، او چشمش را به سوی آسمان کرده بود و دعا می‌کرد. رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم به او فرمود: دیدهات را برهم گذار که توهیرگز او را نخواهی دید. و فرمود: پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم از کنار مردی می‌گذشت دید که دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و دعا می‌خواند. رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: دستهایت را کوتاه کن که توهیرگز به او نخواهی رسید. ^۱

۲- یعقوب بن اسحاق گوید: طی نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از او پرسیدم: «چگونه بند، پروردگار خود را می‌پرستد در حالی که او را نمی‌بیند؟» حضرت علیه السلام در پاسخ نوش特: «ای ابویوسف اقا و مولای من، او که بر من و پدرانم انعام فرموده، بزرگوارتر از آن است که دیده شود»، از آن حضرت پرسیدم: «ای رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را دید؟» حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: «به راستی که خدا به دل رسول خود از نور عظمت خویش آنچه را که دوست می‌داشت وارد کرد». ^۲

۳- عاصم بن حميد گوید: در حضور امام صادق علیه السلام در مورد روایاتی که درباره دیدن خدا است گفت و گویی کردیم. حضرت فرمود: «نور آفتاب یک جزء از هفتاد جزو از نور عرش است و کرسی هفتاد برابر آفتاب است و نور کرسی یک جزء از هفتاد جزو از نور عرش است و عرش یک جزء از هفتاد جزو از نور حجاب است و نور حجاب جزئی از هفتاد جزو از نور پرده‌است. بنابراین، اگر راست می‌گویند پس در مورد دیدن او چشمهای خود را از نور آفتابی که پشت آن ابری نیست پرکنند». ^۳

۴- ابن ابی نصر گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان برند، جبرئیل علیه السلام مرا به جایی رسانید که هرگز پادر آنجانگذاشته و به آن مکان نرسیده بود. آنگاه پرده از برابم برداشته شد و خدای عزوجل از نور عظمت خود آن قدر که دوست داشت و می‌خواست به من نمود». ^۴

۵- سنان گوید: خدمت امام باقر علیه السلام حضور داشتم که مردی از خوارج وارد شد و عرض کرد: «با ابا

عَنْ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرِ^ع فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجَ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيْ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: «اللَّهُ» قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «لَمْ تَرَهُ الْغَيْبُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيْنِ وَلَكِنْ رَأَتِهِ الْقُلُوبُ بِحَقَّاقَتِ الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُذْرَكُ بِالْحَوَاسِنِ وَلَا يُشَهِّدُ بِالنَّاسِ مَوْضُوفٌ بِالْأَيَّاتِ مَفْرُوضٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّاهُ» قَالَ: فَمَرَحَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رَسْالَتَهُ.

عَوْلَى رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا شَعْدُونُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبِي نَصِيرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَؤْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: «جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ع قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبِّ الْأَرْضِ قَالَ وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ لَا تُنْزِكُهُ الْفَيْوُنُ فِي مُشَاهَدَةِ الْإِبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتِهِ الْقُلُوبُ بِحَقَّاقَتِ الْإِيمَانِ».

٧. حَدَّثَنَا الحُسْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ ادْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كَبَّثَ إِلَيْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ^ع أَنَّ اللَّهَ عَنِ الرُّؤْيَا وَمَا فِيهِ النَّاسُ فَكَبَّثَ^ع اللَّهَ: لَا يَجُوزُ الرُّؤْيَا مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّأْيِ وَالْمَرْءَيِّ هَوَاءً يَنْقُضُهُ الْبَصَرُ فَإِذَا انْقُضَ الْهُوَاءُ وَعِدَمِ الصِّيَامِ بَيْنَ الرَّأْيِ وَالْمَرْءَيِّ لَمْ تَصْحِ الرُّؤْيَا وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْأَشْبَاهُ لِأَنَّ الرَّأْيَ مَشَّى سَاوِيَ الْمَرْءَيِّ فِي السَّبِيلِ الْمُوْجِبِ بِيَنْهَمَا فِي الرُّؤْيَا وَجَبَ الْأَشْبَاهُ وَكَانَ فِي ذَلِكَ التَّشْبِيهُ لِأَنَّ الْأَشْبَاهَ لَا يَدُّ منْ اتَّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ».

٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاعَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَقْوِبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنِ ادْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيٍّ سَيفِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْنِيَةَ قَالَ: كَبَّثَ إِلَيْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّصَادِ^ع أَنَّ اللَّهَ عَنِ الرُّؤْيَا وَمَا تَرَوْهُ إِلَّا الْعَامَةُ وَالْخَاصَّةُ وَسَأَلَهُ أَنْ يُشَرِّعَ لِي ذَلِكَ فَكَبَّ^ع بِخَطْبِهِ: «أَتُفَقِّدُ الْجَمِيعَ لَا شَفَاعَةَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْمُغْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَا ضَرُورةٌ فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَيْنِ وَقَعَتِ الْمُغْرِفَةُ ضَرُورةً ثُمَّ لَمْ تَخُلُّ ذَلِكَ الْمُغْرِفَةَ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَاناً أَوْ لَيْسَ بِإِيمَانٍ فَإِنْ كَانَتْ ذَلِكَ الْمُغْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَا إِيمَاناً فَالْمُغْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الْأَكْتَسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ لَا نَهَا ضَدُّهُ فَلَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ مُؤْمِنًا لَا نَهَا لَمْ يَرَوْهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ ذَلِكَ الْمُغْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَا إِيمَاناً لَمْ تَخُلُّ هَذِهِ الْمُغْرِفَةُ الَّتِي هِيَ مِنْ جِهَةِ

جعفر اچه چیز را می پرسی؟ فرمود: «خدا را می پرستم». عرض کرد: «او را دیده‌ای؟» فرمود: «چشمها او را به گونه‌ای که دیدگان او را مشاهده می‌کنند، ندیده‌اند بلکه دلها او را به حقایق ایمان دیده‌اند. او با قیاس شناخته نمی‌شود و به حواس درگ نمی‌شود و به مردم شباخت ندارد، بلکه به آیات و نشانه‌ها توصیف می‌شود و او را به علامات می‌شناسند، در حکم خوبیش ستم نمی‌کند. این است خدا که جزو او معمودی نیست». سنان گوید: آن مرد خارجی از حضور حضرت بیرون رفت در حالی که می‌گفت: «خدا داناتر است که رسالت خود را رادر کجا قرار دهد».

۶- ابوالحسن موصلى گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از دانشمندان یهود خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «بیا امیرالمؤمنین! آیا پرورده‌گارت را دیده‌ای آنگاه که او را پرستیده‌ای؟» حضرت فرمود: «وای بر تو امن پرورده‌گاری را که ندیده باشم نمی‌پرستم». پرسید: «چگونه او را دیده‌ای؟» حضرت فرمود: «وای بر تو! چشمها نمی‌توانند او را بادیدن بینند، بلکه دلها او را به حقایق ایمان می‌بینند».

۷- احمد بن اسحاق گوید: در نامه‌ای که به ابوالحسن سوم امام هادی علیه السلام نوشتم در مورد دیدن خدا و آنچه مردم در آن تصور می‌کنند، پرسیدم. حضرت در پاسخ نوشت: دیدن ممکن نیست، مگر آن که بین بیننده و چیز دیده شده هوایی باشد که بینایی در آن نفوذ کند. پس هرگاه هوابین بیننده و چیز دیده شده بزیده شود و نور نباشد دیدن ممکن نمی‌شود و در این صورت بین این دو تشابه حاصل می‌شود زیرا هرگاه بیننده با آنچه دیده می‌شود در سببی که موجب دیدن می‌شود مساوی باشند در بین این دو تشابه لازم آید که مانند یکدیگر باشند و اعتبار مشابهت، مستلزم تشبیه است، چراکه ناگزیر باستی اسباب به مسربات خود متمثل باشند.

۸- محمد بن عبیده گوید: طی نامه‌ای که به ابوالحسن امام رضا علیه السلام نوشتم، در مورد دیدن خدا و آنچه عاته و خاصه در این زمینه روایت می‌کنند پرسیدم و خواستم که این مطلب را برای من توضیح دهد. حضرت علیه السلام در پاسخ به خط شریف خود نوشت: «همه آنت اتفاق نظر دارند به گونه‌ای که در بین آنها اختلافی نیست که معرفت از راه دیدن بدیهی است. پس هرگاه جایز باشد که خدا به چشم دیده شود به ضرورت معرفت واقع می‌شود. سپس این معرفت یا موجب ایمان است یا نیست، پس اگر این معرفتی که از روی دیدن است موجب ایمان باشد آن معرفتی که در دنیا از روی اکتساب واستدلال به دست آورده موجب ایمان نخواهد بود، زیرا که این معرفت، ضد آن است. بنابراین، در دنیا مؤمنی نخواهد بود، چرا که آنان خدا را ندیده‌اند».

الاكتساب أن تزول أو لا تزول في المعاد فهذا دليل على أن الله عز وجل لا يرى بالعين إذ العين تؤدي إلى ما وصفنا.

٩. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ رَجُلُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَقْوَبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ صَفَوَانَ بْنِ حَسْنَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَةَ الْمُحَدَّثُ أَنْ أُذْخِلَ عَلَى أَبِي الْحَسِنِ الرَّضَا فَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي ذَلِكَ فَأَذِنَ لِي فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْخَلَالِ وَالْخَرَامِ وَالْأَخْرَامِ حَتَّى تَلَغَ سُؤَالُهُ التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَبُو قُرَةَ: إِنَّا رَوَيْنَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ قَسْمَ الرُّؤُوفَةِ وَالْكَلَامَ بَيْنَ اثْتَيْنِ فَقَسْمٌ لِمُوسَى الْكَلَامُ وَلِمُحَمَّدٍ الْرُّؤُوفَةُ فَقَالَ أَبُو الْحَسِنُ: فَعِنِ الْمُبْلِغِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ إِلَى التَّقْلِينِ: الْجَنُّ وَالْأَنْسِ (لَا تُذْرِكُهُ الْإِنْصَارُ وَهُوَ يُذْرِكُ الْإِنْصَارَ) ^(١) (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) ^(٢) (وَلَيْسَ كَمِثْلَهُ شَيْءٌ) ^(٣) أَلَيْسَ مُحَمَّدًا كَمِثْلَهُ؟ قَالَ: بَلَى؟ قَالَ: فَكَيْفَ يَحِيِّي رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعًا قَبْخِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَيَقُولُ: (لَا تُذْرِكُهُ الْإِنْصَارُ وَهُوَ يُذْرِكُ الْإِنْصَارَ) وَ(لَيْسَ كَمِثْلَهُ شَيْءٌ) ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُهُ يَعْتَبِرُ وَأَخْطَطُ بِهِ عِلْمًا وَهُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ أَمَا تَشْكِحُونِ؟ مَا قَدَرْتِ الرِّئَاطَةَ أَنْ تَرْمِيَهُ بِهَذَا أَنْ يَكُونَ يَأْتِي عَنِ اللَّهِ يَشَاءُ شَيْءٌ يَأْتِي بِخَلَافَهِ مِنْ وَجْهِ أَخْرَى) ^(٤) فَقَالَ أَبُو قُرَةَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَى) ^(٥)

فَقَالَ أَبُو الْحَسِنُ: «إِنَّ تَقْدِهَنِي الْأَيْةُ مَا يَدْلِلُ عَلَى مَا رَأَى حَيْثُ قَالَ: (مَا كَذَبَ الْفَوَادُ مَا رَأَى) يَقُولُ: مَا كَذَبَ فَوَادُ مُحَمَّدٌ كَمِثْلُهُ مَا رَأَتِ الْمُؤْمِنَاتُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَى قَالَ: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكَبِيرِ) فَآيَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ غَيْرُ اللَّهِ: وَقَدْ قَالَ: (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) فَإِذَا رَأَهُ الْإِنْصَارُ فَقَدْ أَخْطَطَتْ بِهِ الْعِلْمَ وَوَقَعَتِ الْمُغْرَفَةُ» فَقَالَ أَبُو قُرَةَ: فَتَكَدَّبَ بِالرَّوَايَاتِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسِنُ: «إِذَا كَانَتِ الرَّوَايَاتُ مُخَالِفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَبَتْ بِهَا وَمَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَخْطَطُ بِهِ عِلْمٌ وَلَا تُذْرِكُهُ الْإِنْصَارُ وَلَيْسَ كَمِثْلَهُ شَيْءٌ».

١٠. أَبُو رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَيْسَى عَنْ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّدَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَ: (لَا تُذْرِكُهُ

١. سورة الانعام، آية ١٠٣.

٢. سورة طه، آية ١١٠.

٣. سورة النجم، آية ١١.

٤. سورة الشورى، آية ١١.

و اگر این معرفتی که از راه دیدن به دست آمده، موجب ایمان نباشد، ناگزیر معرفتی که از راه استدلال به دست آمده یاد روز قیامت زایل می شود و یانمی شود. پس این، دلیلی است برآن که خداوند متعال به چشم دیده نمی شود، زیرا که دیدن با چشم، او را به سوی آنچه مان را وصف کردیم می کشاند.

۹- صفوان بن یحیی گوید: ابو قرۃ محدث از من خواهش کرد که او را به خدمت امام رضا علیه السلام برم. من در این مورد از حضرت اجازه خواستم. حضرت به من اجازه داد آنگاه ابو قرۃ به خدمت آن حضرت رسید و از حضرت در مورد حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود تا آن که در مورد توحید و خداشناسی پرسید، ابو قرۃ عرض کرد: به ما روایت رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در بین دو پیامبر تقسیم فرموده است. پس سهم موسی علیه السلام را سخن گفتن و سهم محمد علیه السلام را دیدن قرار داده است.

حضرت فرمود: «پس کبیست آن که از جانب خدا به سوی نقلین از جن و انس تبلیغ کرده که دیدگان توان درک او را ندارند و او چشمها را در می باید و از نظر علم احاطه ای به او ندارند و همانند او چیزی نیست آیا رساننده محمد نیست؟» ابو قرۃ عرض کرد: «بلی». حضرت فرمود: «چگونه مردی به سوی همه خلائق می آید و به آنها خبر می دهد که از جانب خدا آمده است که آنها را به فرمان خدا به سوی خدافرا می خواند و می گوید که: دیدگان او را درک نمی کنند و او دیدگان را در می باید و از نظر دانش به او احاطه ندارند و مانند او چیزی نیست بعد از آن می گوید: من او را به چشم خود دیده ام و به ذات او از روی داشت احاطه پیدا کرده ام و او به صورت آدمی است؟» یا شرم نمی کنید؟ زناقه توائستد این نوع نسبت ها را به پیامبر دهنده و آن حضرت را متهم کننده این که از نزد خدا چیزی را آورده، بعد از آن خلاف آن را از راه دیگر آورده است.

ابوقرۃ عرض کرد: او می فرماید: «و به حقیقت که پیامبر او را بار دیگر دید «امام رضا علیه السلام» فرمود: بعد از این آیه، چیزی هست که دلالت می کند بر آنچه دیده است، آنچا که می فرماید: «دروع نگفت دل، آنچه را که دید». حضرت فرمود: «خدا می فرماید: دل محمد دروغ نگفت آن چیزی را که چشمها بش دید آنگاه خداوند از آنچه پیامبر دیده، خبر داد و فرمود: «به حقیقت که محمد علیه السلام از نشانه های بزرگ پرور دگار خویش را دید. آیات و نشانه های خدا غیر از خدا است و حال آن که خدا فرمود: و به ذات خدا از روی علم و دانش نمی توائند احاطه کنند. پس هر گاه چشمها او را بینند در واقع به او از روی علم احاطه پیدانمی شود و چشمها او را در نیابند و هیچ چیزی مانند او نیست».

ابوقرۃ عرض کرد: «بنایر این، روایتها را تکذیب می کنی؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «هر گاه روایات با قرآن مخالفت داشته باشند، آنها را با آنچه مسلمانان بر آن انفاق نظر دارند تکذیب می کنم. به او از روی علم احاطه پیدانمی شود و چشمها او را در نیابند و هیچ چیزی مانند او نیست».

۱۰- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا که دیدگان او را درک نمی کنند و او

الانصار و هو يدرك الانصار) قال: «إحاطة الوهم لا ترى إلى قوله: (قد جاءكم بصائر من ربكم) ليس يعني بصائر العيون (فمن أبصر فلينفسه)؛ ليس يعني من البصر بعينيه (و من عين فعاليها)؛ لم يعن عين العيون إنما يعن إحاطة الوهم كما يقال: فلان بصير بالشفر و فلان بصير بالقيقة و فلان بصير بالدراهم و فلان بصير بالثواب الله أعظم من أن يرى بالعينين».

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الدَّحْشَنَ الصَّفارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُه عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُوصَفُ؟ فَقَالَ: «أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟» قَلَّتْ بَلَى قَالَ: «أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ؟ (لَا تُذْرِكُهُ الْاِنْصَارُ وَ هُوَ يُذْرِكُ الْاِنْصَارَ)؟» قَلَّتْ بَلَى قَالَ: «تَقْتَرِفُونَ الْاِبْصَارَ؟» قَلَّتْ بَلَى قَالَ: «وَ مَا هِيَ؟» قَلَّتْ الْاِبْصَارُ لِلْعَيْنِ فَقَالَ: «إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْثَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعَيْنِ فَهُوَ لَا تُذْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ يُذْرِكُ الْأَوْهَامَ».

١٢. حَدَّثَنَا عَلَيْنِي بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ ذَكْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ دَاؤِدِ بْنِ الْقَالِمِيِّ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قَلَّتْ لَابِي جَعْفَرِ بْنِ الرَّضَا عليه السلام (لَا تُذْرِكُهُ الْاِنْصَارُ وَ هُوَ يُذْرِكُ الْاِنْصَارَ) فَقَالَ: «بِاِيمَانِ هَاشِمِ الْقُلُوبِ أَدْقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعَيْنِ أَتَتْ قَدْ تُذْرِكُ بِوَهْمِكَ السَّنَدُ وَ الْهَنْدُ وَ الْبَلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَذْلِّلُهَا وَ لَا تُذْرِكُهَا بِبَصِيرَتِكَ فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُذْرِكُهُ فَكَيْفَ أَبْصَرُ الْعَيْنِ».

١٣. حَدَّثَنَا عَلَيْنِي بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيِّ عَنْ الْحُسَنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِيْنِ صَالِحِ عَنِ الْحُسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَزَّازِ وَ مُحَمَّدِ الْحَسَنِ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام فَحَكَيْنَا لَهُ مَا رُوِيَ أَنَّ مُحَمَّداً صلوات الله عليه رَأَى رَبِّهِ فِي هَيَّةِ الشَّابِ الْمُوْقِقِ فِي سِنِ ابْنَاءِ ثَلَاثَيْنَ سَنَةً رِجْلَاهُ فِي حُسْرَةٍ وَ قَلَّتْ: إِنَّ هَشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَ صَاحِبَ الطَّلاقِ وَ الْمِيشَمِيِّ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَجْوَفٌ إِلَى السُّرَّةِ وَ النَّابِقِ صَمَدٌ فَحَرَّ سَاجِدًا شَمَّ قَالَ: سَبَحَانَكَ! مَا عَرَفْتُكَ وَ لَا وَحْدُوكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَصَفْوُكَ سَبَحَانَكَ! لَوْ غَرَفْتُكَ لَوْصَفْوُكَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ سَبَحَانَكَ! كَيْفَ طَوَّعْتُمْ أَنفُسَهُمْ أَنْ شَبَهُوكَ بِغَيْرِكَ إِلَيَّ

دیدگان را درک می‌کند پرسیدم، فرمود: «وهم و خیال به او احاطه پیدا نمی‌کند. آیا سخن حضرت حق را در نمی‌بایی که می‌فرماید: «به طور حتم برای شما بینایی‌ها از جانب پروردگار تان آمد» که مقصود خدا دیدن به جسمها نیست؟ پس هر کس بینا شود پس برای خود اوست، که منظور خدا دیدن به چشم خویش نیست و هر کس نابینا شود پس بر نفس اوست، مقصود خدا کوئی چشمها نیست. مقصود خدا از آیه فقط این است که وهم و خیال به او احاطه پیدا نمی‌کند، چنان که گفته می‌شود: «فلانی به شعر بیناست و فلانی به فقه بیناست و فلانی به درهمها بیناست و فلانی به لباسها بیناست، «خداوند بزرگتر از آن است که به چشم سر دیده شود».

۱۱- ابوهاشم جعفری گوید: «ابوالحسن امام رضا^{علیه السلام} پرسیدم: «آیا خداوند وصف می‌شود؟» فرمود: «آیا قرآن نمی‌خوانی؟ عرض کردم: «بلی»، فرمود: «آیا فرموده خدای عزوجل را نمی‌خوانی که می‌فرماید: دیدگان اورادرک نکنند و او دیدگان را در باید؟» عرض کردم: «بلی»، فرمود: «آیا دیدگان را می‌شناسید؟» عرض کردم: «بلی»، فرمود: «ابصار و دیدگان چیست؟» عرض کردم: «ابصار و دیدگان عبارت از چشمها است»، فرمود: «همانا وهمها و خیالهای دلها از دیدن چشم‌ها بیشتر است. پس او کسی است که خیال‌های نمی‌توانند او را در بایند ولی او خیال‌ها را در می‌باید».

۱۲- ابوهاشم جعفری گوید: «به ابو جعفر، فرزند امام رضا^{علیه السلام} عرض کردم: «معنای این سخن که: دیدگان اورادرک نمی‌کنند و او دیدگان را درک می‌کند چیست؟» فرمود: «ای ابوهاشم! خیالهای دل از دیدن چشم‌ها باریکتر و دقیق‌تر است. گاهی توبه خیال خود، سند و هند و شهرهای را که وارد آنها نشده‌ای، درک می‌کنی؛ ولی نمی‌توانی آنها را به چشم‌تیر دریابی. پس خیالات دل‌های نمی‌توانند خدا را در باید، پس چگونه چشمها می‌توانند؟»

۱۳- ابراهیم بن محمد خرازو و محمد بن حسین گویند: محضر ابوالحسن امام رضا^{علیه السلام} شرفیاب شدیم و این روایت را که: «حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} پروردگار خود را به شکل جوان مستوی الخلقة خوش اندام در سن افراد سی ساله که پاها بین در منطقه سبزی بود، دیده است»، بازگو کردیم و عرض کردیم: «هشام بن سالم، صاحب طاق و میشی می‌گویند: حضرت حق از بین تنانف میان تهی و باقی مانده بدنده تویر استه حضرت به سجده افتاد و فرمود: «پاک و منزه‌ی تو (ای خدا!) تو را به حق شناختند و به یگانگی ندانستند. پس از این جهت تو را وصف کردند. پاک و منزه‌ی (ای خدا!) اگر تو را می‌شناختند البته تو را آن گونه که خود وصف فرموده‌ای، وصف می‌کردند. پاک و منزه‌ی (ای خدا!) چگونه نفس‌هایشان به آنها فرمان داد و وادارشان کرد که تو را به غیر تو شبیه کنند؟» خدای من! تو را وصف نمی‌کنم مگر به آنچه تو، خود را به آن وصف فرموده‌ای و تو را به آفریدگان

لَا أَصِفُكَ إِلَيْنَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَلَا أُشْبِهُكَ بِخَلْقِكَ أَنْتَ أَهْلُ بِكُلِّ خَيْرٍ فَلَا تَجْعَلْنِي
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ثُمَّ التَّقَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ: «مَا تَوَهَّمْتُ مِنْ شَيْءٍ وَقَوْتَهُمَا اللَّهُ غَيْرُهُ» ثُمَّ قَالَ: «نَحْنُ أَنَّ
مُحَمَّدًا النَّصْطَرُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُنْدِرُ كُنْدًا الْغَالِيَ وَلَا يُشْبِهُنَا الْمَالِيَ يَا مُحَمَّدًا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ
جِئْنَ نَظَرًا إِلَى عَظَمَةِ رَبِّهِ كَانَ فِي هَيَّةِ الشَّابِ الْمُوْفَقِ وَسِنَانِ ثَلَاثِينَ سَنَةً يَا مُحَمَّدًا
عَظِيمٌ رَبِّي وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ» فَقَالَ: قُلْتُ عَجِيلْتُ فِي ذَلِكَ مَنْ كَانَ
رَجُلًا فِي حُضْرَةٍ؟ قَالَ: «ذَلِكَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا نَظَرَ إِلَى رَبِّهِ يَقْلِبُهُ جَهَنَّمُ فِي نُورٍ مِثْلِ
نُورِ الْحَجَبِ حَتَّى يَشَبَّهَنِي لَهُ مَا فِي الْحَجَبِ إِنَّ نُورَ اللَّهِ مِنْهُ أَخْضَرٌ مَا أَخْضَرَ وَمِنْهُ أَحْمَرٌ
مَا أَحْمَرَ وَمِنْهُ أَيْضًا مَا أَيْضَ مَا إِيْضَ إِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدًا مَا شَهَدَ بِهِ الْكِتَابُ وَالسُّنْنَةُ فَنَخَنَ
الْقَاتِلُونَ بِهِ».

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامَ الْكُلَّيْبِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ قَتْبُوكَ الْكُلَّيْبِيَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ شَهْلَبْنِ زِيَادٍ وَغَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ سُلَيْمانَ عَنْ
عَلَيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ
عَظِيمٌ رَبِّيْعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَلَا يَتَلَقَّوْنَ كُنْدَهُ عَظِيمَتِهِ لَا يُنْدِرُ كُهُ الْإِبْصَارُ وَهُوَ
يُنْدِرُكُ الْإِبْصَارُ وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ وَلَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَلَا أَيْنَ وَلَا حَيْثِ فَكَيْفَ أَصِفُهُ
بِكَيْفٍ وَهُوَ الَّذِي كَيْفَ الْكَيْفَ حَتَّى صَارَ كَيْفًا فَمَرَفَتُ الْكَيْفَ بِمَا كَيْفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ؟!
أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنَ وَهُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْنَا فَمَرَفَتُ الْأَيْنَ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ
الْأَيْنِ؟ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثِ وَهُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيَّثَ حَتَّى صَارَ حَيَّثَا فَمَرَفَتُ الْحَيَّثَ
بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيَّثِ؟ فَاللَّهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى دَالِحُلُّ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَخَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
لَا يُنْدِرُكُ الْإِبْصَارُ وَهُوَ يُنْدِرُكُ الْإِبْصَارَ لِإِنَّهُ إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ».

١٥. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي
نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَالْفَضْلِ أَبْنَيِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّينَ عَنْ عَبْدِ رَزَّارَةِ عَنْ
أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتُ فِي ذَلِكَ الْفَشَيْهَ الَّتِي كَانَتْ تُصَبِّبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
إِذَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيَ؛ فَقَالَ: «ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِنَيْتَهُ وَبَيْنَهُ أَحْدُ ذَلِكَ إِذَا تَجَلَّ اللَّهُ تَعَالَى»
قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «تَلْكَ النُّبُوَّةُ يَا رَزَّارَةُ وَأَقْبَلَ بِتَخْشِعٍ».

تشیه نمی‌کنم و توبی شایسته هر خیر و خوبی . پس مرا از گروه ستمگران مگردان .»

آنگاه به جانب ما توجه کرد و فرمود : «هر چیزی را که توهم می‌کنید خدا را غیر از آن توهم کنید .» آنگاه فرمود : «ما آن محمد ، دارای روش میانه هستیم ، هر کس از حق در گذشته مازاد نیابد و آنکه عقب مانده از مسابقت نگیرد . ای محمد ! به راستی که رسول خدا ﷺ در آن هنگام که به عظمت پروردگارش نگریست خود آن حضرت در شکل جوان مستوی الخلقه خوش اندام و در سن افراد سی ساله بود . ای محمد ! پروردگارم عظیم تر و جلالتش بزرگتر از آن است که در صفت آفریدگان باشد .»

محمد می‌گوید : عرض کردم : «فلاحت تو گردم ! کسی که پاهایش در منطقه سبزی بود چه کسی بود ؟» فرمود : «او محمد ﷺ بود که هرگاه می‌خواست دلش به پروردگارش بینگرد او را در نوری جون نور حجالها قرار می‌داد تا آنچه در آن حجالهاست برایش ظاهر شود . به راستی که بخشی از نور خدا سبز ، بخشی از آن سرخ ، بخشی از آن سفید و بخشی از آن غیر اینهاست . ای محمد ! آنچه کتاب خدا و سنت رسول ﷺ برای آن گواهی می‌دهد مابه آن معتقدم .»

۱۴- عبدالله بن سنان گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : «به راستی که خداوند ، بزرگ و بلند مرتبه ای است که بندگان توان رسیدن به وصف او را ندارند و به کنه عظمتش نمی‌رسند . دیدگان او را درک نمی‌کنند او دیدگان رادرک می‌کند و اولطفیف و خبیر است و او به چگونگی ، کجا بیایی ، چه زمانی ، توصیف نمی‌شود . پس چگونه او را به چگونگی وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت چگونگی را موجود کرده ، تا آنکه اچگونگی پدید آمده . پس چگونگی را به سبب آنچه برای ما چگونگی را بیجاد کرده ، شناختم . یا چگونه او را به کجا بیایی وصف نمایم و حال آن که او همان است که حقیقت کجا بیایی را موجود کرده تا آن که کجا بیایی کجا شد . پس کجا بیایی را به سبب آنچه برای ما کجا بیایی را بیجاد کرد ، شناختم . یا چگونه او را به حیثیت (چه زمانی) وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت حیثیت (چه زمانی) را به وجود آورده تا آنکه حیثیت شده . پس حیثیت را به آن حیثیتی که برای ما حیثیت نموده ، شناختم . پس خدای تبارک و نعمالی در هر مکانی داخل واژ هر چیزی بپرون است . دیدگان او را نمی‌توانند درک کنند و او دیدگان رادرک می‌کند . معبدی جزو نیست که او برتر و باعظم است و او لطیف و خبیر است .»

۱۵- زرارة گوید : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : «قدایت شوم ای بهوش شدن که به هنگام نزول وحی به رسول خدا ﷺ می‌رسید ، چه بود ؟» حضرت فرمود : «آن در وقتی بود که بین او و خداکسی نبود . آن در هنگامی بود که خدا برایش متجلی و ظاهر می‌شد .» راوی می‌گوید : «آنگاه حضرت فرمود : ای زرارة ! آن پیامبری است ، آنگاه حضرت به خشوع روی آورد .»

١٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ هَاشِمٌ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْبَرٍ عَنْ مُزَارِمَ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: «رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَغْبَرُ يَقْلِبُهُ». 

١٧. وَتَضْدِيقُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنَا يَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ الْفَضِيلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ يَقْلِبُهُ رَأَاهُ مَا سَمِعَتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (مَا كَذَبَ الْفَوَادُ مَا رَأَى) ^(١) أَيْ لَمْ يَرَهُ بِالْبَصَرِ وَلَكِنْ رَأَهُ بِالْفَوَادِ». 

١٨. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ عَنْ شَيْعَمَانَ بْنِ دَاؤِدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصَ بْنِ عَيَّاثٍ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكَبْرَى) ^(٢) قَالَ: «رَأَى جَبَرِيلَ عَلَى سَاقِهِ الدُّرُّ مِثْلَ الْقَطْرِ عَلَى التَّقْلِيلِ لَهُ سِيَّئَةٌ جَنَاحٌ قَدْ مَلَأَ مَا بَيْنِ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ». 

١٩. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَّاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ^(٣) عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمْمَدٍ قَالَ: قَالَ عَلَيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا ^(٤) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وُجُوهُ يَوْمَ نَبْعَذُ نَاصِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً) ^(٥) «يَعْنِي مُشَرَّفةً تَسْتَنْطِرُ ثوابَ رَبِّهَا». 

٢٠. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَّاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ التَّخَعِيُّ عَنِ الْحُسَنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْفِلِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَقَدْ رَأَوهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فَقُلْتُ: مَتَّ؟ قَالَ: «جِينَ قَالَ لَهُمْ: (أَلَنْ شَتَّ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلْ) ثُمَّ سَكَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَنْ شَتَّ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا» قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ:

١. سورة النجم، آية ١١.

٢. سورة النجم، آية ١٢.

٣. سورة القيمة، آية ٢٣.

۱۶- مرازم گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا علیه السلام پروردگار خودش را دید... [نگارنده می گوید]: منظور دیدن با دلش است و تصدیق این روایتی است که نقل می کنیم:

۱۷- محمد بن فضیل گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا علیه السلام پروردگار خودش را دید؟ فرمود: آری، او را به دلش دید، آیا نشنیده‌ای که خدا می فرماید: دلش آنچه را که دید تکذیب نکرد یعنی او را به دیده ندید بلکه او را به دل دید.

۱۸- حفص بن غیاث یا غیر او گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدا و به طور حتم از آیات بزرگ پروردگارش دیده پرسیدم. حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام را دید که بر ساق پایش مرواریدی همانند قطره‌های شبنم باران بر سبزه بود، او ششصد بال داشت که ما بین آسمان تازمین را پر کرده بود.

۱۹- ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام در مورد قول خدا که می فرماید: «جهره‌هایی که در آن روز تازه و با طراوتند. به سوی پروردگار خود نگرانند» فرمود: یعنی آن چهره‌ها تابان و درخشانند که پاداش پروردگار خود را می نگرنند.

۲۰- ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «به من خبر ده آیا مؤمنان در روز رستاخیز خدا را می بینند؟» فرمود: آری و به طور حتم پیش از روز رستاخیز او را دیده‌اند، عرض کردم: «در چه زمان؟» فرمود: در آن هنگامی که به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری تو پروردگار مایی، حضرت ساعتی ساکت شد، آنگاه فرمود: «و به راستی که مؤمنان در دنیا پیش از روز رستاخیز او را می بینند، آیا تو اورا در همین وقت این گونه نمی بینی؟» ابو بصیر می گوید به حضرت عرض کردم: «فدایت گردم! آیا من این حدیث را از شما نقل کنم؟» فرمود: «نه، زیرا هر گاه تو این حدیث را نقل کنی، پس منکری که به معنای آنچه ما می گوییم جا هل باشد، آن را نکار می کند، آنگاه آن را تشییه فرض می کند و کفر می ورزد و حال آن که دیدن به دل همچون دیدن به چشم نیست، خداوند برتر است از آنچه که مشبهان و ملححان اورا وصف می کنند».

جُعلتْ فِدَاكَ فَأَخْدَثَتْ بِهَذَا عَنْكَ؟ قَالَ: «لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَثْتَ بِهِ فَانْكَرْتَ مُنْكِرًا جَاهِلٌ
بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَرْتَ أَنْ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ كُفَّارٌ وَلَيْسَتِ الرُّؤْيَا بِالْقُلُوبِ كَالرُّؤْيَا بِالْعَيْنِ تَعَالَى
اللَّهُ عَمَّا يَصِفُّهُ الْمُشَبِّهُونَ وَالْمُلْحَدُونَ».

٢١. حَدَثَنَا أَخْتَنْبُنُ زَيَادَ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى
الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ: الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ: أَنَّ
الْمُؤْمِنِينَ يَرْوُونَ رَبِّهِمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبا الصَّلَتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى فَقْسَلَ نَبِيُّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّنَ وَالْمَلَائِكَةِ وَجَمِيلَ طَاعَتَهُ
طَاعَتَهُ وَمَتَابَعَتَهُ مَتَابَعَتَهُ وَزَيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ زَيَارَتَهُ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (مَنْ يُطِيعُ
الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ) ^(١) وَقَالَ: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ) ^(٢) وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ دَرَجَةً
الَّتِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَقَدْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْ زَارَهُ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى».

قال: فَقُلْتُ: لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَيْرُ الَّذِي رَوَوْهُ؟ أَنْ تَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
الظَّرِىْلِيْ وَجْهُ اللَّهِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبا الصَّلَتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ
أَنْبِيَا وَرُسُلُهُ وَحُجَّجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ الَّذِينَ يَهْمِمُ بِتَوْجِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى دِينِهِ وَمَفْرُفَتِهِ وَقَالَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ مَنْ عَلِمَهَا فَانْ وَيَقِنَ وَجْهُ رَبِّكَ) ^(٣) وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ
هَالِكُ الْأَوْجَهَ) ^(٤) فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَا اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَّجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي درَجَاتِهِمْ تَوَابُ
عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَبْتَغَى أَهْلَ بَيْتِيْ وَعِشْرَتِيْ لَمْ يَرَنِي وَ
لَمْ أَرْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يَقَارِبُنِي يَا أَبا الصَّلَتِ إِنَّ اللَّهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصِفُ بِمَكَانٍ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَالْأُوْعَامُ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرْتَنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالثَّارِ أَهْمَانِيْ مَخْلُوقَتَانِ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَإِنَّ رَسُولَ

١. سورة النساء، آية ٨٠.

٢. سورة الفتح، آية ١٠.

٣. سورة الرحمن، آية ٢٨ و ٢٧.

٤. سورة الفصل، آية ٨٨.

۲۱- عبدالسلام بن صالح هروی گوید: به امام رضا عرض کردم: «یا بن رسول الله! درباره حدیثی که اهل حدیث آن را روایت می‌کنند که: مؤمنان در بیهشت در منزلهایشان پروردگار خود را زیارت می‌کنند چه می‌فرمایید؟» حضرت ﷺ فرمود: «ای ابا صلت! ابه راستی که خداوند، پیامبر محمد ﷺ را به همه آفریدگانش از پیامبران و فرشتگان برتری ندارد، طاعت او را طاعت خود، پیروی از او را پیروی از خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خودش قرار داد؛ آنگاه خداوند فرمود: هر کس از رسول و فرستاده خدا فرمان برد در واقع از خدا فرمان برد است. و فرموده: همانا آنان که با توبیعت می‌کنند فقط با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دستهای آنهاست. و پیامبر ﷺ فرمود: هر کس مرادر دوران زندگی، یا بعد از وفات زیارت کند، در واقع خدا را زیارت کرده است. درجه پیامبر ﷺ در بیهشت از همه درجه‌ها بلندتر است. پس هر کس اورادر بیهشت در همان درجه‌اش از منزل خود زیارت کند در واقع خدا را زیارت کرده است.»

ابا صلت می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: «یا بن رسول الله! معنای روایتی که نقل کردند که: پاداش لا إله إلا الله نظر کردن به وجه خدا است، چیست؟» حضرت ﷺ فرمود: «ای ابا صلت! هر کس خدا را به چهره‌ای مانند چهره‌ها وصف کند، به حقیقت کفر ورزیده؛ ولیکن وجه خدا، پیامبران، فرستادگان و حجت‌های او-صلوات الله عليهم- هستند. آنان کسانی هستند که به وسیله آنها به سوی خدا و دین و معرفتش توجه می‌شود و خدا فرموده: هر کس بر روی زمین است، نابود خواهد شد فقط وجه پروردگار توانی خواهد ماند و فرموده است: هر چیزی جزو وحشیان بود خواهد شد.

پس نظر کردن به پیامبران و رسولان و حجت‌های خدا در درجه‌هایشان در روز رستاخیر، پاداش عظیمی برای مؤمنان است، به حقیقت پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس با خاندان و عترت من دشمنی ورزد در روز رستاخیر مرا نخواهد دید و من نیز او را نخواهم دید.» و آن حضرت ﷺ فرمود: «در میان شما کسی هست که پس از مرگ و جدایی من، مرا نخواهد دید. ای ابا صلت! ابه راستی که خدای تبارک و تعالی به مکان توصیف نمی‌شود و دیدگان و خیالها اورادر کنمی‌کنند.»

ابا صلت می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «یا بن رسول الله! ما را از بیهشت و دونزخ آگاه ساز، آیا آنها امروز آفریده شده‌اند؟» فرمود: «آری، و به راستی آنگاه که رسول خدا ﷺ را به سوی آسمان بالا بردند وارد بیهشت شد و دونزخ را دید.»

ابا صلت می‌گوید: عرض کردم: «گروهی می‌گویند: آنها امروز مقدّرند و هنوز آفریده نشده‌اند.»

الله تعالى قد دخل الجنة ورأى الناز لما عرّج به إلى السماء» قال: فقلت له: إن قوماً يقولون: إنهم ما اليوم مقدار ثابٍ غير مخلوقين فقال عليه: «ما أوتيتك مني ولا نحن منهم من أكر حلق الجنة والثواب فقد كذب النبي عليه وكتبتنا ولامتنا على شيءٍ ويسخن في نار جهنم قال الله عز وجل: (هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون). يطوفون بينها وبين حميم آن». (١) وقال النبي عليه: لما عرّج بي إلى السماء أخذ بيدي جنزيل فأدخلني الجنة فناولني من رطبه فأكلته فتحوّل ذلك نطفة في صلبي فلما أهبطت إلى الأرض واقتضي خديعة فحملت بفاطمة عليه ففاطمة حوزاء إنسية وكلما اشتقت إلى زاتحة الجنة شمت رائحة ابنتي فاطمة عليه.»

٢٢. حدثنا محمد بن موسى بن المتن كل رجمة الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعداني عن أحمدين أبي عبد الله البرقي عن أبي محمد بن خالد عن أحمد التصر عن محمد بن مروان عن محمد بن السائب عن أبي الصالح عن عبد الله بن عباس في قوله عز وجل: (فلمَا آتاك فراق قال سبحانك ثم بثت اليك و أنا أول المؤمنين) (٢) قال: «يقول: سبحانك ثم بثت إليك من أن أسألك الرؤية و أنا أول المؤمنين بذلك لا ترى».

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه ابن موسى عليه علم أن الله عز وجل لا يجوز عليه الرؤية وإنما سأله عز وجل أن يربه ينظر إليه عن قومه حين أحواله عليه في ذلك فسأل موسى رب ذلك من غير أن يستأذنه فقال: «رب أربني انظر إليك» قال: «لن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإن اشترق مكانه في حال تزلزله فسوف تراني» و معناه: أنك لا تراني أبداً لأن الجبل لا يكون ساكناً متراكماً في حال أبداً وهذا مثل قوله عز وجل: (ولا يندحرون الجنة حتى يبلغ الجمل في سُمَ الْخِيَاط) (٣) و معناه: أنهم لا يدخلون الجنة أبداً كما لا يبلغ الجمل في سُمَ الْخِيَاط أي ظهر للجبل بآية من آياته وتلك الآية نور من الأنوار التي خلقها القوى منها على ذلك الجبل بعلمه ذكاً و حَرَّ موسى صعفاً من هول تزلزل ذلك الجبل على عظيمه وكثرة قلماً أفاق قال: (سبحانك ثم بثت إليك): أي رجعت إلى معرفتي بك عادلاً عما حملني عليه

١. سورة الرحمن، آية ٤٤.

٢. سورة الاعراف، آية ١٤٣.

٣. سورة الاعراف، آية ٤٠.

حضرت ﷺ فرمود: «اینان از مانیستند و مانیزار آنها نیستیم. هر کس آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کند در واقع پیامبر ﷺ را به دروغ نسبت داده و ما را تکذیب کرده و از ولایت ما چیزی بهره نبرده است و برای همیشه در آتش دوزخ خواهد بود. خداوند می فرماید: این، همان دوزخی است که مجرمان و گنه کاران آن را تکذیب می کردند که هم اینک میان آن و میان آب داغ آن می گردند.»

پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که مرابه سوی آسمان بالا بردند، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت کرد و از خرمای تازه آن به من داد و من آن را خوردم. پس آن نطفه‌ای در صلب من گردید و آن گاه که به سوی زمین فرود آمدم با خدیجه، همبستر شدم و اوبه فاطمه عليها السلام حامله شد. پس فاطمه، حوریه عليها السلام انسی است و هر گاه مشتاق بیوی بهشت شوم بیوی دخترم فاطمه عليها السلام رامی بویم.»

۲۲- ابو صالح گوید: عبدالله بن عباس در تفسیر قول خدا که می فرماید: «پس آنگاه که موسی به هوش آمد گفت: پاک و منزه‌ی تو! من به سوی تو، توبه کردم و بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.» گفت: می گوید: «پاک و منزه‌ی تو، به سوی تو، توبه کردم از آن که دیدن را از تو درخواست کنم و من نخستین مؤمنانم به این که تودیده نمی شوی.»

محمد بن علی بن الحسین مؤلف این کتاب می گوید: موسی عليه السلام می دانست که رؤیت خدا بر او روا و جایز نیست و او تنها از جانب قومش به خاطر اصراری که داشتند، از خدا درخواست نمود که خود را به او بنماید تا به سویش نظر کند. از این روموسی از پروردگارش این مطلب را درخواست نمود، بدون آنکه از او رخصت طلبد. پس گفت: پروردگار من اخود را به من بنمایان تا به تو نظر کنم، خداوند فرمود: «تو هرگز مرانمی بینی، ولی به این کوه بنگر! اگر در حال لرزیدن و خرد شدن، در جایگاهش قرار گیرد پس تو مرا خواهی دید.» معنایش این است که: تو هرگز و برای همیشه مرانمی بینی، چرا که کوه هرگز در یک حال هم ساکن و هم متحرك نمی باشد و این همانند گفتار و خداوند است که: «این مستکبران و گردن کشان، وارد بهشت نشوند تا این که شتر وارد سوراخ سوزن شود.» یعنی آنها هرگز وارد بهشت نخواهند شد. انسان که شتر، هرگز وارد سوراخ سوزن نمی شود.

پس هنگامی که پروردگارش در کوه تجلی کرد و آشکار شد که نشانه‌های از نشانه‌های او بود و آن نشانه، نوری از نورهایی بود که خدا از آنها آفریده و بخشی از آنها را بر آن کوه انداخت حضرت موسی عليه السلام از هول و ترس، تکه شدن آن کوه، با وجود عظمت و بزرگیش، بی هوش شد. وقتی به هوش آمد گفت: «پاک و منزه‌ی تو، من به سوی تبازگشتم یعنی به سوی معرفت و شناختم به سوی تبازگشتم، در حالی که از آنچه قوم من، مرا بر آن واداشتند که دیدن را از تو درخواست کنم، عدول کردم؛ و این توبه، توبه از

قومي من سؤالك الرؤية ولم تكن هذه التوبة من ذنب لأن الأنبياء لا يذنبون ذنبا صغيرا ولا كثيرا ولم يكن الاستئذان قبل السؤال بواجب عليه لكنه كان أبدا يستعمله ويأخذ به نفسه متى أراد أن يسأله على أنه قد روى قوم أنه قد استأذن في ذلك فاذن له ليعلم قوله بذلك أن الرؤية لا تجوز على الله عز وجل قوله: «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» يقول: و أنا أول المؤمنين من القوم الذين كانوا معه و سأله أن يسأل ربه أن يربه ينظر إليه بأنك لاترى.

و الأخبار التي رويت في هذا المعنى وأخرجها مشايخنا رضي الله عنهم في مصنفاتهم عندي صحيحة وإنما تركت إيرادها في هذا الباب خشية أن يقرأها جامل بمعانيها فيكذب بها فيكر بالله عز وجل وهو لا يعلم. والأخبار التي ذكرها أحمد بن محمد بن عيسى في نوادره والتي أوردها محمد بن يحيى في جامعه في معنى الرؤية صحيحة لا يردها إلا مكذب بالحق أو جاهل به وألفاظها ألفاظ القرآن ولكل خبر منها معنى ينفي التشبيه والتعطيل ويثبت التوحيد وقد أمرنا الأئمة عليهم السلام أن لا نكلم الناس إلا على قدر عقولهم.

و معنى الرؤية الواردة في الأخبار العلم و ذلك أن الدنيا دار شكوك و ارتياح و خطرات فإذا كان يوم القيمة كشف للعباد من آيات الله وأموره في ثوابه و عقابه ما يزول به الشكوك و يعلم حقيقة قدرة الله عز وجل و تصديق ذلك في كتاب الله عز و جل: (لَقَدْ كُنْتَ فِي غُلَمٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ).^(١)

فمعنى ما روی في الحديث أنه عز وجل يرى أي علم علما يقيناً كقوله عز وجل: (أَلَمْ تَرَ إِلَى زَيْنَكَ كَيْفَ مَذَظَّلُ)^(٢) و قوله: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَ إِبْرَاهِيمَ فِي زَيْنِهِ)^(٣) و قوله: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمُ الْوُفُوفُ حَذَرُ الْمَوْتِ)^(٤) و قوله: (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ زَيْنَكَ بِأَصْحَابِ الْقَيْلِ)^(٥) وأنبه ذلك من رؤية القلب وليس من رؤية العين وأما قول الله عز وجل: (فَلَمَّا تَجَلَّ زَيْنُهُ لِلْجَبَلِ) فمعنىه لما ظهر عز وجل للجبال بآية من آيات الآخرة التي يكون بها الجبال سراباً والتي ينسف بها الجبال نفسها تدكك

٢. سورة الفرقان، آية ٤٥.

١. سورة ق، آية ٢٢.

٤. سورة البقرة، آية ٥٨.

٣. سورة البقرة، آية ٥٨.

٥. سورة القصص، آية ١.

گناه نبود، زیرا که پیامبران گناه نمی‌کنند، نه گناه کوچک و نه بزرگ. از طرفی، رخصت خواستن پیش از سؤال نیز بر او واجب نبود، لیکن آن ادبی بود که آن را به کار برد و هرگاه می‌خواست ازاود خواست کند خود را به آن مؤذب می‌کرد. با آن که گروهی روایت کردند که موسی علیه السلام در این مورد رخصت طلبید و خداوند به او رخصت داد، تا آنکه قومش بدین وسیله بفهمند که دیدن خدا روانیست.

و سخن او که: «من نخستین مؤمنم به اینکه تو دیده‌نمی‌شوی از آن گروهی که با او بودند و ازاو خواسته بودند که از پروردگارش در خواست کند که خود را به او بنماید، تا به سویش نظر کند. واخباری که در این مورد روایت شده و مشایخ ما - رضی الله عنهم - آنها را در کتابهای خوبیش اورده‌اند در نزد من صحیح‌اند و من فقط به این جهت که بیم داشتم آن که جا هل به معانی آنهاست آنها را بخواند و معانی و مقصود از آنها را نداند و تکذیب کند و به خداوند، در حالی نمی‌دانند کفر ورزد، آنها را نیاوردم.

واخباری که احمد بن محمد بن عيسی از آنها را در «نوادر» خوبیش اورد و روایاتی که محمد بن احمد بن یحیی در «جامع» خود در مورد معنای دیدن خدا کرده‌است صحیح‌اند و آنها را جز کسی که مکذب به حق، یا جا هل به آن است، رد نمی‌کنند. الفاظ قرآن است و برای هر خبری از آنها معنایی است که تشییه و تعطیل رانفی می‌کند و توحید را ثابت می‌کند و به درستی آنها علیه السلام به ما امر فرموده‌اند که با مردم جز به اندازه عقلهایشان سخن نگوییم.

و معنای دیدن که در اخبار وارد شده، علم است، به این بیان که: دنیا خاله شک و تردیدها و خطرات است و آنگاه که روز رستاخیز بر پا گردد آیات خدا و أمور او در پاداش و کیفر برای بندگان کشف و ظاهر می‌شود که بدین وسیله تردیدها از بین می‌رود و حقيقة قدرت خداوند متعال معلوم می‌گردد. تصدق این امر در کتاب خدا این است که می‌فرماید: «به طور حتم تودر دنیا در غفلت از این روز بودی، پس ما از پیش دیده تو پوشش غفلت را برداشتیم، در نتیجه امروز دیدهات تیز شد».

پس معنای آنچه در حدیث روایت شده که: خدا دیده می‌شود، آنست که: به علم یقینی دانسته می‌شود، همانند قول خدا که می‌فرماید: «آیا ندیدی و ننگریستی به سوی پروردگار خود که چگونه سایه را گسترانید». و قول دیگر که: «آیا ندیدی به سوی آن که با ابراهیم در مورد پروردگارش صحاجه کرد و حجت آورد»، و قول او که: «آیا ندیدی و نظر نکردی به حال آنان که چندین هزاران نفر بودند و از منزل‌های خوبیش بیرون رفتند»، و قول او که: «آیا نظر نکردی که چگونه پروردگار توبا صاحبان فیل رفتار کرد»، و امثال این آیات که مراد دیدن دل است نه دیدن چشم. و اما قول خدا: «آنگاه که پروردگارش به آن کوه تجلی کرد». به این معناست: هنگامی که خدا به آن کوه به نشانی از شانه‌های آخرت که کوههای آن سراب می‌شوند و نشانه‌هایی که کوههای را ساخت پراکنده می‌سازد، ظاهر شد کوه تکه و مانند خاک

الجبل فصار تراباً لأنَّه لم يطق حمل تلك الآية وقد قيل: أَنَّه بَدَأَهُ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ.
 ٢٣. حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الْأَصْفَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِتَّفَرِيِّ عَنْ حَفْصَ بْنِ غِيَاثِ التَّخْعِيِّ الْقَاضِيِّ قَالَ: سَأَلَ
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَهَّارَةً عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَلَمَّا تَحْلَى رَبُّهُ بِالْجَبَلِ جَعَلَهُ ذَكْرًا^(١) قَالَ: (سَاخَ
 الْجَبَلُ فِي النَّجْرِ فَهُوَ يَهْوِي حَسْنَ السَّاعَةِ).

٢٤. وَتَصَدِّيقُ مَا ذَكَرْنَاهُ مَا حَدَّثَنَا بِهِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثَمِيمِ الْقُرْشِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمْذَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَبَلِ قَالَ:
 حَضَرَتِ مَجْلِسُ الْمُؤْمِنِينَ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عَلَيِّ بْنِ مُوسَى طَهَّارَةً فَقَالَ لَهُ الْمُؤْمِنُونَ: يَا أَبَنَ رَسُولِ
 اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَغْصُومُونَ قَالَ: (بَلِّي) فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ
 فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ عَفْنَى مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَمَّا جَاءَهُ مُوسَى لِيَقَاتَنَا وَكَلَمَةً
 رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الْآيَةَ^(٢) كَيْنَفِ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِمَمُ اللَّهِ
 مُوسَى بْنَ عَمْرَانَ طَهَّارَةً لَا يَغْلُمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكْرُهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا
 السُّؤَالُ؟!

فَقَالَ الرَّضَا طَهَّارَةً: (إِنَّ كَلِمَمُ اللَّهِ مُوسَى بْنَ عَمْرَانَ طَهَّارَةً عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يُرَى
 بِالْبَصَارِ وَلِكُنَّهُ لَمَّا كَلَمَمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرِيبُهُ نَجِيَّا رَجَحَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ
 وَجَلَّ كَلَمَمُهُ وَقَرِيبَهُ وَنَاجَاهُ فَقَالُوا: لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَشْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَكَانَ
 الْقَوْمُ سَبْعَمِائَةً أَلْفَ زَجْلٍ فَاحْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ الْفَأْمَ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعةَ أَلْفَ ثُمَّ اخْتَارَ
 مِنْهُمْ سَبْعَمِائَةً ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعينَ زَجْلًا لِيَقَاتَ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيَّاهَةِ
 فَاقْفَأُهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَصَعَدَ مُوسَى طَهَّارَةً إِلَى الطُّورِ وَسَأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَكُلِّمَهُ
 وَيُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ فَكَلَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكْرُهُ وَسَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقٍ وَأَشْفَلٍ وَيَبِينُ ذَ
 شِمَالَ وَرَاءَهُ وَأَمَانَ لَا يَلْفَزُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدَهُ فِي الشَّجَرَةِ ثُمَّ جَعَلَهُ مُبْنِيَّاً مِنْهَا حَتَّى
 سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا: لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَا كَلَامَ اللَّهِ حَتَّى تُرِي
 اللَّهَ جَهَرَةً.

فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلُ الْغَظِيمُ وَأَشْكَبُرُوا وَغَنَوْبَقُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِدَةً

شد، زیرا طاقت برداشتن این نشانه را نداشت. و بعضی گفته‌اند: نوری از عرش بر او ظاهر شد.

۲۳- حفص بن غیاث نخعی قاضی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «پس هنگامی که پروردگارش به آن کوه تجلی کرد، آن را نگه کرد». پرسیدم: «فرمود: آن کوه در دریا فرو رفت، پس تاروز قیامت فرومی‌رود».

۲۴- و گواه این مطلب، روایتی است که علی بن محمد بن جهم گوید: در مجلس مأمون حاضر شدم، امام رضا علیه السلام نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت گفت: «یا بن رسول الله! آیا از گفتار تو نیست که: پیامبران مخصوصند؟» فرمود: «آری، آنگاه مأمون درباره آیاتی از قرآن پرسید، از جمله این که به آن حضرت گفت: «معنای قول خدا که می‌فرماید: هنگامی که موسی برای میقات ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگار! خود را به من بنمایان تا ترا بینگرم. خداوند فرمود: هرگز مرانمی‌بینی.... چگونه موسی- که کلیم و هم سخن خداست- این موضوع رانمی‌دانست که نمی‌توان خدارا دید تا آنکه این سؤال را ازاو پرسید».

امام رضا علیه السلام فرمود: «همان‌کلیم خدا، موسی بن عمران علیه السلام می‌دانسته که خداوند بزرگتر از آن است که بادیدگان دیده شود، ولیکن هنگامی که خداوند با او سخن گفت و با رازگویی او را مقرب و نزدیک خود گردانید، به سوی قوم خود بازگشت و به آنان خبر داد که خدا با او سخن گفته واوراً مقرب ساخته و با او مناجات کرده است. آنان گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن که سخن او را بشنویم آنسانی که تو شنیده‌ای. آنان هفت‌صد هزار تن بودند، موسی از آنان هفتاد هزار نفر را برگزید. سپس، از هفتاد هزار نفر، هفت هزار نفر را برگزید و از آن هفت هزار نفر، هفت‌صد نفر را برگزید و از آن هفت‌صد نفر، هفتاد نفر را برای میقات و عده‌گاه پروردگارش برگزید و با آنان به سوی طور سینا رفت و آنها را پابین کوه بپادشت و موسی علیه السلام به سوی طور بالا رفت و از خدا درخواست کرد که با او سخن گوید و سخشن را به آنان بشنواند. خدا با او سخن گفت و آنها سخن خدا را زبالا، پابین، راست و چپ، پشت سر و پیش رو شنیدند، چراکه خدا آن را در درختی پدید آورد. سپس آن را از آن درخت برانگیخت تا آن که از همه جهات آن را شنیدند. سرانجام گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم به اینکه آنچه ما شنیده‌ایم سخن خدا است تا آن که خدا را آشکارا ببینیم. هنگامی که این گفتار بزرگ را گفتند واستکبار ورزیده و سرکشی

فَأَخْدَنَهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَا تُوَافِي قَاتَلَ مُوسَى: يَا رَبِّ مَا أَقُولُ لِيَتَنِي إِنْزَانِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْنِيهِ وَقَالُوا: إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَاتَلْتَهُمْ لَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا أَدْعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ اللَّهِ إِلَيْهِ فَأَخْيَاهُمُ اللَّهُ وَبَعْثَهُمْ مَعَهُ فَقَالُوا: إِنَّكَ لَوْسَالَتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيكَ أَنْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ لِأَجْحَانِكَ وَكُنْتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ فَنَفَرَهُ حَقُّ مَغْرِفَتِهِ فَقَالَ: مُوسَى ﷺ: يَا قَوْمَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرَى
بِالْأَنْبَارِ وَلَا كَيْفَيْةُهُ لَهُ وَإِنَّمَا يُغَرِّفُ بِآيَاتِهِ وَيُغَلِّمُ بِأَغْلَامِهِ فَقَالُوا: لَئِنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَشْنِ
شَالَةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَلُهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى اسْأَلْنِي مَا سَالَوكَ فَلَمْ أُوَاخِذَكَ بِجَهَلِهِمْ فَيَنْدَدِ
ذَلِكَ قَالَ مُوسَى ﷺ: (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنِ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقِرَّ
مَكَانَهُ وَهُوَ يَهْوِي فَسُوفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ جَعَلَهُ دَكَّاً وَخَرَّ
مُوسَى صَيْقَانًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تَبَّعْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ رَجَعْتُ إِلَى مَغْرِفَتِي يَكْ عَنْ جَهَلِ
قَوْمِي وَإِنَّا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)؛ مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى فَقَالَ الْمُؤْمِنُونُ: لِلَّهِ دُرُوكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخْذَنَا مِنْهُ مَوْضِعُ الْحَاجَةِ وَقَدْ أَخْرَجَهُ بِتَعَامِهِ فِي كِتَابِ عَيْنَ
أَخْبَارِ الرَّضَاعِ. وَلَوْ أَورَدَتِ الْأَخْبَارُ الَّتِي روِيَتِ فِي مَعْنَى الرُّؤْيَا لِطَالُ الْكِتَابُ بِذَكْرِهَا
وَشَرْحِهَا وَإِثْبَاتِ صَحَّتها وَمِنْ وَقْفِهِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ لِلرِّشَادِ آمِنًا بِجَمِيعِ مَا يَرِدُ عَنْ
الْأَنْتَمَةِ ﷺ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ وَسَلَمَ لَهُمْ وَرَدَ الْأَمْرُ فِيمَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ إِذْ كَانَ قَوْلُهُمْ
قَوْلُ اللَّهِ وَأَمْرُهُمْ أَمْرُهُ وَهُمْ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَعْلَمُهُمْ بِهِ صَلَواتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

کردند، خداوند ساعتمای را بر آنان فرستاد و به سبب ستمی که کردند، ساعته آنها را فروگرفت و همگی مردند.

موسی عرض کرد: ای پرورده‌گار من! به بنی اسرائیل چه بگوییم؛ وقتی که به سوی آنان بازگردم و بگویند: تو آنها را بردی و کشته، زیرا که تو در آنچه اذعاکردنی که با خدا مناجات نمودی راستگو نبودی، پس خدا آنها رازنده کرد و به همراه او برانگیخت. آنها گفتند: اگر از خدا درخواست می‌کردی که خود را به توبنایید که به سوی اونظر کنی البته از تومی بذریفت و توبه ما خبر می‌دادی که او چگونه است و ما اوارا می‌شناخیم، آنسان که حق معرفت و شناخت اوست. موسی ﷺ فرمود: ای قوم من ابه راستی که خدابه دیدگان دیده نمی‌شود و اورا کیفیت و چنونگی نیست و تنها به آیاتش شناخته می‌شود و اورا با علاماتش می‌شناشند. گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌اوریم تا آنکه ازاو سؤال کنی. موسی ﷺ عرض کرد: ای پرورده‌گار من ابه راستی که تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و توبه صلاح آنان دانتری. پس خدابه او وحی فرمود: ای موسی! آنچه را که از تو درخواست کردند از من سؤال کن، که من هرگز تو را به جهل و ندانی آنان مذاخرده و بازخواست نخواهم کرد.

در این هنگام موسی گفت: پرورده‌گار! خود را به من بمنام تا به تونظر کنم. فرمود: هرگز مرانخواهی دید، ولیکن به این کوه نگاه کن! اپن اگر در جایگاهش قرار گیرد (و حال آن که آن فرومی‌ریزد) پس بزودی مراخواهی دید، و چون پرورده‌گارش (با نشانه‌های از نشانه‌هاییش) به آن که کوه تجلی نمود آن را تکه تکه گردانید و موسی بیهوش شد و به صورت روی زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد گفت: پاک و منزه! توبه سوی تو بازگشتم (می‌گوید: با معرفتم از جهل قوم به سوی تو بازگشتم). ومن نخستین مؤمنانم از آنان به این که تو دیده نمی‌شوی.

مأمون گفت: «خدا خیرت دهد، یا بالحسن!».

مؤلف گوید: این حدیث طولانی است، ما از آن مورد نیاز را بیان کردیم، همه حدیث را در کتاب «عین اخبار الرضا»، آوردم. اگر همه اخباری را که در مورد معنای دیدن و رؤیت خدا روایت شده، ایراد می‌نمودم کتاب به ذکر شرح و اثبات صحت آنها طولانی می‌شد و هر کسی را که خداوند برای هدایت به راه راست توفیق داده، به همه آنچه از انتهای ﷺ با سندهای صحیح وارد شده ایمان می‌آورد و به آنان تسلیم خواهد بود و در آنچه بر او مشتبه شود امر را به سوی آنان برمی‌گرداند، زیرا که گفتار آنان، گفتار خدا و امر آنان، امر خدا است و آنان نزدیکترین آفریدگان به سوی خدای متن و داناترین آنان به او هستند. صلوات الله علیہم اجمعین.

٩. باب القدرة

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي إِسْحَاقِ الْخَفَافِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَدَةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا: أَنَّ عَنْدَ اللَّهِ الدِّيَصَانِيَّ أَتَى هِشَامَ بْنَ الْحَكَمَ فَقَالَ لَهُ: أَلَكَ رَبٌّ فَقَالَ: بَنِي قَالَ: قَادِرٌ قَالَ: نَعَمْ قَادِرٌ قَاهِرٌ قَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا كُلُّهَا فِي الْبَيْضَةِ لَا يَكْبُرُ الْبَيْضَةَ وَلَا يُضْعِرُ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ هِشَامٌ الظَّرِفَةَ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَنْظَرْتُكَ حَوْلًا ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ فَرَكِبَ هِشَامًا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فَأَشَاءَذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَانِي عَبْدُ اللَّهِ الدِّيَصَانِيَّ بِمَسَأَلَةِ لِئِسَنِ الْمَعْوَلِ فِيهَا إِلَى اللَّهِ وَعَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُ: «عَمَّا ذَا سَأَلْتَ؟» فَقَالَ: قَالَ لِي كَيْنَتْ وَكَيْنَتْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُ: «يَا هِشَامُ كُمْ حَوَّلْتَكَ؟» قَالَ: حَسْنُ فَقَالَ: «أَيْهَا أَصْفَرُ؟» فَقَالَ: النَّاطِرُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: «وَكُمْ قَنَرَ النَّاطِرُ؟» قَالَ: مِثْلُ الْعَدَسَةِ أَوْ أَقْلُ مِنْهَا فَقَالَ: «يَا هِشَامُ فَانْظُرْ أَمَامَكَ وَفَوْقَكَ وَأَخْبِرْنِي بِمَا تَرَى» فَقَالَ: أَرَى سَمَاءً وَأَرْضًا وَدُورًا وَقُصُورًا وَتُرُبَا وَجِبَالًا وَأَنْهَارًا.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ: «إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا تَرَاهُ الْعَدَسَةُ أَوْ أَقْلُ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا كُلُّهَا الْبَيْضَةَ لَا يُضْعِرُ الدُّنْيَا وَلَا يَكْبُرُ الْبَيْضَةَ فَانْكَبَ هِشَامٌ عَلَيْهِ وَقَبَلَ يَدَيْهِ وَرَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ وَقَالَ: حَسْبِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَانْتَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَغَدَ إِلَيْهِ الدِّيَصَانِيَّ فَقَالَ: يَا هِشَامُ إِنِّي جِئْتُكَ مُسْلِمًا وَلَمْ أَجِنْتُكَ مُتَقَاضِيًّا لِلْجَوَابِ فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنِّي كُنْتُ جِئْتُ مُتَقَاضِيًّا فَهَاهُ الْجَوَابُ فَخَرَجَ عَنْهُ الدِّيَصَانِيَّ فَأَخْبَرَ أَنَّ هِشَاماً دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فَعَلَمَهُ الْجَوَابُ فَنَفَضَ عَنْدَ اللَّهِ الدِّيَصَانِيَّ حَتَّى أَتَى يَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فَأَشَاءَذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا قَدَّمَ قَالَ لَهُ: يَا جَهْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ دُلُّنِي عَلَى مَغْبُودِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ: «مَا اسْمُكَ؟» فَخَرَجَ عَنْهُ وَلَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ! قَالَ: لَوْكُنْتُ قُلْتُ لَهُ: «عَنْدَ اللَّهِ» كَانَ يَقُولُ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَنْدَهُ؟ فَقَالُوا إِلَهٌ: عَذَ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: يَدُلُّكَ عَلَى مَغْبُودِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنِ اسْمِكَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ

بخشش فهم

قدرت خدا

۱- عده‌ای از اصحاب مأگویند: عبدالله دیصانی نزد هشام بن حکم آمد و به او گفت: «آیا تو پروردگاری داری؟» گفت: «بلی». دیصانی گفت: «آیا آن پروردگار قادر است؟» گفت: «بلی قادر است و بر همه کس و همه چیز قهر و غلبه دارد». دیصانی گفت: «آیا می‌تواند همه دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که نه تخم بزرگ و نه دنیا کوچک شود؟» هشام گفت: «مهلتی ده تابه تو پاسخ دهم». گفت: «یک سال به تو مهلت دادم». آنگاه از نزد هشام بیرون آمد، هشام سوار بر مرکب شد و به خدمت امام صادق علیه السلام آمد. اجازه ورود خواست، حضرت به او اجازه دادند. وارد شد و به حضرت شیخ عرض کرد: «باين رسول الله! عبدالله دیصانی از من مسالماتی پرسیده که در جواب آن جز بر خدا و حضرت شما اعتمادی ندارم». امام صادق علیه السلام فرمود: «از چه پرسید؟» عرض کرد: «به من چنین و چنان گفت».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای هشام احوال تو چند ناست؟» عرض کرد: «پنج حس». فرمود: «کدام یک از آنها کوچکتر است؟» عرض کرد: «ناظر و بیننده که مردمک چشم است». فرمود: «اندازه آن چه قدر است؟» عرض کرد: «مانند دانه عدس، یا زان کوچکتر». فرمود: «ای هشام ابه مقابله و بالای سرت بستگر و آنجه را می‌بینی به من بگو». عرض کرد: «اسمان، زمین، خانه‌ها، قصرها، خاک کوهها، و نهرها را می‌بینم». امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی کسی که قدرت دارد، آنجه تو آن را می‌بینی در چیزی که به اندازه دانه عدس یا کوچکتر از آن است داخل کند، قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند که نه دنیا کوچک شود و نه آن تخم بزرگ شود». هشام خود را به پای حضرت افکند و دستها، سرو پاهای حضرت را پرسید و عرض کرد: «باين رسول الله! آنجه فرمودی برای من بس است». آنگاه به منزل خود بازگشت و بامداد ای دیصانی نزد او آمد و گفت: «ای هشام از نزد تو آدمه‌ام که بر تو سلام کنم و نیامده‌ام که پاسخ پرسشم را بخواهم». هشام گفت: «اگر آمده‌ای که پاسخ پرسش را بگیری، این پاسخ توست».

عبدالله دیصانی از پیش هشام بیرون رفت. کسی به او خبر داد که هشام خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شده و این جواب را از او آموخته است. دیصانی به سوی امام صادق علیه السلام حرکت کرد تا این که کنار در منزل حضرت رسید و اجازه ورود خواست. به او اجازه دادند، وقتی وارد شد و نشست، به حضرت عرض کرد: «ای جعفر بن محمد! مرابه معبدوم راهنمایی کن». امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اسم تو چیست؟» دیصانی از نزد حضرت بیرون آمد و اسمش را نگفت.

لَهُ يَا جَعْفَرُ دُلْنِي عَلَى مَغْبُودِي وَلَا تَسْأَلْنِي عَنِ اسْمِي.

فَقَالَ لَهُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «أَجْلِسْنِي وَإِذَا غَلَامَ لَهُ صَغِيرٌ فِي كَفْهِ بَيْضَةٍ يَلْتَبِسُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ: «تَأْوِلْنِي يَا غَلَامُ الْبَيْضَةَ» فَتَأَوَّلَهُ إِلَيْهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ: «يَا ذِي صَانِي» هَذَا حِضْنٌ مَكْنُونٌ لَهُ جَلْدٌ غَلِيلٌ وَتَحْتُ الْجَلْدِ الْغَلِيلِيْتِ جَلْدٌ رَقِيقٌ وَتَحْتُ الْجَلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَائِنَةٌ وَفَصَةٌ ذَائِيْتِهِ فَلَا الذَّهَبِيَّةِ الْمَائِنَةِ تَخْتَلِطُ بِالْفَصَةِ الذَّائِيَّةِ وَلَا الْفَصَةِ الذَّائِيَّةِ تَخْتَلِطُ بِالْذَّهَبِيَّةِ الْمَائِنَةِ هِيَ عَلَى حَالِهَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا مُضْلِعٌ فَيُخْبِرَ عَنِ اصْلَاحِهَا وَلَا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ فَيُخْبِرَ عَنِ فَسَادِهَا لَا يُذْرِئُ لِلَّهِ كُرْ حُلْقَتْ أَمْ لِلَّاتِي شَقَلَتْ عَنِ مِثْلِ الْوَانِ الطَّوَاوِيسِ أَتَرَى لَهَا مُذَبِّرًا؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ مَيَاهَ ثُمَّ قَالَ: أَشْهُدُ أَنَّ لَهُ إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ وَخَدْهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ إِمامٌ وَحْجَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى حُكْمِهِ وَأَنَا تَابَ مِنْ مَا كُنْتُ فِيهِ.

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ حَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: مَرَأْ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا مَلِكَ بَقْبَرِ مِنْ قُبُورِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي بَذَثُ قُدْرَتُكَ وَلَمْ تَبْذَ هَيْثَةً فَجَهْلُوكَ وَقَدْرُوكَ وَالْتَّقْدِيرُ عَلَى عِبْرَ مَا بِهِ وَصَفْوَكَ وَإِنِّي بَرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالشَّيْءِ طَلَبُوكَ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ إِلَيْيِ وَلَنْ يُنْزَرُكُوكَ وَظَاهِرُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمَتِكَ دَلِيلُمْ عَذَنِكَ لَوْ عَرَفْتُكَ وَفِي حَلْقِكَ يَا إِلَهِي مَنْدُوْحَةً أَنْ يَتَنَاوِلُوكَ بِلْ سَوْكَ بِحَلْقِكَ فَمِنْ ثُمَّ لَمْ يَعْرِفْكَ وَأَتَبْخَدُوا بِعَضِ آيَاتِكَ زَيْنَ قَبْذِلَكَ وَصَفْوَكَ تَعْلَيَّتْ زَبِيْ عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعْشُوكَ».

٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضَرِ قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهَرِ إِلَيْ أَبِي الْحَسَنِ فَقَالُوا لَهُ: جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلٍ فَإِنْ أَجْبَتْنَا إِلَيْهَا أَنْكَ عَالِمٌ فَقَالَ: «سُلُّوا» فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ أَيْنَ كَانَ وَكَيْفَ كَانَ وَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ الْكَيْفُ فَهُوَ بِلَا كَيْفٍ وَأَيْنَ الْاِيْنَ فَهُوَ بِلَا أَيْنٍ وَكَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ» فَقَالُوا: نَشْهُدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب: يعني بقوله: «وكان اعتماده على قدرته» أي: على ذاته لأن

یارش به او گفتند: «چرا اسم خود را نگفتی؟» گفت: «اگر به اومی گفتم اسمم عبدالله است، می‌گفت: «این کسی که توبنده او هستی کیست؟» به او گفتند: «به سویش بازگرد و به او بگو تو را بر معبدوت دلالت کن و از نام نپرسد؛ دیسانی خدمت حضرت بازگشت و عرض کرد: «یا جعفر بن محمد امرابر معبدوم دلالت کن و از نام میرس!» امام صادق علیه السلام به او فرمود: «بنشین، ناگاه پسر کوچکی از خود را دید که تخم مرغی در دستش بود و با آن بازی می‌کرد». امام صادق علیه السلام فرمود: «ای پسر این تخم مرغ را به من ده!» پسر آن تخم مرغ را به حضرت داد. امام صادق علیه السلام فرمود: «ای دیسانی! این حصاری است محکم که دارای پوست ستبری است و در زیر این پوست ستبر، پوستی نازک است و در زیر آن پوست نازک، زردیهای چون پارچه‌ای از طلای گداخته است و سفیدهای مانند پارچه‌ای از نقره گداخته است، نه آن زردیهای که چون طلای روان است با سفیدهای که مانند نقره گداخته است می‌آمیزد و نه آن سفیدهای که مانند نقره گداخته است باز زردیهای که چون طلای روان است مخلوط می‌شود و این تخم مرغ بحال خود است و هیچ اصلاحگری از آن بیرون نیامده که از اصلاحش خبر دهد و هیچ مفسدی در آن وارد نشده که از فسادش خبر آورد. معلوم نیست که برای نفر افریده شده یا برای ماده، که از آن رنگهای چون رنگهای طاووسها شکافته می‌شود. آیا برای این تخم مرغ مدبری را می‌بینی؟»

راوی می‌گوید: دیسانی مدتی طولانی سر خود را زیر انداخت. سپس گفت: «گواهی می‌دهم که معبدوی جز خدا نیست که بیگانه است و شریکی ندارد. به راستی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمنه رسول اوست و تو امام، پیشوای حقیقتی از جانب خدابار افریدگاش هستی و من از آنچه در آن بودم، توبه می‌کنم!»

۲- بعضی از اصحاب ما گوید: امام رضا علیه السلام به کنار قبری از قبرهای خاندانش رسید و دستش را بر آن قبر گذاشت و فرمود: «خدای من! قدرت تو ظاهر شد و هیئت و شکلی آشکار نگشت، پس تو را نشانختند و تو را تقدیر و اندازه نمودند و تو را به اندازه و تقدیری که غیر آن است وصف کردند ای خدای من امن از آنان که تو را به تشبیه طلب کردند، بیزارم. هیچ چیز مانند تونیست. خدای من! آنها هرگز تو را درک نکردند. نعمت‌های آشکار تو که به آنان ارزانی داشتمای راهنمای آنهاست. اگر تو را بشناسند و در آفریدگان تو-ای خلای من!-زمینه آن است که به تو شناخت بیندازند، بلکه تو را با آفریدگانت برابر ساختند و از این رو نورانشانختند و بعضی از آیات و نشانه‌های تو را بپوردگار خود برگزیدند و با آن توارو اوصف کردند. ای بپوردگار من! اتویز از آن که تشبیه گران تو را به آن وصف کردند!»

۳- احمد بن محذفین ابی نصر گوید: «گروهی از آن طرف بلخ خدمت امام رضا علیه السلام ماندند و عرض کردند: «خدمت تو آمده‌ایم تا از سه مسأله بپرسیم، اگر پاسخ دهی می‌دانیم که تو داشتمندی!» حضرت فرمود: «بپرسید!» عرض کردند: «به ما خبر ده که خنادار کجاست؟ و چگونه بود؟ اعتماد و تکیه گاهش بر چه چیز بوده است؟» حضرت فرمود: «خداوند، چگونگی را ایجاد کرده، او بدون چگونگی است و او حقیقت مکان را بدید آورده بی‌آنکه کوچک‌جایی باشد و اعتمادش بر قدرش بود، پس آنان گفتند: «گواهی می‌دهیم که تو داشتمندی!»

القدرة من صفات ذات الله عز وجل.

٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ مَاجِيلِيَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّسِ الْمَيْشَمِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُنْصُورِ الْمَتَطَبِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي قَالَ كُنْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي الْقَوْجَاءِ وَعَبْدُ اللَّمِينَ الْمَقْفَعِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمَقْفَعِ تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ؟ وَأَوْمَأْتَ يَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَوْجَبَ لَهُ اسْمَ الْأَنْسَانِيَّةِ الْأَذْلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ يَعْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَإِنَّمَا الْبَاقِونَ فَرَغَاعٌ وَبَهَائِمٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْقَوْجَاءِ وَكَيْفَ أَوْجَبْتَ هَذَا الْاسْمَ لِهَذَا الشَّيْخِ دُونَ هُولَاءِ؟ قَالَ لَأَنِّي رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَ عِنْدَهُمْ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْقَوْجَاءِ مَا بَدَّ مِنْ احْتِبَارٍ مَا قُلْتُ فِيهِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمَقْفَعِ لَا تَنْقُلْ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ فَقَالَ لَيْسَ ذَرَائِكَ وَلِكُنْكَ تَخَافُ أَنْ يُضْعِفَ رَأِيكَ عِنْدِي فِي إِخْلَالِكَ إِنَّهُ الْمَتَحَلُ الدُّنْيَا وَصَفَتْ فَقَالَ ابْنُ الْمَقْفَعِ أَمَا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هَذَا قَفْقَإِلِهِ وَتَحْفَظَنَّمَا شَطَّفْتَ مِنَ الرَّلَلِ وَلَا تَشْعِنَّنَّكَ إِلَى اسْتِرْسَالِ يُسْلِمْكَ إِلَى عَقَالِ وَسَمْهُ مَا لَكَ أَوْ غَلَيْكَ قَالَ فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْقَوْجَاءِ وَبَقِيَ ابْنُ الْمَقْفَعُ فَرَجَعَ إِلَيْهَا.

فَقَالَ يَا ابْنُ الْمَقْفَعِ مَا هَذَا يَسِرٌ وَإِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحًا نَّيِّنًا يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِرًا وَيَتَرَوْعُ إِذَا شَاءَ بَاطِنًا فَهُوَ هَذَا فَقَالَ لَهُ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ جَلَّتِ إِلَيْهِ فَلَمَّا لَمْ يَقِنْ عِنْدَهُ غَيْرِي ابْنِهِ ابْنِي فَقَالَ إِنَّ يَكْنِي الْأَمْرَ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَهُوَ عَلَى مَا يَقُولُونَ يَعْنِي أَهْلُ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَعَطَبُوكُمْ وَإِنْ يَكْنِي الْأَمْرُ عَلَى مَا تَقُولُونَ وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ فَقَدْ اسْتَوْيَتُمُّ أَنْتُمْ وَهُمُّ، فَقُلْتُ لَهُ يَزْحِمُكَ اللَّهُ وَأَيْ شَيْءٍ تَقُولُ وَأَيْ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ مَا قَوْلِي وَقَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِدًا قَالَ فَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَقَوْلُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ لَهُمْ مَعَادًا وَثَوَابًا وَعَقَابًا وَيَدِينُونَ بِأَنَّ لِلْسَّمَاءِ الْهَا وَأَنَّهَا عَمْرَانٌ وَأَنَّهُمْ تَرْعَمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ حَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ قَالَ فَاغْتَثَنَّهَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَنَّهُ أَنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتِلِفُ مِنْهُمْ أَثْنَانٌ؟ وَلَمْ احْتَجَبْتَ عَنْهُمْ وَأَرْسَلْتَ إِلَيْهِمُ الرَّسُلَ؟ وَلَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ؟ فَقَالَ لِي وَبِيْلَكَ وَكَيْفَ احْتَجَبْتَ عَنْكَ مِنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نُشُوكَ وَلَمْ تَكُنْ

مؤلف این کتاب گوید: مقصود حضرت از «اعتمادش بر قدرتش بود» یعنی اعتمادش بر ذاتش بوده،
چراکه قدرت از صفات ذات خداوند است.

۴- احمد بن محمد میشی گوید: من در نزد ابو منصور طبیب بودم که نقل کرد: مردی از یاران خبرناد که
من ابن ابی العوجا، عبدالله بن مقفع در مسجد الحرام بودیم. ابن مقفع با دستش به مکان طواف اشاره نمود
وگفت: «این مردم رامی بینند، از آنها یک نفر نیست که نام انسانیت را برای او ثبت کنم، مگر آن شیخی که
نشسته- یعنی جعفر بن محمد- ولی بقیه همه فرومایگان و چهاریابانند»، ابن ابی العوجا گفت: «چگونه این نام را برای آن
شيخ ثابت می کنی، ولی برای این گروه نه؟» گفت: «زیرا من نزد او مطلبی دیده‌ام که در نزد آنها ندیده‌ام».

این ابی العوجا گفت: «باایستی در مورد آنچه در شان او گفتی، اور اصحاب کیم تا معلوم شود». راوی می گوید: «ابن
مقفع گفت: چنین مکن که می ترسم آنچه را که در دست داری فاسد کند (روش تواریابا دلبل و پرهان باطل سازد)».
این ابی العوجا گفت: «نظر تو این نیست، ولی می ترسی که نظر تو در خصوص مدحی که بر او کردی در نزد من سست
و ضعیف شود»، این مقفع گفت: «چون در مورد من چنین پنداشتی پس برخیز و به خدمتش برو و آن چه می توانی خود را لز
لغزش نگاهدار و لفسار خود را ره مکن که تواریبه بند کشاند و با او در آنچه به نفع و ضرر نوست با آگاهی سخن گو.

راوی می گوید: «این ابی العوجا برخاست و من و ابن مقفع ماندیم. وقتی این ابی العوجا برگشت،
گفت: «ای پسر مقفع! این بشر عادی نیست و اگر در دنیا یک روحانی باشد که هرگاه بخواهد در ظاهر
دارای جسم باشد و هرگاه بخواهد در باطن روح صرف شود و از علاقت جسمانی فارغ باشد، همین شخص است».
این مقفع گفت: «چه شد؟» گفت: «ادر نزد او نشتم، چون کسی جز من باقی نماند آغاز به سخن کرد و فرمود: «اگر امر آن
گونه باشد که این گروه- یعنی اهل طواف می گویند- و حال آن که امر جنан است؛ پس آنها سالم خواهند ماند و شما هلاک
شده‌اید و اگر امر به گونه‌ای باشد که شما می گویید- که جنان نیست که شما می گویید- پس شما و آنها با هم برآورید».

من به آن حضرت گفتم: «خداتور ارحمت کند اما چه می گوییم و آنها چه می گویند؟ سخن ما و آنها
یکی است. فرمود: «چگونه سخن تو و آنان یکی است و حال آن که آنان می گویند برای ایشان معاد و ثواب
و کیفری هست و اعتقاد دارند که آسمان را خدایی است که او را عبادت می کند و این که آسمان آبدان
است و شما گمان می کنید که آسمان و پیران است و هیچ کس در آن نیست».

این ابی العوجا گوید: «من این مطلب را غنیمت شمرده به او گفتم: «اگر امر آن گونه است که تو
می گویی پس چه مانعی است که خدا خود را برای خلق ظاهر و ایشان را به سوی عبادتش بخواند، تا از
آن دو نفر هم با هم اختلاف نکنند و چراز ایشان محتجب شده و در پرده رفته و پیامبران به سوی آنان
فرستاده است و اگر خودش متوجه آنان می شد، ایمان به او نزدیکتر بود».

حضرت به من فرمود: «وای بر تو! چگونه از تو پنهان شده کسی که قدرتش را در نهادت به تونشان

وَكَبِرَكَ بَعْدَ صَفْرَكَ وَقُوَّتَكَ بَعْدَ ضَفْفِكَ وَضَعَفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَسُقْمَكَ بَعْدَ صَحْنَكَ وَصَحْنَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ وَرِضاكَ بَعْدَ غَضْبِكَ وَغَضْبَكَ بَعْدَ رِضاكَ وَحُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحَكَ وَفَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَحُبْكَ بَعْدَ بُعْضِكَ وَبُعْضَكَ بَعْدَ حُبْكَ وَعَزْمَكَ بَعْدَ إِيمَانِكَ وَإِيمَانَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَشَهْوَتَكَ بَعْدَ كَرَاهِتَكَ وَكَرَاهِتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَرَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَرَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَرِجَاءَكَ بَعْدَ يَأسِكَ وَيَأسَكَ بَعْدَ رِجَاءِكَ وَخَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهِمِكَ وَغَرْبَتَكَ مَا أَنْتَ مُفْتَقِدَهُ عَنْ ذَهْنِكَ وَمَا زَالَ يَمْدُدُ عَلَيَ قُدْرَتِهِ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أَذْفَهَا حَتَّى ظَنِّتُ أَنَّهُ سَيَظْهُرُ فِيمَا يَئْتِي وَيَبْتَأِ.

٥. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَمِّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِالْمَقْبَلَةِ: قَالَ إِنَّ إِلَيْسَ قَالَ لِعِيسَى ابْنِ مُرْيَمَ بِالْمَقْبَلَةِ: أَيُقْدِرُ رِبُّكَ عَلَى أَنْ يُدْخِلَ الْأَرْضَ بَيْضَةً لَا يُصْفِرُ الْأَرْضَ وَلَا يَكْبِرُ النَّبِيَّةَ؛ قَالَ عِيسَى بِالْمَقْبَلَةِ وَيُلْكِرُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُوَضِّفُ بِعِزْيزٍ وَمَنْ أَقْذَرُ مِمَّنْ يُلْطِفُ الْأَرْضَ وَيُعْظِمُ النَّبِيَّةَ.

٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عَيْسَى عَنْ رَبِيعَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوَضِّفُ» قَالَ: وَقَالَ رُزَارَةُ: قَالَ أَبُو حَمْقَرَ بِالْمَقْبَلَةِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوَضِّفُ وَكَيْفَ يُوَضِّفُ وَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: (وَمَا أَنْدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قُدْرَهُ)^(١) فَلَا يُوَضِّفُ بِقُدْرَةِ الْأَكَانِ أَغْظَمُ مِنْ ذَلِكَ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ حَجَفَرِنَ شَيْرَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِالْمَقْبَلَةِ يَقُولُ: «قَالَ أَبِي بِالْمَقْبَلَةِ: إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَى ابْنِ الْحَقِيقَةِ كَانَ رَجُلًا رَابِطَ الْجَاهِشَ وَأَشَارَ بِيَدِهِ وَكَانَ يَطُوفُ بِالثَّبَتِ فَاسْتَبَلَهُ الْحَجَاجُ فَقَالَ: قَدْ هَمَّتْ لَنِي لَحْظَةٌ أَوْ لَمْحَةٌ فَلَمَلَأْ إِخْدَاهُنْ تَكْفُكَ عَنِّي».

٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ مَا جَلَوْنَاهُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي القَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ

داده، تو چیزی نبودی تو را موجود ساخته و بزرگت کرده بعد از آن که کوچک بودی و به تو توانایی داده بعد از آن که ناتوان بودی و بیمارت کرده، بعد از آن که تندرست بودی و تندرست کرده بعد از آنکه بیمار بودی و خوشنویت ساخته بعد از آن که خشمگین بودی و خشمت داده بعد از آن که خشنود ساخته و اندوهت داده بعد از آنکه شاد بودی و شادیت داده بعد از آن که اندوه داشتی و دوستیت داده بعد از آن که دشمنی داشتی و دشمنیت داده بعد از آنکه دوستی داشتی و عزم و تصمیم داده بعد از آن که سستی و امتناع داشتی و سستی ات داده بعد از آنکه عزم و تصمیم داشتی و خواهشت داده بعد از آن که ناخوش داشتی و کراحتت داده بعد از آن که خواهش داشتی و رغبت داده بعد از آن که ترس داشتی و ترس داده بعد از آن که رغبت داشتی، و امیدواریت داده بعد از آن که نومید بودی و نومیدیت داده بعد از آن که امیدوار بودی و آنچه در خیالت نبوده به خاطر اورده و آنچه تو معتقد به آن بودهای از ذهن دور ساخته است.

حضرت پیوسته قدرت خدا را که در نفس من بود، برای من می‌شمرد و من نمی‌توانستم آن را رد کنم نا آن که گمان کردم به زودی در آنچه بین من لا بود، بر من غالب خواهد شد.

۵- محمد بن ابی عمیر از فردی که او ذکر کرده، نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «شیطان به عیسی بن مریم علیه السلام گفت: آیا پروردگار تو می‌تواند زمین را در تخم مرغی داخل کند که نه زمین کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ شود؟ عیسی علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! به راستی که خداوند به درماندگی توصیف نمی‌شود و چه کسی توانتر از آن کسی است که زمین را الطیف و نرم و تخم را بزرگ گرداند؟»

۶- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «به راستی که خدا رانمی توان توصیف کرد. راوی گوید: زراره گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: «به راستی که خدا رانمی توان توصیف کرد و چگونه اورا می‌توان وصف کرد و حال آن که در کتاب خود فرمود: «حق اندازه او را نتوانستند تقدیر کنند. پس او به قدرتی توصیف نمی‌شود مگر آن که از آن بزرگتر است».

۷- حسین بن ابی حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «پدرم علیه السلام با دست مبارکش اشاره به محل طواف نمود و فرمود: محمد بن حنفیه مردی شجاع و قوی دل بود روزی در خانه خدا طواف می‌کرد که با حاجاج روبه رو شد، حاجاج گفت: تصمیم دارم آنچه را که چشمهاست در آن است (سرت را) بزنم! محمد گفت: هرگز! به راستی که خداوند در هر روز در مورد آفریدگانش سیصد لحظه - یا لمحه - دارد. پس شاید که در یکی از آنها تو را از من باز دارد».

۸- مفضل بن عمر جعفی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی که قدرت خدا رانمی توان

الصَّيْرِفِيُّ عَنْ عَلَيْنِ حَمَادٍ عَنْ الْمُعْصَلِبِينْ عَنْ عَمِّهِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا تُقْدِرُ قُدْرَتُهُ وَلَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَلَا يَلْعُغُونَ كُتُبَهُ عَلَيْهِ وَلَا مُنْلَغٌ عَظَمَتِهِ وَلَيْسَ شَيْءٌ غَيْرُهُ هُوَ نُورُ لَيْسَ فِيهِ ظُلْمٌ وَصِدْقٌ لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ وَعَذْلٌ لَيْسَ فِيهِ جَوْزٌ وَحَقٌّ لَيْسَ فِيهِ باطِلٌ كَذَلِكَ لَمْ يَزِلْ وَلَا يَزَالُ أَبْدَ الْأَبْدِينَ وَكَذَلِكَ كَانَ إِذْمَنْ يَكْنُ أَرْضًَ وَلَا سَمَاءً وَلَا لَيْلًَ وَلَا نَهَارًَ وَلَا شَمْسًَ وَلَا قَمْرًَ وَلَا نَجْمُوْنَ وَلَا سَاحَابَ وَلَا طَرَوَ لَارِيَاهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا يُعَظِّمُونَ عَظَمَتِهِ وَيُكَبِّرُونَ كَثِيرَيَاهُ وَيُجْلُونَ جَلَالَهُ قَقَالَ: كُونَا ظَلَّيْنِ فَكَانَا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

قال مصنف هذا الكتاب: معنى قوله: «هو نور» أي: هو منير و هاد و معنى قوله: «كونا ظلين الروح المقدس والملك المقرب والمراد به: أن الله كان و لا شيء معه فأراد أن يخلق أنبياءه و حججه و شهداءه فخلق قبلهم الروح المقدس وهو الذي يبؤيد الله عز و جل به أنبياءه و حججه و شهداءه طلاقة وهو الذي يحرسهم به من كيد الشيطان ووساوسه ويسدهم و يوفقهم و يمدحهم بالخواطر الصادقة ثم خلق الروح الأمين الذي نزل على أنبيائه بالوحى منه عز و جل و قال لهما: كونا ظلين ظليلين لأنبيائنا ورسلنا وحججي وشهدائنا فكأنما قال الله عز و جل ظلين ظليلين لأنبيائه ورسله وحججه وشهدائهم يعينهم بهما وينصرهم على أيديهما و يحرسهم بهما وعلى هذا المعنى قيل للسلطان العادل: إنه ظل الله في أرضه لعباده يأوي إليه المظلوم ويؤمن به الخائف الوجل و يؤمن به السبيل و ينتصف به الضعيف من القوى وهذا هو سلطان الله و حجته التي لا تخلو الأرض منه إلى أن تقوم الساعة.

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى مَا حَلَّوْنَاهُ رَحْمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِيهِ الْقَاسِمِ عَنْ أَخْهَدِبْنِ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ أَبْيُوبَ الْمَدْنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِيهِ عَمِّيْرَ عَنْ عَمِّهِ عَمِّيْرَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: «قَلِيلٌ لَامِرُ الْمُؤْمِنِينَ طَلاقَةَ: هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ عَيْنِ أَنْ يُصْفِرَ الدُّنْيَا أَوْ يُكَبِّرَ النَّيْشَةَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْتَسِبُ إِلَى التَّغْيِيرِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ».

١٠. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ رَسُولِ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الحُسْنِيُّ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ غَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِبْنِ غَامِرٍ عَنْ أَبِيهِ عَمِّيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَمِّيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ

اندازه‌گیری کرد و بندگان توان توصیف آن را ندارند و به کنه علم و مقدار عظمت شنی رسند و چیزی غیر از اونو نیست. اونوری است که ظلمتی در آن نیست و راستی که دروغی در آن راه ندارد و عدل و دادی که ستمی در آن نیست و حقی که باطلی در آن نیست. همواره و برای همیشه چنین بوده و خواهد بود. و چنین بوده هنگامی که نه زمینی بود و نه آسمانی، نه شبی و نه روزی، نه آفتایی و نه ماهی، نه ستارگانی و نه ابری، نه بارانی و نه بادهایی. بعد از آن خداوند دوست داشت که خلقی را بیافریند که عظمت او را بسیارند و بزرگی و کبریایی او را بزرگ دانند و بزرگواری و جلالش را بزرگ شمارند. آن گاه که فرمود: «دو سایه انسان که خدا فرمود».

مؤلف این کتاب گوید: معنای سخن آن حضرت که «اونور است» یعنی اونور بخش و راهنمای و هدایتگر است و معنای سخن آن حضرت که: «دو سایه باشید» منظور روح مقدس و فرشته مقرب است و مراد این است که خدا بود و هیچ با اونبود پس خواست که پیامبران حجتها و شاهدهای خود را بیافریند. پیش از اینها روح مقدس را آفرید و آن همان است که خدا به واسطه او پیامبران و حجتها و شاهدهای خود را - صلوات الله علیهم - تأیید و تقویت می‌کند و اوست که آنها را از کید و وسوسه‌های شیطان حرast می‌کند و آنها را راست و درست می‌سازد و توفیق می‌دهد و با اندیشه‌های راست امداد و پاری می‌کند.

سپس خداوند روح الامین را آفرید که بر پیامبرانش با وحی از جانب او فرود آمد و خدا به آنها فرمود: «دو سایه مستمر برای پیامبران و رسولان و حجتها و شاهدان من باشید. پس آنان دو سایه بودند برای پیامبران، رسولان، حجتها و شاهدان آنسان که خدا فرموده بود و آنها را به این دو سایه باری می‌نمود حراست می‌فرمود و به همین جهت به پادشاه عادل گفتند: «سایه خدا در زمین برای بندگان اوست که مظلوم به او پنهان می‌برد، ترسان با او ایمن می‌گردد، راهها به وسیله او می‌شود و ناتوان به باری او توائمند می‌شود و دادش را می‌ستاند و این پادشاه، همان پادشاه و سلطان خدا و حجت اوست که زمین از او خالی نیست تا رستاخیر برپا شود».

۹- عمر بن اذینه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به امیر المؤمنان علیه السلام گفته شد: «ایا پروردگار تو می‌تواند دنیا را در تخم مرغی داخل کنی و آنکه دنیا کوچک شود، یا تخم مرغ بزرگ گردد؟» فرمود: خداوند به درمانگی نسبت داده نمی‌شود و آنچه توازن من پرسیدی نمی‌شود.

۱۰- ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: «ایا خدا

قال: «جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أَيُقْدِرُ اللَّهُ أَنْ يُدْخِلَ الْأَرْضَ فِي بَيْضَةٍ وَ لَا يُصْفِرُ الْأَرْضَ وَ لَا يَكِبِرُ الْبَيْضَة؟» قال: وَيْلَكَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُوْضِفُ بِالْعَجْزِ وَ مَنْ أَقْدَرْ مِمْنَ يُلْطِفُ الْأَرْضَ وَ يُعْنِمُ الْبَيْضَة».

١١. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَنْ أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الرَّضَاءِ قَالَ: هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يَخْفِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا يَنْتَهُمَا فِي بَيْضَةٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ فِي أَصْفَرِ مِنَ الْبَيْضَةِ فَذَجَّعَهَا فِي عَيْنِكَ وَ هِيَ أَقْلَلُ مِنَ الْبَيْضَةِ لَأَنَّكَ إِذَا فَسَخْتَهَا غَائِيَتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا يَنْتَهُمَا وَ لَوْ شَاءَ لَا عَمَّا كَعْنَاهَا».

١٢. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْبَشْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنُ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَرْفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِرَضَاءِ: حَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَيْرِ الْقُدْرَةِ؟ قَالَ: «لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ حَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ لَأَنَّكَ إِذَا قُلْتَ حَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ فَكَانَكَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَيْئًا غَيْرَهُ وَ جَعَلْتَهَا آتَهُ لَهُ بِهَا حَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ هَذَا شَرُكٌ وَ إِذَا قُلْتَ: حَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِقُدْرَةٍ فَإِنَّمَا تَصْفُهُ أَنَّهُ جَعَلَهَا بِإِقْتِدارٍ عَلَيْهَا وَ قُدْرَةً وَ لَكِنْ لَيْسَ هُوَ بِصَعِيبٍ وَ لَا غَارِبٍ وَ لَا مُحْتَاجٍ إِلَى غَيْرِهِ».

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: إذا قلنا: إن الله لم يزل قادرًا فإنما يريد بذلك نفي العجز عنه ولا نزيد إثبات شيء معه لأنه عز وجل لم يزل واحدا لا شيء معه و سألين الفرق بين صفات الذات و صفات الأفعال في بابه إن شاء الله.

١٣. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِيَّنَةَ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ: (مَا يَكُونُ مِنْ تَحْوِي ثَلَاثَةُ أَهُوَ زَبِيعُهُمْ وَ لَا حَمْسَةُ أَهُوَ سَادُسُهُمْ وَ لَا أَذْنَنَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثُرُ أَهُوَ مَفْهُومٌ أَيْنَ مَا كَانُوا) ^(١) قَالَ: «هُوَ وَاحِدٌ أَحَدُ الذَّاتِ بِأَيْنَ مِنْ حَلْقِهِ وَ بِذَلِكَ وَصَفَ تَفْسِهُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بِالْأَشْرَافِ وَ الْأَحَاطَةِ وَ الْقُدْرَةِ لَا يَغْرِبُ عَنْهُ مِنْ قَالَ ذَرَّةً فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبُرُ بِالْأَحَاطَةِ وَ الْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ لَأَنَّ

می تواند زمین را در تخم مرغی فرار دهد بدون آن که زمین کوچک شود و تخم مرغ بزرگ گردد؟، حضرت فرمود: وای بر تو ا به راستی که خدا به درماندگی وصف نمی شود. چه کسی تواناتر از آن کسی است که زمین را لطیف و نازک و تخم مرغ را بزرگ کند؟ ۱۱

۱۱- احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: مردی خدمت امام رضا علیه السلام و عرض کرد: «آیا پروردگار تو می تواند آسمانها و زمین و آنچه در بین اینهاست در تخم مرغی فرار دهد؟» فرمود: «اری، بلکه در کوچکتر از تخم مرغ نیز می تواند. بی تردید خداوند آنها را در جشم تو قرار داده که کوچکتر از تخم مرغ است. چراکه هرگاه تو دیده بگشایی آسمان و زمین و آنچه را که در بین آنهاست می بینی و اگر می خواست تو را از دیدن آنها کور می کرد». ۱۲

۱۲- محمد بن عرفه گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «آیا خداوند چیزها را به قدرت آفریده یا به غیر قدرت؟» فرمود: جایز نیست که آفرینش چیزها به قدرت باشد، چراکه وقتی بگویی: چیزها را به قدرت آفریده، گویی که تو قدرت را چیزی از غیر او قرار داده و آن را وسیله‌ای برای آفرینش چیزها قرار داده‌ای و این شرک است و اگر بگویی چیزها را به قدرت آفریده تنها او را توصیف می کنی که او با قدرت آنها را آفریده، ولی اوناتوان، درمانده و نیازمند به غیر خود نیست. ۱۳

محمد بن علی، مؤلف این کتاب می گوید: وقتی مامی گوییم: «خداوند همواره قادر و توانا است، درماندگی را از اونقی می کنیم و با این اثبات، چیزی را در کنار او را دهنمی کنیم، زیرا که او همواره یکی بوده و هیچ چیز بالونبوده است. و به زودی - ان شاء الله - فرق میان صفات ذات و صفات افعال را در بخش مربوطه بیان خواهم کرد». ۱۴

۱۳- عمر بن اذینه گوید: امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «نجوا و رازگویی سه نفر نیست جز آن که او چهارم آنهاست و نه پنجم نفر جز آن که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست». فرمود: «او یگانه واحدی الذات است، از خلقش جدا است و این گونه خود را توصیف فرموده است. او با اشراف، احاطه و قدرت به هر چیزی احاطه دارد، ازو هم وزن ذرقای در آسمانها و در زمین و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر دور نمی شود، و این به سبب احاطه و قدرت است و نه ذات، چراکه مکانها محدود است و حدود چهارگانه آنها را فراگرفته، پس هرگاه به ذات باشد احاطه براو لازم می آید». ۱۵

الاماًكِن مَحْدُودَةٌ تَحْوِيْهَا حَدُودُ أَرْبَعَةٌ فَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَرْمَةُ الْمَوَائِمِ.

١٤. حَدَّثَنَا تَمِيمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ تَمِيمِ الْقُرْشِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلَيْمَانَ التَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْجَفْمَ قَالَ: حَضَرَتْ مَجْلِسُ الْمَأْمُونِ وَعِنْهُ الرَّصَاصَ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى طَهْرَةَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ مَعْصُومَةٌ؟ قَالَ: بَلِّي فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ: (رَبِّ أَرْبِي كَيْفَ تُحِينِي الْمَوْتَى فَلَمْ يَأْتِهِنِي قَالَ بَلِّي وَلَكِنْ لِي طَمَّنَ قَلْبِي).^(١) قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي مُسْتَخْدِمٌ عَبْنَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِي أَخْيَاءَ الْمَوْتَى أَجْبَنْتُهُ فَوْقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ: (رَبِّ أَرْبِي كَيْفَ تُحِينِي الْمَوْتَى) قَالَ: (أَوْلَمْ يَوْمَنِي؟) قَالَ: (بَلِّي وَلَكِنْ لِي طَمَّنَ قَلْبِي) عَلَى الْحُلْلَةِ قَالَ: (فَهَذَا أَرْبَعَةُ مِنَ الطَّيْرِ فَصَرُّهُنِّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْتُ عَلَيْكَ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ أَذْعَهُنَّ يَأْتِيْكَ سَعِيًّا وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) فَأَخْدَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسْرًا وَبَطَّا وَ طَاوُسًا وَ دِيكًا فَقَطَّهُنَّ قَطْعًا صَنَارًا ثُمَّ جَعَلَ عَلَيْكَ كُلَّ جَبَلٍ مِنَ الْجِنَالِ الَّتِي كَانَتْ حَوْلَهُ وَ كَانَتْ عَشَرَةً مِنْهُنَّ جُزْءًا وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَاهُنَّ وَ وَضَعَ عِنْهُنَّ حَبَّاً وَ مَاءً فَنَطَّا إِلَيْرَثَ تِلْكَ الْأَجْزَاءَ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى اسْتَوَتِ الْأَنْدَانُ وَ جَاءَ كُلُّ بَنْدَنِ حَتَّى انْصَمَ إِلَى رَقْبِهِ وَ رَأْسِهِ فَخَلَى إِبْرَاهِيمُ عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطَرَزَنِي ثُمَّ وَقَفَنِ فَسَرِّي مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَ النَّقْطَنِ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ وَ قَلَنِ: يَا أَبَيَ اللَّهِ أَخْيَيْتَنِي أَخْيَاتَكَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلِّي اللَّهُ يُحِبِّي وَ يُمِيِّزُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ الْمَأْمُونُ: بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ».

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

١٥. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْغَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ الْمَزَارِ عَنْ مُتَّسِ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ أَطْهُرِ مُحَمَّدَ بْنِ نُعْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ)^(٢) قَالَ: «كَذَلِكَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ» قَلَتْ بِذَاتِهِ قَالَ: «وَيُحَكِّ إِنَّ الاماًكِن أَقْدَارٌ فَإِذَا قَلَتْ: فِي مَكَانٍ بِذَاتِهِ لَرِمَكَ أَنْ تَقُولَ فِي أَقْدَارٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَ لَكِنْ هُوَ

۱۴- علی بن محمد بن جهم گوید: در مجلس مأمون حضور داشتم، امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به آن حضرت عرض کرد: «بابن رسول الله! آیا این گفتار از تو نیست که پیامبران معموماند؟» حضرت فرمود: «آری». آنگاه مأمون در مورد آیاتی چند از قرآن از حضرت پرسید، از جمله پرسید: مرا از سخن ابراهیم آگاه کن که گفت: پروردگار! به من بمنام که چگونه مردگان رازنده می‌کنی؟ خدا فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟ ابراهیم گفت: بله، ایمان اورده‌ام ولی می‌خواهم دلم مطمئن باشد و آرام‌گیرد. امام رضا علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرموده بود: من از بین بندگان خود خلبان انتخاب خواهم کرد که اگر زنده کردن مردگان را ز من درخواست کند از او خواهش پذیرفت. در دل ابراهیم علیه السلام افتاد که او همان خلیل است و گفت: «پروردگار! به من بمنام که چگونه مردگان رازنده می‌کنی؟» خدا فرمود: «آیا ایمان نیاورده‌ای؟» گفت: «بله ولی می‌خواهم دلم بر خلبان مطمئن شود.» خدا فرمود: «پس چهار پرنده را بگیر و آنها را تکه کن! آن گاه بر هر کوهی از آن پرنده‌گان پاره پاره شده، مقداری قرار ده سپس این پرنده‌گان را به نامهایشان بخوان تا شتابان به سوی توبیایند و بدان که خدا غالبی توانند و صاحب حکمت است.» ابراهیم علیه السلام چهار پرنده، عقاب، مرغابی، طاووس و خروس را گرفت و آنها را به تکه‌های کوچکی تقسیم کرد و باهم آمیخت، آن گاه بر هر کوهی از آن کوههایی که در اطراف او و آنها ده کوه بودند، پاره‌های از آنها را قرار داد، منقارهای آنها در میان انگشتانش بود، آنها را به نامهایشان خواند و در نزد خود دانه و آبی گذاشت. پس آن اجزا به پرواز در آمدند و بعضی از آن پاره‌های سوی بعضی دیگر پرواز کردند تا آنکه بدهایشان درست شد و هر بدنی آمد و به گوردن و سرش چسبید. ابراهیم علیه السلام منقارهای آنها را رها کرد و آنها پرواز کردند، آنگاه فرود آمدند، ازان آب آشامیدند و ازان چیدند و گفتند: «ای پیامبر خدا! ما رازنده کردی خدا تو را زنده دارد.» ابراهیم علیه السلام فرمود: «بلکه خدا زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست.» مأمون گفت: «آفرین بر توابع بالالحسن!» این حدیث طولانی است و مابه مقدار نیاز از آن بیان کردیم.

۱۵- ابو جعفر- شاید محمد بن نعمان- گوید: از امام صادق علیه السلام در باره گفتار خدا که می‌فرماید: «او است خدا در آسمان‌ها و در زمین» پرسیدم، فرمود: «او در هر مکانی چنین است.» عرض کردم: «به ذات خود؟» فرمود: «وای بر تو! به راستی که برای مکانها اندازه‌هایی است وقتی بگویی: به ذاتش در مکانی است لازم آید که بگویی در اندازه‌ها است و غیر آن، ولی او از آفریدگانش جدا است، از روی علم،

بَانِيْنَ مِنْ خَلْقِهِ مُحِيطُّبِمَا خَلَقَ عِلْمًا وَ قُدْرَةً وَ إِحْاطَةً وَ سُلْطَانًا وَ مُلْكًا وَ لَيْسَ عِلْمُهُ بِمَا فِي الْأَرْضِ بِأَقْلَى مِمَّا فِي السَّمَاءِ لَا يَنْعَدُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ الْأَشْيَاءُ لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَ قُدْرَةً وَ سُلْطَانًا وَ مُلْكًا وَ إِحْاطَةً».

١٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَجْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَمِيرِ عَنْ هِشَامِنِ الْحُكْمِ قَالَ: قَالَ أَبُو شَاكِرُ الدَّيْصَارِيُّ: إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً هِيَ قُوَّةُ الْأَنْقَلَتِ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: (وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ)^(١) فَلَمَّا أَذْرَبَنَا أَجْبِيَهُ فَحَجَجْنَا فَخَبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «هَذَا كَلَامٌ زَنْدِيقٌ خَبَيَّثَ إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: مَا أَشْمَكَ بِالْكُوْفَةِ فَإِنَّهُ يَقُولُ فُلَانُ فَقُلْ: مَا أَشْمَكَ بِالْبَصَرَةِ فَإِنَّهُ يَقُولُ فُلَانُ فَقُلْ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ فِي الْبَحَارِ إِلَهٌ وَ فِي كُلِّ مَكَانٍ إِلَهٌ» قَالَ: قَدِيمَتْ فَأَتَيْتُ أَبَا شَاكِرَ فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ: هَذِهِ نَقِيلَتْ مِنَ الْحِجَارَ.

١٧. حَدَّثَنَا جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَسْرُورٍ رَجْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَامِرُ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ شَيْبَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ^(٢) لَمَّا صَعَدَ مُوسَى عَلَيْهِ الْطَّوْرُ فَنَادَى رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: يَا زَبَرْ أَرْبَيْ خَرَائِنَكَ قَالَ: يَا مُوسَى إِنَّا خَرَائِنِي إِذَا أَرْدَتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ» قَالَ مَصْنَفُ هَذَا الْكِتَابِ: مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ قَادِرٌ: أَنَّ الْعَالَمَ لَمَّا ثَبَتَ أَنَّهُ صَنَعَ الصَّانِعَ وَ لَمْ نَجِدْ أَنْ يَصْنَعَ الشَّيْءَ مِنْ لِيْسَ بِقَادِرٍ عَلَيْهِ بَدْلَةً أَنَّ الْمَقْعَدَ لَا يَقْعُدُ مِنْهُ الْمَشِيُّ وَ الْعَاجِزُ لَا يَتَأْتِي لَهُ الْفَعْلُ صَحِّ أَنَّ الَّذِي صَنَعَهُ قَادِرٌ وَ لَوْ جَازَ غَيْرَ ذَلِكَ لِجَازَ مِنَ الطَّيْرَانِ مَعَ فَقْدِ مَا يَكُونُ بِهِ مِنَ الْآلاتِ وَ لِصَحِّ لَنَا الْإِدْرَاكُ وَ إِنْ عَدَمَنَا الْحَاسَةَ فَلَمَّا كَانَ إِجازَةُ هَذَا خَرْوَجاً عَنِ الْمَعْقُولِ كَانَ الْأَوْلَ مَثَلَهُ.

قدرت، احاطه و سلطنت بر آفرینش احاطه دارد و علمش در زمین کمتر از علم اودر آسمان نیست و چیزی از او دور نمی‌شود و از نظر علم، قدرت، سلطنت، ملک و احاطه، چیزها برای او برابر و یکسان است.

۱۶- هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیصانی گفت: «در قرآن آیه‌ای است که عقیده ما را تقویت می‌کند.» گفتم: «آن آیه کدام است؟» گفت: «او کسی است که در آسمان خدا و در زمین خدا است، هشام گوید: «من ندانستم که پاسخ او را چگونه بدهم و بعد از آن به حج رفتم و این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم.» فرمود: «این سخن، سخن زندیق پلیدی است، هنگامی که به سوی او برگردی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او خواهد گفت: «فلانی.» بعد از آن به او بگو: نام تو در بصره چیست؟ او خواهد گفت: «فلانی و چون همان نام را بگوید بگو: همچنین است خدا، پروردگار مادر آسمان خدا، در زمین خدا، در دریاها خدا، در هر جا خدا است.»

هشام می‌گوید: «از سفر بازگشتم، نزد ابو شاکر رفتم و پاسخ اورا دادم.» گفت: «این پاسخ از حجاز آمده است.»

۱۷- مقاتل بن سليمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که موسی علیه السلام به سوی کوه طور صعود کرد به پروردگار خود عرض کرد: ای پروردگار من! گنجینه‌های خود را به من بنمایان! فرمود: ای موسی! گنجینه‌های من این است که هر گاه چیزی را زاده کنم به آن می‌گویم: موجود شو! پس موجود می‌شود.» مؤلف این کتاب می‌گوید: از جمله دلیل‌های قادر بودن خدا این که: وقتی ثابت شد که جهان را صانعی ساخته است و کسی را نیافتنیم که چیزی را که بر آن قادر نیست، بسازد به دلیل اینکه شخص زمین گیر توان راه رفتن ندارد و عاجز توان انجام کاری را ندارد؛ معلوم شد که سازنده آن قادر است و اگر جز این جایز باشد، بایستی پرواز کردن برای ما با بدون وسایل پرواز صحیح باشد، همچنین بدون نیروی حواس دریافتمن برای ما صحیح باشد و چون تجویز این مطلب موجب خروج از معقول است، مطلب نخست نیز در نامعقولی مثل آن خواهد بود.

١٠. باب العلم

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْلَيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ شَفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيِّ الْقَصَابُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ مُتَنَعِّهِ عِلْمُهُ فَقَالَ: لَا تَقُولْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَنَسْ لِعِلْمِهِ مُتَنَعِّهِ».
 ٢. أَبِي وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَخْمَدِ بْنِ إِدْرِيسَ جِيمِعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفَوانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ بْنِ حَمَادٍ فِي دُعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُتَنَعِّهِ عِلْمُهُ فَكَتَبَ إِلَيَّ لَا تَقُولْ مُتَنَعِّهِ عِلْمُهُ وَلَكِنْ قُلْ مُتَنَعِّهِ رِضاً».
 ٣. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ جَعْفَرُ الْأَسْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرَيْنَ عَنْ هَشَامِ بْنِ الْحَكْمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «الْعِلْمُ هُوَ مِنْ كُمَالِهِ».
 ٤. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي عَمْرَيْنَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الصُّبَيْرِ عَنْ بَكَارِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الشَّمَالِيِّ عَنْ حَمْزَةَ الْمَالِيِّ عَنْ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي الْعِلْمِ قَالَ: «هُوَ كَيْدُكَ مِنْكَ».
- قال محدثون على مؤلف هذا الكتاب: يعني أن العلم ليس هو غيره وأنه من صفات ذاته لأن الله عز وجل ذات علامة سمعية بصيرة وإنما يريد بوصفنا إياه بالعلم نفي الجهل عنه ولا نقول: إن العلم غيره لأنما قلنا ذلك ثم قلنا إن الله لم يزل عالماً أثبتنا معه شيئاً قدماً لم يزل تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.
٥. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي عَمْرَيْنَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَتَيْتَ كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ».

بخش دهم

علم و دانش خدا

۱- ابوعلی قصاب گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم و گفتم: «سپاس خدا را به اندازه نهایت علم او، حضرت فرمود: «این رامگو، چرا که برای علم و دانش او بایانی نیست».

۲- کاهلی گوید: «به امام ابی الحسن علیه السلام در دعای نوشتم: «سپاس خدا را به اندازه منتها و بایان علمش، حضرت به من نوشت: البته مگو: منتهای علمش، ولیکن بگو: منتهای رضا و خوشنودی او».

۳- هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «علم از کمال خدا است».

۴- حمران بن اعین گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد علم خداوند پرسیدم. فرمود: «آن، مانند دست تو نسبت به توست».

محمد بن علی، مؤلف این کتاب گوید: مقصود آن است که علم، غیر اونیست و از صفات ذات اوست، زیرا که خداوند دارای ذاتی است که به نهایت شناو و بینا است. و منظور ما از توصیف اوه علم، تنها نفی ندانی از اوست و نمی‌گوییم: علم، غیر اوست، زیرا که ما هرگاه این را بگوییم و بعد از آن بگوییم: خدا پیوسته عالم بوده است، چیز قدیمی را که همیشه با او بود، با او اثبات کردہ ایم، خداوند به برتری بزرگی از این برتری دارد.

۵- منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «به من خبر بدی آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه تاروز رستاخیز خواهد بود، در علم خدا باشد؟» راوی گوید: حضرت فرمود: «أَرِي، پیش از آن که آسمانها و زمین را بآفرینند».

عَدَّنَا الْحُسْنَى بْنَ أَخْمَدَ بْنِ إِذْرِيْسَ رَحْمَةً اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَخْمَدَ يَحْنَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَلَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ يَحْنَى عَنْ مَقْصُورَيْنِ حَازِمَ قَالَ: سَأَلَتْهُ يَحْنَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَهَّرَهُ: هُلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: «لَا يَكُونُ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُتَشَيَّشَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ».

٧. حَدَّثَنَا الْحَسْنَى بْنُ أَخْمَدَ بْنِ إِذْرِيْسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ تَزِيرٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِيهِ الْحَسْنَى عَنْ جَابِرِ قَالَ: قَالَ أَبُوهُ جَعْفَرُ عَلَيْهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَعَالَى فِي عَلُوْكُنَّهُ أَحَدٌ تَوَحَّدُ بِالْتَّوْحِيدِ فِي تَوْحِيدِهِ شَيْءٌ أَجْزَاهُ عَلَى خَلْقِهِ فَهُوَ أَحَدٌ صَمَدٌ مُنْلِكٌ فَدُوسٌ يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٌ وَيَضْمِدُ إِلَيْهِ وَفُوقَ الدُّنْيَا عَسَيْنَا أَنْ نَتَلَقَّعَ رَبِّنَا وَسَعَ رَبِّنَا كُلُّ شَيْءٌ وَعِلْمًا».

٨. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْوَهَابِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنِ الفَضْلِ بْنِ الْمُغَfirَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَضِرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْفَهَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسْنَى بْنُ بَشَارَ عَنْ أَبِيهِ الْحَسْنَى عَلَى بْنِ مُوسَى الرَّضَا تَبَارَكَهُ اللَّهُ قَالَ: سَأَلَتْهُ أَبِيهِ الْحَسْنَى اللَّهَ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ لَوْ كَانَ أَوْ لَا يَعْلَمُ إِلَّا مَا يَكُونُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْعَالَمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنَّا كُنَّا نَسْتَشْرِفُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) ^(١) وَقَالَ لِأَهْلِ النَّارِ: (وَلَوْ رُدُوا لَعَادُوا لِمَا نَهَا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) ^(٢) فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَوْ زَدَهُمْ لِعَادُوا لِمَا نَهَا عَنْهُ وَقَالَ لِلْمُلَائِكَةِ لِمَا قَالُوا: (أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَقْسِدُ فِيهَا وَيَنْكِفُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ أَبِيهِ أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) ^(٣) فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمُهُ سَابِقًا لِلْأَشْيَاءِ قَدِيمًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَكَ رَبُّنَا تَعَالَى عَلَوْ أَكْبِرًا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَعَلِمَهُ بِهَا سَابِقًا لَهَا كَمَا شَاءَ كَذِيلَكَ لَمْ يَرُزِّ رَبُّنَا عَلِيْمًا سَمِيعًا بَصِيرًا.

٩. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ عَنْ عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانَ بْنَ يَحْنَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مُسْكَانَ قَالَ: سَأَلَتْهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَهَّرَهُ عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَكَانَ يَقْلِمُ الْمَكَانَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ أَمْ عَلِمَهُ عِنْدَ مَا خَلَقَهُ وَبَعْدَ مَا خَلَقَهُ؟ فَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ بِلَمْ يَزَلْ عَالِمًا

٢. سورة الجن، آية ٢٨.

١. سورة الجاثية، آية ٢٩.

٣. سورة البقرة، آية ٣٠.

۶- منصور بن حازم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ایا امروز چیزی هست که در علم خدا نبوده باشد؟» فرمود: «نه، بلکه در علم او بوده پیش از آن که آسمانها و زمین را پیدید اورد.»

۷- جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «خداؤند که نامهایش متعالی باد - در علوّ گنّه خویش یگانه‌ای است که در توحیدش به یگانگی منوحد شده، آنگاه آن را بر افریدگانش جاری ساخته است. پس او، یگانه و بی نیاز است. پادشاهی است که به نهایت پاکیزه است، هر چیزی اورامی پرستد و به سوی او قصد می‌کند. او بالاتراز آن است که ما آرزوی رسیدن به پروردگارمان را داشته باشیم، پروردگار ما از نظر علم هر چیزی را فراگرفته است.»

۸- حسین بن بشار گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «ایا خدا از چیزی که هنوز موجود نشده آگاه است که اگر بود چگونه بود، یا فقط آنچه هست و خواهد بود را می‌داند؟» فرمود: «خداؤند به چیزها پیش از بودن آنها آگاه است، خداوند می‌فرماید: «به راستی که ما اعمال شما را ثبت کردیم»، و به دوزخیان می‌فرماید: «و اگر بازگردانده شوند به آنچه بازداشته شده‌اند، باز خواهند گشت، به راستی که آنها دروغگویانند» به طور حتم خداوند می‌دانست که اگر آنها بازگردانده شوند البته به سوی آنچه از آن بازداشته شده‌اند، باز خواهند گشت و آنگاه که فرشتگان گفتند: «ایا در زمین کسی را فرار می‌دهی که در آن فساد و تباہی می‌کند و خونها رامی‌ریزد و حال آن که ما به سپاس تو را تسبیح می‌کنیم و تو را به پاکیزگی می‌خوانیم خداوند خطاب به آنها فرمود: «به راستی که آنچه را من می‌دانم شما نمی‌دانید. پس علم و آگاهی خدا پیوسته از چیزها پیشی گرفته و قدیم است. پیش از آن که آنها را بیافرینند. پس پروردگار ما به برتری بزرگی، بزرگوار است. چیزها را آفریده و علمش از آنها پیشی گرفته آنسان که خواسته است. همین گونه پروردگار ما همواره دانا، شناو و بینا بوده است.»

۹- عبدالله بن مسکان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ایا خداوند بیش از آنکه مکان را بیافریند آن را می‌دانست، یا علمش در هنگامی بود که آن را آفرید و یا بعد از آفرینش آن است؟» فرمود: «خداؤنین برتر است، بلکه همواره عالم به مکان بوده، پیش از آن که به آن هستی دهد، بسان علمش به آن پس از آن

بالمكان قبل تكوينه كعلمه به بعد ما كونه وكذلك علمه بجميع الأشياء كعلمه بالمكان».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: من الدليل على أن الله تبارك وتعالى عالم أن الأفعال المختلفة التقدير المتصادة التدبير المتفاوتة الصنعة لا تقع على ما ينبغي أن يكون عليه من الحكمة من لا يعلمها ولا يستمر على منهاج منتظم ممن يجعلها إلا ترى أنه لا يصوغ قرطاً يحكم صنعته ويضع كلاماً من دقيقه وجليله موضعه من لا يعرف الصياغة ولا أن ينتظم كتابة يتبع كل حرف منها ما قبله من لا يعلم الكتابة؟! والعالم أطفال صنعة وأبدع تقريراً مما وصفناه فوقعه من غير عالم بكيفيته قبل وجوده وبعد وآشد استحاله.

وتضديق ذلك: ما حذثنا به عبد الواحد بن محمد بن عبدوس القطان رحمة الله قال: حذثنا علي بن محمد بن قتيبة التيسابوري عن الفضل بن شاذان قال: سمعت الرضا علي بن موسى عليهما السلام يقول في دعائه: «سبحان من خلق الخلق بقدرته واتقن ما خلق بحكمته ووضع كل شيء منه موضعه بعلمه سبحان من يعلم خاتمة الاعدين وما يخفى الصدور و ليس كمثلي شيء وهو الشميم البصير».

١١. أبي رحمة الله قال: حذثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن ابن أبي عميرة عن هشام بن الحكم عن منصور الصيقل عن أبي عبد الله عليهما السلام قال: «إن الله عالم لا جهل فيه حياة لا موت فيه نور لا ظلمة فيه».

١٢. حذثنا محمد بن الحسن بن أختين الوليل رحمة الله قال: حذثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى بن عميرة عن يوشن بن عبد الرحمن قال: قلت لابي الحسن الرضا عليهما السلام: رأينا أن الله عالم لا جهل فيه حياة لا موت فيه نور لا ظلمة فيه؟ قال: «كذلك هو».

١٣. حذثنا محمد بن الحسن بن أختين الوليل رحمة الله قال: حذثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى عن ابن أبي عميرة عن هشام بن الحكم عن عيسى بن أبي منصور عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليهما السلام قال: سمعته يقول: «إن الله نور لا ظلمة فيه وعلم لا جهل فيه وحياة لا موت فيه».

که آن را هستی داد و همین گونه علمش به همه چیزها، همانند علم او به مکان است.^۴

مؤلف این کتاب گوید: از جمله ادله بر عالم بودن خدا این است که افعالی که تقدیرش مختلف و تدبیرش منقاد و ساختارش متفاوت است از کسی که حکمت آن را نمی دارد، آنچنان که شایسته است واقع نمی شود و بر روش استواری استمرار نمی یابد، آیا نمی بینی کسی که از صنعت زرگری آگاهی ندارد نمی تواند گوشواره‌ای بسازد که ساختارش را محکم و استوار کند و هر کدام از اجزای کوچک و بزرگ آن را در جای خود گذارد و کسی که نمی تواند بنویسد نمی تواند کتابتی منظم و مرتب انجام دهد و هر حرفی از آن را پیش از حرف دیگر قرار دهد و حال آن که ساختار جهان لطبفتر و تقدیرش بدیع تر از آن است که ما آن را وصف نمودیم. بنابراین، وقوع آن از کسی که به کیفیت آن، پیش از وجودش نادان بوده، دورتر و سخت محل است. تصدیق کننده این مطلب روایت ذیل است:

۱۰- فضل بن شاذان گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که در دعای خوبیش می فرمود: «پاک و منزه است آن که افریدگان را به قدرت خود آفریده، و آنچه را که ساخت به حکمت خود محکم و استوار فرمود و به وسیله دانش خود هر چیزی را در جای خود نهاد. پاک و منزه است آن که از خیانت چشمها و آنچه سینه‌ها آن را پنهان می دارند، آگاه است و هیچ چیزی مانداونیست و او شناوری بینا است.»

۱۱- منصور صیقل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداآوند دارای دانشی است که هیچ گونه جهلی در آن نیست و دارای حیاتی است که مرگی در آن راه ندارد و دارای نوری که هیچ ظلمتی در آن نیست.

۱۲- یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «به ما روایت رسیده که همانا خدا علمی است که هیچ جهلی در آن نیست و حیاتی است که مرگی در آن راه ندارد و نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست.» فرمود: «او همین گونه است.»

۱۳- جابر جعفری گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «همانا خداوند نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست و دانشی است که هیچ جهلی در آن راه ندارد و حیاتی که مرگی در آن نیست.»

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَجُلُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحُمَيرِيُّ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ سَيَّانٍ عَنْ جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَيْهِ خَاصًا وَعِلْمًا عَالَمًا فَأَمَّا الْعِلْمُ الْخَاصُّ فَالْعِلْمُ الَّذِي لَمْ يُطْلَعْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ الْمُقْرَبِينَ وَأَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلِينَ وَأَمَّا عِلْمُهُ الْعَالَمُ فَإِنَّهُ عِلْمُهُ الَّذِي أَطْلَعَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ الْمُقْرَبِينَ وَأَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلِينَ وَفَدَوْقَعَ إِلَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». ﴿١٥﴾
١٥. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَجُلُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ جَعْفَرُ الْأَسْدِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ زَيْدِ الْمَعْدَلِ الْتُّمِيرِيِّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَلْمِمْ لَا يَقْدِمْ غَيْرُهُ وَعِلْمًا يَقْلِمُهُ مَلَائِكَةُ الْمُقْرَبِينَ وَأَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلِينَ وَنَحْنُ نَقْلِمُهُ». ﴿١٦﴾
١٦. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِيهِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الصَّامِتِ عَنْ عَبْدِ الْأَغْلَى عَنِ الْعَبْدِ الْصَّالِحِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «عِلْمُ اللَّهِ لَا يُوَضِّفُ مِنْهُ بَيْنَ وَلَيْسَ بَيْنَ عِلْمِهِ حَدٌّ». ﴿١٧﴾

۱۴- ابن سنان از امام صادق ع از پدر بزرگوارش ع نقل می‌کند که حضرت فرمود: «به راستی که برای خدا عالم ویژه و علم عامی است. علم ویژه او علمی است که خداوند فرشتگان مقرب و پیامبران مرسلش را بر آن مطلع نساخته و اقام علم عامش، همان علمی است که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسلش را از آن آگاه ساخته و به طور حتم آن علم از جانب رسول خدا ع به مانیز رسیده است».

۱۵- جابر گوید: امام باقر ع فرمود: «خداوند دارای علمی است که کسی جز اواز آن آگاه نیست و علمی که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسلش آن رامی دانند. مانیز آن رامی دانیم».

۱۶- عبدالالعلی گوید: عبد صالح، امام کاظم موسی بن جعفر ع فرمود: «علم و دانش خدا باه «أین» (کجا نی) توصیف نمی‌شود و آن علم، به «کیف» (چگونگی) توصیف نمی‌شود و آن علم از خدا و خدا از آن جدانمی‌شود و در بین خدا و علمش حد و اندازه‌ای نیست».

١١. باب صفات الذات وصفات الأفعال

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ مَا جَلَوْنَاهُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّبَانِيِّ الْخَزَارِ الْكُوفِيِّ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي تَصِيرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَنْدِ اللَّهِ بْنَ عَلَيْهِ يَقُولُ: «لَمْ يَزِلِ اللَّهُ جَلَّ وَغَرَّبَ إِنَّا وَالْعِلْمُ دَائِرَهُ وَلَا مَعْلُومٌ وَالشَّمْعُ دَائِرَهُ وَلَا مَسْمُوعٌ وَالبَصَرُ دَائِرَهُ وَلَا مُبَصَّرٌ وَالْقُدْرَةُ دَائِرَهُ وَلَا مَقْدُورٌ فَلَمَّا أَخْذَتِ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَالشَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَالْبَصَرُ عَلَى الْمُبَصَّرِ وَالْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزِلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا قَالَ: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةُ مُحَمَّدَةٍ لَيَسْتَ بِأَزْلِهِ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مُتَكَلِّمٌ».

٢. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ بِاللهِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَنْدِ اللَّهِ بْنَ عَلَيْهِ فَقَلَّتْ: لَمْ يَزِلِ اللَّهُ يَعْلَمُ؟ قَالَ: أَنِّي يَكُونُ يَعْلَمُ وَلَا مَعْلُومٌ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزِلِ اللَّهُ يَسْمَعُ؟ قَالَ: أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَلَا مَسْمُوعٌ» قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزِلِ اللَّهُ يَبْصِرُ؟ قَالَ: أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَلَا مُبَصَّرٌ» قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «لَمْ يَزِلِ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا سَمِعَ بِصِيرَةً ذَاتَ عَلَامَةٍ سَمِيعَةً بِصِيرَةً».

٣. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا القَضَلُ بْنُ سَلِيْمَانَ الْكُوفِيِّ عَنْ الحُسْنَيِّ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ يَقُولُ: «لَمْ يَزِلِ اللَّهُ شَبَارِكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِ قَادِرًا حَتَّى قَدِيمًا سَمِيعًا بِصِيرَةً» فَقَلَّتْ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُ عَزُّ وَجَلُّ لَمْ يَرِلْ عَالَمًا يَعْلَمُ وَقَادِرًا يَقْدِرُهُ وَحَتَّى بِحَيَاةٍ وَقَدِيمًا يَقْدِمُ وَسَمِيعًا يَسْمَعُ وَبَصِيرًا يَبْصِرُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ: «مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّحَدَ مَعَ اللَّهِ أَهْلَهُ أَخْرَى وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَاهُ عَلَى شَيْءٍ» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ: «لَمْ يَزِلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلُّ عَلَيْهِ مَا قَادِرًا حَتَّى قَدِيمًا سَمِيعًا بِصِيرَةً إِذَا تَعَالَى عَلَيْهِ عَمَّا يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُشْهِدُونَ عَلَوْ أَكْبِرُ».

٤. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

بخش پانزدهم

صفات ذات و صفات افعال

- ۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق ع شنیدم که می فرمود: «خدا، پروردگار ما، همواره بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود، شناختی ذات او بود و هیچ مسمومی نبود و بینایی ذات او بود و هیچ دیده شده‌ای نبود و قدرت ذات او بوده و هیچ مقدوری نبود. پس هنگامی که چیزها را پیدید آورد و معلوم موجود شد علم او بر معلوم، شنیدن او بر شنیده شده، دیدن او بر آنچه دیده شده و قدرت او بر مقدور واقع شد.» ابو بصیر می گوید: عرض کردم: «پس خداوند همواره متکلم بوده است؟» فرمود: «سخن گفتن صفتی است که حادث می شود و از لی و همیشگی نیست و خداوند بود و هیچ متکلمی نبود.»
- ۲- حماد بن عیسی گوید: از امام صادق ع پرسیدم: «خدا همیشه می دانست؟» فرمود: «چگونه این گونه نباشد؟ او می دانست در حالی که هیچ معلومی نبود.» راوی گوید: عرض کردم: «خدا پیوسته می شنید؟» فرمود: «چگونه این گونه نباشد؟ او می شنید در حالی که هیچ مسمومی نبود.» راوی گوید: عرض کردم: «او پیوسته می دید؟» فرمود: «چگونه این گونه نباشد؟ او می دید در حالی که هیچ دیده شده‌ای نبود.» آنگاه فرمود: «خداوند همواره دانا، شناوا و بینا بوده و دارای ذاتی به غایبت دانا شناوا و بینا بوده است.»
- ۳- حسین بن خالد گوید: امام رضا ع می فرمود: «خدا همواره دانا، توانا، زنده قدیم، شناوا و بینا بوده است.» به آن حضرت عرض کردم: «یابن رسول الله اهمانا گروهی می گویند: خدا همواره دانا به علم، توانا به قدرت، زنده به حیات، قدیم به قدم، شناوا به گوش و بینا به دیده بوده است.» حضرت ع فرمود: «هر کس این را بگوید و با این باور، دینداری کند به حقیقت که همراه خدا، خدابان دیگر، انتخاب کرده و از ولایت و دوستی ما هیچ بهره‌ای برآور نیست.» آنگاه حضرت ع فرمود: «خدا همواره به ذاتش دانا، توانا، زنده، قدیم، شناوا و بینا بوده، او به برتری بزرگی از آنچه مشرکان و مشبهان می گویند، برتر است.»
- ۴- هارون بن عبدالملک گوید: از امام صادق ع در مورد توحید پرسیده شد. فرمود: «او ثابت

بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن هارون بن عبد الملك قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن التوحيد فقال: «هوَ غَرْ وَ جَلْ مُبْتَثٌ مَوْجُودٌ لَا مُبْنَىٰ وَ لَا فِي شَيْءٍ مِّنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَهُ غَرْ وَ جَلْ نُعْوَثٌ وَ صِفَاتٌ فَالصِّفَاتُ لَهُ وَ أَشْيَاءُهَا جَارِيَةٌ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ مِثْلُ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ وَ الرَّءُوفِ وَ الرَّحِيمِ وَ أَشْيَاءُهَا ذَلِكُو وَ النُّعْوَثُ نُعْوَثُ الدَّارِيَاتِ لَا تَلْبِقُ إِلَّا بِاللَّهِ تَبَارَكُ وَ تَعَالَى وَ اللَّهُ نُورٌ لَا ظُلْمٌ فِيهِ وَ خَيْرٌ لَا مَوْتٌ لَهُ وَ غَالِبٌ لَا جَهَلٌ فِيهِ وَ صَمْدٌ لَا مَذْلُولٌ فِيهِ رَبُّنَا نُورُ الْأَذَّاتِ عَالِمُ الْأَذَّاتِ صَمْدُ الْأَذَّاتِ». ﴿٤﴾

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى مَاجِلَوْنَهُ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي القَاسِمِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ النَّضْرِ الْحَزَّازِ عَنْ عَمْرُو وَشَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي حَفْصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكُ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءٌ غَيْرُهُ نُورًا لَا ظُلْمٌ فِيهِ وَ صَادِقًا لَا كَذِبٌ فِيهِ وَ غَالِبًا لَا جَهَلٌ فِيهِ وَ حَيَا لَا مَوْتٌ فِيهِ وَ كَذَلِكُ هُوَ الْيَوْمُ وَ كَذَلِكُ لَا يَرْأَلُ أَبَدًا».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي إِيَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِيتِ عَنْ عَبْدِ الْأَغْلَى عَنْ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَى جَعْفَرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَانَ حَيَا بِلَا كَيْفٍ وَ لَا أَيْنَ وَ لَا كَانَ فِي شَيْءٍ وَ لَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا ابْتَدَعَ لِمَكَانٍ مَكَانًا وَ لَا قَوَى بَعْدَ مَا كَوَنَ الْأَشْيَاءُ وَ لَا يُشَبِّهُ شَيْءٌ يَكُونُ وَ لَا كَانَ خَلَوْا مِنْ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لَا يَكُونُ خَلُوا مِنَ الْقُدْرَةِ بَعْدَ ذَهَابِهِ كَانَ غَرْ وَ جَلْ إِلَيْهَا حَيَا بِلَا حَيَاةَ حَادِثَةٍ مِنْكَا قَبْلَ أَنْ يَنْشِئَ شَيْئًا وَ مَا لَكَا بَعْدَ إِنْشَائِهِ وَ لَيْسَ لِلَّهِ حَدُودٌ لَا يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشَبِّهُهُ وَ لَا يَهْرُمُ لِلْتَّقَاءِ وَ لَا يَضْعُفُ لِلْدَّعْوَةِ شَيْءٌ وَ لَا يَحْوِهُهُ تَضَعُفُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ حَيَا بِلَا حَيَاةَ حَادِثَةٍ وَ لَا كَوَنَ مَوْضُوفٍ وَ لَا كَيْفٌ مَحْدُودٌ وَ لَا أَيْنٌ مَوْفُوفٌ وَ لَا مَكَانٌ سَاكِنٌ بَلْ حَيٌّ لِنَفْسِهِ وَ هَالِكٌ لَمْ يَرْزُلْ لَهُ الْقُدْرَةُ إِنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيَّهِ وَ قُدْرَتِهِ كَانَ أَوْلًا بِلَا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِرًا بِلَا أَيْنٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ لَهُ الْخُلُقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُنْوَكِ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي إِيَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ

وموجود است، نه باطل و نه محدود و نه در چیزی از صفت آفریدگان است و اورا صفاتی است، پس صفات برای اوست و نامهای آنها بر آفریدگان جاری است مانند شناوی، بینایی و مهربانی و بخشابندگی و امثال اینها و صفات های ذات است که جز به خدا شایستگی ندارد. خداوندنوری است که ظلمتی در آن نیست، زندمایی است که مرگی در آن راه ندارد، آگاهی است که تادانی در آن راه ندارد، صمد و بی نیازی که در آن نفوذ نتوان کرد. پروردگار مانوری الذات، حی الذات، عالم الذات و صمدی الذات است.

۵- جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند بود و چیزی جزا نبود، نوری بود که تاریکی در آن نبود، راستگویی بود که دروغی در آن نبود. عالم و آگاهی بود که جهله در آن راه نداشت و زندمایی بود که مرگی در آن نبود و او امروز همین گونه است و برای همیشه تابد همچنین خواهد بود.

۶- عبدالاعلی گوید: عبد صالح یعنی امام کاظم علیه السلام فرمود: به راستی که خدا که معبدی جزا او نیست- زندمایی بود بدون چون و چگونگی و در چیزی نبود و بر چیزی نبود و برای جایگاه بودنش، مکانی را پدید نیارد و پس از آن که چیزها را پدید آورد نیرومند نشد و چیزی که موجود می شود به او شباهت ندارد و پیش از ایجاد ملک و بعد از نابودی آن از قدرت خالی خواهد بود. او خدای زندمایی است که زندگیش حادث نیست و پیش از ایجاد ملک پادشاه بوده است و بعد از ایجاد آن، مالک آن است. حد و اندازه ای برای او نیست و به چیزی که به او شباهت داشته باشد شناخته نمی شود و به جهت ترس و بیم از او بیهوش نمی شود و برای فراخواندن چیزی بیهوش نمی گردد و همه چیز به جهت ترس و بیم از او بیهوش می شوند. خداوند زندمایی است بدون زندگی حادث و بدون هستی وصف شده و بدون چگونگی محدود و بدون کجایی موقوف و بدون مکانی ساکن. بلکه او به خودی خود زنده است، پادشاهی که همیشه قدرت دارد، آنچه را که خواسته آنگاه که خواسته به خواست و مشیت خود ایجاد و انشا فرموده است. او نخستین بی چگونگی و آخر بدون کجایی است و هر چیزی جز ذات او فانی است. آفرینش وامر نافذاز آن اوست مبارک است پروردگار جهانیان.

۷- عبدالاعلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نام خدا غیر خدا است و هر چه که نام چیز بر آن واقع شود، جز خدا مخلوق است. آنچه زبانها از آن تعبیر می کنند، یا دسته ای در آن کار کنند مخلوق و آفریده شده‌اند و الله، غایت کسی است که آن را غایبت قرار داده و غایبت شده، غیر از غایت است. غایت، موصوف

خالدين يزيد عن عبد الأعلى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أشم الله غير الله وكل شيء» وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا الله فأمام ما عبرت الأنفس عنه أو عملت الآيدي فيه فهو مخلوق والله غاية من غاياته والمغايق غير الغاية والغاية موضوعة وكل موضوع مخصوص وصانع الأشياء غير موضوع بحاجة مسمى لم يتكون تغافل كثيرون به يضع غيره ولم يتثنى إلى غاية لا كانت غيره لا يدل من فهم هذا الحكم أبداً وهو التوحيد الحال من فاعليه وصدقه وتفهومه ياذن الله غرّ وجّل ومن زعم أنه يعرف الله بمحاجب أو بصورة أو بمثال فهو مشرك لأن المحاجب والمثال الصورة غيره وإنما هو واحد موحد فكيف يوحّد من زعم أنه عرفه بغيره إنما عرف الله من عرفة بالله فمن لم يعرفه به فليس يعرفه إنما يعرف غيره والله خالق الأشياء لا من شيء يسمى باسمائه فهو غير اسمائه والاسماء غيره والموضوع غير الواصفي.

فمن زعم أنه يؤمن بما لا يعرف فهو ضال عن المعرفة لا يدرك مخلوق شيئاً إلا بالله ولا تدرك معرفة الله إلا بالله والله خلُو من خلقه وخلُو منه إذا أراد الله شيئاً كان كما أراد بأمره من غير نطق لا ملجمًا لعباده مما أقضى ولا حجة لهم فيما أقضى لهم يقدروا على عمل ولا مغالجه مما أحدث في آياتهم المخلوقة إبرازتهم فمن زعم أنه يقوى على عمل لم يرده الله إرادة الله تبارك الله رب العالمين.

قال مصنف هذا الكتاب: معنى ذلك أن من زعم أنه يقوى على عمل لم يرده الله أن يقويه عليه فقد زعم أن إرادته تغلب إرادة الله تبارك الله رب العالمين.

٨ حدثنا محمد بن علي ماجيلونه رضي الله عنه قال: حدثني عمي محمد بن أبي القاسم قال: حدثني محمد بن علي الصيرفي الكوفي قال: حدثني محمد بن سنان عن أبي أيوب بن عثمان الراخر قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: أخبرني عن الله تبارك وتعالى لم ينزل سمعياً بصيراً عليهما قادرًا قال: «نعم» فقلت له: إن رجلاً يتجلب موالكم أهل الشيت يقول: إن الله تبارك وتعالى لم ينزل سمعياً سمعياً وبصيراً بصيراً على عيالكم وقدراً وقدراً؟ فقضى عليه ثم قال: من قال ذلك وذاه به فهو مشرك وليس من ولا يتنا على شيء إن الله تبارك وتعالى ذات غلامه سمعياً بصيراً قادرًا».

است و هر موصوفی ساخته شده است و صانع چیزها، به اندازه معینی موصوف نمی‌شود. کسی به او هستی نداده که هستی او به ساختن غیر او شناخته شود و به غایتی متناهی نشده مگر آن که غایت غیر او بوده، و هر کس این حکم را بفهمد هرگز خوار و ذلیل نگردد و این همان توحید خالص است. پس-به افتن خدا- به آن اعتقاد داشته باشید و آن را تصدیق نمایید و بفهمید و هر کس گمان کند که خدا را به حجاب، با به صورت، یا به مثال می‌شناسد، مشرك است، چراکه حجاب و صورت و مثال غیر است. او بگانه‌ای است تنها. پس چگونه اورابه بگانگی یاد کرده، کسی که می‌پندارد اورابه غیر او شناخته است.

۴: تنها کسی خدا را شناخته که توسط خدا اورا شناخته است. هر کس اورابه وسیله خودش نشناخته در واقع اورا شناخته است، بلکه غیر اورامی شناسد و خدا آفرینشده همه چیزها- نه از چیزی- می‌باشد. اورابه نامهای خود نامیده می‌شود و او غیر نامهای خود است و نامهای غیر او هستند و موصوف غیر از وصف کننده است. پس هر کس گمان می‌کند که به آنچه نمی‌شناسد، ایمان دارن، از معرفت گمراه است. هیچ آفریدهای چیزی را درک نمی‌کند مگر به خدا، و شناخت خدارک نمی‌شود مگر به خدا، و خدا از آفریدگانش خالی و آفریدگانش از او خالی اند. آنگاه که خدا چیزی را بخواهد، چنان که خواست به امر او بدون نطق و سخن گفتن ایجاد می‌شود. از آنچه حکم فرموده بسندگانش را پنهانی نیست و در آنچه پسندیده آنها را حجت و برهانی نیست. آنان بر هیچ کار و درمانی که در بدنهاشان پیدید آورده، مگر به پروردگار خویش توانایی ندارند. پس هر کس پندارد که بر کاری که خدا آن را نخواسته نیرو دارد، در واقع پنداشته که اراده او بر اراده خدا پیروز می‌شود، مبارک است، پروردگار جهانیان.

نویسنده این کتاب گوید: معنای این مطلب این است که: هر کس گمان کند که بر کاری که خدا نخواسته توانایی دارد در واقع پنداشته که اراده او بر اراده خدا غالب می‌شود، مبارک است پروردگار جهانیان.

۸. ابان بن عثمان احمر گوید: به امام صادق عرض کرد: «مرا از این که خدا همواره شنا، بینا، دانا و توانا بوده و هست، آگاه فرما؟»، فرمود: «آری». عرض کرد: «مردی که دوستی شما اهل بیت را به خود نسبت می‌دهد می‌گوید: خدا همواره به گوش شنا و به چشم بینا و به دانش دانا و به قدرت توانا بوده است». حضرت علام خشمگین شد، آنگاه فرمود: «هر کس این سخن را بگوید و به آن باور کند شرک وزیده و از ولایت و دوستی ما هیچ بهرامی نبرده است. به راستی که خدا، ذاتی دانا، شنا، بینا و توانا است».

٩. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَقْلُوِيُّ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلَيْنَا إِبْرَاهِيمُ عَنْ مُحَمَّدٍ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حَمَادٍ عَنْ حَرَبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ اللَّهُ فَتَأْكُلُهُ أَنَّهُ مِنْ صَفَةِ الْقَدِيمِ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ أَحَدُ الْمُقْنَى وَلَئِنْ يَمْعَانَ كَثِيرًا مُخْتَلِفَةٌ» قَالَ: قَلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ يَرْعُمُ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْعَرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الدِّيَنِ يُبَصِّرُ بِغَيْرِ الدِّيَنِ يَشْمَعُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «كَذَبُوا وَالْخَدُوا وَشَهَوْا تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ أَنَّهُ سَمِيعٌ يَبْصِرُ يَسْمَعُ بِمَا يَبْصِرُ وَيَبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ» قَالَ: قَلْتُ: يَرْعُمُونَ أَهْلَهُ بِغَيْرِ عَلَى مَا يَغْفِلُونَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ إِنَّمَا يَغْفِلُ مَا كَانَ بِصَفَةِ الْمُخْلُوقِينَ وَلَئِنْ اللَّهُ كَذَلِكَ».

١٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدِ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْنَا إِبْرَاهِيمُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ فِي حَدِيثِ الرَّذْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَرُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَتَقُولُ: أَنَّهُ سَمِيعٌ يَبْصِرُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَرُ: «هُوَ سَمِيعٌ يَبْصِرُ سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ وَيَبْصِرُ بِغَيْرِ أَلْهَبٍ يَلْبَسُ بِنَفْسِهِ وَيَبْصِرُ بِنَفْسِهِ وَلَئِنْ قَوْلِي: أَنَّهُ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَالنَّفْسُ شَيْءٌ أَخْرَى وَلَكِنِي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَشْتُولًا وَإِقْهَاماً لَكَ إِذْ كُنْتُ سَائِلًا فَأَقُولُ: يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لَا أَنَّ كُلَّهُ لَهُ بِنَفْسٍ وَلَكِنِي أَرَدْتُ افْهَامَكَ وَالتَّغْبِيرَ عَنْ نَفْسِي وَلَيْسَ مَرْجِعيَّ فِي ذَلِكَ إِلَّا إِنَّهُ الشَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْحَسِيرُ بِلَا اخْتِلَافِ الْذَّاتِ وَلَا اخْتِلَافِ الْمُعْنَى».

١١. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْقَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فُضِيلِ سُكْرَةِ قَالَ: قَلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْكَفَرُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَعْلَمَنِي: هَلْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ يَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ أَنَّهُ وَحْدَهُ؟ فَقَدْ اخْتَلَفَ مَوْالِيكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كَانَ يَعْلَمُ تَبَارِكَ وَتَعَالَى أَنَّهُ وَحْدَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا مَعْنَى يَعْلَمُ يَفْعَلُ فَهُوَ الْيَوْمَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا غَيْرُهُ قَبْلَ فَعْلِ الْأَشْيَاءِ وَقَالُوا: إِنَّ أَبْشَرَنَا أَنَّهُ لَمْ يَرُلْ عَالِمًا بِأَنَّهُ لَا غَيْرُهُ فَقَدْ أَبْشَرَنَا مَعْنَى غَيْرِهِ فِي أَرْزَاقِهِ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَعْلَمَنِي مَا لَا أَعْدُهُ إِلَى غَيْرِهِ! فَكَتَبَ عَلَيْهِ: «ما زَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا تَبَارِكَ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ».

١٢. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْقَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرِي عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

۹- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «از صفت قدیم آن است که او بگانه، یکی، بی نیاز از نظر معنی بگانه است که معانی مختلفی ندارد»، راوی می گوید: عرض کردم: «فدايت شوم! گروهی از مردم عراق گمان می کنند که خدا به غیر آنچه می بیند، می شنود و به غیر آنچه می شنود می بیند». فرمود: «دروغ گفتند، ملحد شدند و تشبیه نمودند». خداوندان این برتر است. به راستی که او شنواست به غیر آنچه می بیند و بیناست به غیر آنچه می شنود». راوی می گوید: عرض کردم: «آنان با آن تعقلی که دارند گمان می کنند که او بیناست»، راوی می گوید: حضرت فرمود: «خداوندان این برتر است، تنها آنچه به صفت مخلوق باشد، تعقل می شود و خداوند چنین نیست».

۱۰- هشام بن حکم - در حدیث زندیقی که از امام صادق علیه السلام سؤال نمود - می گوید: زندیق به آن حضرت عرض کرد: «آیا تو معنقدی که خدا شنواي بیناست؟» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «او شنواي بیناست، شنواي بی عضو و بینای بی وسیله، بلکه او به نفس خود می شنود و به نفس خود می بیند و گفтар من که: او به نفس خود می شنود این نیست که خدا چیزی است و نفس چیز دیگر؛ ولیکن خواستم که از جانب خود عبارتی بگویم، چراکه من مورد پرسش قرار گرفتم و خواستم به تو بفهمامن، زیرا که تو پرسشگر بودی. از این رومی گوییم: خداوند به همه خود می شنود، نه این که همه او بعضی دارد، ولیکن خواستم به تو بفهمامن و از جانب خود برای این مطلب تعبیری بیاورم و بازگشت من در این قول جز این نیست که خدا شنوا، بینا و دنای آگاه است، بی آنکه با ذات مقدس او اختلافی داشته باشد و نه آن که در معنا مختلف شود».

۱۱- فضیل بن سکره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «فلای تو شوم! اگر صلاح می دانید به من تعليم فرمایید که آیا خداوند پیش از آن که خلق را بآفریند می دانست که او تنهاست؟ چون برخی از موالیان شما در این زمینه اختلاف کردند. بعضی از آنها گفته اند: او پیش از آن که چیزی از خلقش را بآفریند می دانست که وی تنهاست و بعضی از آنها گفته اند: می دانست» در اینجا به معنای «انجام می داد» است، پس او امروز که چیزها را آفریده می داند که پیش از انجام دادن چیزها او بوده نه غیر او. و گفته اند: اگر ثابت کنیم که خدا همیشه عالم بوده به این که او وجود دارد، نه غیر، در این صورت در از لیت، غیر او را با در دوامی که دارد، ثابت نموده ایم. پس ای آقای من! اگر صلاح می دانید چیزی را که از آن به غیر تجاوز ننمایم، برای من بیاموزید». حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: «خدای تبارک و تعالی همواره عالم بوده است».

۱۲- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خدا بود و هیچ چیز جزو نبود

سمعته يقول: «كان الله ولا شيء غيره ولم ينزل عالماً بما كون فعلمته به قبل كونه
كعلمه به بعد ما كونه».

١٣. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْقَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ عَنْ أَيُوبَ بْنِ نُوْحٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِيهِ الْحَسَنِ يَسَّالُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَكَانَ يَطْلُمُ
الْأَشْيَاةَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاةَ وَكَوَّنَهَا إِذْ لَمْ يَتَلَمَ ذَلِكَ حَتَّى خَلَقَهَا وَأَرَادَ خَلْقَهَا وَتَكُونُهَا
فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ وَمَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ فَوَعَقَ يَسَّالُهُ بِخَطْبِهِ لِمَ يَنْزِلُ اللَّهُ عَالِمًا
بِالْأَشْيَاةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاةَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاةِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاةَ».

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنُ
الصَّفَارُ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ وَالْحُسَينِ سَعِيدِ وَ
مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْزَقِ عَنْ أَبِيهِ عَمِيرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِيهِ عَبْدِ
اللَّهِ يَسَّالُهُ فَقَالَ لِي: «أَتَنْتَ اللَّهَ؟» فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ: «هَاتِ» فَقُلْتُ: هُوَ الشَّيْعَ الْبَصِيرُ قَالَ:
هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ» قُلْتُ: فَكَيْفَ تَنْعَمُتُ؟ فَقَالَ: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ
حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَعِلْمٌ لَا سَهْلَ فِيهِ وَحَقٌّ لَا باطِلَ فِيهِ» فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَغْلَمُ
الْأَئْمَاءِ بِالْتَّوْحِيدِ.

١٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
الْحُسَينُ بْنُ أَبَيِ الْحُسَينِ بْنِ سَعِيدِ عَنِ النَّضْرِيْنِ سُوَيْدٍ عَنْ غَاصِبِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ
اللَّهِ يَسَّالُهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: لَمْ يَنْزِلُ اللَّهُ مُرِيداً؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمَرَادٍ مَعَهُ بَلْ لَمْ
يَنْزِلُ عَالِمًا قَادِرًا ثُمَّ أَرَادَ».

١٦. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْبَرْزَقِيِّ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِيْنِ صَالِحِ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَقِيمِ عَنْ بَكْرِيْنِ أَخْيَنِ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَسَّالُهُ: عِلْمُ
اللَّهِ وَمَشِيقَتُهُ هُمَا مُحْتَلِفَانِ أَمْ مُتَقَيْفَانِ؟ فَقَالَ: «الْعِلْمُ لَيْسَ هُوَ الْمَشِيقَةُ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ:
سَأَفْعَلُ كَذَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا تَقُولُ سَأَفْعَلُ كَذَّا إِنْ عِلِمَ اللَّهُ فَقَوْلُكَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِيلٌ عَلَى
أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ فَإِذَا شَاءَ كَانَ الَّذِي شَاءَ كَمَا شَاءَ وَعِلْمُ اللَّهِ سَابِقٌ لِلْمَشِيقَةِ».

١٧. حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ

و همیشه به آنچه هستی داده آگاه بود. پس علم او به آن، پیش از بودنش همچون علمش به آن، بعد از آن که آن را هستی داده، می‌باشد.»

۱۳- ایوب بن نوح گوید: به خدمت امام ابوالحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم: «آیا خداوند چیزها را می‌دانست پیش از آن که به آنها هستی دهد، یا این رانمی‌دانست تا آن که آنها را آفرید و آفرینش آنها را لاراد فرمود. پس آنچه را آفرید به هنگام آفرینش و آنچه را به وجود آورد به هنگام به وجود آوردن، دانست؟»

حضرت علیه السلام به خط مبارک خویش نوشت: «خداوند همواره به چیزها پیش از آن که آنها را بیافریند همچون علمش به چیزها بعد از آن که آنها را آفرید، آگاه بود.»

۱۴- هشام بن سالم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. به من فرمود: «آیا خدا را توصیف می‌کنی؟» عرض کردم: «أری.» فرمود: «بگو.» عرض کردم: «او شناور بیناست.» فرمود: «این صفتی است که آفریدگان در آن شرکت دارند.» عرض کردم: «پس چگونه او را توصیف می‌فرمایید؟» فرمود: «او نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست و حیاتی که هیچ مرگی در آن نیست و علمی که هیچ جهله در آن نیست و حقی که هیچ باطلی در آن راه ندارد.» من از خدمت حضرت بیرون آمدم در حالی که داناترین مردم در مورد توحید خدا بودم.

۱۵- عاصم بن حمید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «خدا همواره مرید و صاحب اراده بود؟» فرمود: «همانا مریدی نمی‌باشد مگر آن که مرادی با اوست، بلکه خداوند همواره عالم و قادر بوده بعد از آن اراده فرموده است.»

۱۶- بکیر بن اعین گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا علم و مشیت خدا مختلفاند، یا باهم یکی هستند؟» فرمود: «علم، مشیت نیست، آیا نمی‌بینی که تو می‌گویی: به زودی چنین خواهم کرد اگر خدا خواهد نمی‌گویی: به زودی چنین کنم اگر خدا دارد. پس سخن تو که «اگر خدا خواهد»، دلیل است بر آنکه او نخواسته است. پس هرگاه او بخواهد آنچه را که خواسته، چنانکه خواسته، خواهد بود و علم خدا از مشیت او پیشی گرفته است.»

۱۷- صفوان بن یحيی گوید: به امام ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: «مرا اراده خدا و خلق آگاه فرما،» فرمود: «اراده نسبت به خلق، اندیشه ضمیر است در آنچه برای او از فعل ظاهر می‌شود، ولی نسبت

الْجَبَارُ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لَابْنِ الْحَسِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ الْمَخْلُوقِ قَالَ: «الْإِرَادَةُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَنْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفَغْلُ وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِرَادَتُهُ لَا يَغْبُرُ ذَلِكَ: لَا هُوَ لَا يُرَوِّي وَلَا يَهْمُّ وَلَا يَتَفَكَّرُ وَهَذِهِ الصَّفَاتُ مُقْبِيَّةٌ عَنْهُ وَهُنْ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ فَإِرَادَةُ اللَّهِ هِيَ الْفَيْقَلُ لَا يَغْبُرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُطْقٍ بِلَسَانٍ وَلَا هَمَّةٍ وَلَا تَفَكِّرُ وَلَا كَيْفٌ بِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ بِلَا كَيْفٍ». ١٨

١٨. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ الدِّينُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي أُذِنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمُقْبِيَّةُ مُخْدَلَةٌ».

١٩. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي أُذِنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْمُشَيْةَ بِنَفْسِهَا أُمُّ خَلْقِ الْأَشْيَاءِ بِالْمُشَيْةِ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُؤْلِفُ هَذَا الْكِتَابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِذَا وَصَفْنَا اللَّهَ بِتَارِكِ وَتَعَالَى بِصَفَاتِ الذَّاتِ فَإِنَّمَا نَفِيَ عَنْهُ بِكُلِّ صَفَةٍ مِنْهَا ضَدُّهَا: فَمَتَى قَلَنا: إِنَّهُ حَسِيبٌ عَنْهُ ضَدُّ الْحَيَاةِ وَهُوَ الْمَوْتُ: وَمَتَى قَلَنا: إِنَّهُ عَلِيمٌ نَفِيَ عَنْهُ ضَدُّ الْعِلْمِ وَهُوَ الْجَهَلُ وَمَتَى قَلَنا: إِنَّهُ سَمِيعٌ نَفِيَ عَنْهُ ضَدُّ السَّمْعِ وَهُوَ الْصَّمْمُ وَمَتَى قَلَنا: بَصِيرٌ نَفِيَ عَنْهُ ضَدُّ الْبَصَرِ وَهُوَ الْعَمَى وَمَتَى قَلَنا: عَزِيزٌ نَفِيَ عَنْهُ ضَدُّ الْعَزَّةِ وَهُوَ الذَّلَّةُ وَمَتَى قَلَنا: حَكِيمٌ نَفِيَ عَنْهُ ضَدُّ الْحِكْمَةِ وَهُوَ الْخَطَأُ وَمَتَى قَلَنا: غَنِيٌ نَفِيَ عَنْهُ ضَدُّ الْفَقْنِ وَهُوَ الْفَقْرُ وَمَتَى قَلَنا: عَدْلٌ نَفِيَ عَنْهُ الْجُورِ وَالظُّلْمِ وَمَتَى قَلَنا: حَلِيمٌ نَفِيَ عَنْهُ الْعَجْلَةِ وَمَتَى قَلَنا: قَادِرٌ نَفِيَ عَنْهُ الْعَجَزِ وَلَوْلَمْ نَفْعِلْ ذَلِكَ أَثْبَتَنَا مَعَهُ أَشْيَاءً لَمْ تَزُلْ مَعَهُ وَمَتَى قَلَنا: لَمْ يَزُلْ حَيَا عَلَيْهَا سَمِيعًا بَصِيرًا عَزِيزًا حَكِيمًا غَنِيًّا مَلِكًا حَلِيمًا عَدْلًا كَرِيمًا فَلَمَا جَعَلْنَا مَعْنَى كُلِّ صَفَةٍ مِنْ هَذِهِ الصَّفَاتِ الَّتِي هِيَ صَفَاتُ ذَاتِهِ نَفَيَ ضَدُّهَا أَثْبَتَنَا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَرِلْ وَاحِدًا لَا شَيْءًا مَعَهُ وَلِيَسْتِ الْإِرَادَةُ وَالْمُشَيْةُ وَالرَّضاُ وَالْفَضْبُ وَمَا يَشْبَهُ ذَلِكَ مِنْ صَفَاتِ الْأَفْعَالِ بِمُثَابَةِ صَفَاتِ الذَّاتِ لَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقَالُ: لَمْ يَرِلْ اللَّهُ مَرِيدًا شَائِيًّا كَمَا يَجُوزُ أَنْ يَقَالُ: لَمْ يَرِلْ اللَّهُ قَادِرًا عَالَمًا.

به خدا، اراده‌اش احداث و ایجاد آن است نه غیر آن، چراکه خداوند تدبیر نمی‌کند، قصد و تفکر نمی‌نماید و این صفت‌ها از او دور است و اینها از صفات خلق است پس اراده خدا همان فعل است نه غیر آن که می‌فرماید: موجود شو! پس موجود می‌شود و این بدون لفظ و سخنی است که به زبان جاری شود و بدون آن است که قصد و اندیشه‌ای انجام پذیرد و این چگونگی ندارد چنان که خود بدون چگونگی است.

۱۸- محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «مشیت خدا محدث است».

۱۹- عمر بن اذینه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا مشیت را به خود آن آفرید، آنگاه چیزها را به مشیت آفرید».

مؤلف این کتاب می‌گوید: هرگاه ما خدا را به صفات ذات توصیف می‌کنیم تنها به این جهت است که به هر صفتی از آنها، ضد آن را از دور می‌سازیم. پس هرگاه می‌گوییم: او حقیقت زندگی (مرگ) را از اونقی می‌کنیم. هرگاه می‌گوییم: او علیم و دانای است، ضد علم (جهل) را از اونقی می‌کنیم. و هرگاه می‌گوییم: او شنواست، ضد شنوایی (کری) را از اونقی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: بیناست، ضد بینانی (کوری) را از اونقی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: او عزیز و ارجمند است، ضد عزت (ذلت) و خواری را از اونقی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: حکیم است، ضد حکمت (خطا و غلط) را از دور می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: او غنی و بی‌نیاز است، ضد بی‌نیازی (نیاز) را از اونقی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: او عادل است، ضد عدل (ظلم و ستم) را از اونقی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: او حليم و بردار است، ضد برداری (عجله و شتاب) را از اونقی می‌کنیم و هرگاه می‌گوییم: تواناست، درمانگی را از اونقی می‌کنیم و اگر چنین نکنیم چیزهایی با او ثابت کردہ‌ایم که همیشه با او بوده است.

و هرگاه می‌گوییم: او همواره زنده، دانا، شنا، بینا، عزیز، حکیم، بی‌نیاز، پادشاه بردار، عادل و بزرگوار بوده‌است، پس چون با هر صفتی از این صفات - که صفات ذات اوست - ضد آن را نفی کردیم، ثابت کردیم که خدا همواره یکی بوده، چیزی با او نبوده؛ و اراده، مشیت، رضا، غضب و آنچه از صفات افعال است به مثابه صفات ذات نیست؛ زیرا روانیست گفته شود: خدا همیشه مرید و خواهان بوده انسان که رواست گفته شود: خدا همیشه قادر و عالم بوده است.

١٢. باب تفسير قول الله عز وجل: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

١. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْفَاعِيلِ بْنِ تَرِيزِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ نُوْنَ عَنْ جَلِيلِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَلْتُ لِأَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)^(١) قَالَ: «فِيهِلْكُ كُلُّ شَيْءٍ وَيُنْقِضُ الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوَضِّفَ بِالْوَجْهِ وَلَكِنْ مَعْنَاهُ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَيْهِ وَالْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ زَيْدِ عَنْ صَفَوَانِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْمَكَارِي عَنْ أَبِي نَصِيرِ عَنْ الْخَارِثِ بْنِ الْمُغَيْرَةِ التَّصْرِي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَيْهِ مِنْ أَخْدَ طَرِيقَ الْحَقِّ».
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِلَوِيَّهُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلِ زِيَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصِيرِ عَنْ صَفَوَانِ الْحَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) قَالَ: «مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمْرَبَهُ مِنْ طَاعَةٍ مُحَمَّدٌ وَالْإِيمَانُ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ» ثُمَّ قَرَأَ: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ) ^(٢).

٤. وَبِهِذَا الاشْتِدَادِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ: «نَخْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ».
٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الشَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْرَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَبِيعِ الْوَرَاقِ عَنْ صَالِحِ سَهْلٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) قَالَ: «نَخْنُ».
٦. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ عَنْ

بخش دوازدهم

تفسیر گفتار خدا:

«هر چیزی جز وجه او نایبود است»

۱- ابو حمزه گوید: به امام باقر عرض کردم: «تفسیر گفتار خداکه: هر چیزی جز وجه او نایبود است چیست؟» فرمود: «هر چیزی هلاک می‌شود ذات باقی می‌ماند. به راستی که خدا بزرگتر از آن است که به وجه توصیف شود، ولیکن معنای آن چنین است که هر چیزی نایبود می‌شود مگر دین او و وجه همان است که از آن رو به خدا می‌روند».

۲- حارث بن مغیره نصری گوید: از امام صادق ع در مورد گفتار خدا: هر چیزی مگر وجه او نایبود می‌شود. پرسیدم. فرمود: «هر چیزی نایبود می‌شود مگر کسی که راه حق را برگزیند».

۳- صفوان جمال گوید: از امام صادق ع درباره گفتار خدا: هر چیزی جز وجه او نایبود می‌شود. پرسیدم فرمود: «هر کس به سوی خدا از فرمان اونسبت به محمد و امامان بعد از آن حضرت علی ع باید. آن همان وجهی است که هلاک نمی‌شود. آنگاه حضرت این آیه را خواند: هر کس رسول خدا را فرمان برد، به حقیقت از خدا فرمان برده است».

۴- وبه همین اسناد گوید: امام صادق ع فرمود: «ما همان وجه خدا هستیم که هلاک نمی‌شود».

۵- صالح بن سهل گوید: از امام صادق ع در مورد گفتار خدا: هر چیزی جز وجه او نایبود می‌شود پرسیدم. فرمود: «وجه او ما هستیم».

۶- ابو سلام از یکی از اصحاب مانقل می‌کند که گوید: امام باقر ع فرمود: «ما همان منانی (دوتا

يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي سَلَامٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرِ قَالَ: «نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَغْطَاهَا اللَّهُ نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَّقَبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَمَنْ جَهَلْنَا فَأَمَامَةُ الْيَقِينِ». قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: معنى قوله: «نحن المثاني» أي نحن الذين قرنا النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى القرآن وأوصى بالتمسك بالقرآن وبنا فأخبر أمهه بأن لا نفترق حتى نرد عليه حوصله.

٧. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ عَلَى بْنِ سَيِّفِ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَنِبْنِ سَيِّفِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّفِبْنِ عَمِيرَةِ السُّخْمِيِّ عَنْ خَيْرَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كُلُّ شَيْءٍ هَالُكُ إِلَّا وَجْهُهُ). قَالَ: «دِينُهُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينُ اللَّهِ وَوَجْهُهُ وَعِنْهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَيَدْهُ عَلَى خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُوتَى مِنْهُ لِنَزَالِ فِي عِبَادِهِ مَا دَاءَتِ اللَّهُ فِيهِمْ رَوْيَةً». قُلْتُ: وَمَا الرَّوْيَةُ؟ قَالَ: «الْحَاجَةُ فَإِذَا مِنْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَصَنَعْ مَا أَحَبَّ». بِهِ

٨. حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ أَخْمَدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْزَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَنِبْنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرٌ عَنِ الْحَسَنِبْنِ سَعِيدِ عَنِ الْهَشَمِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَبْنِ صَبَّاحٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَخْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَخْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا عِنْهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَيَدَهُ الْمُبَسوَطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَوَجْهُهُ الَّذِي يُوتَى مِنْهُ وَبَابُهُ الَّذِي يَدْلُلُ عَلَيْهِ وَخَرَائِتُهُ فِي سَمَاءِهِ وَأَرْضِهِ بِنَا أَشْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَأَيْنَمَتِ الشَّمَارُ وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ وَبَنَا نَرَلَ غَيْثُ السَّمَاءِ وَنَبَتَ عَشْبُ الْأَرْضِ بِعِيَادَتِنَا عَبْدُ اللَّهِ». لَوْلَا نَحْنُ مَا عَيَّدَ اللَّهُ.

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنِ مُوسَىبْنِ الْمَقْوِيِّ كُلُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِبْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَخْمَدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِبْنِ مَحْبُوبِ عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوُحْدَانِيَّةِ مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ خَلَقَ خَلْقًا فَقَوْضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِ فَنَحْنُ هُمْ يَا أَبَنَ أَبِي يَعْفُورٍ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَشَهِادَوْهُ عَلَى خَلْقِهِ وَأَمْنَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَحُرَزَانُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَوَجْهُهُ الَّذِي يُوتَى مِنْهُ وَ

دوتا) هستیم که خدا آنها را به پیامبر خود عطا فرمود و ما همان وجه خدا هستیم که در میان شما می‌گردیم. هر کس که ماراشناخت، ماراشناخت و هر کس ماراشناخت یقین (که همان مرگ است) در پیش روی اوست.^۸

نگارنده این کتاب می‌گوید: معنی گفتار حضرت که: «ما همان مثانی هستیم»، یعنی، ما همان کسانی هستیم که پیامبر ﷺ ما را به قرآن نزدیک کرد و سفارش فرمود که به قرآن و ما چنگ زند و به امتش خبر داد که ما از هم جدانمی‌شویم، تاکنار حوضش (حوض کوثر) برا وارد شویم.

۷- خیشه گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا که: «هر چیزی جزو جه او نایبود می‌شود پرسیدم. فرمود: (یعنی)، دین او؛ و رسول خدا علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام دین خدا، وجه، و جسم او در میان بندگانش بودند، وزبان او که به آن سخن می‌گفت، و دستش بر آفریدگانش بودند و ما همان وجه خدا هستیم که از آن وارد می‌شوند. ما همواره در بین بندگان او هستیم مدامی که خدا را در آنها رویه باشد، عرض کردم: «رویه چیست؟» فرمود: « حاجت و نیاز است. هرگاه خدا در آنها حاجتی نداشته باشد ما را به سوی خود بالا می‌برد و آنچه دوست دارد و خواهد انجام می‌دهد».

۸- مروان بن صباح گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو فرمود و ما را نگارش نمود و صورتهای ما را نیکو ساخت ما را چشم خود در میان بندگانش، وزبان گویای خود در میان آفریدگانش، دست خود که به رافت و رحمت بر بندگانش گشود و وجه خود که از آن به سوی او می‌روند، و باب خود که بر او دلالت می‌کند و گنجینه‌داران خود در آسمان و زمینش قرارداد. به واسطه ما درختان میوه می‌آورند، میوه‌ها می‌رسند، جویها روان می‌شوند. به خاطر ما بازار از آسمان فرود می‌آید، گیاه از زمین می‌روید و به عبادت ما، خدا پرستش می‌شود و اگر مانبدیم خدا پرستیده نمی‌شده».

۹- ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا یکی است، یگانه، متوجه یگانگی و به امر خویش منفرد و تنهاست. خلقی را آفرید و امر دین خود را به آنها تفویض فرمود. پس ما آنها هستیم. ای پسر ابی یعفور! اما حجت خدا در بین بندگان او، گواهان او بر خلقش، امینان او بر وحیش، خزینه‌داران او بر علمش، وجه او که از آن وارد می‌شوند، چشم او در مردم، زبان گویای او، قلب پذیرای او و درگاه او که بر او دلالت می‌کند، هستیم. ما عمل کنندگان به امر او، فراخوانی به سوی راه او هستیم. خدا به وسیله ما

عَيْنَهُ فِي تَبَرِّئَتِهِ وَلِسَانُهُ التَّاَطِيقُ وَقَلْبُهُ الْوَاعِي وَنَيْابَهُ الَّذِي يَدْلُلُ عَلَيْهِ وَتَحْنُّنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَالْدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ يَتَأَرَّفُونَ إِلَى عَرِيفِ اللَّهِ وَبِنَا عَبْدُ اللَّهِ نَخْنُ الْادْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَلَوْلَا نَمَا عَبْدُ اللَّهِ.

١٠ . حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّاغَانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ السُّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكْمَ بْنُ أَشْلَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيْةَ عَنِ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْوَزْدِ بْنِ ثَمَامَةَ عَنْ عَلَيِّ الْجَعْلَانِ قَالَ سَمِعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يَقُولُ: «لِرَجُلٍ قَبْحُ اللَّهِ وَجْهُكَ وَوَجْهُ مَنْ يُشَبِّهُكَ فَقَالَ رَجُلٌ مَّا لَهُ لَا تَقْلِلْ هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رحمة الله تركت المشبهة من هذا الحديث أوله وقالوا: «إن الله خلق آدم على صورته فضلوا في معناه وأضلوا».

١١ . حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِلْرَاهِيمَ هَاشِمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْنَدِ عَنِ الْحُسَنِ بْنِ حَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِرَضَا بْنَ الْمُؤْمِنِ: يَا أَبْنَى رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَرْزُوُنَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ: «فَإِنَّهُمْ لَهُ لَقَدْ حَذَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَسْتَأْتِيَانِ فَسَمِعَ أَحَدُهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ قَبْحُ اللَّهِ وَجْهُكَ وَوَجْهُ مَنْ يُشَبِّهُكَ فَقَالَ رَجُلٌ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقْلِلْ هَذَا لَاخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

شناخته و پرستیده شد، ما راهنمایان به سوی خدا هستیم و اگر مانبودیم خدا پرستیده نمی‌شد.

۱۰- ابی ورد بن ثمامه گوید: علی علیہ السلام می‌فرمود: پیامبر از مردی شنید که می‌گفت: «خداروی تو روی کسی راکه به تو شباهت دارد، رشت گرداند». حضرت فرمود: «آرام باش این سخن را مگوی که همانا خداوند آدم را برسورت او آفرید (و آدمیان به یکدیگر می‌مانند)».

نگرانده این کتاب می‌گوید: فرقه مشتبهه، بخش نخست این حدیث را ترک کرده و گفته‌اند: به راستی که خدا آدم را برسورت خود آفرید، و در معنای آن گمراه شدن و دیگران را گمراه کرده‌اند.

۱۱- حسین بن خالد گوید: به امام رضا رضی الله عنه عرض کردم: «بین رسول الله! مردم روایت می‌کنند که رسول خدا علیه السلام فرمود: خدا آدم را برسورت خود آفرید». فرمود: «خدا آنها را بکشد! آنها بخش نخست این حدیث را حذف کرده‌اند. به راستی که رسول خدا علیه السلام از کنار دو تن گذشت که به یکدیگر دشنام می‌دادند، از یکی از آنها شنید که به رفیقش می‌گفت: «خداروی تو روی کسی راکه به تو شباهت دارد، رشت گرداند». حضرت علیه السلام فرمود: «ای بندۀ خدا! به برادرت چنین مگو، زیرا خدا آدم را برسورت او آفریده است».

١٣. باب تفسير قول الله عز وجل: (يَا إِنْلِيسُ مَا مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي)

١. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِشْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَنُ بْنُ الْحَسَنَ قَالَ حَدَّثَنَا يَكْرُزُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَخْرُجَ عَنْ أَبِي أَيُوبَ الْخَرَازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَنْ فَقْتِهِ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (يَا إِنْلِيسُ مَا مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي) (١) فَقَالَ: «الْيَدُ» فِي كَلَامِ الْغَرَبِ الْفَوْءَةِ وَالثَّنْمَةِ قَالَ: (وَإِذْ كُرِّزَ عَنْهُ دَاءُ دَاهِدًا إِلَيْهِ) (٢) وَقَالَ: (وَالسَّمَاءُ بَيْنَ هَاتِي بِأَيْدِي) (٣) أَيْ بِقُوَّةِ وَقَالَ: (وَأَيْدِيهِمْ بِرُوحِ مِنْهُ) (٤) أَيْ قُوَّاهُمْ وَيُقَالُ: لِفُلَانٍ عِنْدِي أَيْادٌ كَثِيرَةٌ أَيْ فَوَاضِلٌ وَإِحْسَانٌ وَلَهُ عِنْدِي يَدَ بَيْضَاءُ: أَيْ نِعْمَةً.

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامَ الْكَلْبَيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَيِّ بْنِ سَيِّدِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْيَدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا بْنَ الْمُؤْمِنَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (لِإِنْلِيسِ مَا مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي أَشْكَبْرَتْ) قَالَ: «يَعْنِي يَعْذِرْتِي وَقُوَّتي».

قال مصنف هذا الكتاب سمعت بعض مشايخ الشيعة بنسيابور يذكر في هذه الآية: أن الآية ~~لِلَّهِ~~ كانوا يقفون على قوله: (ما مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ) ثم يتذمرون بقوله عز وجل: (بِيَدِي أَشْكَبْرَتْ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْغَالِيْنَ) وقال: هذا مثل قول القائل: بسيفي تقائلني وبرمحني تعطاعتنى كأنه يقول عز وجل: بنعمتي قويت على الاستكبار والعصيان.

٢. سورة ص، آية ٧٥.
٣. سورة المجادلة، آية ٢٢.

٤. سورة ص، آية ٧٦.
٥. سورة الداريات، آية ٤٧.

پخش سیزدهم

تفسیر گفتار خدا:

«ای شیطان! چه چیز تو را بازداشت
که بر آنچه به دست خود آفریده‌ام، سجده کنی؟»

۱- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد گفتار خدا: ای شیطان! چه چیز تو را بازداشت بر آنچه به دست خود آفریده‌ام، سجده کنی. پرسیدم. فرمود: وید در کلام عرب به معنای قوت و نعمت است. خداوند می‌فرماید: ویاد کن بندۀ ما داود را که دارای قوت بود و می‌فرماید: وأسمان را بنا کردیم و آن را بادست افراشتیم. یعنی با قوت و توانایی. و می‌فرماید: وی آنان را روحی از خود نیرومندی داد. یعنی آنها را تقویت کرد و گفته می‌شود: فلاتی رانزد من ایادی بسیاری است یعنی نعمت و احسان است و او رانزد من، ید بیضا (دست سفید) است یعنی نعمت است.

۲- محمد بن عبیده گوید: از امام رضا علیه السلام درباره گفتار خدا که می‌فرماید: ای شیطان! چه چیز تو را بازداشت بر آنچه به دو دست خود آفریده‌ام، سجده کنی. پرسیدم. فرمود: (یعنی به قدرت و قوت و نیروی من،

نگارنده این کتاب می‌گوید: از یکی از بزرگان شیعه در نیشابور شنیدم که در مورد این آیه می‌گفت: دائمه علیه السلام به هنگام قرائت این آیه در آخر ما منعک اُن تسدلما خلقت وقف می‌کردند. آنگاه بقیة آیه را آغاز می‌کردند که بیدی استکبرت اُم کنت من العالین. او می‌گفت: این همانند گفتار گوینده است که می‌گوید: به شمشیر من با من جنگ می‌کنی و به نیزه من با من نیزه می‌زنی. گویی خداوند می‌فرماید: به نعمت من، بر تکبر و گردنکشی و نافرمانی من تواناند شدی.»

١٤. باب تفسير قول الله عز وجل: (يَوْمَ يُكَشَّفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ).^(١)

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَّاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ إِسْنَاعِيلَ الْبَرْمَكِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا الحُسَينَ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرٍ عَنْ الْحُسَينِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (يَوْمَ يُكَشَّفُ عَنْ سَاقٍ) قَالَ: حِجَابٌ مِنْ نُورٍ يُكَشِّفُ فِي قَعْدَةِ الْمُؤْمِنُونَ سُجْدًا وَتُذْمِنُ أَصْلَابَ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِعُونَ السُّجُودَ».

٢. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَيْرَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (يَوْمَ يُكَشَّفُ عَنْ سَاقِ) قَالَ: «تَبَارَكَ الْجَبَارُ ثُمَّ أَشَارَ إِلَى سَاقِهِ فَكَشَّفَ عَنْهَا الْإِزَارَ قَالَ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِعُونَ» قَالَ: «أَفْحِمِ الْقَوْمَ وَدَخْلُهُمُ الْهَنِيَّةَ وَشَحَّصِ الْأَبْصَارَ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْخَنَاجِرَ» (خَائِشَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذَلَّةً وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ».^(٢)

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: قوله عليه السلام: «تبارك الجبار وأشار إلى ساقه فكشف عنها الإزار» يعني به: تبارك الجبار أن يوصف بالساق الذي هذا صفتة.

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ الْحَسَنِ الصَّفَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَضِرٍ عَنْ الْحُسَينِ مُوسَى عَنْ عُيَيْنَدِ بْنِ زُرْعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (يَوْمَ يُكَشَّفُ عَنْ سَاقِ) قَالَ: «كَشَّفَ إِزَارَهُ عَنْ سَاقِهِ وَيَدُهُ الْأُخْرَى عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ: سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى».

قال مؤلف هذا الكتاب: معنى قوله: «سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى». تنزيه لله عز وجل أن يكون له ساق.

بخش چهاردهم

تفسیر گفتار خدا:

«روزی که جامه از ساق پا برداشته شود
و به سجده کردن فراخوانده شوند.»

۱- حسین بن سعید گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد گفتار خدا: «روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.» پرسیدم. فرمود: «حجایی از نور کشف می شود و مؤمنان به سجده می روند و پشت‌های منافقان در هم می رود و همچون چوب خشک می شود و نمی توانند که سجده کنند.»

۲- محمد بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا: «روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.» پرسیدم. فرمود: «خداآوند جبار برتر است.» آنگاه به ساق پایش اشاره نمود و زیر جامه را از آن دور کرد و فرمود: «و به سجده فراخوانده می شوند و نمی توانند.» فرمود: «قوم در مانده شوند و ترس آنها را فرامی گیرد و دیدگاشان خیره می گردد و دلهایشان به گلو می رسد در حالی که جسمهایشان بالا رونده است که خواری آنها را فرامی گیرد و البته آنها به سجده فرا خوانده می شندند در حالی که تندرست می باشند.»

محمد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: گفتار آن حضرت که: «خداآوند جبار برتر است و به ساق پایش اشاره نمود و جامه را از آن دور کرد.» منظور حضرت این است که: خداوند جبار، برتر از آن است که به ساقی که صفتیش این است، وصف شود.

۳- عبید بن زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره گفتار خدا: «روزی که جامه از ساق پا برداشته شود و به سجده کردن فراخوانده شوند.» پرسیدم. حضرت جامه‌ماش را از ساق پایش دور کرد در حالی که دست دیگرش بر سرش بود، فرمود: «پاک و منزه است پروردگارم که بلند مرتبه‌تر است.»

نگارنده این کتاب گوید: معنای گفتار آن حضرت که: «پاک و منزه است پروردگارم که بلند مرتبه‌تر است، تنزیه و دور کردن خدا است از آن که ساقی داشته باشد.»

١٥. باب تفسير قول الله عز وجل: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَى أَخْرِ الآيَة) ^(١)

١. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هَلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضِيَ اللَّهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اللَّهُ: (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) فَقَالَ: «هَادِ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ» وَ فِي رِوَايَةِ التَّرْقِيِّ: «هَذَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ هَذَى مَنْ فِي الْأَرْضِ».

قال مصنف هذا الكتاب: إن المشبهة تفسر هذه الآية على أنه ضياء السماوات والأرض ولو كان كذلك لما جاز أن توجد الأرض مظلمة في وقت من الأوقات لا بالليل ولا بالنهار لأن الله هو نورها و ضياؤها على تأويتهم وهو موجود غير معبد فوجودنا الأرض مظلمة بالليل وجودنا داخلها أيضا مظلما بالنهار يدل على أن تأويل قوله: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) هو ما قاله الرضا عليه دون تأويل المشبهة فإنه عز وجل هاد لأهل السماوات والأرض المبين لأهل السماوات والأرض أمور دينهم ومصالحهم فلما كان بالله وبهداه يهتدى أهل السماوات والأرض إلى صلاح دنياهم قال: إنه نور السماوات والأرض على هذا المعنى وأجرى على نفسه هذا الاسم توسيع مجازا لأن العقول دالة على أن الله عز وجل لا يجوز أن يكون نورا ولا ضياء ولا من جنس الأنوار والضياء لأنه خالق الأنوار و خالق جميع أحجام الأشياء.

و قد دل على ذلك أيضا قوله: (مَثُلُ نُورٍ) وإنما أراد به صفة نوره وهذا النور هو غيره لأنه شبهه بالمصباح وضوئه الذي ذكره وصفته في هذه الآية ولا يجوز أن يشبه نفسه بالمصباح لأن الله لا شبه له ولا نظير فصح أن نوره الذي شبهه بالمصباح إنما هو دلالته لأهل السماوات والأرض على صالح دينهم وعلى توحيد ربهم وحكمته وعدله

بخش پانزدهم

معنای سخن خدا:

«خدانور و روشنی بخش آسمانها و زمین است ...»

۱ - عباس بن هلال گوید: از امام رضا^ع درباره گفتار خدا: «خدانور آسمانها و زمین است ...» پرسیدم. فرمود: «هدايتگر و راهنمای اهل آسمانها و اهل زمین است». و در روایت برقی آمده: کسانی را که در آسمانها و در زمین اند هدایت و راهنمایی فرمود.

نگارنده این کتاب می گوید: فرقه مشتبهه این آیه را این گونه تفسیر می کنند که خدا روشنی آسمانها و زمین است. اگر چنین بود البته روانبود که زمین در وقتی از اوقات تاریک شود، نه در شب و نه در روز؛ چراکه خدا - بنا بر تأویل آنان - نور و روشنی آن است و او موجودی است که معمدو نیست. پس این که زمین به هنگام شب تاریک است و درون زمین نیز تاریک است؛ نشانگر این است که تأویل سخن خدا همان چیزی است که امام رضا^ع فرموده نه سخن مشتبهه، چراکه خدا راهنمای و هدایتگر اهل آسمانها و زمین است و برای اهل آسمانها و زمین امور دین و مصالح ایشان را بیان و آشکار می فرماید و از آنجایی که اهل آسمانها و زمین به خدا و هدایتیش به سوی صلاح و امور دین خویش هدایت می یابند، آنسان که به نوری که خدا برای ایشان در آسمانها و زمین آفریده است به صلاح دنیا خود هدایت می شوند، براین معنا فرمود: «نور آسمانها و زمین است و این نام را از روی توسع و مجاز بر خودش جاری فرمود، چراکه خردها نشانگر این هستند که روانیست خدا، نور و روشنی، و از جنس نور و روشنی باشد چراکه او آفریننده نورها و آفریننده همه اجناس و همه چیزهای است.

همچنین فرموده او: «مثُل نوره نشانگر این است که از آن، تنها صفت نورش را را لاده فرموده است و این نور غیر خداست، زیرا خدا آن را به چراغ و روشنیش - که آن را در این آیه ذکر و توصیف کرده - تشبیه فرموده و جایز نیست خودش را به چراغ تشبیه کند، چراکه خدا نظری ندارد. پس درست شد که نورش را که به چراغ تشبیه فرموده، همان دلالت و راهنمایی اهل آسمانها و زمین بر مصالح دینشان و بر توحید پروردگارشان و حکمت و عدلش باشد.

ثم بين وضوح دلالته هذه وسماتها نوراً من حيث يهتدى بها عباده إلى دينهم وصلاحهم فقال: «مثله كمثل كوة وهي المشكاة فيها المصباح والمصباح هو السراج في زجاجة صافية شبيهة بالكوكب الدرى في صفائحه والكوكب الدرى هو الكوكب المشبه بالدر فى لونه وهذا المصباح الذى في هذه الزجاجة الصافية يتقد من زيت زيتونة مباركة وأراد به زيتون الشام لأنه يقال: إنه بورك فيه لأهله وعن عز وجل بقوله: (الأشرقية وإن غريبة) أن هذه الزيتونة ليست بشرقية فلا تسقط الشمس عليها في وقت الغروب ولا غريبة فلا تسقط الشمس عليها في وقت الطلوع بل هي في أعلى شجرها والشمس تسقط عليها في طول نهارها فهو أجدود لها وأصول زيتها.

ثم أكد وصفه لصفاء زيتها فقال: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيِّعُهُ وَلَوْلَمْ تَنْسَسْهُ نَارٌ) لما فيها من الصفاء فيبين أن دلالات الله التي بها دل عباده في السماوات والأرض على مصالحهم وعلى أمور دينهم هي في الوضوح والبيان بمنزلة هذا المصباح الذي في هذه الزجاجة الصافية ويتوقد بها الزيت الصافي الذي وصفه فيجمع فيه ضوء النار مع ضوء الزجاجة وضوء الزيت وهو معنى قوله: (نُورٌ عَلَى نُورٍ) وعن عز وجل: (يَهُدِي اللَّهُ بِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُهُ) يعني من عباده وهم المكلفوون ليعرفوا بذلك ويهتدوا به ويستدلوا به على توحيد ربهم وسائر أمور دينهم وقد دل الله عز وجل بهذه الآية وبماذا كره من وضوح دلالاته وآياته التي دل بها عباده على دينهم أن أحدا منهم لم يؤت فيما صار إليه من الجهل ومن تضليل الدين لشيبة ولبس دخلاء عليه في ذلك من قبل الله عز وجل إذ كان الله عز وجل قد بين لهم دلالاته وآياته على سبيل ما وصف وإنهم إنما أتوا في ذلك من قبل أنفسهم بتركهم النظر في دلالات الله واستدللا بها على الله عز وجل وعلى صلاحهم في دينهم وبين أنه بكل شيء من مصالح عباده ومن غير ذلك عليم.

٢. وقد روى عن الصادق عليه السلام أنه سئل عن قول الله عز وجل: (الله نور السماوات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مضباح) فقال: «هو مثل ضربة الله لنا فالنبي عليه السلام والإمام صلوات الله عليهما أجمعين من دلالات الله وآياته التي يهتدى بها إلى التوحيد ومصالح الدين وشرائع الإسلام والفرائض والسنن ولا فرق إلا بالله العلي المنظيم».

٣. وقد دقيق ذلك: ما حذثنا به إبراهيم بن هارون الهيثمي بمدينة السلام قال: حذثنا

آنگاه وضوح این دلالتش را بیان کرده و آن را نور نامیده است به گونه‌ای که بندگانش به وسیله آن به دین و صلاح خویش راه می‌بینند و فرموده: مثل آن، مثل روزنهای است در دیوار و آن مشکاتی است که در آن مصباح است و مصباح همان چراغی است که در آبگینه صافی که در صفا شبیه به کوکب ذری است و کوکب ذری همان ستاره‌ای است که در رنگش به مروارید تشبيه شده و این چراغی که در این آبگینه صافی است از روغن درخت زیتون پرنفع و با برکت افروخته می‌شود و منظور از آن، زیتون شام است، زیرا که گفته شده: در آن برای اهلش برکت داده شده و مقصود خدا از قولش: او شرقی و غربی نیست این است که این زیتون نه در جانب شرق است که به هنگام غروب آفتاب، آفتاب بر آن نتابد و نه در جانب غرب است که به هنگام طلوع آفتاب، آفتاب بر آن نتابد. بلکه آن، در بلندترین موضع درخت است که در تمام روز آفتاب بر آن می‌تابد که همین بر آن نیکوتراست و روغنش را روشن تر می‌کند.

آنگاه وصفش را به جهت صفاتی روغن آن درخت زیتون تأکید کرد و فرمود: نزدیک است که روغن آن خود به خود روشن شود گرچه آتشی به آن نرسیده باشد به جهت صفاتی که دارد. پس بیان فرمود که: دلالتهایی که خدابه وسیله آن بندگانش را در آسمانها و زمین بر مصالح و بر امور دینشان دلالت فرموده، در وضوح و بیان به منزله این چراغی است که در این آبگینه صاف و روغن صافی - که آن را وصف کرده - به آن افروخته می‌شود. پس روشی آتش با روشی آبگینه و روشی روغن در آن جمع می‌شود. و این معنای سخن خدادست که: نوری بر فراز نور دیگر است. و مقصود از قولش: خدابه نور خویش هر کس را که می‌خواهد هدایت می‌کند، یعنی بندگان مکلفش را هدایت می‌کند تا بدين وسیله به او معرفت پیدا کنند و به آن راه بایند و بر توحید پروردگار و سایر امور دین خودشان استدلال کنند.

خداوند با این آیه و با آنچه که از وضوح راهنمایی‌ها و آیاتش که به وسیله آنها بندگان خود را بر دینشان دلالت کرده ذکر فرموده روشن ساخت که هیچ کدام از آنها در مورد جهل و تضییع دینی که به وسیله شبهه و آشفتگی بر او داخل شده‌اند، از جانب خدا نبوده، زیرا که خدا دلالتها و آیت‌های خود را برای آنان - طبق آنچه وصف نمود - بیان فرموده و آنان در این مورد تنها از جانب نفس‌های خود انجام داده‌اند و اندیشه و نظر در دلالتهای خدا و استدلال با آنها بر خدای عزوجل و بر صلاح و دین خویش را ترک کرده‌اند و بیان کرده که او به هر جزی از مصالح بندگانش وغیر آن داناست.

۲- واز امام صادق علیه السلام از سخن خدا که می‌فرماید: «خدا، نور آسمانها و زمین است. مثل نور او همانند مشکاتی است که در آن چراغ است»، پرسیده شد، فرمود: «این مثلى است که خداوند آن را برای ما زده است، پس پیامبر و امامان - صلوات الله عليهم اجمعین - از دلالتهای خدا و آیت‌های او هستند که به وسیله آنها به توحید، مصالح دین، شرایع اسلام و سنتها و فرضهای هدایت می‌شود و هیچ نیرو و توانایی جزء وسیله خدای بلند مرتبه نیست.

۳- تصدیق این مطلب، روایتی است که از فضیل بن یسار نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرض

مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي الشَّجْعِ حَدَّثَنَا الحُسَينُ بْنُ أَيُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيْ بْنِ الْحُسَينِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُوبَ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْذَّهَلِيِّ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟) قَالَ: «كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» قَالَ: قُلْتُ: (مَثُلُ نُورِ؟) قَالَ: «مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» قَالَ: «قُلْتُ: (كَمْ شَكَاهُ؟) قَالَ: «صَدْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» قَالَ: قُلْتُ: (فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةِ) قَالَ: (الْمِضْبَاحُ فِي رُجَاجَةِ؟) قَالَ: «عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدْرُ إِلَى قَلْبِ عَلَيْهِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» قُلْتُ: (كَائِنَاهَا؟) قَالَ: «لَا يَسْتَغْشِي وَتَفَرَّأُ كَائِنَاهَا؟» قُلْتُ: فَكَيْفَ جَعَلْتَ فِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «كَانَهُ كَوْكَبٌ دُرْيَ» قُلْتُ: (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةً لَا شَرْقِيَّةً وَلَا غَرْبِيَّةً؟) قَالَ: «ذَلِكَ أَمْرٌ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصَارَائِيٌّ» قُلْتُ: (يُكَادُ زَيْتُهَا يُضِيَّ وَلَوْلَمْ تَمْسَسَهُ نَارٌ؟) قَالَ: «يُكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطَقِ بِهِ» قُلْتُ: (نُورٌ عَلَى نُورٍ؟) قَالَ: «الإِمَامُ فِي إِثْرِ الْأَمَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

٤. حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَارُونَ الْهَبَيْتِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي الشَّجْعِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَينِ الزَّهْرَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ صَبِيعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا طَرِيفٌ تَاصِحٌ عَنْ عِيسَى بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيْهِ بْنِ الْحُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كَمْ شَكَاهُ فِيهِ مِضْبَاحٌ) قَالَ: «الْمُشْكَاهُ نُورُ الْعِلْمِ فِي صَدْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (الْمِضْبَاحُ فِي رُجَاجَةِ): الرُّجَاجَةُ صَدْرُ عَلَيْهِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»: صَارَ عِلْمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِ عَلَيْهِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (الْرُّجَاجَةُ كَوْكَبُ دُرْيٍ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةٍ) قَالَ: (نُورٌ لَا شَرْقِيَّةً وَلَا غَرْبِيَّةً) قَالَ: لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصَارَائِيٌّ (يُكَادُ زَيْتُهَا يُضِيَّ وَلَوْلَمْ تَمْسَسَهُ نَارٌ) قَالَ: يُكَادُ الْعَالَمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَكَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَ (نُورٌ عَلَى نُورٍ) يَعْنِي إِيمَاماً مُؤَيَّداً بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ فِي إِثْرِ إِيمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَلِكَ مِنْ لَدُنْ آمَمٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فَهُوَاءُ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ جَعَلُوكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ خَلْفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَحَجَجهُ عَلَى خَلْقِهِ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ فِي كُلِّ عَصْرٍ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَدْلِي عَلَى صَحَةِ ذَلِكَ قَوْلَ أَبِي طَالِبٍ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

أنت الأمين محمد قرم أغمر مسود لسودين أطايib كرموا و طاب المولد
أنت السعيد من السعود تكتفت الأسعد من لدن آدم لم ينزل فينا وصي مرشد

کردم: «منظور از: خداوند نور آسمانها و زمین است چیست؟» فرمود: «خداآند این چنین است.» راوی می‌گوید: عرض کردم: «منظور از (مثل نور آن) چیست؟» فرمود: «آن محمد ﷺ است.» عرض کردم: «مانند مشکات.» فرمود: «سینهٔ محمد است.» عرض کردم: «در آن چراغ.» فرمود: «در آن مصباح، نور علم یعنی پیامبری است.» عرض کردم: «چراغ در آبگینه.» فرمود: «علم رسول خدا ﷺ است که به قلب علی ﷺ صادر شد.» عرض کردم: «کانه‌ها (گویی آن)» فرمود: «برای چه کانه‌ها می‌خوانی؟» عرض کردم: «فدایت شوم! پس چگونه است؟» فرمود: «کانه‌کوکب دزی.» عرض کردم: «از درخت مبارکی که نه شرقی است نه غربی برافروخته می‌شود.» فرمود: «این امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ است که نه یهودی است و نه نصرانی.» عرض کردم: «نزدیک است روغنش برافروخته شود گرچه با آتش تماس نگرفته است.» فرمود: «نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد بپرون آید پیش از آنکه آن به آن نطق کند.» عرض کردم: «نوری برفرماز نور است.» فرمود: «اما می‌است در بی امام دیگر.»

۴- عبسی بن راشد گوید: از حضرت محمد بن علی بن الحسین ؓ در مورد گفتار خدا: همانند چراغدانی که در آن چراغ است پرسیدم. فرمود: «چراغدان نور علم در سینهٔ پیامبر ﷺ است چراغ در آبگینه و آبگینه زجاجه، سینهٔ علی ؓ است که علم پیامبر ﷺ به سینهٔ علی ؓ منتقل گردید. الزجاجة کانه‌کوکب دزی تقد من شجرة مباركة فرمود: نور است. لا شرقية ولا غربية يعني نه منسوب به یهود است و نه منسوب به نصارا. یکاد زیتها یضی و لولم تمسسه نار یعنی نزدیک است که عالم آل محمد به علم تکلم کند، پیش از آن که ازا پرسیده شود. نور علی نور یعنی امامی که به نور علم و حکمت تأیید شده است پشت سر امامی دیگر از آل محمد، و این امر از زمان آدم بوده است و تا روز رستاخیز خواهد بود.

پس اینان، همان اوصیانی هستند که خداوند آنها را خلفای خود در زمین و حجتهاي خود بر آفریدگانش قرار داده که زمین در هر عصر و زمانی از یکی از آنها خالی نیست. نشانگر صحت این مطلب گفتار ابوطالب ؓ در شان پیامبر خدا ﷺ است که گوید:

تو ان استوار و امینی هستی - ای محمد! - که خدا تو ابر همه مهترانی که با مررت، بزرگوار، گرانمایه، بخشندۀ و حلل زاده اند، مهتر ساخته است. تو نیک بخت از نیک بختانی که گرد تو را از زمان آدم، نیک بختان گرفته اند و همواره در میان ماوصی و هدایتگر بوده است. پس به حقیقت، من تو را راست

فَلَقَدْ عَرَفْتُكَ صَادِقًا بِالْقَوْلِ لَا تَنْفِدُ
يَقُولُ: مَا زَلْتَ تَتَكَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يَوْحِيَ إِلَيْكَ وَأَنْتَ طَفْلٌ أَمْرَدْ
هُوَ صَغِيرٌ لِقَوْمِهِ: «إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشَرِّكُونَ»^(١) وَكَمَا تَكَلَّمَ عِيسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَهْدِ قَالَ: (إِنِّي
عَنْدَ اللَّهِ أَثْانِي الْكِتَابَ وَجَعَلْنِي نَبِيًّا، وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا)^(٢) أَيْنَ مَا كُنْتَ الْآيَةُ. وَلَأَبْيَ
طَالِبٌ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ ذَلِكَ فِي قَصِيدَتِهِ اللامِيَّةِ حِينَ يَقُولُ:

وَمَا مُثْلُهُ فِي النَّاسِ سِيدُ مُعْشَرٍ
إِذَا قَايِسُوهُ عِنْدَ وَقْتِ التَّحَاصلِ
فَأَسْيَدَهُ رَبُّ الْعِبَادِ بِنُورِهِ
وَأَظْهَرَ دِينَهُ حَقَّهُ غَيْرَ زَانِلِ
وَيَقُولُ فِيهَا:

وَأَبْيَضُ يَسْتَقِي الْفَمَامُ بِوْجَهِهِ
رَبِيعُ الْيَتَامَى عَصْمَةُ الْأَرَامِلِ
تَطْفِيفُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
فَهُمْ عَنْهُ فِي نِعْمَةٍ وَفَوَاضِلِ
وَمِيزَانُ صَدْقَةٍ لَا يَخِسُّ شَعِيرَةً
وَمِيزَانُ عَدْلٍ وَزَنَهُ غَيْرُ عَائِلٍ
٥. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ الْحُسَنِي بْنُ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَشْلَمَ الْجَبَلِيِّ عَنْ الْحَطَابِ بْنِ عُمَرَ وَ
مُضْعِفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوْفِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّهُ:
(الله نور السماوات والارض مثل نوره كمشكاة) «فَالْمُشَكَّاهُ صَدْرُ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ
الْمُضَبَّاحُ وَالْمُضَبَّحُ هُوَ الْعِلْمُ فِي الزُّجَاجَةِ وَالزُّجَاجَةُ أَمْرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِلْمُ النَّبِيِّ صِ
عِنْهُهُ».

گو در گفتار شناختم که به دروغ نسبت داده نمی‌شوی و همواره به حق و راستی و درستی گویا بودی در حالی که هنوز تو نوجوانی بودی که ریش نداشتی.

نویسنده گوید: مظکور این است که پیوسته توبه علم سخن می‌گفتی، پیش از آن که به توحی شود و توکودک بودی، آنسان که ابراهیم علیه السلام در هنگام کودکی به قوم خود فرمود: به راستی که من از آنچه شما شرک می‌ورزید، بیزارم؛ و آنسان که عبیسی علیه السلام در گهواره سخن گفت: من بندۀ خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده و در هر کجا باشم مبارک قرار داده است

ونیز ابو طالب علیه السلام در قصيدة لامیه‌اش که در شان پیامبر خدا علیه السلام سروده می‌گوید: در بین مردمان هیچ گروهی، آقا و سروری مانند او نیست، آنگاه که او را به هنگام اشکار شدن و آماده شدن به دیگران قیاس کنند.

از این رو پروردگار بندگان خود را به نور خویش تأیید کرد و دینی را که حق آن زاپل شدنی نیست، اشکار ساخت.

باز در این قصيدة می‌گوید:

سفید روی که به آبروی او، از ابراران خواسته می‌شود و ابهار بینیان و نگاهدار بیچارگان است.
جان نثاران خاندان هاشم به دور او می‌چرخدند. پس آنان در نزد او در نعمت و افزونی‌ها هستند.
و ترازوی راستی است که به قدر دانه‌ای جویی و قابی نمی‌کند و ترازوی عدالتی که سنجش آن انحراف ندارد.

۵- چلبر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: « خداوند، نور آسمانها و زمین است. مثل نور او همانند چراغدارانی است ... ». پرسیدم. فرمود: چراغداران سینه پیامبر است که در آن چراغ است و چراغ همان علم است در آبگینه و آبگینه امیر المؤمنین علیه السلام است و علم پیامبر خدا علیه السلام نزد است.

١٦. باب تفسير قول الله عز وجل: (نسوا الله فسيئهم)

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامَ الْكَلْبِيَّ رَجُلُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَقْوَبَ
الْكَلْبِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِمَلَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عَمْرَانُ مُوسَى
بْنُ إِنْزَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ عَنِ الْفَارِسِ بْنِ مُشْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الرَّزِيزِ مُشْلِمٍ
قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيًّا بْنَ مُوسَى عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (نَسوا اللَّهَ فَسَيَّءُوهُمْ)^(١) فَقَالَ:
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَسْهُو وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَسْهُو الْمَخْلُوقُ الْمُخْدَثُ أَلَا
تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ يَقُولُ: (وَمَا كَانَ رِبُّكَ نَسِيَا)^(٢) وَإِنَّمَا يُبَخَّرِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ
يَوْمِهِ بِأَنَّ يَنْسِيْهُمْ أَنفُسُهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ (وَلَا تَكُونُوا كَالذِّينَ نَسوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ
أَنفُسَهُمْ أَوْ لِنَكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)^(٣) وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (فَالَّذِيْوَ نَسِيَّهُمْ كَمَا نَسَوْا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ
هَذَا)^(٤) أَيْ نَشَرُّ كُلَّهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْاِسْتِغْدَادَ لِلِّقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: قوله: «نَسِيَّهُمْ» أي لا يجعل لهم ثواب من
كان يرجو لقاء يومه لأن الترك لا يجوز على الله عز وجل وأما قول الله عز وجل: (وَ
تَرَكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبَصِّرُونَ)^(٥) أي لم يعالجهم بالعقوبة وأمهلهم ليتبوا.

٢. سورة مرثيم، آية ٦٤.

٤. سورة الاعراف، آية ٥١.

١. سورة التوبه، آية ٦٧.

٣. سورة الحشر، آية ١٩.

٥. سورة البقرة، آية ١٧.

بخش شانزدهم

تفسیر گفتار خدا:

«آنان خدا را فراموش کردند پس خدا نیز آنها را فراموش کرد»

۱- عبدالعزیز بن مسلم گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد سخن خدا که می‌فرماید: «آنان خدا را فراموش کردند. پس خدا نیز آنها را فراموش کرد» پرسیدم . فرمود: «خداؤند فراموشی ندارد و سهو نمی‌کند و تنها آفریده ای که حادث شده است فراموشی دارد و سهو می‌کند. آیا سخن خدا رانمی‌شنوی که می‌فرماید : پروردگار تو فراموشکار نبود و نخواهد بود و مراد این است که کسی را که او و روز ملاقات او را فراموش نموده مجازات می‌کند به این که نفسهای آنها (خودشان) را زیاد ایشان می‌برد ، آنسان که خدا می‌فرماید : و همانند کسانی که خدا را فراموش کردند نباشد ، پس خدا خودشان را زیاد ایشان برد ، اینان همان فاسقانند. و آنجاکه می‌فرماید : پس امروز آنها را فراموش می‌کنیم آنسان که آنان دیدار این روزشان را فراموش کردند. یعنی ما آنها را ترک می‌کنیم آنسان که آنها آمادگی دیدار امروزشان را ترک کردند .»

نگارنده این کتاب می‌گوید: منظور از این که آنها را ترک می‌کنیم یعنی پاداش کسی را که دیدار آن روز را امید داشت، برای آنان قرار نمی‌دهیم . زیرا که ترک بر خدا روانیست و اما گفتار خداوند که می‌فرماید : و آنها را در تاریکی هارها ساخت که نمی‌دیدند، یعنی در کیفر آنها شتاب نکرد ، بلکه به آنها مهلت داد تا توبه کنند و به سوی خدا بازگردند .

١٧. باب تفسير قوله عز وجل: والارض جميراً قبضته يوم القيمة والسموات مطويات بيسميه

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامِ الْكَلْيَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَصَامِ الْكَلْيَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَانِ الْكَلْيَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَصَامِ الْكَلْيَنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي الْحَسْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَشْكُرِيَّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَالْأَرْضُ جَمِيرًا قَبضَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَاتٌ بِيَسِّمِيهِ) (١) قَالَ: «ذَلِكَ تَغْيِيرٌ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَنْ شَبَهَهُ بِخَلْقِهِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ) وَمَعَاهُ إِذَا قَالُوا إِنَّ الْأَرْضَ جَمِيرًا قَبضَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَاتٌ بِيَسِّمِيهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ) إِذَا قَالُوا: (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ) (٢) ثُمَّ نَزَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَفْسَهُ عَنِ الْقَبْضَةِ وَالْيَمِينِ قَالَ: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ».
٢. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعَجْلَيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنَ يَحْيَى زَكَرِيَاً الْقَطَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَكْرِيْزُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَيْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمَ بْنَ بَهْلُولَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسْنِ الْعَنْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَالْأَرْضُ جَمِيرًا قَبضَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) قَالَ: (يَعْنِي مِلَكُهُ لَا يَمْلِكُهُ أَحَدٌ وَالْقَبْضُ مِنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي مَوْضِعِ آخِرِ الْمَنْعَ وَالْبَشْطِ مِنْهُ الْأَغْطَاءُ وَالتَّوْسِيعُ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَنْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَمُونَ) (٣) يَعْنِي يَنْعُطُ وَيُؤْسَعُ وَيَمْنَعُ وَيُضْيقُ وَالْقَبْضُ مِنْهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَجْهِ آخِرِ الْأَخْدُ وَالْأَخْدُ فِي وَجْهِ الْقَبُولِ مِنْهُ كَمَا قَالَ: (وَيَا أَخْدُ الصَّدَقَاتِ) (٤) أَيْ يَنْقُلُهَا مِنْ أَهْلِهَا وَيُشَبِّهُ عَلَيْهَا قَلْتُ: فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَاتٌ بِيَسِّمِيهِ) قَالَ: «الْيَمِينُ الْيَمِينُ وَالْيَدُ الْقَدْرَةُ وَالْقُوَّةُ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَاتٌ بِيَسِّمِيهِ) يَقْدِرُهُ وَقُوَّتِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ».

٢. سورة الانعام، آية ٩١.

٣. سورة التوبه، آية ١٠٤.

٤. سورة الازمر، آية ٤٧.

٥. سورة القلم، آية ٢٢٥.

بخش شدهم

تفسیر گفتار خدا:

«زمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست
و آسمانها به دست راست او پیچیده شده‌اند»

۱- محمد بن عیسیٰ بن عبیدگوید: از امام ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «زمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست و آسمانها به دست راست او پیچیده شده‌اند». پرسیدم. فرمود: «این سرزنش و تعبیری از جانب خداوند برای کسانی است که او را به آفریدگانش تشبيه کرده‌اند. آیا نمی‌بینی که فرمود: و خدا آنچنان که شایسته است ارج نگذاشته است. معناش این است که آنگاه که گفتند: زمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست و آسمانها به دست راست او پیچیده شده‌اند، آنسان که خدا فرمود: و آنان آنچنان که شایسته است او را ارج نگذاشتند. آنگاه که گفتند: خداوند بر هیچ شری چیزی نازل نکرده است، آنگاه خداوند خود را از قبض کردن دست تنزیه و دور کرد و فرمود: پاک و منزه و برتر است از آنچه شرک می‌ورزند».

۲- سليمان بن مهران گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدا: «زمین، یکسره در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست». پرسیدم. فرمود: «منظورش پادشاهی اوست که در این پادشاهی هیچ کس با او مالک نمی‌شود و قبض از خدا در جای دیگر به معنای منع و بسط است. اعطاؤ وسعت نیز از اوست. چنانکه خدا فرموده است: و خدا تنگ می‌گیرد و می‌گشاید و به سوی او بازگرانیده می‌شوید. یعنی عطا می‌کند، وسعت می‌دهد، منع می‌فرماید و تنگ می‌گیرد. قبض از او در وجه دیگر به معنای گرفتن است و گرفتن در وجهی، قبول و پذیرفتن از اوست، چنانکه فرمود: خدا صدقه‌ها را می‌گیرد. یعنی آنها را از صاحبان آنها قبول می‌فرماید و به آنها پاداش می‌دهد».

عرض کردم: «معنای آیه: آسمانها در دست راست او پیچیده شده چیست؟ فرمود: «زمین، دست است و دست، قدرت و قوت و توانایی است. خداوند می‌فرماید: و آسمانها به قدرت و توانایی او پیچیده شده است، او پاک و منزه و برتر است از آنچه شرک و رژان نسبت می‌دهند».

١٨. باب تفسير قول الله عز و جل:
(كلا إِنَّهُمْ عَنْ زَيْهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَخْجُوبُونَ)

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمَعَاذِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَعِيدَ الْكُوفِيَ الْهَمَدَانِيَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلَيٰ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيَّ بْنَ مُوسَى عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كلا إِنَّهُمْ عَنْ زَيْهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَخْجُوبُونَ) ^(١) فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَضِّفُ بِمَكَانٍ يَنْحُلُ فِيهِ فَيُخْجَبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادَةٌ وَلِكُنْهٌ يَعْنِي: إِنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمَخْجُوبُونَ».

بخش هیجدهم

تفسیر سخن خدا:

«چنین نیست، آنان به راستی در آن روز از پروردگارشان محجوبند»

- ۱- حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام درباره سخن خدایکه می‌فرماید: «نه چنین است، آنان به راستی در آن روز از پروردگارشان محجوبند» برسیدم. فرمود: «خدایکه مکانی وصف نمی‌شود که در آن حلول نماید. پس بندگانش در آن روز از او محجوب شوند، ولیکن منظور او این است که آنان از پاداش پروردگارشان محجوبند».

١٩. باب تفسير قوله عز وجل:
(وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَا صَفَا)

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمُتَادِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَعِيدَ الْكُوفِيَّ الْهَمَدَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيًّا بْنَ مُوسَى الْحَسَنِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَا صَفَا) ^(١) فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ بِالْمَنْجِي وَالْذَّهَابِ تَعَالَى عَنِ الْأَنْتِقَالِ إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَا صَفَا».

بخش نوزدهم

تفسیر سخن خدا:

«وپروردگار تو و فرشتگان صف به صفت آمدند.»

- ۱- حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد گفتار خدایکه می‌فرماید: «وپروردگار تو و فرشتگان صف به صفت آمدند» پرسیدم، فرمود: «به راستی که خدا به آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود. خدا از انتقال و از جایی به جایی رفتن برتر است. تنها هدفش این است که: امر و فرمان پروردگار تو و فرشتگان صف به صفت آمدند».

٢٠ . باب تفسير قوله عز وجل:
(هَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلْلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ)

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمَعَاذِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ الْهَمَذَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلَيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الرُّضَّا عَلَيْهِ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلَ اللَّهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (هَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلْلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ)»^(١) قَالَ: «يَقُولُ: هَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلْلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَهَكَذَا نَرَأَتْ». .

بخش پیشتر

تفسیر سخن خدا:

«آیا انتظار دارند که خدا در سایه‌بانی از ابرها
همراه فرشتگان بیاید؟

- ۱- حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد سخن خداکه می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند
جز آن که عذاب او در سایه‌بانهای از ابر بباید و فرشتگان ببایند؟» پرسیدم. فرمود: «يعنى آیا نمی‌نگرند
که خداوند، فرشتگان را در سایه‌بانهای از ابر بباورد. و این گونه نازل شده است.»

٢١. باب تفسير قوله عز وجل:

(سخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ) وقوله عز وجل: (اللَّهُ يَسْتَهِزُ بِهِمْ)
وقوله عز وجل: (وَمَكْرُوا وَمَكْرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)
وقوله عز وجل: (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ)

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمَعَاذِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَعِيدَ الْكُوفِيَ الْهَمَدَانِيَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّضَا عَلِيُّ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (سخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ)^(١) وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (اللَّهُ يَسْتَهِزُ بِهِمْ)^(٢) وَعَنْ قَوْلِهِ: (وَمَكْرُوا وَمَكْرُ اللَّهُ)^(٣) وَعَنْ قَوْلِهِ: (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ).^(٤)
فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَسْخِرُ وَلَا يَسْتَهِزُ وَلَا يَنْكِرُ وَلَا يُخَادِعُ وَلِكُنَّهُ عَزُّ وَجَلُ يُخَارِيْهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ وَجَزَاءَ الْاِسْتَهْزَاءِ وَجَزَاءَ الْمُنْكَرِ وَالْحَدِيْعَةِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا».

٢. سورة البقرة، آية .٧٩ .١٥

٤. سورة النساء، آية .١٤٢ .

٣. سورة آل عمران، آية .٥٤ .٧٩

بخش بیست و یکم

تفسیر آیاتی چند:

«خدا آنها را مسخره می‌کند»، و «خدا آنها را استهزا می‌کند».

و «آنان مکر کرند و خداوند مکر و چاره جویی کرد

و خداوند بهترین چاره جویان است».

و «آنان می‌خواهند خدارا فریب دهند و حال آن که او آنها را فریب می‌دهد».

- ۱- حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا ع در مورد آیاتی چند (که در عنوان ترجمه شد) پرسیدم. فرمود: «خداوند استهزا، ریشخند و مکر نمی‌کند، فریب نمی‌دهد ولیکن او آنها را به خاطر سخایه، استهزا، مکر و فریب کیفر می‌دهد، خداوند به برتری بزرگی از آنچه ستمکاران می‌گویند، برتر است».

٢٤. باب معنى جنْبِ اللَّهِ عز وجل

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ جَعْفَرُ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ التَّخَعِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَمِّ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ طَلَّقَ قَالَ: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِيُّ وَلِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَغَيْرُ اللَّهِ وَجَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: معنى قوله طَلَّقَ: «وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِيُّ»: أي أنا القلب الذي جعله الله وعاء لعلمه وقلبه إلى طاعته وهو قلب مخلوق لله عز وجل كما هو عبد لله عز وجل ويقال: قلب الله كما يقال عبد الله وبيت الله وجنة الله ونار الله وأما قوله: «عين الله» فإنه يعني به: الحافظ لدين الله وقد قال الله عز وجل: (تَجْرِي بِأَغْيِنَا) ^(١) أي بحفظنا وكذلك قوله عز وجل: (الْتَّصْنِعَ عَلَى عَيْنِي) ^(٢) معناه على حفظني.

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِيْنِ سَوْيَدٍ عَنْ أَبْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِيهِ بَصِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ طَلَّقَ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ طَلَّقَ فِي خُطْبَتِهِ: أَنَا الْهَادِيُّ وَأَنَا الْمُهَدِّدُ وَأَنَا أَبُو الْيَثَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَرَزْوَجُ الْأَرَاملِ وَأَنَا مَلْجَأُ الْمُضَيِّفِ وَمَأْمُنُ كُلِّ خَائِفٍ وَأَنَا قَاتِلُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَأَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَّيَّنِ وَأَنَا عَزْوَةُ اللَّهِ الْوَثْقَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَلِسَانُهُ الصَّادِقُ وَيَدُهُ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ: (أَنْ تَقُولَ نَسْنُسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) ^(٣) وَأَنَا يَدُ اللَّهِ الْمُبَشِّرُوْتَةُ عَلَى عِنَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَأَنَا بَابُ

١. سورة القمر، آية ١٤.

٢. سورة طه، آية ٣٩.

٣. سورة الزمر، آية ٥٦.

بخش بیست و دوم

معنای جنلب خدا

۱- عبدالرحمن بن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من علم خدا و قلب نگاهدارنده او و زبان گویا و جسم او و جنب و پهلوی خدا و دست خدا هستم.

نگاهدارنده این کتاب می گوید: معنای فرمایش آن حضرت که: من قلب واعی و نگاهدارنده او هستم، یعنی منم آن دلی که خداوند آن را عوام (ظرف) علم خود قرار داده و آن را به طاعت شگردانیده و آن دلی است که برای خدا آفریده شده، آنسان آن حضرت، بندۀ خدا است. گفته می شود که: قلب خدا، چنانکه گفته می شود: بندۀ خدا، خانه خدا، بهشت خدا و آتش خدا.

و اما منظورش از اینکه من چشم خدا هستم این است که حافظت دین خدا هستم و خدا فرمود: آن کشتنی مقابل چشمها ماروان می شد، یعنی به حفظ و نگاهداری ماروان می شد. همچنین سخن خدا که می فرماید: «در در برابر دیدگان من بپرس بشیبی»، یعنی بر تربیت و محافظت من باشی.

۲- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام نقل می کند، امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبهای فرمود: «من هدایتگر، منم راه یافته، منم پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان، منم پناه هر ناتوان و ایمنی بینما کان، منم جلوذار مؤمنان به سوی بهشت، منم ریسان استوار خدا، منم دستگیره محکم خدا و منم کلمه تقدوا، منم چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او، منم آن جنب و پهلوی خدا که می فرماید: «ای افسوس و پشیمانی! بر آن کوتاهی که در جنب خدا نمودم، (که مراد طلب قرب جوار است)». و منم آن دست گشوده خدا به مهربانی و امرزش بر بندگانش و منم درگاه امرزش، هر کس مرا شناخت و حق مرا شناخت به حقیقت که بپروردگار خود را شناخته است چرا که من وصی پیامبر او در

جِطْهٌ: مَنْ عَرَفَنِي وَعَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لَأَنِّي وَصِيُّ تَبَيْهٍ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ لَا يُكَرِّهُ هَذَا إِلَّا رَأَدُ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: الجنب الطاعة في لغة العرب يقال: هذا صغير في جنوب الله أي في طاعة الله عز وجل فمعنى قول أمير المؤمنين عليه السلام أنا جنوب الله أي أنا الذي لا يحيط بي طاعة الله قال الله عز وجل: (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِنِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) أي في طاعة الله عز وجل.

زمینش و حجت او بر خلقش هستم. این سخنان را جزر دکننده بر خدا و رسولش، انکار نمی کند.^{۱۰} نگارنده این کتاب می گوید: «جنب» در لغت عرب به معنای طاعت و فرمان بردن است. گفته می شود: این در جنب خدا کوچک است یعنی در طاعت خدا. بنابراین، معنای سخن امیر المؤمنین علیه السلام که: «منم جنب خدا» یعنی منم آن کسی که دوستی و ولایت من، طاعت خدا است خداوند فرمود که: «ای افسوس و پشمچانی! برآن کوتاهی که در جنب خدالتجام دادم»، یعنی در طاعت خدا.

آموزه:
جه



٢٣. باب معنى الحجزة

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجِيلُوْيِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَشْرُفِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدِ بْنَ الْحَنْفِيَّةَ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْمُ الْقِيَامَةِ آخِذُ بِحُجْرَةَ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ شَيْعَتِنَا آخِذُونَ بِحُجْرَةِ رَبِّنَا» قَلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ مَا الْحُجْرَةُ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوَضِّعُ بِالْحُجْرَةِ أُوْغْنِرْ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ آخِذُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ آخِذُونَ بِأَمْرِ نَبِيِّنَا وَ شَيْعَتِنَا آخِذُونَ بِأَمْرِنَا».
٢. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَازِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْمُ الْقِيَامَةِ آخِذُ بِحُجْرَةَ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ شَيْعَتِنَا آخِذُونَ بِحُجْرَةِ رَبِّنَا» ثُمَّ قَالَ: «وَ الْحُجْرَةُ الْمُوْرُ».
٣. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْبَشَّارِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ عَمَارِ بْنِ أَبِي الْيَقْظَانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: يَحِيَّ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْمُ الْقِيَامَةِ آخِذًا بِحُجْرَةِ رَبِّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ شَيْعَتِنَا آخِذُونَ بِحُجْرَةِ رَبِّنَا فَتَخَنَّ وَ شَيْعَتِنَا حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ اللَّهُ مَا نَرَعُ أَنَّهَا حُجْرَةُ الْأَزَارِ وَ لِكُلِّهَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ يَحِيَّ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ آخِذًا بِدِينِ اللَّهِ وَ تَحْيِيْهُ نَحْنُ آخِذُينَ بِدِينِ نَبِيِّنَا وَ تَحْيِيْهُ شَيْعَتُنَا آخِذُينَ بِدِينِنَا».
٤. وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الْأَكْثَرُ أَنَّهُ قَالَ: الصَّلَاةُ حُجْرَةُ اللَّهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَحْجِزُ الْمُصْلِيَّ عَنِ الْمُعَاصِيِّ مَا دَامَ فِي صَلَاتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ) (١)

بخش بیست و سوم

در معنای «حُجَّزه»^(۱)

- ۱- محمد بن بشر همدانی گوید: از محمد بن حبیفه شنیدم که می‌گفت: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: «به راستی در روز رستاخیز رسول خدا علیه السلام حجزه خدا را می‌گیرد و ما حجزه پیامبرمان را می‌گیریم و شیعیان ما، حجزه ما را می‌گیرند». عرض کردم: «ای امیر المؤمنان! حجزه چیست؟» فرمود: «خداآوند بزرگتر از آن است که به حجزه وغیر آن توصیف شود، ولیکن رسول خدا علیه السلام امر خدارا می‌گیرد و مآل محمد، امر پیامبر خودمان را می‌گیریم و شیعیان ما، امر ما را می‌گیرند».
- ۲- حسن بن علی خرزاز گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: «رسول خدا علیه السلام در روز رستاخیز حجزه خدا را می‌گیرد و ما حجزه پیامبر خودمان را می‌گیریم و شیعیان ما، حجزه ما را می‌گیرند». آنگاه فرمود: «حجزه همان نور است».
- ۳- ابوالیقظان، عتار، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا علیه السلام در روز رستاخیز در حالی می‌آید که حجزه پروردگارش را گرفته است، ما حجزه پیامبر خود را می‌گیریم و شیعیان ما، حجزه ما را می‌گیرند. پس ما و شیعیان ما گروه و حزب خداییم و گروه و حزب خدا، همان پیروزمندانست. به خدا سوگند امانی گوییم که آن، حجزه و بندلباس است ولیکن آن، از این بزرگتر است. پیامبر خدا علیه السلام می‌آید در حالی که به دین خدا چنگ زده و مامی آییم در حالی که بر دین پیامبر خدا چنگ زده ایم، و شیعیان ما می‌آینند در حالی که به دین ما را چنگ زده اند».
- ۴- از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «نماز حجزه خدا است، چون نماز، نمازگزار را مادامی که در نماز است. از معتبرت‌ها منع می‌کند. خدای عزوجل فرمود: به راستی که نماز از کار زشت و فحشا و منکر باز می‌دارد».

۱- حُجَّزه: در اصل به معنای کمر بند است.

٢٤. باب معنى العين والأذن واللسان

١. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيسَى
عَنِ الْحُسْنَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَبْيَوْبَ عَنْ أَبْيَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُشْلِمٍ قَالَ:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَائِفَةً يَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا مِنْ رَحْمَتِهِ خَلَقُوهُمْ مِنْ نُورٍ وَ
رَحْمَتِهِ مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ فَهُمْ عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَأَذْنُهُ السَّامِعَةُ وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي
خَلْقِهِ يَادُهُ وَأَمْنَاوَهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عَذَابٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ فَهُمْ يَمْنَحُونَ الشَّيْئَاتَ وَبِهِمْ
يَدْفَعُ الصَّيْمَ وَبِهِمْ يَنْزَلُ الرَّحْمَةُ وَبِهِمْ يُحْيَى مَيْتَانَا وَبِهِمْ يُمْسِكُ حَيَاةً وَبِهِمْ يَتَنَاهِي خَلْقُهُ وَ
بِهِمْ يَقْضَى فِي خَلْقِهِ قَضِيَّةً» قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ مِنْ هُوَ لِمَ؟ قَالَ: «الْأُوصِيَاءُ».

بخش بیست و چهارم

معنای چشم، گوش و زبان

۱- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به راستی که خدا را آفریدگانی است که آنها را ز نور و رحمت خود به جهت رحمتش آفریده است. پس آنان به اذن او چشم بینا، گوش شنوا و زبان گویای او در بین آفریدگانش هستند. آنان بر آنجه از عنزه، یا ترسانیدن، یا حجت و برهان آوردن- فرو فرستاده شده، امینان او هستند. پس به وسیله آنان گناهان را نایبود می کند و از ظلم باز می دارد و رحمت را فرود می آورد و مرده رازنده می کند و زنده را می میراند و خلق خود را به وسیله آنها امتحان می فرماید و به وسیله آنان در میان خلقش به حکم خویش داوری می کند. عرض کردم: «فدايت گپردم! این گروه کیانند؟» فرمود: «او صیبا هستند».



٢٥. باب معنى قوله عز وجل: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةً
غَلَثُ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا إِنَّ يَدَهُ مَبْشُوشَةً)



١. أبي رحمة الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أخْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيُّ عنْ أَبِيهِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَمْنَ سَمِعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةً): «لَمْ يَعْنُوا أَنَّهُ هَكَذَا وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا: قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَا يَرِيدُ وَلَا يَنْفُضُ فَقَالَ اللَّهُ جَلْ جَلَّ لَكُلَّهُ تَكْذِيبًا يَقُولُهُمْ: (غَلَثُ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا إِنَّ يَدَهُ مَبْشُوشَةً)»^(١) أَلَمْ تَسْمَعِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (يَنْهَا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْهُ أَمُّ الْكِتَابِ).^(٢)



٢. حدثنا محمد بن الحسن بن أخْمَدُ بْنُ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى عن المشرقي عن عبد الله بن قيس عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سمعته يقول: «بَلْ يَدَهُ مَبْشُوشَةً» فَقُلْتُ: لَهُ يَدَانِ هَكَذَا وَأَشْرَطْتُ بِيَدِي إِلَى يَدِهِ! فَقَالَ: «لَا تَوْكِنْ هَكَذَا لَكَانَ مَحْلُوفًا».



بخش بیست و پنجم

تفسیر سخن خدا:

«ویهود گفتند: دست خدا بسته است، بسته باد دست های آنان!
و آنها به سبب آنچه گفتند مورد لعنت قرار گرفتند،
بلکه هر دو دستش گشاده است.»

۱- اسحاق بن عمار از کسی که شنیده نقل می کند از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدا: «ویهود گفتند: دست خدا بسته است» پرسیدم. فرمود: «مقصود آنها این نبود که او چنین است، ولیکن آنها گفتند: او از کارش فارغ شده است. پس چیزی نمی افزاید و کم نمی کند. خداوند به جهت تکذیب سخن آنان فرمود: بسته باد دست های آنان! و آنان به سبب آنچه گفتند مورد لعنت قرار گرفتند، بلکه هر دو دستش گشوده است و آن گونه که می خواهد اتفاق می کند. آیا نشنیده ای که خدا می فرماید: «خداوند آنچه را بخواهد از بین برده و ثابت نگه می دارد و آم الکتاب نزد او است؟».

۲- عبدالله بن قیس گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بلکه دستهای او گشوده است». به دستهای او اشاره کردم و گفتم: «او را دست این چنین است؟» فرمود: «نه، اگر چنین بود، مخلوق بود.

٢٦. باب معنى رضاه عز وجل و سخطه

١. حَدَّثَنَا أَبِي زِحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَنْدَ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَيسَى الْيَقْطَنِيِّ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الرَّبِيعِ عَمْنَ ذَكْرَهُ قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَمَنْ يَغْلِلْ عَلَيْهِ غَضْبِي فَقَدْ هُوَ) (١) مَا ذَلِكَ الْغَضْبُ؟ قَالَ أَبُو جَعْفَرَ: «هُوَ الْمَقَابِ يَا عَمْرُو إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةً مَخْلُوقٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْقِفُهُ شَيْءٌ وَلَا يُغَيِّرُهُ».

٢. وَبِهَذَا الاشْنَادِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَنْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ رَفِيقِهِ إِلَى أَبِي عَنْدَ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَلَمَّا آتَسْنَا النَّفَقَنَا) (٢) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَأْنُفُ كَائِنَفَاوْ لِكَنْهُ خَلَقَ أُولَئِكَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مُذَبِّرُونَ فَجَعَلَ رِصَاحَمَ لِنَفْسِهِ رَضِيَ وَسَخْطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخْطاً وَذَلِكَ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَالِادْلَاءَ عَلَيْهِ فَلِذِلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَتَيْسَ أَنْ ذَلِكَ يَصِلُّ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُّ إِلَى خَلْقِهِ وَلِكُنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ وَقَدْ قَالَ أَيْضًا: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيَا فَقَدْ نَازَرَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا وَقَالَ أَيْضًا: (مَنْ يُطِعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ) (٣) وَقَالَ أَيْضًا: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ) (٤) وَكُلُّ هَذَا وَشَنِيْهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَهَكَذَا الرِّضَا وَالْغَضْبُ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْاِشْتِيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذَلِكَ وَلَوْ كَانَ يَصِلُّ إِلَى الْمُكَوَّنِ الْاسْفَ وَالصَّسْجُرُ وَهُوَ الَّذِي أَخْذَهُمَا وَأَنْشَأَهُمَا لِجَازِ لِقَابِلِ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْمُكَوَّنَ يُسَيِّدُ يَوْمًا مَا لَاهُ إِذَا دَخَلَهُ الصَّبْرُ وَالْغَضْبُ دَخَلَهُ التَّعْبِيرُ وَإِذَا دَخَلَهُ التَّعْبِيرُ لَمْ يُؤْمِنْ عَلَيْهِ الْاِبَادَةُ وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَمْ يُعْرِفْ الْمُكَوَّنُ مِنَ الْمُكَوَّنِ وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمُقْدُورِ وَلَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عَلَوْا كَبِيرًا هُوَ الْخَالِقُ لِلْاِشْتِيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ فَإِذَا كَانَ لِلْحَاجَةِ

٢. سورة الزخرف، آية ٥٥.

٤. سورة الفتح، آية ١٠.

١. سورة طه، آية ٨١.

٣. سورة الساسة، آية ٨٠.

بخش پیست و ششم

معنای خشنودی خدا و خشم او

۱- حمزه بن ربيع از کسی که ذکر کرده، نقل می‌کند: در مجلس امام باقر علیه السلام بودم ناگاه عمر و بن عبید وارد شد و به حضرت عرض کرد: «فدای تو گردم! آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: و هر کس خشم من براو فرود آید به حقیقت که هلاک شده است. منظور از این خشم چیست؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «ای عمر و امراد از آن کیفر است. به راستی که هر کس پندارد که خدا از چیزی به چیز دیگر منتقل می‌شود، در واقع او را به صفت مخلوق توصیف کرده است. هماناً چیزی اورالز جایه در نمی‌کند و اورادگرگون نمی‌سازد.»

۲- و به همین اسناد احمد بن ابی عبدالله از پدرش در روایتی مرفوعه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت در مورد گفتار خدا: «آن هنگام که ما راسخت خشمناک و اندوهگین ساختند، از آنها استقام کشیدیم.» فرمود: «خداآوند همانند ما اندوهگین نمی‌شود، خشم نمی‌گیرد ولیکن اودوستانی را برای خود آفریده که اندوه می‌خورند و خشنود می‌شوند و آنان آفریدگان تدبیر شدگانند. پس خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود قرار داده است و این به جهت آن است که آنها را فراخوانندگان مردم به سوی خود و راهنمایان به سوی خود قرار داده و به همین جهت، چنین بلند مرتبه شده‌اند و مقصود این نیست که این اندوه و خشم به خدا می‌رسد آنسان که به آفریدگانش می‌رسد، بلکه معنا آن چیزی است که فرموده است.

همچنین در حدیث قدسی فرمود: هر کس به دوستی از دوستان من اهانت نماید در واقع با من مبارزه کرده و مرابه جنگ خود فراخوانده است، و نیز فرمود: هر کس از پیامبر اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است و نیز فرمود: به راستی کسانی که با توبیعت می‌کنند تنها با خدا بیعت می‌کنند. پس هر کدام از اینها و مانند اینها به صورتی است که برای توذکر کردم.»

و همچنین است خشنودی و خشم خدا و موارد دیگری که به این شباهت دارد و اگر این گونه بود که خشم، اندوه و دلتنگی به خدا می‌رسید با آنکه او همان است که اینها را پیدید آورده و ایجاد فرموده است، جایز می‌شد که گوینده‌ای بگوید: خدای هستی دهنده، روزی هلاک می‌شود. چراکه هرگاه دلتنگی

اشتخار الحدود الكيف فيه فاقفهم ذلك أن شاء الله».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَمْرُو الْقَعْدِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكْمَ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ رِضْسٌ وَسَخْطٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنْ الْمَخْلُوقِينَ وَذَلِكَ أَنَّ الرَّضَا وَالْغَضْبَ دُخَالٌ يَذْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مُفْتَلٍ مُرَكَّبٌ لِلأَشْيَاءِ فِيهِ مَذْخُولٌ وَخَالِفُنَا لَا مَذْخُولٌ لِلأَشْيَاءِ فِيهِ وَاحِدٌ أَحَدِي الدَّاَتِ وَأَحَدِي الْمَغْنِي فِرْضَاهُ نُوَابَهُ وَسَخْطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَيَتَذَخَّلُهُ فِيهِ بِجُهْدٍ وَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ فَإِنْ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ وَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْقَوْيُ التَّعْزِيزُ الَّذِي لَا حَاجَةَ إِلَيْهِ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ وَخَلَقَهُ جَمِيعًا مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ وَلَا تَبَتْ أَخْتِرَاعًا وَأَبْتِداً».

٤. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ السُّكْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَا الْجَوْهريِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَارَةِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ: لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرْتَنِي عَنِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّهُ لَهُ رِضْسٌ وَسَخْطٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنْ الْمَخْلُوقِينَ وَلَكِنْ غَصَبَ اللَّهُ عِقَابُهُ وَرِضْسُهُ نُوَابَهُ».

و خشم بر او داخل شود، تغییر و دگرگونی مزاجی نیز بر او داخل خواهد شد و چون تغییر و دگرگونی بر او داخل شود، نمی‌توان بر اواز هلاکت اینمن بود.
و اگر امر، چنین باشد هستی دهنده از هستی داده شده، توانا از آنکه بر او توانایی داده و آفریننده از آفریده شده، شناخته نمی‌شود. خداوندان این قول و اعتقاد به برتری بزرگ، برتر است. او آفریدگار چیزها است بی‌آنکه حاجتی به آنها داشته باشد. پس هرگاه آفرینش برای نیاز نباشد بایستی اندازه و چگونگی رادر مورد او محال شمرد. پس ان شاء الله این را بهم.

۳- هشام بن حکم گوید: مردی از امام صادق ع پرسید: «آیا خدا خشنودی و خشم دارد؟» فرمود: «أَرِيْ، ولَيْ أَنْ بَهْ روْشِيْ كَهْ از آفَرِيدَگَانْ يَافَتْ مَيْ شُودْ، نِيْسِتْ. تَوْضِيْحِ اِينْ كَهْ: خوْشِنُودِيْ وَ خَشَمِ حَالَتِيْ اَسْتْ كَهْ بَرْ شَخْصِ دَاخِلِيْ مَيْ شُودْ وَ لَوْ رَاَلِيْ حَالَتِيْ بَهْ حَالَتِ دِيْكَرْ نَقْلِيْ مَيْ كَنْدْ كَهْ عَمَلْ رَامِيْ بَذِيرَدْ وَ مَرْكَبْ اَسْتْ وَ چِيزْهَا رَادِرْ آَنْ مَدْخَلِيَّتِيْ اَسْتْ. در حَالِيْ كَهْ چِيزْهَا در آفَرِيدَگَارْ ما مَدْخَلِيَّتِيْ نَدَارَنَدْ، اوْ يَكْتاْ، يَگَانَهْ، اَحَدِيْ الدَّاَتِ وَاحَدِيْ الْمَعْنَى اَسْتْ. پس خوْشِنُودِيْ اوْ ثَوَابْ وَ پَادَاشْ اوْسَتْ وَ خَشَمِ عَقَابْ اوْسَتْ، بَيْ آنکَهْ چِيزِيْ در اوْ داخل شود کَهْ اوْ رَابِهْ هِيجَانْ آُورَدَهْ وَ اَزْ حَالَتِيْ بَهْ حَالَتِ دِيْكَرْ نَقْلِيْ كَنْدْ، چِراَكِهْ اِينْ صَفَتْ آفَرِيدَگَانْ اَسْتْ كَهْ عَاجِزْ وَ نِيَارْمَنْدَنَدْ وَ اَوْ-تَبَارِكْ وَ تَعَالَى - تَوَاصِدِيْ عَزِيزْ اَسْتْ كَهْ هِيجِ نِيَارِيْ بَهْ چِيزِيْ از آنچِه آفَریده، نَدارَدْ وَ هَمَة آفَرِيدَگَانِشْ بَهْ اوْ اَحْتِيَاجْ دَارَنَدْ. اوْ چِيزْهَا رَابِدُونْ حاجَتْ وَ سَبْبِيْ آفَریده، آفَرِيدَنِيْ كَهْ از روی اخْتَرَاعْ وَ ابْتَدَاعْ - از نو چِيزِيْ رَابِدِيدْ آورَدَنْ - اَسْتْ،

۴- محمد بن عماره گوید: از امام صادق ع پرسیدم: «یا بن رسول الله! مرا آگاه کن آیا خدا خشنود و خشمگین می‌شود؟» فرمود: «أَرِيْ، وَأَنْ، آن گونه کهْ از آفَرِيدَگَانْ يَافَتْ مَيْ شُودْ، نِيْسِتْ؛ ولَيْ خَشَمِ خَدا، عَقَابِشْ وَ خوْشِنُودِيْشْ ثَوَابْ وَ پَادَاشْ اوْسَتْ.

٢٧. باب معنى قوله عز وجل: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)

١. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوَيُّ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِينَ أَبِيهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِيَّنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) ^(١) قَالَ: «رُوحُ احْتَازَةِ اللَّهِ وَاضْطَفَاهُ وَخَلَقَهُ وَأَصَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَفَصَلَهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَرْوَاحِ فَأَمَرَ فَنَفَخَ مِنْهُ فِي آدَمَ» ٢. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِينَ فَضَالِّ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَرَزَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْدُ صَمْدَ لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ وَإِنَّهَا الرُّوحُ خَلُقٌ مِنْ خَلْقِهِ نَفْرٌ وَتَأْيِيدٌ وَقُوَّةٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنِينَ».
٣. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ سُحْمَدِ بْنِ عَمْرَانَ الدُّفَاقَ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِشْعَاعِيلِ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَزْرَوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) كَيْفَ هَذَا النَّفَخَةُ؟ قَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرَّكٌ كَالرِّيحِ وَإِنَّمَا سَمِّيَ رُوحًا لَأَنَّهُ أَشْقَى أَشْمَهُ مِنَ الرِّيحِ وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَلَى لَفْظِ الرُّوحِ لَأَنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرِّيحِ وَإِنَّمَا أَصَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لَأَنَّهُ اضْطَفَاهُ عَلَى سَابِرِ الْأَرْوَاحِ كَمَا اضْطَفَى بَيْتَنَا مِنَ الْبَيْوتِ فَعَالَ: بَيْتِنَا وَقَالَ لِرَسُولِ مِنَ الرُّسُلِ: حَلِيلِي وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَضْنُوعٌ مُحَدَّثٌ مَرْبُوبٌ مُذَبَّرٌ».
٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُقْتَوِّ كُلُّ رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِيَّنَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَصَمِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرُّوحِ الَّتِي فِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالَّتِي فِي عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هُمَا؟ قَالَ: رُوحانٌ مَخْلُوقَانِ احْتَازَهُمَا وَاضْطَفَاهُمَا رُوحُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُوحُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ».

پخش پیست و هفتم

معنای سخن خدا:

«در او از روح خود دمیدم»

۱- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر ع درباره گفتار خدا: و در او از روح خود دمیدم پرسیدم. فرمود: اروحی که خدا آن را اختیار کرده، برگزیده، آفریده، آن را به خود نسبت داده و بر همه روح‌ها برتری داده است. پس امر فرموده واژ آن در آدم دمیده شده است.

۲- زواره گوید: امام صادق ع فرمود: «همان خدا، یکانهای بی نیاز است که اندرونی برای او نیست روح فقط آفریده‌ای از آفریدگان است. باری، تأیید و قوتی است که خدا آن را در دل پیامبران و مؤمنان قرار می‌دهد».

۳- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر ع در مورد گفتار خدا: «در آن از روح خود دمیدم» پرسیدم که این دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح همانند باد متજّر است و این که روح نامیده شده به جهت آن است که نام آن از ریح، (باد) جدا شده واژ لفظ ریح اسیرون اورده شده است زیرا که روح باریح مجاز است دارد و خدا، روح آدم را به خودش نسبت داده است، زیرا آن را بر سایر روح‌ها برگزیده، آنسان که خانه‌ای از خانه‌ها را (که خانه کعبه است) برگزید و فرمود: خانه من و در مورد رسولی از رسولان خود فرمود: خلیل من و امثال اینها و همه اینها مخلوق‌اند که خدا آنها را آفریده، ساخته، پدید آورده و تربیت فرموده و تدبیر امورشان به دست اوست.

۴- ابو جعفر اصم گوید: از امام باقر ع در مورد روحی که در آدم ع و عیسی ع بود پرسیدم: آنها چگونه بودند؟ فرمود: «دو روح بودند که آفریده شده بودند خداوند آنها را برگزید و انتخاب کرد: روح آدم ع و روح عیسی ع».

٥. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَشْبَاطٍ عَنْ سَيِّدِنَا عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ عَزُّ وَجَلُّ: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) قَالَ: «مِنْ قُدْرَتِي».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ وَالْحُسْنَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ النَّكْتُبِ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْيِيسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرُو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ عَزُّ وَجَلُّ: (فَإِذَا سُؤَلْتُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزُّ وَجَلُّ خَلَقَ خَلْقًا وَخَلَقَ رُوحًا ثُمَّ أَمَرَ مَلَكًا فَنَفَخَ فِيهِ فَلَيْسَ بِالَّتِي نَفَخْتُ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ شَيْئًا هُنَّ مِنْ قُدْرَتِهِ».

۵- ابو بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد گفتار خدا: «در آن از روح خودم دمیدم» پرسیدم. فرمود: یعنی از قدرت من .^۶

۶- عبدالکرم بن عمرو گوید: از امام صادق علیه السلام در باره گفتار خدا که می فرماید: «و آنگاه که آن را به صورت زیبا در آوردم از روح خودم بر او دمیدم» پرسیدم. فرمود: «به راستی که خدا خلقی را آفرید و روحی را خلق کرد آنگاه به فرشتهای امر فرمود که در آن دمید و آن روح، روحی نبود که از قدرت خدا چیزی را بکارد بلکه آن، از قدرت اوست».

٢٨. باب نفي المكان والزمان والسكون والحركة والنزول والصعود والانتقال عن الله عز وجل

١. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلَ نَافِعَ بْنَ الْأَزْرَقَ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ: أَخْبَرْتِنِي عَنِ اللَّهِ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ لَهُ: «وَيْلَكَ أَخْبَرْتِنِي أَنْتَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ سُبْحَانَ مِنْ لَمْ يَزُلْ وَلَا يَرَالُ فَرِزْدَادَ صَمَدَ الَّذِي يَتَحَدَّضُ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا».

٢. حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْفَاسِلِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةِ عَنْ أَبِيهِ يَصِيرِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَيْ أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ: يَا أبا جَعْفَرٍ أَخْبَرْتِنِي عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ: «وَيْلَكَ إِنَّمَا يَقَالُ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ: مَتَى كَانَ إِنْ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَزُلْ حَتَّى بِلَا كِيفٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَانَ وَلَا كَانَ لِكُونِهِ كِيفٌ وَلَا كَانَ فِي شَيْءٍ وَلَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَلَا يَتَدَعَ لِكُونِهِ مَكَانًا وَلَا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَنَ شَيْئاً وَلَا كَانَ ضَعِيفاً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً وَلَا كَانَ مُسْتَوْحِشاً قَبْلَ أَنْ يَتَشَدَّعَ شَيْئاً وَلَا يُشْبِه شَيْئاً مَكْوَناً وَلَا كَانَ خَلُوا مِنْ [الْقَنْدَرَةِ عَلَى] الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْ شَاءَهُ وَلَا يَكُونُ مِنْهُ خَلُوا بَعْدَ ذَهَابِهِ لَمْ يَزُلْ حَتَّى بِلَا حَيَاةٍ وَمِلْكًا فَادِرًا قَبْلَ أَنْ يُشَيَّشَ شَيْئاً وَمِلْكًا جَبَارًا بَعْدَ إِنْ شَاءَهُ لِكُونِهِ كِيفٌ وَلَا هُوَ أَيْنَ وَلَا هُوَ حَدُّ وَلَا يُعْرِفُ بَشَيْءٍ يُشَبِّهُهُ وَلَا يَهْرُمُ لِطُولِ الْبَقَاءِ وَلَا كَوْنٌ مُؤْضِوفٌ وَلَا يُحْوِفُهُ شَيْءٌ تَضَعُفُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهُ مِنْ خِيقَتِهِ كَانَ حَيَا بِلَا حَيَاةٍ غَارِبَةً وَلَا كَوْنٌ مُؤْضِفٌ وَلَا كِيفٌ مَخْدُودٌ وَلَا أَثْرٌ مَفْقُودٌ وَلَا مَكَانٌ جَاوَرَ شَيْئاً بَلْ حَيٌّ يُعْرِفُ وَمِلْكٌ لَمْ يَزُلْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْمُلْكُ اَنْشَأَ مَا شَاءَ كِيفٌ شَاءَ يَمْشِيَتِهِ لَا يُحْدُّ وَلَا يَمْضِي وَلَا يَقْنِي كَانَ أَوْلَى بِلَا كِيفٍ وَيَكُونُ آخِرًا بِلَا أَيْنٍ وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ لَهُ الْحَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمَيْنِ وَيَلْكَ أَيْهَا الشَّائِلَ إِذْ رَبِّي لَا تَفْشَأِ الْأَوْهَامُ وَلَا تَنْزَلُ بِهِ الشَّهَادَاتُ وَلَا يَجْعَلُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يُخَاوِرُهُ شَيْءٌ وَلَا تَنْزَلُ بِهِ الْاَخْدَاثُ وَلَا يُسَأَلُ عَنْ شَيْءٍ يَعْفُلُهُ وَلَا يَقْعُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا تَأْخُذُهُ شَيْءٌ وَلَا نُوَمُ لَهُ مَا فِي الشَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا يَنْهَا وَمَا تَحْتَ

بخش پیست و هشتم

در بیان نفی مکان، زمان، سکون، حرکت،
فرود آمدن، بالارفتن و منتقل شدن از خدا

- ۱- ابو حمزه ثمالي گويد: نافع بن ازرق از امام باقر علیه السلام پرسيد: «مرا آگاه کن از خدا که در چه زمان بود؟» فرمود: «واي بر تو! به من بگو که خدا در چه زمان نبود تا من به تو بگويم که در چه زمان بود. پاک و منزه است کسی که همیشه بوده و خواهد بود در حالی که تنها بی نیاز است، زن و فرزندی را نگرفته است.»
- ۲- ابو بصیر گويد: مردی به خدمت امام باقر علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد: «يا البا جعفر! به من بگو که پروردگارت چه زمانی بود؟» حضرت فرمود: «واي بر تو! تنها در مورد چیزی که نبوده و بعداز آن به وجود آمده گفته می شود: چه زمانی بوده؟ به راستی که پروردگار من همواره بود و زنده ای است بی چون و چگونگی. وا را بودنی که نشانگر حدوث باشد نبود و بودنش متصف به کیفیتی نبود و اوراء آین، (کجا بی) نبود و در چیزی و برای بودنش چیزی را به وجود نیاورد، او پیش از آن که چیزی را به وجود آورد قوی نشد و پیش از آن که چیزی را هستی دهد ناتوان نبود و پیش از آن که چیزی را اختراع کند، احساس بی کسی نکرد و به چیزی که هستی داده، شباهت ندارد و از قدرت بر ملک پیش از ایجاد آن، خالی نبود و بعد از رفتن آن، از آن خالی نخواهد بود. او همیشه بی زندگی زنده بود و پیش از آن که چیزی را ایجاد کند پادشاه توانمندی بود و بعداز آن که هستی را ایجاد فرمود پادشاه جباری بود، پس برای بودنش چگونگی نیست و برایش کجا بی و حد و اندازه ای نیست و او با چیزی که به او شباهت دارد شناخته نمی شود و به جهت طول بقا و ماندن پیر نمی شود و برای چیزی بی هوش نمی گردد و چیزی اورا نمی ترساند، بلکه همه چیزها از ترس او بی هوش می شوند. او زنده ای است بی زندگی عاریه ای و بی بودنی که وصف شود و بی چگونگی که محدود و معلوم باشد و بی اثری که پیروی شده باشد و بی مکانی که با چیزی مجاورت داشته باشد. بلکه اوزنده ای شناخته شده است، پادشاهی که همواره قدرت و پادشاهی داشته است. آنجه را که خواسته به ره وضع که خواسته به خواست خود ایجاد کرده است. نه اندازه می شود و نه پاره پاره، و نیست و نابود نخواهد شد. اولی بودی چگونگی، و آخری خواهد بودی آنکه مکانی داشته باشد، و هر چیزی جز ذات او. نابود شونده است. آفرینش وامر نافذ، از آن اوست مبارک است خدا که پروردگار جهانیان است. واي بر تو اي سابل اي راستي که خيالها، پروردگار مرا احاطه نمی کند و شبهه ها بر او فرود نمی آيد و از

الثُّرَى».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَجُلُ رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحُسَينِ السَّعْدَانِيَّ أَبِي أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ قَالَ: «جَاءَ جَهْرًا مِنَ الْاِخْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَشَ كَانَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ لَهُ: تَكْلِثُ أَنْتُكَ وَمَشَ لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ: مَشَ كَانَ؟ كَانَ رَبِّي قُتِلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَيَكُونُ بَعْدَ النَّبِيِّ بِلَا بَعْدٍ وَلَا غَايَةً وَلَا مَنْتَهِي لِغَایَتِهِ اِنْقَطَعَتِ الْغَایَاتُ عَنْهُ فَهُوَ مَنْتَهِي كُلُّ غَایَةٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَبَّأَ أَنْتَ؟ فَقَالَ: «وَيَئِلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدُ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: يعني بذلك: عبد طاعته لا غير ذلك.

٤. وَرُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَكَانِ: أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَأَرْضًا؟ فَقَالَ: «أَيْنَ سُؤَالُ عَنْ مَكَانٍ وَكَانَ اللَّهُ وَلَا مَكَانٌ».

٥. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحُسَينِ بْنِ الصَّلَتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ عَلَيْهِ بِنِ الصَّلَتِ عَنْ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلَتِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ: لَابِنِ الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ لَا يَعْلَمُ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ إِلَى السَّمَاءِ وَمِنْهَا إِلَى سَرْدَرِ الْمَنْتَهِيِّ وَمِنْهَا إِلَى حَجَبِ السُّورِ وَخَاطِبَهُ وَنَاجَاهُ هُنَاكَ: وَاللَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يَخْرُجُ عَلَيْهِ زَمَانٌ وَلَكِنَّهُ عَزٌّ وَجَلٌ أَرَادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَسُكَّانَ سَمَاوَاتِهِ وَيُكَرِّمُهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ وَوَيُرِيهِمْ مِنْ عَجَابِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ شُبَحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَجُلُ رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّازُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْحَمَارِ عَنْ مُحَمَّدِ سَعْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ قَالَ: «قَالَ رَأْسُ الْجَالِلُوتِ لِلْيَهُودِ: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَرْعَمُونَ أَنَّ عَلَيْنَا مِنْ أَحْدَلِ النَّاسِ وَأَعْلَمِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَيْهِ لَعْنَ أَنَّهُ عَنْ مَسَالَةِ أَخْطَئَتُهُ فِيهَا فَأَتَاهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشَكَّ عَنْ مَسَالَةٍ؟! قَالَ: سُئِلَ عَمَّا شِئْتَ: قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَشَ كَانَ؟ رَبَّنَا؟ قَالَ: «يَا يَهُودِيِّ إِنَّمَا يُقَالُ: مَشَ كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْفٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ يَا يَهُودِيِّ كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلُ وَهُوَ قُتِلَ الْقَبْلِ بِلَا غَایَةٍ وَلَا

چیزی ستم نمی بیند و چیزی با او مجاورت نمی کند و نوآفرینی ها بر او فرود نمی آید و از چیزی که آن را نجام می دهد پرسیده نمی شود و بر چیزی فرود نمی آید و چرت و خواب او را فرانمی گیرد آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو و در زیر طبقات خاک است همه از آن اوست.

۳- ابوالحسن موصلى گوید: امام صادق ع فرمود: «عالمی از علمای یهود خدمت امیرالمؤمنین ع»^۱ امد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنان! پروردگار تو در چه زمانی بود؟» حضرت فرمود: «مادرت به مرگت نشینند ادر چه زمان نبود تا گفته شود: در چه زمان بود؟ پروردگار من، پیش از پیش بود، بی آن که پیشی باشد، و بعد از خواهد بودی آنکه بعدی باشد، و آخر و پایانی برای آخرش نیست. آخرها از او بودند شده است. او پایان هر آخری است.» عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین! آیا تو پیغمبری؟» فرمود: «ای بر تو! من فقط بندهای از بندگان محمد ص هستم.

مؤلف این کتاب می گوید: مقصود حضرت از این که بندۀ محمد است. یعنی بندۀ فرمان اوست نه غیر آن.

۴- روایت شده که از حضرتش ع پرسیده شد: «پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند، در کجا بود؟» حضرت ع فرمود: «کو و کجا سؤال از مکان بودن است و خداوند بود و هیچ مکانی نبود.

۵- یونس بن عبدالرحمان گوید: به امام کاظم ع عرض کرد: «چرا خدا پیامبر ص را به سوی آسمان و از آن جایه سوی سدرة المنتھی و از آن جایه سوی حجاب های نور بالا برد و با لگنگن نمود و در آنجا با لواراز گفت در حال که خدایه مکان وصف نمی شود؟»

حضرت ع فرمود: «به راستی که خدای تبارک و تعالی به مکان وصف نمی شود و زمان بر او جاری نمی شود، ولیکن او خواست که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، فرشتگان و ساکنان آسمانها خود را شرافت و رتبه دهد و با مشاهده آن حضرت آنها را گرامی بدارد و عجایب عظمت خویش را به او بنماید که بعد از فرود آمدنش از آنها خبر دهد. و این امر آن گونه که فرقه مشتبهه می گویند، نیست. و یاک و منزه است خدا و برتر است از آنچه شرک می ورزند.

۶- محمد بن سماعه گوید: امام صادق ع فرمود: «رأس الجالوت یهود گفت: «مسلمانان گمان می کنند که علی ع از نظر جدال و گفت و گو نواناترین مردم است و دانش او از همه مردم بیشتر است. بیایید با هم نزد او برویم شاید من از او در مورد مسائلهای پرسشی کنم و او را در آن به خط منسوب سازم.» رأس الجالوت خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین! می خواهم از تو پرسشی کنم، فرمود: «از هر چه خواهی بپرس!» عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین! پروردگار مادر چه زمان بود؟»

مُنْتَهِي؟! غَايَةٌ وَلَا غَايَةٌ إِلَيْهَا غَايَةٌ اقْطَعَتِ الْفَانِيَاتُ عَنْهُ؟! هُوَ غَايَةٌ كُلُّ غَايَةٍ؟!». فَقَالَ: أَشْهُدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا حَالَفَكَ باطلٌ.

٧. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْيَدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى أَبُو تَرَابِ الرُّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ النَّعْمَانِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِرَجُلَّا: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزُلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: لَكَ اللَّهُ الْمُحْرِفُينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ إِنَّمَا قَالَ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزُلُ مِنْكُمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الْثُلُثِ الْأَخِيرِ وَلَيْلَةُ الْجَمْعَةِ فِي أُولَئِكَ الْأَيَّامِ فَيَأْمُرُهُ فَيَنْتَدِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُغْرِيَهُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوْبُ عَلَيْهِ: هَلْ مِنْ مُشْتَغَلٍ فَأَغْرِيَهُ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ إِلَيْكَ طَالِبُ الْشَّرِّ أَقْبِرْ فَلَا يَرَأُلُ يَنْتَدِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ غَادَ إِلَى مَحَلِهِ مِنْ مَلْكُوتِ السَّمَاءِ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى».

٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامَ رَحْمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَقْوُبَ الْكُتَنَيِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الشَّيْمَيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرُو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلَى قَالَ: إِنَّمَا سَأَلَ أَبِي سَيِّدِ الْعَابِدِينَ تَعَالَى فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ أَخْبَرْنِي عَنْ جَدِّنَا رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى لَمَّا عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَأَمْرَهُ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَ بِخَسِينِ صَلَاةً كَيْفَ لَمْ يَشَأْ اللَّهُ التَّحْفِيفُ عَنْ أُمَّتِهِ حَتَّى قَالَ لَهُ مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ قَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَأَسْأَلْهُ التَّحْفِيفَ فَإِنْ أَمْتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ تَعَالَى: يَا بُنْيَيْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تَعَالَى كَانَ لَا يَتَرَجَّحُ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَ وَلَا يُرَاجِعُهُ فِي شَيْءٍ يَأْمُرُهُ بِهِ فَلَمَّا سَأَلَهُ مُوسَى تَعَالَى ذَلِكَ وَصَارَ شَفِيعًا لِأُمَّتِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَجُزْ لَهُ رَدُّ شَفَاعَةٍ أَخْبَهُ مُوسَى تَعَالَى فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَ فَسَأَلَهُ التَّحْفِيفَ إِلَيْهِ أَنْ رَدَهَا إِلَى حَمْسِ صَلَواتٍ قَالَ: فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَ وَلَمْ يَشَأْ اللَّهُ التَّحْفِيفَ بَعْدَ حَمْسٍ صَلَواتٍ؟ فَقَالَ: يَا بُنْيَيْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُحَصِّلَ لِأُمَّتِهِ التَّحْفِيفَ مَعَ أَجْرٍ حَمْسِينَ صَلَاةً لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرًا مِثَالِهَا) (١) أَلَا تَرَى أَنَّهُ تَعَالَى لَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ

فرمود: «ای یهودی! این سخن رادر مورد کسی که نبوده و بعداز آن به وجود آمده است، می‌گویند. او بی‌بودنی که حادث باشد بوده است، بی‌چگونگی تحقق یافته، ای یهودی! چگونه او را قبل و پیشی باشد که او پیش از پیش بوده، بی‌آنکه پایانی داشته باشد. او پایانی است که پایان و آخری به اونمی رسد. غایتی است که همه غایت‌ها و آخرها از او برپیده شده و اآخر هر اخیر است».

رأس الجالوت گفت: «گواهی می‌دهم که دین توحی است و آنچه با آن مخالفت کند، باطل است».

۷- ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام رضا علیه عرض کرد: «بابن رسول الله! در مورد حدیثی که مردم از رسول خدا علیه السلام روایت می‌کنند که آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید. چه می‌فرمایید؟»

حضرت علیه السلام فرمود: «خدالعنت کند کسانی را که سخن را ز جاهای آن تحریف می‌کنند! به خدا سوگند! رسول خدا علیه السلام چنین نفرمود، آن حضرت فقط فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر شب در ثلث آخر آن و هر شب جمعه در اول شب فرشته‌ای را به سوی آسمان دنیا فرو می‌فرستد و به او دستور می‌دهد که نداشته: آیا سابلی هست که به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده‌ای هست که توبه او را بذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بامزرم؟ آی جوینده خوبی! روبرابر. آی جوینده بدی! باز است. پس او پیوسته این گونه ندا می‌کند، تا صحیح بدمد. هنگامی که فجر دید آن فرشته به جایگاه خود در ملکوت آسمان برمی‌گردد. این حدیث را پدرم از جدش علیه السلام از رسول خدا علیه السلام به من نقل فرمود».

۸- زید بن علی علیه السلام گوید: از پدرم سید العابدین علیه السلام پرسیدم: «ای پدر بزرگوار امراز معراج جذمان رسول خدا علیه السلام آگاه کن! آنگاه که او را به سوی آسمان بالا بردنده و به معراج رفت و پروردگارش به او به انجام پنجاه نماز امر نمود، چگونه او برای به امتش درخواست تخفیف نکرد تا آن که موسی بن عمران علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: به سوی پروردگارش برگرد و ازاو تخفیف بخواه، چرا که امت تو، توان و طاقت ابن راندارند؟» امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ای فرزندم! به راستی که رسول خدا علیه السلام پیشنهادی به پروردگارش نمی‌نمود و در چیزی که او را به آن امر می‌فرمود، به او مراجعه نمی‌کرد. هنگامی که موسی علیه السلام این مطلب را از اورخواست کرد و در نزد او، برای امتش شفیع شد، روانبود که شفاعت برادرش موسی علیه السلام را رد کند. از این روابه سوی پروردگارش برگشت و درخواست تخفیف کرد تا آن که آنرا به پنج نماز برگردانید». زید گوید: به آن حضرت عرض کرد: «ای پدر بزرگوار! چرا بعد از پنج نماز به سوی پروردگارش برگشت و تخفیف نخواست؟» فرمود: «ای فرزندم! می‌خواست برای امتش بالاجر پنجاه نماز، تخفیف داده شود، به جهت گفتار خدا که می‌فرماید: هر کس یک خوبی انجام دهد، برای او ده خوبی مانند آن

نَزَلَ عَلَيْهِ جَبَرِيلُ مَلَكُ الْفَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُفْرِثُكَ الشَّلَامَ وَيَقُولُ: إِنَّهَا حَمْسَةٌ
بِحَمْسِينَ (مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيْهِ وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِنَعْبِدِي) ^(١) قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ النَّبِيِّ اللَّهِ
تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ؟ قَالَ: «بَلِّي تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ» فَقُلْتُ: فَمَا مَعْنِي قَوْلِ
مُوسَى مَلَكُ الْإِنْسَانِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ؟ قَالَ: مَعْنَاهُ مَعْنَى قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُ الْأَنْوَارِ: (إِنِّي
ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَهْدِينَ) وَمَعْنَى قَوْلِ مُوسَى مَلَكُ الْإِنْسَانِ: (وَجَلَّتِ الْأَيْكَ رَبُّ لِنَرْضِنَ) ^(٢) وَمَعْنَى
قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَقَرُوا إِلَى اللَّهِ) ^(٣) يَقْنِي حُجُوَّا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ يَا بَنِي إِنَّ الْكُفَّارَةَ يَبْيَثُونَ اللَّهُ فَمَنْ
حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ فَقَدْ قَصَدَ إِلَى اللَّهِ وَالْمَسَاجِدِ يُبُوتُ اللَّهُ فَمَنْ سَعَ إِلَيْهَا فَقَدْ سَعَ إِلَى اللَّهِ وَ
قَصَدَ إِلَيْهِ وَالْمُصْلَى مَا دَامَ فِي صَلَاتِهِ فَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالَهُ وَأَهْلِ مَوْقِبٍ
عَرَفَاتٍ وَقُوفٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِقَاعًا فِي سَمَاوَاتِهِ فَمَنْ
عَرَجَ بِهِ إِلَيْهَا فَقَدْ عَرَجَ بِهِ إِلَيْهِ أَوْ لَا تَشْعُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ
إِلَيْهِ) وَيَقُولُ: (عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَضْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) ^(٤)

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ زَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسْنَى بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَبِي عَنْ مُحَمَّدٍ أَوْ رَمَةَ عَنْ أَبِي مَحْبُوبِ عَنْ
صَالِحٍ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَنْ أَسَدٍ عَنْ الْمَقْضَى بْنِ عَمْرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^(٥) قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ
اللَّهَ فِي شَيْءٍ أَوْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ لَوْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى شَيْءٍ لِكَانَ
مَخْمُولاً وَلَوْ كَانَ فِي شَيْءٍ أَوْ لَوْ كَانَ مَخْضُورًا أَوْ لَوْ كَانَ مِنْ شَيْءٍ لِكَانَ مُخْدَنًا».

١٠. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مَحْبُوبِ عَنْ
خَمَادِينِ غَنْرُو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^(٦) قَالَ: «كَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي شَيْءٍ أَوْ مِنْ
شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: الدليل على أن الله عز وجل لا في مكان أن
الأماكن كلها حادثة وقد قام الدليل على أن الله عز وجل قد يسبق للأماكن وليس
يجوز أن يحتاج الفقيه القديم إلى ما كان غنيا عنه ولا أن يتغير عالم ينزل موجودا عليه
فصح اليوم أنه لا في مكان كما أنه لم ينزل كذلك.

١١. وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنَا يَهُ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى

.٢. سورة طه، آية ٨٤.

.١. سورة فرقان، آية ٢٩.

.٤. سورة فاطر، آية ١٠.

.٣. سورة الذاريات، آية ٥١.

خواهد بود. آیا نمی‌بینی هنگامی که آن حضرت ﷺ به سوی زمین فرود آمد، جبرئیل ﷺ بر او نازل شد و عرض کرد: «با محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: پنج نماز معادل پنجاه نماز محاسبه می‌شود، که: گفتار در پیشگاه من تغییر داده نمی‌شود و من بر بندگان خود ستمکار نیستم.» زید گوید: به آن حضرت عرض کردم: «ای پدر بزرگوار امگر نه این است که خدای متعال به مکانی توصیف نمی‌شود؟» فرمود: «أرأي، چنین است. خداوندان این برتر است.» عرض کردم: «بنابراین معنای سخن موسی ﷺ به رسول خدا ﷺ که گفت: «به سوی پروردگارت برگرد، چیست؟

فرمود: معنای آن، معنای سخن ابراهیم ﷺ است که گفت: «به راستی من به سوی پروردگارم روندهام و به زودی مرا هدایت خواهد کرد.» معنای گفتار موسی ﷺ است که گفت: «به سوی تو پروردگارا-شتاب نمودم برای آنکه تو خشنود شوی.» و معنای سخن خدای عزوجل است که فرمود: «پس به سوی خدا بگزیرید. یعنی به سوی خانه خدا حج کنید.»

ای فرزندم! به راستی که خانه کعبه، خانه خداست. هر کس خانه خدا را قصد کند به حقیقت که به سوی خدا قصد نموده است و مسجدها، خانه‌های خدا هستند، پس هر کس به سوی آنها قصد کند به حقیقت به سوی خدا تلاش کرده و به سوی او قصد نموده است و نمازگزار-مادامی که در حال نماز است. در پیشگاه و حضور خدای عزوجل ایستاده است و اهل موقف عرفات، در حضور خدای عزوجل ایستاده‌اند و به راستی که خداوندان متعال بقعه‌هایی در آسمانها دارد، هر کس به سوی آن بقعه‌ها عروج کند به حقیقت به سوی او عروج کرده است. آیا نمی‌شنوی که خدامی فرماید: فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند؟ و می‌فرماید: سخن پاکیزه و خوب و کار شایسته به سوی او بالا می‌رود و خدا آن را بلند می‌سازد.

۹- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس می‌پنداشد که خداوند در چیزی، باز چیزی، یا بر چیزی است، به حقیقت شرک ورزیده است. اگر خدای عزوجل بر چیزی باشد البته محمول خواهد بود و اگر در چیزی باشد البته محصور خواهد بود، و اگر از چیزی باشد البته محدث (پدید آورده شده) خواهد بود.»

۱۰- حماد بن عمرو گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «دروغ گفته کسی که پنداشت خدای عزوجل در

چیزی یا باز چیزی یا بر چیزی است.»

نگارنده این کتاب می‌گوید: دلیل بر آن که خدای متعال در هیچ مکانی نیست این است که همه مکانها حادثند و دلیل داریم که خدای عزوجل قدم است و بر مکانها پیشی گرفته است و جایز نیست که بی نیاز قدم به چیزی که از آن بی نیاز بوده است، نیازمند باشد. همچنین روانیست از آنچه پیوسته بر آن موجود بوده تغییر یافته و دگرگون شود. پس درست است که بگوییم: او اکنون در مکانی نباشد جنان که پیوسته همچنین بوده است و تصدیق این مطلب روابط ذیل است.

۱۱- سلیمان بن مهران گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا جایز است کسی بگوید: خدای عزوجل

بن زَكْرِيَا القطانُ عَنْ بَكْرِيْنَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ثَمِيمٌ بْنُ بُهْلُولَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَزْوَرِيِّ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ^١: هَذِهِ يَجُوزُ أَنْ تَقُولَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَكَانٍ؟ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَنْ كَانَ فِي مَكَانٍ لَكَانَ مُخْدِثًا لَأَنَّ الْكَائِنَ فِي مَكَانٍ مُسْتَحْاجٌ إِلَى الْمَكَانِ وَالْاِخْتِيَاجُ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ».

١٢. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِنْزَاهِيْمِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ^٢: أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَرِزَّ بِلَازْمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَهُوَ الَّذِي كَمَا كَانَ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يُشْغِلُ بِهِ مَكَانٌ وَلَا يَنْخُلُ فِي مَكَانٍ (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةِ أَهْوَاءِ بَعْضُهُمْ وَلَا خَمْسَةِ أَهْوَاءِ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعْهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا)^٣ (لَيْسَ بِيَتَنَوْ وَبَيْنَ حَلْقَهِ حِجَابٌ غَيْرَ حَلْقَهِ الْأَخْتِيجَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَخْجُوبٍ وَاشْتَرِيْغَيْرِ سَيْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ».

١٣. حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبِ الْمُظْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ الْمُظْفَرِ الْغَلْوَيِّ السَّمْرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ مَسْعُودَ الْعَيَاشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ إِشْكَيْبَ قَالَ: أَخْبَرَنِي هَارُونُ بْنُ عَقْبَةَ الْحُزَاعِيِّ عَنْ أَسْدِيْنِ سَعِيدِ التَّحْجِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُونِي شِمْرٌ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قَالَ مُحَمَّدَ بْنُ عَلَى الْبَاقِرِ^٤: «يَا جَابِرُ مَا أَنْقَطْتُ فِرْزِيَّةَ أَهْلِ الشَّامِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرَعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَتَّى صَعَدَ إِلَى السَّمَاءِ وَضَعَ قَدْمَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْقَدِيسِ وَلَقَدْ وَضَعَ عَنْدَهُ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدْمَهُ عَلَى حَجَرَةِ فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ تَسْخَدَهُ مُصْلِي يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا تَنْظِيرُهُ وَلَا شَيْءٌ تَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَجَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَاحْتَجَبَ عَنْ أَعْيُنِ النَّاظِرِينَ لَا يَرُؤُلُ مَعَ الرَّائِلِينَ وَلَا يَأْفِلُ مَعَ الْأَفْلِيْنِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْغَلِيمُ».

١٤. حَدَّثَنَا أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِيْنِ جَعْفَرُ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِنْزَاهِيْمِ هَاشِمٍ

در مکان است؟، فرمود: «خداوند پاک و منزه واواز این برتر است. به راستی که اگر خدادار مکانی بود. بایستی حادث باشد، چراکانن در مکان، نیازمند مکان است و نیاز از صفات حادث است. نه از صفات قدیم».

۱۲ - یعقوب بن جعفر جعفری گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: «به راستی که خداوند همواره بدون زمان و مکان بوده، او هم اکنون چنان است که بود و هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ جایه وسیله ای اشغال نشده و در هیچ مکانی حلول نکرده است که: «رازگویی سه نفر نیست، مگر این که او چهارمی آنهاست و رازگویی پنج نفر نیست مگر این که او ششمی آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر، مگر این که او در هر جاکه باشند با آنهاست». درین او و خلقش حاجابی جز خلقش نیست (که آن‌ها را آفریده). او بدون حاجابی که محجوب باشد. در پرده رفته و پنهان شده و بدون پرده‌ای که مستور باشد، پنهان شده است. حاجابی جزو نیست که بزرگ و بلند مرتبه و برتر است».

۱۳ - جابر بن زید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! دروغ مردم شام بر خدا چه دروغ بزرگی است؟ گمان می‌کنند خدای تبارک و تعالی زمانی که به سوی آسمان بالا می‌رفت پایش را بر بالای سنگی که در بیت المقدس است، گذاشته است! در واقع، بندمای از بندگان خدا پای خود را بر سنگی گذاشت و خدای تبارک و تعالی به مالمر فرمود که آن را مصلی قرار دهیم. ای جابر! به راستی که خدای تبارک و تعالی نه نظیر دارد و نه مانند، او برتر از وصف وصف کنندگان است و از خیالات صاحبان توهمند بزرگتر است و از دیدگان بینندگان پوشیده شده است. او با زایل شوندگان از بین نمی‌رود و با غروب کنندگان، غروب نمی‌گند و هیچ چیز مانند او نیست و او شناوری داناست».

۱۴ - محمد بن ابی عمیر گوید: سفیان ثوری امام کاظم علیه السلام را - که نوجوانی بود - دید. آن حضرت نماز می‌خواند و مردم از مقابل او می‌گذشتند. به حضرت گفت: «مردم از پیش روی تو می‌گذرند و آنها در طوفاند؟»، حضرت علیه السلام فرمود: «کسی که من برای او نماز می‌گزارم از این گروه

عَنْ أَيِّهِ عَنْ مُحَمَّدِينَ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: رَأَى سَفَيَانُ التَّوْرَيْثِ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى جَعْفَرَ^ع وَهُوَ غُلَامٌ يُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمْرُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَمْرُونَ بِكَ وَهُمْ فِي الطَّوَافِ؟ فَقَالَ^ع: «الَّذِي أَصْلَى لَهُ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ هُوَ لَاءُ». ﴿١﴾

١٥. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ وَعَلَيْهِنَّ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِينَ عِمْرَانَ الدَّقَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا كَثْرَيْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحَكْمَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْأَشْوَدِ عَنْ جَعْفَرِيْنِ مُحَمَّدٌ عَنْ أَبِيهِ^ع قَالَ: «كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} صَدِيقًا يَهُودِيًّا فَذَآمَنَا مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ وَأَتَيَا مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} وَسِمِعَا مِنْهُ وَقَدْ كَانَا قَرْئَةُ الشُّورَاءِ وَصُحْفَ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى^ع وَعِلْمًا عَلَمَ الْكِتَابَ الْأَوَّلَ فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ ثَبَارَكَ وَتَعَالَى رَسُولُهُ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} اقْتَلَاهُ يَسَّاً لَآنَ عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ بَعْدَهُ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَمْتُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا وَلَهُ خَلِيقَةٌ يَقُومُ بِالْأَمْرِ فِي أُمَّتِهِ مِنْ تَقْدِهِ فَرِبُّ الْقَرَابَةِ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَظِيمُ الْحَطْرِ خَلِيلُ الشَّأنِ فَقَالَ: أَخْدُهُمَا لِصَاحِبِهِ هُلْ تَعْرُفُ صَاحِبَ الْأَمْرِ مِنْ تَقْدِهِ هَذَا النَّبِيُّ؟ قَالَ الْأَخْرُ: لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا بِالصَّفَةِ الَّتِي أَجِدُهَا فِي الشُّورَاءِ وَهُوَ الْأَصْلُ الْمُصْفَرُ فَإِنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْقَوْمَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. فَلَمَّا دَخَلَا الْمَدِينَةَ وَسَأَلَا عَنِ الْخَلِيقَةِ أَرْسَدَا إِلَيْهِ أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا نَظَرَا إِلَيْهِ قَالَا: لَيْسَ هَذَا صَاحِبَتُمْ قَالَا لَهُ: مَا قَرَبَتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ}؟ قَالَ: إِنِّي رَجُلٌ مِنْ عِشَرَتِهِ وَهُوَ زَوْجُ ابْنِي عَائِشَةَ قَالَا: هُلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لَا قَالَا: لَيْسَ هَذِهِ بِقَرَابَةِ قَالَا: فَأَخْبَرْنَا أَيْنَ رَبِّكَ؟ قَالَ: فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالَا: هُلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لَا قَالَا: دُلْنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْسَدَهُمَا إِلَى عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ فَنَظَرَا إِلَيْهِ قَالَ أَخْدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: إِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي تَبَدَّلَ صَفَّتُهُ فِي الشُّورَاءِ إِنَّهُ وَصِيُّ هَذَا النَّبِيِّ وَخَلِيقَتُهُ وَزَوْجُ ابْنِي وَأَبُو السَّبِيلِيْنِ وَالثَّانِيُّ بِالْحَقِّ مِنْ بَعْدِهِمْ^ع قَالَ لَعْنِي^ع: أَيْهَا الرَّجُلُ مَا قَرَبَتُكَ

ثُمَّ قَالَ لَهُ: فَأَيْنَ رَبِّكَ؟ قَالَ: فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالَا: هُلْ غَيْرُ هَذَا؟ قَالَ: لَا قَالَا: دُلْنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْسَدَهُمَا إِلَى عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ فَنَظَرَا إِلَيْهِ قَالَ أَخْدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: إِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي تَبَدَّلَ صَفَّتُهُ فِي الشُّورَاءِ إِنَّهُ وَصِيُّ هَذَا النَّبِيِّ وَخَلِيقَتُهُ وَزَوْجُ ابْنِي وَأَبُو السَّبِيلِيْنِ وَالثَّانِيُّ بِالْحَقِّ مِنْ بَعْدِهِمْ^ع قَالَ لَعْنِي^ع: أَيْهَا الرَّجُلُ مَا قَرَبَتُكَ

به من نزدیکتر است.

۱۵ - عبد الرحمن بن اسود از امام صادق ع از پدر بزرگوارش ع نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا ع دو دوست یهودی داشت که به موسی پیامبر ص ایمان آورده بودند. آنها به خدمت محمد پیامبر خدا ص می‌آمدند و از او سخن شنیده و می‌پذیرفتند. آنها تورات و صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام را خوانده بودند و از علم کتابهای نحسین بهره برده بودند. هنگامی که خدای تبارک و تعالی روح مطهر پیامبر خود را پیغض کرد، آنها آمدند تا از صاحب امر خلافت بعد از آن حضرت پرسند و گفتند: «هرگز هیچ پیامبری نموده مگر آنکه خلیفه و جانشینی داشته است که میان آتش بعد از او به امر خلافت قیام می‌نموده است، او خوبشاوندی نزدیکی از خاندان او داشته، قدرش بزرگ، شائش بزرگوار بوده است»، آنگاه یکی از آنها به رفیقش گفت: «ایا صاحب این امر را بعد از این پیامبر می‌شناسی؟» دیگری گفت: «او را جز به ویرگی هایی که در تورات آمده، نمی‌شناسم، طبق آن، او کسی است که جلوی سرش موندارد و رنگش زرد است، به راستی که او نسبت به پیامبر خدا ع از همه قوم نزدیکتر است».

هنگامی که وارد مدینه شدند و از خلیفه و جانشین پیامبر پرسیدند، آنها را به سوی ابوبکر راهنمایی کردند. چون نگاهی به او کردند، گفتند: «این صاحب مانیست». آنگاه به ابوبکر گفتند: «خوبشاوندی تو نسبت به رسول خدا ع چیست؟» گفت: «من مردی از عشیره و قبيله او هستم و او همسر دخترم، عایشه است». گفتند: «ایا جز این، رابطه خوبشاوندی داری؟» ابوبکر گفت: «نه».

گفتند: «این رابطه خوبشاوندی نیست. پس به ما بگو که پروردگارت کجا است؟» گفت: «در بالای هفت آسمان». گفتند: «ایا جز این رامی دانی؟» گفت: «نه». گفتند: «ما را برسی کی که از تو داناتر است راهنمایی کن، زیرا تو آن مردی نیستی که ما ویرگی های اوراد تورات خوانده ایم که او وصی این پیامبر و خلیفه اوست». حضرت فرمود: «ابوبکر از گفتار آنان به خشم آمد و تصمیم بدم در مورد آنان گرفت. آنگاه آنها را به سوی عمر راهنمایی کرد، به جهت این که او می‌دانست که اگر آنها در روی عمر سخنی بگویند، به آنها سخت می‌گیرد. وقتی نزد عمر آمدند، گفتند: «جه نسبت خوبشاوندی با این پیامبر داری؟» گفت: «من از قبیله و خوبیان او هستم و او همسر دخترم، حفصه است». گفتند: «ایا جز این، بیوند خوبی دیگری داری؟» گفت: «نه». گفتند: «این بیوند خوبی نیست و ما این ویرگی را در تورات ندیده ایم». آنگاه از عمر پرسیدند: «پروردگار تو کجا است؟» گفت: «در بالای هفت آسمان». گفتند: «ایا غیر از این می‌دانی؟» گفت: «نه». گفتند: «پس ما را به کسی که از تو داناتر است راهنمایی کن». پس عمر آنها را به سوی علی ع راهنمایی کرد. هنگامی که به حضور حضرت شریف ایشان شدند و نگاهی به آن حضرت کردند یکی از آنها به رفق خود گفت: «بن، همان مردی است که ما در تورات ویرگی

من رسول الله؟ قال: هُوَ أَخِي وَأَنَا وَارِثُهُ وَوَصِيهُهُ وَأَوْلُ مَنْ آتَنَّ بِهِ وَأَنَا زَوْجُ ابْنِهِ فاطمةً» قالا له: هذه القرابة الفاخرة والمتنزلة القريبة وهذه الصفة التي تتجدد في التوزة ثم قالا له: فما يرى زيد عز وجل؟ قال لهما على عليه السلام: «إِن شَتَّمَا أَتَبَاتُكُمَا بِالَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِنِي مُوسَى صلوات الله عليه». قالا: أتَبَاتُكُمَا بِالَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِنِي مُوسَى صلوات الله عليه قال على عليه السلام: «أَقْبَلَ أَرْبَعَةُ أَمْلَاكٍ مِنْ الْمَشْرِقِ وَمِنْ الْمَغْرِبِ وَمِنْ الْمَشْرِقِ وَمِنْ الْمَغْرِبِ: مِنْ أَنْ أَقْبَلْتُ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَقَالَ صَاحِبُ الْمَشْرِقِ لِصَاحِبِ الْمَشْرِقِ: مِنْ أَنْ أَقْبَلْتُ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَقَالَ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ لِصَاحِبِ الْمَغْرِبِ: مِنْ أَنْ أَقْبَلْتُ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَقَالَ النَّازِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْخَارِجِ مِنَ الْأَرْضِ: مِنْ أَنْ أَقْبَلْتُ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي وَقَالَ الْخَارِجُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى النَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ: مِنْ أَنْ أَقْبَلْتُ؟ قَالَ: أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّي فَهَذَا مَا كَانَ عَلَى عَهْدِ نَبِيِّكُمْ مُوسَى صلوات الله عليه وَأَمَّا مَا كَانَ عَلَى عَهْدِنِي مُوسَى صلوات الله عليه فَذَلِكَ قَوْلُهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِّهِمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَفْهُومٌ أَنِّي مَا كَانَ ^(١) إِلَيْهِ قَالَ الْمُهُودُ يَدِيَانِ: فَمَا مِنْ صَاحِبِنِي أَنْ يَكُونَ جَعْلَكَ فِي مَوْضِعِكَ الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ؟ فَوَاللَّهِ أَنْزَلَ الشُّوْرَاهُ عَلَى مُوسَى إِنَّكَ لَأَنْتَ الْخَلِيقَةُ حَقَّا نَجِدُ صِفَتَكَ فِي كُتُبِنَا وَنَفَرُوهُ فِي كَتَابِنَا وَإِنَّكَ لَأَحْقِي بِهَذَا الْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْ قَدْ غَلَبْتَ عَلَيْهِ قَالَ عَلَيْهِ صلوات الله عليه: قَدْمًا وَأَحْرَا وَجْسَابُهُمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُوقَنَانِ وَيُسَالَانِ». ١٤

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِشْحَاقَ الْفَارِسِيَّ أَبُو الْحُسْنِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَخْدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّوَّيْيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَضِرٍ أَخْدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِنْدِ اللَّهِ الصَّفَدِيِّ بِمَرْوَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكْمَ الْعَسْكَرِيُّ وَأَخْوَهُ مُعَاذُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ الْخَنْظَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عِنْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عِنْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الرَّمَانِيِّ عَنْ زَادَانَ: عَنْ سَلْمَانِ الْفَارِسِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ فِي حَدِيثِ طَوَيْلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاهِلِيَّةِ مَعَ مَائَةِ مِنَ النُّصَارَى يَقْدُمُونَ وَفَاتَهُ الْمُؤْمِنُ صلوات الله عليه وَسُوَالُهُ أَبَا يَكْرَمْرَةَ مَسَائِلَ لِمَ يُجْبِهُ عَنْهَا ثُمَّ أَرْشَدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَفَّ سَالَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ

اورا می‌شناسیم که او وصی این پیامبر و خلیفه اوست و همسر دختر او و پدر دونبیرهاش می‌باشد و قائم به حق بعده است. آنگاه به علی علیه السلام گفتند: «ای مرد! انسابت خویشاوندی توبا رسول خدا چیست؟» فرمود: «آن حضرت، برادر من است و من وارث و وصی او، من نخستین کسی هستم که به او ایمان اوردم. من همسر دخترش فاطمه علیها السلام هستم.» گفتند آری این همان خویشاوندی قابل افتخار و مقام و منزلت نزدیکی است و این همان ویزگی است که ما آن را در تورات می‌یابیم. آنگاه گفتند: «پروردگار تو در کجا است؟» علی علیه السلام فرمود: «اگر می‌خواهید شما را از آنجه در زمان پیامبر شما موسی علیه السلام بوده، آگاه سازم و اگر می‌خواهید شما را از آنجه در عهد پیامبر ما محمد علیه السلام بوده، آگاه گفتند: «ما را از آنجه در عهد پیامبر ما موسی علیه السلام بوده آگاه کن!»

علی علیه السلام فرمود: «چهار فرشته را اوردهند و آمدند، یکی از مشرق دومی از مغرب و سومی از آسمان و چهارمی از زمین. فرشته ای که از طرف مشرق آمده بود به فرشتهایی که از جانب مغرب آمده بود گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد پروردگار خود آمدام. و فرشتهایی که از آسمان فرود آمده بود به فرشتهای از زمین بیرون آمده بود گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد پروردگارم آمده‌ام و فرشتهایی که از زمین بیرون آمده بود به فرشتهایی که از آسمان فرود آمده بود گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از نزد پروردگار آمدام. این همان جزی است که در زمان پیامبر شما موسی علیه السلام بوده است.

و اما آنجه در زمان پیامبر ما محمد علیه السلام بوده، همان قول خدا است که در کتاب محکمش می‌فرماید: «نجوا و رازگویی سه نفر نیست مگر آن که خدا چهارمی آنهاست و رازگویی پنج نفر نیست مگر آن که او ششمی آنهاست و نه از این کمتر و نه از این بیشتر مگر آن که هرجا باشید او با آنهاست....» بیودها گفتند: «چرا آن دو، تو را ز مقامی که شایسته آن بودی محروم کردند؟ سوگند به آن کسی که تورات را بر موسی فرو فرستاده اکه خلیفه و جانشین راستین تو هستی و ما ویزگی‌های تو را در کتابهای خودمان می‌یابیم و آن را در کنیسه‌های خود می‌خوانیم و به راستی که توبه این امر شایسته‌تر و سزاوار تراز کسی هستی که در این امر برتو غالب شده است.» علی علیه السلام فرمود: «آری، آنها بیشی گرفتند و مرا به تأخیر انداختند و حساب آنها با خدای عزوجل است که در موقف حساب بازداشت می‌شوند و از ایشان بازخواست خواهد شد.» ۱۶ - سلمان فارسی در یک حدیث طولانی، ورود جاثلیق را با صد نفر از نصاری به مدینه، بعد از وفات پیامبر علیه السلام ذکر می‌کند و پرسش‌های جاثلیق از ابوبکر که نتوانست به آنها پاسخ دهد، آنگاه او را به سوی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام راهنمایی کرددند و از حضرت پرسید و او جواب فرمود. از جمله پرسشها این بود که به آن حضرت عرض کرد: «مرا ازوجه و روی پروردگار تبارک و تعالی آگاه کن!»

فَكَانَ فِي مَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ وَجْهِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَدَعَاهُ عَلَيْهِ اللَّهُ بَسَارًا وَ حَطَبَ فَأَضَرَّهُمْ فَلَمَّا اشْتَعَلَتْ قَالَ عَلَيْهِ اللَّهُ: أَيْنَ وَجْهُ هَذِهِ النَّارِ؟ قَالَ النَّصَارَانِيُّ: هَيْنَى وَجْهُهُ مِنْ جَمِيعِ حُدُودِهَا قَالَ عَلَيْهِ اللَّهُ: هَذِهِ النَّارُ مُدَبَّرَةٌ مُصْنَوَعَةٌ لَا يُعْرَفُ وَجْهُهَا وَ خَالِقُهَا لَا يُشَبِّهُهَا (وَلِلَّهِ الْمُشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُولَّوْا فَجْهَهُ اللَّهِ) ^(١) لَا يُحْفَى عَلَى رِبِّنَا خَافِيَّةً.

وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخْدَنَا مِنْهُ مَوْضِعُ الْحَاجَةِ.

١٧. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسْنَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْتَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِتْلُخُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ مَهْرُونِيَّهُ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاؤِدِنِ سَلِيمَانَ الْفَرَاءَ عَنْ عَلَيِّبِنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلَيِّهِ اللَّهُ بِتْلُخُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عُمَرَانَ لَهَا نَاجِيَ رَبِّهِ قَالَ: يَا رَبِّ أَتَبْعِدُ أَنْتَ مِنِّي فَأَنادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأَنْجِيَكَ؟ فَأَنْجَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالَهُ إِلَيْهِ: أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذَكْرِنِي قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أَجِلْكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا؟ قَالَ: يَا مُوسَى أَذْكُرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ

١٨. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عُمَرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْزَمِكِيُّ عَنْ عَلَيِّبِنِ الْعَبَابِينِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي إِنْزَاهِيمِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: ذَكِيرٌ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْتَزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْتَزِلُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَنْتَزِلَ إِنَّمَا مُنْظَرُهُ فِي الْقَرْبَ وَالْبَعْدِ سَوَاءٌ لَمْ يَنْتَزِلْ مِنْهُ قَرِيبٌ وَلَمْ يَقْرِبْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَلَمْ يَحْتَجْ بِلِّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَهُوَ ذُو الْطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ أَمَا قَوْلُ الْوَاصِفِينَ: إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْتَزِلُ فَإِنَّمَا يَقُولُ ذَلِكَ مِنْ شَبَهَةِ إِلَى نَفْسٍ أَوْ زِيَادَةٍ وَكُلُّ مُتَحَرِّكٍ مُحْتَاجٌ إِلَى مَنْ يُحْرِكُهُ أَوْ يَتَحَرَّكُ بِهِ فَقَدْ بَالَّهُ الظُّنُونَ فَهُمْ كُلُّكُمْ فَأَخْدُرُوا فِي صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقُولُوا إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَدَّهُمْ بِنَفْسٍ أَوْ زِيَادَةٍ أَوْ تَحْرُكٍ أَوْ زَوَالٍ أَوْ ثُبُوضٍ أَوْ قُعُودٍ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَنَعْتَ النَّاعِيَنَ وَنَوَهُمُ الْمُتَوَهِّمِينَ وَتَوَكَّلُ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكُ حِينَ تَقُولُ وَتَقْلِبُ فِي الشَّاجِدِينَ». ١٩. وَبِهَذَا الْاسْتَنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي إِنْزَاهِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ

علی **نهاده** آتش گیره و هیزمی طلبید و آن را افروخت و چون افروخته شد فرمود: «روی این آتش کجا است؟» نصرانی گفت: «از همه جوانب و اطراف این آتش روی آن است». علی **نهاده** فرمود: «این آتش تدبیر شده و ساخته شده‌ای است که جهت و رویش شناخته نمی‌شود در حالی که آفریننده‌اش به آن شاهد ندارد و مشرق و مغرب از آن خدادست. پس هر جا که رو آورید پس آنجا وجه خدادست. هیچ پوشیده و پنهانی بر پروردگار مابینهان نیست.

این حدیث طولانی است، مابخش مردنیاز آن را آوردیم.

۱۷ ۱۷- دادوین سليمان فراء از امام رضا **نهاده** از پدرش، از برادران بزرگوارش، از علی **نهاده** نقل می‌کند که به نقل از رسول خدا **نهاده** فرمود: «هنگامی که موسی بن عمران **نهاده** با پروردگارش مناجات کرد گفت: ای پروردگار من! آیا تو از من دوری تامن تو را نداشم؟ یا نزدیکی که با تو را زگویم؟ خدای جل جلاله به او وحی فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند». موسی عرض کرد: ای پروردگار من ابه راستی که من در حالی هستم که تو را بزرگتر از آن می‌دانم که در آن حال یادت کنم. فرمود: ای موسی! مرا در هر حالی یاد کن.

۱۸ ۱۸- یعقوب بن جعفر جعفری گوید: در خدمت امام کاظم **نهاده** از گروهی که گمان می‌کنند که خدای تبارک و تعالی به آسمان دنیا، فرود می‌آید، سخن به میان آمد. فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرود نمی‌آید و نیازی ندارد که فرود آید، جز این نیست که منظر او از نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی به او دور نیست و هیچ دوری به او نزدیک نیست، او نیاز ندارد، بلکه به او نیاز مندد، او دارای افزونی است، خدایی جزو نیست که عزیز و حکیم است.

اما سخن وصف کنندگان که خدای تبارک و تعالی فرود می‌آید، این سخن را فقط کسی می‌گوید که او را به نقصان، یا زیادی نسبت می‌دهد. و هر متخرز کی نیاز مند کسی است که او را حرکت دهد، یا با آن حرکت کند. پس آنها گمانهای بد را به خدای گمان کردن و هلاک شدند. پس در صفات او بپرهیزید از آن که برای او حدی قابل شوید که او را به نقصان، یا زیاده، یا حرکت یا زوال، یا برخاستن یا نشستن اندازه‌گیری کنید؛ چرا که خدا بزرگتر از وصف توصیف کنندگان و نسبت نعمت گویان و توهمند است و بر خداوند عزیز و مهربان توکل کن، خدایی که تو را به هنگام برخاستن و گردیدن تو در میان سجده کنندگان می‌بیند.

۱۹ ۱۹- یعقوب بن جعفر گوید: امام کاظم **نهاده** فرمود: «من نمی‌گویم که خدا ایستاده است تا او را ز

قال: لا أقول: إنَّه قائمٌ فارِيَلَه عَنْ مَكَانِهِ وَلَا أَحَدُهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ وَلَا أَحَدُهُ أَنْ يَتَعَرَّفَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْكَانِ وَالْجُوَارِحِ وَلَا أَحَدُهُ بِلْفَظَشَقِ فَمِنْ وَلَكِنْ كَمَا قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (كُنْ فَيَكُونُ) بِمَشَيْهِ مِنْ غَيْرِ تَرْدِيدٍ فِي نَفْسِ فَزُورِ صَمْدُلَمِ يَخْتَجِنُ إِلَى شَرِيكِ يَكُونُ لَهُ فِي مَلْكِهِ وَلَا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ.

٢٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ

الْأَسْدِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ التَّحْمِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْلَيِّ عَنْ عَلَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَضِّعُ بِزَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا حَرَكَةٍ وَلَا اِبْتِقَالٍ وَلَا سُكُونٍ بَلْ هُوَ حَالُ الْزَمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُونَ عَلَوْ أَكْبَرُ».

٢١. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَزَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ رُمَيْحَ التَّسْوِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدَ الْحَسَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى بْنِ خَلَبِ الْعَطَّارِ قَالَ: حَدَّثَنَا بْنُ الْحَسَنِ الْمُزَادِيُّ عَنْ عَبْدِ الْقَدْوِنِ وَهُوَ ابْنُ حَبِيبٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقِ السِّبِيعِيِّ عَنْ الْحَارِثِ الْأَغْوَرِ: عَنْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُؤْلِيَهُ ظَهَرَهُ يَقُولُ: لَا وَالَّذِي احْتَجَبَ بِالسَّيْعِ فَقَرِبَتْ عَلَيْهِ ظَهَرَهُ ثُمَّ قَالَ: «مَنِ الَّذِي احْتَجَبَ بِالسَّيْعِ؟» قَالَ: «اللَّهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ: «أَحْطَاطَتْ تَكَلِّتُكَ أَمْكَنْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ لَيْسَ بِيَتِهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ لَأَنَّهُ مَعْهُمْ أَيْتَمَا كَانُوا». قَالَ: مَا كَفَارَةُ مَا فَلَتْ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَنْكَ خَيْرُ كُنْتْ» قَالَ: أَطْعِمُ الْمَسَاكِينَ قَالَ: «لَا أَيْتَمَا حَلَقْتُ بِغَيْرِ رَبِّكَ».

٢٢. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ

الْرَّمِينِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ هَارُونَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْمَنْكُوُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُبِيْفُ مَوْلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلَى أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصْلِي فَمَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ فَتَهَأَ بَعْضُ جُلْسَانِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ ضَلَالِهِ قَالَ اللَّهُ: لَمْ تَهِنْتِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ حَظَرَ فِيمَا يَئِنُكَ وَبَيْنَ الْمِحْرَابِ قَقَالَ: وَيَخْلُكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَخْطُرَ فِيمَا يَئِنُكَ وَبَيْنَهُ أَحَدُ».

مکانش زایل نمایم و من او را به مکانی که در آن باشد محدود نمی‌کنم، ولورا از این که در جیزی از ارکان و جوار حركت کند محدود نمی‌کنم و از این که به لفظی که از شکاف دهان بیرون آید محدود نمی‌سازم، ولیکن او چنان است که خود فرموده: موجود باش! پس به خواست او، بدون تردیدی در نفس موجود می‌شود. او تنها است و بی نیاز از شریکی است که در ملکش باشد و درهای علمش را برایش بگشاید.

۲۰. ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای تبارک و تعالی به زمان، مکان، حرکت، انتقال و سکون وصف نمی‌شود، بلکه او آفریدگار زمان، مکان، حرکت و سکون است. خدلوند از آنجه می‌گویند به برتری بزرگی، برتر است».

۲۱. حارث اعور گوید: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بازار شد، ناگاه مردی را دید که پشت به او می‌گوید: «نه! به حق کسی که به آسمان هفتگانه در پرده رفته! علی علیه السلام بر پشتش زد آنگاه فرمود: «کبیست آن که هفت آسمان را حجاب قرار داده است؟» گفت: «خدا، ای امیر مؤمنان! حضرت فرمود: «مادرت به عزایت نشیند اخطا کردی، به راستی که بین او و خلقش هیچ جایی نیست، زیارا و در هر جا که باشد با آنهاست. عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! کفاره آنچه گفتم چیست؟» فرمود: «این که بدانی که خداباقوت است، هر جا که باشی».

عرض کرد: «بیچارگان را طعام دهم؟» فرمود: «نه، چرا که تو فقط به غیر پروردگارت سوگند یاد کردی».

۲۲. منیف، غلام امام صادق علیه السلام از مولایش امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش علیه السلام، نقل می‌کند که فرمود: «حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نماز می‌خواند که مردی از پیش رویش گذشت. بعضی از همنشینان آن حضرت، او را این کار بازداشتند. وقتی نماز حضرت به پایان رسید به کسی که او را باز داشته بود فرمود: «چرا آن مرد را بازداشتی؟» عرض کرد: «یابن رسول الله! بین تو و محراب مانع شد». حضرت فرمود: «وای بر تو! به راستی که خدابه من نزدیکتر از آن است که کسی در بین من و اومانع شود».

٢٩. باب أسماء الله تعالى و الفرق بين معانيها و بين معاني أسماء المخلوقين

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ماجِيلُوْيِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْقَعْدَنِ بْنِ يَزِيدِ الْجَزْجَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُوَ الْطَّفِيفُ الْخَيْرُ الشَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْاَخْدُ الصَّمَدُ الْذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَخْدُ مُنْشَى الْأَشْيَاءِ وَمُجْسَمُ الْإِحْسَانِ وَمُصَوَّرُ الصَّورِ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يُعْرِفَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَا الْمُنْشَى مِنَ الْمُنْشَى لِكُنَّهُ الْمُنْشَى فَرَقْ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَرَهُ وَأَنْشَأَهُ وَبَيْنَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشْهِدُ شَيْئًا وَلَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئًا» قَلَّتْ، أَبْجَلْ جَعْلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لِكِنْكَ قَلَّتْ: «الْاَخْدُ الصَّمَدُ» وَقَلَّتْ: «لَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئًا» وَاللَّهُ وَاحِدُ وَالْاَنْسَانُ وَاحِدُ لَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ! قَالَ: «يَا فَتَحْ أَخْلَقْتَ بَنْتَكَ اللَّهُ إِنَّمَا الشَّشِيهُ فِي الْمَعْانِي فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهُوَ وَاحِدَةٌ وَهِيَ دَلَالَةٌ عَلَى الْمُسْمَى وَذَلِكَ أَنَّ الْاَنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ وَاحِدٌ فَأَنَّمَا يَخْبُرُ أَنَّهُ جُنَاحٌ وَاحِدَةٌ وَلَيْسَ بِأَنْثَيْنِ فَالْاَنْسَانُ تَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ لَأَنَّ أَغْضَاهُ مُخْتَلِفٌ وَالْوَاهِنُ مُخْتَلِفٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجْزَاءٌ لَيْسَ بِسَوَاءٍ ذَمَّهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَلَحْمَهُ غَيْرُ ذَمَّهِ وَعَصْبَهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ وَشَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ وَسَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَكَذَلِكَ سَاقِرُ الْخَلْقِ فَالْاَنْسَانُ وَاحِدٌ فِي الْأَسْمَاءِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَاللَّهُ جَلَّ جَلَالَهُ هُوَ وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى لَا وَاحِدٌ غَيْرُهُ لَا خِلَافٌ فِيهِ وَلَا تَقَوْلُتْ وَلَا زِيَادَةٌ وَلَا نَفْسَانٌ فَأَمَّا الْاَنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَضْنُونُ الْمَوْلُفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَجَوَاهِرٌ شَيْءٌ غَيْرُ أَنَّهُ بِالْجَمْعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ». قَلَّتْ جَعْلَتْ فِدَاكَ فَرَجَحَتْ عَنِ فَرَجِ اللَّهِ عَنْكَ قَوْلُكَ: «الْطَّفِيفُ الْخَيْرُ» فَسَرَّهُ لِكِنَّهَا فَسَرَّتِ الْوَاحِدَةِ فَإِنِّي أَغْلَمُ أَنْ لَطْفَهُ عَلَى خِلَافِ لَطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَضْلِ غَيْرُ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَسْرَعَ ذَلِكَ لِي!

فَقَالَ: «يَا فَتَحْ إِنَّمَا قُلْنَا: الْطَّفِيفُ لِلْخَلْقِ الْطَّفِيفُ وَلِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ الْطَّفِيفِ أَوْ لَا تَرَى

پنهش بیست و نهم

نامهای خداوند متعال و فرق بین معانی آنها و معانی نامهای مخلوقین

۱- فتح بن یزید جرجانی گوید: از ابوالحسن شنبیدم که می فرمود: «او (خدا) است صاحب لطف، آگاه، شنوا، بینای بکتا، بگانه، بی نیازی که کسی را نزد و کسی او را نزد و هیچ کس او را هم تابع نموده و نخواهد بود. او پدید آورنده چیزها، جسم کننده جسمها و نگارنده صورتهاست. اگر امر چنان باشد که [فرقه مشتبه] می گویند، آفریدگار از آفریده شده و پدید آورنده از پدید آورده شده باز شناخته نمی شد و لیکن او پدید آورنده است. فرق است بین او و بین کسی که آن را جسم قرار داده و صورت داده و پدیدآورده است زیرا که چیزی به او و او بجهه چیزی شباهت ندارد».

عرض کردم: «اری، خدامرا فذایت گرداند! ولی فرمودی: او بگانه و بی نیاز است و فرمودی او به چیزی شباهت ندارد و خدا یکی است و انسان یکی است آیا در بگانگی بهم شباهت ندارد».

حضرت فرمود: «ای فتح! قول محالی گفتی، خدا توانایت بدارد! تشبيه تنها در معانی است و امادر نامها، پس آنها یکی هستند و خاصیت آنها دلالت بر سمعی است. بیان مطلب این که: انسان هر چند گفته شود یکی است، گوینده خبر می دهد که او یک جثه و یک تن است و دو توانیست، پس خود آدمی یکی نیست، زیرا که هر یک از اعضاء و رنگهای انسان با هم اختلاف دارند و یکی نیستند و آن، اجزائی متجزی است که بهم وصل شده‌اند، با هم برابر نیستند، خونش غیر از گوشت و گوشتش غیر از خون است، عصب او غیر از رگهای او و موسش غیر از پوست او و سیاهیش غیر از سفیدی است و همچنین است سایر خلائق پس انسان در اسامی کی است و در معنا یکی نیست، و خدای جل جلاله در معنا یکی و بگانه است که غیر او یکی و بگانهای نیست، در اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان نیست. اما انسان که مخلوق و مصنوع و ساخته و مرکب از اجزاء مختلف و جوهرهای پراکنده است به واسطه اجتماع با هم، یک چیز شده است».

عرض کردم: «قریانت گردم! غم را از من زدودی خداوند غم را بزداید! پس این را که فرمودی: خداوند لطیف و خبیر است برایم تفسیر فرما همان گونه که واحد رایبان فرمودی، زیرا من می دانم لطف او لطف خلق او نسبت به جهت فرق ظاهری که بین او و دیگران است، در عین حال، دوست می دارم این مطلب رایی من بیان فرمایی».

حضرت فرمود: «ای فتح! مانفعت گفتم از خدای لطیف برخلق لطیف و آگاه به چیزهای لطیف است

وَقُلْكَ اللَّهُ وَبِشَكٍ إِلَى أَثْرِ صُنْعِهِ فِي النَّبَاتِ الْلَّطِيفِ وَغَيْرِ الْلَّطِيفِ وَفِي الْخُلُقِ الْلَّطِيفِ
مِنَ الْحَيَاةِ إِنَ الصَّعَارَ مِنَ الْبَعْرُوسَ وَالْجَرْجِسَ وَمَا هُوَ أَصْعَرُ مِنْهُمَا مِمَّا لَا يَكُادُ تَشَيَّعُهُ
الْمَيْوَنُ بَلْ لَا يَكُادُ يُشَيَّعُ لِصِفَرِهِ الْذَّكَرُ مِنَ الْأَنْثَى وَالْحَدَثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا رَأَيْنَا
صِعَرَ ذَلِكَ فِي لَطْفِهِ وَاهْتَدَاهُ لِلسَّفَادِ وَالْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَالْجَمْعِ لِمَا يُضْلِحُهُ مِمَّا فِي
لَبْجِ الْبَخَارِ وَمَا فِي لَحَامِ الْأَشْجَارِ وَالْمَقَارِزِ وَالْفَقَارِ وَفَهِمْ بِنَفْسِهِ عَنْ بَعْضِ مَنْطَقَهَا وَ
مَا يَعْلَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا غَنَمَا وَنَقْلَهَا إِلَيْهَا ثُمَّ تَأْلِفُ الْوَاهِنَاهَا حُمْرَةً مَعَ صُفَرَةٍ وَبَيْاضَ
مَعَ حُمْرَةٍ وَمَا لَا تَكُادُ عَيُونُنَا تَشَيَّعُهُ بِتَمَامِ خَلْقِهَا وَلَا سَرَازَةُ عَيْوَنُنَا وَلَا شَلْمَسَهُ أَيْدِيَنَا
عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا الْخَلِقُ لَطِيفٌ لَطِيفٌ فِي خَلْقِهِ مَا سَمِّيَنَا بِلَا عِلاجٍ وَلَا أَدَاءٍ وَلَا آلَةٍ وَ
أَنَّ صَانِعَ كُلِّ شَيْءٍ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ صَانَعٌ وَاللَّهُ الْخَالِقُ الْلَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لِمَنِ شَاءَ». ٢

٢. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَجْهُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ قُوبَ الْكُلَّيْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيسَى عَنْ الْحُسْنِيِّ
خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسْنِ الرَّضَاءِ اللَّهُ قَالَ: أَعْلَمُ عَلَمَكَ اللَّهُ الْحَسِيرُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
قَدِيمٌ وَقَدِيمٌ صِفَةٌ دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلَى أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَلَا شَيْءَ مَعْهُ فِي دِيَمُومَيْهِ فَقَدْ بَانَ
لَنَا يَقْرَأُ الْعَامَةَ مَعَ مُعْجَزَةِ الصِّفَةِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ فِي بَيْقَاهِ وَبَطْلَنَ
قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعْهُ شَيْءٌ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَائِيهِ لَمْ يَبْرُزْ
أَنْ يَكُونَ خَالِقَاهُ لَأَنَّهُ لَمْ يَزُلْ مَعْهُ فَكِيفَ يَكُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ يَزُلْ مَعْهُ وَلَوْ كَانَ قَبْلَهُ
شَيْءٌ كَانَ الْأَوَّلُ ذَلِكَ الشَّيْءُ لَا هَذَا وَكَانَ الْأَوَّلُ أُولَى بِأَنْ يَكُونَ خَالِقاً لِلْأَوَّلِ الثَّانِي.

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَشْنَاءِ دَعَاهُ الْخَلْقُ إِذْ خَلَقُهُمْ وَتَعْبَدُهُمْ وَإِبْلَاهُمْ إِلَى
أَنَّ يَذْغُوْهُ بِهَا فَسَمَّى نَفْسَهُ سَمِيعًا بَصِيرًا قَادِرًا قَائِمًا ظَاهِرًا تَاطِنًا لَطِيفًا حَبِيرًا قَوْيًا غَرِيزًا
حَكِيمًا غَلِيمًا وَمَا أَشَبَهَهُذِهِ الْأَسْمَاءِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْفَالُونُ الْمَكْدُبُونُ وَقَدْ
سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ مِنْهُ وَلَا شَيْءَ مِنَ الْخَلُقِ فِي حَالِهِ قَالُوا: أَخْبِرُونَا إِذْ
رَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلُهُ وَلَا شَيْءَ لَهُ كَيْفَ شَارَ كُلُّهُ فِي أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى فَسَمِعْتُمْ بِجَمِيعِهَا
فَإِنَّ فِي ذَلِكَ ذِيلًا عَلَى أَنْكُمْ مِثْلُهُ فِي حَالَاتِهِ كُلُّهَا أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ إِذْ جَمِيعَكُمْ
الْأَسْمَاءُ الطَّيِّبَةُ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْزَّمُ الْعِبَادَ أَسْمَاءَ مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى
الْخِلَافِ الْمُقَانِيِّ وَذَلِكَ كَمَا يَجْمِعُ الْأَسْمَ الْوَاحِدُ مَعْنَيَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ وَالْدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ

خداوند تورا موفق و ثابت قدم بدارد! آیا به آثار وضع اور گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی‌نگری؟ همچنین در آفریده شده‌های لطیف از حیوانات کوچکتر از ساس و پشه ریز و کوچکتر از آن دو، که چشم توانایی دیدن آن را ندارد، بلکه به جهت ریز بودنش نراز ماده و آن که تازه متولد شده از مسن تشخیص داده نمی‌شود، نمی‌نگری؟ پس هنگامی که کوچکی اینها را در لطف و هدایت برای جفت‌گیری و فرار از مرگ و به دست اوردن آذوقه‌اش از قعر دریا و پوست درختان و از دستها و بیانهای بی آب و علف وابنکه برخی سخن برخی دیگر را می‌فهمند و آنچه به فرزندان خود می‌فهمانند و اوردن غذا برای آنها؛ و نیز ترکیب رنگهای آنها، سرخ با زرد و سفید با سرخ وابنکه چشمان ما توانایی درک تمام آفریدگان او را ندارد و همه آنها را دیدگان مانعی بینند و دستان مالمس نمی‌کنند، دیدیم، دانستیم که آفریدگار این مخلوقات لطیف است که در آفرینش آنچه را که گفتیم بی علاج و بی وسایل و ادات لطافت به کار برد و به راستی که سازنده هر چیزی آن را از چیزی ساخته و لی خداوند آفریدگار لطیف و جلیل، از هیچ آفریده و ساخته است.«

۲- حسین بن خالد گوید: «ابوالحسن، امام رضا علیه السلام فرمود: «خدا خیر و خوبی را به تو تعلیم فرماید!» بدآن به راستی که خدای تبارک و تعالی قدریم است و قدریم بودن و بزرگی اوست که خردمند را هنمانی می‌کند که چیزی پیش از اونبوده و هیچ چیز در وجود از لیش، با او نبوده است. بنابراین، برای مابه اعتراض همه آفریدگان، به واسطه صفتی که آنها را ناتوان ساخته، آشکار شده که چیزی پیش از خنانبوده است و چیزی در ماندن دائمی با او نخواهد بود و گفته کسی که می‌پندرد، چیزی پیش از او باید با او بوده است باطل شد؛ با این بیان که اگر چیزی در ماندن با او بود، روانبود که برای او خالق باشد، چرا که همواره با او بوده. پس چگونه می‌تواند خالق چیزی باشد که همواره با او بوده است و اگر چیزی پیش از او بود، همان چیز اول بودن این، و شایسته بود که آن اولی خالق دومنی باشد.

آنکه خدای تبارک و تعالی خود را برخی اسمی و صفت نمود تا خالقی او را بآبراهیم، چرا که آنها را آفرید و به آنان فرمود که به بندگی او مشغول باشند و آنها را امتحان کرد و مبتلآنمود تا او را بآن نامها بخوانند و خود را سمیع، بصیر، قادر، قائم، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، قوی، عزیز، حکیم، علیم و نظایر این نامها، نامید. پس هنگامی که برخی از این نامها را غالباً این از حد گذشته و تکذیب کننده دیدند و حال آنکه از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث می‌کردیم که چیزی مانند او نیست و هیچ خلقی در حال وصفت همانند او نیست، بر ما اعتراض کردند و گفتند چون شما مگمان می‌کنید که خدا را مثل و شبیه نیست به ما خبر دهید چگونه شما در نامهای نیکش با او مشارکت نموده اید و به همه این نامها، نامیده شده اید این دلیل است که شما در همه حالات- یاد ربعی از آنها نه بعض دیگر - همانند او

قول الناس الجائز عندهم الشائع وهو الذي خاطب الله به الخلق وكلّمهم بما يعقلون ليكون عليهم حجة في تصيير ما ضيروا و قد يقال للرجل كلب و حمار و ثور و سكره و علقة و أشد و كل ذلك على خلافه و حالاته لم تقع الاسامي على معانٰها التي كانت يبيت عليها لأنّ الإنسان ليس يأسد ولا كلب فاقفهم ذلك رجمك الله.

و إنما نسمي الله بالعالم بغير علم حادث علم به الاشياء و اشتغال به على حفظها يستقبل من أمره والروية فيما يخلق من خلقه و بيئته مما مرض مما أتي من خلقه مما لولم يحضره ذلك العلم و يعنده كان جاهلاً ضعيفاً كما أنا رأينا علماء الخلق إنما سعوا بالعلم لعلم حداثة ذاك العلم و يعنده كان جاهلاً ضعيفاً كما أنا رأينا علماء الخلق إنما سعوا إنما نسمي الله عالماً لأنه لا يجهل شيئاً فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العلم و اختلف المعنى على ما رأيت و سمعت ربنا سمعياً لا يجزء فيه يسمع به الصوت و لا ينصر به كما أن جزءنا الذي نسمع به لا نقوى على النظر به ولكن أخبر أنه لا يخفى عليه الاصوات ليس على أحد ما سمعنا نحن فقد جمعنا الاشارة بالسميع و اختلف المعنى و هكذا البصر لا يجزء به أبصر كما أنا أنصر بجزء منا لا نتفق به في غيره ولكن الله بصير لا يجهل شخصاً منظروا إليه فقد جمعنا الاشارة و اختلف المعنى

و هو قائم ليس على معنى التنصيب و قيام على ساق في كبد كما فامت الاشياء ولكن أخبر أنه قائم يخبر أنه حافظ لكتولك: الرجل القائم بأمرنا فلان و هو قائم على كل نفس بما كسبت و القائم أيضاً في كلام الناس: النابي و القائم أيضاً يخبر عن الكفاية كقولك للرجل: قم بأمر فلان أي اكفهم و القائم منا قائم على ساق فقد جمعنا الاشارة و لم يجتمعنا المعنى و أما الطيف فليس على قلة و قضاة و صغر و لكن ذلك على النهاية في الاشياء و الامتناع من أن يدرك كقولك: لطف عنى هذا الامر و لطف فلان في مذهبيه و قوله يُصرُّك الله عَصْر فبهر القفل و فات الطلب و عاد متمقاً متنطقاً لا يدركه الوهم فهو بهذا لطف الله تبارك و تعالى عن أن يدرك بحد أو يحده بوضف و اللطافة من الصغر و القلة فقد جمعنا الاشارة و اختلف المعنى و أما الخير فالذي لا ينزع عنه شيء و لا يفوته شيء ليس للتجربة و لا للأغتيار بالاشيء فيفيذه التجربة و الأغتيار علماً تو لا هما ما علمنا لأن من كان كذلك كان جاهلاً و الله لم ينزل خيراً بما يخلق و الخير من الناس

هستید، زیرا شمانامهای پاکیزه اورا جمع کردید.

به آنان گفته شد خدای تبار و تعالی چند نام از نامهای خود را با اختلاف معانی بر بندگانش ملزم ساخته است. و این همان گونه است که یک نام، دو معنای مختلف را جمع می‌کند و دلیل بر این مطلب، سخن مردم است که در نزد آنها جایز و شایع است و این همان روشی است که خداوند خلق خود را با آن مورد خطاب قرار داده و با ایشان با آنچه می‌فهمند تکلم نموده، تادر مواردی که ضایع کرده‌اند حقیقی بر ضد آنان باشد. و گاهی به مرد گفته می‌شود: سگ، درازگوش، گاو، ملغ، علقمه و شیر و هر یک از اینها بر خلاف معنای آن و خلاف اوصاف اوست، و این نامها بر معانی که بر آنها بناشده‌اند، واقع نشده‌اند، چراکه آدمی، شیر و سگ نیست، این مطلب را بفهم!

این که ما خدرا عالم می‌نامیم بدون علم حادثی است که به واسطه آن چیزها را بداند و به سبب آن بر نگاهداری امورش که با اورو آورده بازی جوید و در افرینش خلایقی که آفریده است اندیشه کند آنچه از خلایق گذشته فانی گردیده در محضر او بندار آنچه اگر آن علم نزد او حاضر نبود جا هل وضعیت ناتوان بود همان گونه که ما دانشمندان را می‌بینیم که به جهت علمی که حادث شده، عالم نامیده می‌شوند چراکه پیش از آن از جاهلان بودند و چه بساکه علم به چیزهاز آنان جدا می‌شود و باز جا هل می‌گردند و این که خداوند، عالم نامیده شده برای آن است که جهل به چیزی درآوند. پس اسم علم را خالق و مخلوق جمع کرده و گرد آورده است ولی معنا به گونه‌ای که دیدی متفاوت است.

پروردگار ما سميع نامیده شده، نه به اعتبار آن جزئی که با آن، صدا را بشنود و با آن نتواند ببیند، انسان که ما آن جزء مان که می‌شنویم، نمی‌توانیم با آن ببینیم، ولیکن این که خدا خبر داده که هیچ صدایی بر او بپوشیده و پنهان نیست، آن گونه که ما را سميع می‌نامند، نیست [چراکه ما در شنیدن محتاج به این عضویم و مابدون آن نمی‌توانیم بشنویم. پس نام شنوا برای ما و خدا گفته می‌شود ولی معنا متفاوت است. همچنین است چشم و دیدن با آن، خدا را بصیر و بینا می‌نامند نه با جانان که دیده باشد، چنان که ما با جزئی که داریم می‌بینیم و با آن در غیر دیدن سود نمی‌بریم، ولیکن خدا بینا است و بر شخصی که نگریسته می‌شود، جا هل نیست. پس این اسم برای ما و خدا آمده است و معنی متفاوت است. او قائم است، نه به این معنا که راست ایستاده و بر ساق پادر سختی و رنج بر پاشده است، چنانکه چیزها چنین برپا شده‌اند، ولیکن او خبر داده که قائم است، خبر می‌دهد که او حفظ کننده و مطلع است. چنان که می‌گویی: مردی که قائم به امر ما و متوجه اصلاح امور ماست، فلاحتی است و خداوند قائم است بر هر نفسی از آنچه انجام می‌دهد. قائم در کلام مردم به معنا باقی نیز می‌اید و قائم خبر از کفاایت می‌دهد. چنانکه به مردی می‌گویی: به امر فلاحتی قائم باش! این معنای مهمات اور اکفاایت کن و قائم از ما بر ساق پا ایستاده است، پس این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است.

المُشَخِّبُ عَنْ جَهَلِ الْمُتَقْلِمِ وَقَدْ جَمِعْنَا الاسمُ وَالْخَلْفُ الْمَعْنَى وَأَمَّا الظَّاهِرُ فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلَى الْأَشْيَاءِ بِرْ كُوبٍ فَوْقَهَا وَقُعْدَةً عَلَيْهَا وَتَسْمِيَ الدُّرَاجَاهَا وَلَكِنْ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَلِغَلَبِهِ الْأَشْيَاءَ وَلِغَلَبِهِ عَلَيْهَا كَمَوْلُ الرَّجُلِ؛ ظَهَرَتْ عَلَى أَعْذَابِي وَأَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى حَضِيمٍ يُخْبِرُ عَنِ الْفَلْجِ وَالْمُغَنَّبَةِ فَوْكَدَ اطْهُورُ اللَّهِ عَلَى الْأَعْذَابِ.

وَوَجْهُ آخَرَ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ شَيْءٌ وَأَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا بِرَأِ، فَإِنَّ ظَاهِرًا اظْهَرَ وَأَوْضَحَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَإِنَّكَ لَا تَعْدُمْ صُنْعَهُ حِشْمَانًا تَوَجَّهَتْ وَفِيكَ مِنْ آثارِهِ مَا يُعْنِيكَ وَالظَّاهِرُ مِنَ الْبَارِزِ بِنَفْسِهِ وَالْمُكْلُومُ بِحَدِّهِ قَدْ جَمِعْنَا الاسمُ وَلَمْ يَجْمِعْنَا الْمَعْنَى وَأَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الْإِسْتِيَّانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنَّ يَنْعُورَ فِيهَا وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى إِسْتِيَّانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَحِفْظًا وَتَبَيِّنَارًا كَمَوْلِ الْفَاقِلِ؛ أَبْطَلْتُهُ يَنْعِي حَبْرَتُهُ وَعَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ وَالْبَاطِنِ مِنْ أَنْ يَمْعَنِي الْغَافِرِ فِي الشَّيْءِ الْمُسْتَبِرِ بِهِ فَقَدْ جَمِعْنَا الاسمُ وَالْخَلْفَ الْمَعْنَى وَأَمَّا الظَّاهِرُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى علاجٍ وَنَصْبٍ وَاحْتِيَالٍ وَمُدَارَّةٍ وَمَكْرُ كَمَا يَقْهِرُ الْعِيَادَ بِعَصْمِهِ بِعَصْمًا فَالْمُقْهُورُ مِنْهُ يَعُودُ قَاهِرًا وَالظَّاهِرُ يَعُودُ مَقْهُورًا وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى أَنْ جَمِيعَ مَا خَلَقَ مُلْتَبِسٌ بِهِ الذُّلُّ لِفَاعِلِهِ وَقَلْهُ الْإِمْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَةٍ عَيْنٍ غَيْرَ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ وَالظَّاهِرُ مِنْ أَنَّهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُهُ وَوَصَفتَ فَقَدْ جَمِعْنَا الاسمُ وَالْخَلْفُ الْمَعْنَى وَهَكَذَا جَمِيعُ الاسمَاءِ وَإِنْ كُنَّا لَمْ نُسَمِّهَا كُلُّهَا فَقَدْ يَكْتُفِي لِلْإِعْتِيَارِ بِمَا أَقْبَلْنَا إِلَيْكَ وَاللَّهُ عَوْنَاتُ وَعَوْنُوكَ فِي إِرْشَادِنَا وَتَوْفِيقِنَا.

٣. حَدَثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَثَنَا مُحَمَّدُ يَقْوُبُ قَالَ: حَدَثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ الْحُسَينِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ مَالِكِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَنْسًا بِالْحُرُوفِ وَهُوَ غُرْ وَجَلٌ بِالْحُرُوفِ غَيْرُ مَنْتَوْتٍ وَبِاللُّفْظِ غَيْرُ مَنْتَوْتٍ وَبِالشَّخْصِ غَيْرُ مَجْسِدٍ وَبِالشَّيْبِهِ غَيْرُ مَوْضُوفٍ وَبِاللُّؤْنِ غَيْرُ مَضْبُوعٍ مُنْفَعِي عَنْهُ الْأَقْطَارِ مُبَعِّدُ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسْ كُلُّ مَتَوْهُمْ مُسْتَبِرٌ غَيْرُ مَسْتَوْتُرٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً ثَامِنَةً عَلَى أَرْبِيبَةِ أَجْزَاءِ مَعَالِيَّنِ مِنْهَا وَاجْدُ قَبْلَ الْأَخْرَ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةً أَسْمَاءً لِفَاقَةَ الْخُلُقِ إِلَيْهَا وَحَجَبَ وَاحِدًا مِنْهَا وَهُوَ الْاسْمُ الْمَكْتُونُ الْمَخْزُونُ بِهِذِهِ الْأَسْمَاءِ ثَلَاثَةُ الَّتِي أَظْهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسَخَرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ أَسْمٍ مِنْ هَذِهِ أَرْبِيبَةِ أَرْ كَانِ

همچنین لطیف به معنایی کاستی، لغتی و کوچکی نیست، ولیکن معنای لطف آن است که علم، قدرت و حکم او، در همه چیز نفوذ کرده و در کوچک و بزرگ آن جاری و روان است و ممتنع است که ادارک شود، همانند قول تو: به این امر بی نیزدم و به منه و اعتقد لغایتی نمی توانی برد و همین قول به تخبر می دهد که عقل در آن به جهت دوری از فهم، چشم فرو بسته و آن را نمی بیند و به مطلوب نمی رسد و آن گونه به نهایت عمق و لطافت رسیده که وهم و خیال نمی تواند آن را درک کند. پس همچنین است لطف خدای تبارک و تعالی که نمی توان اورابه حد و اندازهای درک کرد، با اورابه وصفی تعریف نمود و لطافتی در ما به معنایی کوچکی و کمی است. پس این اسم برای ما و خدا آمده است و معنا مختلف است. اما تخبر به این معنای است که چیزی از او پوشیده نیست و ازا او فوت نمی شود، نه به جهت تجربه و اعتبار که اندیشه و فکر در بی آن رفته باشد یعنی اگر تجربه و اعتبار نبود، چیزی را نمی داشت؛ چراکه هر کس چنین باشد جاهل خواهد بود، در صورتی که خدای تبارک و تعالی همیشه به آنچه افریده خبری و آگاه بوده و می باشد و خبری از مردم آن جاست که بعد از جهل، متعلم و خبری و آگاه شده است و این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است. و اما ظاهر نه به این جهت است که بر فراز چیزها برآمده و در بالا آن سوار شده، با بر آن نشسته، باه اعلام زبانه آن بالا رفته است، ولیکن به جهت فهر و غلبۀ او بر همه چیز است و قدرتی که بر آنها دارد، چنانکه مردی می گوید: بر دشمنان غالب شدم، خدا مرا بر دشمن غالب گردانید و با این سخن، از پروروزی و غلبۀ خویش خبر می دهد. پس همچنین است ظهورو پیروزی خدا بر دشمنان. ظهور خدا نوعی دیگر نیز دارد که خدا ظاهر و آشکار است برای کسی که او را اراده نماید. چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست، او آنچه را که به وجود آید تدبیر می فرماید. پس کلام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است، زیرا تدر هر جا که روآوری غیر از صنعت او چیزی را مشاهده نمی کنی و از آثار قدرتش آنقدر در تو هست که تو را بی نیاز می سازد و ظاهر از ما آن است که به خودی خود آشکار و معلوم به حدش باشد. پس این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است. اما باطن به معنای پنهان شدن در اشیاء نیست به گونه ای که در آن فرو رفته باشد، ولیکن این وصف نسبت به او به این معنا است که علم، حفظ و تدبیر شد را در باطن همه چیز سر ایتم فرموده است، چنانکه گوینده می گوید: به آن آگاهی باقیم، یعنی از از پوشیده او آگاه شدم، و باطن نسبت به ما آن است که در چیزی نایبدا شده و در پرده رفته باشد، و این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است. اما قاهر به معنای علاج، حبیله، رحمت، مذرا و مکر نسبت که بر کسی غالب شود، چنانکه بعضی از سندگان نسبت به بعض دیگر به این اسباب غالب می شوند و مغلوب از آنان، غالب می شود و غالب، مغلوب می گردد. ولیکن این وصف، نسبت به خدای تبارک و تعالی به این معنا است که افعال و خالق همه چیز است و تمام آنچه افریده، برای او جمله خواری و فروتنی بر تن پوشیده، همه مقهور و مغلوب قدرت او هستند و نمی تواند از آنچه که نسبت به آنها اراده فرموده، استناع نمایند و یک چشم برهم زدن از حکم او بپرون نمی روند، به هر چه می گوید: موجود شوام جو می شود و قادر نسبت به ما به آن معنا است که بیان کردم و وصف نمودم. پس این اسم برای ما و خدا آمده است ولی معنا متفاوت است. و همه نامهای خدا چنین است، گرچه که ما نام آنها را نام نبرده باشیم و چیزی که به تعلیم نمودیم کفایت می کند و خداوند در ارشاد و توفیق مان، یاور تو و یاور ما است.

۲- ابراهیم بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: اخدای تبارک و تعالی نامها را به حروف افرید و ابه حرفاها موصوف نیست. اوه لفظی گویانیست و در مرتبه جسمیت نیست و موصوف به تشییه نیست و به رنگ رنگ شده نیست.

فَذِلِكَ الْثَّانِيَعْشَرُ كَنَاثِمُ حَلْقٍ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهَا ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ يَقْتَلُ مَنْ شُوَبَ إِلَيْهَا فَهُوَ: الرَّحْمَنُ الرَّجِيمُ الْمَلِكُ الْقَدُوسُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُضَوِّرُ الْحَمِيمُ الْقَيُومُ لَا تَأْخُذُهُ سَيِّءَةٌ وَلَا تَنْوِمُ الْغَالِيمُ الْخَيْرُ الشَّمِيمُ الْبَصِيرُ الْحَكِيمُ الْغَرِيزُ الْجَبَارُ الْمُشَكِّرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْمُفَقِّدُرُ الْقَادِرُ الشَّالِمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَمِّمُ الْبَارِئُ الْمُنْتَشِيُّ الْبَدِيعُ الرَّفِيقُ الْجَلِيلُ الْكَرِيمُ الرَّزَاقُ الْمُحْسِنُ الْمُغْيِثُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ فَهُنَّ أَسْمَاءُ الْأَشْفَاءِ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تُنْتَهِيَ الْأَلْثَانِيَّةُ وَسَيِّئَاتُ
اسْمَاهُ فِيهِ نِسْبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْأَلْثَانِيَّةِ وَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الْأَلْثَانِيَّةُ أَرْكَانٌ وَحُجَّبٌ لِلَّاطِنِ الْوَاحِدُ الْمُنْكَرُونُ الْمَخْرُونُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْأَلْثَانِيَّةِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (قُلْ اذْعُوا اللَّهَ أَوْ اذْعُوا الرَّحْمَنَ أَيْمًا مَا تَدْعُوا فَإِلَهُ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى).^(١)

٤. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسْنَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَمُوسَى بْنِ عَمْرُو وَالْحَسَنِ بْنِ عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَمَانَ عَنْ أَبِي سَيَّانِ قَالَ: سَأَلَ أَبَا الْحُسْنَى الرَّضَامِيَّاً: هَلْ كَانَ اللَّهُ غَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا!؟ قَالَ: «مَا كَانَ اللَّهُ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ لَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَشَاهِدَهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا هُوَ نَفْسُهُ وَنَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ وَلَيْسَ يَتَحَاجَّ أَنْ يَسْمَعَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ احْتَازَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لَعِظِيرَه يَدْعُوهُ بِهَا لَأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ قَائِلًا مَا احْتَازَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلُّهَا فَمَنْنَاهُ اللَّهُ وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لَأَنَّهُ عَلَى عَلَا كُلُّ شَيْءٍ». ﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾

٥. وَبِهَذَا الاشتِدَادِ عَنْ مُحَمَّدِينَ سَيَّانِ قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنِ الْأَسْمَاءِ مَا هُوَ؟ قَالَ: «صِفَةٌ لِمَوْضُوفٍ».

عَرَضَتْهُ عَلَيْهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِينَ إِشْمَاعِيلَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ بَكْرِيَنْ صَالِحَ عَنْ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ خَالِدِيِنَ بَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهِيَّا قَالَ: «أَسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ أَسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَحْلُوقٌ مَا خَلَقَ اللَّهُ فَإِنَّمَا مَا عَبَرَتْهُ الْأَنْسُ أَوْ مَا عَمِلَتْهُ الْأَنْدِيَةِ فَهُوَ مَحْلُوقٌ وَاللَّهُ غَايَةُ مِنْ غَايَةٍ وَالْمُعْتَنَى غَيْرُ الْغَايَةِ وَالْغَايَةُ مَوْضُوفَةٌ وَكُلُّ مَوْضُوفٍ مَصْنُوعٌ وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْضُوفٍ يَحْدِدُ مُسْمَى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَشَرَفَ كَيْنُوتَهُ

گوش و کنارها از او نفی شده، اندازه‌ها از او دور شده حس هر صاحب توهی از او پوشیده است. او پنهانی است که پوشیده نبود.

پس آن نام را کلمه تمام گردانید که مشتمل بر چهار جزء، که یکی از آنها پیش از دیگری نیست. پس سه نام از آن نامهای راه به جهت احتیاج خلابق به آنها ظاهر گردانید و یک نام از آن نامها را محجوب و مستور ساخت و آن، نامی است که از جمیع خلابق پوشیده شده و در خزانه علم خدا است و غیر از اوسکی آن رانمی داند و این نامهای سه گانه ظاهر شده‌اند پس آنچه در بین آنها کمال ظهور را دارد کلمه الله است و برای هر نانی از این نامها، چهار رکن رامسخر و رام گردانید. پس آنچه ذکر شد دوازده رکن می‌شد. بعد از آن برای هر کنی از این نکهای دوازده گانه، سی نام آفرید که هر یکی از آنها نشانگر فعلی از افعال اوست که به آن رکنها منسوبند که عبارتند از: حملان، رحیم، ملک، قفس، خلق، باری، مصوّر، حتی، قبوم، لا تاخذن سنه ولا نوم، علیم، خبیر، سمعیع، بصیر، حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقدّر، قادر، سلام، مؤمن، مهمین، باری، منشی، بدیع، رفعی، جلیل، کریم، رازی، محیی، ممیت، باعث و وارت.

پس این نامها و نامهای نیکوی دیگر او، تا آنکه سیصد و شصت نام تمام شود، همه اینها به این نامهای سه گانه منسوبند و این نامهای سه گانه اکنون و آن یک نام مکنون و مخزون به واسطه این نامهای سه گانه پوشیده شده است و این معنای فرموده خدا است که: «بگو: خدا را بخوانید بار حملان را بخوانید لوار نامهای نیکوست».

۴- ابن سنان گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا خدا پیش از آنکه خلق را بیافریند به خودش آگاه بود؟» فرمود: «بلی». عرض کرد: «نفس خود را می‌دید و به آن سخنی را می‌شنید؟» حضرت فرمود: «خداآنده نیازی به این نداشت، زیرا که از خودش سوال نمود و از آن طلب نمی‌فرمود. اونفس خویش و نفس اوبود، قدرش ناگذ بود، محتاج به این نبود که نفس خود را به نامی بنامد، ولیکن برای خودش نامی چند به جهت غیر خویش برگزید که او را به آن نامها بخواند، زیرا که هرگاه به نامش خوانده نشود، شناخته نخواهد شد.

پس نخستین چیزی که برای خودش برگزید، علی عظیم (برتر و بزرگتر) بود. جرا که او از همه برتر و الاتر است. پس معناش اللہ است و نامش علی عظیم نخستین نام اوست، زیرا که او علی است و بر هر چیزی برتری یافته است.

۵- محمد بن سنان گوید: از آن حضرت پرسیدم اسم خدا چیست؟ فرمود: «صفتی است برای موصوف».

۶- عبدالاعلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «نام خدا غیر از خدا است و هر چیزی که نام چیز بر آن واقع شود مخلوق است، ولی آنچه زبانها از آن تعبیر می‌کنند، یا دسته‌دار آن کار می‌نمایند، مخلوق شده‌اند و الله، غایت کسی است که آن را غایت قرار نداده و غایت شده غیر غایت است. غایت موصوف است و هر موصوفی ساخته شده است و صانع چیزها غیر موصوف به اندازه معینی است. کسی به او هستی نداده که هستی او به صنع غیر او شناخته شود و به غایتی متناهی نشده مگر آن که غایت، غیر او

يُصْنَعُ غَيْرُهُ وَلَمْ يَتَنَاهُ إِلَى غَايَةِ الْأَكَانَتِ غَيْرُهُ لَا يَذَلُّ مِنْ فَهْمِ هَذَا الْحُكْمِ أَبْدًا وَمُؤْتَمِرًا
الْتَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَأَرْغُوهُ وَصَدِقُوهُ وَتَعْهِمُوهُ يَادُنَّ اللَّهِ مِنْ رَعْمِهِ يَعْرُفُ اللَّهُ بِحِجَابٍ
أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لَانَّ الْحِجَابَ وَالْمِثَالَ وَالصُّورَةَ غَيْرَهُ وَإِنَّهُ مُؤْتَمِرٌ وَاحْدَهُ
مُوَحَّدٌ فَكَيْفَ يُوَحِّدُ مِنْ رَعْمِهِ عَرْفَهُ بِغَيْرِهِ؟ وَإِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْ عَرْفِهِ بِاللَّهِ وَمِنْ لَمْ
يَعْرَفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرَفُ غَيْرَهُ لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ فِي الْأَنْدَارِي
الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَاللَّهُ يُسَمِّي بِأَسْمَائِهِ وَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَالْأَشْيَاءِ غَيْرُهُ.

٧. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ أَبْيَ
عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشِّرٍ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَفَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي
جَفَّافِ الْمَدِينَيِّ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارُكُ وَتَعَالَى لَهُ أَسْمَاءُ وَصِفَاتُ
فِي كِتَابِهِ فَأَسْنَاوْهُ وَصِفَاتُهُ هِيَ هُوَ قَالَ أَبُو جَفَّافِ: إِنَّ لَهُنَّا الْكَلَامَ وَجَهِينَ: إِنْ كُنْتَ
تَقُولُ: هِيَ هُوَ أَيْ إِنَّهُ ذُو عَدْدٍ وَكُثْرَةٍ تَعْلَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ: لَمْ تَزُلْ هَذِهِ
الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ فَإِنَّ لَمْ تَزُلْ يَخْتَمِلُ مَعْنَيَيْنِ فَإِنْ قُلْتَ: لَمْ تَزُلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَمُؤْتَمِرًا
مُسْتَحْقِقًا فَتَقُومُ وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ: لَمْ يَزُلْ تَصْوِيرُهَا وَهِجَاوُهَا وَتَقْطِيعُ حُرُوفِهَا فَمَعَادُ
اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ بَلْ كَانَ اللَّهُ وَلَا خَلَقَ ثُمَّ حَلَقَهَا وَسِيلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ حَلْقِهِ
يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَيَبْعُدُونَهُ وَهِيَ ذُكْرُهُ وَكَانَ اللَّهُ وَلَا ذُكْرُهُ الْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ
الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزُلْ وَالْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتُ الْمَعَانِي وَالْمَغْنِيَّ بِهَا هُوَ اللَّهُ الَّذِي
لَا يَبْلِغُهُ الْاِخْتِلَافُ وَالْاِتِّلَافُ وَإِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَيَأْتِلِفُ الْمُتَجَزِّئُ فَلَا يَقُولُ: اللَّهُ مُؤْتَلِفٌ
وَلَا اللَّهُ كَثِيرٌ وَلَا قَلِيلٌ وَلَكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ لَأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَاللَّهُ وَاحِدٌ
لَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهِّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثْرَةِ وَكُلُّ مُتَجَزِّئٌ وَمُتَوَهِّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثْرَةِ فَهُوَ
مَخْلُوقٌ ذَلِيلٌ عَلَى حَالِهِ لَهُ».

فَقَوْلُكَ: إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ خَبِرَتْ أَنَّهُ لَا يُغَيِّرُ شَيْءًا فَتَنَقَّيْتُ بِالْكَلِمَةِ الْمُجَزَّرَةِ وَجَعَلْتُ
الْعَجَزَ سِوَاهُ وَكَذَلِكَ قَوْلُكَ: عَالِمٌ إِنَّمَا نَقَيْتُ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَجَعَلْتُ الْجَهْلَ سِوَاهُ فَإِذَا
أَفْتَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْتَى الصُّورَ وَالْهِجَاءَ وَلَا يَنْقَطِعُ وَلَا يَزَالُ مِنْ لَمْ يَزُلْ عَالِمًا قَالَ الرَّجُلُ:
كَيْفَ سَمِّيَ رَبُّنَا سَمِيعًا؟ قَالَ: لَا يَحْخُى عَلَيْهِ مَا يَدْرُكُ بِالْأَسْمَاعِ وَلَمْ تَصِفْهُ بِالسَّمْعِ
الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْيِ وَكَذَلِكَ سَمِينَاهُ بِصِيرَةً لَا يَحْخُى عَلَيْهِ مَا يَدْرُكُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنِ

بوده باشد، و هر کس این حکم را بفهمد هرگز خوار و ذلیل نگردد و این همان توحید خالص است. پس - به اذن خدا - به آن اعتقاد داشته باشید و آن را تصدیق نمایید و بفهمید. هر کس گمان کند که خدا را به حجاب، یا به صورت، یا به مثال می‌شناسد، مشک است؛ چراکه حجاب، صورت و مثال غیر اوست. و بنی تردید او بگانه نهاد است. پس چگونه اورابه بگانگی می‌شناسد کسی که می‌پندرد اورابه غیر او شناخته است.

نهایکسی خدا را شناخته که توسط خود خدا شناخته و هر کس اورا توسط خودش خودش شناخته در واقع اورا شناخته است، بلکه غیر اورامی شناسد، بین خالق و مخلوق چیزی نیست. پس خدا آفریننده همه چیزهای از چیزی که بوده، می‌باشد. خدای نامهای خود نامیده می‌شود و او غیر نامهای خود است و نامها غیر او هستند. ۷- ابو‌هاشم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام بودم که مردی از آن حضرت پرسید: امرا از پروردگار عالم تبارک و تعالیٰ آنگاه کن که آیا آن‌نمایها و صفاتی در کتابش دارد؟ آیا آن‌نمایها و صفات خود است؟

حضرت ابو‌جعفر امام جواد علیه السلام فرمود: «این سخن دو وجه دارد: اگر می‌گویی که اینها او هستند، به این معنا که خدا صاحب عدد و کثرت است، خداوندان این برتر است و اگر می‌گویی که این صفات و نامها همیشه بوده‌اند، لفظ همیشه دو معنا احتمال دارد. پس اگر بگویی که همیشه اینها نزد خدار علمش بوده و او شایسته اینها بوده است، از این‌جهت چیزی غیر از اوباشد، بلکه خدای تعالیٰ بود و هیچ آفریدمای نبود. بوده است، پس به خدا پناه می‌بریم که با او چیزی غیر از اوباشد، بلکه خدای تعالیٰ بود و هیچ آفریدمای نبود. سپس آن‌نمایها و صفات را آفرید تا وسیله‌ای بین او و آفریدگاش باشد که به وسیله اینها به سویش نفرع و زاری نمایند، او را عبادت کنند و اینها ذکر و یاد او هستند که خدا بود و ذکر و یادی نبود و آنکه به ذکر مذکور است خدایی است قدیم که همیشه بوده و نامها و صفات از نظر معنا مخلوقاتی هستند که مقصود از اینها خدایی است که اختلاف و انتلاف لایق شان اولینست و تنها متجزی و صاحب اجزا پراکنده می‌شود. پس نمی‌توان گفت که خدا چیزی بهم آمیخته است و نه آن که خدا بسیار و بالندک است، ولیکن در ذات خود قدیم است، زیرا آنچه غیر از یکنی باشد، صاحب اجزا است و خدا بگانهای است که جزئی ندارد و اورابه کمی و بسیاری نمی‌توان توهمند کرد و هر چه جزء داشته باشد یا به کمی و بسیاری توهمند شود مخلوق است و بر خالق خود دلالت دارد.

پس اینکه می‌گویی خدا توانا است، خبر داده‌ای که چیزی او را عاجز نمی‌کند. پس به همین کلمه، عجز را از دور نموده‌ای و عجز را غیر او قرار داده‌ای. و همچنین گفتار توکه می‌گویی: خدا دانا است با همین کلمه، جهل را از اونتفی کرده‌ای و جهل را غیر او قرار داده‌ای. پس آنگاه که خدا چیزها را نیست و ناید کند، صورتها و هجاهای را همچنان کند و کسی که همیشه عالم بوده منقطع و زابل نمی‌شود.

آن مرد عرض کرد: «ما چگونه پروردگار خود را شنو نایمیدیم؟» فرمود: «زیراکه آنچه با گوشها دریافت می‌شود، بر او پنهان نیست و اورابه گوشی که در سر است وصف نکردم و همچنین اورابینا نایمیدیم، زیرا آنچه با چشمها دریافت می‌شود - از رنگ و شخص و غیر آن - بر او پنهان نیست و اورابه نگریستن چشم

وَشَخْصٌ وَغَيْرُ ذَلِكَ وَلَمْ تَصِفْهُ بِنَظَرٍ لِحَظَّتِ الْقَنْبَنِ وَكَذَلِكَ سَمِّيَاهُ لَطِيفًا لِسِمِّيهِ بِالثَّنِيِّ وَاللَّطِيفِ مِثْلِ الْبَعْوَضَةِ وَأَحْقَرَ مِنْ ذَلِكَ وَمَوْضِعُ الشَّقِّ مِنْهَا وَالْعُقْلُ وَالشَّهْوَةُ وَالسَّفَادُ وَالْحَدَبُ عَلَى نَشْلِهَا وَإِفْهَامُ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضِهَا وَنَقْلِهَا الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجَبَلِ وَالْمَقَاوِزِ وَالْأُوذِيَّةِ وَالْقَفَارِ فَعَلِمْنَا أَنَّ حَالَهَا لَطِيفٌ بِلَا كَيْفٍ وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُكْيَفِ.

وَكَذَلِكَ سَمِّيَ رَبِّنَا قَوِيًّا لَا بُقُوهُ الْبَطْشِ الْمَغْرُوفُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَلَوْكَانَ قُوَّةً قُوَّةً الْبَطْشِ الْمَغْرُوفُ مِنَ الْخَلْقِ لِوَقْعِ التَّشْبِيَّةِ وَلَا حَتَّمَلَ الرِّيَادَةَ وَمَا حَتَّمَلَ الرِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ وَمَا كَانَ نَاقِصًا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ وَمَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزًا فَرَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا شَيْءٌ لَهُ وَلَا ضَدُّ وَلَا بَدْ وَلَا كَيْفٍ وَلَا نِهَايَةٌ وَلَا قَطْأَرٌ مُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تُمْثِلَهُ وَعَلَى الْأَوْهَامِ أَنْ تَحْدُهُ وَعَلَى الصَّمَائِيرِ أَنْ تَكِيفَهُ جَلَّ عَنْ أَذَا خَلَقَهُ وَسِماتِ بَرِّيَّهُ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عَلُوًّا كَبِيرًا .

٨ . حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسِنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَكْرِنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيمُ بْنُ بَهْلُولَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسِنِ الْعَبَدِيِّ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ اثْمَانًا مِائَةً إِلَى وَاحِدًا مِنْ أَخْصَاها دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهِيَ اللَّهُ الْأَلَهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِيُّ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَقِيقُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ الْحَقِيقُ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّجِيمُ الدَّارِيُّ الرَّزِاقُ الرَّقِيبُ الرَّءُوفُ الرَّاضِيُّ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ الشَّيْدُ الْسُّبُوحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفْوُ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغَيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرَزُ الْغَنَّاثُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقَدُوسُ الْقَوْيُ الْقَرِيبُ الْقَيُومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِيُ الْحَاجَاتِ الْمُجِيدُ الْمَوْلَى الْمَنَانُ الْمُجِيطُ الْمُبِينُ الْمُقْسِطُ الْمُصْوَرُ الْكَبِيرُ الْكَافِيُّ كَاشِفُ الضُّرِّ الْوَزِيرُ النُّورُ الْوَهَابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِيُّ الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُ الْبَاعِثُ التَّوَابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدَّيَانُ الشَّكُورُ الْغَظِيمُ الْلَّطِيفُ الشَّافِيُّ .

وصف نکرده‌یم و همچنین او را لطیف نامیدیم به جهت علمش به چیز کوچک و ریز - چون پشته بسیار ریز و ریزتر از آن - موضع شکافتن و عقل و شعور و خواهش آمیزش نرباماده و مهربانی او بر فرزند خوبیش و فهمانیدن بعضی از آنها به بعضی دیگر و نقل کردن خودرنی‌ها و آشامیدنی‌ها برای فرزندان خوبیش در کوهها، ببابانها، رودخانه‌ها، صحراء‌ها خشک‌بی‌آب و علف؛ پس دانستیم که آفریدگار آنها لطیف است که بدون چگونگی علم به این امور لطیفه دارد و کیفیت و چگونگی فقط برای مخلوق است که به چگونگی متصف می‌گردد.

همچنین پروردگار ما قوی و توانانمیده شده است، نه به قوت نفس که در مخلوق معروف است. واگر قوتش قوتی بود که در خلق معروف است، البته اوبه خلق تشیبه‌ی شد و احتمال زیادتی داشت، و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد، احتمال نقصان دارد و آنچه نقصان داشته باشد، قدری نخواهد بود و آنچه قدیم نباشد، درمانه خواهد بود. پس پروردگار ما - تبارک و تعالی - نه شبیه دارد و نه ضد نه همتا. او را چگونگی و نهایت و مکان‌ها نیست. بر دلها حرام است که او را مبتل و مصور سازند و بر وهمها و خیال‌ها حرام است که او را ندانه نمایند و بر اندیشه‌ها حرام است که چگونگی او را نصرت کنند. او بزرگوارتر از آن است که هویت و صفات آفریدگانش در او باشد، و به برتری بزرگی از این برتری دارد.

۸- سلیمان بن مهران از امام صادق از نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداؤند تبارک و تعالی را ندو و نه نام است که حد نام است مگر یکی. هر کس آنها را بشارد وارد بهشت می‌شود و آنها عبارتند از: الله (خدا)، الله (معبود)، واحد (یکی)، احد (یگانه)، صمد (پناه نیاز‌مندان)، اول (نخستین)، آخر (بسین)، سمع (شنوا)، بصیر (بینا)، قاهر (توان)، قاهر (فهیکننده)، علی (بلند مرتبه)، اعلی (برتر)، باقی (دازپس مانده)، بدیع (از نوپدید اور نده)، باری (آفریننده)، اکرم (بزرگوارتر)، ظاهر (اشکار)، باطن (نهان)، حق (زنده)، حکیم (درست‌کردار)، علیم (دان)، حليم (بربدار)، حنفیظ (نگاهدارنده)، حق (درست و راست)، حسب (ضابط و شمارنده)، حمید (ستوده)، حقی (مهربان)، رب (پروردگار)، رحمان (بسیار خشنده)، رحیم (نیک بخشاننده)، ذاری (آفریننده)، رازی (روزی دهنده)، رقب (نگاه دارنده)، رُوف (بسیار مهربان)، رالی (بیننده)، سلام (بری از همه ناشایسته‌ها)، مؤمن (تصدیق کننده)، مهیمن (اهیم)، عزیز (ارجمت)، غالب، جبار (بزرگوار)، کامکار، متکبر (بزرگوار)، سید (مهتر و آقا)، سپوح (باک از هر بیدی)، شهید (اگاه از هر چیز)، صادق (راستگو)، صانع (کردگار)، طاهر (باک)، عدل (عادل)، دادگر، عفون (گذر زنده)، غفور (آمر زنده)، غنی (بی نیاز)، غیاث (فرادر)، فاطر (نوآفریننده)، فرد (یگانه)، فتح (داور)، گشاینده، فالق (شکافنده)، قدمیم (دیرنه)، ملک (بادشاه)، قدوس (باک از هر عیبی)، فوی (توان)، قربی (نزدیک)، قیوم (پاینده)، قایض (فراگیرنده)، باسط (گستراننده)، قاضی الحاجات (رواکننده حاجات)، مجید (بزرگوار)، مولی (آزاد کننده)، منان (بسیار اعلام کننده)، محیط (قراگیرنده)، مبنی (اشکار کننده)، مقیت (توان، گواه)، مصوّر (نگاهدارنده صورت‌ها)، کریم (نیکوکار، گرانایه)، کبیر (بزرگوار)، کافی (بستنده)، کاشف الغر (بر طرف کننده ناخرسنده)، وتر (طاق)، نور (روشنی بخش)، وهاب (بسیار بخششند)، ناصر (باری دهنده)، واسط (بسیار عطا کننده)، ودود (دست مطبعان)، هادی (هدایتگر)، وفی (وفاکننده)، وکیل (کارگزار)، وارت (میراث برند)، بر (نیکوکار)، باعث (برانگیراننده)، تواب (بسیار توبه بذیر)، جلیل (بزرگوار)، صاحب جلال، جواد (صاحب جود و بخشش)، خبیر (آگاه)، خالق (آفریدگار)، خیر الناصرين (بهترین باری کننده)، دیان (جزاکننده)، شکور (سپاسگزار)، عظیم (بزرگ)، لطف (باریک بین) و شافعی (صحبت دهنده).

٩. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الصَّلَتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ الْمَقْبَلِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَشْفَعُ شَفَاعَةً وَتَشْفَعُونَ أَنَّمَا مَنْ دَعَ اللَّهَ بِهَا اشْتَجَابَ لَهُ وَمَنْ أَخْصَاصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

قال محمد بن علي بن الحسين مؤلف هذا الكتاب معنى قول النبي صلوات الله عليه: «إن الله تبارك وتعالى تسبعة و تسعين اسما من أحصاها دخل الجنة». إحصاؤها هو الإحاطة بها والوقوف على معانٰها وليس معنى الإحصاء عددها وبالله التوفيق.

الله الإله. الله والإله هو المستحق للعبادة ولا يحق العبادة إلا له وقوله: لم يزل إليها بمعنى أنه يحق له العبادة ولها ما ضل المشركون فقدروا أن العبادة تجب للأصنام سوها آلهة وأصله الإلاهة وهي العبادة ويقال: أصله الأله يقال: الله الرجل يأله إليه أي فزع إليه من أمر نزل به والله أي أجراه ومثاله من الكلام «الإمام» فاجتمعت همزتان في الكلمة كثر استعمالهم لها واستقلوها فخذلوا الأصلية لأنهم وجدوا فيما بقي دلالة عليها فاجتمعت لامان أولاهما ساكتة فأدعموها في الأخرى فصارت لما متقللة في قوله: الله.

الواحد الأحد. الأحد معناه: أنه واحد في ذاته ليس بذني أبعاض ولا أجزاء ولا أعضاء ولا يجوز عليه الأعداد والاختلاف لأن اختلاف الأشياء من آيات وحدانيته مما دل به على نفسه ويقال: لم يزل الله واحدا ومعنى ثان أنه واحد لا نظير له فلا يشاركه في معنى الوحدانية غيره لأن كل من كان له نظرا وآشيا لم يكن واحدا في الحقيقة ويقال: فلان واحد الناس أي لا نظير له فيما يوصف به والله واحد لا من عدد لأنه عز وجل لا يعد في الأجناس ولكنه واحد ليس له نظير.

وقال بعض الحكماء في الواحد والأحد: إنما قيل: الواحد لأنه متعدد والأول لا ثاني معه ثم ابتدع الخلق كلهم محتاجا ببعضهم إلى بعض والواحد من العدد في الحساب ليس قبله شيء بل هو قبل كل عدد والواحد كيف ما أدتره أو جرأته لم يزد عليه شيء و لم ينقص منه شيء تقول: واحد في واحد واحد فلم يزد عليه شيء ولم يتغير اللفظ عن الواحد فدل على أنه لا شيء قبله وإذا دل على أنه لا شيء قبله دل على أنه محدث

۹- ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی از امام رضا ز پدرانش از علی علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل نود و نه نام دارد. هر کس خدا را به آنها فراخواند، خدا پاسخ او را می‌دهد و دعایش را مستجاب کند و هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود».

محمد بن علی بن حسین، نگارنده این کتاب می‌گوید: معنای گفتار پیامبر علیه السلام که: خدای تبارک و تعالی نود و نه نام دارد، هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود آن است که: مراد از شمارش آنها، احاطه به آنها و آگاهی از معانی آنها است و منظور از شمارش، شمردن آنها نیست و بالله التوفيق.

الله إله همان مستحق پرستش است که بندگی برای غیر او شایسته نیست. و می‌گویی: خدا همواره إله بوده به این معنا که او شایسته پرستش است و از این رو، هنگامی که مشرکان گمراه شدند، وتقدیر کردند که عبادت برای بتها واجب است، آنها را الله نامیدند و اصل آن الإله بود که به معنای عبادت است. گفته می‌شود: اصل آن الله بود. گفته می‌شود: الله الرجل يأله إلهي يعني آن مرد او را زخندادی که به او فرود آمده بود، پناه داد. الله يعني او را پناه داد و مثال آن از کلام عرب کلمه امام است که دو همزه در آن جمع شده و در اثر کثرت استعمال آنها استعمال کردن آن راستگین شمرند و همزه اصلی را انداختند، زیرا که آنها، در آنجه باقی مانده بود، دلتنی بر آن یافتدند. پس دو لام جمع شد که اول آنها ساکن بود، پس آن رادر لام دیگر ادغام کردند، لام مشددی شد که در گفتار می‌گویی: الله.

واحد و أحد: معنای أحد این است که في حد ذاته یگانه است که دارای ابعاض، اجزا و اعضا نیست و اعداد و شماره‌ها و اختلاف بر آن روانیست. زیرا اختلاف چیزها از نشانه‌های وحدانیت است که به واسطه آن بر خویش دلالت کرده و گفته می‌شود: خدا همیشه واحد بوده است. معنای دوم آن که او واحد است که او را مانندی نیست و غیر او در معنای وحدانیت بالا و شرکت نمی‌کند، زیرا که هر کس دارای نظریها باشد در حقیقت واحد نیست و گفته می‌شود: فلانی واحد و یگانه مردم است یعنی: او در آنجه به آن وصف می‌شود نظری ندارد و الله واحد است نه به اعتبار عدد و شماره، زیرا که خدای عزوجل جزء اجتناس شمرده نمی‌شود، ولیکن خدا واحدی است که نظری ندارد.

یکی از حکما در مورد واحد و احد گوید: این که به او واحد گفته شده است: زیرا که او متوجه است و اولی که دومی با او نیست. آنگاه همه خلائق را پدید آورده، در حالی که به یکدیگر محتاجند و واحد از جمله عدد در حساب است که پیش از آن چیزی نیست، بلکه آن پیش از هر عددی است و واحد را هر گونه که اراده نمایی، یا جزء نهایی، چیزی در آن زیاد نمی‌شود و از آن چیزی کم نمی‌گردد. می‌گویی: یک، در یک، یکی است. پس چیزی بر آن نیفزا و لفظ از واحد متغیر نشده. پس دلالت می‌کند که

الشيء وإذا كان هو محدث الشيء دل أنه مفني الشيء وإذا كان هو مفني الشيء دل أنه لا شيء بعده فإذا لم يكن قبله شيء ولا بعده شيء فهو المتوجه بالأزل فلذلك قيل: واحد أحد.

وفي الأحد خصوصية ليست في الواحد تقول: ليس في الدار واحد يجوز أن واحدا من الدواب أو الطير أو الوحش أو الإنسان لا يكون في الدار وكان الواحد بعض الناس وغير الناس وإذا قلت: ليس في الدار أحد فهو مخصوص بالأدميين دون سائرهم والأحد ممتنع من الدخول في الضرب والعدد والقسمة وفي شيء من الحساب وهو متفرد بالأحدية والواحد منقاد للعدد والقسمة وغيرهما داخل في الحساب تقول: واحد واثنان وثلاثة وهذا العدد الواحد علة العدد وهو خارج من العدد وليس بعدد و تقول: واحد في اثنين أو ثلاثة فما فوقيها وهذا الضرب وتقول واحد بين اثنين أو ثلاثة لكل واحد من الاثنين نصف ومن الثلاثة ثلث وهذه القسمة والأحد ممتنع في هذه كلها لا يقال: أحد واثنان ولا أحد في أحد ولا واحد في أحد ولا يقال: أحد بين اثنين والأحد والواحد وغيرهما من هذه الألفاظ كلها مشتقة من الوحدة.

الصمد. الصمد معناه: السيد و من ذهب إلى هذا المعنى جاز له أن يقول: لم ينزل صمدا و يقال: للسيد المطاع في قومه الذي لا يقتضون أمرا دونه: صمد وقد قال الشاعر: «علوته بحسام ثم قلت له خذها حذيف فأنت السيد الصمد» وللصد معنى ثان وهو أنه المصمود إليه في الحاجات يقال: صمدت صمد هذا الأمر أي قد قصدت قصده و من ذهب إلى هذا المعنى لم يجز له أن يقول: لم ينزل صمدا لأنه قد وصفه عز و جل بصفة من صفات فعله وهو مصيبة أيضاً والصمد الذي ليس بجسم ولا جوف له وقد أخرجت في معنى «الصمد» في تفسير (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) في هذا الكتاب معان آخر لم أحب إعادتها في هذا الباب.

الأول و الآخر. الأول والآخر معناهما: أنه الأول بغير ابتداء والآخر بغير انتهاء. **السميع.** السميع معناه: أنه إذا وجد المسموع كان له ساما و معنى شأن أنه سميع الدعاء: أي مجيب الدعاء وأما السامع فإنه يتعدى إلى مسموع ويوجب وجوده ولا يجوز فيه بهذا المعنى لم ينزل والباري عز اسمه سميع لذاته.

پیش از خدا چیزی نیست، و هرگاه دلالت کند که چیزی پیش از اون نیست، دلالت می‌کند که او محدث و پدید آورنده هر چیز است و هرگاه او پدید آورنده هر چیز باشد، دلالت می‌کند که او نابود کننده هر چیزی باشد و هرگاه چیزی را نابود کند، دلالت می‌کند که چیزی بعد از اون نیست و چون پیش از اول و بعد از او چیزی نباشد، پس اور از اول یگانه و همیشه متوجه است. به همین جهت گفته شده: واحد، احد و در احد خصوصیتی است که در واحد نیست. می‌گویی در خانه واحدی نیست پس واحد بعضی از مردمان و غیر مردمان است و چون بگویی: واحدی در خانه نیست، جایز است که واحدی از جنبندگان، یا پرنده‌گان یا وحشی‌ها یا انسان‌ها در خانه نباشد. ولی احد به مردم - نه غیر مردم - اطلاق می‌شود وقتی می‌گویی: در خانه احدی نیست، این مخصوص به آدمیان است، نه سایر آنها و وروود احاد در ضرب، عدد، قسمت و چیزی از حساب ممتنع است. او به احادیث متفرد و تنهاست واحد پذیرنده عدد، قسمت و غیر این دو بوده و داخل در حساب است. می‌گویی: واحد، اثنان و ثلاثة، این عدد است. واحد علت عدد است و ازان بیرون است و عدد نیست. می‌گویی: واحدی در اثنین، یا ثلاثة و مافوق آن، یعنی یک ضرب شود در دویا به و آنچه بالاتر از آن است و این ضرب است. می‌گویی: واحدی در بین دو، یا سه، به هر یک از دورانصفی و از سه را ثالثی است و این قسمت است. احد در همه اینها ممتنع است. گفته نمی‌شود: احد و اثنان، احدی در احد، واحدی در احد و گفته نمی‌شود: أحدی در بین دو، احد، واحد و غیر این الفاظ همه از وحدت به معنای تهایی مشتق شده‌اند.

صمد به معنای سید و مهر است و هر کس این گونه معنا کرده جایز است بگوید: خدا همیشه صمد بوده و به بزرگی که در بین قومش مطاع باشد آن گونه که هیچ امری را بدون اجازه و انجام ندهند، صمد می‌گویند. شاعر گوید: او را با شمشیری جان ستان بلند نمودم آنگاه به او گفتم: این ضربت را بگیر ای حذیفه! که تو آقای مطاع هستی. معنای دوام صمد این که: صمد، مصمود الیه و مقصود الیه در حوانج است گفته می‌شود: صمدت صمد هذا الأمر، یعنی ان را قصد کردم و هر کس این گونه معنا کرده جایز نیست بگوید: خدا همیشه صمد بوده، زیرا که اخدا را به صفتی از صفات فعلش توصیف کرده است. اونیز مصیب است. و صمد کسی است که جسم نیست و جویی ندارد. البتہ برای صمد معانی دیگری نیز هست که در تفسیر سوره قل هو الله احد در همین کتاب آورده‌ام که دوست ندارم آنها در این باب تکرار شوند.

اول و آخر معنای این دونام آن است که خدا اول است بی اغاز و آخر است بدون پایان و انتهاء.

سمیع معنایش این است که هرگاه مسموعی که قابل شنیدن است، یافت شود، شنونده آن باشد.

معنای دوام آن که: شنونده دعا است، یعنی: مستجاب کننده آن است و سامع به معنای شنونده برای خود مسموعی می‌خواهد که موجب وجود آن باشد و طبق این معنای نمی‌توان گفت که خداوند همیشه سامع است و خدای عزوجل به خودی خود سمیع است.

البصير. البصير معناه: إذا كانت المبصرات كان لها مبصرًا ولذلك جاز أن يقال: لم ينزل بصيراً ولم يجز أن يقال: لم ينزل مبصراً لأنه يتعدى إلى مبصر ويوجب وجوده والبصرة في اللغة مصدر البصیر وبصر بصاره والله عز وجل بصير لذاته وليس وصفنا له تبارك وتعالى بأنه سمع بصیر وصفاً بأنه عالم بل معناه ما قدمناه من كونه مدركاً وهذه الصفة صفة كل حي لا آلة به.

القدير القاهر. القدير والقاهر معناهما: أن الأشياء لا تطيق الامتناع منه و مما يريد الإنفاذ فيها وقد قيل: إن القادر من يصح منه الفعل إذا لم يكن في حكم الممنوع والقهر الغلبة والقدرة مصدر قوله قدر قدره أي ملك فهو قادر قادر مقتدر وقدرته على ماله يوجد واقتداره على إيجاده هو قهره وملكه له وقد قال عز ذكره: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ^(١)) و يوم الدين لم يوجد بعد ويقال: إنه عز وجل قاهر لم ينزل و معناه: أن الأشياء لا تطيق الامتناع منه و مما يريد الإنفاذ فيها ولم ينزل مقتداً عليها ولم تكن موجودة كما يقال: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) و يوم الدين لم يوجد بعد.

العلیٰ الأعلى. العلي معناه: القاهر فالله العلي ذو العلي والعلاء والتعالي: أي ذو القدرة والقهر والاقتدار يقال: علا الملك علوأ و يقال لكل شيء قد علا: علا يعلو علوأ و على يعلو علاء و المعلاة مكتسب الشرف وهي من المعالي و علو كل شيء أعلى برفع العين و خفضها و فلان من علية الناس وهو اسم و معنى الارتفاع والصعود والهبوط عن الله تبارك وتعالى منفي و معنى ثان: أنه علا تعالي عن الأشباه والأنداد وعما خاضت فيه وساوس الجهل و ترامت إليه فكر الضلال فهو على متعال عما يقول الطالمون علوأكبيراً و أما الأعلى فمعناه: العلي و القاهر و يؤيد ذلك قوله عز وجل لموسى عليه السلام: (لَا تَحْفَظْ إِنْكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)^(٢) أي القاهر و قوله عز وجل في تحريض المؤمنين على القتال: (وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزُنُوا وَأَنْتُمُ الْأَئْلَمُونَ إِنْ كُثُرْتُمْ مُؤْمِنِينَ)^(٣) و قوله عز وجل: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَىٰ فِي الْأَرْضِ)^(٤) أي غلبهم واستولى عليهم وقال الشاعر في هذا المعنى:

٢. سورة طه، آية ٦٧.

٣. سورة آل عمران، آية ١٣٩.

٤. سورة الفاتحة، آية ٢.

٥. سورة فصلص، آية ٢.

بصیر معنایش این است که: هرگاه چیزهایی قابل دیدن باشد، خدا آنها را بیننده است. از این رو جایز است گفته شود: خدا پیوسته بینا بوده و جایز نیست که گفته شود: پیوسته بیننده بوده است، زیرا او به سوی بینندهای متعبدی می‌شود و موجب وجود آن است و بصارت در لغت مصدر بصیر به معنای بینا شدن است بصر بصارة یعنی بینا شد بینا شدنی و خداوند عزوجل به خودی خود بصیر است و این که ما اورا با سمع و بصیر وصف می‌کنیم، غیر از وصف عالم است. بلکه معنایش آن چیزی است که ما پیشتر آورده‌یم که او درگ کننده است و این صفت، صفت هر زنده‌ای است که هیچ افتی بالو نیست.

قدیر و قاهر، یعنی همه چیزها توان استناع از امواز چیزهایی که او را باده نفوذ در آنها را دارد، تدارند. گفته شده است: قادر کسی است که بتواند کاری را که در حکم ممتنع نیست، انجام دهد. و قهر به معنای غلبه است و قدرت مصدر قول توست که: قدر قدره یعنی مالک شد. پس او قدری، قادر و مقدر است و قدرتش بر آنچه یافته نشده و اقتدارش بر ایجاد آن، همان قهر و مالک بودن او بر آنهاست. خداوند فرموده: مالک روز جزا است و روز جزا هنوز موجود نشده است و گفته می‌شود: خداوند همواره قاهر است و معنایش این است که: هیچ چیز توان استناع از او و آنچه اتفاق و اجراء آن را در آنها اراده کرده است، ندارند. او پیوسته بر آنها مقندر بوده و حال آن که موجود نبوده‌اند، آنسان که گفته می‌شود: مالک روز جزا است. و روز قیامت هنوز موجود نشده است.

علی اعلی، علی به معنای قاهر است. پس خدای اعلی، دارای اعلی و علاء و تعالی است. یعنی صاحب قدرت، قهر و اقتدار است. گفته می‌شود: پادشاه غالب شد و در مورد هر چیزی که بلند شده باشد گفته می‌شود: علا یعلو علواً و علی یعلی علا، و معلّة جای کسب شرف است و آن از معالی گرفته شده است و علّه هر چیزی. به رفع و کسر عین. اعلای آن است و فلاتی از علیه مردمان است و آن اسم است. و معنای ارتفاع، بلند شدن و بالارفتن و فرود آمدن از خدای تبارک و تعالی منفی و دور است. معنای دوم آن که: اواز داشتن همانند و از آنچه وسوسه‌های جاهلان در آن فرو رفته و فکرهای گمراهان به سوی آن انداده شده است برتری دارد. پس او به برتری بزرگی از آنچه ستمکاران می‌گویند بزرگوار و برتر است.

و اما اعلی، معنایش علی و قاهر است. مؤید این سخن گفتار خدای عزوجل به موسی علیه السلام است که: متربس به راستی تو برتر و غالب هستی. یعنی بر آنها غالب و قاهری. همچنین قول خداوند در ترغیب مؤمنان بر کارزار: وسستی مکنید و آندوهناک مباشید شما برتر و غالب هستید اگر مؤمن باشید. و قول خدا: به راستی که فرعون در زمین برتری جست و نکبر کرد. یعنی بر آنها غلبه کرد و مستولی شد. و شاعر در این زمینه گفته:

«فلما علونا واستوينا عليهم ترکناهم صرعى لنسر وكاسر»

ومعنى ثان: أنه متعال عن الأشياء والأنداد أي متتره كما قال: (تَعَالَى عَنِّا يُشْرِكُونَ) ^(١)
الباقي. الباقي معناه: الكائن بغير حدث ولا قيام والبقاء ضد الفناء بقي الشيء بقاء و
يقال: ما بقيت منهم باقية ولا وقتهم من الله واقية والدائم في صفاتة هو الباقي أيضا
الذي لا يبيد ولا يفنى.

٣٠
أَبْدِيعُ. البديع معناه: مبدع البداع ومحدث الأشياء على غير مثال واحتذاء وهو
فعيل بمعنى مفعل كقوله عز وجل: (عَذَابُ الْأَيْمَمْ) والمعنى مؤلم ويقول العرب: ضرب
وجع والمعنى موجع وقال الشاعر في هذا المعنى:

«أَمْ رِيحَانَةُ الدَّاعِيِ السَّمِيعِ يُؤْرَقِي وَأَصْحَابِي هَجَوْعَ»

فالمعنى الداعي: المسمع والبدع الشيء الذي يكون أولًا في كل أمر ومنه قوله عز وجل:
(قُلْ مَا كُنْتُ بِدُعَاً مِّنَ الرُّسُلِ) ^(٢) أي لست بأول مرسل والبدعة اسم ما ابتدع من الدين و
غيره وقد قال الشاعر في هذا المعنى:

وَلَمْ يَكُنْ بِخَلْهَمَا بَدْعَةٍ
وَكَفَاكَ لَمْ تَخْلُقَا لِلنَّدِي
كَمَا حَطَّتْ عَنْ مَائِنَةِ سَبْعَةٍ
فَكَفَ عنِ الْخَيْرِ مَقْبُوضَةٌ
وَأَخْرَى شَلَاثَةِ آلَافِهَا
وَأَخْرَى شَلَاثَةِ آلَافِهَا

ويقال: لقد جئت بأمر بديع أي مبتدع عجيب.

الباريُّ. الباري معناه أنه بارئ البرايا أي خالق الخلق برأهم يبرؤهم أي خلقهم
بخلقهم والبرية الخلقة وأكثر العرب على ترك همزها وهي فعلة بمعنى مفعولة و
قال بعضهم: بل هي مأخوذة من بريت العود ومنهم من يزعم أنه من البري وهو التراب
أي خلقهم من التراب وقالوا: لذلك لا يهمز.

الآخرمُ. الآخرم معناه: الكريم وقد يجيء أقبل في معنى الفعل مثل قوله عز وجل:
(وَهُوَ أَهْمَنُ عَلَيْهِ) ^(٣) أي هين عليه ومثل قوله عز وجل: (لَا يَضْلِلُهَا إِلَّا الشَّقِيقُ) ^(٤) و
قوله: (وَسَيَجْبَهُنَا الْأَقْرَبُ) ^(٥) يعني بالأشقى والأنقى الشقي والتقي وقد قال الشاعر في

٢. سورة الأحقاف، آية ٩.

١. سورة بيرس، آية ١٨.

٣. سورة روم، آية ٢٧.

٤. سورة ليل، آية ١٧.

٥. سورة ليل، آية ١٥.

«پس آنگاه که بر آنها غالب و مستولی شدیم، آنها را زیادراوردهم و برای کرس و عقاب رها کردیم». معنای دوم آن که او از اشیاء و همتایان، متعالی و برتر است. یعنی منزه است، همچنانکه فرمود: واوز آنچه شرک می‌ورزند، برتری دارد.

باقی معنایش کافی و موجود بدون حدوث و فنا است و بقا ضد فنا است. این چیز باقی ماند باقی ماندنی. گفته می‌شود: ما بقیت منهم باقیه ولا قوتهم من الله واقیه یعنی هیچ فردی از آنها باقی نماند و هیچ نگاه دارنده ای آنها را از خدا نگاه نداشت. و دائم نیز در صفات خدا همان باقی است که هلاک نمی‌شود و فنا ندارد.

بدیع به معنای مبدع بدیاع یعنی مختار تازه‌ها و پدید آوردنده چیزها بدون الگو است. بدیع بروزن فعیل به معنای مُفعَل است. مانند گفتار خدا: عذاب الیم که به معنای مؤلم است، یعنی عذابی دردناک. عرب می‌گوید: ضرب وجیع به معنای موجع یعنی: زدنی درد آور.

شاعر در این زمینه گوید: «آیا از بوی خوش فرخوان شواندنده مرای خواب و بیدار می‌کند و حال آن که یاران من خفتگانده» که به معنای داعی مسمع است. و بعد: «به کسر باء و سکون دال» چیزی است که در هر امری تازه و نوباشد و از این است گفتار خدا که: بگو من تازه و پیدا شده از پیامبران نیستم. یعنی: من نخستین کسی نیستم که به پیامبری برانگیخته شده باشم، جراحت که پیش از من پیامبرانی بوده‌اند و بدعت نام آن چیزی است که نوپیدا شده است، خواه در دین باشد یا غیر آن که شاعر در این زمینه گفته است: کفهای دست تو برای بخشش آفریده نشده‌اند و بخل آنها چیز تازه‌ای نیست. پس یک دست بسته است، مانند کم شدن هفت از صد (در حساب جمل) و دیگری نیز سه هزار و نهصد است که خود روشی دارد (به حساب جمل کنایه از بخیل بودن شخص مورد نظر است).

باری به این معنای است که خدا آفریدگار آفریدگان است. گفته می‌شود: «براهم ببرؤه» یعنی: خلقهم بخلقهم و بزیره به معنای خلیقه است. بیشتر عرب همزه آن را نمی‌خوانند و آن فعیله به معنای مفعوله است. برخی گفته‌اند: آن از بزیر العود (یعنی چوب راترشیدم). گرفته شده است و برخی از ایشان گمان دارده که آن از بزیر که به معنای خاک است مشق شده یعنی آنها را از خاک آفریده و گفته‌اند: به همین جهت همزه داده نمی‌شود.

اگرم به معنای کریم است و گاهی افعل به معنی فعیل می‌آید، مانند گفتار خدا: «هواهون علیه یعنی و آن بر او سهل و آسان است. یعنی آسانتر است و مانند گفتار خدا که: «لا یصلیها إلأ الأشقى» یعنی در آن آتش در نمی‌آید مگر اشقی و قول خدا که: «سیجنیها الاتقی» یعنی به زودی پرهیزکار از آن دور کرده شود. مرادش از اشقی و اتقی، شقی و تقی (بدبخت و پرهیزکار) است.

هذا المعنى:

«إن الذي سُمِّيَ السماء بْنِ لَنَا

الظاهر. الظاهر معناه: أنه الظاهر بآياته التي أظهرها من شواهد قدرته وآثار حكمته وبينات حجته التي عجز الخلق جميعاً عن إبداع أصغرها وإنشاء أيسرها وأنحرها عندهم كما قال الله عز وجل: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَاباً وَلَا جِنْمُوَالَّهُ) ^(١) فليس شيء من خلقه إلا وهو شاهد له على وحدانيته من جميع جهاته وأعرض تبارك وتعالي عن وصف ذاته فهو ظاهر بآياته وشواهد قدرته محتجب بذاته ومعنى ثان: أنه ظاهر غالب قادر على ما يشاء ومنه قوله عز وجل: (فَأَضْبَحُوا ظَاهِرِينَ أَيْ غَالِبِينَ لَهُمْ) ^(٢).

الباطن. الباطن معناه: أنه قد بطن عن الأوهام فهو باطن بلا إحاطة لا يحيط به محيط لأنَّه قدم الفكر فخيَّبت عنه وسق المعلوم فلم يحيط به وفات الأوهام فلم تكتنه وحارث عنه الأ بصار فلم تدركه فهو باطن كل باطن ومحتجب كل محتجب بطن بالذات وظهر وعلا بالأيات فهو باطن بلا حجاب والظاهر بلا اقتراب ومعنى ثان: أنه باطن كل شيء أي خبير بصير بـ ما يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلَمُونَ وبكل ما ذرأ وبرا وبطانة الرجل ولبيجته من القوم الذين يداخلهم ويداخلونه في دخلة أمره والمعنى أنه عالم بسرائرهم لأنَّه عز وجل يحيط في شيء يواريه.

الحَيِّ. الحي معناه: أنه الفعال المدير وهو حي لنفسه: لا يجوز عليه الموت والفناء وليس يحتاج إلى حياة بها يحيا.

الْحَكِيمُ. الحكيم معناه: أنه عالم والحكمة في اللغة العلم ومنه قوله عز وجل: (يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ) ^(٣) ومعنى ثان: أنه محكم وأفعاله محكمة متقدمة من الفساد وقد حكمته وأحكمته لفتان وحكمة اللجام سميت بذلك لأنَّها تمنعه من الجري الشديد وهي ما أحاطت بحنكه.

٢. سورة الصاف، آية ١٤.

١. سورة الحج، آية ٧٣.

٣. سورة بقرة، آية ٢٦٩.

شاعر در این زمینه گفته است: به راستی آنکه آسمان را بلند گردانیده برای ما خانه‌ای بنا کرده که ستونهایش عزیز و دراز است.

ظاهر یعنی خدابه آیات و علامات خویش که آنها را شواهد قدرت، آثار حکمت و بینات حجتش آشکار ساخته است. ظاهر است که همه افریدگان از پدیده اوردن کوچکترین آنها و ایجاد آسانترین و کوچکترین آنها عاجزند، آنسان که خنای عزو جل فرموده است: به راستی غیر از خداکسانی را که می خوانید و می پرسید هرگز توانایی افریدن مگسی را با وجود کوچکی آن ندارند و اگر چه برای افریدن آن اجتماع کنند و اتفاق نمایند. پس چیزی از خلق خدا نیست، مگر آنکه شاهد بر وحدانیت اوست از همه جهاتی که دارد و خنای تبارک و تعالی از وصف ذاتش اعراض فرمود. پس او به وسیله آیات و شواهد قدرتش ظاهر و از جهت ذاتش پوشیده است.

و معنای دوم اینکه او غالب و قادر بر آنچه می خواهد، می باشد و از همین معناست گفتار خدای عزو جل، پس صحیح کردن در حالی که ظاهر شدند. یعنی بر آنلان غالب و مدد.

باطن یعنی خدا از خیالها پنهان شده است. پس او باطن بی احاطه است که چیزی دور او را نگرفته است، زیرا او از اندیشه‌ها پیشی گرفته است. پس آنها از او دور شده و از معلوم سبقت گرفته‌اند، پس به او احاطه ندارند و از خیالها در گذشته است. پس به کنه او نرسیده‌اند و دیدگان از او حیران و خیره شده‌اند، پس او را در نیاقته‌اند. پس او باطن هر باطنی و پوشیده هر پوشیده‌ای است که بالذات باطن و به آیات آشکار شده و بالا رفته است. پس او باطن بدون حجاب و ظاهر بی نزدیکی است.

معنای دوم: خدا باطن هر چیزی است. یعنی به آنچه پنهان می کنند و آشکار می نمایند و به افریدگاه و بیناست، و بطانه مرد (آستر جامه) دوست و صاحب راز او از گروهی است که آنها رادر کار خویش که به هم آمیخته و پریشان و نهان باشد داخل می کند و آنها او را در کار خود دخالت می دهند و معنایش این است که: خداوند به رازهای آنها دانا است، نه آن که خداوند در چیزی که او را بپوشاند، باطن و نهان می شود.

حی یعنی خدا فعال و مدیر است. او به خودی خود زنده است و نیستی بر او راه ندارد و به حیاتی که با آن زنده باشد، نیاز ندارد.

حکیم یعنی خدا عالم است. حکمت در لغت به معنای علم است و از همین است گفتار خدای عزو جل که: «بیوئی الحکمة من یشاء» خدا حکمت را به هر که می خواهد می دهد.

معنای دوم: خدا محکم و استوار است و کارهایش محکم، مستقн و استوار از فساد و تباہی است و حکمته و حکمته دولفت هستند و حکمة لجام یعنی حلقه آهنین که در دهنه لجام کنند، به این نام نامیده شده است، زیرا حیوان را ز تند حرکت کردن باز می دارد.

الْعَلِيمُ. معناه: أنه عالم بنفسه عالم بالسرائر مطلع على الضمائر لا يخفي عليه خافية ولا يغُرّ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ علم الأشياء قبل حدوثها وبعد ما أحدثها سرها وعلانيتها ظاهرها وباطتها وفي علمه عز وجل بالأشياء على خلاف علم الخلق دليل على أنه تبارك وتعالى بخلافهم في جميع معانيهم والله عالم لذاته والعالم من يصح منه الفعل المحكم المتقن فلا يقال: إنه يعلم الأشياء بعلم كما لا يثبت معه قدّيم غيره بل يقال: إنه ذات عالمٍ وهو كذلك يقال في جميع صفات ذاته.

الْحَلِيمُ. الحليم معناه: أنه حليمٌ عن عصا لا يجعل عليهم بعقوبته.
الْحَفِيظُ. الحفيظ: الحافظ وهو فعلٌ بمعنى الفاعل و معناه: أنه يحفظ الأشياء ويصرف عنها البلاء ولا يوصف بالحفظ على معنى العلم لأنَّا نصف بحفظ القرآن والعلوم على المجاز والمراد بذلك أنا إذا علمناه لم يذهب عنا كما إذا حفظنا الشيء لم يذهب عنا.

الْحَقُّ. الحق معناه: المحق و يوصف به توسيعاً لأنَّه مصدر وهو كقولهم: «غياث المستفيدين» و معنى ثان: يراد به أن عبادة الله هي الحق و عبادة غيره هي الباطل و يؤيد ذلك قوله عز و جل: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ); أي يبطل و يذهب ولا يملك لأحد ثواباً ولا عقاباً.

الْحَسِيبُ. الحسيب معناه: أنه المحاسب لكل شيء العالم به لا يخفى عليه شيءٌ و معنى ثان: أنه المحاسب لعباده يحاسبهم بأعمالهم و يجازيهم عليها وهو فعلٌ على معنى مفاعل مثل جليس و مجالس و معنى ثالث: أنه الكافي والله حسيبي و حسيبك: أي كافينا وأحسبني هذا الشيء أي كفاني وأحسبته: أي أعطيته حتى قال حسيبي و منه قوله عز و جل: (جَزَاءُ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا أَيْ كافياً).

الْحَمِيدُ. الحميد معناه: المحمود وهو فعلٌ في معنى المفهوم و الحمد نقىض النم و يقال: حمدت فلاناً إذا رضيت فعله و نشرته في الناس.

الْحَفِيٰ. الحفي معناه: العالم و منه قوله عز و جل: (يَسْأَلُونَكَ كَائِنَكَ حَفِيٰ عَنْهَا)^(١) أي يسألونك عن الساعة كائنك عالم بوقت مجئها و معنى ثان: أنه اللطيف و الحفائية

علمی یعنی خدا به خودی خود دانا است. آگاه از نهانیها و رازهاست و از اندیشه هایی که در خاطر می گذرد اطلاع دارد. هیچ نهانی بر او پنهان نیست و همسنگ ذره ای از او دور نشود، پیش از حدوث و بعد از ایجاد آنها، نهان و اشکار، ظاهر و باطن شان را می دانست و علم او به چیزها برخلاف علم افریدگان - دلیل است بر این که او - تبارک و تعالی - در همه صفات، خلاف ایشان است و خدا به خودی خود دانا است و داناکسی است که کار محکم و متقن استوار از او درست باشد. پس گفته نمی شود که او چیزها را بادانش می داند، چنانکه موجودی قدیم غیر از او، با او ثابت نمی شود، بلکه گفته می شود: او ذاتی دانا است و در همه صفات ذاتش چنین گفته می شود.

حليم یعنی خدا بر دبار است از کسانی که او را نافرمانی کرد هاند در کیفر آنان شتاب نمی کند.

حفیظ یعنی خدا حافظ است و حفیظ فعلی به معنای فاعل است. یعنی خدا چیزها را حفظ می کند و بلا راز آنها دور می کند و به حفظ به معنای علم نیز - وصف نمی شود، زیرا مابه حفظ قرآن و علوم بر وجه مجاز وصف می شویم. مراد از آن این است که هرگاه ما آن را دانستیم فراموش نمی شود چنان که هرگاه چیزی را حفظ کردم فراموش نمی کنیم.

حق یعنی خدا محق و بر حق است و خدا از روی توسع به آن وصف می شود، زیرا که آن مصدر است و آن همانند غیاث المستغثین است و دو معنی معنی که ازده می شود عبادت خدا حق و عبادت غیر او باطل است و مؤید این مطلب گفتار خدا است که: این وسعت علم و شمول قدرت و عجائب صنع به سبب آن است که خدا همان حق است ای مشرکان آنچه شما می خواهید یا آنچه مشرکان می خواهند و می پرسند غیر از خدا باطل و بیهوده است یعنی باطل می شود و نابود می شود و می رود و کسی پاداش و کفری را مالک نمی شود.

حسیب یعنی خدا شمارشگر هر چیزی است. به آن دانا است و چیزی بر او پنهان نیست و معنای دوم اینکه خدا حسابگر بندگانش است که ایشان را به اعمالشان محاسبه می کند و به آنها جزامی دهد و اینجا فعلی به معنای مفاعیل مثل جلیس (همنشین) و مجالیس است و معنای سوم آن اینکه او کافی است. یعنی خدا برای ما کفايت می کند و حسیب، یعنی این چیز برای توبیس است و «احسبنی هذا الشيء» یعنی برای من کافی است و «احسبته» یعنی به او عطا کردم تا آنکه گفت: برای من بس است و همین گونه است سخن خدای عزوجل: این پرهیزکاران از جانب پروردگار توجز اداده شدند جزا دانی یعنی کلفی و وافی.

حمید به معنای محمود و آن فعلی به معنای معمول است و حمد نقیض ذم و نکوهش است. گفته می شود: «فلانی را حمد کردم، هرگاه کارش را بسندی و خوبی آن را میان مردم پخش کنی.

حقیق یعنی عالم و همین گونه است سخن خدای عزوجل: از تو می پرسند گویی از آن آگاهی: یعنی از تودر مورد ساعت (قیامت) می پرسند، که گویی توازن وقت آمدنش آگاهی.

مصدر الحفي: اللطيف المحتفي بك يبرك وبلطفك.

الرَّبُّ. الرب معناه: المالك وكل من ملك شيئاً فهو ربه ومنه قوله عز وجل: (إِنَّ رَبَّكَ) ^(١) أي إلى سيدك وملكك وقال قاتل يوم حنين: لأن يربني رجل من قريش أحب إلى من أن يربني رجل من هوازن يريد يملكتي ويصير لي رباً ومالكاً ولا يقال لمخلوق: الرب بالألف واللام لأن الآلف واللام دالثان على العموم وإنما يقال: للسمخلوق رب كذا فيعرف بالإضافة لأنه لا يملك غيره فينسب إلى ما يملكه وربانيون: نسبوا إلى التاله والعبادة للرب في معنى الربوبية له والربيون: الذين صبروا مع الأنبياء.

الرَّحْمَنُ. الرحمن معناه: الواسع الرحمة على عباده يعمهم بالرزق والإنعم عليهم ويقال: هو اسم من أسماء الله تبارك وتعالى في الكتب لا سمى له فيه ويقال للرجل: رحيم القلب ولا يقال: الرحمن لأن الرحمن يقدر على كشف البلوى ولا يقدر الرحمن من خلقه على ذلك وقد جوز قوم أن يقال للرجل: رحيم وأرادوا به الفانية في الرحمة وهذا خطأ الرحمن هو لجميع العالم والرحيم بالمؤمنين خاصة.

الرَّحِيمُ. الرحيم معناه: أنه رحيم بالمؤمنين يخصهم برحمته في عاقبة أمرهم كما قال الله عز وجل: (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) والرحمن والرحيم اسمان مشتقان من الرحمة على وزن ندمان ونديم ومعنى الرحمة النعمة والراحم المنعم: كما قال الله عز وجل لرسوله ﷺ: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلنَّاسِ) يعني: نعمة عليهم ويقال للقرآن: هدى ورحمة وللغيث رحمة يعني نعمة وليس معنى الرحمة الرقة لأن الرقة عن الله عز وجل منفية وإنما سمي رقيق القلب من الناس رحيمًا الكثرة ما توجد الرحمة منه ويقال: ما أقرب رحم فلان إذا كان ذا مرحمة وبر و المرحمة الرحمة و يقال: رحمته مرحمة ورحمة.

الذَّارِيُّ. الذاري معناه: الخالق يقال: ذرأ الله الخلق وبراهم أي خلقهم وقد قيل: إن الذرية منه اشتقت اسمها كأنهم ذهبوا إلى أنها خلق الله عز وجل خلقها من الرجل و

معنای دوم آن: اول طبیف است و «حفایت» مصدر حفتی است. یعنی مهربانی کردن و لطیف کسی است که در نهایت نیکی و تلطف کردن با تموهریان است.

ربّ به معنای مالک است و هر کس چیزی را مالک شود ربّ آن است همانند سخن خدای عزوجل (که از یوسف علیه السلام حکایت می‌کند که به ساقی گفت): به سوی ربّ و پروردگاری برگرد. یعنی به سوی آقا و مالک خود برگرد. و شخصی (صفوان بن أمية) در روز جنگ حنین- هنگامی که ابوسفیان بن حرب گفت: به خدا قسم که هوازن غالب شدند. به ابوسفیان گفت: اگر مردی از فریش، ربّ و مالک من شود، نزد من محبوتر از آن است که مردی از هوازن مالک من شود، می‌خواهی مرانمک‌کنی و ربّ و مالک من شوی؟ و برای هیچ آفریده‌ای «الربّ» بالف و لام نمی‌گویند، زیرا که الف و لام دلالت بر عموم دارد و فقط برای آفریده می‌گویند: ربّ. پس آن، به وسیله اضافه شناخته می‌شود؛ زیرا غیر آن را مالک نیست تا به سوی چیزی که آن را مالک باشد، نسبت داده شود و رباتیون نسبت داده شده به تاله، یعنی تعبد و عبادت برای ربّ در معنای روپیت برای خدامست، و ربّیون، کسانی هستند که با پیامبران: صبر کرند.

رحمان به معنای خدایی که رحمتش بر بندگانش گسترده است و آنها را به روزی و انعام عمومیت داده و گفته می‌شود: آن نامی از نامهای خدای تبارک و تعالی است که در کتابی‌اذا کر شده او را در آن هنمانی نیست و به مردی که دلش مهربان است گفته می‌شود دل رحیم و دل رحمان نمی‌گویند. زیرا که رحمان توانایی کشف بلا و بردن زحمت را دارد و رحیم از خلقش بر آن قدرت ندارد و گروهی تجویز کرده‌اند که به مرد رحمان بگویند، و از آن، نهایت رحمت را راهده نموده‌اند و این خطاست. رحمان به همه عالم رحمان است و رحیم به مؤمنان بخصوص رحیم است.

رحیم یعنی خدابه مؤمنان رحیم است که آنها را در فرجام کارشان مخصوص رحمت خود می‌سازد؛ انسان که خدای عزوجل فرموده: «و به مؤمنان مهربان است»، و رحمان و رحیم دو اسمند که از واژه رحمت بر- وزن ندمان و ندیم- مشتق شده‌اند و معنای رحمت، نعمت است و راحم، نعمت دهنده است، چنان که خدای تعالی به پیامبر خود علیه السلام فرمود: «ما تو را جز رحمت برای عالمیان نفرستادیم». یعنی نعمت بر آنها. و به فران: «هدایت و رحمت»، گفته می‌شود و به بازان رحمت یعنی نعمت گفته می‌شود؛ و معنای رحمت، رقت و دل نرمی نیست. زیرا که رقت از خدالنفی می‌شود و فقط مردم رقیق القلب که دل رحیم‌اند، رحیم نامیده می‌شوند و این به جهت بسیاری رحمت اوست. و گفته می‌شود: «چه نزدیک است رحم فلانی، هرگاه دارای مرحمت و نیکی باشد و مرحمت به معنای رحمت است. گفته می‌شود: او را رحم کردم به مرحمتی و رحمتی».

ذاری به معنای آفریدگار است. گفته می‌شود: «ذرء الله الخلق و برهم» یعنی خدا آنها را آفریده است. بعضی گفته‌اند: ذریة (فرزندان) از آن گرفته شده است، گوایا که نظرشان این بوده که اینها خلق خدای عزوجل هستند که از مرد آفریده است. بیشتر عرب همزة آن را بکار نبرده‌اند. فقط بدین جهت

أكثر العرب على ترك همزة و إنما ترکوا الهمزة في هذا المذهب لكثره ترددتها في
أفواهم كما ترکوا همزة البرية و همزة بري و أشباء ذلك و منهم من يزعهم أنها من
ذروت أو ذريت معاً يريد أنه قد كثّرهم وبثّهم في الأرض بثاً كما قال الله تعالى: (وَبَثَ
مِنْهُمَا رِجْالًا كَثِيرًا وَنِساءً).^(١)

الرازق. الرازق معناه: أنه عز و جل يرزق عباده برهم و فاجرهم رزقاً بفتح الراء
رواية من العرب ولو أرادوا المصدر لقالوا: رزقاً بكسر الراء و يقال: ارتق الجندر رزقة
واحدة أي أخذوه مرة واحدة.

الرقيب. الرقيب معناه: الحافظ و هو فعل بمعنى فاعل و رقيب: القوم حارسهم.
الرؤوف. الرءوف معناه: الرحيم و الرأفة: الرحمة.

الرأني. الرائي معناه: العالم و الروية: العلم و معنى ثان: أنه المبصر و معنى الروية
الإبصار و يجوز في معنى العلم لم يزل رائياً ولا يجوز ذلك في معنى الإبصار.

السلام. السلام معناه: المسلم و هو توسيع لأن السلام مصدر و المراد به أن السلامة
تنال من قبله و السلام و السلامة مثل الرضاع و الرضاعة و اللذاذة و اللذادة و معنى ثان:
أنه يوصف بهذه الصفة لسلامته مما يلحق الخلق من العيب و النقص و الزوال و
الانتقال و الفناء و الموت و قوله عز و جل: (أَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ)^(٢) فالسلام هو الله
عز و جل و داره الجنة و يجوز أن يكون سماها سلاماً لأن الصائر إليها يسلم فيها من كل
ما يكون في الدنيا من مرض و وصب و موت و هرم و أشباء ذلك فهي دار السلامة من
الآفات و العاهات و قوله عز و جل: (فَسَلَامٌ لَكُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ)^(٣) يقول: فسلامة
لك منهم أي يخبرك عنهم سلامه و السلامة في اللغة: الصواب و السداد أيضاً و منه
قوله عز و جل: (وَإِذَا خَاطَبْتُمُ الْجَاهِلِونَ قَالُوا إِسْلَامًا)^(٤) أي سداداً و صواباً و يقال: سمي
الصواب من القول سلاماً لأنه يسلم من العيب والإثم.

المؤمن. المؤمن معناه: المصدق والإيمان التصديق في اللغة بذلك على ذلك قوله
عز و جل حكاية عن إخوة يوسف: (وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْكَنَّا صَادِقِينَ)^(٥) فالعبد مؤمن

١. سورة نساء، آية ١٧٧.

٢. سورة طه، آية ٩١.

٣. سورة يوسف، آية ١٧.

(که آن را به یاه قلب نموده‌اند). بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، چنانکه همزه «بریه» و «بری»، و همانند آن رانیز چنین کرداند. برخی گمان می‌کنند، ذریته «از ذروت، یا ذریت با هم مشق شده است، می‌خواهد بگوید خدا آنها را بسیار آفریده است و در زمین پراکنده نموده است، چنانکه خدای عزوجل فرمود: «از آدم و حواء» مردان و زنان بسیاری را پراکنده و ظاهر گردانید.

رازق یعنی خدای عزوجل بندگانش را- نیکوکار باشند، یا فاجر- روزی می‌دهد. رزق- به فتح راه- روایت از عرب است، و اگر مصدر را اراده کرده بودند می‌گفتند: رزق- به کسر راه- و گفته می‌شود: «ارتزق الجن رزقة واحدة» یعنی لشکر، روزی رایک مرتبه گرفتند.

رقیب به معنای حافظ است و آن فعلی به معنای فاعل است، رقیب قوم یعنی پاسبان آنها.

رؤوف به معنای رحیم، و رافت همان رحمت است.

رانی به معنای عالم و رؤیت همان علم است و معنای دوم آن یعنی خدا بیننده است، و معنای رؤیت، دیدن است اگر رؤیت به معنای علم، به کار رود جایز است که بگویی: خدا همیشه رائی بوده است اما اگر معنای دیدن با دیدگان بردش شود جایز نیست.

سلام به معنای مسلم است و آن توسع (ومجاز) است، زیرا که سلام مصدر است، و مراد از آن این است که از جانب او سلامتی به دست می‌آید. و سلام و سلامت همانند رضاع و رضاعت ولذاذ ولذات است.

و معنای دوم آن که: خدا به این صفت، وصف می‌شود به جهت سلامتی او از آنچه به خلق ملحق می‌شود همان سلامتی از عیب، نقص، زوال، انتقال، فنا و مرگ است. و در گفتار خدای عزوجل که: «برای آنان خانه سلام، نزد پرورگارشان است» سلام همان خدای عزوجل و خانه‌اش، بهشت است. و جایز است که خدا بهشت را سلام بنامد، زیرا که اهل آن از همه چیزهایی که در دنیا بود- از بیماری، رنجوری، مرگ، بیرونی و امثال اینها- سلام می‌ماند. پس بهشت، خانه سلامتی از آفات است.

و گفتار خدای عزوجل: پس سلام بر توازن اصحاب دست راست. می‌فرماید: پس سلامتی بر توازن جانب آنها است. یعنی به توازن جانب آنان به سلامتی خبر می‌دهد. و سلامت در لغت به معنای سداد و صواب نیز آمده است و مانند همین است گفتار خدای عزوجل: و آنگاه که بندگان خداوند رحمان را ندانان خطاک گنند گویند: سلام یعنی: سخنی راست، و گفته می‌شود: صواب از گفتار، سلام نانیله شده است، زیرا عیب و گناه سالم باشد.

مؤمن به معنای مصدق و تصدیق کننده است و ایمان در لغت به معنای تصدیق است و سخن خدای عزوجل به حکایت از برادران یوسف علیهم السلام: که مارا تصدیق نمی‌کنی گرچه ماراستگو بشیم، نشانگر این معناست. بنابراین، بند و مؤمن تصدیق کننده به توحید خدا و آیات اوست و خداوند، مؤمن و مصدق است بر آنچه وعده داده و محقق کننده آن است. و معنای دوم آن: خدا اثبات کننده است که وحداتیت خود را نزد آفریدگانش با آیات کرده و حقیقت خود را به جهت آنچه از علامات و آیاتی که از بینات

صدق بتوحيد الله و بآياته والله مؤمن من مصدق لما وعده و محققه و معنى ثان: أنه محقق حق و حدانيته بآياته عند خلقه و عرفهم حقيقته لما أبدى من علاماته وأبان من بيئاته و عجائب تدبيره و لطائف تقديره و معنى ثالث: أنه آمنهم من الظلم و الجور. قال الصادق عليه السلام: «سُمِّيَ الْبَارِيُّ عَزًّا وَ جَلًّا مُؤْمِنًا لَهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مَنْ أَطَاعَهُ وَ سَمِّيَ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا لَهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزْ وَ جَلْ فِي جِيزِ اللَّهِ أَمَانَهُ».

و قال عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ مِنْ أَمْنَ حَارُّ بَوَائِقَهُ». و قال عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَأْتِيهِ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ».

المهيمون. المهيمن معناه: الشاهد وهو كقوله عز وجل: (وَمُهِمِّنَا عَلَيْهِ)^(١) أي شاهدا عليه و معنى ثان: أنه اسم مبني من الأمين والأمين اسم من أسماء الله عز وجل ثمبني كما بني البيطر و البيطار و كان الأصل فيه مؤيمن فقلبت الهمزة هاء كما قلبت همزة أرقت وأبيات فقيل: هرق و هيبات وأمين اسم من أسماء الله عز وجل و من طول الألف أراد يا أمين فآخرجه مخرج قولهم: أزيد على معنى يازيد ويقال: المهيمن اسم من أسماء الله عز وجل في الكتب السابقة.

العزيز. العزيز معناه: أنه لا يعجزه شيء ولا يمتنع عليه شيء أراده فهو قاهر للأشياء غالب غير مغلوب وقد يقال في المثل: «من عز بز» أي: من غلب سلب و قوله عز وجل حكاية عن الخصمين: (وَعَزِيزٌ فِي الْجَنَابِ)^(٢) أي غلبي في مجاوبة الكلام و معنى ثان: أنه الملك و يقال للملك عزيز كما قال إخوة يوسف عليه السلام: (يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ)^(٣) و المراد به يا أيها الملك.

الجبار. الجبار معناه: القاهر الذي لا ينال و له التجبر و الجبروت أي التعميم و العظمة و يقال للنخلة التي لا تنال: جباره و الجبر أن تجبر إنسانا على ما يكرهه قهرا تقول: جبرته على أمر كذا و كذا و قال الصادق عليه السلام: «لَا جَبْرَ وَ لَا تَغْوِيْضَ بَلْ أَمْرُ بَنِ امْرِيْزِيْنَ».

عن بذلك: أن الله تبارك و تعالى لم يجر عباده على المعاصي ولم يفرض إليهم أمر

٢. سورة ص، آية ١٣.

١. سورة مالك، آية ٤٨.

٣. سورة يوسف، آية ٨٨.

و عجایب تدبیر و لطایف تقدیرش آشکار فرموده، به آنان شناسانیده است.

و معنی سوم آن: خدا آنها را از ظلم ایمن ساخته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند باری و مؤمن نامیده شده است، زیرا که او فرمان بردارش را از عذاب خویش ایمن می‌سازد و بینه خدا، مؤمن نامیده شده است، زیرا که او نسبت به خدا ایمن است و خدا، امان او را جازه می‌دهد»، و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: «مؤمن کسی است که همسایه‌اش را از بدیهای خود ایمن سازد»، و نیز آن حضرت فرمود: «مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مالها و جان‌های خود ایمن قرار دهند».

مهیمن به معنای شاهد است و آن، همانند گفتار خدای عزوجل: شاهد برآن یعنی شاهد و گواهی برآن.

و معنی دوم آن: مهیمن نامی برگرفته از امین است و امین، نامی از نامهای خدا است. آنگاه «مهیمن» از آن بنا شده، انسان که «بیپطر» از «بیطر» و «بیطار» بنا شده است. واصل آن، «مؤمن» بوده و همزه به هاء تبدیل شده است، چنان‌که همزه «ارقت» و «أیهات» به هاء قلب شده و «هرقت»، «دهیهات»، «گفته شده است. و امین، نامی از نامهای خدای عزوجل است و کسی که الف را طول داده «یا امین» را اراده کرده و آن را همانند ادای قول آنها: «ازید»، به معنای «یازید»، ادا کرده است. گفته شده: مهیمن، در کتابهای آسمانی نامی از نامهای خدای عزوجل است.

عزیز یعنی چیزی آن را نتوان نمی‌کند و چیزی که خدا آن را خواسته، برای او غیرممکن نیست. پس اوقاfer بر چیزها است و غالباً که مغلوب نیست. گاهی در مثل گفته می‌شود: من عزیز هر کس غالب شد، ریود. و سخن خدای عزوجل در حکایت از دو خصم که با هم گفت و گویدند: «برادرم بر من در خطاب غلبه کرد»، یعنی در پاسخ دادن بر من غالب شد.

و معنای دوم آن: عزیز یعنی پادشاه است و به پادشاه، عزیز می‌گویند انسان که برادران یوسف، به یوسف علیه السلام گفته‌ند که: ای عزیز! که مراد از آن: ای پادشاه است.

جباتر به معنای قاهری که نتوان به اورسید، او را بر تخت و جیبوت - یعنی عظمت - است و به درخت خرمایی که نتوان به آن رسید جباتر می‌گویند: و جبر آن است که انسانی را به چیزی که آن را دوست ندارد از روی قهر و غلبه، مجبور سازی. می‌گویی: او را بر فلان کار مجبور کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: «نه جبر محض و نه تفویض محض است، بلکه امری بین این دو امر است» که منظور حضرت ازان سخن این است: خدای تبارک و تعالی بندگانش را بر گناهان مجبور نکرده است و کار دین را به آنان تفویض نفرموده است تا آنکه در آن به رایها و قیاسهای خود سخن گویند. زیرا که خدای عزوجل حد

الدين حتى يقولوا فيه بأرائهم ومقاييسهم فإنه عز وجل قد حدد ووظف وشرع وفرض وسن وأكمل لهم الدين فلا تقويض مع التحديد والتوظيف والشرع والفرض والسنة وإكمال الدين.

المتكبر. المتكبر مأخذ من الكبراء وهو اسم للتكبر والتعظم.

السيئ. السيد معناه: الملك ويقال لملك القوم وعظمتهم: سيدهم وقد سادهم يسودهم وقيل لقيس بن عاصم: به سدت قومك؟ قال: يبذل الندى وكف الأذى ونصر العولى و قال النبي ﷺ: «عَلَيْنِ سَيِّدُ الْعَرَبِ» فَقَالَتْ عَانِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَيْسَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟ فَقَالَ: «أَنَا سَيِّدُ الْأَدَمَ وَعَلَيْنِ سَيِّدُ الْعَرَبِ» فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا السَّيِّدُ؟ قَالَ: «مَنْ افْتَرَضَ طَاغِيَّتَهُ كَمَا افْتَرَضْتَ طَاغِيَّتِي».

وقد أخرجت هذا الحديث مسندا في كتاب معاني الأخبار فعلى معنى هذا الحديث السيد هو الملك الواجب الطاعة.

السبوخ. هو اسم مبني على فعل وليس في كلام العرب فقول إلا سبوج وقبوس و معناهما واحد و سبحان الله تزييهما له عن كل ما لا ينبغي أن يوصف به و نصبه لأنه في موضع فعل على معنى تسبيحا لله يريد سبحة تسبيحا لله ويجوز أن يكون نصبا على الظرف ومعناه: نسبح لله وسبحوا الله.

الشهيد. الشهيد معناه: الشاهد بكل مكان صانعاً ومدبراً على أن المكان مكان لصنعه وتديريه لا على أن المكان مكان له لأنه عز وجل كان ولا مكان.

الصادق. الصادق معناه: أنه صادق في وعده ولا يخس ثواب من يفي بعهده.

الصانع. الصانع معناه: أنه صانع كل مصنوع أي خالق كل مخلوق ومبدع جميع البدائع وكل ذلك دال على أنه لا يشبه شيء من خلقه لأنما لم نجد فيما شاهدنا فعلاً يشبه فاعله لأنهم أجسام وأفعالهم غير أجسام والله تعالى عن أن يشبه أفعاله و أفعاله لحم و عظم و شعر و دم و عصب و عروق وأعضاء و جوارح و أجزاء و نور و ظلمة و أرض و سماء و حجر و شجر و غير ذلك من صنوف الخلق وكل ذلك فعله و صنعه عزو جل و جميع ذلك دليل على وحدانيته شاهد على انفراده و على أنه بخلاف خلقه وأنه لا شريك له. وقال بعض الحكماء في هذا المعنى وهو يصف الترجس:

ووظیفه‌ای قرار داده و شریعت و فرض و سنتی مقرر ساخته و دین را برای آنان کامل کرده است.
پس با وجود تعبین وظیفه، شرع، فرض، سنت و کامل ساختن دین، تقویضی نیست.
متفکر از کبریاگرفته شده و آن اسم برای تکبر و بزرگی ورزیدن است.

سید به معنای پادشاه است و به پادشاه قوم و بزرگ آنان، سید می‌گویند و تصریف آن سادهم
پسودهم است و به قیس بن عاص گفتند: یه چه چیز سید قوم خود شدی؟ گفت: «به بخشیدن،
بازداشتمن رنج و آزار و یاری دادن مولا».

پیامبر ﷺ فرمود: «علی، سید عرب است، عایشه گفت: «یا رسول الله آیا تو سید عرب نیست؟»
فرمود: «من سید فرزندان آدم و علی، سید عرب است، عایشه گفت: یا رسول الله! سید چیست؟
فرمود: «کسی که اطاعت شد واجب شده است چنان که اطاعت من واجب شده».

مؤلف می‌گوید: من این حدیث را به طور مستند در کتاب «معانی الاخبار» آوردام، بنابر معنای این
حدیث، سید همان پادشاهی است که فرمان برداریش واجب است.

سبقح اسمی مبنی بر وزن **فَقُول** است و در کلام عرب **فَقُول** به غیر از سبقح و قدوس نیست
و معنای هر دو یکی است، و **اسبحان الله** یعنی دور داشتن اوایز هر چه شایسته نیست که به آن وصف
شود و نصب **اسبحان الله**، به این جهت است که در موضع فعل است و به معنایش **تسبیح الله** است این
را الاده داری که: سبخت تسبیح الله و جایز است که بنابر ظرفیت منصوب باشد و معنایش این است
که: **نسیح لله**؛ و **سبحوا الله** یعنی: خدا را تسبيح می‌کنم و خدا را تسبيح کنيد.

شهید به معنای شاهد در هر مکانی، در حالی که صانع و مذبور است، بنابر آن که مکان، مکان صنع
و تدبیر اوست، نه این که مکان، مکان اوست، چراکه خداوند بود و هیچ مکانی نبود.
صادق یعنی خدار و عدهاش راستگوست و پاداش آن را که به عهد و پیمانش وفا می‌کند، کم
نخواهد کرد.

صانع یعنی خدا صانع هر مصنوع یعنی آفریدگار هر آفریده شده و بددید آورنده همه بددید آمده‌ها
و تازه‌هاست. هر کدام از اینها نشانگر این است که خدا به چیزی از خلفش نمی‌ماند، زیرا مادر آنچه مشاهده
کرده‌ایم کاری رانیافتیم که به فاعل اش شباهت داشته باشد، زیرا که آنان اجسامند و کارهایشان اجسام نیست
و خداوند برتر از آن است که به کارهای خود شبیه داشته باشد و کارهای او لوگشت، استخوان، مو، خون، بی، رگها، اعضاء،
جوار، اجزا، روشنی، تاریکی، زمین، آسمان، سنگ، درخت و غیر اینها از اصناف خلق است و همه اینها کار اوست و همه
اینها دلیل بر وحدانیت او، شاهد بر انفراد او و بر آنکه او به خلاف خلق خوبیش است و او شریکی ندارد.

بدت فأجاد صنعتها الملوك

«عيون في جفون في فنون

كان حدقها ذهب سبيك

بأبصار التغفّيج طامحات

على غصن الزمرد مخبرات

بأن الله ليس له شريك»

الظاهر. الظاهر معناه: أنه متزه عن الأشباء والأنداد والأضداد والأمثال والحدود والروابط والانتقال ومعنى الخلق من الطول والعرض والأقطار والتقليل والخفة والرقة واللغزة والدخول والخروج والملازقة والمباهنة والرائحة والطعم واللون والمجسدة والخشونة واللين والحرارة والبرودة والحركة والسكن والاجتماع والافتراق والتمكن في مكان دون مكان لأن جميع ذلك محدث مخلوق وعجز ضعيف من جميع الجهات دليل على محدث أحدها وصانع صنعه قادر قوي ظاهر من معانٰها لا يشبه شيئاً منها لأنها دلت من جميع جهاتها على صانع صنعها ومحدث أحدها وأوجبت على جميع ما غاب عنها من أشاهتها وأمثالها أن يكون دالة على صانع صنعها تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

العدل. العدل معناه: الحكم بالعدل والحق وسمي به توسيعاً لأنه مصدر والمراد به العادل والعدل من الناس المرضى قوله وفعله وحكمه.

العفو. العفو: اسم مشتق من العفو على وزن فعل و العفو: المحو يقال : عفواً الشيء إذا امتحن وذهب و درس و عفوه أنا إذا محوته و منه قوله عز و جل: (عفواً الله عنك لم يذنب لهم أي محا الله عنك إذنك لهم).^(١)

الغافر. الغفور اسم مشتق من المغفرة وهو الغافر الغفار وأصله في اللغة التغطية والستر تقول غفرت الشيء إذا غطيته ويقال هذا أغفر من هذا أي أستر وغفر الصوف والخز ما علا فوق التوب منها كالزئير سمي غفراً لأنه ستر التوب ويقال لجنة الرأس مغفر لأنها ستر الرأس والغفور الساتر لعبدة برحمته.

الغنى. الغنى معناه: أنه الغنى بنفسه عن غيره وعن الاستعانة بالآلات والأدوات وغيرها والأشياء كلها سوى الله عز وجل متشابهة في الضعف وال الحاجة لا يقوم بعضها

و بعضی از حکما در این زمینه در حالی که نرگس راوصف می‌کند - گوبید: جشمهایی در پلکها که در شاخه‌ها آشکار گشته‌اند و پادشاه جهان آنها رانیکو ساخته است که به دیده‌های کرشمه و به بالانگراند، گویا که سیاهی‌های چشم‌های آنها طلای گذاخته‌ای بر شاخ زمزد است که همگی خبر می‌دهند که برای خدا شریکی نیست.

طاهر یعنی خدا منزه از اشباء، همتایان، اضداد، امثال، اندازه‌ها، زوال، انتقال و معانی آفریدگان مثل درازی، پهنا، اطراف، سنگینی، سبکی، تنگی، غلظت و درون و برون رفت، بهم چسبیدن، از یکدیگر جدا شدن، بو، مزه، رنگ، سودن، درشتی، نرمی، گرمی، سردی، حرکت، سکون، اجتماع، جدایی و جاگرفتن در جایی نه جای دیگر است، زیرا همه ایشان‌که مخلوق‌ند و از همه جهات عاجز وضعیف هستند، دلیل برای مخدنی هستند که آن را احداث کرده و صانعی که آن را ساخته است قادر قوی و پاک از معناهای است و به چیزی از آنها نمی‌ماند، زیرا آنها از همه جهانی که دارند، نشانگر صانعی هستند که آنها را ساخته و مخدنی که آنها را احداث کرده است و بر همه آنچه از اشباء و امثال آنها در پنهان است واجب گردانیده‌اند که بر صانعی که آنها را ساخته راهنمای باشند. خداوند از آن به برتری بزرگی برتر است.

عدل یعنی حکم به عدل و حق و خداوند از جهت توسع و مجاز به این نام، نامیده شده است، زیرا عدل مصدر است و مراد از آن، اسم فعلی یعنی عامل است و عدل از مردم کسی است که گفتار، کردار و حکم پستدیده باشد.

علوّ نامی برگرفته از عفو، بر وزن فعل است و عفو به معنای پاک نمودن است. گفته می‌شود: «عفا الشیء»، هرگاه آن چیز نایبداً شود و برود و کهنه گردد. گفته می‌شود: «عفوته آنا، هرگاه آن را محوكم و از همین است گفتار خدای عزوجل؛ خداوند از تو عفو کرده چرا به آنان لذای. یعنی: خداوند اذن تورابه آنها محو کرد.

غفور نامی گرفته شده از مفتر است و آن جناب غافر و غفار است. واصل آن در لغت، تنطیبه و پوشیدن است. می‌گویی: «غفرت الشیء» هرگاه آن را بپوشانی، گفته می‌شود: «هذا الغفر من هذا» یعنی این پوشیده تر از این است. و «غفر الصوف و الخز»، و آن چیزی است که در بالای لباس از پشم و خز برآمده باشد، چون زنیر (ریشه و تار لباس که از لباس بیرون آید) و آن راغفر می‌نامند، زیرا که آن لباس را پوشیده است و به سهر سر نیز، مفتر می‌گویند، زیرا که آن سر را می‌پوشاند و غفور یعنی کسی که بنده‌اش را به رحمت خود پوشانده است.

غنى یعنی خداوند به خودی خود، از غیر خود و بدون طلب یاری از آلات و ادوات و غیر اینها، غنى و بى نياز است و همه چیزها - غیر از خدای عزوجل - در ناتوانی و نیاز به یکدیگر شbahت دارند که بعضی از آنها جز به یاری برخی دیگر برپانی شود و بعضی از آنها از بعضی دیگر بى نیاز نیست.

إلا ببعض ولا يستغنى بعضها عن بعض.

الْفَيَاثُ. الغياث معناه: المغيث سمي به توسيعاً لأنه مصدر.

الْفَاطِرُ. الفاطر معناه: الخالق فطر الخلق أي خلقهم وابتدأ صنعة الأشياء وابتدعها فهو فاطرها أي خالقها ومبدعها.

الْفَقُورُ. الفرق معناه: أنه المتفرد بالربوبية والأمر دون خلقه ومعنى ثان: أنه موجود وحده لا موجود معه.

الْفَتَّاحُ. الفتاح معناه: أنه الحاكم ومنه قوله عز وجل: (وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ)^(١) وقوله عز وجل: (وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْغَلِيمُ).^(٢)

الْفَالِقُ. الفالق اسم مشتق من الفلق ومعناه في أصل اللغة: الشق يقال: سمعت هذا من فلق فيه وفلقت الفستقة فانفلقت وخلق الله تبارك وتعالى كل شيء فانفلق عن جميع ما خلق فلق الأرحام فانفلقت عن الحيوان وفق الحب والنوى فانفلقا عن النبات وفق الأرض فانفلقت عن كل ما أخرج منها وهو كقوله عز وجل: (وَالْأَرْضُ ذَاتُ الصَّدْعِ)^(٣) صدوعها فانتصدت وفق الظلام فانفلق عن الإصباح وفق السماء فانفلقت عن القطر وفق البحر لموسى عليه السلام فانفلق فكان كُلُّ فرقٍ منه كالطلُودِ الغظيمِ.

الْقَدِيمُ. القديم معناه: أنه المتقدم للأشياء كلها وكل متقدم لشيء يسمى قديماً إذا بولغ في الوصف ولكنه سبحانه قديم لنفسه بلا أول ولا نهاية وسائر الأشياء لها أول ونهاية ولم يكن لها هذا الاسم في بدئها فهي قديمة من وجهه ومحدثة من وجهه وقد قيل: إن القديم معناه أنه الموجود لم يزل وإذا قيل لغيره عز وجل: أنه قديم كان على المجاز لأن غيره محدث ليس بقديم.

الْمَلِكُ. الملك هو مالك الملك قد ملك كل شيء والملكون ملك الله عز وجل زيدت فيه التاء كما زيدت في رهبو� ورحموت تقول العرب: رهبوت خير من رحموت: أي لأن ترهب خير من أن ترحم.

٢. سورة سـا، آية ٢٦.

١. سورة الأزـافـ، آية ٨٩.

٣. سورة الطـارـقـ، آية ١٢.

غیاث به معنای مغبی است و خداوند به جهت توسع و نیاز به این نام نامیده شده است. زیرا آن مصدر است.

فاطر به معنای آفریدگار است، گفته می‌شود: «فطر الخلق»، یعنی آنها را آفرید و ساختن چیزها را آغاز نمود و آنها را از نوبید آورد. او فاطر آنها است یعنی آفریدگار و پدید آوردنده آنهاست.

فرد یعنی خدار روبیت و پروردگاری وامر و فرمان متفزد و تنها است - نه آفریدگانش - و معنای دوم آن که، او موجودی است تنها که هیچ موجودی باالو نیست.

فتح به معنای آن است که خدا حاکم است و از همین گونه است گفتار خدا: و توبهترین حکم کنندگانی. و گفتار او: واودر همه کارها حکم کننده است.

فالق نامی جدا شده از فلق است و معنایش در اصل لفت، شکافتن و شکاف است. گفته می‌شود: «ابن را از شکاف دهانش شنیدم»، و «پسته را شکافتیم پس آن قبول شکافتن نمود». خداوند هر چیزی را آفرید، پس از آن همه آنچه آفرید، شکافته شد. زهانها را شکافت، پس آنها از حیوان شکافته شدند (که حیوانها از آنها بیرون آمدند) و دانه و هسته خرما را شکافت، پس آنها از گیاه شکافته شدند و زمین را شکافت، پس آن از هر چه از آن بیرون اورد شکافته شد، و این همانند گفتار خدا است: و سوگند به زمین که دارای شکافتن است. یعنی شکافته می‌شود. و تاریکی را شکافت، پس آن از عمود صبح شکافته شد و آسمان را شکافت پس آن از باران شکافته شد، و دریا را برای موسی شفیع شکافت، پس دریا شکافته شد و هر بخشی از آن چون کوهی بزرگ پدید آمد.

قدیم یعنی خدا از همه چیزها پیشی گرفته است و هر پیشی گیرنده که از چیزی پیشی گرفته، قدیم نامیده می‌شود، هرگاه در وصف آن مبالغه شود. ولیکن خدای سبحان به خودی خود، بدون اقل و پایانی قدیم است، و بقیة چیزها آغاز و پایانی دارند و در آغاز آنها این نام برای آنها نبوده و آنها به جهتی قدیم و از جهت دیگر محدود نند. بعضی گفته‌اند: معنای قدیم آن است که خدا موجودی است که همیشه بوده و هرگاه به غیر او عزوجل گویند که قدیم است بر وجه مجاز است، زیرا که غیر او محدث است و قدیم نیست.

ملک همان مالک مُلک است و خداوند، پادشاهی است که هر چیزی را مالک شده و ملکوت به معنای ملک و پادشاهی خدا است و تاء به آن افزوده شده آنسان که در «رهبوبت» و «رحموت» افزوده شده است. عرب می‌گوید: «رهبوبت خیر من رحموت»، یعنی هرگاه بتراسانی بمنز است از آنکه به تورحم شود.

القدوُس. القدس معناه: الطاهر والتقدس: التطهير والتزهيد؛ وقوله عز وجل حكاية عن الملائكة: (وَنَحْنُ نُسْتَعِنُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) ^(١) أي ننسبك إلى الطهارة ونسبك ونقدس لك بمعنى واحد وحظيرة القدس موضع الطهارة من الأدناس التي تكون في الدنيا والأوصاب والأوجاع وأشباء ذلك وقد قيل: إن القدس من أسماء الله عز وجل في الكتب.

القويُ. القوي معناه: معروف وهو القوي بلا معاناة ولا استعانة.
القريبُ. القريب معناه: المجيب ويؤيد ذلك قوله عز وجل: (فَإِنَّى قَرِبَ أَجِيبَ دُعَوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) ^(٢) ومعنى ثان: أنه عالم بوسائل القلوب لا حجاب بينه وبينها ولا مسافة ويؤيد هذا المعنى قوله عز وجل: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ وَتَعَلَّمُ مَا تُوْشِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) ^(٣) فهو قريب بغير مساسة بائن من خلقه بغير طريق ولا مسافة بل هو على المفارقة لهم في المخالطة والمخالفة لهم في المشابهة وكذلك التقرب إليه ليس من جهة الطرق والمسايف إنما هو من جهة الطاعة وحسن العبادة فالله تبارك وتعالى قريب دان ذنه من غير سفل لأنه ليس باقطاع المسافيف يدنو ولا باجتياز الهواء يعلو كيف وقد كان قبل السفل والعلو قبل أن يوصف بالعلو والذنو.

القيومُ. القيوم والقيام هما: فيعول وفي عال من قمت بالشيء إذا وليته بنفسك وتوليت حفظه وإصلاحه وتقديره ونظيره قولهم: ما فيها من دبور ولا ديار.
القابضُ.: القابض اسم مشتق من القبض وللقبض معان منها: الملك يقال: فلان في قبضي وهذه الضيعة في قبضي ومنه قوله عز وجل: (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) ^(٤) وهذا كقول الله عز وجل: (وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يَنْتَخِبُ فِي الصُّورِ) ^(٥) وقوله عز وجل: (وَالْأَمْرُ يَوْمَيْنِ لِلَّهِ) ^(٦) وقوله عز وجل: (هَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ) ^(٧) ومنها: إفناء الشيء ومن ذلك قوله للميته: قبضه الله إليه ومنه قوله عز وجل: (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ

١. سورة البقرة، آية ١٨٥.

٢. سورة الرم، آية ٦٧.

٣. سورة العنكبوت، آية ١٩.

٤. سورة البقرة، آية ٣٠.

٥. سورة الرم، آية ١٦.

٦. سورة العنكبوت، آية ٧٣.

٧. سورة الفاتحة، آية ٢.

قدوس به معنای طاهر و پاک است و تقدیس تطهیر و تنزیه است و گفتار خدا به حکایت از فرشتگان: و ما تو را به حمدت تسبیح می‌کنیم و تو را مقدس می‌شماریم، یعنی تو را به طهارت و پاکی نسبت می‌دهیم. و نسبت حک و نقدس لک «به یک معنا است و حظیره القدس»، موضع طهارت و جای پاکی و پاکیزگی است از چرکهای دنیا و رنجها و دردها و نظایر آنها. گفته شده: قدوس از نامهای خداوند در کتابها (آسمانی) است.

قوی معنایش معروف است و اونبرومند بدون رنج و بدون استعانت و باری خواستن از کسی است. قریب به معنای محبوب است. مؤید این سخن قول خدا است: «به راستی که من نزدیکم که دعای خواننده راه را هرگاه مرا بخواند، اجابت می‌کنم. و معنای دوم آن که، او دانابه و سوشه‌های دلهاست که بین او و آنها نه پرده‌ای است و نه مسافت و دوری و مؤید این، سخن خداست: «وبه طور حتم مانسان را آفریدیم و آنجه را که نفسش و سوشه می‌کند می‌دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم». پس او بدون تماس نزدیک است و او از آفریدگانش بدون راه و مسافت دور است. بلکه اوبا وجود جدایی و مفارقت از آنها، در عین آمیزش و مخلالت است و با وجود مخالفت با آنها در عین مشابهت، همچنین تقرب و نزدیک شدن به او از جهت راهها و مسافتها نیست، بلکه تنها از راه طاعت و حسن عبادت است. پس خداوند قریبی است که نزدیکی او از جانی به جانی رفتن نیست، زیرا که او چنان نیست که با طی کردن مسافتها نزدیک شود و با عبور از هوا بالا رود. چگونه چنین باشد که او پیش از بالا و پایین بوده و پیش از آنکه به علو و دنو وصف شود، موجود بود.

قیوم و قیام هر دو بروزن فیقول و فیعال ازه قمت بالشیء. هرگاه به خودی خود متوجه آن شوی و متوجه حفظ و اصلاح آن باشی. گرفته شده است نظری آن، قول آنهاست که: در این خانه، هیچ گردنده‌ای نیست که بگردد.

قابل‌النیاز مثبت از قبض است. قبض چند معنادار دار از جمله آنها ملک است. گفته می‌شود: فلاطی در قبض من است و این مزرعه در قبض من است و این است گفتار خدا: و همه زمین در روز قیامت در قبضة من است. و این همچون گفتار خدا است: و ملک و پادشاهی بی منازع روزی که در صور دمیده شود از آن اوست. و قول خدا: حکم و فرمان آن روز از آن خداست. و قول خدا: مالک روز رستاخیز. و از جمله معانی آن نابود ساختن چیز است. و از این مورد است گفتار عرب در باره مرده: «خدا اورا به سوی خود برد» و از این است قول خدا: سپس آفتاب را دلیل بر آن قرار دادیم، آنگاه آن را به تدریج و اندک به سوی خود گرفتیم. چون که آفتاب بابندهای انگشتان گرفته نمی‌شود و خداوند گیرنده و رهاکننده آن است.

ذليلًا. ثم تَبْصِنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا^(١) فالشمس لا تقبض بالبرامج والله تبارك وتعالى قابضها و مطلقها ومن هذا قوله عز و جل: (وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَنْصُطُ إِلَيْهِ تُرْجَمُونَ)^(٢) فهو باسط على عباده فضله و قابض ما يشاء من عاتدته وأياديه و القبض قبض البراجم أيضاً وهو عن الله تعالى ذكره منفي ولو كان القبض والبسط الذي ذكره الله عز و جل من قبل البراجم لما جاز أن يكون في وقت واحد قابضاً وباسطا لاستحالة ذلك والله تعالى ذكره في كل ساعة يقبض الأنفس و يسط الرزق و يفعل ما يريد.

البَاسِطُ. الباسط معناه: المنعم المفضل قد بسط على عباده فضله و احسانه وأسبغ عليهم نعمه.

قاضي الحاجات. القاضي: اسم مشتق من القضاء و معنى القضاء من الله عز و جل على ثلاثة أوجه: فوجه منها هو الحكم والإلزام يقال: قضى القاضي على فلان بكذا: أي حكم عليه به وألزمته إياه و منه قوله عز و جل: (وَقَضَنَ رَبُّكُمْ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)^(٣) و وجه منها هو الخبر و منه قوله عز و جل: (وَقَضَيْنَا إِلَيْنِي إِشْرَائِيلَ)^(٤) في الكتاب أي أخبرناهم بذلك على لسان النبي ﷺ و وجه منها هو الإتمام و منه قوله عز و جل: (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ)^(٥) و منه قول الناس: قضى فلان حاجتي يريد أنه أتم حاجتي على ما سأله.

المَجِيدُ. المجيد معناه: الكريم العزيز و منه قوله عز و جل: (بِلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ)^(٦) أي كريم عزيز و المجد في اللغة: نيل الشرف و مجد الرجل و أمجد لفتان و أمجده كرم فعاله و معنى ثان: أنه مجيد مجدد مجده خلقه: أي عظموه.

الْمَوْلَى. المولى معناه: الناصر ينصر المؤمنين و يتولى نصرهم على عدوهم و يتولى ثوابهم و كرامتهم و ولی الطفل هو الذي يتولى إصلاح شأنه والله ولی المؤمنين وهو مولاهم و ناصرهم والمولى في وجه آخر: هو الأولى. و مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ».

و ذلك على إثر كلام قد تقدمه وهو أن قال: «أَلَسْتُ أَوَّلَى بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ» قالوا

٢. سورة الفرقان، آية ٢٤٥.

١. سورة الفرقان، آية ٢٦.

٣. سورة الإسراء، آية ٤.

٤. سورة الإسراء، آية ٦٣.

٥. سورة البروج، آية ٢١.

٦. سورة الفصلت، آية ١٢.

واز این قبیل است قول خدا: و خدا فرامی‌گیرد و می‌گستراند و به سوی او بازگردانده می‌شود. پس او گسترانندۀ فعل خود بر بندگانش می‌پاشد و آنچه از صله و نعمتهايش را که بخواهد فراگیرنده است، و قبض نیز بقبض به بندانگشتان است و آن از خداوند متعال دور است، واگر قبض و بسطی که خدای عزوجل ذکر کرده از جانب بندانگشتان بود، البته روانبودکه در یک زمان هم قبض و هم باسط پاشد، چون این امر محال است و خدای متعال در هر ساعت و زمانی جانها را می‌گیرد و روزی را می‌گستراند و آنچه خواهد، انجام می‌دهد.

۹۸ باسط بعنی خدا منعی احسان بخش است که فضل و احسانش را بر بندگانش گستردۀ و نعمتهاي خود را بر آنان تمام کرده است.

قاضی الحاجات: قاضی نامی است گرفته شده از قضا و معنای قضا از خدا بر سه وجه است: وجهی از آن همان حکم والزام است. گفته می‌شود: «قضی القاضی علی فلان بکذا» یعنی قاضی و حاکم بر فلانی چنان حکم کردو او را به آن الزام نمود و از این مورد است گفتار خدا: و پروردگار تو حکم کرد که جز اورانپرستید. و وجه دیگر از آن خبر است و از همین مورد است قول خدا: و ما به فرزندان یعقوب در کتاب اعلام کردیم. یعنی: به آنها به زبان پیامبر خیر دادیم.

و وجهی از آن، اتمام است و از همین مورد است گفتار خدا: پس خداوند آسمانها را در حالی که هفت آسمان بودند در دور روز تمام کرد. و از همین مورد است سخن مردم: فلانی حاجتم را رواکرد. کسی که این رامی‌گوید منظورش این است که او حاجتم را طبق درخواستم تمام کرد.

مجید به معنای کریم و عزیز است و از همین مورد است قول خدا: بلکه آنچه آنها تکذیب کردند، قرآن مجید است. یعنی کریم و عزیز است و مجد در لغت، نایل شدن به شرف و بزرگواری است و «مجد» الرجل وأمجد» دولفت هستند و «أمجدة» یعنی کردار او را خوب دانست، و معنای دوم آن که خدا، مجید و مجدد است که خلقش او را تمجید کرده‌اند یعنی او را بزرگ داشته‌اند.

مولی به معنای ناصر و یاور است که مؤمنان را باری می‌نماید و نصرت آنان بر دشمنان، و شواب و کرامتهاي آنها را متولی می‌شود، ولی طفل، یعنی کسی که اصلاح کار او را به عهده گیرد و خدا ولنی مؤمنان است و اموال مولای و یاور آنها است. و مولی در وجه دیگر به معنای اولی و سزاوارتر است و از این مورد است گفتار پیامبر: «هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست» و این در بی سخنی بود که پیش از آن بود که فرمود: «آیا من نسبت به به شما از خودتان شایسته‌تر نیستم»، گفتند: «بلی ای پیامبر خدا!»

بلى يا رسول الله قال: «من كنت مولاه» أي من كنت أولى به منه بنفسه «فعلي مولاه». أي أولى به منه بنفسه.

الثانية. المنان معناه: المعطى المنعم ومنه قوله عز وجل: (فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِصَابٍ) ^(١) وقوله عز وجل: (وَلَا تَئْمِنْ تَشْكِّبُ). ^(٢)

التحجط. المعحيط معناه: أنه محاط بالأشياء عالم بها كلها وكل من أخذ شيئاً كله أو بلغ علمه أقصاه فقد أحاط به وهذا على التوسيع لأن الإحاطة في الحقيقة إحاطة الجسم الكبير بالجسم الصغير من جوانبه كإحاطة البيت بما فيه وإحاطة السور بالمدن ولهذا المعنى سمي الحاطط حاططاً ومعنى ثان: يحتمل أن يكون نصباً على الطرف معناه مستولياً مقتداً كقوله عز وجل: (وَظُلُّوا أَنَّهُمْ أَحْيَطُّبِهِمْ) ^(٣) فسماء إحاطة لهم لأن القوم إذا أحاطوا بعدهم لم يقدر العدو على التخلص منهم.

المتبين. المبين معناه: الظاهر البين حكمته المظهر لها بما أبيان من بنياته وأثار قدرته ويدعى: بـ«بان الشيء» وأبيان واستبيان بمعنى واحد.

المقيت. المقيت معناه: الحافظ الرقيق ويقال: بل هو القدير.

المصور. المصور: هو اسم مشتق من التصوير يصور الصور في الأذخام كيف يشاء فهو مصور كل صورة وحالق كل مصور في رحمه ومدرك بصري وممثل في نفس وليس الله تبارك وتعالى بالصور والجوارح يوصف ولا بالحدود والأبعاض يعرف ولا في سعة الهواء بالأوهام يطلب ولكن بالآيات يعرف وبالعلامات والدلائل يتحقق وبها يوقن وبالقدرة والعظمة والجلال والكرياء يوصف؛ لأنه ليس له في خلقه شبيه ولا في بريته عديل.

الكريم. الكريم معناه العزيز يقال: فلان أكرم على من فلان: أي أعز منه و منه قوله عز وجل: (إِنَّهُ لَقَرُونُ كَرِيمٌ) ^(٤) وكذلك قوله عز وجل: (ذُقْ إِنْكَ أَنْتَ الْغَرِيزُ الْكَرِيمُ) ^(٥) ومعنى ثان: أنه الجoward المفضل يقال: رجل كريم: أي جoward و قوم كرام: أي أجoward و كرم و كرم مثل أديم وأدم.

٢. سورة مدثر، آية ٦.

٣. سورة الروم، آية ٢٢.

٤. سورة ص، ٣٩.

٥. سورة دخان، آية ٩٩.

فرمود: «فمن کنت مولاه - هر کسی که من به او اولی و شایسته‌ام - فعلی مولاه - علی نسبت به او شایسته است»، یعنی نسبت به او از خودش شایسته‌تر است.

معنای به معنای عطاکننده دارای انعام است و مانند همین مورد است گفتار خدا: پس عطاکن به هر که خواهی، یا منع بخشش کن بی حساب و قول خدای عزوجل: و منت مگذار و فزونی مطلب. محیط به معنای احاطه کننده به همه چیز و آگاه از همه آنهاست و هر کس چیزی را به تمامی فرا گیرد، یا عالمش به اقصای آن برسد، در واقع به آن احاطه پیدا کرده، و این بر وجه توسع و مجاز است؛ چراکه احاطه، در حقیقت احاطه کردن جسم بزرگ به جسم کوچک از اطراف و جوانب آن است. همچون احاطه خانه به آنجه در آن است و احاطه حصار به شهرها و به همین جهت دیوار، حائط نامیده شده است. معنای دوم آن که: اختلال دارد که به جهت ظرفیت، منصب باشد، به معنای مستولیاً مقتدرأ (صاحب استیلای غله و اقتدار و توانایی) باشد، مانند سخن خدای عزوجل: و یقین کردنکه به آنان احاطه شده. پس خداوند، احاطه نماید چون هرگاه گروهی دشمن خوبیش را احاطه کنند، دشمن راهی برای رهایی از دست آنها ندارد.

مبعین به معنای آشکاری که حکمتش آشکار است، آشکارکننده آنجه از بینات و آثار قدرتش اظهار فرموده. گفته می‌شود: «بان الشيء، ابان، استبان» به یک معنا است، یعنی این چیز آشکار شد. مقیت به معنای حافظ و رقیب است. بلکه گفته می‌شود: به معنای توانا است.

تصویر نامی برگرفته از تصویر است، هموکه صورتها در رحمها به هر وضعی که می‌خواهد به تصویر می‌کشد. پس او تصویرگر هر صورت و آفریدگار هر تصویر شده‌ای در رحم و هر چیزی که به جشم دریافته شده و در نفس ممثُل شده، می‌باشد. خداوند با صورتها و جواح وصف نمی‌شود و با حدود و ابعاض شناخته نمی‌شود و در وسعت هوا به وسیله اوهام و خیالها جستجو نمی‌شود، ولی با آیات شناخته می‌شود و به علامات و دلالات تحقیق می‌شود و به وسیله آنها یقین می‌شود و به قدرت، عظمت، جلال و کبریا توصیف می‌شود، چراکه او در خلقش شبیه و در آفریدگانش عدبیلی - که بالا برابری کند - ندارد.

کریم به معنای عزیز است. گفته می‌شود فلاانی برای من از فلاانی کریم‌تر است. یعنی از او عزیزتر است. و همین است گفتار خدا: به راستی که آن، البته قرآنی کریم است، همچنین فرمایش دیگر خدای عزوجل که: بچش که توزیز و گرامی هستی. معنای دوم آن که: او جوادی است دارای بخشش. گفته می‌شود: مرد کریم یعنی جواد و بخششده و قوم کرام یعنی بخشندگان. واژه کریم و کرم همانند ادیم و ادم (پوست خوشبو) است.

الكبير. الكبير: السيد يقال لسيد القوم: كبيرهم والكرياء: اسم التكبر والتعظيم.
الكافي. الكافي: اسم مشتق من الكفاية وكل من توكل عليه كفاه ولا يلجهه إلى غيره.

كاشف الفر. الكاشف معناه: المفرج يُجِيبُ المُضطَرَ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَالكشف في اللغة: رفعك شيئاً عما يواريه ويفطيه.

الوثر. الوتر: الفرد وكل شيء كان فرداً قبله وتر.
النور. النور معناه: المنير ومنه قوله عز وجل: (الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^(١) أي منير لهم وأمرهم وعادتهم فهم يهتدون به في مصالحهم كما يهتدون في النور والضياء وهذا توسيع؛ إذ النور الضياء والله عز وجل متعال عن ذلك علواً كبراً لأن الأنوار محدثة ومحدثتها قديمة لا يشبهها شيء وعلى سبيل التوسيع قيل: إن القرآن نور؛ لأن الناس يهتدون به في دينهم كما يهتدون بالضياء في مصالحهم ولهذا المعنى كان النبي ﷺ مُنيراً.

الوهاب. الوهاب: معروف وهو من الهبة يهب لعباده ما يشاء ويمن عليهم بما يشاء ومنه قوله عز وجل: (يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا نَوْهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الْذُكُورُ).^(٢)

الناصر. الناصر بمعنى واحد النصرة: حسن المعونة.

الواسع. الواسع: الغني والسعفة: الغنى يقال: فلان يعطي من سعة أي من غنى والواسع جدة الرجل وقدرة ذات يده ويقال: أنفق على قدر وسعك.

الودود. الودود: فول بمعنى مفعول كما يقال: هيوب بمعنى مهيب يراد به أنه مودود ومحبوب ويقال: بل فول بمعنى فاعل كقولك: غفور بمعنى غافر أي يود عباده الصالحين ويحبهم والود و الوداد مصدر المودة وفلان ودك ووديدك: أي حبك و حبيبك.

الهادي. الهادي معناه: أنه عز و جل يهدى لهم للحق والهدى من الله عز و جل على ثلاثة أوجه: فوجه: هو الدلالة قد لهم جميعاً على الدين والثاني: هو الإيمان والإيمان هدى من الله عز و جل كما أنه نعمة من الله عز و جل والثالث: هو النجاة وقد بين الله

کبییر به معنای سید و آقا است. برای سید قوم گفته می‌شود: کبیر آنها و کبیرها اسم برای تکبر و تعظیم است.

کافی نامی برگرفته از کفاایت است. هر کس بر او توکل کند حضرت حق او را کفاایت می‌کند و اورا به سوی غیر خود، حواله نمی‌دهد.

کاشف‌الضیر: کاشف یعنی گشاینده که مضطز را جایت می‌کند، آنگاه که او را فرا بخواند و بدی را کشف می‌کند. و کشف در لغت به معنای برداشتن چیزی است که آن را پنهان کرده و پوشانده است.

وَتَرْبَةٌ مِّنْعَنَى فَرْدٍ وَيَگَانَهُ اسْتَ وَهُرْ چِيزِي کَهْ فَرْدٌ باشَدْ آنَ را وَتَرْ مِيْ گويند.

نور به معنای نوربخش است. و سخن خدای عزوجل نیز از همین قبیل است: خداوند، نوربخش آسمانها و زمین است. یعنی اونوربخش برای آنها و فرمان دهنده و راهنمای آنهاست. پس آنان در مصالح خوبی با اوراه می‌باشند، آنسان که در نور و روشنی راه می‌باشد و این از باب توسع و مجاز است، چراکه نور همان روشنی است و خدای عزوجل از این به برتری بزرگی برتر است، زیرا که نورها حادث و پدید آمدۀ اند و پدیدآورنده آنها قدیمی است که به چیزی نمی‌مانند و بروجه توسع و مجاز گفته شده است: قرآن نور است، چراکه مردم در دین و آین خوبیش به آن راه می‌باشند آنسان که بروشنی راههای خوبی را می‌باشد و به همین معنا پیامبر ﷺ نور بخش بود. وهَاب مَعْرُوفٌ اسْتَ اينَ وَازِهَ ازْ هَبَهْ گَرْفَتَهْ شَدَهْ اسْتَ بَهْ مَعَنَى آنَجَهْ بَخَواهَدْ بَهْ بَنَدَگَانَشِ مِيْ بَخَشَدْ وَهَبَهْ آنَجَهْ بَخَواهَدْ، بَهْ آنانَ مَنْتَ مِيْ گَذَارَدْ وَ گَفَتَارَ خَدَى عَزوجَلَ ازْ هَمِينَ مُورَدَ اسْتَ کَهْ: بَهْ هَرَكَسِيْ کَهْ مِيْ خَواهَدْ دَخَرَانَ وَ بَهْ هَرَكَسِيْ مِيْ خَواهَدْ پَسَرَانَ رَامِيْ بَخَشَدْ.

ناصر و منصیر ناصر و منصیر به یک معنا است و نصرت همان خوب یاری کردن است.

واسع به معنای غنی است. سعه نیز به معنای غنا است. گفته می‌شود: فلانی از سعه خود می‌بخشد، یعنی از غنا و توانگری خود می‌بخشد. وَسَعَ هَمَانَ تَوَانَگَرَيِ مُورَدَ اسْتَ وَ تَوَانَانَيِ بَهْ آنَجَهْ در دست او است، گفته می‌شود: به اندازه وسع و توانایی خود هزینه کن.

و دود بروزن فعل به معنای مفعول می‌باشد آنسان که هیوب به معنای مهیب است. از و دود اراده می‌شود که خدا دوست داشتنی و محبوب است. گفته می‌شود: بلکه «و دود» به معنای فاعل است، همانند غفور به معنای غافر یعنی: او بندگان شایسته‌اش را دوست می‌دارند و به آنان محبت دارد و «و داد» مصدر مودت (به معنی دوست داشتن) است و فلانی «و داد» و «و دید» تو سمت. یعنی محبت تو و حبیب تو سمت.

هادی یعنی خدای عزوجل آنها را به حق هدایت می‌کند. هدایت از خدای عزوجل بر سر و جه است: وجه اول، دلالت و راهنمایی است که همه آنها را به دین راهنمایی کرده است. وجه دوم ایمان است که ایمان، هدایتی است از جانب خدای عزوجل همان گونه که آن نعمتی است از جانب خدا. وجه

عز وجل أنه سيهدي المؤمنين بعد وفاتهم فقال: (وَالَّذِينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضْلَلُ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بِاللَّهِمَّ)^(١) ولا يكون الهدى بعد الموت والقتل إلا الشواب والنجاة وكذلك قوله عز وجل: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهُدَى بِهِمْ رَبُّهُمْ يَأْمَانُهُمْ)^(٢) وهو ضد الضلال الذي هو عقوبة الكافر وقال الله عز وجل (وَيُضْلِلُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ)^(٣) أي يهلكهم ويعاقبهم وهو قوله عز وجل: (أَضَلَّ أَعْنَالَهُمْ)^(٤) أي أهلك أعمالهم وأحبطها بکفرهم. وفي **الوفى**^(٥). معناه: أنه يفي بعهدهم ويوفي بعهده يقال: رجل وفي وموف وقد وفيت بعهده وأوفيت لفتان.

الوكيل. الوكيل معناه: المتولى أي القائم بحفظنا وهذا هو معنى الوكيل على المال منا ومعنى ثان: أنه المعتمد والملجأ والتوكيل: الاعتماد عليه والاتجاه إليه. **الوارث**. الوارث معناه أن كل من ملكه الله شيئاً يموت ويبقى ما كان في ملكه ولا يملك إلا الله تبارك وتعالى.

البر. البر معناه: الصادق يقال صدق فلان وبرو يقال: برت يمين فلان إذا صدقت وأبرها الله: أي أمضتها على الصدق. **الباعث**. الباعث معناه: أنه ينبعث من في القبور ويزكيهم وينشرهم للجزاء والبقاء.

التوب. التوب معناه: أنه يتقبل التوبة ويفغ عن الحوية إذا تاب منها العبد يقال: تاب العبد إلى الله عز وجل فهو تائب إليه؛ وتاب الله عليه: أي قبل توبته فهو توب عليه والتوب التوبة؛ ويقال: تائب فلان من كذا مهموز إذا استحي منه ويقال: ما طعامك بطعام توبة: أي لا يحتش منه ولا يستحي.

الجليل. الجليل معناه: السيد يقال سيد القوم: جليلهم وعظيمهم، وجل جلال الله، فهو الجليل ذو الجلال والكرام، ويقال: جل فلان في عيني: أي عظم، وأجللته: أي عظمته.

١. سورة محمد، آية ٥.

٢. سورة يونس، آية ٩.

٣. سورة إبراهيم، آية ٣٧.

سوم، نجات است که خداوند عزوجل بیان فرموده که به زودی مؤمنان را بعد از وفاتشان هدایت می‌کند و فرموده: و آنان که در راه خدا کشته شدند هرگز خدا اعمالشان راضیاع نمی‌کند به زودی خدا آنها را هدایت خواهد کرد و حال آنها را به صلاح خواهد آورد و هدایت بعد از مرگ جز باداش و رهایی متصور نیست. همچنین خداوند می‌فرماید: (به راستی کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشان به سبب ایمانشان آنها را هدایت می‌کند. و این هدایت، ضدگمراهی است که عقوبت کافر است و خداوند عزوجل فرمود: و خدا ستمکاران را گمراه می‌سازد. یعنی آنها را هلاک و تابود می‌سازد و عقوبت می‌کند، و این همانند گفار خدا است: خدا کارهای آنها را به سبب کفرشان باطل کرد و فروریخت.

وفی یعنی خدا به عهد آنها و همچنین به عهد خودش وقا می‌نماید. گفته می‌شود: رجل و فتی و موف یعنی کسی که عهد خود را به جامی آورد و قد وفتی به عهدک و اوقیت، دولت است.

وکیل به معنای متولی است. یعنی کسی که قائم به حفظ ماست و این، همان معنای وکیل برای مال از جانب ماست و معنای دوم آن که: خدا معتمد و بنده است و توکل همان اعتماد بر او و بناء آوردن به سوی اوست.

وارث یعنی هر کسی را که خدامالک چیزی کند می‌میرد و انچه در ملکش بوده، می‌ماند و کسی غیر از خدای تعالی آن را مالک نمی‌باشد.

پر به معنای صادق است. گفته می‌شود: «صدق فلان و بزر» یعنی فلانی راست گفت. و گفته می‌شود: «بزت یعنی فلان، هرگاه سوگندش راست باشد و ابرها الله» یعنی خدا آن را بر صدق و راستی امضا فرمود.

باعث معنایش آن است که: خداوند همه کسانی را که در قبرها هستند بر می‌انگیزد و آنها را زنده می‌گرداند و برای جزا و بقا محشور می‌سازد.

تواب معنایش آن است که: خداوند توبه را می‌پذیرد و از گناه در می‌گذرد، هرگاه بنده از گناه توبه کند و بازگردد. گفته می‌شود: «تاب العبد إلى الله» یعنی بنده به سوی خدا بازگشت. «فهو تائب إليه» یعنی آن بنده، بازگردانده به سوی خداست و تائب و تواب، هر دو بر او صادق است و «تاب الله عليه» یعنی خدا توبه او را قبول فرمود. « فهو توب علىه» که توبه او را قبول فرموده است و «توب» به معنای توبه است.

گفته می‌شود: «إتاب فلان من كذا» - در حالی که مهموز باشد - هرگاه فلانی از آن شرم کند. گفته می‌شود: طعام تو، طعام توبه نیست یعنی: از آن شرم داشته نمی‌شود و خجالت کشیده نمی‌شود.

جلیل به معنای سید است، زیرا به سید قوم، جلیل و عظیم آنها می‌گویند. و «جل جلال الله» یعنی: بزرگواری خدا بزرگواری دارد. « فهو الجليل ذو الجلال والاكرام» یعنی: پس آن جناب بزرگواری است که دارای جلال و اکرام است. گفته می‌شود: «جل فلان في عبني» یعنی فلانی در چشم بزرگ آمد و «اجللت» یعنی او را بزرگ داشتم.

الجَوَادُ. الجَوَادُ معناه: المُحْسِنُ، المُنْعِمُ، الْكَثِيرُ الْإِنْعَامُ وَالْإِحْسَانُ، يقال: جَادَ السُّخْيُ مِنَ النَّاسِ يَجُودُ جُودًا وَرَجُلٌ جَوَادٌ وَقَوْمٌ أَجْوَادٌ وَجُودٌ: أَيُّ أَسْخَيَاً، وَلَا يُقَالُ لَهُ عَزٌّ وَجَلٌ: سُخْيٌّ؛ لَأَنَّ أَصْلَ السُّخَاوَةِ رَاجِعٌ إِلَى الْلَّهِ، يقال: أَرْضٌ سَخَاوِيَّةٌ وَقَرْطَاسٌ سَخَاوِيٌّ؛ إِذَا كَانَ لِيْنَا وَسُمِيَ السُّخْيُ سُخْيَا لِلَّهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ إِلَيْهِ.

الْخَيْرُ. الْخَيْرُ معناه: الْعَالَمُ، وَالْخَبْرُ وَالْخَيْرُ فِي الْلُّغَةِ وَاحِدٌ، وَالْخَبْرُ: عَلِمَكَ بِالشَّئْءِ، يقال لِي بِهِ خَبْرٌ: أَيُّ عِلْمٍ.

الْخَالِقُ. الْخَالِقُ معناه: الْخَالِقُ: خَلَقَ الْخَلَائِقَ خَلْقًا وَخَلِيقَةً؛ وَالْخَلِيقَةُ: الْخَلْقُ وَالْجَمْعُ الْخَلَائِقُ؛ وَالْخَلْقُ فِي الْلُّغَةِ: تَقْدِيرُكَ الشَّيْءَ، يقال فِي الْمَثَلِ: إِنِّي إِذَا خَلَقْتُ فَرِيتُ لَا كُمْ يَخْلُقُ وَلَا يَفْرِي وَفِي قَوْلِ أَنْتَ مُتَاطَبٌ إِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مُخْلُوقَةٌ، خَلَقَ تَقْدِيرًا لَا خَلَقَ تَكْوِينًا؛ وَخَلَقَ عِيسَى عَلِيًّا مِنَ الطَّيْنِ كَهْيَةً الطَّيْرِ هُوَ خَلَقَ تَقْدِيرًا أَيْضًا وَمَكْوَنَ الطَّيْرِ وَخَالَقَهُ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ.

خَيْرُ النَّاصِرِيْنَ. خَيْرُ النَّاصِرِيْنَ وَخَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ معناه: أَنَّ فَاعِلَ الْخَيْرِ إِذَا كَثُرَ ذَلِكَ مِنْهُ سُمِيَ خَيْرًا توْسِعًا.

الْدِيَانُ. الْدِيَانُ: هُوَ الَّذِي يَدِينُ الْعِبَادَ وَيَجْزِيهِمْ بِأَعْمَالِهِمْ، وَالْدِيَنُ الْجَزَاءُ، وَلَا يَجْمِعُ: لَأَنَّهُ مُصْدَرٌ يَقَالُ: دَانَ يَدِينُ دِيَنًا وَيُقَالُ فِي الْمَثَلِ: «كَمَا تَدِينُ تَدَانُ» أَيْ: كَمَا تَجْزِي تَجْزِي، قَالَ الشَّاعِرُ:

«كَمَا يَدِينُ الْفَتَى يَوْمًا يَدَانُ بِهِ مِنْ يَزْرَعُ الشَّوْمَ لَا يَقْلِمُهُ رِيحَانًا»

الشَّكُورُ. الشَّكُورُ وَالشَّاكِرُ معناهما: أَنَّهُ يَشْكُرُ لِلْعَبْدِ عَمَلَهُ وَهَذَا تَوْسِعٌ؛ لَأَنَّ الشَّكْرَ فِي الْلُّغَةِ عَرْفٌ إِلَيْهِ بِالْإِحْسَانِ وَهُوَ الْمُحْسِنُ إِلَيْ عِبَادِهِ، الْمُنْعِمُ عَلَيْهِمْ لَكِنَّهُ سَبَحَانَهُ لِمَا كَانَ مَجَازِيًّا لِلْمُطَبِّعِيْنَ عَلَى طَاعَاتِهِمْ جَعْلَ مَجَازِيَّهُ شَكْرًا لِهِمْ عَلَى الْمَجَازِ، كَمَا سُمِيَتْ مَكَافَأَةُ الْمُنْعِمِ شَكْرًا.

الْعَظِيمُ. الْعَظِيمُ معناه: السَّيِّدُ وَسَيِّدُ الْقَوْمِ عَظِيمُهُمْ وَجَلِيلُهُمْ وَمَعْنَى ثَانٍ: أَنَّهُ يُوصَفُ بِالْمُظْمَنةِ لِغَلَبَتِهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَقَدْرَتِهِ عَلَيْهَا، وَلَذِكَّ كَانَ الْوَاضِفُ بِذَلِكَ مُعَظَّمًا وَمَعْنَى ثَالِثٍ: أَنَّهُ عَظِيمٌ؛ لَأَنَّ مَا سَوَاهُ كَلِهِ لَهُ ذَلِيلٌ خَاضِعٌ، فَهُوَ عَظِيمُ السُّلْطَانِ، عَظِيمُ الشَّأنِ وَمَعْنَى رَابِعٍ: أَنَّهُ الْمُجِيدُ، يَقَالُ: عَظِيمٌ فَلَانُ فِي الْمَجَدِ عَظَامَةً، وَالْمَظَامِنَ مُصْدِرٌ:

جواد به معنای محسن و منعی است که انعام و احسانش بسیار است. گفته می شود: «جاد السخی من الناس يجود جوداً ورجل جواد، وقوم أجواد وجود، يعني سخاوتمندان». گفته نمی شود: خدا سخی است، چراکه اصل سخاوت برگشتن به سوی نرمی است. گفته می شود: زمین سخاوبه و کاغذ سخاوی، هرگاه نرم باشد. و سخی، سخی نامیده شده به جهت نرمی که او به هنگام نیاز نیازمندان دارد. خبیر به معنای عالم است و خبر و خبیر در لغت یکی است. و خبر، علم توانیت به چیزی است. می گویند: مرانیت به آن چیزی، دانشی است.

خالق به معنای خالق است، چراکه او خالق بسیاری را آفرید و می آفریند. خلبقه به معنای خلق است و جمع آن خلائق است و خلق در لغت، اندازه کردن چیزی است و در مثُل گفته می شود: «به راستی که چون اندازه کنم می برم، نه چون کسی که اندازه می کند و نمی برد». و در گفتار امامان رهنما آمده که: کارهای بندگان مخلوق است به خلق تقدیر و اندازه کردن نه خلق تکوین و هستی دادن. و خلق کردن عیسی رهنما از گل همانند هبیت و صورت پرنده نیز همان خلق تقدیر است و در واقع هستی دهنده مرغ و آفریدگار آن، همان خدای عزوجل است. خیر الناصرین خیر الناصرین و خیر الراحمنین یعنی هرگاه فاعل خیر، نیکی بسیار کند، از روی توسع و مجاز خیر نامیده می شود.

دیان همان است که به بندگان جزامی دهد و به خاطر کارهایشان به آنان پاداش می دهد و دین به معنای جزا است و جمع بسته نمی شود، زیرا مصدر است. گفته می شود: دان بدين دینا و در مثُل گفته می شود: «کما تدين تدان» یعنی آنسان که جزامی دهی جزداده می شوی و شاعر گفته است: آنسان که جوان مرد روزی جزامی دهد به آن جزداده می شود زیرا آن که سیر کاشته، ریحان برداشت نمی کند.

شکور و شاکر یعنی خداوند برای عمل بندگانش شکر می کند و این توسع و مجاز است، زیراکه شکر در لغت، شناخت احسان است و اونسبت به بندگانش محسن و نیکوکار و برایشان منعم است. ولیکن خدای سیحان چون فرمان برادران را بر فرمان برداریشان جزامی دهد پاداش خود را بر وجه مجاز - شکر برای آنان قرار داد، جنانکه پاداش دادن منعم، شکر نامیده شده است.

عظیم به معنای سید است و سید قوم عظیم و جلیل ایشان است و معنای دوم آن: خدا به عظمت وصف می شود، چراکه او بر همه چیزها غلبه دارد و قدرتش بر آنها چیره شده است. به همین جهت وصف کننده به این، تعظیم کننده است. معنای سوم آن که خدا عظیم است، زیراکه همه آنجه غیر از او است، در برابر او خوار و فروتن هستند. پس اوست که سلطنتش بزرگ و شانش عظیم است. و معنای چهارم آن که خدا مجيد است. گفته می شود: فلاانی در مجد بزرگ شد، بزرگ شدنی، و عظامت، مصدر به معنای

الأمر العظيم والعظمة من التجبر وليس معنى العظيم ضخم طويـل عريـض ثقـيل؛ لأنـ هذه المعاني معانـي الخلق وآيات الصـنع والحدث وهي عن الله تبارـك وتعـالى منفـية. وَقَدْ رُوِيَ فِي الْخَبَرِ: «أَنَّهُ سُمِّيَ الْعَظِيمُ؛ لِأَنَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَحَالِفُهُ».

اللطيف. اللطيف معناه: أنه لطيف بعباده، فهو لطيف بهم، بار بهم منعم عليهم و
اللطـفـ البرـ والتـكرـمةـ، يـقالـ: فـلـانـ لـطـيفـ بـالـنـاسـ، بـارـ بـهـمـ، بـيرـهـمـ وـيـلـطـفـهـمـ بـالـطـافـاـ وـ معـنـيـ ثـانـ: أـنـ لـطـيفـ فـي تـدـبـيرـهـ وـفـعـلـهـ، يـقالـ: فـلـانـ لـطـيفـ الـعـمـلـ.
وَقَدْ رُوِيَ فِي الْخَبَرِ: «أَنَّ مَعْنَى الْلَطِيفِ، هُوَ أَنَّ الْخَالِقَ لِلْخَلْقِ الْلَطِيفِ كَمَا أَنَّهُ سُمِّيَ الْعَظِيمَ؛ لِأَنَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ».

الشافي. الشافي معناه: معروف وهو من الشفاء كما قال الله عز وجل حكاية عن
إبراهيم عليه السلام: (وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يُشَفِّينِ)^(١) فجملة هذه الأسماء الحسـنى تـسـعـةـ وـتـسـعـونـ اسمـاـ.

«وَأَمَّا تَبَارِكُ» فهو من البركة وهو عز وجل ذو بركة وهو فاعل البركة و خالقها و
جاعـلـهاـ فـي خـلـقـهـ وـتـبـارـكـ وـتـعـالـىـ عـنـ الـوـلـدـ وـالـصـاحـبـةـ وـالـشـرـيكـ وـعـماـ يـقـولـ الـظـالـمـونـ
عـلـوـاـكـبـيرـاـ وـقـدـ قـبـيلـ: إـنـ معـنـيـ قولـ اللهـ عـزـ وـجـلـ: (تـبـارـكـ الـذـيـ نـزـلـ الـفـرـقـانـ عـلـىـ عـبـدـهـ
لـيـكـوـنـ لـلـعـالـمـيـنـ نـذـيرـاـ) (٢) إنـماـعـنـيـ بهـ: أـنـ اللهـ الـذـيـ يـدـوـمـ بـقاـوـهـ وـتـبـقـىـ نـعـمـهـ وـيـصـيرـ
ذـكـرـهـ بـرـكـةـ عـلـىـ عـبـادـهـ وـاستـدـامـةـ لـنـعـمـ اللهـ عـنـدـهـمـ (هـوـ الـذـيـ نـزـلـ الـفـرـقـانـ عـلـىـ عـبـدـهـ
لـيـكـوـنـ لـلـعـالـمـيـنـ نـذـيرـاـ) وـالـفـرـقـانـ هوـ الـقـرـآنـ وـإـنـماـسـمـاهـ فـرـقـانـاـلـأـنـ اللهـ عـزـ وـجـلـ فـرقـ بهـ
بـيـنـ الـحـقـ وـالـبـاطـلـ وـعـبـدـهـ الـذـيـ أـنـزـلـ عـلـيـهـ ذـلـكـ هوـ مـحـمـدـ ﷺ وـسـمـاهـ عـبـدـاـ لـتـلاـيـاـ يـتـخـذـ
رـبـاـ مـعـبـودـاـ وـهـذـارـدـ عـلـىـ مـنـ يـغـلـوـ فـيـهـ وـبـيـنـ عـزـ وـجـلـ أـنـهـ نـزـلـ عـلـيـهـ ذـلـكـ لـيـنـذـرـهـ
الـعـالـمـيـنـ وـلـيـخـوـفـهـمـ بـهـ مـعـاصـيـ اللهـ وـأـلـيـمـ عـقـابـهـ وـالـعـالـمـوـنـ: النـاسـ.

(الـذـيـ لـهـ مـلـكـ السـمـاـوـاتـ وـالـأـرـضـ وـلـمـ يـتـبـخـذـ وـلـدـاـ) كـماـقـالـتـ النـصـارـىـ إـذـ أـضـافـواـ
إـلـيـهـ الـوـلـدـ كـذـبـاـ عـلـيـهـ وـخـرـوـجـاـ مـنـ تـوـحـيـدـهـ (وـلـمـ يـكـنـ لـهـ شـرـيكـ فـيـ الـمـلـكـ وـخـلـقـ كـلـ
شـيـءـ قـدـرـهـ تـقـدـيرـاـ) يـعـنـيـ: أـنـ خـلـقـ الـأـشـيـاءـ كـلـهاـ عـلـىـ مـقـدـارـ يـعـرـفـهـ وـأـنـهـ لـمـ يـخـلـقـ شـيـئـاـ

امر عظیم و بزرگ است و عظمت از تجبر است و معنای عظیم ستر، دراز، پهن و سنگین نبست، زیرا این معناها، معناهای خلق و نشانه های صنع و حدوث هستند و این ها از خدای تبارک و تعالی دورند. و در خبری روایت شده است خداوند عظیم نامیده شده است، زیرا او خالق عظیم و پروردگار عرش عظیم و خالق آن است.

لطیف یعنی خدا به بندگانش لطف دارد. پس اوبه آنان لطف دارد و به آنان نیکوکار و منعم است و لطف به معنای نیکی کردن و گرامی داشتن است. گفته می شود: فلانی به مردم لطیف است. یعنی به آنان نیکوکار است: با آنها نیکی می کند و بالطف و مهربانی رفتار می نماید. و معنای دوم آن که خدا در تدبیر و کارش لطیف است. گفته می شود: فلانی لطیف العمل، یعنی کارش پاکیزه است. معنای لطیف این گونه است: او خالق و آفریدگار خلق لطیف است انسان که خدا عظیم نامیده شده است، زیرا او آفریدگار خالق عظیم است.

شافعی معناشی معروف و اوازه شفا است. انسان که خدای عزوجل از ابراهیم علیه السلام حکایت فرمود: «و چون بیمار شوم، پس او مرآبه‌بودی می‌بخشد».

بنابراین همه این نامهای حسنی، نو دونه نام است.

واما قبارک [که در آغاز حدیث آمده] ان از ماده برکت (افزون شدن) می‌باشد و خداوند صاحب برکت است. او فاعل برکت و آفریدگار آن و قرار دهنده آن در میان خلق خویش است و او، از فرزند، زن و شریک و از آنچه ستمکاران می‌گویند. به برتری بزرگی باک و منزه و برتر است و گاهی گفته شده معنای گفتار خدای عزوجل: «بزرگ است خدایی که فرقان را به بندگانش فرستادن تا بر جهانیان بیم دهنده باشد». این است که خدایی که ماندش دوام دارد و نعمتهاش می‌ماند و ذکرشن بر بندگانش باعث برکت و استمرار نعمت‌ها نزد آنها می‌شود، همان کسی است که فرقان را بر بنده خود فرو فرستاده است تا آن بندگان برای جهانیان بیم دهنده باشد و فرقان، همان قرآن است و تنها بدین جهت، فرقان نامیده شد که خدای عزوجل به وسیله آن بین حق و باطل را جدا کرده است.

و بنده او که این فرقان بر او فروود آمده، همان محدث علیه السلام است و اورابنده نامید تا او به عنوان پروردگار پرستش نشود، و این در رد کسی است که در مورد آن حضرت غلو می‌کند و خدای عزوجل بیان فرموده است که این فرقان را بر او فروود آورده است تا به وسیله آن جهانیان را بیم دهد و آنها را از نافرمانیهای خدا و عقاب درد آور بترساند و منظور از جهانیان، آدمیانند و فرمود: «خدایی که پادشاهی انسانها و زمین از آن اوست و هیچ فرزندی ندارد، انسان که نصاری. گفتند، آنگاه که از روی دروغ بر او و بیرون رفتن از توحیدش فرزند را به سوی او اضافه نموده و نسبت دادند و فرمود: «و برای او شریکی در

من ذلك على سبيل سهو و لا غفلة و لا على تنحى و لا على مجازفة بل على المقدار الذي يعلم أنه صواب من تدبيره و أنه استصلاح لعباده في أمر دينهم و أنه عدل منه على خلقه لأنّه لو لم يخلق ذلك على مقدار يعرفه على سبيل ما وصفناه لوجد في ذلك التفاوت و الظلم و الخروج عن الحكمة و صواب التدبير إلى العبث و الظلم و الفساد كما يوجد مثل ذلك في فعل خلقه الذين ينحبون في أفعالهم و يفعلون من ذلك ما لا يعرفون مقداره.

ولم يعن بذلك أنه خلق لذلك تقديراً يعرف به مقدار ما يفعله ثم فعل أفعاله بعد ذلك لأن ذلك إنما يوجد من فعل من لا يعلم مقدار ما يفعله إلا بهذه التقدير وهذا التدبير والله سبحانه لم يزل عالما بكل شيء وإنما عن بيته قوله: **فَقَرَأَهُ تَقْدِيرًا** أي: فعل ذلك على مقدار يعرفه على ما بيته وعلى أن يقدر أفعاله لعباده بأن يعورهم مقدارها و وقت كونها و مكانها الذي يحدث فيه ليعرفوا بذلك وهذا التقدير من الله عز و جل كتاب و خبر كتبه الله لملائكته وأخبارهم به ليعرفوه فلما كان كلامه لم يوجد إلا على مقدار يعرفه لثلا يخرج عن حد الصدق إلى الكذب وعن حد الصواب إلى الخطأ وعن حد البيان إلى التشبيه كان ذلك دلالة على أن الله قد قدره على ما هو به و أحکمه و أحدهه فلهذا صار محكمًا لا خلل فيه ولا تفاوت و لافساد.

١٠. حَدَّثَنَا عَيْنَرُ وَاحِدٌ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى الْخَرَاعِيَّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَحَّلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَّقِّيِّ عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَمْوُدُهُ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَكْتُرُ مِنْ قَوْلٍ أَهُوَ فَقَلَّتْ لَهُ: يَا أَخِي أَذْكُرْ رَبِّكَ وَأَشْتَغِلْ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَّقِّيُّ: «إِنَّ أَهُوَ اسْمُ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّ؛ فَمَنْ قَالَ: أَهُوَ فَقَدْ اشْتَغَلَ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى». تَعَالَى

١١. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَصْبَهَانِيُّ الْأَشْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكْيَيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوْنِي الْبَرْدَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَرْشِيِّ بِدمَشْقٍ وَأَنَا أَشْعَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ مُوسَى بْنِ غَامِرٍ الْمُرْيَيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدَيْنِ مُسْلِمَ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهْرَيْبُنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ عَفْبَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ الْمُطَّهِّرِ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا إِلَهٌ وَتِسْعُونَ يُحِبُّ الْوَتْرَ مِنْ أَخْصَاصَهَا دَخْلُ الْجَنَّةِ».

پادشاهی نیست و هر چیزی را افریده و به اندازه کردنی اندازه کرده است، یعنی خدا همه چیز را بر اندازه‌ای که آن رامی شناسد افریده و او چیزی از اینها را از راه سهو، غفلت و بروجه کوشش و بروج گراف نیافریده، بلکه به اندازه‌ای افریده است که می‌داند آن اندازه‌ای تدبیر خود درست و راست است و آن صلاح جویی بندگانش در کار دین آنهاست و همان عدل او برا افریدگانش است، زیرا که اگر او آن را طبق اندازه که آن را می‌شناخت و می‌دانست نیافریده بود - همان گونه که ما موصف کردیم - البته تفاوت و ظلم و بیرون رفتن از حکمت و درستی و تدبیر به سوی عبث و ظلم و فساد یافت می‌شد. چنانکه همانند این، در کردار آفریدگانش پیدا می‌شود و آنان در کارهای خوبیش سخت می‌کوشند و طبق آن چیزی که اندازه‌اش را نمی‌شناسند انجام می‌دهند و مقصود این نبوده که برای آن، اندازه‌ای را افریده است که به وسیله آن، اندازه آنچه را که انجام می‌دهد می‌شناسد. آنگاه کارهای خود را بعد از آن انجام می‌دهد. زیرا که این، فقط در کار کسی یافته می‌شود که اندازه آنچه را که انجام می‌دهد نمی‌داند مگر به این تقدیر و این تدبیر و خدای سبحان پیوسته به هر چیزی دانست، تنها مقصودش از گفتارش: قدره تقدیر این است که آن را طبق اندازه‌ای که آن رامی شناسد و می‌داند انجام داده و بر این که کارهایش را برای بندگانش اندازه کند به طوری که به آنها اندازه وقت بودن آنها و جای بودن آنها را که در آن حادث می‌شوند بشناساند، تا آن را بشناسند.

و این اندازه کردن از خدای عزوجل نوشته و خبری است که خداوند آن را به فرشتگانش نوشته و به آنها خبر داده تا آن را بشناسند. و از آنجایی که سخن خدا جز به اندازه‌ای که آن رامی شناخت و می‌دانست یافته نمی‌شد تا از حد راستی به دروغ و از حد صواب به خطواز حد تبیان به آشتفتگی بیرون نزود، همین نشانگر این است که خدا آن را طبق اندازه‌ای که دارد، اندازه فرموده و آن را استوار و احداث نمود. از این رو استوار و محکم شده که هیچ خللی در آن نیست و هیچ تفاوت و فسادی ندارد.

۱- یحیی خزانی گوید: به همراه امام صادق علیه السلام بر یکی از موالیانش وارد شدم که او را عیادت کنیم، دیدم او خلیه آه می‌کشید. من به او گفتم: «ای برادر من ابرور دگارت را بیاد کن و به او استغاثه نما». امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا آه نامی از نامهای خدای عزوجل است. پس کسی که آه بگوید در واقع به خدای تبارک و تعالی استغاثه نموده است».

۱۱- ابو هریره گوید: پیامبر خدا صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود: «به راستی که برای خدای تبارک و تعالی نود و نه نام است، صد نام مگر یکی. زیرا که او فرد است و فرد را دوست می‌دارد. هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود».

بلغنا أن غير واحد من أهل العلم قال: إن أولها يفتح ب لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شريكَ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيدهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهُ الْأَشْنَاءُ الْمُحْسَنُ اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْخَالِقُ الْبَارِيُّ الْمُصْوَرُ الْمَلِكُ الْقَدُوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَمِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ الشَّيْعَ الْبَصِيرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْبَارِيُّ الْمَتَعَالِ الْجَلِيلُ الْجَمِيلُ الْحَمِيمُ الْقَيُومُ الْغَافِرُ الْفَاعِرُ الْقَاهِرُ الْحَكِيمُ الْقَرِيبُ الْمَجِيبُ الْغَنِيُّ الْوَهَابُ الْوَدُودُ الشَّكُورُ الْمَاجِدُ الْأَحَدُ الْوَلِيُّ الرَّشِيدُ الْفَقُورُ الْكَرِيمُ الْحَلِيمُ التَّوَابُ الرَّبُّ الْمَبْحِيدُ الْحَمِيدُ الْوَفِيُّ الشَّهِيدُ الْمُبْيَنُ الْبَرَاهَنُ الرَّءُوفُ الْمَبْدِئُ الْمَعِيدُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ الْقَوِيُّ الشَّدِيدُ الْضَّارُ الْنَّافِعُ الْوَافِيُّ الْحَافِظُ الرَّافِعُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الْمَعَزُ الْمَذَلُ الْرَّازِقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتَبَّنُ الْقَاتِمُ الْوَكِيلُ الْعَادِلُ الْجَامِعُ الْمَعْطِيُّ الْمَجْتَبِيُّ الْمَحْيِيُّ الْمَمِيتُ الْكَافِيُّ الْهَادِيُّ الْأَبْدُ الصَّادِقُ الْنُورُ الْقَدِيمُ الْحَقُّ الْفَرِدُ الْوَتَرُ الْوَاسِعُ الْمَحْصُى الْمَقْتَدِرُ الْمَقْدِمُ الْمَؤْخِرُ الْمَنْتَقِمُ الْبَدِيعُ.

١٢. حدثنا محمد بن الحسن بن أبي عبد الله علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبد الله عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن غير واحد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ((من عبد الله بالشَّوْهِمْ فقد كفر و من عبد الله باسم ولم يعبد المعنى فقد كفر و من عبد الله باسم و المعنى فقد أشرك و من عبد المعنى باتفاق الأسماء عليه بصفاته التي وصف بها نفسه فقد عبد الله قلبه و نطق به لسانه في سرائره و غلاتته فأولئك أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام)) و في حديثه: ((آخر أولئك هم المؤمنون حق)).

١٣. حدثنا محمد بن محمد بن عاصم الكثيني و علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمهما الله قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكثيني عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن النضرى سُوْدَى عَنْ هَشَامِ الْحَكَمَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَنَّا عَنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاشْتَقَقَهَا فَقَالَ: ((اللَّهُ مُشْكُّ مِنْ إِلَهٍ وَإِلَهٌ يَقْتَضِي مَالُوهَا وَالْأَسْمَاءُ غَيْرُ الْمَسْمَى فَمَنْ عَبَدَ الْأَسْمَاءَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا وَمَنْ عَبَدَ الْأَسْمَاءَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبَدَ الْأَثَيْنِ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْأَسْمَاءِ فَذَلِكَ التَّوْحِيدُ أَفَهِمْتَ يَا هَشَام؟)) قال: قلت: زدني قال: ((اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَسْمَةٌ وَتَسْمُونَ أَسْمًا فَلَوْ كَانَ الْأَسْمَاءُ هُوَ الْمَسْمَى لَكَانَ كُلُّ أَسْمَاءِ مِنْهَا هُوَ إِلَهٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَعْنَى يُذْلَلُ عَلَيْهِ بِيَدِهِ الْأَسْمَاءُ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ يَا هَشَام، الْخَبْرُ

واز طریق عده‌ای از دانشمندان به ما رسیده که گفته‌اند: اول آنها این گونه آغاز می‌شود: «معبودی جز خدا نیست در حالی که تنها است، شریکی برای اونیست، پادشاهی و حمد از آن اوست، هر خبر و خوبی به دست اوست و او بر هر چیزی توانا است. خنایی جز خدا نیست و برای اوست نامهای نیکو که: الله، واحد، صمد، اول، آخر، ظاهر، باطن، خالق، باری، مصوّر، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهمن، عزیز، جبار، متکبر، رحمان، رحیم، لطیف، خبیر، سمیع، بصیر، علی، عظیم، باز، متعالی، جلیل، جمیل، حی، قیوم، قادر، قاهر، حکیم، قریب، مجیب، غنی، وهاب، وید، شکور، ماجد، احمد، ولی، رشید، غفور، کریم، حلیم، تواب، رب، مجید، حمید، وفقی، شهید، میین، برهان، رؤوف، مبدی، معید، باعث، وارث، قوی، شدید، ضماز، نافع، وافی، حافظ، رافع، قابض، باسط، معن، مذل، واشق، ذوالقوّة المتنین، قائم، وکیل، عادل، جامع، معطی، مجتبی، محیی، ممیت، کافی، هادی، ابد، صادق، نور، قدیم، حق، فرد، وتر، واسع، محصی، مقدر، مقدم، مؤخر، منقم و بدیع.

۱۲- چندندن از راویان از امام صادق علیه نقل کرده حضرت فرمود: «هر کس خدارا باتوهن و گمان بپرسند، در واقع کافر شده و کسی که اسم خدا را عبادت کند و معنای آن اسم را عبادت نکند در واقع کافر شده و هر کسی که اسم و معنا را پرستش کند در حقیقت شرک ورزیده و آن که معنا را عبادت کند این گونه که اسم‌ها را بر او بآن صفاتی که خداوند خویش را به آنها وصف فرموده واقع سازد و دل خود را بر آن استوار گرداند و زبانش در نهان و اشکار به آن گویا شود؛ اینان اصحاب امیرمؤمنان علی علیه هستند. در حدیث دیگر آمده: اینان، همان مؤمنان از روی حق و راستی هستند.

۱۳- هشام بن حکم از امام صادق علیه در مورد اسم‌های خدا و اشتقاد آنها برسید. حضرت فرمود: الله از الله گرفته شده و الله، مأله و معبود را قضا می‌کند و اسم غیر مستی است. پس هر کس اسم خدا نه معنای آن- را عبادت کند کافر شده و چیزی را عبادت نکرده است و کسی که اسم و معنا را عبادت کند، در واقع شرک ورزیده و دو چیز را عبادت کرده است و هر که معنا- نه اسم- را عبادت کند، این توحید است. ای هشام! آیا آنچه گفتم فهمیدی؟ هشام می‌گوید: عرض کردم: «برای من بیش از این بفرمایید».

فرمود: «خدای عزوجل نود و نه اسم دارد. پس اگر اسم، همان مستی بود البته هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولی خدای عزوجل معنایی است که به واسطه این اسم‌ها بر او دلالت می‌شود و همه این اسم‌ها غیر او هستند. ای هشام! نان اسم خوردنی و آب اسم برای نوشیدنی و لباس اسم است برای

اسمُ الْمَأْكُولِ وَالنَّاءُ اسْمُ الْمَشْرُوبِ وَالثُّوْبُ اسْمُ الْمَلْبُوسِ وَالنَّارُ اسْمُ الْمُخْرِقِ أَفَهُمْ
يَا هِشَامُ فَهُمَا تَذَقَّ بِهِ وَتَذَاقُ أَغْدَاهُمَا وَالْمُلْحِدِينَ فِي اللَّهِ وَالْمُشَرِّكِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
عِبَرَةً») قَالَ: نَعَمْ: قَالَ: ((نَعْمَكَ اللَّهُ بِهِ وَنَعْمَكَ يَا هِشَامَ)) قَالَ: هِشَامُ قَوْ اللَّهُ مَا قَهَرَنِي
أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حِينَئِذٍ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا.

١٤. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسْنِ عَلَيْهِنَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَخْمَدَ الْإِسْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكْرُونُ أَخْمَدَ
بْنُ سَعْدَوْيِهِ الْبَرْدَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ دِينِ الْقَضْلَيِّ بْنِ مُحَمَّدِ دِينِ الْمُسَيْبِ
الْبَيْنِيقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنُ أَبِي أُوينِسْ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ دَاوِدَ بْنِ
قَيْسِ الصَّنْعَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَفْلَحُ بْنُ كَثِيرٍ عَنْ أَنَّ جُرْبِيجَ عَنْ عَمْرُو شَعِيبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ
عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: ((أَنَّ جَبَرِيلَ نَزَّلَ عَلَيْهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ مِنَ السَّمَاءِ وَنَزَّلَ عَلَيْهِ ضَاحِكًا
مُبَشِّرًا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا جَبَرِيلَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعْثَتَ
إِلَيْكَ بِهِدْيَةٍ قَالَ: وَمَا تِلْكَ الْهِدْيَةُ يَا جَبَرِيلُ؟ قَالَ: كَلِمَاتٌ مِنْ كَنْوَزِ الْفَرْشِ أَكْرَمَكَ
اللَّهُ بِهَا قَالَ: وَمَا هُنَّ يَا جَبَرِيلُ؟ قَالَ: «قُلْ يَا مَنْ أَطْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَرَّ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ
يُواخِذْ بِالْجَرِيزةِ وَلَمْ يَهْتَكِ السُّرُورَ يَا عَظِيمَ الْعَنْوَنِ يَا حَسَنَ التَّجَاوِزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا
بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَيَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا مُفْلِلَ الْعَذَرَاتِ يَا
كَرِيمَ الصَّفَحِ يَا عَظِيمَ الْمُنْ يَا مُبْتَدِئًا بِالْتَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبِّنَا وَيَا سَيِّدَنَا وَيَا مَوْلَانَا
وَيَا غَایَةَ رَغْبَتِنَا أَشَلَّكَ يَا اللَّهُ أَنْ لَا تُشْوَهَ خَلْقِي بِالنَّارِ)).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جَبَرِيلُ قَمَا تَوَابُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ قَالَ: هَيَّهَا تَنْقِطُ
الْعِلْمُ لَوْ اجْتَمَعَ مِلَائِكَةُ شَيْءٍ سَمَاوَاتٍ وَسَيَعْ أَرْضِينَ عَلَى أَنْ يَصْبِرُوا تَوَابُ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ مَا وَصَفُوا مِنْ الْقَبْرِ جُزْءٌ أَوْ أَحَدًا فَإِذَا قَالَ الْقَبِيدُ: ((يَا مَنْ أَطْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَرَّ
الْقَبِيحَ)) سَرَّهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَجَمَّلَهُ فِي الْآخِرَةِ وَسَرَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ الْقَبْرُ سَرَّ فِي
الْدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ وَإِذَا قَالَ: ((يَا مَنْ لَمْ يُواخِذْ بِالْجَرِيزةِ وَلَمْ يَهْتَكِ السُّرُورَ)) لَمْ يُخَابِسِهِ اللَّهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يَهْتَكِ سَرَّهُ يَوْمَ يَهْتَكِ السُّرُورِ وَإِذَا قَالَ: ((يَا عَظِيمَ الْعَنْوَنِ)) غَفَرَ اللَّهُ لَهُ
ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ حَطَبِيَّةً مِثْلَ زَيْدِ الْبَحْرِ وَإِذَا قَالَ: ((يَا حَسَنَ التَّجَاوِزِ)) تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ
حَشَّ السَّرِقَةِ وَشَرَبَ الْحَمْرَ وَأَهَاوِيلَ الدُّنْيَا وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْكَبَائِرِ؛ وَإِذَا قَالَ: ((يَا وَاسِعَ
الْمَغْفِرَةِ)) فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سَبِيلَنَا بِاِنَّ الرَّحْمَةَ فَهُوَ يَخُوضُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
جَلَ حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا وَإِذَا قَالَ: ((يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ)) بَسَطَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَيْهِ

پوشیدنی و آتش اسم است برای سوزاننده. ای هشام! ایا آن گونه فهمیدی که دشمنان ما را دفع کنی و با آنان مخاصمه نمایی، همان گسانی که در باب خدا الحاد می‌کنند و از حق منحرف شده‌اند و آنانکه با خدای عزوجل غیر اواشریک می‌سازند؟

عرض کردم: «آری»، فرمود: «ای هشام! خدا ترا به وسیله آن نفع بخشد و تورا ثابت و پا بر جای بدارد»، هشام گفت: «به خدا سوگند! بعد از آنکه از این مقام و مجلس برخاستم کسی در مورد توحید بر من پیروز نشد».

۱۴ - عمرو بن شعیب از پدرش، از جدش نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل با این دعا از آسمان، شادان و خندان فرود آمد و عرض کرد: «سلام بر توای محمد»، حضرت فرمود: «سلام بر توای جبرئیل»، جبرئیل عرض کرد: «خدای عزوجل هدیه‌ای به سوی تو فرستاده»، حضرت فرمود: «ای جبرئیل! آن هدیه چیست؟» جبرئیل عرض کرد: «سخنانی از گنج‌های عرش است که خدا ترا به وسیله آن گرامی داشته است»، حضرت فرمود: «ای جبرئیل! آن سخنان کدامند؟» عرض کرد بگو: «ای آنکه نیکو را اشکار کرده و زشت را پوشانده‌ای، ای آن که به گناه بازخواست نمی‌کنی و پرده رانمی‌دری، ای دارای عفو بزرگ، ای در گذرنده نیکو، ای دارای أمرزش گسترده، ای گسترنده دستها به مهریانی، ای صاحب هر راز، ای پایان هر گله و شکوه، [ای گذرنده از لغزشها] ای در گذرنده کریمانه، ای بزرگ عطا، ای آغاز کننده نعمتها پیش از شایستگی آنها، ای پروردگار ما، ای آقای ما و ای مولای ما و ای پایان خواهش ما، ای خدا از تو درخواست می‌کنم که خلقت مرا به آتش دوزخ زشت نکنی».

رسول خدا ﷺ فرمود: «ای جبرئیل! اپاداش این سخنان چیست؟» عرض کرد: «هیهات، هیهات، علم و دانش قطع شد و به آن نرسید، اگر فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین گرد هم آیند، تا روز رستاخیز پاداش آن را وصف کنند، از هزار جزء، یک جزء رانمی‌توانند توصیف کنند. هنگامی که بندمای بگویید: «یا من أظهر الجميل و ستر القبيح» خدار دنیا او را به رحمت خود بپوشاند و در آخرت او را نیکو گرداند و در دنیا و آخرت هزار پرده بر او بپوشاند و هنگامی که بگویید: «یا من لم یواخذ بالجريرة ولم یهتك الستر» خدا از او در روز رستاخیز حساب نکشد و پرده‌ها در دیده می‌شود، ندرد و چون بگویید: «یا عظیم العفو» خداوند گناهان او را بامرزد گرچه گناهش همچون کف دریا باشد و چون بگویید: «یا حسن التجاوز» خداوند از گناه او در گذرد حتى اگر دزدی، می‌خوارگی، گرفتاری‌های دنیا و گناهان کبیره دیگری باشد و چون بگویید: «یا واسع السغرة» خداوند برای او هفتاد در از مهر و رحمت بگشاید. پس او در رحمت خدای عزوجل فرو می‌رود تا از دنیا بپرون رود و هرگاه بگویید: «یا ياسط الیدين بالزحمة» خدادست خود را به رحمت بر او بگشاید و چون

بـالرـحـمـةـ وـإـذـاـ قـالـ: يـاـ صـاحـبـ كـلـ نـجـوـيـ وـيـاـ مـنـهـىـ كـلـ شـكـوـيـ) أـغـطـاءـ اللهـ عـزـ وـ جـلـ مـنـ الـأـجـرـ ثـوـابـ كـلـ مـصـابـ وـ كـلـ سـالـيمـ وـ كـلـ مـرـبـضـ وـ كـلـ ضـرـبـ وـ كـلـ مـسـكـينـ وـ كـلـ فـقـيرـ إـلـيـ يـوـمـ الـقـيـامـةـ وـإـذـاـ قـالـ: ((يـاـ كـرـيـمـ الصـفـحـ)) أـكـرـمـ اللهـ كـرـامـةـ الـأـنـيـاءـ وـإـذـاـ قـالـ: ((يـاـ عـظـيمـ الـمـنـ)) أـغـطـاءـ اللهـ يـوـمـ الـقـيـامـةـ أـمـيـتـهـ وـأـمـيـةـ الـخـلـاقـ وـإـذـاـ قـالـ: ((يـاـ مـبـدـيـاـ بـالـنـعـمـ قـبـلـ اـشـتـهـاـقـهـاـ)) أـغـطـاءـ اللهـ مـنـ الـأـجـرـ بـعـدـ مـنـ شـكـرـ نـعـمـاءـ.

وـإـذـاـ قـالـ: ((يـاـ رـبـنـاـ وـيـاـ سـيـدـنـاـ وـيـاـ مـؤـلـانـاـ)) قـالـ اللهـ تـبـارـكـ وـ تـعـالـىـ: أـشـهـدـواـ مـلـائـكـتـيـ أـنـيـ غـفـرـتـ لـهـ وـأـعـطـيـتـهـ مـنـ الـأـجـرـ بـعـدـ مـنـ خـلـقـهـ فـيـ الـجـنـةـ وـالـنـارـ وـالـسـمـاـوـاتـ السـيـئـ وـ الـأـرـضـيـنـ السـيـئـ وـالـشـمـسـ وـالـقـمـرـ وـالـنـجـومـ وـفـطـرـ الـأـمـطـارـ وـأـنـوـاعـ الـخـلـقـ وـالـجـنـبـالـ وـ الـحـصـنـ وـالـثـرـىـ وـغـيـرـ ذـلـكـ وـالـقـرـشـ وـالـكـرـبـلـ؛ وـإـذـاـ قـالـ: ((يـاـ مـؤـلـانـاـ)) مـلـاـ اللهـ قـلـبـهـ مـنـ الـأـيـانـ وـإـذـاـ قـالـ: ((يـاـ غـايـةـ رـغـبـتـاـ)) أـغـطـاءـ اللهـ يـوـمـ الـقـيـامـةـ رـغـبـةـ وـمـيـثـلـ رـغـبـةـ الـخـلـاقـ وـإـذـاـ قـالـ: ((أـسـأـلـكـ يـاـ اللهـ أـنـ لـاـ تـشـوـهـ خـلـقـيـ بـالـنـارـ)) قـالـ الـجـبارـ جـلـ جـلـالـهـ: أـشـفـقـنـيـ عـنـدـيـ مـنـ النـارـ أـشـهـدـواـ مـلـائـكـتـيـ أـنـيـ قـدـ أـشـفـقـتـهـ مـنـ النـارـ وـأـشـفـقـتـ أـبـوـيـهـ وـ أـحـوـتـهـ وـأـخـوـاـتـهـ وـأـهـلـهـ وـوـلـدـهـ وـجـيـزـانـهـ وـشـفـقـتـهـ فـيـ الـقـبـرـ جـلـ جـلـ مـنـ وـجـبـ لـهـمـ الـنـارـ وـ أـجـرـتـهـ مـنـ النـارـ فـقـلـمـهـنـ يـاـ مـحـمـدـ الـمـتـقـنـ وـلـاـ تـعـلـمـهـ الـمـتـاقـنـ فـانـهـ دـغـوـةـ مـسـتـجـاهـةـ لـقـائـلـيـهـنـ إـنـ شـاءـ اللهـ وـهـوـ دـعـاءـ أـهـلـ الـبـيـتـ الـمـقـمـورـ حـوـلـهـ إـذـاـ كـانـوـاـ يـطـوـفـونـ بـهـ)).

قال مصنف هذا الكتاب: الدليل على أن الله تعالى عز و جل عالم حي قادر لنفسه لا بعلم و قدرة و حياة هو غيره أنه لو كان عالماً بعلم لم يدخل علمه من أحد أمرين: إما أن يكون قد ياماً أو حادثاً فإن كان حادثاً فهو جل ثناؤه قبل حدوث العلم غير عالم وهذا من صفات النقص وكل منقوص محدث بما قدمنا وإن كان قد ياماً وجب أن يكون غير الله عز و جل قد ياماً وهذا كفر بالإجماع فكذلك القول في القادر وقدرته والحي و حياته والدليل على أنه تعالى لم ينزل قادرًا عالماً حياً: أنه قد ثبت أنه عالم قادر حي لنفسه و صح بالدليل أنه عز و جل قد ياماً وإذا كان كذلك كان عالماً لم ينزل إذ نفسه التي لها علم لم تنزل وهذا يدل على أنه قادر حي لم ينزل.

بگوید: « یا صاحب کل نجوى و [یا] منتهی کل شکری » خداوند پاداش هر مصیبت زده، هر تندرست، هر بیمار، هر گزند رسیده و بیچاره و فقیر و هر صاحب مصیبتي را تا روز رستاخیز به او عطا فرماید و چون بگوید: « یا کریم الصفع » خداوارابه نواش پیامبران، نواش می‌کند و چون بگوید: « یا عظیم المن » خداوند روز رستاخیز آرزوی او و آرزوی خلائق را به او عطا کند و چون بگوید: « یا مهندنا بالنعم قبل استحقاقها » خداوند پاداش اورا به مقدار هر که نعمتهاي او را سپاسگزاری کرده است به او عطا کند و چون بگوید: « یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا » خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرشتگان من! شاهد باشید که من اورا آمرزیدم و به او به شماره هر که و هر چه در بهشت، دوزخ، آسمانهاي هفتگانه وزمین هفتگانه، آفتاب، ماه، ستارگان و قطره‌های بارانها و انواع خلائق، کوهها، سنگریزه‌ها و خاک آن و غير اينها و عرش و كرسی آفريدم، پاداش دادم و چون بگويد: « یا مولانا » خداوند دل او را از ايمان پر کند و آنگاه که بگويد: « یا غایة رغبتنا » خداوند در روز رستاخیز خواهش او و همانند خواهش همه خلائق را به او عطا کند و چون بگوید: « استلک يا الله أَن لَا تُشَوَّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ » خداوند جبار. جل جلاله - می‌فرماید: بندهام از من خواهش آزادی از آتش دوزخ را نمود، ای فرشتگان من! کوهه باشید که من او، پدر، مادر، برادران، خواهران، خاندان، فرزندان و همسایگانش را از آتش دوزخ ازداد کردم و او را در حق هزار مرد از افرادی که آتش دوزخ برایشان واجب شده بود، شفيع گردانیدم و او را از آتش پناه دادم. پس ای محمد ابا سخنان را به پرهیز کاران بیاموز و به منافقان میاموز؛ زیرا که این دعایی است که برای گوینده آن مستجاب است. ان شاء الله. و این دعای ساکنان بيت المعمور است آنگاه که در گرداگرد طواف کنند و به دور آن بگردند.

نویسنده این کتاب می‌گوید: دليل بر این که خدا عالم، قادر و حتی به خودی خود است، نه به علم و قدرت و حیات - که غیر او باشد. آن است که اگر خداوند به واسطه علمی عالم باشد؛ علمش از یکی از دو امر خالی نیست: یا این علم، قدیم است یا حادث. پس اگر حادث باشد، او پیش از حدوث علم، عالم نیست و این از صفات نقص است و هر منقوصی که به اورسیده محدث است که دیگری اورا احداث کرده. یا توجه به آنچه ما پیشتر آوردیم. و اگر قدیم باشد واجب می‌شود که چیزی غیر از خدا قدیم باشد و این به اتفاق همه کفر است. همچنین است گفتار در قادر بودن و قدرتش و در حی و حیاتش و دليل بر این که او همیشه، قادر، عالم و حتی بوده است آن است که ثابت شد خداوند عالم و قادر و به خودی خود حق است و به وسیله دليل با درستی ثابت شده است که خدا قدیم است و هرگاه چنین باشد، همیشه عالم خواهد بود، زیرا که ذاتش که علم برای آن است همیشه بوده، و خود همین شانگر این است که او همیشه قادر و حتی بوده است.

٣٠ . باب القرآن ما هو؟

١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِينَ جَعْفَرُ الْمَدْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلَيْنِ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْنِ بْنِ مُوسَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ: أَخَالِقُ أَوْ مَخْلُوقُ؟ فَقَالَ: «لَيْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ وَلِكُنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». ﴿كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ﴾
٢. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَنْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ الْحَمَيْرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ الرَّبِّيَّ بْنِ الصَّلَتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ: مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: «كَلَامُ اللَّهِ لَا تَسْجَأُو زُوْهُ وَ لَا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِي غَيْرِهِ فَقَضَلُوا». ﴿فَقَضَلُوا﴾
٣. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُؤْذِنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ عَنْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيْنِ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: «هُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَ قَوْلُ اللَّهِ وَ كِتَابُ اللَّهِ وَ وَحْيُ اللَّهِ وَ تَنْزِيلُهُ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْغَرِيزُ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ». ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾
٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَبْدِ الدِّينِ الْقَطْنَيْنِيُّ قَالَ: كَتَبَ عَلَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيْنِ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ إِلَيَّ بَعْضُ شِيعَتِهِ بِيَنْعِدَادِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَصَمْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنِ الْفِتْنَةِ فَإِنْ يَقُولُ فَقَدْ أَغْظَمْتَهَا نِفَّةً وَ إِنْ لَا يَقُولُ فَهِيَ الْهَلْكَةُ نَحْنُ نَرَى أَنَّ الْجَنَاحَ فِي الْقُرْآنِ بَذَعَةً اشْتَرَكَ فِيهَا السَّائِلُ وَ الْمُجِيبُ فَيَتَعَاطِي السَّائِلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَتَكَلَّفُ الْمُجِيبُ مَا لَيْسَ عَلَيْهِ وَ لَيْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَ الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ لَا يَجْعَلُ لَهُ اشْمَاءً مِنْ عِنْدِكَ فَتَكُونُ مِنَ الصَّالِحِينَ جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعِةِ مُشْفِقُونَ». ﴿لَا يَجْعَلُ لَهُ اشْمَاءً مِنْ عِنْدِكَ فَتَكُونُ مِنَ الصَّالِحِينَ جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعِةِ مُشْفِقُونَ﴾

بخش سیام

قرآن چیست؟

۱- حسین بن خالد گوید: به امام رضا عرض کردم: «بابن رسول الله أبه من خبر ده از قرآن که آیا آفریدگار است یا آفریده شده؟» فرمود: «نه آفریدگار است و نه آفریده شده، ولی قرآن کلام خدای عزوجل است.»

۲- ریان بن صلت گوید: به امام رضا عرض کردم: «در مورد قرآن چه می فرمایی؟» فرمود: «کلام خدا است از آن در نگذرید و راه راست را در غیر آن مجوبيبد که گمراه می شويد.»

۳- سالم گوید: از امام صادق پرسیدم: «بابن رسول الله ادر مورد قرآن چه می فرمایی؟» فرمود: «آن کلام خدا، قول خدا، کتاب خدا، وحی خدا و تنزیل اوست که آن را فرو فرستاده است و آن همان کتاب عزیزی است که باطل از پیش رو و از پشت سرش - یعنی از هیچ جهت - به سوی آن راه نیابد. فرو فرستاده شده‌ای، از جانب راست گفتار درست کردار ستوده است.»

۴- محمد بن عیسیٰ بن عبید یقطینی گفت: حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا به سوی یکی از شیعیانش در بغداد نوشته: «بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند ما و تواریز فتنه نگاه دارد. پس اگر چنین کند و نگاه دارد به طور حتم چه نعمت بزرگی است؟! و اگر چنین نکند همان هلاکت و نابودی است. ما اعتقاد داریم که جدال و بحث در قرآن بدعتی است که سایل و مجیب در آن شرکت دارند. پس سایل آنچه را که برای او نیست می جوید و پاسخگو آنچه را که بر او نیست، با تکلف می گوید. و آفریدگار جز خدای عزوجل نیست و آنچه غیر اوست مخلوق است و قرآن، کلام خداست و برای آن از نزد خود نامی قرار مده که از جمله گمراهان می شوی. خداوند ما و تواریز کسانی قرار دهد که از پروردگار خود در غیب و نهان و از رستاخیز می ترسند.»

٥. حَدَّثَنَا الحُسْنِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَوَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْلَّهِ بْنُ أَخْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْعَمَانُ بْنُ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قَلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ قِبَلِنَا فَقَالَ: قَوْمٌ إِنَّهُ مَخْلُوقٌ وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهُ غَيْرُ مَخْلُوقٍ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا إِنِّي لَا أَقُولُ فِي ذَلِكَ مَا يَقُولُونَ وَلَكُمْ أَقُولُ: إِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ».

٦. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرًا بْنَ شَيْعَمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ سَعْدِ الْحَافَّ عَنِ الْأَصْبَحِ بْنِ نَبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الْحَوَارِجِ وَزَعَطَهُمْ وَذَكَرَهُمْ وَحَذَرَهُمُ الْقِتَالَ قَالَ لَهُمْ: «مَا تَنْتَهُمُ مِنْيَ؟ أَلَا إِنِّي أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» فَقَالُوا: أَنْتَ كَذَّالِكَ وَلَكِنَّكَ حَكَمْتَ فِي دِينِ اللَّهِ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَاللَّهِ مَا حَكَمْتُ مَخْلُوقًا وَإِنَّمَا حَكَمْتُ الْقُرْآنَ وَلَوْلَا أَنِّي عَلِمْتُ عَلَى أُمْرِي وَخُوِّلْتُ فِي رَأْيِي لَمَّا رَضِيَتْ أَنْ تَضَعَ الْخَزْبُ أَوْزَارَهَا يَبْيَنِي وَبَيْنَ أَهْلِ حَزْبِ اللَّهِ حَتَّى أُغْلِيَ كَلِمَةُ اللَّهِ وَأَنْصَرَ دِينَ اللَّهِ وَلَوْكَرَةُ الْكَافِرُونَ وَالْجَاهِلُونَ».

قال مصنف هذا الكتاب: قد جاء في الكتاب: أن القرآن كلام الله ووحى الله وقول الله وكتاب الله ولم يجيئ فيه أنه مخلوق وإنما امتنعنا من إطلاق المخلوق عليه لأن المخلوق في اللغة قد يكون مكتوبًا ويدل على ذلك قوله تعالى: كلام مخلوق أى مكتوب قال الله تبارك وتعالى: (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولَانِا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا)^(١) أى كذباً و قال تعالى حكاية عن منكري التوحيد: (مَا سِمعْنَا يَهْدِنَا فِي الْمِلَةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ)^(٢) أى افتلال وكذب فمن زعم أن القرآن مخلوق بمعنى أنه مكتوب فقد كفر ومن قال: إنه غير مخلوق بمعنى أنه غير محدث وغير منزل وغير محفوظ فقد أخطأه وقال غير الحق والصواب

١. المنكوبات .١٧

۵- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: به امام ابوالحسن، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «بابن رسول الله! در مورد قرآن چه می فرمائی که در آن اختلاف کردند». گروهی گفتند: آن مخلوق است و گروهی دیگر گفتند: آن مخلوق نیست.

حضرت علیه السلام فرمود: «آگاه باش! که من در مورد قرآن، آنچه ایشان می گویند، نمی گویم؛ ولی می گویم آن کلام خدا است».

۶- اصیح بن نبانه گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در پایبر خوارج ایستاد و به آنان پندداد و از جنگ ترسانید، به آنان فرمود: «شما از من چه چیزی را ناخوش ندارید؟ آگاه باشید که من نخستین کسی هستم که به خدا و به رسولش ایمان آوردم». گفتند: «تو چنینی، ولی تو ابا موسی اشعری را در دین خدا حکم کردی».

حضرت علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند امن مخلوقی را حکم نکردم. من فقط قرآن را حکم کردم. اگر نه این بود که من برکار خوبیش مغلوب شدم و در رأی خود مخالفت دیدم البته راضی نمی شدم که جنگ، اسلحه خود را در میان من و دشمنان خدا زمین بگذارد و آتش قتال فرو نشیند، تا سخن خدا را بلنند گردانم و دین خدا را بایاری کنم، هر چند کافران و جاهلان ناخوش داشته باشند».

نویسنده این کتاب می گوید: در مورد کتاب خدا وارد شده است که قرآن، کلام خدا، وحی خدا، قول خدا و کتاب خدا است و درباره آن وارد نشده است که آن مخلوق است. مافقط از اطلاق نام مخلوق بر آن منع شده‌ایم، زیرا که مخلوق در لغت گاهی به معنای تکذیب شده اطلاق می شود و گفته می شود: کلام مخلوق یعنی تکذیب شده. خداوند فرمود: «انسا تعبدون من دون الله أو ثانًا و تخلقون إفكاً» یعنی جز این نیست که غیر از خدا بتهای رامی برستید و بر او دروغ می بافید، یعنی دروغ می گوید، خداوند با حکایت از منکران توحید فرمود: «ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا الاختلاق» یعنی ما اینها را در کیش بازبین نشیده‌ایم، این نیست مگر اختلاق. یعنی دروغ بافتند. پس هر کس پندارد که قرآن مخلوق (مکذوب) است، در واقع کفر ورزیده است و کسی که می گوید آن مخلوق (مکذوب) نیست، راست گفته و سخن حق و صواب گفته است. هر که پندارد آن غیر مخلوق است به این معنا که محدث، و نازل شده و محفوظ نیست در حقیقت خطا کرده و غیر حق و صواب سخن گفته است. به طور حتم اهل اسلام بر این اتفاق نظر دارند که به حق، قرآن کلام خدا حقیقت است نه مجاز و هر کس جز این بگوید به

وقد أجمع أهل الإسلام على أن القرآن كلام الله عز وجل على الحقيقة دون المجاز و أن من قال غير ذلك فقد قال مُنْكِرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ جدنا القرآن مفصلاً و موصلاً وبعضه غير بعض وبعضه قبل بعض كالناسخ الذي يتآخر عن المنسوخ فلو لم يكن ما هذه صفتة حادثاً بطلت الدلالة على حدوث المحدثات وتعذر إثبات محدثها بتناهياها و تفرقها و اجتماعها. و شيء آخر وهو: أن العقول قد شهدت والأمة قد اجتمعت على أن الله عز وجل صادق في إخباره وقد علم أن الكذب هو أن يخبر بكون مالم يكن و قد أخبر الله عز وجل عن فرعون و قوله: (أَنَارَكُمُ الْأَغْنَىٰ) ^(١) وعن نوح: (أَنَّهُ نادى أَبْنَهُ وَ هُوَ فِي مَعْزِلٍ يَا بْنَيَ ارْكُبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ) ^(٢) فإن كان هذا القول وهذا الخبر قد يما فهو قبل فرعون وقبل قوله ما أخبر عنه وهذا هو الكذب وإن لم يوجد إلا بعد أن قال فرعون ذلك فهو حادث لأنه كان بعد أن لم يكن. وأمر آخر وهو أن الله عز وجل قال: (وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكُمْ) ^(٣) و قوله: (مَا نَسْخَنَّ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسْخَنَّ نَاثَةً بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا) ^(٤) و ما له مثل أو جاز أن ي عدم بعد وجوده فحادث لامحالة.

٧. و تصديق ذلك ما أخرجه شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه في جامعه و حدثنا به عن محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن مسروق قال: كتبت حديثي عبد الرحمن بن أبي نجران عن حماد بن عممان عن عبد الرحيم القصيري قال: كتبت على يدي عبد الملك بن أبي عمير إلى أبي عبد الله عليه السلام: جعلت بذلك اختلاف الناس في أشياء قد كتب بها إليك فإن رأيت جعلني الله بذلك أن تشرح لي جميع ما كتب به إليك اختلاف الناس جعلت بذلك بالعراقي في المعرفة والجحود فأأخبرني جعلت بذلك أهمنا مخلوقان؟ و اختلفوا في القرآن فزعم قوم: أن القرآن كلام الله غير مخلوق وقال آخرون: كلام الله مخلوق و عن الاستطاعة أقبل الفعل أو مع الفعل؟ فإن أضحتنا قد اختلفوا فيه و روا فيه و عن الله تبارك و تعالى هل يوصف بالصورة أو بالتحظيط؟ فإن

حقیقت سخن دروغ و باطل گفته است و ما قرآن را تفصیل داده شده و به هم پیوسته یافتیم که بعضی از آن، به برخی پیوند داشته و بعضی از آن، از بعضی جدا است و بعضی از آن غیر از بعضی دیگر و بعضی از آن پیش از بعض دیگر است، همانند ناسخ که از منسخ متأخر است. پس اگر آنچه صفتی این گونه است حادث نباشد دلالت بر حدوث محدثات باطل می‌شود و اثبات محدث و پدید آورنده آنها به تناهی، تفرق و اجتماع آنها متعذر و محال می‌شود.

مطلوب دیگر این که: عقول گواهی داده‌اند و امت اتفاق نظر دارند که خدای عزوجل در اخبارش راستگو است و به طور حتم معلوم است که دروغ آن است که به بودن آنچه نبوده، خبر داده شود و خدای عزوجل از فرعون و سخن او خبر داده که: «منم پروردگار برتر شما، وازنوح خبر داده که آن حضرت پسرش را که بر کرانه‌ای دور ایستاده بود». آواز داد: ای پسر من ابه همراه ما در کشتی ما سوار شو و از کفر و رژان مباش. پس اگر این سخن و این خبر قدیم بود، در واقع پیش از فرعون و پیش گفتن این سخن که قرآن خبر داده، خواهد بود، و این دروغ است و اگر یافت نشده است مگر بعد از آن که فرعون این را گفته است. پس آن حادث است، زیرا که آن موجود شده بعد از آنکه نبوده است.

امر دیگر این که: خدای عزوجل فرمود: «البته اگر بخواهیم آن چیزی را که به تو وحی کردہ‌ایم، از بین می‌بریم. و قول دیگر خدا: هر آیه‌ای را منسخ یا فراموش می‌گردانیم، بهتر از آن، یا مثل و مانند آن را می‌آوریم. و هر چیزی که مانندی دارد، یا جایز است که بعد از وجودش معذوم شود، به حتم حادث است. تصدیق این مطلب روایت ذیل است:

۷- عبدالرحیم قصیر گوید: نامه‌ای به خدمت امام صادق علیه السلام نوشت و توسط عبدالملک بن اعین به حضور آن حضرت ارسال نمودم که: فدائی تو گردم امردم در مورد چند چیز اختلاف کرده‌اند و من آنها را به خدمت شما نوشت‌هام. اگر صلاح بدانید. خدام را فدای تو گرداند. همه آنچه را که به خدمت نوشت‌هام، برایم شرح فرمایید، فدائی تو گردم! امردم عراق در مورد معرفت و انکار اختلاف کرده‌اند، فدائی تو گردم! به من خبر ده آیا این دو امر مخلوقند؟ همچنین در مورد قرآن اختلاف کرده‌اند، پس گروهی پنداشت‌اند که قرآن کلام خدا است و مخلوق نیست و دیگران گفته‌اند که کلام خدا و مخلوق است و مرا از استطاعت و توانایی آگاه کن که آیا پیش از فعل یا با فعل است؟ چرا که اصحاب ما در مورد آن اختلاف کرده‌اند، و در آن روایت نموده‌اند و از خدای تبارک و تعالی مرا آگاه کن که آیا به صورت شکل توصیف می‌شود؟ پس اگر

رأيت جعلني الله فإذا أنا تكتب إلى بالمنذهب الصحيح من التوحيد وعن الحركات أهي مخلوقة أو غير مخلوقة؟ وعن الإيمان ما هو؟
 فكتبت على يدي عبد التالك بن أبيه: سأله عن المعرفة ما هي فأعلم رحمة الله أن المعرفة من صنع الله عز وجل في القلب مخلوقة والمحفوظة صنع الله في القلب مخلوقة وليس للعباد فيما من صنع ولهم فيما الاختيار من الكتاب بشفوتهم الإيمان اختاروا المعرفة فكانوا بذلك مؤمنين عارفين وبشفوتهم الكفر اختاروا المحظوظ فكانوا بذلك كافرين جاحدين ضللاً وذلك بتوفيق الله لهم وخذلان من خذلة الله في الاختيار والاكتساب عاقبهم الله وأثابهم وسألت رحمة الله عن القرآن واختلاف الناس قيل لهم فإن القرآن كلام الله محدث غير مخلوق وغير أزلية مع الله تعالى ذكره و تعالى عن ذلك علواً كبيراً كان الله عز وجل ولا شيء غير الله معروف ولا مجدهول كان عز وجل ولا متكلماً ولا مریداً ولا متحرك ولا فاعل جل وعز ربنا.
 فجعلي هذه الصفات محدثة عند حدوث الفعل منه جل وعز ربنا والقرآن كلام الله غير مخلوق فيه خبر من كان قبلكم وخبر ما يكون بعدكم من عند الله على محمد رسول الله عليه السلام وسألت رحمة الله عن الاستبطاعة للفعل فإن الله عز وجل حلق القبة وجعل له الآلة والصحة وهي القوة التي يكون الفن بها متحركاً كاملاً مستطيعاً للفعل ولا متحركاً إلا وهو يريد الفعل وهي صفة مماثلة إلى الشهوة التي هي حلق الله عز وجل مركبة في الإنسان فإذا تحركت الشهوة في الإنسان اشتهي الشيء فازاده فمن ثم قيل للإنسان مرید فإذا أراد الفعل و فعل كان مع الاستبطاعة والحركة فمن ثم قيل للفن: مستطيع متحركاً فإذا كان الإنسان ساكناً غير مرید للفعل وكان معه الآلة وهي القوة والصحة اللتان بهما تكون حركات الإنسان و فعله كان سكونه ليلة سكون الشهوة فقيل: ساكن فوصف بالسكون فإذا اشتهر الإنسان و تحركت شهوته التي ركتبت فيه اشتهر الفعل و تحركت بالقوة المركبة فيه و اشتهر الآلة التي بها يفعل الفعل فيكون الفعل منه عند ما تحركت و اشتهر فقيل: فاعل و متحركاً و مكسيباً و مستطيعاً ولا ترى أن جميع ذلك صفات يوصف بها الإنسان.
 و سأله رحمة الله عن التوحيد وما ذهب إليه من قيله فتعالي الله الذي ليس

صلاح بدانی - خدا مرا فدای تو گرداند - مذهب درست رادر مورد توحید به من بنویسید، همچنین در مورد حرکت که آیا مخلوق است یا غیر مخلوق و نیز ایمان چیست؟

حضرت ﷺ نامهای بدين مضمون به من نوشته و توسط عبدالملک بن اعین فرستاد که: پرسیدی که معرفت چیست؟ پس بدان - خدا تو را حمت کند - معرفت آفریده خلای عزوجل است که در دل مخلوق است و جمود و انکار نیز آفریده خدلست که در دل مخلوق است و بندگان رادر این دوامر ضمی نیست و آنان در این‌ها اختیار اکتساب دارند. پس به خاطر دوست ناشن ایمان، معرفت را اختیار کردن و به این واسطه مؤمن عارف شدند و به خاطر دوست داشتن کفر، جمود را برگزیدند و به این واسطه کافر منکر و گمراه شدند و این به توفیق خدا برای آنهاست و خوار کردن کسی است که خدا او را واگذارشده است. پس خداوند به اختیار و اکتساب آنها را عاقب می‌کند و پاداش می‌دهد.

و خدا تو را حمت کند! از قرآن پرسیدی که مردمان در مورد آن اختلاف کردن، به راستی که قرآن، کلام خدا و محدث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی از لی نبوده خداوندان این به برتری بزرگی برتری دارد. خلای عزوجل بود و هیچ چیز غیر از اونبود نه معروف، نه مجهول. خلای عزوجل بود در حالی که نه متکلمی بود و نه مریدی و نه متصرّکی و نه فاعلی. پروردگار ما ز این بزرگوارتر و عزیزتر است و قرآن همه این ویژگی‌ها به هنگام حدوث فعل ازا و محدث هستند و پروردگار ما بزرگوارتر و عزیزتر است و قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست. در آن است خبر کسانی که پیش از شما بودند و خبر کسانی که پس از شما خواهند بود و آن از پیشگاه خدابر محمد ﷺ که رسول خدا است فرو فرستاده شده است.

خدا تو را حمت کند ازا تو نایی بر فعل پرسیدی، به راستی که خداوند بندۀ را آفرید و برای او ابزار و تدرستی را - که همان نیرویی است که بندۀ به وسیله آن متصرّک و بر این فعل تو نایی شود - قرار داد و هیچ متصرّکی نیست مگر آن که او را داده فعل را دارد و آن رامی خواهد و این ویژگی منسوب به شهوتی است که مخلوق خداوند است و در انسان مرکب است. هنگامی که شهوت در انسان به جنبش آید، او چیزی رامی خواهد و پس از آن اراده می‌نماید و از این جهت به انسان مرید گفته‌اند و هرگاه فعل را اراده کند و آن را تجلیم دهد با استطاعت و حرکت خواهد بود. پس از این جهت، به بندۀ مستطیع و متصرّک گفته‌اند. و هنگامی که انسان ساکن باشد و انجام چیزی را اراده نکند و ابزار کار را داشته باشد که همان نیرو و تدرستی است که حرکات انسان و فعلش به وسیله آنهاست، سکونش، به علت سکون شهوت است. پس گفته می‌شود: ساکن است و به سکون توصیف می‌شود.

پس هرگاه انسان چیزی را بخواهد و شهوتش که در او مرکب شده به حرکت درآید، فعل را طلب می‌کند و با نیرویی که در او مرکب شده، حرکت می‌نماید و ابزاری که فعل را بآن به جامی اورد به کار می‌بندد پس آنگاه که حرکت کرده و آن را کسب نماید فعل از جود است، پس گفته می‌شود: فاعل، متصرّک، مکتب و مستطیع است. آیانی بینی که همه این‌ها صفات و ویژگی‌هایی است که انسان به آنها توصیف می‌شود؟

خدا تو را حمت کند ادر مورد توحید پرسیدی، پس خلایی که مانند او چیزی نیست برتر است و او

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِخَلْقِهِ الْمُفَتَّرُونَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاغْلَمَ رَحْمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذَهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَّلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَانْفَقَ عَنِ اللَّهِ الْبَطْلَانُ وَالثَّبِيهُ فَلَا نَفَقَ وَلَا تَشَيَّهَ وَهُوَ اللَّهُ الْثَّابِتُ الْمَؤْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَنْدُدُ الْقُرْآنَ فَتَضَلُّ بَعْدَ الْبَيْانِ وَسَأَلَتْ رَحْمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ فَالْإِيمَانُ هُوَ إِفْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْجَانِ كَمَا يَعْمَلُ الْمُشْرِكُونَ بِنَفْسِهِ مِنْ بَغْضٍ وَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونُ مُسْلِمًا فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَهُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ بِكَبِيرَةٍ مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةٍ مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي تَهْمِي الْإِيمَانَ كَمَا كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ وَسَاقِطًا عَنْهُ أَسْمُ الْإِيمَانِ وَثَابَتَ عَلَيْهِ أَسْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا كَمَا كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ وَسَاقِطًا عَنْهُ أَسْمُ الْإِيمَانِ وَثَابَتَ عَلَيْهِ أَسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى الْإِيمَانِ وَلَمْ يُخْرِجْهُ إِلَى الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْإِشْتِخَالِ وَإِذَا قَالَ لِلْخَالِلِ هَذَا حَرَامٌ وَلِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَدَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ إِلَى الْكُفْرِ وَكَمَا يَمْتَزِلُهُ رَجُلٌ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكُبْرَيْةَ فَأَخْدَثَ فِي الْكُبْرَيْةِ حَذَنَا فَأَخْرَجَ عَنِ الْكُبْرَيْةِ وَعَنِ الْحَرَمِ فَقُسْرِبَتْ عَنْهُ وَصَارَ إِلَى النَّارِ».

قال مصنف هذا الكتاب: كان المراد من هذا الحديث ما كان فيه من ذكر القرآن ومعنى ما فيه أنه غير مخلوق أي غير مكتوب ولا يعني به أنه غير محدث لأنه قال: محدث غير مخلوق وغير أزلبي مع الله تعالى ذكره.

شناوی بینا است. و خداوند برتر است از آنچه وصف کنندگان او را توصیف می‌کنند. همانهایی که او را به خلقش شبیه می‌کنند و بر خدا افترا می‌بنندند. پس بدآن - خدا تو را رحمت کند - به راستی که مذهب صحیح در توحید، همان صفات خدا است که قرآن بر آن نازل شده است. پس بطلان و تشییه را ز خداوند دور کن که نفی و تشییه نیست. او خدای ثابت موجود است. خدا برتر از وصف توصیف کنندگان است و از قرآن پا فراتر مگذر که بعد از بیان، گمراه می‌شود.

خدا تو را رحمت کند! از ایمان پرسیدی، ایمان همان اقرار به زبان و عقیده به دل و عمل به از کان است. پس برخی از ایمان چون برخی دیگر است (هر سه مورد در حقیقت ایمان لازم است). گاهی بنده مسلمان است پیش از آنکه مؤمن باشد، ولی مؤمن نمی‌باشد تا آنکه مسلمان باشد.

پس اسلام، پیش از ایمان است و آن با ایمان شرکت دارد. پس هرگاه بندهای گناه کبیره‌ای، از گناهان کبیره یا گناه صغیره‌ای از گناهان صغیره را که خداوند از آنها نهی فرموده انجام داد از ایمان بیرون می‌رود و نام ایمان، ازاوساقط و نام اسلام بر او ثابت می‌گردد. پس اگر توبه نماید و آمرزش بخواهد به سوی ایمان برمی‌گردد و این گناه او را به سوی کفر و انکار و حلل شرمند محروم بیرون نمی‌برد و هرگاه به حلای بگوید: این حرام است و به حرامی بگوید این حلال است و به این معنقد شود، در این هنگام از ایمان و اسلام به سوی کفر بیرون می‌رود و به منزله مردی است که وارد حرم شود آنگاه وارد خانه کعبه شود و در خانه کعبه حدثی را پدید آورد و از خانه کعبه واژ حرم بیرونش کشند و گردنش را بزنند و به سوی آتش دوزخ بازگردد.^۴

نویسنده این کتاب می‌گوید: مراد ما از این حدیث همان بود که درباره قرآن آمد و معنای آنچه در آن آمد که قرآن غیر مخلوق (غیر مکذوب) است و منظورش آن نیست که قرآن محدث نیست، جراکه آن حضرت فرمود: «محدثی است غیر مخلوق و غیر از لی با خداوند متعال است».



٣١. باب معنى يسم الله الرحمن الرحيم

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ إِسْحَاقَ الطَّالقَانِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ مَوْلَى بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ فَضْلِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ بْنَ مُوسَى طَهْرَةً (عَنْ يَسْمِ اللَّهِ) قَالَ: «مَعْنَى قَوْلِ الْقَافِلَةِ (بِسْمِ اللَّهِ) أَنِّي أَسْمَمْتُ عَلَى نَفْسِي سَمَّةً مِنْ سَيِّفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ الْعِتَادُ» قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: مَا السَّمَّةُ؟ قَالَ: «الْعِلَامَةُ».
٢. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَالِكَ بْنِ عَيْنَ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) قَالَ: «الْبَيْانُ بِهَمَاءِ اللَّهِ وَالسَّبِيلُ سَنَاءُ اللَّهِ وَالْمَيْمُونُ مَجْدُ اللَّهِ وَرَوَى بَعْضُهُمْ: مَلْكُ اللَّهِ وَاللَّهُ كُلُّ شَيْءٍ وَالرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً».
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنِ الْعَقَابِسِ بْنِ مَغْرُوفٍ عَنْ صَفَوَانَ بْنِ يَحْيَى عَمْنَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَالِكِ بْنِ عَيْنَ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) قَالَ: «الْبَيْانُ بِهَمَاءِ اللَّهِ وَالسَّبِيلُ سَنَاءُ اللَّهِ وَالْمَيْمُونُ مَلْكُ اللَّهِ» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ؟ قَالَ: «الآلِفُ آلَامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ النَّعِيمِ بِوَلَايَتِنَا وَاللَّامُ إِلَرَامُ اللَّهِ خَلْقُهُ وَلَا يَسْتَأْنَ» قُلْتُ: فَالنَّهَاءُ؟ قَالَ: «هَوَانٌ لِمَنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» قَالَ: قُلْتُ: الرَّحْمَنُ؟ قَالَ: «بِجَمِيعِ الْعَالَمِ» قُلْتُ: الرَّحِيمُ؟ قَالَ: «بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً».
٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَابِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ طَهْرَةً قَالَ: سَأَلْتُ اللَّهَ عَنْ مَعْنَى اللَّهِ قَالَ: «اَشْتَوَّلَ عَلَى مَا دَقَّ وَجَلَّ».
٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجُزَاجَانِيَّ الْمُقْسِرُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْقُوبَ

پخش سی و یکم

معنای (بسم الله الرحمن الرحيم)

- ۱- حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد معنای «بسم الله» پرسیدم. فرمود: «معنای سخن گوینده بسم الله»، این است که بر خود علامتی از علامتهای خدا را نشان می‌کنم و آن عبادت است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «سمه چیست؟»، فرمود: «علامت و نشان».
- ۲- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» را پرسیدم. فرمود: «باء آن، روشنی و حسن خدا، و سین آن، سنا و رفعت و شرف خدا و میم آن، مجد خدا است». برخی روایت کردند: «میم، ملک خدا است و الله (خدا) معبود هر چیزی است و رحمان بخشایندگی او به همه آفریدگان خوبیش است و رحیم، مهروزی او که مخصوص به مؤمنان است».
- ۳- صفوان بن یحيی، از کسی که از او حدیث کرده، از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند از حضرت در مورد معنای بسم الله الرحمن الرحيم پرسیده شد. فرمود: «باء، بها خدا، سین سنای خدا، میم، ملک خدا است»، راوی می‌گوید: عرض کردم: «الله یعنی چه؟»، فرمود: «الف نعمتهای خدا بر آفریدگانش از تعیین به ولایت ما لام و ادار کردن خداوندان بندگان خود را به ولایت ماست». عرض کردم: «اه، چه معنایی دارد؟»، فرمود: «هوان و خواری برای کسی که با محمد و آل محمد -صلوات الله عليهم- مخالفت نماید»، عرض کردم: «رحمان یعنی چه؟»، فرمود: «بخشایندگی او به همه عالم»، عرض کردم: «رحیم یعنی چه؟»، فرمود: «مهریانی و مهروزی او به خصوص مؤمنان است».
- ۴- حسن بن راشد گوید: از امام کاظم علیه السلام معنای «الله» را پرسیدم. فرمود: «چیرگی واستیلای او بر هر ریز و درشت است».
- ۵- ابو یعقوب، یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن، علی بن محمد بن سیار -که هر دواز طریق

يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ وَأَبُو الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ وَكَانَا مِنَ الشِّيَعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَنْ أَبْوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)؟ فَقَالَ: «اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَالُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَاجِنَ وَالشَّدَادِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَنَقْطَلُ الْاِسْتِبَابَ مِنْ جَمِيعِ مَا سَوَاهُ يَقُولُ: (بِسْمِ اللَّهِ) أَيْ أَسْتَبِعُ عَلَى أُمُورِي كَلَّهَا بِاللَّهِ الَّذِي لَا تَنْعَى الْعِبَادَةُ إِلَّا لِمَغْيِبِهِ إِذَا اشْتَبَثَ وَالْمُجِيبُ إِذَا دُعِيَ وَهُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ: بِنِ أَبْنِ رَسُولِ اللَّهِ ذُلْلَيْ عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ؟ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَى الْمُجَاهِدِلُونَ وَحَيْرَوْنِي فَقَالَ لَهُ: يَا عِنْدَ اللَّهِ هُلْ زَكِّيَتْ سَفِينَةَ قَطْ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَهَلْ كُسِّرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُسْبِحُكَ وَلَا سَبَاحَةَ تُعْنِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَهَلْ تَعْلَقُ قَلْبَكَ هُنَالِكَ أَنْ شَيْنَا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَرْطَتِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْاِنْجَاءِ حَيْثُ لَا مُسْبِحٌ وَعَلَى الْاِغْاثَةِ حَيْثُ لَا مُغَيِّبٌ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ: وَلَرِبِّنَا تَرَكَ بَعْضُ شَيْئَتِنَا فِي افْتِنَاحِ أُمْرِهِ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) فَيَمْتَحِنُهُ اللَّهُ يَمْكُرُهُ لِيَتَبَاهَ عَلَى شُكْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَالشَّاءُ عَلَيْهِ وَيَنْهَا عَنْهُ وَصَمَةً تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْزِكِهِ قَوْلُ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)۔

قَالَ وَقَامَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ فَقَالَ أَخْبَرْنِي عَنْ مَعْنَى (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَنَّ رَجُلاً قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنِي عَنْ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مَا مَعْنَاهُ؟ فَقَالَ: إِنَّ قَوْلَكَ: اللَّهُ أَغْظَمَ أَسْمَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْأَسْمَ الَّذِي لَا يَتَبَاهِي أَنْ يُسَمِّي بِهِ غَيْرُ اللَّهِ وَلَمْ يَتَسَمِّ بِهِ مَخْلُوقٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا تَفَسِِّرُ قَوْلَهُ: «اللَّهُ»؟ قَالَ: هُوَ الَّذِي يَتَالُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَاجِنَ وَالشَّدَادِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعِ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَنَقْطَلُ الْاِسْتِبَابَ مِنْ كُلِّ مَنْ سَوَاهُ وَذَلِكَ أَنَّ كُلُّ مُتَرَّسِّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَمُتَعَظِّمٌ فِيهَا وَإِنْ عَطْمَ غِنَاؤُهُ وَطَفَيَانُهُ وَكَثُرَتْ حَوَاجِنُ مَنْ دُونَهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُمْ سَيَخَاتِجُونَ حَوَاجِنَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا هَذَا الْمُتَعَاظِمُ وَكَذَلِكَ هَذَا الْمُتَعَاظِمُ يَخْتَاجُ حَوَاجِنَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا فَيَنْقُطُعُ إِلَى اللَّهِ عِنْدَ ضَرُورَتِهِ وَفَاقِهِ حَسْنَى إِذَا كَفَى هَمَّةُ عَادَ إِلَى شِرْكِهِ۔

أَمَا شَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (فُلَّ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عِذَابَ اللَّهِ أَوْ أَتَشْكُمُ الشَّاعِرَةَ أَعْيَنِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْتُشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَشْوَذُ

تریبت پدری، شیعه امامی بودند - گویند: از حسن بن علی بن محمد علیهم السلام در مورد گفتار خدا: بسم الله الرحمن الرحيم پرسیدیم؟

فرمود: الله هموست که هر مخلوقی به هنگام نیازها و سختی‌ها به سوی او پناه می‌برد و به هنگام بریده شدن أمید از هر که غیر اوست و پاره پاره شدن اسباب از همه آنچه غیر اوست، می‌گوید: بسم الله يعني ياری می‌جویم بر همه کارهای خوبش، به خذایی که عبادت و پرستش جز برای او شایسته نیست، هموکه به هنگام فریاد رسی، فریاد رس است و به هنگام فراخوانی جواب دهنده و این همان است که مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! امرا بر الله راهنمایی کن که او چیست؟ چرا که صاحبان جلال بر من بسیار شده‌اند و مراسر گردان نموده‌اند»، حضرت به آن مرد فرمود: «ای بندۀ خدا! آیا تا حال بر کشتی سوار شدمای؟» عرض کرد: آری، فرمود: «ایا کشتنی شکسته است که تو در آن باشی، در جایی که کشتنی دیگری که نورا بر هاند، نباشد و شنا کردنی که نورای نیاز کند، ممکن نباشد»، عرض کرد: آری، فرمود: «ایا در آنجا دلت به این تعلق گرفته که چیزی از جیزها قادر است تواری این هلاکت بر هاند؟» عرض کرد: آری، امام صادق علیه السلام فرمود: «این همان خذایی است که قادر است برنجات دادن در جایی که هیچ نجات دهنده‌ای نیست و فریاد رسی در جایی که هیچ فریاد رسی نیست»، آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: البته چه بساکه برخی از شیعیان ما در ابتدای کار خوبش بسم الله الرحمن الرحيم را ترک می‌کنند، در نتیجه خداوند اورا به ناخوشی می‌آزماید، تا آنکه اورا بر سپاسگزاری خداوند متعال و نشای بر او اگاهی دهد و عیب کوتاهی اورا به هنگام ترک گفتن بسم الله الرحمن الرحيم از او بکاهد و تابود کند، و فرمود: «مردی در محض امام علی بن الحسین علیه السلام برخاست و عرض کرد: مرا از معنای بسم الله الرحمن الرحيم آگاه کن»، علی بن الحسین علیه السلام فرمود: پدرم از برادرش امام حسن از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام به من نقل کرد که مردی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و عرض کرد: «ایا امیرالمؤمنین! مرا از معنای بسم الله الرحمن الرحيم آگاه کن که چیست؟» فرمود: الله بزرگترین نام از نامهای خدای عزوجل است و آن نامی است که شایسته نیست جز خدابه آن نامیده شود و هیچ مخلوقی به آن نامیده نشده است. آن مرد عرض کرد: «بس تفسیر الله چیست؟» فرمود: «هموکه هر مخلوقی به هنگام بریده شدن امید از هر که غیر اوست و پاره پاره شدن اسباب از هر که غیر اوست و به هنگام حاجت‌ها و سختی‌ها به سوی او پناه می‌برد. با این بیان که هر رئیس و بزرگواری در این دنیا گرچه بی نیازی و طغیانش بزرگ باشد و نیازمندانی که با این ترازو هستند بیشتر به او عرض حاجت نمایند، در عین حال آنان به زودی به حاجت‌هایی نیازمند خواهند شد که این بزرگ ناماها، توانایی برآوردن آنها را نخواهند داشت و همچنین خود این بزرگ ناماها به حاجت‌هایی نیازمند خواهند شد که توان برآوردن آنها را نخواهند داشت. پس به هنگام ضرورت و نداداری و پریشانی خود به سوی خدا منقطع می‌شوند، و چون مقصودشان برآورده شود به سوی شرک خود بر می‌گردند. آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: بگو: آیا می‌بینید اگر به سوی شما عذاب خدا، یا روز قیامت

ما تُشَرِّكُونَ^(١)) فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِبَعْتَادِهِ: أَيُّهَا الْفُقَرَاءُ إِلَى رَحْمَتِي إِنِّي قَدْ أَرَأَيْتُكُمُ
الْحَاجَةَ إِلَيْيِ فِي كُلِّ حَالٍ وَذَلِكَ الْمُبُودِيَّةُ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَأَفْرَغُوا فِي كُلِّ أَمْرٍ تَأْخُذُونَ
فِيهِ وَتَرْجُونَ تَعْمَاهُ وَبِلَوْغِ غَایَتِهِ فَإِنِّي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَغْنِيَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَى مُنْعِكُمْ
وَإِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْتَكِمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَى إِغْطَاكُمْ فَأَنَا أَحَقُّ مِنْ سُلَيْلٍ وَأَوْلَى مِنْ قُسْرَعِ
اللَّهِ.

قَوْلُوا عِنْدَ افْتِنَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَبِيرٌ أَوْ عَظِيمٌ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) أَيْ أَشَعَّبُنَّ عَلَى
هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ الَّذِي لَا يَحْقِقُ الْعِبَادَةُ لِغَيْرِهِ الْمُغْسِلُ إِذَا شُبُّثَ الْمُحِبِّ إِذَا دُعِيَ الرَّحْمَنُ
الَّذِي يَرْحَمُ بِيْسْطِ الرُّزْقِ عَلَيْنَا الرَّحِيمُ بَنَا فِي أَذْيَانَا وَدُنْيَا وَآخِرَتَا حَذَفَ عَلَيْنَا الدِّينَ
وَجَعَلَهُ سَهْلاً خَفِيفاً وَهُوَ يَرْحَمُنَا بِتَمَيِّزِنَا مِنْ أَغْنَائِهِ ثُمَّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى مِنْ
حَزَنَةِ أَمْرٍ تَعَاطَاهُ فَقَالَ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وَهُوَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ يُقْبِلُ بِعَلَيْهِ إِلَيْهِ لَمْ
يَنْفَكِ مِنْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ: إِمَّا يَلْوَحُ حَاجَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَإِمَّا يَعْدُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَيُدْخِلُهُ دِينَهُ وَ
مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلْمُؤْمِنِينَ».

فرا رسید آیا جز خدا رامی خوانید اگر راستگو هستید؟ بلکه فقط او رامی خوانید، پس او آنچه را که دفع
آن رامی خواهید، اگر بخواهد از شما دفع می کند و فراموش می کنید آنچه را که شریک ساخته اید. پس
خداآنده ببنده کاش فرمود: ای کسانی که به سوی رحمت من فقیر و محتاج بید! به راستی که من در هر
حالی حاجت به سوی خود و خواری بنده گی را بر شما الزام کرده ام. پس در هر کاری که شروع می کنید و
امیدوارید به اتمام برسد، به سوی من آید. به راستی، اگر من بخواهم به شما عطا کنم کسی جز من، بر منع
شما قدرت ندارد و اگر بخواهم که شما رامعن کنم جز من بر عطا کردن به شما قدرت ندارد. از این رو، من
شایسته تم که از او درخواست شود و سزاوار تم که به سوی او تضرع و زاری شود. پس به هنگام ابتدای
هر کار کوچک یا بزرگی بگویید: بسم الله الرحمن الرحيم یعنی بر این کار از خدایی باری می جویم که
عبادت غیر او، شایسته نیست. آن که به هنگام فریادرسی فریادرس است و به هنگام فراخوانی جواب
دهنده است. رحمن و بخشایندگی که به گستردن رزق بر مارحم می کند و رحیم و مهروز نسبت به مادر
ایین دنیا و آخرت مال است که دین را بر ما سپک کرده و آن را آسان قرار داده است. هموکه به ما با جدنا
شدن مالز دشمنانش رحم می کند.

آنگاه فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که کاری او را ندوهنا ک سازد و در حالی که اخلاص برای
خدا دارد بسم الله الرحمن الرحيم بگوید و با قلب خوبیش به سویش رو آورد، از یکی از دو حصلت جدا
نیست: یا رسیدن به حاجتش در دنیا، یا آن که حاجتش نزد پروردگارش برای او آماده می شود و در
پیشگاه او ذخیره می شود و آنچه نزد خدا است برای مؤمنان بهتر و باقی تر است».

٤٢. باب تفسير حروف المعجم

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَكْرَانَ التَّقِيُّشَ رَجُلُهُ اللَّهُ بِالْكُوْفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْنَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيْنَا فَضَالٌ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْنَا بْنِ مُوسَى الرَّضَا قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُعْرَفَ بِهِ حَلْقَةُ الْكِتَابَةِ حُرُوفُ الْمُفْجَمِ وَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا صَرِّطَ عَلَى رَأْسِهِ بَعْضًا فَرَعَمَ أَنَّهُ لَا يُفْصِحُ بِتَعْصِيمِ الْكَلَامِ فَالْحُكْمُ فِيهِ أَنْ يُعَرِّضَ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُفْجَمِ ثُمَّ يُعْطِي الدِّيَةَ بِقَدْرِ مَا لَمْ يُفْصِحْ مِنْهَا وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ فِي ابْنِ ثَأْثَةِ قَالَ: «الْأَلْفُ آءُ اللَّهِ وَالبَاءُ نَهَجَةُ اللَّهِ [وَالبَاقِي وَتَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] وَالثَّاءُ تَمَامُ الْأَمْرِ يَقَائِمُ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَالثَّاءُ شَوَّابُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَغْمَالِهِمُ الصَّالِحةِ حَجَّ فَالْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَجَلَالُ اللَّهِ وَالْحَاءُ حِلْمُ اللَّهِ [حَتَّى حَقُّ حَلِيمٍ] عَنِ الْمُذْنِبِينَ وَالْحَاءُ حُمُولُ ذُكْرِ أَهْلِ الْمَعَاصِي عَنْهُنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَذَالَدُولُ دِينُ اللَّهِ [الَّذِي ارْتَصَأَ لِعِبَادِهِ] وَالذَّالُ مِنْ ذِي الْجَلَالِ وَالْاَكْزَامِ رَزْ فَالرَّاءُ مِنَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ وَالرَّاءُ يَلْازِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِ شَ فَالسِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ [وَسَرْمَدِيَّتَهُ] وَالسِّينُ شَاءُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَرَادَ [مَا أَرَادَ وَمَا تَشَاءُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءُ اللَّهُ] صَ وَضَ: فَالصَّادُ مِنْ صَادِقِ الْوَعْدِ فِي حَمْلِ النَّاسِ عَلَى الصَّرَاطِ وَخَبِيسُ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْضَادِ وَالصَّادُ ضَلٌّ مِنْ خَالِفِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ طَ طَ: فَالطَّاءُ طُوبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَحُسْنُمَّ آبِ وَالظَّاءُ ظَنُّ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ خَيْرًا وَظُنُّ الْكَافِرِينَ بِهِ سُوءًا عَ وَغَ: فَالغَيْنُ مِنَ الْغَالِمِ وَالْغَيْنُ مِنَ الْغَنِيِّ الَّذِي لَا يَجْوُزُ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ عَلَى الْأَطْلَاقِ فِي وَقَ: فَالْفَاءُ [فَالْفَاءُ الْحَبُّ وَالثَّوْيَ] وَفَوْجٌ مِنْ أَفْوَاجِ النَّارِ وَالْفَاءُ قُرْآنُ عَلَى اللَّهِ حَمْنَعَهُ وَقُرْآنُهُ

بخش سی و دوم

تفسیر حروف مُعجم

۱- حسن بن علی بن فضال گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: «به راستی نخستین چیزی که خداوند آفرید تابه وسیله‌ان نوشتن را به خلق خود بشناساند حروف معجم بود و هنگامی که باعضا ضربه‌ای بر سر مردی وارد شود و چنان پندارد که نمی‌تواند برخی از کلمات را به طور فصیح و آشکار کند، حکم آن است که حروف معجم بر او عرضه شود، آنگاه به اندازه آنچه نمی‌تواند با فصاحت ادا کند، به او دیده داده شود.

پدرم، از پدرش، از جتش از امیر المؤمنین علیه السلام برای من نقل کرد که امیر مؤمنان علی علیه السلام در شرح «اب ت ث» فرمود: «الف نعمتهای خدا است، باء بهجت و نیکویی خدا [و باقی و پدید آوردنده آسمانها وزمین]، تاء تمام امر به دست قائم آل محمد علیه السلام و ثاء ثواب مؤمنان بر اعمال شایسته ایشان است».

ج ح خ: جبی جمال و جلال خدا است، حاء حلم و بردباری خدا از گناه کاران است، خاء خمول (بنهانی) و فراموشی یاد اهل گناه در پیشگاه خدای عزوجل است.

د ذ: دال دین خدایی که بر بندگانش پسندیده است و دال از ذوالجلال والاکرام است. ر ز: راء از رزوف و رحیم است و راه زلزله‌های روز رستاخیز است. س ش: سین سناء و رفت [و سرمدیت] خدا است و شین یعنی: شاه الله ما شاء یعنی خدا خواست آنچه را که خواست و اراده کرد آنچه را که اراده کرد و نمی‌خواهید شما مگر آنکه خدا خواسته باشد».

ص ض: صاد از صادق ال وعد است و نیز مردم را بر صراط وارد کردن و ستمگران را نزد کمینگاه حبس کردن. و ضاد یعنی گمراه شد آن که با محمد و آل محمد علیهم السلام مخالفت ورزید.

ط ظ: طاء طوبی برای مؤمنان است. و ظاء یعنی ظن و گمان مؤمنان نسبت به خدا خوب و ظن کافران به او بد است.

ع غ: عین از عالم (دانان) است و غین از غنی و بی نیازی که حاجت و نیاز- به طور مطلق- بر اروا نیست.

ف ق: فاء [شکافنده دانه و هسته و] فوج و گروهی از گروههای آتش و قاف قرآن است که بر خاست گردآوردن آن و خواندن آن.

كُلٌّ: فَالْكَافُ مِنَ الْكَافِي وَ الْلَامُ لِنُؤْكِدُ الْكَافِرِينَ فِي أَفْزَانِهِمْ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبِ
مَنْ: فَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ يَوْمَ الدِّينِ يَوْمٌ لَا مَالِكَ لَهُ شَيْءٌ وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (الْمَنِ)
الْمُلْكُ الْيَوْمِ)

ثُمَّ تَنْطِقُ أَرْوَاحُ أَنْبِيَاءِهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَّجِهِ فَيَقُولُونَ:
(اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)
فَيَقُولُ جَلْ جَلَلُهُ:

(الْيَوْمُ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمٌ يَوْمٌ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) ^(١)
وَ الْتُّوْنُ نَوَّالُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ نَكَالُهُ لِلْكَافِرِينَ وَ هُوَ فَلَوْا وَ وَلِلْمُنْعَصِيِّ اللَّهُ مِنْ
عَذَابٍ يَوْمَ عَظِيمٍ وَ الْهَاءُ هَاءُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عَصَاهُ لَا فَلَامَ أَيْقَبَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ كَلِمَةٌ
الْأَخْلَاصِ مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَهَا مُخْلِصًا إِلَّا وَ جَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

«ي»: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ بِاسْتِدْعَى بِالرَّزْقِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ.
ثُمَّ قَالَ طَلْلَةُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهِدْيَهُ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَذَادُ لَهَا
جَمِيعُ الْغَرَبِ ثُمَّ قَالَ: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْأَنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا
يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لَيَغْضِبُ ظَهِيرًا) ^(٢)».

٢- حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَقْرَئِ الْخَاعِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرُو مُحَمَّدُ
بْنُ جَعْفَرِ الْمَقْرَئِ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِعِنْدَهُ دَوْدَاهُ قَالَ:
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمِ الطَّرِيقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدِ عَيْاشَ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَى الْكَحَّالِ
مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلَى قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَلَى بْنِ الْحُسَينِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَينِ بْنِ عَلَى بْنِ
أَبِي طَالِبٍ طَلْلَةُ قَالَ: «جَاءَ يَهُودِيٌّ إِلَى الشَّيْخِ الْمَكْتَلِ وَ عِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ طَلْلَةُ فَقَالَ لَهُ: مَا الْفَائِدَةُ فِي حُرُوفِ الْهَجَاءِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَجْنَبَهُ وَ
قَالَ: اللَّهُمَّ وَقْفُهُ وَ سَدَّهُ فَقَالَ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ طَلْلَةً: «مَا مِنْ حَزْفٍ إِلَّا وَ هُوَ شَمَسٌ مِنْ
أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ: أَمَا الْأَلْفُ فِي اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْقَيُومُ وَ أَمَا النَّاءُ
فَالنَّاءُ بِعْدَ فَنَاءِ خَلْقِهِ وَ أَمَا الثَّاءُ فَالثَّاءُ بِيَقْبُلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادَهُ وَ أَمَا الشَّاءُ فَالشَّاءُ

کل: کاف از کافی (بسنده) است و لام سخنان لغو و بیهوده کافران در بهم باقتن دروغ بر خدا است. م
ن: میم ملک و پادشاهی خدا در روز رستاخیز است، روزی که هیچ مالکی غیر از او نیست. و خدا
می فرماید: امروز، پادشاهی و فرمانروایی از آن کیست؟ آنگاه ارواح انبیا و رسولان و حقتهای او
می گویند: از آن خدای یکتای قهار است. پس خداوند می فرماید: امروز، پاداش و سزای هر کسی
مطلوب با آنچه کسب کرده است، دلده می شود. هیچ ستمی در این روز نیست، به راستی که خدا سریع
الحساب است، و نون نوال و بخشش خدا نسبت به مؤمنان و نکال و عقوبت او نسبت به کافران است.
و: واو ویل (وا) روز بزرگی است برای کسی که از خدا نفرمانی کرده است. و هاء یعنی خواری کسی
است که خدا را معمصیت نموده است.

لا: لام الف یعنی: لا الله إلا الله و آن کلمه اخلاص است که هیچ بنده‌ای نسبت که آن را با اخلاص
بگوید مگر آن که بهشت برای او واجب می شود.
ی: یاء ید یعنی (دست) خدا که در بالای خلابیش به روزی دادن گشوده است. پاک و متزه است
خداوند و برتر است از آنچه شرک و رژان می گویند.
آنگاه فرمود: به راستی که خدا این قرآن را با این حروفی که در بین همه عرب متداول است و آنها از
یکدیگر فرامی گیرند، فرو فرستاده، سپس فرمود: بگو اگر همه آدمیان و پریان اجتماع کنند که مانند این
قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، اگر چه برخی از برخی دیگر پشتیبانی کنند.
۲ - بزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن
علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی علیه السلام برای من نقل کرد که حضرت فرمود: یکی
از بیهودی‌ها به خدمت پیامبر ﷺ آمد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در نزد آن حضرت بود، به
حضرت عرض کرد: «فائدۀ حروف هجاء چیست؟»
پیامبر خدا علیه السلام به علی علیه السلام فرمود: «پاسخ او را بد و فرمود: بار خدایا! به او توفیق ده و به او تسديدة
و راستی عنایت فرما». علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«هیچ حرفی نیست مگر که آن، نامی از نام‌های خداوند است. آنگاه فرمود: «الف، الله که هیچ معبودی
جز او نیست هموکه زنده و پاینده است. باه، باقی است پس از فنا و نیستی خلق خویش. تاء، تواب است
که توبه را زیندگانش می پذیرد. ثاء، ثابت کائشی است که: خداوند ثابت می دارد آنکه ایمان آوردن
و استوار می سازد به گفتار راست در زندگانی دنیا...، جيم، (جل ثناؤه و ...) یعنی ستایش او بزرگوار

الْكَائِنُ (يُبَثِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقُولِ التَّابِتُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا أَلْيَةً) ^(١) وَأَمَّا الْجِيمُ فَعَلَى
 ثَنَوَهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْنَاؤُهُ وَأَمَّا الْحَاءُ فَحَقُّ حَيْلِمُ وَأَمَّا الْخَاءُ فَخَبِيرُ بِمَا يَنْفَعُ الْمُبَادِهُ وَ
 أَمَّا الدَّالُ فَدَيَانُ يَوْمِ الدِّينِ وَأَمَّا الدَّالُ فَدُوْ الْجَلَلِ وَالْأَكْرَامِ وَأَمَّا الرَّاءُ فَرَاءُ وَفُ بِعِيَادِهِ
 وَأَمَّا الرَّاءُ فَرَاءُنِ الْمَغْبُودِينَ وَأَمَّا السَّيْنُ فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَأَمَّا الشَّيْنُ فَالشَّا كِرُ لِبِعِيَادِهِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَّا الصَّادُ فَصَادِقُ فِي وَعْدِهِ وَعَيْدِهِ وَأَمَّا الصَّادُ فَالصَّارُ السَّافِعُ وَأَمَّا الطَّاءُ
 فَالظَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ وَأَمَّا الطَّاءُ فَالظَّاهِرُ الْمُظَهَّرُ لِإِيَاهِهِ وَأَمَّا الْغَيْنُ فَعَالِمُ بِعِيَادِهِ وَأَمَّا الْغَيْنُ
 فَغَيْنَاتُ الْمُسْتَغْيِيَشِينَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ وَأَمَّا الْفَاءُ فَفَالِقُ الْحَبْ وَالنَّوْيَ وَأَمَّا الْفَاءُ فَقَادِرُ
 عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَأَمَّا الْكَافُ فَالْكَافِي الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَ
 أَمَّا الْلَّامُ فَلَطِيفُ بِعِيَادِهِ وَأَمَّا الْيِمُ فَمَالِكُ الْمُلْكِ وَأَمَّا الْوُونُ فَنُورُ الْسَّمَاوَاتِ مِنْ نُورِ
 عَرْشِهِ وَأَمَّا الْوَوْ وَفَوَاحِدُ أَحَدُ صَمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَأَمَّا الْهَاءُ فَهَادِ لِخَلْقِهِ وَأَمَّا الْلَّامُ
 الْأَفْ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَمَّا الْيَاءُ فَيَنْدِ اللَّهُ بِاسْتِطْهَهُ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَذَا هُوَ الْقُولُ الَّذِي رَضَيْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَفْسِهِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَشْلَمَ الْيَهُودِيُّ

ونامهایش پاک و پاکیزه است. هاء، حقی است که حق و حلیم است. خاء، خبیر و آگاه است به آنچه بندگان انجام می‌دهند. دال، دیان و جزء دهنده روز رستاخیز است. ذال، ذوالجلال والاکرام است. راء، رؤوف و مهربان است به بندگان خویش. زائی، زینت و آرایش معبدان است. سین، سمعی بصیر (شناور) بینا است. شین، شاکر و سپاسگزار بندگان مؤمن خود است. صاد، صادق و راستگو در وعده ووعید خویش است. ضاد، ضار تافع (زبان رساننده نفع بخششده) است. طاء، ظاهر مطهر (پاک و پاک‌کننده) است. ظاء، ظاهر و هویتایی که آشکار‌کننده آیاتش است. عین، عالم و دانای بندگان خویش است. غین، غیاث المستغثیین و فرباد رس فرباد خواهان از همه آفریدگانش می‌باشد. فاء، شکافنده دانه و هسته است. قاف، قادر و توانابر همه آفریدگانش است. کاف، کافی و بسنده است که کسی او را همتانبوده و نخواهد بود و نژاده و زاده نشده است. لام، لطیف و دارای لطف و نرمی نسبت به بندگانش است. میم، مالک الملک (خداآوند و پادشاه مملکت) است. نون، نور و روشنی آسمانها از نور عرش اوست. واو، واحد و یکتایی که بگانه و پنهان نیازمندان است، نژاده و زاده نشده است. هاء، هادی و راهنمای برای خلقش است. لام الف، لا الہ الا الله وحده لا شریک له است. یاء، ید (دست) خداکه بر خلق خود گشوده است. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: «این همان گفتاری است که خدا از همه آفریدگانش برای خود پستنیده است. پس آنگاه آن یهودی مسلمان شد».



٣٣. باب تفسير حروف الجمل

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ اسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَدْنَانِيُّ مَوْلَى بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ عَيَّاشَ الْقَطَانُ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زَيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ: «لَمَّا وَلَدَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ كَانَ ابْنُ يَوْمَ كَانَهُ ابْنُ شَهْرٍ فَلَمَّا كَانَ ابْنَ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ أَخْدَثَ وَالَّذِي يَدْهُ وَجَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكِتَابِ وَأَقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْدَبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤْدَبُ: قُلْ: يَسْمُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فَقَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ: يَسْمُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فَقَالَ لَهُ الْمُؤْدَبُ: قُلْ: أَبْجِدْ فَرَقَعَ عِيسَى عَرَاسَهُ فَقَالَ: هَلْ تَذَرِّي مَا أَبْجَدَ؟ فَقَلَّا بِالدَّرَّةِ لِيَضْرِبَهُ فَقَالَ: يَا مُؤْدَبْ لَا تَضْرِبَنِي إِنْ كُنْتَ تَذَرِّي وَإِلَّا فَأَشْتَنِي حَتَّى أَفْسَرَ لَكَ قَالَ: فَسَرَّهُ لِي فَقَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ: «الْأَلْفُ آلَهُ اللَّهُ وَالْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ وَالْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَالْدَّالُ دِينُ اللَّهِ» هَوَزْ: الْهَاءُ هُوْلُ جَهَنَّمُ وَالْوَاءُ وَبَيْنُ لِاهْلِ النَّارِ وَالرَّاءُ زَفِيرُ جَهَنَّمْ «حُطْي»: حُطَّبَ الْخَطَابُ عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ «كَلْمَنْ»: كَلَامُ اللَّهِ لَا مُبَدِّلٌ لِكَلِمَاتِهِ «سَقْفَصْ» صَاعُ بِصَاعٍ وَالْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ قَرَّشَتْ قَرَشُهُمْ فَخَسَرُهُمْ فَقَالَ الْمُؤْدَبُ: أَيْتَهَا الْمَرَأَةُ حُدِيَّ يَدِ ابْنِكِ فَقَدْ عَلِمْ وَلَا حَاجَةَ لَهُ فِي الْمُؤْدَبِ.

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنُ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَاطِبِ وَأَخْمَدُ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلَيٍّ بْنِ أَشْبَاطِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنِ الْأَصْبَعِ بْنِ نَبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بْنُ عَلِيٍّ: «سَأَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَانَ رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُ عَنْ تَفْسِيرِ أَبْجِدْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَهُ: تَعَلَّمُوا تَفْسِيرَ أَبْجِدْ فَإِنْ فِيهِ الْأَعْجَسِ كُلُّهَا وَبَيْلُ لِعَالِمٍ جَهَلُ تَفْسِيرَهُ فَقَيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَفْسِيرُ أَبْجِدْ؟ فَقَالَ بَيْنَهُ: أَمَّا الْأَلْفُ فَآلَهُ اللَّهُ حَزْفٌ مِنْ حُرُوفِ أَشْمَانِهِ وَأَمَّا الْبَاءُ فَبَهْجَةُ اللَّهِ وَأَمَّا الْجِيمُ فَجَنَّةُ اللَّهِ وَجَلَالُ اللَّهِ وَجَمَالُهُ وَأَمَّا الدَّالُ فَدِينُ اللَّهِ وَأَمَّا هَوَزْ». فَالْهَاءُ هَاءُ الْهَاوِيَّةُ فَوَيْلٌ لِمَنْ هَوَى فِي النَّارِ وَأَمَّا الْوَاءُ فَوَيْلٌ لِاهْلِ النَّارِ وَأَمَّا

بخش سی و سوم

تفسیر حروف جمل (ابجد)

۱- ابوالجارود، زیاد بن منذر، گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام متولد شد کودک یک روزه بود، آماگوباکودک دو ماهه بود. هنگامی که هفت ماهه شد، مادرش دست او را گرفت و به جانب مكتب خانه اورد و در پیش روی مكتب دارو معلم نشاند. معلم به عیسی گفت: بگو: بسم الله الرحمن الرحيم، عیسی علیه السلام گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، معلم به آن حضرت عرض کرد: بگو: ابجد، عیسی علیه السلام سر خود را بالا گرفت و به معلم گفت: «ای دانی که ابجد چیست؟»

معلم شلاق را بلند کرد تا او را بزند، عیسی علیه السلام فرمود: «ای معلم! مرا مزن، اگر می دانی بگو، و گزنه از من بپرس تا برای تو تفسیر نمایم». گفت: «برای من بیان کن». عیسی علیه السلام فرمود: الف نعمت‌های خدا است، به بهجهت خوبی و خرمی خدا است، جیم جمال و آراستگی و زیبایی خدا است و دال دین خدا است. هوز: هاء هول و ترس دوزخ است، و واو ویل و عذاب برای اهل آتش وزای زفیر و نعرة دوزخ است. خطی: خطط الخطایا ... یعنی گناهان از کسانی که آمرزش می طلبند فرو ریخته شد. کلمن: کلام خداست که هیچ بدل کننده برای کلمات و سخنان اونیست. سعفص: یک صاع در برابر یک صاع و جزادر مقابل جزا است. قرشتم: ... یعنی آنها را جمع نمود و محشورشان ساخت. معلم گفت: «ای خانم! دست پسرت را بگیر که آنجه باید بدانسته و نیازی به معلم ندارد».

۲- اصیغ من نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عثمان بن عفان از پیامبر خدا علیه السلام در مورد تفسیر ابجد پرسید؟ پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «تفسیر ابجد را بیاموزید که همه شگفتی‌ها در آن است. وای بر دانشمندی که تفسیر آن رانداند». گفته شد: «ای پیامبر خدا! تفسیر ابجد چیست؟» فرمود: «الف نعمت‌های خدا است و حرفي از حروف نامهای است. به، بهجهت (ونیکویی) خدا است. جیم، جنت (بهشت) خدا و جلال و جمال است. دال، دین خدا است. هوز، پس هاء، هاویه (دوزخ) است. پس

الرَّأْيُ فِرَاوِيَّةُ فِي النَّارِ فَتَنَوُّدُ بِاللَّهِ مِمَّا فِي الرَّأْوِيَّةِ يَعْنِي زَوَايا جَهَنَّمْ وَأَمَّا «حُطْى» فَالْحَاءُ حُطُوطُ الْحَاطِيَا يَعْنِي الْمُسْتَقْرِيِّينَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا نَزَّلَ بِهِ جَبَرِيلُ مَعَ الْمُلَائِكَةِ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَأَمَّا الطَّاءُ فَطُوبِي لَهُمْ وَحْسُنْ مَآبٍ وَهِيَ شَجَرَةُ غَرَسَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَنَفَحَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ وَإِنَّ أَغْصَانَهَا لَشَرِّيٍّ مِنْ وَرَاءِ سُورِ الْجَنَّةِ ثَبَّتَ بِالْحَلْيِ وَالْحَلْلِ مَتَدَلِّيَّةً عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَأَمَّا الْيَاءُ فَنَيْدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ وَأَمَّا كَلْمَنْ فَالْكَافُ كَلَامُ اللَّهِ لَا مُبَدِّلٌ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَشَدِّداً وَأَمَّا اللَّامُ فَالْمَنَامُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَبْتَهِمُ فِي الرِّيَاضَةِ وَالثَّجَيَّةِ وَالسَّلَامِ وَتَلَاؤِمُ أَهْلِ النَّارِ فِيمَا يَبْتَهِمُ وَأَمَّا الْمِيمُ فَمَلْكُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَزُولُ وَذَوَامُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَقْنَى وَأَمَّا التُّونُ فَنَ «وَالْقَلْمَ وَمَا يَسْطِرُونَ» فَالْقَلْمُ قَلْمٌ مِنْ نُورٍ وَكِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِي لَوْحٍ مَخْفُوظٍ يَشَهِّدُهُ الْمُقْرَبُونَ وَكَفَنٌ بِاللَّهِ شَهِيداً وَأَمَّا «سَعْفَصُ»: فَالصَّادُ صَاعُ بَصَاعٍ وَفَصُّ بَفَصٍ يَعْنِي الْجَزَاءَ بِالْجَزَاءِ وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرِيدُ طَلْمَانَ الْمُعْنَادِ وَ«أَمَّا»: قَرَّثَتْ يَعْنِي قَرَشَهُمُ اللَّهُ فَحَشَرَهُمْ وَنَشَرَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُضِيَ بِيَتْهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

وای برکسی که در آتش دوزخ فرو رود، واو، وبل و وای بر اهل آتش دوزخ، زاء، زاویه‌ای است در آتش دوزخ، پناه می‌بریم به خدا از آنجه در آن زاویه یعنی زاویه‌های جهنم است. خطی: پس حام، خطوط و فروریختن گناهان کسانی است که در شب قدر استغفار می‌کنند و آنجه جبر نبیل با فرشتگان تا طلوع صبح فرود می‌آورند. طاء، طوبی برای ایشان و خوبی بازگشتگاه آنهاست. و طوبی، درختی است که خدا آن را شانیده و از روح خود در آن دمیده است، به راستی که شاخه‌های آن از پشت دیوار و حصار بهشت دیده می‌شود و آن درخت زیورها و جامه‌ها می‌رویند در حالی که آویزان است و بر در دهان‌های آنها نزدیک است. یاء، ید (دست) خدا در بالای آفریدگانش است. خداوند پاک و منزه و برتر است از آنچه شرک و رزان گویند. کلمن: پس کاف، کلام خدا است که کلمات خدا را هیچ تبدیلی نیست و هرگز غیر از او بناهی نمی‌باشد. لام، پس الام و فرود آمدن بهشتیان در بین خویش برای زیارت، تعیت و سلام است و تلاوم و ملامت کردن دوزخیان در آنجه در میان ایشان است. میم، پس ملک و پادشاهی خدا است که زوال ندارد و دوام خدا که فانی نمی‌شود. نون، پس نون و القلم و ما یسطرون و قلم فلمی از نور است و نوشته‌ای از نور در لوح محفوظ که فرشتگان مقرب در گاه کبریا گواهی می‌دهند و خدا کافی است که گواه باشد. سعفus، پس صاد، صاعی در برابر صاعی است و فض در برابر فض یعنی جزا در عوض جزا و چنانکه انجام می‌دهی جزا داده می‌شودی به راستی که خدا هیچ ستمی بر بندگان اراده نمی‌کند. قرشت، قرشهم... یعنی خدا آنها را جمع می‌کند و محشورشان می‌سازد تا روز قیامت بر می‌انگیزد، بعد میان ایشان به حق داوری می‌فرماید و به ایشان هیچ گونه ستمی روانخواهد شد.

٣٤. باب تفسير حروف الأذان والإقامة

١. حدثنا أخْدُونْ مُحَمَّدْ بْنُ عَنْدِ الرَّحْمَنِ الْفَزُورِيُّ الْخَاكِمُ الْمُقْرِئُ قَالَ: حدثنا أبو عمرو مُحَمَّدْ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤْصِلِيُّ
 عَمْرُو مُحَمَّدْ بْنُ جَعْفَرِ الْمُقْرِئِ الْجَرْجَانِيُّ قَالَ: حدثنا أبو بكر مُحَمَّدْ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤْصِلِيُّ
 يَتَعَذَّدُ دَوْدَ قَالَ: حدثنا مُحَمَّدْ بْنُ عَاصِمِ الطَّرَيْفِيِّ قَالَ: حدثنا أبو زيد عَيَّاشٌ بَزِيدْ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
 عَلَى الْكَحَّالِ مُؤْلِي رَبِيعَيْنِ عَلَيْهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي بَزِيدْ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حدثني مُوسَى بْنُ
 جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَنْ الْحُسَينِ عَنْ أَبِيهِ
 الْحُسَينِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِيهِ طَالِبٍ بِالْمَقْدِيرِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ إِذَا صَعَدَ الْمُؤْدَنُ الْمُنَارَةَ
 قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَتَكَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَبِي طَالِبٍ بِالْمَقْدِيرِ وَبَكَيَّا يُبَكَّاهُ فَلَمَّا فَرَغَ
 الْمُؤْدَنُ قَالَ: أَتَدْرُوْنَ مَا يَقُولُ الْمُؤْدَنُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَيْهُ أَغْلَمُ قَالَ: لَوْ تَلَمَّوْنَ
 مَا يَقُولُ لَضَحْكَتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكِيْتُمْ كَثِيرًا فَلَقَوْلَهُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» مَعَانِي كَثِيرَةٌ مِنْهَا أَنْ قَوْلَ
 الْمُؤْدَنِ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» يَقُعُ عَلَى قَدْمِهِ وَأَرْبَيْهِ وَأَبْدِيْهِ وَعَلْمِهِ وَقُوَّتِهِ وَقُدرَتِهِ وَحَلْمِهِ وَ
 كَرْمِهِ وَجُودِهِ وَعَطَائِهِ وَكَبِيرَيَّهِ فَإِذَا قَالَ الْمُؤْدَنُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ الَّذِي لَهُ
 الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَبِمَشِيْتِهِ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَهُوَ
 الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَرِزُ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَرِزَالُ وَالظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَدْرُكُ
 وَالبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَحْدُثُ فَهُوَ الْبَاقِي وَكُلُّ شَيْءٍ دُونُهُ فَانِ وَالْمَعْنَى الشَّانِي «اللَّهُ
 أَكْبَرُ» أَيِ الْعَلِيمُ الْحَسِيرُ عِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونُ وَالثَّالِثُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَيِ الْقَادِرُ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ الْقَوِيُّ لِقَدْرِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَى حَلْقِهِ الْقَوِيُّ لِذَاتِهِ قَدْرُهُ
 قَائِمَةُ عَلَى الْأَشْيَاءِ كُلُّهَا إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَالرَّابِعُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» عَلَى
 مَعْنَى حَلْمِهِ وَكَرْمِهِ يَخْلُمُ كَانَهُ لَا يَعْلَمُ وَيَضْفَعُ كَانَهُ لَا يَرَى وَيَشْتَرُ كَانَهُ لَا يُعْصِي لَا
 يَعْجَلُ بِالْعَقْوَةِ كَرْمًا وَصَفْحًا وَحَلْمًا وَالْوَجْهُ الْآخِرُ فِي مَعْنَى «اللَّهُ أَكْبَرُ» أَيِ الْجَوَادُ
 جَزِيلُ النَّعَطَاءِ كَرِيمُ الْفَعَالِ وَالْوَجْهُ الْآخِرُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فِيهِ نَفْيٌ كَيْفِيَّتِهِ كَانَهُ يَقُولُ: اللَّهُ
 أَجَلُ مِنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ قَدْرَ صَفَتِهِ الَّتِي هُوَ مُوْصُوفٌ بِهَا وَإِنَّمَا يَصْفُهُ الْوَاصِفُونَ عَلَى

بخش سی و چهارم

تفسیر حروف اذان و اقامه

۱- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به من نقل کرد که حضرت فرمود: روزی به هنگام اذان در مسجد نشسته بودیم که مؤذن بر مناره بالا رفت و گفت: «الله أکبر، الله أکبر». امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام گریست، مانیز به گریه آن حضرت گریستیم. چون مؤذن، اذان را به پایان رسانید، حضرت فرمود: «آیا می گوید مؤذن چه می گوید؟ عرض کردیم: «خداد ر رسول او وصی رسول او بهتر می دانند». فرمود: «اگر بدانید او چه می گوید، البته خنده شما اندک و گریه شما بیشتر خواهد شد. این که می گوید: الله اکبر معانی بسیاری دارد. از جمله آنکه گفтар مؤذن الله اکبر برابر قدم، از لبیت، ابدیت، علم، قوت، قدرت، حلم، کرم، جود، عطا و کبریای خدا واقع می شود. پس هرگاه مؤذن بگوید: الله اکبر، می گوید خدامی که آفرینش و فرمان از آن او است، به مشیت و خواست او، خلق موجود شده اند، هر چیزی برای خلقت ازاوبوده است و خلق به سوی او برمی گرددند. اوست اول، پیش از هر چیزی که همبشه بوده، اوست آخر، بعد از هر چیزی که همبشه خواهد بود، او ظاهر است در بالای هر چیزی که درک نمی شود، او باطن است در نزد هر چیزی که محدود و اندازه نمی شود. پس اوباقی است و هر چیزی که غیر او باشد، فانی است. معنای دوم، «الله اکبر» یعنی او دانای آگاه است. آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود پیش از آنکه به وجود آید دانسته و آگاه است.

معنای سوم، «الله اکبر» یعنی او بر هر چیزی قادر و تواناست. آنچه را که خواهد تواناست، نیرومند است به جهت قدرتش بر خلقت اقتدار دارد و به خودی خود (ذاتاً) قوت دارد. قدرتش بر همه چیزها استوار است، هرگاه امری را فرمان دهد فقط به آن می گوید باش! پس آن موجود می شود.

معنای چهارم الله اکبر معنای حلم و کرم اوست. او حلم می ورزد که گویانمی داند و اعراض می فرماید که گویانمی بینند، و می بوشانند که گویا نافرمانی نمی شود، از روی کرم و اعراض و حلم به عقوبت کردن تعجیل و شتاب نمی کند.

وجه دیگر در معنای الله اکبر یعنی جوادی که عطایش بزرگ و کردارش بزرگوارانه است. وجه دیگر الله

فَدِرِّهِمْ لَا عَلَى قَدْرِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ أَنْ يُدْرِكَ الْوَاسِقُونَ صَفَّتِهِ عَلَوْا كَبِيرًا
وَالْوَرْجَةُ الْأُخْرَى: «اللَّهُ أَكْبَرُ» كَائِنَهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجْلَى وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ لَا
حَاجَةُ إِلَيْهِ إِلَى أَعْمَالِ خَلْقِهِ وَأَمَّا قَوْلُهُ: «أَشَهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَإِغْلَامُ بَنَانِ الشَّهَادَةِ لَا
تَبُوُزُ إِلَّا بِمَغْرِفَةٍ مِنَ الْقَلْبِ كَائِنَهُ يَقُولُ: اغْلَمْ أَنَّهُ لَا مَغْبُوذٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّ كُلَّ
مَغْبُوذٍ يَاطِلُّ سَوْيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَقْرَبُ بَسْتَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
أَشَهَدُ أَنَّهُ لَا مَلْجَأٌ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَلَا مَنْجَى مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍ وَفِتْنَةِ كُلِّ ذِي فِتْنَةٍ إِلَّا
بِاللَّهِ وَفِي الْمَرْءَةِ الثَّانِيَةِ «أَشَهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مَعْنَاهُ: أَشَهَدُ أَنَّ لَا هَادِي إِلَّا اللَّهُ وَلَا دَلِيلٌ
لِي إِلَّا اللَّهُ وَأَشَهَدُ اللَّهَ بِأَنِّي أَشَهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشَهَدُ سُكَانَ السَّمَاوَاتِ وَسُكَانَ
الْأَرْضِينَ وَمَا فِيهِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَمَا فِيهِنَّ مِنَ الْجِنَّاتِ وَالْأَشْجَارِ وَ
الدُّوَابِ وَالْوُحُوشِ وَكُلِّ رَطْبٍ وَتَابِسٍ بِأَنِّي أَشَهَدُ أَنَّ لَا خَالِقٌ إِلَّا اللَّهُ وَلَا رَازِقٌ وَلَا
مَغْبُوذٌ وَلَا ضَارٌ وَلَا نَافِعٌ وَلَا قَابِضٌ وَلَا يَابِسٌ وَلَا مُغْطِيٌ وَلَا مَانِعٌ وَلَا دَافِعٌ وَلَا نَاصِحٌ وَ
لَا كَافِيٌ وَلَا شَافِيٌ وَلَا مُقْدِمٌ وَلَا مُؤْخِرٌ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْخُلُقُ وَالْأَمْرُ وَبِيْدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ تَبَارُكُ
اللَّهُ رَبُّ الْفَالَّمِينَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «أَشَهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» يَقُولُ: أَشَهَدُ اللَّهَ أَنِّي أَشَهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَبَيْتُهُ وَصَفْيَتُهُ وَنَجِيَّهُ أَرْسَلَهُ إِلَيْ كَافَةِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِالْهُدَى وَ
دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلِوُكْرَهُ الْمُشْرِكُونَ وَأَشَهَدُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مِنَ الْبَيْنِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ أَنِّي أَشَهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ
وَالآخِرِينَ وَفِي الْمَرْءَةِ الثَّانِيَةِ «أَشَهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» يَقُولُ: أَشَهَدُ أَنَّ لَا حَاجَةَ
لِأَحَدٍ إِلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مُفْتَرِّهُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَأَنَّهُ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ وَ
الْخَلَقِ أَجْمَعِينَ وَأَنَّهُ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِلَيْ النَّاسِ بِشَيْرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًّا إِلَيْهِ بِإِذْنِهِ وَ
سِرَاجًا مُنِيرًا فَمِنَ الْكَرْهُ وَجَحْدَهُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ أَذْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا
مُخْلِدًا لَا يَنْفَكُّ عَنْهَا أَبَدًا.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «حَمِّيْ عَلَى الصَّلَاةِ»: أَيْ هَلَمُوا إِلَى خَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَذَعْوَةِ رَبِّكُمْ وَسَارُوا
إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِطْفَاءٍ نَارِكُمُ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظَهُورِكُمْ وَفَكَاكِ رَبِّكُمُ الَّتِي
رَهَنْتُمُوهَا بِذُنُوبِكُمْ لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبِكُمْ وَيُبَدِّلَ سَيِّئَاتِكُمْ

اکبر این که در آن نفی کیفیت اوست. گویا مؤذن می‌گوید خداوند بزرگتر از آن است که وصف کنندگان قدر و اندازه صفتش را. که او به آن موصوف است. در بایاند. توصیف کنندگان فقط او را طبق اندازه فهم خوبش، نه طبق اندازه عظمت و جلاش وصف می‌کنند. خداوند به برتری بزرگی از آن که توصیف کنندگان صفتش را در بایاند، برتر است. و حده دیگر الله اکبر این که گویا مؤذن می‌گوید خدا برتر و بزرگوارتر است و او از بندگانش بی نیاز است و نیازی به اعمال آفریدگانش ندارد.

و اما قول مؤذن: «أشهد أن لا إله إلا الله» یعنی «گواهی می‌دهم که معبدی جز خدا نیست؛ اعلام است به این که گواهی جز به معرفت و شناخت یادل، روانیست. گویا می‌گوید بدان! که هیچ معبدی جز خدا نیست و هر معبدی غیر از خدا باطل است و زبان با علمی که در دل من است اقرار و اعتراف می‌کند که هیچ معبدی جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که پناهی از خدا نیست مگر به سوی او و هیچ پنهانگاهی از بدی هر صاحب بدی و فتنه هر صاحب فتنه‌ای نیست، مگر به خدا.

«أشهد أن لا إله إلا الله» در مرتبه دوم یعنی گواهی می‌دهم، هیچ هدایت‌گری جز خدا نیست و هیچ دلیلی برای من، جز خدا نیست و خدا را شاهد می‌گیرم که من گواهی می‌دهم، معبدی جز خدا نیست و نیز ساکنان آسمانها و ساکنان زمینها و آنچه در اینها از فرشتگان است و همه مردم و آنچه را در اینها از کوهها، درختها، جنبه‌ها، وحشیها، و هر تو و خشکی است شاهد می‌گیرم من گواهی می‌دهم که هیچ افرینش‌های جز خداوند نیست و هیچ روزی دهنده‌ای، معبدی، ضرر رساننده‌ای، نفع رساننده‌ای، فراگیرنده‌ای، گستراننده‌ای، بخشنده‌ای، منع کننده‌ای، دفع کننده‌ای، خبر خواهی، کفایت کننده‌ای، شفا دهنده‌ای، پیش دارنده‌ای، تأخیر اندازنده‌ای جز خدا نیست که آفرینش و فرمان از آن اوست و همه خیر و خوبی به دست اوست. مبارک و برتر است خدامی که پروردگار جهانیان است.

و اما «أشهد أنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ» یعنی گواهی می‌دهم، محمد فرستاده خداست. می‌گوید خدا را شاهد می‌گیرم که من گواهی می‌دهم، معبدی جزو نیست و این که محمد ﷺ بینده، رسول، پیامبر، برگزیده و همزا اوتست که اورابه هدایت راه راست و آین درست به سوی همه مردم فرستاده تا اورابر همه دینها غالب گرداند، گرچه شرک‌ورزان ناخرسند شوند. و هر که در آسمانها و زمین است. از پیامبران، رسولان و فرشتگان و همه مردم. شاهد می‌گیرم که من گواهی می‌دهم، محمد ﷺ سید پیشینیان و آخرین است.

خ «أشهد أنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ» در مرتبه دوم یعنی گواهی می‌دهم، هیچ فردی را به فرد دیگر نیازی نیست مگر به سوی خدای یگانه قهار که به این نیازمند و اواز بندگانش و همه خلائق بی نیاز است و این که او محمد را به سوی مردم فرستاده است که مژده دهنده، ترساننده و فراخواننده به سوی خدا به افسن او و چراغی روشنی بخش است. پس هر که اورالنکار کند و نپذیرد و به او ایمان نیاورد، خداوند برای همیشه اورا وارد آتش دوزخ کنده هرگز از آن جدا نشود.

و اما «حَىْ عَلَى الصَّلُوةِ» یعنی به سوی بهترین اعمال خوبش و دعوت پروردگارتان بشتابید و به سوی امرزشی از پروردگارتان، فرونشانیدن آتشی که آن را به دستهای خوبش افروخته‌اید و رها کردن

حسناتٍ فإنَّه ملِكُ كَرِيمُ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَقَدْ أَذِنَ لَنَا مَتَاجِرُ الْمُسْلِمِينَ بِالدُّخُولِ فِي خَدْمَتِهِ وَالتَّقْدُمُ إِلَى تَبَيْنِ يَدَيْهِ وَفِي الْمَرْأَةِ الثَّانِيَةِ «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» أَيْ قُوْمُوا إِلَى مَنْجَاهَةِ رَبِّكُمْ وَعَزَّزُ حَاجَاتِكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلَامِهِ وَتَشْفُوَاهُ وَأَكْثُرُوا الْكَرْزَةِ الْفَنُوتَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَالْحُسُوعَ وَالْحُسُوعَ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُمْ فَقَدْ أَذِنَ لَنَا فِي ذَلِكَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: أَقْبِلُوا إِلَى بَقَاءِ لَا فَتَاهَ مَعْهُ وَنَجَاهَ لَا هَلَكَ مَعْهَا وَتَعَالَوْا إِلَى حَيَاةِ لَا مَوْتَ مَعْهَا وَإِلَى نَعِيمٍ لَا نَقَادَةَ لَهُ وَإِلَى مَلِكٍ لَا زَوَالَ عَنْهُ وَإِلَى سُرُورٍ لَا حُزْنَ مَعْهُ وَإِلَى أُنْسٍ لَا وَحْشَةَ مَعْهُ وَإِلَى نُورٍ لَا ظُلْمَةَ مَعْهُ وَإِلَى سَعَةٍ لَا ضِيقَ مَعْهَا وَإِلَى نَهْجَةٍ لَا انْقِطَاعَ لَهَا وَإِلَى غَنِّ لَا فَاقَةَ مَعْهُ وَإِلَى صَحَّةٍ لَا سُقُمَّ مَعْهَا وَإِلَى عِزٍّ لَا دُلُّ مَعْهُ وَإِلَى قُوَّةٍ لَا ضُعْفَ مَعْهَا وَإِلَى كَرَامَةٍ يَا لَهَا مِنْ كَرَامَةٍ وَعَجَلُوا إِلَى سُرُورِ الدُّرْتَى وَالْعُشْبَى وَنَجَاهَةِ الْآخِرَةِ وَالْأَوَّلِيِّ وَفِي الْمَرْأَةِ الثَّانِيَةِ «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: سَابِقُوا إِلَى مَا دَعَوْتُكُمْ إِلَيْهِ وَإِلَى جَزِيلِ الْكَرَامَةِ وَعَظِيمِ الْمِنَّةِ وَسَبِيلِ السَّعْدَةِ وَالْفَوزِ الْعَظِيمِ وَنَعِيمِ الْاَبَدِ فِي جَوَارِ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي مَقْعِدِ صَدْقَةِ عِنْدِ مَلِيكِ مُقْتَدِرٍ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجْلُ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْكَرَامَةِ لِعَبْدِ أَجَابَهُ وَأَطَاعَهُ وَأَطَاعَ وُلَّةَ أَمْرِهِ وَغَرَفَهُ وَغَبَدَهُ وَاشْتَغلَ بِهِ وَبِذَكْرِهِ وَأَحْبَبَهُ وَأَنْسَ بِهِ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ وَوَتَّقَ بِهِ وَخَافَهُ وَرَجَاهُ وَاشْتَاقَ إِلَيْهِ وَوَاقَهُ فِي حُكْمِهِ وَقَضَاهُ وَرَضَيَ بِهِ وَفِي الْمَرْأَةِ الثَّانِيَةِ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَإِنَّهُ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ وَأَعْلَى وَأَجْلُ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مُبْلِغُ كَرَامَتِهِ لِأَوْلَائِهِ وَغَفُورِيَّتِهِ لِأَغْدَائِهِ وَمُبْلِغُ عَفْوِهِ وَغَفْرَانِهِ وَنَعْمَتِهِ لِمَنْ أَجَابَهُ وَأَجَابَ رَسُولَهُ وَمُبْلِغُ عَذَابِهِ وَنَكَالِهِ وَهُوَاهِ لِمَنْ اتَّكَرَهُ وَجَحَدَهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مَعْنَاهُ: لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيْهِمْ بِالرُّسُلِ وَالرِّسَالَةِ وَالْبَيَانِ وَالدُّعْوَةُ وَهُوَ أَجْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَيْهِ حُجَّةٌ فَمَنْ أَجَابَهُ فَلَهُ التُّورُ وَالْكَرَامَةُ وَمَنْ اتَّكَرَهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ النَّاسِ الْمُلَمِّينَ وَهُوَ أَشَرُّ النَّاسِ الْمُلَمِّينَ وَمَعْنَى: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» فِي الْإِقَامَةِ أَيْ خَانَ وَقَتْ الرِّيَارِدَةِ وَالْمَنَاجَاهَ وَقَصَاءِ الْحَوَائِجِ وَذَرِكِ الْمُنْتَى وَالْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى كَرَامَتِهِ وَغَفْرَانِهِ وَغَفْوَةِ وَرَضْوَانِهِ.

گردنیاهی خویش، که آنرا بگناهان خویش گروکرده‌اید، بپشی گیرید. تا خداوند بدیهاتان را بپوشاند و گناهان شمارا بیامزد و بدی‌های شما را به خوبی ها تبدیل کند. زیرا که او پادشاهی صاحب کرم، بزرگوار و دارای فضل بزرگ است. و به طور حتم به مائوروهای مسلمانان اجازه فرموده است به خدمتش شرفیاب شویم و تقدیم به سوی حضورش داشته باشیم.

«حی علی الصلوٰة» در مرتبه دوم یعنی برای مناجات پروردگارتان و عرض حاجات خود بر پروردگارتان بربخزید و با کلامش به سوی او توسل کنید و با آن درخواست شفاعت نمایید و ذکر، قنوت، رکوع، سجود، خضع، خشوع و فروتنی را بسیار کنید و حاجتهاخی خود را به سوی او ببردارید، چرا که برای مادر آن، رخصت داده است.

واما «حی علی الفلاح» یعنی به سوی یقانی که فنانی با آن نیست و نجاتی که هلاکی با آن نیست، بشتابید و بیاید به سوی زندگی که مرگی با آن نیست و به سوی نعمی که تمام شدنی نیست و به سوی پادشاهی که زوالی برای آن نیست و به سوی سرور و شادی که اندوهی با آن نیست و به سوی انسی که وحشتی با آن نیست و به سوی نوری که ظلمتی با آن نیست و به سوی سعه و گسترهای که تنگی و ضيق با آن نیست و به سوی بهجتی که هرگز بزیده نمی‌شود و به سوی بی‌نیازی که ناداری با آن نیست و به سوی تندرنستی که بیماری با آن نیست و به سوی عزّتی که ذلتی با آن نیست و به سوی قوتی که ضعفی با آن نیست و به سوی کرامتی که چه کرامتی است، و بشتابید به سوی شادی دنیا و غصّنی و رهایی آخرت و اولی.

«حی علی الفلاح» در مرتبه دوم یعنی بپشی گیرید به سوی آنجه شما را به آن فرا خوانده‌ام و به سوی نوازش و کرامت بسیار و عطا‌ای بزرگ و نعمت والا و رستگاری عظیم و نعیم همیشگی در همسایگی محمد^{علی‌الله} در مجلس حق و مکان پستدیده در نزد پادشاه صاحب اقتدار که بر همه چیز توانایی دارد.

وقول مؤذن: «الله اکبر» یعنی خداوند برتر و بزرگوارتر از آن است که بکی از افریدگانش بداند که چه قدر در نزد او کرامت برای بندوهای است که او را جابت و اطاعت کرده است و از والبان امر او فرمان برده و لواشاخته و پرستش نموده و به او و یادش اشتغال داشته و در آن بوده. واورادوست داشته و به او انس گرفته و به سویش آزمیده و به او ونوق و اعتماد داشته و پژاویم داشته و به او لمید داشته و به او مشتاق شده و در حکم و قضایش بالا موافقت نموده و به او خشنود شده است.

«الله اکبر» در مرتبه دوم یعنی خداوند بزرگتر، برتر و بزرگوارتر از آن است که کسی مقدار کرامتش را برای دوستانش و عقوبیتش را برای دشمنانش و مقدار عفو و غفران و نعمتش را برای کسی که او را جابت کرده و رسولش را پاسخ داده و مقدار عذاب و نکال و هوانتش را برای کسی که او را انکار نموده و دانسته او را پذیرفته است، بداند. و اما قول مؤذن: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی خدا بایامبران و رسالت و بیان و دعوت بر آنها حجت رسانادار و او بزرگوارتر از آن است که بکی از آنها بر او حجتی داشته باشد. پس هر کس او را جابت نماید بر اونور و کرامت است و هر کس او را انکار کند، خدا از همه عالمیان بی نیاز است و او شتبه ترین حساب کنندگان است.

و معنای «قد قامت الصلوٰة» در اقامه نماز یعنی وقت زیارت و مناجات و برآوردن حاجات و دریافت آرزوها و رسیدن به خدای عزوجل و رسیدن به کرامت، غفران، عفو و رضوان اونزدیک شد و هنگام آن رسید.

قال مصنف هذا الكتاب: إنما ترك الراوي لهذا الحديث ذكر «حي على خير العمل» للتنقية.

٢. وقد روي في خبر آخر أن الصادق عليه سُلَيْلَةٌ عن معنى: «حي على خير العمل»
فقال: «خير العمل الولاية» وفي خبر آخر «خير العمل بـ فاطمة وولدها عليه».

نویسنده این کتاب می‌گوید: راوی این حدیث ذکر «حی علی خیر العمل» را فقط به جهت تلقیه ترک کرده است.

۲- در خبر دیگر روایت شده: از امام صادق علیه السلام در مورد معنای «حی علی خیر العمل» سؤال شد.
حضرت فرمود: «بهترین عمل، ولایت است».
و در خبر دیگر آمده است: «بهترین عمل، نیکی به فاطمه و فرزندان آن حضرت علیه السلام است».

٣٥. باب تفسير الهدى والضلاله والتوفيق والخذلان من الله تعالى

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدُ السَّنَائِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ عِمْرَانَ الدَّقَاقَ رَجُلَمُ اللَّهِ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَتَابِ أَخْمَدُ بْنَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا الصَّفَطَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيمٌ بْنُ بَهْلُولَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرٍ سُلَيْمانَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْقَاهِشِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (مَنْ يَهْدِي إِلَهُ فَهُوَ الْمُهَدِّدُ وَمَنْ يُضْلِلُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً) ^(١) فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُضْلِلُ الظَّالِمِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ دَارِ كَرَامَتِهِ وَيَهْدِي أَهْلَ الْإِيمَانِ وَالْعَفْلِ الصَّالِحِ إِلَى جَنَّتِهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَيُضْلِلُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعُلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ) ^(٢) وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ آتَيْنَا وَغَيْرُهُمُ الْمُسَالِخَاتِ يَهْدِيْهُمْ رَبُّهُمْ يَا بَيْنَهُمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ^(٣) فَقَالَ: فَقُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا تُؤْفِقِي إِلَّا بِاللَّهِ) ^(٤) وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمِنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ) ^(٥) فَقَالَ: «إِذَا قَعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاغِيَةِ كَانَ فَغْلُهُ وَفَقَأَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ وَسَمِّيَ الْعَبْدُ بِهِ مُوْفَقاً وَإِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَحَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمُغْصِيَةِ فَشَرَّكَهَا كَانَ تَرْكُهُ لَهَا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكْرُهُ وَمَشَى خَلَيْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمُغْصِيَةِ فَلَمْ يَجِدْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا حَسْنًا يَرْتَكِبُهَا فَقَدْ خَذَلَهُ وَلَمْ يَنْتَزِعْهُ وَلَمْ يُوْفِقْهُ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَنُ بْنُ أَبَانَ عَنِ الْحُسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَاءِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ وَمُحَمَّدَ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ^{عليه السلام} قَالَ: «مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ^{عليه السلام} أَنَّ جَنَّرَيْلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالتَّوْفِيقِ».

١. الكهف/١٧٧.

٢. إبراهيم/٢٧٦.

٣. هود/٨٨.

٤. يونس/٩١.

٥. آل عمران/١٦٠.

پنجمین سی و پنجم

تفسیر و بیان هدایت، ضلالت، توفیق و خذلان

از خداوند تبارک و تعالی

۱- عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا: «هر کس را خدا راه نماید پس او راه یافته است و هر کس را خدا گمراه گرداند پس هرگز برای او دوستی مرشد نیایی»، پرسیدم، فرمود: «خدا در روز قیامت ستمکاران را از خانه کرامت خویش - که بهشت است - گمراه می‌گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را به سوی بهشت خویش هدایت فرماید. انسان که فرمود: خداوند ستمکاران را گمراه می‌نماید و آنچه بخواهد انجام می‌دهد. و فرمود: به راستی کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند پروردگارشان به سبب ایمانشان به بهشت‌هایی هدایتشان می‌کند که از زیر آنها چشم‌هایی روان است».

راوی می‌گوید: من عرض کردم: معنای این آیه: توفیقی مگر از جانب خدا نیست و همچنین گفتار دیگر خدا: اگر خدا شما را باری دهد پس هیچ غلبه‌ای برای شما نیست و اگر شما را باری نکند پس کیست آن که شما را بعد از ترک باری، او باری دهد؟ چیست؟

حضرت فرمود: «هرگاه بندۀ آنچه راکه خنای اعزوجل او را به آن طاعتنی که به او امر فرموده، به جا آورد، کردارش بالامر خدا موافق می‌شود و بندۀ، موقف نامیده شود و هرگاه بندۀ اراده کند که وارد چیزی از معصیت‌های خدا شود، پس خدابین او و آن معصیت مانع می‌شود و آن معصیت را ترک می‌کند و ترک او به توفیق خدا باشد و هرگاه بین او و آن معصیت را رها کند و میان او و آن حائل و مانع نشود تا آن را مرتک شود، در واقع او را وگذاشته و باری نکرده و توفیق نداده است».

۲- محمد بن مسلم و محمد بن مروان گویند: امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا علیه السلام ندانست که جبرئیل از جانب خدا است مگر به وسیله توفیق».

٣. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ التَّكَرُّريُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرَيَا الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَارَةً عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَاهِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ: سَأَلَهُ عَنْ مَعْنَى «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» فَقَالَ: مَعْنَاهُ: لَا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعْنَى اللَّهِ إِلَّا بِعِنْدِ اللَّهِ وَلَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

٤. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْواحِدِينَ مُحَمَّدُ بْنُ عَنْدُوِسِ الْقَطَارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِنِيَسَابُورَ سَنَةَ اثْتَنِينَ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثَمَائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فُتَيْهَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلَيْمانَ التَّيْسَابِوريِّ قَالَ: سَأَلَتْ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا [بِنِيَسَابُور] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يُشَرِّعْ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ) ^(١) قَالَ: «مَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَأْمَنهُ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشَرِّعْ صَدْرَهُ لِلتَّشْلِيمِ لِلَّهِ وَالثُّقَّةُ بِهِ وَالسُّكُونُ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ تَوَابَةِ حَتَّى يَطْمَئِنَ إِلَيْهِ وَمَنْ يُرِدُ أَنْ يُضْلِلَ عَنْ جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَعَصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا حَتَّى يُشَكِّ فِي كُفَّرَهُ وَيَضْطَرِبُ مِنْ اغْتِنَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ كَانِيَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَنَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ».

۳- جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد معنای « لا حول ولا قدرة إلا بالله » پرسیدم. فرمود: یعنی هیچ حولی برای ما از نافرمانی خدا نیست مگر به باری خدا و هیچ توانایی برای مابر فرمان برداری خدا نیست مگر به توفیق خدای عزوجل.

۴- حمدان بن سلمان نیشاپوری گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد معنای گفتار خدا که می فرماید: « پس هر که را خدا خواهد (به راه راست) هدایت نماید سینه او را برای قبول اسلام می گشاید ». پرسیدم.

حضرت فرمود: « هر که را خدا خواهد به ایمانش در دنیا و به سوی بهشت و خانه کرامتش در آخرت هدایت کند سینه او را برای تسليم و انقاد برای خدا و وثوق و اعتماد به او و سکون و آرامش به سوی آنجه از نوابش به او و عده فرموده است می گشاید ، تابه سوی آن آرمیده شود و هر که را خدا بخواهد گمراه کند و فروگزارد و او را از بهشت و خانه کرامتش در آخرت به جهت کفرش به آن جناب و نافرمانیش برای او در دنیا - گمراه سازد ، سینه او را بسیار تنگ قرار می دهد تا آن که در کفرش شک می کند و دلش از اعتقادش مضطرب می شود و می لرزد و چنان می گردد که گویا در آسمان بالا می رود و خداوند ، این گونه رجس و پلیدی را برای کسانی که ایمان نمی آورند ، قرار می دهد .

٣٦. باب الرد على الشنوية والزنادقة

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ
الْعَلَوَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ:
حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمَ الْقُمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا العَبَاسُ بْنُ عَمْرُو الْقُقُمِيُّ عَنْ هِشَامِ الْحُكْمَ فِي
حَدِيثِ الرَّزْنِيِّ الدِّيَّ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَخْلُو
قَوْلُكُ أَنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنَ قَوْيَيْنَ أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنَ أَوْ يَكُونَا أَحَدَهُمَا قَوْيَاً وَ
الْأُخْرُ ضَعِيفَاً فَإِنْ كَانَا قَوْيَيْنَ فَلِمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَيَتَفَرَّجُ بِالثَّدِيرِ؟ وَإِنْ
رَأَعْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوْيٌ وَالْأُخْرُ ضَعِيفٌ ثَبَّتْ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْمَعْجَزِ الظَّاهِرِ فِي
الثَّانِي وَإِنْ قُلْتَ: أَنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَقْتَيْنَ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ مُتَقْرَبَيْنَ مِنْ كُلِّ
جِهَةٍ فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخُلُقَ مُنْتَظِمًا وَالْفَلَكَ جَارِيًّا وَالْخِلَافَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسِ وَ
القَمَرِ دَلَّ صِحَّةُ الْأَمْرِ وَالثَّدِيرِ وَالْأَثْلَافِ الْأَشْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ ثُمَّ تَلَزَّمَ كَمَا
أَدْعَيْتَ اثْنَيْنِ فَلَا بُدَّ مِنْ فُرْجَةٍ بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثًا بَيْنَهُمَا
قَدِيمًا مَمْهُما فَيُلَزِّمُكَ ثَلَاثَةً فَإِنْ أَدْعَيْتَ ثَلَاثَةً لَرَمِزَكَ مَا قُلْنَا فِي الْأَثْنَيْنِ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُمْ
فُرْجَتَانِ فَيَكُونُ خَمْسَانِ يَتَنَاهَى فِي الْعَدَدِ إِلَى مَا لَا يَهْا يَهْا فِي الْكَثْرَةِ».

قال هشام: فكان من سؤال الرزني أن قال: فما الدليل عليه؟ قال أبو عبد الله علية السلام: «وجود الأفاعيل التي ذكرت على أن صناعها لا ترى ألا إذا نظرت إلى بناء مشيد مبني على أنة بانيا وإن كنت لم تر البانيا ولم تشاهده» قال: فما هو؟ قال: «هو شئ بخلاف الأشياء ارجع بقولي: شئ إلى إثبات معنى وأنه شئ بحقيقة الشبيهة غير أنه لا جسم ولا صورة ولا يحس ولا يدرك بالحواس الخمس لا يدركه الاوهام ولا تنفسه الدهور ولا يغيره الزمان» قال السائل: فتفعل: إنه سميع بصير؟ قال: هو سميع بصير سميع بغير خارحة وبصير بغير آلة؛ بل يسمع بنفسه وبصیر بنفسه ليس قوله: إنه يسمع بنفسه وبصیر بنفسه أنه شئ ونفس شئ آخر ولكن أردت

پنهان سی و ششم

رد بر ثنویه^(۱) و زنادقه

۱- هشام بن حکم گوید: زندیقی به خدمت امام صادق ع آمد و آن حضرت ع به او فرمود: آنچه تو می‌گوینی که خدایان دو خدا هستند، از این دو حالت خالی نیست: با هر دو قدیمند و قوت دارند یا هر دو ضعیف هستند، یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است.

اگر هر دو قوی هستند، پس چرا هر یک از این دو خدا، دیگری رادفع نمی‌کند و تنهایی به تدبیر عالم نمی‌پردازد؟ و اگر گمان می‌کنی که یکی از ایشان نبیرونده و دیگری ناتوان است، ثابت می‌شود که خدا یکی است، جنانکه مامی گوییم. به جهت عجز که در دو می‌آشکار است. (چراکه او محتاج به قوی است، زیرا که وجود قوی از آن قویتر است) و اگر بگویی: آنها دو خدا هستند خالی از این نیست که با هر دواز هر جهت و هر وجه با هم اتفاق دارند یا هر دواز هر جهت با هم افتراق و اختلاف دارند، واژه‌جایی که ما خلق را منظم (که انتظام و ترتیب نیکی دارند) و فلک را جاری و آمد و شد شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم، صحت امر و تدبیر عالم و هماهنگی و تناسب امر شانگر این است که مدبر عالم یکی است. بعداز آن بر تولازم می‌آید که اگر اذعکه دو خدا است پس ناگزیر باقیست بین آنها خنده باشد تا آن که دو تا باشند و آن فرجه و بین آنها و سویی باشند که از قدمی همراه آنها بوده. پس بر تولازم می‌آید که سه تا باشند و اگر سه خدا را اذعاکنی، آنچه در دو خداگفتیم بر تولازم می‌آید و آن صورت نبندد تا آن که در میانه آنها دورخنه و فاصله باشد و پنج خنا می‌شود. پس کلام در عدد متناهی می‌شود و شماره به سوی آنچه آن را در بسیاری، نهابنی نیست، می‌رسد.

هشام گفت: باز جمله سوال‌های آن زندیق این بود که گفت: پس دلیل بر خدا چیست؟ امام صادق ع فرمود: وجود کارهایی که نشانگر این است که صانع اینها را ساخته است. آیانی بینی که هر گاه توبه ساختمان بلند و فراشته‌ای نتگاه کنی، می‌دانی که آن را بنا کنده‌ای است که آن را ساخته است، هر چند که توان بانی را ندیده باشی.

زنديق گفت: پس او چیست؟ فرمود: او چیزی است به خلاف چیزها، من به گفتار خوبیش برمی‌گردم که او چیزی است، به جهت ثابت کردن معنای و آن که خدا چیزی است که به حقیقت چیز بودن و به این اعتبار چیز بر او اطلاق می‌شود و اورا چیز می‌گویند، جز آنکه اونه جسم است و نه صورت، محسوس نمی‌شود و نمی‌توان ازو جستجو کرد و به حواس پنجگانه درک نمی‌شود، و همها و خیالها اورا در نیابند و روزگار اورانالق نکند وزمان اورا دگرگون نسازد.

پرسشگر پرسید: پس می‌گوینی خدا شنوا و بیناست؟ فرمود: او شنوا و بیناست ولیکن شنوا است

عبارة عن نفسى إذ كنت مشتولاً وإنما لك إذ كنت سائلاً وأقول: يسمع بكله لأن الكل منه له بقى ولكن أردت إنما لك والتغيير عن نفسى ولئن مزجى في ذلك إلا إلى الله السميع البصير العالم الغير بلا اختلاف الذات ولا اختلاف المعنى».

قال الشائل: فما هو قال أبو عبد الله عليه السلام: «هو رب و هو المغبود و هو الله ولئن قول: الله إثبات هذه الحروف، ألم، هاء ولكن أرجع إلى مفهوى شئ خالق الاشياء و صانعها و قلت عليه هذه الحروف و هو المعنى الذي يسمى به الله و الرحمن و الرحيم و العزيز و أثبته ذلك من أسمائه و هو المغبود جل و عز».

قال الشائل: فإنما نجد مؤهوماً لا مخلوقاً قال أبو عبد الله عليه السلام: «لو كان ذلك كما تقول لكان التوحيد عنا مرتقاً، لأنما نكفل أن نعتقد غير مؤهوم ولكنما نقول: كل مؤهوم بالحواس مدركاً فما تجده بالحواس و تتمثل فهو مخلوق ولا بد من إثبات صانع الاشياء خارج من الجهةين المذمومتين: إحداهما النفي، إذ كان النفي هو الانبطال و القديم و الجهة الثانية الشبيهة إذ كان الشبيه من صفة المخلوق الظاهر الشركيب و التأليف فلم يكن بد من إثبات الصانع لوجود المضطوعين و الاضطرار منهم إليه أثبت أنهما مفسوعون وأن صانعهما غيرهم و ليس مثلهم إذ كان مثلهم شبيهاً بهم في ظاهر الشركيب و التأليف و فيما يجري عليهم من حدوthem بعد أن لم يكونوا و تقليلهم من صغر إلى كبير و سواد إلى بياض و قوة إلى ضعف و أحوال موجودة لا حاجة لنا إلى تفسيرها الشيئها و وجودها».

قال الشائل: فقد حددته إذ أثبتت وجوده قال أبو عبد الله عليه السلام: «لم أحده و لكن أثبتت إذ لم يكن بين الإثبات و النفي منزلة» قال الشائل: فله إثابة و ماثلة؟ قال: «نعم لا يثبت الشيء إلا بإثابة و ماثلة» قال الشائل: فله كيفية؟ قال: «لا لأن الكيفية جهة الصفة و الاخطاطة ولكن لا بد من الخروج من جهة التشطيل و الشبيه لأن من نقاط انكره و رفع ربوبيته و ابطله و من شبهه بغيره فقد أثبتت بصفة المخلوقين المضطوعين الذين لا يستحقون الربوبيه ولكن لا بد من إثبات ذات بلا كيفية لا يستحقها غيره و لا يشارك فيها و لا يخاطبها و لا يعلمها غيره».

قال الشائل: فيعنى الاشياء بنفسه؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: «هو أجل من أن يعاني

بدون این که گوشی داشته باشد و بینا است بی آنکه چشمی داشته باشد، بلکه به خودی خود می‌شنود و به خودی خود می‌بیند و این که می‌گوییم: به خودی خود می‌شنود و به خودی خود می‌بیند، مقصود این نیست که خدا چیزی است و نفس چیزی دیگر، ولیکن خواستم از خود تعبیر کنم و سخن پکویم، زیرا که از من سوال کردی و بایست جوابی پکویم و خواستم به توبه‌همانم، زیرا تو می‌پرسی و جواب می‌خواهی.

و اگر می‌گوییم: همه خدا می‌شنود، نه به این معنا که همه او بعضی دارد، ولیکن می‌خواستم تو بفهمی و خواستم که از خود تعبیر کنم و بازگشت من در این تعبیر و جواب نیست مگر به سوی آنکه خدا شنواز بینای دانای آگاه است بی آنکه ذات مقدس او و معنا اختلافی داشته باشد.

پرسش کننده گفت: پس خدا چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: او رت و پورودگاری است و اوست معبدی (که خلائق اورامی پرستند) ولو الله است و این که می‌گوییم: الله مردم ثابت کردن حروف الف، لام و هله نیست، ولیکن باز می‌گردم به معنا که او جزی است که خالق جیزها و صانع آنها است و این حروف بر اول واقع شدحادن و اهمان معنای است که به لفظ الله، الرحمن، الرحيم، عزیز و امثال اینها از نامهای آن جناب، نامیده می‌شود و آن معنا، همان معبدی است که بندگان اورا پرسش می‌کنند.

پرسش کننده گفت: پس به راستی که ما تصویر شده‌ای را نیافریم مگر آن که آن را مخلوق یا فتیم.
امام صادق علیه السلام فرمود: اگر این گونه باشد که تو می‌گویی، البته توحید خدالازما برداشته خواهد بود، زیرا که ما مکلف نیستیم به این که غیر تصویر شده را عنقاد کنیم، ولیکن می‌گوییم: هر تصویر شده‌ای که در وهم و خیال در ابدیه و اسطه حواس دریافت می‌شود. پس آنچه را حواس می‌باشد و حقیقت احاطه می‌نماید و آن را مثُل و مصوّر می‌کند همان مخلوق است و گریزی از اثبات صانع چیزها نیست که از این دو جهت مذموم بیرون باشد بکی از آنها نیست، زیرا که تنقی آن همان ابطال و عدم است و جهت دوم شبیه است (که آن بر خدا را نیست)، زیرا که شبیه (که مماليک در هیئت است) از صفات مخلوق است که ترکیب و تالیف ظاهر است. پس گریزی از اثبات صانع به جهت وجود آنها که مصنوع آنها و ثبوت اضطرار و احتیاج آنها به سوی اونخواهد بود؛ ثابت خواهد شد که آنها مصنوع آند و صانع آنان غیر خودشان است و مانند آنهاست، زیرا مانند آنها در ظاهر ترکیب و تالیف به آنها شاهدت دارد و همچنین در آنچه برآنها حاری می‌شود، از حدوثشان بعد از آنکه تبدیل و منتقل شدنشان از کوچکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از قوت به ضعف و حالات دیگری که موجودند که مابه جهت بیان و وجود آنها نیازی به تفسیر و بیان آنها نداریم.

سائل عرض کرد: پس تو اورا تحدید و اندازه کرد آنگاه که وجود و هستی اورا اثبات نمودی. امام صادق علیه السلام فرمود: (من او را اندازه نکردم و حدّی برای او نگفتم، ولیکن لو را اثبات نمودم، زیرا که در بین نفی و اثبات منزله و واسطه‌ای نیست (که کسی به آن قابل شود). سائل عرض کرد: پس اورا آنچه اثبات و ماننت (بعنی وجود انتزاعی و حقیقی) است (که وجود آن انتزاع می‌شود)؟ فرمود: (أی، چیزی جز به آنچه اثبات و ماننت موجود نمی‌شود). سائل عرض کرد: پس اورا کیفیت و چگونگی است؟ فرمود: (نه، زیرا که کیفیت جهت صفت و احاطه است، ولیکن گریزی نیست و باید از جهت تعطیل و شبیه بیرون رفت، زیرا هر کس اورا به غیرش شبیه کند در انکار کرده و روپیت و پروردگاریش را برداشته و آن جناب را بی کار قرار داده، بایاطل کرده است و هر کس اورا به غیرش شبیه کند در واقع اورا به صفت افریدگان ساخته شده. که شایستگی روپیت ندارند. ثابت کرده است، ولیکن گریزی نیست که ذاتی بدون کیفیت اثبات شود که غیر اوان را استحقاق ندارد و در آن بالا شریک نمی‌شود و احاطه به آن ممکن نیست و جزو کسی آن را نمی‌نالد).

الأشياء ب المباشرة و المعا لجة لأن ذلك صفة المخلوق الذي لا يجيء الاشياء له إلا بال المباشرة و المعا لجة وهو تعالى نافذ الارادة و المشيئة فعما يشاء».

قال الشائل: فلله رضى و سخط؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: «نعم و ليس ذلك على ما يوجد في المخلوقين و ذلك أن الرضا و السخط دخال يدخل عليه فيتنقله من حال إلى حال و ذلك صفة المخلوقين العاجزين المحتاجين و هو تبارك و تعالى العزيز الرحيم لا حاجة به إلى شيء مماثلاً خلقه جميعاً محتاجون إليه و إنما خلق الأشياء من غير حاجة ولا سبب اختياراً و انتداعاً».

قال الشائل: فقوله: الرَّحْمَنُ عَلَى الْقَرْشِ اشْتَوَى^(١) قال أبو عبد الله عليه السلام: « بذلك وصف نفسه و كذلك هو مسئول على العرش باين من خلقه من غير أن يكون العرش حاملاً له و لأن يكون العرش حاوياً له و لأن العرش مختار له و لكنه يقول هو حامل العرش و منسك العرش و يقول: من ذلك ما قال: (وسيط كُرْسِيَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^(٢) فثبتنا من العرش و الكرسى ما ثبتنا و ثبتنا أن يكون العرش و الكرسى حاوياً له أو يكون عرضاً جل محتاجاً إلى مكان أو إلى شيء مماثلاً خلق بل خلقه محتاجون إليه».

قال الشائل: فما الفرق بين أن ترفعوا أيديكم إلى السماء وبين أن تخفضوها نحو الأرض؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: «ذلك في علمه و إحاطته و قدرته سوء و لكنه عرضاً جل أمر أولياءه و عباده برفع أيديهم إلى السماء نحو العرش؛ لأنَّه جعله مغداً الرزق فثبتنا ما ثبتنا القرآن و الاختبار عن الرسول عليه السلام حين قال: ارفعوا أيديكم إلى الله عرضاً جل و هذا يجمع عليه فرق الامة كلها».

قال الشائل: فمن أين ثبت أتباهة و رسول؟ قال أبو عبد الله عليه السلام: «إنما ثبتنا أن لنا خالقاً صائماً متعالياً عنا و عن جميع ما خلق و كان ذلك الصانع حكيمالله يجز أأن يشاهده خلقه ولا يلام ستمهم ولا يلامسوه ولا يباشرهم ولا يباشروه ولا يجاجهم ولا يجاجوه فثبت أنَّ له سفراً في خلقه و عباده يذلوتهم على مصالحهم و متعافهم و ما به يقاومهم وفي تزكيه فتاوهم فثبت الأمريون و التاهمون عن الحكيم القليم في خلقه و ثبت عند ذلك أنَّ له معتبرين و هم الأنبياء و صفوته من خلقه حكماء مؤذين بالحكمة

سائل عرض کرد: «پس آیا رنج و زحمت چیزها را به خودی خود می‌کشد؟ امام صادق ع فرمود: «او بزرگوار تراز آن است که زحمت چیزها را به مباشرت و علاج نمودن بکشد». زیرا که این (مشقت) صفت مخلوق است که چیزها به سوی اونمی آید و حصول آنها برای او میسر نمی‌شود مگر به مباشرت و معالجه و خدای تعالی اراده و مشتیش نافذ و روان است و آنچه را اراده کند موجود می‌شود».

سائل عرض کرد: «آیا اورا خشنودی و خشمی هست؟ امام صادق ع فرمود: «أری، ولیکن آن به رویی که در آفریدگان یافت می‌شود، نیست و بیانش آن است که: خشنودی و خشم حلاتی است که بر صاحب این دو صفت وارد می‌شود و اورا زحلاتی به حالت دیگر منتقل می‌کند وابن، صفت آفریدگان درمانده محتاج است و خدای تبارک و تعالی، عزیز و رحیم است، نیازی به چیزی از آنچه آفریده، ندارد و همه آفریدگانش به او نیازمندند. منحصراً چیزها را به اختراع و نوازروی آفریده است بی آن که نیازی به آنها داشته باشد و سیلیهای داشته باشد».

سائل عرض کرد: «پس قول خدا که می‌فرماید: خداوند رحمان بر عرش و تخت استوا و استیلا دارد، چه معنا دارد؟ امام صادق ع فرمود: «با این سخن خود را وصف فرموده است و همین گونه او مستولی و غالب بر عرش است و از خلق خود جدای است، بی آنکه عرش او را حمل کند و بردارد و نه آن که عرش او را در بردارد ای اورا هرگز و نه آنکه عرش گذرگاه او باشد. ولیکن مامی گوییم: او حامل عرش و نگاهدارنده عرش است و از این جهت آنچه را فرموده می‌گوییم که: «کرسی او. که مراد از آن علم است. همه آسمانها و زمین را فراگرفته است»، پس از عرش و کرسی آنچه را که او ثابت نموده، ثابت نمودیم و نفی کردیم که عرش و کرسی اورا در برداشته باشد، یا آنکه اوبه مکان، یا به چیزی از آنچه آفریده است، نیازمند باشد، بلکه آفریدگانش به لون نیازمندند».

سائل عرض کرد: «پس چه فرق است میان آنکه شما سنتهای خود را به سوی آسمان بردارید و آنکه آنها را به جانب زمین پایین کنید؟ امام صادق ع فرمود: «این دوامر، در علم، احاطه و فدرت او برابر است، ولیکن خدای عزوجل به دوستان و بندگانش به برداشتن دستهایشان خویش به سوی آسمان به جانب عرش امر فرموده، زیرا آن رامعدن روزی قرار داده است. پس ما آنچه را که قرآن و روایات منقول از پیامبر ﷺ ثابت نموده است، ثابت نمودیم. آنچه که حضرت فرمود: «دستهای خود را به سوی خدای عزوجل بلند کنید»، و این روایتی است که همه فرقه‌های آنت بر آن اجماع دارند».

سائل عرض کرد: «پس از کجا و به چه دلیل پیامبران و رسولان را ثبات کردی؟ امام صادق ع فرمود: «چون ثابت کردیم که ما از آفریننده و صانعی است که از ما از همه آنچه آفریده، برتری دارد و این صانع، حکیمی است که جایز نیست که خلقش اورا مشاهده نمایند و نه اورا منس کنند (که دست یا غیر آن از اعضای خود را به او بمالند) و نه آن که با یکدیگر مباشرت کنند (ورو به رو شوند) و با هم مکالمه و محاجه و گفت و گو کنند؛ پس ثابت شد که اوسفیرانی در میان خلائق و بندگانش دارد که آنها را بر مصالح و منافعشان و آنچه موجب بقای ایشان است و آنچه ترکش موجب فنا و نیستی ایشان است دلالت می‌کنند. پس از جانب خداوند علیم حکیم، گروهی تعیین شدند که در بین خلقش مردم را امر و نهی فرمایند. پس در این هنگام ثابت شد که اورا معترانی

مَنْعُوشَيْنَ بِهَا عِنْدَ مُشَارِكِينَ لِلثَّالِسِ فِي أَحْوَالِهِمْ عَلَى مُشَارِكِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالثَّرِكِيبِ
مُؤْيَدَيْنَ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ الْحَكِيمِ الْغَلِيمِ بِالْحُكْمَةِ وَالدَّلَائِلِ وَالبَرَاهِينِ وَالشَّوَاهِدِ مِنْ احْتِيَاجِهِ
الْمُوْتَقِيِّ وَإِبْرَاءِ الْأَكْمَمِ وَالْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعْنَاهُ عِلْمٌ يَدْلُلُ عَلَى
صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَوُجُوبِ عَذَابِهِ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الصَّفَارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هَشَامِ بْنِ الْحَكْمَ قَالَ: قَلْتُ
لَابْنِ عَنْدَ اللَّهِ طَبَّلَهُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: «اَنْتَ اَنْتَ التَّذَبِيرُ وَتَقَامُ الصُّنْعُ كَمَا
قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَتَسْدِنَا)»^(١).

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى مَاجِلُوِيَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ:
حَدَّثَنِي أَبُو سُمِيَّةَ مُحَمَّدَ بْنِ عَلَى الصَّبِيرِيِّ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ
الرَّضَا طَبَّلَهُ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الرَّزِيَادَةِ عَلَى الرَّضَا طَبَّلَهُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو
الْحَسَنِ طَبَّلَهُ: أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَسْنَا وَإِيَّاكُمْ
شَرْعًا سُوَاءً وَلَا يَصُرُّنَا مَا صَلَبْنَا وَصَنَنَا وَرَكَبْنَا وَأَقْرَبْنَا؟ فَسَكَتَ أَبُو الْحَسَنِ طَبَّلَهُ:
وَإِنْ يَكُنَ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَهُوَ كَمَا تَقُولُ أَلْشُمْ قَدْ هَلَكُكُمْ وَنَجَوْنَا؟! فَقَالَ: رَحْمَكَ اللَّهُ
فَأُؤْجَدَنِي كَيْفَ هُوَ وَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: وَيْلَكَ إِنَّ الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ غَلَطٌ؛ هُوَ أَيْنَ الْأَيْنُ وَكَانَ
وَلَا أَيْنَ وَهُوَ كَيْفَ الْكَيْفُ وَكَانَ وَلَا كَيْفُ وَلَا يُعْرَفُ بِكِيفَيْفَيَّةٍ وَلَا بِأَيْنُوْيَّةٍ وَلَا يَدْرُكُ
بِحَاشَةٍ وَلَا يَقْاسُ بِشَيْءٍ».

قال الرجل: فإذا الله لا شيء إذ لم يدرك بحاشة من الحواس فقال أبو الحسن طبّل:

وَيْلَكَ لَمَا عَجَزْتَ حَوَاسِكَ عَنْ إِذْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ؟ وَتَخْنَ إِذَا عَجَزْتَ حَوَاسِنَا عَنْ
إِذْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبَّنَا خَلَفُ الْأَشْيَاءِ.

قال الرجل: فأخبرني متى كان فقال أبو الحسن طبّل: أخبرني متى لم يكن فأخبرك
متى كان قال الرجل: فما الدليل عليه؟ قال أبو الحسن طبّل: أَنِّي لَمَّا ظَرَرتُ إِلَى حَسَدِي فَلَم
يُمْكِنَنِي فِيهِ زِيَادَةً وَلَا نَفْصَانَ فِي الْعَرْضِ وَالطُّولِ وَدَفْعَ الْمُكَارِهِ عَنْهُ وَجَرَ الْمُنْفَعَهُ إِلَيْهِ
عَلِمْتُ أَنَّ لِهَا الْبَيْنَانَ تَابِيَا فَاقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دُورَانِ الْفَلَكِ بِمُدْرَرِهِ وَإِشَاءِ

هست که از جانب او تعبیر می‌کنند و آنچه می‌فرماید به مردم می‌رسانند و آنان بیامبران و برگزیدگان او را خلقش هستند که حکیمان و تأدیب شدگان به حکمت هستند و به آن مبعوث شده‌اند و با وجودی که در آفرینش و ترکیب و صورت با عامة مردم شریکند، در عین حال در چیزی از احوالشان -از اخلاق و صفات- با آنان مشارکت ندارند. آنان از نزد خداوند علم حکیم به حکمت، دلال، براهین و شواهد از زنده کردن مردگان و بهبودی کور مادر را و پس -مورد تأیید هستند. پس زمین خدا خالی از حجت نیست. حجتی که دارای علمی باشد که نشانگر راستی گفتار رسول و وجوه عدالتیش باشد.^۱

۲- هشام بن حکم گوید: به امام صادق عرض کردم: «چه دلیلی است بر این که خدا یکی است؟» فرمود: «اتصال و پیوند تدبیر عالم و تمام صنع (که هیچ نقص و فلکوری ندارد) آنسان که خدا می‌فرماید: اگر در آنها جز خدا، خدایان دیگری بود البته خلل و فساد در آسمان و زمین راه می‌یافتد.^۲

۳- محمد بن عبدالله خراسانی خادم امام رضا علیه السلام می‌گوید: مردی از زندیقان خدمت امام رضا علیه السلام امد، در حضور آن حضرت گروهی حاضر بودند. امام رضا علیه السلام به او فرمود: «ای مرد! اگر گفتار شما درست باشد. که آن چنان نیست که شما می‌گویید. آیا ما و شما برابر نیستیم و آنچه مانماز خوانده‌ایم، روزه داشته‌ایم، زکات پرداخته‌ایم و اقرار نموده‌ایم به ما زیانی نرسانده است؟» او سکوت کرد و چیزی نگفت. امام رضا علیه السلام فرمود: «او اگر گفتار مادرست باشد. که همان گونه که مامی گوییم است.. آیا شما در هلاکت نیستید و منجات یافتگان نیستیم؟ آن مرد گفت: «خدا توارحمت کند! مرا به پاسخ خود بی‌نیاز ساز و بفرمایه خدا چگونه و در کجاست؟» حضرت فرمود: «وای بر تو! به راستی آنچه را که تو مذهب خود ساخته‌ای اشتباه است. خداوند حقیقت کوچک را موجود فرموده است و او بود و کوچک جایی نبود، واو حقیقت چگونگی را به عرصه وجود آورده و او بود و چگونگی نبود. او به چگونگی و در کجا بودن شناخته نمی‌شود و به هیچ حواسی درک نمی‌شود و اورانمی توان به چیزی قیاس نمود». آن مرد عرض کرد: «پس در این هنگام، خدا هیچ چیز نیست، هرگاه به هیچ حواسی از حواس درک نشود». امام رضا علیه السلام فرمود: «وای بر تو! اچون حواست از دریافت شنیدن، پروردگاریش را انکار کردی و هرگاه حواس ماز دریافت شدند، یقین کردیم که او پروردگار ما و به خلاف چیزها است.^۳

آن مرد عرض کرد: «به من بگو که او در چه زمان بوده و کی موجود شده است؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «به من بگو که او در چه زمان نبوده تا به تو خبر دهم که کی بوده است؟ آن مرد عرض کرد: «پس دلیل بر آن چیست؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «هنگامی که من به بدن خود نگاه کردم و هیچ زیادت و نقصانی در پهنا و درازی آن و در دفع ناخوشیها از آن و جلب سود به سوی آن نیافتم، دانستم که این بیان، بناگذارندگان

السحاب وَ تَضْرِيفُ الرِّياحِ وَ مَجْزِي الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ غَيْرُ ذَلِكِ مِنَ الْآياتِ
الْعَجِيَّاتِ الْمُتَفَقَّنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَا مُقْدَراً وَ مُنْشَأً.

قَالَ الرَّجُلُ: فَلِمَ اخْتَجَبَ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ طَهْرَةُ: إِنَّ الْاخْتَجَابَ عَنِ الْحَقْلِ لِكَثْرَةِ
ذُنُوبِهِمْ فَأَمَّا هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ حَاقِيَّةُ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ قَالَ: فَلِمَ لَا تُذَرِّكُهُ حَاشَةُ
النَّصْرِ؟ قَالَ: لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ حَلْقِهِ الَّذِينَ تُذَرُّ كُمُّهُ حَاشَةُ الْاِنْصَارِ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ ثُمَّ
هُوَ أَجْلُ مِنْ أَنْ يُذَرَّكُهُ بَصَرًا أَوْ يُجْهِطَهُ وَ هُمْ أَوْ يَضْبِطُهُ عَقْلًا قَالَ: فَحَدَّهُ لِي قَالَ: لَا حَدَّهُ
قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لَا كُلُّ مَخْدُودٍ مُمْتَاهَنٌ حَدَّهُ إِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ إِذَا
احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ التَّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَخْدُودٍ وَ لَا مُمْتَاهِدٌ وَ لَا مُتَنَاقِصٌ وَ لَا مُتَجَزِّيٌّ وَ
لَا مُتَوَهِّمٌ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ أَنَّهُ لَطِيفٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَيْكُونُ السَّمِيعُ
إِلَيْهِ الْأَذْنُ وَ الْبَصِيرُ إِلَيْهِ الْأَعْيُنُ وَ الْلَّطِيفُ إِلَيْهِ الْأَعْمَلُ الْيَدَيْنُ وَ الْحَكِيمُ إِلَيْهِ الصَّنْعَةُ؟ قَالَ أَبُو
الْحَسَنِ طَهْرَةُ: إِنَّ الْلَّطِيفَ مِنْهَا عَلَى حَدِّ الْخَازَةِ الصَّنْعَةِ أَوْ مَا رَأَيْتُ الرَّجُلَ مِنَ يَسْخَذُ شَيْئًا
يَلْطُفُ فِي اتِّخَادِهِ فَيَقُولُ: مَا الْطَّفْ فُلَانًا؟! فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ: لَطِيفٌ إِذَا خَلَقَ
خَلْقًا لَطِيفًا وَ خَلِيلًا وَ رَكِّتُ فِي الْحَيْوانِ أَرْوَاحًا وَ خَلَقَ كُلَّ جِنْسٍ مُمْتَانًا عَنْ جِنْسِهِ فِي
الصُّورَةِ لَا يُشْبِهُ بَعْضَهُ بَعْضًا فَكُلُّهُ لَطِيفٌ مِنَ الْخَالِقِ الْلَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صُورَتِهِ
ثُمَّ نَظَرَنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَ حَمَلْنَا أَطْاَيْهَا الْمَأْكُولَةَ مِنْهَا وَ غَيْرَ الْمَأْكُولَةَ فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ
خَالِقَنَا لَطِيفٌ لَا كَلْطِيفٌ خَلَقَهُ فِي صَنْعَتِهِمْ؛ وَ قُلْنَا: إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ
مَا بَيْنَ الْمَرْوِشِ إِلَى الْفَرْزِيِّ مِنَ الدَّرَرَةِ إِلَى أَكْبَرِ مِنْهَا فِي بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ لَا تَشَهِّدُ عَلَيْهِ لِفَانِيَّهَا
فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَأْذِنُ وَ قُلْنَا: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا يَبْصِرُ لَأَنَّهُ يَرَى أَنْزَلَ الدَّرَرَةَ السَّخْنَاءَ فِي
الْلَّيْلَةِ الظَّلْمَاءَ عَلَى الصَّحْرَاءِ السُّوَادَاءِ وَ يَرَى ذَبَابَ النَّمَلِ فِي الْلَّيْلَةِ الْدُّجَيَّةِ وَ يَرَى مَصَارِهَا
وَ مَنَاقِفَهَا وَ أَنْزَلَ سَفَادَهَا وَ فَرَاجَهَا وَ نَشَلَهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا كَبَصِيرٌ خَلَقَهُ
قَالَ: «فَمَا بَرِحَ حَتَّى أَسْلَمَ».
وَ فِيهِ كَلَامٌ غَيْرُ هَذَا.

٤. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو القَاسِمِ
حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْغَلُوِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَلِيمَانَ دَاؤِدَ بْنَ

دارد. پس به او افکار و اعتراض نمودم. علاوه بر آن، می‌بینم که گردش چرخ به قدرت اوست و پدید آوردن ابرها، گردانیدن بادها، روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینهان شانه‌های شگفتانگیز و محکم اوست، دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده و پدید آورنده‌ای است، آن مرد عرض کرد: «پس چرا پنهان شده و در برده رفته است؟» امام رضا ع فرمود: «حجاب از خلق به جهت بسیاری گناهان آنها است، ولی او (کسی است که) هیچ پنهان شده‌ای در ساعتهاش شب و روز براو پوشیده و پنهان نیست. آن مرد عرض کرد: «پس چرا دیده او را درک نمی‌کند؟ امام رضا ع فرمود: «به جهت این که فرقی باشد بین او و آفریدگانش که دیدگان آنها را درک می‌کند. علاوه بر آن، خداوند بزرگوارتر است از آن است که دیده‌ای او را دریابد با خیالی او را فراگیرد یا عاقلی او را ضبط کند.»

آن مرد گفت: «پس حد و اندازه او را برابری من بیان کن.» فرمود: «او حدی ندارد.» عرض کرد: «چرا؟» فرمود: «زیرا که هر محدودی تا حدی نهایت پذیر و به بایان رسنده است، و هرگاه احتمال تحدید باشد، احتمال زیادتی نیز خواهد بود و هرگاه احتمال زیادتی باشد، احتمال نقصان نیز خواهد داشت. پس او غیر محدود است و افزون نمی‌شود، نقصان نمی‌پذیرد و تعزیزه پذیر نمی‌گردد و به خیال در نمی‌آید.»

آن مرد عرض کرد: «پس مرا از سختن آگاه کن که می‌گویید: خدا لطیف، سمعی، بصیر، علیم و حکیم است. آیا شنواهی جز به گوش، بینایی جز به چشم، لطیف بودن جز به کاردستها و حکیم بودن جز به صنعت و کارکردن می‌شود؟» امام رضا ع فرمود: «لطیف از ما آفریدگان به اندازه فراگرفتن صنعت و کارگری است. آیا مردی از ماراندیده‌ای که چیزی را فرامی‌گیرد و در فراگرفتن لطف به کار می‌برد. پس گفته می‌شود: فلاتی، چه لطیف است؟! پس چگونه به آفریدگار جلیل، لطیف گفته نشود، زیرا که خلق لطیف و جلیلی را خلق کرده، و در حیوانات، ارواح و جانهای آنها را ترکیب نموده و هر جنسی را مبتلی و جدا از جنس خوبی در صورت افریده است که بعضی از آن، به بعضی دیگر شباخت ندارد. پس هر یک را لطفی است از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورتش. آنگاه که به درختان و میوه‌های آنها که دارای بهترین خوردگی‌ها است و همچنین غیر خوردگی‌هاست، نگاه کردیم پس در این هنگام گفتیم: آفریدگار ما لطیف است، نه مانند لطف آفریدگانش در صنعت‌شان و گفته‌یم: او شنواهی است که صدای آفریدگانش، بین عرش ناتحت الشری از ذره تا بزرگتر از آن. که در بیان و دریابی آن است. بر او پوشیده و پنهان نیست و لفات آنها بر او مشتبه نمی‌شود. پس در این موقع گفتیم: او شنواست، ولی نه به گوش، و گفته‌یم: او بینای است، ولیکن نه به چشم. زیرا او اثر پای مورجه سیاه را در شب تار بر سنج سیاهی می‌بیند همچنین جنبیدن مورجه را در شب تاریک می‌بیند و زیانها، منفعت‌ها، اثر جفت‌گیری آنها و بجهه‌ها و نسل آنها را می‌بیند. پس در این موقع گفتیم: او بینای است نه مانند بینایی آفریدگانش. راوی می‌گوید: «آن مرد از جای خود حرکت نکرد تا آن که اسلام آورد. و (البته) در مورد او سخنی غیر از این است.» ۴- عیسی بن یونس گوید: ابن ابی العوجاء از جمله شاگردان حسن بصری بود. وی از توحید روبرو گردان

عَنْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ وَبْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ يُوئْنَسَ قَالَ كَانَ ابْنُ أَبِي الْمَوْجَاهِ مِنْ تَلَامِيذَ الْحَسَنِ الْبَصَرِيِّ فَأَتَحَرَّفَ عَنِ التَّصْوِيدِ فَقَبِيلَ لَهُ: ثَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَدَخَلْتَ فِيمَا لَا أَضْلُلُ لَهُ وَلَا حَقِيقَةً؟ فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبِنَا كَانَ مُخْلِطًا كَانَ يَقُولُ طَوْرًا بِالْقَدْرِ وَ طَوْرًا بِالْجَبَرِ وَ مَا أَغْلَمْتُهُ اغْتَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ فَقِدِمَ مَكَّةَ تَمَرِّدًا وَ إِنْكَارًا عَلَى مَنْ يَحْجُجُ وَ كَانَ يَكْرَهُ الْعَلَمَاءَ مُسَاءَ لَهُ إِيَّاهُمْ وَ مُجَالِسَتَهُ لَهُمْ لِجَنِّبِ لِسَائِبِهِ وَ فَسَادِ

صَمِيرَةٌ

فَأَتَى أَبَا عَنْدِ اللَّهِ بِلَهِ لِيَسْأَلَهُ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نُظَرَائِهِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَنْدِ اللَّهِ إِنَّ الْمُخَالِسِ بِالْأَمَانَاتِ وَ لَا بُدُّ لِمَنْ كَانَ بِهِ سُعَالٌ أَنْ يَسْتَهِلُ أَفْتَادُنَّ لِي فِي الْكَلَامِ؟ فَقَالَ لَهُ: «تَكَلَّمْ بِمَا شِئْتَ» فَقَالَ: إِلَى كُمْ تَدْعُونَ هَذَا الْبَيْنَرَ وَ تَلْدُوْنَ بَهْدَا الْحَجَرَ وَ تَبْعَدُونَ هَذَا الْبَيْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدَرِ وَ تَهْزِلُونَ حَوْلَهُ هَرْزُولَةَ التَّبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ؟ إِنَّ مَنْ فَكَرَ فِي هَذَا وَ قَدَرَ عَلَمَ أَنْ هَذَا فَتْلُ أَسْسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَ لَا ذِي نَظَرٍ قَلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَ سَانَمَةُ وَ أَبُوكَ أَشْهُ وَ نِيَّاطُهُ! فَقَالَ أَبُو عَنْدِ اللَّهِ بِلَهِ: «إِنَّ مَنْ أَضْلَلَ اللَّهَ وَ أَشْغَلَ قَلْبَهُ أَشْهُ وَ أَبُوكَ أَشْهُ وَ نِيَّاطُهُ! فَلَمْ يَسْتَعِنْ بِهِ وَ صَارَ الشَّيْطَانُ وَ لِيَهُ يُورَدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلْكَةِ ثُمَّ لَا يُضْرِبُهُ وَ هَذَا بَيْتُ اسْتَعِنَدَ اللَّهَ بِهِ خَلْقَهُ لِيَخْتَرُ طَاغِيَّتِهِمْ فِي إِتْيَانِهِ فَخَاتَمُهُ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَ زِيَارَتِهِ وَ جَعَلَهُ مَحْلَ اِتِّيَانِهِ وَ قِتْلَةَ الْمُصْلِينَ لَهُ هُنُوْ شَعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُرَرِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوادِ الْكَمَالِ وَ مُجْتَمِعُ الْعَظَمَةِ وَ الْجَلَالِ خَلْقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دَخُولِ الْأَرْضِ بِالْفَيْنِ عَامٍ وَ أَخْقَى مِنْ أَطْبَعِ فِيمَا أَمْرَ وَ أَتَيَّ عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَ زَجَرَ اللَّهُ الْمُسْتَشِئِ لِلْأَرْوَاحِ وَ الصُّورِ».

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْمَوْجَاهِ: ذَكَرْتَ يَا أَبَا عَنْدِ اللَّهِ فَأَحْلَتَ عَلَى غَائِبِ فَقَالَ أَبُو عَنْدِ اللَّهِ بِلَهِ وَ يَنْكِثُ كَيْفَ يَكُونُ غَائِبًا مِنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدًا وَ إِنَّهُمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ يَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَ يَعْلَمُ أَشْرَارَهُمْ.

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْمَوْجَاهِ: فَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ؟ أَتَيْنَ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَكُونُ فِي الْأَرْضِ وَ إِذَا كَانَ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَكُونُ فِي السَّمَاءِ؟ فَقَالَ أَبُو عَنْدِ اللَّهِ بِلَهِ: «إِنَّمَا وَصَفَتِ الْمَخْلُوقَ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ عَنْ مَكَانٍ وَ اشْتَهَلَ بِهِ مَكَانٌ وَ حَلَّ مِنْهُ مَكَانٌ فَلَا يَذْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا حَدَثَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الشَّانِ الْمُلِكُ

شد. به او گفتند: «مذهب رفیق خود را هاکر دی و در چیزی داخل شدی که اصل و حقوقی ندارد.» گفت: «به راستی که رفیق من در دین قاطی می‌کرد، گاهی به قدر و گاهی به جبر قائل بود و نمی‌دانم که او به مذهبی مستقد باشد که بر آن بماند.» این ابی العوجاء به جهت سرکشی و انکار بر کسی که حج می‌کند وارد مکه شد، داشتمان به جهت خبات زبان و فساد ضمیری که داشت از همنشینی و گفتگو با او کراحت داشتند، او به نزد امام صادق علیه السلام آمد و باگروهی از امثال خود در خدمتش نشست و گفت: «با ابا عبدالله ابه راستی که مجلسها امانت هستند» (که بایستی آنچه در آنها ذکر می‌شود، کسانی که در آنها حاضرند، به کسی نگویند) و چاره‌ای نیست برای کسی که با او سرفه‌ای باشد، سرفه کند، (تا در میان سخن گفتن مانع بوجود نیاید) آبا اجازه می‌دهی سخنی بگویم؟» حضرت فرمود: «آنچه می‌خواهی بگو،» این ابی العوجاء گفت: «تا چند این خرمن رالگد کوب می‌کنید و به این سنگ پناه می‌برید و این خانه را. که به آجر و کلوخ بلند شده می‌پرسید و در گردآورد آن همانند شتر رمیده. هروله می‌نمایید^(۱) به راستی که هر کس در این مورد بیندیشد و اندازه‌گیری کند، می‌داند که این کاری است که فرد غیر حکیم و بی‌اندیشه آن را بنا کرده است. پس پاسخ بده، زیرا که تو سر این امر و داناتر از مائی و پدرت بنا کننده نظام آن بود، «امام صادق علیه السلام» فرمود: «همانا هر که راخن‌گمره و دلش را تورکند، حق را بر ایشان سنتگین می‌شارد و آن را شیرین و گوارا به شمار نمی‌آورد و شیطان اختبار دار و مالک او شده، او را وارد گذرگاه هلاکت می‌کند و او را باز نمی‌گرداند. و این خانمای است که خداوند به وسیله آن، از آفریدگانش پرستش (خوبش را) خواسته، تادر آمدن به دین حق از او فرمان برداری کنند و آنها را بر تعظیم و زیارت آن ترغیب و تشویق نموده و آن را جایگاه پیامبران و قبله نمازگزاران برای خود کرده است.

پس کعبه، شعبه‌ای از خشنودی است و راهی است که (انسان) به سوی امرزش پروردگارش می‌رسد. این خانه به گونه‌ای منصوب است که کمالش برایر است (و بلندی و پستی ندارد) و موضع اجتماع عظمت و جلال است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از گستردن زمین آفریده است و شایسته‌ترین کسی که باید در آنچه امر فرموده فرمان برداری شود و از آنچه نهی کرده و بازداشته، بازداشته شود؛ خداوندی است که پدید آورده جان‌ها و صورت‌ها است.

ابن ابی العوجاء عرض کرد: «ای ابا عبدالله! خدا را یاد نمودی و او را بر غایبی که ناپیدا است حواله کردي،» امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب باشد، کسی که با آفریدگان خود در همه جا حاضر است و به آنان از رگ گردن نزدیکتر است. سخن آنها را می‌شنود و شخصیت‌های آنها را می‌بیند و از رازهای آنها باخبر است،» این ابی العوجاء گفت: «پس او در هر مکانی است؟ آیا اگر او در آسمان باشد چگونه در زمین خواهد بود؟ و اگر در زمین باشد چگونه در آسمان خواهد بود؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «تو فقط مخلوقی را

الَّذِي أَنْ فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَشْغُلُ بِهِ مَكَانٌ وَ لَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ وَ الَّذِي بَعْثَهُ بِالآيَاتِ الْمُحْكَمَةِ وَ الْأَنْزَاهِينَ الْوَاضِحَةِ وَ أَيْدِيهِ بِنَصْرِهِ وَ الْأَخْتَارَهُ لِتَبَيَّنَ رسَالَتِهِ صَدِيقًا قَوْلَهُ بِأَنَّ رَبَّهُ بِعَنْهُ وَ كَلْمَهُ فَقَامَ عَنْهُ ابْنُ أَبِي الْغَوْجَاءِ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَقْنَابِي فِي بَعْرِ هَذَا؟! وَ فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ: مَنْ أَقْنَابِي فِي بَعْرِ هَذَا؟! سَأَلَتْكُمْ أَنْ تَشْمُسُوا إِلَيْيَ خُمْرَةً فَأَقْبَلُوكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ؟! قَالُوكُمْ: مَا كُنْتُ فِي مَجْلِسِهِ إِلَّا حَقِيرًا قَالَ: إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رَمْوسَ مِنْ تَرْزُونَ.

٥. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مَطْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْفَرِيزِ الْأَخْدَبُ الْجَنْدُوْيِيْسَابُورُ قَالَ: وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بَطْطَهِ حَدَّثَنَا طَلْحَةَ بْنَ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي مَعْمَرِ السَّعْدَانِيِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ طَالِبًا مَلَكَهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ شَكَكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ اللَّهُ يَعْلَمُ: «شَكَكْتُ أُمَّكَ وَ كَيْفَ شَكَكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ؟» قَالَ: لَأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يَكْذِبُ بِعَضَهُ بِعَضًا فَكَيْفَ لَا أُشْكُ فِيهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ طَالِبًا مَلَكَهُ: إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بِعَضَهُ بِعَضًا وَ لَا يَكْذِبُ بِعَضَهُ بِعَضًا وَ لَكُنْكَنْتُ لَمْ تَرْزَقْ عَقْلًا شَتَّافَ بِهِ فَهَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» قَالَ اللَّهُ الرَّجُلُ: إِنِّي وَجَدْتُ اللَّهَ يَقُولُ: (فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسَوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا) ^(١) وَ قَالَ أَيْضًا: (نَسُوا اللَّهَ فَتَسِيهِمْ) ^(٢) وَ قَالَ: (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيَ) ^(٣) فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُ لَا يَنْسِي فَإِنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: «هَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ أَيْضًا» قَالَ: وَ أَجَدُ اللَّهَ يَقُولُ: (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفَا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوْبَا) ^(٤) وَ قَالَ: وَ اشْتَطَفُوا لَقَالُوا: (وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كَنَا مُشْرِكِينَ) ^(٥) وَ قَالَ: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بِعَصْبُكُمْ بِيَنْصِفِينَ وَ يَلْعَنُ بِعَصْبُكُمْ بِعَصْبَا) ^(٦) وَ قَالَ: (إِنَّ ذَلِكَ لَحْقٌ بِخَاصُّ أَهْلِ النَّارِ) ^(٧) وَ قَالَ: (لَا تَحْصِسُوا الدَّيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْأَوْعَدِ) ^(٨) وَ قَالَ: (نَحْتَمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشَهَّدُ أَرْجُلُهُمْ

٦٧٦. التوبه

٢٨٧. الأنبياء

٦٥١. عالم المكتوب

٢٨٨. فق ٤

٥١. الاعراف

٦٤٣. مرثيم

٥. الأعما

٦٤٢. ص ٧

توصیف کردی که چون از مکانی منتقل شود و مکانی دیگر را شفال کند مکان قبلی از لو خالی گردد و اول در مکانی که به آن منتقل شده نمی‌ماند که در مکانی که پیش از این در آن بوده جه اتفاقی افتاده، وجه روی داده است؟ اما خدای عظیم الشان - که پادشاه جزا دهنده است - هیچ مکانی از لو خالی نیست و هیچ مکانی به واسطه اوشفال نمی‌شود و اول به مکانی از مکانی دیگر نزدیکتر نیست و سخن کسی که خدا با آیات محکم و برهانهای روش می‌بیند که او را به پاریش پاری نموده و برای ابلاغ رسالت‌ش برگزیده، را باور و تصدیق کردیم که پروردگارش او را برگزینه و بالا سخن گفته است. در این هنگام این این الموجه برخاست و رفت و به اصحاب خود گفت: «چه کسی مرا در دریای این مرد افکند؟» و در روایت محمد بن حسن بن ولید^۱ چنین آمده است: «چه کسی مرا در دریای این مرد افکند؟» من از شما خواستم که خمر و شرابی را برایم طلب کنید. پس شما مرا بر بالای آتش پاره‌ای (که بایلاخت بیان و برهانش می‌سوزاند) افکنید. گفتند: «تو در مجلس اوح‌جز خبر و کوچک نبودی،» گفت: «به راستی که الو فرزند کسی است که سرهای کسانی را که می‌بینید، تراشیده است.»

۵- ابو معمر سعدانی گوید: مردی به خدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب^۲ آمد و عرض کرد: «با امیر المؤمنین ا من در کتاب منزل و فروضتاده شده خدا تردید پیدا کرده‌ام.» علی^۳ به آن مرد فرمود: «اصادرت به عزایت بشنید!» چگونه در کتاب منزل خدا تردید پیدا کرده‌ای؟، گفت: «برای آن که من کتاب خنا را چنان یافتم که بعضی از آیات، بعض دیگر را نکذب می‌کند.» پس چگونه در آن شک نکنم؟ علی بن ابی طالب^۴ فرمود: «یوحنی از آیات کتاب خنا بعض دیگر را تصدیق می‌کند و بعضی از آن، بعضی را نکذب نمی‌کند، ولی به توقعنی روزی نشده که به آن سود و بهره ببری.» پس مواردی از کتاب خدارا که در آن شک کرده‌ای بیاور و بیل کن، آن مرد عرض کرد: شنیدم که خدامی گوید: «الفلاح نشافم کما شوا لفأة بِعُوْنَمْ هذَا»^(۱) و نیز گفته: «شوا الله فتبیهم»^(۲) و گفته است: «وَمَا كَانَ زَيْكَ نَبِيًّا يَكْلُبُ خَرْمَى دَهَدَ كَهْ فَرَامُشَ مِنْ كَنْدَ وَبار دیگر خبر می‌دهد که فراموش نمی‌کند، ای امیر المؤمنان! این چگونه است؟» امیر المؤمنین^۵ فرمود: «باز در مورد هرچه که در آن شک کرده‌ای، بیاور! اعرض کرد: «و شنیدم خداوند می‌گوید: «روزی که روح فرشتگان همه در حالی که در بی هم می‌ایستند، و هیچ کس سخن نگوید مگر کسی که خداوند مهریان به او اجازه داده باشد و حق را گویند» و در مورد دیگر گفته است: «از آن طلب نطق شود، پس بگویند: سوگند به خداکه پروردگار مال است! ما مشرک نبودیم؛ و در جای دیگر فرموده است: «در روز رستاخیز بعضی از شما برخی دیگر را کفر می‌داند و بعضی از شما بعضی دیگر را گفت و گفته است: «به راستی این که از احوال دوزخبل و سخنان آنان ذکر شد» هر آینه راست و درستی است جلال و نزع اهل دوزخ که بایکدیگر گفت و گومی کنند؛ و گفته است: «در پیش من مازعه و گفت و گومکنید و حال آنکه به راستی به سوی شما و عید خود را از پیش فرستاده‌ام؛ و گفته است: «امروز بر دهانهای آنان مهر می‌گذاریم و دستها و پاهایشان به آنجه که کسب می‌کردنگواهی می‌دهند. پس یک مرتبه خبر می‌دهد که ایشان سخن نمی‌گویند و یک مرتبه خبر می‌دهد که نطق نمی‌کنند مگر کسی که خداوند مهریان اجازه نداده و سخن صوب می‌گویند و یک مرتبه خبر می‌دهد که خلق نطق نمی‌کنند و از گفتار ایشان می‌گوید: «به خداکه پروردگار ماست! ما مشرک نبودیم و بار دیگر خبر می‌دهد که ایشان با هم مخاصمه و گفت و گومی کنند. پس ای امیر المؤمنان! این امر چگونه درست است؟ و چگونه در آنجه می‌شنوی تردید نکنم؟»

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^(١) فَمَرْأَةٌ يُخْبِرُ أَهْنَمْ يَتَكَلَّمُونَ وَمَرْأَةٌ يُخْبِرُ أَهْنَمْ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا وَمَرْأَةٌ يُخْبِرُ أَنَّ الْخَلْقَ لَا يَنْطَقُونَ وَيَقُولُ عَنْ مَقَالِهِمْ: وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كَنَّا مُشْرِكِينَ وَمَرْأَةٌ يُخْبِرُ أَهْنَمْ يَخْتَصِمُونَ فَأَنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَشْنَعُ؟!

قال: «هَاتِ وَيُخَلِّكَ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَأَجْدُ اللَّهَ عَزًّا وَجَلًّا يَقُولُ: (وَجُوهُ يَوْمَنِي نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ)^(٢) وَيَقُولُ: (لَا تُدْرِكُهُ الْإِنْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْإِنْصَارَ وَهُوَ الظَّلِيفُ الْخَيْرِ)^(٣) وَيَقُولُ: (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أَخْرَى، عِنْدَ سَدْرَةِ الْمُنْتَهِي)^(٤) وَيَقُولُ: (يَوْمَنِي لَا تَنْعَمُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضَيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُعْيَطُونَ بِهِ عِلْمًا)^(٥) وَمَنْ أَذْرَ كَهُ الْإِنْصَارُ فَقَدْ أَخْاطَبَهُ الْعِلْمُ عِلْمًا فَأَنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَشْنَعُ؟!

قال: «هَاتِ أَيْضًا وَيُخَلِّكَ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَأَجْدُ اللَّهَ تَبَارِكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (وَمَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يَكْلُمَ اللَّهُ أَوْ خَيْرًا أَوْ مِنْ قَزَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ)^(٦) وَقَالَ: (وَكَلَمُ اللَّهِ مُوسَى تَكْلِيمًا)^(٧) وَقَالَ: (وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا)^(٨) وَقَالَ: (يَا أَيُّهَا السَّيِّئُ قُلْ لَا زَوْاجَكَ وَبَنَاتِكَ)^(٩) وَقَالَ: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلْغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رِزْكَ)^(١٠) فَأَنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَشْنَعُ؟!

قال: «هَاتِ وَيُخَلِّكَ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَأَجْدُ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤهُ يَقُولُ: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا)^(١١) وَقَدْ يُسْمَى الْأَنْسَانُ سَمِيعًا بَصِيرًا وَمَلِكًا وَرَبِّا فَمَرْأَةٌ يُخْبِرُ بِأَنَّ لَهُ أَسَامِينَ كَثِيرَةً مُشْرِكَةً وَمَرْأَةٌ يَقُولُ: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) فَأَنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَشْنَعُ؟!

قال: «هَاتِ وَيُخَلِّكَ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَجَدْتُ اللَّهَ تَبَارِكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (وَمَا

٢. النبأ / ٢٣ و ٢٤.

٤. النجم.

٥. طه / ١١٠ و ١١١.

٦. الأعراف / ٢٢.

٧. النسا / ١٦٤.

٨. الأحزاب / ٥٩.

٩. مرثية / ٦٥.

١. بيس / ٦٥١.

٢. الأنعام / ١٠٣.

٥. طه / ١١٠ و ١١١.

٧. النسا / ١٦٤.

٨. الأعراف / ٢٢.

٩. الأحزاب / ٥٩.

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن شکرده‌های، بیاور، گفت: شنیدم خدا که می‌گوید: «وَجْهُ يَوْمِنِيْ نَأْسَرَةً» در آن روز چهره‌های شاداب است و به پروردگارش می‌نگرد و می‌گوید: «لَا تُذَرِّكَ أَبْصَارَ وَهُوَ يُذَرِّكَ أَبْصَارَ وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْغَيِّبُ» چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد و اولطف و آگاه است. و می‌گوید: «وَلَقَدْ رَأَهُنَّ لَهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَقِيْنَ» و قطعاً او را بار دیگر دیده، نزدیک سدره‌المنتھی و می‌گوید: «يَوْمَنِيْ لَا تَنْعَمُ أَشْفَاعَةً إِلَّا مَنْ أُدْنِيَ لَهُ أَرْغَمَنْ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَقْلُمُ مَا يَبْيَنُ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقُهُمْ وَلَا يَجْعِلُونَ بِهِ عِلْمًا» در آن روز شفاعت سودی نیخدشند مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه دهد و سخنی برای او پرسد باشد. آنچه را که آنان در پیش دارند و آنچه را که پشت سر گذاشته‌اند می‌داند، حال آنکه ایشان بدان دانش ندارند. آنچه را که دیدگان بینند به حقیقت دانش به آن احاطه می‌شود. پس ای امیر مؤمنان! این‌ها چگونه ممکن می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، تردید نکنم؟

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن تردید داری، بیاور. گفت: شنیدم خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: شایسته نیست که خداوند با بشری سخن گوید مگر به وحی بالاز پس پرده (غیب) با فرستاده‌ای فرستد تا به اذن خدا، هرچه او خواهد، وحی کند؛ و می‌گوید: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت؛ و می‌گوید: پروردگارش آن دو (آدم و حواء)، رانداداد؛ و می‌گوید: ای پیامبر! به زنانت و دخترانت بگو؛ و می‌گوید: ای فرستاده! آنچه را که به سوی تو از پروردگارت فرو فرستاده شد، برسان؛ ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، تردید نکنم؟

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن تردید داری، بیاور. گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: آیا برای او هنامی می‌دانی؟ و گاهی انسان راشنوا، بینا، پادشاه و پروردگار می‌نامد. از سویی دیگر خبر می‌دهد که او را نامهای بسیار است که اشتراک دارد و بار دیگر می‌گوید: آیا برای او هنامی می‌دانی؟ پس ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه تردید نکنم در آنچه می‌شنوی؟

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه را که در آن تردید کرده‌ای، بیاور. گفت: شنیدم خداوند می‌گوید: و به سنگینی نزههای در زمین و اسمان از پروردگار تو پنهان نیست و می‌گوید: و خدا در روز رستاخیر به آنها نمی‌نگرد و آنها را با کیزه نمی‌سازد» و می‌گوید: «هرگز، چگونه به آنها نظر می‌کند که آنها در آن روز از

يغزب عن ربك من مثقال ذرة في الأرض ولا في السماء^(١) و يقول: ولا ينتظر إلينهم يوم القيمة ولا يزكيهم^(٢) و يقول: كل إنهم عن ربهم يومئذ لم يخبوون^(٣) كيف ينتظرونكم من يُحْجِبُ عنهم وأني ذلك يا أمير المؤمنين وكيف لا أشك فيما أسمع؟ قال: «هات أيضاً و يحك ما شكك فيه» قال: و أجد الله عز و جل يقول: (أَمْتَشَّمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُحْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ)^(٤) و قال: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَزِيزِ اشوى)^(٥) و قال: (وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَقْلِمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ)^(٦) و قال: (وَالظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ)^(٧) و قال: (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُشِّمْ)^(٨) و قال: (وَتَخُنُّ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)^(٩) فاني ذلك يا أمير المؤمنين وكيف لا أشك فيما أسمع؟! قال: «هات أيضاً و يحك ما شكك فيه» قال: و أجد الله عز جل ثناوه يقول: (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَّا صَفَّا)^(١٠) و قال: (وَلَقَدْ جَشَّعْنَا فَرَادِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوْلَى مَرَةً)^(١١) و قال: (هَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي ظُلُلِّ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ)^(١٢) و قال: (هَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيهِمُ الْمُلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِيَ بِنَفْعِ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمْتَشَ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَتَبَتِ فِي إِيمَانِهَا حَيْرًا)^(١٣) فمرة يقول: يوم يأتي ربك و مرأة يقول يوم يأتي بغض آيات ربك فاني ذلك يا أمير المؤمنين وكيف لا أشك فيما أسمع؟! قال: «هات و يحك ما شكك فيه» قال: و أجد الله عز جل جلاله يقول: (بِلْ هُمْ بِلِقَاءُ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ)^(١٤) و ذكر المؤمنين فقال: (الَّذِينَ يَطْنَبُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِحُونَ)^(١٥) و قال: (تَحِيَّهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ)^(١٦) و قال: (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ

٢. آل عمران / ٧٧

١. يونس / ٦

٤. الملك / ١٦

٣. الطلاقين / ١٥

٦. الأنسام / ٣

٥. طه / ٥

٨. الحديد / ٣

٧. الحديد / ٣

١٠. الفجر / ٢٢

٩. ق / ٩

١٢. البقرة / ٢١

١١. الأنسام / ٩٤

١٤. السجدة / ١٠

١٣. الأنسام / ١٥٨

١٦. الأحزاب / ٢٤

١٥. البقرة / ٤٦

پروردگارشان محجوب هستند. چگونه به آنها نظر می‌کند کسی که از آنها محجوب است؟ و ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی، تردید نکنم.

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن تردید دلاری، بیاور، گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: آیا از کسی که در آسمان است این شدهاید که شما را به زمین فروبرد، پس ناگاه آن زمین پیوسته اضطراب داشته باشد تا شما را به زیر انکند و می‌گوید: خدای همراهان بر عرش استیلا یافته است؛ و می‌گوید: او همان خدایی است که در آسمانها و زمین خدادست که نهان و آشکار شمارامی داند و می‌گوید: او ظاهر و باطن است و می‌گوید: در هر جاکه باشید، او با شماست و می‌گوید: ما از رگ گردن به شما نزدیکتریم. پس ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه شک نکنم در آنچه می‌شنوی؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن شک کرده‌ای، بیان کن.» گفت: «شنیده‌ام خداوند می‌گوید: «وَجْهَ رَبِّكُمْ وَالْكُلُكَ صَفَّاً صَفَّاً» و پروردگارت و فرشته (ها) صفر در صفر می‌آیند. و می‌گوید: و هر آینه به حقیقت وقتی که آمدید تنها بودید (نه مال باشما است، نه فرزند، نه خدم، نه حشم، نه یار و نه مددکار) چنانکه در اول بار شمارا آفریده‌ایم. و می‌گوید: انتظار دارند که خدا با ملاتکه در پرده‌های ابر بر آنها نازل شود. و می‌گوید: آیا انتظار دارند فرشتگان (یا ملاتکه عناب) یا پروردگار تو، یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو باید؟ روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو باید هیچ نفسی را بیانش سود ندهد. اگر پیش از این ایمان نیاورده یاد را ایمانش کسب خیر نکرده باشد. پس یک بار می‌گوید: روزی پروردگار تو می‌آید و بار دیگر می‌گوید: روزی که برخی از آیات پروردگارت می‌آید. ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنچه می‌شنوی شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنچه راکه در آن شک کرده‌ای، بیاور، گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: بلکه آنان به ملاقات پروردگارشان کافرند» و مؤمنان را یاد کرده، می‌گوید: آنان که گمان دارند که ملاقات کنندگان پروردگار خوبشانند و آنان به سوی او باز خواهند گشت، و می‌گوید: درودشان در روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است. که او را ملاقات می‌کنند، سلام است و می‌گوید: هر که در آمید دیدار خدا باشد به راستی مذتی که خدا مقرر فرموده، آمدنی است و می‌گوید: پس هر کس امیدوار دیدار پروردگار خود باشد پس باستی کاری راکه شایسته و پسندیده خدا است، انجام دهد. پس یک یار خبر می‌دهد که آنان

أَجْلَ اللَّهُ لَأْتِ) ^(١) وَقَالَ: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا الْفَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً) ^(٢) فَمَرْءَةٌ يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَلْقَوْنَهُ وَمَرْءَةٌ أَنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْإِنْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْإِنْصَارَ وَمَرْءَةٌ يَقُولُ: (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) فَإِنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيُخَلِّكَ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَأَجِدُ اللَّهَ تَبَارِكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَاهَرُوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا) ^(٣) وَقَالَ: (تَوَمَّذَتِي نُؤْفِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) ^(٤) وَقَالَ: (وَتَنْظُونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَ) ^(٥) فَمَرْءَةٌ يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَنْظُونَ وَمَرْءَةٌ يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ وَالظُّنُنُ شَكٌ فَإِنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَأَجِدُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: (وَنَصَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً) ^(٦) وَقَالَ: (فَلَا تُقْيِمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرِزْقًا) ^(٧) وَقَالَ: (فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) ^(٨) وَقَالَ: (وَالْوَرْزُونَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَعَنِ تَقْلِيلِ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) وَمِنْ خَفْتِ مَوَازِينَهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ) ^(٩) فَإِنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَسْمَعُ؟!

قَالَ: «هَاتِ وَيُخَلِّكَ مَا شَكَكْتُ فِيهِ» قَالَ: وَأَجِدُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: (قُلْ يَتَوَفَّ أَكُمْ مُتَلِّكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكَلَّ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيْنَا رَبِّكُمْ تُرْجَمُونَ) ^(١٠) وَقَالَ: (اللَّهُ يَتَوَفَّ الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهِمْ) ^(١١) وَقَالَ: (تَوَفَّتَهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ) ^(١٢) وَقَالَ: (الَّذِينَ تَسْوَفُهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَبِيعَتِنَّ) ^(١٣) وَقَالَ: (الَّذِينَ تَسْوَفُهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَالِبِي أَنْفُسِهِمْ) ^(١٤) فَإِنِّي ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيمَا تَسْمَعُ؟ وَقَدْ هَلَكْتُ إِذْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَتَشَرَّخَ لِي صَدِيرِي فِيمَا عَسَى أَنْ يَجْرِي ذَلِكَ غَلَى يَدِيَكَ فَإِنْ كَانَ الرَّبُّ تَبَارِكَ وَتَعَالَى حَقَّاً وَالْكِتَابُ حَقَّاً وَ

- | | |
|----------------|-------------------|
| .١١٠ / الكهف | .٥١ / الاعنكبوت |
| .٢٥ / الأنور | .٣ / الكهف |
| .٦٧ / الألبية | .٥ / الأحزاب |
| .٨ / المؤمن | .١٠٥ / الكهف |
| .١١ / السجدة | .١٠ / الأعراف و ٩ |
| .١٢ / الأئمَّة | .١١ / الزمر |
| .٢٨ / النحل | .٣٢ / النحل |

او را ملاقات می‌کنند و به لقای اومی رسند. و بار دیگر می‌گوید: دیدگان او را در کنند و او دیدگان را در می‌باید و بار دیگر می‌گوید: از نظر علمی به او احاطه ندارند. پس ای امیر مؤمنان! این چگونه امکان دارد؟ و چگونه در آنجه می‌شنوی، شک نکنم؟

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنجه را که در آن شک کرده‌ای، بیاور». گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: و گناهکاران آتش دوزخ را می‌بینند پس گمان می‌کنند که در آن خواهند افتاد و می‌گوید: در آن روز خداوند، جزای آنها را به طور کامل می‌دهد که سزاوار و در خور ایشان باشد و بدانند که خدا، همان حق آشکار است و می‌گوید: به خداگمان مختلف می‌برند. پس یک بار خبر می‌دهد که گمان دارند و بار دیگر خبر می‌دهد که آنان علم دارند و می‌دانند وطن، همان شک است. پس ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنجه می‌شنوی، شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنجه را که در آن شک کرده‌ای، بیاور». گفت: «شنیدم خداوند می‌گوید: و ما ترازوی عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی به هیچ کسی نخواهد شد و می‌گوید: پس در روز قیامت هیچ وزن و ارزشی برای آنان نخواهیم داد و می‌گوید: پس اینان وارد بهشت می‌شوند و بی حساب روزی داده می‌شوند و می‌گوید: و میزان و سنجیدن (اعمال) در آن روز حق است. پس آنان که در آن میزان (کارهای) اوستگین بود. پس اینان البته رستگار خواهند بود. و آنان که در آن سبک وزن بودند، پس آنان، کسانی هستند که به سبب این به آیات ماست نمودند به خودشان زیان رسانیدند. پس ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در چیزی که می‌شنوی، شک نکنم؟»

حضرت فرمود: «وای بر تو! آنجه را که در آن شک کرده‌ای، بیاور». گفت: «خداوند می‌گوید: بگو فرشته مرگ - که به شما موکل شده - همه شمارا فرامی‌گیرد و شما به سوی پروردگار خویش بازگردانیده می‌شوید؛ و می‌گوید: خداوند در هنگام مردن جانها را بپیش می‌کند و می‌میراند و می‌گوید: فرستادگان ما او را می‌میراند و آنان کوتاهی نمی‌کنند؛ و می‌گوید: کسانی که چون فرشتگان، پاکیزه (از شرک) قبض روحشان کنند؛ و می‌گوید: کسانی را که فرشتگان در حالی که بر نفسهای خود ستمکارند قبض روحشان می‌کنند. پس ای امیر مؤمنان! این چگونه می‌شود؟ و چگونه در آنجه می‌شنوی شک نکنم. و به طور حتم اگر به من رحم نکنی و سینه‌ام را در آنجه أمیددارم به دست تو جاری شود، برای من نگشایی، هلاک خواهم شد. پس اگر پروردگار عالم حق است و کتاب خدا حق است و رسولان حق هستند، به حقیقت من هلاک شده وزیان کردم. و اگر رسولان باطلند، بر من باکی نیست و نجات یافتمام.

الرَّسُولُ حَقًا فَقَدْ هَلَكَتْ وَخَيْرُتْ وَإِنْ تَكُنِ الرَّسُولُ بَاطِلًا فَنَا عَلَىٰ بَاسٍ وَقَدْ نَجَوْتُ.
 فَقَالَ عَلَيْهِ: «قُدُوسُ رَبِّنَا قُدُوسٌ تَبَارِكُ وَتَعَالَىٰ عَلُوًا كَبِيرًا أَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ الدَّائِمُ الَّذِي لَا
 يَزُولُ وَلَا تَشْكُ فِيهِ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ الشَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَأَنَّ الْكِتَابَ حَقٌّ وَالرَّسُولُ
 حَقٌّ وَأَنَّ التَّوَابَ وَالْعِقَابَ حَقٌّ فَإِنْ رَزَقْتَ زِيَادَةً إِيمَانًا أَوْ حُرْمَةً فَإِنْ ذَلِكَ بِيَدِ اللَّهِ إِنْ
 شَاءَ رَزَقْتَ وَإِنْ شَاءَ حَرَمْتَ ذَلِكَ وَلَكِنْ سَأَعْلَمُكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنْ
 أَرَادَ اللَّهُ بِكَ خَيْرًا أَغْلَمْكَ بِعِلْمِهِ وَتَبَّئْكَ وَإِنْ يَكُنْ شَرًا ضَلَّلْتَ وَهَلَكْتَ.

أَمَّا قَوْلُهُ: «نَسُوا اللَّهَ فَتَسِيهُمْ» إِنَّمَا يَعْنِي نَسُوا اللَّهَ فِي دَارِ الدُّنْيَا لَمْ يَعْتَلُوا بِطَاعَتِهِ
 فَتَسِيهُمْ فِي الْآخِرَةِ؛ أَيْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي ثَوَابِهِ شَيْئًا فَصَارُوا مَشَيْئِينَ مِنَ الْخَيْرِ وَكَذَلِكَ
 تَفَسِيرُ قَوْلِهِ عَزٌّ وَجَلٌ: (فَالَّيْوَمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لَقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا) يَعْنِي بِالشَّيْئَانِ أَنَّهُ لَمْ
 يَتَبَيَّنُمْ كَمَا يَتَبَيَّنُ أُولَيَاءُ الدِّينِ كَافُوا فِي دَارِ الدُّنْيَا مُطْبِعِينَ ذَا كِرِينَ حِينَ آتَمُوا بِهِ وَرِسْلِهِ
 وَخَافُوا بِالْغَيْبِ وَأَمَّا قَوْلُهُ: (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) فَإِنْ رَبَّنَا تَبَارِكُ وَتَعَالَىٰ عَلُوًا كَبِيرًا
 لَيْسَ بِالَّذِي يَتَسْتَيْسِي وَلَا يَغْفُلُ بِلْ هُوَ الْحَفِظُ الْعَلِيمُ وَقَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ فِي بَابِ الشَّيْئَانِ: قَدْ
 نَسِيَنَا فَلَمْ يَذْكُرْنَا أَيْنَ أَنَّهُ لَا يَأْمُرُنَا بِخَيْرٍ وَلَا يَنْهَا بِمَا شَرٌّ فَهَلْ فَهَمْتَ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟
 قَالَ عَلَيْهِ: نَعَمْ، فَرَجَّحْتَ عَنِ فَرْجِ اللَّهِ عَنْكَ وَحَلَّتْ عَنِ عَدْدَةٍ فَعَطَضْتَ اللَّهَ أَحْرَكَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ: «وَأَمَّا قَوْلُهُ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مِنْ أَنْ لَهُ
 الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» وَقَوْلُهُ: (وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كَنَّا مُشَرِّكِينَ) وَقَوْلُهُ: (يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَكُفُّ
 بِنَفْسِكُمْ بِنَفْسِي وَيَلْعَنُ بِنَفْسِكُمْ بِنَفْسِي) وَقَوْلُهُ: (إِنْ ذَلِكَ لَحُقُّ تَخَاصُّ أَهْلِ النَّارِ) وَقَوْلُهُ:
 (لَا تَحْتَسِمُ الَّذِي وَقَدْ قَدَّمْتُ لَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) وَقَوْلُهُ: (الْيَوْمَ تَحْتَمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتَكَلَّمُ
 أَيْدِيهِمْ وَتَشَهَّدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) فَإِنْ ذَلِكَ فِي مَوَاطِنِ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ مَوَاطِنِ
 ذَلِكَ الْيَوْمِ، الَّذِي كَانَ مِقْدَارُهُ حَمْسِينَ الْفَسَنَةِ يَجْمِعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلَاقَ يَوْمَئِذٍ فِي
 مَوَاطِنِ يَتَفَرَّعُونَ وَيَكْلُمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَسْتَغْرِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَوْ لَيْسَ الَّذِينَ بَدَّثُتْ مِنْهُمْ
 الطَّاغِيَةُ فِي دَارِ الدُّنْيَا لِرُؤْسَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَيَلْعَنُ أَهْلُ الْمَعَاصِي الَّذِينَ بَدَّثُتْ مِنْهُمْ
 وَتَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْفَدْوَانِ فِي دَارِ الدُّنْيَا الْمُشَكَّبِرِينَ وَالْمُشَتَّقِينَ يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ
 بِيَغْفِرِي وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَالْكُفَّرُ فِي هَذِهِ الْأُدُّيَّةِ الْبَرَاءَةُ يَقُولُ: يَبْرُأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ

علی **مَلِكٌ** فرمود: پاک و پاکیزه است پرورده‌گار ما، پاک و پاکیزه است و به برتری بزرگی، متبارک و متعالی است. گواهی می‌دهیم که او دائمی است که زابل نمی‌شود و همیشه خواهد بود و در او شک نمی‌کنیم و چیزی همانند او نیست و او شنایو بینا است و این که کتاب خدا حق است و رسولان حق اند و بالاش و کیفر حق است. پس اگر فروزنی ایمان به توروزی شود، یا از آن محروم شوی بی تردید آن به دست خداست. اگر بخواهد به توروزی کند و اگر بخواهد تورا از آن محروم سازد، لیکن به زودی آنچه را که در آن شک کرده‌ای، به تو می‌اموزم؛ ولاقاً **إِلَّا اللَّهُ**، پس اگر خدا به تو خبر و خوبی اراده کند، تو را به علمش اعلام فرماید و ثابت بدلارد و اگر آن شزو بدی باشد، گمراه و هلاک شوی.

اما این که خداوند می‌فرماید: **تَسْوَا أَلَّهُ فَقِيْسِيْهُمْ** تنها مقصود خداوند این است که آنها خدا را در دنیا فراموش کردنند، به طاعتش عمل نکردنند، پس خداوند آنها را در آخرت فراموش کرد. یعنی برای آنان در نوابش چیزی را قرار نداد. پس آنان فراموش شده از خیر هستند. همچنین است تفسیر قول خدا: **فَالْيَوْمَ تَسْأَمُهُمْ كَمَا تَسْوَا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هُنَّا هُمْ كَمَا مَصْوُدُونَ** از نسیان و فراموشی این است که به آنان پاداش ندهد، چنانکه به دوستان خود پاداش بدهد، همانهایی که در دار دنیا مطیع (فرمان او) و به یاد او بودند آنگاه که به او و رسولانش ایمان آورندند و در پنهانی از او ترسیدند.

واما **غَفَّارُ خَدَا**: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ تَبِيَّنَا** به راستی پرورده‌گار ما - که به برتری بزرگی بلند و والا است - کسی نیست که فراموش کند و بی خبر باشد، بلکه او نگاهدار داناست. گاهی عرب در مورد نسیان می‌گوید: قد نسینا فلاں فلا یذکرنا (فلانی ما را فراموش کرده و ما را یاد نمی‌کند) یعنی او برای ما خیری را نمی‌خواهد و ما را به آن یاد نمی‌کند. آبا آنچه را که خداوند فرموده، فهمیدی؟ عرض کرد: **وَأَرَى**، اندوه را از من بردمی، خداونده را ز توبید و گرهای را ز من گشودی، خداوند مزد تواریزگ گرداند.

حضرت فرمود: واما **غَفَّارُ خَدَا**: **يَوْمَ يَقُومُ الْأُرُوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفَّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ** آثر خدمن و قال صواباً و گفتار دیگر: **(وَأَنْوَرْتُهُمَا كَمَا مَشَرَّبُكُنَّ)** و سخن دیگری که: **يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْثُرُ بَعْضُكُمْ بِبَغْضٍ وَيَلْقَنُ بَغْضَكُمْ بِبَغْضًا** و گفتار دیگر: **إِنَّ ذَلِكَ لَعْنٌ تَخَاصِّمُ أَهْلَ الْأَثَارِ** و گفتار دیگر: **لَا تُحْتَاجُمُوا إِذْنَكُمْ بِالْوَعِيدِ** و گفتار دیگر: **الْيَوْمَ تَعْلَمُ عَلَى الْمُؤْمِنِهِمْ وَتَكُلُّمُهُمْ أَنْوَيْهِمْ وَتَشَهِّدُ أُرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** به راستی که این در جند ایستگاه از ایستگاه‌های آن روز است که مقدارش پنجاه هزار سال می‌باشد، خداوند در آن روز افریدگان را در ایستگاه‌هایی - که متفرق باشند - جمع می‌کند و با یکدیگر سخن گویند و برای هم‌دیگر امرزش خواهند و این گروه، همان کسانی هستند که در دنیا از پیروان اهل حق بودند و از آنان اطاعت کرده بودند و اهل معاصی همانهایی (هستند) که دشمنی از ایشان ظاهر شده و یکدیگر را بر ستم و کینه توان در دنیا باری کرده‌اند، گردنشان و ضعیفان را لعن می‌کنند که برخی، برخی دیگر را کافر می‌داند و یکدیگر را لعن

نَظِيرُهَا فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ: (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشَرَّ كُتُمُونِ مِنْ قَبْلِ) ^(١) وَقَوْلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ: (كَفَرْنَا بِكُمْ) ^(٢) يَعْنِي تَبَرَّأُنَا مِنْكُمْ: ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ، فَلَوْلَآنْ تَلَقَّتْ الْأَصْوَاتَ بَدَثَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا لَأَذْهَلَتْ جَمِيعَ الْخُلُقِ عَنْ مَعَايِشِهِمْ، وَلَتَصْدُعَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ فَلَا يَرَوْنَ بَيْنَ أَوْلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْنَ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ فَيُشَتَّتُطُونُ فِيهِ فَيَقُولُونَ: (وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَا مُشْرِكِينَ) فَيَخْتَمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَيَسْتَنْطِقُ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلُ وَالْجُلُودُ فَتَشَهِّدُ بِكُلِّ مُفْصِسَيْهِ كَانَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَرْفَعُ عَنِ السَّيِّئِهِمُ الْحَسْنَ فَيَقُولُونَ لِجَلُودِهِمْ: (إِنَّمَا شَهَدْنَا عَلَيْنَا قَالُوا انْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي انْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) ^(٣) ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ فَيُشَتَّتُطُونُ فَيَفِرُّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (يَوْمَ يَغْرِي السَّرَّاجُ مِنْ أَخْيَهُ وَأُمَّهُ وَأَبِيهِ وَصَاحِبِهِ وَبَنِيهِ) ^(٤) فَيُشَتَّتُطُونُ (فَلَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مِنْ أَذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ وَقَالَ صَوَابًا).

فَيَقُولُ الرَّسُولُ ﷺ فَيَسْهُدُونَ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (فَكَيْفَ إِذَا جَنَّا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بَشِيدٌ وَجَنَّا بَلَى عَلَى هُولَاءِ شَهِيدًا) ^(٥) ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ مَقَامُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهُوَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ فَيُشَيِّي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمَا لَمْ يُنْشَنْ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُشَيِّي عَلَى الْمُفَلَّاثَةِ كُلَّهُمْ فَلَا يَنْقِي مَلْكُ الْأَشْتَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ﷺ ثُمَّ يُشَيِّي عَلَى الرَّسُولِ بِمَا لَمْ يُنْشَنْ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُشَيِّي عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ يَتَدَبَّرُ بِالصَّدَقَاتِ وَالشَّهَدَاءِ ثُمَّ بِالصَّالِحِينَ فَيَخْمُدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَنَّ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودًا) ^(٦) فَطُوبُى لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌ وَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌ وَلَا نَصِيبٌ.

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ وَيَدَلُّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ وَهَذَا كُلُّهُ قِبْلَ الْحِسَابِ فَإِذَا أَخْذَ فِي الْحِسَابِ شِيلَ كُلِّ إِنْسَانٍ بِمَا لَدُنْهُ نَسَأَ اللَّهُ بَرَكَةً ذَلِكَ الْيَوْمُ». قَالَ: فَرَجَعَتْ عَيْنِي فَرَجَعَ اللَّهُ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَخَلَّتْ عَيْنِي عَقْدَةً فَعَطَطْمَ اللَّهُ أَجْزِئَا فَقَالَ ﷺ: وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وُجُوهُ يَوْمَ الْحِسَابِ إِلَيْنَا يَرْبَأُنَا نَاظِرَةً) وَقَوْلُهُ: (لَا تُذْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُذْرِكُ الْأَبْصَارَ) وَقَوْلُهُ: (وَلَقَدْ رَأَهُ نَازِلَةً أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُشْهَدِ) ثُمَّ

٢. المُسْتَحْدَةُ .٤٧

١. إِبْرَاهِيمٌ .٢٣

٣. فَضْلُتْ .٢١

٤. فَضْلُتْ .٣٨١ وَ ٣٨٣

٥. الْإِسْرَا .٧٩

٦. النَّاسٌ .٤١

می‌کند و کفر در این آیه (به معنای) برآلت و بی‌زاری است. می‌فرماید: بعضی از آنها از بعض دیگر بیزاری جوید و نظری این آیه در سوره ابراهیم آمده که خداوند از شیطان حکایت فرمود، که گوید: به راستی که من کفر ورزیدم و بیزار شدم به آنچه پیش از این مرابه آن شریک ساختید و سخن ابراهیم خلیل الرحمن که: به شما کفر ورزیدم، یعنی از شما بیزاری جستیم. آنگاه در جایگاه دیگر اجتماع می‌کند و در آنجا می‌گریند که اگر صدای اینها برای اهل دنیا آشکار شود، همه خلائق زندگی خوبی را فراموش می‌کند و دلهایشان شکافته می‌شود، مگر آنچه خدا خواهد بس پیوسته آنان خون می‌گیرند. آنگاه در جایگاه دیگر اجتماع کنند که در آن جایگاه از آنان در خرواست می‌شود که سخن گویند. آنان می‌گویند: «**وَأَنْهُ رَبُّنَا مَا كَنَّا مُشْرِكِينَ**».

بعد از آن، خدا مُهر بر دهانهای آنان می‌گذارد و از دستها، پاها و پوستهایشان می‌خواهد که سخن گویند و آنها را کوبا می‌کند. پس آنها به هر گناهی که از ایشان سرزده گواهی می‌دهند. بعد از آن مُهر را از دهانهایشان بردارد و آنها به اعضا خوبی گویند: **چرا بر ضد مگواهی دلدب؟** در پاسخ گویند: **خدای که هر چیزی را گویا کرده، ما را گویا کرده است.** بعد از آن در جایگاه دیگر اجتماع می‌کند و از آنان می‌خواهد که سخن گویند. آنان از یکدیگر می‌گریزنند. بس همین است معنای سخن خدا: روزی که مرد از بیادر، مادر، پدر، زن و پسران خود می‌گریزد. پس از آنان، سخن می‌خواهد و آنان سخن نمی‌گویند مگر کسی که خدای رحمان به او اذن دهد و سخن صواب گوید. از این روفستادگان خدا: صلوات الله عليه‌هم. بر می‌خیزند و در این جایگاه گواهی می‌دهند و این است معنای قول خدا که می‌فرماید: **بس چگونه وقتی که از هر گروهی از انتهای گذشته، گواهی بیاوریم (وان ییامیران آنان است) و نورا بیاوریم برلن گروه تا بر آنان گواهی دهی.**

بعد از آن در جایگاه دیگر اجتماع می‌کند که در آن مقام محمد ﷺ است، و آن مقام محمود و جایگاه پسندیده‌ای است. پس آن حضرت ﷺ بر خدا درود فرستد به گونه‌ای که پیش از او کسی برا او چنین حمدی نگفته است. آنگاه بر همه فرشتگان درود فرستد، پس فرشته‌ای نمی‌ماند مگر آنکه محمد ﷺ بر اورده درود فرستد. سپس بر رسولان درود فرستد، به گونه‌ای که هیچ کس بماند آن حضرت ﷺ بر ایشان درود نگفته است. بعد از آن بر هر مرد و زن مؤمن درود فرستد و از صدیقان و شهیدان آغاز می‌کند آنگاه به صالحان می‌رسد. پس اهل آسمانها و اهل زمین او را حمد و ستایش کنند و این است معنای سخن خدا: شاید برورد گارت توارابه مقام پسندیده‌ای برانگیزد. پس خوشابه حال کسی که او را در این مقام بهره‌ای باشد و ای برکسی که او را در این مقام، نصیبی نیاشد.

بعد از آن در جایگاه دیگری اجتماع می‌کند و بعضی از آنان از بعضی دیگر بهره تحویل می‌گیرند و همه این جایگاه‌ها پیش از حساب است و آنگاه که حساب آغاز شود هر انسانی به آنچه در پیش ایست مشغول شود. ما برکت آن روز را از خدا می‌خواهیم. آن مرد عرض کرد: **اندوه را از من بردمی، خداوند اندوهه تو را کم کند، ای امیر مؤمنان! و گره‌ای را از من گشودی. خدا باداش تو را بزرگ گردداند.**

حضرت ﷺ فرمود: **واما سخن خدا: «وَجْهُهُ يَوْمَئِنْ تَاضِرَةٌ إِلَيْنِ رَبِّنَا تَاضِرَةٌ»** و سخن دیگرش:

وَقُولُهُ: وَيُوْمَنِدُ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَوْنَتْ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قُولًا. يَقْلُمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفُهُمْ وَلَا يُجِيظُونَ بِهِ عِلْمًا).

فَأَمَّا قَوْلُهُ: (وُجُوهٌ يَوْمَنِدُ نَاصِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةً) فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَتَهَمِّ فِيهِ أَوْلَيَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِنَفْدِ مَا يَقْرُءُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهْرٍ يُسَمِّي التَّحْيَانَ فَيَغْشَلُونَ فِيهِ وَيَسْرُونَ مِنْهُ فَتَنْضَرُ وَجْهُهُمْ إِشْرَاقاً فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ فَتَىٰ وَغَثَ ثُمَّ يُؤْمِرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ؛ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يُسْبِّهُمْ وَمِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ تَشْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَيْشٌ فَادْخُلُوهَا حَالِدِينَ)^(١) فَعِنْدَ ذَلِكَ أَيْقُنُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَالنَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدْهُمْ رَبُّهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةً) وَإِنَّمَا يَعْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ النَّظَرُ إِلَى ثَوَابِهِ تَبَارِكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا قَوْلُهُ: (لَا تُذَرُّكُ الْاِبْصَارُ وَهُوَ يُذَرُّكُ الْاِبْصَارَ) فَهُوَ كَمَا قَالَ: (لَا تُذَرُّكُ الْاِبْصَارُ يَعْنِي لَا تُجِيظُ بِهِ الْاوْهَامُ (وَهُوَ يُذَرُّكُ الْاِبْصَارَ) يَعْنِي يُجِيظُ بِهَا وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْحَسِيرُ وَذَلِكَ مَذْهَبُ امْتُخَبٍ بِهِ رَبُّنَا نَفْسُهُ تَبَارِكَ وَتَعَالَى وَتَقَدَّسَ غَلُوْباً كَبِيراً).

وَقَدْ سَأَلَ مُوسَى مَلِكُ الْمَلَائِكَةِ، وَجَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ) ^(٢) فَكَانَتْ مَسَأَلَتُهُ تُلْكَ أَمْرًا عَظِيمًا وَسَأَلَ أَمْرًا جَسِيمًا فَوُقِبَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ وَتَعَالَى: لَئِنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِي فِي الْآخِرَةِ وَلَكِنْ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا فَا انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اشْتَقَرَ مَكَانُهُ فَسُوفَ تَرَانِي؛ فَأَبَدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَعْصَ آيَاتِهِ وَتَجَلَّ رَبُّنَا لِلْجَبَلِ فَتَقْطَعُ الْجَبَلُ فَصَارَ رَمِيمًا (وَخَرَّ مُوسَى صَعِيقًا) يَعْنِي مَيِّنَا؛ فَكَانَ عَقْوَتُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ وَبَعْثَهُ وَتَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ: (سُبْحَانَكَ تُبَتِّ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ) يَعْنِي أَوْلُ مُؤْمِنِينَ آمَنَّ بِكَ مِنْهُمْ لَئِنْ يَرَاكَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتَهَنِّ) يَعْنِي مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتَهَنِّ حَيْثُ لَا يَتَجَاهُ زُهْرَاهَا حَلْقُ مِنْ حَلْقِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ فِي آخرِ الْآيَةِ: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى، لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) رَأَى جَبَرِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ، هَذِهِ الْمَرَّةُ وَمَرَّةً أُخْرَى وَذَلِكَ أَنْ حَلَقَ جَبَرِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَظِيمٌ هُوَ مِنَ الرُّوحَانِيَّينَ الَّذِينَ لَا يُذَرُّونَ خَلْقُهُمْ وَصِفَتُهُمْ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

«لَا تُذِرْكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُذِرُكُ الْأَبْصَارَ» وگفتار دیگرش: «وَلَقَدْ رَأَهُ نَزَلَهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمَشْتَقَهِ» و سخن دیگر: «يَوْمَئِذٍ لَا تَفْعَلْ أَشْفَاعَهُ إِلَّا مِنْ أَذْنِكَهُ أَلْأَخْنَشُ وَرَضِيَّهُ لَهُ نَزَلًا * يَقْلُمُ مَا يَقْنَى أَنْدِيَهُمْ وَمَا حَلَقُهُمْ وَلَا يَجْعِلُهُمْ يَهْلَكُهُمْ».

همان گونه است که بیان می شود که منظور از «وَجْهَ يَوْمَئِذٍ تَاضِرَةً * إِلَيْنَ رَبِّهَا تَاظِرَةً» در جایگاهی است که دوستان خدای عزوجل، بعد از فراغت از حساب رسی به آن می رسند و آن چشمهای است که «حیوان» نامیده می شود. پس در آن چشمها غسل می کنند و از آن می آشامند و چهره هایشان باطرافت می شود و از روشنی چهره هایشان همجون اتفاق، تابان می شود و هر خلاش و نفعان و شکستگی (که مردان از آنها اکنافات و عیوبی است که لازمه بشرت است) از ایشان برطرف می شود. بعد از آن فرمان داده می شوند که وارد بهشت شوند. بنابراین، از این مقام به سوی پروردگار خود می نگرند که چگونه آنها بپاداش می دهد و به وسیله آن وارد بهشت می شوند، و این تفسیر سخن خدا است که خازنان بهشت، که رضوان و پیروان اوبنند. به آنان سلام می دهند و می گویند: سلامتی و ایمنی (و تحيت و رحمت از جانب خدا) بر شما باد، پاک و پاکیزه شدید. پس در آیدید در حالتی که جاودان هستند.

هنگام ورود به بهشت و نگاه به آنچه پروردگارشان به آنان وعده فرموده بود، یقین پیدامی کنند، و این است معنای سخن خدا: «إِلَيْنَ رَبِّهَا تَاظِرَةً» که مقصود تنها نظر به سوی پاداش است. و اما قول او که: «لَا تُذِرْكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُذِرُكُ الْأَبْصَارَ» پس آن، همان گونه است که فرمود: دیدگان او را در نیابتند یعنی خیالهای او احاطه نمی کنند و او دیدگان را در یابد یعنی او به آنها احاطه دارد و اولطف و خبر است. و این، مدح و ستایشی است که پروردگار ما خود را - که متبارک و منتعال و به برتری بزرگی پاک و مقدس است. مدح نموده و به آن ستدوده است. به واقع وقتی موسی ﷺ از حمد خدا پرسید، این بروزیانش جاری شد: «رَبِّ أَرْبَيْنِ أَنْطَرْ أَيْلَكَ» و این در خواست عظیمی بود و به این جهت از او باز خواست شد. پس خدا فرمود: هرگز مرادر دنیا نبینی، تابعی ری و در آخرت مرا بینی، ولی اگر بخواهی که مرادر دنیا بیینی به سوی آن کوه نظر کن، اگر در جایگاهش آرام گرفت مرا خواهی دید. پس خداوند بعضی از آیات خود را اشکار نمود و پروردگار ما به آن کوه تجلی فرمود، در نتیجه آن کوه پاره پاره و ریزیز شد و موسی بی هوش شد [یعنی مرد که کفر او مرگ بود] سپس خدا اور از نده کرد و برانگیخت و توپهای را پذیرفت و موسی گفت: پاک و منزهٔ تو امن توبه کردم و من نحسین مؤمن هستم. یعنی نحسین مؤمنی هستم که از ایشان به تو ایمان آوردم که تو هرگز دیده نمی شوی. و گفتار آن جناب: «وَلَقَدْ رَأَهُ نَزَلَهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمَشْتَقَهِ» یعنی محتمد ﷺ او را در سدره المنهی جایی که هیچ آفریدگان خدای تعالی از آن نمی گذرد دیده است و سخن خدار اخر آیه: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكَبِيرَ» جبرتیل ﷺ را در صورتی که دارد دو مرتبه دید، این مرتبه و مرتبه دیگر، به این بیان که: آفرینش جبرتیل ﷺ بزرگ است. چرا از جمله روحانیان است که خلق وصفت آنها را کسی در نباید، مگر خدا که پروردگار جهانیان است.

وَأَمَا قَوْلُهُ: (وَمِنْذِ لَا تَقْعُدُ السَّفَاجَةُ إِلَّا مِنْ أَذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ وَرَضِيَتْ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفُهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا): لَا يُجِيبُ الْخَلَاقُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَ عِلْمًا، إِذْ هُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ عَلَى أَبْصَارِ الْقُلُوبِ النِّطَاطَةَ فَلَا فَهْمٌ يَتَالُهُ بِالْكِيفِ وَلَا قَلْبٌ يُشْتَهِي بِالْحُدُودَ فَلَا يَصْفِهُ الْأَكْمَانُ وَصَفَ نَفْسَهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَحِيرُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصْوِرُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ شَيْءٌ مِثْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. فَقَالَ: فَرَجَحْتَ عَنِي فَرَجَعَ اللَّهُ عَنْكَ وَخَلَّتْ عَنِي عَقْدَةً فَأَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ: «وَأَمَا قَوْلُهُ: (وَمَا كَانَ لِيَشْرُكَ أَنْ يَكْلُمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيَا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابِ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ): وَقَوْلُهُ: (وَكَلَمُ اللَّهِ مُوسَى تَكْلِيمًا) وَقَوْلُهُ: (وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا) وَقَوْلُهُ: (يَا آدَمُ اشْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ): فَأَمَا قَوْلُهُ: (مَا كَانَ لِيَشْرُكَ أَنْ يَكْلُمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيَا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابِ)، فَإِنَّهُ مَا يَتَبَغِي لِيَشْرُكَ أَنْ يَكْلُمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيَا وَلَيْسَ بِكَائِنٍ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلُوًّا كَبِيرًا.

فَذَكَرَ الرَّسُولُ يُوحِي إِلَيْهِ مِنْ رُسُلِ السَّمَاءِ، فَيُلْتَعِنُ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ وَقَذَكَانِ الْكَلَامِ بَيْنَ رُسُلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسِلَ بِالْكَلَامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّمَاءِ وَقَذَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ: يَا جَبَرِيلُ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ فَقَالَ جَبَرِيلٌ: إِنَّ رَبِّي لَا يُرَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ: فَمِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْيَ؟ فَقَالَ: أَخْدُهُ مِنْ إِسْرَافِيلَ فَقَالَ: وَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ إِسْرَافِيلُ؟ قَالَ يَأْخُذُهُ مِنْ مَلَكِ قَوْقَةِ مِنَ الرُّوحَاتِيَّنَ قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ ذَلِكَ الْمَلَكُ؟ قَالَ: يَقْدُفُ فِي قَلْبِهِ قَدْفًا فَهَدَأَ وَخِيَ، وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ، وَكَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِنَخْوَ وَاحِدٍ، مِنْهُ مَا كَلَمَ اللَّهُ بِهِ الرَّسُولُ، وَمِنْهُ مَا قَدَفَهُ فِي قَلْوَبِهِمْ، وَمِنْهُ رُؤْيَا يُرِيهَا الرَّسُولُ، وَمِنْهُ وَخِيٌّ وَتَنْزِيلٌ يَتَلَقَّ وَيَقْرَأُ فَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ، فَاكْتَفِ بِمَا وَصَفْتَ لَكَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ، فَإِنَّ مَعْنَى كَلَامِ اللَّهِ لَيْسَ بِنَخْوٍ وَاحِدٍ، فَإِنَّ مِنْهُ مَا يُلْتَعِنُ بِهِ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ، قَالَ:

فَرَجَحْتَ عَنِي فَرَجَعَ اللَّهُ عَنْكَ وَخَلَّتْ عَنِي عَقْدَةً فَعَظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ: «وَأَمَا قَوْلُهُ: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) فَإِنَّ تَأْوِيلَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَحَدًا أَسْمَهُ اللَّهُ غَيْرَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفَهَّمَهُ غَنِيَ الْمُلْمَمَ، فَإِنَّهُ رُبٌّ

و سخن خدا: «بِئْتَهُ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الْوُحْدَةُ وَرَضِيَ لَهُ قُولًا» * یقلم مابین
آن بدهم و ماتا خلقهم ولا یجیعوئن به علماً، یعنی افریدگان از روی داشن به خداوند احاطه پیدا
نمی کنند، چراکه او بر دیده های قلها پوشش قرار داده، پس هیچ فهمی به چگونگی او راه نیابد و هیچ
قلبی او را به حدو د و اندازه ها ثابت نکند. پس اورا وصف ممکن مگر آن گونه که او خود را توصیف کرده که: همانند او
چیزی نیست و اوشنایی بیناست، او اول است و آخر، ظاهر است و باطن و خالق است و باری و مصوّری است
که چیزها را افرید، پس چیزی از چیزها مانند او نیست، مبارک و برتر است، آن مرد گفت: «اندوه راز من
بردی، خدا اندوه را ز توپیرد، و گرهای راز من گشودی پس خدا پاداش تواریزگ فرماید، ای امیر مؤمنان!»
حضرت فرمود: «اما سخن خدا: «وَمَا كَانَ يَشَرِّكُ أَن يُكَلِّمَ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَزَاءَ جِبَابًا أَوْ
يُؤْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِأَذْيَهِ مَا يَشَاءُ» و سخن دیگر کش: «وَكَلَمُ اللَّهِ مُوسَى تَكْلِيمًا» و سخن دیگر:
«وَنَادَاهُمَا رَهْمَمَا» و سخن دیگر کش: «يَا آدَمُ أَشْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ»، ای آدم! بازن (حوا) در
بهشت ساکن شو، (به آن تفضیلی است که بیان می شود و ظاهر آن است که آیه آخر از پرسش آن مرد
افتاده باشد، زیرا آن در پرسش مذکور نیست)

حضرت می فرماید: «اما سخن خدا که: شایسته نیست بشری با خدا سخن گوید مگر به وحی... و آن
نمی شود مگر از پس پرده، یا فرستاده های را بفرستند پس به آن خدا، سوی او آنچه را که خدا خواهد، وحی کند
خدا، که تبارک و تعالی و به برتری بزرگی، برتر است - چنین فرموده است. گاهی پیامبر چنین بود که از
فرستادگان آسمان به سویش وحی می شد. پس فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین می رسانیدند، و گاهی
کلام در بین فرستادگان اهل زمین و خدا بود بی آنکه کلامی را با فرستادگان اهل آسمان بفرستد، و رسول
خدا علیه السلام فرمود: «ای جبرئیل! آیا پروردگار خود را دیده ای؟» جبرئیل عرض کرد: پروردگار من دیده
نمی شود. رسول خدا علیه السلام فرمود: پس وحی را از کجا فرامی گیری؟ عرض کرد: آن را از اسرافیل فرامی گیرم.
فرمود: اسرافیل آن را از کجا فرامی گیرد؟ عرض کرد: آن را از فرشتایی که برتر از اوست و از رو حانیان است، فرا
می گیرد. فرمود: آن فرشته از کجا فرامی گیرد؟ عرض کرد: در دلش افکنده می شود. پس این وحی است و آن
کلام خدا. و کلام خدا یک گونه نیست. از جمله آن، موردی است که خدابه آن با فرستادگان سخن گفته است و از
جمله آن موردی است که خدا آن را در دلهای آنان انداخته و از جمله موردی است که در خواب می بینند که آن را
به آنچه از کلام خدا برای توصیف کردم بسته دن، چراکه معنای کلام خدابه یک نوع نیست، زیرا که از جمله آن
موردی است که فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین می رسانند، آن مرد عرض کرد: «اندوه را ز من بردی،
خداوند اندوه را ز توپیرد، و گرهای راز من گشودی، پس خدا پاداش تواریزگ فرماید، ای امیر مؤمنان!»

تَشْرِيلُ يُشَبَّهُ كَلَامُ الْبَشَرِ وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَثَأْوِيلُهُ لَا يُشَبَّهُ كَلَامُ الْبَشَرِ، كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشَبَّهُ، كَذَلِكَ لَا يُشَبَّهُ فَطْلُهُ تَبَارَكُ وَتَعَالَى شَيْئًا مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَلَا يُشَبَّهُ شَيْئًا مِنْ كَلَامِهِ كَلَامُ الْبَشَرِ، فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكُ وَتَعَالَى صِفَتُهُ، وَكَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ، فَلَا تَشْبَهُ كَلَامُ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكُ وَتَنْصِلُ» قَالَ: فَرَجَحْتُ عَنِي فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ وَخَلَلتُ عَنِي عَقْدَةً فَقَطَطْمُ اللَّهُ أَجْزَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: (وَمَا يَغْرِبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِنْقَالٍ ذَرَّةً) فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ رَبَّنَا لَا يَغْرِبُ عَنْهُ شَيْءٌ وَكَيْفَ يَكُونُ مِنْ خَلْقِ الْأَشْيَاءِ لَا يَعْلَمُ مَا خَلَقَ وَهُوَ الْخَالِقُ الْعَلِيمُ وَأَمَّا قَوْلُهُ: (لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) يُخْبِرُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُمْ بَخِيرٌ وَقَدْ تَقَوَّلُ الْعَرْبُ وَاللَّهُ مَا يَنْظُرُ إِلَيْنَا فَلَمَّا وَأَنَّمَا يَغْنُونَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُنَا مِنْهُ بَخِيرٌ فَذَلِكَ النَّظَرُ هُنَّا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَهُمْ وَأَمَّا قَوْلُهُ: (كَمَا أَنَّهُمْ عَنِ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمْ يَحْجُوْبُونَ) فَإِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُمْ عَنْ تَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوْبُونَ» قَالَ: فَرَجَحْتُ عَنِي فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ وَخَلَلتُ عَنِي عَقْدَةً فَقَطَطْمُ اللَّهُ أَجْزَكَ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَمِثْمَشْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَحْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ وَقَوْلُهُ: (وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ) وَقَوْلُهُ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْضِينِ اشْتَوَى) وَقَوْلُهُ: (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) وَقَوْلُهُ: (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) فَكَذَلِكَ اللَّهُ تَبَارَكُ وَتَعَالَى شُبُوحًا فَدُوسًا تَعَالَى أَنْ يَجْرِي مِنْهُ مَا يَجْرِي مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَأَجْلُ وَأَكْبَرُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ شَيْئًا مِمَّا يَنْزِلُ بِخَلْقِهِ وَهُوَ عَلَى الْعَرْضِ اشْتَوَى عَلَيْهِ شَاهِدٌ لِكُلِّ نَجْوَى وَهُوَ الْوَكِيلُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَالْمُبِيرُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَالْمُدَبِّرُ لِلْأَشْيَاءِ كُلُّهَا تَعَالَى اللَّهُ عَنِ أَنْ يَكُونَ عَلَى عَزْيِّهِ غَلُوْا كَبِيرًا»

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: (وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَّا صَفَّا) وَقَوْلُهُ: (وَلَقَدْ جَنَّمُوا فَرَادِي كَمَا حَقَّقْنَاكُمْ أَوْلَى مَرْءَةً) وَقَوْلُهُ: (هُلْ يَنْظُرُونَ إِلَيْنَا يَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي ظُلُلِ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ) وَقَوْلُهُ: (هُلْ يَنْظُرُونَ إِلَيْنَا يَأْتِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَنَا رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَنَا بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ) فَإِنَّ ذَلِكَ حَقُّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَيْسَ لَهُ جِنِّيَّةٌ كَجِنِّيَّةِ الْخَلْقِ وَقَدْ أَغْلَمْنَاكَ أَنْ رَبُّ شَيْءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثَأْوِيلُهُ عَلَى غَيْرِ تَشْرِيلِهِ وَلَا يُشَبَّهُ كَلَامُ الْبَشَرِ وَسَأَبْثِثُكَ بِطَرْفِ مِنْهُ فَتَكْتَفِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و حضرت فرمود: «اما سخن خدا: آیا برای او همانمی می‌دانی؟ تاویلش این است که آیا کسی را می‌دانی که جز خدای تبارک و تعالیٰ نامش «الله، باشد؟» (چرا که از جمله اثمار سطوت الهی، غیرت او است که هیچ یک از شرکورزان نیز معبد خود را «الله، نامیده‌اند، بلکه «اله، گفته‌اند»). پس بپرهیز از آنکه قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، تا آن را بفهمی و از داشمندان فراگیری، زیرا چه بسات‌ترزیلی است که به سخن آدمیان می‌ماند و آن کلام خداست و تاویلش به سخن آدمیان نمی‌ماند. چنانکه چیزی از خلق خدا به او شبیه نیست. همچنین کار خداوند تبارک و تعالیٰ به چیزی از کردارهای آدمیان نمی‌ماند، و چیزی از کلامش به سخن آدمیان نمی‌ماند، پس کلام خدا، صفت اوست و سخن آدمیان کردارهای آنهاست. از این‌رو کلام خدا را به سخن آدمیان تشبيه مکن که هلاک و گمراه شوی؛ آن مرد عرض کرد: «اندوه را ز من بردی، خدالوند اندوه را ز تو برد و گرهای از من گشودی پس خدا پاداش تو را بزرگ فرماید، ای امیر‌همان! له»

و حضرت ﷺ فرمود: «سخن خدا: «وَعَما يَقْرَبُ عَنْ رِبِّكَ مِنْ مِنْقَالٍ ذَرْقَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاوَاءِ» همچنین است. برور دگار ما که چیزی از اودور و بنهان نمی‌ماند و چگونه چنین باشد کسی که همه چیزها را فربده، نداند چه چیزی را فربده و حال آن که او فربدگار داناست، گفتار خدا: «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَسُومُ الْقِيَامَةَ» خبر می‌دهد که خبر و خوبی به آنان نمی‌رساند و گاهی عرب می‌گوید: «به خدا سوگند! افلانی به سوی مانظر نمی‌کند». فقط مقصودشان این است که از جانب او خوبی به مانعی رسد. پس در اینجا این نوع نظر خدا نسبت به بندگانش است، پس نظرش به سوی آنان برایشان رحمت است. و اما سخن خدا: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ يَقِيمَةِ كَسْبِهِمْ يَوْمَئِذٍ كَسْبُهُمْ بُوْنَ» فقط مقصود این است که در روز قیامت آنها از نواب برور دگار خوبی محجوبدند. آن مرد گفت: «اندوه از من بردنی خدالوند از تو ببرد و گرهای را ز من گشودی پس خدا پاداش تو را بزرگ گرداند».

حضرت فرمود و اما آیه «أَمِنْتُمْ مِنْ فِي السَّمَاوَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ قَدَّاً هِنَّ تَمَوَّرُ» و آیه «وَهُوَ أَللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ» و سخن دیگرش: «أَلَّا يَغْدُنَ عَلَى الْقَرْشِ أَشْتَوَى» و گفتار دیگرش: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» و سخن دیگرش: «وَتَنَحَّنَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ خَلْلِ الْوَرَيدِ»، پس همچنین است خداوند تبارک و تعالیٰ در حالی که پاک و پاکیزه است. او برتر از آن است از او واقع شود آنچه از افریدگان واقع می‌شود و اولطفی و آگاه است. او بزرگوارتر و بزرگتر از آن است که چیزی از آنچه بر خلقش فرود می‌آید، بر او فرود آید. او کسی است که عالمش بر عرش استیلاردارد. شاهد هر نجوا و رازگویی است و بر هر چیزی وکیل است. او آسان کننده هر چیزی و ندبیر کننده همه چیزهای است، خداوند از آن که بر عرش خود باشد، برتر است. حضرت فرمود و اقا آیه «وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْفَلَكُ صَفَّاً صَفَّاً» و سخن دیگرش: «وَلَقَدْ جَشَّرْتَنَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْتَنَا كَمَا أَوْلَ مَرَّةً» و سخن دیگرش: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمْ اللَّهُ فِي طَلْلَى مِنَ الْقَنَامِ وَالصَّلَابِيَّةَ» و آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمُلَائِكَةُ أَوْ يَأْتُنَّ رَبِّكَ أَوْ يَأْتِنَّ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» پس به راستی که این حق است چنانکه خدا فرموده است و اورآمدنی همچون آمدن خلابیق نیست و من

من ذلك قول إبراهيم عليه السلام: (إِنَّمَا أَهِبُّ إِلَى رَبِّي سَيِّدِيْنَ) ^(١) فَذَهَابُهُ إِلَى رَبِّهِ تَوْجُّهُهُ
إِلَيْهِ عِبَادَةً وَاجْتِهَادًا وَقُرْبَةً إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ لَا تَرَى أَنْ تَأْوِيلَهُ غَيْرُ تَنزِيلِهِ؟ وَقَالَ: (وَ
أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْشَ شَدِيدٌ) ^(٢) يَعْنِي السَّلَاحَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَقَوْلُهُ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ
تَأْتِهِمُ الْمَلَائِكَةُ) يُخْبِرُ مُحَمَّدًا صَ عنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ لَمْ يَشْجِعُوا اللَّهَ وَ
لِرَسُولِ قَوْلَهُ: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِهِمُ الْمَلَائِكَةُ) حَيْثُ لَمْ يَشْجِعُوا اللَّهَ وَلِرَسُولِهِ (أَوْ
يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ) يَعْنِي بِذَلِكَ الْعِذَابَ يَأْتِيهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ
الْفَرْعَوْنَ الْأَوَّلَيَ فَهَذَا خَبْرٌ يُخْبِرُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا
يَنْقُعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَبَثَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا) يَعْنِي مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَبْحِيَهُ هَذِهِ الْآيَةُ وَهَذِهِ الْآيَةُ طَلْوَعُ الشَّفَّافِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَإِنَّمَا يَكْتَفِي أُولُو الْأَلْبَابَ وَ
الْحِجَّى وَأُولُو النُّهَى أَنْ يَفْلُمُوا أَنَّهُ إِذَا اتَّكَشَفَ الْغِطَاءُ رَأَوْهَا يُؤْعَذُونَ وَقَالَ فِي آيَةٍ
أُخْرَى: (فَاتَّاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) ^(٣) يَعْنِي أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ عَذَابًا وَكَذَلِكَ اتَّهَمَهُمْ
بِتَنَاهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (فَاتَّاهُمُ اللَّهُ بِتَنَاهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ) ^(٤) فَإِتَّاهُمْ بِتَنَاهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ
إِرْسَالُ الْعِذَابِ عَلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ مَا وَضَفَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ تَبَارَكَ أَسْمُهُ وَتَعَالَى عَلَوْهُ أَكْبَرًا
أَنَّهُ يَخْرُجِي أُمُورَهُ فِي ذَلِكَ النُّؤُمُ الَّذِي كَانَ مِقْدَارَهُ حَمْسِينَ الْفَ سَنَةً كَمَا يَخْرُجِي أُمُورَهُ فِي
الْدُّنْيَا لَا يَغِيَّبُ وَلَا يَأْفِلُ مَعَ الْأَطْلَيْنِ فَاكْتَفِي بِمَا وَضَفَتْ لَكَ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا جَاءَ فِي صَدْرِكَ
مِمَّا وَضَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَلَا تَجْعَلْ كَلَامَ الْبَشَرِ هُوَ أَعْظَمُ وَأَجْلَ وَ
أَكْثَرُ وَأَغْرِيَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ أَنْ يَصِفَهُ الْوَاصِفُونَ إِلَيْمًا وَضَفَ بِهِ نَفْسَهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ
جَلَّ: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) ^(٥) قَالَ: فَرَجَحْتَ عَنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَوَجَ
الَّهُ عَنِكَ وَخَلَّتْ عَنِي عُنْدَهُ.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (وَأَمَّا قَوْلُهُ بِلْ هُمْ يَلْقَاءُ رَبِّهِمْ كَافِرُوْنَ) وَذَكَرَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ: (الَّذِينَ يَظْلَمُونَ
أَنَّهُمْ مُلْكُوْرَبِهِمْ) وَقَوْلُهُ لِعَيْرِهِمْ: (إِنِّي يَوْمَ يَلْقَأُهُمْ بِمَا أَحْلَفُوا اللَّهُ مَا وَعَدُوهُ) ^(٦) وَقَوْلُهُ:
(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا) فَأَمَّا قَوْلُهُ: (بِلْ هُمْ يَلْقَاءُ رَبِّهِمْ كَافِرُوْنَ)
يَعْنِي الْبَثَثُ فَسَهَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِقَاءَهُ وَكَذَلِكَ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ: (الَّذِينَ يَظْلَمُونَ أَنَّهُمْ

١. الصاغات / ٩٩ / ٢٥١

٢. العشر / ٣ / ٢٦

٣. التحل / ٧٧

٤. التربية / ٧٧

٥. الشورى / ١١ / ٩٩

٦. العشر / ٣ / ٢٦

به تو اعلام کردم که چه بسا جیزی از کتاب خدا است که تأویلش غیر تنزیل آن است و به سخن آدمیان نمی ماند و به زودی تواریخ بخشی از آن آگاه خواهم ساخت و برای توکالی خواهد بود، ان شاء الله. از همین قبیل است سخن ابراهیم علیه السلام که [گفت] : به راستی که من به سوی پروردگار خود خواهم رفت به زودی مرا (به راه راست) هدایت خواهد نمود. پس (منظور از) رفق اوبه سوی پروردگارش، توجّه لغو عبادت و اجتهاد و فربینا ای الله، به سوی اوست.

آیا نمی بینی که تأویلش غیر از تنزیل آن است؟ و فرمود: آهن رافرو فرستادیم در حالی که در آن خطیری سختی است که مقصود سلاح و غیر آن است. و سخن دیگر او: «**هُلْ يَنْفَرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ**» به محمد علیه السلام از مشترکان و منتفقانی که خدا و رسولش را استجابت نکرد خبر می دهد و می فرماید: آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سوی آنان بیابد، آن گونه که خدا و رسولش را استجابت نکردند «**أُولَئِكَ أُولَئِنَّى** بِهِنْصُ آیَاتِ رَبِّكَ» که مقصود آمدن عذاب برای آنها در دنیا است، چنان که گذشتگان را عذاب کرده. پس این خبری است که پیامبر علیه السلام را به آن خبر می دهد. بعد از آن می فرماید: «**يَوْمَ يَأْتِيَنَّى بِهِنْصُ آیَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْقَعُ نَسَاءً إِيمَانَهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَّتِ مِنْ قَبْلٍ أَوْ كَسْبَتِ فِي إِيمَانِهَا حَيْثِرَا**» یعنی پیش از آنکه این آیه و نشانه بیابد و این آیه و نشانه، همان طلوع آفتاب از جانب مغرب است که مقصود، آن است که کافی است که صاحبان عقلهای خالص و خرد هاو عقول یا زدارنده بدانند که آنگاه که پرده برداشته شود آنچه را که وعده داده می شوند، ببینند. در آیه دیگری فرمود: پس از آنجا که نصویر نمی کردن خداوند بر آنان در آورد یعنی عذاب را برایشان فرستاد. و همچنین است آمدنش به بنای آنان، خداوند فرمود: پس خدا بنای آنان را از جانب سوتونها که بنایها بر آنها بود. امد (که متحرک و متزلزل شدند). پس آمدن خدا به بنای آنان از سوتونها، فرستادن عذاب برای آنهاست.

همچنین است آنچه خداوند تبارک و تعالی از امر جهان آخرت توصیف و آموزش فرموده است که امورش در آن روز جاری می شود، روزی که مقدارش بینجه هزار میل است. چنان که امورش در دنیا جاری می شود و بنهان نمی شود. با غروب کنندگان (که پنهان می شوند) غروب نمی کند و پنهان نمی شود. پس به آنچه در این مورد برای تووصه کرد که در سینه از آنچه خدای عزوجل در کتاب خوبی وصف فرموده جولان زده، اکتفا کن و کلام او را چون سخن آدمیان فرار مده، جراحت او بزرگتر، کریمتر، عزیزتر، متبارک و برتر از آن است که وصف کنندگان او را وصف کنند، مگر به آنچه خودش را به آن در سخن خویش وصف فرمود که: «**أَلَيْسَ كَمْ قَلَيْهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّبِيعُ الْبَصِيرُ**».

آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! اندوه را از من بردی، خدا اندوه را از تو برد و گرهی را از من گشودی! حضرت فرمود آیه «**بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ**» و خداوند مؤمنان را باد آور شده که آنان: کسانی هستند که گمان دارند که پروردگار خود را ملاقات می کنند. و قول خدا در باره غیر آنان که: تاروزی که او را ملاقات کنند به آنچه خلف کردن با خدا آنچه را که به او وعده داده بودند آیه «**فَقَنَّ كَانَ يَرْجُو حِوَالَةَ رَبِّهِ فَلَيَنْفَعُ عَمَلاً صَالِحًا**» و سخن او: «**بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ**» مقصود بعث است. خداوند بعث

مُلْأَوْا رَبِّهِمْ): يعني: يُوقنُ أَنَّهُمْ يَعْشُونَ وَيُخْسِرُونَ وَيُحَاسِبُونَ وَيُجْزَوْنَ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، فَالظَّنُّ هَاهُنَا الْيَقِينُ حَاصَّةٌ وَكَذِيلَكَ قَوْلُهُ: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَقْتَلْ عَمَلاً صَالِحاً) وَقَوْلُهُ: (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ)، يعني من كان يؤمن بالله رب العالمين وأنه مبتليه فأجل الله آتٍ من الثواب والعقاب فاللقاء هاهنا ليس بالرؤيا واللقاء هو النبأ فاقسم جميع ما في كتاب الله من لقاءه، فإنه يعني بذلك النبأ و كذلك قوله: (تحسِّنُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ) يعني أنه لا يزول الإيمان عن قلوبهم يوم يعشون قال: فرجحت عني يا أمير المؤمنين فرج الله عنك فقد حلت عني عقدة.

فقال عليه: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُوا أَنَّهُمْ مُؤَاכَلُوهَا) يعني: أَنْقَضُوا أَنَّهُمْ دَاخِلُوهَا وَكَذِيلَكَ قَوْلُهُ: (إِنِّي طَنَّشَتُ أَنِّي مَلَاقِ حِسَابِيَّة) يقول إني أَنْقَضْتُ أَنِّي أَنْبَثْ فَأَخَسِبَ وَكَذِيلَكَ قَوْلُهُ: (يُوْمَنِدِيُّوْفِيهِمُ اللَّهُ دِيْنَهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمَبِينُ) وَأَمَّا قَوْلُهُ لِلْمُنَافِقِينَ: (وَنَظَّفُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) فهذا الظُّنُونُ ظُنُونٌ شَكٍ ولَيْسَ ظُنُونٌ يَقِينٌ وَالظُّنُونُ ظُنُونٌ شَكٌ وَظُنُونٌ يَقِينٌ فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرٍ مُغَادِرٍ مِنَ الظُّنُونِ فَهُوَ ظُنُونٌ يَقِينٌ وَمَا كَانَ مِنْ أَمْرٍ الدُّنْيَا فَهُوَ ظُنُونٌ شَكٌ فَاقْسُمُهُمْ مَا فَسَرَّتْ لَكُ). قال: فرجحت عني يا أمير المؤمنين فرج الله عنك.

فقال عليه: «وَأَمَّا قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَنَصَّعَ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَلَيْمُومُ الْقِيَامَةِ فَلَا تُطَلِّمُ نَفْسَ شَيْنَا) فهو ميزان العدل يوحّد به الخلق في يوم القيمة يدين الله تبارك وتعالى الحلق بغضهم من بعض بالموازين وفي غير هذا الحديث الموازين هم الأنبياء والأوصياء وأمّا قوله عز وجل: (فَلَا تُقْبِلُهُمْ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَرَزْنَا) فإن ذلك خاصة وأمّا قوله: (فَأَوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بَغْيَرِ حِسَابٍ) فإن رسول الله عليه السلام قال: قال الله عز وجل: لقد حفّتْ كرامتي أو قال: متذوقى لمن يُرْزَقُنِي وَيَتَحَبَّبُ بِحَلَالِي إِنْ وُجُوهَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرِهِمْ تُورِ عَلَيْهِمْ ثِيَابُ حُضُورِ قِيل: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قال: قَوْمٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ وَلَا شُهَدَاءٍ وَلَكِنَّهُمْ تَخَابُوا بِجَلَالِ اللَّهِ وَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ تَسَأَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلُنَا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَأَمَّا قَوْلُهُ: (فَمَنْ تَقْلِبَتْ مَوَازِينُهُ) وَ(حَفَّتْ مَوَازِينُهُ) فإنما يعني الحساب توزُّن الحسنات والسيئات والحسنات تُقلِّبُ الميزان والسيئات تُحْفِظُ الميزان».

وبرانگیختن از قبرها، دیدن خود نامیده است، و همچنین مؤمنان را ذکر کرده، کسانی که گمان دارند که پروردگار خود را ملاقات می‌کنند یعنی یقین دارند که آنان مبعوث و محشور می‌شوند و محاسبه می‌شوند و با پاداش و عقاب جزا داده خواهند شد و گمان در اینجا به معنای یقین به خصوص است و همچنین سخن خدا که: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَفْعَلْ عَمَلاً صَالِحًا» و آیه «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِالنَّاسِ» یعنی کسی که ایمان داشته باشد به این که برانگیخته می‌شود که خدا او رازنده خواهد کرد. پس به راستی که وعده خدا از ثواب و عقاب آینده است. پس لقا در اینجا به معنای دیدن نیست بلکه لقا، همان برانگیخته شدن است. پس معنای آنچه در کتاب خدا از لقا او، آمده بهم، جراکه منظور اوبعث و برانگیختن است. و همچنین منظور آیه «تَعَيَّنُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» این است که ایمان از دلهای ایشان را بدل نمی‌شود، در روزی که مبعوث می‌شود،

آن مرد عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! اندوه را زد من بردمی، خدا اندوه را ز تو ببرد و گرفتاری را ز من گشودی».

حضرت فرمود: «آیه «وَرَأَى الْمُسْتَجِرَ مِنْ أَنَّهُرَ ظَلَّوْا أَنَّهُمْ مُؤْمِنُوْهَا» یعنی یقین کردن که آنان در آن داخل خواهند شد و اما قول خدا (بروجه حکایت) «إِنَّمَا ظَنَّتْ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابَتِي» می‌گوید: من یقین کردم که مبعوث و محلسبه می‌شوم و همین گونه است سخن دیگر: «يَوْمَ فِيهِمُ اللَّهُ وَيَنْهَامُ الْحَقُّ وَيَقْلُوْنَ أَنَّ اللَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْمُبِينُ» و اما گفتار او در حق منافقان که: «وَنَظَرُوْنَ إِلَيْهِ الظَّلُّوْنَا» پس این ظن، ظن شک و ظن به معنای یقین نیست. و این، دو ظن است: یکی ظن شک و دیگری ظن یقین. پس آنچه از امر معاد و قیامت باشد، ظن یقین است و آنچه از امر دنیا باشد آن ظن شک است. پس آنچه را که برایت تفسیر کردم، بهم اه

آن مرد عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! اندوه را ز من بردمی، خدا اندوه را ز تو ببرد».

حضرت فرمود: «اما آیه «وَنَضَعَ الْمَوَازِينَ أَلْقَسَطَ لِيَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلِمْ نَفْسَ شَيْئًا» همان ترازوی عدالت است که خلائق در روز رستاخیز به وسیله آن بازخواست می‌شوند. خداوند خلق را. بعضی از آنها را ز بعضی دیگر. به وسیله ترازوها جزامي دهد. در حدیث دیگری آمده: ترازوها، همان پیامبران و اوصیای صلی الله علیه و آله و سلم ایشان هستند. و آیه در روز رستاخیز برای آنان ترازوی که عملها را به آن بستجند برپا نمی‌کنیم، جراکه این آیه مخصوص جماعتی است. و آیه «فَأَوْلَيْكُمْ يَذْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُبَرَّزُونَ فِيهَا بَقْيَتْ حِسَابٍ» به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای عزوجل دوستی من: یا کرامت من. واجب شد برای کسی که به جهت کارش از من بترد و به جهت جلال من با دوستانم دوستی کند. همانا چهره‌های آنان در روز قیامت نوانی خواهد شد در حالی که بر منبرهای ازنور باشند و جامه‌های سبز برتن کنند. عرض شد: «ای پیامبر خدا آنان چه کسانی هستند؟» فرمود: «گروهی که نه پیامبرانند و نه شهیدان، ولیکن به جهت اطاعت از خدا با دوستان خدا دوستی کرده‌اند وی حساب وارد نهشت می‌شوند. از خداوندانی که خواهیم که به رحمت خوبیش مارا از آنان فرار دهد، و آیه «پس هر کس ترازوها بش سنجین باشد و هر کس ترازوها بش سبک باشد». مقصود همان حساب است که خوبیها و بدیها سنجیده می‌شود و خوبیها سنجکنی ترازو و بدیها سبکی آن است».

فَقَالَ اللَّهُ: «وَأَمَا قَوْلُهُ: قُلْ يَتَوَفَّكُمْ مَلَكُ الْمَوْتَى إِذِي وَكَلْ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) وَقَوْلُهُ: (اللَّهُ يَسْتَوِي الْأَنْفُسُ حِينَ مَوْتِهَا) وَقَوْلُهُ: (تَوَفَّهُنَا رُسُلُنَا وَهُنَّ لَا يَقْرَطُونَ) وَقَوْلُهُ: (الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ) وَقَوْلُهُ: (تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأَمْوَارَ كَيْفَ يَشَاءُ وَيُؤْكِلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ أَمَّا مَلَكُ الْمَوْتَى فَإِنَّ اللَّهَ يُؤْكِلُهُ بِخَاصَّةٍ مِنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَيُؤْكِلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَاصَّةً بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَالْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَكَلَّهُمْ بِخَاصَّةٍ مِنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأَمْوَارَ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَئِنْ كُلُّ الْعِلْمِ يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ يُقْسِرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ؛ لَأَنَّ مِنْهُمُ الْقَوِيُّ وَالْمُسْعِفُ وَلَأَنَّ مِنْهُمْ مَا يُطَاقُ حَمْلُهُ وَمِنْهُ مَا لَا يُطَاقُ حَمْلُهُ إِلَّا مَنْ يُسْهِلُ اللَّهُ لَهُ حَمْلُهُ وَأَغْانَاهُ عَلَيْهِ مِنْ خَاصَّةِ أُولَئِنَّا وَإِنَّمَا يَكْفِيكَ أَنْ تَقُلَّمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُحْسِنُ الْمُبِيِّثُ وَأَنَّهُ يَسْتَوِي الْأَنْفُسُ عَلَى يَدِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَغَيْرِهِمْ قَالَ فَرَحَتْ عَنِي فَرَجَعَ اللَّهُ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَنَعَمَ اللَّهُ أَمْسِكِي مِنِّي.

فَقَالَ عَلَيِّ اللَّهِ لِلرَّجُلِ: «إِنْ كُنْتَ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَكَ بِمَا دَبَّيْتَ لَكَ فَأَنْتَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًا؟» فَقَالَ الرَّجُلُ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَفَ لِي أَنْ أَغْلَمَ بِأَنِّي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًا؟» قَالَ اللَّهُ: «لَا يَقْلُمُ ذَلِكَ إِلَّا مَنْ أَعْلَمَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ وَشَهَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِالْحَقِيقَةِ أَوْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِيَقْلُمَ مَا فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رُسُلِهِ وَأَنْبَائِهِ» قَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ؟» قَالَ: «مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ وَوَقَّهُ لَهُ فَعَلَيْكَ بِالْعَمَلِ لِلَّهِ فِي سِرِّ أُمْرِكَ وَغَلَاثِيَّكَ فَلَا شَيْءَ يَعْدِلُ الْعَمَلَ». قَالَ مَصْنُفُ هَذَا الْكِتَابِ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الصَّانِعَ وَاحِدًا لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ: أَنْهَا لَوْ كَانَا اثْنَيْنِ لَمْ يَخْلُ الْأَمْرُ فِيهِمَا مِنْ أَنْ يَكُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَادِرًا عَلَى مَنْ صَاحِبَهُ مَا يَرِيدُ أَوْ غَيْرَ قَادِرٍ فَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَقَدْ جَازَ عَلَيْهِمَا الْمَنْعُ وَمِنْ جَازَ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَمَحْدُثُ كَمَا أَنَّ الْمَصْنَعَ مَحْدُثٌ وَإِنْ لَمْ يَكُونَا قَادِرِينَ لِزِمْهِمَا الصَّعْدَةِ وَالنَّفْصِ وَهُمَا مِنْ دَلَالَاتِ الْحَدِيثِ فَصَحَّ أَنَّ الْقَدِيمَ وَاحِدًا وَدَلِيلُ آخِرٍ: وَهُوَ أَنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَا يَخْلُو مِنْ أَنَّ يَكُونَ قَادِرًا عَلَى أَنْ يَكْتُمَ الْآخِرَ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَالَّذِي جَازَ الْكَتْمَانَ عَلَيْهِ حَادِثٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا فَهُوَ عَاجِزٌ وَالْعَاجِزُ حَادِثٌ لِمَا بَيْنَاهُ وَهَذَا الْكَلَامُ يَحْتَجُ بِهِ فِي إِيْطَالِ

وایه «قُلْ يَتَوَفَّ أَكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الْأَذِي وَكُلْ بِكُمْ...» وسخن دیگر ش: «اللَّهُ يَتَوَفَّ إِلَيْهَا» وسخن دیگر ش: «تَوْقِيَةُ رَسُولَنَا وَمُمْ لَائِزْ طُون» وسخن دیگر ش: «الْأَذِيَنْ شَتَّوْفَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِيَنْ أَفْسِيَهُمْ» وسخن دیگر ش: «الْأَذِيَنْ شَتَّوْفَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَبِيَّيَنْ يَسْتَوْلُونَ سَلَامَ عَلَيْكُمْ» به راستی که خداوند کارها را آنگونه که خواهد سامان می دهد. به هر وضعی که بخواهد واژ خلق خوبش هر که را خواهد، به آنچه خواهد می گمارد. خداوند، ملک الموت را به افراد خاصی از خلق خود که می خواهد می گمارد و فرستادگان خود از فرشتگان را برای افراد خاصی از خلق خود که می خواهد مأمور می کند و فرشتگانی که خدا آنها را نامیده برای جماعت خاصی از خلق خود که می خواسته مأمور می کند. او همه امور را به هر وضع که بخواهد، سامان می دهد و این گونه نیست که صاحب علم بتواند همه علم را برای همه مردم بیان کند، زیرا، بعضی از آنان قوی و بعضی دیگر ضعیفاند و به جهت آن که بعضی از دانش ها قابل تحمل و بعضی دانش ها قابل تحمل نیست، مگر کسی که خدا حمل آن را برای او آسان و لورا بر آن پاری کند. تنها همین برای توبس است که بدانی، خدا. همان زنده گتنده و میراننده است و بدانی که او به دست هر که خواهد از خلق خوبش از فرشتگانش وغیر آنان را- می میراند.

آن مرد عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! اندوه را ز من بردی. خدا مسلمانان را به وسیله تو بهره مند گرداند». علی علی به آن مرد فرمود: «اگر آن گونه هستی که خدا سینه ات را به وسیله آنچه برای توبیان کردم گشاده است، توبه حق آن خدایی که دانه راشکافته و بندگان را آفریده است. از جمله مؤمنان راستین هستی». آن مرد عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! چگونه بدانم که من از جمله مؤمنان راستین هستم یا نه؟» حضرت فرمود: «این رانی داند، مگر کسی که خدا او را بر زبان پیامبر علی اعلام کرده باشد و رسول خدا علی برای او بهشت را گواهی داده باشد، یا خداوند به او شرح صدر داده است تا آنچه در کتابهای است که خدا آنها را بر رسولان و پیامبران فرو فرستاده است، بداند». آن مرد عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! کیست که توان این را داشته باشد؟» فرمود: «کسی که خدا سینه اش را گشاده و به او به جهت آن توفیق داده است. پس بر توباد که در نهان و آشکار برای خدا عمل کنی که هیچ چیزی نیست که با عمل برای کنی کند، نگارنده این کتاب می گوید: دلیل این که صانع یکی است نه بیشتر از آن این است که: اگر آنها دو تا باشند، خالی از این نیست که یا هر کدام قادر است بر منع صاحبیش از آنچه می خواهد یا قادر نیست. پس اگر این گونه باشند پس منع بر آن دور و است. و هر که این امر بر او را باشد، محدث است (دیگری او را احداث کرده) چنانکه مصنوع، محدث است و اگر هر دو قادر نباشند، عجز و نقص بر آنان لازم آید و این دو، از دلالتهای حدوثند. پس درست است که قدیم، یکی است. دلیل دیگر این که: هر کدام از آن دو خالی از این وجه نیست که قادر باشد به گونه ای که چیزی را ز

قديمين صفة كل واحد منها صفة القديم الذي أثبتهما فاما ما ذهب اليه ماني وابن ديسان من خرافاتهم في الامتزاج و دانت به المجروس من حماقاتها في اهرمن ففاسد بما يفسد به قدم الأجسام ولدخولهما في تلك الجملة اقتصرت على هذا الكلام فيما ولم أفرد كلاماً منهم بما يسأل عنه منه.

عَحَدْنَا عِنْدَ الْوَاحِدِينَ مُحَمَّدِينَ عَبْدُوْسَ التَّيْسَابُورِيِّ الْقَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
بِتَيْسَابُورَ سَنَةِ اثْتَنِينَ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثَمَائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدِينَ قُتْبَيَةُ التَّيْسَابُورِيُّ
قَالَ: سِمِعْتُ الْقُضْلَ بْنَ شَادَانَ يَقُولُ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنَ الشُّنُوْبَةِ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى
الرَّضِيَّ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ: إِنِّي أَقُولُ إِنَّ صَانِعَ الْفَالَّمَ اثْنَانَ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ؟
فَقَالَ: «قَوْلُكَ: إِنَّهُ اثْنَانَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ؛ لَأَنَّكَ لَمْ تَدْعُ الثَّالِيَّ إِلَّا بَغْدَ إِثْبَاتِكَ الْواحِدَ
فَالْواحِدُ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ وَأَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ مُخْتَلِفُ فِيهِ».

دیگری کتمان کند. پس اگر چنین باشد، آنکه کتمان بر او جائز است، حادث خواهد بود و اگر قادر نباشد، عاجز است و عاجز - طبق آنچه بیان کردیم - حادث است و به این کلام در باطل کردن دوقدیم - که صفت هر یک از آنها صفت قدیمی است که ماآن را ثابت کردیم - استدلال می شود.

اما آنچه مانی و پسر دیسان با خرافات و سخنان پریشان خوبیش در باب امتزاج معتقد شده‌اند و مجوس از حماقت خوبیش در باب اهریمن (شیطان) به آن دینداری و اعتقاد پیدا کرده‌اند، فاسد است طبق آنچه قدم اجسام به آن فاسد می شود. و از آنجایی که پاسخ به هردو مربوط می شود با این پاسخ، به هردو بستنده کردم و جداگانه برای هر کدام پاسخ مستقل ننمایم.

۶- فضل بن شاذان گوید: از مردمی از فرقه ثنویه شنیدم پرسید که به امام رضا^{علیه السلام} در حضور من - گفت: «من می گویم صانع عالم دوتا است، دلیل بر آنکه صانع یکی است، چیست؟» حضرت ^{علیه السلام} فرمود: «این که می گویی: صانع دوتا است، دلیل بر این است که صانع یکی است زیرا که تو، دومی را دعا نکردی مگر بعد از آنکه یکی را ثابت کردی. پس یکی، مجمع علبه است (که ما و تو بر آن اجماع داریم) و بیش از یکی مختلف فیه است (که در آن اختلاف شده است).»



٣٧. باب الرد على الذين قالوا: «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّهٌ وَاحِدٌ

١. أَبِي رَجَمَةَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَخْيَى الْمَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
أَخْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكْمَ عَنْ جَاثِيلِيقَ مِنْ جَمَالِقَةِ النَّصَارَى يُقَالُ لَهُ بُرْيَةُ: قَدْ مَكَثَ
جَاثِيلِيقُ النَّصَارَى سَبْعِينَ سَنَةً وَكَانَ يَطْلُبُ الْاسْلَامَ وَيَطْلُبُ مَنْ يَتَحَجَّ عَلَيْهِ مِمَّنْ يَقْرَأُ
كُتُبَهُ وَيَغْرِفُ الْمُسِيحَ بِصَفَاتِهِ وَذَلِيلِهِ وَآيَاتِهِ قَالَ: وَغُرِّفَ بِذَلِكَ حَتَّى اشْتَهَرَ فِي
النَّصَارَى وَالْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودَ وَالْمُجْرُوسِينَ حَتَّى افْتَخَرَتْ بِهِ النَّصَارَى وَقَالَتْ: لَوْلَمْ يَكُنْ
فِي دِينِ النَّصَارَى إِلَّا بُرْيَةُ لَا جُزُّ أَنَا وَكَانَ طَالِبًا لِلْحَقِّ وَالْاسْلَامَ مَعَ ذَلِكَ وَكَانَتْ مَعَهُ
أُمَّرَأَةٌ تَحْدُمُهُ طَالَ مَكْثُونَهَا مَعَهُ وَكَانَ يُبَرِّئُ إِلَيْهَا صَفَاتَ النَّصَارَى وَصَفَاتَ حُجَّهَا قَالَ:
فَعْرَفَتْ ذَلِكَ مِنْهُ فَضَرَبَتْ بُرْيَةَ الْأَمْرَ ظَهِيرَ الْبَطْنَ وَأَقْبَلَ يَسْأَلُ فِرْقَ الْمُسْلِمِينَ وَ
الْمُخْتَلِفِينَ فِي الْاسْلَامِ مَنْ أَغْلَمَكُمْ؟ وَأَقْبَلَ يَسْأَلُ عَنْ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَنْ صُلْحَانِهِمْ وَ
عُلَمَائِهِمْ وَأَهْلِ الْحِجَّةِ مِنْهُمْ وَكَانَ يَسْتَشْرِئُ فِرْقَةً لَا يَجِدُ عِنْدَ الْقَوْمِ شَيْئًا وَقَالَ: لَوْ
كَانَتْ أَنْتُمْ كُمْ أَتَمَّةً عَلَى الْحَقِّ لَكَانَ عِنْدَكُمْ بَعْضُ الْحَقِّ فَوْصَفَتْ لَهُ الشِّيْعَةُ وَوُصِّفَ لَهُ
هِشَامُ بْنُ الْحَكْمَ

فَقَالَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: فَقَالَ لِي هِشَامٌ: يَئِنْمَا أَنَا عَلَى دُكَّانِي عَلَى بَابِ الْكُرْنَخِ
جَالِسٌ وَعِنْدِي قَوْمٌ يَتَزَرَّعُونَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا أَتَاهُ بِعْرَجُ النَّصَارَى مَعَهُ مَا بَيْنَ الْقَسْبَيْنِ إِلَى
غَيْرِهِمْ نَحْنُ مِنْ مِائَةِ رَجُلٍ عَلَيْهِمُ السُّوَادُ وَالْبَرَانِسُ وَالْجَاثِيلِيقُ الْأَكْبَرُ فِيهِمْ بُرْيَةُ حَتَّى
نَزَلُوا حَوْلَ دُكَّانِي وَجَعَلُ لِبُرْيَةَ كُرْسِيًّا يَجْلِسُ عَلَيْهِ فَقَامَتِ الْإِسْاقَةُ وَالرَّهَابَةُ عَلَى
عِصْبَتِهِمْ وَعَلَى رُؤُسِهِمْ بِرَأْسِهِمْ فَقَالَ بُرْيَةُ: مَا يَقْرِئُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ مِمَّنْ يُذَكِّرُ بِالْعِلْمِ
بِالْكَلَامِ إِلَّا وَقَدْ نَاظَرَهُ فِي النَّصَارَى فَمَا عَنْهُمْ شَيْءٌ وَقَدْ حَسْتَ نَاظِرَكَ فِي الْاسْلَامِ
قَالَ: فَصَاحَبَ هِشَامٌ فَقَالَ: يَا بُرْيَةُ إِنَّ كُنْتَ تُرِيدُ مِنِّي آيَاتٍ لِثَآيَاتِ الْمُسِيحِ فَلَيْسَ أَنَا
بِالْمُسِيحِ وَلَا مِثْلِهِ وَلَا أَدَانِيهِ ذَلِكَ رُوحٌ طَيِّبٌ حَمِيمٌ مُرْتَفَعٌ آيَاتُهُ ظَاهِرَةٌ وَغَلامَاتُهُ

بخش سی و هفتم

رَدَّكَسَانِيَ كَه مُعْتَقَدِنِد، خَدَا يَكِي از سَه مُعْبُود است
وَحَال آنَ كَه هِيج مُعْبُودِي هِجز خَدَايِي بِكَانِه نِيَست.

۱- هشام بن حکم گوید: یکی از رهبران اسقف‌های مسیحیان به نام «بریهه»، که هفتاد سال در این مقام بود - در جستجوی اسلام بود. او در پی کسی بود که کتابهای پیشینیان را خوانده و حضرت مسیح را به صفات، دلایل و آیاتش بشناسد، تاباوبه بحث و مناظره بپردازد.

راوی می‌گوید: بریهه به این امر معروف و مشهور شد و در میان مسیحیان مسلمانان، یهودیان و مجوسيان شهرت یافت تا جایی که مسیحیان به او افتخار می‌کردند و می‌گفتند: اگر در دین نصاراً کسی جز بریهه نبود، برای مابس بود. در عین حال او خواهان حق و اسلام بود. بالوزنی بود که به او خدمت می‌نمود، او سالهای طولانی با بریهه زندگی کرد و بریهه ناتوانی دین نصرانیت و دلیل آن را مخفیانه به او می‌گفت.

راوی می‌گوید: اوجون این مطلب را فهمید، این امر را در دلش نگاه داشت و نهایت دقت و جستجو و کاوش را نمود، پرسش از فرقه‌های اسلام و اختلاف کنندگانی را آغاز کرد، از پیشوایان مسلمانان، واژ صلحاء، علماء، و خردمندان آنان، سؤال می‌کرد که دانشمندترین شما کیست؟ او فرقه فرقه در جستجو بود، ولی چیزی از آن گروه‌نمی‌یافتد و می‌گفت: اگر پیشوایان شما پیشوایان بر حق بودند البته، در نزد شما بخشی از حق می‌بود. تا این که گروه شیعه را برای او توصیف کردد و وصف هشام بن حکم به گوش اورسید (که بسیار دانا است).

یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: هشام بن حکم به من گفت: «من در مغارۂ خویش در کرخ، در محلة بغداد نشسته بودم و گروهی در کنار من بودند که قرآن می‌خواندند، ناگاه عده‌ای از مسیحیان را دیدم که با او می‌آیند در میان آنها عده‌ای قسیس و برخی دیگر از پیشوایان نصاری - که در حدود صد تن بودند - به چشم می‌خورد. همه آنها لباس سیاه بر تن و بُرنس (کلاه مخصوص) بر سر داشتند. رهبر بزرگ آنان، بریهه بود، آنان در گردآگرد مغارۂ من ایستادند، برای بریهه صندلی قرار داده شد که بر آن بشنیدند و آشْفَهُوْ راهیان ایستادند و بر عصاهی خود تکیه دادند».

بریهه گفت: «در میان دانشمندان مسلمانان کسی بالقی نمانده است مگر آن که من طبق دین مسیحی با او مباحثه و گفتگو کردم و آنان پاسخی نداشتند، اینک آدمهایم که با تودیرباره دین اسلام مناظره کنم».

قائمة قال بُريَّةُهُ: فَأَعْجَبَنِي الْكَلَامُ وَالْوُضْفُ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّ أَرْدَتُ الْحِجَاجَ فَهَا هُنَا.
 قَالَ بُريَّةُهُ: نَعَمْ فَإِنِّي أَشَّالُكَ مَا نِسْبَتْ لَكُمْ هَذَا مِنَ الْمُسِيحِ نِسْبَةَ الْإِنْدَانِ؟ قَالَ
 هِشَامٌ بْنُ عَمْ جَدِّهِ [لَا مِهِ] لَاهُ مِنْ وَلْدِ إِسْحَاقَ وَمُحَمَّدٌ مِنْ وَلْدِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ بُريَّةُهُ وَ
 كَيْفَ نِسْبَتْ إِلَى أَبِيهِ؟ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّ أَرْدَتُ نِسْبَتْهُ عِنْدَكُمْ أَخْبَرْتُكَ وَإِنَّ أَرْدَتُ نِسْبَتَهُ عِنْدَنَا
 أَخْبَرْتُكَ قَالَ بُريَّةُهُ: أُرِيدُ نِسْبَتَهُ عِنْدَنَا وَظَنَّتُ أَنَّهُ إِذَا نِسْبَتْهُ نِسْبَتَنَا أَغْلِبَهُ قُلْتَ: فَإِنْسَبْهُ
 بِالنِّسْبَةِ الَّتِي نِسْبَتْهُ بِهَا قَالَ هِشَامٌ: نَعَمْ تَقُولُونَ: إِنَّهُ قَدِيمٌ مِنْ قَدِيمٍ فَأَيُّهُمَا الْأَبُ وَأَيُّهُمَا
 الْأَبْنَى؟ قَالَ بُريَّةُهُ: الَّذِي نَزَّلَ إِلَى الْأَرْضِ الْأَبْنَى قَالَ هِشَامٌ: الَّذِي نَزَّلَ إِلَى الْأَرْضِ الْأَبُ قَالَ
 بُريَّةُهُ: الْأَبْنَى رَسُولُ الْأَبِ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّ الْأَبَ أَحَقُّكُمْ مِنَ الْأَبِينِ؛ لَأَنَّ الْخَلْقَ خَلْقُ الْأَبِ قَالَ
 بُريَّةُهُ: إِنَّ الْخَلْقَ خَلْقُ الْأَبِ وَخَلْقُ الْأَبِنِ قَالَ هِشَامٌ: مَا مَنَّهُمَا أَنْ يَنْزَلَا جَمِيعًا كَمَا خَلَقَا
 إِذَا اشْتَرَ كَانَ قَالَ بُريَّةُهُ: كَيْفَ يَشْرَكَانِ وَهُمَا شَيْءٌ وَاحِدٌ إِنَّمَا يَمْتَرِقُانِ بِالْأَسْمَاءِ قَالَ
 هِشَامٌ إِنَّمَا يَجْتَمِعُانِ بِالْأَسْمَاءِ قَالَ بُريَّةُهُ: جَهَلْ هَذَا الْكَلَامَ قَالَ هِشَامٌ: عُرِفَ هَذَا الْكَلَامُ
 قَالَ بُريَّةُهُ: إِنَّ الْأَبَنَ مُتَصَّلٌ بِالْأَبِ قَالَ هِشَامٌ: إِنَّ الْأَبَنَ مُتَقْصِلٌ مِنَ الْأَبِ قَالَ بُريَّةُهُ: هَذَا
 خَلْفُ مَا يَقُولُهُ النَّاسُ قَالَ هِشَامٌ: إِنْ كَانَ مَا يَقُولُهُ النَّاسُ شَاهِدًا لَنَا وَعَلَيْنَا فَقَدْ غَلَبْتُكَ
 لَا إِنَّ الْأَبَ كَانَ وَلَمْ يَكُنِ الْأَبْنُ تَقُولُ: هَكَذَا يَا بُريَّةُ؟ قَالَ: مَا أَقُولُ: هَكَذَا، قَالَ: فَلِمْ
 اشْتَهِدْتَ قَوْمًا لَا تَقْبِلُ شَهَادَتَهُمْ لِنَفْسِكَ قَالَ بُريَّةُهُ: إِنَّ الْأَبَ اسْمُ وَالْأَبْنَى اسْمٌ يَقْدِرُ بِهِ
 الْقَدِيمُ قَالَ هِشَامٌ: الْأَنْسَمُانَ قَدِيمًا كَقَدْمِ الْأَبِ وَالْأَبْنَى؟ قَالَ بُريَّةُهُ: لَا وَلَكِنَّ الْأَشْمَاءَ
 مُخْدَثَةٌ قَالَ: فَقَدْ جَعَلْتَ الْأَبَ ابْنَاهُ وَالْأَبْنَى إِنَّمَا إِنْ كَانَ الْأَبْنُ أَخْدَثَ هَذِهِ الْأَشْمَاءَ دُونَ الْأَبِ
 هُوَ الْأَبُ وَإِنْ كَانَ الْأَبَ أَخْدَثَ هَذِهِ الْأَشْمَاءَ دُونَ الْأَبِنِ هُوَ الْأَبُ وَالْأَبْنُ أَبُ وَلَيْسَ
 هَاهُنَا ابْنُ قَالَ بُريَّةُهُ: إِنَّ الْأَبَنَ اسْمٌ لِلرُّوحِ حِينَ نَزَّلَتِ إِلَى الْأَرْضِ قَالَ هِشَامٌ: فَحِينَ لَمْ
 تَنْزَلِ إِلَى الْأَرْضِ فَاسْمُهَا مَا هُوَ؟ قَالَ بُريَّةُهُ: فَاسْمُهَا ابْنُ تَرْزَّلَتْ أَوْ لَمْ تَنْزَلْ قَالَ هِشَامٌ:
 فَقَبِيلَ النُّزُولِ هَذِهِ الرُّوحُ كُلُّهَا وَاحِدَةٌ وَاسْمُهَا اثْنَانٌ قَالَ بُريَّةُهُ: هِيَ كُلُّهَا وَاحِدَةٌ رُوحٌ
 وَاحِدَةٌ قَالَ: قَدْ رَضِيَتِ أَنْ تَجْعَلَ بَعْضَهَا ابْنًا وَبَعْضَهَا أَبًاءً قَالَ بُريَّةُهُ: لَا إِنَّ اسْمَ الْأَبِ وَ
 اسْمَ الْأَبْنَى وَاحِدٌ قَالَ هِشَامٌ: فَالْأَبْنَى أَبُو الْأَبِ وَالْأَبُ أَبُو الْأَبْنَى وَالْأَبْنُ وَاحِدٌ

قَالَتِ الْإِسْاْقَةُ بِلِسَانِهَا لِبُريَّةَهُ: مَا مَرِبَكَ مِثْلُ ذَاقْطَنَوْمَ.

فَتَحْيَيْرُ بُريَّةَهُ وَدَهْبَ لِيَقُومَ فَتَعْلَقَ بِهِ هِشَامٌ قَالَ: مَا يَمْنَكُ مِنَ الْإِسْلَامِ؟ أَفِي قَلْبِكِ

راوی می‌گوید: «هشام بن حکم از این سخن خنده داشت و گفت: ای بریهه! اگر از من معجزاتی را چون معجزات حضرت مسیح، می‌خواهی من نه مسیح و نه مانند او، و نه می‌توانم به او نزدیک شوم. آن حضرت روحی است پاک و باکریه، لاغر و نهی (از زایل نفسانی)، میان برآمده که آیاتش ظاهر و هوبدا و علاماتش قائم و بربرا است»؛ بریهه گفت: «از این کلام وصف تو خوش آمد». هشام گفت: «(اما) اگر می‌خواهی گفتگو کنی، (من) اینجا (آمده‌ام)». بریهه گفت: «أری، من از تو می‌پرسم که نسبت و نزد پیامبر شما ز حضرت مسیح به نسبت ابدان، چه نسبت است و چه خوبی دارند؟» هشام گفت: «پیامبر ما پسر عمومی جذ [مادری] حضرت عیسی مطیع است، چراکه او از فرزندان اصحاب مطیع است و محتد از فرزندان اسماعیل مطیع». بریهه گفت: «چگونه اورا به پدرش که به زعم آنها خداست. نسبت می‌دهی؟»

هشام گفت: «اگر نسب او را که در پندر شمام است، می‌خواهی شما را آگاه می‌کنم و اگر نسبش را به اعتقاد ما می‌خواهی، باز توار آگاه می‌کنم»؛ بریهه گوید: «من نسبش را به اعتقاد خودمان خواستم و گمان کردم که هرگاه هشام آن حضرت راطبیق اعتقاد ما نسبت دهد بر او پیروز خواهم شد، از این رو، گفتم: نسب آن حضرت راطبیق اعتقاد ما بیان کن»؛ هشام گفت: «أری، شمامی گویید: حضرت عیسی قدیمی است از قدیم. پس کدام یک از این دو قدیم، پدر است و کدام پک پسر؟»؛ بریهه گفت: «آن که به سوی زمین فرود آمده، پسر است». هشام گفت: «آن که به سوی زمین فرود نیافرود است، پدر است؟»؛ بریهه گفت: «پسر فرستاده پدر است». هشام گفت: «پدر از پسر استوار است، زیراکه آفریدگان، آفریده پدرند». بریهه گفت: «آفریدگان، بریهه گفت: «چگونه مشترک باشند در حالی که این دو یک چیزند، تنها به نام از یکدیگر جدایی شوند؟»؛ هشام گفت: «تنها به نام با یکدیگر اجتماع می‌کنند». بریهه گفت: «این کلام مجھول است (معنای آن فهمیده نمی‌شود)». هشام گفت: «این کلام معروف است (همه آن رامی فهمند)». بریهه گفت: «پسر به پدر پیوسته است». هشام گفت: «پسر از پدر جدا است». بریهه گفت: «این خلاف آن چیزی است که مردم آن را تعلق می‌کنند و می‌فهمند». هشام گفت: «اگر آنچه مردم آن را تعلق می‌کنند گواه برای ما و پیر ما باشد من بر تو پیروز شدم، چراکه پدر بود، ولی پسر نبود. پس ای بریهه اتواین چنین می‌گویی؟»؛ گفت: «نه، من چنین نمی‌گویم». هشام گفت: «پس جراگوهی را، که گولهی آنها را برای خودت نمی‌پذیری، گواه فرار می‌دهی». بریهه گفت: «پدر نامی است و پسر نامی دیگر که قدمی تو اند خان کند». هشام گفت: «این دو نام قدیم‌اند، چون قدم پدر و پسر؟»؛ بریهه گفت: «نه، ولیکن نامها حداثت‌اند». هشام گفت: «پس پدر را پسر و پسر را پدر فرار دادی، اگر پسر این نامها را حداثت کرده نه پدر. پس او پدر است و پسر، پدر و در اینجا پسر این نسبت». بریهه گفت: «پسر نامی برای روح لست انتگاه که به سوی زمین فرود آمد». هشام گفت: «پس در آن هنگام که به سوی زمین فرود نیافرده بود، نامش چه بود؟»؛ بریهه گفت: «نامش پسر بود، خواه فرود آمده بود و خواه فرود نیافرده بود». هشام گفت: «پس پیش از فرود آمدن این روح همه آن یکی بود، و نامش دوناتبود». بریهه گفت: «همه آن یکی و یک روح بود». هشام گفت: «راضی شدی که برخی را پسر و برخی دیگر را پدر فرار دهی». بریهه گفت: «نه، زیراکه نام پدر و نام پسر یکی است». هشام گفت: «بنابراین، پسر، پدر پدر و پدر، پدر پسر است، در نتیجه پسر یکی است. اسقفاها را و بربه کردند و با

حَزَارَةُ فَقَهَا وَإِلَّا سَأَلَتُكُمْ عَنِ النَّصْرَانِيَّةِ مَسَالَةً وَاحِدَةً تَبَسَّطُ عَلَيْهَا لَيْلَكُ هَذَا فَتُضَيِّعُ وَلَيْسَ لَكُمْ هِمَةُ غَيْرِي قَالَ الْأَسَاقِفَةُ: لَا تُرِدُ هَذِهِ الْمَسَالَةَ لَغَلَّهَا تُشَكِّكُكُمْ قَالَ بُرْيَهُمْ: فَقَهَا يَا أَبَا الْحَكْمِ.

قَالَ هِشَامٌ: أَفَرَأَيْتَكَ الابنَ يَعْلَمُ مَا عِنْدَ الابِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ أَفَرَأَيْتَكَ الابِ يَعْلَمُ كُلَّ مَا عِنْدَ الابنِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَفَرَأَيْتَكَ تُخْبِرُ عَنِ الابنِ أَيْقَدُرُ عَلَى حَمْلِ كُلِّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ الابِ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَفَرَأَيْتَكَ تُخْبِرُ عَنِ الابِ أَيْقَدُرُ عَلَى كُلِّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ الابنِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ هِشَامٌ: فَكَيْفَ يَكُونُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا إِنَّ صَاحِبَهُ وَهُمَا مُتَسَاوِيَانِ وَكَيْفَ يَظْلِمُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ؟ قَالَ بُرْيَهُمْ: لَيْسَ مِنْهُمَا ظَلْمٌ قَالَ هِشَامٌ: مِنَ الْحَقِّ يَئْنُهُمَا أَنْ يَكُونُ الابنُ أَبُ الابِ وَالابُ أَبُ الابنِ بَثُ عَلَيْهَا يَا بُرْيَهُمْ!

وَالْفَرَقُ النَّصَارَى وَهُمْ يَتَمَنُونَ أَنْ لَا يَكُونُوا رَأْوِا هِشَاماً وَلَا أَصْحَابَهُ قَالَ: فَرَجَعَ بُرْيَهُمْ مُعْتَدِلاً حَتَّى صَارَ إِلَى مَثَبِّلِهِ فَقَالَتْ امْرَأَهُ الَّتِي تَخْدُمُهُ: مَا لِي أَرَأَكَ مُعْتَدِلاً مُعْتَدِلاً؟ فَحَكَ لَهَا الْكَلَامُ الَّذِي كَانَ يَتَبَاهَى وَبَيْنَ هِشَامَ فَقَالَتْ لِبُرْيَهُمْ: وَيُسَخِّكَ أَتَرِيدُ أَنْ تَكُونَ عَلَى حَقٍّ أَوْ عَلَى باطِلٍ؟ فَقَالَ بُرْيَهُمْ: بَلْ عَلَى الْحَقِّ فَقَالَتْ لَهُ: أَنْتَمَا وَجَدْتُ الْحَقَّ فَمِلِإِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَاللَّبْجَاجَةَ؛ فَإِنَّ اللَّبْجَاجَةَ شَكُّ وَالشُّكُّ شُوُمٌ وَأَهْلُهُ فِي التَّارِيَخِ فَصَوْبُ قَوْلَهَا وَغَرَمٌ عَلَى الْفُدُوِّ عَلَى هِشَامَ قَالَ: فَعَدَا عَلَيْهِ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا هِشَامُ أَلَكَ مَنْ تَصْدِرُ عَنْ رَأْيِهِ وَتَرْجِعُ إِلَى قَوْلِهِ وَتَدِينُ بِطَاغِيَتِهِ؟ قَالَ هِشَامٌ: نَعَمْ يَا بُرْيَهُمْ قَالَ: وَمَا صِفَتُهُ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي نَسِيَّهِ أَوْ فِي دِينِهِ؟ قَالَ: فِيهِمَا جَمِيعًا صِفَةٌ نَسِيَّةٌ وَصِفَةٌ دِينِهِ قَالَ هِشَامٌ: أَمَّا النَّسِيَّ خَيْرُ الْأَنْسَابِ: رَأْسُ الْعَرَبِ وَصَفْوَةُ قُرَيْشٍ وَفَاضِلُ بْنِي هَاشِمٍ كُلُّ مَنْ نَازَعَهُ فِي نَسِيَّهِ وَجَدَهُ أَفْضَلُ مِنْهُ؛ لَأَنَّ قُرَيْشًا أَفْضَلُ الْعَرَبِ وَبَيْنِ هَاشِمٍ أَفْضَلُ قُرَيْشٍ وَأَفْضَلُ بْنِي هَاشِمٍ خَاصُّهُمْ وَذِيَّهُمْ وَشَيْدُهُمْ وَكَذِيلُكَ وَلُلُّ الشَّيْدَ أَفْضَلُ مِنْ وُلُلُّ غَيْرِهِ وَهَذَا مِنْ وُلُلُّ السَّيْدِ قَالَ فَصِفَ دِينِهِ قَالَ هِشَامٌ: شَرِائِعَهُ أَوْ صِفَةَ بَدْنِهِ وَطَهَارَتِهِ؟ قَالَ: صِفَةَ بَدْنِهِ وَطَهَارَتِهِ.

قَالَ هِشَامٌ: مَفْضُومٌ فَلَا يَعْصِي وَسَخِيٌّ فَلَا يَتَخَلُّ شَجَاعٌ فَلَا يَجْبِنُ وَمَا اسْتُوْدَعَ مِنَ الْأَلْيَمِ فَلَا يَبْهَلُ حَافِظَ الْلَّدُنِ قَاتِمٌ بِمَا فَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِثْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَامِعُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ

زبان خود گفتند: هرگز چنین صحنه‌ای برای توبیش نیامده بود و به چنین کسی برخورد بودی، برخیز! بریهه سرگردان شد و خواست برخیزد، هشام به او در آویخت و گفت: «چه مانع است که دین اسلام پیدا بیری؟ آیا در دلت دردی است؟ پس آن را بگو و گزنه در مورد مسیحیت پرسشی کنم که امشب را با آن سپری کنی و به هنگام صحبت و مقصودی غیر از من نداشته باشی». اسقفا گفتند: «باخس این مسأله را نه که شاید تو را در شک اندارد.

بریهه گفت: «ای ابا الحکم! آن مسأله را بپرس!» هشام گفت: «آیا آنچه در نزد پدر است، پسر من دارد؟» بریهه گفت: «آری!» هشام گفت: «پس به نظر تو پدر آنچه را که پسر من دارد، آگاه است؟» بریهه گفت: «آری!» هشام گفت: «آیا به نظر تو پسر بر همه آنچه پدر بر آن فترت دارد، قدرت دارد؟» بریهه گفت: «آری!» هشام گفت: «ابا به نظر تو پدر قدرت دارد بر همه آنچه پسر بر آن فترت دارد؟» بریهه گفت: «آری!» هشام گفت: اپس چگونه یکی از این دو، پسر صاحب خود باشد در حالی که هر دو برابرند؟ و چگونه یکی از آنها بر صاحب خود ستم می‌کند؟» بریهه گفت: «بن آنها ستمی نیست». هشام گفت: «از جمله حق در میان آنان این که: پسر، پدر پدر و پدر، پسر پسر باشد. ای بریهه! روی این مسأله شب را سپری کن و تمام شب در آن فکر کن!»

مسیحیان متفرق شدند و آرزوی کردند که ای کاش هشام و اصحاب اوراندیده بودند. روی می‌گوید: پس بریهه غمگین و اندوهناک به خانه‌اش برگشت، وقتی وارد خانه شد، همسرش - که او را خدمت می‌کرد - گفت: «جز اندوهناک و غمگین هستی؟» بریهه سخنانی را که در میان او و هشام واقع شده بود، برای او بازگردید. همسرش گفت: «اوای بر تو! آیا می‌خواهی بر حق باشی یا بر باطل؟» بریهه گفت: «بلکه می‌خواهم بر حق باشم!» همسرش گفت: «ادر هر جا و هر زمان که حق را یافته به سوی آن میل کن و از سنجید و لجاجت (بی جا) برھیز، زیرا که سنجید و لجاجت، شک است، و شک شوم و نامبارک و اهل آن در آتش دوزخ‌اند». بریهه گفتار همسرش را پذیرفت و تصمیم گرفت بامدادان نزد هشام برود. بامدادان، بدون این که کسی از یارانش با او باشد.

نزد هشام رفت و گفت: «ای هشام! آیا تو کسی داری که رأی او را بگیری و به سخن او بازگردی و به اطاعت او اعتقاد کنی؟» هشام گفت: «آری! ای بریهه!» بریهه گفت: «او را برای من توصیف کن!» هشام گفت: «تسویش را یا دینش را!» بریهه گفت: «هم دین و هم نسبش را وصف کن!» هشام گفت: «نسب او بهترین نسیها است، چرا که رأس عرب، برگزیده فریش، فاضل بنی هاشم است. هر که در نسبش با او ممتازه کند، او را خود فاضل تر باید، زیرا که فریش، فاضل ترین عربند و بنی هاشم از همه فریش فاضل ترند و فاضل ترین بنی هاشم، خاص، دین و سید و آقای آنهاست. و همچنین فرزندان سید برتر از فرزندان غیر سید هستند و او از فرزندان سید و آقای آنهاست.» بریهه گفت: «دبنتش را توصیف کن!» هشام گفت: «شریعت‌های او را توصیف کنم، یا صفت بدن و ظهارش را!» بریهه گفت: «دبند و ظهارش را وصف کن!»

هشام گفت: «او معصوم است که گناه نمی‌کند، سخاوت دارد که بخل نمی‌ورزد، شجاع و دلیری است

يَخْلُمُ عِنْدَ الْفَضْبِ وَ يَنْصُفُ عِنْدَ الظَّلْمِ وَ يُعِينُ عِنْدَ الرَّضَا وَ يَنْصُفُ مِنَ الْوَلَى وَ الْعَدُو وَ
لَا يَشَالُ شَطَطاً فِي عَدُوٍّ وَ لَا يَمْنَعُ إِفَادَةً وَ لِيَهُ يَعْمَلُ بِالْكِتَابِ وَ يَحْدُثُ بِالْأَغْجُونَاتِ مِنْ
أَهْلِ الطَّهَارَاتِ يَنْكِي قَوْلَ الْإِثِيمِ الْأَصْفَيَاءِ لَمْ تَنْقُضْ لَهُ حَجَّةٌ وَ لَمْ يَجْهَلْ مَسَالَةً يُقْتَيَ فِي
كُلِّ سُنَّةٍ وَ يَجْلُو كُلَّ مُذْهَمَةٍ قَالَ بُرْيَهُ: وَصَفتَ التَّسْبِيحَ فِي صَفَاتِهِ وَ أَشْبَهَ بِحَجَّجَهِ وَ
آيَاتِهِ إِلَّا أَنَّ السَّخْنَ يَا بْنَ عَنْ شَخْصِهِ وَ الْوَضْفَ قَائِمٌ بِوَضْفِهِ فَإِنْ يَضْدُقُ الْوَضْفُ ثُوَّمَنْ
بِالْشَّخْصِ.

قَالَ هِشَامٌ: إِنْ تُؤْمِنْ تَرْزُّدٌ وَ إِنْ تَسْعَ الْحَقَّ لَا تُؤْتَبْ ثُمَّ قَالَ هِشَامٌ: يَا بُرْيَهُ مَا مِنْ
حَجَّةٍ أَقَامَهَا اللَّهُ عَلَى أَوْلَ حَلْقِهِ إِلَّا أَقَامَهَا عَلَى وَسْطِ خَلْقِهِ وَ أَخِيرَ حَلْقِهِ فَلَا تَبْطَلُ
الْحَجَّجُ وَ لَا تَدْهَبُ الْمِلَلُ وَ لَا تَنْهَبُ السُّنْنَ قَالَ بُرْيَهُ: مَا أَشْبَهَ هَذَا بِالْحَقِّ وَ أَفْرَيْهُ مِنَ
الصَّدْقِ وَ هَذِهِ صِفَةُ الْحُكْمَاءِ يَقِيمُونَ مِنَ الْحُجَّةِ مَا يَنْتَفَعُونَ بِهِ الشُّبُّهَةُ قَالَ هِشَامٌ: نَعَمْ.
فَأَرْتَ خَلَا حَتَّى أَتَيْتَ الْمَدِينَةَ وَ الْمَرْأَةَ مَعْهُمَا وَ هُمَا يُرِيدَانِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرَ فَلَقِيَاهُ
مُوسَى جَعْفَرَ عَلِيهِ السَّلَامُ فَحَكَى لَهُ هِشَامُ الْحِكَايَةَ.

فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلِيهِ السَّلَامُ: «يَا بُرْيَهُ كَيْفَ عَلِمْتَ بِكَتَابِكِ؟» قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ
قَالَ: «كَيْفَ تَقْتَلُكَ بِتَأْوِيلِهِ؟» قَالَ: مَا أَوْتَنَّنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ: فَإِنَّدَّا مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلِيهِ
بِقِرَاءَةِ الْأَنْجِيلِ قَالَ بُرْيَهُ: وَالْعَسْبِيُّ لَقَدْ كَانَ يَقْرَأُهُكُنَا وَ مَا قَرَأَهُدُهُ الْقِرَاءَةُ إِلَّا التَّسْبِيحُ
ثُمَّ قَالَ بُرْيَهُ: إِنَّكَ أَكْتُ أَطْلَبُ مِنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ: فَأَمَنْ وَ حَسْنٌ إِيمَانُهُ وَ
آمَنَتِ الْمَرْأَةُ وَ حَسْنٌ إِيمَانُهَا.

قَالَ: فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرْيَهُ وَ الْمَرْأَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرِ وَ حَكَى هِشَامُ الْحِكَايَةَ وَ
الْكَلَامُ الَّذِي حَرَى بَيْنَ مُوسَى عَلِيهِ السَّلَامُ وَ بُرْيَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرُ: (ذُرْيَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ) (١) فَقَالَ بُرْيَهُ: جَعَلْتُ فِي الدَّارِ أَنِّي لَكُمُ الْئُزُورَةُ وَ الْأَنْجِيلُ وَ كُلُّ
الْأَنْبِيَاءِ؛ قَالَ: هَيْ عَنْدَنَا وَرَاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ تَقْرُؤُهَا كَمَا قَرْءُوهَا وَ تَقْوِلُهَا كَمَا قَالُوهَا إِنَّ
اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يَشَالُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي» فَلَرِمَ بُرْيَهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرِ
حَتَّى مَاتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرُ ثُمَّ لَرِمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ عَلِيهِ السَّلَامُ حَتَّى مَاتَ فِي زَمَانِهِ فَمَسَّهُ بِيَدِهِ وَ

که (ازکسی) نمی‌ترسد، آنچه از علم به او سپرده شده، جاگل نیست که نداند، حافظ دین است و به آنچه برآ واجب شده، بربا دارند است. از عنتر و فرزندان پیامبران و جامع علم همه پیامبران است. به هنگام خشم برذبار است. به هنگام ستم انصاف می‌دهد و به هنگام نیاز مردم را باری می‌نماید و نسبت به دوست و دشمن منصف است و از دوستش جور و دروغی را در مورد دشمنش قبول نمی‌کند و دوستش را از بهره بردن منع نمی‌فرماید. به کتاب خدا عمل می‌کند و چیزهای شگفتی می‌گوید. اهل پاکی‌ها است، گفتار پیشوایان برگزیدگان را حکایت می‌فرماید، هیچ حقیقتی برای او شکسته و باطل نشده است و هیچ مساله‌ای نمانده که جوابش راندند. در مورد هر سنت و طریقه‌ای فتوای می‌دهد و هر گمراهی را (از گمراهی) ترجات می‌بخشد.

بریهه گفت: دویزگی‌های حضرت مسیح صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف کردی و اورابا حاجت‌ها، نشانی‌ها و معجزاتش اثبات کردی. جز آن که شخصیت این، از شخصیت آن حضرت جداست، ولی این توصیف به وصفش بربا است. پس اگر این وصف راست باشد، ما به این شخص ایمان می‌آوریم، هشام گفت: اگر ایمان بباوری هدایت یاقوتی و اگر از حق پیروی کنی کسی نمی‌تواند تو را سرزنش کند. آن گاه هشام گفت: «ای بریهه! هیچ حقیقتی نیست که خدا آن را بر نخستین افریدگانش اقامه نموده، مگر آن که آن را بر آفریدگان وسطی و آخری اقامه فرموده است. پس حاجت‌ها باطل نمی‌شود، ملت‌ها صایع نمی‌شود و ستّه‌ای بین نمی‌رود».

بریهه گفت: «این سخن چه بسیار به حق شباهت دارد؟ و چه به راستی نزدیک است؟ و این صفت، صفت حکیمان است که حقنی حاجت اقامه کنند، دلیل هایی می‌آورند که شبهه را تابود می‌سازد». هشام گفت: «أری! ایشان به اتفاق هم - که همسر بریهه نیز همراهشان بود - به طرف مدینه حرکت کرددند و می‌خواستند خدمت امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم برسند که امام کاظم صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کرددند. هشام این حکایت را برای حضرت بازگو کرد. وقتی سخشن به پایان رسید، امام کاظم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای بریهه! ادناش توبه کتاب خودتان انجیل جگونه است؟ آیا به طور کامل ازان آگاهی داری؟» بریهه عرض کرد: «من از آن آگاهم». حضرت فرمود: «آیا به تاویل و تفسیر آن اعتماد داری؟» عرض کرد: «به خود اعتماد دارم که از آن آگاهم». هشام می‌گوید: «امام کاظم صلی الله علیه و آله و سلم شروع به خواندن انجیل کرد»، بریهه گفت: «بی تردید مسیح این گونه می‌خواند و این فرائت را جز مسیح کسی نخواند». آن گاه بریهه گفت: «مدت پنجاه سال است که در جستجوی تو، یا مانند تو بودم». هشام می‌گوید: «بریهه و همسرش ایمان اوردند و ایمان نیکویی داشتند». راوی می‌گوید: «آنگاه هشام، بریهه به همراه همسرش خدمت امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم شریفیاب شدند و هشام گفتگویی را که بین امام کاظم صلی الله علیه و آله و سلم و بریهه انجام شد، بازگو کرد. امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فرزندانی چند که برخی از ایشان از بعضی دیگرند و خداوند شنا و داناست. بریهه عرض کرد: «هدایت شوم از کجا شما نوارات، انجیل و کتابهای پیامبران را می‌دانید؟» حضرت فرمود: «اینها در نزد ماست و از آنها به ما به اirth رسیده است. آنها را می‌خواهیم چنانکه آنان می‌خوانند و آنها را می‌گوییم و تفسیر می‌کنیم، چنانکه آنان می‌گفتند. به راستی که خداوند در زمین خود حقیقتی دهد که از چیزی سؤال شود، پس بگوید: نمی‌دانم».

٢٧. باب الرد على الذين قالوا: «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و / ٣٨٦

كُفْنَهُ بِيَدِهِ وَلَحَنَهُ بِيَدِهِ وَقَالَ: «هَذَا حَوَارِيٌّ مِنْ حَوَارِبِيِّ الْمَسِيحِ يَعْرِفُ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ»
قَالَ: فَتَمَنَّى أَكْثَرُ أَصْحَابِهِ أَنْ يَكُونُوا مِثْلَهُ.



الْمَسِيحُ الْمُصْرِفُ

آن گاه بریهه، همواره در خدمت امام صادق ع بود تا آن که حضرت از دنیا رحلت فرمود. سپس ملازم امام کاظم ع شد و در خدمتش بود تا در زمان آن حضرت از دنیا رفت و حضرت اورابه دست خود غسل نداد و به دست خود او را کفن پوشانید و به دست خود او را در بعد قرار داد و فرمود: «این یک حواری از حواریان حضرت مسیح است که حق او را بر خدامی شناخت»، روای می‌گوید: در این هنگام بود که بیشتر اصحاب آن حضرت ارزوکردنده که چون بریهه باشند.



٣٨. باب ذكر عظمة الله جل جلاله

١. أَبِي رَجَمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ وَغَيْرُهُ عَنْ خَلْفَ بْنِ حَمَادٍ عَنْ الْحُسْنَى بْنِ زَيْدِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ قَالَ: جَاءَتْ رَبِيعَ الْعَطَرَةِ الْخَوْلَاءَ إِلَى نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَنَاتِهِ وَكَانَتْ تَسْبِعُ مِنْهُنَّ الْعَطَرَ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهِيَ عِنْدُهُنَّ، فَقَالَ لَهُنَّا: إِذَا أَتَيْنَا طَابِتَ بِيُوتَكُ بِرِيحِكَ أَطْيَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: إِذَا يَبْشِّرُ فَأَخْسِنِي، وَلَا تَنْعِسِنِي؛ فَإِنَّهُ أَنْقُنَ وَأَبْقَى لِلْمَالِ، فَقَالَتْ: مَا جَئْنَ بِشَيْءٍ مِنْ يَبْشِّرِي، وَإِنَّمَا حَثَّنَا أَشَالَكَ عَنْ عَظَمَةِ اللَّهِ، فَقَالَ: جَلَ جَلَالُ اللَّهِ، سَاحِدُكَ عَنْ بَعْضِ ذَلِكَ قَالَ: «ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ يَمْنُ فِيهَا وَمَنْ عَلَيْهَا عِنْدَ الَّتِي تَحْتَهَا كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَهَاتَانِ وَمَنْ فِيهِمَا وَمَنْ عَلَيْهِمَا عِنْدَ الَّتِي تَحْتَهَا كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ وَالثَّالِثَةِ حَشِّ النَّهْرِ إِلَى السَّابِعَةِ، ثُمَّ تَلَّاهُذِهِ الْآيَةُ: (حَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهُنَّ) ^(١) وَالسَّبْعُ وَمِنْ فِيهِنَّ وَمِنْ عَلَيْهِنَّ عَلَى ظَهَرِ الدَّيْكِ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَالدَّيْكُ لَهُ جَنَاحٌ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ وَجَنَاحٌ بِالْمَغَارِبِ وَرِجْلَاهُ فِي الشَّخُومِ، وَالسَّبْعُ وَالدَّيْكُ بَمِنْ فِيهِ وَمِنْ عَلَيْهِ عَلَى الصَّخْرَةِ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَالسَّبْعُ وَالدَّيْكُ وَالصَّخْرَةُ بَمِنْ فِيهَا وَمِنْ عَلَيْهَا عَلَى ظَهَرِ الْحُوْنَ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَالسَّبْعُ وَالدَّيْكُ وَالصَّخْرَةُ وَالْحُوْنُ عِنْدَ الْبَخْرِ الْمُظْلِمِ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَالسَّبْعُ وَالدَّيْكُ وَالصَّخْرَةُ وَالْحُوْنُ وَالْبَخْرُ الْمُظْلِمُ عِنْدَ الْهَوَاءِ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَالسَّبْعُ وَالدَّيْكُ وَالصَّخْرَةُ وَالْحُوْنُ وَالْبَخْرُ الْمُظْلِمُ وَالْهَوَاءُ عِنْدَ التَّرْزِي كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، ثُمَّ تَلَّاهُذِهِ الْآيَةُ: (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا يَبْتَهِمَا وَمَا تَحْتَ التَّرْزِي) ^(٢) ثُمَّ انْقَطَعَ الْبَحْرُ وَالسَّبْعُ وَالدَّيْكُ وَالصَّخْرَةُ وَالْحُوْنُ وَالْبَخْرُ الْمُظْلِمُ وَالْهَوَاءُ وَالتَّرْزِي بَمِنْ فِيهِ وَمِنْ عَلَيْهِ عِنْدَ السَّمَاءِ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَهَذَا وَهَاتَانِ وَالسَّمَاءُ الدُّنْيَا وَمِنْ فِيهَا وَمِنْ عَلَيْهَا عِنْدَ الَّتِي قَوَّهَا كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَهَذَا وَهَاتَانِ السَّمَاءُ إِنْ عِنْدَ الثَّالِثَةِ كَحْلَقَةٌ فِي فَلَّةٍ قِيٍّ، وَهَذِهِ الثَّالِثَةُ وَمِنْ فِيهِنَّ وَمِنْ عَلَيْهِنَّ عِنْدَ

بخش سی و هشتم

بزرگی خدا

۱- حسن بن زید هاشمی گوید: امام صادق ع فرمود: زینب عطارة حولاه نزد زنان و دختران رسول خدا علیه السلام می‌آمد و به آنها عطر می‌فروخت. روزی رسول خدا علیه السلام وارد منزل شد و زینب نیز بود، حضرت به او فرمود: وقتی توبه نزد ما می‌آیی خانه‌ای ما خوشبو می‌شود؟ زینب عرض کرد: «خانه‌ای تو-یا رسول الله!- به بوی تو خوشبوتر است».

حضرت فرمود: وقتی عطر می‌فروشی، پس خوب بفروش و غش در معامله و خیانت نکن، چرا که این پاکیزه‌تر و نسبت به مال ماندگارتر است. عرض کرد: «من برای فروختن چیزی نیامده‌ام؛ بلکه آدمده‌ام از تو در مورد عظمت خدا پرسم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جلال و عظمت خدا بزرگتر است. به زودی برخی از آن امیری توبیان می‌کنم». امام صادق ع نقل کرد که پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «این طبقه زمین با هر که و هر چه در آن و بر روی آن است، نزد طبقه زمینی که زیر آن است، همچون حلقه‌ای است که در بیان قفری (بی آب و علف) افتاده باشد و این دوطبقه زمین و هر که در اینها و بر روی اینها است، نزد طبقه سوم که زیر اینها است، همچون حلقه‌ای است که در بیانی خشک افتاده باشد و همین طور است طبقه سوم ناطقه هفتمن. آن گاه این آبه را خواند که خداوند هفت آسمان و از زمین ماند آنها را آفرید. و هفت طبقه زمین و هر که در آنها و بر روی آنها است، بر پشت خروس همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علف افتاده باشد و آن خروس دو بال دارد. یک بالش در مشرق و بال دیگر کش در مغرب است و پاهایش در اصل زمین است و هفت طبقه زمین و خروس با هر که در آن و بر روی آن است، بر روی سنگ همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علف افتاده باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ با هر که در آن و بر روی آن است، بر پشت ماهی همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علف افتاده باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ و ماهی، نزد دریای تاریک همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک نزد هوا همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علفی افتاده باشد، و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوا نزد ثری. که خاک نمناک است. همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علفی افتاده باشد. آنگاه این آبه را خواند: «آنچه در آسمانها و زمین و میان آسمانها و زمین وزیر ثری است، از آن اوست اسپس خبر بریده شد. و هفت طبقه زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوا و ثری با هر که در آن و بر روی آن است، نزد آسمان (اول) همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علفی افتاده باشد و اینها (آنچه گفته شد) و آسمان دنبابا هر که در آن و بر روی آن است، نزد آسمانی که بالای آن است همچون حلقه‌ای است که در بیان بی آب و علفی افتاده باشد و اینها (آنچه ذکر شد) و این دو آسمان، نزد آسمان سوم

الرابعة كحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ، حَتَّى انتَهَى إِلَى السَّابِقَةِ، وَهَذِهِ الشَّيْءُ وَمِنْ فِيهِنَّ وَمِنْ غَلَبِهِنَّ عِنْدَ الْبَحْرِ الْمَكْفُوفِ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ كَحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ وَالْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ عِنْدَ جِنَالِ الْبَرَدِ كَحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلَاهَا هَذِهِ الْآيَةُ: (وَيَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِنَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ) ^(١).

وَهَذِهِ الشَّيْءُ وَالْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَجِنَالُ الْبَرَدِ كَحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ، وَهِيَ سَبْعُونَ الْفَ حِجَابٍ يَذْهَبُ نُورُهَا بِالْبَصَارِ، وَهَذِهِ الشَّيْءُ وَالْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَجِنَالُ الْبَرَدِ وَالْحُجْبُ عِنْدَ الْهَوَاءِ الَّذِي تَحَارُبُ فِيهِ الْقُلُوبُ كَحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ وَالشَّيْءُ وَالْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَجِنَالُ الْبَرَدِ وَالْحُجْبُ وَالْهَوَاءُ فِي الْكُرْسِيِّ كَحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلَاهَا هَذِهِ الْآيَةُ: (وَسَعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَوْدُهُ حَفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) ^(٢) وَهَذِهِ الشَّيْءُ وَالْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَجِنَالُ الْبَرَدِ وَالْحُجْبُ وَالْهَوَاءُ وَالْكُرْسِيُّ عِنْدَ العَرْشِ كَحَلْقَةٍ في فِلَّةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلَاهَا هَذِهِ الْآيَةُ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) ^(٣) مَا تَحْمِلُهُ الْأَمْلَاكُ إِلَيْقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا خَوْلٌ وَلَا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ».

٢. أبي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرِ بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرَ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَفَقَبَسْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَيْسِ مِنْ خَلْقِ جَدِيدٍ) قَالَ: «يَا جَابِرُ تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَنْشَى هَذَا الْخَلْقَ وَهَذَا الْعَالَمَ وَسَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ جَدَّ اللَّهُ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمَ وَجَدَّ خَلْقًا مِنْ غَيْرِ فُؤُلَّةٍ وَلَا إِنَاثٍ يَغْبُدُونَهُ وَيُوْحَدُونَهُ وَخَلَقَ لَهُمْ أَرْضًا غَيْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْلِيمُهُمْ وَسَمَاءً غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تَظْلِمُهُمْ لَمْكُلَّ تَرَى أَنَّ اللَّهَ أَنْتَأَخْلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَتَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَ كُمْ؛ بَلْ وَاللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ أَلْفَ عَالَمٍ وَأَلْفَ أَلْفَ آدَمٍ أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَأَوْلَىكَ الْأَدْمَيْنِ».

٣. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكْرَيَا قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ يَقْلُولٍ عَنْ نَصِيرِ بْنِ مُزَاجِ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ عَمْرُو سَعْدٍ

همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و این آسمان سوم و هر که در آن ویر روی آن است، نزد آسمان چهارم همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد تا آنکه به آسمان هفتم رسید و این هفت آسمان و هر که در آن ویر روی آنها است، نزد دریای مکفوف - که آن را از اهل زمین بازداشت‌ماند که برایشان فروند نیاید - همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف، نزد کوههای یخی همچون حلقه‌ای است که در بیابان قفری افتاده باشد. سپس این آیه را خواند: «وَخَدَا اَسْمَانَ اِزْكُوْهِيْ چَنْدَكَهْ در آن بیخ است، فرو می‌فرستد، و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای یخی، نزد حجایهای نور همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و آن، هفتاد هزار حجاب است که نور آنها دیده‌ها را کور می‌کند و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای یخی و حجایها، نزد هواي - که دلها در آن حیران می‌شود - همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای یخی و حجاب‌ها و هوانسبت به کرسی حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد. آنگاه این آیه را خواند: «کَرْسِي او آسمانها و زمین را فراگرفته و نگهداری آن دواو را به زحمت نمی‌اندازد، واوست بلند مرتبه بزرگوار»، و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای یخی و حجاب‌ها و هوا و کرسی، نزد عرش همچون حلقه‌ای است که در بیابان بی آب و علفی افتاده باشد. سپس این آیه را خواند: «خندای رحمانی که بر عرش استیلا دارد»، که فرشتگان عرش را بر نمی‌دارند، مگر به گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا حُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ۱

۲- جابر بن یزید گوید: از امام باقر ع در مورد این آیه پرسیدم که «ایما ماز آفرینش نخست در مانده‌ایم، بلکه ایشان در اشتباه و آشتفتگی از آفرینش تازه‌اند».

حضرت فرمود: «ای جابر! تأویل این آیه چنین است هنگامی که خداوندان خلق و این عالم را نابود کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن کند، عالمی را غیر از این عالم، از نو خلق کند و آفریدگانی را از نوبیافریند - بی آن که به وسیله نرها و ماده‌ها باشد -، که او را ببرستند و یگانه‌اش بدانند و برای آنان زمینی غیر از این زمین بیافریند که آنها تحمل کند و آسمانی غیر از این آسمان بیافریند که بر آنان سایه افکند. تو چنان می‌پنداری که خداوند جهانی جز این یک جهان نیافریده و چنان می‌پنداری که خدا آدمیانی را غیر از شما نیافریده است؟! آری، به خدا سوگند ای تردید خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را آفریده و تودر آخر آن عالم‌ها و آدمها هستی».

۳- زید بن وهب گوید: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ع از قدرت خدا. جلت عظمته - سؤال شد. حضرت برخاست و خطبه‌ای خواند و خدا راستوده و برای او تناکرد، بعد از آن فرمود: «به راستی که خدا

عَنْ أَبِي مَحْنَفِ لُوْطِينَ يَخْبِي عَنْ أَبِي مُنْصُورٍ عَنْ زَيْدِينَ وَهُبْ قَالَ: شَيْلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِلَّهِ عَنْ قُرْبَةِ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتْهُ فَقَامَ حَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَشَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَائِكَةُ لَوْ أَنَّ مَلَكًا مِنْهُمْ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَا وَسَعَتْهُ لِعَظَمِ حَلْقِهِ وَكَثْرَةِ أَجْنِحَتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَوْ كَلَّفْتُ الْجِنَّ وَالْأَنْسَ أَنْ يَصْفُوهُ مَا وَصَفُوهُ لِيَغْدِي مَا بَيْنَ مَفَاصِلِهِ وَحْسُنَ تَرْكِيبِ صُورَتِهِ وَكَيْفَ يُوَضِّفُ مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْ سَبْعَمِائَةِ عَامٍ مَا بَيْنَ رُكْبَتِهِ وَشَخْمَةِ أَذْنِهِ! وَمِنْهُمْ مَنْ يَسُدُّ الْأَفْقَ بِجَنَاحِهِ دُونَ عَظَمِ بَدْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ السَّمَاوَاتِ إِلَى حُجْزَتِهِ! وَمِنْهُمْ مَنْ قَدَمَهُ عَلَى غَيْرِ قَرَارِ فِي جَوَّ الْهَوَاءِ الْأَشْفَلِ وَالْأَرْضُونَ إِلَى رُكْبَتِهِ! وَمِنْهُمْ مَنْ لَوْ أَلْقَيْتُهُ فِي نُقْرَةِ إِنْهَامِهِ جَمِيعُ الْعِبَادَ لَوْسَعَتْهَا! وَمِنْهُمْ مَنْ لَوْ أَلْقَيْتُ السُّفْنَ فِي دُمُوعِ عَيْنِهِ لَجَرَّأَتْ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ؟ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

وَشَيْلَ لِلَّهِ عَنِ الْحُجَّبِ قَالَ: «أَوَّلُ الْحُجَّبِ سَبْعَةٌ غِلْظَكُلُّ حِجَابٌ مَسِيرَةُ خَمْسِيَّةٍ عَامٌ بَيْنَ كُلَّ حِجَابَتِيْنِ مِنْهَا مَسِيرَةٌ خَمْسِيَّةٌ عَامٌ وَالْحِجَابُ التَّالِيُّ سَبْعُونَ حِجَاباً بَيْنَ كُلَّ حِجَابَتِيْنِ مِنْهَا مَسِيرَةٌ خَمْسِيَّةٌ عَامٌ وَطُولُهُ خَمْسِيَّةٌ عَامٌ حَجَجَةُ كُلُّ حِجَابٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ قُوَّةُ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ قُوَّةُ الثَّقَلَيْنِ مِنْهَا ظَلَمَةٌ وَمِنْهَا نُورٌ وَمِنْهَا نَارٌ وَمِنْهَا دُخَانٌ وَمِنْهَا سَخَابٌ وَمِنْهَا بَرْقٌ وَمِنْهَا مَطَرٌ وَمِنْهَا رَغْدٌ وَمِنْهَا ضَوْءٌ وَمِنْهَا تَرْمُلٌ وَمِنْهَا جَبَلٌ وَمِنْهَا عَجَاجٌ وَمِنْهَا مَاءٌ وَمِنْهَا أَهَارٌ وَهِيَ حُجَّبٌ مُخْتَلِفَةٌ غِلْظَكُلُّ حِجَابٌ مَسِيرَةُ سَبْعينَ أَلْفَ عَامٌ ثُمَّ سَرَادِقُ الْجَلَالِ وَهِيَ سَبْعُونَ سَرَادِقٍ فِي كُلِّ سَرَادِقٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بَيْنَ كُلِّ سَرَادِقٍ وَسَرَادِقٍ مَسِيرَةُ خَمْسِيَّةٌ عَامٌ ثُمَّ سَرَادِقُ الْعِزَّ ثُمَّ سَرَادِقُ الْكَبِيرِ يَامِ ثُمَّ سَرَادِقُ الْعَظَمَةِ ثُمَّ سَرَادِقُ الْقَدَسِيِّ ثُمَّ سَرَادِقُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ سَرَادِقُ الْفَخْرِ ثُمَّ النُّورُ الْإِبَيْضُ ثُمَّ سَرَادِقُ الْوَحْدَانَيَّةِ وَهُوَ مَسِيرَةُ سَبْعينَ أَلْفَ عَامٌ فِي سَبْعينَ أَلْفَ عَامٌ ثُمَّ الْحِجَابُ الْأَعْلَى» وَأَنْقَضَ كَلَامَهُ لِلَّهِ وَشَكَّتْ قَوْلَهُ عُمَرُ: لَا يَقِيتُ لِيَوْمٍ لَا أَرَأَكُ فِيهِ يَا أَبا الْحَسَنِ.

٤. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَخْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكْيُ بْنُ أَخْمَدَ سَعْدَوْنِيَ الْبَرْدَاعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَدِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنَ عَبْدِ الْبَاقِي أَبُو عَمِيرٍ بِأَذَنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ الْبَرْدَاءَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمُسْنِمِ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنِي

را فرشته‌ای است که اگر فرشته‌ای از آنان به سوی زمین فرود آید، به جهت بزرگی جن و بسیاری بالهایش، زمین گنجایش او را ندارد. از جمله آنان فرشته‌ای است که اگر جن و انس مکلف به توصیف شوند، به جهت دوری ما بین مفاصل و بندوها و خوبی ترکیب صورتش نمی‌توانند اورا توصیف کنند و چگونه وصف شود فرشته‌ای از فرشتگانش، که ما بین دو گرفت و نرمه گوش‌های او هفت‌صد سال راه است. و از جمله آنان فرشته‌ای است که افق آسمان را قطع نظر از بزرگی بینش. به بالی از بالهایش می‌پندد و پر می‌کند، و از جمله آنان فرشته‌ای است که آسمان‌ها تابند کمر اوست و از جمله آنان فرشته‌ای است که پایش بر چیزی قرار و آرام ندارد، بلکه در هوای پایین‌تر ایستاده و زمین‌ها تازوهای اوست و از جمله آنان فرشته‌ای است که اگر همه آبها در گودی انگشت‌ابهامش ریخته شود، گنجایش آنها را دارد و از جمله آنان فرشته‌ای است که اگر کشته‌ها در اشک‌های چشمها بیش انداخه شود، روزگارهای زیادی روان گردد. فتیارک الله احسن الخالقین ۴.

واز حضرت در مورد حجاب‌ها سؤال شد. فرمود: «اول حجابها هفت حجاب است که بزرگی هر حجابی پانصد سال راه است که از حجابی تا حجابی دیگر پانصد سال راه است و حجاب سوت هفتاد حجاب است که میان هر دو حجاب به مسافت پانصد سال راه و طلوش پانصد سال راه است. دریان‌های هر حجابی هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را در بانی می‌کنند. نیروی هر فرشته از آنان با نیروی شفین (جن و انس) برابر می‌کند. از جمله آن حجابها، حجاب ظلمت و تاریکی، حجاب نور و روشی، حجاب آتش، حجاب دود، حجاب ابر، حجاب برق، حجاب آب و حجاب جویه است. و اینها حجاب‌های گوناگونی هستند که بزرگی هر حجابی هفتاد هزار سال راه است. بعد از آن، سراپرده‌های جلال است که هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده، هفتاد هزار فرشته است و فاصله میان هر سراپرده، پانصد سال راه است.

بعد از آن، سراپرده عزت، سراپرده کبریا، سراپرده عظمت، سراپرده قدس، سراپرده جبروت، سراپرده فخر، نور سفید، سراپرده وحدانیت. که آن مسافت هفتاد هزار سال راه در هفتاد هزار ساله راه است. سپس حجاب اعلی است. کلام آن حضرت در اینجا به پایان رسید و حضرت ساکت شد. عمریه آن حضرت گفت: «یا ابا الحسن ای تو هرگز زنده نباشم!!!»

۴- ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «به راستی که خداوند را خرسی است که پایهایش در اصل زمین هفتم و سرش در نزد عرش در حالی که گردش در زیر عرش پیچیده است و خداوند فرشته‌ای از فرشتگان را آفریده که پایهایش در اعماق زمین است. او از آن گذشت در حالی که در آن بالا می‌رفت به

أَبِي عَنْ وَهْبٍ عَنْ أَبْنَى عَبَّاسِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ كُلِّ رَجُلٍ فِي تُحُومِ الْأَرْضِ الشَّابِعَةِ السُّفْلَى وَرَأْسُهُ عَنْ قِيمَتِهِ تَحْتَ الْعَرْشِ وَمَلَكُ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ حَلَقَةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَرِجْلَاهُ فِي تُحُومِ الْأَرْضِ الشَّابِعَةِ السُّفْلَى مَضَى مُضِيًداً فِيهَا مَذْدُواً لِلْأَرْضِينَ حَتَّى خَرَجَ مِنْهَا إِلَى أَفَوَقِ السَّمَاءِ ثُمَّ مَضَى فِيهَا مُضِيًداً حَتَّى اتَّقَى قَرْنَةَ إِلَى الْعَرْشِ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَكَ رَبِّي وَإِنَّ لِذِلِّكَ الدِّيْكَ جَنَاحَيْنِ إِذَا نَشَرْتُهُمَا جَاءَوْا مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ اللَّيْلِ نَشَرَ جَنَاحَيْهِ وَخَفَقَ بِهِمَا وَصَرَخَ بِالشَّبَّيْحِ يَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ الْقَدُوسُ سُبْحَانَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الْقَدُوسُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْعَلِيُّ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ سَبَّحَتْ دِيْكَةُ الْأَرْضِ كُلُّهَا وَخَفَقَتْ بِأَجْنِحَتِهَا وَأَخْدَثَتْ فِي الصَّرَاطِ فَإِذَا سَكَنَ ذَلِكَ الدِّيْكَ فِي السَّمَاءِ سَكَنَتْ الدِّيْكَةُ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا كَانَ فِي بَعْضِ السُّخْرِيِّ نَشَرَ جَنَاحَيْهِ فَجَاءَوْزَا الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَخَفَقَ بِهِمَا وَصَرَخَ بِالشَّبَّيْحِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْمَبْيَضِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الرَّفِيعِ؛ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ سَبَّحَتْ دِيْكَةُ الْأَرْضِ فَإِذَا هَاجَ هَاجَتِ الدِّيْكَةُ فِي الْأَرْضِ تُخَاوِيْهُ بِالشَّبَّيْحِ وَالشَّفَادِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَ وَلِذِلِّكَ الدِّيْكَ رِيشُ الْأَيْضِ كَأَشَدِ بِيَاضِ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ وَلَهُ زَعْبُ أَخْضَرُ تَحْتَ رِيشِهِ الْأَيْضِ كَأَشَدِ حُضْرَةِ مَا رَأَيْتُهَا قَطُّ فَمَا زَلَتْ مُشَتَّقاً إِلَى أَنْ أَنْظُرَ إِلَى رِيشِ ذَلِكَ الدِّيْكِ».

٥. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ كُلِّ مَلَائِكَةٍ نِصْفُ جَسَدِهِ الْأَعْلَى نَارٌ وَنِصْفُهُ الْأَسْفَلُ ثَلْجٌ فَلَا تَأْتُرُ نُذِيبُ الثَّلْجَ وَلَا الثَّلْجُ يُطْفِئُ النَّارَ وَهُوَ قَائِمٌ يُنَادِي بِصَوْتٍ لَهُ رَفِيعٌ: سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي كَفَ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ فَلَا نُذِيبُ هَذَا الثَّلْجَ وَكَفَ بِرَدَ هَذَا الثَّلْجَ فَلَا يُطْفِئُ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ، اللَّهُمَّ يَا مُؤْلِفَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ أَلْفُ بَنِينَ قُلُوبٍ عِنْادِكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى طَاعَتِكَ».

عِوْ وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أَطْبَاقِ أَجْسَادِهِمْ إِلَّا وَهُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ وَيُحَمِّدُهُ مِنْ نَاحِيَةِ أَصْوَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ لَا يَرْفَعُونَ رُؤُسَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ وَلَا يَخْيُضُونَهُمَا إِلَى أَقْدَامِهِمْ مِنَ الْبَكَاءِ وَالْعَشْيَةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ

اندازه کش زمینها تا آن که از آنها بپرون رفت و به افق آسمان رسید، آن گاه از آن گذشت در حالی که بالام رفت تا آن که به عرش رسید و می گفت: پاک و منزه است پروردگار من.

آن خروس دو بال دارد که چون آنها را بگشاید، از مشرق و مغرب درگذرد، چون آخر شب شود، بالهای خود را بگشاید و آنها را بر هم می زند و به تسبیح خدا مشغول می شود و آواز اورده می گوید: پاک و منزه است پادشاهی که از هر عیبی به دور است. پاک و منزه است بزرگی که برتری دارد و از هر عیبی پاک است، معبدی جزا نیست. خدایی که زنده و پاینده است.

و چون چنین کند، همه خروسهای زمین تسبیح کنند و بالهای خود را بر هم زنند و فریاد و آواز آغاز کنند و چون آن خروس در آسمان آرام گیرد، خروسهای زمین آرام گیرند. وقتی پاسی از سحر شود، بالهای خود را بگشاید و آنها را از مشرق و مغرب بگذراند و آنها را بر هم زند و به تسبیح خدا فریاد زند: پاک و منزه است خدای بزرگ، پاک و منزه است خدای ارجمند قهار، پاک و منزه است خدایی که دارای عرش اعلی است، پاک و منزه است خدایی که پروردگار عرش بلند است.

چون چنین کند خروسهای زمین تسبیح گویند و چون به هیجان درآید خروس های زمین به هیجان درآیند و با تسبیح و تقدیس خدای عزوجل، جواب اورامی دهنند. آن خروس را بری بسیار سفید است که هرگز [مثل] آن را ندیده ام، پس پیوسته مشتاقم که پر آن خروس را بگرم.

۵. به همین استناد از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: خدا فرشته ای دارد که نیمة بالای بدنش آتش و نیمة پایین بدنش برف است. آتش برف را ذوب نمی کند و برف آتش را کم نمی کند. آن فرشته ایستاده است و به آواز بلندی که دارد ندا می کند: پاک و منزه است. آنکه گرمی این آتش را باز داشته است به طوری که برف را ذوب نمی کند و سردی این برف را باز داشته است به طوری که گرمی این آتش را کم نمی کند. بار خدایا! ای آنس دهنده بین برف و آتش! در میان دلهای بندگان مؤمن خود، بر فرمان برداریت انسی قرار ۵۵.

۶. و به همین استناد از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: « خدا فرشتگانی دارد که قسمتی از بدنهاش آنها سالم نبست، مگر آنکه خدای عزوجل را تسبیح می کند و به آوازهای مختلف او را از هر جات تسبیح می کند. آن فرشتهها به جهت گریه و ترس از خدا، سرهای خود را به سوی آسمان بلند نمی کند و به پایهای خویش نمی نگرند ».

۷. ابوذر غفاری رض گوید: من دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته بودم و با هم می رفتیم و پیوسته به آفتاب

الله الكوفي عن موسى بن عمران التخمي عن عمّه الحسين بن يزيد عن إسماعيل مسلم قال: حدثنا أبو نعيم البليخي عن مقاتل بن حيان عن عبد الرحمن أبي ذر عن أبي ذر الفقاري رحمة الله عليه قال: كُنْتُ آخِذًا بيدَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ نَتَّفَاشُ جَمِيعًا فَمَا زَارَنَا نَنْظُرُ إِلَى الشَّفَعِينَ حَتَّى غَابَتِ قَلْمَنْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ تَعِيشُ؟ قَالَ: فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تُرْفَعُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ حَتَّى تُرْفَعُ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ الْأَعْلَى حَتَّى تَكُونُ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَسْجُدُ سَاجِدَةً فَتَسْجُدُ مَقْعِدَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِهَا ثُمَّ تَقُولُ: يَا رَبَّ مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَطْلُعَنِي مِنْ مَغْرِبِي أَمْ مِنْ مَطْلُعي؟ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقْرَرٍ لَهَا ذَلِكَ ثَقْدِيرُ الْغَرِيزِ الْغَلِيمِ^(١) يَعْنِي بِذَلِكَ صُنْعَ الرَّبِّ الْغَرِيزِ فِي مُلْكِهِ الْغَلِيمِ بِخَلْقِهِ قَالَ: فَيَأْتِيهَا جَنَّرِيلُ بِحَلْلَةٍ ضَوِيءٍ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ عَلَى مَقَادِيرٍ سَاغِدَاتِ النَّهَارِ فِي طَوْلِهِ فِي الصَّبَيفِ أَوْ قَصْرِهِ فِي الشَّتَاءِ أَوْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ فِي الْخَرِيفِ وَالرَّبيعِ قَالَ: فَتَلَبِّسُ تِلْكَ الْحَلْلَةَ كَمَا يَلْبِسُ أَحَدُكُمْ ثَيَابَهُ ثُمَّ تَنْطَلِقُ بِهَا فِي جَوَّ السَّمَاءِ حَتَّى تَطْلُعَ مِنْ مَطْلِعِهَا.

قال النبي عليه السلام: «فَكَانَى بِهَا قَدْ حُبِستْ مُقْدَنَازْ ثَلَاثَ لَيَالٍ ثُمَّ لَا تَكُنْسُ ضَوِيءًا وَلَا تُؤْمِرُ أَنْ تَطْلُعَ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزُّ وَجَلُّ: (إِذَا الشَّمْسُ كُوَرَّتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَّتْ)^(٢) وَالْقَمَرُ كَذَلِكَ مِنْ مَطْلُعيهِ وَمَجْرَاهُ فِي أَفْوَى السَّمَاءِ وَمَفْرِيهِ وَأَرْتِفَاعِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَيَسْجُدُ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ يَأْتِيهَا جَنَّرِيلُ بِالْحَلْلَةِ مِنْ نُورِ الْكَرْسِيِّ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزُّ وَجَلُّ: (جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا)^(٣) قال أبو ذر رحمة الله: ثُمَّ اغْتَرَّتْ مَعَ رَسُولِ اللهِ فَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَغْرِبِ».

٨. حدثنا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَخْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللهُ قَالَ: حدثنا أَبِي قَالَ حدثنا الحسين بن الحسن بن أبيان عن محمد بن زياد القندى عن درست عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلِكًا بَعْدَ مَا بَيْنَ شَخْصَةِ أَذْنِهِ إِلَى عَنْقِهِ مَسِيرَةِ خَمْسِيَّةِ عَامٍ حَفَقَانَ الطَّيْرِ».

٩. حدثنا محمد بن الحسن بن أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللهُ قَالَ: حدثنا أَخْمَدَ بْنَ إِدْرِيسَ

نگاه می‌کردیم تا آن که پنهان شد. من عرض کردم: «ای پیامبر خدا! آفتاب در کجا پنهان می‌شود؟» فرمود: «در آسمان، آن گاه از آسمانی به سوی آسمان دیگر بلند می‌شود تا آنکه به سوی آسمان هفتم - که از همه بالاتر است - بالا می‌رود، تا آن که در زیر عرش قرار می‌گیرد و بر روی مری افتاد و سجده می‌کند و فرشتگانی که موکل آن هستند با آن سجده می‌کنند. آفتاب عرض می‌کند: ای پروردگار من از کجا امر می‌فرمایی طالع شوم و برایم؟ آیا از مغرب طلوع کنم یا از مشرق؟

و این است معنای گفتار خدا: «آنکه روان می‌شود و می‌رود برای فرازگاهی که برای آن است و آن تقدیر خداوند غالب و داناست. مقصود از آن، صنع پروردگاری است که در ملک و پادشاهیش عزیز و غالب و به آفریدگانش داناست.»

بعداز آن، جبرئیل جامه روشی از نور عرش راند آفتاب می‌آورد که به اندازه درازی ساعتهای روز در تابستان، یا کوتاهی آن در زمستان، یا بین این دور باییز و بهار است. پس آفتاب آن جامه را انسان که یکی از شما جامه‌اش را می‌پوشد، به تن می‌کند. آن گاه، آن جامه در هوای آسمان می‌رود، تا آنکه از مکان طلوعش می‌دمد. گویا من به آن می‌نگرم که مقدار سه شبانه روز محبوس شده که هیچ نوری نمی‌دهد، آنگاه مأمور می‌شود که از مغرب طلوع کند و این است معنای گفتار خدا: «هنگامی که آفتاب در هم پیچیده شود و هنگامی که ستارگان تیره و تار شوند، و ماه [نیز] همین گونه است در طلوع و مجرای آن در آفق و کناره آسمان و مغرب آن و بلند شدنش به سوی آسمان هفتم که زیر عرش سجده می‌کند و جبرئیل، حلمای از نور کرسی راند آن می‌آورد و این است معنای گفتار خدا: «اوست خداوندی که آفتاب را روشی بخش و ماه را نور قرار داد.»

ابوذر گفت: آنگاه به همراه پیامبر خدا گشته به گوشمای رفته و نماز مغرب را به جا آوردیم.

۸. دُرست از مردی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «برای خدا فرشتهای است که فاصله ما بین نرمه گوش تا گردنش، اگر مرغی به پرواز درآید به فاصله پانصد سال (پرواز) راه است.»

۹. حمیل بن دراج گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ایا در آسمان دریاها است؟» فرمود: «اری! پدرم، از پدرش از جذب زرگوارش علیه السلام نقل کرد که پیامبر خدا علیه السلام فرمود: در آسمانهای هفتگانه دریاهای است که رزقی بکی از آنها به مسافت پانصد سال راه است. در آن، فرشتگانی هستند که از

عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ عَنْ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَمَادَ عَنْ جَبِيلَبْنِ دَرَاجَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِبْنِ حَمَادَ: هَلْ فِي السَّمَاءِ بَخَارٌ؟ قَالَ نَعَمْ أَخْبَرْنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مَالِكِبْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِبْنِ مَالِكٍ: إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ النُّجُونَ لِبَخَارًا غَمْقًا أَحْدَاهَا مَسِيرَةً خَمْسِمِائَةَ عَامٍ فِيهَا مَلَائِكَةٌ قِيَامٌ مُنْذُ خَلْقِهِمُ اللَّهُغَرَّ وَجَلَّ وَالْمَاءُ إِلَى رُكْبِهِمْ لَيْسَ فِيهِمْ مَلِكٌ إِلَّا وَلَهُ الْقُدْرَةُ أَرْتَهُمْ مِائَةً جَنَاحٍ فِي كُلِّ جَنَاحٍ أَرْبَعَةُ جُوْهَرٍ فِي كُلِّ وَجْهٍ أَرْبَعَةُ أَنْسِنٍ لَيْسَ فِيهَا جَنَاحٌ وَلَا وَجْهٌ وَلَا إِلَانٌ وَلَا فَمٌ إِلَّا وَهُوَ يُسْبِّحُ اللَّهَغَرَّ وَجَلَّ يُسْبِّحُ لَا يُشَبِّهُ نَوْعًا مِنْهُ صَاحِبَهُ». ١٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِبْنِ أَحْمَدِبْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌبْنِ حَنْبَلٍ

الْعَطَّارُ عَنْ الْحُسَيْنِبْنِ الْحَسَنِبْنِ أَبِي بَنِ مُحَمَّدِبْنِ أُورَمَةَ عَنْ أَحْمَدِبْنِ الْحَسَنِبْنِ المَيْمَنِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الشَّعِيرِيِّ عَنْ سَعْدِبْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْفَحِبْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: جَاءَ إِبْنُ الْكَوَافِرَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِيِّبْنِ عَلِيٍّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيِّ وَاللَّهِ إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِغَرَّ وَجَلَّ لَآيَةً قَدْ أَفْسَدَتْ عَلَيَّ قَلْبِي وَشَكَّتْنِي فِي دِينِي قَالَ لَهُ عَلِيُّبْنِ عَلِيٍّ: «تَكْلِتُكَ أَمْكَ وَعَدْمَكَ وَمَا تَلْكَ الْأَيْةُ» قَالَ: قَوْلُ اللَّهِتَعَالَى: (وَالظَّيْرُ صَافَاتٌ كُلُّ قَدْعِلِمْ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) ^(١) قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيِّبْنِ عَلِيٍّ: «يَا إِبْنُ الْكَوَافِرَإِلَى اللَّهِتَبَازُكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فِي صُورٍ شَتَّى إِلَّا أَنَّ اللَّهَتَبَازُكَ وَتَعَالَى مَلِكًا فِي صُورَةِ دِيكٍ أَتَيْتَ أَشْهَبَ بَرَائِئَتَهُ فِي الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَعَرَفَهُ مُشَتَّى تَحْتَ الْقَرْشِ لَهُ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ فِي الْمَشْرِقِ وَجَنَاحٌ فِي الْمَغْرِبِ وَاحِدٌ مِنْ نَارٍ وَآخَرٌ مِنْ نَارٍ فَإِذَا حَضَرَ وَقَتَ الصَّلَادَةِ قَامَ عَلَى بَرَائِئَتِهِ ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُهُ مِنْ تَحْتِ الْقَرْشِ ثُمَّ صَفَقَ بِجَنَاحِهِ كَمَا تَصْفِقُ الدُّبُوكُ فِي مَنَازِلِكُمْ فَلَا أَذْلِي مِنَ النَّارِ يُذْبِيُ الشَّلَاجَ وَلَا الَّذِي مِنَ الشَّلَاجِ يُطْفِئُ النَّارَ قَيْنَادِي: أَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا سَيِّدَ النَّبِيِّنَ وَأَنَّ وَصِيَّهُ سَيِّدَ الْوَصِيَّنَ وَأَنَّ اللَّهَ شَبُوخٌ قَدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحٌ» قَالَ: «فَتَحَقَّقَ الدِّيَكَةُ بِأَجْيَحَتِهِ فِي مَنَازِلِكُمْ فَتَحَقَّقَهُ عَنْ قَوْلِهِ وَهُوَ قَوْلُهُتَعَالَى: (وَالظَّيْرُ صَافَاتٌ كُلُّ قَدْعِلِمْ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) مِنَ الدِّيَكَةِ فِي الْأَرْضِ».

١١. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِبْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَبْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَمِّ وَبْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِبْنِ مَالِكٍ: «قَالَ إِنَّ

زمانی که آفریده شده‌اند، ایستاده‌اند و آب تازه‌های آنان بالا آمده است. از هر کدام فرشتگان هزار و چهار صد بال دارد و در هر بالی، چهار رود در هر رویی چهار زبان، که نیست هیچ بال، رو، زبان و دهانی، مگر آن که خدای عزوجل را تسبیح می‌کند به گونه‌ای که تسبیح هر کدام به تسبیح رفیقش شبیه نیست.

۱۰- اصیغ بن نباته گوید: پسر کواه به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای امیر المؤمنان! به خدا سوگند! در کتاب خداوند آیه‌ای است که دلم را تباہ کرده و مرا در دینم به تردید انداخته است.

علی علیه السلام فرمود: «مادرت به عزایت نشیند و تو را نیابد! آن آیه چیست؟»

عرض کرد: خداوند می‌فرماید: (هر که در آسمانها و زمین است تسبیح و تنزیه خداوند می‌کند) و مرغان نیز او را در حالی که بالهایشان را در هوایشود و صفت‌کشیده‌اند تسبیح می‌نمایند که هر یک به طرقی، دعا، تسبیح و تنزیه خداوند می‌داند.

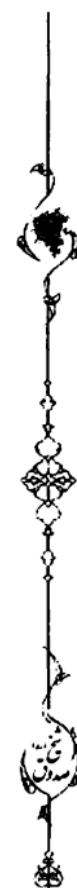
امیر المؤمنان علیه السلام فرمود: «ای پسر کواه، ای راستی، خداوند فرشتگان را به صورتهای مختلف آفرید و آگاه باش که خداوند فرشته‌ای، به شکل خروس، صد اکننده و سیاه و سفید دارد که انگشتانش پایین تراز زمین هفتمن و تاج دوگانه از بیر عرش است. او دوبال دارد. یک بال در مشرق و بال دیگر در مغرب که یکی از آتش و دیگری از برف است. هنگامی که وقت نماز فرا رسید بر انگشتانش می‌ایستد، آنگاه گردنش را زیر عرش بلند می‌کند. سپس بالهای خود را برابر هم زند. همان گونه که خروشها در خانه‌ای شما بالهایشان را بر هم می‌زنند. بالی که از آتش است بر برف اثر نمی‌گذارد و بالی که از برف است آتش را فرو نمی‌نشاند. و فریاد می‌زند: گواهی می‌دهم، معیوبی جز خدای یگانه نیست، در حالی که تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آقای پیامبران است و این که وصی او سید اوصیاء است و این که خداوند از هر بدی پاک و منزه و به نهایت پاک و پاکیزه است و پروردگار فرشتگان و روح است.

در این هنگام خروس‌هایی که در خانه‌های شماست بال‌های خود را برابر هم می‌زنند و به گفتار او پاسخ می‌دهند و این است معنای گفتار خدا: پرندگان در حالی که بالهایشان را در هوایشود هر یک صفت کشیده، به حقیقت همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند.

۱۱- عمرو بن مروان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا فرشتگانی دارد که نیمی از تن آنها از تگرگ و نیم دیگر از آتش است و می‌گویند: ای الْفَتْ دهنه میان تگرگ و آتش، دل‌های ما را بر فرمان برداریت، ثابت بدار.

بِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَائِكَةُ أَنْصَافُهُمْ مِنْ بَرَدٍ وَأَنْصَافُهُمْ مِنْ نَارٍ يَقُولُونَ: يَا مُؤَلِّفَأَيْنَ الْبَرَدُ وَالنَّارُ ثَبِّثْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ». 

وَسَأُخْرِجُ الْأَخْبَارَ الَّتِي رُوِيَتْهَا فِي ذِكْرِ عَظَمَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِ الْعَظَمَةِ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ.



(مؤلف می‌گوید) : به زودی روایاتی که در مورد عظمت پروردگار رسیده است در بخش عظمت خدا .
ان شاء الله . بیان خواهیم کرد .

آئمه
جمهور



بـ شـفـاعـتـهـ مـسـكـنـ

٣٩. باب لطف الله تبارك و تعالى

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسِينِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسِينِ
الصَّفَارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِيهِ
عَنْ دِيلَانَ اللَّهِ قَالَ: «مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَصْغَرُ مِنَ الْبَعْوضِ وَالْجَرْحِيْسُ أَصْغَرُ مِنَ الْبَعْوضِ وَ
الَّذِي تُسْمُونَهُ الْوَلَعَ أَصْغَرُ مِنَ الْجَرْحِيْسِ وَمَا فِي الْفَيْلِ شَيْءٌ إِلَّا وَفِيهِ مِثْلُهُ وَفُضْلٌ عَلَى
الْفَيْلِ بِالْجَنَاحَيْنِ».

بخش سی و نهم

لطف خداوند

- ۱- یکی از اصحاب ما می‌گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل آفریده‌ای را ز پشه کوچکتر نیافریده است و جرجس (پشه ریز) از آن کوچکتر است. عربها همان که شما آن را ولغ می‌نامید، از جرجس (پشه ریز) کوچکتر است و چیزی در فیل نیست مگر آن که همانند آن در ولغ موجود است و به دو بال، بر فیل زیادتی دارد».

٤٠. باب أدنى ما يجزئ من معرفة التوحيد

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ مَا جَاءَ لَوْنَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحْتَارِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ مُحْتَارِ الْمَهْذَانِيِّ عَنْ الْقَسْطَنْجِيِّ عَنْ زَيْدِ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ: الْأَقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِهَ لَهُ وَلَا نَظِيرٌ وَلَا هُوَ قَدِيمٌ مُشْبِثٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَلَا هُوَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسْنِ بْنُ أَخْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدِ عَنْ النَّضْرِبِنِ سُوَيْدِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ رَفِعَهُ قَالَ: سُلِّلْتُ عَلَيْهِ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ عَلَيْهِ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُشَعَّمُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ قُلْ: هُوَ اللَّهُ أَحَدُ اللَّهِ الصَّمَدُ وَالآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: (وَهُوَ عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) فَمَنْ زَامَ مَا وَرَأَهُ هُنَالِكَ هَلَّكَ».

٣. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْزَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُبْنِ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الْغَزِيزِبْنِ الْمُهَمَّدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: «كُلُّ مَنْ قَرَا: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) وَآمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ» قُلْتُ: كَيْفَ يَعْرُوهَا؟ قَالَ: «كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ وَرَأَدْ فِيهِ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي».

٤. أَبِي وَمُحَمَّدِبْنِ الْحَسْنِ بْنِ أَخْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْنَى الْعَطَّارُ وَأَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَخْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَاحِنَا عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلَيِّ الطَّاحِي عَنْ طَاهِرِبْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهُوْنِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الطَّيِّبِ يَعْنِي أَبَا الْحَسْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الَّذِي لَا تُخْرِي مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ بِدُونِهِ؟ فَكَتَبَ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَمْ يَرُدْ سَيِّمًا وَعَلِيًّا وَبَصِيرًا وَهُوَ الْفَعَالُ لِمَا يُرِيدُ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ مَا جَاءَ لَوْنَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي القَاسِمِ عَنْ

بخش چهلم

کمترین چیزی که در شناخت توحید کافی است.

۱- فتح بن یزید گوید: از ابی الحسن (امام کاظم) علیه السلام پرسیدم: «پایین‌ترین مرحله معرفت خدا چیست؟» فرمود: «اقرار کردن به این که معبدی جزا نیست، نه شبیه است و نه نظیری دارد، بلکه او همبشه وجود داشته و به خودی خود موجود بوده و نابود نشدنی است و این که چیزی مانند او نیست.»

۲- عاصم بن حمید در روایت مرفوعه‌ای گوید: از امام علی بن الحسین علیهم السلام در مورد توحید پرسیده شد. فرمود: «به راستی که خدای عزوجل می‌دانست که در آخر الزمان گروهی خواهند بود که در مورد توحید زرف نگرند، از این روسوره توحید و آیاتی، را از سوره حديد تا «وهو عليم بذات الصدور»، فرو فرستاد (خدا این گونه بشناسند). پس هر کس غیر آن را بگوید، هلاک می‌شود.»

۳- عبدالعزیز بن مهندی گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد توحید پرسیدم. فرمود: «هر کس سوره توحید را بخواند و به آن ايمان آورد، توحيد را شناخته است.» عرض کرد: «چگونه آن را بخواند؟» فرمود: «آن گونه که مردم می‌خوانند.» و به آن افزود که سه مرتبه بگوید: «كذلك الله ربّي» يعني «چنین است خدای که پروردگار من است.»

۴- طاهر بن حاتم بن ماهویه گوید: به خدمت طبیب- يعني امام کاظم علیه السلام- نوشت: «چه چیزی است که در شناخت افریدگار به کمتر از آن اکتفاء نمی‌شود؟» حضرت در پاسخ نوشت: «اعتقاد به این که چیزی مانند او نیست و او همواره شنوای دانا و بینا بوده و می‌باشد و او آنچه را بخواهد، انجام می‌دهد.»

۵- ابن عباس گوید: عربی بادیه نشین خدمت پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «ای پیامبر خدا! چیزی

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْلَى الْكُوفِيِّ عَنْ جُوَيْبِ
عَنِ الصَّحَّاحِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «جَاءَ أَغْرِيَابُ إِلَيَّ الشَّيْءَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِمْتِي مِنْ
غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ: «مَا ضَنِثَتِ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَشَأَّلَ عَنْ غَرَائِبِهِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: مَا
رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ» قَالَ الْأَغْرِيَابُ: وَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ
حَقُّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ: «تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَلَا شَبِيهٍ وَلَا نَدِيٍّ وَلَا هُوَ وَاحِدٌ أَخْدُ ظَاهِرَ بَاطِنٍ أَوْ
آخِرٍ لَا كُفُولَهُ وَلَا نَظِيرٍ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ».

از غرایب علم، به من بیاموز، حضرت فرمود: «در اصل و آغاز علم چه کرده‌ای که از غرایب آن می‌پرسی؟» آن مرد عرض کرد: «ای پیامبر خدا! اصل و آغاز علم چیست؟» فرمود: «شناختن خدا، اعلانی (بیبلانی) عرض کرد: شناختن واقعی خدا چیست؟» فرمود: «او را بی مثُل و همتا بشناسی و آنکه او یکی ویگانه، ظاهر، باطن، اول و آخر است، هم ترازو و نظیری ندارد و این شناختن واقعی است.»

٤١. باب أنه عز وجل لا يعرف إلا به

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الْقَافِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ يَقُولُ بِكُلِّيَّيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَازَانَ عَنْ صَفَوَانَ بْنِ يَتْهِيَ عَنْ مَنْصُورِيْنَ حَازِمٌ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي نَاظَرْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ أَجْلُ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلْ الْعِتَادُ يَعْرَفُونَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «رَحْمَةُ اللَّهِ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ حَالَدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقْبَةِ بْنِ قَيْسٍ سِفَاعَانَ بْنِ أَبِي رَبِيعَةِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفِعَةً قَالَ: «سُبْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمِمْ عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: بِمَا عَرَفْتَ نَفْسَهُ؟ قَيْلٌ وَكَيْفَ عَرَفْتَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا تُشَبِّهُ صُورَةً وَلَا يُخْسِنُ بِالْمُخْواصِ وَلَا يَقْسِنُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِي تَعْدِيهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ: شَيْءٌ فَوْقَهُ أَمَامٌ كُلُّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ لَهُ: أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كُثْنَيْرٌ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كُثْنَيْرٌ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٌ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَلَا كُلُّ شَيْءٌ مُبْتَدَأٌ».
٣. حَدَّثَنِي أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيسَى عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ حُمَرَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الشَّكْنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اغْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ أُولَئِي الْأَمْرِ بِالْمَغْرُوفِ وَالْغَذْلِ وَالْأَخْسَانِ».
٤. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسْنِ مُحَمَّدُ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الْفَارِسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدِ النَّسْوَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّفَدِيِّ بِمَزْوَقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ يَقُولَتِنِي الْحَكْمِ الشَّكْرِيِّ وَأَخْوَهُ مُعاذُ بْنِ يَقُولَتِنِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ سَيَّانِ الْحَنْظَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَيْسُ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الرَّمَانِيِّ عَنْ زَادَانَ: عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي حَدِيثِ طَوْبِلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ

بغض چهل و پنجم

خدای عزوجل جز به خودش شناخته نمی‌شود.

۱- منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه عرض کردم: من باگروهی گفتگو نمودم و به آنان گفتم: خدا بزرگوارتر و گرامی‌تر از آن است که به (دید) افریدگانش شناخته شود، بلکه این بندگان هستند که به وسیله خدا شناخته می‌شوند. «حضرت فرمود: خدا توار رحمت کند».

۲- علی بن عقبه، غلام آزاد شده پیامبر خدا علیه السلام در روایت مرفوعلای می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: پروردگار خود را به چه چیزی شناختی؟ فرمود: به آنچه خود را به من شناسانیده است. عرض شد: چگونه خود را به تو معرفی کرده است؟ فرمود: هیچ چهره‌ای به او شباهت ندارد، او را نمی‌توان به حواس درک کرد و به مردم قیاس نمی‌شود. با وجود دوری، نزدیک است و با وجود نزدیکی، دور است، بالای هر چیزی است و نمی‌توان گفت: چیزی فوق اوست. در پیش روی هر چیزی است (که بر همه بیشی دارد) و نمی‌توان گفت: چیزی بر او بیشی گرفته است، در همه چیزها داخل است، امانه چون چیزی که داخل چیز دیگری باشد و از چیزها خارج است، نه مانند چیزی که خارج از چیز دیگری باشد. پاک و منزه است آن فقط که این چنین است و غیر او چنین نیست و هر چیزی را آغازی است.

۳- فضل بن سکن از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرتش علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خدا را به وسیله خدا، رسول اورا به رسالت و پیامبری و صاحبان امر را به معروف، عدالت و نیکوئی بشناسید».

۴- سلمان فارسی در یک حدیث طولانی- که در آن ورود جاثلیق (یکی از رهبران اشیفه‌های مسیحیان) را به همراه صد نفر از نصاری، و پرسشهایی که جاثلیق از ابوبکر پرسید و ابوبکر نتوانست بیان کند. آنگاه او به خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام راهنمایی شد و از آن حضرت پرسشهایی کرد

الجاثيليق المديينة مع مائة من النصارى و ما سأله عنده أبا بكر فلم يجده ثم أرشد إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلامة عن مسائل فأجابه عنها وكأن فيما سأله أن قال له: أخبرني عرفت الله بمحمد لأن عرفت محمداً بالله عز وجل؟ فقال علي بن أبي طالب عليهما السلام: «ما عرفت الله بمحمد عليه السلام ولكن عرفت محمداً بالله عز وجل، حين خلقه وأخذت فيه الحدوة من طول وعرض فتركت أنه مدبر مصنوع باستدلال وإلهام منه وإزادة كما

الهم الملائكة طاعته وعرفتهم نفسه بلا شبه ولا كثيف».

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة وقد أخرجه بتمامه في آخر أجزاء

كتاب النبوة.

٥. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ يَقْوُبَ يَقُولُ: مَعْنَى قَوْلِهِ: «أَغْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» يَعْنِي: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْأَشْخَاصَ وَالْأَنْوَانَ وَالْجَوَاهِرَ فَالْأَغْيَانُ الْأَبْدَانُ وَالْجَوَاهِرُ الْأَرْوَاحُ وَهُوَ عَزَّ وَجَلَ لَا يُشْبِهُ حِنْمَاءَ وَلَا رُوْحًا وَلَيْسَ لَاهِي فِي خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَابِ الْدُّرُكِ أَتَرُ وَلَا سَبِّبُ هُوَ الْمُتَقْرِبُ بِهِ خَلْقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ فَمَنْ نَفَى عَنْهُ الشَّهَيْنِ: شَهَيْهُ الْأَبْدَانِ وَشَهَيْهُ الْأَرْوَاحِ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ بِاللَّهِ وَمَنْ شَهَيْهُ بِالرُّوحِ أَوِ الْأَبْدَانِ أَوِ النُّورِ فَلَمْ يَعْرِفْ اللَّهَ بِاللَّهِ بِاللَّهِ.

٦. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زِيَادَ بْنَ جَعْفَرِ الْهَمَدَانِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاشِمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سِنَانَ عَنْ زِيَادَ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِهِ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا ذَا عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: بِعِسْخِ الْعَزَمِ وَنَفْعِنِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحَبَلَتِي وَبَيْنَ هَمِّي وَعَرَمْتُ فَحَالَفَ الْقَضَاءَ عَزِيزِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدْبِرَ غَيْرِي. قَالَ: فَبِمَا ذَا شَكِرْتُ نَعْمَاءَهُ، قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى بَلَاءٍ قَدْ صَرَفَهُ عَنِّي وَأَبْلَى بِهِ غَيْرِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَنْتَمْ عَلَيَّ فَشَكِرْتُهُ. قَالَ: فَلَمَّا ذَا أَخْبَيْتُ لِقَاءَهُ قَالَ لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ اخْتَارَ فِي دِينِ مَلَائِكَتِهِ وَرَسُولِهِ وَأَئِيَّاهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمْنِي بِهَذَا لَيْسَ يَسْأَلِي فَأَخْبَيْتُ لِقَاءَهُ».

٧. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَنْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيِّ الْمُقْرِبِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرُودِ مُحَمَّدَ بْنِ جَعْفَرِ الْمُقْرِبِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمُؤْصَلِيِّ بِتَعْدِادِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنِ عَاصِمِ الطَّرِيفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَالِ مُؤْنَى

و حضرت آنها را باسخ داده گوید: از جمله از حضرت ﷺ پرسید: تو خدا را به وسیله محمد ﷺ شناختی، یا محمد ﷺ را به وسیله خدا شناختی؟

علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: من خدا را به وسیله محمد ﷺ شناختم، ولیکن محمد ﷺ را به وسیله خدا شناختم، آنگاه که او را آفرید و اندازه‌ها را از طول و عرض در اوحادت فرمود. پس شناختم که آن حضرت تدبیر شده مصنوع است که خداوند به استدلال و اراده والهای ازاو، او را تدبیر فرمود. چنان که طاعت خود را به فرشتگان الهام نمود و خود را بی مانند و چون و چگونگی ذات به ایشان شناسایده است.

مؤلف می‌گوید: این حدیث طولانی است و مابخش مورد نیاز آن را آورده‌یم و تمام آن رادر پایان کتاب «النبوة» آورده‌ام.

۵. علی بن احمد گوید: از محمد بن یعقوب شنیدم که می‌گفت: «معنای گفخار حضرتش: خدا را به وسیله خدا بشناسید، آن است که خداوند شخص‌ها، رنگ‌ها و جوهرها را آفریده است، پس اعیان همان بدن‌ها است و جوهرها همان روح‌ها، و خداوند متعال به هیچ جسم و روحی شباخت ندارد و کسی رادر آفریدن روح-که نهایت حسن و دریافت را دارد. اثر و سببی نیست. او در آفرینش روح‌ها و جسم‌های‌آنها و یکانه است. پس هر که، دو شباخت را-که یکی شباخت به بدن‌ها و دیگری شباخت به روح‌ها است- ازاو نفی کند، در واقع خدا را به وسیله خدا شناخته، و کسی که او را به روح یا بدن، یا نور تشبيه کند، خدا را به وسیله خدا شناخته است.

۶. زیاد بن منذر از امام باقر ﷺ از پدرش، از جذب‌زگوارش ﷺ نقل می‌کند: مردی در محضر امیر المؤمنین ﷺ برخاست و عرض کرد: «ای امیر المؤمن! پروردگارت را به چه چیزی شناختی؟» فرمود: «به فسخ شدن تصمیم‌ها و به نقض آنچه رامی خواستم انجام دهم. آنگاه که قصد کردم در بین من و مقصودم مانع شد و تصمیم بر چیزی گرفتم و قضا با عزم من مخالف شد. دانستم که تدبیر کننده، غیر از من است.» عرض کرد: «پس نعمت‌های او را به چه چیزی شکر کردي؟»

فرمود: «انتظر کردم به بلا و رحمتی که آن را از من گردانید و غیر مرا به آن امتحان نمود، پس دانستم که بر من انعام فرمود و به این سبب او را شکر کردم.» عرض کرد: «برای چه لقای او را دوست داشتی؟»

فرمود: «چون اورادیدم که دین فرشتگان، فرشتادگان و بی‌امیران خود را برای من برگزیده، دانستم آن کسی که مرا به این برگزیدگی اکرام و نوازش فرموده، مراجوموش نمی‌کند و به این جهت لقای او را دوست داشتم.»

۷. عیاش بن یزید، غلام زید بن علی گوید: پدرم از امام کاظم ﷺ نقل می‌کرد که گروهی به امام

رَبِّنِينَ عَلَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٌ قَالَ: قَالَ قَوْمٌ لِلصَّادِقِ^(١)
تَذَعُّغُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ قَالَ: لَا تَكُونُونَ مِنَ الْأَغْرِفُونَ.

٨ حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ إِدْرِيسِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ
بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سُبْلَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^(٢) فَقِيلَ لَهُ: يَا
عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: «يَقْسِنِي الْغَرْمُ وَتَقْسِنِي الْهَمُّ غَرْمِتُ فَقْسِنْتُ عَزْمِي وَهَمِتُ فَقْسِنْ
هَمِي».

٩. حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدِّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْخَرَازِ الْكُوفِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَلِيمَانَ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَلَيْهِ الْحَكْمَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامَ بْنَ سَالِمَ قَالَ: حَضَرَتُ مُحَمَّدَ بْنَ النَّفَارَ الْأَخْوَلَ فَقَامَ إِلَيْهِ
رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: يَتَوَفَّقُهُ وَإِرْشَادُهُ وَتَقْرِيفُهُ وَهَدَايَتُهُ قَالَ: فَخَرَجْتُ
مِنْ عَنِيهِ فَلَقِيَتْ هِشَامَ بْنَ الْحَكْمَ فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَقُولُ لِمَنْ يَسْأَلُنِي فَيَقُولُ لِي بِمَا عَرَفْتَ
رَبِّكَ؟ قَالَ: إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ: يَا عَرَفْتَ رَبِّكَ؟ قُلْتُ: عَرَفْتَ اللَّهَ جَلَ جَلَلَهُ بِنَفْسِي؛
لَا نَهَا أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ وَذَلِكَ أَنِّي أَحْدُهَا أَبْتَاضًا مُجْتَمِعَةً وَأَجْزَاءًا مُؤْتَلَفَةً طَاهِرَةً
الْأَزْكِيَّ بِمُتَبَيِّنَةِ الْمَسْتَهْنَةِ مُتَبَيِّنَةً عَلَى ضُرُوبِ مِنَ التَّخْطِيطِ وَالْتَّصْوِيرِ زَائِدَةً مِنْ بَعْدِ نَقْصَانِ
وَنَاقْصَةِ مِنْ بَعْدِ زِيَادَةِ قَدْ أَنْشَئَ لَهَا حَوَاسِّ مُخْتَلِفَةً وَجَوَاحِ خَمْتَيْةً مِنْ بَصَرٍ وَسَمْعٍ وَ
شَامٍ وَذَاقِي وَلَامِسٍ مَجْبُولَةً عَلَى الصَّعْفِ وَالْتَّقْصِ وَالْمَهَانَةِ لَا تُنْدِرُكَ وَاحِدَةً مِنْهَا مُذْرِكَ
صَاحِبِتَهَا وَلَا تَقْوِي عَلَى ذَلِكَ عَاجِزَةٌ عِنْ اجْتِلَابِ الْمُنَافِعِ إِلَيْهَا وَدَفعِ الْمُضَارِّ عَنْهَا وَ
اِشْتَهَالِ فِي الْمُفْقُولِ وَجُوَودِ تَالِيفٍ لَا مُؤْلَفٌ لَهُ وَثَبَاتٌ صُورَةٌ لَا مُصْوَرٌ لَهُ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا
خَالِقًا خَلَقَهَا وَمُصَوِّرًا صَوَّرَهَا مُخَالِفَاتِهَا عَلَى جَمِيعِ حَفَاتِهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَفِي
الْفُسْكُمْ أَفَلَا تُبَصِّرُونَ) ^(١).

١٠. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنِ
جَعْفَرٍ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسْدِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ الْمَأْمُونِ الْقَرْشَيُّ عَنْ عُمَرِ بْنِ عَنْدِ الْعَزِيزِ
عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكْمَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو شَاكِرِ الدَّيْصَانِيُّ: إِنَّ لِي مَسَالَةً تَشَائِذُنِي عَلَى

صادق عرض کردن: چرا مادعا می‌کنیم، مستجاب نمی‌شود؟ فرمود: به جهت این که شما کسی رامی خوانید که اورانمی‌شناسید.

۸- هشام بن سالم گوید: از امام صادق پرسیده شد: به چه چیزی پروردگار خود را شناختی؟ امام فرمود: به تغییر یافتن قصدها و شکستن خواسته‌ها، قصد کردم، قصد تغییر کرد و آرزو کردم، آرزویم شکست.

۹- هشام بن سالم گوید: در نزد محمد بن نعمان احوال حاضر شدم، شخصی برخاست و گفت: چگونه پروردگار خود را شناختی؟ گفت: به وسیله توفیق، ارشاد، تعریف و هدایت او، هشام می‌گوید: از نزد او رفتم و هشام بن حکم را ملاقات نمودم و به او گفتم: در پاسخ کسی که از من می‌پرسد چگونه پروردگار خود را شناختی چه بگویم؟ هشام گفت: «اگر پرسش‌گری پرسید، پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ پاسخ می‌دهم، خدا را به نفس خود شناختم، زیرا اونزدیکترین چیزها، نزد من است. به این بیان که من آن وجودم پاره‌های گرد آمده و اجزای بهم آمیخته می‌باشد که ترکیبی ظاهر و هوایا و ساختارش آشکار و بپیدا است که بر انواع نگار و تصویر بنا شده و بعد از نقصان، زیادتی دارد و بعد از زیادتی، نقصان دارد. برای او حواس مختلف و جواح متباین. از چشم، گوش، بیننده، چشنه و لمس کننده. ایجاد شده و بر ضعف، نقصان و خواری خلق شده که هیچ یک از آن حواس نمی‌تواند که در یافته صاحبیش را که حاسه دیگر باشد. دریابد و توان آن را ندارد و از جلب منفعت‌های بشه سوی خود و دفع ضرر از خود ناتوان است و وجود تالیف و ترکیبی که تالیف کننده‌ای برایش نیست و ثبات صورتی که صورت دهنده‌ای ندارد در عقول محال است. پس دانستم که آفریننده‌ای او را آفریده است و نگارنده‌ای که او را نگاشته است که با آن، در همه جهاتش مخالفت دارد. خدامی فرماید: و نشانه‌هایی در خودتان است. آیا نمی‌بینید؟»

۱۰- هشام بن حکم گوید: ابو شاکر دیسانی به من گفت: پرسشی دارم که می‌خواهم اجازه ورود به محضر مولایت را برای من بگیری، زیرا من از گروهی از دانشمندان آن را پرسیدم، ولی پاسخ قانع کننده ندادند.

گفتم: «ایا میل داری که مرا از آن پرسش آگاه سازی، شاید من بتوانم جوابی بدهم که تو آن را پرسندی؟» ابو شاکر گفت: «من دوست دارم که به واسطه آن امام صادق را ملاقات کنم،

صاحبك فإني قد سأله عنها جماعة من العلماء فما أجابوني بجواب مُشيع قللت: هل لك أن تُخبرني بها فلعل عندي جواباً ترضيه فقال: إني أحب أن القى بها أبا عبد الله عليه السلام ما شئت فقلت له أنا ذاهن لي في السؤال؟ فقال له: «سل عمّا بدا لك» فقال له: ما الدليل على أن لك صانعا؟ فقال: «وَجَدْتُ نفسي لا تخلو من إحدى جهتين: إما أن تكون صنعتها أنا أو صنعتها غيري فإن كنت صنعتها أنا فلا أخلو من أحد مفتيني: إما أن تكون صنعتها وكانت موجودة أو صنعتها وكانت معدومة فإن كنت صنعتها وكانت موجودة فقد اشتقت بوجودها عن صنعتها وإن كانت معدومة فإنك تعلم أن المعدوم لا يُحدث شيئاً فقد ثبت المعنى الثالث أن لي صانعاً وهو الله رب العالمين» فقام وما أخذه جواباً.

قال مصنف هذا الكتاب: القول الصواب في هذا الباب هو أن يقال: عرفنا الله بالله؛ لأننا إن عرفناه بعقولنا فهو عز وجل واهبها وإن عرفناه عز وجل بأنبيائه ورسله وحججه فهو عز وجل باعثهم ومرسلهم ومتخذهم حججاً وإن عرفناه بأنفسنا فهو عز وجل محدثها فيه عرفناه.

وقد قال الصادق عليه السلام: «لَوْ لَا اللَّهُ مَا عَرَفْنَا وَلَوْ لَا نَحْنُ مَا عَرَفْنَا اللَّهُ». و منها: لو لا الحجج ما عرف الله حق معرفته ولو لا الله ما عرف الحجج وقد سمعت بعض أهل الكلام يقول لو أن رجلاً ولد في فلة من الأرض ولم ير أحداً يهديه ويرشه حتى كبر و عقل و نظر إلى السماء والأرض تدله ذلك على أن لهما صانعاً و محدثاً فقلت إن هذا شيء لم يكن وهو إخبار بعالم يكن أن لو كان كيف كان يكون؛ ولو كان ذلك لكان لا يكون ذلك الرجل إلا حجة الله تعالى ذكره على نفسه كما في الأنبياء عليهما السلام منهم من بعث إلى نفسه ومنهم من بعث إلى أهله ولده و منهم من بعث إلى أهل محلته و منهم من بعث إلى أهل بلده و منهم من بعث إلى الناس كافة وأما استدلال إبراهيم الخليل عليه السلام بنظره إلى الزهرة ثم إلى القمر ثم إلى الشمس و قوله فلما أفلت: قال: (نَا قَوْمٌ إِنَّا تَبَرِّيُّمَا تُشَرِّكُونَ) فإنه عليه السلام كان نبياً ملهمًا مبعوثاً مرسلاً و كان جميع قوله بإلهام الله عز وجل إياه و ذلك قوله عز وجل: (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاها

من برای اجازه تشریف گرفتم. خدمت حضرت رسید حضرت به او فرمود: «از آنچه برایت ظاهر و هویدا شده بپرس، ابوشاکر عرض کرد: «دلیل بر این که برای تو آفریننده‌ای هست، چیست؟» حضرت فرمود: «من خود را چنان یافتم که وجودم از یکی از دو جهت خالی نیست: یا خودم را خودم ساخته‌ام یا دیگری مرا ساخته است. و بنابر اول، من از یکی از دو معنا خالی نیستم: یا آن که من بودم و خودم را ساخته‌ام و یا آنکه نبوده‌ام و خود را ساخته‌ام. پس اگر من آن را ساخته‌ام و موجود بوده‌ام، پس وجودم از ساختن بی نیاز بوده و اگر نبوده‌ام، تو می‌دانی که نبود، چیزی را پدید نمی‌آورد. پس معنای سؤم ثابت می‌شود که مرا صانعی هست و آن خدا، پروردگار جهانیان است. پس ابوشاکر برخاست و هیچ پاسخی نگفت.

نویسنده این کتاب می‌گوید: «گفتار درست در این بخش همان است که گفته شود: ما خدا را به وسیله خدا شناختیم، چرا که اگر ما او را به وسیله عقلهای خویش بشناسیم، در واقع همان خدای بزرگ آن را بخشیده است و اگر خدا را به وسیله پیامبران و رسولان و حجت‌های او -صلوات الله علیهم- بشناسیم، همان خدای بزرگ آنها را برانگیخته و فرستاده و آنها را حجت قرار داده است و اگر او را به وسیله خودمان بشناسیم، همو آن را احداث فرموده. پس او را به خودش شناختیم. پس این که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خدابند ما شناخته نمی‌شیم و اگر مانبودیم خدا شناخته نمی‌شد معنایش این است که اگر حجت‌های خدابند، خدا به حقیقت شناختش، شناخته نمی‌شد و اگر خدابند حجتها شناخته نمی‌شدند.

من از متكلّمی شنیدم که می‌گفت: «اگر مردی در زمین بیانی متولد شود و کسی را نبیند که او را هدایت کند، تا این که بزرگ و عاقل شود و به آسمان و زمین بنگرد؛ همین اورادلال می‌کند که اینها صانع و محدثی دارند». من گفتم: «این چیزی است که نبوده و این خبر دادن است از آنچه واقع نشده که اگر باشد، چگونه خواهد بود و اگر چنین امری باشد، این مرد جز حجت خدا بر نفس خود تحوّل دارد. چنان که در مورد پیامبران ﷺ این گونه بود که برخی از آنان برای خود مبعوث بود، برخی دیگر برای خانواده و فرزندانش مبعوث بود، برخی از آنها برای اهل محله‌اش مبعوث بود. بعضی از آنها برای مردم شهر خود مبعوث بود و برخی دیگر برای عموم مردم مبعوث بود. و در مورد استدلال ابراهیم خلیل علیه السلام که نگاهی به زهره، آن گاه به ماه، آن گاه به آفتاب کرد و در

إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ^(١) وَلَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ كَإِبْرَاهِيمَ لَكُلُّهُ وَلَوْ اسْتَفْنَى فِي مَعْرِفَةِ التَّوْحِيدِ
بِالنَّظَرِ عَنْ تَعْلِيمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَعْرِيفِهِ لَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَوْلِهِ: (فَأَعْلَمُ
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)^(٢) وَمِنْ قَوْلِهِ: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) إِلَى آخِرِهَا وَمِنْ قَوْلِهِ: (بَدِيعُ
السُّمَاءُّ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَذُّ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبٌ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ الْلَّطِيفُ
الْخَبِيرُ)^(٣) وَآخِرُ الْحَشْرِ وَغَيْرُهَا مِنْ آيَاتِ التَّوْحِيدِ.

هنگامی که آفتاب غروب نمود گفت: «ای قوم من ابه راستی من از آنچه شرک می‌ورزید دور هستم» بی تردید حضرت ﷺ پیامبری بود که به او الهام می‌شد و از طرف خدا برانگیخته و فرستاده شده بود و همه گفтар او به الهام الهی بود و همین است گفтар خدا: «وَإِنْ حَجَّتْ وَبِرَاهِنَ مَا سَتَ كَهْ بَهْ إِبْرَاهِيمَ دَادِيْمَ تَابَأَنْ بِرْغُوهْ خَوْدَ حَجَّتْ اقَامَهْ كَنَدَهْ وَهَرْ كَسَى هَمْجُونْ إِبْرَاهِيمَ ﷺ نِبَسْتَ وَأَكْرَ درْ مُورَدْ مُعْرَفَتْ وَشَنَاخْتْ تَوْحِيدَ خَدَاهْ بَهْ نَظَرْ وَفَكَرْ، ازْ تَعْلِيمَ خَدَابِيَّ نِيَازِيَّ حَاصِلَ مَيْ شَدَهْ، خَدَاؤَنْدَ آنَجَهْ رَاهَهْ فَرَوْ فَرَسَتَادَهْ، فَرُونَمَى فَرَسَتَادَهْ كَهْ مَيْ فَرَمَيَدَ: «پَسْ بَدَانَ كَهْ مَعْبُودَيْ بَهْ حَقْ جَزْ خَدَاهْ مَطْلَقَ نِبَسْتَ وَآنَجَاهَهْ مَيْ فَرَمَيَدَ: بَگُو: «اوْ خَدَاهِيَّ يَكَانَهْ اسْتَ...» وَآنَجَاهَهْ مَيْ فَرَمَيَدَ: «اوْ پَدِيدَأَورَنَدَهْ آسَمَانَهَا وَزَمَنَهَا اسْتَ. چَگُونَهْ اوْ رَافِرَزَنَدَهْ اسْتَ درْ حَالَيْ كَهْ اوْ صَاحِبَ وَرَفِيقَ نَذَارَدَ... وَأَوْلَاطِيفَ وَخَبِيرَ اسْتَ» وَآيَاتِيَ كَهْ درْ پَایَانَ سُورَةِ حَشَرْ آمَدَهْ وَدِيَگَرْ آيَاتِيَ كَهْ درْ مُورَدْ تَوْحِيدَ نَازِلَ شَدَهْ اسْتَ،

٤٤. باب إثبات حدوث العالم

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَجُلُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الشَّفَّارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَيُّ بْنُ مُنْصُورٍ
قَالَ: سَمِّيَتْ هِشَامُ بْنُ الْحَكْمَ يَقُولُ: دَخَلَ أَبُو شَاكِرَ الدِّيَنَاصِيَّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فَقَالَ
لَهُ: إِنَّكَ أَحَدُ النُّجُومِ الرَّوَاهِرِ وَكَانَ أَبَاكُوكَ يُدُورُ أَبُواهُرَ وَأَمْهَاتُكَ عَقِيلَاتٍ عَبَاهَرَ وَ
عَنْصُرَكَ مِنْ أَكْرَمِ الْعَنَاصِرِ وَإِذَا ذَكَرَ الْفَلَمَاءُ فِيكَ تَشَنِّي الْخَنَاصِرُ فَخَبَرَنِي أَبِيهَا الْبَحْرُ
الْخَضْمُ الرَّاهِرُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «نَسْتَدِلُّ عَلَيْهِ
بِأَقْرَبِ الْأَشْيَاءِ» قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: فَدَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} بِبَيْتِهِ فَوَضَعَهَا عَلَى رَاحِتِهِ
فَقَالَ: «هَذَا حَضْنُ مُلْمُومٍ دَاخِلُهُ غَرْبِيُّ رَقِيقٌ لَطِيفٌ بِهِ فَضْلَةُ سَالِمَةٍ وَذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ ثُمَّ تَفَقَّطَ
عَنِ الْمِثْلِ الطَّاوُسِينِ أَذْخَلَهَا شَنِّي؟» فَقَالَ: لَا: «فَهَذَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ» قَالَ:
أَخْبَرَتْ فَأَوْجَزَتْ وَقَلَتْ: فَأَخْسَتْ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّا لَا نَقْبِلُ إِلَّا مَا أَذْرَكَنَا بِأَصْبَارِنَا أَوْ
سَمِعْنَا بِآذَانِنَا أَوْ شَمِعْنَا بِمَنَاجِرِنَا أَوْ دَقَنَا بِأَفْوَاهِنَا أَوْ لَمْسْنَا بِأَكْفَانِنَا أَوْ تُصُورُ فِي
الْقُلُوبِ بِتَبَانِنَا أَوْ اسْتَبْطَلَهُ الرَّوَيَّاتُ إِبْرَاقًا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «ذَكَرْتُ الْعَوَاسِ الْخَمْسَ وَهِيَ
لَا تَقْعُ شَيْئًا بِغَيْرِ دَلِيلٍ كَمَا لَا يَقْطَعُ الظَّلَمَةُ بِغَيْرِ مِضَابِحِهِ».

٢. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زَيَادٍ جَعْفُرُ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْعَبَاسِ بْنِ عَمْرُو الْفَقِيمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكْمَ: أَنَّ أَبِي الْعَوْجَاءِ
دَخَلَ عَلَى الصَّادِقِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ أَمْضَيْتُ أَنْتَ أَمْ غَيْرَ مَضْطَوِعٍ؟»
فَقَالَ: لَا نَسْتُ بِمَضْطَوِعٍ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «فَلَوْ كُنْتَ مَضْطَوِعًا كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ» فَلَمْ
يُحِرِّ أَبِي الْعَوْجَاءِ جَوَابًا وَقَامَ وَخَرَجَ.

٣. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَه قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا
إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْنَدٍ عَنْ الْحُسَنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيِّ مُوسَى
الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدِيثِ الْعَالَمِ؟

بخش چهل و دویم

اثبات حدوث عالم

۱- علی بن منصور گوید: از هشام بن حکم شنیدم که می‌گفت: ابوشاکر دیسانی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و به آن حضرت عرض کرد: «تو، یکی از ستارگان درخشانی، و پدرانت بدرهای تابان بودند و مادرانت خردمندان گران سنگ و بزرگان و گلهای بستان افروز بودند. عنصر و سرشت تو از کریم‌ترین عنصرها است و آنگاه که دانشمندان یاد شوند انشیان کوچک‌تر به طرف تو، دوتا می‌شود (یعنی همه اول تورامی شمارند، چراکه هر کسی شمارش را با انگشت کوچکتر آغاز می‌کند). پس ای دریای پر آب موج! بفرمایید که چه دلیلی بر حدوث جهان است؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «به نزدیک‌ترین چیزها استدلال می‌کنم. ابوشاکر عرض کرد: «آن چیست؟» امام صادق علیه السلام تخم پرندهای راطلبید و آن را برکف دست خوبیش گذاشت و فرمود: «این حصاری است محکم و سرپوشیده، داخل آن پردهای است نازک و نظیف که سفیدهای چون نقره روان و زردماهی چون طلای مایع به آن چسبیده است، آنگاه که می‌شکافد، پرندهای همچون طاووس از آن بیرون می‌آید. آیا چیزی در آن داخل شده؟» ابوشاکر گفت: «نه». حضرت فرمود: «بس این دلیلی بر حدوث جهان است.» ابوشاکر گفت: «به طور اختصار بیان کردي و خوب گفتی. شما می‌دانید، ما دلیلی رانمی‌پذیریم مگر آن که ما آن را با چشم‌های خوبی دریابیم، یا با گوش‌های خود آن را بشنویم، یا به سوراخ‌های بینی خود آن را ببینیم، یا با دهان خود آن را بچشمیم، یا با کف دستهای خود آن را لمس کنیم، یا آنچه از روی بیان در دلها متصور شده باشد، یا اندیشه‌ها آن را به طور یقین، استنباط کنند». امام صادق علیه السلام فرمود: «حوالان پنج گانه را یاد اور شدی و آنها را دلیل هیچ قایدیه‌ای ندارند، چنان که تاریکی بدون جراغ از بین نمی‌رود».

۲- هشام بن حکم گوید: این ای العوجاء خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد. حضرت به او فرمود: «ای پسر ابوالعوجاء! آیا تو ساخته شده‌ای با غیر ساخته شده؟» گفت: «نه، من مصنوع نیستم». امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مصنوع بودی چگونه می‌بودی؟ این ای العوجاء نتوانست پاسخی دهد، برخاست و بیرون رفت.

۳- حسین بن خالد گوید: شخصی خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب شد و عرض

قال: «أنت لم تكن ثم كنْتَ وَ قَدْ عِلْمَتْ أَنَّكَ لَمْ تَكُونْ نَفْسَكَ وَ لَا كُوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ». ٤ . حَدَّثَنَا احْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَجُمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَمَارَدَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ لَيْ عَلَيْهِ مِنْصُورٌ: قَالَ لَيْ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: كَانَ زَنْدِيَّ بِعِصْرِ يَتْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ عَلَمَ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَنْظَرُهُ فَلَمْ يُضَادُهُ بِهَا فَقَبِيلَ لَهُ: هُوَ بِمَكَّةَ فَخَرَجَ الزَّنْدِيقُ إِلَى مَكَّةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ فَقَارَبَنَا الزَّنْدِيقُ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ فِي الطَّوَافِ فَنَزَّرَبَ كَفَهُ كَفَهُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ طَهِّ: «مَا اسْمُكَ؟» قَالَ: اسْمِي عَبْدُ الْمُتَكَبِّرِ قَالَ: «فَمَا كَيْسِنْكَ؟» قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ: «فَمَنِ الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدًا مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ؟! وَ أَخْبَرْنِي عَنْ أَبِيكَ أَعْبُدُ إِلَهَ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الْأَرْضِ؟!» فَسَكَتْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ: «فُلْ مَا شَتَّتْ تُحَسِّنْ» قَالَ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: قُلْتُ لِلزَّنْدِيقِ: أَمَا تَرُدُّ عَلَيْهِ؟ فَقَبَعَ قَوْلِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ: «إِذَا فَرَغْتَ مِنِ الطَّوَافِ فَأَتَنَا». فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ أَتَاهُ الزَّنْدِيقُ فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ لِلزَّنْدِيقِ: «أَتَعْلَمُ أَنَّ الْأَرْضَ تَحْتَنَا وَ فَوْقَنَا؟!» قَالَ: نَعَمْ قَالَ: «فَلَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟!» قَالَ: لَا قَالَ: «فَمَا يَدْرِيكَ بِمَا تَحْتَهَا؟!» قَالَ: لَا أَذْرِي إِلَّا أَنِّي أَطْنَأْتُ أَنَّ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ: «فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيقِنْ» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «فَصَعِدْتُ السَّمَاءَ؟!» قَالَ: لَا قَالَ: «فَتَثْرِي مَا فِيهَا؟!» قَالَ: لَا قَالَ: «فَأَتَيْتُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ فَنَظَرْتُ مَا خَلْفَهُمَا؟!» قَالَ: لَا قَالَ: «فَعَجَبْتَ لَكَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ وَ لَمْ تَصْعِدْ السَّمَاءَ وَ لَمْ تُخْبِرْ هُنَاكَ تَعْرِفُ مَا خَلْفَهُنَّ وَ أَنْتَ جَاهِدٌ مَا فِيهِنَّ وَ هَلْ يَجْحُدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟!» فَقَالَ الزَّنْدِيقُ: مَا كَلَمْنِي بِهَذَا أَحَدُ عِنْرُوكَ.

قال أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ: «فَأَنْتَ فِي شَكٍ مِنْ ذَلِكَ فَلَعْلَّ هُوَ أَلْعَلَّ لَيْسَ هُوَ؟» قَالَ الرَّزْنِيُّ: وَ لَعْلَّ ذَلِكَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهِّ: «أَيُّهَا الرَّجُلُ لَيْسَ لَمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَى مَنْ يَعْلَمُ فَلَا حُجَّةٌ لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالَمِ يَا أَخَا أَهْلَ بِصَرَّ تَهْقِمُ عَنِّي فَإِنَّا لَا نَشْكُ فِي اللَّهِ أَبْدَأْ مَا تَرَى الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ يَلْجَانَ وَ لَا يَشْبَهُانَ يَدْهَبَانَ وَ يَرْجِعَانَ؟! قَدْ اضْطَرَّ الْبَسْتُ لَهُمَا مَكَانًا إِلَّا مَكَانُهُمَا فَإِنْ كَانَا يَقْدِرُانِ غَلَى أَنْ يَذْهَبَا فَلَا يَرْجِعَانِ فَلِمَ

کرد: «ای فرزند رسول الله! دلیل بر حدوث عالم چیست؟» فرمود: «تو نبوده‌ای، بعداً موجود شده‌ای و به طور حتم ناشسته‌ای که تو خود را به وجود نباورده‌ای و کسی که همانند توست، تو را به وجود نباورده و هستی نشاند است.»

۴. هشام بن حکم گوید: زندیقی در مصر بود که از جانب امام صادق علیه السلام مطالبی جند (در مورد توحید) یاد مرود فضل و کمال آن حضرت، یا مذکونی که در مورد زندیقان می‌فرمود (به گوش اورسید، آن زندیق به طرف مدینه حرکت کرد، تا با آن حضرت مناظره کند. هنگامی که به مدینه رسید، حضرت رادر آنجا نیافت. از احوال حضرت پرسید، به این گفته: حضرت در مکه تشریف دارد. او به طرف مکه حرکت کرد. مانیز در آن سفر همراه حضرت بودیم. ما بالامام صادق علیه السلام مشغول طواف بودیم که آن زندیق به ما نزدیک شد و شانه به شانه حضرت زد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اسم توجیست؟» گفت: «اسم من عبدالملک است.» فرمود: «کنیه توجیست؟» گفت: «ابو عبدالله.» حضرت فرمود: «آن پادشاهی که تو بمنه اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان آسمان است، یا از پادشاهان زمین؟ و بگوییم ایا پسرت بمنه خدای آسمان است یا بمنه خدای زمین؟»

زندیق خاموش شد، امام صادق علیه السلام فرمود: «آنچه می‌خواهی بگویا تا تو مناظره کنم و مغلوب شوی.» هشام بن حکم می‌گوید: من به آن زندیق گفتم: «ایا جواب حضرت را نمی‌گویی؟» زندیق از سخن من بدش آمد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «وقتی از طواف فارغ شدی، نزد مابیا.» هنگامی که امام صادق علیه السلام طواف را به پایان رساند زندیق به خدمتش آمد و در پیش رویش رویش نشست. مانیز در خدمت حضور داشتیم. حضرت به زندیق فرمود: «ایا می‌دانی که زمین رازیز و زبری است؟» عرض کرد: «آری!» فرمود: «وارد زیر آن شده‌ای؟» عرض کرد: «نه.» فرمود: «پس چگونه از زیر آن آگاه شدی؟» عرض کرد: «نمی‌دانم، مگر آن که می‌پندارم که در زیر آن چیزی نیست.» امام صادق علیه السلام فرمود: «گمان و پندار عجز و درماندگی است مادامی که کسی بقین ندارد.» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «ایا آسمان بالارفته‌ای؟» عرض کرد: «نه.» فرمود: «اما می‌دانی که در آن چه چیزی است؟» عرض کرد: «نه.» فرمود: «ایا به جانب مشرق و مغرب رفته و در ورای آن دونگاه کرده‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «از تو تعجب می‌کنم، نه به مشرق رفته‌ای و نه به غرب، نه به زیر زمین فرو رفته‌ای و نه به آسمان صعود کرده‌ای و از آنجا خبردار نشده‌ای تا آنچه را که در ورای آنها است بشناسی و بدانی، در عین حال، آنچه را که در اینها است انکار می‌کنی. آیا عاقل، آنچه را که نمی‌داند انکار می‌کند؟» زندیق گفت: «جز تو، کسی این گونه با من سخن نگفت.» امام صادق علیه السلام فرمود: «ایا آنچه را که شنیدی، تردید داری (ومی‌گویی):» شاید چنین باشد، شاید چنین نباشد؟» زندیق گفت: «شاید این چنین باشد.» امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مرد اکسی که نمی‌داند بر کسی که می‌داند، دلیلی ندارد و هیچ ندانی بر داشتمندی حجتی ندارد.» ای برادر مصری! از من بفهم و یاد بگیر ازیرا که ما هرگز در خداشک و تردید نمی‌کنیم. آیا آفتاب و ماه و شب و روز را نمی‌بینی که در یکدیگر داخل می‌شوند و مشتبه نمی‌شوند. آنان ناگزیر می‌روند و باز می‌گردند. این دو،

يَرْجِعُونَ وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا مُضطَرِّينَ فَلِمْ لَا يَصِيرُ الظَّلَى نَهَارًا وَالنَّهَارُ لَيَلًا اضطُرَّا وَاللَّهُ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ إِلَى دَوَامِهِمَا وَالَّذِي اضطَرَّهُمَا أَحْكَمَ مِنْهُمَا وَأَكْبَرُ مِنْهُمَا» قَالَ الرَّبِيعِيُّ:

صَدَقَتْ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةُ: «يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ الَّذِي تَدْعُونَ إِلَيْهِ وَتَظْفَنُونَ بِالْوَهْمِ فَإِنْ كَانَ الدُّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ لَمْ لَا يَرْدُهُمْ وَإِنْ كَانَ يَرْدُهُمْ لَمْ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ الْفَوْمُ مُضطَرُّونَ؟»

يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ السَّمَاءَ مَرْفُوعَةً وَالْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ لَمْ لَا تَشْقَطِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَلَمْ لَا تَشَدِّدِ الْأَرْضُ فَوْقَ طَاقَتِهَا؟ فَلَا يَتَمَاسِكُانَ وَلَا يَتَمَاسِكُ مِنْ عَلَيْهِمَا» قَالَ الرَّبِيعِيُّ:

أَمْسَكُهُمَا وَاللَّهُ رَبُّهُمَا وَسَيِّدُهُمَا فَآمِنَ الرَّبِيعِيُّ عَلَى يَدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ حُمَرَانُ أَغْنِيَّ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ آمَنْتَ الرَّبِيعِيَّةَ عَلَى يَدِيَكَ فَقَدْ آمَنْتَ الْكُفَّارَ عَلَى يَدِي أَبِيكَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَى يَدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةَ الْجَعْلَنِيَّ مِنْ تَلَامِذَتِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةُ لِهِشَامِ مِنْ الْحُكْمِ: حَذْهُ إِلَيْكَ فَعَلَمْتُهُ هِشَامٌ فَكَانَ مُعْلَمٌ أَهْلَ مِصْرَ وَأَهْلَ شَامٍ وَخَسِنَ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَّ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةُ.

٥. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسِينِ بْنِ الْحَسِينِ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسِينِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ يَعْقُوبِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مَرْوَانِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةَ فَقَالَ: أَلَيْسَ تَرَوْعُمَ أَنَّ اللَّهَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةُ: «بَلَى» فَقَالَ: أَنَا أَخْلُقُ فَقَالَ طَهْلَةُ لَهُ: «كَيْفَ تَخْلُقُ؟» فَقَالَ: أَخْدُثُ فِي الْمَوْضِعِ ثُمَّ أَبْلُثُ عَنْهُ فَيَصِيرُ دَوَابٌ فَأَكُونُ أَنَا الَّذِي خَلَقْتُهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةُ: «أَلَيْسَ خَالِقُ الشَّيْءِ يَعْرُفُ كُمْ خَلْقَهُ؟» قَالَ: بَلَى، قَالَ: «فَتَعْرِفُ الدَّكَرَ مِنْهَا مِنَ الْأَنْتِ وَتَعْرِفُ كُمْ غَمْرَهَا؟!» فَسَكَتَ.

٦. حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنَ يَعْقُوبِ الْكَلْبَيِّ يَأْسَنَادُهُ رَفِيقُ الْحَدِيثِ: أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ جِينَ كَلْمَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةَ عَادَ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَخَلَسَ وَهُوَ سَاكِنٌ لَا يَنْطَقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَهْلَةُ: «كَانَكَ جِئْتَ تُعِيدُ بَعْضَ مَا كَانَتِ فِيهِ!» فَقَالَ: أَرَدْتُ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «مَا أَغْبَبْتَ هَذَا تُنْكِرُ اللَّهَ وَتَشْهُدُ أَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ!» فَقَالَ: الْقَادِهُ تَحْمِلُنِي عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْعَالَمُ طَهْلَةُ: «فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْكَلَامِ؟» قَالَ: إِخْلَالُ الْكَ وَمَهَابَةُ مَا يَنْطَقُ لِسَانِي بَيْنَ

مکانی جز همان مکانی که در وقت رفتن و برگشتن دارند، ندارند. پس اگر می‌توانستند دارند که بروند و برنگردند، چرا بر می‌گردند؟ و اگر ناگیر بر نباشند، چرا شب، روز و روز، شب نمی‌شود. ای برادر مصری! به خدا سوگند! که اینها به سوی دوامی که دارند، ناچارند و کسی که اینها را ناچار کرده، از اینها استوارتر و بزرگتر است. زندیق عرض کرد: دراست گفتی.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای برادر مصری! آنچه شما (گروه دهربان) به آن اعتقاد دارید و مذهب خود می‌سازید و به وهم و خیال آن رامی پنداشید (که آن که این افعال ازا او سر می‌زند دهر و روزگار است و این باطل است) چرا که اگر دهر آنها رامی برد، چرا آنها را بر نمی‌گرداند. و اگر آنها را بر می‌گرداند چرا آنها را نمی‌برد؟ این گروه (آفتاب، ماه، شب و روز) ناچارند و هیچ اختیار ندارند. ای برادر مصری! آسمان بلند شده و زمین پست شده، چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ چرا زمین در فوق طافت خود سراسر بر نمی‌شود؟ پس هیچ یک نمی‌توانند خود رانگاه دارند و هر که بر روی آنهاست نمی‌توانند یکدیگر را نگاه ندارند؟ زندیق گفت: سوگند به خدا! که پروردگاران دو و آفای آن دو آنها رانگاه داشته است. آنگاه زندیق به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد.

حمران بن اعین به حضرت علیه السلام عرض کرد: «فنایت شوم! اگر زندیقان به دست تو ایمان می‌آورند. شگفت آور نیست، زیرا که کافران به دست پدرت ایمان آورده‌اند». پس آن مؤمنی که به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد به حضرت عرض کرد: «مرا از شاگردان خودت قرارده! امام صادق علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: اونزد توباشد و اورا تعلیم ده. هشام او را تعلیم داد. او معلم اهل مصر و اهل شام شد. او فرد پاک و پاکیزه خوبی شد به گونه‌ای که امام صادق علیه السلام ازوی راضی گشته بود».

۵- مروان بن مسلم گوید: ابن ابی العوجاء حضور امام صادق علیه السلام رسید و گفت: «ایا این گونه نیست که تو می‌پنداشی که خدا، آفرینشده همه چیز است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «أَرَى». ابن ابی العوجاء گفت: «من چیزی رامی آفرینم». حضرت به او فرمود: «چگونه می‌آفرینی؟» گفت: «در مکانی مدفع می‌کنم. آنگاه درنگی من نمایم، از آن حشراتی چند پدید می‌آید، پس من کسی هستم که اینها را آفریده‌ام!». امام صادق علیه السلام فرمود: «ایا این گونه نیست که آفرینش هر چیزی باستی بشناسد و بدان که آفریده‌اش چگونه است؟» گفت: «أَرَى». حضرت فرمود: «می‌دانی که کلام بک از آنها نزد و کدام یک ماده است؟ مدت عمر آنها رامی دانی؟ این ابی العوجاء خاموش شد.

۶- محمد بن یعقوب کلینی در حدیث مرفوعه‌ای گوید: در روز دوم عبدالکریم بن ابی العوجاء حضور امام صادق علیه السلام رسید، و نشست و سکوت اختیار کرد و چیزی نمی‌گفت. امام صادق علیه السلام فرمود: «گویا آدمهای درباره برخی از اعتقادات ما که قبل بحث کردیم بحث کنی؟» گفت: «أَرَى». ای فرزند رسول الله! منظورم همین است. امام صادق علیه السلام فرمود: «این چه عجیب است؟! تو خدا را انکار می‌کنی، ولی گواهی

يَدِيْكَ، فَإِنِّي شَاهَدْتُ الْعِلْمَاءَ وَنَاظَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَمَا شَدَّا خَلْبِيْ هَيْئَةً قَطْ مِثْلَ مَا
شَدَّا خَلْبِيْ مِنْ هَيْئَيْكَ قَالَ: «يَكُونُ ذَلِكَ وَلِكَنْ أَقْتَنْعُ عَلَيْكَ بِسُؤَالِ وَأَقْلَى عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَ
مَضْنُوْعٌ أَنْتَ أَمْ غَيْرُ مَضْنُوْعٍ؟» فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ أَبِي الْقَوْجَاءِ: أَنَا غَيْرُ مَضْنُوْعٌ فَقَالَ لَهُ
الْعَالَمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «فَصِيفُ لِي لَوْ كُنْتُ مَضْنُوْعاً كَيْفَ كُنْتُ تَكُونُ؟!» فَبَقَيْ عَبْدُ الْكَرِيمِ مُلِيَّاً لَا
يُجْزِي جَوَابًا وَوَلَعْ بَخْشِيَّةً كَانَتْ بَيْنَ يَدِيهِ وَهُوَ يَقُولُ: طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ قَصِيرٌ
مُتَحَرِّكٌ سَاكِنٌ كُلُّ ذَلِكَ صِفَةٌ خَلْقِهِ

فَقَالَ لَهُ الْعَالَمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصُّنْعَةِ غَيْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مَضْنُوْعاً
لِمَا تَجْعَدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَخْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَارِ» فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ: سَأَتَّبِعُ عَنْ مَشَائِلِهِ
لَمْ يَسْأَلْنِي أَخْدُ عَنْهَا قَبْلَكَ وَلَا يَسْأَلْنِي أَخْدُ بَعْدَكَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ:
«هَبْنِكَ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَمْ تَشَأْ فِيمَا مَضَ فَمَا عَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تُشَأِلُ فِيمَا بَعْدَ غَلَى أَنَّكَ يَا عَبْدَ
الْكَرِيمِ تَقْضِيْتُ قَوْلَكَ لَأَنَّكَ تَرَعَّمُ أَنَّ الْأَشْيَايَةَ مِنَ الْأَوَّلِ سَوَاءً فَكَيْفَ قَدْمَتْ وَأَخْرَتْ؟!»
لَمْ قَالَ: «يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ أَرِيدُكَ وُضُوْحًا أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ مَنْكَ كِيسٌ فِي حَوَاهِرِ فَقَالَ لَكَ
قَائِلٌ: هَلْ فِي الْكَيْسِ دِينَارٌ؟ فَنَفَيْتَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكَيْسِ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ: صَفِيفٌ لَيْ
الْدِينَارِ وَكُنْتَ غَيْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ؟ هَلْ كَانَ لَكَ أَنْ تَنْفِيَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكَيْسِ وَأَنْتَ لَا
تَعْلَمُ؟» قَالَ: لَا.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «فَالْعَالَمُ أَكْبَرُ وَأَطْوَلُ وَأَغْرَضُ مِنَ الْكَيْسِ فَلَعْلَهُ فِي الْعَالَمِ
صِنْعَةٌ لَا تَعْلَمْ صِفَةَ الصُّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ الصُّنْعَةِ!» فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْكَرِيمِ وَأَجَابَ إِلَى الْأَشْلَامِ
بِعَضُ أَصْحَابِهِ وَبَقَيْ مَعْهُ بَعْضُ فَعَادَ فِي الْيَوْمِ التَّالِيْ فَقَالَ: أَقْلِبِ السُّؤَالَ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «سُلْ عَمَّا شِئْتُ» فَقَالَ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْأَجْسَامِ؟
فَقَالَ: «أَنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا إِلَّا إِذَا ضَمَ إِلَيْهِ مِثْلَهُ صَارَ أَكْبَرًا وَفِي ذَلِكَ
رَوَالُ وَأَنْتَقَالُ عَنِ الْحَالَةِ الْأَوَّلِ وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا مَا زَالَ وَلَا حَالَ لَأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَيَمْوُلُ
يَمْبُرُ أَنْ يُوجَدَ وَيَتَطَلُّ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدِهِ دُخُولُ فِي الْحَدَثِ وَفِي كَوْنِهِ فِي
الْأَوَّلِ دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ وَلَنْ يَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزِلِّ وَالْعَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ» فَقَالَ عَبْدُ
الْكَرِيمِ: هَبْنِكَ عَلِمْتُ فِي جَزِيِّ الْحَالَتَيْنِ وَالْزَّمَانَتَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتُ وَأَنْتَذَلَتْ عَلَى
حُدُوْثِهَا، فَلَوْ بَقَيْتَ الْأَشْيَايَةَ عَلَى صِغْرِهَا مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تَشَدِّلَ عَلَى حُدُوْثِهَا؟

می دهی که من پسر رسول خدایم؟! گفت: «عادت، مرا بر این واسی دارد.». امام صادق ع فرمود: «بس چه چیز تورا از سخن گفتن باز می دارد؟» گفت: «بخاطر جلال و هیبت تو، زبانم در پیش روی تو بارای سخن گفتن ندارد، زیرا که من علمای زیادی را مشاهده نموده ام و با متكلمان بسیاری مباحثه کرده ام، هرگز هیبت و ترسی در دل من ایجاد نشده آن گونه که از هبیت تو ترس در دل من ایجاد می شود.» حضرت فرمود: «این گونه است، ولی من راه پرسش را بر تومی گشایم.» آنگاه روبه او کرد و فرمود: «تو افریده ای یا غیر آفریده؟» عبدالکریم بن ابی الموجاه گفت: «بلکه من آفریده نیستم.» امام صادق ع فرمود: «برای من توصیف کن که اگر آفریده بودی، چگونه می بودی؟» عبدالکریم زمان زیادی خاموش ماند و توانست پاسخی بدهد و چوپی را که در پیش رویش بود، گرفته بود (ود آن می اندیشد) و می گفت: «دراز، بهن، عمیق، کوتاه، متخرک و ساکن است و هر یک از اینها صفت افرینش آن است.» امام صادق ع به او فرمود: «بس اگر تو صفت صنعت و ساختن را غیر از اینها نمی دانی پس خود را آفریده قرار ده، به جهت آنچه در نفس خود می بایی از آنچه از این امور حادث می شود.» عبدالکریم گفت: «مرا درباره مسائلهای پرسیدی که کسی پیش از تو از من نپرسیده بود و هیچ کس بعد از تو نیز چنین پرسشی از من نخواهد پرسید.» امام صادق ع فرمود: «اگریم که دانستی که تو در زمان گذشته از همچو پرسشی سوال نشده ای چگونه فهمیدی که بعد از این با آن سوال نخواهی شد و توانی عبدالکریم اسخن خود را شکستی، چرا که پندار تو این است که چیزهای اول برای بند، پس چگونه مرابه فضل علم مقدم داشتی و دیگران را به تأخیر انداختی؟! سپس فرمود: «ای عبدالکریم اوضاع بیشتری بدhem، اگر کسیه گوهری با توابش، شخصی به تو گوید: آیا در این کسیه دیناری هست؟ تو بودن دینار رادر کسیه نفی کنی (و بگویی: دیناری در آن نیست) گوینده به تو گوید: دینار را برای من توصیف کن و توازن وصف آن آگاه نباشی، آیا برای تو رواست که بودن دینار رادر کسیه نفی کنی و حال آن که تو نمی دانی؟! گفت: «نه، امام صادق ع فرمود: «این جهان از کسیه بزرگتر، درازتر و بهن تر است. پس شاید که در عالم صنعت و ساختاری باشد که توازن صفت آن صنعت و ساختار را از غیر صنعت آگاه نیستی.» در این هنگام عبدالکریم ساخت شد [متغوب گشت] و برخی از اصحابش مسلمان شدند و برخی دیگر با اینه همان اعتقاد باقی ماندند.

عبدالکریم روز سوم خدمت حضرت رسید و گفت: «سؤال را بر می گردانم.» امام صادق ع فرمود: «از هر چه می خواهی بپرس! گفت: «دلیل بر حدوث اجسام چیست؟» فرمود: «من چیز کوچک و بزرگی را نیافتنم مگر آن که جون همانندش به آن ضمیمه شود، بزرگتر می شود. در این عمل، زوال و انتقالی از حالت اول است و اگر قدیم بود، زایل و دگرگون نمی شد. زیرا آنچه زایل و دگرگون، می شود می تواند موجود و باطل شود. پس به وجودش بعد از عدمش داخل در حدوث شده است و در حالت اول (ازل) بودنش، (ازل بودن) دخول آن در عدم است و هرگز صفت ازل و عدم (که به معنای همیشگی و نایابی است) در یک چیز جمع نخواهد شد.» عبدالکریم گفت: «اما بذریم که در جریان دو حالت دوزمان، بنابر آنچه ذکر کردی و بر حدوث آنها استدلال نمودی، دانستم که اگر چیزها بر همان حالت کوچکی خود باقی بمانند از کجا می توانی بر حدوث آنها استدلال کنی؟»

فَقَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ: «إِنَّمَا تَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمُؤْسَوْعَ فَلَوْرَفْتَنَا وَوَضَعْنَا عَالِمًا آخَرَ كَانَ لَا شَيْءَ أَدْلُّ عَلَى الْحَدِيثِ مِنْ رَفْعِنَا إِلَيْهِ وَوَضَعْنَا غَيْرَهُ وَلَكِنَّ أَجْيِبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدْرُتَ أَنْكَ تُلْزِمَنَا وَنَقُولُ: أَنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صِغْرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهُ مَمْتَنَعٌ مُضْمِنٌ مِنْهُ إِلَى مِثْلِهِ كَانَ أَكْبَرُ وَفِي جَوَازِ التَّعَيْنِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدْمِ كَمَا بَانَ فِي تَعَيْنِهِ دُخُولُهُ فِي الْحَدِيثِ لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَنْدَ الْكَرِيمِ» فَأَنْقَطَهُ وَخَرَى. فَلَمَّا كَانَ مِنَ النَّاسِ الْقَابِلُ الْتَّقِيُّ مَعْنَاهُ فِي الْحَرْمَنِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شَيْعَتِهِ: أَنَّ أَبِنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ

فَقَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ: «هُوَ أَعْمَى مِنْ ذَلِكَ لَا يُسْلِمُ» فَلَمَّا بَصَرَ بِالْعَالَمِ عَلَيْهِ قَالَ: سَيِّدِي وَمَوْلَايِ فَقَالَ لَهُ الْعَالَمُ عَلَيْهِ: «مَا جَاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ؟» فَقَالَ: عَادَةُ الْجَسَدِ وَسُنَّةُ التَّبَدِيلِ وَلِبَثِيرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَالْحَلْقِ وَرَمَنِ الْحِجَارَةِ فَقَالَ الْعَالَمُ عَلَيْهِ: «أَنْتَ بَعْدُ عَلَى عَنْوَكَ وَضَلَالِكَ يَا عَنْدَ الْكَرِيمِ» فَذَهَبَتِي تَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ: لَا جِدَالٌ فِي الْحِجَاجِ وَنَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ يَدِهِ وَقَالَ: «إِنْ يَكُنَ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَلَيْسَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَنَجْوَتْ وَإِنْ يَكُنَ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَهُوَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَنَجْوَتْ فَأَقْبَلَ عَنْدَ الْكَرِيمِ عَلَى مَنْ مَعْنَاهُ فَقَالَ: وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَرَازَةً فَرَدُونِي فَرَدُوهُ وَمَاتَ لَا زَحْمَهُ اللَّهُ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمة الله: من الدليل على حدث الأجسام أنها وجدنا أنفسنا وسائر الأجسام لا تنفك مما يحدث من الزيادة والنقصان وتجري عليها من الصنعة والتدبیر ويعتبرها من الصور والهيئات وقد علمتنا ضرورة أنالم نصنعها ولا من هو من جنسنا وفي مثل حالنا صنعها وليس يجوز في عقل ولا يتصور في وهم أن يكون ما لم ينفك من الحوادث ولم يسبقها قديماً ولا أن توجد هذه الأشياء على ما شاهدها عليه من التدبیر ونعيشه فيها من اختلاف التقدير لا من صانع أو تحدث لا بمدبر ولو جاز أن يكون العالم بما فيه من إتقان الصنعة وتعلق بعضه ببعض وحاجة بعضه إلى بعض لا بصانع صنعه و يحدث لا بموجب وجوده لكان ما هو دونه من الأحكام والإتقان أحق بالجواز وأولى بالتصور والإمكان وكان يجوز على هذا الوضع وجود كتابة لا كاتب لها و دار مبنية لا باني لها و صورة محكمة لا مصور لها؛ ولا يمكن في القياس أن تختلف سفينة على أحكام نظم و تجتمع على أتقن صنع لا بصانع صنعها أو جامع جمعها فلما كان ركوب هذا وإنجازه خروجاً عن النهاية والعقول كان

حضرت فرمود: «ما فقط در مورد این جهان سخن می‌گوییم، پس اگر این را برداریم و در جهان دیگر بگذاریم، این برداشتنی و نهادن بهترین دلیل بر حدوث خواهد شد، در عین حال به توازن آنجایی که فرض کردی که می‌توان ما را ملزم کنی باشخ می‌دهم: اگر چیزها بر کوچکی خود دوام داشته باشند البته این وفم و خیالی بیش نیست که هر گاه چیزی از آن به همانندش ضمیمه شود، بزرگتر می‌شود و در این که تغییر بر آن جایز است در واقع از قدیم بودن خارج شده آنسان که در تغییرش داخل شدنش در حدوث ظاهر شد، ای عبدالکریم! دیگر در ورای آن چیزی برای تو نیست». پس عبدالکریم خاموش و رسواشد.

سال آینده عبدالکریم، حضرت رادر مکه ملاقات نمود. یکی از شیعیانش به حضرت عرض کرد: «ابن ابی الموجہ مسلمان شده، امام صادق علیه السلام فرمود: «او از این کورتر است و مسلمان نخواهد شد»، و چون عبدالکریم امام صادق علیه السلام را دید گفت: «آقا و مولای من امام صادق علیه السلام به او فرمود: «چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟» گفت: «عادت جسد و روش و سنت مردم شهر و تادیوانگی، سرتراشیدن و سنگ انداختن مردم را ببینم»، امام صادق علیه السلام فرمود: «ای عبدالکریم! تو هنوز بر سرکشی و گمراهی هستی؟» ای عبدالکریم خواست سخن گوید، حضرت به او فرمود: «در حج جdal و خصوصیتی نیست و ردای خود را از دستش کشید و فرمود: «اگر امر آن گونه است که تو می‌گویی و حال آن که آن گونه نیست که تو می‌گویی ما و تونجات یافته ایم و اگر امر آن گونه است که مامی گوییم و حال آن که آن گونه است که مامی گوییم. مانجات یافته ایم و تو هلاک شدی»، پس عبدالکریم رو به همراهانش کرد و گفت: «در دلم دردی احساس کردم (که این غایت خشمی بود که پیدا شده بود) مرا برگردانید»، همراهانش اورا برگردانند و مرد. خداوار رحمت نکند.

نویسنده این کتاب می‌گوید: از جمله دلایل، بر حدوث اجسام این است که مامی بینیم، خود ما و سایر اجسام جهان از موارد حدوث که زیادتی و نقصان است. جدا نیست، که بر آنها صنعت و تدبیر جازی است و صورتها و هیئت‌هایی بر آنها عارض می‌شود، و به ضرورت دانسته ایم که ما آنها را ساخته‌ایم و کسی که از جنس ما در مثل حال ما است آنها را نساخته و در هیچ عقلی جایز نیست و در هیچ وهم و خیالی تصوّر نمی‌شود که آنچه از حادثت جدانیست و چیزی از آنها پیشی تگرفته و قدیم است. همچنین جایز نیست این چیزهایی را که ما مشاهده می‌کنیم، که تدبیر دارند و آنچه به چشم می‌بینیم که اختلاف تقدیر دارند بدون صانعی موجود شوند، یا بدون مدبری حادث و اگر جایز بود که جهان با آن استواری صنعت و ساختارش و تعلق برخی از آن به برخی دیگر و حاجت برخی از آن به بعض دیگر بدون صانع و سازنده‌ای باشد که آن را بسازد و بدون ایجاد کننده که آن را ایجاد کند؛ البته آنچه استحکام و استواریش پایین تر بود به جواز شایسته‌تر و به تصوّر و امکان اولی تر می‌بود. و طبق این جایز می‌شد که نوشتۀ ای بدون نویسنده، خانه‌ای ساخته شده بدون سازنده، تصویر محکمی بدون

الأول مثله بل غير ما ذكرناه في العالم وما فيه من ذكر أفلاته واختلاف أوقاته وشمسه وقمره وطلوعهما وغروبهما ومجيئيه وقيظه في أوقاتهما واختلاف ثماره وتتنوع أشجاره ومجيئه ما يحتاج إليه منها في بيانه ووقته أشد مكابرة وأوضح معاندة وهذا واضح والحمد لله.

و سالت بعض أهل التوحيد والمعرفة عن الدليل على حدث الأجسام فقال: الدليل على حدث الأجسام أنها لا تخلو في وجودها من كون وجودها مضمون بوجوده والكون هو المحاذاة في مكان دون مكان ومتى وجد الجسم في محاذاة دون محاذاة مع جواز وجوده في محاذاة أخرى علم أنه لم يكن في تلك المحاذاة المخصوصة إلا لمعنى وذلك المعنى محدث؛ فالجسم إذا محدث؛ إذ لا ينفك من المحدث ولا يتقدمه. ومن الدليل على أن الله تبارك وتعالى ليس بجسم أنه لا جسم إلا وله شبه؛ إما موجود أو موهوم وماله شبه من جهة من الجهات فمحدث بما دل على حدوث الأجسام فلما كان الله عز وجل قد ثبت أنه ليس بجسم وشيء آخر؛ وهو أن قول القائل جسم سمة فيحقيقة اللغة؛ لما كان طويلاً عريضاً ذاتاً أجزاءً وأبعاضاً محتملاً للزيادة.

فإن كان القائل يقول: إن الله عز وجل جسم يتحقق هذا القول ويوفيه معناه لزمه أن يثبته سبحانه بجميع هذه الحقائق والصفات ولزمه أن يكون حادثاً بما به يثبت حدوث الأجسام أو تكون الأجسام قديمة وإن لم يرجع منه إلا إلى التسمية فقط كان وأضعاً للاسم في غير موضعه وكان كمن سمي الله عز وجل إنساناً ولحماً ودماً ثم لم يثبت معناها وجعل خلافه إياناً على الاسم دون المعنى وأسماء الله تبارك وتعالى لا تؤخذ إلا عنه أو عن رسول الله ﷺ أو عن الآئمة الهداء عليهم السلام.

٧. حدثنا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيِّ السُّكْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَينِ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لِلْجَسْمِ سَيِّةً أَخْوَالٍ: الصَّحَّةُ وَالْمَرْضُ وَالْمَوْتُ وَالْحَيَاةُ وَالثُّوْمُ وَالْيَقْنَةُ وَكَذَلِكَ الرُّوحُ فَعِيَّاتُهَا عِلْمُهَا وَمَوْتُهَا جَهْنَمُ وَمَرْضُهَا شَكْلُهَا وَصِحَّتُهَا يَقِيْنُهَا وَنَوْمُهَا غَفْلَتُهَا وَيَقْطَنُهَا حَفْظُهَا».

نگارنده وجود داشته باشد و در قیاس ممکن بود که یک کشته بر نظری استوار درست شود و به محکمترین ساختار گرد هم آید، ولی بدون این که سازندمای آن را سازد، یا جمع کنندمای آن را جمع کند. بنابراین، از آنجایی که ارتكاب و اجازه این امر در واقع بیرون رفتن از نهایت و عقول بود، پس موضوع اول نیز همانند این خواهد بود. بلکه غیر آنچه مازال عالم ذکر کردیم و آنچه در آن است: از افلاک، اختلاف اوقات، آفتاب و ماه، طلوع غروب آنها، آمدن سرما و گرما در اوقات آنها، گوناگونی میوه‌ها و تنوع درختها و آمدن آنچه به آن در هنگام وقتش نیاز می‌شود، (همه و همه) مکاپرۀ سخت و عنادورزی روشنی است و این مطلب واضح و روشن است. والحمد لله.

من از یکی از اهل توحید و معرفت در مورد دلیل حدوث اجسام پرسیدم. گفت: دلیل بر حدوث اجسام آن است که آنها در وجود خود خالی از گون و بودنی - که وجود آن بسته به وجود آن است - نیست و گون، همان مباحثات و برایشدن در جانی نه جای دیگر است. و هرگاه که جسم در مباحثاتی یافته شود، نه در مباحثات دیگر بالین که وجود آن در مباحثات دیگر حائز باشد؛ معلوم می‌شود که در آن مباحثات مخصوص بوده، مگر به چه معنایی و آن معنا، محدث و مخلوق است. بنابراین، جسم، در این هنگام محدث و مخلوق خواهد بود، چراکه از محدث و مخلوق بودن جذانی شود و بر آن مقدم نمی‌شود. و از جمله دلیل‌هایی که خدا جسم نیست این که هیچ جسمی نیست، مگر آن که مانندی دارد که یا موجود است یا موم و آنچه به جهتی از جهات مانندی دارد، محدث و مخلوق است به دلیلی که بر حدوث اجسام دلالت کرده و از آنجایی که خداوند قدیم بوده، ثابت می‌شود که او جسم نیست.

دلیل دیگر این که گوینده‌ای که می‌گوید: جسم، در حقیقت لغت نشان است برای چیزی که دراز و پهن باشد و دارای اجزا و باعض بوده و احتمال زیادتی داشته باشد. پس اگر گوینده‌ای می‌گوید: خداوند جسم است. این قول را تحقیق و ثابت می‌کند و معنای کامل به آن می‌دهد؛ بر او لازم است که خدای سبحان را با همه این حقیقت‌ها و صفات‌ها ثابت کند و این که خدا به آنچه حدوث اجسام به آن ثابت می‌شود، حادث باشد، یا آنکه اجسام قدیم باشند. اگر از این سخن خویش، جز به نام نهادن بازنگردد و پس (که مرادش صرف لطف و نام نهادن باشد) در واقع اسم رادر غیر جای آن وضع کرده است و همانند کسی است که خدای عزوجل را آدم، گوشت و خون نامیده، آنگاه معنای آنها را بثابت نکرده و خلاف خود را باما، بر اسم قرار داده است نه معنا، در حالی که اسمهای خداوند تبارک و تعالیٰ جزاً باری تعالیٰ، یا از پیامبر خدا ﷺ یا از آئمه هدایتگر ﷺ فراگرفته نمی‌شوند. (چراکه علمای اعلام اتفاق نظر دارند که اسم‌های خدا توقيفی است و کسی نمی‌تواند از پیش خود اسمی را برای او قرار دهد، گرچه آن اسم بر او صادق باشد.)

۷. محمد بن عماره از امام صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام از پدرش علی بن الحسین علیه السلام، از پدرش امام حسین: نقل می‌کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «همانای برای جسم شش حال است: تندرنستی و بیماری، مرگ و زندگی و خواب و بیداری. روح نیز این گونه است: پس زندگیش دانش آن، مرگش نادانی آن، بیماریش شک و تردید آن، تندرنستیش بقین آن، خوابش غفلت آن و بیداریش هشیاری آن است.

و من الدليل على أن الأجسام محدثة أن الأجسام لا تخلو من أن تكون مجتمعة أو مفترقة و متحركة أو ساكنة و الاجتماع و الافتراق و الحركة و السكون محدثة فعلمـنا أن الجسم محدث لحدث ما لا ينفك منه و لا يتقدمـه. فإن قال قائلـ: ولم؟ قلتـ: «إن الاجتماع و الافتراق معنيان و كذلكـ الحركة و السكون حتىـ زعمـتـ أنـ الجسمـ لاـ يـخـلـوـ منهاـ» قـيلـ لهـ: الدـليلـ عـلـىـ ذـلـكـ أـنـ أـنـجـدـ الجـسـمـ يـجـتـمـعـ بـعـدـ أـنـ كـانـ مـفـتـرـقاـ وـ قـدـ كـانـ يـجـوزـ أـنـ يـقـيـ مـفـتـرـقاـ عـلـىـ مـاـ كـانـ عـلـيـهـ؛ لأنـهـ لمـ يـحـدـثـ نـفـسـهـ فـيـ هـذـاـ الـوقـتـ فـيـكـونـ بـحـدـوثـ نـفـسـهـ مـاـ صـارـ مجـتمـعاـ؛ أـلـاـ تـرـىـ أـنـ لـوـ كـانـ إـنـمـاـ يـصـيرـ مجـتمـعاـ بـطـلـانـ معـنـيـ وـ مـفـتـرـقاـ بـطـلـانـ معـنـيـ لـوـ جـبـ أـنـ يـصـيرـ مجـتمـعاـ وـ مـفـتـرـقاـ فـيـ حـالـةـ وـاحـدـةـ لـبـطـلـانـ المعـنـينـ جـمـيعـاـ وـ أـنـ يـكـونـ كـلـ شـيـءـ خـلـاـ مـنـ أـنـ يـكـونـ فـيـهـ معـنـيـ مجـتمـعاـ مـفـتـرـقاـ حتـىـ كـانـ يـجـبـ أـنـ يـكـونـ الأـعـرـاضـ مجـتمـعةـ مـتـفـرـقةـ؛ لأنـهاـ قـدـ دـخـلـتـ مـنـ المـعـانـيـ وـ قـدـ تـبـيـنـ بـطـلـانـ ذـلـكـ وـ فـيـ بـطـلـانـ ذـلـكـ دـلـيلـ عـلـىـ أـنـهـ إـنـمـاـ كـانـ مجـتمـعاـ لـحـدـوثـ معـنـيـ وـ مـفـتـرـقاـ لـحـدـوثـ معـنـيـ وـ كـذـلـكـ القـولـ فـيـ الحـرـكـةـ وـ السـكـونـ وـ السـكـونـ

فـيـ قـالـ قـائلـ: إـنـاـ قـلـتـ: إـنـ المـجـتمـعـ إـنـمـاـ يـصـيرـ مجـتمـعاـ لـوـجـودـ الـاجـتـمـاعـ وـ مـفـتـرـقاـ لـوـجـودـ الـافـرـاقـ فـمـاـ انـكـرـتـ مـنـ أـنـ يـصـيرـ مجـتمـعاـ مـفـتـرـقاـ لـوـجـودـهـماـ فـيـهـ كـمـاـ الـزـمـتـ ذـلـكـ مـنـ يـقـولـ: إـنـ المـجـتمـعـ إـنـمـاـ يـصـيرـ مجـتمـعاـ لـانتـفـاءـ الـافـرـاقـ وـ مـفـتـرـقاـ لـانتـفـاءـ الـاجـتـمـاعـ قـيلـ لـهـ: إـنـ الـاجـتـمـاعـ وـ الـافـرـاقـ هـمـاـ ضـدـانـ وـ الـأـضـدـادـ تـضـادـ فـيـ الـوـجـودـ فـلـيـسـ يـجـوزـ وـجـودـهـماـ فـيـ حـالـ لـتـضـادـهـماـ وـ لـيـسـ هـذـاـ حـكـمـهـماـ فـيـ النـفـيـ لأنـهـ لـاـ يـنـكـرـ اـنتـفـاءـ الـأـضـدـادـ فـيـ حـالـةـ وـاحـدـةـ كـمـاـ يـنـكـرـ وـجـودـهـماـ؛ فـلـهـذاـ مـاـ قـالـناـ: إـنـ الجـسـمـ لـوـ كـانـ مجـتمـعاـ لـانتـفـاءـ الـافـرـاقـ وـ مـفـتـرـقاـ لـانتـفـاءـ الـاجـتـمـاعـ لـوـ جـبـ أـنـ يـصـيرـ مجـتمـعاـ مـفـتـرـقاـ لـانتـفـاءـهـماـ؛ أـلـاـ تـرـىـ أـنـهـ قـدـ يـنـتـفـيـ عنـ الـأـحـمـرـ السـوـادـ وـ الـبـيـاضـ مـعـ تـضـادـهـماـ وـ أـنـهـ لـاـ يـجـوزـ وـجـودـهـماـ وـ اـجـتـمـاعـهـماـ فـيـ حـالـ وـاحـدـةـ فـثـبـتـ أـنـ اـنتـفـاءـ الـأـضـدـادـ لـاـ يـنـكـرـ فـيـ حـالـ وـاحـدـةـ كـمـاـ يـنـكـرـ وـجـودـهـماـ وـ أـيـضاـ فـيـ قـالـ قـائلـ بـهـذـاـ القـولـ قـدـ أـثـبـتـ الـاجـتـمـاعـ وـ الـافـرـاقـ وـ الـحـرـكـةـ وـ السـكـونـ وـ أـوـجـبـ أـنـ لـاـ يـجـوزـ خـلـوـ الجـسـمـ مـنـهـاـ لـأـنـهـ إـذـ خـلـاـ مـنـهـاـ يـجـبـ أـنـ يـكـونـ مجـتمـعاـ

نویسنده کتاب گوید: و از جمله دلیل‌ها براین که اجسام مخلوقند این که اجسام خالی از این وجه نیستند که یا مجتمع باشند یا مفترق، یا متعزک یا ساکن، اجتماع، افتراق، حرکت و سکون محدث و مخلوق‌اند. پس دانستیم که جسم محدث و مخلوق است، به جهت حدوث چیزی از آن جدا نمی‌شود و بر آن تقدیر نماید. اگر کسی بگوید: چرا اگفتید اجتماع و افتراق همچنین حرکت و سکون معنا هستند تا آن که پنداشتید که جسم از اینها خالی نیست. به او گفته می‌شود: به این دلیل که ما جسم را بعد از آن که مفترق بود در حال اجتماع می‌باییم، با این که جایز بود مفترق باقی بماند. پس اگر معنایی حادث نشده بود لازم بود که نباشد، به این که مجتمع شود اولی بود از این که مفترق باقی بماند، آن گونه که بود، چرا که در آن صورت خود را احداث نکرده بود تا آن که به حدوث خود مجتمع و موجود شود. از طرفی در آن وقت باطل نمی‌شد تا آنکه به جهت بطلانش موجود شود و جایز نیست که به جهت بطلان معنای مجتمع نشود، آیا نمی‌بینی که اگر به جهت بطلان معنای مجتمع شود و به جهت بطلان معنای دیگر مفترق، لازم می‌آید که در یک حالت هم مجتمع و هم مفترق شود، چرا که هر دو معنا باطل می‌شود و این که هر چیزی که از معنا خالی است مجتمع و مفترق شود، تا جایی که واجب می‌شود که عرضها مجتمع و مفترق باشند، زیرا که آنها از این معناها خالی هستند و به طور حتم بطلان این موضوع آشکار شده و در بطلان همین، دلیل است که فقط به جهت به این موضع اشاره شده است و به جهت حدوث معنایی دیگر، مفترق و سخن در حرکت و سکون و سایر عرضها نیز این گونه است.

پس اگر گوینده‌ای بگوید: همانا مجتمع، مگر به جهت وجود اجتماع مجتمع نمی‌شود و مگر به جهت وجود افتراق مفترق نمی‌شود، پس چرا انکار کردید که مجتمع، مفترق می‌شود به جهت وجود هر دو امر در آن، همان گونه که ملزم شدید که کسی گوید: مجتمع، مجتمع می‌شود به جهت انتفاعی افتراق و مفترق می‌شود به جهت انتفاعی اجتماع. در پاسخ او گفته می‌شود: اجتماع و افتراق ضد هم هستند و اضداد در وجود با یکدیگر ضدیت دارند. پس این گونه نیست که وجود هر دو در حالی، به جهت تضاد اینها جایز باشد و حکم آنها در نظر نمی‌شود. زیرا انتفاعی اضداد در یک حالت انکار نمی‌شود، انسان که وجود آنها انکار می‌شود. از این رو آنچه مأکثیم که اگر جسم به جهت انتفاعی افتراق مجتمع و به جهت انتفاعی اجتماع مفترق باشد، البته واجب می‌شود که به جهت انتفاعی هر دو مجتمع و مفترق شود. آیا نمی‌بینی که گاهی سیاهی و سفیدی از چیز سرخ، با وجود تضاد سیاهی و سفیدی، منتفی می‌شود. در حالی که وجود اجتماع، هر دو در یک حالت جایز نیست. پس ثابت شد که انتفاعی اضداد در یک حالت انکار نمی‌شود، انسان که وجود هر دو انکار می‌شود. همچنین گوینده این سخن در واقع اجتماع و افتراق و حرکت و سکون را اثبات کرده و واجب کرده که جسم خالی از اینها نیست. زیرا هرگاه جسم از اینها خالی شود واجب است که مجتمع، مفترق، متعزک

مفترقاً و متحركاً كاسكاً إذ كان لخلوه منها ما يوصف بهذا الحكم وإذا كان ذلك كذلك و
كان الجسم لم يدخل من هذه الحوادث يجب أن يكون محدثاً.

ويدل على ذلك أيضاً أن الإنسان قد يؤمر بالاجتماع والافتراق والحركة والسكون
ويفعل ذلك ويحمد به ويشكر عليه ويذم عليه إذا كان قبيحاً وقد علمنا أنه لا يجوز
أن يؤمر بالجسم و لأن ينهى عنه ولا أن يمدح من أجله ولا يذم له فواجب أن يكون
الذي أمر به ونهى عنه واستحق من أجله المدح والذم غير الذي لا يجوز أن يؤمر به و
لأن ينهى عنه و لأن يستحق به المدح والذم فوجب بذلك إثبات الأعراض. فإن قال:
فلم قلتم: إن الجسم لا يخلو من الاجتماع والافتراق والحركة والسكون ولم انكرتم أن
يكون قد خلا فيما لم يزل من ذلك؟ فلا يدل ذلك على حدوثه قيل له: لو جاز أن يكون
قد خلا فيما مضى من الاجتماع والافتراق والحركة والسكون لجاز أن يخلو منها الآن
ونحن نشاهده فلما لم يجز أن يوجد أجسام غير مجتمعة ولا مفترقة علمنا أنها لم تخل
فيما مضى.

فإن قال: ولم انكرتم أن يكون قد خلا من ذلك فيما مضى وإن كان لا يجوز أن يخلو
الآن منه؟ قيل له: إن الأزمنة والأمكنة لا تؤثران في هذا الباب؛ لأن ترى لو كان قاتل
قال: كنت أخلو من ذلك عام أول أو منذ عشرين سنة وإن ذلك سيمكنتني بعد هذا
الوقت أو يمكنني بالشام دون العراق أو بالعراق دون الحجاج لكان عند أهل العقل
مخيلاً جاهلاً والمصدق له جاهل؛ فعلمنا أن الأزمنة والأمكنة لا تؤثران في ذلك وإذا
لم يكن لها حكم ولا تأثير في هذا الباب فواجب أن يكون حكم الجسم فيما مضى و
فيما يستقبل حكمه الآن؛ وإذا كان لا يجوز أن يخلو الجسم من هذا الوقت من الاجتماع
والافتراق والحركة والسكون علمنا أنه لم يخل من ذلك قط وأنه لو خلا من ذلك فيما
مضى كان لا ينكر أن يقع على ما كان عليه إلى هذا الوقت فكان لو أخبرنا مخبر عن
بعض البلدان الغافبة أن فيها أجساماً غير مجتمعة ولا مفترقة ولا متحركة ولا ساكنة
أن نشك في ذلك ولا نأمن أن يكون صادقاً وفي بطلان ذلك دليل على بطلان هذا القول
وأيضاً فإن من ثبت الأجسام غير مجتمعة ولا مفترقة فقد ثبته غير متقاربة بعضها
عن بعض ولا متباينة بعضها عن بعض وهذه صفة لا تعقل؛ لأن الجسمين لا بد من أن

وساکن باشد، چراکه به جهت خالی بودنش از اینها به این حکم وصف نمی‌شود. و چون این امر، این گونه شد و جسم از این حوادث خالی نشد، واجب است که مخلوق باشد. دلیل دیگر این که: گاهی انسان به اجتماع، افتراق، حرکت و سکون امر می‌شود و آن رابه جامی اورد و به آن ستدۀ می‌شود و به جهت آن از او سپاسگزاری می‌شود و هرگاه قبیح باشد مورد ملامت و مذمت قرار می‌گیرد و مامی دائم که جایز نیست به جسم امر شود و از آن نهی شود و به جهت آن مدح شود و به خاطر آن و مذمت نشود. پس واجب است آنچه به آن امر شده و از آن نهی شده و به جهت آن مدح و مستحق ذم شده، غیر از آن چیزی باشد که جایز نباشد به آن امر، و از آن نهی شود و به آن مدح و ذم را مستحق شود، پس بدین وسیله اثبات اعراض واجب شد.

اگر بگوید چرا گفته‌ید: جسم از اجتماع، افتراق، حرکت و سکون خالی نیست، و چنانکار کردید این که همواره در آن بوده، خالی باشد؟ پس این (خالی بودن) بر حدوث دلالت نمی‌کند. در پاسخ او گفته می‌شود: اگر در زمان گذشته خالی بودن از اجتماع، افتراق، حرکت و سکون جایز باشد، البته هم اکنون نیز جایز خواهد بود از آنها خالی باشد و ما آن را مشاهده می‌کنیم و چون جایز نیست که اجسام غیر مجتمع و غیر مفترق یافته شود، دانستیم که اینها در گذشته نیز خالی از این نبوده‌اند. پس اگر بگوید: چنانکار کردید که در گذشته از این خالی باشد، گرچه جایز نیست که هم اکنون از آن خالی باشد؟

در پاسخ او گفته می‌شود: زمان‌ها و مکان‌ها در این مورد تاثیر ندارند. آیا می‌بینی که اگر گویندماهی بگوید: من در سال اول، یا از مدت بیست سال به این طرف نبودم (واز این سالها خالی بودم) و همین امر بعد از این نیز به زودی برای من ممکن خواهد شد، یا در شام -نه در عراق- یا در حجاز- برای من ممکن خواهد شد، البته چنین کسی نزد خردمندان، دیوانه ندانی قلمداد می‌شود و هر کس اورا تصدیق کند و سخشن را باور نماید، نالن خواهد بود. پس دانستیم که زمان‌ها و مکان‌ها در این امر تاثیر نمی‌گذارند. و هرگاه برای آنها در این مورد حکم و تاثیری نیست، واجب است که حکم جسم در گذشته و آینده، همان حکم آن در زمان جاری باشد و هرگاه جایز نیست که جسم در این زمان از اجتماع، افتراق، حرکت و سکون خالی باشد، دانستیم که آن، هرگز از این خالی نبوده است و این که اگر در زمان گذشته از این خالی بود، انکار نمی‌شود که تا این وقت بر آنچه بوده، باقی بماند. پس اگر مخبری برای ما از برخی از شهرهای پنهان خبر دهد که در آنها جسامی لست که آنها نه اجتماع دارند نه افتراق و نه حرکت دارند و نه سکون، در این خبر شک خواهیم کرد و مطمئن نخواهیم بود که او راستگو باشد و بطلان آن، دلیل بر دروغ این سخن است.

و نیز هر کس، اجسام را غیر مجتمع و غیر مفترق اثبات کند، به حقیقت آنها را در حالی اثبات کرده که بعضی از آنها به بعض دیگر نزدیکی ندارند و بعضی از آنها از بعضی دوری ندارد و این صفتی است که معقول و مورد پذیرش عقل نیست. چراکه دو جسم ناگزیرند که در بین آنها مسافت و دوری باشد یا در بین آنها مسافت و دوری نباشد و به حالت سوّم وجود ندارد. پس اگر در بین آن دو مسافت و دوری باشد،

يكون بينهما مسافة وبعد أو لا يكون بينهما مسافة ولا بعد ولا سبب إلى ثالث فلو كان بينهما مسافة وبعد لكننا مفترقين ولو كان لا مسافة بينهما ولا بعد لوجب أن يكونا مجتمعين لأن هذا هو حد الاجتماع والافتراق وإذا كان ذلك كذلك فمن ثابت الأجسام غير مجتمعة ولا مفترقة فقد أثبتها على صفة لا تعقل و من خرج بقوله عن المعقول كان مبطلا.

فإن قال قائل: ولم قلتم: إن الأعراض محدثة؟ ولم أنكرتم أن تكون قديمة مع الجسم لم تزل؟ قيل له: لأننا وجدنا المجتمع إذا فرق بطل منه الاجتماع وحدث له الانفصال وكذلك المفترق إذا جمع بطل منه الانفصال وحدث له الاجتماع والقديم هو قديم لنفسه ولا يجوز عليه الحدوث والبطلان ثبت أن الاجتماع والافتراق محدثان وكذلك القول في سائر الأعراض؛ لأن ترى أنها تبطل بأضدادها ثم تحدث بعد ذلك؟ وما جاز عليه الحدوث والبطلان لا يكون إلا محدثاً وأيضاً فإن الموجود القديم الذي لم ينزل لا يحتاج في وجوده إلى موجد فيعلم أن الوجود أولى به من العدم لأنه لو لم يكن الوجود أولى به من العدم لم يوجد إلا بموجد وإذا كان ذلك كذلك علمنا أن القديم لا يجوز عليه البطلان إذا كان الوجود أولى به من العدم وإن ما جاز عليه أن يبطل لا يكون قديماً.

فإن قال: ولم قلتم: إن مالم يتقدم المحدث يجب أن يكون محدثاً؟ قيل له: لأن المحدث هو ما كان بعد أن لم يكن والقديم هو الموجود لم ينزل والموجود لم ينزل يجب أن يكون متقدماً لما قد كان بعد أن لم يكن و مالم يتقدم المحدث فحظه في الوجود حظ المحدث لأنه ليس له من التقدم إلا ما للمحدث وإذا كان ذلك كذلك وكان المحدث بما له من الحظ في الوجود والتقدم لا يكون قد ينبع بل يكون محدثاً بذلك ما شاركه في علته وساواه في الوجود ولم يتقدمه فواجب أن يكون محدثاً.

فإن قال: أو ليس الجسم لا يخلو من الأعراض ولا يجب أن يكون عرضاً فاما أنكرتم أن لا يخلو من الحوادث ولا يجب أن يكون محدثاً؟ قيل له: إن وصفنا العرض بأنه عرض ليس هو من صفات التقدم والتأخير إنما هو إخبار عن أجنبها و الجسم إذا لم يتقدمها فليس يجب أن يصير من جنسها فلهذا لا يجب أن يكون الجسم وإن لم يتقدم

البته مفترق هستند و اگر در بین آن دونه مسافت باشد و نه دوری، واجب است که مجتمع باشدند. زیرا که این همان حذاجتماع و افتراق است و هرگاه این گونه باشد، پس کسی که اجسام را غیر مجتمع و غیر مفترق اثبات کند در واقع آنها را بر صفتی اثبات نموده که معقول نیست و هر کس به گفخار خوبش از معقول بودن بیرون رود، سخشن باطل است. پس اگر خبر دهنده‌ای بگوید چرا گفتید که این اعراض مخلوق‌اند؟ و چرا انکار کردید که قدیم باشدند و پیوسته با جسم باشند؟

در پاسخ گفته می‌شود: زیرا ما مجتمع را به گونه‌ای یافته‌یم که اگر تفرق شود، اجتماع آن باطل شود و برای آن افتراق حادث شود. همچنین است مفترق، هرگاه جمع شود، افتراق آن باطل، و برای آن اجتماع حادث می‌شود و قدیم آن است که به خودی خود قدیم است و حدوث و بطلان بر آن جائز نیست. پس ثابت شد که اجتماع و افتراق مخلوق‌اند، و سخن در مورد سایر اعراض نیز همین گونه است، آیا نمی‌بینی که آنها به اضداد خود باطل می‌شوند و بعد از آن حادث می‌شوند؟ و چیزی که حدوث و بطلان بر آن جائز باشد مخلوق است.

و نیز موجود قدیم آن است که همیشه بوده و در وجودش به ایجاد کننده‌ای نیاز نداشته باشد. پس معلوم می‌شود که وجود از عدم نسبت به آن، اولی است، چرا که اگر نسبت به آن، وجود از عدم اولی نبود، جز به ایجاد کننده‌ای، موجود نمی‌شد، و هرگاه امر چنین باشد، می‌فهمیم که بطلان بر قدیم راه ندارد، هرگاه نسبت به او، وجود از عدم اولی باشد و این که هر چه جائز است باطل شود، قدیم نیست. پس اگر خبر دهنده‌ای بگوید: چرا گفتید آنچه بر محدث و مخلوق تقدم ندارد واجب است که مخلوق باشد؟

در پاسخ به او گفته می‌شود: زیرا که مخلوق همان چیزی است که بوده بعد از آن که نبوده است، و قدیم همان موجودی است که همیشه بوده و موجودی که همیشه بوده واجب است که بر آنچه بوده. بعد از آن که نبوده. متقدم باشد و آنچه بر مخلوق تقدم ندارد، بهره‌اش در وجود همان بهره مخلوق است، زیرا که برای آن از تقدم، جز آنچه برای محدث و مخلوق است، نیست. و هرگاه امر چنین باشد و بهره محدث و مخلوق در وجود و تقدم باشد، قدیم نمی‌شد، بلکه محدث و مخلوق است. پس آنچه در علتش مشارکت کند، با در وجود با آن برایر باشد و پر آن تقدم نداشته باشد، واجب است که مخلوق باشد.

پس اگر بگوید: مگرنه این است که جسم از اعراض خالی نیست و واجب نیست که عرض باشد، پس چرا انکار کردید که از حوادث خالی نباشد و واجب نباشد که محدث و مخلوق باشد؟ در پاسخ او گفته می‌شود: این که ما بر آنها مقدم نباشد واجب نیست که از جنس آنها شود، از این رو، واجب نیست که جسم. گرچه بر اعراض تقدم نداشته باشد. عرض باشد، هرگاه با آنها در آنچه برای آن اعراض در عرض بودن است، مشارکت نکند. و ما قدیم

الأعراض عرضاً إذا لم يشار إليها فيما لها كانت الأعراض أعراضاً؛ ووصفنا القديم بأنه قديم هو إخبار عن تقدمه وجوده لا إلى أول ووصفنا المحدث بأنه محدث هو إخبار عن كونه إلى غاية ونهاية وابتداء وأول وإذا كان ذلك كذلك فما لم يتقدمه من الأجسام فواجب أن يكون موجوداً إلى غاية ونهاية؛ لأنه لا يجوز أن يكون الموجود لا إلى أول لم يتقدم الموجود إلى أول وابتداء وإذا كان ذلك فقد شارك المحدث فيما كان له محدثاً وهو وجوده إلى غاية فلذلك وجب أن يكون محدثاً لو وجوده إلى غاية ونهاية وكذلك الجواب في سائر ما تأسّل في هذا الباب من هذه المسألة.

فإن قال قائل: فإذا ثبت أن الجسم محدث فما الدليل على أن له محدثاً؟ قيل له: لأنّا وجدنا الحوادث كلها متعلقة بالمحدث فإن قال: ولم قلتم: إن المحدثات إنما كانت متعلقة بالمحدث من حيث كانت محدثة؟ قيل: لأنها لو لم تكن محدثة لم تتحت إلى محدث؛ ألا ترى أنها لو كانت موجودة غير محدثة أو كانت معذومة لم يجز أن تكون متعلقة بالمحدث وإذا كان ذلك كذلك فقد ثبت أن تعلقها بالمحدث إنما هو من حيث كانت محدثة فوجب أن يكون حكم كل محدث حكمها في أنه يجب أن يكون له محدث وهذا أدلة أهل التوحيد الموافقة للكتاب والآثار الصحيحة عن النبي ﷺ و الآئمة عليهم السلام.

را وصف کردیم که آن، اخبار از تقدّم وجود است، نه تا اولی (یعنی بدون اول که اول ندارد) و مامخلوق را وصف کردیم که آن، اخبار از بودن آن است تاغایت، نهایت، ابتداء و اولی و هرگاه امر این گونه باشد، پس اجسامی که بر آن تقدّم نداشته باشند واجب است که تاغایت و نهایت موجود باشد، زیرا که جایز نیست که موجود، نه تا اولی، آن گونه باشد که به موجود، تا اول وابتدائی، تقدّم نماید و هرگاه امر چنین باشد به حقیقت با مخلوق، در آنجه به جهت آن مخلوق بوده، مشارکت نموده است و آن وجود و هستی آن تاغایتی است. پس برای همین واجب شد، که به جهت وجود آن تاغایت و نهایت مخلوق باشد و پاسخ در سایر مواردی که در این باب پرسیده می شود، این گونه است.

و اگر خبر دهنده‌ای بگوید: هرگاه ثابت شد که جسم مخلوق است، دلیل بر این که آن، محدث و خالقی دارد، چیست؟

در پاسخ او گفته می شود: ما همه حوادث را متعلق به محدث و مخلوق یافتیم. پس اگر بگوید: چرا گفتید: همه محدث‌ها و مخلوق‌ها متعلق به محدث و خالقند از آن حیثیت که محدث و مخلوق هستند؟ گفته می شود: زیرا آنها اگر محدث و مخلوق نباشند به محدث و خالقی نیاز ندارند. آیا نمی‌بینی، اگر اینها موجودی مخلوق نبودند، یا معدهم بودند جایز نبود که متعلق به محدث و خالق باشند و هرگاه امر چنین باشد به حقیقت ثابت شد، تعلق اینها به محدث و خالق جز به جهت محدث و مخلوق بودن آنها نیست. پس واجب شد، حکم هر محدث و مخلوقی همان باشد که واجب است برای آن محدث و خالق باشد. اینها دلیل‌های اهل توحید است که با کتاب خدا و روایت‌های صحیحة

پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام موافق است.

٤٣ . باب حديث ذعلب

١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسْنِ الْقَطَانُ وَعَلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ زَكْرَيَا النَّطَاطُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَبَاسِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي السَّرِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ الْكَنْتَانِيِّ عَنِ الْأَصْنَعِ بْنِ تَبَانَةَ قَالَ لَمَّا جَلَسَ عَلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْخِلَافَةِ وَبَإِيمَانِ النَّاسِ خَرَجَ إِلَى التَّشْجِيدِ مُتَعَمِّماً بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَأْبِي زَرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى مُتَعَلِّماً نَفَلَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى مُتَقْلِداً سَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُشْكِنَةً شَبَكَ تَبَانَ أَصَابِعَهُ فَوَضَعَهَا أَشْفَلَ بَطْنَهُ ثُمَّ قَالَ «يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَقْطُ الْعِلْمِ هَذَا لُقَابُ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى هَذَا مَا زَرَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى زَقَّ زَقَّا سَلُوْنِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمُ الْأَوْلَيْنَ وَالْآخِرِيْنَ».

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تُبَيِّنَ لِي الْوِسَادَةُ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لِأَفْتَنِي أَهْلَ التَّوْرَةِ بِسَوْرَاتِهِمْ حَتَّى تُنْطِقَ التَّوْرَةُ فَتَتَشَوُّلَ: صَدَقَ عَلَيْهِ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَنَكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي؛ وَأَفْتَنَتْ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِأَنْجِيلِهِمْ حَتَّى يُنْطِقَ الْأَنْجِيلُ فَيَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَنَكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي؛ وَأَفْتَنَتْ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يُنْطِقَ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَنَكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَأَنْتُمْ تُتَلَوُنَ الْقُرْآنَ لَيْلًا وَنَهارًا فَهُنَّ فِيْكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا أَنْزَلَ فِيْكُمْ وَأَنْوَلَ آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ لَا يُحِبُّنَكُمْ بِمَا كَانُوا بِمَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيْهِ يَنْوِي الْقِيَامَةُ وَهِيَ هَذِهِ الْآيَةُ: (يَنْهَا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُبَيِّنُ وَعِنْهُ أَمُّ الْكِتَابِ) (١).

ثُمَّ قَالَ: «سَلُوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوْاللهِ الَّذِي فَلَقَ الْحَجَةَ وَبِرَأْ النَّسَمَةَ لَوْسَالْتَمُونِي عَنْ آيَةِ آيَةٍ فِي لَيْلٍ أَنْزَلَتْ أُوْ في نَهارٍ أَنْزَلَتْ مَكِينَهَا وَمَدِينَهَا سَفَرَيَهَا وَخَضَرَيَهَا نَاسِيَهَا وَمَشْوِحَهَا مُحْكَمَهَا وَمَشْتَابَهَا وَتَأْوِيلَهَا وَتَنْزِيلَهَا لَا يُحِبُّنَكُمْ» فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: ذِغْبُتْ وَكَانَ ذِرَبَ اللَّسَانِ بِلِيَغاً فِي الْخُطَبِ شَجَاعَ الْقُلُوبِ فَقَالَ: لَقَدْ ارْتَقَى ابْنُ أَبِي

بخشی چهل و سوم

حدیث ذعلب

۱- اصیخ بن نبانه گوید: هنگامی که علی ع به خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند، به مسجد آمد در حالی که عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آمين را بر سر، بردا و را بر تن، نعلین او را در پا و شمشیر او را بر کمر بسته بود، بر منبر رفت و روی آن نشست. آنگاه انگشتانش را در هم نمود و زیر شکم نهاد، سپس فرمود: «ای گروه مردم! از من بپرسید بیش از آنکه مرا نیابید، (اشاره به سینه‌اش)، این حصن و قبه علم است و این شیره دهان رسول خدا صلی الله علیه و آمين است، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آمين به خوبی در نای من فرو ریخته، از من بپرسید که علم پیشینان و پیشینان نزد من است و اگر تختی برای من بیاور و پر آن نشینم با اهل تورات از تورات خودشان فتوا می‌دهم، تا جایی که تورات به سخن آید و گوید: علی درست گفت و دروغ نگفت، به راستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده است و به اهل انجیل از انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل به سخن آید و گوید: علی درست گفت و دروغ نگفت. به راستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده است و با اهل قرآن به قرآن فتوا دهم تا قرآن به سخن آید و گوید: علی راست گفت و دروغ نگفت، البته به شما همان را فتوا داده که در من نازل شده است. شما که شب و روز قرآن می‌خوانید در میان شما کسی است که بداند چه در آن (قرآن) نازل شده است؟ و اگر یک آیه در قرآن نبود، شما را از آنچه بوده و هست و خواهد شد تا روز قیامت آگاه می‌ساختم که می‌فرماید: «و خداوند هر چه را می‌خواهد محوكند و بر جا دارد هر چه را خواهد داد» (آم الکتاب دفتر کل) نزد است.

سپس فرمود: «از من بپرسید بیش از آن که مرا نیابید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و بندگان را آفرید! اگر از من بپرسید از هر آیه‌ای که در شب نازل شده، یاروز، در مکه، یاد مردینه، در سفر یا حاضر، ناسخ است یا منسخ، محکم باشد، یا متشابه، تأویلش باشد، یا تنزیل، شما را از آن آگاه می‌سازم».

پس مردی به نام «ذعلب» که تیز زبان، بلیغ در سخنوری و قوی دل بود- برخاست و گفت: «پسر ای طالب به جای بسیار بلندی گام نهاده، من امروز او را نزد شما به جهت پرسشی که ازاوکنم، شرمسار

طالب مِرْفَأَةَ صَعْبَةَ لَا حَجَلَنَّهُ الْيَوْمَ لَكُمْ فِي مَسَالِيَّ إِيَّاهُ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبَ لَمْ أَكُنْ بِالذِّي أَغْبَدُ رَبِّا لِمَ أَرَهُ» قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ صَفَهُ لَنَا قَالَ وَيْلَكَ لَمْ تَرَهُ الْعَيْنُ بِمُسَاهَةِ الْإِنْصَارِ وَلَكِنْ رَأَيْتَهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبَ إِنَّ رَبِّي لَا يُوصَفُ بِالْمُتَمَدِّدِ وَلَا بِالْحَرَكَةِ وَلَا بِالسُّكُونِ وَلَا بِالْقِيَامِ قِيَامَ اِنْتِصَابِ وَلَا بِحَيَّةٍ وَلَا بِدَهَابِ لَطِيفِ الْلَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللَّطْفَ عَظِيمِ الْعَظَمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعَظَمِ كَبِيرِ الْكِبَرِيَّاتِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلِ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْفَلَاظَرِءِ وَفِي الرُّخْمَةِ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ مُؤْمِنٌ لَا بِعِيَادَةِ مُدْرِكٌ لَا بِمَجَسَّةِ قَاتِلٍ لَا بِاللَّفْظِ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَازَجَةِ خَارِجٍ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَةِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ: شَيْءٌ فَوْقَهُ وَأَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامُ دَاخِلٍ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشِيشٌ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ وَخَارِجٌ مِنْهَا لَا كَشِيشٌ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٌ» فَحَرَرَ ذَعْلَبُ مُعْشِيًّا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَالَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَاللَّهُ لَا عَدْتُ إِلَيْهِ مِثْلَهَا.

ثُمَّ قَالَ: «سَلُوْنِي قَبْلَ أَنْ تَقْدِيَنِي» قَامَ إِلَيْهِ الْأَشْقَاثُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُجْوِسِ الْجَزِيَّةِ وَلَمْ يَنْزَلْ عَلَيْهِمْ كِتَابٌ وَلَمْ يُعَصِّتُهُمْ نَبِيٌّ؟ قَالَ: «بَلَى يَا أَشْقَاثَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَبَعَثَتْهُمْ رَسُولًا حَتَّىٰ كَانَ لَهُمْ مِنْكُمْ سَكَرَّ دَاثَ لَيْلَةً فَدَعَاهُ بَنْتُهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَرْتَكَبَهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ تَسَاعَةً بِهِ قَوْمُهُ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا: أَيُّهَا الْمَلِكُ دَسَّتْ عَلَيْنَا دِيَتَنَا وَأَهْلَكْتَنَا فَأَخْرَجْتُنَّهُ وَنُقْمَ عَلَيْكَ الْحَدَّ» قَالَ لَهُمْ: اجْتَمَعُوا وَاسْمَعُوا كَلامِي فَإِنْ يَكُنْ لِي مَخْرُجٌ مِمَّا ارْتَكَبْتُ وَالآفَانِكُمْ فَاجْتَمَعُوا فَقَالُوا لَهُمْ: هَلْ عِلْمُكُمْ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا كَمْرَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَيْسَنَا آدَمَ وَمَنْ حَوَّاهُ؟ قَالُوا: صَدَقْتَ أَيُّهَا الْمَلِكُ قَالَ: أَفَلَيْسَ قَدْ زَوَّجَ بَنِيهِ مِنْ بَنَاتِهِ وَبَنَاتِهِ مِنْ بَنِيهِ؟ قَالُوا: صَدَقْتَ هَذَا مُوَالِيْدُونَ تَعَاقدُوا عَلَى ذَلِكَ فَمَحَا اللَّهُ تَعَالَى فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعِلْمِ وَرَفَعَ عَنْهُمُ الْكِتَابَ فَهُمُ الْكَفَرَةُ يَنْدَخِلُونَ النَّارَ بِلَا حِسَابٍ وَالْمُنَافِقُونَ أَشَدُّ حَالًا مِنْهُمْ» قَالَ الْأَشْقَاثُ: وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَاللَّهُ لَا عَدْتُ إِلَيْهِ مِثْلَهَا أَبَدًا.

ثُمَّ قَالَ: «سَلُوْنِي قَبْلَ أَنْ تَقْدِيَنِي» قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصى الْمَسْجِدِ مُسْتَوْ كُثُنًا عَلَى عَصَاهِ قَلْمَ بَرَزَلْ يَتَحَضُّ النَّاسَ حَتَّىٰ ذَنَانِهِ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دَلِيلِي عَلَى عَمَلِي أَنَا أَذَا عَمِلْتُهُ تَعْجَانِي اللَّهُ مِنَ النَّارِ قَالَ لَهُ: «اَسْمَعْ يَا هَذَا ثُمَّ افْهَمْ ثُمَّ اشْتَيقْنَ قَامَتِ الدُّنْيَا بِشَلَانِهِ»

می سازم !!، گفت: «ای امیر مؤمنان! آیا پرور دگار خود را دیده‌ای؟» فرمود: «وای بر تو ای ذعلب! من کسی نیستم که خدایی را بپرسم که ندیده‌ام.» گفت: «چگونه او را دیده‌ای برای ما وصف کن؟» فرمود: «وای بر تو! ای ذعلب! سر به رویت چشم او را نمی‌تواند ببیند، ولی دل‌ها ایمان او را به حقیقت ببینند. وای بر تو! ای ذعلب! ابه راستی پرور دگارم به دوری و نزدیکی، حرکت و سکون و ایستاده بر قامت و رفتن و آمدن وصف نشود، تا آنجا طلیف است که به لطفش نمی‌توان ستود، عظمتش بسیار است که به وصف در نیاید، تا آنجا عظمتش گسترده است که وصفش نمی‌توان نمود، تا آنجا شکوهش فراوان است که به خشونت وصف نمی‌گردد، مهریان و رحیم است، ولی به دل نازکی وصف نمی‌شود، مؤمن است ولی به عبادت، درک کننده است ولی نه به حس جسمانی، گوینده است ولی تلفظ ندارد، او در همه چیز است نه به طور آمیختن، از همه چیز بیرون است ولی نه به طور جدا بی. بالای همه چیز است، ولی گفته نمی‌شود چیزی بالای آن است، جلوه‌ر چیز است، ولی نگویند جلوه است، داخل هر چیز است، ولی نه چون چیزی درون چیزی، بیرون هر چیزی است، ولی نه چیزی برون چیزی. در این هنگام ذعلب بی‌هوش شد و گفت: «به خدا سوگند! هرگز چنین پاسخی نشنیده بودم، به خدا سوگند! دیگر چنین پرسشی نکنم.»

سپس علی  فرمود: «بپرسید از من پیش از آن که مرانیابید.» پس اشعت بن قیس برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان! چگونه از مجوش جزیه گرفته می‌شود بالا آن که آنان نه کتاب آسمانی دارند و نه پیامبری؟» فرمود: «آری ای اشعت! اخدا بر آنها کتابی نازل کرد و پیامبری فرستاد، آنان پادشاهی داشتند که شبی مست شد و دختر خود را به بستر خود کشید و با او درآمیخت. صبح این خبر به گوش ملت شرید، آنان به درگاهش جمع شدند و گفتند: ای پادشاه! دین ما را چرکین کردی و ناید ساختی، بیرون بیان توارا پاک کنیم و بر تو حد جاری کنیم.» به آنها گفت: «همه گرد آید و سخن مرا بشنوید، اگر در آنچه کردم عذری ندارم شما هر کاری می‌خواهید بکنید. وقتی جمع شدند به آنها گفت: «می‌دانید که خدا گرامی تراز پدر ما آدم و مادر ما حَوَّانِیافریده است؟» گفتند: «ای پادشاه راست گفتی.» گفت: «مگر او نبود که پسران و دختران خود را با هم تزویج کرد؟» گفتند: «آری، راست گفتی دین همین است و بر آن قرارداد کردند و خدا آنچه دانش در سینه آنان بود، محو کرد و کتاب را از آن‌ها برداشت و آنها کافرانی هستند که بی‌حساب وارد دوزخ شوند و حال منافقان از آنها بدتر است.» اشعت گفت: «سوگند به خدا! من تاکنون چنین پاسخی نشنیده بودم، به خدا سوگند! دیگر چنین سوالی نخواهم پرسید.»

سپس فرمود: «از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدھید، مردی از دور ترین نقطه مسجد - که بر عصا تکیه کرده بود - برخاست و از میان مردم آمد تا نزدیک آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای

يَعَالِمُ نَاطِقًا مُسْتَغْمِلًا بِعِلْمِهِ وَيَعْنِي لَا يَتَحَلَّ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَيَقْبِرُ صَابِرًا فَإِذَا
كَتَمَ الْعَالَمُ عِلْمَهُ وَبَخَلَ الْعِلْمَ وَلَمْ يَبْسِرْ الْفَقِيرُ فَعِنْدَهَا الْوَزْنُ وَعِنْدَهَا الْغَرْفَ
الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَمَتْ إِلَى يَدِهَا أَيَّ الْكُفَّرِ يَعْدُ الْإِيمَانَ؛ أَيُّهَا السَّائِلُ فَلَا
تَعْتَرِّفُ بِكُثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَجَمَاعَةِ الْقَوْمِ أَجْنَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَقَلْوَاهُمْ شَتَّى.

أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّا النَّاسَ ثَلَاثَةٌ: زَاهِدٌ وَرَاغِبٌ وَصَابِرٌ؛ فَإِمَّا الرَّاهِدُ فَلَا يَنْرُجُ شَيْئًا مِنْ
الَّذِي تَعْرِفُهُ أَنَّهُ أَنَّهُ وَلَا يَخْرُجُ عَلَى شَيْئٍ مِنْهَا فَإِنَّهُ وَأَمَّا الصَّابِرُ فَيَسْتَهِنُّا بِقُلْبِهِ فَإِنَّ أَذْرُكَ مِنْهَا شَيْئًا
ضَرَفَ عَنْهَا نَفْسُهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهِ وَأَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا يَنْبَالِي مِنْ جِلْ أَصَابَهَا أَمَّا مِنْ
حَرَامٍ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلَمَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟
قَالَ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَنْتَظِرُ إِلَى مَا أُوجِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقٍ فَيَشْوِلُهُ وَيَنْتَظِرُ إِلَى مَا حَالَهُ فَيَبْتَرِأُ
مِنْهُ وَإِنْ كَانَ حَيْمًا قَرِيبًا» قَالَ: ضَدَّتْ وَاللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ تَرَهُ
فَطَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَقَبَّسَ عَلَيْهِ اللَّهُ عَلَى الْمُبَتَرِ ثُمَّ قَالَ: «مَا لَكُمْ هَذَا أَخْيَ
الْخَضْرُ»

ثُمَّ قَالَ: «سَلُوْنِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُوْنِي» فَلَمْ يَقْعُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَتَشَى عَلَيْهِ وَصَلَّى
عَلَى نَبِيِّهِ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا حَسَنَ قُمْ فَاصْعِدْ الْمُبَتَرَ فَتَكَلَّمْ بِكَلَامِ لَا تَجْهَلُكَ
قُرْبَشُ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يُحِسِنُ شَيْئًا» قَالَ الْحَسَنُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَتِ
كَيْفَ أَصْعِدُ وَأَتَكَلَّمُ وَأَتَشَى فِي النَّاسِ شَمْعًا وَتَرَى؟!» قَالَ لَهُ: «بِأَبِي وَأَمِيرِي نَفْسِي
عَنْكَ وَأَشْمَعُ وَأَرَى وَأَتَشَى لَا تَرَانِي» فَصَعَدَ الْحَسَنُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُبَتَرُ فَحَمِدَ اللَّهَ بِمَحَمِّدِهِ بِتَلِيفَةٍ
شَرِيفَةٍ وَصَلَّى عَلَى الشَّنِيْلَهُ صَلَاةً مُوجَزَةً ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ سَمِعْتُ جَدِي رَسُولَ
اللَّهِ يَقُولُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيْيَا بَابُهَا وَهُلْ تَدْخُلُ الْمَدِينَةِ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟!» ثُمَّ نَزَلَ قَوْنَتْ
إِلَيْهِ عَلَى لَهْلَهْ فَحَمَلَهُ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ

ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا بُنْيَيَ قُمْ فَاصْعِدْ الْمُبَتَرَ وَتَكَلَّمْ بِكَلَامِ لَا تَجْهَلُكَ قُرْبَشُ مِنْ
بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يُنْصِرُ شَيْئًا وَلَيْكَنْ كَلَامُكَ شَبَّاعًا لِكَلَامِ أَخِيكَ» فَصَعَدَ
الْحُسَيْنُ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُبَتَرُ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَتَشَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةً مُوجَزَةً ثُمَّ قَالَ:
«مَعَاقِشُ النَّاسِ سَمِعْتُ جَدِي رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ عَلَيْنَا هُوَ مَدِينَةُ هُدَى فَمَنْ
دَخَلَهَا نَجَا وَمَنْ تَحَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» فَوَقَبَ إِلَيْهِ عَلَيْيَ قَصْمَهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَبْلَهُ ثُمَّ قَالَ:

امیرمؤمنان! مرا به کاری راهنمایی کن که چون انجام دهم از دوزخ نجاتم دهد. فرمود: ای شخص حاضر! بشنو، آنگاه بفهم، سپس یقین کن! دنیا به وجود سه کس استوار است: به داشتمند سخنوری که به علم خود عمل کند، توانگری که به مال خود بر دیداران بخل نورزد و به فقیری که شکنیا باشد. پس هرگاه داشتمند علم خود را پنهان کند و توانگر از مالش (برای اتفاق) درین کند و فقیر (در فقر) صبر نکند، پس واوبلای وابورا در این جاست که عارفان به خدا در می‌باشند که دنیا به آغاز برگشته، یعنی به سوی کفر بعد از ایمان. ای پرسنده سوال! مبادا فراوانی مساجد و جماعت‌های مردمی که تن‌هایشان باهم گرد‌آمده، اما دلشان پراکنده است تورا فریب دهد (و داخل کفر کند). ای پرسنده سوال! همانا مردم سه قسمند: زاهد، راغب و صابر. زاهد نه به چیزی از دنیا شاد شود و نه به آنچه از دستش می‌رود غمگین می‌شود. صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست بلافت رو گرداند، برای این که بدی عاقبت آن رامی داند، ولی راغب به دنیا باکندارد که از حلالش به دست آورد یا از حرام؟

عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! نشانه مؤمن در این زمان چیست؟» فرمود: «ملاحظه کند که خدا بر او چه حقیقی واجب کرده است و آن را دوست بدارد و ملاحظه کند چه کسی بالاو مخالف است که از او بیزاری جویید، اگر چه دوست و خویش او باشد». گفت: «به خدا سوگند! راست‌گفتی ای امیرمؤمنان! سپس آن مرد غایب شد و ما او را ندیدیم، مردم به دنبالش رفتند او را نیافتنند. علی  بر فراز منبر لبخندی زد و فرمود: «چه می‌خواهید؟ او برادرم خضراء  بود.

سپس فرمود: «از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید، اکسی برخاست. پس حضرت خدا را حمد کرد و ستایش نمود و بر پیامبر ﷺ صلوات فرستاد، سپس به حسن  فرمود: «ای حسن! بر فراز منبر بالا برو و سخنی بگو، مبادا قریش پس از من تو را نشناست و بگویند حسن بن علی خوب خطبه نمی‌داند». عرض کرد: «پدر جان! چگونه با حضور شما بالای منبر روم و سخن‌گوییم و تودر میان مردم مرا بیینی و سخنم را بشنوی؟» فرمود: «پدر و مادرم فدای تو باد! من خود را از تو پنهان می‌کنم و سخن تو را می‌شنوم و تو را بینم و تو را بینمی‌نمایم. امام حسن  بر فراز منبر رفت و خدا را به محمد بن بطیح و شریفی ستود و صلوات مختصر بر پیامبر ﷺ فرستاد و گفت: «ای مردم! من از جدم رسول خدا  شنیدم که می‌فرمود: من شهر داشم و علی در آن است، آیا کسی جز از دروازه شهر می‌تواند، وارد شود؟ آنگاه از منبر فرود آمد، علی  بر جست و او را به سینه چسبانید و به حسین  فرمود: «پسر جانم! برخیز و بر فراز منبر برو و سخنی بگو تا قریش تو را بعد از من نادیده نگیرند و پس از من نگویند حسین بن علی چیزی را نمی‌داند و باستی دنبال سخن برادر! سخن بگویی! امام حسین  به منبر رفت و حمد خدا کرد و ستایش او نمود و صلوات مختصری بر پیامبر ﷺ فرستاد و فرمود: «ای مردم! از جدم رسول خدا  شنیدم که می‌فرمود: همانا علی شهر علم است و هر که در آن داخل شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد، هلاک گردد».

«مَعَاشِ النَّاسِ أَشْهَدُوا أَنَّهُمَا فَرَّخَا رَسُولَ اللَّهِ وَوَدِيعَةُ الَّتِي اشْتَوَدَعَنِيهَا وَأَنَا
أَشْتَوَدَعَكُمُوهَا مَعَاشِ النَّاسِ وَرَسُولُ اللَّهِ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا».

٢. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَوَانَ الدَّقَاقَ رَجُلَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ
عَنْدَ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدًا بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَينِ بْنَ الْحَسَنِ
قَالَ: حَدَّثَنَا عَنْدَ اللَّهِ بْنِ دَاهِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَينِ بْنَ يَحْيَى الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي قَتَمِينَ
فَقَاتَدَةَ عَنْ عَنْدَ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَنْدَ اللَّهِ قَالَ: «بَيْتَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَخْطُبُ عَلَى
مِبْرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يَقُولُ لَهُ: ذَغَلْبُ دُرْبِ الْلَّسَانِ بَلِيجُ فِي الْخَطَابِ شَجَاعُ الْقَلْبِ
فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا ذَغَلْبُ مَا كُنْتَ أَغْبَدُ رَبِّا لَمْ
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟

قَالَ وَيْلَكَ يَا ذَغَلْبُ لَمْ تَرَهُ الْمُلْيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْإِبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَيْتَهُ الْقُلُوبُ بِحَفَّاتِهِ
الْإِيمَانِ وَيْلَكَ يَا ذَغَلْبُ إِنْ رَبِّي طَرِيفُ الْلَّطَافَةِ فَلَا يُوَصَّفُ بِاللَّطَافِ عَظِيمُ الْعَظَمَةِ لَا
يُوَصَّفُ بِالْعَظَمِ كَبِيرُ الْكَبِيرِيَّاتِ لَا يُوَصَّفُ بِالْكَبِيرِ جَلِيلُ الْجَلَالَةِ لَا يُوَصَّفُ بِالْجَلِيلِ قَبْلَ كُلِّ
شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ: شَيْءٌ قَبْلَهُ وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ: شَيْءٌ بَعْدَهُ شَائِئُ الْأَشْيَاءِ لَا بِهِمَةِ
ذَرَّا كُلُّ لَا يَخْدِيَهُ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلُّهَا غَيْرُ مُتَمازِجٍ بِهَا وَلَا يَابِنُ عَنْهَا ظَاهِرٌ لَا يَتَأَوِيلُ
الْأَبْيَاضَةَ مُتَجَلِّلًا لَا يَاشْتَهِلَ الْرُّوْيَا بِيَابِنٍ لَا بِمَسَافَةِ قَرِيبٍ لَا بِمُدَانَةِ لَطِيفٍ لَا بِشَجَرٍ
مَوْجُودٍ لَا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُفْدَرٌ لَا بِحَزْكَةٍ مُرِيدٌ لَا بِهِمَامَةٍ سَمِيعٌ لَا بِأَلَةٍ
بَصِيرٌ لَا بِأَدَاءٍ لَا تَحْوِيَهُ الْأَمَاكِنُ وَلَا تَضْجِبُهُ الْأَرْوَاقُ وَلَا تَحْدُدُهُ الصَّفَاتُ وَلَا تَأْخُذُهُ
السَّنَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَالْقَدْمُ وَجُودُهُ وَالْإِبْدَاءُ أَرْلَهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرِ عَرِفَ أَنَّ لَا
مَشْعُرَ لَهُ وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرُ عَرِفَ أَنَّ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَبِمُضَادَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عَرِفَ أَنَّ لَا
ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عَرِفَ أَنَّ لَا قَرِينَ لَهُ ضَادُ التُّورَ بِالظَّلْمَةِ وَالْجَهْشُ بِالنُّبُلِ وَ
الصَّرَدُ بِالْحَرُورِ مُوْلَفُ بَيْنَ مُتَقَادِيَّاهَا مُفْرُقُ بَيْنَ مُتَنَادِيَّاهَا دَالَّةُ بَتَفْرِيقَهَا عَلَى مُفْرِيقَهَا وَ
بِتَأْلِيفَهَا عَلَى مُؤْفِقَهَا وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَحَلَقْنَا رَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ) ^(١).

فَقَرَقَ بِهَا بَيْنَ قَبْلٍ وَبَعْدٍ لِيَعْلَمَ أَنَّ لَا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَ شَاهِدَةٍ بِغَارِيَّهَا عَلَى أَنَّ لَا غَارِيَّةَ

علی ﷺ از جا برخاست و او را در آغوش کشید و بوسید و فرمود: «ای گروه مردم! گواه باشید که این دو، در دانه‌های رسول خدا هستند و دوامانی که به من سپرده است و من آنها را به شما می‌سپارم. ای مردم! ای سپاه خدا!» (در روز قیامت) از شما نسبت به آنها باز پرسی خواهد کرد.

عبدالله بن یونس گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی به هنگامی که امیر المؤمنان علی علیه السلام بر فراز منبر مسجد کوفه خطبه می‌خواند، ناگاه مردی به نام «ذعلب»، که مردی زبان‌آور، صاحب بلاغت در گفت و گو و دلیر بود. برخاست و عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟» فرمود: «وای بر تو! ای ذعلب! دغلب امن پروردگاری را که ندیده باشم، عبادت نمی‌کنم.» ذعلب گفت: «ای امیر المؤمنان! اورا چگونه دیده‌ای؟» فرمود: «وای بر تو! ای ذعلب! ادیدگان اورا به دینه بضر نمی‌توانند بیینند، ولی دلها لو را به حقایق اورا کان ایمان دیده‌اند. وای بر تو! ای ذعلب! ابه راستی که پروردگار من، در نهایت لطافت است، ولی او را نمی‌توان به لطفت معروفه وصف کرد و در نهایت بزرگی است، ولی نمی‌توان لو را به عظمت معهوده شرح داد و کبریایی که بزرگواریش به منتهی رسیده، ولی نمی‌توان اورا به بزرگی متصف نمود و جلاشش به بالاترین مرتبه رسیده، شکوهش فراوان است و به خشونت توصیف نمی‌گردد. او بیش از هر چیزی بونه پس نمی‌توان گفت: چیزی بیش از لو بوده است. بعد از هر چیزی خواهد بود، پس نمی‌توان گفت چیزی بعدلو خواهد بود. اوم موجودات را خواست، نه به عظمت معهوده دیدگران دارند و همه را خوب درک می‌کند و می‌یابد، نه به فرب (بلکه با تدبیر چنین می‌کند) اور همه چیزها است، اما با آنها آمیختگی ندارد و از آنها نیز جدا نیست. ظاهر و هویا است نه به تاویل مباشرت. متجلی و آشکار است، نه به آشکارایی رؤیت (که کسی او را ببیند)، دور است نه به مسافت مکانی، نه به نزدیکی (که کسی او را ببیند) و دور است نه به مسافت و نزدیک است نه به نزدیکی (که به واسطه کمی مسافت به چیزی نزدیک باشد). لطف لست نه به اعتبار تجسم (که جسمی داشته باشد)، موجود است نه بعداز عدم (که در زمانی نبوده باشد بلکه همیشه بوده است)، فاعل است نه به اضطرار و ناجاری (بلکه آنچه می‌کند از روی اختیار است که اگر خواهد نمی‌کند) و نغير می‌کند (و هر چیزی را نداشته‌ای می‌دهد) نه به واسطه حرکت. چیزی را می‌خواهد، نه به قصد تازه. شناول است نه به وسیله آلت (که گوش باشد) و بینا است نه به اعتبار ادات (چشم). مکانها نمی‌توانند او را فراگیرند و زمانها نمی‌توانند با او همراهی کنند و صفات او را محدود نمی‌سازند و او را چرت فرامی‌گیرند. هنسی او بر زمانها بیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته و همیشگیش از ابتدا و اول، گوی سبقت را پروده است. این که برای خلاق، مشاغل و حواس قرار داده، معلوم شد که او را مشعر و حاسه‌ای نیست و این که ماهیات جواهر را بیجاد کرده، شناخته شد که او را جوهری نیست و به واسطه آن که در بین چیزها ضدیت و مخالفت افکنده، دانسته شد که ضدی ندارد و به اعتبار این که در بین چیزها مقارت و واپسگی قرار داده، فهمیده می‌شود که قرین و باری ندارد. روشی را بنا تاریکی، خشکی را باتری، درخشی را بترنی و سردي را بگرمی ضد قرار داده است. در بین چیزهایی که با هم دشمنی دارند، افکت داده و در بین چیزهایی که به هم نزدیکند، تفرقی و جدلی افکنده، که به سبب تفرقی و جدلی که دارند نشانگر این هستند که جدا سازنده‌ای دارند و به علت تألف و انصمامی که دارند نشانگر آن است که ضعیمه کننده‌ای دارند، این است معنای گفتار خدا که می‌فرماید: «ماز هر چیزی افزیدیم، باشد که شما منذر شوید. پس به وسیله

لِمُعْرِيزِهَا مُحْبِرَةً بِتَوْقِيْتِهَا أَنَّ لَا وَقْتَ لِمُؤْفِقِهَا حَجَبٌ بِغَصْبِهَا عَنْ بَعْضِ لِيَقْلَمُ أَنَّ لَا حِجَابَ
بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرُ خَلْقِهِ كَانَ رَبَّا إِذَا لَا مَرْبُوبٌ وَإِلَهًا إِذَا لَا مَالُولٌ وَعَالِمًا إِذَا لَا مَعْلُومٌ وَ
سَمِيعًا إِذَا لَا مَسْمُوعٌ.
ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

وَلَمْ يَرْزُلْ سَيِّدِي بِالْجُودِ مَوْضُوفًا
وَكُنْتَ إِذْ لَنِسْ نُورُ يُسْتَضَاهُ بِهِ
وَرَأَيْنَا بِخِلَافِ الْخَلْقِ كُلَّهُمْ
فَمَنْ يُرِيدُهُ عَلَى التَّشْبِيهِ مُمْتَلِّا
وَفِي السَّمَاءِ يَرْجِعُ مَوْجُ قُدْرَتِهِ
فَأَثْرَكَ أَخَا جَدَلٍ فِي الدِّينِ مُتَعْمِقاً
وَاضْحَبَ أَخَا ثَيَّةَ حَبَالَتِيَوْ
أَمْسَى ذَلِيلَ الْهُدَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَشِراً
فَال*: فَخَرَّ ذَلِيلُ مَغْشِيَّاً عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ وَقَالَ: مَا سِيمَتْ بِهَذَا الْكَلَامِ وَلَا أَعُودُ إِلَى شَيْءٍ مِّنْ
ذَلِكَ.

قال مصنف هذا الكتاب: في هذا الخبر ألفاظ قد ذكرها الرضا عليه السلام في خطبه وهذا
تصديق قولنا في الآئمة عليهم السلام: إن علم كل واحد منهم مأخوذ عن أبيه حتى يتصل ذلك
بالنبي ص.

این‌ها بین قبل و بعد جدایی اندخته، تا معلوم شود که او را قبل و بعد نیست و همه این‌ها به طبایع و غرایزی که دارند، گواهند که آن کسی که این غرایزه‌ها را به اینان عطاء فرموده، خود طبیعت و غرایزه‌ای ندارد و به واسطه وقتی که دارند، خبر می‌دهند، آن کسی که وقت را برای اینها ایجاد کرده خود وقتی ندارد و برخی از اینها را از برخی دیگر مستور ساخته تا معلوم شود که در بین او و آفریدگانش - جز آفریدگانش - حجاب و پرده‌ای نیست. او پروردگار بود، آنگاه که هیچ پرورده شده و مربوی (که قابل پرورش باشد) نبود. معبد بود، آنگاه که عبادت کننده‌ای نبود (که عبادت کند). عالم بود آنگاه که هیچ معلومی نبود (که علم به آن تعلق گیرد) و شناور بود، آنگاه که هیچ مسمومی نبود (که قابلیت شنبدن داشته باشد). سپس این اشعار را انشاء کرد: آقای من! همواره به علم و دانش مشهور و معروفی و آقای من! همواره به جود و بخشش موصوف هست.

تودرزمانی بودی که هیچ نوری نبود که به آن روشنایی باشد و هیچ تاریکی بر کرانه‌های آسمان مقیم شده باشد. پرورددگار ما برخلاف همه آفریدگان و برخلاف هر چیزی است که در وهم‌ها و خیال‌ها موصوف باشد. هر کس اورا بر وجه تشبیه اراده کند و با تصورش او را مانند چیزی بداند، به صاحب حصر به باطل و بیهوده‌ای که به عجز سنته است، برمی‌گردد. و در جایگاه‌های بلند موج قدرتش راموجی ملاقات می‌کند که با چشم بر هم زدن روح که بازداشت شده برایبری می‌کند.

پس صاحب جدل در دین را - که در اندرونش نفوذ کرده - واگذار به حقیقت که شک و تردید در آن دیشه آفت دیده، مباشرت کرده است. و با صاحب (دلیل) استواری، که حبیب (یا محبوب) آقایش می‌باشد و به نوازش‌ها و کرامات او محفوظ است، مصاحبیت کن.

اوراهنماهی راه راست و هدایت در زمین و منتشر شد و در آسمان باحالی نیکوشناخته شده و مشهور است؛ راوی می‌گوید: ذعلب به صورت به زمین لفڑاد وی هوش شد. آن گاه به هوش آمد و عرض کرد: «من این سخن را نشنیده بودم و به چنین سخنی باز نخواهم گشت»، نویسنده این کتاب می‌گوید: در این روایت عباراتی است که امام رضا علیه السلام آنها را در خطبه‌اش ذکر فرموده و این تصدیق گفтар مادر شان ائمه علیهم السلام است که هر کدام از آنها علمش را از پدرش - تا پرسد به پیامبر علیه السلام - فراگرفته‌اند.

٤٤. باب حديث سبخت اليهودي

١. أَبِي رَجَمَةَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى عَنْ دَاؤِدِ بْنِ عَلَى التِّقْوَبِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَنْدِ الْأَغْلَى مَوْلَى آلِ سَامَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَالُ لَهُ سَبَّحْتُ فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ حِثْتُ أَشَّالَكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنْ أَجْبَتْنِي عَمَّا أَشَّالَكَ عَنْهُ أَبْعَثُكَ وَإِلَّا رَجَعْتُ فَقَالَ لَهُ: «سَلْ عَمَّا شِئْتُ» فَقَالَ أَيْنَ رَبِّكَ؟ فَقَالَ: «هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَلَيْسَ هُوَ فِي شَيْءٍ مِّنَ الْمَكَانِ بِمَخْدُودٍ» قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ؟ فَقَالَ: «وَكَيْفَ أَصِفُّ رَبِّي بِالْكَيْفِ وَالْكَيْفِ مَخْلُوقُ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ» قَالَ: فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَبَيَّنَ؟ قَالَ: «فَمَا يَبْقَى حَوْلَهُ حَجَرٌ وَلَا مَذْرُورٌ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ إِلَّا تَكْلِمُ بِلْسَانَ عَزِيزِي مُبِينٍ يَا شَيْخِ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سَبَّحْتُ: تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَافِيَّوْمَ أَيْنَ ثُمَّ قَالَ: أَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ.

٢. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسْنَى أَخْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ رُمِيقَ النَّسْوَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَقْلَيِّ بِمَهْمَنَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخْمَدُ بْنُ عَلَى التَّلْخَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى الْحَزَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَزْهَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى عَلَى بْنِ الْحُسْنَى عَنْ أَبِيهِ الْحُسْنَى طَلاقَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنُ أَبِيهِ طَالِبَ طَلاقَةَ فِي بَعْضِ خُطْبَتِهِ: مَنِ الَّذِي حَضَرَ سَبَّحَتِ الْفَارِسِيِّ وَهُوَ يَكْلُمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمًا مَا حَضَرَهُمْ مِّنْ أَحَدٍ فَقَالَ عَلَى طَلاقَةَ: لَكُنْتُ كُنْتُ مَقْمَةً طَلاقَةَ وَقَدْ جَاءَهُ سَبَّحْتُ وَكَانَ رَجُلًا مِّنْ مُلُوكِ فَارِسٍ وَكَانَ ذَرِيَاً قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِلَى مَا تَذَنَّعُو؟ قَالَ: أَذْنَعُ إِلَى شَهَادَةِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا أَعْنَدُهُ وَرَسُولُهُ.

فَقَالَ سَبَّحْتُ: وَأَيْنَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ؟ قَالَ: هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ مَوْجُودٌ بِأَيْمَانِهِ قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ؟ فَقَالَ: لَا كَيْفَ لَهُ وَلَا أَيْنَ لَهُ إِنَّهُ غَرَّ وَجَلَ كَيْفُ الْكَيْفِ وَأَيْنَ الْأَيْنَ؟ قَالَ: فَمَنْ أَيْنَ جَاءَهُ؟ قَالَ: لَا يُقَالُ لَهُ: جَاءَ وَإِنَّمَا يُقَالُ: جَاءَ لِلزَّائِلِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ وَرَبِّنَا لَا يُوصَفُ

بخش چهل و چهارم

حدیث «سبخت» یهودی

۱- عبدالاعلی مولای آل سام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی یهودی که به او سبخت می‌گفتند، خدمت رسول خدا علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای محمد! خدمت شما آمد هام که در مورد پروردگاری بپرسم، اگر پرسش مرا پاسخ ندادی، ایمان می‌آورم و به پیامبری تو معتقد می‌شوم در غیر این صورت، بر دین خود باقی می‌مانم». حضرت فرمود: «از هر چه می‌خواهی بپرس؟» عرض کرد: «پروردگار تو در کجاست؟» فرمود: «پروردگار من در هر مکانی هست و در جای معینی از مکان نیست که محدود باشد». عرض کرد: «او چگونه است؟» فرمود: «چگونه پروردگار خود را به چگونگی توصیف کنم، در حالی که وصف از آن مخلوق خداست و خدا به آفریده خود توصیف نمی‌شود». عرض کرد: «چه کسی می‌داند که تو پیامبر هستی؟»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در این هنگام سنگ و کلخ و هر چه گردانگرد آن حضرت بودند، به زبان عربی روشن و فصیح به سخن درآمده و گفتند: ای (شیخ) سبخت! ابه راستی که او پیامبر خدا است.» سبخت گفت: «به خدا سوگند امن در هیچ وقت همچون امروز امری را از این روشنتر ندیدم». آن گاه گفت: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدانيست و تور رسول خدایی».

۲- جعفر از هری از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش محمدبن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی علیهم السلام نقل می‌کند که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام در یکی از خطبه‌های خویش فرمود: «چه کسی در نزد سبخت فارسی، در حالی که بارسول خدا علیهم السلام سخن می‌گفت حاضر بود؟» عرض کردند: «هیچ یک از ماحضور نداشتیم». علی علیهم السلام فرمود: «من با آن حضرت بودم وی - که از پادشاهان فارس و شخص زبان آور بود - به خدمت حضرت آمد و گفت: «ای محمد! مردم را به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟» فرمود: «مردم را فرامی‌خوانم تا گواهی دهنده که معبودی جز خدانيست، در حالی که تنهاست و شریکی ندارد و آنکه محمد علیهم السلام بمنده رسول اوست».

سبخت گفت: «ای محمد! خدا در کجا است؟» فرمود: «او در همه جا با آیاتش وجود دارد». سبخت گفت: «او چگونه است؟» فرمود: «نه اورا کیفیتی است و نه مکانی». (که کسی بگوید: او چگونه و چون

بِمَكَانٍ وَلَا يَرُو إِلَّا بَلْ لَمْ يَرُو بِلَا مَكَانٍ وَلَا يَرَأُ إِلَّا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ لَتَصِفُ رَبَّا عَظِيمًا
بِلَا كَيْفٍ فَكَيْفَ لِي أَنْ أَغْلَمَ اللَّهَ أَرْسَلَكَ؟ فَلَمْ يَتَقَبَّلْ بِخَضْرَتِنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ حَجَرًا وَلَا مَدْرَوْلًا
جَبَلًا وَلَا شَجَرًا وَلَا حَيَّوْنَ إِلَّا قَالَ مَكَانَهُ: أَشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ
رَسُولُهُ وَقَلْتُ أَنَا أَيْضًا: أَشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا أَخْيُرُ أَهْلِي وَأَقْرَبُ الْخُلُقِ مِنِّي لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِي وَ
دَمْهُ مِنْ دَمِي وَرُوحُهُ مِنْ رُوحِي وَهُوَ الْوَزِيرُ مِنِّي فِي خَيْاتِي وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَ وَفَاتِي كَمَا
كَانَ هَارُونُ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَبْغِي بَغْدِي فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِيعْ فَإِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ؛ ثُمَّ سَمَّاهُ عَبْدُ
اللهِ».

است؟ و در کجا می‌باشد؟) زیرا که او چگونگی را بیجاد کرده و کجا نموده است (یعنی حقیقت حال و مکان که کیف و جا است، از آن اوست) سبخت گفت: پس از کجا آمده است؟ فرمود: ادر مورد اولنمی توان گفت که آمد و در مورد چیزی ایل شونده‌ای که از جایی به جایی می‌رود می‌توان گفت آمد، و پروردگار ما به مکان وزوال توصیف نمی‌شود، بلکه همیشه بی مکان بوده و همواره چنین خواهد بود. سبخت گفت: «ای محمد! ابه راستی که تو پروردگار بزرگی را بدون چگونگی وصف می‌کنی، پس چگونه می‌توانم بدانم که خدا تواریخ استادهاست؟» در آن روز هیچ سنگ و کلخ و کوه و درختی در حضور ما بلقی نماند، مگر آنکه در همانجا گفت: «شهادت می‌دهم که معبدی جز خدائیست و محمد<ص> بنده و رسول اوست.» من گفتم: «من نیز گواهی می‌دهم که معبدی جز خدائیست و محمد<ص> بنده و رسول اوست.» سبخت گفت: «ای محمد! این کیست؟» حضرت فرمود: «این بهترین کسان من و نزدیکترین آفریدگان به من است. گوشتی از گوشت من، خونش از خون من و روحش از روح من است. او در دوران زندگی، وزیر من است و بعد از وفاتم جانشین من است، همان‌گونه که هارون نسبت به موسی<علیه السلام> بود، جز آن که هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود، پس از اوبشنو و اطاعت کن که او بر حق است، آن گله او را عبد الله نامید.»

٤٥. باب معنى سبحان الله

١. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَبْدُ الرَّهَابِ السُّجْرَيِّ بْنِ سَابُورٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسِنِ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمْزَةَ السُّعْدَانِيُّ الْعَمَارِيُّ مِنْ وَلْدِ عَمَارِيْنَ يَاسِيرَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ النَّبَّاقِ الْأَذْنِيُّ بِأَذْنَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحَسِنِ الْعَمَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقْبَةِ بْنِ أَبِي الْفَيْزَارِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ عَنْ يَزِيدِ بْنِ الْأَصْمَمِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عَمْرَيْنَ الْخَطَّابَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ فِي هَذَا الْخَاتِرِ رُجُلًا كَانَ إِذَا سُئِلَ أَتَبِأَ وَإِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَ فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا أبا الْحَسِنِ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هُوَ نَظِيمٌ جَلَالُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ ضَلَّ عَلَيْهِ كُلُّ مُلَكٍ».
٢. حَدَّثَنَا أَبُو رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَسَى بْنِ عَنْبَدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الْمُتَّابِ عَنْ سُبْحَانَ اللَّهِ فَقَالَ: أَنْفَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَّوِّكِلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحُسْنِ السُّعْدَانِيُّ أَبُو أَحْمَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ التَّبَرِقَيِّ عَنْ عَبْدِ الْغَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلَيْهِ بْنِ أَبْنَاطِ عَنْ سَلِيمَانَ مَوْلَى طَرَبَالِ عَنْ هِشَامِ الْجَوَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الْمُتَّابِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «سُبْحَانَ اللَّهِ» مَا يَعْنِي بِهِ؟ قَالَ: «تَنْزِيهُهُ».

بخش چهل و پنجم

معنای «سبحان الله»

۱- بیزید بن اصم گوید: مردی از عمر بن خطاب سستی نمود و گفت: «ای امیر مؤمنان! تفسیر و بیان **سبحان الله**، چیست؟»، عمر گفت: «در این باغ مردی است که چون از او سوال می شد، پاسخ می داد و چون سکوت می کرد آغاز به سخن می نمود (یعنی او در زمان پیامبر جنان بود)، وقتی علی **علیه السلام** به او می رسید اگر از پیامبر **علیه السلام** چیزی می پرسیدند، او جواب می فرمود و اگر خاموش بود و سوالی نمی کردند، پیامبر **علیه السلام** آغاز به سخن می کرد و به او تعلیم علم می داد) آن مرد وارد باغ شد، ناگاه علی بن ابی طالب **علیه السلام** را دید و عرض کرد: «ای أبا الحسن! تفسیر **سبحان الله**، چیست؟» فرمود: «آن تعظیم جلال خدا است و منزه دانستن و دور کردن او را آنچه هر مشرکی در شان او گفته است و هرگاه بندمای آن را بگوید، هر فرشته‌ای بر او صلوات می فرستد».

۲- هشام بن حکم گوید: از امام صادق **علیه السلام** در باره معنی **سبحان الله** پرسیدم. فرمود: «منزه برای خدای عزوجل است، یعنی کلمه‌ای است که منزه بودن خدارامی فهماند، از آنچه لائق او نباشد.

۳- هشام جوالیقی گوید: از امام صادق **علیه السلام** در مورد گفتار خدا یعنی **سبحان الله**، پرسیدم که منظور چیست؟ فرمود: «دور کردن باری تعالی از صفات زشت؛ یعنی خدا را از همه عیوب و نقایص باک دانستنی، پاک می دانم».

٤٦. باب معنى الله أكبر

١. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَخْبِي الْغَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْيَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدِ الْأَذْمِيِّ عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْلَى قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ «اللَّهُ أَكْبَرُ» فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ!» فَقَالَ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ أَبْيَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْلَى: «حَدَّثَنِي» فَقَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ أَقُولُ؟ فَقَالَ: قُلْ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَخْبِي الْغَطَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ يَعْسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْزُوكِ بْنِ عَبْيَدٍ عَنْ جَمِيعِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: قَالَ لِي أَبْيَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْلَى: «أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ؟!» فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ: «وَكَانَ شَيْءٌ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرُ مِنْهُ؟!» فَقُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ».

بخش چهل و ششم

معنای «الله اکبر»

- ۱- ابن محیوب از یکی از راویانش نقل کرده که مردی نزد امام صادق علیه السلام گفت: «الله اکبر» (خدا بزرگتر است) حضرت فرمود: «خدا از چه چیز بزرگتر است؟» عرض کرد: «از هر چیزی». امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا را به محدودی وصف کردی». عرض کرد: «چگونه بگوییم؟» فرمود: «بگو: خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید».
- ۲- جمیع بن عمرو گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «الله اکبر»، چه چیز است؟ (و معنای آن چیست؟) عرض کرد: «خدا از هر چیزی بزرگتر است». فرمود: «ایا در آنجا چیزی بود که خدا از آن بزرگتر باشد؟» عرض کرد: «پس معنای آن چیست؟» (و تقدیرش چگونه است؟) فرمود: «خدا بزرگتر از آن است به وصف درآید».

٤٧ . باب معنى الأول والآخر

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْنَا إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِنِ أَبِيهِ عُفَيْرِ عَنْ أَبِنِ أَذِيَّنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ الْمُتَمِّمِ الْبَنَانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ فَقَالَ عَلَيْهِ: «الْأَوَّلُ لَا يَعْنِي أَوَّلُ كَانَ قَبْلَهُ وَلَا يَعْنِي بَدْءُ سَبَقَهُ وَالْآخِرُ لَا يَعْنِي نِهايَةَ كَمَا يُغَفَّلُ مِنْ صَفَةِ الْمُخْلوقِينَ وَلَكِنْ قَدِيمُ أَوَّلِ آخِرٍ لَمْ يَرْزُلْ وَلَا يَرْزَلُ بِلَا بَدْءٍ وَلَا نِهايَةَ لَا يَقْعُدُ عَلَيْهِ الْحَدُوثُ وَلَا يُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ خَالِقُ كُلُّ شَيْءٍ».

٢. حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنَ إِدْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عَشْمَانَ عَنْ أَبِنِ أَبِيهِ يَعْقُوبِي قَالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَقَلَّتْ: أَمَا الْأَوَّلُ فَقَدْ غَرَّنَا وَأَمَا الْآخِرُ فَبَيْنَ لَنَا تَفْسِيرَهُ فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءًا إِلَّا يَبْدِئُ أَوْ يَتَعَبِّرُ أَوْ يَدْخُلُهُ الْعَبْرُ وَالرَّوَالُ أَوْ يَتَقْبَلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَمِنْ هَيْثَةٍ إِلَى هَيْثَةٍ وَمِنْ صَفَةٍ إِلَى صَفَةٍ وَمِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُفُصَانٍ وَمِنْ نُفُصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَرْزُلْ وَلَا يَرْزَلُ وَاحِدًا هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَرْزُلْ لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصَّفَاتُ وَالاِسْمَاءُ مَا يَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ مِثْلُ الْأَنْسَانِ الَّذِي يَكُونُ تَرَابًا مَرَّةً وَمَرَّةً لَحْمًا وَمَرَّةً دَمًا وَمَرَّةً رُفَاتًا وَزَمِيمًا وَكَالثَّمَرُ الَّذِي يَكُونُ مَرَّةً بَلَحًا وَمَرَّةً بَشَرًا وَمَرَّةً رُطْبًا وَمَرَّةً ثَمَراً فَيَتَبَدَّلُ عَلَيْهِ الْاسْمَاءُ وَالصَّفَاتُ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِخَلَافِ ذَلِكَ».

بخش چهل و هفتم

معنای اول و آخر

۱- میمون بان گوید: از امام صادق علیه السلام وقتی در مورد معنای گفتار خدا: «او اول و آخر است» پرسیدند. شنیدم که فرمود: «اول است نه از اولی که پیش از او بوده باشد و نه از پدید آوردهای که بر او پیشی گرفته باشد و آخر است بی‌آنکه پایانی داشته باشد چنان که از صفت آفریدگان تصور می‌شود. ولی قدیمی است اول و آخری که همیشه بوده و همیشه خواهد بود، بی‌ابتداء و انتها. پدیده‌ها بر وی عارض نمی‌شود و از حالی به حالی نمی‌گردد، آفریننده هر چیزی است».

۲- پسر ابویغفور گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدا که: «او اول و آخر است» پرسیدم و عرض کردم: «اما اول آن را شناخته و تفسیرش را دانسته‌ایم، ولی تفسیر و معنای آخر را برای مابیان فرمای». حضرت فرمود: «هیچ چیز نیست مگر آنکه هلاک می‌شود یا دگرگون می‌شود، یا به گونه‌ای تغییر و وزوال در آن راه می‌یابد یا از رنگی به رنگ دیگر و از هیئتی به هیئت دیگر و از صفتی به صفت دیگر و از زیادتی به نقصان و از نقصانی به زیادتی انتقال می‌یابد، مگر پروردگار جهانیان که او همیشه و همواره یکی بوده و خواهد بود. او اول است پیش از هر چیزی و او آخر است بر آن گونه که در اول بوده (بدون تغییر). صفات و نامها بر او مختلف نمی‌شود، چنانکه بر غیر او مختلف می‌شود، همانند انسانی که یک بار خاک می‌باشد، بار دیگر گوشت، یک بار خون است بار دیگر پوسیده و از هم پاشیده و مانند خرمایی که یک مرتبه غوره، مرتبه دیگر خرمای نارس و یک مرتبه خرمای تر، مرتبه دیگر خرمای خشک. پس نامها و صفات بر آن متبدل می‌شود و خدای عزوجل به خلاف آن است».

٤٨. باب معنى قول الله عز وجل الرَّحْمَنُ عَلَى الْقَرْشِنِ اسْتَوَى

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدِ الْأَدْمَرِ عَنْ الْحُسْنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ سَعِيلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْقَرْشِنِ اسْتَوَى) ^(١) فَقَالَ: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءًا هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

٢. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسْنِ عَنْ صَفَوَانَ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْقَرْشِنِ اسْتَوَى) فَقَالَ: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَيْسَ شَيْءًا أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعْدَ وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبًا اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

٣. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الْفَارِسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدِ النَّسْوَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّعْدَيِّ بِسَرْوَهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكْمَ الْمَسْكِرِيِّ وَأَخْوُهُ مُعاذُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَيَّانِ الْعَنْظَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ قَيْمِنَ عَنْ أَبِي هَاشِمِ الرَّمَانِيِّ عَنْ رَأْدَانَ عَنْ سُلْطَانِ الْفَارِسِيِّ فِي حَدِيثِ طَوْبِيلِ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاهِلِيَّةِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةِ مِنَ النَّصَارَى بَعْدَ قِبْضِ رَسُولِ اللَّهِ وَسُؤَالُهُ أَبَا يَكْرَمْرَ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ يُجْنِهَ عَنْهَا ثُمَّ أَرْشَدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ وَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ: أَيْنَ هُوَ وَأَيْنَ كَانَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ: لَا يُوصِفُ الرَّبُّ جَلُّ جَلَالُهُ بِمَكَانٍ هُوَ كَمَا كَانَ وَكَانَ كَمَا هُوَ لَمْ يَكُنْ فِي مَكَانٍ وَلَمْ يَرْزُلْ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ وَلَا أَخْاطِلُهُ مَكَانٌ بِلْ كَانَ لَمْ يَرْزُلْ بِلَا حَدِيدٍ لَا كَيْفَ» قَالَ: صَدَقْتُ فَأَخْبَرْنِي عَنِ الرَّبِّ: أَنَّ فِي الدُّنْيَا هُوَ أَوْ فِي الْآخِرَةِ؟ قَالَ عَلَيْهِ: «لَمْ يَرْزُلْ رَبِّنَا قَبْلَ الدُّنْيَا وَلَا يَرْزُلْ أَبْدًا هُوَ مُدَبِّرُ الدُّنْيَا وَعَالِمٌ بِالْآخِرَةِ فَإِمَّا أَنْ يُحِيطَ بِهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ فَلَا وَلَكِنْ

بخش چهل و هشتم

معنای گفتار خدا:

«خدای رحمانی که بر عرش استیلا دارد.»

۱- محمد بن مارد گوید: از امام صادق ع در مورد گفتار خدا: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد» پرسیده شد. فرمود: «خداوند نسبت به هر چیزی برابر است و برهمه استیلا دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست.»

۲- عبدالرحمان بن حجاج گوید: از امام صادق ع در مورد گفتار خدا که می فرماید: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد.» پرسیدم. فرمود: «حضرت حق، نسبت به هر چیزی برابر است. پس چیزی به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست، هیچ دوری از اودور نیست و هیچ نزدیکی به او نزدیک نیست. او نسبت به هر چیزی برابر است.»

۳- سلمان فارسی در حدیث طولانی که در آن خبر از ورود جاثلیق به شهر مدینه همراه صد تن از نصاری بعد از وفات رسول خدا علیه السلام و پرسش او را بپرسی در مورد مسالی و پاسخ ندادن او و فرستادن آنها به نزد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و پاسخ آن حضرت رامی دهد، گوید: از جمله این که از مولا علی ع پرسید: مرا از پروردگار خبر بد که در کجاست؟ و در کجا بود؟ علی ع فرمود: پروردگار. جل جلاله - به مکانی وصف نمی شود. او چنان است که بود، و بود آنسان که هست. در هیچ مکانی نبود و از مکانی به مکان دیگر نمی رود. هیچ مکانی اور احاطه نکرد، بلکه او پیوسته بی اندازه و چگونگی بود.

جاثلیق گفت: «راست گفتی، پس به من بگو آیا پروردگار در دنیاست یا در جهان آخرت؟» حضرت ع فرمود: «پیوسته پروردگار ما پیش از دنیا بوده و همیشه چنین خواهد بود. او مدبر دنیا و عالم به جهان آخرت است و اما این گونه نیست که دنیا و آخرت اور احاطه کنند، ولی آنجه را که در دنیا و آخرت است می داند.» جاثلیق گفت: «راست گفتی، خدا تو را رحمت کنده آن گاه گفت: «به من خبر ده

يَقْلُمُ مَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» قَالَ: صَدَقْتَ يَرِزْخُكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرْنِي عَنْ رَبِّكَ، أَيْخُمُلُ أَوْ يُحَمِّلُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَبَّنَا جَلْ جَلَلَهُ يَخْمُلُ وَلَا يُحَمِّلُ» قَالَ النَّصَارَى: فَكَيْفَ ذَاكَ؟ وَتَحْنُ تَجْدُ فِي الْأَنْجِيلِ: (وَيَخْمُلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ شَمَائِيلُهُ؟) فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْمُلُ الْعَرْشَ وَلَيْسَ الْعَرْشُ كَمَا تَظْنُ كَهْيَةُ السَّرِيرِ وَلِكَثَةِ شَيْءٍ مَمْخُوذٍ مَمْلُوكٌ مُمْدَرٌ وَرَبِّكَ غَرْبَرْ جَلْ مَالِكُهُ لَا إِنْهُ عَلَيْهِ كَوْنُ الشَّيْءِ عَلَى الشَّيْءِ وَأَمْرَ الْمَلَائِكَةِ بِحَمْلِهِ فَهُمْ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ بِمَا أَقْدَرُهُمْ عَلَيْهِ» قَالَ النَّصَارَى: صَدَقْتَ رَحِمْكَ اللَّهُ.

وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحاجَةِ وَقَدْ أَخْرَجْتَهُ بِتَمَامِهِ فِي آخرِ كِتَابِ النَّبِيَّ.

٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَسَابِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ رَفْعَةِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ شَيَّلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ غَرْبَرْ جَلْ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) فَقَالَ: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنَ الْحَسَنِ بْنَ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّصَارَى سُوَيْدِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ بَصِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ غَرْبَرْ جَلْ مِنْ شَيْءٍ وَلَوْ فِي شَيْءٍ وَأَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ كَفَرَ». قَلْتُ: فَسَرَّلِي قَالَ: «أَعْنِي بِالْحَوَافِي مِنْ الشَّيْءِ لَهُ أُوْبَأِمْسَاكَ لَهُ أُوْبَأِ سَبَقَهُ».

٦. وَفِي رَوَايَةِ أُخْرَى قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُمْدَنًا وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَمْضُورًا وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَمْحُولاً».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُقَاتِلُ بْنُ شَائِمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ غَرْبَرْ جَلْ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) فَقَالَ: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

٨. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَادٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبَ مِنْ

از پروردگار خود که آیا چیزها را برمی دارد، یا برداشته می شود؟ علی ^{علی} فرمود: «پروردگار ما بر می دارد و برداشته نمی شود». نصرانی گفت: «این چگونه می شود؟ ادر حالی که ما در انجیل می بایبم که این گونه آمده است: «و در آن روز (قیامت) هشت فرشته، عرش پروردگارت را در بالای خود برمی دارند». فرمود: «به راستی که فرشتگان، عرش را بر می دارند و عرش آن گونه نیست که تو گمان می کنی همچون هشت تخت، ولی عرش چیزی است محدود (که به اندازه در می آید)، آفریده شده و مدیر (که خدا آن را تدبیر می فرماید) و پروردگار تومالک آن است نه آن که بر روی آن است، همانند بودن چیزی بر بالای چیزی و به فرشتگان برای برداشتن آن امر فرموده است. پس آن ها باینرویی که خذابه آنها داده، عرش را برمی دارند». نصرانی گفت: «واست گفتی، خدا تو را حمت کند».

(مؤلف می گوید): این حدیث طولانی است و مابخش مورد نیاز را آورده ایم، و من تمام این حدیث را در آخر کتاب «نبوءة آورده ام.

۴- حسن بن موسی خشاب از یکی از رجال سند خویش در حدیث مرفوعه ای از امام صادق ^{علی} نقل می کند که در مورد گفتار خدا: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد» سؤال شد. فرمود: «او نسبت به هر چیزی برابری دارد، پس چیزی نسبت به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست».

۵- ابو بصیر گوید: امام صادق ^{علی} فرمود: «هر کس گمان کند که خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی قرار گرفته، به طور قطع کافر شده است. عرض کردم: آنچه فرمودی برایم تفسیر و بیان فرما! فرمود: مقصود من آن است که بعضی می پندارند گردد خدا را چیزی قرار گرفته، یا اورانگاه داشته، یا با او از چیزی پدید آمده که بر او پیشی گرفته باشد».

۶- در روایت دیگری آمده که فرمود: «هر کس گمان کند که خدا از چیزی پدید آمده اورا حادث قرار داده، و هر کس گمان کند که خدا در چیزی می باشد، او را (به آن مکانی گرداگرد او را فرا گرفته) محصور کرده، و هر کس گمان کند که خدا بالای چیزی قرار دارد، او را محمول ساخته است [که چیزی او را برداشته است.]»

۷- مقالن بن سلیمان گوید: از امام صادق ^{علی} در مورد گفتار خدا که می فرماید: «خدای رحمان بر عرش استیلا دارد» پرسیدم. فرمود: او نسبت به هر چیزی برابری دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگری نزدیکتر نیست.

۸- حتماد گوید: امام صادق ^{علی} فرمود: «دروع گفته اند آن کسانی که گمان کرد هاند، خداوندان از چیزی،

رَعْمَ أَنَّ اللَّهَ غَرَّ وَجَلَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ».

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى تَاجِلِيُّهُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ أَبِي عَنْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانِ عَنْ الْمُفَضْلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَنْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ رَعَمَ أَنَّ اللَّهَ غَرَّ وَجَلَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ» ثُمَّ قَالَ: «مَنْ رَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحَدَّثًا وَمَنْ رَعَمَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ رَعَمَ أَنَّهُ مَحْضُورٌ وَمَنْ رَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولاً».

قال مصنف هذا الكتاب: إن المشبهة تتعلق بقوله عز وجل: (إِنْ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سَيَّةٍ أَيَّامٍ ثُمَّ اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلَبُهُ حَيْثِيَا) ولا حجة لها في ذلك لأنه عز وجل عن ب قوله: (ثُمَّ اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) أي ثم نقل العرش إلى فوق السماوات وهو مستول عليه ومالك له و قوله عز وجل: (ثُمَّ إِنَّمَا هُوَ لِرَفِعِ الْعَرْشِ إِلَى مَكَانِهِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَنَقْلِهِ لِلأَسْتَوَاءِ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَعْنَى قَوْلِهِ: «اشْتَوَى» اسْتَوْلَى؛ لَأَنَّ اسْتِيلَادَ اللَّهِ بِتَارِكٍ وَتَعَالَى عَلَى الْمَلَكِ وَعَلَى الْأَشْيَاءِ لَيْسَ هُوَ بِأَمْرِ حَادِثٍ بَلْ لَمْ يَرِلِ مَا لَكَ لَكِ شَيْءٌ وَمَسْتَوْلِيَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَإِنَّمَا ذَكَرْ عَزَّ وَجَلَ الْأَسْتَوَاءَ بَعْدَ قَوْلِهِ: «ثُمَّ» وَهُوَ يَعْنِي الرُّفَعِ مَجَازًا وَهُوَ كَقَوْلِهِ: (وَلَبَّلُوكُمْ حَتَّى تَعْلَمُوا الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ)^(١) فَذَكَرْ «تَعْلَمَ» مَعَ قَوْلِهِ «حَتَّى» وَهُوَ عَزَّ وَجَلَ يَعْنِي حَتَّى يَجَاهِدَ الْمُجَاهِدُونَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ ذَلِكَ لَأَنَّ حَتَّى لَا يَقْعُدُ إِلَّا عَلَى فَعْلِ حَادِثٍ وَعِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ بِالْأَشْيَاءِ لَا يَكُونُ حَادِثًا وَكَذَلِكَ ذَكَرْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَ: (اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) بَعْدَ قَوْلِهِ: «ثُمَّ» وَهُوَ يَعْنِي بِذَلِكَ ثُمَّ رُفِعَ الْعَرْشُ لِاسْتِيلَادِهِ عَلَيْهِ وَلَمْ يَعْنِ بِذَلِكَ الْجُلُوسُ وَأَعْتَدَالَ الْبَدْنَ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ جَسْمًا وَلَا ذَابِدَنْ؛ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عَلَوْا كَبِيرًا.

یادر چیزی، یا بر چیزی است.

۹. مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که گمان کند، خدا از چیزی، یادر چیزی، یا بر چیزی قرار گرفته، به طور حتم شرک ورزیده است. آن گاه فرمود: هر که گمان کند خدا از چیزی است، یا در چیزی است بر بالای چیزی است دروغ گفته است.

نویسنده این کتاب می گوید: فرقه مشتبهه این گفتار خدا را که می فرماید: «به راستی که پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر عرش قرار گرفت، (تاریکی) شب رادر (روشنایی) روز می پوشاند و شب باشتاب در بی روز است»، بر عقاید خود دست او بیز قرار می دهند، در حالی که برای آنان در این آیه حقیقتی نیست. چرا که مقصود خداوندان گفتار خویش که: «آنگاه بر عرش قرار گرفت»، این است که آنگاه عرش را به فوق آسمانها نقل فرمود و حال آن که او بر عرش استیلا دارد و بر آن مالک است و قول خداوند: «تم»، (آنگاه) فقط برای برداشتن عرش به طرف مکانی که عرش در آن است، و نقل کردن آن به جهت «استوانه» می باشد. بنابراین، جایز نیست که معنای قول او: «استوانه» (استیلاه) باشد، زیرا که استیلای خدا بر ملک و بر همه چیز به امر حادثی نیست، بلکه همواره او مالک همه چیز است و بر هر چیزی مستولی بوده است و فقط خداوند استوانه را پس از «تم» ذکر کرده و حال آن که او رفع و برداشتن را از روی مجاز قصد نموده است و این همانند قول اوست که می فرماید: «و ما البتة شما رامی آزماییم تا از روحی جهاد کنندگان شما و صبر کنندگان آگاه گردیم»، پس «تعلم» (بدانیم) را با «حتی»، (تا) ذکر کرده و مقصودش این بود که تا جهاد کنندگان، جهاد کنند و ما این رامی دانیم زیرا که «حتی»، جز بر فعل حادث، واقع نمی شود و علم و آگاهی خدا به اشیا حادث نمی باشد. همچنین است در گفتار خدا که: «بر عرش استیلا دارد»، بعد از آن که مقصود او از این امر، این است که: او عرش را به جهت استیلابیش بر آن، بلند کرده و مقصودش از این، نشستن و اعتدال بدن نبوده است، زیرا که جایز نیست خداوند، جسم و صاحب بدن باشد. خداوند از این، به برتری بزرگی، برتری دارد.

٤٩. باب معنى قوله عز وجل وَكَانَ عَزَّشَةً عَلَى الْمَاءِ

١. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكَوْفِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جُذْعَانُ بْنُ نَصْرٍ أَبُو نَصْرِ الْكَنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زَيْدٍ الْأَذْمَرِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْجُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيقِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَلِكًا عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَكَانَ عَزَّشَةً عَلَى الْمَاءِ) ^(١) فَقَالَ لِي: «مَا يَقُولُونَ فِي ذَلِكَ؟» قَلَّتْ يَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَالرَّبُّ فَوْقَهُ قَنَالَ: «كَذَّبُوا مِنْ رَأْنَا فَقَدْ صَيَّرَ اللَّهُ مَخْمُولاً وَوَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَلَرَمَهُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ» قَلَّتْ: بَيْنَ لِي جَعَلْتُ فِي ذَلِكَ قَنَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَ عَلَمَهُ وَدِينَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جَنَّةٌ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَجَنْ أَوْ قَمَرٌ قَلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْحَلْقَ نَزَّهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ زَبَّكُمْ؟!» فَكَانَ أَوْلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْإِنْسَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا فَخَلَقْنَاكُمُ الْعِلْمَ وَالْدِينَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُوَ لِمَ حَمَلَهُ عِلْمِي وَدِينِي وَأَمْنَاتِي فِي خَلْقِي وَهُمُ الْمَسْئُولُونَ ثُمَّ قِيلَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرَأُوكُمُ اللَّهَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِهُوَ لِكُلِّ النَّفَرِ بِالطَّاغِيَةِ فَقَالُوا: نَعَمْ زَرَّنَا أَقْرَزَنَا فَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهُدُوكُمْ أَنَّكُمْ الْمَلَائِكَةُ شَهَدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا: (إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) أَوْ يَقُولُوا: (إِنَّمَا أَشْرَكَنَا آباؤُنَا مِنْ قَبْلِ وَكُنَّا ذَرِيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَنْتَهِلْكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ); يَا دَاوُدُ وَلَا يَسْتَأْنِ مُؤْكِدَةً عَلَيْهِمْ فِي الْمِيقَاتِ».

٢. حَدَّثَنَا ثَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْمَمِ الْقَرْشَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَلَيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلَتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سَيِّئَةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَزَّشَةً عَلَى الْمَاءِ لَيَنْلُو كُمْ أَيْكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً) فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَبْارِكُ وَتَعَالَى خَلْقُ الْعَرْشِ وَالْمَاءِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَشَبَّهُ

بخشی چهل و نهم

معنای سخن خدا: «عرش او بر روی آب بود».

۱- داود رقی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه شریقه که خداوند می‌فرماید: «عرش او بر روی آب بود» پرسیدم. حضرت فرمود: «ستیان در این مورد چه می‌گویند؟» عرض کردم: «می‌گویند عرش بر روی آب و پروردگار عالم در بالای آن بود». فرمود: دروغ می‌گویند. هر کس چنین پندارده خدرا شیء شدنی قرار داده او را به صفت مخلوقات وصف کرده است و بر او لازم آید که آنچه خدا را برداشته، از او نیز و مندتر باشد. عرض کردم: فدایت شوم! این مطلب را بایم بیان فرما! فرمود: به راستی که خداوند علم و دین خود را بر آب بارگرد و آن را حامل این دو چیز کرد، پیش از آنکه زمین، آسمان، جن، انسان، آفتاب، ماه باشد و هنگامی که خواست خلق را بیافریند، آنها در پیش روی خود پراکنده و منتشر ساخت و به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟ پس نخستین کسی که گویاشد، رسول خدا علیه السلام، امیر المؤمنین و ائمه هدیه علیهم السلام بودند که عرض کردند: تویی پروردگار ما. پس علم و دین را بر آنان حمل کرد و آنها را حامل علم و دین خویش کرد. آنگاه به فرشتگان فرمود: اینان حاملان علم و دین من و امینان من در خلق من هستند و اینها هستند که (در روز قیامت) از ایشان (در باره ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلائق و معصیت آنان و آنچه می‌دانند) سوال خواهد شد، آن گاه، به فرزندان آدم فرمود: برای خدا به پروردگاری و برای این گروه به فرمان برداری واطاعت، اقرار کنید! فرزندان آدم عرض کردند: ای، ای پروردگار ما! ما اقرار کردیم. پس به فرشتگان فرمود: گواه باشید! فرشتگان عرض کردند: ما بر اقرار آنان گواه شدیم تا (در فردای قیامت) نگویند: به راستی که ما از این اقرار بی خبر بودیم، یا نگویند: تنها پدران ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما فرزندانی پس از آنان بودیم. از این روما را به جهت کردار باطل گرایان و کج روan هلاک می‌کنی؟! ای داود! ولایت و صاحب اختباری ما در هنگام بیمان گرفتن خدا بر آنان استوار شده است.

۲- ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی گوید: مأمور از امام رضا علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «او است آن خدلی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود ناشمارا

بأنفسها وبالعرش والثواب على الله عز وجل ثم جعل عرشه على الماء ليظهر بذلك قدراته للملائكة فيعلموا أنه على كل شيء قدير ثم رفع العرش بقدرته ونقله فجعله فوق السماءات السبع وخلق السماءات والارض في ستة أيام وهو مستول على عرشه و كان قادرًا على أن يخلقها في طرفة عين ولكنه عز وجل خلقها في ستة أيام ليظهر للملائكة ما يخلقها منها شيئاً بعد شيء و تستدل بخلود ما يخمد على الله تعالى ذكره مرة بعد مرة ولم يتحقق الله العرش لحاجة به إليه لأنه غني عن العرش؛ وعن جميع ما خلق لا يوصف بالكون على العرش لأنَّه ليس بجسم تعالى الله عن صفة خلقه علوًا كبيرًا وأما قوله عز وجل: (لَيَسْ لَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً) فإنَّه عز وجل خلق خلقه ليسلوهم بتکلیف طاغته و عيادة لا على سبيل الامتحان والتجرية؛ لأنَّه لم ينزل عليهما بكل شيء» فقال المؤمنون: فرجحت عني يا أبا الحسن فرَجَّعَ اللهُ عَنْكَ.

بیازماید که کدام یک از شما از نظر عمل نیکوت و کارش بهتر است، پرسید. حضرت فرمود: «خداآند، عرش، آب و فرشتگان را پیش از آفرینش آسمانها و زمین آفرید و فرشتگان به نفسهای خود و عرش و آب بر خدای عزوجل استدلال می‌کردند. آن گاه عرش خود را بر روی آب قرارداد، تابدین و سیله قادرتش برای فرشتگان ظاهر شود و بدانند که او بر هر چیزی توانا است. آن گاه عرش را به قدرت خویش بلند کرد و آن را منتقل کرد و در بالای آسمانها هفتگانه قرار داد و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و او بر عرش خود مستولی بود و بر این قادر بود که آسمانها و زمین را در یک چشم بر هم زدن بیافریند، ولی خداوند آنها را در شش روز آفرید تا آنچه از آنها که چیزی بعد از چیزی دیگری بود. می‌آفریند برای فرشتگان ظاهر شود و آنان به حدوث آنچه خداوند یکی پس از دیگری احداث می‌فرماید، استدلال کنند و خدا، عرش را به جهت حاجتی که به آن داشته باشد، نیافرید زیرا که او از عرش واژ همه آفریده بی نیاز است. او به بودن بر عرش وصف نمی‌شود، چرا که او جسم نیست. خداوند از صفت آفریدگانش به برتری بزرگی برتری دارد.

و اما قول خداوند که می‌فرماید: «تا شما را بیازماید که کدام یک از نظر عمل نیکوت بید»، به راستی که او خلق خود را آفرید تا آنان را به تکلیف طاعت و عبادتش بیازماید، نه بر سبیل امتحان و تجربه، زیرا که او پیوسته به هر چیزی دانا بوده است. مأمون گفت: ای أباالحسن! الدوه را لز من بردی، خدا! الدوه را از تو ببرد.

٥٠. باب العرش و صفاته

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْكَعْكَبِيَّ عَنِ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ فَقَالَ: «إِنَّ لِلْعَرْشِ صِفَاتٍ كَثِيرَةً مُخْتَلِفَةً لَهُ فِي كُلِّ سَبِّبٍ وَضَعْفٍ فِي الْقُرْآنِ صِفَةٌ عَلَى حِدَةٍ فَقَوْلُهُ: (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) يَقُولُ: الْمُكَلِّفُ الْعَظِيمُ وَقَوْلُهُ: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ الْشَّرْوِيِّ) يَقُولُ: عَلَى الْمُكَلِّفِ الْأَخْتَوِيِّ وَهَذَا مُنْكَرُ الْكَيْفُوَيَّةِ فِي الْأَشْيَاءِ ثُمَّ الْعَرْشُ فِي الْوَصْلِ مُنْقَرِّدٌ مِنَ الْكُرْسِيِّ؛ لَأَنَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَكْبَرِ أَبْوَابِ الْعُبُوبِ وَهُمَا جَمِيعًا غَيْبَيَانٌ وَهُمَا فِي الْغَيْبِ مَقْرُونَانِ؛ لَأَنَّ الْكُرْسِيِّ هُوَ الْبَابُ الظَّاهِرُ مِنَ الْغَيْبِ الَّذِي مِنْهُ مَطْلُعُ الْبَدْعِ وَمِنْهُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَالْعَرْشُ هُوَ الْبَابُ الْبَاطِنُ الَّذِي يُوجَدُ فِيهِ عِلْمُ الْكَيْفِ وَالْكَوْنِ وَالْقَدْرِ وَالْحَدْدِ وَالْأَبْنِيَّ وَالْمَشِيَّةِ وَصِفَةِ الْأَرَادَةِ وَعِلْمُ الْأَنْفَاظِ وَالْحَرَكَاتِ وَالْتَّرْكِ وَعِلْمُ الْمَوْدِ وَالْبَنْدِ فَهُمَا فِي الْعِلْمِ بَابَانِ مَقْرُونَانِ؛ لَأَنَّ مُنْكَرَ الْعَرْشِ سَوَى مُنْكَرِ الْكُرْسِيِّ وَعِلْمُ أَغْبَبِ مِنْ عِلْمِ الْكُرْسِيِّ فَمِنْ ذَلِكَ قَالَ: (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) أَيْ صِفَةٌ أَغْبَبُ مِنْ صِفَةِ الْكُرْسِيِّ وَهُمَا فِي ذَلِكَ مَقْرُونَانِ».

قُلْتُ جَعَلْتُ فِي ذَلِكَ فَلِمْ صَارَ فِي الْفَضْلِ جَازَ الْكُرْسِيِّ؟ قَالَ: «إِنَّهُ صَارَ جَازَهُ لَأَنَّ عِلْمَ الْكَيْفُوَيَّةِ فِيهِ وَفِيهِ الظَّاهِرُ مِنْ أَبْوَابِ الْبَدْعِ وَأَبْيَانِهَا وَحَدَّرْتُهَا وَتَقْتَلَهَا هَذَا بَابُ جَازَانِ أَحَدُهُمَا حَمَلَ صَاحِبَهُ فِي الصَّرْفِ وَبِمَثَلِ صَرْفِ الْمُلْمَاءِ لِيَشْتَدِلُوا عَلَى صِدْقِ دَعْوَاهُمَا؛ لَأَنَّهُ يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مِنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْغَرِيزُ. فَمِنْ اخْلَافِ صِفَاتِ الْعَرْشِ أَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصْفُونَ)^(١) وَهُوَ وَصْفُ عَرْشِ الْوَحْدَانِيَّةِ لَأَنَّ قَوْمًا أَنْزَلُوكُمَا قُلْتُ لَكَ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (رَبُّ الْعَرْشِ) رَبُّ الْوَحْدَانَيَّةِ؛ عَمَّا يَصْفُونَ وَقَوْمًا وَصَفُوهُ بِيَدِينِ فَقَالُوا: (يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ) وَقَوْمًا وَصَفُوهُ بِالرَّجْلَيْنِ فَقَالُوا: وَضَعَ رِجْلَهُ

بخش پنجم

عرش و صفات آن

۱- حنان بن سدیر گوید: از امام صادق ع در مورد عرش و کرسی پرسیدم. فرمود: عرش صفات و بیزگی‌های گوناگونی دارد، برای آن در هر سبی که در قرآن وضع شده، صفتی مستقل است. آنجاکه می‌فرماید: «او پروردگار عرش عظیم است» می‌فرماید: پروردگار، ملک عظیم است، و آنجاکه می‌فرماید: خدای رحمانی که بر عرش استبلادارد، می‌فرماید: «خداآند مهریان بر ملک احاطه دارد و آن را فراگرفته است و این ملک، ملک کیفیت و چگونگی در چیزها است. بعداز آن، عرش در وصل و پیوند، از کرسی منفرد و جدا است، زیراعرش و کرسی دو در از بزرگترین درهای غبیها هستند و آنها با هم غیب و نهانند و آنها در غیب مقرون و بهم پیوسته‌اند، چراکه کرسی همان درگاه ظاهر از غبی است که مطلع تازه‌های آن است و همه چیزها از آن است و عرش همان درگاه باطنی است که علم کیف، کون، قدر، حد، مکان، مشیت، صفت اراده، علم الفاظ، حرکات و ترک، علم عود و بدء همه در آن یافته می‌شود. پس آنها در علم دودرنده بهم پیوسته‌اند، زیراکه ملک عرش غیر از ملک کرسی است و علم عرش پنهان تراز علم کرسی است. به همین خاطر فرمود: «پروردگار عرش عظیم»، یعنی صفتی از صفت کرسی بزرگتر است و هر دور این امر مقرر نند.

عرض کردم: فدایت شوم! پس چرا (عرش) در فضل، همسایه کرسی شده است؟ فرمود: آن همسایه کرسی شده، زیرا دانش چگونگی عالم در آن است و (نیز) ظاهر از ابواب بداء و اینتیت آنها و اندازه رتق و فنق (بستان و گشادن) آنها در آن است. پس عرش و کرسی دو همسایه‌اند که یکی از آنها صاحب خود را در برگرفته مانند در برگرفتن علم اعلام و دانش را و درستی ادعای آنها استدلال می‌کنند، چراکه خداوند هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌گرداند و اوقوی و عزیز است.

از جمله اختلاف صفات عرش این است که خداوند فرموده: پاک و منزه است پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند و آن توصیف عرش و حدانیت است، چراکه گروهی - آنسان که گفتتم. شرک ورزیدند، خداوند فرموده: «پروردگار عرش پروردگار و حدانیت، از آنچه وصف می‌کنند»، و گروهی او را به دستها و صفات کردند و گفتند: دست خدا است و گروهی او را به پاها وصف کردند و گفتند: پای خود را بر روی سنگ

عَلَى صُخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَمِنْهَا أَرْتَقَى إِلَى السَّمَاءِ وَقَوْمًا وَضَفْوَهُ بِالْأَنَاءِ فَقَالُوا: إِنَّ مُحَمَّدًا أَنْبِيلٌ قَالَ: أَنِي وَجَدْتُ بَرْدًا نَامِلَهُ عَلَى قَلْبِي فَلِمِثْلِ هَذِهِ الصَّفَاتِ قَالَ: (رَبُّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصْفِفُونَ) يَقُولُ: رَبُّ الْمَثَلِ الْأَغْلَى عَمَّا يَهُ مَثَلُوهُ وَلِهِ الْمَثَلُ الْأَغْلَى الَّذِي لَا يُشَهِّدُ شَيْءًا وَلَا يُوَصَّفُ وَلَا يُتَوَهَّمُ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَغْلَى وَوَصَفَ الَّذِينَ لَمْ يُوتَوْا مِنَ اللَّهِ فَوَابُوا إِلَيْهِمْ فَوَصَفُوا رَبَّهُمْ بِأَمْثَالٍ وَشَبَهُهُ بِالْمُتَشَابِهِ مِنْهُمْ فَيَا جَهْلُوا بِهِ فَذَلِكَ قَالَ: (وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) فَلَيَسْنَ لَهُ شَيْءٌ وَلَا مِثْلٌ وَلَا عَذْلٌ وَلَهُ الْإِسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يُسَمِّي بِهَا غَيْرُهُ وَهِيَ الَّتِي وَصَفَهَا فِي الْكِتَابِ فَقَالَ: (فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَشْمَانِهِ) ^(١) جَهْلًا بِعِلْمٍ عَلَى الَّذِي يُلْحِدُ فِي أَشْمَانِهِ بِعِلْمٍ يُشْرِكُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ وَيَكْفُرُ بِهِ وَهُوَ يَظْنُ أَنَّهُ يُحْسِنُ فَذَلِكَ قَالَ: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) ^(٢) فَهُمُ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَشْمَانِهِ بِعِلْمٍ فَيَنْصُعُونَهَا غَيْرَ مَوْاضِعِهَا يَا حَنَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرُ أَنْ يُتَحَدَّدَ قَوْمٌ أَوْ لِيَاءٌ فَهُمُ الَّذِينَ أَطْعَاهُمُ اللَّهُ الْفَضْلَ وَخَصَّهُمْ بِعِلْمٍ يُخْسِنُ بِهِ غَيْرَهُمْ فَأَنْزَلَ مُحَمَّدًا فَكَانَ الدَّلِيلُ عَلَى اللَّهِ يَأْذِنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَسْنَ مَصْنِي ذَلِيلًا هَادِيًّا فَقَامَ مِنْ بَعْدِهِ وَصَيْهُ ذَلِيلًا هَادِيًّا عَلَى مَا كَانَ هُوَ ذَلِيلًا عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ مِنْ ظَاهِرٍ عَلِيهِ ثُمَّ الْإِئْمَةُ الرَّاشِدُونَ».

بیت المقدس نهاد وازان به سوی آسمان بالا رفت و گروهه دیگری او را به انگشتان وصف کردند و گفتند: محمد گفته است: من سردی انگشتانش را بر دل خود یافتم پس به جهت چنین صفاتی خداوند فرمود: پاک و منزه است پروردگار عرش از آنجه وصف می‌گذند. می‌فرماید: پاک و منزه است پروردگار مثل أعلى و بالاتر از آنجه او را بدان تشبيه و تمثيل کردند، و برای خدا است مثل اعلا و برتری که چيزی به او شباهت ندارد، وصف نمی‌شود و به خیال و توهمند ننمی‌آید. پس اين، همان مثل اعلا است و کسانی را که از جانب خدای متعال فواید علم به آنان عطا نشده و پروردگار خود را به کمترین مثلها وصف کرده و او را به متشابه از خودشان از روی نادانی تشبيه نموده‌اند از اين رو فرمود: به آنان از علم و دانش مگراندکي داده نشده است.

پس او را مانتند، مثل و عديلي نیست و برای اونامهای نيكوتري است که غير از او كسي به آنها ناميده نمی‌شود و آنها همان نامهای هستند که خداوند آنها را در کتاب خود (قرآن مجید) وصف نموده و فرمود: پس او را به آن نامهای نيكو بخوانيد و کسانی را در مورد نامهای (اواز روی جهل و نادانی بدون علم و دانش) الحاد می‌ورزند و از حق بر می‌گردند رها کنید، پس کسی که در نامهایش بدون علم از حق ميل می‌گذرد (منحرف می‌شود). شرك می‌ورزد در حالی که نمی‌داند و به خدا کافر می‌شود. در حالی که گمان دارد که کار خوب می‌گذرد و برای همین جهت فرمود: دو بيشتر آنان به خدا ايمان نمی‌آورند مگر آنان مشرکند. آنان کسانی هستند که بدون علم در نامهای او از حق ميل می‌گذند (منحرف می‌شوند) و آنها را در غیر جاهای خود می‌گذارند.

اي حنان ا به راستي که خدام فرموده که گروهي به عنوان اوليه برگزيرde شوند، و آنان همانهای هستند که خداوند به آنان فضل عطا فرمود و آنها را به چيزی تخصيص داد که غير آنها را به آن تخصيص نداد. پس، محمد ﷺ را به پيامبری فرستاد و آن حضرت به اذن خدا، دليل راهنمای سوی خدا بود، تا دنيا را وداع گفت در حالی که به عنوان راهنمای هدایتگر بود. بعد ازاو، وصیتش ﷺ به عنوان دليل وهادی از ظاهر علمش بر آنجه پيامبر از امر پروردگارش بر آن دلالت فرموده بود، برخاست. آنگاه انته راشدين ﷺ به اين امر قيام فرمودند.

٥١. باب أن العرش خلق أرباعا

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْتَنَى الْوَلِيدِ رَجُلُهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ عَلَيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَادَيْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي الطَّفَّالِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ خَلَقَ الْعَرْشَ أَرْبَاعًا لَمْ يَخْلُقْ قَبْلَهُ إِلَّا ثَلَاثَةً أَشْيَاءَ الْهَوَاءِ وَالْقَلْمَ وَالثُّورَ ثُمَّ خَلَقَهُ مِنْ أَنْوَارِ مُخْتَلِفَةٍ: فَمِنْ ذَلِكَ النُّورُ نُورٌ أَخْضَرٌ اخْصَرَتْ مِنْهُ الْحُضْرَةُ وَنُورٌ أَصْفَرٌ اصْفَرَتْ مِنْهُ الصَّفَرَةُ وَنُورٌ أَخْمَرٌ اخْمَرَتْ مِنْهُ الْحُمْرَةُ وَنُورٌ أَيْضُّ وَهُوَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَمِنْهُ ضُوءُ النَّهَارِ ثُمَّ جَعَلَهُ سَبْعِينَ الْفَ طَبَقٍ غَلَظَ كُلُّ طَبَقٍ كَأَوْلَ الْعَرْشِ إِلَى أَشْفَلِ السَّافَلِيْنِ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ طَبَقٍ إِلَّا سُبْعَ بِحَمْدِ رَبِّهِ وَيَقْدِسُهُ بِأَصْوَاتِ مُخْتَلِفَةٍ وَالسِّنَةِ غَيْرِ مُشَتَّةٍ وَلَوْ أُوْنَ لِلْإِسْلَامِ مِنْهَا فَأَشْعَ شَيْئًا مِمَّا تَحْتَهُ لَهُمُ الْجِبَالُ وَالْمَدَائِنُ وَالْحُصُونُ وَلَحْسَفُ الْبَخَازُ وَلَاهْلُكَ مَا دُونَهُ لَهُ ثَمَانِيَّةُ أَرْكَانٍ عَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَا لَا يُخْسِي عَذَّدُهُمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ يُسْبِحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَقْتَرُونَ وَلَوْ حَسِّ شَيْءٌ مِمَّا فَوْقَهُ مَا قَامَ بِذَلِكَ طَرْفَةً عَيْنِ يَيْنَهُ وَيَيْنَ الْإِخْسَاسِ الْجَبَرُوتُ وَالْكِبْرِيَاةُ وَالْقَطْمَةُ وَالْقُدْسُ وَالرَّحْمَةُ ثُمَّ الْعِلْمُ وَلَيْسَ وَرَاءَ هَذَا مَقَالٌ».

بخش پنجم و پنجم

عرش چهارمین آفرینش بود

۱- ابوالطفیل از امام باقر علیه السلام، از حضرت علی بن الحسین مبلغاً نقل می‌کند که حضرت فرمود: خداوند عرش را چهار ربع آفرید که پیش از آن چیزی را نیافریده بود، مگر سه چیز: هوا، قلم و نور. آنگاه عرش را از نورهای مختلف آفرید. از جمله آن نورها، نور سبزی بود که سبزهای از آن سبز شد، نور زردی بود که زردهای آن زرد شد، نور سرخی بود که سرخهای آن سرخ شد و نور سفید و آن نور نورهای است و روشنی روز از آن است.

سبس آن راهنمای هزار طبق قرار داد که هر طبقی همچون اول عرش تا پایین تر پایینها است. همه طبقه‌ها به ستایش پروردگارش تسبیح می‌کنند و با صدای های مختلف به زبان هایی که به یکدیگر نمی‌مانند اورا تقدیس می‌نمایند و اگر به زبانی از آنها اجازه داده چیزی را به آنچه در زیر آن است به گوش دیگران برساند هر آینه، کوهها، شهرها و حصارها خراب می‌شد و دریاها خشک می‌گشت و آنچه در تحت آن است، هلاک و نابود می‌کرد.

عرش دارای هشت رکن است که بر هر رکنی از آنها، آنقدر از فرشتنگانند که کسی جز خدا شمار آنها را نمی‌داند، آنان شب و روز خدا را تسبیح می‌کنند و سست نمی‌شوند و اگر چیزی از آنچه در بالای آن است محسوس شود به اندازه یک چشم بر هم زدن در بین آن و احساس (معنی دیدن و یافتن و دانستن) جبروت، کبریاء، عظمت، قدس، رحمت و علم بر پانی شود، و در پس این مقام، ما را سخنی نیست.

٤٥ باب معنى قول الله عز وجل وسیع کُرْسیه السماوات و الأرض

١. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْدَنْبَنْ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ دَاؤَدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصَيْنِ بْنِ عَيْنَابَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُبَشِّرًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (١) قَالَ: «عِلْمُهُ».
٢. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِيهِ عَمَّيْرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيْنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُبَشِّرًا فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) فَقَالَ: «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَمَا يَنْهَا فِي الْكُرْسِيِّ وَالْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ».
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَادَيْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعَيْنِ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُبَشِّرًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) فَقَالَ: «يَا فَضِيلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».
٤. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عِيسَى عَنْ الْحَجَّاجِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُبَشِّرًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيِّ أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ فَقَالَ: «بِلِ الْكُرْسِيِّ وَسِعْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَالْعَرْشُ وَكُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».
٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَينَ بْنَ أَبِي عَنْ الْحُسَينِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بَكِيرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُبَشِّرًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيِّ أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».

بخش پنجم و دوم

معنای گفتار خدا:

«کرسی او آسمانها و زمین را گسترد» است

۱- حفص بن غیاث گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترد» است. پرسیدم. فرمود: «کرسی، همان علم است».

۲- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام در شرح گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترد» است. پرسیدم. فرمود: «آسمانها و زمین و آنجه در بین اینهاست در کرسی است و عرش، همان علمی است که کسی اندازه آن را نمی‌داند».

۳- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام از معنای گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترد» است. پرسیدم. فرمود: «ای فضیل! (مراد) آسمانها و زمین و هر چیزی (که) در کرسی است می‌باشد».

۴- زرارة گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترد» است. پرسیدم که آیا آسمانها و زمین کرسی را فراگرفته‌اند، یا کرسی آسمانها و زمین را فراگرفته است؟ فرمود: بلکه کرسی آسمانها و زمین و عرش را فراگرفته است و همه چیزها در کرسی است (که کرسی همه را فراگرفته است).

۵- زرارة گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترد» است. پرسیدم که آیا آسمانها و زمین کرسی را فراگرفته‌اند، یا کرسی آسمانها و زمین را فراگرفته است؟ فرمود: «همانا هر چیزی در کرسی است».

٥٣. باب فطرة الله عز وجل الخلق على التوحيد

١. أبي رِحْمَةَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ سَيَّانَ عَنِ الْعَلَامِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فِطْرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، قَالَ: «الْتَّوْحِيدُ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رِحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هَشَامٍ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ قَالَ: قُلْتُ: (فِطْرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «الْتَّوْحِيدُ».
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رِحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ عَبْدِيِّدٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فِطْرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) مَا تِلْكَ الْفُطْرَةُ؟ قَالَ: «هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرُهُمُ اللَّهُ جِنٌّ أَخْذَ مِثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ». فَقَالَ: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ».
٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رِحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَيَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ بَكْتَرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فِطْرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فِطْرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ».
٥. أبي رِحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فِطْرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ».
٦. أبي رِحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنَيِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلَتْ ابْنَاهُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فِطْرَتُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ».

بخش پنجم و سوم

خداوند فطرت و سرشت خلائق را برابر توحید قرار داده است.

۱- علام بن فضیل گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد معنای گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «آفرینش خدا را ملزم شوید که خدا مردم را در اول امر بر آن آفریده است و دست از آن بر مدارید، پرسیدم. حضرت فرمود: «فطرت خدا، توحید است».

۲- هشام بن سالم گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد معنای آیة شریفه که می‌فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، پرسیدم. فرمود: «یعنی توحید».

۳- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام از گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، پرسیدم که این فطرت چیست؟ فرمود: «آن اسلام است که خدا آنها را برابر آن آفرید در هنگامی که از آنان بر توحید و یگانگی خودش پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و در این پیمان مؤمن و کافر وجود داشت».

۴- زرارة گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، پرسیدم. فرمود: «خداوند همه خلائق را برابر توحید آفرید».

۵- محمد حلیبی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، پرسیدم: فرمود: «آنها را برابر توحید سرشت و آفرید».

۶- زرارة گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد معنای آیة شریفه: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، پرسیدم. فرمود: «همه آنها را برابر توحید سرشت و آفرید».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ عَلَيِّ بْنِ حَسَانَ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: (فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «التَّوْحِيدُ وَمُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَيْهِ أَمْرُ الْمُؤْمِنِينَ».
٨. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّازَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ: أَصْلَحْتَ اللَّهَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: (فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فَطَرُوهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمَيْتَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ» قُلْتُ: وَخَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَاطَأُ رَأْسَهُ شَمْ قَالَ: «لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازَقُهُمْ».
٩. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ وَيَعْقُوبِ بْنِ تَرِيدَةِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ ابْنِ أَذِينَةَ عَنْ زُرَّازَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (حَنْفَاءُ لِهِ غَيْرُ مُشْرِكِينَ بِهِ) (١) وَعِنِ الْحَتِيفَةِ، قَالَ: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تُبَدِّلُ لِخَلْقِ اللَّهِ» وَقَالَ: «فَطَرُوهُمْ اللَّهُ عَلَى الْمَغْرِفَةِ» قَالَ زُرَّازَةُ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَإِذْ أَخْدَرْتُكُمْ مِنْ بَنِي آدَمْ مِنْ طُهُورِهِمْ الْأَيَّةَ) قَالَ: «أَخْرَجْتُ مِنْ ظَهَرِ آدَمَ دُرْيَتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَعَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفُوهُمْ وَأَرَاهُمْ صَنْعَةً وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفُ أَخْدُرْبَهُ» وَقَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيِّ اللَّهِ: كُلُّ مُوْلَودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ؛ يَعْنِي عَلَى الْمَغْرِفَةِ بَأْنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ ذَلِكَ قَوْلُهُ: (وَلَئِنْ سَأَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (٢)».
١٠. حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ الْقَاسِمِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ الشَّرَاجِ الْهَمْدَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السَّرَّنْدِيِّيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَارُونَ الرَّشِيدِ بَحْلَتَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذَئْبٍ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيِّ اللَّهِ: «لَا تَصْرِيبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بَكَانِهِمْ فَإِنْ تَكَادُهُمْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ شَهَادَةً أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالَّدِينِ».

۷- عبدالرحمن بن کثیر، غلام امام باقر ع گوید: امام صادق ع در مورد گفتار خدای عزوجل که می فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، فرمود: «آنها را بر توحید و اقرار به این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسول خدا و علی، امیر مؤمنان است (افرید)».

۸- زراره گوید: به امام باقر ع عرض کردم: خداوند به تو خبر و صلاح دهد! گفتار خدایکه در کتابش می فرماید: «فطرت و سرشتی که مردم را به آن سرشت»، چه معنا دارد؟ فرمود: آنها را در آن هنگام که بر معرفت و شناخت خود که خدا پرور دگار آنهاست، بر توحید آفرید. عرض کردم: با خدا مکالمه و گفتگو کردند؟ حضرت سر خود را به زیر افکند، آن گاه فرمود: اگر جز این بود، آنها نمی دانستند پرور دگارشان چه کسی و روزی دهنده آنها کیست.

۹- زراره گوید: از امام باقر ع در مورد گفتار خدایکه می فرماید: «تمایل کنند، از ادیان به دین اسلام، باشید»، این که از شرک و رژان باشید، واژ حنفیت پرسیدم، فرمود: آن، آفرینشی است که خدا مردم را بر آن آفریده است که: تبدیل و تغییری برای خلق خدا (یعنی دینی که حق تعالی برای بندگان خلق فرموده) نیست.

و حضرت فرمود: خدا آنها را بر معرفت آفرید. زراره می گوید: از آن حضرت در مورد گفتار خدای عزوجل که می فرماید: «وبه یاد آور هنگامی را که پرور دگار توار فرزندان آمد از نسلهای آنان...»، پرسیدم، فرمود: حضرت فرمود: «نسل ادم تاروز قیامت از پشت وی بیرون اورد، آنان چون ذرا بیرون آمدند و خداوند خود را به آنان شناسانید و صنع خود را به آنان نشان داد و اگر این گونه نبود کسی پرور دگار خود را نمی شناخت»، و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر فرزندی بر فطرت - یعنی بر معرفت به این که خدا آفریننده است - متولد می شود و این است معنای گفتار خدای عزوجل است که فرمود: «واگر از کافران بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده البته خواهند گفت: خدا آنها را آفریده است».

۱۰- پسر عمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کوکان خود را به جهت گریستن مزنید؛ زیرا گریه آنان در چهار ماه اول، شهادت به این است که معبدی مگر خدا نیست و چهار ماه دوم صلوات بر پیامبر وال و خاندان او صلی الله علیه و آله و سلم و چهار ماه سوم دعا در حق پدر و مادرشان می باشد.

٥٤. باب البداء

١. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْجَحَّالِ عَنْ أَبِي إِشْحَاقِ تَقْلِبَةَ عَنْ زِرْأَرَةَ عَنْ أَخْدِهِمَا يَعْنِي أَبَا جَعْفَرِ وَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: مَا عَبَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَشْتَرِي مِثْلَ الْبَدَاءِ.
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ أَيُوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: مَا غَظِّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَمْثُلُ الْبَدَاءِ.
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَاجِيلَوِيَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: مَا بَعْثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى يَا خَذْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ حِصَالٍ: الْأَفْزَارُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَخَلْعُ الْأَنْدَادِ وَأَنَّ اللَّهَ يَقْدِمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤْخِرُ مَا يَشَاءُ.
٤. وَبِهَذَا الاِسْنَادِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصَ بْنِ الْبَحْرَتِيِّ وَغَيْرِهِمَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ) ^(١) قَالَ: فَقَالَ: «وَهُلْ يَمْحُوا اللَّهُ إِلَّا مَا كَانَ؟ وَهُلْ يُثْبِتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ؟!».
٥. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَرَازِمَ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ يَقُولُ: «مَا تَبَثَّنَبَثَّ قَطْحَنَّ يَقْرَرْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَخْسِسُ: بِالْبَدَاءِ وَالْمُنْشَيَّةِ وَالسُّجُودِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالطَّاعَةِ».
٦. حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ عَلَيْهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الرَّئَانِ بْنِ الصَّلَتِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا طَلاقَةَ يَقُولُ: «مَا بَعْثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا يَتَخْرِيمُ الْخَمْرَ وَأَنْ يَقْرَرْ لَهُ بِالْبَدَاءِ».
٧. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

پخش پنجاه و چهارم

در بیان بدای^(۱)

- ۱- زردار از یکی از آن دو بزرگوار- یعنی امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهم السلام - نقل می‌کند که فرمود: خداوند به چیزی مانند بدای (و تصدیق به جواز وقوع آن) پرستیده نشده است.
- ۲- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیهم السلام فرمود: خداوند به چیزی مثل بدای تعظیم نشد.
- ۳- محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیهم السلام فرمود: خداوند هیچ بیامبری را مبیوت نگردانید مگر آن که در مورد سه خصلت از او عهد و پیمان می‌گرفت: اقرار به بندگی ، خلع انداد (که به یگانگی خداقالل باشد و برای او همتا و شریکی قرار ندهد و از آنها دست بردارد به گونه‌ای که هرگز به طرف آنان نرود) و اعتراف به این که خدا هر چه را که بخواهد، پیش می‌اندازد و هر چه را که بخواهد، به تأخیر می‌اندازد.
- ۴- هشام بن سالم و حفص بن بختی و غیر آن دواز امام صادق علیهم السلام در تفسیر این آیه: «خداوند آنچه را بخواهد محو و اثبات می‌کند، از حضرت نقل می‌کند؛ آیا خداوند جز آنچه را که بوده، محو می‌کند؟ و آیا جز آنچه را که نبوده، اثبات فرموده است؟
- ۵- مرازم بن حکیم گوید: از امام صادق علیهم السلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ بیامبری به نبوت نرسید مگر انکه برای خدا به پنج خصلت اقرار نمود: بدای، مشیت، سجود، عبودیت و اطاعت.
- ۶- ریان بن صلت گوید: از امام رضا علیهم السلام شنیدم که می‌فرمود: هرگز خداوند بیامبری را مبیوت نفرمود، مگر به تحریم شراب و این که برای خدا به بدای اقرار نماید.
- ۷- مالک جهنه گوید: از امام صادق علیهم السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر مردم بدانند که در قول به بدای

۱- یعنی ظاهرشدن چیزی که پیش از آن پوشیده و پنهان بود.

يُنْقُوتَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَالِكِ الْجُهْنَيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا قَنَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ».

٨ وَبِهَذَا الاشتادَ عنْ يُونُسَ عَنْ مُنْصُورِ بْنِ حَازِمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى: هَلْ يَكُونُ النَّوْمُ شَيْئاً لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْأَمْسِ؟ قَالَ: لَا مِنْ قَالَ هَذَا فَأَخْرَاهُ اللَّهُ قَلْتُ: أَرَأَيْتَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَانُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَيْسَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: «بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْحَلْقَ».

٩. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعْلِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُلِّمَ الْعَالَمُ: كَيْفَ عِلْمَ اللَّهُ؟ قَالَ: «عِلْمٌ وَشَاءَ وَأَرَادَ وَقَدْرٌ وَقُضَى وَأَبْدَى فَأَنْصَى مَا فَقَى وَقَسَى مَا قَدْرٌ وَقَدْرٌ مَا أَرَادَ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمُشَيْهَةُ وَبِمَتَشَيْهِهِ كَانَتِ الْإِرَادَةُ وَبِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ وَبِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ وَبِقَضَائِهِ كَانَ الْأَمْضَاءُ فَالْعِلْمُ مُتَنَبِّعٌ مِنَ الْمُشَيْهَةِ وَالْمُشَيْهَةُ ثَانِيَةُ الْإِرَادَةِ وَالْإِرَادَةُ ثَالِثَةُ التَّقْدِيرِ وَوَاقِعُ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْأَمْضَاءِ فَلِلَّهِ تَبَارُكٌ وَتَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عِلِّمَ مَثِيَ شَاءَ وَفِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْأَمْضَاءِ فَلَا يَبْدَأُ فَالْعِلْمُ بِالْمُغَلُومِ قَبْلَ كُوَنِيهِ وَالْمُشَيْهَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَالْإِرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَالتَّقْدِيرُ بِهَذِهِ الْمُغَلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَتَوْصِيلِهَا عَيْنَاهَا وَقِيَامَهَا وَالْقَضَاءُ بِالْأَمْضَاءِ هُوَ الْمُبَرَّزُ مِنَ الْمُفْعُولَاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ الْمُذَرِّزَ كَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذِي الْوَنِ وَرِيعِ وَوَرْزِنِ وَكَبِيلِ وَمَادَبِ وَدَرَجَ مِنْ إِنْسِ وَجَنِ وَطَيْرِ وَسَبَاعِ وَغَيْرِ ذَلِكِ مِمَّا يُذَرِّزُ بِالْحَوَاسِّ فَلِلَّهِ تَبَارُكٌ وَتَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمُفَهُومُ الْمُذَرِّزُ فَلَا يَبْدَأُ وَاللَّهُ يَفْعُلُ مَا يَشَاءُ وَبِالْعِلْمِ عِلْمٌ الْأَشْيَاءِ قَبْلَ كُوَنِيهَا وَبِالْمُشَيْهَةِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَحُدُودُهَا وَأَشْهَادُهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا وَبِالْإِرَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي الْوَانِهَا وَصِفَاتِهَا وَحُدُودُهَا وَأَشْهَادُهَا قَبْلَ أَوْقَانِهَا وَعَرَفَ أُولَئِكَهَا وَآخِرَهَا وَبِالْقَضَاءِ أَبْيَانُ النَّاسِ أَمَا كَيْنَهَا وَذَلِكُمْ عَلَيْهَا وَبِالْأَمْضَاءِ شَرَحَ عَلَيْهَا وَأَبْيَانُ أَمْرِهَا وَذَلِكَ تَقْدِيرُ الْغَرِيزُ الْعَلِيمُ».

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب أعاذه الله على طاعته: ليس البداء كما يظنه جهال الناس بأنه بداء ندامة تعالى الله عن ذلك ولكن يجب علينا أن نقر لله عز وجل

(واعتقاد به جواز آن) چه قدر ثواب است، از سخن گفتن در آن سستی نمی‌ورزند.

۸- منصور بن حازم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا می‌شود که امروز چیزی به وجود آید که دیروز در علم خدا نبوده است؟ حضرت فرمود: نه، هر کس این سخن را بگوید خدا اور اخوار و رسوایکند. عرض کرد: آیا آنچه بوده و آنچه تاروز قیامت خواهد بود، همه در علم خدا است؟ فرمود: آری، پیش از آن که خلایق را بیافربیند، چنین بود.

۹- معلی بن محمد گوید: امام علی النقی علیه السلام پرسیده شد: «علم خدا چگونه است؟» فرمود: دانست، خواست، اراده نمود، تقدیر کرد (واندازه فرمود که طول، عرض، عمق و باقی مشخصات آن مقدار را معین کرد)، حکم فرمود، به وجود آورد و اظهار نمود (که آن را نادو و جاری ساخت). پس آنچه را که حکم کرده بود، امضاء فرمود و به آنچه تقدیر کرده بود حکم کرد و آنچه اراده نموده بود، تقدیر نمود. پس به علم او مشیت و خواست تحقیق یافت و به مشتیش اراده به هم رسید و به اراده اش تقدیر موجود شد و به تقدیر وی قضا حادث گردید و به قضایی که فرمود امضا انجام شد. پس علم بر مشیت پیشی دارد و مشیت دوم آن، و اراده سوم آن است و تقدیر بر آن قضایی که بالمضاره باشد، برای خداوند متعلق در آنچه که (صلاح) دانسته واقع می‌شود؛ هر وقت که خواسته باشد، و در آنچه به جهت تقدیر فرمودن چیزها را اراده فرموده، بدانست. از این رو، هنگامی که قضایی -که بالمضاره است- واقع شود، بدانی بعذار آن نیست. پس علم پیش از بودنش متعلق به معلوم می‌گردد و مشیت به آنچه ایجاد آن را خواسته پیش از وجود آن، در خارج تعلق دارد و اراده پیش از آن که برپا شود متعلق به مراد است، و تقدیر پیش از آن که برخی از آنها از برخی دیگر جدا شود به این معلومات تعلق دارد، و پیش از آنها به بخش دیگر در خارج به صورت عیان ببینند و قضایی که بالمضاره باشد محکم و در هم بافته است از مفهولات و معمولات محکمه که تقدیر و تبدیل در آن واقع می‌شود. و صاحبان اجسام به حواس درک می‌شوند از قبیل رنگدارها، بودارها، وزن دارها، کلپذیرها و آنچه که در روی زمین بجنبد و در حرکت است از آدمیان، جنیان، بزندگان، درندگان و غیر آن از آنچه به حواس دریافته می‌شود. پس برای خداوند متعلق، در هر یک از آنها از آنچه در خارج وجود ندارد، بدنه جایز است. پس هرگاه عین مفهومی که دریافته می‌شود در خارج واقع شود بدلی نیست و خداوند آنچه را که خواسته (از بدنه و امضا) انجام می‌دهد و خداوند به وسیله علم چیزها را پیش از بودن آنها دانسته و به مشیت، صفات و حدود (و کیفیت آنها را شناخته و آنها را پیش از آشکار کردن آنها ایجاد کرد که به آن وضعی که خواسته فرار داده) و به اراده، آنها را در رنگها، صفات و حدودی (که دارند) تمیز داده (و بعضی را از بعضی دیگر جدا ساخته) و به تقدیر، روزی آنرا معین و مقدار فرموده و اول و آخر آنها را (به حسب زمان) شناخته و به قضا، مکان آنها را برای مردم ظاهر کرده و آنها را بر آن دلالت فرموده و به امضا، علتهای آنها را (از علت مادی، فاعلی و صوری) شرح و بیان نموده است و امر آنها را ظاهر و آشکار ساخته و این ایجاد، (به ترتیب امور ششگانه) تقدیر و اندازه‌ای است که خداوند غالب و دانا به همه آنها مقدار فرموده است.

نویسنده این کتاب محمد بن علی -که خداوند از ابر طاعتش موفق بدارد- می‌گوید: بدنه آن گونه که مردم نادان گمان می‌کنند -که آن پشیمانی است- نیست. خداوند از این به برتری بزرگی، برتری دارد.

بأن له البداء معناه أن له أن يبدأ بشيء من خلقه فيخلقه قبل شيء ثم يعدم ذلك الشيء ويدأب خلق غيره أو يأمر بأمر ثم ينهى عن مثله أو ينهى عن شيء ثم يأمر بمثل ما نهى عنه وذلك مثل نسخ الشرائع وتحويل القبلة وعدة المتوفى عنها زوجها؛ ولا يأمر الله عباده بأمر في وقت ما إلا وهو يعلم أن الصلاح لهم في ذلك الوقت في أن يأمرهم بذلك ويعلم أن في وقت آخر الصلاح لهم في أن ينهاهم عن مثل ما أمرهم به فإذا كان ذلك الوقت أمرهم بما يصلحهم فمن أقر لله عز وجل بأن له أن يفعل ما يشاء ويعدم ما يشاء ويخلق مكانه ما يشاء ويقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء وأما بعدها فلما ذكرنا ذلك فقد أقر بالبداء وما عظم الله عز وجل بشيء أفضل من الإقرار بأن له الخلق والأمر والتقديم والتأخير وإثبات مالم يكن ومحو ما قد كان والبداء هو رد على اليهود؛ لأنهم قالوا: إن الله قد فرغ من الأمر فقلنا: إن الله كل يوم في شأن يُحيي ويُميت ويرزق ويُفْعِلُ ما يشاء والبداء ليس من ندامة وإنما هو ظهور أمر يقول العرب: بدا لي شخص في طريقي؛ أي ظهر قال الله عز وجل: (وَبِذَلِكَمِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَتَّخِذُونَ)؛ أي ظهر لهم ومتى ظهر لله تعالى ذكره من عبد صلة لرحمه زاد في عمره ومتى ظهر له منه قطعية لرحمه نقص من عمره ومتى ظهر له من عبد إيتان الزنا نقص من رزقه وعمره ومتى ظهر له منه التعفف عن الزنا زاد في رزقه وعمره.

١٠. وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الصَّادِقِ تَلَاهُ: مَا بَدَأَ اللَّهُ بِنَدَاءٍ كَمَا بَدَأَهُ فِي إِشْمَاعِيلَ ابْنِي .
يَقُولُ مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِشْمَاعِيلَ ابْنِي إِذَا حَتَّمَهُ قَبْلِي لِيَلْفَمِ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِيمَانٍ بَعْدِي».

١١. وَقَدْ رُوِيَ لِي مِنْ طَرِيقِ أَبِي الْحُسْنَيِّ الْأَسْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ غَرِيبٌ وَهُوَ أَنَّهُ رَوَى أَنَّ الصَّادِقَ تَلَاهُ قَالَ: مَا بَدَأَ اللَّهُ بِنَدَاءٍ كَمَا بَدَأَهُ فِي إِشْمَاعِيلَ ابْنِي إِذَا أَمْرَأَهُ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْنِجِهِ ثُمَّ فَتَاهُ بِذَبْنِجٍ عَظِيمٍ». و في الحديث على الوجهين جميعاً عندي نظر إلا أنني أوردته لمعنى لفظ البداء والله الموفق للصواب.

ولی بر ما واجب است که افوار و اعتزاف کنیم که بداء برای خدا جایز است، به این معنا که براو است که چیزی از آفریدگانش را آغاز کند و آن را پیش از چیزی بیافریند و آن گاه آن چیزی مادعوم و نایاب سازد و آفرینش غیر آن را آغاز کند، با به امری دستور دهد، آن گاه از مثل آن، نهی فرماید، باز چیزی نهی فرماید سپس به مثل آنچه از آن نهی فرموده، امر فرماید و این همانند نسخ شریعتها، تحويل و برگردانیدن قبله وعدة زنی که شوهرش پیش از او مرده، می‌باشد و خداوند بندگان خود را در وقت از اوقات به امری دستور نمی‌دهد، مگر آنکه او می‌داند که صلاح برای آنان در آن وقت این است که آنها را به آن امر فرماید و می‌داند که در وقت دیگر صلاح برای آنان در این است که آنها را از آنچه آنها را به آن فرموده بود، نهی نماید و چون آن وقت موجود شود، آنها را به آنچه ایشان را به اصلاح آورد، امر می‌فرماید. پس هر کس برای خداوند افوار کند که او می‌تواند آنچه خواهد انجام دهد و آنچه تخواهد معدوم سازد و به جای آن، چیزی را که می‌خواهد بیافریند و آنچه خواهد پیش انداد و آنچه خواهد به تأخیر انداد و به جای آن، آنچه می‌خواهد بیافریند و به آنچه خواهد به هر وضع که خواهد، فرمان دهد؛ در واقع به بداء افوار کرده است و خداوند به چیزی تعظیم نشده که از این بهتر باشد که افوار کند، به این که خلق وامر، تقدیم و تأخیر و اثبات و آنچه نبوده و محو آنچه بوده، برای اوست. و بداء رد بر پهود است، زیرا که آنان گفتند: خدا از کار فارغ شده و ماقضیم: خداوند هر روزی در کاری است؛ زنده می‌کند، می‌میراند، روزی می‌دهد و آنچه خواهد انجام می‌دهد. و بداء ناشی از پشمیمانی نیست و فقط آن ظهور و آشکار شدن امری است. عرب می‌گوید: «در این راه شخصی برای من ظاهر و هویتا شد. و خداوند فرموده که: برای آنان از جانب خدا آنچه نمی‌پنداشتند و گمان نمی‌کردند، ظاهر شد، یعنی: برای آنان آشکار شد و هرگاه برای خدای تعالی از بندگان صله رحمی ظاهر شود، در عمرش زیاد کند و هرگاه از بندگان قطع رحمی ظاهر شود، از عمرش کم کند و هرگاه برایش از بندگان زنا ظاهر شود، از روزی و عمرش کم کند و هرگاه برایش از همان بندگان، عفت و وزیدن از زنا ظاهر شود، در روزی و عمرش بیفزاید.

- ۱۰- و از این قبیل است گفتار امام صادق علیه السلام که فرمود: «برای خداوند هیچ بدایی، آن گونه که در فرزندم اسماعیل آشکار شد، بدء شد چرا که او را پیش از وفات من از دنیا برده، تا بدين و سبله معلوم کند که او امام بعد از من نیست.
 - ۱۱- و در این مورد از طریق ابوالحسن اسدی چیز عجیب و غریبی برای من روایت شده که او روایت کرده: امام صادق علیه السلام فرمود: «برای خداوند هیچ بدایی نشد، چنان که برای او در مورد اسماعیل علیه السلام به پدرش ابراهیم علیه السلام بدأ شد، در هنگامی که به پدرش دستور داد که او را سر بربرد، آن گاه او را به ذبح عظیمی (که مراد از آن در ظاهر گوسفند بیهشتی است) باز خرید و فدا فرستاد.
- (نویسنده گوید): در این حدیث، بنابر هر دو شکل نقش (شکل ۱۰ و ۱۱) آن نظر دارم، و آن را فقط به خاطر وجود واژه بداء در اینجا اوردم، والله الموفق للصواب.

٥٥ باب المشيّة والإرادة

١. أَبِي زَحْمَةِ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عُمَرِ بْنِ أَذِيَّنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: «الْمَشِيَّةُ مُحَدَّثَةٌ».

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ طَلاقَةَ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ طَلاقَةَ إِنَّ رَجُلًا يَتَكَلَّمُ فِي الْمَشِيَّةِ فَقَالَ: «إِذْعُهُ لِي» قَالَ: فَدَعَنِي لَهُ فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ خَلَقَ اللَّهُ لَمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شِئْتَ!» قَالَ: لَمَا شَاءَ قَالَ: «فَيُمْرِضُكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ!» قَالَ: إِذَا شَاءَ: قَالَ: «فَيُشْفِيكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ!» قَالَ: إِذَا شَاءَ قَالَ: «فَيُذْخِلُكَ حِيثُ شَاءَ أَوْ حِيثُ شِئْتَ!» قَالَ: حِيثُ شَاءَ قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ طَلاقَةَ لَهُ: «لَوْ قُلْتَ غَيْرَ هَذَا أَصَرَّتُكَ الَّذِي فِيهِ غَيْنَاكَ».

٣. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ قَالَ: دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ أَوْ أَبِي جَعْفَرِ طَلاقَةَ رَجُلٌ مِنْ أَتْبَاعِ بَنِي أُمِيَّةَ فَخَفَنَا عَلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ: لَوْ تَوَازِيْتَ وَقُلْنَا لَيْسَ هُوَ هَا هُنَا! قَالَ: «بَلْ أَنْذُنُوكُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْ دُسْنِ لِسَانٍ كُلُّ قَاتِلٍ وَيَدِ كُلٍّ تَاسِطٌ فَهَذَا الْقَاتِلُ لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يَقُولَ الْأَمَا شَاءَ اللَّهُ وَهَذَا الْبَاطِلُ لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يَنْسُطِيْنَهُ إِلَيْنَا شَاءَ اللَّهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَآمَنَ بِهَا وَدَهَبَ.

٤. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْذَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ قَضَافٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَانِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفَيْةَ عَنْ سَعْدِ الْحَقَّافِ عَنْ الْأَضْعَفِ بْنِ تَبَانَةَ قَالَ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ طَلاقَةَ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا ذَاوَذَلَّةِ يَا ذَاوَذَرِيدَ وَأَرِيدَ وَلَا يَكُونُ الْأَمَا أَرِيدُ فَإِنَّ أَشْلَفْتَ لَنَا أَرِيدُ أَغْطِيشْكَ مَا تَرِيدُ وَإِنْ لَمْ تُشْلِمْ لَنَا أَرِيدُ أَتَبْثِكَ فِيمَا تَرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ الْأَمَا أَرِيدُ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ

بخش پنجاه و پنجم

مشیت و اراده خداوند

- ۱- محمد بن مسلم گوید: امام صادق ع فرمود: «مشیت خدا محدث (تازه پدید آمده) است».
- ۲- عبدالله بن میمون فذاح از حضرت جعفر بن محمد از پدرش ع نقل می‌کند که حضرت فرمود: به علی ع گفته شد، مردی در مورد مشیت خدا سخن می‌گوید. فرمود: او رانزد من بیاورید، آن مرد را نزد حضرت آوردند. علی ع فرمود: ای بندۀ خدا! آیا خداوند تو را برای آنچه خود خواسته آفریده است، یا برای آنچه تو می‌خواهی؟ آن مرد عرض کرد: برای آنچه خود خواسته است. حضرت فرمود: آیا لو تواره وقت بخواهد بیمار می‌کند یا هر وقت که تو خواسته باشی؟ عرض کرد: هرگاه که او خواسته باشد. فرمود: آیا هرگاه بخواهد تو را شفای دهد، یا هر وقت که تو بخواهی؟ عرض کرد: هر وقت که خود می‌خواهد. فرمود: تو را در هر جا که خود بخواهد داخل می‌کند، یا در هر جایی که تو بخواهی؟ عرض کرد: هر جا که او بخواهد. آنگاه علی ع (به این شخص که از معزله، یا بر اعتقاد بیهود بود) فرمود: «اگر غیر از این رامی گفتی آنچه را که جشمها بیت در آن است (یعنی سرت را) می‌زدم».
- ۳- و به همین اسناد گوید: مردی از پیروان بنی أمیة خدمت امام صادق، یا امام باقر ع رسید و ما بر جان حضرت بیمناک شدیم و به حضرت عرض کردیم: کاش پنهان می‌شدی و مامی گفتیم، او در اینجا نیست. فرمود: (بلکه به اور خسته دهید، زیرا رسول خدا ع) فرمود: خداوند در نزد زبان هرگونینه و در نزد دست هر گشاینده‌ای است. پس این گونینه نمی‌تواند چیزی بگوید مگر آنچه خدا خواهد و این گشاینده نمی‌تواند دستش را بگشاید مگر به آنچه خدا خواهد. پس آن مرد خدمت حضرت شرفیاب شد و از اور در مورد چیزهایی پرسید و به آنها تصدیق کرد و ایمان آورد و رفت.
- ۴- اصیب بن نباته گوید: امیر المؤمنین ع فرمود: خداوند به داود ع وحی نمود: ای داود! تو چیزی رامی خواهی و من چیزی رامی خواهم و جز آنچه من می‌خواهم نمی‌شود. پس اگر برای آنچه من می‌خواهم تسلیم شوی آنچه را بخواهی به تو عطا می‌کنم و اگر تسلیم آنچه من می‌خواهم نشوی، تو را در آنچه می‌خواهی به رنج می‌افکنم، بعد از آن، جز آنچه من می‌خواهم، نخواهد شد.
- ۵- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: امام رضا ع فرمود: «مشیت و اراده از صفات افعال است. پس

الحسن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبد الله عن سليمان بن جعفر الجعفري قال: قال الرضا: «المشيّة والإرادة من صفات الأفعال، فمن رغم أن الله تعالى لم ينزل مريداً شيئاً فليس بموحّد». ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾

عَدَّلَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رضيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدٌ بن عبد الله عن أخمد بن محمد بن عيسى عن أخمد بن محمد بن أبي نصر التزني عن أبي الحسن الرضا ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ قال: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَصْحَابَنَا بِعَصْبُهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَبَرِ وَبِعَصْبُهُمْ بِالْأَشْيَاءِ؟ فَقَالَ لِي: «اَكْتُبْ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي شَاءَ لِنَفْسِكَ مَا شَاءَ وَبِقُوَّتِي أَدْبَيْتَ إِلَيْيَ فَرَاضِي وَبِنَعْصُنِي قَوَيْتَ عَلَى مَعْصِيَيْ؛ جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوَيْتَكَ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فِيْنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فِيْنَ نَفْسِكَ وَذَلِكَ أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَذَلِكَ أَنِّي لَا أُشَأِلُ عَمَّا أَفَعَلْ وَهُمْ يُسْتَأْلُونَ قَدْ نَظَرْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ ثُرِيدُ». ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾

عَدَّلَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بن أبي الخطاب عن جعفر بن بشير عن العززمي عن أبي عبد الله ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ قال: «كان لغليظ ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ غلام اسمه قبتر و كان يحب علينا ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ حنا شديداً فإذا خرج على ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ أثره بالسيف فرأه ذات ليلة فقال: يا قبتر ما لك؟ قال: جئت لأمشي خلفك، فإن الناس كما تراهم يا أمير المؤمنين فخيت غلينك قال: ونحوك أمن أهل السماء تحربوني أمن من أهل الأرض؟! قال: لا بل من أهل الأرض قال: إن أهل الأرض لا يستطيعون لي شيئاً إلا بإذن الله عز وجل من السماء فارجع فرجع». ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾

عَدَّلَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيْ ماجيلونيه رحمة الله قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَاطُ ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنَ يَحْيَى بْنَ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيَّ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي سَيِّدِ الْقَمَاطِ ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ». ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾

أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَقْبِدٍ عَنْ دُرُستَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ تَسَارِ ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ قال: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللَّهِ ﴿كَلِمَاتُهُ مُؤْمِنٌ﴾ يقول: «شاء وأراد ولم يحبه ولم يرض شاء أن لا يكون شيء إلا يعلمه وأراد مثل ذلك ولم يحبه أن يقال

هر کس گمان کند که خداوند متعال همواره مرید و شائی (یعنی خواهنه) بوده است، موحد نبست (و به یگانگی خدا معتقد نمی باشد) ۶

۶- احمد بن محمد بن أبي نصر بزنطی گوید: به امام رضا عرض کردم: «اصحاب ما اختلاف کردند، برخی به جبر معتقدند و برخی دیگر به استطاعت (که مراد تغییض است) حضرت فرمود: بنویس که خداوند فرمود: ای فرزند آدم ابی خواست و مشیت من چنین شدی که می خواهی برای خود آنچه را که می خواهی و به قوت من واجبات مرأه به سوی من اداء کردی و آنها را به جا آوردي، و به نعمت من بر نافرمانیم توانا شدی، من تو را شناو و بینا قرار داده ام آنچه از نیکی به تو می رسداز جانب خدا است. و آنچه از بدی به تو می رسداز نفس توست. و این به سبب آن است که من به نیکیهای تو، از تو سزاوار ترم و توبه بدیها و گناهات از من سزاوار ترم و به این که من از آنچه انجام می دهم مورد بازخواست قرار نمی گیرم (یعنی بندگان نمی توانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی، چرا که هر چه کنم، عین حکمت و مصلحت است). ولی آنان از آنچه انجام می دهند مورد بازخواست قرار می گیرند. در واقع هر چیز خوبی را که خواسته باشی برای تو در رشته و نظم کشیده ام ۷

۷- عزمی گوید: امام صادق علیه السلامی به نام قنبر داشت که حضرت راسیبار دوست می داشت. هنگامی که علیه بیرون می رفت، قنبر شمشیر بر می داشت و از پی آن حضرت بیرون می آمد. شبی از شبهای حضرت او را دید و فرمود: «ای قنبر! برای چه کار بیرون آمد های؟» عرض کرد: «آمد هام که پشت سر شما راه روم، چرا که مردم همان گونه اند که تو آنها را می بینی. ای امیر المؤمنان! اپس بر تو بیمناک شدم (که میباشد به تو آسیبی برسانند)». فرمود: «رحمت بر تو باد! آیا مرا از اهل اسمان حراست و نگاهبانی می کنی، یا از اهل زمین؟» قنبر عرض کرد: «نه، بلکه می خواهم تو را از اهل زمین حفظ کنم. فرمود: اهل زمین نمی توانند به من ضرری برسانند، مگر به اذن خداوند که از اسمان آمده باشد، پس بر گردد؛ و قنبر برگشت.

۸- ابوسعید قمطاط گوید: امام صادق علیه السلامی فرمود: «خداوند، مشیت (خواست خود) را پیش از همه چیز آفرید، آن گاه، چیزها را به واسطه مشیت آفرید» ۸

۹- فضیل بن بسیار گوید: از امام صادق علیه السلامی شنیدم که می فرمود: «خداوند خواست و اراده فرمود ولی دوست نداشت و نپسندید. خواست که با اودر ملکش چیزی جز به علم او نباشد و همانند این را (نیز) اراده فرمود، و دوست نداشت که در مورد او گفته شود: خداوند یکی از سه خدا است. چنانکه طایفة

لَهُ ثالِثُ ثَلَاثَةَ وَلَمْ يَرْضَ لِعِنَادِهِ الْكُفُرُ». 

١٠. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسْنِ عَلَيْهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَخْمَدَ الْأَصْبَهَانِيُّ الْأَشْوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكْوِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنَ سَعْدَوْنَيْهِ الْبَزْدِعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدَ بْنَ الْقَاسِمِ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَتَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَ بْنُ أَشْرَسَ قَالَ: حَدَّثَنَا بَشْرَيْنُ الْحَكَمُ وَإِنَّرَاهِيمُ بْنُ نَصْرِ الْسُّورِيَّاَنِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنَ عَنْتَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثَ بْنُ الْمُجِيبِ عَنِ الْحَسْنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبَقَ الْعِلْمُ وَجَفَ الْقَلْمَنُ وَتَمَّ الْقَصَاءُ بِتَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَتَصْدِيقِ الرِّسَالَةِ وَالشَّعَادَةُ مِنَ اللَّهِ وَالشَّفَاؤَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْوِي حَدِيثَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ يَمْشِيَنِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِتَنْفِسَكَ مَا تَشَاءُ وَبِإِرَادَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تُرِيدُ لِتَنْفِسَكَ مَا تُرِيدُ وَبِفَضْلِ نِعْمَتِي عَلَيْكَ قَوِيتَ عَلَى مَغْصِبَتِي وَبِعَصْمَتِي وَعَفْوِي وَعَاقِبَتِي أَدَيْتُ إِلَى فَرَائِضِي فَإِنَّا أَوْلَى بِإِحْسَانِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنِي فَالْحَيْرُ مِنِي إِلَيْكَ بِمَا أَوْلَيْتُ بَذَاءَ وَالشَّرُّ مِنِي إِلَيْكَ بِمَا جَنَيْتُ جَرَاءَ وَبُسُوءَ ظَلَكَ بِي قَنَطَطَ مِنْ رَحْمَتِي فَلِي الْحَمْدُ وَالْحُجَّةُ عَلَيْكَ بِالْبَيْانِ وَلِنِ السَّبِيلُ عَلَيْكَ بِالْعَصْبَانِ وَلَكَ الْجَرَاءُ وَالْحُسْنَى عِنْدِي بِالْأَحْسَانِ لَمْ أُدْعُ تَحْذِيرَكَ وَلَمْ أَحْذُكَ عِنْدَ عَزِيزِكَ وَلَمْ أَكْلُفكَ فَوْقَ طَافِقَكَ وَلَمْ أَحْمَلْكَ مِنَ الْأَمَانَةِ إِلَّا مَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ رَضِيَتْ مِنْكَ لِتَنْفِسِي مَا رَضِيَتْ بِهِ لِتَنْفِسِكَ مِنِي». قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: لَنْ أَعْذُبَكَ إِلَّا بِمَا عَمِلْتَ.

١١. حَدَّثَنَا تَمِيمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثَمِيمِ الْقُرَشِيِّ رَه قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُي عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَلَيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصُّلْطَنِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ يَوْمًا عَلَيْهِ بْنَ مُوسَى الرَّضَا^(١) قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعَنِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمِنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا) فَأَفَتَ تَكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ^(٢) قَالَ الرَّضَا^(٣): حَدَّثَنِي أَبُو مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلَيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسْنَى عَلَيِّ عَنْ أَبِيهِ طَالِبٍ^(٤): أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ لَكُنْتُ عَذَّنَا وَقَوِينَا عَلَى عَدُونَا فَقَالَ رَسُولُ

نسطوریه از نصارا عیسی و مریم مادرش را، نیز خدامی دانند. و برای بندگانش به کفر راضی نشد.^{۱۰}

۱۰- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «علم، سبقت و پیشی گرفت، قلم خشک شد و قضاء به تحقیق کتاب و تصدیق رسالت و این که سعادت و شفاقت از خدا است، تمام شد».

عبدالله پسر عمر گفت: رسول خدا ﷺ حدیث و سخشن را از خداوند روایت می کرد که خداوند فرمود: «ای پسر آدم! تو به خواست من چنان شده‌ای که آنچه را می خواهی برای خود می خواهی و به اراده من چنان شده‌ای که آنچه را اراده می کنی برای خود اراده می کنی و به فضل نعمت من بر تو، بر نافرمانی من توانا شدی و به نگاهداری، عفو و عافیت من، واجبات را به من رساندی، پس من به خوبیهای تو، از تو سزاوار نرم و توبه گناهات از من سزاوار تری؛ پس خیر و خوبی از جانب من به سوی تو، به آنچه عطا کرده‌ام بدان و آغاز گونه (و بدون استحقاق تو) است و شرو بدی از من به سوی توبه سبب جنایتی که کرده‌ای، کیفر است و به بدگمانیت به من، از رحمت من نالمید شدی. پس برای من نسبت به تو حمد و حجت با بیان است و مرا به واسطه نافرمانی بر توراه و تسلط است و برای تو در نزد من به نیکی کردن، جزاء و خصلت نیکوتراست. من ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را در فریتفگی و غفلت نگرفتم و به توفيق طاقت و توانائیت تکلیف نکرده‌ام و به توازن امانت حمل نکرده‌ام جز آنچه را که توانایی داری. من از تو برای خویش راضی شدم آنچه را که تو به آن برای خود، از من راضی شدی».

عبدالملک (یکی از راویان این حدیث) گفت: «در ادامه فرمود: هرگز تو را مگر به آنچه کرده‌ای، عذاب نکنم».

۱۱- ابوالصلت هروی گوید: روزی مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: «ای فرزند رسول خدا! معنای فرموده خداوند عزوجل: «او اگر پروردگار تو می خواست، البته هر که در زمین است همگی ایمان می آورند. آیا تو مردم را مجبور می سازی تا مؤمن باشند؟ هیچ کسی نمی تواند ایمان آورد، مگر به اذن خداوند، چیست؟»

امام رضا علیه السلام فرمود: «پدرم موسی بن جعفر علیه السلام به من از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل فرمود. که مسلمانان به پیامبر خدا ﷺ عرض کردند: «ای پیامبر خدا اکسانی از مردم که بر آنها قدرت دارد، اگر بر دین اسلام اکراه و اجراب می نمودی، توانا و نیرومند می شدمیم». پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من این گونه

الله تعالى ما كنْت لافتِ الله عَزَّ وَجَلَّ بِسُدْعَةٍ لَمْ يُخْدِثْ إِنِّي فِيهَا شَيْئاً وَمَا أَنَا مِنْ الْمُكْلَفِينَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمِنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً) عَلَى سَبِيلِ الْأَجَاءِ وَالاضْطَرَارِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمُعَايَةِ وَرُؤْيَا النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ وَلَوْ فَقَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحْقُوا مِنِّي ثَوَاباً وَلَا مَذَاجِلَ كُلَّئِي أَرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضطَرِّينَ يَسْتَحْقُوا مِنِّي الرُّفْقَ وَالْكَرَامَةُ وَذَوَامُ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخَلْدِ: (أَفَلَمْ تَكُنْ النَّاسُ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَيْأِنَ اللَّهَ)، فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا وَلَكِنْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ تُؤْمِنَ إِلَيْأِنَ اللَّهَ وَإِذْنَهُ أَمْرَهُ لَهَا بِالْإِيمَانِ مَا كَانَتْ مُكْلَفَةً مُتَبَدِّةً وَإِلْجَاؤهُ إِلَيْهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَالْتَّعْبِيدِ عَنْهُ). افَقَالَ النَّمَامُونُ: فَرَجَحْتَ عَنِي يَا أَبَا الْحَسِنِ فَرَجَحَ اللَّهُ عَنِّي.

١٢. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسِنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَجْهُهُمَا اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَفْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْنَدٍ عَنْ دُرُسَتْ عَنْ فُضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَنْدَ اللَّهِ طَهَّارَ يَقُولُ: «شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَكُونَ مُسْتَطِيعاً لِمَا لَمْ يَشَأْ أَنْ أَكُونَ فَاعِلَّهُ» قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «شَاءَ وَأَرَادَ وَلَمْ يُحِبْ وَلَمْ يَرِضْ شَاءَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي مُلْكِهِ شَيْءٌ إِلَّا يَعْلَمْهُ وَأَرَادُ مِثْلَ ذَلِكَ وَلَمْ يُحِبْ أَنْ يُقَالَ لَهُ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ؛ وَلَمْ يَرِضْ لِعِنَادِهِ الْكُفْرِ».

١٣. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسِنِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَفْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَقْعُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ حَسَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَيَادٍ الشَّعْبِيرِيِّ عَنْ ثُورِينَ يَزِيدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعْدَانَ عَنْ مَعَاذِنَ جَبَلٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ طَهَّارٌ: «سَبِقَ الْعِلْمُ وَجَفَّ الْقَلْمَ وَمَضَى الْقَدْرُ بِتَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَتَصْدِيقِ الرُّسُلِ وَبِالسَّعَادَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ آمَنَ وَأَتَقَى وَبِالشَّقَاءِ لِمَنْ كَذَّبَ وَكَفَرَ وَبِوَلَايَةِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِرَاءَتِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ طَهَّارٌ: «عَنِ اللَّهِ أَرْوَى حَدِيثِي؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: يَا أَبْنَاءَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي شَاءَ لِنَفْسِكَ مَا شَاءَ وَبِإِرَادَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تُرِيدُ لِنَفْسِكَ مَا تُرِيدُ وَبِفَضْلِ نِعْمَتِي عَلَيْكَ قَوِيتَ عَلَى مَغْصِبَتِي وَبِعَصْمَتِي وَ

نیستم که خدا را ببدعت و تازه‌ای که در آن چیزی را به من احداث نفرموده ملاقات کنم، و من از جمله تکلف‌کنندگان نیستم. پس خداوندان ایه را فرو فرستاد که: «ای محمد! اگر پروردگار تو می‌خواست هر که در زمین است همگی از راه بیچارگی و اضطرار در دنیا ایمان می‌آورند؛ همان گونه که به هنگام ناجاری و دیدن عناب در آخرت ایمان می‌آورند و اگر با آنان این گونه رفتار می‌کردم، آنان مستحق ثواب و مدخلی نمی‌شدند، ولی من از آنان می‌خواهم که در حال اختیار و بدون اضطرار ایمان بباورند و از جانب من به مقام تغزب و نزدیکی، و دوام خلود در بهشت جاویدان مستحق شوند آیا مردم را مجبور می‌سازی تأمین شوند؟».

و این که می‌فرماید: «و هیچ کس نمی‌تواند جز به اذن خدا ایمان آورد»، بر وجه تحریم ایمان برا او نیست، و به این معنا است که هیچ کسی نمی‌تواند ایمان آورد مگر به اذن خدا و اذن او که همان امر و دستور به ایمان است، مدامی که مکلف عبادت‌کننده باشد و ناگزیر ساختنش به ایمان به هنگام زوال تکلیف و تعبد از آن است». مأمون گفت: «اندوه را از من برداری، خدا اندوه را از تو ببرد».

۱۲- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق ع شنیدم که می‌فرمود: «خداوند خواسته که من به آنجه را که خواسته، کننده آن باشم»، راوی گوید: من از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «خداوند خواسته واردۀ فرموده و دوست نداشته و نپستیده، خواسته که در ملکش چیزی جز به علمش نباشد و همانند این را اراده فرموده و دوست نداشته که به او گفته شود: «بکی از سه تا است»، و برای بندگانش به کفر خشنود نشد.

۱۳- معاذ بن جبل گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علم، سبقت و پیشی گرفت، قلم خشک شد و قدر الهی مقدار شد، به تحقیق کتاب و تصدیق پیامبری و به سعادت از جانب خدا برای کسی است که ایمان آورده و پرهیز کار باشد و به شقاوت برای کسی است که دروغ گفته و کافر شده و به ولایت خدا برای مؤمنان (که آنها را دوست می‌دارد) و بیزاری او از مشرکان مقدار گشت».

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من حدیثم را از خدا روایت می‌کنم، به راستی که خداوند متعال می‌فرماید: «ای پسر آدم! به خواست و مشیت من، چنان شده‌ای که آنجه را می‌خواهی برای خود می‌خواهی و با اراده من چنان شده‌ای که برای خود آنجه را اراده می‌کنی اراده می‌کنی و بافضل نعمت من به تو بر نافرمانیم توانا شدی و بانگاهداری، باری و عاقیت من واجباتم را به من رساندی. پس من به

عوني وغافلني أديت إلى فراشي فلما أوى بحسناتك مِنْكَ وآتَى أوى بسُيّاتِكَ مِنْيَ
 فالخير مِنِّي إِلَيْكَ بِمَا أَوْلَيْتُ بَدَاءَ وَالشُّرُّ مِنِّي إِلَيْكَ بِمَا جَنَّيْتُ جَزَاءَ وَبِإِحْسَانِي إِلَيْكَ
 قَوِيتَ عَلَى طَاعَتِي وَبُسْوَهَ ظَنَّكَ بِنَفْطَتِي مِنْ رَحْمَتِي فَلِنِ الْحَمْدُ وَالْحُجَّةُ عَلَيْكَ بِالْبَيَانِ
 وَلِنِ الشَّيْلُ عَلَيْكَ بِالْمُصْنَانِ وَلَكَ جَزَاءُ الْخَيْرِ عَنِّي بِالْإِحْسَانِ لَمْ أَدْعُ شَخْذِيرَكَ وَلَمْ
 آخِذَكَ عِنْدَ عِزْتِكَ وَلَمْ أَكْلُفَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ وَلَمْ أَحْمَلَكَ مِنَ الْأَمَانَةِ إِلَّا مَا أَقْرَرْتَ بِهِ عَلَى
 نَفْسِكَ رَضِيَتِ لِنَفْسِي مِنْكَ مَا رَضِيَتِ لِنَفْسِكَ مِنِّي».

خوبی‌های تو از تو سزاوارم و توبه گناهات از من سزاوارتری، پس خیر و خوبی از جانب من به سوی
تمی آید، به آنچه عطاکردهام بداء (وآغاز) است و شر و بدی، از من به سوی تو، به آنچه جنایت کرده‌ای
جزا و کیفر است و بانیکی کردن من به تو، به فرمان برداریم توانا شدی، و با بدگمانیت به من، از رحمت من
نالامید شدی. پس برای من بر تو، به بیان حمد و حجت است و به من به نافرمانی، بر تو راه و تسلط است
و برای تو نزد من، به نیکی کردن، جزای خیر و سرزای خوب است. من بیم و ترسانیدن تو را و انگذاشتم و تو
را بخطیر فریفتگی و غفلت مؤاخذه نکردم و بالاتر از طلاقت و توانست به تو تکلیف نکردم و از امانت بر تو بار
نکردهام، مگر آنچه را که بر خود اقرار کردم و برای خود از تو، آنچه را که تو برای خود از من پسندیدی
پسندیدم،



٥٥. باب الاستطاعة

١. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو شُتَّيْبٍ صَالِحُ بْنُ خَالِدٍ الْمُخَالِمِيُّ عَنْ أَبِي شَيْمَانَ الْجَمَالِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَلِكِيِّ قَالَ: سَأَلَنَا اللَّهُ عَنْ شَيْءٍ مِّنَ الْإِسْتِطَاعَةِ فَقَالَ: «لَيْسَتِ الْإِسْتِطَاعَةُ مِنْ كَلَامِي وَلَا كَلَامَ آبَائِي».

قال مصنف هذا الكتاب: يعني بذلك أنه ليس من كلامي ولا كلام آبائي أن نقول لله عزو جل إلهه مستطيع كما قال الذين كانوا على عهد عيسى عليه السلام: (هل تستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء) ^(١).

٢. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّوْهَابِ بْنِ شَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ الْفَضْلَابِ لِمُغَيْرَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَصِيرٍ مُنْصُورُ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْفَهَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَينِ بْنِ أَبِي الْحَطَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحُسَينِ الْقُرَنْيَّ عَنْ شَهْلِ بْنِ أَبِي مُحَمَّدِ الْمَصِيْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَدِّيِّ قَالَ: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ فَاعِلاً وَلَا مُتَحَرِّكًا إِلَّا وَالْإِسْتِطَاعَةُ مَعْهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا وَقَعَ التَّكْلِيفُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعْدَ الْإِسْتِطَاعَةِ وَلَا يَكُونُ مُكْلَفًا لِلنَّفْعِ إِلَّا مُسْتَطِيعًا».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي أَبَانِ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْيَدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ حَدَّثَنِي حَمْزَةُ بْنُ حُمَرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمَدِّيِّ عَنِ الْإِسْتِطَاعَةِ فَلَمْ يُحِبِّنِي فَنَدَحَلْتُ عَلَيْهِ دَخْلَةً أُخْرَى فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَنْهُ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي مِنْهَا شَيْءٌ لَا يُخْرِجُهُ الْأَشْيَاءُ أَشْمَعُهُ مِنْكَ قَالَ: «فَإِنَّهُ لَا يَصْرُكُ مَا كَانَ فِي قَلْبِكَ» قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَإِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكُلِّفْ إِلَّا مَا يَسْتَطِعُونَ وَإِلَّا مَا يُطِيقُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَضْلَعُونَ شَيْئًا مِّنْ ذَلِكَ إِلَّا يَأْرَادُهُ اللَّهُ وَمَشِيتُهُ وَقَصَائِهِ وَقَدْرِهِ قَالَ: «هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ وَآبَائِي أَوْ كَمَا قَالَ».

بخش پنجم و ششم

استطاعت (توانایی)

۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد چیزی از استطاعت پرسیدم. فرمود: «استطاعت نه کلام من، و نه کلام پدران من است».

نویسنده این کتاب می‌گوید: منظور حضرت از جمله: «نه کلام من و نه کلام پدران من است» این است که در مورد خدا سخن بگوییم که مستطیع و توانا است، همان گونه که اشخاصی در زمان عیسی علیه السلام می‌گفتند: «آیا پروردگارست می‌تواند مانده‌ای از آسمان برای ما فروود آورد؟»

۲- سهل بن ابی محمد مصیصی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ بنده‌ای کشته و یا متزکر نمی‌تواند باشد، مگر آن که استطاعت با او از جانب خداوند است و فقط تکلیف از جانب خداوند متعال بعد از استطاعت واقع شده است. و (هیچ بنده‌ای) به انجام و فعل مکلف نمی‌شود، مگر در حالی که توانا باشد».

۳- حمزه بن حمران گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد استطاعت پرسیدم. آن حضرت به من پاسخ نداد. بار دیگر خدمتش شرفیاب شدم و عرض کردم: «خدابه شما خبر و صلاح دهد! به راستی که چیزی از استطاعت در دلم است که آن را جز سخنی که از تو بشنوم، بیرون نمی‌کند»، حضرت فرمود: «آنچه در دل توست، ضروری نمی‌رساند». عرض کردم: «خداؤند به شما خبر و صلاح دهد! امن می‌گوییم: خداوند متعال به بندگان جز آنچه را که استطاعت دارند و جز آنچه توانایی دارند مکلف نفرموده است، چراکه آنان، چیزی از آن را نجات نمی‌دهند مگر به اراده، خواست، قضا و قدر خدا». حضرت فرمود: «این دین خدا است که من و پدرانم بر آئیم. یا نزدیک به این کلام را فرموده بود».

قال مصنف هذا الكتاب: مشية الله وإرادته في الطاعات الأمر بها والرضا وفي المعاصي النهي عنها والمنع منها بالزجر والتحذير.

٤. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّبَرِيِّ عَنْ صَبَاحِ الْحَدَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلَهُ زُرَارَةً وَأَنَا حَاضِرٌ قَالَ: أَفَرَأَيْتَ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ وَمَا نَهَانَا عَنْهُ جَعَلْنَا مُشْتَطِيعِينَ لِمَا افْتَرَضَ عَلَيْنَا مُشْتَطِيعِينَ لِتَرْكِ مَا نَهَانَا عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٥. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحُكْمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكِيرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ لَنَا كَلَامًا نَتَكَلَّمُ بِهِ قَالَ: «هَاتِهِ» قُلْتُ: نَوْلُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ أَمْرَهُ نَهَى وَكَتَبَ الْأَجَالَ وَالآثَارَ لِكُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَدَرَ لَهَا وَأَرَادَ وَجَعَلَ فِيهِمْ مِنِ الْإِشْتِطَاعَةِ لِطَاعَتِهِ مَا يَعْمَلُونَ بِهِ مَا أَمْرُهُمْ بِهِ وَمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ فَإِذَا تَرَكُوا ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ كَانُوا مَخْجُوِّبِينَ بِمَا صَبَرُوا فِيهِمْ مِنِ الْإِشْتِطَاعَةِ وَالْقُوَّةِ لِطَاعَتِهِ قَالَ: «هَذَا هُوَ الْحَقُّ إِذَا لَمْ تَفْدُهُ إِلَى غَيْرِهِ».

٦. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَقِيرِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةِ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلَيِّ الْخَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا أَمْرَ الْعِبَادِ إِلَّا يَدْوُونَ سَعْتَهُمْ فَكُلُّ شَيْءٍ أَمْرَ النَّاسَ بِأَخْدِهِ فَهُمْ مُتَسْعِونَ لَهُ وَمَا لَا يَتَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضِعُ عَنْهُمْ وَلَكُلُّ النَّاسَ لَا خَيْرٌ فِيهِمْ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي نَبَاطِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا ع عَنِ الْإِشْتِطَاعَةِ قَالَ: «يُسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ حِصَالٍ أَنْ يَكُونَ مُحْلِّي السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحَ لَهُ سَبْبُ وَارْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ» قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ فَسَرَّهَا لِي قَالَ: «أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُحْلِّي السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحَ يُرِيدُ أَنْ يَرْزِقَنِي فَلَا يَجِدُ أَمْرَاهُ ثُمَّ يَجِدُهَا فَإِمَّا أَنْ يَعْصِمَ فَيُمْتَنَعُ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ أَوْ يُخْلَى بِيَتِهِ وَ

نویسنده این کتاب می‌گوید: خواست و مشیت خداوارده او در طاعات، همان امر و دستور دادن به آنها و رضالت و در معاصی، همان نهی و منع از آنها به زجر و ترسانیدن است.

۴- صباح حناء گوید: من در حضور امام باقر علیه السلام بودم که زاره‌از آن حضرت پرسید: آیا به نظر شما، خدار آنچه در کتاب خود بر ما واجب کرده و ما را از آن نهی فرموده و ما را در آنچه بر ما واجب کرده و در ترک آنچه ما را از آن نهی فرموده است، توانا قرار داده است؟ حضرت فرمود: تاری،

۵- حمزه بن حمران گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «اما دیدگاه کلامی داریم که آن را بیان می‌کنیم، فرمود: آن را بیان کن، عرض کردم: «می‌گوییم خداوندان فرموده، نهی نموده: اجلها، مدت‌ها

و اثرها را برای هر نفسی به آنچه برایش تقدیر فرموده و اراده نموده، نوشته است و در آنها از استطاعت برای طاعتش چیزی قرار داده که به سبله آن، دستورات او را به جا آورند و از منهیاتش اجتناب کنند. پس هرگاه این را ترک کنند و به غیر این روند به سبب استطاعت و قوتی که برای طاعتش قرار داده مغلوب خواهد شد،» حضرت فرمود: «این همان حق و درست است، هرگاه از این مطلب به غیرش (شنیدید) به

آن روی نیاورید.

۶- محمد بن علی حلبي گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «بندگان جز به چیزی که کمتر از توانایی خودشان است مأمور نشده‌اند و هر چیزی که مردم به فراگرفتن آن مأمور شده‌اند، توانایی آن را دارند و آنچه توانایی آن را ندارند از ایشان برداشته شده، که خدا آن را از آنان برداشته، ولی در مردم هیچ خوبی نیست.

۷- علی بن اسباط گوید: «از امام رضا علیه السلام در مورد استطاعت پرسیدم،» فرمود: «بینده بعد از چهار خصلت استطاعت دارد: اول آن که راه باز باشد و چیزی مانع او نشود. (دوم آن که) تندرست باشد (که بیمار نباشد)، (سوم آن که) جواح و اعضاً ایش سالم باشند (و معیوب نباشند)، (چهارم آن که) اورا سبی که از جانب خدا وارد شده باشد (که استطاعت موقوف بر آن باشد).» راوی می‌گوید: عرض کردم: «فدايت شوم! این خصلتها را برایم تفسیر و بیان فرمای،» فرمود: «این که برای بندگانی راه باز باشد و تندرست و سلیم الاعضا باشد که می‌خواهد زنا کند ولی زنی رانمی‌باید که بالوزنا کند، بعد از آن زن را بیابد که بتواند با وزنا کند. پس خداوندان را نگاه می‌دارد و او از زنا امتناع می‌کند، همان‌گونه که یوسف علیه السلام امتناع کرد، یا اورا بین او و اراده‌اش رها می‌کند و امنی گذارد. پس زنا می‌کند و زناکننده نامیده می‌شود

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَنِ بْنَ الْحَسَنِ بْنَ أَبِي إِيَّاٍ عَنِ الْحُسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادَ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْجَابِرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلَمَ مَا هُمْ صَانِعُونَ إِلَيْهِ وَأَمْرَهُمْ فَمَا أَنْزَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَخْذِ بِهِ وَمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ وَلَا يَكُونُوا أَخْذِينَ وَلَا تَأْرِكِينَ إِلَّا بِإِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ يَعْنِي بِعِلْمِهِ.

٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَنِ بْنَ الْحَسَنِ بْنَ أَبِي إِيَّاٍ عَنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَبِي يُوبٍ عَنْ أَبِي شَمَانَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ: (وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى الشَّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ) ^(١) قَالَ: «مُشْتَطِعُونَ يَشْتَطِعُونَ الْأَخْذَ بِمَا أَمْرَوْا بِهِ وَالتَّرْكَ لِمَا نَهَا عَنْهُ وَبِذَلِكَ اتَّلَوْا» ثُمَّ قَالَ: «لَئِسْ شَيْءٌ مِمَّا أَمْرَوْا بِهِ وَنَهَا عَنْهُ إِلَّا وَمِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَ فِيهِ الْبِلَاءُ وَقَضَاءُهُ».

٩. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤْكِلِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَفَرِ الْحِمَيرِيِّ جَمِيعًا عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنِ الْقَعْدِ مِنْ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُثْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) ^(٢) قَالَ: «يَكُونُ لَهُ مَا يَحْجُجُ بِهِ» قَلَّتْ فَمَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحِجُّ فَأَنْشَحِيَا؟ قَالَ: «هُوَ مَنْ يَشْتَطِعُ».

١٠. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُؤْكِلِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَفَرِ الْحِمَيرِيِّ جَمِيعًا عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَفَرِ الْحِمَيرِيِّ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُثْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) ^(٣) قَالَ: «يَكُونُ لَهُ مَا يَحْجُجُ بِهِ» قَلَّتْ فَمَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحِجُّ فَأَنْشَحِيَا؟ قَالَ: «هُوَ مَنْ يَشْتَطِعُ».

١١. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدِ الْبَرْزَقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هَشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: يَقُولُ: «مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحِجُّ وَلَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعَ مَقْطُوعَ الذَّنْبِ فَأَبْيَ فَهُوَ مَنْ يَشْتَطِعُ الْحِجُّ».

١٢. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عَوْفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ

و خداوند به اکراه و جبر اطاعت نشده و به غلبه، نافرمانی نشده است.»

۸- اسماعیل بن جابر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند خلق را افرید و دانست آنچه را که آنان به سوی آن باز می‌گردند به آنها امر و نهی فرمود. پس آنچه به آنان - از هر چیزی - امر فرموده، به حقیقت، راه گرفتن و عمل کردن به آن را برای آنان قرار داده و آنچه آنها را از آن نهی فرموده، درواقع راه ترک آن را برای آنان قرار داده و آنان عمل کنندگان از آن نبستند، مگر به آن خداوند یعنی مگر به علم او.»

۹- حمزه بن محمد طیار گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «و به حقیقت آنان به سجود فراخوانده می‌شوند، در حالی که سالم هستند» (پرسیدم) فرمود: «سالمون یعنی مستطیعون که به عمل کردن به آنچه که به آن امر شده‌اند و ترک آنچه که از آن نهی شده‌اند، توانایی دارند و به این امتحان شده‌اند.» آن گاه فرمود: «از آنچه به آن امر شده‌اند و از آن نهی شده‌اند، چیزی وجود ندارد جز از جانب خداوند که در آن آزمایش و قضایی است.»

۱۰- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «وبرای خدا بر عهده مردم حج خانه (کعبه) است هر کس که توانایی راهی به سوی آن دارد» پرسیدم. حضرت فرمود: «برای او چیزی باشد که به وسیله آن حج کند.» عرض کردم: «پس کسی که حج به او عرضه شود و شرم کند (چه؟)، فرمود: «واز جمله کسانی است که استطاعت و توانایی دارند.»

۱۱- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کس حج بر او عرضه شود، اگر چه بر الاغ گوش بریده دم بریده باشد و از حج امتناع ورزد، چنین کسی از جمله کسانی است که استطاعت حج را دارد.»

۱۲- عمومی عوف بن عبیدالله ازدی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد استطاعت پرسیدم. فرمود: «به حقیقت (که در این مورد به گمراهی‌هایی) مرتکب شده‌اند.» عرض کردم: «آری، گمان کرده‌اند که استطاعت جز به هنگام فعل و اراده در حال فعل - نه پیش از آن - صورت نمی‌پذیرد.»

عَنْ عَمِّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْإِسْتِطَاةِ فَقَالَ: «وَمَذْفَعَلُوا؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ زَعْمُوا أَنَّهَا لَا تَكُونُ إِلَّا عِنْدَ الْفِيْلِ وَإِرَادَةِ فِي حَالِ الْفِيْلِ لَا قَبْلَهُ فَقَالَ: «أَشْرَكَ الْقَوْمُ».

١٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا شَعْلَبُنْ عَبْدُ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ مِنْ أَشْخَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْمَظَاهِرِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ فَاعِلًا إِلَّا وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ وَقَدْ يَكُونُ مُسْتَطِيعًا غَيْرَ فَاعِلٍ وَلَا يَكُونُ فَاعِلًا إِلَّا حَتَّى يَكُونَ مَعَهُ الْإِسْتِطَاةُ».

١٤. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْمَظَاهِرِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا)؛ مَا يَعْنِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ صَحِيحًا فِي تَدْبِينِ مُحْكَمٍ شَرْهَةَ لَهُ رَأْدٌ وَرَاحِلَةً».

١٥. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَجَالِ الْأَسْدِيِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنٍ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْمَظَاهِرِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: (لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قَاصِداً لَا يَتَمُوَّكُ وَلَكُنْ بَعْدَهُ غَلَبِيْمُ الشَّفَةُ وَسَيَخْلُفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَهُرْجَنَا مَعَكُمْ يَهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)؛ (١): «أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَطِعُونَ وَقَدْ كَانَ فِي الْعِلْمِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قَاصِداً لَفَلَعْوَا».

١٦. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَرْزِيقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْمَظَاهِرِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَسَيَخْلُفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَهُرْجَنَا مَعَكُمْ يَهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) قَالَ: «أَكَذَّبُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِهِمْ: (لَوْ اسْتَطَعْنَا لَهُرْجَنَا مَعَكُمْ) وَقَدْ كَانُوا مُسْتَطِعِينَ لِلْخَرْوَجِ».

١٧. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْحَدَّادِ عَنْ الْمُعْلَى بْنِ حَنْيَسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْمَظَاهِرِ: مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ

فرمود: «این گروه شرک ورزیده‌اند.»

۱۳- محمد بن ابی عمیر از اصحاب ما روایت کرده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «بنده، فاعل و کننده نیست، مگر آنکه او استطاعت دارد و گاهی استطاعت دارد که فاعل نسبت و هرگز فاعل نمی‌شود تا آن که استطاعت با او باشد.»

۱۴- هشام بن حکم گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «وبراي خدا بر عهده مردم حق خانه (کعبه) است هر کس که توانایی به سوی آن دارد، پرسیدم که مراد آن چیست؟ فرمود: «هر کس از نظر جسمی تندرست، مانعی در کار نداشته باشد و زاد و توشه و حیوانی داشته باشد (مستطیع است).»

۱۵- عبدالاعلی بن اعین از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه که می‌فرماید: «اگر در مورد آنچه آنها را به آن فرامی خوانی غنیمتی در دسترس و سفری بدون مشقت بود البته از تو پریوی می‌کردند، ولیکن بر آنان مسافتی که به مشقت و زحمت باید طی کرد دور شد و به زودی، به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می‌توانستیم البته با شما بیرون می‌آمدیم (و در ملاقات و موافقت جهد و کوشش می‌نمودیم)، آنان (با این سوگند دروغ) خودشان را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که آنان دروغ گویانند.» پرسیدم، فرمود: «آن استطاعت داشتند و می‌توانستند و در علم خدا این گونه بود که اگر در فراخوانی پیامبر (به منافقان) متعاق بی ثبات نزدیک و سفری بی مشقت بود، حتماً انجام می‌دادند.»

۱۶- احمد بن محمد برقی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خدا: «وبه زودی، به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می‌توانستیم البته با شما بیرون می‌آمدیم (و در ملاقات و موافقت جهد و کوشش می‌نمودیم)، آنان (با این سوگند دروغ) خودشان را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که آنان دروغ گویانند.» پرسیدم، فرمود: «خداوند آنها را در گفتارشان: اگر می‌توانستیم البته با شما بیرون می‌آمدیم دروغ گویار داده، در حالی آنان استطاعت و توانایی خروج را داشتند.»

۱۷- معلی بن خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «منظور خداوند از گفتار خود: آنان به

- جَلٌّ (وَقَدْ كَانُوا يُذْعَنُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ قَالَ وَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ).
 ١٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَمُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَمُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَكْلِفٍ قَالَ: «لَا يَكُونُ الْغَيْبُ فَاعْلَمَا وَلَا مَتَّخِرٌ كَمَا إِلَّا وَالْإِشْتِيَاعَةُ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ غَرَّ وَجَلٌ وَإِنَّمَا وَقَعَ التَّكْلِيفُ مِنَ اللَّهِ بَعْدِ الْإِشْتِيَاعَةِ فَلَا يَكُونُ مُكْلِفًا لِلْقُرْنَلِ إِلَّا مُسْتَطِيعًا».
 ١٩. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَا كَلَّفَ اللَّهُ أَعْبَادَ كُلُّهُ فِي قُلْ وَلَا نَهَا هُمْ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى جَعَلَ لَهُمُ الْإِشْتِيَاعَةَ ثُمَّ أَمْرَهُمْ وَنَهَا هُمْ فَلَا يَكُونُ الْغَيْبُ أَحَدًا وَلَا تَأْرِيكُ إِلَّا بِالْإِشْتِيَاعَةِ مُتَقْدِمًا قَبْلَ الْأَمْرِ وَالتَّهْيِي وَقَبْلَ الْأَخْدُو وَالْتَّرْكِ وَقَبْلَ الْقَبْضِ وَالْبَسْطِ».
 ٢٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَكْلِفًا يَقُولُ لَا يَكُونُ مِنَ الْغَيْبِ قَبْضٌ وَلَا بَسْطٌ إِلَّا بِالْإِشْتِيَاعَةِ مُتَقْدِمًا لِلْقَبْضِ وَالْبَسْطِ».
 ٢١. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَنِ عَنْ أَبِي شَعْبِ الْمَحَامِلِيِّ وَضَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُنْكَانَ عَنْ أَبِي تَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَكْلِفٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَعِنْهُ قَوْمٌ يَسْتَأْتِرُونَ فِي الْأَفْعَيْلِ وَالْأَخْرَكَاتِ فَقَالَ: «الْإِشْتِيَاعَةُ قَبْلَ الْفِعْلِ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ غَرَّ وَجَلٌ بِقَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَالْغَيْبُ لِذَلِكَ مُسْتَطِيعٌ».
 ٢٢. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَقْوُبِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ مَزْوَدِ بْنِ عَبْيَدٍ عَنْ عَمْرُو وَرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَكْلِفًا فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا أَهْلَ بَيْتِ قَدْرِيَّةٍ يَقُولُونَ: نَشْتَطِيْعُ أَنْ نَعْمَلَ كَذَّا وَكَذَّا وَنَشْتَطِيْعُ أَنْ لَا نَعْمَلَ؟ قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَكْلِفٍ: «فُلْ لَهُ: هَلْ نَشْتَطِيْعُ أَنْ لَا تَذَكَّرْ مَا تَكْرُهُ وَأَنْ لَا تَنْتَسِيْ مَا تُحِبُّ؟ فَإِنْ قَالَ: لَا فَقَدْ تَرَكَ قَوْلَهُ وَإِنْ قَالَ: نَعَمْ فَلَا تَكْلِمْهُ أَبْدًا فَقَدْ أَدْعَ الرُّبُوْبِيَّةَ».
 ٢٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْخَيْرِ صَالِحٍ

سجود فراخوانده شده‌اند در حالی که سالم بودند چیست؟^{۱۰} فرمود: «یعنی ایشان توانایی داشتند».

۱۸- احمد بن محمد بن ابی نصر از یکی از اصحاب مانقل می‌کند که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «بنده، فاعل و متصرّک نمی‌باشد مگر آنکه استطاعت از جانب خدا بالوست، و تکلیف از خدای عزوجل بعد از استطاعت واقع شده‌است. پس بنده، مکلف به انجام فعل نیست مگر در حالی که توانایی انجام آن را داشته باشد».

۱۹- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداآنده بندگان را به انجام کاری موظّف نفرموده و آنها را زی جیزی نهی نفرموده است تا آن که استطاعت را برایشان قرار داده، آنگاه به آنان امر فرموده و آنها را نهی نموده است. پس بنده فرآگیرنده و واگذارنده نیست مگر به استطاعتنی که پیش از امر و نهی و پیش از فراگرفتن و واگذاشتن و پیش از گرفتن و گستردن وجود دارد».

۲۰- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «از هیچ بنده‌ای انجام و ترکی وجود ندارد مگر به استطاعتنی که بر آن دو پیشی گرفته است».

۲۱- ابو بصیر گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که گروهی در مورد کارها و حرکتها مباحثه و گفت و گویی کردند، شنیدم که حضرت فرمود: «استطاعت پیش از فعل است. خداوند به هیچ گرفتن و گستردنی امر نفرموده جز آنکه بنده، توانایی و استطاعت آن را دارد».

۲۲- عمر و گوید: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «من خاندانی دارم که به قدریه معتقد‌نمی‌گویند می‌توانیم فلان کار را انجام دهیم و می‌توانیم انجام ندهیم»، اوی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «به او بگو: آیا می‌توانی آنچه را دوست نداری، ببیاد نیاوری و آنچه را که دوست می‌داری، فراموش نکنی؟ اگر بگوید: نه، گفتار خود را ترک کرده است و اگر بگوید: آری، هرگز با او سخن مگو، چراکه به حقیقت ادعای پروردگاری و خدایی نموده است».

۲۳- علی بن یقطین گوید: ابو ابراهیم (امام کاظم) علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه از کنار

بن أبي حماد قال: حدثني أبو خالد السجستاني عن علي بن يقطين عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: «مرأة أمير المؤمنين عليه السلام بجماعة بالكوفة وهم يختصمون في القدر فقال لهم: أبالله تستطيع أم مع الله أم من دون الله تستطيع؟! فلم يذر ما يردد عليه فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إنك إن رعنت أنك بالله تستطيع فليس لك من الأمر شيء وإن رعنت أنك مع الله تستطيع فقد رعنت أنك شريك منه في ملوكه وإن رعنت أنك من دون بالله تستطيع فقد أعنيت الربوبيّة من دون الله عز وجل فقال: يا أمير المؤمنين لا بل عليه السلام أنت لو قلت غير هذا لصررت عقلك». ^١

٢٤. حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطا رحمة الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن زييد عن حماد بن عيسى عن حرب زين عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه: رفع عن أمتي تسلة: الخطأ والشيان وما أكرهوا علىه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا إليه والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسه في الحق ما لم يتحقق بشقة».

٢٥. حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي ره بفرغانة قال: حدثنا أبي عن أحمد بن علي الانصاري عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: سأله المأمور الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل: (الذين كاتبوا عليهم في غطاء عن ذكري وكأنوا لا ينتظرون سمعا) ^(١) فقال: «إن غطاء العين لا يمنع من الذكر والذكر لا يرى بالعيون ولكن الله عز وجل شبه الكافرين بولایة علي بن أبي طالب عليه السلام بالمحظيات: لأنهم كانوا يستحقون قول النبي فيه ولا يستطيعون سمعا» فقال المأمور: فرجحت عي فرج الله عذك.

گروهی که در مورد فذر گفت و گومی کردند، عبور می‌کرد. حضرت به سخن گوی آنان فرمود: «ایا به وسیله خدامی توانی، یا با خدا، یا بدون خدامی توانی؟» آن مرد ندانست که به آن حضرت چه پاسخ دهد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر گمان می‌کنی که به وسیله خدامی توانی داری، از آن کار چیزی به تو نیست (واختیار آن را نداری)، و اگر گمان می‌کنی به همراه خدا توانایی داری، در واقع پنداشته‌ای که تو با او در ملکش شرکت داری و اگر گمان می‌کنی که تو بدون خدامی توانی، در واقع تو... به جز خدا. ادعای روبیت کرده‌ای. گفت: «ای امیر المؤمنان! نه، بلکه به خدامی توانم». فرمود: «اگر جز این را می‌گفته، گرددن را می‌زدم».

۲۴- حریز بن عبدالله می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا علیه السلام فرمود: «از اقت من نه چیز برداشته شده: خطا (که می‌اختیار و به غفلت از کسی صادر شود)، فراموشی چیزی که بر آن اکراه و جبر شده باشند، آنچه طلاقت و توانایی آن را ندارند، آنچه را که نمی‌دانند، آنچه به آن مضطرون ناگزیر شده باشند، حسد، حسد، طیره (یعنی تاثیر نفس به فال بد) و تفکر در وسوسه در خلق مادامی که به زبان نیامده باشد (که مراد وسوسمهای شبیطانی است)».

۲۵- عبدالسلام بن صالح هروی گوید: مأمون از امام رضا علیه السلام در مورد گفتار خدا که می‌فرماید: «کسانی بودند که چشمها یشان در پوششی از یاد من بود، که توانایی شنیدن نداشتند»، پرسید. حضرت فرمود: «بوشش چشم، از ذکر و یاد منع نمی‌کند و ذکر به چشمها دیده نمی‌شود، ولیکن خداوند معامل کفرورزان به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را به نابینایان تشبيه فرموده است، زیرا که آنان گفتار پیامبر علیه السلام را در شان او گران می‌شمردند و توانایی شنیدن آن را نداشتند». مأمون گفت: «اندوه را ز من بردي، خداونداندوه را ز تو ببرد».

٥٧ باب الابتلاء والاختبار

١. أبي رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هَشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَقْبَلِيِّ قَالَ: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ الْمُنْ وَالْإِبْلَاءُ».
٢. أبي رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَقْبَلِيِّ قَالَ: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ مَيْتَةٌ وَفَضَاءٌ وَإِبْلَاءٌ».
٣. أبي رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَبْوَبِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَقْبَلِيِّ قَالَ: «لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ وَلَا بَسْطٌ مِمَّا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِبْلَاءً وَفَضَاءً».

بخش پنجم و هفتم

ابتلاء و اختبار (آزمودن)

- ۱- هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ گرفتن و گستردنی نیست، جز آن که خداوند در آن منت و آزمایشی برای بندگانش قرار داده است».
- ۲- حمزة بن محمد طیار می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ گرفتن و گستردنی نیست، مگر آن که خدا (برای بندگانش) در آن مشیت، قضا و آزمایشی قرار داده است».
- ۳- حمزة بن محمد طیار می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «در چیزی از آنچه خدابه آن امر فرموده، یا از آن نهی نموده است، گرفتن یا گستردنی نیست مگر آن که از جانب خداوند در آن آزمایش و قضائی است».

٥٨. باب السعادة والشقاوة

١. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَجْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفِعَةُ عَنْ شُعَيْبِ الْعَفَّارِ قَوْفِيِّ عَنْ أَبِي تَصِيرِ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ جَالِسًا وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ قَالَ: جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَبْنَى لِحَقِّ الشَّقَاءِ أَهْلَ الْمَغْصِيَةِ حَتَّى حَكَمَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلَى عَمَلِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «أَيُّهَا السَّائِلُ عِلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَا يَقُومُ أَحَدٌ مِنْ حَلْقِهِ بِحَقِّهِ فَلَمَّا عِلِمَ بِذَلِكَ وَهَبَ لِأَهْلِ مَحْبَبِهِ الْقُوَّةَ عَلَى مَفْرِفِهِ وَوَضَعَ عَنْهُمْ تَقْلُبَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَةِ مَا هُمْ أَهْلُهُ وَوَهَبَ لِأَهْلِ الْمَغْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَغْصِبِهِمْ لِسْبِقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ إطَافَةُ الْقَبُولِ مِنْهُ، لَأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلَى بِحَقِيقَةِ التَّصْدِيقِ فَوَاقُوا مَا سَبَقُوا لَهُمْ فِي عِلْمِهِ وَإِنْ قَدْرُوا أَنْ يَأْتُوا حَالًا تُحِيطُهُمْ عَنْ مَغْصِبِهِ وَهُوَ مَغْنِي شَاءَ مَا شَاءَ وَهُوَ سَرِّهِ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ الْوَلِيدِ رَجْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي تَصِيرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (فَالْوَارِثُنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شَفَوتُنَا) (١) قَالَ: «بِأَعْمَالِهِمْ شَفَوْهُ».
٣. حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَلِيِّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُحَمَّدُ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فُقَيْتَيَةَ التَّسِابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ: سَأَلَتْ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «الشَّقِيقُ مَنْ شَقَقَ فِي بَطْنِ أَمْهَ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أَمْهَ» فَقَالَ: «الشَّقِيقُ مَنْ عِلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أَمْهَ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالًا إِلَاشْقِيقَاءَ وَالسَّعِيدُ مَنْ عِلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أَمْهَ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالًا سَعِيدَاءَ قُلْتُ لَهُ فَمَا مَنَعَنِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: «أَعْمَلُوا فَكُلُّ مُيَسِّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»؛ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْأَنْسَ

بخش پنجم و هشتم

خوش بختی و بدبختی

۱- ابو بصیر گوید: در خدمت امام صادق ع نشسته بودم که شخصی به حضرت عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! افادای تو شوم! از کجا بدبختی به اهل معصیت ملحق شد، تا آن که خداوند در علم خوبیش حکم فرمود که آنها را به جهت کارهایشان عذاب فرماید؟» امام صادق ع فرمود: «ای پرسشگر! خداوند دانست کسی از آفریدگانش نمی‌تواند به حقش قیام کند، وقتی به این دانا شد (در تکلیف اول، در روز میثاق) تو انایی بر معرفت خود را به اهل محبت و دوستان خود بخشید و سنجینی عمل را ز آنان، به حقیقت آنچه آنان اهل و سزاوار آن بودند برداشت، و به اهل معصیت تو انایی بر معصیت و نافرمانیشان بخشید، به جهت این که علمش در مورد آنان پیشی گرفته بود و توانستن و سهولت قبول از او، مانع آنان شد؛ زیرا که علم او به حقیقت تصدیق (که تغییر در آن راه ندارد) سزاوارتر است. پس آنان با آنچه برایشان در علم خدا پیشی گرفته بود، موافقت نمودند، گرچه در خلال این قدرت داشتنده خصلتهايی انجام دهند که آنها را از معصیت خدا برهاند و همین (بخشنده به هر دو گروه)، معنای آن است که: خدا خواست آنچه خواست و این راز (خدا) است.

۲- ابو بصیر گوید: امام صادق ع در مورد گفتار خداکه می‌فرماید: «(دوزخیان) گویند: ای پروردگار ما! بدبختی ما (یعنی گناهان بر ما) غالب شد». فرمود: «آنان به سبب اعمالشان بدبخت شدند».

۳- محمد بن ابی عمير گوید: از امام کاظم ع در مورد معنای گفتار رسول خدا علیه السلام که می‌فرماید: «بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده، و نیک بخت کسی است که در شکم مادرش نیک بخت شده است» پرسیدم. حضرت ع فرمود: «بدبخت کسی است که خدا دانسته و حال آن که او در شکم مادرش می‌باشد. که او به زودی اعمال بدبختان را نجات خواهد داد و نیک بخت کسی است که خدا دانسته و حال آن که او در شکم مادرش می‌باشد. که او به زودی اعمال نیک بدختان را نجات خواهد داد».

به حضرت عرض کردم، پس معنای سخن پیامبر که می‌فرماید: «کار کنید چرا که هر کدام، امکان و توفیق داده شده، برای کاری هستید که به جهت آن آفریده شده‌اید» چیست؟ فرمود: «خدا جن و لئوس را آفرید

لِيَقْبِدُوهُ وَلَمْ يَخْلُقُهُمْ لِيَنْصُوُهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزُّ وَجَلُّ (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْأَنْسَ إِلَّا لِيَقْبِدُوهُ)^(١) فَيُسَرِّ كُلُّا لِمَا خَلَقَ لَهُ فَإِلَوْيَنْ لِمَنِ اشْتَحَبَ الْفَعْمَى عَلَى الْهُدَى».

٤. أَبِي زَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَيْنِ مُحَمَّدَيْنِ خَالِدَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّقَرِيْنِ سُوَيْدَيْنِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ مَعْلُوْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ عَلَى بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةِ اللَّهِ قَالَ: «يُسْلِكُ بِالسَّعِيدِ طَرِيقَ الْأَشْقَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهُهُمْ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَذَارَ كُهُ السَّعَادَةِ؛ وَقَدْ يُسْلِكُ بِالشَّقِيقِ طَرِيقَ السُّعْدَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهُهُمْ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَذَارَ كُهُ الشَّقَاءِ؛ إِنَّ مَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى سَعِيدًا وَإِنْ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فَوْاقَ نَاقَةَ حَنْتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ».

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدَيْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَيْنِ الْوَلِيدِ زَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَيْنِ الْحَسَنِ الصَّفَارِ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ صَفَوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِيْنِ حَازِمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةِ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزُّ وَجَلُّ خَلَقَ الشَّعَادَةَ وَالشَّقاوةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ فَمَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ سَعِيدًا لَمْ يَنْعِضْهُ؛ أَبْدَأَ وَأَنْ عَمِلَ شَرًّا أَنْفَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يَنْعِضْهُ وَلَمْ يَتَقَبَّلْهُ إِنْ كَانَ عَلِمَهُ شَقِيقًا لَمْ يُجْهِهُ أَبْدَأَ وَإِنْ عَمِلَ صَالِحًا أَخْبَثَ عَمَلَهُ وَأَنْفَضَهُ لِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ؛ فَإِذَا أَخْبَثَ اللَّهُ شَيْئًا لَمْ يَنْعِضْهُ أَبْدَأَ وَإِذَا أَنْفَضَ شَيْئًا لَمْ يُجْهِهُ أَبْدَأَ».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدَيْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَيْنِ الْوَلِيدِ زَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدَيْنِ الْحَسَنِ الصَّفَارِ وَسَعْدَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعًا فَالآنْ حَدَّثَنَا أَبْيُوبُ بْنُ نُوحَ عَنْ مُحَمَّدَيْنِ أَبِي عُمَيْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّ (وَاغْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءَ وَقَلْبِهِ)^(٢) قَالَ: «يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَغْلُمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقُّ» وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْهَا يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءَ وَقَلْبِهِ بِالْمَوْتِ؛ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةِ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْهَا الْعَبْدَ مِنَ الشَّقَاءِ إِلَى السَّعَادَةِ وَلَا يَنْقُلُهُ مِنَ السَّعَادَةِ إِلَى الشَّقَاءِ».

تال او را بپرسند، آنها را نیافرید تا از اونا فرمانی کنند و این است معنای گفتار خدا که می فرماید: «ما پریان و آدمیان را جز به جهت آنکه مرا (بر وجه اختیار، نه اجبار) بپرسند، نیافریدم. پس برای هرجه که او را به جهت آن آفریده، امکان و توفیق داده است. پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر (راه راست) هدایت برگزیند^(۱) .»

۴. علی بن حنظله گوید: امام صادق ع فرمود: «گاهی نیک بخت در راه بدبخنان قرار داده می شود تا آنکه مردم می گویند چه بسیار به بدبخنان شباهت دارد. بلکه او از آنان است و بعد از آن نیک بختی او را در می باید. و گاهی بدبخنان در راه نیک بخت در آورده می شود، تا آن که مردم می گویند، چه بسیار به نیک بخت شباهت دارد، بلکه او از آنان است و بعد از آن، بدبخنتی او را در باید. به راستی خدا هر کس را نیک بخت دانسته، سرانجامش به نیک بختی ختم خواهد شد و آخر کارش به سعادت منتهی می شود گرچه از دنیا مگر زمانی اندک باقی نمانده باشد، که فاصله مابین دوبار دوشیدن شتر در یک ساعت باشد، (البته در طرف بدبخنتی نیز چنین است و حضرت ع به جهت وضوح به قرینه مقابله آن را بیان نفرموده است).»

۵. منصور بن حازم گوید: امام صادق ع فرمود: «به راستی که خداوند نیک بختی و بدبخنتی را آفرید پیش از آن که خلق خود را بآفریند. پس هر کسی را که خدا نیک بخت دانست، هرگز او را دشمن ندارد و اگر عمل بدی را نجام دهد، عملش را دشمن نمی دارد، ولی او را دشمن نمی دارد و اگر او را بدبخنت دانسته باشد، هرگز او را دوست نمی دارد و اگر کردار شایسته ای انجام دهد آن کار را دوست نمی دارد و او را به جهت آنچه به سوی آن باز می گردد، دشمن نمی دارد. پس هرگاه خداوند چیزی را دوست بدارد، هرگز آن را دشمن نمی دارد و هرگاه چیزی را دشمن بدارد هرگز آن را دوست نمی دارد.»

۶. هشام بن سالم گوید: از امام صادق ع در مورد گفتار خدا که می فرماید: «و بدانید که خداوند در میان شخص و دل او حابیل و مانع می شود^(۲) ، پرسیدم. فرمود: «حابیل می شود میان او و میان آن که بداند که باطل، حق است.» برخی گفته اند: «خداوند در میان شخص و دلش به مرگ حابیل می شود». امام صادق ع فرمود: «خداوند بنده را ز بدبخنتی به نیک بختی منتقل می کند، ولی او را ز نیک بختی به بدبخنتی نقل نمی هد».»

۱. در نسخه ای آمده: نویسنده این کتاب می گوید: این حدیث معنای دیگری نیز دارد که: مادر بدبخنتی درزخ است. خداوند فرموده: «واما هر که ترازووهای (اعمال) او سبک باشد پس ماوا و جایگاه او هاریه (که از همه در کرات درزخ زیرتر است) می باشد، و بدیخت کسی است که در هاریه قرار داده شود و نیک بخت کسی است که او را در بهشت ساکن کنند.»

٥٩. باب نفي العبر والتقويض

١. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَّابِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ خَلْقَ الْخَلْقِ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَانِرُونَ إِلَيْهِ وَأَمْرَهُمْ وَنَهَاهُمْ فَمَا أَمْرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَخْذِ بِهِ وَمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ وَلَا يَكُونُوا أَخْذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَيْا يَأْذِنُ اللَّهُ».
٢. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصَ بْنِ قُرْطَاجَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَّابِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَأْمُرُ بِالْسُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَ يَعْبُرُ مَشَيَّةَ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمُعَاصِي يَغْيِرُ قُوَّةَ اللَّهِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَذْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ.
- يعني: بالخير والشر: الصحة والمرض وذلك قوله عز وجل: (وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) ^(١).
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ غَيْرِ وَاحِدِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَّابِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ أَزْخَمَ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْزِي خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ شَمَ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا وَاللَّهُ أَعْزَمُ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْرًا فَلَا يَكُونُ قَالَ فَسِلَامٌ: هَلْ بَيْنَ الْجَبَرِ وَالْقَدْرِ مَنْزَلَةُ ثَالِثَةٍ؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْسَعْ مِنْ بَيْنِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.
٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَبْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَتَّيل عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «اللَّهُ

بخش پنجم و نهم

نفی جبر و تفویض

۱- ابراهیم بن عمر یمانی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «همان خداوند خلق را آفرید و آنچه را که آنان به سوی آن باز می‌گردند و به آنها امر و نهی نمود. داشت پس آنچه به آنان امر فرموده، در واقع راه گرفتن و عمل کردن به آن را برابی آنان قرار داده و آنچه که آنها را از آن نهی نموده راه ترک آن را برابی آنان قرار داده و آنان عمل کنندگان به آن و ترک کنندگان از آن نخواهند بود، مگر به آدن خداوند عزوجل».

۲- حفص بن قرط گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس گمان کند که خداوند به بدی و زشتی امر می‌فرماید در واقع به خدا دروغ بسته؛ هر کس گمان کند که خیر و خوبی و شر و بدی بی خواست و مشیت خدا است، در واقع خدا را از خداوندیش بپرون برده؛ هر کس گمان کند که گناهان بدون قوت و نیروی خدا است، در واقع بر خدا دروغ بسته، و هر کس بر خدا دروغ بندمه خدا او را وارد آتش دوزخ می‌کند. مقصود از خیر و خوبی و شر و بدی، تدرستی و بیماری است و معنای گفتار خداوند عزوجل همین است که می‌فرماید: «و ما شما را به جهت امتحان با خیر و شر می‌آزماییم».

۳- یونس بن عبدالرحمن از چندین نفر، از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن دو بزرگوار فرمودند: «بے راستی که خدا، مهربانتر از آن است که خلق خود را بر گناهان مجبور سازد، آنگاه به خاطر گناهان آنها را عذاب کند و خداوند عزیزتر و غالبتر از آن است که امر کاری را بخواهد و آن انجام نپذیرد»، راوی می‌گوید: از آن دو بزرگوار علیهم السلام پرسیده شد: «آیا در بین جبر و قدر (که به معنای تفویض است) منزلت سومی است؟»، فرمود: «أَرِي، (منزلتی که) وسیع تراز مسافت میان أسمان و زمین است».

۴- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند کریمتر از آن است که مردم را به چیزی که

تبارك و تغالي أكفر من أن يكلف الناس ما لا يطيفونه والله أعز من أن يكون في سلطانه ما لا يريد».

٥. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنَ بَطْلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ الْعَزِيزِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَنِيِّ فِي سَعِيدٍ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى الْجَهْنَى عَنْ حَرَبِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي الْقُدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أُوْجُهٍ: رَجُلٌ يَرْعِمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمُعَاصِي فَهَذَا ذُلْلَةُ اللَّهِ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ رَجُلٌ يَرْعِمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُؤْضِي إِلَيْهِمْ فَهَذَا قَدْأُوهُنَّ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ رَجُلٌ يَرْعِمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَ لَمْ يَكُنْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ إِذَا أَخْسَنَ خَمِدَ اللَّهُ وَ إِذَا أَسَأَهُ شَفَقَرَ اللَّهُ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالْعُ». ﴿كَلَّفَهُمْ﴾

٦. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَوْضَ اللَّهِ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْوِضَ إِلَيْهِمْ» قُلْتُ: فَأَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى أَفْعَالِهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ أَعْذَلُ مِنْ أَنْ يُجْزِيَ عَنْهُمْ عَلَى فَقْلِ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهِ». ﴿عَلَى أَفْعَالِهِمْ﴾

٧. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ حَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا طَلاقَةَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْهُ الْجَبْرُ وَ التَّقْوِيْضُ فَقَالَ: «أَلَا أَغْبِيْكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لَا تُخَاصِمُونَ عَلَيْهِ أَحَدًا إِلَّا كَشَرَتُمُوهُ؟!» قُلْنَا: إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُطْعِنْ يَا كُرَاهٍ وَ لَمْ يُعَصِ بَغْبَةً وَ لَمْ يَهْمِلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ؛ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكُوهُ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرُهُمْ عَلَيْهِ قَدْرَهُ أَنْ اشْتَرِمَ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا وَ إِنْ اشْتَرِمُوا بِمَغْصِبَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَلَوْهُ فَلَيْسَ هُوَ الْذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ» ثُمَّ قَالَ طَلاقَةَ: «مَنْ يَضْطِطُ خُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ حَصَمَ مَنْ خَالَفَهُ». ﴿عَلَى أَفْعَالِهِمْ﴾

٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوْفِيِّ عَنْ حُنَيْسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَرَازِ عَنْ الْمُفَضْلِ بْنِ عَمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَلاقَةَ قَالَ: «لَا جَبْرٌ وَ لَا تَقْوِيْضٌ وَ لِكِنْ أَمْرُ بَنِي أَمْرِيْنَ» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا أَمْرُ

طاقت و توانایی آن را ندارند، مکلف سازد و خداوند عزیزتر از آن است که در سلطنتش چیزی را که نمی خواهد، تحقق یابد و به وجود آید.

۵- حبیب بن عبدالله گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم در مورد قدر بر سه و چهاند: شخصی که گمان می کند، خداوند مردم را به انجام گناهان مجبور کرده است، چنین فردی خدا را، در حکم ظالم دانسته است و به این جهت او کافر است. شخصی که گمان می کند، امر به ایشان تفویض شده است، چنین فردی خدا را در سلطنتش سست دانسته و به این سبب کافر است. و شخصی که می پندارد، خدا بندگان را به آنچه که طاقت و توانایی دارند مکلف ساخته و آنها را به آنچه طاقت و توانایی آن را ندارند مکلف ساخته و چون نیکی کند، خدا استایش نماید و چون بدی کند از خدا آمرزش طلبید. چنین فردی مسلمانی رسا و بالغ است».

۶- محمد بن عجلان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا خداوند امر را به بندگان تفویض کرده است؟»، فرمود: «خدا کریم تر از آن است که (امر را) به آنان تفویض کند». عرض کردم: «پس آیا خداوند بندگان را بر کارهایشان مجبور ساخته است؟»، فرمود: «خداوند عادل تر از آن است که بندهای را بر کاری مجبور سازد، آنگاه اورا نسبت به آن عناب کند».

۷- سلیمان بن جعفر عجفری گوید: در حضور امام رضا علیه السلام بودم که سخن از جبر و تفویض به میان امد. حضرت فرمود: «آیا نمی خواهید که در این مورد، اصلی را به شما بیان کنم که دیگر در آن اختلاف نکنید و با کسی گفت و گو ننمایید مگر آن که او را شکست دهید؟»، عرض کردیم: «اگر صلاح می دانید (بفرمایید)». فرمود: «خداوند با اکراه و جبرا طاعت نشده، و با غلبه، کسی اورانافرمانی نکرده، و بندگان را در ملک خویش مهمل نگذاشته (و رهانکرده) است. او مالک است آنچه را که آنها را مالک کرده و قادر است بر آنچه آنان را بر آن قدرت داده است. پس اگر بندگان به طاعتش فرمان برند، خداوند آنها را از آن باز نمی دارد و مانع نمی گردد و اگر به مصیبتش فرمان برند و عمل کنند پس بخواهد که در بین آنها و ان حایل شود، انجام می دهد و اگر حایل نشود و آن را به جا آورند، پس او آنها را در آن داخل نکرده است»، آنگاه حضرت فرمود: «هر کس حدود این کلام را ضبط کند به حقیقت بر هر کس در خصوصت بالا و مخالفت کند، غالب و پیروز شده است».

۸- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «نه جبر است (که بندگان هیچ اختیار نداشته

ثُنَّ أَمْرِينِ؟ قَالَ: مَثُلَ ذَلِكَ مَثُلُ رَجُلٍ رَأَيْتُهُ عَلَى مَغْصِبَةٍ فَهَبَيْتُهُ فَلَمْ يَتَّهِ فَتَرَكَهُ فَعَلَّ
بِلَكَ الْمَغْصِبَةَ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكَهُ أَنْتَ الَّذِي أَمْرَتَهُ بِالْمَغْصِبَةِ.

٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِشْحَاقَ الْمُوَذِّبُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَلَى
الْأَنْصَارِيُّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْمَهْرُوَيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ بَنْ
مُوسَى جَعْفَرَ اللَّهُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ بِالْجُبْرِ فَلَا تَنْطِعُهُ مِنَ الرُّكَّاَةِ وَلَا تَقْبِلُهُ شَهَادَةً إِنَّ اللَّهَ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَكْلُفُ نَفْسًا إِلَّا وُشِقَّهَا وَلَا يُخْتَلِفُهُ فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا تَكْبِسُ كُلُّ نَفْسٍ
إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَنْزِرُ وَازْرَةً وَرَزْرَةً أُخْرَى.

١٠. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَشْرُورِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ
عَامِرٍ عَنْ مُعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا اللَّهُ يَعْلَمُ
سَأَلَهُ فَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ فَوْضَ الْأَمْرِ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْزَزَ مِنْ ذَلِكَ» قُلْتُ: فَأَجْبَرُهُمْ عَلَى
الْمَعَاصِي؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْذَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ» ثُمَّ قَالَ: «فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّا
أَوْلَى بِيَخْسَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِي بِسُقُونِي الَّتِي جَعَلْتُهَا
فِيكَ».

١١. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَخْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ التَّوْلُوَيِّ عَنْ ابْنِ سَيَّانٍ عَنْ مَهْزَمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللهِ يَعْلَمُ: «أَخْبَرَنِي عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ مَوَالِيْنَا» قَالَ: قُلْتُ: فِي الْجُبْرِ وَ
التَّقْوِيْصِ قَالَ: «فَسَلَّمْتُ» قُلْتُ: أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: «اللَّهُ أَقْهَرَ لَهُمْ مِنْ
ذَلِكَ» قَالَ: قُلْتُ: فَقَوْضَ الْيَهُودَ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَقْدَرَ عَنْهُمْ مِنْ ذَلِكَ» قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ هَذَا
أَصْلَحَ اللَّهُ؟ قَالَ: فَقَلَبَ يَدَهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَتَيْنِ قَالَ: «لَوْ أَجْبَثْتَ فِيهِ لَكَفَرَتْ».

١٢. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ
اللهِ جَعْفَرَ الْحَمَيْرِيَّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَاشِمَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُودِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا اللَّهُ يَعْلَمُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ
يَتَسْبُّونَا إِلَى الْقَوْلِ بِالشَّيْبَهِ وَالْجُبْرِ؛ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ أَبَائِكَ الْإِيمَانَ؟
فَقَالَ: «يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبَرَنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِكَ الْإِيمَانَ مَلِكًا فِي الشَّيْبَهِ وَ
الْجُبْرِ أَكْثَرُ أَمِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ الْبَيْتِ اللَّهِ يَعْلَمُ فِي ذَلِكَ؟» قُلْتُ: بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

باشد و نه تقویض، (که امر را به آنان واگذارشته باشد) ولیکن امری میان دو امر است «راوی می‌گوید: عرض کردم: «امری میان دو امر است، یعنی چه؟ فرمود: «مُثَلُّ این، مُثَلُّ مردی است که او را موقع انجام گناهی دیدی، آنگاه اورانهی نمودی (و گفتی که این را تجاه نده) پس او باز نایستاد و تو اورا واگذارشته و او آن گناه را تجاه داد. پس این گونه نیست که وقتی از تو نبیندیرفت و او را هاگردی، تو اورا به گناه امر کرده باشی».

۹- عبدالسلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کس معتقد به جبر باشد چیزی از زکات به او مهدید و شهادتی را برای او نبیندیرد. به راستی که خدا هیچ نفسی راجز به اندازه طاقت و توانایی او نکلیف نمی‌کند و بالاتر از طلاقتش را، بر او بار نمی‌نماید و هیچ نفسی (از بدیها) کسب نمی‌کند مگر آن که ویالش بر او است، و هیچ نفسی بار دیگری را بر نمی‌دارد»^(۱).

۱۰- حسن بن علی و شاه گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوندان امر را به بندگان تقویض فرمود؟ فرمود: «خداوند عزیزتر از آن است (که امر را به آنان تقویض فرماید)». عرض کردم: «پس آیا آنها را بر گناهان مجبور ساخته؟» فرمود: «خداوند از آن عادل تر و محکم کارتراست که آنها را بر گناهان مجبور سازد (وبه سبب گناهان آنها را عقاب نماید)». آن گاه فرمود: «خداوند فرمود: «ای فرزند آدم! من به خوبیهای تو از تو سزاوار ترم و تو از من به بدیهیات سزاوار ترم. تو گناهان را به قوت و نیروی که من آن را در تو قرار دادم، انجام دادی».

۱۱- مهرزم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: در مورد آنچه که دوستان ما، در گذشته پیش آنها بودی اختلاف کرده‌اند، خبر بد. راوی می‌گوید: عرض کردم: «در مورد جبر و تقویض؟» فرمود: «اری از من بپرس!» عرض کردم: «آیا خدا بندگان را بر گناهان مجبور ساخته؟» فرمود: «خداوند برای آنان از این قاهرتر است». راوی می‌گوید: «عرض کردم: پس به آنان تقویض نموده؟» فرمود: «خداوند برای آنان از این قادرتر است». راوی می‌گوید: عرض کردم: «این چه چیز است؟ خداوند به تو خیر و صلاح دهد؟» راوی می‌گوید: «حضرت دوبار- یا سه بار- دستش را گردانید، آنگاه فرمود: «اگر به تو در مورد آن پاسخ دهم، کافر می‌شوی».

۱۲- حسین بن خالد می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! امردم (أهل تسنن) ما را به تشییه و جبر نسبت می‌دهند، به جهت روایاتی که در این مورد از پدرانت، اتفاق هدی علیه السلام، نقل شده است». حضرت فرمود: «ای پسر خالد! به من بگو آیا روایاتی که در مورد تشییه و جبر از پدرانت،

۱- هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! شترم دارها کنم و توکل کنم، با زانوی او را بیندم و توکل کنم؟» پیامبر فرمود: «نه، بلکه زانوی او را بیند و توکل کن».

ص في ذلك أكثر قال: «فَلَيُقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ بِالشَّبَهِ وَالْجَنَّرِ إِذَا» قُلْتَ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَإِنَّهُ رُوِيَ عَلَيْهِ قَالَ: «فَلَيُقُولُوا فِي آيَاتِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَإِنَّهُ رُوِيَ عَلَيْهِمْ» ثُمَّ قَالَ: مَنْ قَالَ بِالشَّبَهِ وَالْجَنَّرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ يَا ابْنَ حَالِدٍ إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنْنَا فِي الشَّبَهِ وَالْجَنَّرِ الْعَلَاءُ الَّذِينَ صَعَرُوا عَظَمَةَ اللَّهِ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْنَصَنَا وَمَنْ أَنْقَضَهُمْ فَقَدْ أَخْبَثَنَا وَمَنْ وَالَّهُمْ فَقَدْ عَادَنَا وَمَنْ عَادَهُمْ فَقَدْ وَالَّهُ وَ مَنْ وَصَلَّهُمْ فَقَدْ قَطَّعَنَا وَمَنْ قَطَّعَهُمْ فَقَدْ وَصَلَّنَا وَمَنْ جَحَّدَهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا وَمَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَحَّدَنَا وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَمَنْ قَبَّلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا وَمَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبَّلَنَا وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَمَنْ صَدَقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنَا وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقَنَا وَمَنْ أَغْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَّمَنَا وَمَنْ حَرَّمَهُمْ فَقَدْ أَغْطَانَا يَا ابْنَ حَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذُنَّ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا».

ائمه هدی علیهم السلام، روایت شده بیشتر است یا روایاتی که در این زمینه از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم روایت شده؟ عرض کردم: «بلکه آنچه از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در این مورد روایت شده بیشتر است.» فرمود: «پس در این هنگام باید بگویند: پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم معتقد به تشبیه و جبر بود.» عرض کردم: «می‌گویند: «پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در این مورد چیزی نفرموده و فقط از اورایت شده (وبرآن حضرت دروغ گفته‌اند)» فرمود: «پس در حق پدران من نیز باید بگویند که آنان در این مورد چیزی نگفته‌اند و فقط از آنان روایت شده (وبرآنان دروغ بسته‌اند).»

آنگاه فرمود: «هر کس به تشبیه و جبر قابل باشد، کافر مشرکی است و مادر دنیا و آخرت از او بیزاریم.»

ای پسر خالد! تنها غالیانی که عظمت و بزرگی خدا را کوچک شمرده‌اند این روابیات -تشبیه و جبر- را بر ما وضع کرده‌اند (وبه دروغ از ما روایت نموده‌اند). پس هر کس آنها را دوست بدارد، ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد، ما را دوست داشته و هر کس به آنان دوستی نمایند، به ما دشمنی کرده و هر کس به آنان دشمنی نمایند، به ما دوستی نموده و هر که به آنها بپیوندد، از ما بربده و هر کس از آنان ببرد، به ما پیوسته است و هر کس به آنان جفاکند، به مانیکی کرده و هر کس به آنان نیکی کند، به ما جفاکرده و هر کس آنها را گرامی بدارد، ما را خوار کرده و هر کس آنها را خوار کند، ما را گرامی داشته و هر کس آنها را قبول کند، ما را رد کرده و هر کس آنها را رد کند ما را قبول کرده و هر کس به آنان احسان کند، به ما بدی کرده و هر کس به آنان بدی کند، به ما احسان کرده و هر کس آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب نموده و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق کرده و هر کس به آنان عطا کند، ما را محروم ساخته و هر کس آنها را محروم سازد به ما عطا کرده است. ای پسر خالد! هر کس از شیعیان ما باشد بایستی از آنان دوست و یاوری برای خود انتخاب نکند.»

٤٠ باب القضاء والقدر والفتنة والأرزاق والأسعار والأجال

١. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَقْوُبُ بْنُ نَزِيدَ عَنْ أَبِي أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرْرَاجٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَعْدَتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْقَضَاءَ وَالْقَدْرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا شَاءَ».
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْتَدِلٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِي أَبِي عَمِيرٍ اللَّهِ قَالَ: قَلَّتْ لَهُ: جَعَلْتُ فِذَالِذِّ مَا تَقُولُ فِي الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ قَالَ: «أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَالَهُمْ عَمَّا عَاهَدُوهُمْ وَلَمْ يَسْأَلُهُمْ عَمَّا قَضَى عَلَيْهِمْ».
٣. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ التَّبَرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُكْرَبِ بْنِ عَشْرَةَ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ عَلَيْهِ: «بَخْرَ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجِهِ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ عَلَيْهِ: «سُرُّ اللَّهِ فَلَا تَكْلُفْهُ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ عَلَيْهِ: «سُرُّ اللَّهِ فَلَا تَكْلُفْهُ» قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ عَلَيْهِ: «أَمَا إِذَا أَبْيَثْتَ فَإِنِّي سَائِلُكَ أَخْبَرْنِي أَكَانَتْ رَحْمَةُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَغْمَالِ الْعِبَادِ أَمْ كَانَتْ أَغْمَالُ الْعِبَادِ قَبْلَ رَحْمَةِ اللَّهِ؟» قَالَ: قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلْ كَانَتْ رَحْمَةُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَغْمَالِ الْعِبَادِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ: «قُومُوا فَلَمُوا عَلَى أَخْيَكُمْ فَقَدْ أَشَلَّمْ وَفَدَ كَانَ كَافِرًا» قَالَ: وَأَنْطَلَقَ الرَّجُلُ عَيْزَ بْنِ عِيدِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي الْمُشَيْهِدِ الْأَوَّلِ نَقْوُمْ وَنَقْعُدُ وَنَقْبُضُ وَنَسْطُطُ؟ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ: «وَأَنْتَ لَبَّدُ فِي الْمُشَيْهِدِ أَمَا إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَحْمُلُ اللَّهُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِّنْهَا مَحْرَجاً: أَخْبَرْنِي أَخْلَقَ اللَّهُ الْعِبَادَ كَمَا شَاءَ أَوْ كَمَا شَاءَ وَآءَ!» قَالَ: كَمَا شَاءَ قَالَ عَلَيْهِ: «فَخَلَقَ اللَّهُ الْعِبَادَ لِمَا شَاءَ أَوْ!» لِمَا شَاءَ وَآءَ!» قَالَ: لِمَا شَاءَ قَالَ عَلَيْهِ: «يَأْتُونَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا شَاءَ أَوْ! كَمَا شَاءَ وَآءَ!» قَالَ: يَأْتُونَهُ كَمَا شَاءَ قَالَ عَلَيْهِ:

بخش ششم

در بیان قضا، قدر، آزمایش، روزی‌ها،
ترخها و مدت عمر

- ۱- عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «قضا و قدر، دو افریده از آفریدگان خدا هستند و خداوند آنچه را که خواهد در آفریده خود می‌افزاید».
- ۲- ابن اذینه (از زواره نقل می‌کند و می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «فدایت شوم انظر شما در مورد قضا و قدر چیست؟» فرمود: «هنگامی که خدا در روز استاخیز بندگان راجمع کند، از آنها در مورد آنچه به آنها عهد کرده، می‌پرسد و از آنچه بر آنان قضا و حکم فرموده، نمی‌پرسد».
- ۳- عبدالملک بن عنترة شبیانی از پدرش از جدش نقل می‌کند: مردی خدمت امیر المؤمنان علیه السلام امد و عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! در مورد قدر برای من سخن بفرمایید!» فرمود: «در برابر گودی است، پس در آن داخل مشو! عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! به من از قدر خبر ده!» فرمود: «راه تاریکی است، پس در آن مرزو!» عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! به من از قدر خبر ده!» فرمود: «اسر خدا است. پس در مورد آن سخت نگیر، عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! مرزا قدر آگاه کن!» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «چون نمی‌بذری، من از تو می‌پرسم. بگو به من، آیا رحمت خدا برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده یا اعمال بندگان پیش از رحمت خدا بوده است؟» راوی می‌گوید: آن مرد عرض کرد: «بلکه رحمت خدا برای بندگان پیش از اعمال بندگان بود». امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «برخیزید و برادر خود سلام کنید که او اسلام اورد و پیش از این کافر بود».
- راوی می‌گوید: آن مرد اندکی راه رفت، هنوز دور نشده بود که خدمت حضرت برگشت و عرض کرد: «ای امیر المؤمنان! آیا ما به مشیت و خواست نخستین برمی خبریم، می‌نشینیم و قصیض و بسط به عمل می‌آوریم؟» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «تو در مشیت و نسبت به آن دوری. بدان و آگاه باش که من در مورد سه مساله از تو می‌پرسم که خداوند برای تو در چیزی از آنها خروجی قرار نداده است. به من بگو: آیا خداوند بندگان را آفریده است این گونه که خود خواسته، یا آن گونه که ایشان خواسته‌اند؟» عرض کرد: «آن گونه که خود خواسته است». حضرت فرمود: «خدابندگان را آفریده به جهت آنچه خود خواسته، یا به جهت آنچه ایشان خواسته‌اند؟» عرض کرد: «به جهت آنچه خود خواسته است». حضرت فرمود: «در روز

«فَمَنْ فَلَيْسَ إِلَيْكَ مِنَ الْمُشَيْئَةِ شَيْءٌ».

٤. أبى رِحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِيمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاؤِدَ الْمُتَقْرِيِّ عَنْ سُعْدَ بْنِ عَيْنَةَ عَنِ الزَّهْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِتَنِي الْخَسِنَ لِلَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَبْقَدْرَ يُصِيبُ النَّاسَ مَا أَصَابُهُمْ أَمْ بَعْدَمْ؟ فَقَالَ اللَّهُ: «إِنَّ الْقَدْرَ وَالْعَقْلَ يَمْنَلِهِ الرُّوحُ وَالْجَسَدُ فَالرُّوحُ يَغْيِرُ جَسَدًا لَا يُخْسِنُ وَالْجَسَدُ يَغْيِرُ رُوحًا لَا يَحْرَكُ بَهَا فَإِذَا جَمِعْتُمَا قُوِيَاً وَصَلُحَا، كَذَلِكَ الْعَقْلُ وَالْقَدْرُ فَلَوْلَمْ يَكُنِ الْقَدْرُ وَإِقْرَاعًا عَلَى الْعَقْلِ لَمْ يُعْرِفِ الْخَالقُ مِنَ الْمُخْلُوقِ وَكَانَ الْقَدْرُ شَيْئًا لَا يُخْسِنُ وَلَوْلَمْ يَكُنِ الْعَقْلُ بِمُوَافَقَةِ مِنَ الْقَدْرِ لَمْ يَغْنِصِ وَلَمْ يَتَمَّ وَلَكِنَّهُمَا يَاجْتَمِعُهُمَا قُوِيَاً وَلِلَّهِ فِيهِ الْعُوْنَ لِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ» ثُمَّ قَالَ اللَّهُ: «أَلَا إِنَّ مِنْ أَجْوَرِ النَّاسِ مِنْ رَأَى جَوْرَهُ عَدْلًا وَعَدْلَ الْمُهَمَّدِيِّ جَوْرًا أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَزْبَعَةَ أَغْيَنْ: عَيْنَانِ يُصِيرُ بِهِمَا أَمْرًا آخَرَهُ وَعَيْنَانِ يُصِيرُ بِهِمَا أَمْرًا دُنْيَا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ غَرْوَ جَلَّ يَعْبُدُ خَيْرًا فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْتَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ وَإِذَا أَرَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِنَاهِيهِ» ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى السَّابِلِ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ: «هَذَا مِنْهُ هَذَا مِنْهُ».

٥. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْخَسِنِ الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَا الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَنْدَ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَغْمِشِ عَنْ أَبِي حَيَّانَ التَّبَّيْنِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ مَعَ عَلَيْهِ بَلْلَهُ يَوْمَ صَفِينَ وَفِيمَا بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ: يَبْيَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَلْلَهُ يَعْبُثُ الْكَتَابَ يَوْمَ صَفِينَ وَمُعَاوِيَةَ مُسْتَبْلِهِ عَلَى فَرْسِهِ لَهُ يَتَأَكُّلُ تَحْتَهُ نَأْكُلُوا وَعَلَيْهِ بَلْلَهُ عَلَى فَرْسِ رَسُولِ اللَّهِ بَلْلَهُ الْمُرْتَبِزِ وَبِسِيدِهِ حَرْبَتِهِ رَسُولِ اللَّهِ بَلْلَهُ وَهُوَ مُتَقْلَدُ سَيْفِهِ دُوْ الفَقَارِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: احْتَرِسْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنَا نَحْشِي أَنْ يَقْتَالَكَ هَذَا الْمُلْمُوْنُ فَقَالَ اللَّهُ: «لَيْنَ قُلْتَ ذَلِكَ إِنَّهُ غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَى دِينِهِ وَإِنَّهُ لَا شَفِىَ الْقَاسِطِينَ وَالْعَنْ الْحَارِجِينَ عَلَى الْاِنْتِهَا الْمُهَتَّدِينَ وَلَكِنَّ كُفَّى بِالْأَجْلِ حَارِسًا لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَمَمَّا مَلَأْتَكَهُ حَفَظَتْهُ مِنْ أَنْ يَتَرَدَّدِي فِي بَيْرَأْ أَوْ يَقْعُدْ عَلَيْهِ حَائِطًا أَوْ يُصِيبَهُ سُوءٌ إِذَا حَانَ أَجْلُهُ خَلْوَا يَتَّهَنَّ وَبَيْنَ مَا يُصِيبُهُ وَكَذَلِكَ أَنَا إِذَا حَانَ أَجْلِي اتَّبَعْتُ أَشْقَاهَا فَحَحَضَتْ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَأَشَارَ إِلَيْ لِحْيَتِهِ وَرَأَيْهِ عَهْدًا مَغْهُورًا وَغَدَا غَيْرَ مَكْدُوبٍ».

والحاديـث طـويـلـ أـخـذـنـا مـنـهـ مـوـضـعـ الـحـاجـةـ وـقـدـ أـخـرـجـتـهـ بـتـامـاـهـ فـيـ كـتـابـ الدـلـائـلـ وـ

قیامت به نزد اموی آیند آن گونه که خود خواسته، یا آن گونه که ایشان خواسته‌اند؟ عرض کرد: «به نزد او می‌آیند آن گونه که او خواسته است». حضرت فرمود: «برخیز که چیزی از مشیت الهی نصیب تو نشده است».

۴- زهری گوید: مردمی به علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: «خداؤند مرادی توکن!» ای آنچه به مردم می‌رسد به قدر است، یا به عمل؟ فرمود: «قدر و عمل به منزله روح و جسمند. پس روح بی جسم محسوس نمی‌شود و جسم بی روح صورتی است که حرکتی با آن نیست. هنگامی که این دو اجتماع کنند توانا می‌شوند و صلاحیت و شایستگی پیدا می‌کنند. عمل و قدر این گونه‌اند. پس اگر قدر، بر عمل واقع نباشد، افریدگار از آفریده شناخته نمی‌شود و قدر چیزی است که محسوس نشود و اگر عمل با قدر موافق نباشد، امضا نمی‌شود و به اتمام نمی‌رسد ولی این دو با اجتماع‌شان توانا می‌شوند و خداوند در آن بندگان شایسته‌اش را یاری می‌نماید. اسپس فرمود: «آگاه باش که ستمکار ترین مردم کسی است که ستمش را عدل و عدل راه یافته را ستم می‌بیند. آگاه باش ایندۀ چهار چشم دارد: که با دو چشم امر آخرت را می‌بیند و با دو چشم دیگر امر دنیا شیوه را می‌بیند. هنگامی که خدا به بندۀ‌ای خیر و خوبی اراده کند، دو چشمی را که در دل اوست برایش می‌گشاید. اوبه و سبلة آنها عیب و رشتی را می‌بیند و چون جزو این را اراده کند، دلش را به آنچه در آن است واگذارده آنگاه حضرت توجیه به پرسشگر از قدر نمود. و فرمود: «این از همان است، این از همان است».

۵- ابو حیان تمیی از بدرش- که در جنگ صفين و بعد از آن همراه علی علیه السلام بود- نقل می‌کند که گوید: در اثنايی که علی بن ابی طالب علیه السلام لشکرها را صفت را می‌کرد و معاویه در حالی که بر اسپی سوار بود که زیر ران آن به غایت می‌درخشید، روبه آن حضرت می‌آمد و علی علیه السلام بر اسب رسول خدا علیه السلام- که مترجم‌نام داشت- سوار بود و حربه آن حضرت را در دستش داشت و شمشیر ذوالفقارش را حمایل کرده بود یکی از اصحابش عرض کرد: «ای امیر مؤمن! مواظب خود باش! اکه می‌ترسمی این ملعون به غفلت و ناگهانی تورا بکشد». علی علیه السلام فرمود: «اگر این را گفته، به راستی که او بر دینش مأمون نیست و اواز همه ستمکاران بدیخت ترا و آنها که بر امامان راه یافتنگان، خروج کرده‌اند، ملعون تراست. ولی اجل- که مدت معینی است- کافی است که نگهبان باشد و هیچ فردی از مردم نیست. مگر آن که با افرشتنگان نگهبانی هستند که او رانگاه می‌دارند تا در چاهی درافتند، یا دیواری بر او فرود آید، یا بدی به او برسد. پس هرگاه اجلش فرا رسد، بین او و آنچه به او می‌رسد، رها می‌کنند و مانع نمی‌شوند. همچنین من، هرگاه اجلم فرا رسد و هنگام آن باید، بدیخت ترین این اقت برانگیخته شود و این را زین، رنگین کنند. که حضرت به محاسن و سر خوبی اشاره فرمود. این عهدی است معمود و عده‌ای که دروغی در آن نیست».

(نویسنده گوید): این حدیث طولانی است و ما موارد مورد نیاز آن را آوردیم و تمام آن را در کتاب

المعجزات.

٦. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ الْوَلِيدِ رَجَّهُمَا اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مَعْبُودٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِيَّةَ عَنْ زَرَّازَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَنْدِ اللَّهِ قَالَ يَقُولُ: «كَمَا أَنْ بَادِي النَّعْمَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ تَحْلَكُمُوهُ فَكَذَّلَكُ الشَّرُّ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَإِنْ جَرَى بِهِ قَدْرُهُ».

٧. أَبِي رَجَّهَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِذْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَزَّزِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَا شَنَادِهِ رَفِعَةِ إِلَيْهِ مِنْ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَقُولُ: «فَدَرَّ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ الْفَ سَنَةً».

٨. حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ وَعَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةِ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْمَنِ بْنُ أَبِي مَشْرُوقِ التَّهْبِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ غَمْرَوْبَنْ ثَابِتَ عَنْ سَعْدِيِّ طَرِيفِ عَنِ الْأَصْنَعِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْعَدَلَ مِنْ عِنْدِ حَاطِطِ مَائِلٍ إِلَى حَاطِطِ آخَرَ فَقَبِيلَ اللَّهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقْرُنَ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَفَرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

٩. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنِ عَمْرُو بْنِ عَلَيِّ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمُتَشَّى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيِّ بْنِ مَهْرُوْنِيِّ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَخْمَدَ الْغَازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَلَيِّ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ الْقَزْوِينِيِّ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبِي عَلَيِّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ يَقُولُ: الْأَعْمَالُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَخْوَالٍ: فَرَائِضُ وَقَضَائِلُ وَمَعَاصِي؛ وَأَمَّا الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبِرِضَى اللَّهِ وَقَضَاءِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ وَمَشِيتِهِ وَعِلْمِهِ؛ وَأَمَّا الْقَضَائِلُ فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَلَكِنْ بِرِضَى اللَّهِ وَبِقَضَاءِ اللَّهِ وَبِقَدْرِ اللَّهِ وَبِمَشِيتِهِ وَبِعِلْمِهِ ثُمَّ يُعَاقِبُ عَلَيْهَا».

قال مصنف هذا الكتاب: قضاء الله عز وجل في المعااصي حكمه فيها ومشيته في

دلایل و معجزات، نقل کردہ ایم.

۶- زاره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «همان‌گونه که آغاز نعمتها از خدای عزوجل است و آن رابه شما عطا فرموده، همان‌گونه شزو بدی از شماست گرچه قدر خدا با آن جاری است».

۷- عبدالرحمان در حدیث مرفوعه‌ای می‌گوید: از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «خداآوند پنجاه هزار سال، پیش از آن که آسمانها را بسیافریند، تقدیرات را اندازه فرمود».

۸- اصیح بن نبانه گوید: امیر المؤمنین علیه السلام از کنار دیواری که کج شده بود به کنار دیوار دیگری رفت. به حضرت عرض شد: «ای امیر المؤمنان! آیا از قضای خدا می‌گریزی؟» فرمود: «از قضای خدا به قدر خدای عزوجل می‌گریزم».

۹- ابواحمد غازی گوید: امام رضا، از پدر بزرگوارش امام کاظم، از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود: از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اعمال بر سه حال است: واجبات، فضیلت‌ها و گناهان. اما واجبات به أمر خدا، به رضای خدا، به قضای خدا، به تقدیر، مشیت و علم اوست. واما فضیلت‌ها به أمر خدا نیست، ولی به رضای خدا، به قضای خدا، به قدر خدا، به مشیت و به علم اوست. واما گناهان به أمر خدا نیست، ولی به قضای خدا، به قدر خدا، به مشیت و به علم اوست. آن گاه طبق آنها عتاب می‌فرماید».

نویسنده این کتاب می‌گوید: قضای خداوند در گناهان، همان حکم او در مورد آنها است و مشیتش

الماعاصي نهيها عنها وقدره فيها علمه بمقداريرها وبمالها.

١٠. وبهذا الاستناد قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: الدنيا كلها جهل إلا موضع العلم وعلم كلة حجّة إلا ما عمل به والعمل كلة رباء إلا ما كان مخلصاً والأخلاق على خطير حتى ينظر القيد بما يحتمل».

١١. حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤذن رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن مغيرة عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب قال: «سمعت رسول الله عليه السلام يقول: قال الله جل جلاله: من لم يرض بقضائه ولم يؤمن بقدرتي فليتمن لها غيري قد و قال رسول الله عليه السلام في كل قضاء الله خيرة للمؤمنين».

١٢. حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الواليد رحمة الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن إسحاق بن زريع عن محمد بن عذافر عن أبيه عن أبي جعفر عليهما السلام قال: «يئننا رسول الله عليه السلام ذات يوم في بعض أشفاره إذ لقيه ركب فقالوا: السلام عليك يا رسول الله فالثنيت إنهم فقال ما أنت؟ فقالوا: مؤمنون فقال: ما حقيقة إيمانكم؟ قالوا: الرضا بقضاء الله والشليم لأمر الله والتقويض إلى الله فقال رسول الله عليه السلام حكماً كادوا أن تكونوا من الحكماء أتباء فإن كنتم صادقين فلا تبنيوا ما لا تسكنون ولا تجتمعوا ما لا تأكلون واتقوا الله الذي إليه ترجعون».

١٣. حدثنا أحمد بن الحسنقطان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانى قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن هارون بن مسلم عن ثابت بن أبي صفية عن سعد الحيفى عن الأصبغ بن نباتة قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لرجل إن كنث لا تطير حاليك فلا تأكل رزقه وإن كنث واليتك عدوه فاخرج عن ملکه وإن كنث غير قائم بقضائه وقدره فاطلب زيارة وآواه».

١٤. وبهذا الاستناد قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «قال الله تعالى: زيارة و آواه لموسى عليه السلام يا موسى احفظ وصيتي لك بأربعة أشياء: أولهن ما دممت لا ترى ذنوبك تغفر فلا تشغل

در گناهان، همان نهی او از آنها است و قدرش در آنها، همان علم او به مقدار و اندازه آنها است.

۱۰- به همین اسناد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «همه دنیا نادانی است، مگر مواضع علم و همه علم حجت است، مگر آنچه به آن عمل شود. و همه عمل ریاست مگر آنچه با اخلاص باشد و اخلاص در خطر است تا آنکه بنده به آنچه برای او ختم می‌شود، بنگرد.»

۱۱- حسین بن خالد، از امام رضا، از پدرش امام کاظم، از پدرش امام صادق، از پدرش امام سجاد، از پدرش امام حسین، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند که از رسول خدا علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «خداآوند متعال فرموده: «هر کس به قضای من راضی، و خشنود نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، بایستی خدایی غیر از من بطلبید.» و رسول خدا علیه السلام فرمود: «در هر قضای خدا آوند خوبی و برگزیدگی برای مؤمن است.»

۱۲- عذافر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: روزی پیامبر خدا علیه السلام در یکی از سفرهای خود بود، که اثنای سفر، ناگاه چند سوار آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند: «درود بر توای فرستاده خدا!» حضرت متوجه آنان شد و فرمود: «شما کیستید؟» عرض کردند: «اما مؤمن هستیم.» فرمود: «حقیقت ایمان شما چیست؟» عرض کردند: «رضابه قضای خدا، تسلیم و گردن نهادن به فرمان خدا و اگناشتن امر به خدا.» رسول خدا علیه السلام فرمود: «اینان دانایان و حکیمانی هستند که نزدیک است که از حکمت پیامبر شوند. پس اگر راست می‌گویید پس آنچه راکه در آن ساکن نمی‌شود، نسازید و آنچه راکه نمی‌خوردید، جمع نکنید و از خدایی که به سوی او برگزانیده می‌شود، بترسید.»

۱۳- اصیغ بن باته گوید: امیر المؤمنین علیه السلام به مردم فرمود: «اگر آن گونه‌ای که از پروردگاری فرمان نمی‌بری، پس روزی او را مخور و اگر آن گونه‌ای که دشمنش را دوست می‌داری، پس از مملکت او بیرون رو و اگر به قضاء و قدرش قانع نیستی، پس پروردگاری جزا طلب کن.»

۱۴- وبه همین اسناد نقل می‌کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «خداآوند به موسی فرمود: «ای موسی! سخنان مرادر چهار موضع حفظ کن: اول، مدامی

بعيوب غيرك و الثانية ما دممت لا ترى كثوري فـ قد نفدت فلا تعلم بسبب رزقك و الثالثة
ما دممت لا ترى زوال ملكي فلا ترج أحداً غيري و الرابعة ما دممت لا ترى الشيطان ميتاً
فـ لـ أنا مـ مـ كـ رـهـ». ﴿سـمـ﴾

١٥. وبهذا الاستناد عن الاشتبهـنـ نـ بـ اـ ئـةـ قالـ: قـ الـ اـ مـ يـ اـ بـ اـ مـ يـ اـ بـ اـ ئـةـ: أـ مـ اـ بـ اـ ئـهـ فـ اـ ئـهـ
الاهتمام بالدُّنْيَا غـيـرـ زـائـدـ فيـ المـؤـظـوـفـ وـ فـيـ تـقـيـيـصـ الرـاـدـ وـ الـاقـبـالـ عـلـىـ الـآخـرـةـ غـيـرـ
نـاقـصـ مـنـ الـقـدـورـ وـ فـيـ إـحـرـازـ الـعـيـادـ» وـ أـنـشـدـ: ﴿هـمـ﴾

لـنـ كـانـ فـيـ صـحـرـةـ فـيـ الـتـحـرـرـ رـاسـيـةـ
رـزـقـ لـنـفـسـ يـرـاهـاـ اللـهـ لـأـنـفـقـتـ
أـوـ كـانـ بـيـنـ طـبـاقـ الشـيـعـ مـجـمـعـهـ
لـسـهـلـ اللـهـ فـيـ المـزـقـ مـرـاقـيـهاـ
حـتـىـ يـوـافـيـ الـذـيـ فـيـ الـلـوـحـ حـطـأـهـ
إـنـ هـيـ أـتـهـ وـ إـلـأـفـهـوـ يـأـتـيـهـ». ﴿هـمـ﴾

قال مصنف هذا الكتاب: كل ما مكتنا الله عز و جل من الانتفاع به ولم يجعل لأحد
مننا منه فقد رزقناه و جعله رزقانا و كل مالم يمكتنا الله عز و جل من الانتفاع به و
جعل لغيرنا مننا منه فلم ير زقناه و لا جعله رزقانا.

١٦. حدثنا أبي رحمة الله قال: حدثنا شعبان عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن
أحمد بن سليمان قال: سأله رجل ابن الحسن عليه السلام و هو في الطواف فقال له: أخبرني عن
الجواد فقال له: «إن ل الكلام وجهنم: فإن كنت تسأل عن المخلوق فإن الجواد الذي
يؤدي ما افترض الله عز و جل عليه و التبجيل من يخل بما افترض الله عليه؛ وإن كنت
تفتن الخالق فهو الجواد إن أغطى و هو الجواد إن منع لاته إن أعطى عبداً أعطاه ما ليس له
و إن منع منع ما ليس له». ﴿سـمـ﴾

١٧. حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبد الله
الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: حدثني جدي يحيى بن
الحسن قال: حدثنا يعقوب بن زياد قال: حدثني ابن أبي عمير و عبد الله بن المغيرة عن
أبي حفص الأغشى عن أبي حمزة عن علي بن الحسين عليه السلام قال: حرجت حتى انتهيت إلى
هذا الحال فإذا تكلمت عنه فإذ أرجل عليه ثواب أن يضطر في وجهي ثم قال لي: يا
علي بن الحسين ما لي أراك تكتيأ خزيناً على الدُّنْيَا حزناً؟ فـ رـزـقـ اللـهـ حـاضـرـ لـلـبـرـ وـ

که نبینی گناهات آمرزیده می‌شود، به عبیهای دیگران مشغول مشو. دوم، مادامی که تو بینی که گنجهای من، تمام و نابود شده، پس به سبب روزیت اندوه‌گین مباش. سوم، مادامی که توزوال و برطرف شدن ملک و پادشاهی مرا بینی به کسی غیر از من امیدوار مباش. چهارم، مادامی که تو شیطان را مرده نبینی، از مکرش ایمن مباش.

۱۵- اصیغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پس به راستی که هفت داشتن به دنیا و غم خوردن به جهت آن، آنچه را مفتر شده، نمی‌افزاید و در آن، تضییع زاد و توشه است و روآوردن به جهان آخرت در آنچه تعیین و مقدار شده، کم نمی‌کند و آن را ناقص نمی‌کند و در آن، استوار کردن و در حرز آوردن معاد (روز قیامت) است و حضرت این اشعار را خواند:

اگر در سنگی در دریای ثابت استوار، سخت و گرد که اطراف آن هموار است روزی فردی، باشد، و خدا آن را برای او قرار داده باشد، خداوند آن را بشکافد و آن روزی را از آن سنگ بپرون آورد و همه را به او برساند، یا آن که آن روزی در طبقات آسمان‌های هفتگانه باشد، خدا بالا رفتن به درجات آن را برای بندۀ آسان سازد، تا آن که روزی را که در لوح محفوظ برای کسی که نوشه شده- و برای او بهره‌ای است- به طور کامل برسد اگر او بیابد و گرنه روزی او خواهد آمد.

نویسنده این کتاب می‌گوید: هر چه خداوند بهره‌برداری از آن رادر مکنت و دسترس ما قرار دهد، و برای کسی منع از آن را برای ماقرار ندهد، در واقع آن را به ما روزی کرده و آن را برای ما روزی قرار داده و هر چه خداوند بهره‌برداری را در دسترس ما قرار ندهد و منع آن را از ما برای غیر ماقرار دهد آن را به ما روزی نکرده و برای ما روزی نکرده است.

۱۶- احمد بن سلیمان گوید: مردی از اباالحسن (امام کاظم) علیه السلام در حالی که آن حضرت در طوف بود، عرض کرد: «مرا از معنای جواد آگاه فرمای!» حضرت فرمود: «سخن تو، دور و دارد: پس اگر از مخلوق می‌پرسی، جواد کسی است که آنچه را خداوند بر او واجب کرده، بجا آورد و بخیل کسی است که به آنچه خدا بر او واجب کرده، بخیل ورزد و اگر منظور تو خالق است، اوچه عطاء کند، یا منع نماید جواد است، زیرا اگر او به بندۀ‌ای عطا کند در واقع چیزی را به او عطا کرده که برای آن بندۀ نبود، و اگر چیزی را منع کند در واقع چیزی را که برای او نیست، منع کرده است.»

۱۷- ابو حمزه گوید: امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: بپرون آدم و کنار این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم، ناگاه دیدم مردی که دولباس سفید پوشیده به من نگاه می‌کند. بعد به من گفت: «ای علی بن الحسین! چرا تو را افسرده و غمگین می‌بینم؟ آیا اندوه تو برای دنیا است؟ اگر چنین است اندوه مخور که

الفاجر فقلت: ما على هذا أخزن وإنه لكتما تقول قال: أفعل الآخرة حزنك؟ فهو وغد صادق يحكم فيه ملك قاهر قلت: ما على هذا أخزن وإنه لكتما تقول قال: فعل ما حزنك؟ فقلت: أنا آتاك من فتنة ابن الزبير فضحك ثم قال: يا علي بن الحسين هل رأيتك أحدا خاف الله تعالى فلم يتجه؟ قلت لا قال: يا علي بن الحسين هل رأيتك أحدا سأل الله عز وجل فلم ينفعه؟ قلت لا» قال عليه السلام: «لم نظرت فإذا ليس قدامي أحد».

١٨. حديثنا الحسين بن أحمدين إدريس رحمة الله قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أحمد بن محمدبن عيسى عن عبد الرحمن بن أبي نجاشان عن المفضل بن صالح عن خابر بن زييد الجعفري عن أبي جعفر محمدبن علي الباقر عليهما السلام قال: «إن موسى بن عمران قال: يا رب رضيتك بما قصيتك ثمكنت الكبير وتبني الصغير فقال الله جل جلاله: يا موسى أما ترضاني لهم رازقا وكفلا؟ قال: بنى يارب فنعم الوكيل أنت ونعم الكفيل».

١٩. حديثنا حمزة بن محمدبن أحمدين جعفر بن محمدبن زيد بن علي بن الحسين على بن أبي طالب عليهما السلام وأحمدبن الحسن القطان ومحمدبن إبراهيم بن أحمدر المعاذى قالوا: حديثنا أحمدين محمدبن سعيد الهمذانى مؤلى بيبي هاشم قال: حدثنا يحيى بن إسحاق عليل الجرجيري قراءة قال: حدثنا الحسين بن إسحاق عليل قال حدثنا عمر وبن جمیع عن جعفر بن محمد قال حدثني أبي عن أبيه عن جده عليه السلام قال: دخل الحسين بن على عليه السلام على معاوية فقال له: ما حملت أباك على أن قتل أهل البصرة ثم ذار عشيتا في طرفهم في ثؤپين؟ فقال عليه السلام: حمله على ذلك علمه أن ما أصابه لم يكن ليخطئه وأن ما أخطأه لم يكن ليصيبه قال صدقت» قال: «وَقَيْلَ لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِمَا ارْزَادَ قِتَالَ الْخَوَارِجِ لَوْ احْتَرَزْتَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَيُّ يَوْمٍ مِنَ الْمَوْتِ أَفْرَ

يَوْمٌ مَا قَدَرَ لَا أَخْسِرَ الرُّدْنِ

وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يُغْنِ السَّدَرُ

٢٠. حديثنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمدا الصبهانى قال: حدثنا مكي بن أحمد بن سعدونه البرداعى قال: آخرنا أبو منصور محمدبن القاسم بن عبد الرحمن العشكري قال: حدثنا محمدبن أشرس قال: حدثنا إبراهيم بن نصر قال: حدثنا وهب بن وهب هشام أبو البختري قال: حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليه السلام عن

روزی خدا برای نیکوکار و نابکار حاضر و آمده است. «گفتم: انه، بر این غم نمی خورم، به راستی همان گونه است که تو می گویی. «گفت: آیا اندوه تو برای آخرت است؟ اگر به جهت آن است ضرورتی ندارد، چرا که آن وعده‌ای است راست که پادشاه قاهر و صاحب غلبه به آن حکم می فرماید. «گفتم: ببر این غم نمی خوردم، به راستی همان است که تو می گویی. «گفت: اپس اندوه تو برای چیست؟ «گفتم: امن از فتنه پسر زیبر می ترسم. «آن مرد خندید و گفت: «ای علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای که از خداوند بترسد و خدا او را نرهاند؟ «گفتم: انه. «گفت: «ای علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای از خداوند درخواست کند و خدابه او عطا نکند؟ «گفتم: انه. «حضرت فرمود: بعد از آن نگاه کردم دیدم که هیچ کس در پیش روی من نیست.

۱۸- جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام گفت: «ای پروردگار من! به آنجه قضا و حکم فرموده‌ای، راضی و خشنودم، بزرگ رامی میرانی و کوچک را باقی می گذاری. «خداوند فرمود: «ای موسی! آیا راضی نیستی که من روزی دهنده و کفیل و پاینده آنها باشم؟ موسی علیه السلام عرض کرد: «آری، «ای پروردگار من! اراضیم، پس تو خوب و کیل و نیکوکفیلی هستی.»

۱۹- عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام^(۱) نزد معاویه رفت. معاویه به آن حضرت گفت: «چه چیز پدرت را وادر بر کشناه اهل بصره کرد. بعد از آن شبانگاه در راهها و کوچه‌های آنان با دولباس (پیراهن و زیر جامه بی آن که ساح جنگی بالا بواشد) می گشت؟ «حضرت علیه السلام فرمود: «علمش به این که، آنجه به او رسید آن گونه نبود که از او درگذرد و به این که آنجه از او درگذشت آن گونه نبود که به او برسد. «معاویه گفت: «راست گفتی.»

و فرمود: به امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که تصمیم گرفت به قتل خوارج نهروان حرکت کند. گفته شد: «ای امیر المؤمنین! اکاش پرهیز می کردي؟» آن حضرت فرمود: «در کدام یک از دور روز خوبیش از مرگ بگریز! آیا روزی که مقدار شده، یا روزی که مقدار شده است؟ روزی که مقدار نشده، از هلاکت نمی ترسم و چون مقدار شده پرهیز فایده ندارد.»

۲۰- ابوالبختری و هب بن وهب بن هشام گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیه السلام به نقل از پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «ای علی! همانا یقین آن است که هیچ کس را بر خشم خدا

۱- در برخی از نسخه‌ها آمده: حسن بن علی علیه السلام.

النبي ﷺ قال: «يا عليٌ إنَّ الْيَقِينَ أَنْ لَا تُزَمِّنِي أَحَدًا عَلَى سَخْطِ اللَّهِ وَلَا تَخْتَدِنِي أَحَدًا عَلَى مَا أَتَاهُ اللَّهُ وَلَا تَدْعُنِي أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ فَإِنَّ الرَّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ حَرِيصٌ وَلَا يَضْرِفُهُ كُرْهَةٌ كَارِهٌ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِحِكْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالْفَرَحَ فِي الْيَقِينِ وَالرُّضَا وَجَعَلَ الْهَمَ وَالْحَزْنَ فِي الشُّكُّ وَالشَّحْطَةِ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالٌ أَغْزَدُ مِنَ النَّقْلِ وَلَا وَحْدَةٌ أَوْحَشُ مِنَ الْمُجْبِ وَلَا مُظَاهَرَةٌ أَوْقَعَتُ مِنَ الْمُشَاهَرَةِ وَلَا عَقْلٌ كَالثَّدَبِرِ وَلَا وَرْعٌ كَالْكُفَّ عنِ الْمُخَارِمِ وَلَا حَسْبٌ كَحْسُنِ الْخُلُقِ وَلَا عِيَادَةٌ كَالْتَّفَكُرِ وَآفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ وَآفَةُ الْعِلْمِ الشَّيْءُ وَآفَةُ الْبَيَادَةِ الْفَتْرَةُ وَآفَةُ الظَّرِيفِ الْصَّالِفُ وَآفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبَغْيُ وَآفَةُ السَّمَاحَةِ الْمَنُ وَآفَةُ الْجَمَالِ الْخَيْلَاءُ وَآفَةُ الْحَسْبِ الْفَحْرُ». ﴿كُلُّ مُحْسِنٍ يُرَأَى﴾

٢١. حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَنِ إِذْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي حَمْدَةَ بْنَ أَبِي الصَّفَيْبَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادَ الْأَزْدِيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبْنَانَ الْأَخْمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: إِنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَّيَ أَنْتَ وَأَمِي عَظِيمَةٌ فَقَالَ مُهَاجِلاً: «إِنْ كَانَ اللَّهُ بِتَارِكٍ وَتَعَالَى قَدْ تَكَبَّلَ بِالرَّزْقِ فَاهْتَمِمْكَ لِمَا ذَادَ وَإِنْ كَانَ الرَّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًا فَالْجُمْعُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًا فَالْبَخْلُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الْمُفْوَهَةُ بْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْأَنَارَ فَالْمُعْصِيَةُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقًا فَالْفَرَجُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الْعَرْضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًا فَالْمُكَرَّرُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ غَدُوًا فَالْغُفْلَةُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الْمُنْتَرُ عَلَى الْصَّرَاطِ حَقًا فَالْمُجْبُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ يَقْضَاهُ وَقَدِيرًا فَالْحُزْنُ لِمَا ذَادَ! وَإِنْ كَانَ الدُّنْيَا فَانِيَةً فَالْطَّمَائِنَةُ إِلَيْهَا لِمَا ذَادَ!».

٢٢. حَدَّثَنَا أَبُو مُنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِنْزَاهِيمَ بْنَ تَكْرِيْهُورِيِّ بِسِيَاسَبُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِنْزَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الْحُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادَ الْفَقِيهِ الْحُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَيْنَارِيُّ الشَّيْئَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُهَاجِلاً قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْرُ الْمَقَادِيرِ وَدَبَرُ الْثَّدَابِرِ قَبْلَ أَنْ يَحْكُمَ أَدْمَ بِالْفَنِّ عَامَ». ﴿كُلُّ مُحْسِنٍ يُرَأَى﴾

٢٣. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَشْنَائِيُّ الرَّازِيُّ الْعَنْدُلُ بِيَنْجَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرُونَهُ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ

خشندونکنی و کسی را برآنچه خدابه توانده ستایش نکنی، وهیج فردی را برآنچه خدابه تواندade، مذمت نکنی. زیرا که روزی را حرص صاحب حرص نمی‌کشد و کراحت صاحب کراحتی، آن را عوض نمی‌کند. پس به راستی که خداوند به حکمت و فضل خود راحت و فرح را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داده است. به راستی که هیچ فقری سخت‌تر از ندادانی وهیج مالی نافع‌تر از عقل وهیج نهایی و حشتناک‌تر از عجب وهیج پشتیبانی محکم‌تر و معتمد‌تر از مشاورت وهیج عقلی چون تدبیر و عاقبت اندیشه وهیج پارسایی چون بازیستادن از محارم (خدا) وهیج حسی چون خوش خلقی وهیج عبادتی چون تفکر و اندیشه نیست و آفت سخن دروغ، آفت علم فراموشی، آفت عبادت سستی، آفت ظرفی زیرکی، آفت شجاعت و دلبری ستم کردن (وازحد درگذشتن)، آفت بخشش و سخاوت منت‌گذاشتن، آفت جمال و زیبایی تکبر کردن و آفت حسب، فخر فروشی است.

۲۱- ابان احمر گوید: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! مرا با موعظه‌ای پنده! علیه السلام حضرت علیه السلام فرمود: «اگر خداوند روزی را منکفل شده، اهتمام تو برای چیست؟ و اگر روزی قسمت شده حرص برای چیست؟ [و اگر حسابرسی حق است، جمع کردن اموال برای چیست؟ و اگر آنچه انفاق شود نزد خدا باقی می‌ماند، حق است، پس بخل و وزیدن برای چیست؟ و اگر عقوبات و مجازات از جانب آتش است، معصیت برای چیست؟ و اگر مرگ حق است، پس فرح و شادمانی برای چیست؟] و اگر عرض (اعمال) بر خداوند حق است، پس مکر برای چیست؟ و اگر شیطان دشمن است، پس غفلت و بی‌خبری برای چیست؟ و اگر هر چیزی به قضاء و قدر است، پس آندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است، اطمینان و آرامش به آن برای چیست؟»

۲۲- احمد بن عبدالله جویباری شبیانی، از امام رضا علیه السلام از پدرانش از پدرانش از علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: رسول خدا علیه السلام فرمود: «اخداوند دو هزار سال پیش از آفرینش آدم، تقدیرات را مقدار و اندازه فرمود و تدبیرها را تدبیر کرد».

۲۳- علی بن مهروریه قزوینی گوید: امام رضا، از پدرش، از پدرانش از امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام برای مانع نقل نمود که حضرت فرمود: یکی از یهودی‌ها به حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام عرض

بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه قال: «إن يهوديًا سأله علي بن أبي طالب صلوات الله عليه فقال: أخبرني عما ليس في الله وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله» فقال صلوات الله عليه: أما ما لا يعلمه الله عز وجل فذلك قولكم يا معشر اليهود وإن عزيز ابن الله و الله لا يتلهم له ولدًا وأما قولك: ما ليس لله فالليس لله شريك وقولك ما ليس عند الله فليس عند الله ظلم للعباد» فقال اليهودي: أنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله».

٤٢٤ حديثنا محمد بن إبراهيم بن يوسف النبي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمذاني مؤذن بيبي هاشم قال: أخبرني الحارث بن أبيأسامة قراءة عن المدائني عن عوانة بن الحكم وعبد الله بن العباس بن سهل الساعدي و أبي بكر الحراشاني مؤذن بيبي هاشم عن الحارث بن خصيرة عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه وغيره: أن الناس أتوا الحسن بن علي بعذ وفاة على صلوات الله عليه ليتألموا صلوات الله عليه فقل: «الحمد لله على ما قضى من أمره حصل من فضل وعزم من أمر وجل من عافية حمدا يتسم به علينا نعمه ونشتوجب به رضوانه إن الدنيا دار بلاء وفتنه وكُل ما فيها إلى زوال وفذهبنا الله عنها كيما نتعذّر فقدم إلينا بالوعيد كي لا يكون لنا حجّة بعد الانذار: فازهدوا فيما يفتنوا وارغبوا فيما ينفع وخلفوا الله في السر والعلنية إن عليها في المحنات والمحنات والمبغث عاش يقدّر وما يأجل وإن أباكم على أن تساملوا من سالفت وتحاربوا من حارث قبليه على ذلك».

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب: أجل موت الإنسان هو وقت موته وأجل حياته هو وقت حياته وذلك معنى قول الله عز وجل: (فإذا جاء أجلهم لا يشترون ساغة ولا يستقدمون)^(١) وإن مات الإنسان حتف أنه على فراشه أو قتل فإن أجل موته هو وقت موته وقد يجوز أن يكون المقتول لو لم يقتل لمات من ساعته وقد يجوز أن يكون لو لم يقتل لبعي وعلم ذلك معيب عنا وقد قال الله عز وجل: (قلْ لَوْ كُشِّمْ فِي بُوْتَكُمْ لَبَرَّ الَّذِينَ كُتِّبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)^(٢) وقال عز وجل: (قلْ لَنْ يَنْفَعُكُمُ الْفَزَارُ إِنْ فَرَزْتُمْ مِنَ الْمُؤْتَدِ أوْ الْقَتْلِ)^(٣) ولو قتل جماعة في وقت لجأوا

کرد: «مرا از آنچه برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمی‌داند، آگاه کن».
 علی علیه السلام فرمود: «اما آنچه خدا آن را نمی‌داند، همان سخن شما-ای گروه یهود- است که عزیر، پسر
 خدا است. خدا فرزندی برای خود نمی‌داند (چراکه فرزندی برای او نیست، تابداند) و اتفاقول توکه
 آنچه برای خدا نیست، پس برای خدا شریکی نیست و اما آنچه نزد خدا نیست، پس نزد خدا استمی بر
 بندگان نیست». یهودی گفت: «من شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و این که محمد،
 فرستاده خدا است».

۲۴- جنبد و غیر او می‌گویند: مردم بعد از وفات علی علیه السلام به خدمت امام حسن علیه السلام رسیدند تا با آن
 حضرت بیعت کنند. حضرت فرمود: «حمد و سپاس از آن خدای است بر آنچه از امری قضا فرمود، از
 فضل، مخصوص ساخت، از امر تعیین داد و از عافیت (خوبیش) پوشانید؛ سپاسی که به آن نعمتش را بر
 ما تمام می‌کند و به وسیله آن شایسته خشنودیش می‌شویم. به راستی که دنیا خانه زحمت و آزمایش
 است و هر چه در آن است به سوی نیستی می‌رود و خداوند ما را از آن خبر داده است تاماً پندگیریم
 و وعید و تهدید خود را از پیش برای ما فرستاده است، تا آن که بعد از بیم دادن برای ما حجتی نباشد.
 پس در آنچه نایبود می‌شود، بی‌رغبت باشید و در آنچه می‌ماند راغب شوید و در نهان و آشکار از خدا
 بترسید. به راستی که علی علیه السلام در دوران زندگی، مرگ و برانگیختن به قدر زیست و به اجل مرد و من با
 شما بیعت می‌کنم که با هر که من آشتنی کنم آشتنی کنید، با هر که من در مقام جنگم، در جنگ باشید.
 پس با آن حضرت براین امر بیعت کردند».

محمد بن علی بن حسین بابویه قمی نویسنده این کتاب می‌گوید: «اجل و زمان مرگ انسان، همان
 وقت مردن اوست و اجل و زمان زندگی او، همان وقت زندگیش، و این است معنای گفتار خداوند: «آنگاه
 که اجل وقت آنان فرارسد و به سر آید، نه ساعتی از آن اجل به تأخیر می‌افتد و نه از آن اجل پیشی
 گیرنده، و اگر انسان به مرگ خود بفراش و در رختخواب بمیرد، یا کشته شود در واقع اجل و مرگش همان
 وقت مردن اوست و گاهی رواست که کشته اگر کشته نمی‌شد در همان ساعت می‌مرد و گاهی می‌شود که
 اگر کشته نمی‌شد باقی می‌ماند و علم این، از ما پنهان شده و خداوند فرموده است: (بگو! ای محمد!) که
 اگر (این منافقان) در خانه‌ای خود بودند و به جنگ برنمی‌آمدند! کسانی که کشته شدن به آنان (در
 لوح محفوظ) نوشته شده مرگ به سراغ خوابگاههای آنان (که مراد از آن محل کشته شدن آنهاست)
 می‌آمد».

يقال: إن جميعهم ماتوا بآجالهم وإنهم لو لم يقتلو الماتوا من ساعتهم كما كان يجوز أن يقع الوباء في جميعهم فيمتهم في ساعة واحدة وكان لا يجوز أن يقال: إنهم ماتوا بغير آجالهم وفي الجملة إن أجل الإنسان هو الوقت الذي علم الله عز وجل أنه يموت فيه أو يقتل وقول الحسن عليه السلام في أبيه عليه السلام: «إنه عاش بقدر ومات بأجل» تصدق لما قلناه في هذا الباب والله الموفق للصواب به.

٢٥. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَابِ السِّجْرِيُّ بْنِ سَابُورَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو نَصِيرٍ مَّصْوُرِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّحَافِ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَلَا تَخْرُسْكَ قَالَ: «خَرَسْ كُلُّ أَمْرِيْ أَجْلُهُ».

٢٦. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَابِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَصْوُرِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِشْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِيكُ بْنُ أَبِي إِشْحَاقٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: كَتَمْتُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ بِصَفِيفٍ لِنَلَادِ الصَّفَانِ يَنْظُرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى صَاحِبِهِ حَتَّى جَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَتَرَكَنَا عَلَى فَنَائِهِ قَالَ لَهُ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ: أَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ أَمَا حَفَّتْ شَيْئِنَا قَالَ: «وَأَيْ شَيْءٍ أَخَافُ؟ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدِ الْأَوْمَعَةِ مَلْكًا نَمُوكَلَانِ بِهِ أَنْ يَقْعُ فِي بَثْرٍ أَوْ تَضَرُّ بِهِ دَابَّةً أَوْ يَتَرَدُّدُ مِنْ جَبَلٍ حَتَّى يَأْتِيهِ الْقَدْرُ فَإِذَا أَتَى الْقَدْرَ خَلَوَا بَيْتَهُ وَبَيْتُهُ».

٢٧. حَدَّثَنَا أَبُو نَصِيرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شَمِيمِ السُّرْخِيِّ سَرْخَسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لَيْبِدٍ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ الشَّامِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدِ الْجَوَهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسُ بْنُ عَيَاضٍ عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ غَبَرْوَنِ شَعِيبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وسلم: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ كُمْ حَتَّى يَوْمَنَ بِالْقَدْرِ حَيْرَهُ وَشَرُّهُ وَحُلُوهُ وَمُرُّهُ».

٢٨. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدُّعَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدِ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمَيِّ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ

و فرموده: «هرگز گریختن از مرگ یا کشته شدن اگر بگریزید به نفع شما خواهد بود، و اگر گروهی در یک وقت کشته شوند، رواست که گفته شود: همه آنها به اجل‌های خود مردند و اگر آنان کشته نشده بودند، همان ساعتی می‌مردند. چنان‌که جایز بود که وبا همه آنها را فراگیرد و آنان را در یک ساعت بمیراند و جایز بود که گفته شود: آنان به غیر اجل‌های خود مردند».

خلاصه، اجل انسان، همان وقتی است که خداوند دانسته که او در آن وقت می‌میرد، یا کشته می‌شود و قول امام حسن عسکری در مورد پدرس-صلوات‌الله‌علیه- که فرمود: «او به قدر زیست و به اجل مرد» تصدیق سخنی است که ما آن را در این بخش گفتیم و خداوند به من خوبی توفیق دهنده، برای صواب است.

۲۵- یحیی بن ابی کثیر گوید: به امیرالمؤمنین عرض شد: «آیا نمی‌خواهید که از شما نگهبانی کنیم؟» فرمود: «نگهبان هر شخصی، اجل اوست».

۲۶- سعید بن وهب گوید: شبی در جنگ صفين با سعید بن قيس بودیم صد دلوشکر به گونه‌ای بودند که هر یک به سوی صد مقابل خوبی نظر می‌کرد، تا آن که امیرالمؤمنین علیه آمد و مادر رکابش فرود آمدیم. سعید بن قيس به حضرت عرض کرد: «ای امیرالمؤمنان! آیا در چنین ساعتی از چیزی نترسیدی؟» فرمود: «از چه چیز بترسم؟ به راستی که هیچ فردی نیست مگر آنکه همراه او در فرشته است که بر او گماشته‌اند که نگذارند او در چاهی فرود آید، یا جنبده‌ای به او گزند رساند، یا لزکوهی بیفتند تا این که قدر به سراغ او بیاید و چون قدر آمد بین او و قدر را ره‌اکنند».

۲۷- شعیب از پدرس نقل می‌کند و می‌گوید: رسول خدا علیه السلام فرمود: «ایمان هیچ کدام از شما (کامل) خواهد بود تا این که به قدر-به خیر و خوب آن و شر و بد آن، شیرین آن و تلخ آن- ایمان بیاورد».

۲۸- علی بن جعفر کوفی گوید: از آقایم حضرت علی بن محمد علی شنیدم که از پدرس محمد بن علی، از پدرس علی بن موسی الرضا، از پدرس موسی بن جعفر، از پدرس جعفر بن محمد، از پدرس محمد بن علی، از پدرس علی بن الحسین، از پدرس حسین بن علی علی و اسماعیل بن ابی زیاد

عليَّ عن أبيه عليِّ بن الحُسْنِينِ عن أبيه الحُسْنِينِ بن عليٍّ طلاقاً وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بنُ عَمِيرَ الْحَافِظُ
الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ إِشْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَرْشَيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ زَيْدِ الشَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ
مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلَيٍّ طلاقاً وَ اللَّفْظُ لِعَلِيِّ بْنِ أَخْمَدِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ فَقَالَ:
أَخْبَرْنَا عَنْ حُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَبْقَضَاهُ مِنَ الْهُدَى وَ قَدْرٍ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ:
«أَجَلُّ يَا شَيْخُ فَوْلَهُ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادِيَ أَبْقَضَاهُ مِنَ الْهُدَى وَ قَدْرٍ» فَقَالَ:
الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَّا يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: «مَهْلًا يَا شَيْخُ لَعْلَكَ تَطَئُنُ قَضَاءَ
حَشْمًا وَ قَدْرًا لَا زَمَانَ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ الرَّجْرُ وَ
لَسْقَطَ مَعْنَى الْوَعِيدِ وَ الْوَعْدِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مُسِيءٍ لَا ثِيمَةً وَ لَا لِمُخْسِنٍ مَحْمِدَةً وَ لَكَانَ
الْمُخْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِيةِ مِنَ الْمُذَنبِ وَ الْمُذَنبُ أَوْلَى بِالْأَخْسَانِ مِنَ الْمُخْسِنِ تِلْكَ مَقَالَةٌ
عَبْدَةُ الْأَوْنَانِ وَ حُصَمَاءُ الرَّحْمَنِ وَ قَدْرِيَّةُ هَذِهِ الْأَمَّةِ وَ مَجْوِسِهَا: يَا شَيْخُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
كَلْفُ تَعْبِيرًا وَ نَهَى تَحْذِيرًا وَ أَغْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يَعْصِ مَفْلُوبًا وَ لَمْ يُطِعْ مُكْرِهًا
وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا يَنْهَمُ مَا بِاطِلًا ذَلِكَ ظُلْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوْيَلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنَ النَّارِ». قَالَ: فَهَهُ الشَّيْخُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعِتِهِ يَوْمَ النَّجَاهَةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غَفَرَانًا
أَوْ صَحَّتْ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَسِبًا جَرَاكَ رَبِّكَ عَنَّا فِيهِ أَحْسَانًا
فَلَيْسَ مَعْذِرَةً فِي فَعْلِ فَاجْحَشَةٍ قَدْ كُنْتَ رَاكِبَهَا فَسَقَا وَ عَصَيَا
لَا وَ لَا قَائِلًا نَاهِيَهُ أَوْ قَمَةً فِيهَا عَبَدْتُ إِذَا يَا قَوْمَ شَيْطَانًا
وَ لَا أَخْبَرُ وَ لَا شَاءَ الْفُسُوقَ وَ لَا قَتْلُ الْوَلِيِّ لَهُ ظُلْمًا وَ عَذَوَانًا
أَنْسَى يُحِبُّ وَ قَدْ صَحَّتْ عَرِيمَةً ذُو الْعَرْشِ أَعْلَمَ ذَلِكَ اللَّهُ إِغْلَانًا
قال مصنف هذا الكتاب: لم يذكر محمد بن عمر الحافظ في آخر هذا الحديث إلا بيتين
من هذا الشعر من قوله.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحُسْنِينِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ إِشْحَاقِ الْفَارَسِيِّ الْعَزَّازِيِّ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْجَ السُّوَيْدِيِّ بِحُجُّ جَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عِنْدَهُ الْعَزِيزُ

سکونی از امام صادق ع از پدرش امام باقر ع از پدرش، از جد بزرگوارش از علی ع. که عبارت حدیث به نقل علی بن احمد است - نقل می‌کند: مردی از اهالی عراق خدمت امیرالمؤمنین ع آمد و عرض کرد: «ما را از رفتنمان به سوی اهل شام و جنگ با آنان آگاه فرما، آیا به قضا و قدر خدا بود؟» امیرالمؤمنین ع فرمود: «آری ای شیخ! به خدا سوگند! که شما بر تلی بالازرفتید و به درون رودخانه‌ای فروند نیامدید، مگر به قضا و قدری از جانب خدا». آن شیخ عرض کرد: «با امیرالمؤمنین! مشقت خود را در نزد خدا محاسبه می‌کنم»، حضرت فرمود: «ای شیخ! ارام باش اشاید گمان داری که آن قضا و قدر، قضای حتمی و قدر لازمی است (که خواهی نخواهی باید انجام دهی) اگر این گونه باشد، البته ثواب و عقاب وامر ونهی و زجر باطل خواهد بود، و وعده و وعید ساقط خواهد شد و برای هیچ گناهکار سرزنشی و هیچ نیکوکاری ستایشی نخواهد شد و البته نیکوکار به سرزنش از گناهکار و گناهکار به احسان از نیکوکار سزاوارتر خواهد بود و این گفتار بتپستان و دشمنان خداوند مهربان و گروه قدریه این امت و مجوس آنان است. ای شیخ! به راستی که خداوند از روی تخبر مکلف کرده و از راه تحذیر نهی نموده و بر عمل اندک، ثواب بسیاری عطا فرموده است و کسی که او را نافرمانی کرده مغلوبش نساخته و کسی که ازو فرمان برداری نموده او را بر آن مجبور و مکروه نساخته و آسمانها و زمین و آنجه را که در بین اینها است باطل نیافریده است (که غرضی بر آن مترب نشود و حکمت و مصلحتی در آن نباشد)، که این پندارکسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کسانی که کفر ورزند از آتش جهنم».

راوی می‌گوید: آن گاه آن شیخ برخاست و در حالی که می‌گفت: «تو بی آن پیشوایی که به واسطه فرمان برداریش در روز رهایی از خداوند بخشاینده امیدوار آمرزشیم. تو از دین ما، آنجه را که مشتبه و پوشیده بود آشکار ساختی، پروردگارت به تو از جانب مانیکی و پاداش دهد. پس بهانه‌ای در کار رشت و نافرمانی که من بر آن سوار و مرتكب آن بودم، نیست.

نه، نه و نمی‌گوییم که نهی کننده‌اش اورادر آن کار رشت افکنده که در این صورت - ای قوم! - شیطان را پرستیده‌ام. واو سرکشی را دوست نداشته و فسقها را نخواسته و کشنن دوست را از روی ستم و از سرکشی نخواسته است. از کجا دوست می‌دارد؟ و حال آن که رأیش درست شده که خداوند صاحب عرش این را به صورت علنی آشکار کرده است.

نویسنده این کتاب گوید: محمد بن عمر حافظ پس از نقل این حدیث، فقط دو بیت از اول این اشعار را نقل کرده است.

و این حدیث از طریق عبدالله بن نجیح از امام صادق ع از پدر بزرگوارش از جدش ع نیز نقل شده است.

بن إِسْحَاقَ بْنِ حَفْرِيْبِنْ قَالَ: حَدَّثَنِي عَنْ مُحَمَّدِ الْوَهَابِ بْنِ عِيسَى الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا
الْحَسْنَ بْنُ عَلَيْ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلْوَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَنْ بَنِ نَجِيْعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْمَلِكِ وَحَدَّثَنَا بَعْدَهُ الْحَدِيثُ أَيْضًا أَخْمَدُ بْنُ الْحَسْنِ
الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسْنَ بْنُ عَلَيْ السُّكْرَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَا الْجَوَهْرِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا الْعَبَاسُ بْنُ تَكَارِ الصَّبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَكْرُبُ الْهَذَيْلِيُّ عَنْ عَكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَيَّاْسٍ قَالَ:
لَمَّا أَنْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ مِنْ صَفِّيْنَ قَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ مِنْ شَهَدَ مَعَهُ الْوَاقِعَةَ فَقَالَ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا هَذَا أَيْضًا مِنْ اللَّهِ وَقَدْرٍ؟ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سَوَاء
إِلَّا أَنَّهُ زَادَ فِيهِ: قَالَ الشَّيْخُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا الْقَضَاءُ وَالْقَدْرُ اللَّذَانِ سَاقَانَا وَمَا هَبَطَا
وَادِيَا وَلَا غَلَوْنَا ثَلْمَةً أَبَهْمَا؟ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ: «الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَالْحُكْمُ» ثُمَّ تَلا
هَذِهِ الْآيَةُ: (وَقُضِيَ رِبُّكَ لَا تَغْبُلُوا إِلَيْاهُ وَبِالْوَالِدِينِ إِخْسَانًا) ^(١) أَيْ أَمْرَ رَبِّكَ أَلَا
تَغْبُلُوا إِلَيْاهُ وَبِالْوَالِدِينِ إِخْسَانًا.

٢٩. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَجِيمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
أَبِي عَنْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ السَّجْعَيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ
الْتَّوْقِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ الْمَلِكِ قَالَ: سَأَلَهُ عَنِ الرُّقْبِ أَتَدْفَعُ مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا؟
فَقَالَ: «هَيْنَ مِنَ الْقَدْرِ» وَقَالَ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ: «إِنَّ الْقَدْرَيْةَ مَجُومُونَ هَذِهِ الْأَمْمَةُ وَهُمُ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ
يَصْفُوا اللَّهَ بِعَذَابِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِهِ وَفِيهِمْ نَزَّلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (يَوْمَ يُسَحَّبُونَ فِي النَّارِ
عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ) إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقُنَا بِقَدْرِ».

٣٠. حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارَسِيِّ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي
أَبُو سَعِيدِ الْأَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رُمِيْجَ التَّشْوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى التَّمِيميُّ
بِالْبَصْرَةِ وَأَخْمَدُ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَعْلُونَ بْنِ أَسَدِ الْعَسْمَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَا الْغَلَابِيُّ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنِ عِيسَى بْنِ رَزِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحَسْنِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَالِكِ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنَّا كُلُّ
شَيْءٍ خَلْقُنَا بِقَدْرِ) فَقَالَ: «يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقُنَا لِأَهْلِ النَّارِ بِقَدْرِ
أَعْمَالِهِمْ».

همجنبین از طریق ابن عباس که گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین بر می‌گشت، پیر مردی از آنها که در آن جنگ با حضرت حاضر بودند، برخاست و عرض کرد: «با امیرالمؤمنین! ما را آگاه کن که آیا این رفتن مابه قضایی از خدا و قدر او بود؟» و حدیث را همانند آن نقل کرده است، مگر آن که افزوده که آن شیخ عرض کرد: «با امیرالمؤمنین! هرگاه این گونه است پس قضا و قدر همان دو چیزند که ما را راندند و ما در هیچ رودخانه‌ای را فرود نیامدیم و از هیچ تلی بالا نرفتیم مگر به قضا و قدر؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «امر و فرمان و حکم از خداست، آن گاه این آیه را خواند: و پروردگارت حکم کرد که جز اون پرسیتید و به پدر و مادر خوبیش نیکی کنید پروردگارت حکم کرد یعنی فرمان داد.»

۲۹- علی بن سالم گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد رقی (خرمهره) پرسیدم، «که از قدر چیزی را دفع می‌کنند؟» فرمود: «آنها از جمله قدرند.» حضرت علیه السلام فرمود: «همانا قدریه، مجوس این امتاند و آنان، کسانی هستند که خواستند خدا را به عدلش وصف کنند. در نتیجه او را سلطنتش ببرون بردند و این آیه در شان آنان نازل شده است: روزی که گناهکاران بر روی‌های خود به سوی آتش کشیده شوند (و در آن حال به آنان گویند): سودن دوزخ (حرارت آتش والم آن را) بچشید اکه به راستی هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.»

۳۰- عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن از پدرانش از حضرت حسن بن علی، از علی بن ابی طالب علیه السلام هم نقل می‌کند که: از حضرت در مورد گفتار خدای عزوجل که می‌فرماید: «ما هر چیزی را به اندازه‌ای آفریدیم» سوال شد. فرمود: «خداآوند می‌فرماید: به راستی که ما هر چیزی را برای اهل آتش به اندازه کارهای آنان آفریده‌ایم.»

٣١. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغَيْرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ: أَنَّهُ سَيِّلَ الصَّادِقَ الْعَلِيَّ عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ مَنْ يَكْتُبُ بِقَدْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: فَلَيُعَذِّبَ كُلُّ صَلَاةٍ صَلَاهَا خَلْفَهُ.

٣٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَجُلِهِ الْمُتَوَكِّلِ رَجْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ الْحَسَنِ السَّعْدِيُّ بْنُ أَبِي أَحْمَدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانِ عَنْ زَيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرَبِ غَنِيِّ الْأَصْنَعِ بْنِ تَبَانَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي الْقَدْرِ: أَلَا إِنَّ الْقَدْرَ سِرُّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَسِرُّ مِنْ حِزْرِ اللَّهِ مَرْفُوعٌ فِي حِجَابِ اللَّهِ مَطْوَى عَنْ خَلْقِ اللَّهِ مَخْتُومٌ بِخَاتَمِ اللَّهِ سَابِقٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ وَضَعَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَنْ عِلْمِهِ وَرَفِعَهُ فَوْقَ شَهَادَتِهِمْ وَمَبْلَغَ عَغْوَلِهِمْ لَا يَتَالُونَهُ بِحَقِيقَةِ الرَّبَّانِيَّةِ وَلَا يَقْدِرُهُ الصَّمَدَانِيَّةِ وَلَا يَعْظِمُهُ التُّورَانِيَّةِ وَلَا يَعْرِزُهُ الْوَحْدَانِيَّةِ؛ لَأَنَّهُ بَخْرُ زَاجِرِ خَالِصِ اللَّهِ تَعَالَى غُنْفَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ غَرْضُهُ مَا بَيْنَ الْمُشْرِقِ وَالْمُغْرِبِ أَشْوَدُ كُلِّ الْلَّيلِ الدَّامِسِ كَثِيرُ الْحَيَاتِ وَالْحِيَاتِ يَغْلُو مَرَّةً وَيَشْفُلُ أَخْرَى فِي قَفْرِهِ شَمْسُ تُضَيِّعُ لَا يَتَبَعِي أَنْ يَطْلِعَ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَرِدُ فَمَنْ نَطَّلَعَ إِلَيْهَا فَقَدْ ضَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَكْمِهِ وَنَازَعَهُ فِي سُلْطَانِهِ وَكَشَفَ عَنْ سِرِّهِ وَسِرِّهِ وَبَاءَ بِعَقْبَتِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِشَنَّ الْمُصَبِّرِ.

قال مصنف هذا الكتاب: نقول: إن الله تبارك وتعالى قد قفس جميع أعمال العباد وقدرها وجميع ما يكون في العالم من خير وشر والقضاء قد يكون بمعنى الإعلام كما قال الله عز وجل: (وَقَضَيْنَا إِلَيْنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ) ^(١) يريد أعلمناهم وكما قال الله عز وجل: (وَقَضَيْنَا إِلَيْنِي ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنْ دَابِرَ هُولَاءِ مَقْطُوعُ مُضِيِّعِينَ) ^(٢) يريد أخبرناه وأعلمناه فلا ينكر أن يكون الله عز وجل يقضي أعمال العباد وسائر ما يكون من خير وشر على هذا المعنى؛ لأن الله عز وجل عالم بها أجمع ويصح أن يعلمه عباده ويخبرهم عنها وقد يكون القدر أيضاً في معنى الكتاب والإخبار كما قال الله عز و

۳۱- اسماعیل بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد نماز در پشت سر کسی که قدر خداوند را تکذیب می‌کند و آن را باور ندارد سوال شد. فرمود: باید هر نمازی را که در پشت سر او انجام داده، دوباره به جا آورد.

۳۲- اصیخ بن نبانه گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قدر فرمود: «اگاه باشد! که قدر سرتی از اسرار خدا، پرده‌ای از پرده‌های خدا و حرزی از حرزهای خدا است که در حجاب خدا برداشته شده و از خلق خدا در نور دیده و پیچیده شده و به مهر خدا مهر گشته است. در علم خدا پیشی گرفته و خدا دانش آن را از بندگان برداشته (و منع کرده است) و آن را در بالای شهادتهاي آنان و مبلغ عقلهایشان بلند کرده، زیرا که آنان به حقیقت ریانی و به قدرت صمدانی و به عظمت نورانی و به عزت وحدانی به آن نخواهند رسید، زیرا آن، در بیانی است که آب از ساحلش موج می‌زند و خالص برای خداوند است. عمق و ژرفای آن بین آسمان و زمین و عرضش بین مشرق و مغرب است. همچون شب بسیار تار سیاه است. مارها و ماهیهای آن بسیار که یک بار بالا می‌آید و بار دیگر فرو می‌رود. در ته و قفر آن، آفتانی است که روشی می‌دهد که مگر خدای یگانه تنها شایسته نیست از آن مطلع شود. پس هر کس بخواهد از آن مطلع شود به حقیقت با خداوند در حکمیض ضدیت و دشمنی نموده و با او در سلطنتش منازعه کرده و از راز و پرده‌اش کشف نموده (و آنها را ظاهر ساخته) و با خشمی از خدا برگشته است و جایگاهش دوزخ است و بد بازگشتنگاهی است».

نویسنده این کتاب می‌گوید: ما می‌گوییم، به راستی که خداوند همه کردارهای بندگان را قضا نموده و آنها را با همه آنچه در جهان می‌باشد، از خوبی و بدی مقدار فرموده و قضایا کهی به معنای اعلام و آگاهی است آنسان که خداوند فرموده: «و ما به بنی اسرائیل در کتاب اعلام کردیم». مرادش این است که مابه آنان اعلام نمودیم و چنان که خداوند فرمود: «و ما به لوط این امر را فرمان دادیم که بامدادان تمام اهل این قوم بنیادشان برکنده خواهد شد». منظورش این است که به او خبر دادیم و اعلام نمودیم. پس انکار نمی‌شود که خداوند کارهای بندگان و سایر اعمال آنها را از خوبی و بدی قضا و اعلام کرده باشد، زیرا خداوند به اعمال همه آنها دانا است و صحیح است آن را، به بندگان خود اعلام فرماید و از آن خبرشان دهد و گاهی قدر نیز در معنای نوشت و خبر دادن می‌باشد، آنسان که خدا فرموده است: «مگر همسرش که از

جل: (إِلَّا أَمْرَأَتُهُ قَدَرَنَا إِنَّهَا لِمَنِ الْفَابِرِينَ) ^(١) يعني كتبنا وأخبرنا و قال العجاج:
واعلم بأن ذا الجلال قد قدر في الصحف الأولى التي كان سطر
و «قدر» معناه: كتب. وقد يكون القضاء بمعنى الحكم والإلزام قال الله عز و جل:
(وَقَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ^(٢) يريد حكم بذلك وألزمـه خلقـه
فقد يجوز أن يقال: إن الله عز و جل قد قضى من أعمال العباد على هذا المعنى ما قد
ألزمـه عبادـه و حكمـه بهـ عليهمـ وهي الفرائض دونـ غيرـهاـ و قد يجوزـ أيـضاـ أنـ يقدرـ اللهـ
أعمالـ العبادـ بأنـ يـ بينـ مـ قـ اـ دـ يـ رـ هـ وـ أحـ وـ الـ هـ منـ حـ سـ وـ فـ رـ وـ نـ اـ فـ لـةـ وـ غـ يـ رـ ذـ لـ كـ وـ
يـ فعلـ منـ الأـ دـ لـةـ عـلـىـ ذـلـكـ ماـ يـ عـرـفـ بـهـ هـذـهـ الأـ حـوـالـ لـهـذـهـ الأـ فـعـالـ فـيـكـونـ عـزـ وـ جـلـ
مـ قـ دـ رـاـ لـهـاـ فـيـ الـ حـقـيـقـةـ وـ لـيـسـ يـقـدـرـهـاـ لـيـعـرـفـ مـ قـ دـارـهـاـ وـ لـكـنـ لـيـبـيـنـ لـغـيـرـهـ مـنـ لـيـعـرـفـ
ذـلـكـ حـالـ مـاـ قـدـرـهـ بـتـقـدـيرـهـ إـيـاهـ وـ هـذـاـ أـظـهـرـ مـنـ أـنـ يـخـفـيـ وـ أـبـيـنـ مـنـ أـنـ يـحـتـاجـ إـلـىـ
الـ اـسـتـشـاهـادـ عـلـىـ

أـلـاـ تـرـىـ أـنـاـ قـدـ نـرـجـعـ إـلـىـ أـهـلـ الـ مـعـرـفـةـ بـالـصـنـاعـاتـ فـيـ تـقـدـيرـهـاـ لـنـاـ فـلـاـ يـمـنـعـهـ عـلـمـهـ
بـمـقـادـيرـهـاـ مـنـ أـنـ يـقـدـرـوـهـاـ لـنـاـ لـيـبـيـنـاـ مـقـادـيرـهـاـ وـ إـنـمـاـ أـنـكـرـنـاـ أـنـ يـكـوـنـ اللهـ عـزـ وـ جـلـ
حـكـمـ بـهـ عـلـىـ عـبـادـهـ وـ مـنـعـهـ مـنـ الـ اـنـتـصـافـ عـنـهـاـ أـوـ أـنـ يـكـوـنـ فـعـلـهـ وـ كـوـنـهـ فـأـمـاـ أـنـ يـكـوـنـ
الـ اللهـ عـزـ وـ جـلـ خـلـقـهـ خـلـقـ تـقـدـيرـ فـلـاـ نـكـرـهـ.

وـ سـمـعـتـ بـعـضـ أـهـلـ الـ عـلـمـ يـقـولـ: إـنـ الـ قـضـاءـ عـلـىـ عـشـرـ أـوـجـهـ: فـأـوـلـ وـجـهـ مـنـهـ: الـ عـلـمـ
وـ هـوـ قـوـلـ اللهـ عـزـ وـ جـلـ: (إِلـاـ حـاجـةـ فـيـ نـفـسـ يـعـقـوبـ قـضـاـهـاـ) ^(٣) يـعـنـيـ: عـلـمـهـاـ. وـ الثـانـيـ:
الـ إـعـلـامـ وـ هـوـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (وَقـضـيـنـاـ إـلـىـ تـبـيـنـ إـشـرـائـيلـ فـيـ الـكـيـابـ) وـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (وَ
قـضـيـنـاـ إـلـىـهـ ذـلـكـ الـأـمـرـ) أـيـ أـعـلـمـهـاـ. وـ الثـالـثـ: الـحـكـمـ وـ هـوـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (وَالـلـهـ يـقـضـيـ
بـالـحـقـ) أـيـ يـحـكـمـ بـالـحـقـ. وـ الـرـابـعـ: الـقـوـلـ وـ هـوـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (وَالـلـهـ يـقـضـيـ بـالـحـقـ) ^(٤)
أـيـ يـقـولـ الـحـقـ. وـ الـخـامـسـ: الـحـتـمـ وـ هـوـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (فـلـمـاـ قـضـيـنـاـ عـلـيـهـ الـمـوـتـ) ^(٥)
يـعـنـيـ حـتـمـاـ فـهـوـ الـقـضـاءـ الـحـتـمـ. وـ الـسـادـسـ: الـأـمـرـ وـ هـوـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (وَقـضـيـ رـبـكـ أـلـاـ
تـقـدـدـوـ إـلـاـ إـيـاهـ) يـعـنـيـ: أـمـرـ رـبـكـ. وـ السـابـعـ: الـخـلـقـ وـ هـوـ قـوـلـهـ عـزـ وـ جـلـ: (فـقـضـاهـنـ سـبـعـ

١. الحجر / ٢٣١. الإسراء / ٢٣.

٢. يوسف / ٦٨٧. المزمن / ٢٠١.

٣. الحجر / ٦٠١.

٤. يوسف / ٦٨٩.

٥. سبأ / ١٤١.

بازماندگان بود عذاب کردیم، یعنی: نوشتیم و خبر از عذاب دادیم.

وعجاج شاعر گوید: بدان که خداوند دلایل جلال و بزرگواری است که به حقیقت در نامه‌های نخستین و کتابهای پیشین (لوح محفوظ) نوشته است و «قدر» در این بیت به معنای نوشته می‌باشد.

و گاهی قضا به معنای حکم والزام است. خداوند می‌فرماید: «و پروردگارت حکم کرد که جز اورا نبرستید و به پدر و مادر نیکی کنید». و مرادش از آن این است که او به آن حکم فرموده و خلقش را به آن الزام نموده است و گاهی جایز است گفته شود: همانا خداوند قضا فرموده از اعمال بندگان - بنابراین معنای - آنچه را که بندگانش را به آن الزام نموده و به آن حکم کرده است، همان واجبات است نه غیر آنها. و نیز جایز است که خدا اعمال بندگان را تقدیر کند به این صورت که مقادیر و احوال آنها را از حسن، قبح، وجوب و استحباب و غیر اینها - بیان فرماید و حجتها بیارود تا روشن کند که این حالات به این افعال اختصاص دارد. پس در حقیقت خداوند تقدیر کننده آنهاست و اوان گونه نیست که آنها را تقدیر می‌کند تا مقدار آنها را بشناسد و بداند، بلکه برای آن است که برای دیگران که آن را نمی‌دانند، حال آنچه را که تقدیر کرده بشناساند، و این ظاهر تراز آن است که پنهان باشد و آشکارتر از آن است که نیازمند شاهد باشد. آیا نمی‌بینی که ما به اهل صنعت که شناخت دارند مراجعه می‌کنیم. پس علم ایشان به مقادیر آنها مانع شان نمی‌شود که برای ما تقدیر کنند، تا مقادیر آنها را برای ما آشکار سازند و ما قبول نداریم که خداوند بندگانش را به این کارها ملزم کرده و آنها نمی‌توانند از آن سریچی کنند، یا خداوند افعال بندگان را خلق کرده و به آن هستی داده است، ولی اینکه بگوییم: خداوند به صورت تقدیری آن افعال را خلق کرده انکار نمی‌کنیم.

و من از برخی از اهل علم شنیدم که می‌گفت: قضا برده وجه است: اول: نخستین وجه آن علم است و آن گفتار خدا است که می‌فرماید: «مگر حاجتی در نفس یعقوب که قضایا کرد»، یعنی آن را دانست. دوم: اعلام است، و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «و ما به بنی اسرائیل در کتاب اعلام کردیم»، و سخن او که می‌فرماید: «خدا به حق حکم می‌کند»، یعنی به حق فرمان می‌دهد. چهارم: قول است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «خدا به حق می‌گوید»، یعنی سخن خدا حق است. پنجم: حتم و واجب ساختن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «پس هنگامی که بر سلیمان مردن را قضایا کردیم»، یعنی واجب ساختیم. پس آن قضا، حتم است (که خدا آن را واجب و محروم ساخته است). ششم: امر و فرمان دادن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «و پروردگارت فرمان داد که جزا و ارانپرستید». یعنی پروردگارت امر فرموده است. هفتم: افریدن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «پس آفرید آنها و هفت آسمان را

سماوات في يومئن^(١) يعني: خلقهنَّ، والثامن: الفعل وهو قوله عز وجل: (فَإِنْ شِئْتُ مَا أَنْتَ فَاعْلُمْ) أي أفعل ما أنت فاعل و الناسع: الإ تمام وهو قوله عز وجل: (فَلَمَّا قَضَيْتُ مُوسَى الْأَجَلَ) قوله عز وجل حكاية عن موسى: (أَيَّمَا الْأَجَلَتِي قُضِيَتْ فَلَا غُدُوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا تَنَوُّلُ وَكَيْلٌ) أي أتممت. والعاس: الفراغ من الشيء وهو قوله عز وجل: (فَقَبِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَشَفِّيَانِ) ^(٢) يعني فرغ لكما منه.

٤١. قول القائل: قد قضيت لك حاجتك يعني فرغت لك منها فيجوز أن يقال: إن الأشياء كلها بقضاء الله وقدره تبارك وتعالى بمعنى أن الله عز وجل قد علمها وعلم مقدارها وله عز وجل في جميعها حكم من خير أو شر فما كان من خير فقد قضاه بمعنى أنه أمر به وحتمه وجعله حقاً وعلم مبلغه ومقداره وما كان من شر فلم يأمر به ولم يرضه ولكنه عز وجل قد قضاه وقدرته بمعنى أنه علمه بمقداره ومبلغه وحكم فيه بحكمه.

والفتنة على عشرة أوجه فوجه منها الصلال. والثاني: الاختبار وهو قوله عز وجل: (وَقَتَّالَكُمُ الْمُؤْمِنُونَ) ^(٥) يعني: اختبرناك اختباراً؛ و قوله عز وجل: (الَّمْ أَخْبِسَ النَّاسَ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُقْتَلُونَ) ^(٦) أي لا يختبرون. والثالث: الدحجة وهو قوله عز وجل: (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَّشُمُمُ الَّذِينَ قَاتَلُوا وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) ^(٧). والرابع: الشرك وهو قوله عز وجل: (وَالْفَتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) ^(٨). والخامس: الكفر وهو قوله عز وجل: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا) ^(٩) يعني في الكفر. والسادس: الإحراب بالنار وهو قوله عز وجل: (إِنَّ الَّذِينَ قَتَّلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) ^(١٠) الآية يعني: أحرقوا. والسابع: العذاب وهو قوله عز وجل: (يَوْمَ هُمْ عَلَىٰ النَّارِ يُفْتَنُونَ) ^(١١) يعني: يعذبون و قوله عز وجل: (ذُوقُوا

١. فصلت / ١٢٣

٢. القصص / ٢٨

٣. طه / ٤٧

٤. الأنعام / ٢٣

٥. التوبة / ٤٩

٦. الزمر / ١١

٧. طه / ٧٢

٨. يوسف / ٤١

٩. العنكبوت / ٤٧

١٠. البقرة / ١٩١

١١. البروج / ١٠١

در دوروز؛ یعنی خلق فرمود.

هشتم: فعل و کردار است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «پس انجام بده آنچه را که به انجام آن امر نمودیم».

نهم: تمام کردن است و آن سخن خداوند است که می‌فرماید: «پس هنگامی که موسی آن مدت را تمام کرد و سخن دیگر او که حکایت از موسی ~~نمایش~~ است، هر یک از این دو مدت (هشت سال، یاده‌سال) را تمام کنیم، پس ستمی بر من نیست و خدا بر آنچه مامی گوییم وکیل است.

دهم: فراغ و خلاص شدن از چیزی است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «در آن کاری که شما فتوای می‌خواستید، قضا شد»؛ یعنی برای شما فراغ از آن حاصل شد و قول آنکه بگوید حاجت تو را برای قضا کردم یعنی برای توازن آن فراغ و خلاص شدم. پس جایز است گفته شود: همه چیزها به قضای خدا و به قدر اosten. به این معنا که خداوند آنها و مقادیر آنها را دانسته و برای او در همه آنها حکمی، از خوبی یا بدی قرار داده. پس آنچه از خوبی است آن را قضا فرموده، یعنی خدا به آن امر کرده و آن را واجب و حق ساخته و مبلغ و مقدارش را دانسته و آنچه از بدی است به آن امر نفرموده و آن را نیستن دیده، ولیکن خدای عزوجل آن را قضا کرده و تقدیر نموده یعنی آن را به مقدار و مبلغی که دارد، دانسته و در آن به حکم خویش حکم فرموده است.

وفتنه برده وجه است:

اول: یک وجه آن گمراهی است. **دوم:** آزمودن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «اورا آزمودیم آزمودنی» و سخن دیگر خدا که می‌فرماید: «ایا مردم این گونه پنداشتند که واگذاشته می‌شوند، به این که بگویند ایمان آورده‌یم و حال آنکه آنان آزموده نمی‌شوند؟ یعنی آزمایش نمی‌شوند. **سوم:** حجت است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «آن گاه حجت آنان نبود، مگر آن که گفتند: به خدا که خدا، پروردگار ماست، ما شرک نیستیم». **چهارم:** شرک است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: شرک، سخت‌تر از قتل است. **پنجم:** کفر است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «آگاه باش که آنان در فتنه افتادند» یعنی در کفر افتادند. **ششم:** سوژانیدن به آتش است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را کشتن» یعنی: سوژانیدند. **هفتم:** عذاب است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: روزی که آنان بر آتش معذب می‌شوند، و در جای دیگر می‌فرماید: «چشید عذاب خود را این همان است

فتشتكم هذاؤلذى كثتم به تشتفجلون^(١) يعني: عذابكم وقوله عز وجل: (وَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ فِتْنَةً يُعْنِي: عذابه فلن تُمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً)^(٢). والثامن: القتل وهو قوله عز وجل: (إِنْ خَفْتُمْ أَنْ يَقْتَلُكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا)^(٣) يعني: إن خفتم أن يقتلوكم وقوله عز وجل: (فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ عَلَى حَوْبٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِكَمْ أَنْ يَقْتُلُهُمْ)^(٤) يعني أن يقتلهم. والتاسع: الصد وهو قوله عز وجل: (وَإِنْ كَادُوا لِيُغْنِوكُمْ عَنِ الَّذِي أُخْرَى نَا إِلَيْكُمْ)^(٥) يعني: ليصدونك. والعشر: شدة المحنـة وهو قوله عز وجل: (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا)^(٦) وقوله عز وجل: (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)^(٧) أي محنـة فيفتوا بذلك ويقولوا في أنفسهم: لم يقتلهم إلا دينهم الباطل وديننا الحق فيكون ذلك داعيا لهم إلى النار على ما هم عليه من الكفر والظلم. قد زاد علي بن إبراهيم بن هاشم على هذه الوجوه العشرة وجها آخر فقال: من وجوه الفتنة ما هو المحبة وهو قوله عز وجل: (نَهَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةً)^(٨).

أي محبة والذى عندي في ذلك أن وجوه الفتنة عشرة وأن الفتنة في هذا الموضوع أيضا المحنـة بالنون لا المحبة بالباء.

وتصديق ذلك قول النبي ﷺ: «الولد مجھله مخه مبخة» وقد أخرجت هنا الحديث مسندًا في كتاب مقتل الحسين بن علي.

٣٣. حدثنا أخْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْقَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَشَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَيْنَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرٍ مَاجِلِيَّا قَالَ: مَرَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمُحْتَكِرِينَ فَأَمْرَ بِحَرْكَتِهِمْ أَنْ يُخْرِجُوهُ إِلَى بَطْوُنِ الْاَشْوَاقِ وَحَيْثُ تَنْظُرُ الْابْصَارُ إِلَيْهَا فَقَبِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ قَوَمْتُ عَلَيْهِمْ فَعَصَبَ اللَّهُ حَتَّى غَرَّفَ الْعَصَبَ فِي وَجْهِهِ وَقَالَ: أَنَا أَقْوَمُ عَلَيْهِمْ! أَنَّمَا السُّعْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُهُ أَذْشَاءَ وَيَنْهَا فِتْنَةً إِذَا شَاءَ وَقَبِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ أَشَعَرْتُ لَنَا سُعْداً فَإِنَّ الْاَشْعَارَ تَرِيدُ وَتَنْقُصُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِيَدْنَعَةٍ لَمْ يُخْدِثْ لِي فِيهَا شَيْئاً فَقَدْعُوا عِبَادَ اللَّهِ

١. الازباريات / ٤١.

٢. المائدـة / ٩٣.

٣. الأنـس / ٥٦.

٤. الأنـس / ٧٣.

٥. الأنـس / ٢٨.

٦. الازباريات / ١٤.

٧. النـسا / ١٠١.

٨. الأنـس / ٨٥.

که شما آن را تکذیب می‌کردید، و در سخن دیگر می‌فرماید: «و خدا عذاب هر کس را خواسته است پس هرگز توازن جانب خدا برای او چیزی را مالک نمی‌شوی.

هشتم: کشتن است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «اگر بترسید که شما اثنا که کافر شدند در فتنه اندازنده یعنی: اگر بترسید که شما را بکشند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «پس به موسی ایمان نیاوردن و او را تصدیق نکردن مگر فرزندانی چند از قوم موسی بنابر ترس از فرعون، گروه خود را در فتنه انداختنده یعنی آنها را بکشد.

نهم: بازداشت است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «و نزدیک بود که تو را در فتنه اندازنده یعنی تو را از آنچه به تو وحی گردیدم بازدارند.

دهم: شدت محنت و سختی آزمایش است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «ای پروردگار ما! ما را در فتنه و محنتی که برای آنانکه کافر شدند مگردان و سخن دیگر خدا که: پروردگار ما! ما را فتنه و آزمایش (برای گروه ستمکاران قرار نده) که مفتون شوند و در دلهای خود بگویند: آنها راجز دینشان که باطل بود، نکشت و دین ما حق است». پس این امر داعی و فراخواننده آنان با آن کفر روزی و ستمی که داشتند به سوی آتش دوزخ می‌شود.

علی بن ابراهیم بر این وجوه ده گله و چه دیگری را فزو و گفته: از دیگر وجوده فتنه، همان محبت و دوستی است و آن سخن خدا است که می‌فرماید: «جز این نیست که اموال و فرزندان شما فتنه یعنی محبت-است (و محبت، دوست داشتن است)».

به نظر من وجوده فتنه، ده چیز است و فتنه در این مورد نیز به معنای محنت-بانوی-نه محبت-بابا- است و تصدیق این مطلب، سخن پیامبر ﷺ است که: «فرزند باعث ندانستن و به زحمت و بخل ورزیدن است، من این حدیث را در کتاب «مقتل حسین بن علی ﷺ» به طور مسند، نقل کرده‌ام.

۳۳- غیاث بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ از کنار محترکانی که غله و خوردنی را برای روز گرانی نگاه داشته بودند، عبور کرد. آنگاه امر فرمود که غله و خوردنی آنها را به بازارها منتقل و در دید مردم قرار دهدن. به رسول خدا ﷺ عرض شد: «اگر به این اجناس قیمت می‌گذاشتی و نرخ آنها را معین می‌فرمودی، بد نبود (یا کاش چنین می‌کردی)». حضرت خشمگین شد به گونه‌ای خشم در روی مبارکش اشکار شد و فرمود: «آیا من بر آنها قیمت گذاری نمایم؟ نرخ اینها با خدا است که آن را چون خواهد، بالا میرد، چون خواهد فرود می‌آورد». و به رسول خدا ﷺ عرض شد: «کاش نرخی را برای ما معین می‌کردی، زیرا که نرخها زیاد و کم

يأكل بعضهم من بعض».

٣٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ أَبِيهِ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِيهِ عَمِيرٍ عَنْ أَبِيهِ حَمْزَةَ التَّمَالِيِّ عَنْ عَلَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ طَلْحَةَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكُلُّ الْسُّفَرَ مَلَكًا يُدْبِرُهُ بِأَمْرِهِ». وَقَالَ أَبُو حَمْزَةَ التَّمَالِيِّ: ذُكِرَ عِنْدِ عَلَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ طَلْحَةَ غَلَاءُ السُّفَرِ فَقَالَ: «وَمَا عَلَى مِنْ غَلَائِهِ إِنْ غَلَقَ فَهُوَ عَلَيْهِ وَإِنْ رَحَصَ فَهُوَ عَلَيْهِ».

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: الغلاء هو الزيادة في أسعار الأشياء حتى يباع الشيء بأكثر مما كان يباع في ذلك الموضع والرخص هو النقصان في ذلك فما كان من الرخص والغلاء عن سعة الأشياء وقلتها فإن ذلك من الله عز وجل و يجب الرضا بذلك والتسليم له وما كان من الغلاء والرخص بما يؤخذ الناس به لغير قلة الأشياء وكثرتها من غير رضي منهم به أو كان من جهة شراء واحد من الناس جميع طعام بلد فينفلو الطعام لذلك فذلك من المسرور والمتعدي بشري طعام المصر كله .-

كما فعله حَكِيمُ بْنُ حِزَامَ كَانَ إِذَا دَخَلَ الطَّعَامَ الْمَدِينَةَ اشْتَرَاهُ كُلُّهُ فَمَرَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ قَالَ: «يَا حَكِيمُ بْنَ حِزَامٍ إِنَّكَ أَنْ تَخْتَرَكَ».

٣٥. حَدَّثَنَا بِذِيلِكَ أَبِيهِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ الْحَنَاطِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ: «مَتَى كَانَ فِي الْمِصْر طَعَامٌ غَيْرُ مَا يَشْتَرِيهِ الْوَاحِدُ مِنَ النَّاسِ فَجَاهَتْ لَهُ أَنْ يَلْتَمِسَ سَلْعَتَهُ الْفَضْل؛ لَأَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي الْمِصْر طَعَامٌ غَيْرُهُ يَسْعُ النَّاسَ لَمْ يَنْفُلُ الطَّعَامُ لِاجْلِهِ وَإِنَّمَا يَنْفُلُ إِذَا اشْتَرَى الْوَاحِدُ مِنَ النَّاسِ جَمِيعَ مَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ».

٣٦. حَدَّثَنَا أَبِيهِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ وَعَبْدِ اللَّهِ الْبَنِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِيهِ عَمِيرٍ عَنْ خَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلَّيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحُكْمَةِ فَقَالَ: «إِنَّمَا الْحُكْمَةُ أَنْ تَشْتَرِي طَعَاماً وَلَيْسَ فِي الْمِصْر غَيْرُهُ فَتَخْتَرُكَ إِنْ كَانَ فِي الْمِصْر طَعَامٌ أَوْ مَتَاعٌ غَيْرُهُ فَلَا يَأْسَ أَنْ تَلْتَمِسَ سَلْعَتَكَ الْفَضْلِ».

ولو كان الغلاء في هذا الموضع من الله عز وجل لما استحق المشتري لجميع طعام

می‌شود. حضرت فرمود: من این گونه نیستم که خدا را باید بدعنی که در مورد آن، چیزی به من نفرموده، ملاقات کنم. پس بنده‌گان خدارا و اگذارید تاز (اموال) یکدیگر بخورند.^۴

۳۴- ابو حمزة ثمیلی گوید: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «خداوند فرشته‌ای را برای (تعیین) نرخ گماشته که آن را به فرمانش تدبیر می‌کند».

ابو حمزة ثمیلی گوید: نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از گرانی سخن به میان آمد، فرمود: «از گرانی بر من چیزی نیست. اگر گران شود گرانی آن بر خدا است و اگر ارزان شود، ارزانی آن بر اوست».

نویسنده این کتاب - که خداوند از او خشنود شود - می‌گوید: گرانی، همان زیادتی در نرخهای کالاهاست، تا آنکه چیزی بیشتر از آنچه فروخته می‌شد، به فروش رسدا و ارزانی، همان نقصان در آن است. پس ارزانی و گرانی ناشی از بسیاری چیزها وکمی آنها است که از جانب خداوند است و رضای به آن و تسلیم و گردن نهادن به آن واجب است و گرانی و ارزانی که مردم به آن دچار می‌شوند، به جهت کمبود چیزها و فراوانی آنها بدون رضای آنان نیست، یا از جهت خرید یک نفر از مردم است که همه خوردنی‌های شهر را می‌خرد و برای همین، خوردنی‌ها گران می‌شود. پس این نوع گرانی از جانب نرخ گذار و از حد درگذرنده است که همه خوردنی‌های شهر را می‌خرد، چنانکه حکیم بن حرام این عمل را انجام داد. عادت او همواره این بود که وقتی خوردنی‌ها وارد مدینه می‌شد، همه آن را می‌خرید. پس پیابر علیه السلام بر او گذشت و به او فرمود: «ای حکیم بن حرام! بپرهیز از آنکه احتکار کنی». ^۵

۳۵- سلمه حناط گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه در شهری خوردنی و طعامی جز آنچه یک نفر از مردم آن را می‌خرد، باشد، برای فروشندۀ رواست که کالای خود را به قیمت زیاد بفروشد، چراکه اگر در شهر، خوردنی جز آن باشد که به همه مردم برسد، خوردنی به جهت آن گران نمی‌شود و تنها وقتی گران می‌شود که یک نفر از مردم، همه آنچه را که وارد شهر می‌شود، بخرد».

۳۶- عبدالله بن علی حلبي گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد احتکار سؤال شد. فرمود: «احتکار، فقط هنگامی است که چیز خوردنی را بخری و در شهر جز آن نباشد و تو آن را برای گران فروختن، نگاه داری. پس اگر در آن شهر خوردنی، یا مناعی غیر از آن باشد، باکی نیست که به متاع خود زیادتی بخواهی. و اگر گرانی در اینجا از جانب خدا باشد، البته خریداری که همه خوردنی‌های شهر را می‌خرد،

المدينة لآن الله عز وجل لا يخدم العبد على ما يفعله ولذلك.

قال رسول الله ﷺ: **الْجَاهِلُ مَرْزُوقٌ وَالْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ**.

ولو كان منه عز وجل لوجب الرضا به والتسليم له كما يجب إذا كان عن قلة الأشياء أو قلة الريع لأنه من الله عز وجل وما كان من الله عز وجل أو من الناس فهو سابق في علم الله تعالى ذكره مثل خلق الخلق وهو بقضائه وقدره على ما بيته من معنى القضاء والقدر».

مستحق مذمت نیست، زیرا که خداوند بندۀ را برابر آنچه خود آن را انجام می‌دهد، مذمت نمی‌کند.
 و برای همین رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که خوردنی را از جانی به جانی می‌برد، روزی داده شده است
 (که خداوار روزی می‌دهد) و ابزاردار و محتکر (که خوردنی را حبس می‌کند، با تحقق شرائط احتکار)
 ملعون است (که خدا و خلق او را نفرین کرده‌اند) و اگر گرانی از جانب خدا باشد رضای به آن و تسليم
 و گردن نهادن بر آن واجب است. چنان‌که واجب است هرگاه گرانی ناشی از کمبود چیزها و کمی در آمد
 باشد، که آن از جانب خدا است و آنچه از جانب خدا یا از مردم باشد در علم خداوند منع‌الهمانند آفرینش
 آفریدگان پیشی‌گرفته و آن به قضا و قدر اوست، بنابر آنچه من از معنای قضا و قدر بیان کدم».

١٦. باب الأطفال وعدل الله عز وجل فيهم

١. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنُ ضَرَبِيْنِ التَّبَخْلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٌ مُحَمَّدُ بْنُ عَمَارَةَ السُّكْرِيِّ السُّرَيْانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بِقَرْزُوبِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكُرْخِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدِينَ سَلامٌ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو يَزِيدِينَ سَلامٌ عَنْ أَيِّهِ سَلامَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي أَيُعَذَّبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا بِلَا حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: «مَعَادُ اللَّهِ» قُلْتُ: فَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ فِي الْجَنَّةِ أَمْ فِي النَّارِ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْلَى بِهِمْ؛ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلَقَ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ يَأْتِي بِأَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ فَيَقُولُ لَهُمْ: عَبْدِي وَإِمَائِي مِنْ رَبِّكُمْ وَمَا دِينُكُمْ وَمَا أَغْمَالُكُمْ!» قَالَ: «فَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ رَبِّنَا أَنْتَ خَلَقْنَا وَلَمْ تَخْلُقْ شَيْئًا وَأَنْتَ أَمْثَنَا وَلَمْ نُمْتَ شَيْئًا وَلَمْ تَجْعَلْ لَنَا أَلْسِنَةً تُنْطِقُ بِهَا وَلَا أَشْمَاعًا تُنْشِعُ بِهَا وَلَا كِتَابًا تُنْزِهُهُ وَلَا رَسُولاً فَتَبَعِّهُ وَلَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا». قَالَ: «فَيَقُولُ لَهُمْ عَزَّ وَجَلَّ: عَبْدِي وَإِمَائِي إِنْ أَمْرَتُكُمْ بِأَمْرٍ أَتَفْعَلُونَهُ؟ فَيَقُولُونَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ لَكَ يَا رَبِّنَا» قَالَ: «فَيَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَارًا يَقَالُ لَهَا: الْفَلَقُ أَشَدُ شَرِّيْمَ فِي جَهَنَّمَ عَذَابًا فَتَخْرُجُ مِنْ مَكَانِهَا سُوَادَ مُظْلَمَةً بِالسُّلَالِيْسِ وَالْأَغْلَالِ فَيَأْمُرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تَفْعَلْ فِي وُجُوهِ الْخَلَقِ تَفْحَمَةً فَتَنْتَفِعُ فِيمَنْ شَدَّدَتْ نَفْحَتِهَا تَنْقِطُهُ السَّمَاءُ وَتَنْطِمِسُ النُّجُومُ وَتَحْمَدُ الْبِحَارُ وَتَرْوِيْلُ الْجِبَالُ وَتَنْظِلُ الْاِبْنَازَ وَتَضْعِيْلُ الْحَوَافِيْلُ حَمْنَاهَا وَيَشْبِيْسُ الْوَلَدَانِ مِنْ هُوَلَاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطْفَالَ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَلْقُوا أَنْفُسَهُمْ فِي تِلْكَ النَّارِ فَمَنْ سَبَقَ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ سَعِيدًا لِّقَنَتِهِ فِيهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا كَمَا كَانَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ سَبَقَ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ شَقِيقًا امْتَنَعَ فَلَمْ يُلْقِ نَفْسَهُ فِي النَّارِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى النَّارَ فَتَنْتَقِطُهُ لِتَرْكِهِ أَمْرَ اللَّهِ وَأَمْتَنَاعَهُ مِنَ الدُّخُولِ فِيهَا فَيَكُونُ شَبَّاً لِّإِيَّاهُ فِي جَهَنَّمَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ:

بخش شصت و پنجم

اطفال و عدل خداوند مهربان در مورد آنان

۱- عبدالله بن سلام، غلام رسول خدا^{علیه السلام} گوید: از رسول خدا^{علیه السلام} پرسیدم: آیا خداوند بدون حجت و دلیل آفریدهای را عذاب می‌کند؟ فرمود: «بنای می‌برم به خدا که چنین امری از او سرزنش است.» عرض کردم: آیا فرزندان مشرکان در بهشتند یا در دوزخ می‌باشند؟ فرمود: «خداوند به آنان سزاوارتر است. به راستی که چون روز قیامت برپا شود و خداوند همه خلائق را به جهت فصل قضا و حکم حق جمع کند، فرزندان مشرکان را می‌آورد و به آنان می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من! پرورده‌گار شما کیست؟ دین شما چیست؟ کارهای شما چیست؟» حضرت فرمود: «می‌گویند خداوندان ای پرورده‌گار ما! تو ما را آفریدی و ما چیزی را نیافریدیم تو ما را می‌بیرانیدی و ما چیزی را نبیرانیدیم. نه برای ما زبان قرار دادی که به آن گویا شویم و نه گوشی که به آن بشنویم و نه کنایی که آن را بخوانیم و نه پیامبری که از او بپروری کنیم و برای ما دانشی نیست مگر آنچه به ما تعلیم داده‌ای. حضرت فرمود: خداوند به آنان می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من! اگر شما را به امری فرمان دهم آن را انجام می‌دهید؟» عرض می‌کنند: «ای پرورده‌گار ما! می‌شنویم و از تو اطاعت می‌کنیم.» حضرت فرمود: «پس خداوند در روز قیامت به آتشی که آن را فلق می‌گویند. که آن، سخت‌ترین عذاب در دوزخ است. امر می‌کند از جای خود بپرون آید، آن آتش سیاه و تاریک همراه با زنجیرها و غلها است. خداوند به آن فرمان می‌دهد که در روی خلائق اندکی بدند. پس از شدت دمیدنش آسمان بزیده و پاره شود و ستارگان ناپدید شوند، دریاها خشک و کوهها نابود و دیده‌ها تار شوند و زنان آبستن بار خود را بر زمین اندازند و کودکان از ترس آن پیر شوند. آن گاه خداوند به اطفال مشرکان امر می‌فرماید که خود را در آن آتش افکنند. پس هر کس در شکنکند و آن را انجام دهد نیکبخت می‌گردد؛ زمانی که خود را در آتش افکند و آتش آنسان که بر ابراهیم^{علیه السلام} سرد و سلامت بود بر او سرد و سلامت می‌شود و هر که در علم خدا شکنند باز می‌ایستد و خود را در آن آتش نمی‌افکند و بدیخت می‌شود. پس خدا به آتش فرمان دهد تا به جهت ترک کردن امرش و امتناعش از ورود در آن، او را به ناگاه بگیرد، پس اور دوزخ بپرورد آتش می‌شود و این معنای گفتار خداست که می‌فرماید: بیرخی از

(فِمْنَهُمْ شَقِيقٌ وَسَعِيدٌ فَأَمَا الَّذِينَ شَقَوْا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَرِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا ذَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنْ رَبِّكَ فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِيدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُودٍ) ^(١).

٢. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ زَيْدَ بْنِ جَعْفَرِ الْقَمَدَانِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هَاتِشَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَبِيِّ عَنِ الرَّضَا ^ص قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لَمَّا عَلَيْهِ أَغْرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ الدُّنْيَا كُلُّهَا فِي زَمْنِ نُوحٍ طَلَقَهُ وَفِيهِمُ الْأَطْفَالُ وَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؟ قَالَ: «مَا كَانَ فِيهِمُ الْأَطْفَالُ، لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ أَعْقَمَ أَصْلَابَ قَوْمٍ نُوحَ وَأَرْحَامَ نِسَائِهِمْ أَرْبَعِينَ عَامًا فَأَنْقَطَعَ نَسْلُهُمْ فَقَرَرُوا وَلَا طَفْلٌ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ لِيَهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَأَمَّا النَّبِيُّونَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ فَأَغْرَقُوهُ إِلَيْهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ نُوحٍ طَلَقَهُ وَسَائِرُهُمْ أَغْرَقُوا بِإِرْضَاهُمْ بِتَكْذِيبِ الْمَكْذُوبِينَ؛ وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضَيْتَ بِهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ وَأَتَاهُ».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ طَلْحَةِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ طَلَقَهُ قَالَ: «إِنَّ أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ هُمْ مُؤْسُوْمُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ شَافِعٌ وَمُشَقْعٌ فَإِذَا بَلَّوْا اُنْتَنِ عَشْرَةَ سَنَةً كَبِيتَ لَهُمُ الْخَسَنَاتُ وَإِذَا بَلَّغُوا الْحُلُمَ كَبِيتَ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ».

٤. حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسٍ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأشْعَريِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَادَةِ عِيسَى عَنْ حَرَبِيِّ عَنْ رُزَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ طَلَقَهُ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ احْتَجَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَلَى سَبْعَةِ: عَلَى الطَّفْلِ وَالَّذِي مَاتَ بَنِيَ السَّبْطَيْنِ وَالشَّيْخِ الْكَبِيرِ الَّذِي أَذْرَكَ الشَّيْءَ وَهُوَ لَا يَنْقُلُ وَالْأَبْلَهُ وَالْمَجْنُونُ الَّذِي لَا يَنْقُلُ وَالْأَصْمُ وَالْأَبْكَمُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ قَالَ: فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَيُؤْجِحُ لَهُمْ تَارًا وَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَبْيَا فِيهَا فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَاماً وَمَنْ عَصَى سَيِّقَ إِلَى النَّارِ».

آنان صاحب شفاقت و بدپختی و برخی از آنان صاحب سعادت و نیک بختی است. پس آنانکه بدپخت شدند در آتش دوزخ باشند که برای آن‌ها در دوزخ فریاد و ناله زفیر و شهیق است. آنان در آن جاویدانند، مادامی که آسمانها و زمین باشند، مگر آنجه پرورده‌گار تو خواهد، به راستی که پرورده‌گار تو انجام دهنده هر چیزی است که بخواهد. واما آنان که نیک بخت شدند، پس در بهشتند در حالی که در آن جاویدانند مادامی که آسمانها و زمین باشند، مگر آنجه پرورده‌گارت بخواهد که آنها را بخششی غیر منقطع و بربده است.

۲- عبدالسلام بن صالح هروی گوید: به امام رضا عرض کرد: «به چه علت خداوند در زمان نوح همه دنیا را غرق کرد در حالی که در بین آنان اطفال و کسانی بودند که هیچ گناهی نداشتند؟» حضرت فرمود: «در بین آنان اطفال نبود، زیرا که خداوند چهل سال قبل از عناب مردان و زنان آنها را عقیم ساخت که کسی فرزندی نداشته باشد و نسل آنان قطع شد. پس آنها در حالی غرق شدند که هیچ طلفی در بین آنان نبود، خدا آن گونه نیست که بی‌گناهی را به عناب خویش نابود کند و این که باقی ماندگان از قوم نوح همه غرق شدند، بدین جهت بود که آنان نوح پیامبر خدا را به دروغ نسبت دادند و دیگران به جهت خشنودیشان به تکذیب مکذبان غرق شدند و هر کس از امری غایب و پنهان باشد و به آن راضی شود همانند کسی است که آنجا حاضر بوده و آن را به جای اورده است.

۳- طلحه بن زید گوید: امام صادق از پدرش نقل می‌کند که فرمود: فرزندان مسلمانان در نزد خدا موسوم به درخواست‌کننده است و شفاعت‌شان پذیرفته است (که در خواستشان قبول می‌شود) و چون به دوازده سالگی برستن‌کارهای خوب آنان نوشته می‌شود و چون به سن محظی شدن برستند (و بالغ شوند) گناهانشان نوشته شود.

۴- زرارة گوید: امام باقر از فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند بر هفت (گروه) حجت و دلیل اورد (که عبارتند از: طفل، کسی که در بین فترت دو پیامبر مرده است، پیر مسنی که پیامبر رادر حالی دریافت که قدرت تعقل ندارد و در نمی‌یابد، ابله (کسی که در امور دنیاکم عقل است)، دیوانه‌ای که توان تعقل ندارد، کروکنگ، پس هر یک از اینان برای خدای عزوجل حجت می‌آورد.» حضرت فرمود: «خداوند فرستاده‌ای به سوی آنان می‌فرستد و اتشی را برای آنان می‌افزود و می‌گوید: پرورده‌گاران به شما امر می‌فرماید که در این آتش بجهید! پس هر کس در آن بجهد بر او سرد و سلامت باشد و هر کس ناقرمانی کند به سوی آتش دوزخ رانده شود.

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ فَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْجَبَلِيِّ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَازَةَ بْنِ أَغْيَنَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَفَيرَ فَكَبَرَ عَلَيْهِ شَمْ قَالَ: «يَا زُرَازَةُ إِنَّ هَذَا وَشَبَهُهُ لَا يُصْلَى عَلَيْهِ وَلَوْلَا أَنْ يَقُولُ النَّاسُ: إِنَّ بْنِ هَاشِمَ لَا يُصْلُونَ عَلَى الصَّفَارِ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ» قَالَ زُرَازَةُ: قَلَّتْ: قَهْلٌ سُلَيْلٌ عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ قَدْ سُلَيْلٌ عَنْهُمْ» قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا غَامِلِينَ» شَمْ قَالَ: «يَا زُرَازَةُ أَتَدْرِي مَا قَوْلُهُ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا غَامِلِينَ؟» قَالَ: قَلَّتْ: لَا وَاللَّهِ قَالَ: «لَلَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمُ الْمُشَيْئَةُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اخْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى سَبْعَةِ: عَلَى الطَّفَلِ وَعَلَى الَّذِي مَاتَ بَيْنَ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّ وَعَلَى الشَّيْخِ الْكَبِيرِ الَّذِي يُدْرِكُ النَّبِيَّ وَهُوَ لَا يَقْفَلُ وَالاَبْنَى وَالْمَجْنُونُ الَّذِي لَا يَقْفَلُ وَالاَصْمَمُ وَالْابْكَمُ كُلُّ هُولَاءِ يَخْتَجَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ عَلَيْهِمْ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ رَسُولاً وَيُخْرِجُ إِلَيْهِمْ نَارًا فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَشْوَافُوْ فِي هَذِهِ النَّارِ فَمَنْ وَتَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرَدًا وَسَلَاماً وَمَنْ عَصَاهُ سَيِّقَ إِلَى النَّارِ».

٦. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الْهَيْمَنِ بْنِ أَبِي مَشْرُوقِ النَّهْدِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ رَوَابِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكِتَابُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَفَلَ إِنَّرَاهِيمَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ وَسَارَةَ أَطْفَالَ الْمُؤْمِنِينَ يُعَذَّبُونَهُمْ مِنْ شَجَرَةِ فِي الْجَنَّةِ لَهَا أَخْلَافٌ كَأَخْلَافِ الْبَقَرِ فِي قُصُورِهِ مِنْ ذُرْ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَبْسُوا وَطَبَّوا وَأَهْدُوا إِلَى آبَائِهِمْ فَهُمْ مَعَ آبَائِهِمْ مُلُوكُ فِي الْجَنَّةِ».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُقْتُوْ كُلُّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَكْمَمَ عَنْ سَيِّدِ بْنِ عَمِيرَةِ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكِتَابُ جَلَ: «وَالَّذِينَ آتَيْنَا أَنْوَاعًا وَاتَّبَعُتُمُ ذُرْيَتَهُمْ بِإِيمَانِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى بْنِ ذُرْيَتَهُمْ»^(١) قَالَ: «قَصَرَتِ الْأَبْنَاءُ عَنْ عَمَلِ الْأَبْاءِ فَالْحَقُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ الْأَبْنَاءِ بِالْأَبْاءِ لِيَقْرَأُ بِذَلِكَ أَغْيَنَتُهُمْ».

٨. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي

۵- زرارة بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام را دیدم که بر پسری از امام جعفر (صادق) علیه السلام (که از دنیارفته بود) نماز گزارد و بر او تکبیر گفت. آن گاه فرمود: «ای زرارة! ابه و استی که بر این کودک و امثال این کودک نماز خوانده نمی‌شود و اگر نه این بود که مردم (أهل تسنن) می‌گویند: بنی هاشم بر کودکان نماز نمی‌گزارند بر او نماز نمی‌گزاردم». زرارة می‌گوید: عرض کرد: «آیا از رسول خدا علیه السلام در مورد آنان سوال شد؟»، فرمود: «آری، در مورد آنان سوال شد. حضرت فرمود: خدابه آنچه عامل بودند داناتر است». بعداز آن فرمود: «ای زرارة! آیا می‌دانی که معنای سخن آن حضرت که «خدابه آنچه عامل بودند داناتر است» چیست؟» زرارة می‌گوید: «عرض کرد: به خدا سوگند نه!»، فرمود: «برای خداوند در مورد آنان مشیت و خواسته‌ای است. می‌تردید هنگامی که قیامت برپا شود خداوند بر هفت گروه حقیقت و دلیل اورد: طفل، کسی که در دوران فاصله بین دو بیامبر مرده است، پیر مستنی که بیامبر را در دورانی که قوه تعقل ندارد درک می‌کند، ابله، دیوانه‌ای که نیروی تعقل ندارد، کروگنگ. پس بر همه این گروه خدا در روز قیامت حقیقت می‌آورد و فرستاده‌ای به سوی آنان می‌فرستد و آتشی را به جانب آنان ببرون می‌آورد و به آنان می‌گوید: پرورده‌گاران به شما امر می‌فرماید که در این آتش بجهد! پس هر کس در آن بجهد بر او سرد و سلامت باشد و هر کس از اونافرمانی کند به سوی آتش دوزخ رانده می‌شود».

۶- حلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند ابراهیم علیه السلام و ساره را کفیل اطفال مؤمنان گردانیده، که به آنها از درختی در بهشت -که در قصرهایی از ذرا هستند- غذا دهند. آن درخت دارای پستانهایی همچون پستانهای گاو است و چون روز قیامت شود به آنان لباس‌هایی پوشانده شود و خوشبو و پاکیزه شوند و به عنوان هدیه به سوی پدران خویش فرستاده شوند. پس آنان در بهشت با پدران خویش در شادیند».

۷- ابوبکر حضرت می‌گوید: «امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر سخن خدا که می‌فرماید: «وکسانی که ایمان اوردن و فرزندانشان در ایمان از آنان پیروی کرددند فرزندانشان را به آنان ملحق می‌سازیم»، پرسیدم، فرمود: (پرسان) (فرزندا) از عمل پدران فاصل بودند. پس خداوند پرسان را به پدران ملحق گردانید تا چشمها یشان به آن روشن شود».

۸- ابو بصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد، نداکنندمای در

رَكِّبَتْ أَعْنَى أَبِي بَصِيرِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَنْدِ اللَّهِ طَلاقٌ: «إِذَا ماتَ طَفْلٌ مِنْ أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِينَ نَادَى مَنْادٍ فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: أَلَا إِنْ فَلَانٌ بْنُ فَلَانٌ ماتَ فَلَانٌ كَانَ كَانَ قَدْ ماتَ وَالْمَاءُ أَوْ أَحْدُهُمَا أَوْ بَغْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ دُفِعَ إِلَيْهِ يَغْدُهُ وَإِلَادْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ طَلاقٌ تَمْدُدُهُ حَتَّى يَقْدُمَ أَبُواهُ أَوْ أَحْدُهُمَا أَوْ بَغْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَدْفَعُهُ إِلَيْهِ». ﴿١﴾

٩. حَدَّثَنَا الْحُسَينُ بْنُ أَخْمَدَ بْنَ إِدْرِيسَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَانَ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّوْفِيقِيِّ مِنْ وُلْدَنَ تَوْفِيقٍ بْنِ عَنْدِ الْمُطَلِّبِ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَيْنِي بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ طَلاقٌ فِي الْمَرْضِ يُصْبِي الصَّبِيَّ» قَالَ: «كَفَارَةً لِوَالَّذِي». ﴿٢﴾

١٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ مَغْرُوفٍ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ رَئَابٍ عَنْ عَنْدِ الْأَغْلَى مَوْلَى آلِ سَامَ عَنْ أَبِيهِ عَنْدِ اللَّهِ طَلاقٌ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ طَلاقٌ: تَرْجُوا الْإِنْكَارَ؛ فَإِنْهُنَّ أَطْيَبُ شَيْءٍ أَفْوَاهُهَا وَأَدْرَشَنَّ أَخْلَافًا وَأَفْتَحَنَّ شَيْئَنِ أَرْخَاماً؛ أَمَا عَلِمْنَا أَنَّ أَبِيهِنِي بِكُمُ الْأَمْمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى بِالسَّقْطِ يَظْلِمُونَنَا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَهُ اذْخُلُ الْجَنَّةَ فَيَقُولُ: لَا حَتَّى يَدْخُلَ أَبُوايَ قَبْلِي فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمَلِكِ مِنَ الْمُلَائِكَةِ: أَبِيتِنِي بِأَبِيهِ فَيَأْمُرُ بِهِمَا إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: هَذَا يَفْضُلُ رَحْمَتِي لَكُ». ﴿٣﴾

١١. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْدِ اللَّهِ طَلاقٌ قَالَ: سَأَلَتْهُ عَنْ أَطْفَالِ الْأَنْبِيَاءِ طَلاقٌ قَالَ: «لَيْسُوا كَأَطْفَالِ سَائِرِ النَّاسِ» قَالَ: وَسَأَلَتْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ طَلاقٌ: لَوْ بَقِيَ كَانَ صَدِيقًا؟ قَالَ: «لَوْ بَقِيَ كَانَ عَلَى مِنْهَا حِلْيَةً طَلاقٌ». ﴿٤﴾

١٢. وَبِهَذَا الاِسْنَادِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَلاقٌ يَقُولُ: «كَانَ عَلَى قَبْرِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ طَلاقٌ عَذْقُ نُظْلَهُ عَنِ الشَّمْسِ فَلَمَّا يَسَرَّ الْعَذْقُ ذَهَبَ أَثْرُ الْقَبْرِ فَلَمْ يَعْلَمْ مَكَانَهُ» وَقَالَ طَلاقٌ: «ماتَ إِبْرَاهِيمَ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ طَلاقٌ وَكَانَ لَهُ ثَمَانِيَّةً عَشْرَ شَهْرًا فَأَتَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَضاعَهُ فِي الْجَنَّةِ». ﴿٥﴾

ملکوت آسمان‌ها و زمین نداشتند: آگاه باشید اکه فلان کودک فرزند فلاتی مرد. اگر پدر و مادرش، یا بکی از آنان، یا بعضی از خاندان مؤمنش مرده باشند آن کودک به او داده می‌شود که به او غذا دهد و گزنه به سوی فاطمه زهرا^{علیها السلام} داده می‌شود که به او غذا دهد، تا پدر و مادرش، یا یکی از آنان یا برخی از خاندان مؤمنش (به آن دنیا) بروند. پس حضرت فاطمه^{علیها السلام} آن کودک را به او می‌دهد.

۹- عبدالله عمری از پدرش نقل می‌کند: علی^{علیها السلام} که در مورد بیمار شدن کودک فرمود: «آن، کفار مای است برای پدر و مادرش (که گناهان آنان پوشیده و امرزیده می‌شود)».

۱۰- عبدالاعلی، مولای آل سام گوید: امام صادق^{علیها السلام} فرمود: رسول خدا^{علیها السلام} فرمود: دختران با کره را شوهر دهید، زیرا که دهانه‌ایشان از هر چیزی خوب‌بتو است و پستانه‌ایشان از هر چیزی پر شیرتر و زهدانه‌ایشان از هر چیزی گشوده‌تر است. آیا ندانسته‌اید که من در روز قیامت به شما امت می‌باها و فخر می‌کنم، حتی به بچه‌ای که سقط شده باشد. (در آن روز) بچه‌ای که سقط شده، خشمناک‌کنار درب بهشت می‌ایستد به گونه‌ای که آرخش و دلتگی شکمش ورم می‌کند. پس خدای عزوجل به او می‌فرماید: وارد بهشت شو! عرض می‌کند: وارد نمی‌شوم تا پدر و مادرم پیش از من وارد شوند. آن گاه خداوند به فرشته‌ای از فرشتگان می‌فرماید: پدر و مادرش رانزد من بیاورید! بعد از آنکه می‌ایند امر می‌فرماید که آنها را به بهشت ببرند و به آن طفل می‌فرماید: این فضل رحمت و افزونی مهریانی من به خاطر توست.

۱۱- جمیل بن دراج گوید: از امام صادق^{علیها السلام} در مورد اطفال پیامبران^{علیهم السلام} سوال کردم. فرمود: «آنان همانند اطفال سایر مردمان نیستند». از آن حضرت درباره ابراهیم، پسر رسول خدا^{علیها السلام} پرسیدم که اگر مانده بود، صدیق بود؟ فرمود: «اگر مانده بود بر طریقه پدرش^{علیهم السلام} می‌بود».

۱۲- عامر بن عبدالله گوید: از امام صادق^{علیها السلام} شنیدم که می‌فرمود: «کنار قبر ابراهیم، پسر رسول خدا^{علیها السلام} درخت خرمایی بود که از تابش آفتاب آن رانگاه می‌داشت (ونمی‌گذاشت آفتاب بر آن بتابد) هنگامی که آن شاخه خشک شد نشانه قبر از بین رفت و جای آن را کسی ندانست و حضرت^{علیها السلام} فرمود: ابراهیم، پسر رسول خدا^{علیها السلام} در هجده ماهگی از دنیا رفت، پس خداوند دوران شیرخوارگی او را در بهشت تمام کرد».

قال مصنف هذا الكتاب في الأطفال وأحوالهم: إن الوجه في معرفة العدل والجور والطريق إلى تمييزهما ليس هو ميل الطباع إلى الشيء ونفورها عنه وإنما استحسان العقل له واستقباحه إياه؛ فليس يجوز لذلك أن نقطع بقبح فعل من الأفعال لجهلنا بعلمه ولا أن نعمل في إخراجه عن حد العدل على ظاهر صورته بل الوجه إذا أردنا أن نعرفحقيقة نوع من أنواع الفعل قد خفي علينا وجه الحكمة فيه أن نرجع إلى الدليل الذي يدل على حكمة فعله ونفرغ إلى البرهان الذي يعرفنا حال محدثه فإذا أوجبنا له في الجملة أنه لا يفعل إلا الحكمة والصواب وما فيه الصنع والرشاد لزمنا أن نعم بهذه القضية فأعماله كلها جهلنا عللها أم عرفناها إذ ليس في العقول قصرها على نوع من الفعل دون نوع ولا خصوصها في جنس دون جنس.

ألا ترى أنا لو رأينا أنها قد ثبتت بالدلائل عندنا حكمتها؛ وصح بالبرهان لدينا عدله يقطع جارحة من جواح ولده أو يكتوي عضواً من أعضائه ولم نعرف السبب في ذلك ولا العلة التي لها يفعل ما يفعله به لم يجز لجهلنا بوجه المصلحة فيه أن ننقض ما قد أثبته البرهان الصادق في الجملة من حسن نظره له وإرادته الخير به فكذلك أعمال الله العالم بالعواقب والابتداء تبارك وتعالى لما أوجب الدليل في الجملة أنها لا تكون إلا حكمة ولا تقع إلا صواباً لم يجز لجهلنا بعلم كل منها على التفصيل أن نقف فيما عرفناه من جملة أحكامها لا سيما وقد عرفنا عجز أنفسنا عن معرفة علل الأشياء وصورها عن الإحاطة بمعاني الجزيئات.

هذا إذا أردنا أن نعرف الجملة التي لا يسع جهلها من أحكام أعماله عز وجل فاما إذا أردنا أن نستقصي معاناتها ونبحث عن عللها فلن نعدم في العقول بحمد الله ما يعرفنا من وجه الحكمة في تفصياتها ما يصدق الدلالة على جملتها و الدليل على أن أعمال الله تبارك وتعالى حكمة بعدها من التناقض وسلامتها من التفاوت وتعلق بعضها ببعض و حاجة الشيء إلى مثله و اشتلافه بشكله و اتصال كل نوع بشبهه حتى لو توهمت على خلاف ما هي عليه من دوران أفلاؤها وحركة شمسها و قمرها و مير كواكبها لانتقضت و فسدت فلما استوفت أعمال الله عز وجل ما ذكرناه من شرائط العدل وسلمت مما قدمناه من علل الجور صح أنها حكمة.

نویسنده این کتاب در مورد اطفال و احوال آنان می گوید: وجه در معرفت عدل و جور و راه تشخیص و تمیز دادن آن دو طبق میل طبیعتها به چیزی و نفرت آنها از آن نیست و به راستی که آن، استحسان عقل است که عقل آن را خوب و نیکو شمرد (عدل است) و زشت شمرد (جور است) و برای همین جهت جایز نیست که مابه قبیح فعلی از افعال قطع کنیم به خاطر این که مابه علت‌های آن جاهلیم و نمی توانیم آن را از حد عدل، طبق ظاهر صورش ببرون کنیم. بلکه وجه آن است که هرگاه بخواهیم حقیقت نوعی از انواع فعل را که وجه حکمت آن بر ما پوشیده و پنهان شده است، بشناسیم یا بستی به دلیلی که بر حکمت فاعلش دلالت می کند رجوع کنیم و به برهانی که حال محدث و موحد آن را به ما می شناساند، خود را فارغ نماییم. پس هرگاه، فی الجمله بر او لازم داشتیم که او جز از روی حکمت و صواب کاری انجام نمی دهد و در آن صنعت ورشاد و راستی است، به ما لازم می ابد که این قضیه را به همه افعال تعمیم دهیم خواه علت‌های آنها را شناسیم و بدانیم. زیرا که این گونه نیست که عقول نوعی از فعل، نه نوع دیگر، نیست و در خصوص آنها در جنسی، نه جنس دیگر، کوتاهی دانسته باشد.

ایمانی بینی که اگر برای ما پدری پاشد که حکمتش در نزد ما به دلیل‌های ثابت شده باشد و عدالت‌ش در پیش ماطبی برهان به صحت بپیوندد، ببینیم که اندامی از اندامهای فرزندش را می برد، یا عضوی از اعضای اورا داغ می کند و ماسب آن را نمی دانیم و علتی را که پدر به جهت آن، چنان می کند نمی شناسیم، جایز نیست که مابه جهت چهل به وجه مصلحت آن، آنچه را که برهان صادق فی الجمله آن را ثبات کرده است، نفس کنیم. برهانی که ثابت کرده اول نسبت به فرزندش حسن نظر دارد و برای اواراده خیر نموده است، پس همچنین است افعال خدا که عالم به عاقب و ابتدا و دنابه انجام و آغاز هر چیزی است، به جهت آنچه دلیل فی الجمله اثبات نموده است که آنها جز از روی حکمت نیست و جز بر وجه صواب واقع نمی شود، و برای ما جایز نیست که به جهت ندانستن علت‌های هر یک از آنها، بر وجه تفصیل در مواردی که ما بخشی از احکام آنها را شناخته‌ایم، توقف نماییم. به خصوص که ما نتوانی خود را از معرفت علت‌های چیزها و قصور آن را لازماً احاطه به معانی جزئیات آنها شناخته‌ایم. این هنگامی است که ما بخواهیم بخشی از احکام افعال خدا را که ندانستن آنها شایسته نسبت بشناسیم و اما هرگاه بخواهیم معانی آنها را استقامت نماییم و از علت‌های آنها بحث و کاوش کنیم. بحمد الله - آن گونه نیستیم که نتوانیم چیزهایی را که اندیشه‌ها، به ما می شناساند نیایم؛ شناسایی وجه حکمت آنها با تفصیل هایشان دلالت بر تصدیق بخشی از آنها دارد.

و دلیل بر این که افعال خداوند از روی حکمت است، دوری آنها از تنافض و سلامتی آنها از تنافوت، تعلق ووابستگی بربخی آنها به برخی، نیاز هر چیز به همانند خود، آفت گرفتنش به شکل خوبی و پیوند هر نوعی به شبه خود است، تا جایی که اگر برخلاف آنچه که آنها برآند از گردیدن چرخهای آنها، حرکت افتاد و ماه و سیر ستارگان آنها - توهم کنی، البته منتفض و فاسد شوند. و از آنجایی که افعال خداوند - طبق آنچه مذکور کردیم شرایط عدل را مستینا نمود و از آنچه ما مذکور داشتیم از علت‌های ستم، سالم بود، صحیح شد که آنها از روی حکمت است.

والدليل على أنه لا يقع منه عز وجل الظلم ولا يفعله أنه قد ثبت أنه تبارك وتعالى قد يغنى عالم لا يجهل والظلم لا يقع إلا من جاهل بقبحه أو يحتاج إلى فعله متنفع به فلما كان أنه تبارك وتعالى قد يغنى عنه المضار عالمًا بما كان ويكون من قبيح وحسن صح أنه لا يفعل إلا الحكمة ولا يحدث إلا الصواب؛ لأن ترى أن من صحت حكمته هنا لا يتوقع منه مع غناه عن فعل القبيح وقدرته على تركه وعلمه بقبحه وما يستحق من الذم على فعله ارتکاب العظام فلا يخاف عليه مواجهة القبائح وهذا بين و الحمد لله.

١٣. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ الْقَمَدَانِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو وَنْ عَمْتَانَ الْحَزَارِ عَنْ عَمْرِو وَنْ شَفَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدِ الْجَعْفَريِّ قَالَ قُلْتُ لِابْنِ جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الْبَاقِرِ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا نَرِي مِنَ الْأَطْفَالِ مَنْ يُولَدُ مَيِّتًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْقُطُ غَيْرَ ثَامَ وَمِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ أَغْمَى أَوْ أَخْرَسَ أَوْ أَصْمَمَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ مِنْ سَاعَتِهِ أَذَا سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْقِسُ إِلَى الْأَخْتِلَامِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعْمَرُ حَشْ يَصِيرَ شَيْخًا كَيْفَ ذَلِكَ وَمَا وَجْهُهُ قَالَ: يَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْلَى بِمَا يُدَبِّرُهُ مِنْ أَمْرٍ حَلَقَهُ مِنْهُمْ وَهُوَ الْخَالِقُ وَالْمَالِكُ لَهُمْ فَمَنْ مَنَعَهُ التَّغْيِيرُ فَإِنَّمَا مَنَعَهُ مَا لَيْسَ لَهُ وَمَنْ عَمَرَهُ فَإِنَّمَا أَعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ فَهُوَ الْمُفْقَدُ بِمَا أَعْطَاهُ وَغَادِلُ فِيمَا مَنَعَهُ وَلَا يُشَتَّلُ عَنْهَا يَفْعَلُ وَهُمْ يُشَتَّلُونَ» قَالَ جَابِرٌ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَيْفَ لَا يُشَتَّلُ عَنْهَا يَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَصَوَابًا وَهُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْجَبَارُ وَالْوَاحِدُ الْقَهَّارُ فَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا فِي شَيْءٍ مِمَّا قَضَى اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ أَفْعَالِهِ جَحَدَ».

و دلیل بر آن که ظلمی از خداوند واقع نمی شود و آن را نجات نمی دهد؛ آن است که ثابت شده، خداوند قدیم، بی نیاز و دلایلی است که نادانی ندارد و ستم جز از جاهل به قبح آن (که زشتیش را نداند) یا نیاز به آن داشته باشد و به آن سود برد، واقع نمی شود و چون خداوند قدیم و بی نیاز بود که منافع و مضر بر او جایز نیست، او به آنچه بوده و خواهد بود، ارزشمندی و خوبی دانست؛ درست شد که غیر از حکمت انجام ندهد و به جز صواب احداث نفرماید.

آیا نمی بینی هر کس از ما حکمتش درست باشد، توقع ارتکاب أمور عظیمه از او نیست، با وجود بی نیازیش از فعل قبیح و قدرتش بر ترک آن و علمش به قبح آن و کارهای بزرگی که انجام آنها مستحق مذمت است. پس واقع ساختن قبایح و لفثادن در زشتیها بر او بین نمی رود و این ظاهر است، والحمد لله.

۱۳- جابر بن یزید جعفی گوید: به امام باقر عرض کرد: «یا ابن رسول الله! ما می بینیم که برخی از اطفال، مرده متولد می شود. برخی از آنها ناتمام ساقط می شود. برخی دیگر کور، یا گنگ، یا کمر متولد می شود. برخی به هنگام تولد همان ساعت می میرد. برخی تا دوران احتلام و حد بلوغ می ماند و برخی عمر و زندگانی می کند تا آن که پیر می شود. پس این چگونه است و وجهش چیست؟» حضرت فرمود: «خداؤند به آنچه از امر آفریدگانش تدبیر می فرماید، از آنها اولی است و احوالق و مالک آنهاست. پس هر کس را ز عمر دادن منع کرده در واقع او را از چیزی که برای او نیست، منع کرده و به هر کس عمر داده در واقع به او چیزی عطا فرموده است که برای او نبیست. پس او به آنچه عطا فرموده صاحب تفضل است، و در آنچه منع نموده، عادل است و او از آنچه انجام می دهد مورد سؤال واقع نمی شود (بندگان)، از آنچه انجام می دهند پرسیده می شوند. جابر می گوید: عرض کرد: «یا ابن رسول الله! چگونه از آنچه انجام می دهد، پرسیده نمی شود؟» فرمود: «زیرا جزء حکمت و صواب است، انجام نمی دهد و او صاحب تکبر، جبار و بیگانه قهقار است. پس هر کس در نفس خود، در چیزی از آنچه قضا فرموده، احساس حرجی کند، در واقع کافر است و هر کس چیزی از افعال او را انکار کند، جاحد است (که از روی دانش انکار کرده است).

٢٤٢ باب أن الله تعالى لا يفعل بعباده إلا الأصلح لهم

١. أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسْنِ طَاهِرِنْ مُحَمَّدِنْ يُونُسَنْ بْنُ حَسْنَةَ الْفَقِيهُ بِيَنْجَ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِنْ عَثْمَانَ الْهَرَوِيَّ قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسْنِ بْنِ مَهَاجِرَ قال: حَدَّثَنَا هِشَامَ بْنَ خَالِدَ قال: حَدَّثَنَا الْحَسَنَ بْنَ يَحْيَى الْحُسْنِيَّ قال: حَدَّثَنَا صَدَقَةَنْ عَبْدَ اللَّهِ عَنْ هِشَامَ عَنْ أَنَسِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ جَبَرِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قال: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ أَهَانَ وَلِيَأْتِي فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُخَارِبَةِ وَمَا تَرَدَّذَ فِي شَيْءٍ إِنَّا فَاعِلُهُ مِثْلَ مَا تَرَدَّذَ فِي قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَلَا يَدْلِي مِنْهُ وَمَا تَقْرَبُ إِلَى عَبْدِي بِمِثْلِ أَذَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَنَقَّلُ لِي حَتَّى أَجْبَهُ وَمَنْ أَخْبَيْتُهُ كُثُّ لَهُ سَفَماً وَبَصَراً وَيَدَاً وَمُؤْيِداً إِنْ دَعَانِي أَجْبَتُهُ وَإِنْ سَالَنِي أَغْنَيْتُهُ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمْنَ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْقَفْرِ وَلَوْ أَغْنَيْتُهُ لَا فَسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمْنَ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْغُنَاءِ وَلَوْ أَفْقَرْتُهُ لَا فَسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمْنَ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالسُّقُمِ وَلَوْ ضَحَّكْتُ جَنَّمَةَ لَا فَسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمْنَ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالصَّحَّةِ وَلَوْ أَسْقَمْتُهُ لَا فَسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنِّي أَدْبَرُ عِبَادِي لِعِلْمِي بَقَلُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلَيْمٌ حَسِيرٌ».

٢. حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنِ بْنَ عَبْدَ اللَّهِ مِنْ سَعِيدِ الْمَشْكُرِيَّ قال: حَدَّثَنَا عَبْدَ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنَ عَبْدِ الْكَرِيمَ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدِنْ عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْبَرْزِقِيَّ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنِ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى أَبِي عُمَرِ الصَّنْعَانِيِّ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ هُرَيْزَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طَمْرِيْنِ مُدْعِيًّا بِالْأَنْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَزَرُهُ».

٣. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةَ اللَّهَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانِ عَنْ مُحَمَّدِنْ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: مَرِضَ عَوْنَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

بخش شمعت و هوم

خداوند در مورد بندگان خود

جز آنچه که برای آنها نیکو باشد، انجام نمی‌دهد

- ۱- انس گوید: بیامیر ﷺ از حیرتیل ﷺ از خداوند نقل می‌کند: خداوند متعال فرمود: هر کس دوستی از دوستان ما را خوار سازد در حقیقت نسبت به من به مبارزه برخاسته است. من در چیزی آنقدر تردید ندارم، مانند تردیدی که در مورد گرفتن جان مؤمن دارم، زبر او مرگ را ناخوش دارد و من آندوهگینی او را خوش ندارم و اورا از آن گزیز نیست. و بنده من نسبت به من به چیزی مثل به جا آوردن آنچه بر او واجب کرده‌ام، تقریب نجسته، و بنده من پیوسته مستحبتاتی را که بر او واجب نیست، به جا می‌آورد، تا آنکه او را دوست می‌دارم و هرگاه او را دوست بدارم نسبت به او گوش، چشم، دست و قوت دهنده می‌شوم. اگر مرا بخواند او را جابت می‌کنم، و اگر از من درخواست کند به او عطا کنم و به راستی که از جملة بندگان مؤمن من، کسی است که بایی از عبادت را می‌خواهد، من اورا از آن باز می‌دارم، تا عجبی در او داخل نشود، و اورا به فساد نکشاند و همانا از جملة بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید مگر به فقر و نادرای و اگر اورا بی نیاز نمایم همان او را فاسد کند و به راستی که از جملة بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید مگر به ثروتمندی و اگر او را فقیر نمایم همان او را فاسد کند و همانا از جملة بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید، مگر به بیماری و اگر جسم او را تندرست کنم، همان او را فاسد می‌کند و به راستی که از جملة بندگان مؤمن من، کسی است که ایمانش به صلاح نمی‌آید مگر به تندرستی و اگر او را بیمار کنم همان او را فاسد می‌کند. به راستی که من بندگانم را بدانش خویش تدبیر می‌کنم، زیرا که از دلهای آنها آگاهم، پس به راستی که من دانا و آگاهم.
- ۲- ابو هریره گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: بسا ژولیده موی غبار آلودة صاحب دو جامه کهنه‌ای که جز از زیر جامه و پیراهن کهنه، چیزی نداشته باشد و از درها رانده شود؛ اگر خدا را قسم دهد، قسمش را بپذیرد و حاجتش را روا سازد.
- ۳- محمد بن منکدر گوید: عون، پسر عبدالله بن مسعود بیمار شد، من برای عبادت نزد او رفتم.

مشهود فأتيتها أعوده فقال: ألا أحدثك بحديث عن عبد الله بن مشهود قلت: بل قال: قال عبد الله: يتيمًا حُنْ عن رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ إِذْ تَبَشَّرَ فَقَلَّتْ لَهُ مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَجِبْتَ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَجُزْعَهُ مِنَ الشُّفْقِ وَلَوْيَعْلَمْ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ مِنَ التَّوَابِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَرَاهُ سَقِيمًا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزًّا وَجَلًّا».

٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارَ عَنْ يَزِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ: «إِنَّ قَوْمًا أَتَوْا إِبْرَاهِيمَ فَقَالُوا: ادْعُ لَنَا رَبِّكَ يُرْفَعَ عَنَّا الْمَوْتَ فَذَعَالُهُمْ: فَرَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُمُ الْمَوْتَ وَكَثُرُوا حَتَّى صَافَتْ بَهُمُ الْمَنَازِلُ وَكَثُرَ النَّشْلُ وَكَانَ الرَّجُلُ يُضَيَّعُ فَيَحْتَاجُ إِنْ يُطْعِمَ أَبَاهُ وَأَمَّهُ وَجَدَهُ وَجَدَ جَدَهُ وَيُرْضِيهِمْ وَيَتَعَاذهُمْ فَسُقِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا: سُلْ رَبِّكَ أَنْ يَرْدُنَا إِلَى آجَالِنَا الَّتِي كَنَّا عَلَيْهَا فَسَأَلَ رَبُّهُ عَزًّا وَجَلًّا فَرَدَهُمْ إِلَى آجَالِهِمْ».

٥. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ رَهْ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عَفْيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدٌ قَالَ: ضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ ذَاتَ يَوْمٍ حَتَّى بَدَأَتْ نَوَاجِدُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَلَا تَسْأَلُونِي مِمَّ صَحَّكْتُ» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «عَجِبْتَ لِلْمُزَمِّلِ الْمُسْلِمِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَصَاءِ يَقْصِيهِ اللَّهُ عَزًّا وَجَلًّا إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِي عَاقِبَةِ أُمْرِهِ».

٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ السُّعْدَانِيَّ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ قَنَادَةَ الْقُمِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبْنَائِ الْأَخْمَرِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «وَالَّذِي يَفْتَحُ بِالْحَقِّ بِيَنِيَّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ الْمُرْوَةِ وَإِنَّ الْمَعْوَنةَ لَتَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى قَدْرِ الْمُثْوَةِ وَإِنَّ الصَّبَرَ لَيَنْزِلُ عَلَى قَدْرِ شَدَّةِ الْبَلَاءِ».

٧. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ ادْرِيسِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي أَخْمَدَ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ الْمُقَضِلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجَخْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ: «إِنَّ مُوسَى بْنَ عَمْرَانَ قَالَ: يَا

گفت: «آیا نمی‌خواهی برای تو حبیثی از عبدالله بن مسعود نقل کنم؟» گفتم: «أَرَى، مَيْ خَوَاهِمْ». گفت: «هندگامی که مادر خدمت رسول خدا بودیم، ناگهان حضرت پرسن فرمود: من به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! چه شد که (بی‌سبب) خنده‌یدی؟ فرمود: «از بی‌تایی مؤمن در بیماریش تعجب کردم و اگر بداند که در بیماری چه قدر از پاداش برای اوست، البته دوست می‌دارد که همواره بیمار باشد تا پروردگار خود را ملاقات کند.»

۴- هشام بن سالم گوید: امام صادق ع فرمود: قومی نزد پیامبر شان آمده عرض کردند: «پروردگارت رابه خاطر ما بخوان تا مرگ را از ما بردارد». آن پیامبر برای آنان دعا کرد و خدا مرگ را از آنان برداشت و جمعیت مردم بسیار شد، تا آنکه خانه‌ها تنگ شد و نسل زیاد شد و شخصی وقتی روز خود را آغاز می‌کرد مجبور بود هر که از پدر، مادر، جد و جدشان پذیرایی کند برای این که آنها را خشنود کند، از آنها سپریستی و دل جویی می‌کرد به این جهت از طلب معاش و اسباب زندگی باز می‌ماندند. پس خدمت آن پیامبر آمدند و عرض کردند: «از پروردگارت بخواه، ما رابه مرگها و اجلهایی که بر آن بودیم، برگرداند. آن پیامبر از پروردگارش درخواست کرد و خدا آنها رابه سوی اجلهایشان بازگرداند.»

۵- سلیمان بن خالد از امام صادق، از پدرش، از جدش ع نقل می‌کند که فرمود: روزی رسول خدا ع خنده‌ید به گونه‌ای که دندانهای نواجد (عقل) حضرت ظاهر شد. آن گاه حضرت فرمود: «آیا از من نمی‌پرسید که برای چه خنده‌ید؟» عرض کردند: «بلی، ای رسول خدا! می‌پرسیم.» فرمود: «تعجب کردم که هیچ قضایی برای مرد مسلمان نیست که خدا آن را برایش قضافرماید، مگر آنکه در عاقبت کارش برایش خیر و خوبی باشد.»

۶- ابان احمر گوید: امام صادق ع فرمود: «به حق آن خدایی که جدم ع رابه حق، به پیامبری مبعوث گردانید، خداوند متعال به بندۀ به اندازه مرؤوت، روزی می‌دهد و یاری به اندازه هزینه از آسمان فرود می‌آید و صبر به اندازه سختی بلا نازل می‌شود.»

۷- جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر ع فرمود: موسی بن عمران ع گفت: «ای پروردگار من! به آنچه قضا و حکم فرموده‌ای، راضی و خشنودم. بزرگ و پیغمبر را می‌پرائی و کوچک و صغیر را باقی

رب رضيتك بما قضيتُ الكبير وتبني الصغير فقال الله عز وجل: يا موسى أما ترضا بي لهم زارقاً وكفيلاً؟ قال: بلّى يا رب فنعم الوكيل أنت ونعم الكفيل.

٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحَسَنِ السَّعْدِيَّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفَوَانَ بْنَ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي الْفَرْهَادِ عَنْ عَلَيْهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِيُونَ وَذَلِكَ أَنَّ الْعِبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وِجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُغَاؤُهُ».

٩. حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّفَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ إِسْفَاعِيلَ التَّرْمِكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سَلِيمَانَ بْنِ أَبْوَبِ الْخَرَازِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَظْهَرِ: لَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَرْوَاحُ فِي الْأَنْدَانِ بَعْدَ كُوْنَاهَا فِي مَلْكُوْتِهِ الْأَغْلَى فِي أَرْزَعِ مَحْلٍ؟ قَالَ الْمَظْهَرُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عِلْمُ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِي شَرْفِهِ وَغُلُوْبِهِ مَثَّلَ تُرْكِتَ غَلَى حَالِهَا نَزَعَ أَكْثَرُهَا إِلَى دُغَوْيِ الرُّبُوبِيَّةِ دُونَهُ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلَهَا بِقُدْرَتِهِ فِي الْأَنْدَانِ الَّتِي قَدَرَهَا لَهَا فِي ابْتِدَاءِ الشَّدِيرِ نَظَرًا لَهَا وَرَحْمَةً بِهَا وَأَخْرَجَ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضِ وَعَلَى بَعْضِهَا عَلَى بَعْضِ وَرَفَعَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضِ دَرَجَاتِ وَكُفَّى بَعْضَهَا بِيَعْنِي وَبَعْثَتُ إِلَيْهِمْ رُسْلَهُ وَاتَّخَذَ عَلَيْهِمْ حُجَّجَهُ مُسْتَرِينَ وَمُنْتَدِرِينَ يَأْمُرُوهُمْ بِتَعْبُطِي الْعَبُودِيَّةِ وَالثَّوَاضِعِ لِعَبْوُدهِمْ بِالْأَنْوَاعِ الَّتِي تَعْبَدُهُمْ بِهَا وَنَصَبَ لَهُمْ عَوْنَوَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَعَوْنَوَاتٍ فِي الْأَجِلِ وَمَثُونَاتٍ فِي الْعَاجِلِ وَمَثُونَاتٍ فِي الْأَجِلِ لِيَرَعِنُهُمْ بِذَلِكَ فِي الْخَيْرِ وَيُرَهَّدُهُمْ فِي الشَّرِّ وَلِيَدُلُّهُمْ بِظَلَّبِ الْمُعَاشِ وَالْمَكَابِسِ فَيَقْلُمُوا بِذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرْبُوبُونَ وَعِنَادٌ مَخْلُوقُونَ وَيُقْبِلُوا عَلَى عِبَادَتِهِ فَيَسْتَحِقُوا بِذَلِكَ نَعِيمَ الْأَبَدِ وَجَنَّةَ الْخَلِيلِ وَيَأْتُوُهُمْ مِنَ الْتُّرُوعِ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ خَيْرٌ ثُمَّ قَالَ الْمَظْهَرُ: «يَا أَبَنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْسَنُ نَظَرًا لِعِبَادِهِ مِنْهُمْ لَأَنَّهُمْ لَا تَرَى أَنَّكَ لَا تَرَى فِيهِمْ إِلَّا مُحِبَّاً لِلْغُلوْبِ عَلَى عَبْرِيَّهِ حَتَّى إِنَّهُمْ لَمْ يَرُوكُمْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دُغَوْيِ الرُّبُوبِيَّةِ وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دُغَوْيِ السُّبُّوَةِ بِغَيْرِ حَقِيقَهَا وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دُغَوْيِ الْأَمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِيقَهَا مَعَ مَا يَرَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ النَّسْفِ وَالْعَجَزِ وَالضَّيْفِ وَالْمَهَانَةِ وَالْحَاجَةِ وَالْفَقْرِ وَالْآلامِ الْمُتَنَاوِيَّةِ عَلَيْهِمْ وَالْمَوْتِ الْغَالِبِ

می‌گذاری، خداوند فرمود: «ای موسی آیا از من راضی نیستی که آنها را روزی دهنده و کفیل باشم؟ موسی عرض کرد: «آری، ای پروردگار من! راضیم. پس تو خوب و کیل و نیکو کفیل هستی.»

۸- علی بن حسن گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خدا روزی‌های مؤمنان را از جانی قرار داده که نمی‌پندارند و این به جهت آن است هنگامی که بمنه، راه روزی خود را نشناسند، دعايش بسیار شود.»

۹- عبدالله بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «چرا خداوند ارواح را بعد از آن که آنها در ملکوت اعلای او، در بلندترین جای بودند در بدنها قرار داد؟» حضرت علیه السلام فرمود: «خداوند متعال دانست که ارواح با توجه به علو و شرف آنها، هر زمان که بر حال خود واگذاشته شوند، بیشتر آن‌ها به ادعای پروردگاری - جز خدا - مشتاق و آرزومند خواهند شد. پس خداوند با توجه و رحمت به قدرت خویش آنها را در ابدانی که در ابتدای تقدیر برای آنها تقدیر و اندازه کرده بود قرار داد و برخی از آنها را به برخی دیگر محتاج کرد و برخی را به برخی دیگر وابسته نمود و برخی دیگر را با درجاتی نسبت به برخی دیگر برتری داد و بعضی از آنها را به بعضی کفایت فرمود و پیامبر ارشاد سوی آنان فرستاد و به آنان حجت‌هایی که مزده دهنده بودند برگزید، تا آنها را به فراغفت بندگی و فروتنی در برابر معبدشان به انواعی که آنها را به بندگی گرفته، فراخواندند و برای آنان عقوبات‌هایی در این دنیا و عقوبات‌هایی در جهان آخرت و نتوانی چند در این دنیا و نتوانی چند در جهان آخرت قرار داد تا به این وسیله آنها را در خوبی راغب سازند و از بدی بی‌رغبت نمایند، تا آنها را بر طلب معیشت زندگی و مکاسب خوار سازد و به این واسطه بدانندکه آنان پرورش یافتنگان و بندگان افریده شده‌اند و به بندگیش رو آورند و به این سبب شایسته نعمت همیشگی و بهشت جاوید شوند و از آرزومندی و اشتیاق به چیزی که حقی در آن ندارند اینمن شوند.»

آن گاه حضرت علیه السلام فرمود: «ای پسر فضل ابا راستی که نظر خداوند به بندگانش بهتر از نظر آنها نسبت به خودشان است. آیا به آنان نمی‌نگری؟ تو در میان آنان کسی رانمی‌بینی مگر آن که دوست دارد بر دیگران برتری یابد، تا جایی که در آرزوی ادعای پروردگاری است و برخی از آنان ادعای پیامبری می‌کنند، بی آن که حقی در این مورد داشته باشند و برخی از آنان ادعای امامت می‌کنند، بی آن که حقی در آن داشته باشند، با آن که در خودشان کاستی و درمانگی، ناتوانی، خواری، پریشانی، نیازمندی نداری، دردهای متناوب و مرگی که بر همه آنها غالب و بر همه آنها قاهر است، احسان می‌کنند. ای پسر

لهم وَالظاهر لجميعهم؟! يا ابنِ الفضل إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَفْعُلُ بِعِبادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحُ
لهم وَلَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ.

١٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ
الْكُوَفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ التَّخْجِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَينِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْفِيقِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ
سَالِمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي تَسْبِيرٍ عَنْ أَبِي عَنْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ: (وَلَا يَزَّلُ الْوَنْ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذِكْرِ خَلْقِهِمْ) ^(١) قَالَ: «خَلْقُهُمْ
لَيَقْعُلُوا مَا يَشْتَوِجُوا بِهِ رَحْمَةً فَإِرْحَمْهُمْ».

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ القَاسِمِ الْأَشْتَرِ أَبَا دِيْدَيْ قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ
بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَارٍ عَنْ أَبْوَيْهِمَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ
عَلَيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ ^{عليه السلام} فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ
الْأَرْضَ فِرَاشًا) ^(٢) قَالَ: «جَعَلُهَا مُلْأَيَةً لِطَبَائِعِكُمْ مُوافِقةً لِاجْسَادِكُمْ لَمْ يَجْعَلُهَا شَدِيدَةً
الْحَمْيَ وَالْحَرَازَةَ فَتَخْرُقُكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ الْبَرِدَ فَتَجْمِدُكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ طَبِ الْرَّيْحَ فَتَضْدَعُ
هَامَاتِكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ النَّنَّ فَتَسْطِيعُكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ الْلَّيْلِ كَمَا النَّمَاءَ فَتَخْرُقُكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ
الصَّلَابَةَ فَتَسْتَعِنُ عَلَيْكُمْ فِي دُورِكُمْ وَأَبْيَسِكُمْ وَقُبُورِ مَوْتَانِكُمْ وَلَكُمْ عَزَّ وَجَلُّ جَعَلَ فِيهَا
مِنَ الْمَتَانَةِ مَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ وَتَنْفَسَكُونَ وَتَنْفَسَكُ عَلَيْهَا أَبْدَانَكُمْ وَبَنْيَانَكُمْ وَجَعَلَ فِيهَا
مَا تَنْفَدِي بِهِ لِدُورِكُمْ وَقُبُورِكُمْ وَكَثِيرٌ مِنْ مَنْ تَفَاعِلُكُمْ فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشًا لَكُمْ ثُمَّ قَالَ
عَزَّ وَجَلَّ: (وَالسَّمَاءُ بِنَاءٌ أَئِ سَقَعَ مِنْ فَوْقِكُمْ مَخْفُوظًا يُدَبِّرُ فِيهَا شَمَسَهَا وَقَمَرَهَا وَ
نُجُومُهَا لِمَنْ تَفَاعِلُكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَا يَعْنِي الْمَطَرُ نَزَلَهُ مِنَ الْعُلُوِّ
لِتَسْلُغَ قَلْ جَنَاحَكُمْ وَتَلَالَكُمْ وَهَضَابَكُمْ وَأَوْهَادَكُمْ ثُمَّ فَرَقَهُ رِزَادًا وَأَبْلَا وَهَطْلَا وَطَلا
لِتُشْفَعَ أَرْضَوْكُمْ وَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرَ نَارًا لَا عَلَيْكُمْ قَطْمَةٌ وَاحِدَةٌ لِيُفِسِدَ أَرْضِكُمْ وَ
أَشْجَارَكُمْ وَزُرُوعَكُمْ وَثَمَارَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الْمُنْزَلَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا
تَعْجَلُوا اللَّهَ أَنْذَادًا) أَئِ أَشْهَادًا وَأَمْثَالًا مِنَ الْأَصْنَامِ الَّتِي لَا تَعْقِلُ وَلَا تَسْمَعُ وَلَا تُبَصِّرُ وَلَا
تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ (وَأَنْتُمْ تَغْنِمُونَ) أَنَّهَا لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ النِّعَمِ الْجَلِيلَةِ الَّتِي أَنْعَمَهَا

فضل ابه راستی که خداوند در مورد بندگان خود جز آنچه که اصلاح برای آنهاست، انجام نمی‌دهد و نسبت به مردم هیچ گونه ستم نمی‌کند ولیکن مردم بر نفس‌های خود ستم می‌کنند.

۱۰- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «مردم همواره با هم اختلاف دارند، مگر آن کسانی که پروردگار توبه آنان رحم فرموده و برای همین آنها را آفریده» پرسیدم. فرمود: «آنها را آفریده، تا آنچه را که با آن سزاوار رحمتش شوند، به جا آورددند، پس او نیز به آنان رحم کند.

۱۱- یوسف بن محمد زیاد و علی بن محمد بن سیّار از پدران خود از امام حسن عسکری، از امام‌هادی، از امام جواد، از امام کاظم، از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد علیهم السلام نقل می‌کنند که حضرت در مورد معنای گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «خدایی که به قدرت کامله زمین را برای شما فرشی گسترده قرار داد تا آرام گیرید و بر آن حرکت نمایید» پرسیدم. فرمود: «آن را ملیم برای سرشناسی شما و موافق تن‌های شما قرار داد. آن را دارای گرمی و حرارت سخت نکرد که شما را بسوزاند و دارای سردی سخت قرار نداد که شما را منجذب کند و دارای خوشبوی سخت قرار نداد که سرها و پستانی‌های شما را به درد آورد و دارای گندیدگی سخت قرار نداد که شما را هلاک کند و دارای نرمی سخت همچون آب قرار نداد که شما را غرق کند و در خود فربود و صاحب سختی سخت قرار نداد که نتوانید بروی آن خانه بسازید و مردگانتان را در آن دفن کنید. ولیکن خداوند را به اندازه‌ای از استواری در آن قرار داد تا از آن بهره ببرید و خود را نگاهدارید و بدن‌ها و بنیادهای شما بر روی آن قرار گیرد و آن را به گونه‌ای قرار داد که در برابر خانه‌ها، قبرها و بسیاری از منفعت‌های شما فروتنی نماید و سرباز نزند و برای همین زمین را فرشی گسترده برای شما گردانید. آن گاه خداوند فرمود: «و آسمان را سقفی برآفرانش قرار داد. یعنی سقفی از بالای شما که محفوظ و نگاهداشته شده است، که در آن افتاب، ماه و ستارگان را به جهت منفعت‌های شما می‌گرداند. آن گاه خداوند عزوجل فرمود: «و آیی را از آسمان فرو فرستاد». یعنی: بازمان که آن را از جانب بالا فرومی‌آورد، تابه فلمهای کوهها، تل‌ها، توده‌ها و فراز و نشیبهای شما برسد. آن گاه آن بازمان را جدا جدا پراکنده کرده در حالی که دارای قطره‌های بزرگ و کوچک و باریک و نرم و ضعیف است تا زمین‌های شما بازمان در خود گیرد و این بازمان را بکباره بر شما فرود نباورد که زمین‌ها و درخت‌ها، کشت‌ها و میوه‌های شما را تباہ سازد. آن گاه خداوند عزوجل فرمود: «پس به وسیله آن، برای شما از میوه‌ها روزی بیرون اورد. از این رو برای خدا، همتایان و انبیان قرار نهیده». یعنی اشباوه و امثال بتنهای که نمی‌فهمند، نمی‌شنوند، نمی‌بینند و بر چیزی قدرت ندارند و در حالی که شما می‌دانید که این بتنهای

عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ تَبَارِكُو تَعَالَى.

١٢. حَدَّثَنَا أَبْيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ عَيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْمُودٍ عَنْ دَاؤِدِنَ كَثِيرِ الرَّقَى عَنْ أَبِي عُبيَّدَةَ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ: اللَّهُ جَلَ جَلَالُهُ: إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَلَذِيدِ وَسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ فِي اللَّيَالِي وَيَتَعَبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ الْلَّيَالِي وَاللَّيَالِي نَظَرًا مِنِّي لَهُ وَإِنْقَاءَ عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَشْ يُضْبَحُ وَيَقُومُ وَهُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارَ عَلَيْهَا وَلَوْ أَخْلَى بَيْتَهُ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ الْعَجْبُ فَيَصِيرُهُ الْعَجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ وَرِضاَهُ عَنْ نَفْسِهِ حَشْ يَظْنُ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَجَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّصْصِيرِ فَيَتَبَاغِدُ مِنْيَ عِنْدَ ذَلِكَ وَهُوَ يَظْنُ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ».

١٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْمُودٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ دَاؤِدِ بْنِ فَزْقِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَهِّيَّةٍ قَالَ: «كَانَ فِيمَا أُوحِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى طَهِّيَّةً أَنَّهُ يَا مُوسَى مَا حَلَقْتُ خَلْقَكَ أَحَبِّ إِلَيَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّمَا أَنْتَ لِي لِمَا هُوَ خَيْرُ لَهُ وَأَغَافِي لِمَا هُوَ خَيْرُ لَهُ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ عَبْدِي فَلَيَضِيرُ عَلَى بَلَائِي وَلَيُشْكِرْ نَعْمَانِي وَلَيُرَضِّ بِقَضَائِي أَكْتَبْهُ فِي الصَّدِيقَيْنِ عِنْدِي إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِي فَأَطْاعَ أَمْرِي».

جزی از این نعمت‌های جلیلی که پرورده‌گار تان آنرا به شما نعام فرموده، توانایی ندارند.^۶

۱۲- ابو عبیده حنفه از امام باقر علیه السلام از رسول خدا علیه السلام از خداوند چنین نقل فرمود: «به راستی که از جمله بندگان مؤمن من، کسی است که در عبادت و پرستش من، سعی و کوشش می‌کند و از خواب و رختخواب لذیذ خود بر می‌خیزد و در شبها بیداری می‌کشد و خود را در پرستش من، در رنج می‌افکند. من یک شب و دوشب به او چرت می‌دهم و خواب را بر او مسلط می‌کنم به جهت نظر و لفافاتی که من به او و رعایت و مرحمت او دارم، پس او به خواب می‌رود تا صبح می‌دمد آن گاه بر می‌خیزد در حالی که خودش را دشمن می‌دارد (و بر نفسش عناب می‌کند و از آن تاخشند است) و اگر او را در پرستشی که می‌کند، رها کنم و به خودش واگذارم البته عجب و خود بینی بر او وارد می‌شود و همان عجب او را به فریته شدن به اعمال خوبی و راضی شدن از خودش منجر می‌شود، تا آن که گمان می‌کند که به فضل و مرتبه همه عبادت کنندگان برتری جسته و در عبادتش از اندازه تقصیر و کوتاهی کردن تجاوز کرده. پس در این صورت از من دور می‌شود و او گمان دارد که به من تقریب و نزدیکی می‌جوید.^۷

۱۳- داود بن فرقان از امام صادق علیه السلام نقل کردن که آنچه خداوند به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود این بود که: «ای موسی! من هیچ آفریدهای را نیافریده‌ام که نزد من، از بندۀ مؤمنم دوست داشتنی تر باشد و من او را به آنچه برایش خیر و خوب است می‌آزمایم و در بلا و زحمت می‌اندازم و به چیزی که برایش بهتر است، به او عاقیت می‌دهم و من به آنچه که به صلاح بنده‌ام می‌باشد، داناترم. پس باید به بلای من صبر کند و به نعمتهای من شکرگزاری نمایند و به قضای من راضی و خشنود باشد. او را نزد خود در زمرة صدیقان بنویسم، هرگاه به خشنودی من عمل کند و از امر من فرمان برد.

٣٤ باب الأمر والنهي والوعد والوعيد

١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى: «النَّاسُ مَأْمُورُونَ مُنْهَوْنَ وَمَنْ كَانَ لَهُ عَذْرٌ عَذْرُهُ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ».

٢. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْسٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمَ عَنْ حَبِيبِ السَّجْسَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ تَعَالَى قَالَ: «إِنَّ فِي التُّورَةِ مَكْتُوبًا يَا مُوسَى إِنِّي حَلَقْتُ وَاضْطَفَيْتُ وَقَوَيْتُكَ وَأَمْرَتُكَ بِطَاعَتِي وَنَهَيْتُكَ عَنْ مَعْصِيَتِي فَإِنْ أَطَعْتَنِي أَعْتَنَكَ عَلَى طَاعَتِي وَإِنْ عَصَيْتَنِي لَمْ أَعْتَنَكَ عَلَى مَعْصِيَتِي؛ يَا مُوسَى وَلِيَ الْمِئَةُ عَلَيْكَ فِي طَاعَتِكَ لِي وَلِيَ الْحُجَّةُ عَلَيْكَ فِي مَعْصِيَتِكَ لِي».

٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ وَأَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسِيِّ عَنْ ذَكْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى: مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَلَى عَمَلٍ ثَوَابًا فَهُوَ مُسْتَحْرِزٌ لَهُ، وَمَنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عِقَابًا فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ».

٤. حَدَّثَنَا أَبُو عَلَيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ أَخْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ بِسَيِّنَابُورِ سَنَةِ اثْتَنِينَ وَحَمْسِينَ وَثَلَاثِيَّةَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبْنُ ذَكْرُوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ الْعَبَّاسِ يَقُولُ: كُلُّنَا فِي مَجْلِسِ الرَّضَا تَعَالَى فَتَذَكَّرُوا الْكَبَائِرُ وَقَوْلُ الْمُغْنِزَةِ فِيهَا: إِنَّهَا لَا تُغْنِرُ فَقَالَ الرَّضَا تَعَالَى: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَعَالَى: قَدْ نَزَّلَ الْقُرْآنُ بِخَلْفِ قَوْلِ الْمُغْنِزَةِ قَالَ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ: (وَإِنْ رَبَكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظَلْمِهِمْ)»^(١).

بخش شصت و سوم

امر، نهی، وعد ووعید

۱- منصور بن حازم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم به (اموری) امر شده و (از اموری) نهی و باز داشته شده‌اند که خداوند آنها را امر و نهی فرموده است. پس هر کس عذر و بلهای داشته باشد، خداوند اورامعذور داشته و بلهایش را می‌بذرد».

۲- حبیب سجستانی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «در تورات نوشته شده: ای موسی! به راستی که من تورا آفریدم، برگزیدم و نیر و مندت کردم و توارابه طاعتم امر نمودم و از معصیتم نهی کردم. پس اگر از من اطاعت کنی تورا برابر طاعتم باری کنم و اگر از من نافرمانی کنی تورا بر نافرمانیم باری نکنم. ای موسی! اتو در مورد این که از من فرمان برده‌ای، نسبت به من مستداری و من در مورد این که از من نافرمانی کرده‌ای، بر تو حجت دارم».

۳- عبدالله بن قاسم جعفری، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا علیه السلام نقل می‌کند: «خداوند به هر کس که، برای انجام کاری ثواب و پاداشی و عنده داده، به وعده‌اش وفا خواهد کرد و هر که را برای انجام کاری با عاقابی تهدید کرده، اختیار دارد (که اگر بخواهد به آن وفا می‌کند و اگر نخواهد، انجام نمی‌دهد)».

۴- ابراهیم بن عباس می‌گوید: در مجلس امام رضا علیه السلام بودیم که از گناهان کبیره سخن به میان آوردن و عقیده معترزله را که می‌گویند: گناهان کبیره آمرزیده نمی‌شود. ذکر کردند. امام رضا علیه السلام به نقل از حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قرآن به خلاف قول معترزله نازل شده است. خداوند فرمود: «و به راستی که بپروردگار تو البته برای مردم با ظلم و ستمی که دارند، دلایل آمرزش است». ما بخش موردنیاز این حدیث

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

٥. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعَجَلِيُّ وَأَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ وَالْحُسَنِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هَشَامَ الْمُكْتَبِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّائِعِ وَعَلَيْهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنِ يَحْيَى زَكَرِيَاً الْقَطَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْرَيْزَنُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ حَيْبَ قَالَ: حَدَّثَنَا نَعِيمَ بْنَ ثَفَلُوْلَ قَالَ:

٦. حَدَّثَنَا أَبُو مُعاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ فِيمَا وَصَفَ لَهُ مِنْ شَرَائِعِ الدِّينِ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَكْلُفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْهَاهَا وَلَا يَكْلُفُهَا فَوْقَ طَاقَهَا وَأَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَ تَقْدِيرًا لَا خَلَقَ تَكْوِينًا وَاللَّهُ خَالِقُ كُلُّ شَيْءٍ وَلَا تَقُولُ بِالْجَبَرِ وَلَا بِالشَّوَّيْضِ وَلَا يَأْخُذُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَرِيءَ بِالسَّقِيمِ وَلَا يُعَذِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَطْفَالَ بِذُنُوبِ الْأَبْاءِ فَإِنَّهُ قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: (وَلَا تَزِرْ وَازِرَةٌ وَزَرْ أُخْرَى) ^(١) وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَأَنْ لَيْسَ لِلْأَنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) ^(٢) وَلِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَغْفُرَ وَيَنْفَعَ وَلَيَسَ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْلُمَ وَلَا يَفْرُضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى عِبَادِهِ طَاغَةً مِنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُؤْمِنُهُمْ وَيُصْلِمُهُمْ وَلَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَلَا يَضْطَفِنِي مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ، وَيَعْذِبُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَلَا يَسْخُدُ عَلَى خَلْقِهِ حُجَّةً إِلَّا مَقْصُومًا».

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة وقد أخرجه به تمامه في كتاب الخصال.

٦. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيَادِنَ جَعْفَرُ الْقَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ يَقُولُ: «لَا يَخْلُدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلُ الْكُفْرِ وَالْجُحْودِ وَأَهْلُ الضَّلَالِ وَالشَّرِكِ وَمَنْ اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُسْأَلْ عَنِ الصَّغَائِرِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُذَخِّلُكُمْ مُذَخَّلًا كَرِيمًا) ^(٣) قَالَ: فَقَلَّتْ لَهُ: يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ فَالشَّفَاعَةُ لِمَنْ تَحْبُّ مِنَ الْمُذْنِينَ؟ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلَيِّ الْجَعَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَقُولُ: «إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَإِنَّمَا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ». قَالَ أَبِي عَمِيرٍ: فَقَلَّتْ لَهُ: يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ تَكُونُ الشَّفَاعَةُ

طولانی را آوردیم.

۵- امام صادق علیه السلام برای اعمش در مورد شریعت‌های دین فرمود: «خداؤند هیچ کس را تکلیف نمی‌کند و در رنج نمی‌افکند مگر مقداری که طاقت و گنجایش قدرتش باشد و آن را به بیشتر از طاقتمنش تکلیف نمی‌کند و کارهای بندگان به آفرینش تقدیر و اندازه کردن آفریده شده است، نه به آفرینش تکوین و هستی. و خداوند آفریننده هر چیزی است و ما به جبر و تفویض معتقد نیستیم و خداوند شخص سالم را به جای بیمار بازخواست نمی‌کند و اطفال را به گناهان پدرانشان عذاب نمی‌کند، زیرا در کتاب محکم خویش فرمود: «و هیچ کس بارگناه دیگری را بردوش نگیرد» و نیز فرمود: «و همانا برای آدمی نیست مگر آنچه سعی و کوشش کرده و بر خدا است که عفو کند و تفضل فرماید و بر او ستم روانیست و خدا بر بندگانش، اطاعت کسی را که می‌داند آنها را گمراه می‌کند و در ضلالت می‌اندازد، واجب نمی‌کند و برای رسالت خود از بین بندگانش کسی را که می‌داند به او کفر و رزیده و به جای او شیطان را می‌پرسند بر نگزیده و برای خلقش حجتی جز معصوم را انتخاب نمی‌کند». این حدیث طولانی است و ما بخش مورد نیاز خود را آوردیم، تمام این حدیث را در کتاب خصال آورده‌ام.

۶- محمد بن ابی عمر گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خداؤند - جز اهل کفر، جحود و اهل ضلالت و شرک - کسی را برای همیشه و جاویدان در آتش دوزخ نگه نمی‌دارد و هر مؤمنی که از گناهان کبیره دوری کند از گناهان صغیره مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. خداوند می‌فرماید: اگر از گناهان بزرگی که نهی شده‌اید اجتناب و دوری کنید ما از گناهان (کوچک) شما می‌گذریم و شما را در جایگاه خوب و گرانمایه (یعنی بهشت) وارد می‌نماییم.

راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «ایا بن رسول الله! پس شفاعت به چه کسی از گناهکاران واجب

لأهل الكبار و الله تعالى ذكره يقول: (و لا يشفعون إلا لمن ارتكبوا هم من خطيئته مُشَفِّعُون) ^(١) و من يزتكي الكبار لا يكون مرتضى! فقال: يا أبا أحمد ما من مؤمن يزتكي ذنباً إلا ساءه ذلك و ندم عليه وقد قال النبي ﷺ: (كفى بالثدي تؤنة) و قال الله: «و من سرته حسنة و ساءته سيئة فهو مؤمن، فمن لم يندم على ذنب يزتكيه فليس بمؤمن و لم تحيط له الشفاعة و كان ظالماً و الله تعالى ذكره يقول: (ما يلطف المين من حميم ولا شفيع يطاع) ^(٢)». فقلت له: يا ابن رسول الله و كيف لا يكون مؤمناً من لم يندم على ذنب يزتكيه فقال يا أبا أحمد ما من أحد يزتكي كبرة من المقصاصي وهو يعلم أنه سيحاسب عليها إلا ندم على ما ارتكب و متى ندم كان ثائباً مستحيلاً للشفاعة و متى لم يندم عليها كان مصراً والمصراً لا يغفر له لأنه غير مؤمن بعقوبة ما ارتكب و لو كان مؤمناً بالعقوبة لندم و قد قال النبي ﷺ: لاكبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الضرر و أما قول الله عز و جل: (و لا يشفعون إلا لمن ارتكبوا هم من الأئم ارتكبوا هم من الدين الافتراض بالجزاء على الحسنات والسيئات فمن ارتكبوا هم من الدين على ما ارتكبه من الذنوب لم يغفر له بعاقبته في الدنيا) ^(٣).

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَقْتُولِ كُلُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ الْحُسْنِي السُّعْدَى بْنُ أَبَدِي عَنْ أَخْمَدِيْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزِيقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِيْنَ أَبِي عَمِيرِ عَنْ حُمَرَةِ بْنِ حُمَرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَلِكِ قَالَ: (مَنْ هُمْ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلُهَا كَبِيتَ لَهُ حَسَنَةٌ فَإِنْ عَمِلَهَا كَبِيتَ لَهُ عَشْرُ أَمْتَالِهَا) و يُضَاعِفُ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ إِلَى سَبْعِمَائَةٍ وَ مَنْ هُمْ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلُهَا لَمْ تَكُنْ عَلَيْهِ حَسَنَةٌ يَعْمَلُهَا فَإِنْ لَمْ يَعْمَلُهَا كَبِيتَ لَهُ حَسَنَةٌ بَتَرْكِهِ لِغَفْلَتِهِ وَ إِنْ عَمِلَهَا أَجْلَ تِسْعَ سَاعَاتٍ فَإِنْ نَادَ نَدِمَ عَلَيْهَا لَمْ تَكُنْ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَشُبْ وَ لَمْ يَنْدِمْ عَلَيْهَا كَبِيتَ عَلَيْهِ سَيِّئَةً.

٨. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِيْنَ الْعَالِبِ الشَّافِعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدِ مُجَاهِدِيْنَ أَغْزَى بْنَ دَاؤِدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَسَى بْنَ أَخْمَدَ الْعَشْلَانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا النَّصْرُوْنَ شَمِيلٌ قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسْرَافِيلُ قَالَ: أَخْبَرَنَا ثُوْرَى عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلَيْهِ بَلْهَ قَالَ: (مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ قَوْلِهِ).

است؟ فرمود: پدرم، از پدرانش، از علی علیه السلام، از رسول خدا علیه السلام نقل فرمود: «شفاعت من تنها برای کسانی از امت من است که مرتكب گناهان کبیره شده‌اند، ولی برای نیکوکاران از آنها، هیچ راه و تسلطی نیست» ابن ایی عمری گوید: به حضرت عرض کردم: «ابن رسول الله! چگونه برای کسانی که مرتكب گناهان کبیره شده‌اند، شفاعت است در حالی که خداوند می‌فرماید: بندگان گرامی خدا جز برای کسی که (خدا) از او راضی و خشنود است، درخواست شفاعت نمی‌کنند و آنان همواره از خوف خدا هراسانند و هر کس مرتكب گناهان کبیره شود، پسندیده و مورد رضایت نبست»، حضرت فرمود: «ای ابواحمد! هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتكب شود مگر آنکه از این امر بدبش آید و بر آن پشیمان شود و پیامبر علیه السلام فرمود: پشیمانی برای توبه کافی است و آن حضرت علیه السلام فرمود: هر کس را کار خوبی شاد کند و از کار بد، بدبش آید، مؤمن است و هر کس بر گناهی که مرتكب می‌شود، پشیمان نشود، مؤمن نیست و شفاعت برای او واجب نمی‌شود و ستمکار خواهد بود، و خداوند می‌فرماید: برای ستمکاران هیچ خوبی و هیچ درخواست کنندم ای که فرمان برداری شود، نیست. به حضرت عرض کردم: «ای فرزند رسول الله! چگونه کسی که گناهی مرتكب می‌شود و بر آن پشیمان نمی‌شود، مؤمن نیست؟» فرمود: «ای ابواحمد! اهر مؤمنی که گناه کبیره‌ای مرتكب می‌شود در حالی که بداند به زودی بر آن بازخواست می‌شود، پشیمان می‌شود و هرگاه پشیمان شود، توبه می‌کند و استحقاق شفاعت دارد و هرگاه بر آن پشیمان نشود بر آن اصرار می‌ورزد و کسی که اصرار می‌ورزد برای او امرزشی نیست، زیرا که او به عقوبت آنچه مرتكب شده، ایمان ندارد و اگر به عقوبت آن ایمان داشت، پشیمان می‌شد. پیامبر علیه السلام فرمود: با طلب امرزش گناه کبیره‌ای نیست و با اصرار و پافشاری گناه صفيره‌ای نیست.

و اما قول خداوند: بندگان گرامی خدا جز برای کسی که (خدا) از او راضی و خشنود است، درخواست شفاعت نمی‌کنند. به راستی که آنان جز کسی را که خدا دینش را پسندیده، شفاعت نمی‌کنند و دین همان اقرار و اعتراف به جزای بر خوبیها و بدیها است. پس کسی که خدا دینش را پسندیده باشد، بر گناهانی که مرتكب می‌شود، پشیمان شود چراکه به عاقبت خوبی در روز قیامت شناخت دارد.

۷- حمزه بن حمران گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس تصمیم گیرد (نیت کند) که حسن‌های را انجام دهد ولی آن را نجات ندهد، یک حسن برایش نوشته می‌شود. پس اگر آن را نجات دهد، ده حسن برایش نوشته می‌شود و خداوند برای هر که بخواهد، آن را چندین برابر تا هفت‌صد حسن افزایش می‌دهد و هر کس نیت بدی کند و آن را نجات ندهد، بر او نوشته نمی‌شود تا آنکه آن را نجات دهد. پس اگر آن را انجام ندهد یک حسن برایش نوشته می‌شود و اگر آن را نجات دهد، نه ساعت به او مهلت داده می‌شود. پس اگر توبه کرد و بر آن پشیمان شد، بر او نوشته نشود و اگر توبه نکرد و بر آن پشیمان نشد، یک گناه بر او نوشته شود».

۸- ثوری از پدرش نقل می‌کند که گوید: علی علیه السلام فرمود: «در قرآن برای من آیه‌ای دوست داشتنی تراز

عَزْ وَجَلُّ: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)^(١).
 ٩ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ ثَعِيمٍ السَّرْخِيُّ بِسْرَخْسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو لَيْبَدٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ إِذْرِيسِ الشَّامِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِشْحَاقُ بْنُ إِسْرَائِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا خَرِيزٌ عَنْ عَنْهِ
 الْعَزِيزِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي ذِئْرَ رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَرَجَتْ لَيْلَةً مِنَ الدِّيَالِي فَإِذَا رَسُولُ
 اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ يَقْسِي وَحْدَهُ وَلَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَظَلَّتْ أَنْتَ يَكْرُنُ أَنْ تَقْسِي مَعَهُ أَخْدَ قَالَ:
 فَجَعَلْتُ أَمْسِيَّ فِي ظَلَّ الْقَمَرِ فَالْتَّفَتْ فَرَأَيْتِ قَالَ: «مَنْ هَذَا؟» قَلَّتْ: أَبُودَرْ، جَعَلْتُنِي اللَّهُ
 فِدَاكَ، قَالَ: «يَا أَبَا ذِئْرَ تَعَالَى» قَالَ: فَمَسَّيْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ: «إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الْاَقْلَوْنَ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا فَنَفَخَ مِنْهُ بِيَمِينِهِ وَشَمَائِلِهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَرَأْءَاهُ وَعَمِلَ فِيهِ
 خَيْرًا» قَالَ: فَمَسَّيْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ لِي: «اجْلِسْ هَاهُنَا» وَأَجْلَسْنِي فِي قَاعِ حَوْلَةِ
 حِجَارَةٍ؛ فَقَالَ لِي: «اجْلِسْ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ» قَالَ: فَأَنْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لَمْ أَرِهُ وَتَوَارَى
 عَنِي فَأَطَالَ اللَّبَثُ ثُمَّ أَتَى سَعْيَتُهُ عَلَيْهِ وَهُوَ مُقْبَلٌ وَهُوَ يَقُولُ: «وَإِنْ زَئِ وَإِنْ سَرَقْ» قَالَ:
 قَلَّمَا جَاءَتْ لَمْ أَضِيرَ حَتَّى قَلَّتْ: يَا أَبَيَ اللَّهِ جَعَلْتُنِي اللَّهُ فِدَاكَ مِنْ تَكْلِمَهُ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ؟
 فَأَنَّى مَا سَعْيَتْ أَحَدًا يَرُدُّ عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ شَيْئًا قَالَ: «ذَلِكَ جَبْرِيلُ عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ
 الْحَرَّةِ فَقَالَ: بَشِّرْ أَمْتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ عَزْ وَجَلْ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ» قَالَ:
 «قَلَّتْ: يَا جَبْرِيلُ وَإِنْ زَئِ وَإِنْ سَرَقْ؟ قَالَ: نَعَمْ وَإِنْ شَرِبَ الْحَمْرَ».

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: يعني بذلك أنه يوقف للتوبة حتى يدخل الجنة.

١٠. حَدَّثَنَا أَبُو رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 أَبِي عَمْرِي عَنْ مُعَاذِ الْجَوَهْرِيِّ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ الْحَمْدُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
 صَعْنَاهُ عَنْ جَبْرِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزْ وَجَلْ جَلَلُهُ: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ضَيْقِرًا أَوْ كَبِيرًا وَهُوَ لَا يَعْلَمُ
 أَنْ لَيْ أَعْذَبَهُ بِهِ أَوْ أَغْفُو عَنْهُ لَا غَرْزَ لَهُ ذَلِكَ الذَّنْبُ أَبْدًا وَمَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ضَيْقِرًا كَانَ
 أَوْ كَبِيرًا وَهُوَ يَعْلَمُ أَنْ لَيْ أَعْذَبَهُ وَأَنْ أَغْفُو عَنْهُ غَفْوَتُ عَنْهُ».

این آبه نیست که می‌فرماید: «به راستی که خداوند شرک ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد و کمتر از این را برای کسی که بخواهد می‌آمرزد».

۹- ابوذر گوید: یکی از شبهاز خانه بیرون آمد، ناگاه پیامبر خدا ﷺ را دیدم که تنها می‌رود و هیچ کسی همراه آن حضرت نبست من چنان پنداشتم که آن حضرت دوست ندارد کسی با او همراه شود. از این رود نور مهتاب حرکت کرد، ناگاه آن حضرت متوجه شد و مرادید و فرمود: «تو کیستی؟» عرض کرد: «ابوذر، خدا مرا فدای تو کنند»، فرمود: «ای ابوذر! ابیا، من ساعتی با آن حضرت رفتم. ناگاه فرمود: «به راستی کسانی که مال و ثروت زیادی دارند در روز رستاخیز از نظر مقام از کمترین‌ها هستند مگر کسی که خداوند به او خیر و خوبی عطا فرماید که در دنیا به او مالی روزی کند، او نیز دست بخشش گشوده و از راست و چپ، بیش رو و پشت سر از آن ببخشد و به وسیله آن کارهای خیر و خوبی را نجام دهد».

ابوذر گوید: ساعتی دیگر با آن حضرت حرکت کرد، فرمود: «همین جا بنشین»، حضرت مرا در آن سنگستان نشاند و فرمود: «همینجا باش تا برگردم»، پیامبر خدا ﷺ در آن سنگستان حرکت کرد و رفت تا آن که اوراندید و از دید من پنهان شد، مدت زیادی در نگ کرد. ناگاه می‌آمد در حالی که می‌فرمود: «گرچه زنا کند؛ گرچه دزدی نماید».

ابوذر گوید: چون حضرت آمد، بی صبرانه عرض نمود: «ای پیامبر خدا! خداوند مرا فدایت کند. در کنار این سنگستان با چه کسی سخن می‌گفتی؟ به راستی که من نشنیدم، کسی پاسخ تو را بدهد؟» فرمود: «جبرئیل بود که در کنار این سنگستان بر سر راه من آمد و گفت: به آمت خود مزده بده که هر کس بمیرد در حالی که چیزی را با خداوند شریک نسازد وارد بهشت می‌شود. گفتم: «ای جبرئیل! گرچه زنا کند و دزدی نماید؟» گفت: «آری، گرچه شراب بیاشامد».

نویسنده این کتاب می‌گوید: منظور این است که چنین فردی به توبه موفق می‌شود تا آنکه وارد بهشت می‌شود.

۱۰- معاذ جوهری از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «جبرئیل! گفت: خداوند متعال فرمود: «هر کس گناهی انجام دهد. خواه گناه کوچک باشد و خواه بزرگ در حالی که نداند که بر من است که به جهت آن او را معذب سازم، یا از او عفو کنم و درگذرم، هرگز آن گناه را برایش نیامزد و هر کس گناهی را انجام دهد. خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ. در حالی که بداند که بر من است که او را معذب سازم یا از او عفو کنم و درگذرم، از اوردن می‌گذرم».

٤٦ باب التعريف والبيان والحججة والهداية

١. حَدَّثَنَا أَبِي رَحْمَةُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: الْمَغْرِفَةُ صُنْعٌ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَئِنْسَ لِلْعَبَادِ فِيهَا صُنْعٌ.
٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَخْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي إِيَّا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَاجٍ عَنْ أَبِي الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ احْتَاجَ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَمَا عَرَفُوهُمْ.
٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُونِيَّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي فَضَالٍ عَنْ تَعْلِيمَةِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ احْتَاجَ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَمَا عَرَفُوهُمْ.
٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلُونِيَّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَخْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي فَضَالٍ عَنْ تَعْلِيمَةِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا كَانَ اللَّهُ يُعِظِّلُ قَوْمًا نَقْدِ إِذْ هُدُمْهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ) ^(١) قَالَ: حَتَّى يُعْرَفُوهُمْ مَا يُرْضِيَهُمْ وَمَا يُشْخِطُهُمْ وَقَالَ: (فَإِنَّهُمْ فَجُورٌ هَا وَتَقْوَاهَا) ^(٢) قَالَ: «بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَرْكُ وَقَالَ: (إِنَّا هَذِينَاهُ الشَّيْلَ امْتَشَكِرًا وَإِنَّا كَفُورًا) ^(٣) قَالَ: عَرَفْتَاهُمْ أَمَا آخِذُ أَمَا تَأْكِلُكَ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَأَمَا تَمُوذُ فَهَذِينَاهُمْ فَأَشْتَجِبُوا لِعُمْنَ عَلَى الْهُدَى) ^(٤) قَالَ: عَرَفْتَاهُمْ فَأَشْتَجِبُوا لِعُمْنَ عَلَى الْهُدَى وَهُمْ يَغْرِفُونَ».
٥. حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيَّى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

پخش شست و چهارم

تعریف، بیان، حجت و هدایت

۱- محمد بن حکیم گوید: به امام صادق علیه عرض کردم: «معرفت و شناخت از ساختار کیست؟» فرمود: «از ساختار خدای عزوجل است که بندگان را در آن هیچ نقشی نیست.»

۲- ابن طبیار گوید: امام صادق علیه فرمود: «به راستی که خداوند نسبت به مردم، به آنچه به آنان عطا کرده و چیزی را که به آنان شناسانده، حجت اقامه کرده است.»

۳- حمزه بن طبیار گوید: امام صادق علیه فرمود: «به راستی که خداوند نسبت به مردم، به آنچه به آنان عطا کرده و چیزی را که به آنان شناسانده، حجت اقامه کرده است.»

۴- حمزه بن طبیار گوید: امام صادق علیه در مورد گفتار خدا که می فرماید: «خداوند هیچ گروهی را گمراه نمی سازد، بعد از آن که آنها را به راه راست هدایت کند تا به آنان، آنچه را که از آن پرهیز کنند، اشکار سازد.» فرمود: «تا این که به آنان، آنچه او را خشنود کند و آنچه او را به خشم می آورد، بشناساند.» و (خداوند) فرمود: «پس خدا به نفس نابکاری و بی باکی، پرهیزکاری و نیکوکاری را الهام داد.» حضرت فرمود: «برای نفس آنچه را که به جامی آورد و آنچه را که وامی گذارد، بیان کرد و (خداوند) فرمود: به راستی که ما انسان را به راه راست هدایت نمودیم در حالی که این انسان یا شکرگزار یا کافر است. حضرت فرمود: ما به انسان (خبر و شتر) شناسانیدیم، او یا فraigیرنده و یا واگذارنده است و آن حضرت در مورد گفتار خداوند عزوجل که می فرماید: «و اما قوم شمود (که قوم صالحاند) پس آنان را به راه راست هدایت نمودیم. پس آنان ضلالت کفر را بر هدایت برگزیدند.» فرمود: به آنان شناسانیدیم پس آنان ضلالت کفر را بر هدایت (و راه راست ایمان) برگزیدند و حال آنکه می شناختند و می دانستند.»

۵- حمزه بن محمد گوید: از امام صادق علیه در مورد گفتار خداوند عزوجل که می فرماید: «آدمی را

سأّلَتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَهَذِئَا نَحْدِيْنَاهُ التَّجَذِيْنَ) (١) قَالَ: نَبَّهَ الْحَيْرَ وَالشَّرِّ.
عَرَخَدَثَنَا أَخْمَدُبْنِ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدِبْنِ
يَحْيَى عَنْ مُوسَىبْنِ جَعْفَرِ الْبَعْدَادِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ عَنْ دُرُّشَتْ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ
عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ قَالَ: «سَيِّدَ الشَّيْءَاتِ لَيْسَ لِلْعِيَادَ فِيهَا صُنْعَ الْمَغْرِفَةِ وَالْجَهْلِ وَالرَّضَا وَالْغَصْبِ
وَالنَّوْمُ وَالْيَقْظَةُ».

٧. حَدَّثَنَا أَخْمَدُبْنِ مُوسَىبْنِ الْمَتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنِ يَحْيَى
الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ شَعِيبِ الْمَخَالِمِيِّ عَنْ دُرُّشَتْ بْنِ أَبِيهِ مَنْصُورِ عَنْ
بُرَيْدَنِبْنِ مَعَاوِيَةِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ قَالَ: «لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ تَغْرِبُوا، قَبْلَ أَنْ
يَعْرَفُوهُمْ وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفُوهُمْ وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفُوهُمْ أَنْ يَقْبِلُوهُ».

٨. حَدَّثَنَا أَبِيهِ رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَعْفَرِ الْحِمَرِيِّ عَنْ أَخْمَدُبْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةِبْنِ مَيْمُونِ عَنْ عَبْدِ الْاَغْلَىبِنِ أَغْيَنِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِيهِ عَبْدِ
اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ عَمَّنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئًا هُلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «لَا».

٩. حَدَّثَنَا أَخْمَدُبْنِ مُحَمَّدِبْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَخْمَدُبْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ فَضَالِّ عَنْ دَاؤَدِبْنِ فَوْقَدِ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ زَكَرِيَّاًبْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ
اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ قَالَ: «مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمُهُ عَنِ الْعِيَادَ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ».

١٠. حَدَّثَنَا عَلِيُّبْنُ أَخْمَدِبْنِ عَبْدِ اللَّهِبْنِ أَخْمَدِبْنِ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَقِيِّ رَه عَنْ أَبِيهِ عَنْ
جَدِّهِ أَخْمَدِبْنِ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّبْنِ الْحَكْمَ عَنْ أَبِيهِ الْأَخْمَرِ عَنْ حَمْزَةِبْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِيهِ
عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ قَالَ: قَالَ لِي: «اَكْتُبْ» فَأَمْلَى عَلَيَّ: «إِنْ مِنْ قَوْلِنَا: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْتَاجُ عَلَى
الْعِيَادَ بِمَا آتَاهُمْ وَمَا عَرَفُوهُمْ شَمَّأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَأَمْرَرَ فِيهِ وَنَهَى
أَمْرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ فَأَتَانَمْ رَسُولَ اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ عَنِ الصَّلَاةِ قَالَ: أَنَا أَنِيمُكَ وَأَنَا أُوقِظُكَ
فَأَذْهَبَ فَصَلَّى لِي قَلَمْبُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَضْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلْكَ
وَكَذَلِكَ الْقِسَامُ أَنَا أَمْرِيْكَ وَأَنَا أَصْحَحُكَ فَإِذَا شَفَيْتُكَ فَاقْصِهِ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّبْنِهِ:
وَكَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى جَمِيعِ الْشَّيْءَاتِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا فِي ضَيْقٍ وَلَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا وَلِلَّهِ عَلَيْهِ
الْحُجَّةُ وَلَهُ فِيهِ الْمَيْسِيَّةُ وَلَا أَقُولُ: «إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ».

به دو راه هدایت کردیم «پرسیدم. حضرت فرمود: دراه خیر و راه شر».

۶- درست از کسی که ازاو حدیث نقل کرده، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «شش چیز است که بندگان در آفرینش آنها همچنین نقشی ندارند: معرفت، جهل و ندانی، رضا، غصب، خواب و بیداری».

۷- بربید بن معاویه عجلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «برای خدا نسبت به آفریدگانش پیش از آن که آنها را شناسایی دهد حق شناختن نیست (که خود معرفت داشته باشند) و برای خلق، نسبت به خدا حق شناساییدن است که آنها را شناسایی دهد و برای خدا نسبت به خلق است که چون آنها را شناسایی دهد از اوقابوں کنند».

۸- عبدالاعلی بن اعین گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم. آیا بر کسی که چیزی را نمی داند، تکلیفی هست؟ فرمود: «نه».

۹- ابوالحسن، زکریا بن یحیی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداؤند دانش هر چیزی را که از بندگان پوشیده، آن چیز را از آنان برداشته شده است (و در آن تکلیفی ندارند)».

۱۰- حمزة بن طیار گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «بنویس، آنگاه به من املاء فرمود که: «به راستی از قول و اعتقاد ما آن است که خداوند بر بندگان به آنجه که به آنان آورده و عطا فرموده و به آنان شناساییده، حجت می آورد. آنگاه رسولی را به سوی آنان فرستاد و کتاب خود را بر او فروود آورد و در آن أمر و نهی فرمود، به نماز و روزه فرمان داد. پس رسول خدا علیه السلام برای نماز خواب ماند، خداوند فرمود: من تو را به خواب می برم و من تو را بیدار می کنم. پس برو، نماز گزار تا مردم بدانند هرگاه چنین امری به آنان برسد، چه کار کنند. این گونه نیست که آنان می گویند: هر گاه کسی از نماز بخواهد (و نمازش قضا شود) هلاک شده است و همچنین است روزه. من تو را تندرست می کنم و چون تو را از بیماری شفادام، آن را قصا کن».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: «و همچنین هرگاه به همه چیزها بمنگری کسی را در تنگنازیابی و همچ

وَقَالَ: وَمَا أَمْرُوا إِلَيْهِمْ سَعْيَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَمْرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ يَسْعُونَ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضِعُ عَنْهُمْ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا حَيْزَ فِيهِمْ^١ ثُمَّ قَالَ: (الَّذِينَ عَلَى الصُّعُفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَنِ وَلَا عَلَى الْدِينِ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْتَقِلُونَ حَرَجٌ إِذَا تَصْحُوا إِلَيْهِ وَرَسُولُهُ فَوَضَعَ عَنْهُمْ مَا عَلَى الْمُخْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)^٢ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتُوكُمْ لِتَحْمِلُهُمْ) ^(٣) (الْأَيْةُ فَوَضَعَ عَنْهُمْ لَا يَجِدُونَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: قوله ^{عليه السلام}: «إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ» معناه: أنه عز وجل يهدي المؤمنين في القيمة إلى الجنة ويضل الظالمين في القيمة عن الجنة إنما قال عز وجل: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهُدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِمَا يَعْمَلُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) ^(٤) وقال عز وجل: (وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ) ^(٥).

١١. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ الْأَغْلَى قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ^{عليه السلام}: أَضْلَلْتَ اللَّهَ هُلْ جُعلَ فِي النَّاسِ أَذَادُ يَتَالُونَ بِهَا الْمَغْرِفَةَ؟ قَالَ: قَلَّتْ: قُلْتُ كَلَّفُوا الْمَغْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيْانُ (لَا يَكْلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا). (لَا يَكْلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أَتَاهَا) قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُصِيلُ قَوْمًا بَغْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَقَوَّنَ) ^(٦) قَالَ: (حَتَّى يُعَرِّفُوهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُشْخِطُهُ).

١٢. وَبِهَذَا الاِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعْدَانَ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَتَعَمَّ عَلَى عَبْدِ بَنْتِهِ إِلَّا وَقَدْ أَرْزَمَهُ فِيهَا الْحِجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَعُنِّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ قَوْنَيَا فَجَعَلَهُ عَلَيْهِ الْقِيَامُ بِمَا كَلَّفَهُ وَ اخْتَمَالُ مَنْ هُوَ دُونَهُ مِنْهُ أَضْعَفُ مِنْهُ: وَ مَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ مُؤْسِعًا عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ مَالَهُ يَجِبُ عَلَيْهِ فِيهِ تَعَاهُدُ الْفَقَرَاءِ بِتَوَافِلِهِ؛ وَ مَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ شَرِيفًا فِي نَسْبِهِ جَمِيلًا فِي صُورَتِهِ فَجَعَلَهُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْمَدَ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ أَلَا يَتَطَاوَلُ عَلَى غَيْرِهِ فَيَمْنَعُ حُقُوقَ الصُّعُفَاءِ لِحَالِ شَرِيفِ وَ جَمِيلِهِ). ^(٧)

١. التوبه ٦٢١.
٢. يونس ٩١.

٣. التوبه ١١٥.

٤. التوبه ٦٢١.

٥. ابراهيم ٢٧.

کسی و این بایی مگر آنکه خداوند براو حجت دارد و برای خنادر مورداو مشیت است، ولی نمی‌گوییم که آنان، آنچه را خواستند انجام دادند. به راستی که خداوند هدایت می‌نماید و گمراه می‌گرداند (یعنی به خودش و ایشان گذارد)؛ مردم به چیزی که کمتر از طلاقت آنهاست، مأمور نشده‌اند و هر چیزی که مردم به آن مأمور نشده‌اند آنان در وستند (می‌توانند آن را به جا آورند) و هر چیزی که توانایی آن را ندارند از آنان برداشته شده است، ولیکن در بیشتر مردم هیچ خیر و خوبی نیست. سپس حضرت ابن ایه راخواند: «بر ناتوانان و عاجزان، بیماران و کسانی که چیزی را نمی‌باشند اتفاق نکند، حرج و گناهی نیست، هرگاه برای خدا فرموده‌اش خیر خواهی کنند.» (خداوند تکلیف را از آنان برداشت)؛ بر بنی‌کوکاران که خیر خواهانند، هیچ راه حرج و عنای نبست و خدا امروزنه مهربان است و نیز بر کسانی که از درمانگی هنگامی که نزد تو آیند نانها را بر مرکب سوارکنی مهیا‌سازی حرج و گناهی نیست.... پس از این حکم برداشته شد، جراحت آنان ناتوانی ندلزند، یا نمی‌باشند تا اتفاق کنند.

نویسنده این کتاب می‌گوید: این که حضرت می‌فرماید: «خداوند هدایت می‌نماید و گمراه می‌گرداند»؛ به این معناست که خداوند در قیامت مؤمنان را به سوی بهشت هدایت می‌نماید و ستمکاران را از بهشت گمراه می‌سازد. جز این نیست که خداوند فرمود: «به راستی کسانی که ایمان اورده و عمل شایسته انجام دادند پروردگارشان آنها را به سبب ایمانشان (به بهشتی) هدایت می‌کند که از زیر درختان آن، آهای روان جاری است، در بهشتی نعم و خداوند فرمود: «خدا ستمکاران را گمراه می‌سازد».

۱۱- عبدالاعلی گوید: به امام صادق علیه عرض کردم: «خداوند امور شما را درست کند! آیا در مردم وسایطی قرار داده شده که به وسیله آن به معرفت و شناخت خدا نایاب ایند؟» فرمود: «نه، عرض کردم: پس آیا مکلف شده‌اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند، تا معرفت پیدا کنند؟» حضرت فرمود: «نه، بر خدا لازم است که بیان کند. خداوند هیچ کسی را جز به اندازه و گنجایش او و جز آنچه به او عطا نموده، مکلف نمی‌کند. راوی می‌گوید: از آن حضرت در مورد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «خداوند هیچ گروهی را گمراه نمی‌سازد بعد از آن که آنها را به راه راست هدایت کند تا به آنان، آنچه را که از آن پرهیز کنند، آشکار سازد». پرسیدم. فرمود: «تا به آنان آنچه که او را خشنود می‌سازد و آنچه که او را به خشم می‌آورد، بشناساند».

۱۲- سعدان در روابطی مرفوعه گوید: امام صادق علیه عرض کردم: «خداوند هیچ نعمتی را بر بندۀ‌ای از بندگان انعام نفرموده، مگر آنکه در مورد آن از جانب خود حجت لازم را بر او اورده است (واز او سوال خواهد فرمود).» پس خداوند به هر کس ملت گذاشت او را توانا ساخت؛ حجتش بر اوین است که به آنچه او را مکلف ساخته و به تحمل و مشقت آنکه از او به حسب پایین تراست از کسانی که ازا وضعیت‌زند، قیام کند و به هر کس ملت گذاشت او را توانگر ساخت، حجتش بر او مال اوست که با آن از احوال فقر بازیادی اموالش تعهد و بازجویی کند و به هر کس خدا ملت گذاشت او را بزرگوار گردانید در نسب (خانه) خویش (که مراد قبیله و عشیره اوست) و او را در صورتش صاحب جمال و زیبا ساخت. حجت خدا بر او آن است که خدا را بر این نعمت سپاس گوید و بر غیر خود گردنشی نکند که حقوق صفعا و ناتوانان را به جهت حال شرف و جمال و شهرتش منع کند.

١٣. ابی ریحہ اللہ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّمِينْ جَعْفَرُ الْحَسَنِیُّ عَنْ أَخْمَدَيْنْ مُحَمَّدَ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلَیْنِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبْدِ اللَّمِیْلَ يَقُولُ: «اجْعَلُو امْرَکُمْ لِلَّهِ وَ لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ؛ فَإِنَّمَا كَانَ لِلَّهِ هُنْوَلِلَهُ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعُدُ إِلَى اللَّهِ وَ لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِيْكُمْ؛ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مُنْزَهَةٌ لِلْقَلْبِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَخْبَيْتَ وَ لِكَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) ^(١) وَ قَالَ: (أَفَلَمْ تَكُنْ رَهْبَةُ النَّاسِ حَشْيًّا لِيَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) ^(٢) ذَرُوا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ أَخْدُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنْكُمْ أَخْدُتمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّی نَسِمْتُ أَبِی طَالِبٍ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ إِذَا كَتَبَ عَلَى عَنْدِكَ أَنْ يَدْخُلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ كَانَ أَشْرَعُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرَهِ).

١٤. حَدَّثَنَا أبی رِیحَةِ اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَیْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرِ عَنْ مُحَمَّدِيْنِ حُمَرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّمِیْلَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ بَعْدِ خَيْرٍ أَنْكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً مِنْ نُورٍ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَلَ بِهِ مَلَكًا يَسْدِدُهُ؛ وَ إِذَا أَرَادَ بَعْدِ سُوءٍ أَنْكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً سُوءَدَةً وَ سَدَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَلَ بِهِ شَيْطَانًا يُضْلِلُهُ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةُ (فَمَنْ يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يُشْرِخَ صَدَرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدُ أَنْ يُضْلِلَهُ يَجْعَلُ صَدَرَهُ ضَيْقَأَ حَرْجًا كَانَمَا يَصْعُدُ فِي السَّمَاءِ) ^(٣).

قال مصنف هذا الكتاب: إن الله عز و جل إنما يريد بعد سوء الذنب يرتكبه فيستوجب به أن يطبع على قلبه و يوكل به شيطانا يضلله ولا يفعل ذلك به إلا باستحقاق وقد يوكل عز و جل بعده ملكا يسدده باستحقاق أو تفضيل و يختصر برحمته من يشاء وقال الله عز و جل: وَمَنْ يَقْعُدْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ فَتَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا هُنْوَلِهَ قَرِينُهُ ^(٤).

١٥. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّمِینْ مُحَمَّدِيْنِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَخْمَدَيْنْ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغَيرةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُنْصُورُ بْنِ عَبْدِ اللَّمِینِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَیْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّمِیْلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو شَعْبَ الْمَخَالِلِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّمِینِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ أَهِيْ مَكْتَبَةُ؟ فَقَالَ: لَا» فَقَلَلَ لَهُ: فَمَنْ صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَنْ عَطَاهُ هِيَ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ لَيْسَ لِلْمُبَادَدِ فِيهَا صُنْعٌ وَ لَهُمْ الْكِتَابُ الْأَعْمَالِ» وَ قَالَ طَالِبُهُ: «إِنَّ أَفْعَالَ

۱۳- عقبه گوید: از امام صادق ع شنیدم که می فرمود: «کار خود را برای خدا (ورضای او) قرار دهد و آن را برای مردم (و نشان دادن به آنها) قرار ندهید، زیرا آنچه برای خدا است، همان برای خدا است (یعنی خدا آن را قبول می فرماید) و آنچه برای مردم باشد به سوی خدا بالاتری رود با مردم به جهت دین خود مخاصمه و گفت و گو نکنید، زیرا که مخاصمه قلب را بیمار می گرداند. به راستی که خداوند به پیامبرش فرمود: به راستی که تو هر که را دوست می داری هدایت نمی کنی، ولیکن خدا هر که را می خواهد، هدایت می کنند» و فرمود: «آبا تو مردم را مجبور می کنی ایمان بیاورند» مردم را او گذارد، زیرا ع که مردم از مردم فراگرفتند و شما از رسول خدا ع فراگرفته اید. به راستی که من از پدرم ع شنیدم ع همانا هرگاه خداوند بر بندهای واجب کنند که در این امر (تشیع) داخل شود شتابان تراز داخل شدن پرنده به آشیانه خود داخل می شود.

۱۴- سلیمان بن خالد گوید: امام صادق ع فرمود: «همانا هنگامی که خداوند برای بندهای خیر و خوبی بخواهد در دلش نشانه ای از نور را بدید می آورد و گوشهای دلش را می گشاید و فرشتهای را بر او می گمارد که او را به راستی و صواب استوار بدارد و هرگاه برای بندهای شر و بدی بخواهد، نشانه سیاهی را در دلش پدید می آورد و گوشهای دلش را می بندد و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه سازد. آنگاه حضرت این آیه را خواند که می فرماید: «پس هر کس را خداوند بخواهد هدایت کند، سینه اش را به اسلام می گشاید و هر کس را بخواهد گمراه سازد، سینه اش را تنگ و در حرج قرار می دهد، گویی که می خواهد به آسمان صعود کند».

نویسنده این کتاب گوید: همانا خداوند بدی را برای بنده اش نمی خواهد مگر به جهت گناهی که مرتكب می شود و با آن، مستوجب می شود بر دلش مهر زده می شود، شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه سازد و با او چنین نمی کند، مگر به استحقاق و شایستگی او و گاهی خداوند فرشتهای را بر بنده اش می گمارد که او را به استحقاق و شایستگی او به تفضل، به راستی و صواب استوار بدارد و هر کس را بخواهد، به رحمت خود مخصوص می سازد و خداوند فرمود: «هر کس از یاد خداوند چشم بپوشد، برای او شیطانی که همنشین اوست، قرار می دهیم».

۱۵- ابو بصیر گوید: از امام صادق ع در مورد معرفت و شناخت پرسیدند که: «آبا معرفت، قابل کسب است؟» فرمود: «نه»، عرض شد: در این صورت، آیا آن از کارهای خداوند و از عطای اوست؟» فرمود:

الْعِبَادُ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَ تَقْدِيرًا لَا خَلَقَ تَكْوِينًا.

وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَرْزُقْ عَالَمًا بِمَقَادِيرِهَا قَبْلَ كُونَهَا.

١٦. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْواحِدِينَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدُوْسِ التَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:

حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قُشْبَيْةُ التَّيْسَابُورِيُّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ

أَسْأَلَهُ عَنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ: أَمْ مَخْلُوقَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ؟ فَكَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقدَّرَةٌ

فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِالْفَنِّ عَامٌ».

١٧. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ

الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاؤَدَ الْمِقْرَنِيِّ عَنْ حَفْصَيْنِ بْنِ عَيَّاثِ التَّخْمِيِّ الْقَاضِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو

عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عُلِمَ كُفِيَّ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

آری، و بندگان را در آن هیچ نقشی نیست و برای آنان است که اعمال خود را کسب کنند، آن حضرت فرمود: «همانا افعال بندگان مخلوق به خلق تقدیر است، نه خلق تکوین، به این معنا که خداوند همواره پیش از بودن آنها به مقادیر آنها عالم بوده است».

۱۶- حمدان بن سلیمان گوید: طی نامه‌ای از امام رضا ع پرسیدم: «با افعال بندگان مخلوقند یا نه؟» حضرت نوشت: «افعال بندگان در علم خدا دو هزار سال پیش از آفرینش بندگان، مقدار بود».

۱۷- حفص بن غیاث نخعی قاضی گوید: امام صادق ع فرمود: «هر کس آنچه را که می‌داند عمل نماید، از آنچه که نمی‌داند، او را بستنده است».



٥٤. باب ذكر مجلس الرضا على بن موسى^{عليه السلام} مع أهل الأديان وأصحاب المقالات مثل الجاثليق ورأس الجالوت ورؤساء الصابئين والهزيد الأكبر وما كلام به عمرو الصابي في التوحيد عند المأمون

١. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفُرُ بْنُ عَلَيْهِ مِنْ أَخْمَدَ الْفَقِيهِ الْقُمِّيِّ ثُمَّ الْإِلَاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِنَ عَلَيْهِ بَنْ صَدَقَةَ الْقُمِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرُو مُحَمَّدِنَ عَمْرَنَ عَنْدَ الْغَزِيرِ الْأَنْصَارِيِّ الْكَجْجَيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مِنْ سَمِعِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْتَّوْفِيقِيِّ ثُمَّ الْهَاشِمِيِّ يَقُولُ: لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى الرَّضَا^{عليه السلام} إِلَى الْمَأْمُونِ أَمْرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمِعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ مِثْلَ الْجَاثِلِيِّ وَرَأْسَ الْجَالُوتِ وَرُؤَسَاءِ الصَّابِئِينَ وَالْهَزِيدِ الْأَكْبَرِ وَأَصْحَابَ زَرْدَهُشْتَ وَقِنْطَاسِ الرُّومِيِّ وَالْمُنْتَكَلِّمِينَ لِيَشْمَعَ كَلَامُهُ وَ كَلَامُهُمْ فَبَجَمِعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ أَغْلَمَ الْمَأْمُونَ بِاجْتِمَاعِهِمْ قَالَ: أَذْخِلُهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ فَرَحِبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: وَإِنِّي أَنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ وَأَخْبَيْتُ أَنْ تَنَاظِرُوا إِلَيْنِي عَنِ هَذَا الْمَذْنَى الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بَكْرَةً فَاغْدُوا عَلَيَّ وَلَا يَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَالُوا الشَّمْعُ وَ الطَّائِعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبْكِرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْتَّوْفِيقِيُّ: فَبَيْنَا نَحْنُ فِي حَدِيثِ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا^{عليه السلام} إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْحَادِمُ وَكَانَ يَتَوَلَّ أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ^{عليه السلام} قَالَ: يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُفْرِنُكُمُ الْسَّلَامَ فَيَقُولُونَ: فَذَلِكَ أَحْوَكُ إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَأَهْلُ الْأَدِيَّاَنَ وَالْمُنْتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمَلِلِ فَرَأَيْكَ فِي الْبَكُورِ عَلَيْنَا أَنْ أَخْبَيْتُ كَلَامُهُمْ وَإِنْ كَرِهْتُ كَلَامُهُمْ فَلَا تَجْحِشْ فَإِنْ أَخْبَيْتُ أَنْ تُصِيرَ إِلَيْكَ حَفْ ذَلِكَ عَلَيْنَا قَالَ أَبُو الْحَسَنِ^{عليه السلام}: «أَتَلْعَنُكُمُ الْسَّلَامَ وَقُلْ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرْدَتُ وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بِكُنْزَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْتَّوْفِيقِيُّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّقْتُ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا تَوْفِيقِي أَنْتَ عِزَّاقِي وَرَقَّةَ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيلَةٍ فَعَنِّدْكَ فِي جَمِيعِ الْبَنِ عَمَّكَ عَلَيْنَا أَهْلُ الشَّرْكِ وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ؟» فَقَلَّتْ: جَعَلْتُ فِذَاكَ يُرِيدُ الْأَمْتَحَانَ وَيُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا

بخش شست و پنجم

مناظره امام رضا^{علیه السلام} در حضور مأمون با اهل ادیان و اصحاب مقالات
همانند جاثلیق، رأس الجالوت، رؤسای صابئین هریز بزرگ،
و آنچه عمران صابئی در مورد توحید بیان کرد.

۱- حسن بن محمد نوقلی هاشمی گوید: هنگامی که امام رضا^{علیه السلام} بر مأمون وارد شدند، مأمون به فضل بن سهل دستور داد دانشمندان ادیان و اصحاب مقالات مثل جاثلیق، رأس الجالوت، رؤسای صابئین (منکرین دین و شریعت و خدا و پیامبر)، هریز بزرگ (علم بزرگ زرده‌شیان) وزرداشی‌ها، دانشمند رومیان و علمای علم کلام را گرفتار و عقاید امام رضا^{علیه السلام} و نیز آنال آنان را بشنود.
فضل بن سهل آنان را فراخواند و مأمون را لازم حضور و اجتماع آنان مطلع نمود. مأمون دستور داد ایشان را نزد او ببرند، همه در حضور مأمون جمع شدند، او پس از خوش امد گویی به آنان گفت: «شما را برای امر خبری فراخوانده‌ام، مایل با پسر عمومیم. که از مدبنه به اینجا آمده است. مناظره کنید. فردا اول وقت به اینجا بایدید و کسی از این دستور سرپیچی نکند». آنها همگی پذیرفته و گفتند: «ای امیر المؤمنین! إن شاء الله فردا اول وقت در اینجا حاضر خواهی‌شد».

حسن بن محمد نوقلی گوید: ما در حضور امام رضا^{علیه السلام} مشغول صحبت بودیم که ناگاه یاسر، خادم امام رضا^{علیه السلام} وارد شد و گفت: مولای من! امیر المؤمنین به شما سلام رساند و گفت: برادرت فدایت باد اصحاب مقالات و علمای ادیان مختلف و علمای علم کلام، از همه ملل نزد من حضور دارند. آیا تمایل دارید فردا نزد ما بیایید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر میل ندارید خود را به زحمت نیندازید و اگر دوست دارید ما به خدمت شما بیاییم، برای ما مشکل نیست».

حضرت فرمود: «به او سلام برسان و بگو: متوجه منظور شما شدم، إن شاء الله خودم فردا صحیح خواهم آمد». حسن بن محمد نوقلی گوید: وقتی یاسر رفت، حضرت روبه ماگرد، و آنگاه به من فرمود: «ای نوقلی! تو عراقی هستی و عراقی‌ها سرعت فهم و صفاتی ذهن دارند (یعنی مطلب را خوب می‌فهمند)، نظرت درباره این گردهمایی از دانشمندان ادیان و اهل شرک تو سط پسر عمومیت چیست؟»

عندك ولقد بني على أساس غير وثيق الثبات ويشن والله ما بنتي فقال لي وما بناه في هذا النبأ قلت: إن أصحاب البدع والكلام خلاف العلماء وذلك أن العالم لا يُنكِر غير المُنكر وأصحاب المقالات والذين يتكلمون وأهل الشرك أصحاب إلحاد ومباهنة وإن احتججت عليهم أن الله واحد قالوا: صَحْدَعْ وَخَدَانِيَّةَ وَإِنْ قُلْتَ: إِنْ مُحَمَّدَ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ يُنْطَلُ عَلَيْهِمْ بُحْبَيْهِ وَيُغَاطِلُونَهُ حَتَّى يَشْرُكَ قَوْلَهُ فَأَخْذُرُهُمْ جَعَلْتَ فِدَاكَ.

قال: فَقَبَسَمْ لِلَّهِ شُمْ قَالَ: «يَا نَوْفَلِيُّ أَتَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي؟» قَلْتُ: لَا وَاللهِ مَا خَفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ وَأَنِّي لازِجُو أَنْ يُنْظِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ لِي: «يَا نَوْفَلِيُّ أَتَحْبُ أَنْ تَعْلَمَ مَنِي يَنْدَمُ الْمُؤْمِنُونَ» قَلْتُ: نَعَمْ قَالَ: «إِذَا سَعَى احْتِاجَاجِي عَلَى أَهْلِ الشُّورَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْأَنْجِيلِ بِأَنْجِيلِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الزُّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَعَلَى الصَّابِئِينَ بِعِزْرَائِيلِهِمْ وَعَلَى الْهَرَبِيَّةِ بِهَرَبِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَإِذَا قَطَّتْ كُلُّ صِنْفٍ وَدَحْضَتْ حُجَّتَهُ وَتَرَكَ مَقَالَةً وَرَجَعَ إِلَى قَوْلِي عِلْمَ الْمُؤْمِنُونَ أَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسِيلِهِ لَيْسَ هُوَ بِمُسْتَحْقَقٍ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ النَّدَامَةُ مِنْهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَنَا نَالِيَ القَضْلَى بْنَ سَهْلَ قَالَ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ أَبْنَ عَمْكَ يَتَنْظِيرَكَ وَقَدْ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَعَارَأْيَكَ فِي إِنْتَابِهِ قَالَ لَهُ الرَّضَا لِلَّهِ شُمْ: «تَقْدَمْنِي فَإِنِّي صَابَرْتُ إِلَى تَاحِيَّتِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ شُمْ تَوْصَلُهُ وَصُوْءَ الْصَّلَاةِ وَشَرِبَ شَرْبَةَ سَوِيقَ وَسَقَانَا مِنْهُ شُمْ خَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمُؤْمِنُونَ فَإِذَا التَّجْلِيسُ غَاصِبًا هُنَّهُ وَمُحَمَّدَيْنَ جَعْفَرِيَ فِي جَمَاعَةِ الطَّالِبِيَّينَ وَالْهَاشَمِيَّينَ وَالْقَوْادِ حَضُورُ.

فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَا لِلَّهِ شُمْ قَامَ الْمُؤْمِنُونَ وَقَامَ مُحَمَّدَيْنَ جَعْفَرَ وَقَامَ جَمِيعُ نَبِيِّ هَاشِمِ فَمَا زَالُوا وَقُوْفَا وَالرَّضَا لِلَّهِ شُمْ جَالِسُونَ مَعَ الْمُؤْمِنُونَ حَتَّى أَمْرَهُمْ بِالْجُلوْسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ يَرِزِلِ الْمُؤْمِنُونَ مُقْبِلاً عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ثُمَّ اتَّقَتْ إِلَى جَاثِلِيَّقَ قَالَ: يَا جَاثِلِيَّقُ، هَذَا أَبْنُ عَمِّي عَلَيْهِنَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَهُوَ مِنْ وَلْدِ فَاطِمَةَ بْنَتِ نَبِيِّنَا وَأَبْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِلَّهِ شُمْ فَأَحْبَ أَنْ تَكَلَّمَهُ وَتَحْاجَهُ وَتُنْصِفَهُ قَالَ الْجَاثِلِيَّقُ: يَا أَبِيَّ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أَحَاجُ رَجُلًا يَخْتَجُ عَلَيْهِ بِكَتَابٍ أَنَا مُنْكِرُهُ وَنَبِيٌّ لَا أُوْمِنُ بِهِ.

عرض کردم: «قریابت گردم! می خواهد شما را بیازماید، و دوست دارد از معلومات تو آگاه شود و کار نامطمئن و خطرناکی گردد، به خدا سوگند به کار خطرناکی دست زده است.»

حضرت فرمودند: «نظر تو در این مورد چگونه است؟» عرض کردم: «متکلمان و اهل بدعت، مثل علماء نیستند، چون عالم مطالب درست را انکار نمی کنند. ولی اصحاب مقالات، متکلمان و اهل شرک، همه اهل انکار و حیران و سرگردان کننده اند، اگر بر اساس وحدانیت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت: وحدانیت خدرا ثابت کن، و اگر بگویید: محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغالطه می کنند و باعث می شوند خود شخص دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خوبش بردارد، قربانت شوم! از آنان حذر کن! مواظف خودت باش.»

حضرت تبسمی کرد و فرمود: «ای نوغلی! آیا می ترسی آنان ادله مرا باطل نمایند و نگذارند دلیل را تمام کنم؟» عرض کردم: «نه، به خداوسوگندنا هرگز درباره شما چنین ترسی ندارم و أمیدوارم که ان شاء الله - خداوند شما را بر آنان پیروز کند.» حضرت فرمود: «ای نوغلی! می خواهی بدانی چه زمانی مأمون پشمیان می شود؟» گفتم: «آری.» فرمود: «هنگامی که بشنوید، من با اهل تورات با توراشان، با اهل انجیل با انجیلشان، با اهل زبور با زبورشان، با اصحابین به (زبان) عبری، با زردهشیان به (زبان) فارسی، با رومیان به (زبان) رومی و با اصحاب مقالات به (زبان) خودشان بحث می کنم، و آنگاه که هر گروه راجح کرد و در بحث بر همگی بپرسو شدم و دلیل آنها را زین ببردم و همه از سخن خود دست برداشتند و سخنان را بذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه که در صددش می باشد، شایسته او نیست. در این موقع است که مأمون پشمیان خواهد شد. و هیچ نیرو و قدرتی نیست مثراز جانب خداوند علی عظیم.

پس بامدادان، فضل بن سهل نزد ما آمد و گفت: «قریابت گردم! پسر عمومیت منتظر شماست. همه دعوت شدگان آمدند، کی تشریف می آورید؟ امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما زودتر بپرسید، من همان شاء الله به جانب شمامی آیم.

آنگاه حضرت وضو گرفته، شربت خرما آشامید و قدری به مداد. آنگاه همگی خارج شده نزد مأمون رفتیم، مجلس مملوک از جمعیت بود، محمد پسر امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله و سلم به همراه گروهی از فرزندان ابی طالب و هاشمیین و فرماندهان لشکری در آن مجلس حضور داشتند.

هنگامی که امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، مأمون، محمد بن جعفر و همه بنی هاشم به احترام آن حضرت برخاستند. حضرت و مأمون نشستند ولی بقیه همان طور ایستاده بودند. تا این که مأمون دستور داد، بشینند، و آنان نشستند، مأمون مدتی با حضرت صحبت می کرد.

سپس رو به جایلیق گرده و گفت: «ای جایلیق! این علی بن موسی بن جعفر، پسر عمومی من است، او از فرزندان فاطمه - دختر پیامبر ما - و پسر علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم است، دوست دارم با او صحبت و بحث کنی و حجت آوری و انصاف بدهی و بی انصافی نکنی.» جایلیق گفت: «ای امیر المؤمنین! چگونه با

فقال له الرضا عليه السلام: «يا نصراني! فإن أخشت عذابك بتحقيقك أتقر به؟!» قال الجاثيلق: و هل أقدر على دفع ما نطق به الانجيل؟! نعم و الله أقر به على رغم اتفاقه فقال له الرضا: «سل عمما بذلتك و أفهم الجواب» قال الجاثيلق: ما تقول في نبوة عيسى عليه السلام و كتابه هل تذكر منهما شيئاً؟! قال الرضا عليه السلام: «أنا مقر بنبأ عيسى و كتابه و ما بشّر به أنت» و أقر به الحواريون و كافر بنبأ كلّ عيسى لم يقر بنبأ مُحَمَّد عليه السلام و بكتابه ولم يبشر به أمة! قال الجاثيلق: أليس إنما تقطع الأحكام بشهادتي عذلي؟! قال: «بل» قال: فأقام شاهدين من غير أهل ملنيك على نبوة مُحَمَّد فمن لا تذكره الضرائية و سلنا مثل ذلك من غير أهل ملتنا.

قال الرضا عليه السلام: «الآن جئت بالقصة يا نصراني لا تقبل مبني العذاب المقدم عند المسيح عيسى ابن مريم؟!» قال الجاثيلق: و من هذا العذاب؟! سمه لي قال: «ما تقول في يوحنا الذي لم يحي؟!» قال: بحق يحي ذكرت أحد الناس إلى المسيح قال: «فأقسمت عذابك هل نطق الانجيل أن يوحنا قال: إن المسيح أخباري يدين محمد العربي و بشّرني به أنه يكون من بعدي فبشرت به الحواريين فآمنتوا به؟!» قال الجاثيلق: قد ذكر ذلك يوحنا عن المسيح وبشر بنبأ رجل و بأهل بيته و وصيه ولم يلحد مني يكون ذلك و لم يسم لنا القوم فتغير قويمهم قال الرضا عليه السلام: «فإن جئناك بمن يقرأ الانجيل فتلا علينا ذكر مُحَمَّد و أهل بيته وأمته آتونا به؟!» قال: سيدرا.

قال الرضا عليه السلام الرومي: «كيف حفظك للسفر الثالث من الانجيل؟!» قال: ما أحفظني له، ثم التفت إلى زأس الجالوت فقال له: «ألاست تقرأ الانجيل؟!» قال: بل لغmary قال: «فحذ على السفر الثالث فإن كان فيه ذكره فلا تشهدوا على» ثم قرأ عليه السلام السفر الثالث الله عليهما فأشهدوا على وإن لم يكن فيه ذكره فلا تشهدوا على» ثم قرأ عليه السلام السفر الثالث حتى إذا نبغ ذكر النبي عليه السلام وقف ثم قال: يا نصراني إني أشكلك بحق المسيح وأمه أعلم أني عالم بالانجيل؟!» قال: نعم، ثم تلا علينا ذكر مُحَمَّد و أهل بيته وأمته ثم قال: «ما تقول يا نصراني هذا قول عيسى ابن مريم؟!» فإن كذبنا ما ينطق به الانجيل فقد كذبنا عيسى و موسى عليهما السلام و متى أنكرت هذا الذكر و جبت عليهك القتل لأنك تكون قد كذبنا بربك و نبيك و بكتابك» قال الجاثيلق: لا أنكر ما قد بذلت في الانجيل و إني لمقر به.

کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می‌کند که من به او ایمان ندارم؟ امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای نصرانی! اگر از انجلیل برای تو دلیل بیاورم می‌بذری و به آنان افوارم کی؟» جاثلیق گفت: «آیا می‌توانم آنچه را انجلیل فرموده، رد کنم؟ به خدا سوگند اعلی رغم میل باطنیام، خواهم بذیرفت و اقرار خواهم کرد. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «اینک هرچه می‌خواهی بپرس و پاسخت را دریافت کن،» جاثلیق پرسید: «درباره نبوت عیسی و کتاب او چه عقیده‌ای داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟» حضرت فرمود: «من به نبوت عیسی و کتاب او و به آنچه اُشنش را بدان بشارت داده و حواریان نیز آن را بذریفت‌هاند، ایمان دارم و به پیامبری عیسائی که به پیامبری محمد^{علیه السلام} و کتاب او ایمان نداشته و اُنت خود را به اوبشارت نداده، کافر،» جاثلیق گفت: «مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟» حضرت فرمود: «آری، چنین است،» جاثلیق گفت: «پس دو شاهد عادل از غیر همکیشان خود که نصرانیت نیز آنان را می‌بذرد، معرفی کن و از مانیز از غیر همکیشانمان دو شاهد عادل بخواه.»

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «اگرتون به انصاف سخن گفتی ای نصرانی، آیا شخص عادلی را که نزد حضرت مسیح، عیسی بن مریم مقام و منزلتی داشت، می‌بذری؟» جاثلیق گفت: «این شخص عادل کیست؟ اسم او را بگو،» حضرت فرمود: «در مورد یوحنا^{علیه السلام} چه می‌گویی؟» گفت: «بهه ام محبوب‌ترین شخص نزد مسیح را نام بردی،» حضرت فرمود: «تو را سوگند می‌دهم آیا در انجلیل چنین نیامده که یوحنا گفت: «همانا مسیح مرایه دین محمد عربی آگاه کرد و بشارت داده که پس از اخواهد آمد. پس من نیز به حواریان بشارت دادم و آنها به آن حضرت ایمان آورند.» جاثلیق گفت: «در واقع یوحنا^{علیه السلام} قول حضرت مسیح چنین مطلبی را نقل کرده است و پیامبری مردی را نیز به اهل بیت و متنی او مزده داده، ولی معین نکرده که این موضوع چه زمانی اتفاق خواهد افتاد و آنها را نیز برای ما معرفی نکرده است. تا آنها را بشناسیم،» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «اگر کسی که بتواند انجلیل را بخواند در اینجا حاضر کنیم و مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را برای تو بخواند، آیا به او ایمان می‌آوری؟» جاثلیق گفت: «ایمان استوار و راست (می‌آورم).» امام رضا^{علیه السلام} به نسطاس رومی فرمود: «سفر سوم انجلیل را ناچه حدار حفظ هستی؟» گفت: «به تمام و کمال آن را حفظ هست (و خوب آن را می‌دانم).» اسپس حضرت رویه رأس الجالوت نمود و فرمود: «ای انجلیل خوانده‌ای؟» گفت: «آری، به جانم سوگند که می‌توانم آن را بخوانم.» حضرت فرمود: «پس سفر ثالث را بگیر نامن بخوانم و تو نگاه کن، اگر در آنجا مطلبی درباره محمد و اهل بیت او سلام الله علیهم و نیز امتش بود، برای من گواهی بده و اگر مطلبی در این باره نبود، گواهی نده. آنگاه حضرت شروع به خوanden سفر ثالث کرد و وقتی به مطلب مربوط به پیامبر^{علیه السلام} رسید، توقف کرد و فرمود: «ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش سوگند می‌دهم! آیا دانستی که من عالم به انجلیل هستم؟» گفت: «آری،» سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را تلاوت کرد. آنگاه فرمود: «حال چه می‌گویی؟ ای نصرانی! این عین گفتار عیسی بن مریم است، اگر مطلب انجلیل را تکذیب کنی در واقع موسی و عیسی^{علیهم السلام} را تکذیب کرده‌ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل توجیب است، چراکه پروردگار پیامبر و کتاب خویش کافر شده‌ای.» جاثلیق گفت: «مطلبی را که از انجلیل برایم روشن شد، انکار نمی‌کنم، بلکه

قال الرضا عليهما السلام: «أشهدوا على إفقاره» ثم قال: «يا جاثليق سل عثا بدلأك» قال الجاثليق: أخبرني عن خواري عيسى ابن مزيم كم كان عدُّهم؟ وَعَنْ عَلَمَاءِ الْأَنْجِيلِ كَمْ كَانُوا؟! قال الرضا عليهما السلام: على الخير سقطت أمّا الخواريون فكانوا اثنتي عشر رجلاً وَكَانَ أَفْضَلُهُمْ وَأَغْلَبُهُمْ أَوْقَاء، وَأَمَّا عَلَمَاءَ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةٍ رِّجَالٍ: يُوحَّدُ الْأَكْبَرُ بِأَجَّ وَيُوحَّدُ بِقَرْقِسِنَا وَيُوحَّدُ الدَّلِيمِيُّ بِزَجَانَ وَعِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ ﷺ وَذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمْهِهِ وَهُوَ الَّذِي شَرَّأَمَةَ عِيسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ».

ثم قال عليهما السلام: «يا نصارى وَالله إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِي آتَنَّ بِمُحَمَّدَ ﷺ وَمَا تَنَقَّمُ عَلَى عِيسَى كُمْ شَيْئاً إِلَّا صَعَفَهُ وَفَلَّهُ صِنَامَهُ وَصَلَاتَهُ» قال الجاثليق: أَفْسَدْتَ وَالله عِلْمَكَ وَضَعَفْتَ أَمْرَكَ وَمَا كُنْتَ ظَنِّنْتَ إِلَّا أَنَّكَ أَغْلَمَ أَهْلَ الْإِسْلَامَ قال الرضا عليهما السلام: «وَكَيْفَ ذَلِكَ» قال الجاثليق: من قولك: إن عيسى كُمْ كَانَ ضَعِيفاً قَلِيلَ الصِّيَامِ قَلِيلَ الصَّلَاةِ وَمَا أَفْطَرَ عِيسَى بِوَمَا قَطُّوْ لَا تَامَ بِلَيْلٍ قَطُّوْ مَا رَأَى صَائِمُ الدَّهْرِ قَاتِمُ اللَّيْلِ قال الرضا عليهما السلام: «فَلَمَنْ كَانَ يَصُومُ وَيُصْلِي؟!» قال: فَخَرَسَ الْجَاثَلِيقُ وَنَقَطَعَ. قال الرضا عليهما السلام: «يا نصارى إِنِّي أَسْأَلُكُ عَنْ مَسَالَةٍ» قال: سُلْ فَإِنْ كَانَ عِنْدِي عِلْمُهَا أَجْبِثُكَ، قال الرضا عليهما السلام: «مَا أَنْكَرْتَ أَنَّ عِيسَى كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» قال الجاثليق: أَنْكَرْتَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ مَنْ أَخْيَأَ الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبُّ مُسْتَحِقٍ لَآنْ يُبَدِّدَ.

قال الرضا عليهما السلام: «فَإِنْ أَنْتَسْتَعْنَ قَدْ صَنَعْتَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مَشَ عَلَى الْمَاءِ وَأَخْيَأَ الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ فَلَمْ يَتَّخِذْهُ أَمْتَهُ رَبَّا وَلَمْ يَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ صَنَعَ حِزْقِيلَ النَّبِيَّ ﷺ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابن مزيم فَأَخْيَا حَمْسَةَ وَثَلَاثِينَ الْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسَتِينَ سَنَةً؟!» ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ: «يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَتَبْعِدُ هُوَلَامَ فِي شَيْبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَاةِ؟! اخْتَارُهُمْ بُحْثَنَصَرٌ مِنْ شَفِيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَرَّا نَبِيَّنَ الْمُقْدِسِنَ ثُمَّ أَنْصَرَهُمْ بِهِمْ إِلَى بَابِ فَارَسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ فَأَخْيَاهُمْ هَذَا فِي التَّوْرَاةِ لَا يَنْدَعِمُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ؟!» قال رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَعَرَفْنَاهُ قَالَ: «صَدَقْتُ».

ثُمَّ قال عليهما السلام: «يَا يَهُودِيُّ حَذْ عَلَى هَذَا السُّفْرِ مِنَ التَّوْرَاةِ» فَتَسْلَمَ عَلَيْنَا مِنَ التَّوْرَاةِ آياتٍ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّحُ لِقَرَاءَتِهِ وَيَتَعَجَّبُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّصَارَى فَقَالَ: يَا نَصَارَى أَ

بدان اذعن واقرار دارم، امام رضا^{علیه السلام} (به حاضران) فرمود: ببراقار لوگواه باشید.^۱

آنگاه فرمود: «ای جاثلیق! آنچه می خواهی بپرس، جاثلیق پرسید: «به من بگو حواریان عیسی بن مریم و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «از فرد آگاهی پرسیدی. حواریان دوازده نفر بودند که دانشمندترین و برترین آنها، الوفا بود، ولی علمای نصارا سه نفر بودند: یوحنای بزرگ که در شهر اج بود، یوحنای اکه در شهر قرقیسیا بود و یوحنای دبلیمی در زجان، و مطالب مربوط به پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} و اهل بیت و امتنش نزد او بوده است و همان بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت آن حضرت بشارت داد».

آنگاه فرمود: «ای نصرانی! ابه خدا سوگند! ما به عیسایی که به محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} ایمان داشت، ایمان داریم، و نسبت به عیسی ابرادی نداریم، جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه‌اش، جاثلیق گفت: «به خدا سوگند! ادانش خود را فاسد و تباہ نمودی و خود را تضعیف کردي، گمان می کردم تو دانشمندترین مسلمانان هستی، امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «مگر چطور شده است؟» جاثلیق گفت: «می گویی: عیسای شما ضعیف بود و کم روزه‌می گرفت، کم نماز می خواند، در حالی که عیسی حتی یک روز را بدون روزه‌نگراندن و حتی یک شب نخوابید، همیشه روزها، روزه بود و شیها شب زنده‌دار!» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟!» راوی گوید: «جاثلیق تو انت پاسخی دهد و ساكت شد، امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای نصرانی! می خواهم مطلبی از تو بپرسم،» جاثلیق گفت: «بپرس، اگر جوابش را بدانم پاسخ می دهم، امام رضا^{علیه السلام} پرسید: «چرا منکر هستی که عیسی، با اجازه خدا مردم‌ها را زنده می کرد؟» جاثلیق گفت: «زیرا کسی که مردم‌ها را زنده کند، کور مادرزاد و شخص مبتلا به پیسی را شفا دهد، پروردگار و شایسته پرستش است».

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «پس همانا یسع (پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم}) نیز کارهای نظیر کارهای عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} انجام می داد، بر روی آب راه می رفت، مردگان را زنده می کرد، نابینا و مبتلای به پیسی را شفا می داد، ولی امتنش او را پروردگار ندانستند و کسی او را نپرستید، و حرقیل پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} نیز مثل عیسی بن مریم^{صلی الله علیه و آله و سلم} مرده زنده کرد، چراکه سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد».

آنگاه امام رضا^{علیه السلام} روبه رأس الجالوت نمود و فرمود: «ای رأس الجالوت! آیا مطالب مربوط به این گروه از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده‌ای؟ که بخت النصر آنها را زین اسرای بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند، برگزید سپس به بابل برد، پس خداوند نیز حرقیل^{صلی الله علیه و آله و سلم} را به سوی آنها فرستاد و او آنها را زنده نمود، اینک، این مطلب در تورات مذکور است و هر کس از شما آن را انکار نماید، کافر است».

رأس الجالوت گفت: «این مطلب را شنیده‌ایم، واز آن آگاه هستیم»، حضرت فرمود: «درست گفتی».

آنگاه فرمود: «ای یهودی! حال در این سفر از تورات، دقت کن، سپس آیاتی از تورات را بر ما تلاوت

فَهُوَ لِمَا كَانُوا قَبْلَ عِيسَى أَمْ عِيسَى كَانَ قَبْلَهُمْ؟! قَالَ: بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ قَالَ الرَّضَا عليه السلام: «لَقَدْ اجْتَمَعْتُ قُرْبَيْشُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَسَّالَوَهُ أَنْ يُخْبِي لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَهَهُمْ مَعْهُمْ عَلَيْهِنَّ أَبِي طَالِبٍ رض» قَالَ لَهُ: أَذْهَبْتَ إِلَى الْجَهَنَّمَ فَنَادَ بِأَسْمَاءِ هُوَلَاءِ الرَّفِطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَغْلِي صَوْتِكَ: يَا فُلَانُ وَيَا فُلَانُ وَيَا فُلَانُ يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله وسلامه: قَوْمُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَامُوا يَنْفَضُونَ الشَّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ فَأَقْبَلَتْ قُرْبَيْشُ تَسْأَلُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ثُمَّ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّداً قَدْ بَعَثَ نَبِيًّا وَقَالُوا: وَذَدْنَا أَنَا أَذْرَكَنَاهُ فَنُؤْمِنُ بِهِ وَلَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْنَهُ وَالْأَنْزَصَ وَالْمَجَانِينَ وَكُلَّمَةِ الْبَهَائِمِ وَالطَّيْرِ وَالْجِنِّ وَالشَّيَاطِينَ وَلَمْ تَشْخُذْهُ رَبِّا مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ تُنْتَكِرْ لَاحِدٌ مِنْ هُوَلَاءِ فَضْلَهُمْ فَمَنْشَى اتَّخَذُتُمْ عِيسَى رَبِّا، جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسْعَ وَجِزْقِيلَ رَبِّا لَا تَهْمَماً قَدْ صَنَعَتِ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مِنْ اخْتِيَاءِ الْمُؤْمَنِ وَغَيْرِهِ، إِنْ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَرَبُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاغُوتِ وَهُمْ الْوُفُ حَذَرَ الْمَوْتَ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمِدَ أَهْلُ تِلْكَ الْفَرِيزِيَّةِ فَخَطَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً فَلَمْ يَرِدُوا فِيهَا حَتَّى تَبَرَّأَتْ عِظَامُهُمْ وَصَارُوا رَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَسْتَجْبُ بَعْضُهُمْ وَمِنْ كُثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَّةِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَتَجْبَ أَنْ أَخْسِبَهُمْ لَكَ فَتَنْذِرُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَبَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّ نَادِيهِمْ فَقَالَ: أَيْنَهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَّةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَامُوا أَخْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفَضُونَ الشَّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ؛ ثُمَّ إِبْرَاهِيمَ صلوات الله عليه وآله وسلامه حَلَّيْلَ الرَّحْمَنِ حِينَ أَخَذَ الطَّيْوَرَ وَقَطَعَهُنَّ قَطْعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلُنَّ سَعْيًا إِلَيْهِ؛ ثُمَّ مُوسَى عِمْرَانَ وَأَصْحَابَهُ وَالشَّبَّاعُونَ الَّذِينَ اخْتَارُهُمْ صَارُوا مَعْهُ أَلِيَ الْجَبَلِ فَقَالُوا إِلَهُ: إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَأَرَيْنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَمْ أَرْهُ فَقَالُوا: لَنْ تُؤْمِنَنَّ لَكَ حَتَّى تَرِيَ اللَّهَ جَهَرَةً فَأَخْذَهُمُ الصَّاعِدَةُ فَأَخْتَرُتُوْهُمْ عَنْ أَخْرِهِمْ وَبَقِيَ مُوسَى وَجِيدًا فَقَالَ: يَا رَبَّ الْأَخْرَى تُشَبِّئُنِي رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجَهَتْ بِهِمْ وَأَرْجَعَهُ وَحْدَيْهِ، فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرُهُمْ بِهِ فَلَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتُهُمْ مِنْ قَبْلٍ وَإِنَّمَا أَتَهْكَنُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَا فَأَخْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَكُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتُهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لَأَنَّ التَّوْزَةَ وَالْأَنْجِيلَ وَالرَّبِيعَ وَالْفَرِيقَانَ قَدْ نَطَقْتُ بِهِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْ أَخْيَا الْمُؤْمَنِ وَأَبْرَأَ الْأَكْنَهُ وَالْأَنْزَصَ وَالْمَجَانِينَ يَتَّخِذُ رَبِّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْهُ هُوَلَاءِ كُلُّهُمْ أَرْبَابًا مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِي؟!» قَالَ الْجَهَنَّمُ:

فرمود. یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، در شگفت شد و بدن خود را به راست و چپ حرکت می داد و خود را می جنبانید. سپس حضرت رو به جانلیق کرد و فرمود: «ای نصرانی! ایا این گروه پیش از عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} بودند یا عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} پیش از آنها بود؟» گفت: «آنها پس از عیسی بوده‌اند.» امام رضا^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: «قریش همگی نزد رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} امده‌اند و درخواست کرده‌اند که حضرت مردہ‌هایشان را زنده کند، آن حضرت، علی بن ابی طالب^{صلی الله علیه و آله و سلم} را همراه آنان به صحراء برو و با صدای بلند آن گروهی را که اینها درخواست زنده شدن آنان را دارند صدا بزن کنمای فلانی! اوای فلانی! اوای فلانی! محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم}، رسول خدا، می گوید: به اذن خدا برخیزید!» (علی^{صلی الله علیه و آله و سلم} نیز آنان را نداد) و همگی برخاستند، خاک‌های سر خود را می تکاندند. قریشیان نیز آنان درباره امورشان می پرسیدند و در ضمن گفتند: «آیا محمد به عنوان پیامبر برانگیخته شده است؟ آنان گفتند: «ما دوست داشتیم ای کاش! اورادرک می کردیم و به او ایمان می آوردیم، البته پیامبر نیز افراد کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی و نیز دیوانگان را شفا داده است و با حیوانات، پرنده‌گان، جن و شیطانها صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را از غیر خدا پرور دگار نمی دانیم، در عین حال منکر فضایل این گروه از پیامبران نیستیم. شما هر زمان که عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} را پرور دگار بدانید، باید پسح و حزقل را نیز خدا بداند، چون آنان نیز مثل عیسی مردگان را زنده می کرددند و معجزات دیگر حضرت عیسی را تجاهم می دادند.

همچنین گروهی از بنی اسرائیل که تعلیمانش به هزاران نفر می رسید، از ترس طاعون از شهر خود گریختند. ولی خداوند جان آنان را در یک لحظه گرفت. اهل آن شهر، اطراف آنان حصاری کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند، تا استخوانهایشان پوسیدند و کهنه شدند. بعد از آن پیامبر از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا می گذشت، از گزشت استخوانهای پوسیده در شگفت شد. خداوند به او وحی نمود: آیا دوست داری آنان را بایت زنده کنم تا آنان را بسم دهی (و دین خود را تبلیغ کنی)؟ عرض کرد: «آری، ای پرور دگار من! خداوند به او وحی فرمود که آنان را صدابزن آن پیامبر ندا داد: ای استخوانهای پوسیده ابه اذن خدا برخیزید! اپس همگی زنده شدند، در حالی که خاک‌ها را از سر خود می زدندند. برخاستند. همچنین ابراهیم خلیل الرحمن^{صلی الله علیه و آله و سلم} هنگامی که پرندگان را گرفت و تکه نمود، و هر تکه را بر کوهی نهاد، سپس آنها را فراخواند و آنها را نده شدند و به سوی الو حرکت کرده و می شافتند. همچنین موسی بن عمران^{صلی الله علیه و آله و سلم} نفر همراهش که از بنی اسرائیل برگزیده بود، همراه او به کوه رفتند و گفتند: تو خدای سبعان را دیده‌ای، اورا به ما نیز نشان بده آن گونه که تودیده‌ای؟ موسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} به آنان فرمود: من او را ندیده‌ام، ولی آنان گفتند: ما سخنان تو را تصدیق نمی کنیم مگر این که آشکار خدا را بیینم در نتیجه صاعقه‌ای آنها را فرا گرفت و همه را سوزاند و نابود ساخت که حتی یک نفر از آنها باقی نماند. موسی تنها ماند و به خدا عرض داشت: ای پرور دگار من! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و به همراه خود آوردم، و حال تنها بیرون گردیم، چگونه قوم سخنان مرد از مردین واقعه بیدریند؟ اگر می خواستی، هم آنرا پیش از این، از بنی بردوی، ای امام را به خاطر آنچه نایخربان و بی عقلان انجام داده‌اند هلاک می سازی؟ پس خداوند نیز آنان را پس از مرگشان زنده کرد.

پس هیچ یک از مواردی را که برای توبیخ نمود نمی توانی رد کنی، زیرا همگی، مضمون آیاتی از تورات، انجلیل، زبور و فران است، اگر هر کس، مردگان را زنده می کند و تایبنا بان و مبتلا بان به پیسی و دیوانگان را شفا می دهد - غیر از خدا.

القولُ قولُكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْهِ إِلَيْ رَأْسِ الْجَاهِلُوتِ فَقَالَ: «يَا يَهُودِيُّ أَقْبِلُ عَلَيَّ أَشَّالُكَ بِالْغَشِّ الْأَبَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَيَّ مُوسَى ابْنَ الْمَاءِ هَلْ تَجْدُنَ فِي الْتَّوْرَةِ مَكْتُوبًا مُحَمَّدًا وَأَمْتَهِ: إِذَا جَاءَتِ الْأَمْمَةُ الْآخِيرَةُ أَتَبْيَعُ رَأْبَكَ الْبَعِيرَ يُسْبِّحُونَ الرَّبَّ جَدَّاً جَدَّاً تَسْبِحَاً جَدِيداً فِي الْكَنَائِسِ الْجَدُودِ فَلَيَقُولُنَّ تَنُوِّي إِرْتَانِيلَ إِلَيْهِمْ وَإِلَى مَلِكِهِمُ الْسَّطَّامِنَ قُلُوبُهُمْ فَإِنْ بَأْدُهُمْ سُبُّوا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأَمْمَ الْكَافِرَةِ فِي اقْتَارِ الْأَرْضِ هَكَذَا هُوَ فِي الْتَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ؟!»
فَقَالَ رَأْسُ الْجَاهِلُوتِ: نَعَمْ إِنَّا لَنَجْدُهُ كَذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِلْجَاهِلِيَّقِ: «يَا نَصْرَانِيَ كَيْفَ عَلِمْتَ بِكِتَابِ شَعْنَاءِ؟» قَالَ: أَغْرِفَهُ حَرْفًا حَرْفًا قَالَ الرَّضَا عليه السلام لَهُمَا: «أَتَغْرِفَنَّ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ: يَا قَوْمَ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَأْبَكَ الْحِمَارَ لِابْسَأْ جَلَابِتَ النُّورِ وَرَأَيْتُ رَأْبَكَ الْبَعِيرَ ضَرَوْةً مِثْلَ ضَرَوْةِ الْقَمَرِ؟ فَقَالَا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْنَاءِ.

قَالَ الرَّضَا عليه السلام: يَا نَصْرَانِيَ هَلْ تَنْرُفُ فِي الْأَنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَالْفَارِقِيْطَا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهَدْتُ لَهُ وَهُوَ الَّذِي يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الَّذِي يُنْدِي فَصَانِعَ الْأَمْمَ وَهُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عُمُودَ الْكُفَّرِ؟ فَقَالَ الْجَاهِلِيَّقِ: مَا ذَكَرْتُ شَتَّى مِنْهَا فِي الْأَنْجِيلِ إِلَّا وَتَخْنُ مُقْرِئُونَ بِهِ فَقَالَ: أَتَجْدُ هَذَا فِي الْأَنْجِيلِ شَاتِيَا يَا جَاهِلِيَّقِ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قَالَ الرَّضَا عليه السلام: «يَا جَاهِلِيَّقِ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْأَنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَمَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْأَنْجِيلِ؟!» قَالَ لَهُ: مَا افْتَقَدْنَا الْأَنْجِيلَ إِلَيْوَمَا وَاجَدْنَا جَهْنَمْ وَجَدْنَا غَضَّا طَرِيَّا فَأَخْرَجْنَاهُ إِلَيْنَا يُوْحَنَّا وَمَشَ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عليه السلام: «مَا أَقْلَى مُنْرَفَتَكَ بِسِرِّ الْأَنْجِيلِ وَعَلْمَانِيهِ فَإِنْ كَانَ كَمَا تَرَعَمْ فَلِمَ الْخَتْلَفْتُمُ فِي الْأَنْجِيلِ إِنْتَمَا وَقَعَ الْأَخْيَلَفُ فِي هَذَا الْأَنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمُ الْيَوْمَ فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ وَلَكِنْ مُفِيدُكَ عِلْمَ ذَلِكَ؛ اغْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا افْتَقَدَ الْأَنْجِيلَ الْأَوَّلَ جَمَعَتِ النُّصَارَى إِلَى عَلَمَانِيهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ: قُتِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَافْتَقَدْنَا الْأَنْجِيلَ وَأَنْتُمُ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُمْ الْوَقَا وَمِرْقاْبُوس: إِنَّ الْأَنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَتَخْنُ نُخْرَجْهُ إِنْكُمْ سَفَرَا سَفَرًا فِي كُلِّ أَخْدَفِ لَهُمْ كُلُّهُ فَقَعَدَ الْوَقَا وَمِرْقاْبُوسَ وَيُوْحَنَّا وَمَشَ فَلَمْ يَسْعُوا لَهُمْ هَذَا الْأَنْجِيلَ بَعْدَ مَا

پروردگار باشد، پس همه این گروه را پروردگاران بدان، حال ای نصرانی! چه می گویی؟، جاثلیق گفت: «آری حرف، حرف شماست و معبدی جز خداینیست (و عیسی خدا نیست)».

سپس حضرت رویه رأس الجالوت نمود و فرمود: «ای یهودی! رویه من آور! تو را به ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد سوگند می دهم! آیا خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امتش در تورات، موجود هست که می گوید: هنگامی که دوران امت آخر، بیرون آن شتر سوار بیایند، و خداوند را زیاد تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبد های نو، بایستی بنی اسرائیل به سوی آنان و به سوی پادشاهشان روان شوند تا دلهایشان آرامش بیابد، زیرا آنان شمشیرهایی به دست دارند که به وسیله آن شمشیرها از کفار در گوش و کنار زمین انتقام می گیرند. آیا این مطلب، همین گونه در تورات نوشته شده است؟» رأس الجالوت گفت: «آری، مانیز آن راه میں گونه در تورات یافته ایم».

سپس به جاثلیق فرمود: «ای نصرانی! با کتاب شعبادر چه حدی آشنا هستی؟» گفت: «آن را حرف به حرف می دانم». سپس به آن دو فرمود: «ای قبول دارید که این مطلب از گفته های اوست که می گوید: ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم، در حالی که لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود؟ آن دو باشیخ دادند: «شعبا چنین چیزی گفته است. امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای نصرانی! آیا با این گفته عیسی صلی الله علیه و آله و سلم در انجلیل آشنا هستی که (فرمود): من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم خواهم رفت، و فارقیطاً (که بین حق و باطل فرق می گذارد) خواهد آمد. هموست که به سود من به حق گواهی خواهد داد همان گونه که من برای او گواهی دادم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوابی های امت ها را آشکار خواهد ساخت، و اوست که ستون خبیثه کفر را خواهد شکست». جاثلیق گفت: «هر چه از انجلیل بخوانی ما به آن اقرار داریم». حضرت فرمود: «ای جاثلیق! آیا به من نمی گویی هنگامی که انجلیل اول را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید؟ و چه کسی این انجلیل را برای شما وضع نمود؟» گفت: «اما فقط یک روز انجلیل را گم کردید تا این که آن را ترازو به پیدا کردیم، بوحنا و متی آن را برای ما پیدا کردند». امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «قدر شناخت تونسبت به قصه این انجلیل و علمای آن کم است؟! اگر این مطلب همان طور باشد که نومی گویی، پس چرا در مورد انجلیل دچار اختلاف شدید؟ فقط این اختلاف در همین انجلیل است که امروزه در دست شماست، اگر مثل روز اول بود، در آن اختلاف نمی کردید، ولی من مطلب را برای توروشن می کنم: بدان! هنگامی که انجلیل اول ناپدید شد، نصار از زد علمای خود گردیدند و گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجلیل را گم کردایم، شما علمانزد خود چه دارید؟

الوقا و مرقابوس گفتند: «ما انجلیل را از حفظ هستیم و هر روز یک شبه سفر به سفر از آن را برای شما خواهیم اورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، که ما هر یک شبه، سفر به سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا نام انجلیل جمع آوری شود. سپس الوفا، مرقابوس، بوحنا و متی نشستند و این انجلیل را پس از گم

افتقدتم الانجيل الاول وإنما كان هؤلاء الاربعة تلاميذ الاولين أعلمـت ذلك؟
قال الجاثليق: أما هذا فلم أغلـمه وقد علمـته الآن وقد بـان لي من فضل عـلـمـك
بالـانـجـيل وسـعـيـتـ أـشـيـاء مـا عـلـمـتـ شـهـادـة قـلـبي أـنـها حـقـ فـاشـرـدـتـ كـثـيرـاً مـنـ الفـهـمـ فقالـ لهـ
الـرـضـاـلـيـقـ: فـكـيـفـ شـهـادـة هـؤـلـاء عـنـكـ قالـ: جـائزـةـ هـؤـلـاء عـلـمـاءـ الـانـجـيلـ وـكـلـ ماـ
شـهـدـواـ بـهـ فـهـوـ حـقـ فقالـ الرـضـاـلـيـقـ مـنـ حـضـرـةـ مـنـ أـهـلـ يـسـيـرـهـ وـمـنـ غـيـرـهـ: اـشـهـدـواـ
عـلـمـهـ قالـواـ: قـدـ شـهـدـنـاـ.

ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثِيلِيْقَ: «بِحَقِّ الابنِ وَأُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَئِشَ قَالَ: إِنَّ الْمُسِيْخَ هُوَ ابْنُ دَاؤْدَبْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوَذَانِ حَضُورُونَ؟ وَقَالَ مَرْقاَبُوسُ فِي نِسْبَةِ عِيسَى ابْنِ مُرْيَمَ: إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحْلَّهَا فِي جَسَدِ الْأَدْمَى فَصَارَتْ إِنْسَانًا وَقَالَ الْوَقَائِيُّ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهَ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَدَمٍ فَدَخَلَ فِيهِمَا رُوحُ الْقُدْسِ؛ ثُمَّ إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ: حَقًا أَقُولُ لَكُمْ يَا مُعْسِرَ الْحَوَارِيْنِ: إِنَّهُ لَا يَصْعُدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَا نَزَّلَ مِنْهَا إِلَّا رَأَكُبُ الْبَيْرِ حَاتَمُ الْإِنْسَانِ فَإِنَّهُ يَصْعُدُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْزَلُ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ؟» قَالَ الْجَاثِيلِيُّ: هَذَا قَوْلُ عِيسَى لَا تَنْكِرُهُ.

قال الرضاعي: «فَمَا تَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْوَقَاءِ وَمِرْقَابُوسِ وَمَنْشَى عَلَى عِيسَى وَمَا نَسْبُوهُ إِلَيْهِ؟» **قال الجاثيليق:** «كَذَبُوا عَلَى عِيسَى» **قال الرضاعي:** «يَا قَوْمَ أَئِسْنَ قَدْرَ كَاهْمَ وَشَهْدَ أَنْهُمْ عُلَمَاءُ الْأَنْجِيلِ وَقَوْلُهُمْ حَقٌّ!» **فقال الجاثيليق:** يَا عَالَمَ الْمُسْلِمِينَ أَحِبُّ أَنْ تُعْفِفَنِي مِنْ أَمْرِ هُوَلَاءِ **قال الرضاعي:** «فَإِنَّا قَدْ فَعَلْنَا سُلْ يَا نَصْرَانِيْ عَمَّا بَدَأَ اللَّهُ قَالَ الجاثيليق لِتَسْأَلُكَ غَيْرِي فَلَا وَحْقَ الْمُسِيْحِ مَا ظَلَّتْ أَنْ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مُثْلِكَ.

فَالْتَّفَتِ الرَّضَا^{عَلَيْهِ} إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ: تَشَائِلِي أَوْ أَشَائِلُكَ؟ قَالَ: بَلْ أَشَائِلُكَ وَلَمْ تُقْبِلْ مِنْكَ حُجَّةٌ إِلَّا مِنَ التُّورَةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زَبُورٍ دَاؤِدٍ أَوْ مِمَّا فِي صُحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى فَقَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ}: لَا تُقْبِلْ مِنِّي حُجَّةٌ إِلَّا بِمَا تَطْلُقُ بِهِ التُّورَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ وَالْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَالزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاؤِدَ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: مَنْ أَيْنَ تُبَثِّتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ}: شَهِيدٌ سَبَبَوْهُ اللَّهُ مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَدَاؤِدُ خَلِيقَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ: أَتَبْثِتُ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ}: «هُلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودَيٌّ أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ

شدن انجیل اول برای شما نگاشتند، و این چهار نفر شاگرد، شاگردان نخستین بودند، آیا این موضوع رامی دانستی؟^۱

جائilik گفت: «من نایب حال این موضوع را نمی دانستم، و اکنون از بیرکت آنکه شما نسبت به انجیل، برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می دانستی از شما نشیدم، دلم گواهی می دهد که آنها حق است، از سخنان شما بسیار استفاده کردم، امام رضا علیه السلام فرمود: «به عقیده تو، شهادت این گروه چگونه است؟» گفت: «شهادت اینها کامل‌قابل قبول است، چرا که این گروه علمای انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان گواهی دهند، حق است، امام رضا علیه السلام به مأمون و حاضران از اهل بیت و سایرین فرمود: «شما بر او گواه باشید، گفتند: ما گواه هستیم».

سپس حضرت به جائilik فرمود: «تو را به حق پسر (عیسی صلی الله علیه و آله و آله و آله) و مادرش (مریم صلی الله علیه و آله و آله و آله) سوگند می دهم! آیا می دانی که متی گفت: مسیح، فرزند داود پسر ابراهیم پسر اسحاق پسر یعقوب پسر یهودا پسر خضرور است، و مرقاپوس درباره اصل و نسب عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و آله و آله گفت: او کلمه و سخن خداست که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان درآمد».

والوقا گفت: عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و آله و آله و مادرش انسانهایی بودند از گوشت و خون که روح القدس در آنان حلول کرد، آنگاه تو گویی عیسی را نسبت به خودش که فرمود: به حق به شمامی گوییم ای گروه حواریان! به راستی که به سوی آسمان صعود نمی کند مگر آن که چیزی از آن فرود می آید، مگر آن شتر سوار که خاتم پیامبران است، زیرا به آسمان صعود می کند و نزول می نماید. در این مورد چه چیزی گویی؟ جائilik گفت: «ابن سخن عیسی صلی الله علیه و آله و آله و آله است و ما آن را منکر نیستیم، امام رضا علیه السلام به او فرمود: «هر مورد شهادت الوفا، مرقاپوس، و متی بر علیه عیسی و آنچه نسبت داده اند، چه می گویی؟» جائilik گفت: «تها بر عیسی دروغ بسته اند، امام رضا علیه السلام فرمود: «ای گروه! مگر خودتان آنها را تزکیه نکردید و گواهی نهیل نمایید که آنان دانشمندان از انجیل هستند و سخنان حق است؟» جائilik گفت: «ای دانشمند مسلمانان! من دوست دارم که موارد مورد این گروه عفو کنی، امام رضا علیه السلام فرمود: «ما چنین کردیم (و تoramعاف داشتیم)، ای نصرانی آهرجه می خواهی بپرس!» جائilik گفت: «ایدیغ غیر من از تو پیرسد (نه من)، به حق مسیح امن گمان نمی کردم که در علمای مسلمانان مانند شما باشد».

امام رضا علیه السلام به رأس الجالوت روکرد و فرمود: «تو سؤال می کنی، یا من بپرسم؟» او گفت: «من سؤال می کنم و فقط حققت و پاسخی را می پذیرم که یا از تورات باشد، یا از انجیل و یا از زبور داود، یا از صحف ابراهیم، امام رضا علیه السلام فرمود: «حققت و جوابی را از من نهیز مگر این که از تورات موسی، یا انجیل عیسی، یا زبور داود باشد»، رأس الجالوت گفت: «نبیت محمد صلی الله علیه و آله و آله و آله را چگونه اثبات می کنی؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «موسی بن عمران صلی الله علیه و آله و آله و آله، عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و آله و آله، داود صلی الله علیه و آله و آله و آله خلیفة خدا در زمین، به نبوت و پیامبری او گواهی داده اند، او گفت: «گفته موسی بن عمران را ثابت کن، امام رضا علیه السلام فرمود: «ای یهودی! آیا قبول داری که موسی به بنی اسرائیل ^۲

لهم إله سباتكم تبئي هو من إخوتكم فيه فصدقوا ومنه فاشتموا فهل شغلت أن لبني إسرائيل إخوة غير ولد اسماعيل إن كنت تعرف قرابة إسرائيل من اسماعيل والنسب الذي بيتهما من قبل إبراهيم عليه السلام؟ فقال رأس الجالوت: هذا قول موسى لا ندفعه.

قال له الرضا عليه السلام: هل جاءكم من إخوة بين إسرائيل تبئي غير محمد عليه السلام؟ قال: لا. قال الرضا عليه السلام: أؤليس قد صرحت هذا عندكم؟ قال: نعم ولكنني أحب أن تصححه لي من التوراة فقال له الرضا عليه السلام: هل تذكر أن التوراة تقول لكم: جاء النور من جبل طور سيناء وأضاء لنا من جبل سعير واشتعلت علينا من جبل فاران؟ قال رأس الجالوت: أعرف هذه الكلمات وما أعرف تفسيرها قال الرضا عليه السلام: أنا أخبرك به أما قوله: جاء النور من جبل طور سيناء فذلك وحي الله تبارك وتعالى الذي أنزله على موسى عليه السلام على جبل طور سيناء وأما قوله: وأضاء لنا من جبل سعير فهو الجبل الذي أوحي الله عز وجل إلى عيسى ابن مريم عليه السلام وهو عليه وآما قوله واشتعل علينا من جبل فاران فذلك جبل زاكيين أضاء لها الأرض أحدهما راكب على حمار والآخر على جمل فمن راكب الحمار ومن راكب الجمل؟ قال رأس الجالوت: لا أعرف همما ذكرني بهما.

قال عليه السلام: أما راكب الحمار فيعيسى ابن مريم وأما راكب الجمل فمحمد ص أنت تذكر هذا من التوراة؟! قال: لا ما تذكره ثم قال الرضا عليه السلام: هل تعرف حقوق النبي؟ قال: نعم إنني به لغافر قال عليه السلام: فإنه قال وكثائركم ينطوي به: جاء الله بالبيان من جبل فاران وامتنات الشفاؤات من تشريع أخمد وأمهاته يحمل خليله في البحر كما يتحمل في البر يأتيها بكتاب جديد بعد حرب بيت المقدس يعني بالكتاب القرآن أتعرف هذا ونؤمن به؟ قال رأس الجالوت: قد قال ذلك حقيقة عليه ولا تذكر قوله.

قال الرضا عليه السلام: و قد قال ذاود في زبوره وأنت تقرأ اللهم ابعث مقيم السنة بعده الفترة فهل تعرف نبيا أقام السنة بعد الفترة غير محمد عليه السلام؟ قال رأس الجالوت: هذا قول ذاود تغافر و لا تذكره ولكن عنى بذلك عيسى وأيامه هي الفترة قال الرضا عليه السلام: «جهلتك إن عيسى لم يخالف السنة و قد كان موافقا لسنة التوراة حتى زفافه الله إليه وفي الانجيل مكتوب: إن ابن البشر ذاهب و الفارقليطا جاء من بعده و هو الذي يحقق

سفرارش نمود و گفت: به زودی پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و از او بشنوید (وطاعت نمایید)، آیا برای بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل می دانی؟ آیا قرابت خویشاوندی از اسماعیل و نسبت و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم می دانی؟ رأس الجالوت گفت: آری، این گفته موسی است و ما ان را رد نمی کنیم. حضرت فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده است؟ گفت: نه، امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟ گفت: آری، صحیح است، ولی دوست دارم صحت آن را از تورات برایم ثابت کنی. امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شمامی گوید: نور از کوه طور سینا آمد و از کوه سعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید؟ رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم، ولی تفسیر آنها را نمی دانم. امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من آن را برای تومی گویم، این سخن او که: نور از کوه طور سینا آمده است همان وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و این گفتار او که: از کوه سعیر بر مادر خشید همان کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرمود (لوپر بالای آن بود. و این سخن او که: از کوه فاران بر ما آشکار گردید. پس آن کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک روز است، و شعبای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق گفته تو و دوستانت - در تورات گفته است: دوسوار رامی یعنی که زمین برایشان می درخشند، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر، پس سوار بر درازگوش و سوار بر شتر، کیستند؟ رأس الجالوت گفت: من آنان را نمی شناسم، آنها را معرفی کن. حضرت فرمود: آن که بر درازگوش سوار است، عیسی صلی الله علیه و آله و سلم است و آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، این را نتکار نمی کنم. آنگاه امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب رامی گوید: خداوندانز کوه فاران، بیان را آورد و آسمانها از تسبیح گفتن احمد و امتنش پر شده است، لشکرش بر دریا حمله می کنند چنان که در خشکی حمله می کنند پس از ویرانی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد - و منتظر از کتاب، قرآن است. آیا این مطلب رامی شناسی و ایمان داری؟ رأس الجالوت گفت: این مطلب را حیقوق صلی الله علیه و آله و سلم گفته است و ما منکر قول او نیستیم، امام رضا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: داود در زبورش - که تو نیز آن رامی خوانی - گفته است: خداوندان! بریا کننده سنت بعد از فترت را برانگیز، آیا پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم رامی شناسی که پس از دوران فترت، سنت (الهی) را زنده و بر پا گردد باشد؟

رأس الجالوت گفت: «این سخن داود است و آن رامی بذیریم و منکر نیستم، ولی منظورش عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است.» امام رضا علیه السلام فرمود: «تو نمی‌دانی و اشتباه می‌کنی. عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد. بلکه موافق آن بود تا آن گاه که خداوند او را به نزد خود، بالا برد و در آنجیل چنین آمده است: همانا پرس زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعداز او خواهد آمد و او کسی است که

الأصار ويفسر لكم كل شيء ويشهد لي كما شهدت له أنا جشتكم بالامثال وهو يأتيكم بالتأويل أتومن بهذا في الانجيل؟ قال: نعم لا انكره.

فقال له الرضا عليه السلام: يا رأس الجالوت أشأك عن نبيك موسى بن عمران فقال: ما الحجّة على أنّ موسى تبَثَّ نبوته؟ قال اليهودي: إنّه جاء بما لم يجيء به أحدٌ من الأنبياء قبله قال له: «مِثْلَ مَا ذَادَ»! قال: مثل فلق البحر وقلبه العصا حية تُنسى وضربيه الحجر فانقحرث منه الغيوب وأخراجه يدَهُ بيضاء للناظرين وعلامات لا يقدرُ الخلق على مثيلها قال له الرضا عليه السلام: صدقت اذا كانت حجّته على نبوته انه جاء بما لا يقدرُ الخلق على مثيله أفليس كلُّ من ادعى أنه نبي ثم جاء بما لا يقدرُ الخلق على مثيله وجب عليكم تصديقه؟ قال: لا لأنّ موسى لم يكن له نظير ليمكانه من زيه وقربه منه ولا يجب علينا الاقرار بنبوته من ادعاه حتى يأتي من الاغلام بمثل ما جاء به.

قال الرضا عليه السلام: فكيف أقررتُم بالأنبياء الذين كانوا قبل موسى ؟! ولم يقلوا البحر ولم يergusوا من الحجر أشتبه عيناً ولم يخرجوا أيديهم بيضاء مثل إخراج موسى يدَهُ بيضاء ولم يقلوا العصا حية تُنسى؟! قال له اليهودي: قد حبرتُك انه متنى جاءوا على دعوى نبوتهم من الآيات بما لا يقدرُ الخلق على مثيله ولو جاءوا باسمائهم يجيئ به موسى أو كان على غير ما جاء به موسى وجب تصديقهم.

قال الرضا عليه السلام: يا رأس الجالوت فما يمنعك من الاقرار بعيسى ابن مريم وقد كان يُخفي المؤذى وينير الظلمة والابرça و يخلق من الطين كهيئة الطير ثم يتفتح فيه فيكون طيراً ياذن الله؟ قال رأس الجالوت: يقال: إنه فعل ذلك ولم تشهد له قال له الرضا عليه السلام: أرأيتك ما جاء به موسى من الآيات شاهدته؟! إنه إنما جاء في الاخبار به من ثقات أصحاب موسى أنه فعل ذلك؟! قال: يلى قال: فكذلك أتشتكم الاخبار المنشورة بما فعل عيسى ابن مريم وكيف صدقتم به موسى ولم تصدقوا بعيسى؟! فلم يحز جواباً قال الرضا عليه السلام: و كذلك أمر محمد عليه السلام وما جاء به وأمر كل نبي بعثة الله ومن آياته أنه كان يكتسب ثواباً أحجاراً لم يتغلّم كتاباً ولم يختلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه يقصض الأنبياء وأخبارهم حرفأحرفاً وأخبار من ممضى ومن يجيء إلى يوم القيمة ثم كان يُخربُهم بأشرارهم وما يتعلّمون في بيوبتهم و جاء بآيات كثيرة لا

سنگینی‌ها را آسان کرده (نکالیف شاقه را آسان می‌سازد) و همه چیز را برای شما فسیر و بیان می‌کند، و همان گونه که من برای او گواهی می‌دهم او نیز برای من گواهی می‌دهد. من امثال (قصه و داستانی که در بین مردم مشهور است) را برای شما اورده و او تاویل را برایتان خواهد آورد. آیا به این مطلب در تعلیل این داری؟ گفت: «آری، آن را نکار نمی‌کنم»، امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای رأس الجالوت! از تو در مورد پیامبرت موسی بن عمران سؤال می‌کنم». عرض کرد: «پرس، فرمود: دلیل بر ثبوت نبوت و پیامبری موسی چیست؟ مرد بیهودی گفت: «معجزاتی اورده که انبیای پیشین نیاورده بودند». حضرت فرمود: «مثل چه چیز؟» گفت: «مثل شکافتمن در ریا و تبدیل کردن عصا به ماری که می‌شناخت. زدن عصا به سنگ و روان شدن چند چشمۀ از آن، بیرون آوردن دست سفید و درخششندۀ برای ناظران و همجنین آیات و نشانه‌هایی که دیگران توان آن را نداشته و ندارند». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «راست گفتی. هرگاه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران توان انجام آن را نداشتند. آیا این گونه نیست که هر کس که ادعای نبوت کند، سپس کاری انجام دهد که دیگران توان انجام آن را نداشته باشند نصدیقش بر شما واجب باشد؟» گفت: «نه، زیرا موسی به خاطر فرب و مژلتیش نزد خداوند، نظر نداشت و هر کس ادعای نبوت کند، بر ما واجب نیست. با او ایمان بیاوریم، مگر این که معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «پس چگونه به انبیایی که پیش از موسی^{علیه السلام} بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان در را نشکافتند و از سنگ، دوازده چشمۀ روان نساختند، و همانند موسی دست سفید بیرون نیاورند، و عما را به ماری که می‌شناخت تبدیل نکرند؟» بیهودی گفت: «من که گفتم، هرگاه برای اثبات نبوت‌شان معجزاتی بیاورند. هر چند غیر از معجزات موسی باشد. نصدیقشان واجب است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای رأس الجالوت پس چرا به عیسی بن مریم^{علیهم السلام} ایمان نمی‌آوری؟ با این که او مردگان را زنده می‌کرد، افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفامی داد و از گل، به شکل پرته می‌ساخت و در آن می‌دمد و آن به اذن خداوند به پرندۀ زنده تبدیل می‌شد؟» رأس الجالوت گفت: «می‌گویند او این کارها را انجام می‌داد، ولی ما آن را ندیده‌ایم». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ایا معجزاتی را که موسی انجام داده است دیده‌ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد موراد اطمینان اصحاب موسی به شما نرسیده است؟» گفت: «آری، رسیده است». حضرت فرمود: «همجنین درباره معجزات عیسی بن مریم^{علیه السلام} اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی^{علیه السلام} را تصدیق کردید و به او ایمان اوردید، ولی به عیسی^{علیه السلام} ایمان نیاورید و او را تصدق نکردید؟» مرد بیهودی پاسخی نداد.

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «همجنین است موضوع نبوت محمد^{علیه السلام} و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا برانگبخش شده باشد، از جمله معجزات آن حضرت این است که بینی قریب بود. که جو یاری می‌کرد و اجرت می‌گرفت.. همچو کتاب و دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت. با این همه قرائی اوردکه قصص پیامبران^{علیهم السلام} و سرگذشت آنان را حرفاً به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تاریخ روز استخیر بازگو کرده است و از رازهای آنها و کارهایی که در خانه انجام می‌دادند، خبر می‌داد، و آیات و معجزه‌هایی اورده که نمی‌توان شمرد.

تُخْصِي قال رَأْسُ الْجَالُوتِ: لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبْرُ عِيسَى وَلَا خَبْرُ مُحَمَّدٍ وَلَا يَعُوزُ لَنَا أَنْ تُفَرِّهُمَا بِمَا لَمْ يَصِحَّ.

قال الرضا عليهما السلام: فَالشَّاهِدُ الَّذِي شَهَدَ لِعِيسَى وَلِمُحَمَّدٍ شَاهِدُ رُورِ؟! فَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا ثُمَّ دَعَ اللَّهَ بِالْهُرِيدِ الْكَبِيرِ قَالَ لَهُ الرَّضَا: أَخْبَرْنِي عَنْ زَرْدَهْشَتِ الَّذِي تَرَعَمَ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا حَجَّتْ عَلَى نُبُوَّتِهِ؟ قَالَ: أَنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَخْدُ قَبْلَهُ وَلَمْ نَشَهِدْهُ وَلَكِنْ الْأَخْبَارُ مِنْ أَشْلَافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَخْلَى لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ؟! فَأَتَبْغَنَاهُ قَالَ عَلَيْهِ: «أَفَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَتُكُمُ الْأَخْبَارُ فَأَتَيْتُعْمُوْهُ؟!» قَالَ: بَلَى قَالَ: فَكَذَّلَكَ سَائِرُ الْأَمْمَ السَّالِفَةَ أَتَتُهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَتَى بِهِ الْبَيْوُنُ وَأَتَى بِهِ مُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ فَمَا عَذَّرَ كُمْ فِي تَرَكِ الْأَفْرَارِ لَهُمْ إِذْ كُتُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزَرْدَهْشَتَ مِنْ قِبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَارِةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَحْجُّ بِهِ غَيْرُهُ فَانْقَطَعَ الْهُرِيدُ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرَّضَا: يَا قَوْمَ إِنْ كَانَ فِيْكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ فَلَيْسَ أَنْ يَسْأَلَ مُخْتَسِمَ.

فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ وَكَانَ وَاحِدًا فِي الْمُتَكَلِّمِينَ قَالَ: يَا عَالِمَ النَّاسِ لَوْلَا أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَيْ مَسَائِلِكَ لَمْ أَقْدِمْ عَلَيْكَ بِالْمُسَائِلِ وَلَقَدْ دَخَلْتُ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ وَالشَّامَ وَالْجَزِيرَةَ وَلَقَيْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَلَمْ أَقْعُدْ عَلَى أَحَدٍ يُشَبِّهُ لِي وَاحِدَانِيَّنِي فَإِنَّمَا بَوْحَدَانِيَّيْهِ أَنَّهُ أَنْ أَشَأْلُكَ؟ قَالَ الرَّضَا: إِنْ كَانَ فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِيِّ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ: أَنَا هُوَ قَالَ عَلَيْهِ: سُلْ يَا عِمْرَانَ وَعَلَيْكَ بِالنِّصْفَةِ: وَإِيَّاكَ وَالْخَطْلَ وَالْجَزْرَ» قَالَ: وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُشَبِّهَ لِي شَيْئًا أَتَعْلَقُ بِهِ فَلَا أُجُوزُهُ قَالَ عَلَيْهِ: سُلْ غَمَّ بِنَدَالَكَ فَأَرَدَ حَمَّ عَلَيْهِ النَّاسُ وَأَنْصَمْ بَعْضُهُمْ إِلَيْ بَعْضِهِ.

فَقَالَ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ: أَخْبَرْنِي عَنِ الْكَائِنِ الْأَوَّلِ وَعَمَّا خَلَقَ قَالَ عَلَيْهِ: سَأَلْتَ فَأَنْهُمْ أَنَّهُ الْوَاحِدُ فَلَمْ يَرْزُلْ وَاحِدًا كَائِنًا لَا شَيْءَ مَعَهُ بِلَا حُدُودٍ وَلَا أَغْرَاضٍ وَلَا يَرْأَلْ كَذِيلَكَ ثُمَّ خَلَقَ خَلْقًا مُبْتَدِعًا مُخْتَلِفًا بِأَغْرَاضٍ وَحُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ لَا فِي شَيْءٍ أَقَامَهُ وَلَا فِي شَيْءٍ حَدَّهُ وَلَا عَلَى شَيْءٍ حَدَّهُ وَلَا مَثَلَهُ لَهُ فَجَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ الْخَلْقَ صَفْوَةً وَغَيْرَ صَفْوَةً وَالْخِلَافَةُ وَ اشْتِلَافُهُ وَالْوَانَا وَذُوقًا وَطَعْمًا لَا لِحَاجَةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَيْ ذَلِكَ وَلَا لِفَضْلٍ مُنْزَلَةٍ لَمْ يَتَلَقَهَا إِلَيْهِ وَلَا رَأَى لِنَفْسِهِ فِيمَا خَلَقَ زِيَادَةً وَلَا نَفْسَانَا تَعْقِلُ هَذَا يَا عِمْرَانَ؟» قَالَ: نَعَمْ وَاللهِ

راس الجالوت گفت: «مسئله عیسی و محمد از نظر مابه ثبوت و صحت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است، اقرار نکنیم»، امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «بس شاهدی که برای عیسی^{علیه السلام} و محمد^{علیه السلام} گواهی داد، شاهد زور است که دروغ گفته است؟» یهودی پاسخی نداد.

آنگاه امام رضا^{علیه السلام} هریز بزرگ را فرا خواند و فرمود: «به من بگو که دلیل توبه پیامبری زردشت چیست؟» گفت: «او چیزهایی اورده که پیش از او کسی نیاوره است، ما، خود اوران دیده‌ایم، ولی اخباری از گذشتگان مادر دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، بنابراین از او پیروی می‌کنیم». حضرت فرمود: «مگرنه این است که به خاطر اخباری که به شمار سریده، ازا و پیروی می‌کنید؟» گفت: «آری، همین طور است»، حضرت فرمود: «سایر امتهای گذشته نیز چنین‌اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی و عیسی و محمد. صلوات‌الله علیهم. به دستشان رسیده است، پس عذر شما در عدم اقرار به آنان چیست؟» چراکه شما به زردشت جز از جانب اخبار متواتر -که او چیزی اورده و دیگران نیاورده‌اند- اقرار نکرده‌اید. هریز در جایگاهش خشکش زد و نتوانست سخن بگوید اسپس امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای قوم! اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد چیزی بپرسد، بدون خجالت و شرم بپرسد»، درین هنگام عمران صلی. که از منکلمان یگانه‌ای بود که نظری نداشت. برخاست و گفت: «ای دانشمندترین مردم الگو به پرسن فرداخوانده بودی، اتفام به پرسن نمی‌کردم، چراکه من به کوفه، بصره، شام و جزیره سفر نموده‌ام، و با منکلمان بسیاری ملاقات کرده‌ام، ولی کسی رانیا نهاد که بتواند وجود واحد ای را که غیر از او کس دیگری قائم به وحدتیت نباشد برایم ثابت کند، آیا به من اجازه پرسش می‌دهی؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «اگر در بین جمعیت عمران صلی حاضر باشد، حتماً تو هستی»، گفت: «آری، خودم هستم»، حضرت فرمود: «بپرس ای عمران، ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و بجهوده و فاسد و منحرف از حق بپرهیز»، عمران گفت: «به خدا سوگند ای سوروم! فقط می‌خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوانم به آن چنگ بزنم و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگری نروم»، حضرت فرمود: «آنچه می‌خواهی بپرس، پس اهل مجلس همگی از دحام کردنده و به یکدیگر نزدیک شدند، عمران صلی گفت: «به من بگو نخستین موجود و آنچه را آفرید، چه بود؟»، حضرت فرمود: «اینک که پرسیدی، پس خوب دقت کن! واحد همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بدون هیچ گونه حدود و اعراضی، و همیشه نیز این گونه خواهد بود. سپس بدون هیچ سابقه پیشین، مخلوقی را بآ گونه‌ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف. نه آن را در چیزی قرار داد و نه در چیزی محدود نمود و نه آن را در چیزی برای ساخت، و نه چیزی را مانند او کرد. و پس از آن، مخلوقات را (به صورت‌های مختلف) خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون این که نیازی به آنها داشته باشد، یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این آفرینش نیاز داشته باشد و در این آفرینش، برای خود، زیادی و نقصانی ندید، ای عمران! آبا این مطالب را می‌فهمی؟» گفت: «آری به خدا سوگند،

يَاسِيْدِي.

قال عليه: «وَأَغْلَمْ يَا عُمَرَانَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَمْ يَخْلُقُ الْأَمْنَ مِنْ يَسْعَيْنَ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ وَلَكَانَ يَشْبَهُ أَنْ يَخْلُقَ أَسْعَافَ مَا خَلَقَ؛ لَأَنَّ الْأَعْمَانَ كُلُّهَا كُثُرٌ وَأَكَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَى وَالْحَاجَةُ يَا عُمَرَانَ لَا يَسْعُهَا؛ لَأَنَّهُ لَمْ يُخْدِثْ مِنَ الْخَلْقِ شَيْئًا إِلَّا حَدَثَ فِيهِ حَاجَةٌ أُخْرَى وَلِذَلِكَ أَقُولُ: لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ لِحَاجَةٍ وَلَكِنْ نَقْلَ بِالْخَلْقِ الْحَوَائِجَ بِعَصْمَهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَفَضْلَ بَعْصَمِهِمْ عَلَى بَعْضٍ بِلَا حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى فَضْلٍ وَلَا نِعْمَةٍ مِنْهُ عَلَى مِنْ أَذْلَلِ فَلَهُذَا حَلْقٌ». قال عُمَرَانُ: يَاسِيْدِي هَلْ كَانَ الْكَاتِبُ مَخْلُومًا فِي نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ؟ قال الرَّضَا عليه: «إِنَّمَا تَكُونُ الْمُعْتَلَمَةُ بِالشَّيْءِ لِنَفْيِ خِلَافِهِ وَلِيَكُونَ الشَّيْءُ نَفْسَهُ بِمَا نَفَنِي عَنْهُ مَوْجُودًا وَلَمْ يَكُنْ هُنْكَ شَيْءٌ يُخَالِفُهُ فَتَذَعُورُهُ الْحَاجَةُ إِلَى نَفْيِ ذَلِكَ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ بِتَحْدِيدِ عِلْمِ مِنْهَا؛ أَفَهِمْتِ يَا عُمَرَانَ؟» قال: نَعَمْ وَاللَّهُ يَا سِيْدِي فَأَخْبَرْنِي بِإِيَّ شَيْءٍ عَلِمْ مَا عِلْمَ أَبْصَمِيرْ أَمْ بَعْثَرْ ذَلِكَ؟

قال الرَّضَا عليه: «أَرَأَيْتِ إِذَا عِلْمَ بَصَمِيرْ هَلْ تَجْدُبُنَا مِنْ أَنْ تَجْعَلَ لِذَلِكَ الصَّمِيرَ حَدَّاً يَتَنَاهِي إِلَيْهِ الْمَعْرَفَةُ؟!» قال عُمَرَانُ: لَا بُدْ مِنْ ذَلِكَ قَالَ الرَّضَا عليه: «فَمَا ذَلِكَ الصَّمِيرُ» فَأَنْقَطَعَ وَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا. قال الرَّضَا عليه: «لَا بَأْسٌ إِنْ سَأَلْتَنِي عَنِ الصَّمِيرِ نَفْسِيَ تَغْرِفُهُ بَصَمِيرَ آخَرَ؟!» فَقَالَ الرَّضَا عليه: «أَفْسَدْتَ عَيْنَكَ قَوْلَكَ وَدَعْوَكَ يَا عُمَرَانَ أَلَيْسَ يَتَنَاهِي أَنْ تَقْلِمَ أَنَّ الْوَاحِدَ لَيْسَ بِوَصْفٍ بَصَمِيرٍ وَلَيْسَ يُقَالُ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ قَغْلَ وَغَلْ وَصَنْعَ وَلَيْسَ يَتَوَهَّمُ مِنْهُ مَذَاهِبُ وَتَجَزِّئَةُ كَمَذَاهِبِ الْمَخْلُوقِينَ وَتَجَزِّئَتِهِمْ فَأَغْفَلْتَ ذَلِكَ وَأَبْنَ عَلَيْهِ مَا عِلْمَتْ صَوَابًا».

قال عُمَرَانُ: يَا سِيْدِي أَلَا تُخْبِرْنِي عَنْ حُدُودِ خَلْقِهِ؛ كَيْفَ هِيْ؟ وَمَا مَعْنَاهُمَا؟ وَعَلَى كُمْ نَوْعٌ يَتَكَوَّنُ؟ قال عليه: «قَدْ سَأَلْتَ فَاقْهِمْ إِنْ حُدُودُ خَلْقِهِ عَلَى سِيَّةِ أَنْوَاعٍ: مَلْمُوْبِينَ وَمَوْزُونِ وَمَنْظُورِ إِلَيْهِ وَمَا لَا وَرْزَنَ لَهُ وَهُوَ الرُّواحُ؛ وَمِنْهَا مَنْظُورُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ لَهُ وَرْزَنُ وَلَا لَمْسُ وَلَا حِسْنُ وَلَا لَوْنُ وَلَا ذَوْقُ وَالْتَّقْدِيرُ وَالْأَعْرَاضُ وَالصُّورُ وَالْعَرْضُ وَالْطُّولُ وَمِنْهَا الْقَمْلُ وَالْحَرَّ كَاتُ الْتِي تَضْئِنُ الْأَشْيَاءَ وَتَقْلِمُهُمَا وَتُعْبِرُهُمَا مِنْ حَالَ إِلَى حَالٍ وَتَزِيدُهُمَا وَتَنْقُصُهُمَا؛ وَأَمَّا الْأَعْمَالُ وَالْحَرَّ كَاتُ فَإِنَّهَا تَسْطِيلُ لَأَهْلَهَا لَا وَقْتَ لَهَا أَكْثَرُ مِنْ قَدْرِ مَا يَتَحَاجَ إِلَيْهِ فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الشَّيْءِ وَانْطَلَقَ بِالْحَرَّ كَاتِ وَبَقَيَ الْأَثْرُ وَيَجْرِي مَجْرِي الْكَلَامِ

ای سرورم! حضرت فرمود: «و بدان ای عمران! اگر خداوند، به خاطر نیاز مخلوقات رامی آفرید، چیزهایی رامی آفرید که بتواند از آنها برای برآوردن نیازش کمک بگیرد. همچنین در این صورت، شایسته بود که چندین برابر آنچه آفریده بود، بیافریند. چراکه هر اندازه باران و باران بیشتر باشد، شخص کمک گیرنده، قوی تر و نیرومندتر خواهد شد، و نیز ای عمران! در این صورت نیازها تمامی نداشت، زیرا هر آفرینشی که انجام می‌داد، نیاز دیگری در او ایجاد می‌شد، و به این خاطر می‌گوییم: آفریدگان را زری نیاز نیافرینده است، بلکه با آفرینش آنها، حوانچ را زیکی به دیگری منتقل می‌نماید و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می‌دهد، بدون این که نیاز باشد به شخصی که برتری داده، و بخواهد از آن دیگری که زیر دست قرار گرفته، انتقام بگیرد، به این علت آفرینش کرده است». عمران پرسید: «ای آقای من! آیا آن موجود، به خودی خود، نزد خودش معلوم بود؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «علم و شناخت هر چیز، تنها برای تمیز آن از غیر است که موجود بیشتر ثابت و شناخته شود، و در آنجا چیزی نبود که با او مخالفت کند تا نیاز او را به نفی آن چیز بالاندازه کردن دانستن از آن، فراخواند، آیا فهمیده‌ای عمران؟!» گفت: «آری، به خدا سوگند! ای سرور من! اپس اکنون به من بگو بوه چه وسیله‌ای، به آنچه دانسته است آگاهی یافته است؟ آیا به وسیله ضمیر (اندیشه) بوده، یا چیزی غیر از آن؟!

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «به نظر تو اگر علم او از طریق ضمیر بپذیرد، آیا می‌توان برای شناخت آن ضمیر حد و حدودی قرار داد که معرفت به سوی آن منتهی شود؟» عمران گفت: «چاره‌ای از این نیست.

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «پس آن ضمیر (اندیشه) چیست؟» عمران ساكت شد و جوابی نداد.

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای رادی ندارد. حال اگر از تدریباره ضمیر (اندیشه) بپرسم؛ که آیا آن را با ضمیر دیگری باز می‌شناسی؟» عمران گفت: «آری، امام رضا^{علیه السلام} فرمود: [قول و ادعای خودت را باطل کردی، ای عمران! آیا شایسته نیست بدانی که واحد با ضمیر (اندیشه) وصف نمی‌شود؟ و چنان نیست که برایش غیر از فعل و کار و صنع گفته شود، واو چنان نیست که درباره‌اش مذاهب و تجزیه همچون مذاهب و تجزیه آفریدگان، توهّم و خیال شود، این را خوب بفهم و دانسته‌های صحیح خود را برابر آن اساس قرار بده.» عمران پرسید: «ای سرور من! آیا مراد رباره حدود خلقش آگاه نمی‌کنی که چگونه است و معانی و انواع آن چیست؟» حضرت فرمود: «پرسیدی، اکنون خوب دقت کن تا بفهمی! به راستی که حدود آفریدگان خداوند شش نوع است: لمس کردن، وزن کردن، دیدن، چیزی که وزن ندارد که همان روح است و نوعی دیگر که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس و حس نیست، و رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست و نه قابل اندازه و اعراض و صور و عرض و طول است. و از جمله آنها عمل و حرکاتی است که چیزها را می‌سازد و از حالتی به حال دیگر، دگرگونش می‌نماید و زیاد و کم می‌کند، اما اعمال و حرکات می‌روند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده، ندارند، پس هرگاه پایان

الذى يذهب وينهى أثره».

قال له عمران: يا سيدى لا تخبرنى عن الخالق إذا كان واحداً لشيء غيره ولا شىء متعة أليس قد تغير بخلقه الخلق؟ قال الرضا عليه: «لم يتغير غرّ و جل خلق الخلق ولكن الخلق يتغير بتغييره». قال عمران: فبأى شيء عرفناه؟ قال عليه: «بتغييره» قال: فبأى شيء غيره؟ قال الرضا عليه: «مشيئته و اشته و صفتة و ما أشبه ذلك وكل ذلك محدث مخلوق مدبر». قال عمران: يا سيدى فأى شيء هو؟ قال عليه: «هو نور يمعنى أنه هاد لخلقته من أهل السماء وأهل الأرض وليس لك على أكثر من توحيدي إناه». قال عمران: يا سيدى، أليس قد كان ساكناً قبل الخلق لا ينطق ثم نطق؟ قال الرضا عليه: «لا يكون السكوت إلا عن نطق قبلك و المثل في ذلك أنه لا يقال بسراج: هو ساكت لا ينطق ولا يقال: إن السراج ليضيئ فيما يريه أن يفعل بنا لأن الصورة من السراج ليس بفعل منه ولا تكون وإنما هو ليس شيء غيره فلما استصاء لنا قلتنا: قد أضاء لنا حتى استضانا به فهذا تسبّب بأمرك».

قال عمران: يا سيدى، فإن الذي كان عندي أن الكائن قد تغير في فعله عن حاله بخليقه الخلق قال الرضا عليه: «أخذت يا عمران في قوله، إن الكائن يتغير في وجنه من الوجوه حتى يصيب الذات منه ما يغيره يا عمران هل تجد الناز يغيرها تغير نفسها أو هل تجد الحزارة تخرق نفسها أو هل رأيت بصيراً قطراً أى يضره؟»

قال عمران: لم أر هذا: لا تخبرني يا سيدى أنه في الخلق أم الخلق فيه؟ قال الرضا عليه: «جل يا عمران عن ذلك ليس هو في الخلق ولا الخلق فيه تعالى عن ذلك و ساغلتك ما تعرفه به ولا ح Howell ولا قوة إلا بالله أخبارني عن الميرآة أنت فيها أم جين فيك؟ فإن كان ليس واحداً منكم في صاحبه فأى شيء استدلت بها على نفسك؟!» قال عمران: يصوّر بيبي وبيتها فقال الرضا عليه: «هل ترى من ذلك الصورة في الميرآة أكثر مما تراه في عينيك؟» قال: نعم قال الرضا عليه: «فارأناه» فلم يجز جواباً.

قال الرضا عليه: «فلا أرى التوز إلا وقد دل الميرآة على نفسك مما من غير أن يكون في واحد منكم ولهم أمثال كثيرة غير هذا لا يجد الجاهل فيها مقالاً والله المثل الأعلى».

و خلاصی از آن فعل حاصل گردد، آن نیست شده و برود و اثرش باقی بماند، و همانند سخنی است که می‌رود و تنها اثرش باقی می‌ماند.

عمران گفت: «ای سید من! آیا به من خبر نمی‌دهی که اگر آفریدگار واحد (یکی) بود، چیزی غیر از او نبود و نیز چیزی به همراهش نبود، آیا خود با آفرینش خلق تغییری نمی‌کند؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «خدای آفرینش آفریدگانش دگرگون نشد، بلکه آفریدگان با تغییرهایی که خدا در آنها ایجاد می‌کند، دگرگون می‌شود.» عمران پرسید: «پس ما خدا را باید چیز شناخته‌ایم؟» حضرت فرمود: «با چیزی غیر از او، گفت: «غیر او چیست؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «مشیت او، اسم او و صفت او و هر چیز دیگر شبیه به اینها، و همه اینها افریده شده، حادث و تدبیر شده هستند.»

عمران پرسید: «ای سرور من! پس او چیست؟» حضرت فرمود: «نور است، به این معنا که او آفریدگانش را جهاد اهل آسمان باشند جهاد اهل زمین - هدایت می‌کند و بر من نسبت به توجیه بیان و انبات بگانگی اوبیان چیزی دیگر واجب نیست.» عمران پرسید: «ای آقای من! آیا بینظور نیست که پیش از آفریدن ساخت بوده، سپس گویاشد است؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «اسکوت معنا ندارد مگر در جایی که پیشتر گویا باشد، مثالش، آن است که در مورد چراغ گفته نمی‌شود. آن ساخت است و گویا نیست. همچنین گفته نمی‌شود: چراغ آنچه که می‌خواهد نسبت به مانجام دهد روشن گرد، زیرا نور و درخشش از چراغ است، ولی کار آن و هستی آن نیست. بلکه چیزی جز چراغ نیست، پس هنگامی که به ما روشنی می‌بخشد می‌گوییم: برای ما روشن شد و ما روشنیست. تو بجهة و سلله روشنی آن به کار خویش بینامی شوی.»

عمران گفت: «ای مولای من! من گمان می‌کرم کائن اول با آفریدن مخلوقات و تغییری که در کارش ایجاد می‌شود، از حالت خود دگرگون می‌شود.» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای عمران! سخن محالی گفتی که کائن اول به وجهی از وجوده تغییر می‌کند تا آن که آنچه تغییر می‌دهد به ذات او مرسد. ای عمران! ای ابدیه‌ای که تغییر آتش آن را تغییر نده؟ یا تا حال دیده‌ای که حرارت خودش را بسوزاند؟ یا هیچ دیده‌ای که شخص بینا، بینای خود را بینند؟»

عمران گفت: «این را ندیده‌ام. ای سید من! به من بگو آیا و در آفریدگان است یا آفریدگان در او هستند؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای عمران! او برتر از این هاست، نه او در آفریدگان است و نه آفریدگان در او هستند، او والتر و برتر از این است. به زودی برای تو توضیح خواهم داد که خدا را به آن بشناسی و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست. بگو بینم آیا تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستند پس چگونه بر خودت در آینه استدلال می‌نمایی (و خود را در آن می‌بینی؟)» عمران گفت: «به وسیله نوری که بین من و آن هست.»

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «آیا آن نور را ببینتر از آنچه در چشم خود می‌بینی؟ در آینه می‌بینی؟ گفت: «آری.» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «پس آن را به ما نشانش بده.» عمران نتوانست باشخ بدهد. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «به نظر من نور بدون این که در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده است. و این موضوع مثالهای دیگری نیز دارد که جاهل را در آنها جای سخنی نمی‌باید، و برای خداوند مثل والا بای است.»

ثُمَّ اسْتَفْتَهُ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ، فَقَالَ: «الصَّلَاةُ قَدْ حَضَرَتْ»، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنَ: يَا سَيِّدِي لَا تَقْطَعُ عَلَيَّ مَسَأَلَتِي قَدْ حَضَرَ رَقْ قَلْبِي قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ: «نُصْلِي وَنُعُودُ» فَنَهَضَ وَنَهَضَ الْمُؤْمِنُونَ فَصَلَّى الرَّضَا عَلَيْهِ دَاخِلًا وَصَلَّى النَّاسُ خَارِجًا خَلْفَ مُحَمَّدِينَ جَعَفَرَ ثُمَّ خَرَجَ فَعَادَ الرَّضَا عَلَيْهِ إِلَى مَجْلِسِهِ وَذَعَا بِعُمَرَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ: سُلْ يَا عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُلْ يُوَحَّدُ بِحَقِيقَةِ أَوْ يُوَحَّدُ بِوَضْفِ؟

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ: «إِنَّ اللَّهَ الْمُبْدِئُ الْوَاحِدُ الْكَائِنُ الْأَوَّلُ لَمْ يَزِلْ وَاحِدًا لَا شَيْءَ مَعْهُ فَرَدًا لَا ثَانِي مَعْهُ لَا مُتَنَلِّمًا وَلَا مَجْهُولًا وَلَا مُحْكَمًا وَلَا مُتَشَابِهًا وَلَا مَذْكُورًا وَلَا مُتَبَشِّرًا وَلَا شَيْئًا يَقْعُدُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْئٍ مِّنِ الْأَشْيَاءِ غَيْرِهِ وَلَا مِنْ وَقْتِ كَانَ وَلَا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ وَلَا بَشَرٌ قَامَ وَلَا إِلَى شَيْئٍ يَقُومُ وَلَا إِلَى شَيْئٍ اسْتَنَدَ وَلَا فِي شَيْئٍ اسْتَكَنَ؛ وَذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْحَلْقِ إِذَا لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَمَا أَوْقَعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْكُلِّ فَهُنَّ صَفَاتٌ مُحَدَّثَةٌ؛ وَتَرْجِمَةُ يَقْوِيمُ بَهَا مِنْ فَوْهِمٍ وَأَعْلَمُ أَنَّ الْابْدَاعَ وَالْمُبْشِّرَةَ وَالْإِرَادَةَ مُغَنَّمَاهَا وَاجِدٌ وَأَسْمَاءُهَا ثَلَاثَةٌ؛ وَكَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَإِرَادَتِهِ وَمَبْشِّرَتِهِ الْحُرُوفُ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلَالَ كُلِّ شَيْءٍ وَدَلِيلًا عَلَى كُلِّ مُذْرِكٍ وَفَاصِلَاتِ كُلِّ مُشْكِلٍ وَتِلْكَ الْحُرُوفُ تَفَرِّقُ كُلَّ شَيْءٍ مِّنْ اسْمٍ حَقٍّ وَبَاطِلٍ أَوْ فَغِيلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَغْنَى أَوْ غَيْرَ مَغْنَى وَعَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الْأَمْرُورُ كُلُّهَا وَلَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِنْدَاعِهِ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ لِنَفْسِهَا يَتَسَاهِلُ وَلَا وُجُودٌ لَأَنَّهَا مُبْدَعَةٌ بِالْابْدَاعِ وَالْتُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوْلُ فَقُلْ اللَّهُ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّنَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْحُرُوفُ هُنَّ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفَعْلِ؛ وَهِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا الْكَلَامُ وَالْعِبَارَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَمَهَا خَلْقُهُ وَهِيَ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ حَرْفًا فِيهَا ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا تَدْلُّ عَلَى الْلُّغَاتِ الْعَرَبِيَّةِ وَمِنَ الثَّمَانِيَةِ وَالْعِشْرِينِ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ حَرْفًا تَدْلُّ عَلَى الْلُّغَاتِ السُّرْبِيَّةِ وَالْعِبْرِيَّةِ وَمِنْهَا خَمْسَةُ أَخْرَفٍ مُتَحَرِّفَةٍ فِي سَائِرِ الْلُّغَاتِ مِنَ الْعَجْمِ لِاقْلِيمِ الْلُّغَاتِ كُلُّهَا.

وَهِيَ خَمْسَةُ أَخْرَفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمَانِيَةِ وَالْعِشْرِينِ الْحُرُوفِ مِنَ الْلُّغَاتِ فَصَارَتْ الْحُرُوفُ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ حَرْفًا فَأَمَّا الْحَمْسَةُ الْمُمْتَلَّفَةُ فَبِحُجْجٍ لَا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرُ مِنَ ذَكْرِ زَنَاهُ ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ اخْصَانِهَا وَإِحْكَامِ عَدْتِهَا فَعَلَّا مِنْهُ كَفْوَلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (كَفْنٌ فَيَكُونُ) وَكُنْ مِنْهُ صُنْعٌ وَمَا يَكُونُ بِهِ الْمَضْنُونُ فَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْابْدَاعُ لَا وَزْنَ لَهُ وَلَا حَزْكَةٌ وَلَا سَعْنَ وَلَا لَوْنٌ وَلَا حِسْنٌ وَالْخَلْقُ الثَّانِي الْحُرُوفُ لَا وَزْنَ لَهَا وَلَا

آنگاه حضرت روبه مأمون نمود و فرمود: «وقت نماز شده است». عمران گفت: «ای مولای من! پرسش مراقطع نکن که به راستی دلم نرم شده است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «نماز می‌گزاریم و باز می‌گردیم». سپس برخاست و مأمون نیاز جای برخاست. حضرت در اندرونی نماز خواند و مردم به امامت محمد بن جعفر در بیرون نماز گزاردند، سپس امام رضا^{علیه السلام} بیرون آمد و به جایگاه خود بازگشت و عمران را فراخواند و فرمود: «ای عمران! بپرس». گفت: «ای آقای من! آیا یکتایی خداوند به حقیقت درک می‌شود یا از روی وصف؟».

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «خداآوند پدیدآورنده یکتا، همان کائن و موجودی که از اول بوده است، همیشه یکتا بوده، بی آن که چیزی به همراهش باشد، تک است و دومنی ندارد، نه معلوم است و نه مجہول، نه محکم است و نه متشابه، نه در یادهایست و نه فراموش شده و نه چیزی است که نام چیز دیگری از اشیا-جز خودش- بر او نهاده شود. نه از زمانی بوده نه تا وقتی می‌باشد. و نه به چیز دیگری قائم بوده، و نه به چیز دیگری بربار می‌شود. نه به چیزی تکیه کرده و نه در چیزی پنهان شده است، اینها همه پیش از آفرینش آفریدگان است، چون چیزی جز خودش نبوده است و هر صفتی بر او قرار داده شود، همگی صفاتی حادث است و ترجمه و بیانی است که هر کس فهم ندارد آن را می‌فهمد.

و بدآن که ابداع، مشیت و اراده، سه اسم برای یک معنا هستند. و نخستین ابداع، اراده و مشیت او، حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و راهنمایی بر هر مذرک، و جداگانه‌ای بر هر امر مشکلی نمود. و به وسیله آن حروف، جدایی هر چیزی است که اعم از اسم حق و باطل، یا فعل یا مفعول، یا معنا و غیر معناز هم جدا و شناخته می‌شود، و همه امور بر آنها گردآمده است، و در آفرینش این حروف برای آنها، معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها قرار نداد، جراکه آنها با ابداع و ایجاد به وجود آمده‌اند، و نور، در اینجا نخستین فعل خدادست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است، و حروف مفعول به این فعل هستند، و آنها حروفی هستند که اساس گفتار بر آنهاست، و عبارات همگی از خداوند است که به خلق خود آموخته است، و این حروف سی و سه حرفند، که بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای عربی است، و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف نشانگر زبانهای سریانی و عبرانی است، و از میان آنها، پنج حرف در سایر زبانهای عجم در مناطق مختلف، زبانها، متفرق و پراکنده است، و اینها پنج حرفند که از بیست و هشت حرف جدا شده‌اند، پس، حروف سی و سه حرف شد. و این پنج حرف، به دلایلی که جایز نیست ذکر شود. بیشترند از آنچه ما ذکر کردیم.

سبس حروف را بعد از شمارش و محکم کردن شماره آنها فعلی از خود قرار داد، مثل قول خداوند که می‌فرماید: «موجود شو! او نیز موجود شد»، و «کُن» از سوی خدا است، و آنچه که از آن پس نخستین آفرینش از خداوند ابداع است که نه وزن داشت نه حرکت، نه سمع، رنگ و حس. دو مین آفریده،

لَوْنَ وَهِيَ مَسْمُوَّةٌ مَوْصُوفَةٌ غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْهَا وَالْخُلُقُ التَّالِثُ مَا كَانَ مِنَ الْأَنْوَاعِ كُلُّهَا مَخْسُوسًا مَلْمُوسًا ذَوِي مَنْظُورٍ إِلَيْهِ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَابِقُ الْبَلَاغَةِ؛ لَأَنَّهُ لَيْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْءٌ وَلَا كَانَ مَعْنَاهُ شَيْءٌ وَالْإِبْدَاعُ سَابِقُ الْحُرُوفِ وَالْحُرُوفُ لَا تَنْدُلُ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا.

قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: وَكَيْفَ لَا تَنْدُلُ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا؟ قَالَ الرَّضَا ع: «لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَجْمِعُ مِنْهَا شَيْئاً لِغَيْرِ مَعْنَى أَبَدًا، فَإِذَا أَلْفَ مِنْهَا أَخْرَفَ أَرْبِيعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقْلَلَ لَمْ يُؤْلِفْهَا لِغَيْرِ مَعْنَى وَلَمْ يَكُنْ إِلَيْهَا مُحَدَّثٌ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْئاً». قَالَ عِمْرَانُ: فَكَيْفَ لَنَا بِمَغْرِفَةِ ذَلِكَ؟ قَالَ الرَّضَا ع: «أَمَا الْمَغْرِفَةُ فَوْجَهُ ذَلِكَ وَبَابُهُ أَنْكَرْتُ الْحُرُوفَ إِذَا لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ أَنْفُسِهَا ذَكَرْنَاهَا فَرِدًا فَقُلْتَ: أَبْ تَثْجِحَ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى آخِرِهَا فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا فَإِذَا أَلْفَتُهَا وَجَمِعْتُ مِنْهَا أَخْرَفَهَا وَجَعَلْتُهَا أَشْمَاءً وَصِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَوَجَهَ مَا عَنِيتَ كَانَتْ ذَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْضُوفِ بِهَا أَفْهَمَتْهُ؟» قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّضَا ع: «وَأَغْلَمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةً لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَلَا اسْمُ لِغَيْرِ مَعْنَى وَلَا حَدَّ لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَالصَّفَاتُ وَالاِسْمَاءُ كُلُّهَا تَنْدُلُ عَلَى الْكَعْدَالِ وَالْوُجُودِ وَلَا تَنْدُلُ عَلَى الْأَخْاطِئِ كَمَا تَنْدُلُ عَلَى الْمَحْدُودِ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَالتَّشْبِيهُ وَالتَّشْدِيسُ؛ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَتَقَدَّسَ تَذَرُّكُ مَغْرِفَتُهُ بِالصَّفَاتِ وَالاِسْمَاءِ وَلَا تَذَرُّكُ بِالشَّدِيدِ بِالطُّولِ وَالْعَرْضِ وَالْقِلْةِ وَالْكُثْرَةِ وَاللَّوْنِ وَالْوَزْنِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَحْلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَتَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَتَرَفَّهُ خَلْقُهُ بِمَغْرِفَتِهِمْ أَنْفُسُهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا وَلَكِنْ يَنْدُلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَيَذَرُكَ بِأَسْمَائِهِ وَيُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبِ الْمُرْتَادِ إِلَى رُؤْيَاةِ عَيْنٍ وَلَا اسْتِمَاعَ أَذْنٍ وَلَا لَمْسَ كَفَّ وَلَا إِحْاطَةَ بِقَلْبٍ؛ فَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ شَنَاؤُهُ لَا تَنْدُلُ عَلَيْهِ وَأَشْمَاؤُهُ لَا تَذَغُ عَلَيْهِ وَالْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخُلُقِ لَا تَذَرُكُهُ لِمَعْنَاهُ كَانَتِ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخُلُقِ لِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ؛ فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذِيلُكَ لَكَانَ الْمَغْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرُ اللَّهِ تَعَالَى؛ لَأَنَّ صِفَاتِهِ وَأَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ أَفْهَمَتْهُ؟» قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي رَبِّنِي.

قَالَ الرَّضَا ع: «إِيَّاكَ وَقَوْلَ الْجَهَالِ أَهْلِ الْغَمْىِ وَالصَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ

حروفندک وزن ورنگ ندارند، و آنها قابل شنیدن و وصف کردن هستند، ولی قابل دیدن نیستند. سومین آفریده چیزی است از همه انواع، محسوس ملموس، قابل چشیدن و قابل دیدن است، و خداوند تبارک و تعالی از ابداع بیشی گرفته بود، زیرا پیش از خداوند عزوجل و همراه او چیز دیگری نبوده است، و ابداع پیش از حروف بوده است و حروف چیز دیگری جز خود را نشان نمی دهند.

مأمون گفت: «چگونه جز خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «زیرا خداوند تبارک و تعالی هرگز آنها را بدون معنا کنار هم گردآوری نمی کند، وقتی چند حرف از آنها را به عنوان چهار حرف، یا پنج، یا شش یا بیشتر یا کمتر در کنار هم قرار می دهد، برای غیر معنا جمع نمی کند، مگر برای معنایی محدث و جدید که پیش از آن نبوده است.

عمران پرسید: «ما چگونه می توانیم این مطلب را بشناسیم؟» امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «شنایخت این مطلب چنین است: وقتی تحریف را ذکر می کنی و هرگاه مقصود تواز این حروف، خود آنها باشد، نه چیز دیگری، آنها را جدا جذا ذکر می کنی و می گوینی: ا، ب، ت، ث، ج، خ... تا آخر. در این صورت معنایی غیر از خود این حروف در آنها نمی بایی، و هرگاه آنها را کنار هم بگذاری و لسم و صفت برای معنای مورد نظر خود قرار دهی که در طلب آن هستی و وجه آنچه قصد کدهای که دلیل بر معنای آنها و داعی به موصوف آنها باشد، آیا فهمیدی؟» گفت: «آری.

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «بدان که صفت نمی تواند بدون موصوف باشد همچنین اسم بدون معنا، و حد بدون محدود نخواهد بود، و همه صفات و اسمها بر کمال وجود دلالت دلارند و بر احاطه دلالت ندارند آن گونه که بر حدودی که همان تربیع (چهارتایی نمودن)، تثلیث (سه تایی نمودن)، و تسدیس (شش تایی نمودن) دلالت دارند چراکه شناخت خنا به وسیله صفات و اسماء درک می شود و با حد قرار گرفتن و اندازه کردن به طول و عرض، کمی و زیادی، رنگ و وزن و نظایر آنها درک نمی شود، و هیچ چیز از این مذکورات، در مورد خداوند، جل و تقدیس - حلول و مصدق ندارد، تا آفریدگاش بتوانند باشناخت خود، او را (با این حدود که بیان کردیم) بشناسند.

ولکن صفات خدا، دال بر خداوند هستند و او با اسمهای خود درک می شود، و با وجود آفریدگانش بر وجود او استدلال می شود، به گونه ای که انسان جوینده ای که در گرددش است نیازی به دیدن با چشم، یا شنیدن با گوش، لمس کردن با دست و احاطه کردن با دل نداشته باشد.

و اگر صفاتش بر اودلالت نکند و نامهایش به سوی او فرانخواند، و دانش و نشانه ای از آفریدگان (که به وسیله آن استدلال می کنند) معنای او را درک نمی کرد، عبادتی که از مخلوق بر او نجات می شد برای اسمها و صفات او صورت می پذیرفت، نه معنای او را، و اگر جز آن بود، معبدی یکتا غیر از خدا بود، زیرا اسمها و صفات جزا هستند، آیا فهمیدی؟» گفت: «آری، ای مولای من! بیشتر توضیح بدهید.

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «بپرهیز از سخنان نادانان که کور و گمراهنند، همان هایی که می بندارند خداوند

جَلْ وَتَقَدَّسَ مَوْجُودٌ فِي الْآخِرَةِ لِلْجَنَابِ وَالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَلَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا
لِلطَّاغِيَةِ وَالرَّجَاءِ وَلَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَفْصُ وَاهْتِصَامٌ لَمْ يُوجَدْ فِي الْآخِرَةِ
أَبْدًا وَلَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَعَمِوا وَصَمُوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حِيثُ لَا يَعْلَمُونَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ
جَلَّ: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَغْمَنَ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَغْمَنٌ وَأَضَلُّ سَبِيلًا)^(١) يَعْنِي أَغْمَنَ عَنِ
الْمَقَاتِقِ الْمُؤْجُودَةِ وَقَدْ عَلِمَ ذُوو الْإِلَيْنَابَ أَنَّ الْاِشْتِدَالَ عَلَى مَا هُنَّا لَا يَكُونُ إِلَيْنَا
مَهْمَنَا وَمَنْ أَخْدَى عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَطَلَبَ جُودَةً وَإِذْرَاكَهُ عَنْ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ أَنَّهُ يَرْدَدُ
عِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَيْهِ أَبْدَأَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقُلُونَ وَ
يَعْلَمُونَ وَيَعْمَلُونَ». قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِ الْأَنْبَيْرِيِّ عَنِ الْاِبْنَاعِ خَلُقُهُ هُوَ أَمْ غَيْرُ خَلُقٍ؟
قَالَ الرَّضَا^ع: «بَلْ خَلُقُ سَاكِنٍ لَا يُدْرِكُ بِالسُّكُونِ وَإِنَّا صَارَ خَلْقًا لَأَنَّهُ شَيْءٌ مُحْدَثٌ وَ
اللَّهُ الَّذِي أَخْدَثَهُ فَصَارَ خَلْقًا لَهُ وَإِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلْقُهُ لَا تَالِثَّ بَيْنَهُمَا وَلَا
ثَالِثٌ غَيْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعْدَ أَنْ يَكُونَ خَلْقَهُ وَقَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِنًا وَ
مُتَحَرِّكًا وَمُخْتَلِفًا وَمُوْتَلِفًا وَمَعْلُومًا وَمَسْتَشَابِهَا وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ.

وَأَغْلَمُ أَنَّ كُلُّ مَا أُوجَدَتِكَ الْحَوَائِشُ فَهُوَ مَعْنَى مُدْرِكُ الْمَحَوَّسِ وَكُلُّ حَاسَّةٍ تَدْلُّ عَلَى
مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا فِي إِذْرَاكَهَا وَالْفَهْمِ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ.
وَأَغْلَمُ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِعِتْرَتِ تَقْدِيرٍ وَلَا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقًا مُقْدَرًا بِتَحْدِيدٍ وَ
تَقْدِيرٍ، وَكَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ الثَّنَيْنِ التَّقْدِيرَ وَالْمُقْدَرَ فَلَيْسَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ
لَا دَوْقٌ وَلَا وَرْنٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرِكُ بِالْأُخْرَ وَجَعَلَهُمَا مُدْرِكِيْنَ بِأَنْفُسِهِمَا، وَلَمْ يَخْلُقْ
شَيْئًا فَرِدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّهِ أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِثْنَاتِ جُودَهِ وَاللَّهُ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرِدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِي مَعْنَى يَقِيمُهُ وَلَا يَغْضُدُهُ وَلَا يُمْسِكُهُ، وَالْخَلْقُ يُمْسِكُ
بِغُضْبِهِ بَعْضًا يَاذِنُ اللَّهُ وَمُشَيْسِهِ وَإِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْإِنْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَتَحْيِرُوا
وَطَلَّبُوا الْخَلاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَضِيَافَةِ النَّفَسِهِمْ فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ
بِعْدًا وَلَوْ وَصَفُوا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِصَفَاهِهِ وَوَصَفُوا الْمُخْلُوقِينَ بِصَفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ
الْيَقِينِ وَلَمَا اخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَّبُوا مِنْ ذَلِكَ مَا تَحْيِرُوا فِيهِ ارْتَبَكُوا وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيْ

برای پاداش و کبیر، در جهان آخرت دیگر وجود دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری و رجا، وجود ندارد. و اگر قرار بود وجود خداوند برای او مایه نقص و شکستگی باشد، در جهان آخرت نیز موجود نمی‌شود، ولی این گروه حیران شده‌اند و از حق کور و کر شده‌اند، از آن جایی که نمی‌دانند و معنای گفتار خداوند عزّوجل است که می‌فرماید: «هر کس در این جهان کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراهتر است» منظور از کوری در این آیه، کوری از حقایق موجود است، و صاحبان عقلهای خالص می‌دانند که استدلال بر آن جهان، ممکن نیست جز با آنچه در این، جهان است، و هر کس بخواهد علم این را بارای خود وجود و ادراک او را بپیش خود نه غیر آن گرفته از علم این چیزی جز دوری نیفروده است، چراکه خداوند، علم و دانش آن را تنها نزد گروهی قرار داده است که عقل دارند و می‌دانند و می‌فهمند».

عمران گفت: «ای آقای من ابرایم بگو آیا ابداع، آفریده است یا غیر آفریده؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «بلکه آفریده‌ای است ساکن که با سکون در کرنی شود، و تنها بدین جهت آفریده شد که چیزی است پدید آمده و محدث، و خداوند همان است که او را پدید آورده. پس آفریده‌ای شده است، و فقط همین خداوند است و آفریده‌اش و چیز سوتی در بین اینها نیست و سوتی غیر از این دونبود، پس آنچه را خداوند بیافریند، از مخلوق بودن (آفریده‌اش) سر بازنیزند، و گاهی آفریده ساکن و متحرك و مختلف و یکسان و معلوم و مشتابه می‌باشد، و هر آنچه، حد و تعریف پذیرد، آفریده خدای عزّوجل است».

و بدان هر آنچه که حواس خود را بحال درک است، و هر حسی، نشانگر همان چیزی است که خداوند در ادراکش برای آن قرار داده است، و فهمیدن همه اینها، از قلب است. و بدان، آن یکتاوی که بدون هیچ تقدير و حدودی همواره برباست مخلوقی با تقدير به اندازه و حد معین آفرید، و آنچه آفرید، دو چیز بود: اندازه (تقدير) و چیز اندازه شده و هیچ کدام رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود، پس یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد، و آن دو را آن گونه قرار داد که به خودی خود درک شوند و چیزی را به صورت تک، و قائم به خود نه غیر از خود. نهایاً فرید، چراکه می‌خواست راهی برای استدلال و اثبات بر وجود خوبیش، قرار دهد. و خداوند، تنها است یگانه که دومنی ندارد که آن دومنی بخواهد او را برابر پانگاه دارد و کمکش کند و یا او را حفظ نماید، ولی مخلوقات با اذن و خواست و مشیت خداوند، برخی، برخی دیگر رانگاه می‌دارند، و فقط مردم در این مساله با یکدیگر اختلاف کرده‌اند، تا آنجاکه سرگردان شده‌اند و در توصیف خداوند با اوصاف خودشان از تاریکی به تاریکی جسته‌اند و در واقع از حق دور شده‌اند، و اگر خداوند را با اوصاف خود خدا و مخلوقات رانیز با اوصاف خودشان وصف می‌کرددند، با فهم و یقین سخن گفته بودند و دچار اختلاف نمی‌گشتد، ولی از آنجاکه به نبال چیزی رفته‌ند که در آن سرگردان می‌شدند، در کار سختی گرفتار شدند و مرتکب آنچه نباید شد، شدند و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید».

صراطِ مُسْتَقِيمٍ».

قال عَمْرَانٌ: يَا سَيِّدِي أَشْهُدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ وَلَكِنْ بِقِيَّتِي بِمَسْأَلَةِ، قَالَ: «سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ»، قَالَ: أَشَأْلُكَ عَنِ الْحَكَمِ؛ فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ، وَهُلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ؟ وَهُلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ؟

قال الرضا عليه السلام: «أُخْبِرُكَ يَا عَمْرَانَ فَاغْفِلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَغْمَضِ مَا يَرِدُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسَائِلِهِمْ وَلَيْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَقْلَّبُونُ عَقْلُهُ الْفَارِبُ عِلْمُهُ وَلَا يَغْجُزُ عَنْ فَهْمِهِ أُولُو الْعَقْلِ الْمُنْصَفُونَ؛ أَمَّا أَوْلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلْقُ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لِجَازِ لِقَائِلِ أَنْ يَقُولُ: يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَلِكُنَّهُ عَزْ وَجَلْ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَتِهِ وَلَمْ يَزُلْ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ؛ وَلَا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ يُمْسِكَ بِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ وَيَنْتَهُ بِنَفْسِهِ فِي بَغْضٍ وَيَخْرُجُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزْ وَجَلْ وَتَقَدَّسَ بِقُدْسَرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلُّهُ وَلَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَلَا يَوْدُهُ حِفْظُهُ وَلَا يَغْجُزُ عَنِ اِمْسَاكِهِ وَلَا يَعْرُفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزْ وَجَلْ وَمَنْ أَطْلَقَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَأَهْلِ سُرَّهِ وَالْمُسْتَحْفَظِينَ لِأَمْرِهِ وَخَرَانِهِ الْقَائِمِينَ بِرِسْبِيَّتِهِ، وَإِنَّمَا أُمْرُهُ كَلْمَحُ الْبَصَرُ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ شَيْئًا، فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ بِمُشَيْتِهِ وَإِرَادَتِهِ، وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَا شَيْءٌ مِنْهُ هُوَ أَبْعَدُ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَفْهَمَتْ يَا عَمْرَانُ؟»، قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، قَدْ فَهَمْتُ، وَأَشْهُدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى مَا وَصَفْتَهُ وَوَحْدَتْهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُبْعُوتُ بِالْهَدَى وَدِينِ الْحَقِّ، ثُمَّ حَرَّ سَاحِدًا نَحْوَ الْقِبَلَةِ وَأَسْلَمَ.

قال الحسن بن محمد التوفيق: فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عَمْرَانَ الصَّابِنِ، وَكَانَ حَدِيلًا لَمْ يَقْطُعْهُ عَنْ حُجَّيْهِ أَحَدٌ قَطُلَمْ يَذَنُ مِنَ الرَّضَا لِمَنْ أَحَدَ مِنْهُمْ وَلَمْ يَشَأُوهُ عَنْ شَيْءٍ، وَأَمْسَيْنَا، فَنَهَضَ الْمُؤْمِنُونَ وَالرَّضَا لِمَنْ فَدَحَلَ وَأَنْصَرَ النَّاسَ وَكَثُرَ مَعْ جَمَاعَةِ مِنْ أَصْحَابِنَا أَذْبَعَتْ إِلَيْهِ مُحَمَّدُونَ جَعْفَرٌ فَاتِيَّهُ، فَقَالَ لَيْ: يَا تُوفِيقِي، أَمَّا رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِيقُكَ لَا وَاللَّهِ مَا ظَنَنتُ أَنَّ عَلَيْنِي مُوسَى خَاصٌ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قَطُو لَا عَرَفَاهُ بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِالْمَدِيْنَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلَامِ قَلْتُ: قَدْ كَانَ الْحَاجُ يَأْتُونَهُ فَيَسْأَلُونَهُ عَنِ اشْيَا مِنْ حَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ فَيَجْبِيْهُمْ وَكَلَّمَهُ مِنْ يَأْتِيهِ لِحَاجَةٍ فَقَالَ مُحَمَّدُونَ جَعْفَرٌ: يَا أَبا مُحَمَّدٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسُدَهُ هَذَا الرَّجُلُ فَيَسْمُهُ أَوْ يَقْعُلُ بِهِ

عمران گفت: «ای سید من اگواهی می‌دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی، ولی پرسش دیگری برای من باقی مانده است». حضرت فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس!» عمران گفت: «در مورد خدای حکیم می‌پرسم که او در چه چیزی قرار دارد؟ آیا چیزی اورا در برگرفته است؟ آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می‌دهد؟ یا نیاز به چیزی دارد؟»

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای عمران! از آنچه پرسیدی به تو خبر می‌دهم، در آن نقطت کن! چرا این مطلب از پیچیده ترین نکاتی است که مردم می‌پرسند، و کسانی که دجارت کاستی در خرد و فقدان علم هستند آن را نمی‌فهمند و خردمندانی که انصاف دارند از درک و فهم آن نتوانند نیستند. نخست آن که اگر خداوند آنچه را فریده، به جهت نیاز خودش افریده باشد، گویندهای می‌تواند بگوید: خداوند به سمت افریدگانش تغییر مکان می‌دهد، چراکه به آنها نیاز دارد، ولی او چیزی را لزروی نیاز نیافریده، و همواره ثابت بوده نه در چیزی است و نه بروی چیزی، مگر آن که افریدگان یکدیگر رانگاه می‌دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می‌شوند، و خداوند متعال با نیرو و قدرت خود همه اینها را نگاه می‌دارد. نه در چیزی داخل و نه از چیزی خارج می‌شود، و نه نگاهداری آنها اراحته و نتوان می‌سازد، و نه از نگاهداری آنها نتوان است. هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی‌داند، مگر خود خداوند و کسانی که خودش آنها را از این امر آگاه ساخته باشد، که همان پیامبران الهی و رازداران او و حافظان امر او و نگاهبانان و بربادانندگان شریعت او هستند. و یک تردید استور او در یک چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجراء می‌آید، هر آنچه را لذت فرماید، تنها به او می‌گوید: موجود شو، پس آن به خواست و مشیت واراده او موجود می‌شود، و هیچ چیز از افریدگانش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ چیزی از او دورتر نیست، آیا فهمیدی ای عمران؟!»

گفت: «واری، ای آقای من! فهمیدم، و گواهی می‌دهم که خداوند همان گونه است که توصیف کردی و به یکتائی وصفش کردی، و این که محمد^{علیه السلام}، بندۀ او است که به هدایت و دین حق برانگیخته شده است. آنگاه رویه قبله، به سجدۀ افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمد نویلی گوید: «هنگامی متکلمان دیگر به سخن عمران صابئی توجه کردند - و اوردن جدل بسیار سر سخت بود و نابه حال کسی در بحث بر او پیروز نشده بود - هیچ کدام به امام رضا^{علیه السلام} نزدیک نشده، و از حضرت چیزی نپرسیدند، به تدریج شب قرار سید. مأمون و امام رضا^{علیه السلام} بخاسته و به داخل رفتند، مردم نیز متفرق شدند. من نیز با گروهی از اصحاب خودمان نشسته بودم که محمد بن جعفر مرا^{علیه السلام} بتواند در چنین مسابلی تسلط داشته باشد. و آشنای توجه کرد؟ به خدا سوگند اگمل ندادشم که علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} بتواند در چنین مسابلی دوست مالوار این گونه نمی‌شناختیم که در مدینه از کلام صحبت کند، یا علمای کلام بر او گرد آیند. من گفتم: ولی حاجیان نزد او می‌آمدند و از مسابل گوناگون در مورد حلال و حرام از اموی پرسیدند و پاسخ می‌گرفتند. گاهی افرادی نزد حضرت آمده و با او به جهت نیازی گفت و گویی کردند. محمد بن جعفر گفت: «ای ابو محمد! اهمانا می‌ترسم این مرد بر او حسد

بِلِّيَةَ فَأَشَرَّ عَلَيْهِ بِالْأَمْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَايِ، قَلَّتْ: إِذَا لَا يَقْبِلُ مِنِّي وَمَا أَزَادَ الرَّجُلُ إِلَّا
امْتَحَانَهُ لِيغْلُمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِّنْ غُلُومٍ أَبَانِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ: إِنَّ عَمَّكَ قَدْ
كَرِهَ هَذَا الْبَابٍ وَأَخَبَّ أَنْ تُنْسِكَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَايِ لِخَصَالٍ شَيْئٌ.

فَلَمَّا انْقَبَّتِ إِلَى مَنْزِلِ الرَّضَا^ع أَخْبَرَتْهُ بِمَا كَانَ مِنْ عَمَّهُ مُحَمَّدِينَ جَعْفَرَ فَبَشَّمَ ثُمَّ
قَالَ: «حَفَظَ اللَّهُ عَنِّي مَا أَغْرَقَنِي بِهِ لِمَ كَرِهَ ذَلِكَ، يَا غَلَامُ صِرِّ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِ، فَأَتَيْتُهُ
فَقَلَّتْ: جَعْلْتُ فِدَاكَ، أَنَا أَغْرِفُ مَوْضِعَهُ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ أَخْوَانِنَا مِنَ الشِّعْيَةِ، قَالَ^ع: فَلَا
بِأَنْ فَرَّوْا إِلَيْهِ دَائِثَةً» فَصَرَّتِ إِلَى عِمْرَانَ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَرَحِبَ بِهِ وَدَعَا بِكُشُّوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ
وَحَمَلَهُ وَدَعَا بِعِشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَوَصَّلَهُ بِهَا فَقَلَّتْ: جَعْلْتُ فِدَاكَ، حَكَيَّتْ فِيْنَ جَدَّكَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: «هَكَذَا نُحِبُّهُ ثُمَّ دَعَاهُ^ع بِالْقَشَاءِ، فَأَخْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَأَجْلَسَ
عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَغْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ: «أَنْصَرْ فُصَاحَبًا وَبَكَرَ عَلَيْنَا نُطْعِمُنَا
طَغَامَ الْمَدِينَةِ» فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْمُنَتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ
فَيَنْتَهِلُ أَمْرُهُمْ حَتَّى اجْتَنِبُوهُ وَوَصَّلَهُ الْمُأْمُونُ بِعِشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، وَأَغْطَاهُ الْقَضْلُ مَالًا وَ
حَمَلَهُ وَوَلَاهُ الرَّضَا^ع صَدَقَاتٍ بَلْنَجِ، فَأَصَابَ الرَّغَائبَ.

ورزد او را مسموم کند، یا بلایی سراویاورد، پس با اشاره به او بگواز این کارها دست بردارد. گفتم: «او ز من نمی پذیرد، آن مرد جز امتحان او هدف دیگر نداشت تا بفهمد آیا از دانش پدرانش علیهم السلام چیزی می داند، یا خیر؟» محمد بن جعفر به من گفت: «به او بگو، عمومیت به علل گوناگونی از این موضوع خوشش نمی آید و دوست دارد از این کارها دست برداری.» هنگامی که به منزل امام رضا علیهم السلام بازگشتم، پیام عمویش محمد بن جعفر را رساندم و امام تبسمی کرد و فرمود: «خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می شناسم که چرا از این موضوع ناراحت است؟» آنگاه به غلام فرمود: «ای غلام! نزد عمران صابئی برو و او نزد من بیاور.» من گفتم: «فذایت شوم! من می دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعی است.»

حضرت فرمود: «عیینی ندارد، مرکبی به او بدهید، تا سوار شود.»

من نزد عمران رفتم و او را آوردم. حضرت به او خوش آمد گفت و لباسی طلبید و بر او پوشاند و مرکبی به او داد و ده هزار دینار خواست و به عنوان هدیه به او داد، من عرض کردم: «قربانت شوم!» همانند جد بزرگوارت امیر المؤمنین علی علیهم السلام رفتار نمودی و کار او را نجام دادی.»

فرمود: «این گونه دوست داریم.» سپس دستور شام داد و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاند. وقتی صرف شام به پایان رسید به عمران فرمود: «به همراه فردی به منزل برگرد و فردا اول وقت نزد ما بایا، تا از غذای مدینه به توبدهیم.» بعد از این، متكلمان از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادلّه آنان را پاسخ می داد و باطل می نمود، تا این که سرانجام ازاوکناره گرفتند. مأمون نیز ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و آنها را با مرکبی به سوی او فرستاد. امام رضا علیهم السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه منافع زیادی به دست آورد و در آنجا درگذشت.

٦٤. باب ذكر مجلس الرضا مع سليمان المروزي متكلم خراسان عند المأمون في التوحيد

١. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ أَخْمَدَ الْفَقِيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو
مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ صَدَقَةِ الْقُمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرُو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرَةَ عَنِ
الْقَزِيرِ الْأَنْصَارِيِّ الْكَجْجَيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ يَقُولُ: قَدِيمٌ
سَلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمٌ حَرَاسَانَ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ فَأَكْرَمَهُ وَوَصَّلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ أَبِنَ عَنِي
عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى قَدِيمٌ عَلَيَّ مِنَ الْحِجَارَ وَهُوَ يُجَبِّ الْكَلَامَ وَأَصْحَابَهُ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا
يَوْمَ الشَّرْوَةِ لِيُنَاظِرَتِهِ فَقَالَ سَلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشَأَلَ مِثْلَهِ فِي
مَخْلِسِكَ فِي جَمَاعَةِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَيُتَقْصِصَ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَمَنِي وَلَا يَجُوزُ الْاِسْتِفْصَافُ
عَلَيْهِ.

قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: إِنَّمَا وَجَهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ وَلَيْسَ مُرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنِ
حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَطُّ، فَقَالَ سَلَيْمَانُ: حَشِبْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اجْمَعَ بَنِي وَبَنْتِي وَ
إِيَّاهُ وَالدُّمُّ الْأَزْمَ فَوَجَّهَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَيِ الرَّضَا مَكَّةَ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدِيمٌ عَلَيْنَا زَجْلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْزُوفٍ
وَهُوَ وَاحِدٌ حَرَاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ، فَإِنْ خَفَ عَلَيْكَ أَنْ تَشْجُسَ الْمَصِيرَ إِلَيْنَا فَعَلَّمْتُ
فَتَهَصَّ مَلِيلًا لِلْوُضُوهُ وَقَالَ لَنَا: «تَقْدِمُونِي» وَعِمْرَانُ الصَّابِيَّ مَعَنْهُ، فَصَرَرْنَا إِلَى الْبَابِ فَأَخْدَدْنَا
يَا سِرُّ وَخَالِدَ بَنِي دِيَّ فَأَذْخَلَنَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا سَلَّمْتُ، قَالَ: أَيْنَ أَخْيَرُ أَبُو الحَسَنِ أَبْغَاهُ
اللَّهُ قُلْتُ: خَلْفَهُ يَلْتَسِسُ ثَيَابَهُ وَأَمْرَنَا أَنْ تَقْدُمَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ
مَوْلَاكَ مَعِيَ وَهُوَ بِالْبَابِ، فَقَالَ: مَنْ عِمْرَانُ؟ قُلْتُ: الصَّابِيُّ الَّذِي أَشْلَمَ عَلَى يَدِنِي، قَالَ:
فَلَيَدْخُلْ فَدَخَلَ فَرَحِبَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عِمْرَانُ لَمْ تَمْتَ حَسْنَ صِرْتِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَفَنِي
بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ الْمُؤْمِنُونُ: يَا عِمْرَانُ هَذَا سَلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمٌ حَرَاسَانَ،
قَالَ عِمْرَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ حَرَاسَانَ فِي النَّظَرِ وَيَنْكِرُ الْبَنَاءَ، قَالَ:

بخش شصت و ششم

مجلس امام رضا^{علیه السلام} با سلیمان مروزی متکلم خراسان، در مورد توحید و در حضور مأمون

۱ - محمد بن عمر انصاری گوید: کسی که از حسن بن محمد نوqلی شنیده بود، می گفت: سلیمان مروزی، متکلم خراسان نزد مأمون آمد، مأمون به او احترام نمود و به او هدایایی داد و گفت: «پسر عمویم، علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} از حجاز نزد من آمده و علم کلام و متکلمان را دوست می دارد. مانعی ندارد که روز ترویه برای مناظره با او نزد مأبابی ^ع سلیمان گفت: «ای امیرالمؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین شخصیتی پرسشهایی بنمایم تا در مقابل دیگران در هنگام گفت و گویی من نتواند پاسخ دهد و تحقیر شود و در مقابل دیگران در بحث با من شکست خورد و با وزیاد بحث و جدل کنم». مأمون گفت: «من از قوان تو در مناظره آگاهی دارم، به همین جهت به دنبال تو فرستادم و تنها می خواهم که او را فقط در یک مورد مجاب و مغلوب کنی و بس». سلیمان گفت: «بسیار خوب ای امیرالمؤمنین! من و اوراباهم روبه روکن و ما را به هم واگذار خود شاهد باش». مأمون کسی را نزد امام رضا^{علیه السلام} فرستاد و گفت: «شخصی از اهل مرو- که از متکلمان یگانه خراسان است- نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد زحمت کشیده نزد مأبابی». حضرت برای انجام وضو برخاست و به ما فرمود: «شما زودتر بروید». عمران صابئی هم یاما بود. ما حرکت کردیم و به دربار مأمون رسیدیم. یاسر و خالد دستم را گرفتند و مراوارد کردند. وقتی سلام کردم مأمون گفت: «کو برادرم ابوالحسن؟ خداوند او را حفظ فرماید».

گفتم: «وقتی مامی آمدیم مشغول پوشیدن لباس بود. دستور داد ما زودتر بیاییم». سپس گفتم: «ای امیرالمؤمنین! عمران کیست؟»، گفتم: «صابئی، هموکه به وسیله شما اسلام آورده»، گفت: «داخل شود». عمران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفت. سپس گفت: «ای عمران! نمردی تا سرانجام از بنی هاشم شدی؟ عمران گفت: «سپاس خداوندی را که مرا به وسیله شما- ای امیرالمؤمنین!- شرافت بخشید».

مأمون گفت: «ای عمران! این سلیمان مروزی متکلم خراسان است». عمران گفت: «ای امیرالمؤمنین! او می پنداشد که یگانه صاحب نظر خراسان است، ولی منکر مسأله بداء است».

فِلَمْ لَا تُنَاطِرُهُ؟ قَالَ عَمْرَانُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْزُوقُ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ: أَتَرْضَى بِأَبِي الْحَسَنِ وَبِقُولِهِ فِيهِ؟ قَالَ عَمْرَانُ: قَدْ رَضِيَتْ بِقُولِ أَبِي الْحَسَنِ فِي الْبَدَاءِ عَلَى أَنْ يَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ أَخْتَجَّ بِهَا عَلَى نُظَرَاتِي مِنْ أَهْلِ النَّظرِ. قَالَ الْمَامُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا شَاجَرَ فِيهِ؟ قَالَ: وَمَا أَنْكَرْتُ مِنَ الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (وَلَا يَدْكُرُ الْإِنْسَانُ آثَارَ خَلْقَنَا مِنْ قَبْلِ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا) ^(١) وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَهُوَ الَّذِي يَنْهَا الْخَلْقُ ثُمَّ يُعِيدُهُ) ^(٢) وَيَقُولُ: (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ^(٣) وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: (يَرِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ) ^(٤) وَيَقُولُ: (وَبَدَا خَلْقُ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ) ^(٥) وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَآخَرُوْنَ مُرْجُونُ لَاهِرُ اللَّهِ إِنَّمَا يَعْذِبُهُمْ وَإِنَّمَا يَنْتُوبُ عَلَيْهِمْ) ^(٦) وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَا يُعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ) ^(٧).

قَالَ سُلَيْمَانُ: هَلْ رَوَيْتَ فِيهِ شَيْئًا عَنْ أَبَائِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ رَوَيْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمًا مَخْرُونَا مَخْرُونًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَعِلْمًا عَلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَالْعِلْمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِنِي يَعْلَمُونَهُ». قَالَ سُلَيْمَانُ: أَحِبُّ أَنْ تَنْزَعَهُ لِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ عَلِيِّهِ الْحَسَنِ: «فَقُولُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ عَلِيِّهِ الْحَسَنِ: (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمُلْوُمٍ) ^(٨) أَرَادَهُ حَلَا كُلُّهُمْ ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُ فَقَالَ: (وَذَكَرَ فَإِنَّ الدُّكْرَى تَنْقَعُ الْمُؤْمِنِينَ) ^(٩)» قَالَ سُلَيْمَانُ: رَدَنِي جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ الرَّضَا عَلِيِّهِ الْحَسَنِ: «لَقَدْ أَخْبَرْتِنِي أَبِي عَنْ أَبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلِيِّهِ الْحَسَنِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْنِي مِنْ أَنْبَيَاهِهِ: أَنَّ أَخْبِرَ فَلَانَا الْمَلِكَ أَنِي مَتَوَفِّيَ إِلَيْكَ دَارَ وَكَذَا فَلَانَهُ دَارُكَ فَأَخْبِرَهُ فَدَعَ اللَّهَ الْمَلِكَ وَهُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَشَّى سَقْطَمِنِ السَّرِيرِ فَقَالَ: يَا رَبَّ، أَجَلْنِي حَشَّى يَشِيثُ طَفْلِي وَأَقْضِنِي أَمْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى ذَلِكَ النَّبِيِّ أَنَّ اثْتَ فَلَانَا الْمَلِكَ فَأَغْلَمَهُ أَنِي قَدْ أَتَسْبَثُ فِي أَجْلِهِ وَرَدَثُ فِي عُمُرِهِ خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ: يَا رَبَّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ بِقَطُّ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِلَيْهِ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدُ مَأْمُورٍ فَأَتَلَقَهُ ذَلِكَ، وَاللَّهُ لَا يُسْتَشِلُّ عَنْتَ يَقْعُلُ».

٢. الروم / ٧٧.

٤. فاطر / ١١.

٦. التوبة / ١٠٦.

٨. الذاريات / ٥٤١.

١. مريم / ٩٧١.

٣. البقرة / ١١٧.

٥. السجدة / ٧٢.

٧. فاطر / ١١١.

٩. الذاريات / ٥٥١.

مأمون گفت: «چرا با او مناظره نمی‌کنی؟» عمران گفت: «این امر بستگی به خود او دارد»، در این هنگام امام رضا علیه السلام وارد شد و فرمود: «در مورد چه چیزی صحبت می‌کردید؟» عمران گفت: «ای فرزند رسول خدا این شخص سلیمان مروی است»، سلیمان به عمران گفت: «ایا گفته آباالحسن را در باره بداء می‌پذیری؟» عمران گفت: «آری، به شرط این که دلیلی بباور دکه بتوانم بر دلیل و نظر امثال خودم بحث و استدلل کنم و پیروز شوم».

مأمون گفت: «ای آباالحسن ادر مورد آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می‌کنند، چه می‌گویی؟» حضرت فرمود: «ای سلیمان! چگونه مساله بده را تکار می‌کنی؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: «ای آبا انسان نمی‌بیند و نمی‌اندیشد که ما او را در گذشته آفریدیم واو چیزی نبود»، همچنین می‌فرماید: «او او همان کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند»، همچنین می‌فرماید: «او پدید آورنده آسمانها و زمین است»، و نیز می‌فرماید: «هر آنچه بخواهد در خلقت می‌افزاید»، و می‌فرماید: «آفرینش انسان را از گل آغاز نموده»، و می‌فرماید: «و دیگران به انتظار امر خداگذارده شده‌اند (که حکم آنان موقوف به فرمان خداست)، یا آنان را کیفر می‌دهد با توبه‌شان را می‌پذیرد»، و نیز می‌فرماید: «هیچ کس پیر و سالخورده نمی‌شود و عمر هیچ کس کم نمی‌گردد جز این که در کتابی (که لوح محفوظ است) نبت است».

سلیمان گفت: «ایا در این مورد از پدران خود به شمار و ایاتی رسیده است؟» فرمود: «آری، از امام صادق علیه السلام این روایت برآمده نقل شده است که فرمود: به راستی که خداوند دو علم دارد: علمی مخzon و مکنون و پنهان، که کسی جز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و از جمله آن علم بداند است؛ و علمی که به فرشتگان و پیامبرانش تعلیم فرموده است پس علمای اهل بیت پیامبر علیه السلام نیز از آن آگاهند».

سلیمان گفت: «دوست دارم این موضوع را از کتاب خدا برای من بیان کنی»، فرمود: «گفتار خداوند به پیامبرش که می‌فرماید: «از آنان اعراض کن که مورد ملامت و سرزنش واقع نخواهی شد هلاک آنان را می‌خواست»، سپس بدها حاصل شد و تصمیمش عوض شد و فرمود: «تنگ و پند به ده، جراکه تنگ برای مؤمنان سودمند است».

سلیمان گفت: «قریابت شوم! بیشتر بفرما». حضرت فرمود: «پدرم از پدرانشان علیهم السلام از پیامبر خدا علیه السلام روایت کرده‌اند که: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرمود: به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع اورا قبض روح خواهی کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و اورا ز آن خبر آگاه ساخت، پادشاه از شنیدن این خبر به دعا و نصیح پرداخت تا این که از روی تخت خود به زمین افتاد، او (از خداوند درخواست کرد) و گفت: پروردگار من! به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را نجام دهم. خداوند به آن پیامبر وحی فرمود: نزد پادشاه برو و به او اطلاع بده که من مرگ او را به تأخیر انداختم و بانزده سال به عمر او اضافه کردم. آن پیامبر عرض کرد: پروردگار من! تو خود می‌دانی که من تابه حال دروغ نگفتم. خداوند به او وحی فرمود: توفقط بندهای هستی مأمور، سپس این مطلب را به او برسان! خداوند در مورد کارهایش مورد بازخواست واقع نمی‌شود».

ثُمَّ اتَّقْتَلَتِي سُلَيْمَانُ، قَالَ: «أَخْسِبْكَ صَاهِيْتَ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ»، قَالَ: أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذَلِكَ وَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ؟ قَالَ: قَالَتْ: (بِدِ اللَّهِ مَغْلُولَةً) يَقْنُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئًا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَعْلَمُ أَنِّي بِهِمْ وَلَمْ يَوْمًا بِمَا قَالُوا^(١)) وَلَقَدْ سَمِعْتُ قَوْمًا سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَنَاءِ، قَالَ: وَمَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَنَاءِ وَأَنَّ يَقْفَ اللَّهُ قَوْمًا يُرْجِيْهِمْ لِأَمْرِهِ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدرِ) فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتَ؟

قَالَ الرَّضَا^(٢): «يَا سُلَيْمَانَ لَيْلَةُ الْقُدرِ يُقْدِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَرَهُ مِنْ تِلْكَ الْلَّيْلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمُخْتُومِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: الْآنَ قَدْ فَهَمْتُ جُمِلَتْ فِي ذَلِكَ فَرْدَنِي.

قَالَ عَلَيْهِ: «يَا سُلَيْمَانَ إِنَّ مِنَ الْأَمْرُورُ أَمْرًا مَوْفُوقَةَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقْدِمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَيُؤْخِرُ مَا يَشَاءُ يَا سُلَيْمَانَ إِنَّ عَلَيَّاً^(٣) كَانَ يَقُولُ: الْعِلْمُ عِلْمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتُهُ وَرَسُلُهُ فَمَا عَلِمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرَسُلُهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَلَا يَكْدُنُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتُهُ وَلَا رَسُلُهُ وَعِلْمُ عِنْدِهِ مَخْرُونُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَخْدَمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤْخِرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيَنْهَا مَا يَشَاءُ وَيُنْهِيْهَا مَا يَشَاءُ». قَالَ سُلَيْمَانُ لِلْمُؤْمِنِينَ: يَا أَمْيَرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَنْكِرُ بِغَدِيْوَمِي هَذَا الْبَنَاءَ وَلَا أَكَدِبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: يَا سُلَيْمَانَ، سُلِّيْأَنَّا الْحَسْنِ عَمَّا بَدَأَ اللَّهُ وَعَلَيْكَ بِحُسْنِ الْاِسْتِمَاعِ وَالْاِنْصَافِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ؟ قَالَ الرَّضَا^(٤): «سُلِّيْأَنَّا الْحَسْنِ عَمَّا بَدَأَ اللَّهُ» قَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْأَرَادَةَ أَشْمَاءً وَصِفَةً مِثْلَ حَقَّ وَسَمْبِعِ وَبَصِيرِ وَقَدِيرِ؟ قَالَ الرَّضَا^(٥): «إِنَّمَا قَلَّتْمَ حَدَّثَتِ الْأَشْيَاءُ وَاحْتَلَفَتِ، لَأَنَّهُ شَاءَ وَأَرَادَ وَلَمْ تَقُولُوا حَدَّثَتِ وَاحْتَلَفَتِ، لَأَنَّهُ سَمْبِعٌ بَصِيرٌ، فَهَذَا ذَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا يَتَسَبَّثُ بِعِظَلٍ سَمْبِعٍ وَلَا بَصِيرٍ وَلَا قَدِيرٍ». قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهُ لَمْ يَرِزِّلْ مُرِيدًا، قَالَ: «يَا سُلَيْمَانَ، فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَقَدْ أَنْبَثَ مَعَهُ شَيْئًا غَيْرَهُ لَمْ يَرِزِّلْ» قَالَ سُلَيْمَانُ: مَا أَنْبَثَ، قَالَ الرَّضَا^(٦): «أَهِيْ مُحَدَّثَةُ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، مَا هِيْ مُحَدَّثَةُ، فَصَاحَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ وَقَالَ: يَا سُلَيْمَانَ، مِثْلُهُ يَعَايَا أَوْ يَكَابِرُ، عَلَيْكَ بِالْاِنْصَافِ، أَمَا تَرَى مِنْ حَوْلَكَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ، ثُمَّ قَالَ: كَلْمَةُ يَا أَبَا الْحَسْنِ، فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمٌ حُرَاسَانَ، فَأَعَادَ

آنگاه حضرت رویه سلیمان نمود و فرمود: «گمان می‌کنم در این موضع، همانند بهود شده‌ای (ومثلاً آنان می‌اندیشی؟) سلیمان گفت: «از چنین چیزی به خدا پنهان می‌برم، بهود چه می‌گویند؟» حضرت فرمود: «بهود می‌گویند: دست خداسته است منظور شان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ابجاد نمی‌کند. خداوند هم در جواب می‌فرماید: «دست آنان بسته باد و به خاطر گفته‌هایشان لذت شدند.»

و شنیدم که گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام در مورد بداء پرسیدند. پدرم فرمود: «چگونه مردم بداء و این که خداوند امر گروهی را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، انکار می‌نمایند؟»

سلیمان گفت: «ایا نمی‌گویید: «ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم، در مورد چه موضوعی نازل شده است؟» حضرت فرمود: «ای سلیمان! خداوند در شب قدر مقدرات امسال تاسیل آینده را از مرگ و زندگی، خیر و شر و رزق و روزی مقدار می‌فرماید، آنچه رادر آن شب مقدّر نماید آن از حکم محظوظ و قطعی است.»

سلیمان گفت: «دقایقت شوم اهم اکتون فهمیدم، باز هم بیشتر بفرما.» حضرت فرمود: «ای سلیمان ابرخی از امور، در نزد خدا است، آنچه را بخواهد جلوی اندارد و آنچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و آنچه را بخواهد محومی کند. ای سلیمان! همانا علی علیه السلام می‌فرماید: «علم (خدا) دونوع است: علمی که خداوند به فرشتگان و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به فرشتگان و پیامبرانش آموخته، انجام خواهد شد و به خود فرشتگان و پیامبرانش خلاف نمی‌کند، و علمی دیگر که در نزد خود او است و مخزون می‌باشد و کسی از آفریدگان را بر آن آگاه نساخته است، از آن علم است که آنچه را بخواهد جلوی اندارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد، و آنچه را بخواهد محومی کند و آنچه را بخواهد ثبت می‌نماید.»

سلیمان به مأمون گفت: «ای امیر المؤمنین الرازروز به بعد دیگر ان شاء الله، بداء رانکار و تکذیب تخواهم کرد.»

مأمون گفت: «ای سلیمان اهر چه می‌خواهی از ابوالحسن بپرس، ولی به این شرط که خوب گوش بدی و وانصاف را رعایت کنی!» سلیمان رویه حضرت نمود و گفت: «آقای من! می‌خواهم از تو پرسم؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس،» گفت: «آچه می‌گویی در مورد کسی که اراده را همچون حثی^{۱۰۰} سمعیع ۱۰۱ بصیر ۱۰۲ و قدیر ۱۰۳ اسم و صفت بداند؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «شمامی گویید: اشای پدید آمدہ‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است، ولی نمی‌گویید: آنها پدید آمدہ‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او سمعیع و بصیر است و این دلیلی است بر این که آنها مثل سمیع و بصیر ۱۰۴ و قدیر ۱۰۵ نیستند.» سلیمان گفت: «او همواره مرید بوده است.» حضرت فرمود: «ای سلیمان! ای اراده‌اش چیزی غیر از ایست؟» گفت: «آری،» حضرت فرمود: «پس در این صورت، همواره چیزی جز خود اور از ازل با او همراه دانسته‌ای!» سلیمان گفت: «نه، چیزی را با او همراه نمی‌دانم، امام رضا علیه السلام فرمود: «ای اراده‌اش چیزی حادث است؟» سلیمان گفت: «نه. حادث هم نیست.» در این هنگام مأمون بر او فریاد زد و گفت: «آیا با چنین کسی معایبات (سخن نامفهوم گفتن) و مکابره (معارضه و انکار از روی اگاهی) می‌کنی؟ بر تو بدانصف، آیا نمی‌بینی که پیرامونت اهل نظر و بحث نشسته‌اند؟» سپس گفت: «ای ابا الحسن ابحث کلام را با او ادامه بده، چراکه او متکلم

عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةُ، قَالَ: «هُنَّ مُحْدَثُّونَ يَا سُلَيْمَانَ فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَرَى تِبَاعَ كَانَ مُحْدَثًا وَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُحْدَثًا كَانَ أَرَى تِبَاعَ» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ مِنْهُ وَبَصَرَهُ مِنْهُ وَعِلْمُهُ مِنْهُ.

قَالَ الرَّضَا ٢: «فَإِذَا دَرَأْتَهُ نَفْسَهُ؟» قَالَ: لَا، قَالَ ٣: «فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلُ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسَهُ وَبَصَرَ نَفْسَهُ وَعِلْمُ نَفْسَهُ قَالَ الرَّضَا ٤: «مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ؟ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيَّاً أَوْ سَمِيعاً أَوْ بَصِيراً أَوْ قَدِيرًا؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا ٥: «أَفَإِذَا دَرَأْتَهُ كَانَ ذَلِكَ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ الرَّضَا ٦: «فَلَيْسَ لِقُولِكَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيَّا سَمِيعاً بَصِيراً سَمِعَتِي إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلَى، فَقَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، فَضَحِكَ الْمُؤْمِنُونَ وَمَنْ حَوْلَهُ وَضَحِكَ الرَّضَا ٧: «أَرْفُوا بِمَتَّكُمْ خُرَاسَانَ، يَا سُلَيْمَانَ، فَقَدْ خَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالَةٍ وَتَغَيَّرَ عَنْهَا وَهَذَا مِمَّا لَا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ» فَانْقَطَعَ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا ٨: «يَا سُلَيْمَانُ أَنْتَ الْمَسْأَلَةُ؟» قَالَ: سُلْ جَعْلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَعَنْ أَصْحَابِكَ تَكَلَّمُونَ النَّاسُ بِمَا يَقْهُونُ وَيَغْرِفُونَ أَوْ بِمَا لَا يَقْهُونُ وَلَا يَغْرِفُونَ؟!» قَالَ: بَلْ بِمَا يَقْهُونُ وَيَغْرِفُونَ، قَالَ الرَّضَا ٩: «فَالرَّضَا ١٠: كُلُّ النَّاسُ أَنَّ الْمُرِيدَ غَيْرُ الْإِرَادَةِ وَأَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ وَأَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمُفْعُولِ وَهَذَا يُبَطِّلُ قَوْلَكُمْ: إِنَّ الْإِرَادَةَ وَالْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ» قَالَ: جَعْلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ وَلَا عَلَى مَا يَقْهُونُ، قَالَ الرَّضَا ١١: «فَأَرَأَكُمْ أَدْعِيَتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلَا مَغْرِفَةٍ وَقُلْتُمْ: الْإِرَادَةُ كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ عَلَى مَا لَا يُعْرِفُ وَلَا يُعْلَمُ» فَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا ١٢: «يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَالظَّارِ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَيَكُونُ مَا غَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَقَنُ مِنْهُ شَيْءٌ الْأَكَانَ أَبْرِدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهُمْ عَنْهُمْ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ أَبْرِدُهُمْ، قَالَ: «فَأَرَاهُمْ فِي قُولِكَ: قَدْ رَأَدْهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ» قَالَ: جَعْلْتُ فِدَاكَ وَالْمَزِيدُ لَا غَایَةَ لَهُ قَالَ الرَّضَا ١٣: «فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا إِذَا لَمْ يَعْرِفْ غَایَةَ ذَلِكَ، وَإِذَا لَمْ يُحِيطُ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونُ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غُلُوًّا كَبِيرًا» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا قُلْتُ: لَا يَعْلَمُهُ، لَا هُوَ لَا غَایَةَ

خراسان است؟ سلیمان پرسش خود را مجذداً از آن حضرت پرسید. حضرت فرمود: «ای سلیمان! اراده حادث است، چرا که چیزی که از ای و همیشگی نبود، قطعاً حادث است و اگر حادث نبود، از ای است». سلیمان گفت: «اردماش از خود است، آنسانی که سمع و بصر و علم او را خود است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای خود را زده کرده است؟ گفت: «نه». حضرت فرمود: «پس مرید (اراده کشته) همانند سمعی و بصیر نیست». سلیمان گفت: «خود را زده کرده، همان گونه که صدای خود را می‌شنود و خود را می‌بیند و به خود آگاه است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «خود را زده کرده یعنی چه؟ ای خواسته که چیزی باشد؟ یا خواسته که زنده باشد؟ یا سمعی، یا بصیر، یا قادر باشد؟ گفت: «آری». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای با زاده خود این گونه شده است؟» سلیمان گفت: «نه». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «پس این که می‌گویی: (زاده کشته) تا حق (زنده)، سمعی (شنا) و بصیر (بینا) باشد معنای ندارد، اگر این به اراده او نبوده است». سلیمان گفت: «چرا، بالرده خودش بوده است، در این هنگام مامون و اطرافیانش خنده دند، و امام رضا^{علیه السلام} نیز خنده آنگاه به آنان فرمود: «بر منکلّم خراسان نرم و مدلار کنید! ای سلیمان! این خدا در اعتقاد شما زال حالتی به حالت دیگر دگرگون شده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی‌توان به آن وصف کرد». سلیمان ساخت شد و چیزی نگفت.

آنگاه امام رضا^{علیه السلام} به او فرمود: «ای سلیمان! از تو پرسی دارم». سلیمان گفت: «بپرس، قربات شوم!» حضرت فرمود: «بگو بیتم، آیا تو و بارانت طبق آنچه می‌دانید و می‌فهمید با مردم بحث می‌کنید یا بر طبق آنچه نمی‌دانند و نمی‌فهمند؟» گفت: «بالبته بر اساس آنچه می‌دانند و می‌فهمند». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «آنچه مردم می‌دانند و قبول دارند این است که: (زاده کشته)، غیر از خود را زده است، همچنین، (زاده کشته) پیش از زاده موجود بوده است، و فاعل پیش از مفعول است و این مطالب گفتار شما را که می‌گویید: (زاده والده کشته) یک چیز هستند، باطل می‌سازند». سلیمان گفت: «قدایت شوم! این مطلب بر اساس آنچه مردم می‌شناستند و می‌فهمند نیست». حضرت فرمود: «پس می‌بینم بدون اینکه معرفت و شناختی داشته باشید، ادعای داشتن این را می‌نمایید و می‌گویید: (زاده نیز نمایند سمع و بصر است. از این رو، این اعتقاد شما بر اساس آن است که شناخته نمی‌شود و تعقیل نمی‌شود؟» سلیمان تنوانت پاسخی دهد.

آنگاه امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه در بهشت و دوزخ است، آگاهی دارد؟» سلیمان گفت: «آری». حضرت فرمود: «ایا آنچه خداوند می‌داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟» گفت: «آری». حضرت فرمود: «هرگاه این گونه باشد، اگر موجود شد به گونه‌ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می‌تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا باز آنها صرف نظر می‌کند؟» سلیمان گفت: «بلکه آنها را می‌لرزاند، حضرت فرمود: «بنابر گفته تو که خداوند آنها را می‌افزاید». چیزی به آنها افزوده که خود نمی‌دانسته، ایجاد خواهد شد، سلیمان گفت: «قدایت شوم الفاصله‌ها نهایت ندارند». حضرت فرمود: «پس از نظر شاعلم خداوند به آنچه در آنها (بهشت یا دوزخ) فرار خواهد گرفت، احاطه ندارد. چون نهایت برای آن قابل تصور نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، پیش از وجودشان، نخواهد داشت، خداوند از جنبین گفته‌هایی به بزرگی بزرگی منزه و برتر است». سلیمان گفت: «من فقط گفتم: خداوند به آنها علم ندارد، چرا که آنها

لَهُدَى، لَأَنَّ اللَّهَ عَزُّ وَجَلُّ وَصَفْهُمَا بِالْخَلُودِ وَكَرِهُنَا أَنْ تَجْعَلَ لَهُمَا اتِّقْطَاعًا قَالَ الرَّضَا^ع: «لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ بِمُوجَبٍ لِاتِّقْطَاعِهِ عَنْهُمْ؛ لَأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ، ثُمَّ يَزِيدُهُمْ ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ فِي كِتَابِهِ: (كُلُّمَا تَسْجُّلَتْ جُلُودُهُمْ بِذَلِكَنَّا مُجُولُوْهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ)»^(١) وَقَالَ عَزُّ وَجَلُّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: (عَطَاءُ عَيْرَ مَجْدُودٌ)^(٢) وَقَالَ عَزُّ وَجَلُّ: (وَفَا كِهَةُ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ)^(٣) فَقَوْ جَلُّ وَعَزِيزٌ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَلَا يَقْطَعُ عَنْهُمُ الزِّيَادَةَ؛ أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَمَا شَرِبُوا أَلَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ؟!» قَالَ: بَلَى، قَالَ: أَفَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَقَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ: «فَكَذَلِكَ كُلُّ مَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ، فَلَيْسَ بِمَقْطُوعِ عَنْهُمْ» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ فَلَا يَزِيدُهُمْ قَالَ الرَّضَا^ع: «إِذَا يَبِدِيَا مَا فِيهِمَا وَهَذَا يَا سُلَيْمَانَ، إِنْطَالُ الْخَلُودِ وَخِلَافُ الْكِتَابِ، لَأَنَّ اللَّهَ عَزُّ وَجَلُّ يَقُولُ: (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَّ فِيهَا وَلَدَنِنَا مَرِيزِدُ)^(٤) وَيَقُولُ عَزُّ وَجَلُّ: (عَطَاءُ عَيْرَ مَجْدُودٌ) وَيَقُولُ عَزُّ وَجَلُّ: (وَمَا هُنَّ مِنْهَا بِمُحْرِجِينَ)^(٥) وَيَقُولُ عَزُّ وَجَلُّ: (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) وَيَقُولُ عَزُّ وَجَلُّ: (وَفَا كِهَةُ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ). فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا^ع: «يَا سُلَيْمَانُ، أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْأَرَادَةِ؛ فَنَلِيْلُ هِيَ أُمُّ عَيْرِ فَغْلِ؟» قَالَ: بَلْ هِيَ فَغْلُ قَالَ: «فَهِيَ مَحْدُثَةٌ لَأَنَّ الْفِعْلَ كُلُّهُ مَحْدُثٌ» قَالَ: لَيْسَتْ بِفَغْلٍ، قَالَ: «فَمَنْهُ عَيْرَةٌ لَمْ يَزَلْ» قَالَ سُلَيْمَانُ: الْأَرَادَةُ هِيَ الْأَنْشَاءُ، قَالَ: «يَا سُلَيْمَانَ هَذَا الَّذِي أَدْعَيْتُمُوهُ عَلَى ضَرَارِ وَأَضْحَابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: إِنْ كُلُّ مَا حَلَقَ اللَّهُ عَزُّ وَجَلُّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ تَحْرُ أَوْ بَرَّ مِنْ كُلِّ أُوْخَزِيرِ أَوْ قَرْدَأَوْ أَنْسَانَ أَوْ دَابَّةَ إِرَادَةِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّ وَإِنْ إِرَادَةِ اللَّهِ عَزُّ وَجَلُّ تَعْنِيَا وَتَنْمُوتُ وَتَدْهِبَ وَتَأْكُلَ وَتَشْرُبَ وَتَنْكِحَ وَتَلْدُ وَتَنظِيمُ وَتَفْعُلُ الْقَوَاحِشَ وَتَكْفُرُ وَتُشْرِكُ قَبْرًا مِنْهَا وَتَعْدِيهَا وَهَذَا حَدِّهَا».

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ قَالَ الرَّضَا^ع: «قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا ثَانِيَةً؛ فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ أَمْضِعْ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَكَيْفَ نَقْيِمُهُ، قَمَرَةٌ قُلْتُمْ لَمْ يُرِدْ، وَمَرَّةٌ قُلْتُمْ أَرَادَ، وَلَيْسَتْ بِمَفْعُولِ لَهُ؟!» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّنَا

٢. هود / ١٠٨.

٢. ق / ٢٥.

١. النبا / ٥٦.

٣. الواقعة / ٣٣.

٤. الحجر / ٤٨.

نهایتی ندارند، زیرا خود خداوند آنها بجهة جاودانگی وصف فرموده است و مادوست نداشتم انقطاع و پایانی برای آنها فقرار دهیم، «امام رضا ﷺ فرمود: «علم خداوند به آنها موجب انقطاع و پایان پذیر آنها نمی شود، زیرا آگاهی که خداوند به آنها علم دارد، سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع نمی کند، و خداوند در کتاب خود نیز چنین فرموده است: هر وقت که بوستهای آنها می سوخت، بوستهای جدیدی غیر از بوستهای قدیم، جایگزین آنها می کردیم، تا عذاب را بچشند (و عذابشان دائمی باشد). همچنین در مورد بهشتیان فرموده: «عطایی بی پایان»، و فرمود: «دو میوه های فراوان، که انقطاع پذیر نیستند و همیشگی هستند، بی آن که کسی از خودن آنها مانع شود». پس خداوند این زیبادی ها را می داند و آن را از آنان درین نمی کند. آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند، خداوند چیزی جایگزین آن نمی کند؟ گفت: «بلی». حضرت فرمود: «ای خداوند عطا خود را از آنها فلخ کرده و جایگزین قرار داده است؟» سلیمان گفت: «نه». حضرت فرمود: «بس همچنین است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیزی بیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از بهشتیان قطع نشده است و تغواص دش». سلیمان گفت: «بلکه، از آنها درین می دارد و قطع می کند و چیز اضافی به آنان نمی دهد». «امام رضا ﷺ فرمود: «در این صورت آنچه در بهشت و دوزخ است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب بر خلاف کتاب خدا و سبب ابطال جاودانگی است، زیرا خداوند عزوجل می فرماید: «برای آنان هر آنچه بخواهد در آن (بهشت) موجود است و نزد مانیز زیبادی و اضافی هست»، و نیز می فرماید: «عطایی بی پایان، و نیز فرماید: «آن از آنجا، بیرون رانده نمی شوند»، و می فرماید: «برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند»، و نیز می فرماید: «امیوه های زیبادی که قطع شدنی و ممنوع نیست»، سلیمان توافق نداشت پاسخی دهد.

سپس امام رضا ﷺ فرمود: «ای سلیمان! آیا به من نمی گویی که اراده فعل است با غیر فعل؟» گفت: «بلکه، آن فعل است. امام فرمود: «پس آن حادث است، زیرا همه افعال محدث هستند». سلیمان گفت: «فعل نیست». حضرت فرمود: «پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است». سلیمان گفت: «اراده همان انشاء و ایجاد است». حضرت فرمود: «ای سلیمان! این سخن، همان چیزی است که شما بر ضرر و اصحابی عیب گرفتاید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یاد را با درخشکی افریده، از سگ، خوک، میمون، انسان، یا جنبته، همگی اراده خدا هستند و اراده خنازنه می شود و می برد، راه می برد و می خورد، می آشامد، ازدواج می کند، تولید مثل می کند، کارهای زشت انجام می دهد، کافر می شود و مشرک می گردد، پس تو این تکفتها بیزاری می جویی و با آن دشمنی می کنی و این حد و اندازه آن است».

سلیمان گفت: «اراده همانند سمع، بصر و علم است». «امام رضا ﷺ فرمود: «دوباره به حرف نخست خود بازگشتی ابه من بگو آیا سمع، بصر و علم، ساخته شدند؟» سلیمان گفت: «نه». «امام رضا ﷺ فرمود: «پس چگونه یکبار اراده رانفی می کنید و می گویید: اراده نکرده است و بار دیگر می گویید: اراده کرده است؟ و حال آنکه اراده مفعول خداوند نیست؟» سلیمان گفت: «این همانند این است که می گوییم: یک بار می داند و بار دیگر نمی داند». «امام رضا ﷺ فرمود: «این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست

ذلك كقولنا مرةً علِمَ و مَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ، قال الرضا عليه السلام: «لَيْسَ ذَلِكَ سَوَاءً؛ لَانَّ نَفْعَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْعِ الْعِلْمِ وَ نَفْعُ الْمَرَادِ نَفْعٌ لِالْإِرَادَةِ أَنْ تَكُونَ؛ لَانَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يُرِدْ لَمْ يَكُنْ إِرَادَةً وَ قَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ بِمُتَنَزِّلَةِ الْبَصَرِ فَقَدْ يَكُونُ الْأَنْسَانُ بَصِيرًا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ الْبَصَرُ وَ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ».

قال سليمان: إنها مقصودة، قال عليه السلام: «فَهِيَ مُحْدَثَةٌ لَيْسَ كَالشَّفْعَ وَ الْبَصَرِ؛ لَانَّ الشَّفْعَ وَ الْبَصَرَ لَيْسَا بِمَضْنُونَيْنِ وَ هَذِهِ مَضْنُونَةٌ»، قال سليمان: إنها صفةٌ من صفاتِه لَمْ يَنْزَلْ قَالَ فَيَشْبَعُ أَنْ يَكُونُ الْأَنْسَانُ لَمْ يَنْزَلْ لَانَّ صِفَتَهُ لَمْ يَنْزَلْ قَالَ سليمان: لَا لَهُ لَمْ يَفْعَلْهَا، قال الرضا عليه السلام: «يَا حُرَاسَانِي، مَا أَكْثَرَ غُلْطَكَ، أَفَلَيْسَ بِإِرَادَتِهِ وَ قَوْلِهِ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ؟!»، قال سليمان: «لا، قال: فإذا لم يكن بإرادته ولا مشيته ولا أمره ولا بال مباشرة، فكيف يكون ذلك؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا».

ثم قال الرضا عليه السلام: «أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَإِذَا أَرْدَنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرَنَا مُشْرِفَيْنَاهَا فَقَسَفُوا فِيهَا)»^(١) يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُخْدِثُ إِرَادَةً؟! قال له: نَعَمْ، قال: «فَإِذَا أَخْدَثْتَ إِرَادَةً كَانَ قَوْلُكَ إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ هُوَ أَمْ شَيْءٌ مِنْهُ بَاطِلًا، لَا هُوَ لَا يَكُونُ أَنْ يُخْدِثَ نَفْسَهُ، وَ لَا يَتَعَبَّرُ عَنْ حَالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ»، قال سليمان: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ، عَنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُخْدِثُ إِرَادَةً، قال: «فَمَا عَنِي بِهِ؟» قال: عَنِي فِي الْشَّيْءِ، قال الرضا عليه السلام: «وَذَلِكَ، كَمْ تُرَدُّدَ هَذِهِ الْمُسْأَلَةُ، وَ قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُحْدَثَةٌ، لَانَّ فِي الْشَّيْءِ مُحْدَثَةً»، قال: فَلَيْسَ لَهَا مَعْنَى، قال الرضا عليه السلام: «قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ عِنْدَ كُمْ حَتَّى وَ صَفَهَا بِالْإِرَادَةِ بِمَا لَا مَعْنَى لَهُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَعْنَى قَدِيمٌ وَ لَا حَدِيثٌ بَطْلٌ قَوْلُكُمْ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزَلْ مُرِيدًا»، قال سليمان: إنما عَنِيتُ أَنَّهَا فِي قَوْلِ مِنَ اللَّهِ لَمْ يَنْزَلْ، قال: «أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَا لَمْ يَنْزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولاً وَ حَدِيثًا وَ قَدِيمًا فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ؟» فَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا، قال الرضا عليه السلام: «لَا بِأَنْ أَتَيْمُ مَشَائِكَكَ»، قال سليمان: «قُلْتُ: إِنَّ الْإِرَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صَفَاتِهِ، قال الرضا عليه السلام: «كَمْ تُرَدَّدَ عَلَيَّ أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صَفَاتِهِ وَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ أَوْ لَمْ يَنْزَلْ؟!»، قال سليمان: مُحْدَثَةٌ، قال الرضا عليه السلام: «اللَّهُ أَكْبَرُ فَالْإِرَادَةُ مُحْدَثَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ صِفَةٌ مِنْ صَفَاتِهِ لَمْ يَنْزَلْ فَلَمْ يُرِدْ شَيْئًا»، قال الرضا عليه السلام: «إِنَّ مَا لَمْ يَنْزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولاً»، قال سليمان: لَيْسَ الْأَشْيَاءُ إِرَادَةً وَ لَمْ يُرِدْ شَيْئًا، قال الرضا عليه السلام:

و حال آنکه نفی مراد، نفی اراده آن است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده‌ای وجود نداشته است. ولی گاه می‌شود که علم وجود دارد، ولی معلوم وجود ندارد، مثل بصر (بینایی) است گاهی انسان بینا است، ولی چیز دیدنی وجود ندارد و علم وجود دارد، ولی معلوم وجود ندارد.

سلیمان گفت: «اراده مصنوع است»، حضرت فرمود: «پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست، چراکه سمع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است». سلیمان گفت: «اراده صفتی از صفات خداوند است که همیشه بوده است»، حضرت فرمود: «پس انسان هم بایستی از لی باشد، و همیشه بوده است چون صفت او از لی و همیشه‌ی است». سلیمان گفت: «نه، زیرا او آن صفت را ناخواسته است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای خراسانی اقدر اشتباه می‌کنی! آیا چیزها با اراده و گفته‌ای او، ایجاد نمی‌شود؟» سلیمان گفت: «نه»، حضرت فرمود: «پس اگر نه با اراده و مشیت و دستور خدا است و نه با مباشرت، پس این موجودات چگونه ایجاد شده‌اند؟ خداوند بتر و الاتر از اینهاست». سلیمان نتوانست پاسخی دهد.

آنگاه امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «در مورد این گفتار خدا چه می‌گوینی که می‌فرماید؛ هرگاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را تابود سازیم، به متوفین و سرکشان آن دیار دستور می‌دهیم و آنان در آنجا به فسق و فجور می‌پردازند، آیا مقصود خداوند این است که اراده را ایجاد و احداث می‌کند؟» گفت: «آری»، حضرت فرمود: «پس اگر اراده را ایجاد می‌کند، این گفته تو که می‌گوینی: اراده همان خداست و یا جزئی از ایست، باطل خواهد بود. زیرا خدا، خود را ایجاد نمی‌کند و از حالت خود دیگرگون نمی‌شود، خداوند والاتر از این است». سلیمان گفت: «منظور خداوند این نیست که اراده‌ای ایجاد و احداث می‌کند». حضرت فرمود: «پس منظورش چیست؟» گفت: «منظورش این است که کاری انجام می‌دهد». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «وای بر تو! چقدر این مسئله را تکرار می‌کنی؟ من که گفتم اراده محدث است، زیرا فعل و ایجاد چیزی محدث است». سلیمان گفت: «پس اراده هیچ معنایی ندارد». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «پس از نظر شما، خدا خود را وصف کرده و اراده را وصف خود قرار داده. اراده‌ای که معنا ندارد، پس اگر اراده معنای قدیمی و حداثی نداشته باشد، این حرف شما که می‌گویید: خداوند پیوسته مرید بوده، باطل خواهد شد». سلیمان گفت: «منظور من فقط این است که اراده کاری از خداوند است که همیشه بوده است، حضرت فرمود: «ایا نمی‌دانی چیزی که از لی است نمی‌تواند در آن واحد، هم منقول باشد، هم حداث و هم قدیم؟» سلیمان نتوانست پاسخی دهد.

امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «عیبی ندارد، پرسشت را تمام کن». سلیمان گوید: «همانا اراده صفتی از صفات خداست». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «چقدر این مطلب را برای من تکرار می‌کنی که اراده صفتی از صفات خداست و صفتی محدث است یا از لی؟» سلیمان گفت: «محدث است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «الله اکبر! پس اراده محدث است، گرچه صفتی از صفات او باشد و صفتی از لی و ذاتی باشد؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «چیزی که از لی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود». سلیمان گفت: «چیزها عین اراده نیستند. خداوند چیزی اراده نکرده است». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «ای سلیمان اوسوسه

وُسُوشَتْ يَا سُلَيْمَانُ، فَقَدْ قَعَلَ وَخَلَقَ مَا لَمْ يُرِدْ خَلْقَهُ وَلَا فِعْلَهُ، وَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَا يَئْرِي مَا فَعَلَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ». قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي، قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمِعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ.

قَالَ الْمُؤْمِنُونَ: وَيْلَكَ يَا سُلَيْمَانُ، كَمْ هَذَا الْفَلَطُو التَّرَدُّدُ، افْطِعْهُ هَذَا وَخُذْ فِي غَيْرِهِ إِذْ لَسْتَ تَفْقَى عَلَى هَذَا الرَّدُّ، قَالَ الرَّضَا^ع: «دَعْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا تَفْطِعْ عَلَيْهِ مَسَانَةً فَيَجْعَلُهَا حُجَّةً، تَكْلِمُ يَا سُلَيْمَانَ» قَالَ: قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمِعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ، قَالَ الرَّضَا^ع: «لَا يَأْسَ أَخْبَرْنِي عَنْ مَغْنِي هَذِهِ: أَمْعَنِي وَاحِدًا مَمْعَانِ مُحْتَلِفَةً!» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ مَعْنِي وَاحِدٌ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَمَعْنِي الْإِرَادَاتِ كُلُّهَا مَعْنِي وَاحِدٌ» قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَإِنْ كَانَ مَعْنَاهَا مَعْنِي وَاحِدًا كَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ وَإِرَادَةُ الْقَعْدَةِ وَإِرَادَةُ الْخِيَاءَةِ وَإِرَادَةُ الْمُؤْتَدِّ إِذَا كَانَتْ إِرَادَتُهُ وَاحِدَةٌ لَمْ يَتَقَدَّمْ بِعَصْبَهَا بِعَصْبًا، وَلَمْ يُخَالِفْ بِعَصْبَهَا بِعَصْبًا، وَكَانَ شَيْئًا وَاحِدًا» قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ مَعْنَاهَا مُحْتَلِفٌ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَأَخْبَرْنِي عَنِ الْمُرِيدِ أَهُوَ الْإِرَادَةُ أَوْ غَيْرُهَا؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ هُوَ الْإِرَادَةُ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَالْمُرِيدُ عِنْدَكُمْ يَخْتَلِفُ إِنْ كَانَ هُوَ الْإِرَادَةُ؟» قَالَ: يَا سَيِّدِي، لَيْسَ الْإِرَادَةُ الْمُرِيدُ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَالْإِرَادَةُ مُحْدَثَةٌ، وَالْأَفْعَمَةُ غَيْرُهُ، اذْقُهمْ وَزُدُّهُ فِي مَسَالِكَ» قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهَا اسْمُ مِنْ أَسْمَائِهِ قَالَ الرَّضَا^ع: «هَلْ سَمِّيَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ؟» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، لَمْ يُسَمِّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيهِ بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ» قَالَ: قَدْ وَضَفَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِيدٌ قَالَ الرَّضَا^ع: «لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْبَارًا عَنْ أَنَّهُ إِرَادَةٌ، وَلَا إِخْبَارًا عَنْ أَنَّ الْإِرَادَةَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجْلُ، قَالَ الرَّضَا^ع: «فَإِذَا لَمْ يُرِدْهُ لَمْ يَقْلِمْهُ» قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجْلُ، قَالَ الرَّضَا^ع: «مِنْ أَنِّي قُلْتُ ذَاكَ، وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ؟ وَقَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يُرِيدُهُ أَبْدًا وَذَلِكَ قُولُهُ غَرْ وَجَلْ» (١) (وَلَيْسَ شَيْئًا لَنَدْهَبَنَ بالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) قَهْوَيْلُمْ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَهُوَ لَا يَذْهَبُ بِهِ أَبْدًا» قَالَ سُلَيْمَانُ: لَأَنَّهُ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ قَلَّتْ بِزِيَادَتِهِ شَيْئًا، قَالَ الرَّضَا^ع: «هَذَا أَقْوَلُ الْيَهُودِ، فَكَيْفَ قَالَ غَرْ وَجَلْ: (اذْعُونِي أَشْتَجِبْ لَكُمْ) (٢) قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيْهِ، قَالَ الرَّضَا^ع: أَقْيَدُ مَا لَا

شده‌ای، آیا خداوند چیزی را که نه آفرینش آن را و نه ساخت آن را اراده کرده، آفریده و انجام داده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی‌داند چه می‌کند، خداونداز این سخن بالاتر است، سلیمان گفت: «ای آقای من! عرض کردم که اراده همچون سمع، بصر و علم است». مأمون گفت: «اوای بر توای سلیمان اچقدر این حرف غلط را تکرار می‌کنی؟! این سخن راقطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو. چرا که تو نمی‌توانی غیر از این را رکذ کنی». امام رضا علیه السلام فرمود: «رهایش کن ای امیر المؤمنین! پرسش راقطع نکن، می‌خواهد آن را دلیل و حجت قرار دهد. ای سلیمان ادامه بده»، گفت: «عرض کردم که اراده همچون سمع، بصر و علم است، امام رضا علیه السلام فرمود: «اعیبی ندارد. برای من از معنای این اراده بگو آیا اراده یک معنا دارد یا دارای معانی مختلف است؟» سلیمان گفت: «بلکه یک معنا دارد». امام رضا علیه السلام فرمود: «پس آیا معنای تمام اراده‌ها یک چیز است؟» سلیمان گفت: «آری». امام رضا علیه السلام فرمود: «پس اگر معنای تمام اراده‌ها یک چیز باشد، پس باید اراده قیام، اراده قعود اراده زندگی و اراده مرگ، اگر اراده خداوند یک چیز باشد هیچ کدام از آنها بر دیگری تقدیم نخواهد داشت و هیچ یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد و همگی یک چیز خواهند بود»، سلیمان گفت: «معناها با هم متفاوتند»، حضرت فرمود: «پس آنکون بگو: آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟» سلیمان گفت: «بلکه او، همان اراده است». امام رضا علیه السلام فرمود: «پس به نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است». سلیمان گفت: «ای آقای من! اراده، همان مرید نیست». حضرت فرمود: «پس اراده، حادث است و مخلوق و گرنه لازم می‌آید که چیز دیگری همراه او باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز پرسشت را داده بده»، سلیمان گفت: «واراده نامی است از نامهای خدا». امام رضا علیه السلام فرمود: «ایا او چنین نامی بر خود نهاده است؟» سلیمان گفت: «نه، او خود را به این نام معرفی نکرده است». امام رضا علیه السلام فرمود: «پس توحی نداری نامی بر او بگذاری که او خود را به این نام معرفی نکرده است». سلیمان گفت: «ولی او خود را مرید و صفت کرده است». امام رضا علیه السلام فرمود: «او که خود را مرید وصف کرده، معناشی این نیست که خواسته بگویند: او اراده است و یا این که اراده نامی از نامهای اوست». سلیمان گفت: «چون اراده‌اش عین علم اوست». امام رضا علیه السلام فرمود: «ای جاهل! هرگاه خداوند به چیزی عالم است در واقع آیا آن را اراده کرده است؟» سلیمان گفت: «آری». حضرت فرمود: «پس هرگاه آن را اراده نکند آیا آن رانی داند (و آن آگاهی ندارد؟)» سلیمان گفت: «آری». حضرت فرمود: «از کجا چنین سخنی گفتی؟ و چه دلیلی داری بر این که اراده خدا، عین علم اوست؟ و حال آن که گاه می‌شود خدا چیزی را می‌داند ولی هرگز آن را اراده نمی‌کند، و این کلام در گفتار او آمده: «و اگر بخواهیم، آنچه را بر توجهی نموده‌ایم، خواهیم برد خداوند می‌داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز آن را بین نمی‌برد». سلیمان گفت: «زیرا خدا از کار فارغ شده و دست از کار کشیده است و بر آنچه مقدار کرده چیزی نخواهد افزواد». امام رضا علیه السلام فرمود: «این سخن یهود است، پس چگونه خداوند عزوجل فرموده: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را؟» سلیمان گفت: «منظورش این است که او بر این کار توانست

يُقْبَلُ بِهِ؟ فَكَيْفَ قَالَ عَزًّا وَجَلًّا: (يَرِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ)^(١) وَقَالَ عَزًّا وَجَلًّا: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)^(٢) وَقَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ؟! فَلَمْ يُحِرِّ جَوَابًا. قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «يَا سَلَيْمَانُ، هَلْ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَكُونُ وَلَا يَرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ إِنْسَانًا أَبْدًا، وَأَنَّ إِنْسَانًا يَمْوُتُ الْيَوْمَ وَلَا يَرِيدُ أَنْ يَمْوُتُ الْيَوْمَ؟» قَالَ سَلَيْمَانُ: نَعَمْ. قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «فَيَقْتَلُمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا يَرِيدُ أَنْ يَكُونُ أَوْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ؟!» قَالَ: يَعْلَمُ أَنَّهُمَا يَكُونُانِ جَمِيعًا. قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «إِذْنْ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا خَيْرٌ، مَيْئَةً، قَاتِلٌ، فَاعِدٌ، أَغْمَى، بَصِيرٌ، فِي حَالٍ وَاحِدَةٍ، وَهَذَا هُوَ الْمُخَالَهُ» قَالَ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ، قَالَ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «لَا بُأْسَ، فَأَيُّهُمَا يَكُونُ؛ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَوِ الَّذِي لَمْ يُرِيدْ أَنْ يَكُونَ؟!» قَالَ سَلَيْمَانُ: الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ.

فَصَرَحَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَالثَّمَانُونُ وَأَصْحَابُ الْمُقَالَاتِ، قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «عَلَطَطَ وَتَرَكَتْ قَوْلَكَ؛ إِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَمْوُتُ الْيَوْمَ وَهُوَ لَا يَرِيدُ أَنْ يَمْوُتُ الْيَوْمَ، وَإِنَّهُ يَخْلُقُ خَلْقًا وَهُوَ لَا يَرِيدُ أَنْ يَخْلُقُهُمْ؛ فَإِذَا لَمْ يَخْرُجِ الْعِلْمُ عِنْ كُمْ بِمَا لَمْ يُرِدْ أَنْ يَكُونَ فَإِنَّمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا أَرَادَ أَنْ يَكُونَ». قَالَ سَلَيْمَانُ: فَإِنَّمَا قَوْلِي: إِنَّ الْإِرَادَةَ لَيَسِّرُ هُوَ وَلَا غَيْرُهُ، قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «يَا جَاهِلُ، إِذَا قُلْتَ لَيَسِّرْتُ هُوَ، فَقَدْ جَعَلْتُهَا غَيْرَهُ، وَإِذَا قُلْتَ لَيَسِّرْتُ هِيَ غَيْرَهُ، فَقَدْ جَعَلْتُهَا هُوَ» قَالَ سَلَيْمَانُ: فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَضْعِفُ الشَّيْءَ؟ قَالَ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: نَعَمْ، قَالَ سَلَيْمَانُ: فَإِنَّ ذَلِكَ إِثْبَاتٌ لِلشَّيْءِ؟ قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «أَخْلَقْتُ؛ لَأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُخْسِنُ الْبَيْتَةَ وَإِنَّ لَمْ يَتِنْ، وَيُخْسِنُ الْجِنِيَّاتَةَ وَإِنَّ لَمْ يَخْطُطْ، وَيُخْسِنُ صَنْعَةَ الشَّيْءِ وَإِنَّ لَمْ يَضْعِفْهُ أَبَدًا» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «يَا سَلَيْمَانُ، هَلْ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَكُونُ ذَلِكَ إِثْبَاتًا لِلشَّيْءِ؟!» قَالَ سَلَيْمَانُ: لَيْسَ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ، قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «أَفَتَعْلَمُ أَنْتَ ذَلِكَ؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّتَ يَا سَلَيْمَانُ، أَغْلَمَ مِنْهُ إِذَا» قَالَ سَلَيْمَانُ: الْمُشَالَّهُ مُخَالَهُ، قَالَ: «مُخَالٌ عِنْدَكَ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ وَأَنَّهُ شَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ قَادِرٌ؟!» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «فَكَيْفَ أَخْبِرُ اللَّهَ عَزًّا وَجَلًّا أَنَّهُ وَاحِدٌ خَيْرٌ شَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ خَيْرٌ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟! وَهَذَا رَدُّ مَا قَالَ وَتَكْذِيبُهُ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ». قَالَ سَلَيْمَانُ: فَإِنَّ الْإِرَادَةَ الْقُدْرَةَ قَالَ الرَّضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: «وَهُوَ عَزًّا وَجَلًّا يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا

وقدرت دارد ». حضرت فرمود: « آیا وعده‌ای می‌دهد که به آن وقارنی کند؟! » پس چگونه فرموده: هر آنچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید و نیز فرموده: خداوند هر آنچه را بخواهد مجموعی کند و هر آنچه را بخواهد ثابت می‌کند، و آن‌کتاب (لوح محفوظ) در نزد اوست و حال آن که از کارها فارغ شده است؟! » سلیمان تنوانت پاسخی دهد. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « ای سلیمان آیا خداوند می‌داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده که هرگز انسانی بیافریند؟ و آیا خداوند می‌داند که انسانی امروز می‌بیرد و حال آنکه اراده نکرده که امروز بیمرد؟ » سلیمان گفت: « آری. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « بس آیا آنچه را که اراده نکرده می‌داند که موجود خواهد شد؟ بآنچه را که اراده نکرده موجود باشد؟ » سلیمان گفت: « می‌داند که هر نو موجود خواهد شد ». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « در این صورت او می‌داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده، هم ایستاده است هم نشسته، هم نایبنا است و هم بینا، و این محل و ممتنع است ». سلیمان گفت: قدرت فرمود: « ای آنچه را خواهد کرد که یکی از آن دو موجود خواهد شد ». حضرت فرمود: « عجیبی ندارد، حال کدام یک موجود می‌شوند؟ آنچه را خواهد کرد باشد یا آن که اراده نکرده باشد؟! » سلیمان گفت: « آنچه را خواهد کرد باشد ».

امام رضا^{علیه السلام} و مأمور و اصحاب مقالات همه خندهیدند. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « اشتباه کردی و گفته نخست خودت را رها کردی که: « او می‌داند انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او را اراده نکرده که امروز بیمرد و او مخلوقاتی را می‌آفریند و حال آنکه خودش نمی‌خواهد آنان را بیافریند ». پس وقتی از نظر شما جایز نیست علم به آنچه که اراده نکرده تعلق گیرد. پس فقط آنچه را خواهد کرد موجود باشد، می‌داند ». سلیمان گفت: « سخن من فقط این است که اراده نه خداست و نه غیر او ». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « ای چاهل اوقتی می‌گویی: « اراده خدا نیست، در واقع بذریغه‌ای که غیر خداست، و وقتی می‌گویی اراده خدا نیست، در واقع آن را غیر خدا قرار نداده‌ای. و هرگاه گفتی آن غیر از اون نیست، در واقع آن را خدا قرار داده‌ای ». سلیمان گفت: « آیا خداوند می‌داند چگونه چیزی را می‌سازد؟ » حضرت فرمود: « آری ». سلیمان گفت: « بس (معنای) این اثبات چیزی است. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « اسخن محالی گفته، زیاراچه بس افرادی، بنانی راخوب بلد است ولی خانه‌ای نمی‌سازد، و خیاطی راخوب بلد است ولی خیاطی نمی‌کند، و ساختن چیزی راخوب می‌داند ولی هرگز آن را نمی‌سازد ». سپس حضرت به او فرمود: « ای سلیمان آیا خدا خودش می‌داند که بیگانه است و شریکی ندارد؟ » گفت: « آری ». حضرت فرمود: « آیا این مطلب، اثبات چیزی را نمی‌کند؟ » سلیمان گفت: « اونمی داند بیگانه است. امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « آیا تو این را می‌دانی؟ » گفت: « آری ». حضرت فرمود: « پس تو ای سلیمان از خداوند دانانتری ». سلیمان گفت: « این مسأله محال است ». حضرت فرمود: « از نظر تو محال است که خداوند بیگانه است و او شنوا، بینا، درست کردار، دانا و نوانا است؟ » گفت: « آری ». حضرت فرمود: « پس خداوند چگونه خود خیر داده که او بیگانه زنده‌ای است، شنوا، بینا، دانا و آگاه است؟ در حالی که خودش این را نمی‌داند و این سخن نو را سخن او و تذکری او است، خداوند از این سخن برتر است ». آنکه امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « بس چگونه می‌خواهد چیزی را که نمی‌شناسد و ساختنش را بدل نیست، بسازد؟ پس صانعی که پیش از ساختن یک چیز، نمی‌داند که چگونه باید آن را بسازد، در واقع سرگردان است. خداوند از این برتر است ». سلیمان گفت: « اراده، همان قدرت است ». امام رضا^{علیه السلام} فرمود: « خداوند قدرت دارد بر آنچه هرگز آن را راده

يُرِيدُهُ أَبْدًا، وَلَا بُدُّ مِنْ ذَلِكَ؛ لَأَنَّهُ قَالَ تَبَارِكَ وَتَعَالَى: (وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبْنَا بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) ^(١) فَلَوْ كَانَتِ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ» فَانْقَطَعَ سَلِيمَانُ، قَالَ الْمُؤْمِنُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا سَلِيمَانُ، هَذَا أَغْلُمُ هَاشِمِيٌّ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

قال مصنف هذا الكتاب: كان المأمور يجلب على الرضا^{عليه السلام} من متكلمي الفرق والأهواء المضلة كل من سمع به حرجاً على انقطاع الرضا^{عليه السلام} عن الحجة مع واحد منهم، وذلك حسداً منه له ولمنزلته من العلم فكان^{عليه السلام} لا يكلم أحداً إلا أقر له بالفضل، والتزم الحجة له عليه: لأن الله تعالى ذكره أبى إلا أن يعلى كلمته ويتَّمْ نُورَهُ وينصر حجته، وهكذا وعد بارك وتعالى في كتابه، فقال: (إِنَّا لَنَتَصْرُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) ^(٢) يعني بالذين آمنوا: الأئمة الـهـادـةـ^{عليـهمـالـسـلامـ}، وأتباعهم، والعارفين بهم، والآخرين عنهم، ينصرهم بالحجـةـ على مخالفـهـمـ ما دامـواـ فـيـ الدـنـيـاـ وـكـذـلـكـ يـفـعـلـ بـهـمـ فيـ الـآخـرـةـ، وـإـنـ اللـهـ لـاـ يـخـلـفـ وـعـدـهـ.

نمی‌کند و این مطلب قطعی است (و گریزی از آن نیست) چون خداوند عزوجل فرموده: «اگر بخواهیم، آنچه را بر توهی کردیم خواهیم برد» پس اگر اراده همان قدرت بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چراکه قدرت بر آن را داشت. سلیمان در جواب در ماند و نتوانست چیزی بگوید. در این هنگام مأمون گفت: «ای سلیمان! او داناترین فرد بین هاشمیان است». سپس آن قوم مجلس را ترک کردند.

نویسنده این کتاب گوید: مأمون همواره متکلمان هر فرقه و صاحبان آراء و خواسته‌های گمراه کننده و هر که را حرصی بر مقام علمی امام رضا علیه السلام داشت، آن افرادی که می‌شناخت و یا شنیده بود دعوت می‌کرد که بالامام رضا علیه السلام به مباحثه پردازند به جهت حرصی که محکومیت و مجاب شدن او داشت و این به جهت حسادتی بود که به آن حضرت و منزلت علمی او داشت. ولی هیچ کس از علمای آن فرقه‌ها با آن حضرت به بحث نمی‌پرداخت، مگر این که به مقام بلند علمی او اعتراف می‌نمود و دلایل آن حضرت او را ملزم و مجاب می‌کرد، چراکه خداوند عالم درین و ابا داشت مگر این کلمه خود را برتری دهد، و نورش را تمام کند و حجت خود را باری دهد. و خداوند اینگونه در کتابش وعده داده و فرموده: «ما فرستادگان خود را وکسانی که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا باری می‌نماییم؛ مرادش از کسانی که ایمان آورده‌اند، همان ائمه هدایه و پیروان آنان و کسانی که به آنان معرفت دارند و از ایشان (دیشان را) اخذ نموده‌اند هستند که آنها را بآ حجت بر ضد علیه مخالفینشان باری می‌نمایند. مادامی که در این جهان هستند، و همچنین با آنان در جهان آخرت این گونه رفتار می‌کند، همانا خداوند هرگز خلف و عده نمی‌کند.

٦٧. باب النهي عن الكلام والجدال والمراء في الله عز وجل

١. أَبِي زَجْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَسْى
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ رَئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرُ عَلِيهِ: «تَكَلَّمُوا فِي
خَلْقِ اللَّهِ، وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَرِيدُ إِلَّا تَحْيِرَأُ». ﴿٢﴾
٢. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيْوبِ الْخَرَازِ عَنْ أَبِي عَيْشَةَ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلِيهِ أَنَّهُ قَالَ: «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ». ﴿٣﴾
٣. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ رَئَابٍ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيهِ، قَالَ: «إِذْ كَرُوا مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ مَا شَتَّمُوا، وَلَا تَذَكُّرُوا ذَاهِتَهُ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تَذَكُّرُونَ
مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ أَغْنَمُ مِنْهُ». ﴿٤﴾
٤. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ رَئَابٍ، عَنْ بُرَيْدَةِ الْعِجَلِيِّ قَالَ.
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيهِ: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَنْبَاحَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالُوا: مَا جَعَمْتُمْ؟ قَالُوا:
اجْتَمَعْنَا نَذْكُرُ رَبِّنَا وَنَتَفَكَّرُ فِي عَظَمَتِهِ، فَقَالَ: لَنْ تُذَكُّرُوا الشَّفَّارُ فِي عَظَمَتِهِ». ﴿٥﴾
٥. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ رَئَابٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلِيهِ يَقُولُ: «يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَابِرًا لَمْ يُشْبِعْهُ، وَبَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ
عَلَيْهِ حَزْقٌ إِثْرَةٌ لَعَطَاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلْكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا
فَهَذِهِ الشَّفَّارُ خَلْقُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلأَ عَيْنِكَ مِنْهَا فَهُوَ كَمَا تَقُولُ». ﴿٦﴾
٦. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْفَلاَئِدِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَنَ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَنَ وَ
أَضَلُّ سِبِّلًا)^(١) قَالَ: «مَنْ لَمْ يَذَّهَّلْ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَالْخِلَافُ اللَّلِيْلُ وَالنَّهَارُ وَ
دَوْرَانُ الْقَلَكِ وَالشَّمَسِ وَالْقَمَرِ وَالْأَيَّاثُ التَّعْجِيبَاتُ عَلَى أَنَّ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا أَغْنَمُ مِنْهُ،
فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَنَ وَأَضَلُّ سِبِّلًا» قَالَ: «فَهُوَ عَمَالَمٌ يُعَانِي أَعْمَنَ وَأَضَلُّ». ﴿٧﴾

بخش شصت و هفتم

در بیان خودداری از سخن و جدال و جز و بحث درباره خداوند عزوجل

- ۱- ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «در خلق خدا سخن گویید، ولی در مورد خدا سخن مگویید، زیرا سخن گفتن در مورد خدا جزو سرگردانی چیزی نمی‌افرازد».
- ۲- ابو عبیده گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «در باره هر چیزی سخن بگویید، ولی درباره (ذات) خدا سخن نگویید».
- ۳- ضریس کناسی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «در مورد عظمت و بزرگی خدا آنچه می‌خواهد، سخن بگوئید، ولی در مورد ذاتش چیزی نگویید، زیرا که شما چیزی را زان ذکر نمی‌کنید، مگر آن که اواز آن بالاتر است».
- ۴- برید عجلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی رسول خدا علیه السلام نزد اصحابش آمد و فرمود: «برای چه جمع شده‌اید؟» عرض کردند: «اجتماع کرده‌ایم که پروردگار خود را ذکر کنیم و در عظمتش اندیشه کنیم». فرمود: «هرگز فکر تان عظمت او را درک نخواهد کرد».
- ۵- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ای فرزند آدم! اگر مرغی دل تو را بخورد، سیر نمی‌شود و دیده ات آن گونه است که اگر سوراخ سوزنی بر آن گذاشته شود، آن را می‌پوشاند. می‌خواهی بالین دو چیز ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی؟! اگر راستگوباشی پس همین آفتاب که آفریده‌ای از آفریدگان خداست، پس اگر می‌توانی چشمها یات را زنور آن برکنی امر آن گونه است که تو می‌گویی».
- ۶- محدث بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام در مورد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «و هر کس در این (دبیا) کور باشد در جهان آخرت کور و گمراه خواهد بود» فرمود: «کسی را که آفرینش آسمانها و زمین، اختلاف شب و روز، گردش فلك و آفتاب و ماه و آیتها و نشانه‌های عجیب، دلالت نکند که در پس اینها امری بزرگتر از اینهاست، پس اور در جهان آخرت کور و گمراه است». فرمود: «واز آنچه نمی‌بینند، کور و گمراه است».

٧. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ شَعَابَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «تَكَلَّمُوا فِي مَا دُونَ الْعَرْشِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي مَا فَوْقَ الْعَرْشِ؛ فَإِنْ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَتَاهُوا حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ يُنَادِي مِنْ بَيْنِ يَدَيهِ فَيُحِيبُّ مِنْ خَلْفِهِ، وَيُنَادِي مِنْ خَلْفِهِ فَيُحِيبُّ مِنْ بَيْنِ يَدَيهِ». هـ

٨. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَشْعَبِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَصِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِّنَ التَّوْحِيدِ فَرَأَقَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ الْجَبَارُ إِنْ مَنْ تَعَاطَى مَا ثَمَّ هَلَكَ». هـ

٩. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَمَاجِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَنِ إِلَى رَبِّكُمُ الْمُنْتَهَى»^(١) قَالَ: «إِذَا أَتَهُمْ الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَمْسِكُوهُ». هـ

١٠. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي أَيُوبِ الْحَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ النَّاسَ لَا يَرَأُونَهُمُ الْمُنْطَقُ حَتَّى يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِذَا سِمِّقْتُمْ ذَلِكَ قَوْلُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». هـ

١١. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَبِي عَبْيَدَةَ الْحَدَّادِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا زِيَادُ، يَا إِيَّاكَ وَالْحُصُومَاتِ؛ فَإِنَّهَا تُورُثُ السُّكُّ وَتُحْبِطُ الْعَمَلَ، وَتُرْدِي صَاحِبَهَا، وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يَعْفُرُ لَهُ، إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَقْسُ قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وَكَلُوا بِهِ، وَظَلَّبُوا عِلْمَ مَا كَفُوا حَتَّى اتَّهَى كَلَامُهُمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَتَحْتَرِزُوا، فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَدْعُى مِنْ بَيْنِ يَدَيهِ فَيُحِيبُّ مِنْ خَلْفِهِ، وَيُدْعَى مِنْ خَلْفِهِ فَيُحِيبُّ مِنْ بَيْنِ يَدَيهِ». هـ

١٢. أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيْرَةِ عَنْ أَبِي الْيَسِعِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وَكَلُوا بِعِلْمِهِ وَظَلَّبُوا عِلْمَ مَا لَمْ يُوَكَلُوا بِعِلْمِهِ». هـ

۷- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «در مورد آنچه در زیر عرش است سخن بگویید ولی در مورد آنچه در فوق عرش است سخن نگویید، زیرا گروهی در مورد خداوند سخن گفتند و سرگشته شدند، تا جایی که مردی از رو به رو نداده می‌شد، پس از پشت سر جواب می‌داد و از پشت سر نداده می‌شد و از رو به رو پاسخ می‌داد.»

۸- عبدالرحیم قصیر گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد چیزی از توحید پرسیدم. آن حضرت دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خداوند جبار برتر است. به راستی کسی که درباره آنچه در آنجاست فکر کند، هلاک شده است.»

۹- سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السلام در مورد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: «وبه راستی که پایان کار و رجوع خلایق پس از انقطاع عمل به سوی پروردگار توست» فرمود: «هرگاه سخن به خداوند منتهی شود از آن باز استید و خود را نگاه دارید.»

۱۰- محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد! مردم همواره در حال گفتن هستند (و هر سخن که بگویند برای آنان جایز است) تا آنکه در مورد خدا سخن گویند. پس هرگاه چنین بشنوید بگوید: «معیودی جز خدای یکتا نیست خدائی که چیزی مانند او نیست.»

۱۱- ابو عبیده حناء گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای زیاد! از مجادلات و گفتگوهایی که به جهت اظهار حق نیست بپرهیز! زیرا که آنها موجب شک می‌شوند و عمل را فرو می‌ریزند و صاحب خود را هلاک می‌کنند و شاید سخنی گوید که آمرزیزده نشود. به راستی که در زمان گذشته گروهی بودند که آنها دانش آنچه را که به آن موکل و مکلف بودند را هاکرند و دانش چیزی را طلب کردن که از آن بازداشته شده بودند، تا آنکه سخن شان به خداوند منتهی شد. پس سرگردان شدند، چرا که مردی بود که از پیش رویش خوانده می‌شد، او از پشت سر جواب می‌داد و از پشت سر خوانده می‌شد و او از پیش رویش جواب می‌داد.»

۱۲- سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی که در میان کسانی که بپیش از شما بوده‌اند، گروهی بودند که مطالبی را که بر دانستن آن گماشته شده بودند ترک نموده، و دانستن آنچه را ببرانند، آن نهی نشده بودند طلب کردن، آنان از جای خود نرفتند تا آن که از آنچه در زیر آسمان است، پرسیدند

فَلَمْ يَرْجُوا حَتَّى سَأَلُوا عَنْ فَوْقِ السَّمَاوَاتِ قُلُوبُهُمْ؛ فَكَانَ أَحَدُهُمْ يُذْعَنُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فِي جِبِيلٍ مِنْ خَلْفِهِ وَيُذْعَنُ مِنْ خَلْفِهِ فِي جِبِيلٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.

١٣. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي الْيَسِعِ عَنْ أَبِي الْجَارِ وَدَعْنَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «دَعْنَا التَّفْكِيرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفْكِيرَ فِي اللَّهِ لَا يَرِيدُ إِلَّا تَهْنِئَهَا؛ لَأَنَّ اللَّهَ ثَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَخْبَارُ».

١٤. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنْ أَبِي الْيَسِعِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّكُمْ وَالْمُتَفَكِّرُونَ فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّ التَّفْكِيرَ فِي اللَّهِ لَا يَرِيدُ إِلَّا تَهْنِئَهَا؛ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُوَضِّفُ بِمِقْدَارٍ».

١٥. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَعْفِيرِيُّ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْمُعْمَانَ وَصَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ هَوَلَاءِ الدِّينِ يَتَكَلَّمُونَ فِي الرُّبُوَّةِ، فَقَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ، وَعَظِّمُوا اللَّهَ وَلَا تَقُولُوا مَا لَا تَنْهُوُ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَقُلْنَا مِمْمُ وَمِثْنَا ثُمَّ بَعْتُكُمُ اللَّهُ وَبَعْثَنَا، فَكُلْتُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ وَكُلْتُمْ».

١٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْخَسْنَ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرُو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ عَنْ مُنْذِرِ الثُّورِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْأَمَّةَ لَنْ تَهْلِكَ حَتَّى تَكُلُّمَ فِي رَبِّهَا».

١٧. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنْ الْحَسْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ ضَرَبِ الْكُنَاسِيَّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّكُمْ وَالْكَلَامَ فِي اللَّهِ، تَكَلَّمُوا فِي عَظَمَتِهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِيهِ؛ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَرِيدُهُ إِلَّا تَهْنِئَهَا».

١٨. حَدَّثَنَا عَلَيِّ بْنُ أَخْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرَانَ الدَّفَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسْنِ مُحَمَّدُ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ الْخَسْنَ الْكُوفِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ حَسَانَ الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ زُرْأَرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ النَّاسَ قَيْلَنَا قَدْ أَكْتُرُوا فِي الصَّفَةِ فَمَا تَقُولُ؟ فَقَالَ:

و به این جهت دلهایشان گمراه شد، به گونه‌ای که (هرگاه) یکی از آنها از پیش رویش خوانده می‌شد، او از پشت سرش جواب می‌داد و (اگر) از پشت سرش خوانده می‌شد، از پیش رویش جواب می‌داد.

۱۳ - ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «در مورد خدا اندیشه نکنید، زیرا که اندیشه در مورد خدا چیزی جز سرگردانی را نمی‌افزاید به جهت آن که خداوند به گونه‌ای است که دیده‌ها او را در نمی‌یابد و خبرها توان رسیدن به او را ندارد».

۱۴ - سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «از اندیشه در مورد خدا بپرهیزید! زیرا که اندیشه در مورد خدا چیزی جز سرگردانی نمی‌افزاید. به راستی که خداوند آن گونه است که دیده‌ها او را نمی‌یابد و به مقدار و اندازه‌ای وصف نمی‌شود».

۱۵ - فضیل بن عثمان گوید: گروهی از کسانی که در مورد ربویت و پروردگاری سخن می‌گفتند محضر امام صادق علیه السلام رسیدند، حضرت فرمود: «از خدا بترسید و اورا تعظیم کنید و بزرگ شمارید و آنچه مانع گوییم شما نگویید. زیرا اگر شما بگویید و ما بگوییم، شما می‌میرید و مانیز می‌میریم. بعد از آن خداوند شما را برانگیزد و ما را برانگیزد، پس شما در جایی باشید که خدا خواهد و مانیز در جایی باشیم که خدا می‌خواهد».

۱۶ - محمد بن حنیفه گوید: «این امت هرگز هلاک نمی‌شوند مگر آنکه در مورد پروردگار خوبش سخن بی‌جا بگویند».

۱۷ - ضریس کناسی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «از سخن گفتن در مورد خدا بپرهیزید ادر عظمتش سخن بگویید و در ذات خدا سخن نگویید، زیرا سخن گفتن در مورد خدا چیزی جز گمراهی را نمی‌افزاید».

۱۸ - وزراه گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «مردم بیش از مادر مورد صفت خدا بسیار سخن گفته‌اند، شما در این مورد چه می‌فرمایید؟» فرمود: «مکروه و ناخوشایند است».

«مَكْرُوهٌ مَا تَشْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (وَ أَنِّي إِنْ رَبِّكَ الْمُتَّهِنُ)^(١) تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ ذَلِكَ». 

١٩. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَاتِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِيهِ عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرٍ عَنْ زِرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ مَلِكًا عَظِيمًا الشَّانِ كَانَ فِي مَجْلِسٍ لَهُ فَتَكَلَّمَ فِي الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَفَقَدَ فَمًا يَذَرِي أَيْنَ هُوَ».

٢٠. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّكُمْ وَ التَّقْكُرُ فِي اللَّهِ وَ لِكُنْ إِذَا رَأَيْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَةِ اللَّهِ فَانْظُرُوا إِلَى عَظَمِ خَلْقِهِ».

٢١. أبي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخْمَدَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْحُصُومَةُ تَمْحُقُ الدِّينَ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُورِثُ الشَّكَّ».

٢٢. وَ بِهَذَا الاشتِدَادِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجِيَاءُ».

٢٣. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا القَعْدَانُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يُحَاصلُ إِلَّا رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ وَرَعٌ، أَوْ رَجُلٌ شَاكٌ».

٢٤. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمْرَيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَكْمَ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَبِيدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي: «يَا أَبَا عَبِيدَةِ إِيَّاكَ وَ أَصْحَابَ الْحُصُومَاتِ وَ الْكَذَابِينَ عَلَيْنَا: فَإِنَّهُمْ تَرَكُوا مَا أَمْرَوْا بِعِلْمِهِ، وَ تَكْلُفُوا عِلْمَ السَّنَاءِ، يَا أَبَا عَبِيدَةِ خَالِقُوا النَّاسَ بِالْخَلَاقِ وَ زَانُوهُمْ بِأَغْمَالِهِمْ، إِنَّا لَا نَعْدُ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلاً حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ» ثُمَّ قَرَأَهُدِهِ الآيَةَ: (وَ لَتَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) ^(٢).

٢٥. أبي رَحْمَةَ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْفَقَارَيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّكُمْ وَ

ایا نمی شنوی خداوند می فرماید : و به راستی همه چیز به سوی پروردگارت منتهی شد « در پایین تر از آن سخن بگویید ».

۱۹- زرارة گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : « به راستی که پادشاه عظیم الشانی در مجلس خود نشسته بود که در مورد پروردگار ، کیفیت ذات کبریاتیش سخن گفت . پس مفقود و ناپدید شد و کسی نمی داند کجا رفت ». 

۲۰- محمد بن مسلم گوید : امام باقر علیه السلام فرمود : « از فکر و اندیشه بی جادر مورد خدا پر هیزد ! ولی هرگاه خواستید به عظمت و بزرگی خدا بنگردید ، به بزرگی آفریده های او بنگردید ». 

۲۱- ابو بصیر گوید : از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود : « جزو بحث ، دین را نباید می کند و عمل را تباہ می سازد و موجب شک و تردید می شود ». 

۲۲- ابو بصیر گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : « اصحاب کلام (یعنی متکلمان) هلاک می شوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات می یابند (به راستی که) صاحبان تسلیم ، همان نجیبان هستند ». 

۲۳- ابو بصیر گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : « جز شخصی که ورع و پارسایی ندارد بای مردی که شک دارد ، مخاصمه نمی کند ». 

۲۴- ابو عبیده گوید : امام باقر علیه السلام به من فرمود : « ای ابو عبیده ! از اصحاب بحث و جدل و دروغگویان بر ما بپرهیز ! به راستی که آنان آنچه را به دانستن آن امر شده بودند ، رها کردن و خود را به جهت علم اسمان به رنج انداختند (یعنی آنکه به آن مأمور شده باشند). ای ابو عبیده ! با مردم به اخلاق و خوبی ایشان خوش خلقی کنید و با اعمال شان از آنان جدا شوید . به راستی که ما در بین خود هیچ شخصی را عاقل نمی شماریم تالحن القول (معنای سخن) را بشناسد . آن گاه حضرت ابن آیه را خواند : البتنه آنها را در لحن گفتار موقع سخن گفتن بشناسی ». 

۲۵- جعفر بن ابراهیم گوید : امام صادق علیه السلام فرمود : رسول خدا علیه السلام فرمود : « از مجادله کردن با هر فتنه گر بپرهیزد ! زیرا فتنه گر حجتش ناوقتی ». 

جَدَالٌ كُلُّ مَفْتُونٍ فَإِنْ كُلُّ مَفْتُونٍ مُلْقُ حُجَّةٍ إِلَى انْقِضَاءِ مُدَّهٍ فَإِذَا انْقِضَثَ مُدَّهٍ أَخْرَقَتُهُ فِتْنَةً بِالثَّارِ . وَرُوِيَ: شَفَّالَةٌ خَطِيشَةٌ فَأَخْرَقَتُهُ .

٢٦. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابٍ عَلَيْيَنِ بِلَالِ اللَّهِ سَأَلَ الرَّجُلَ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ تَلَاهُ: أَنَّهُ رُوِيَ عَنْ آبَائِكَ اللَّهُمَّ أَنَّهُمْ نَهَا عَنِ الْكَلَامِ فِي الدِّينِ فَتَأْوِلُ مَوَالِيَكَ الْمُنْتَكَلِمُونَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا نُهَا مِنْ لَا يُخْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمُ فِيهِ، فَإِنَّمَا مَنْ يَخْسِنُ أَنْ يَتَكَلَّمُ فِيهِ فَهُلْ ذَلِكَ كَمَا شَأْوْلَوْا أَوْ لَا؟ فَكَسَبَ: «الْمُخْسِنُ وَغَيْرُ الْمُخْسِنِ لَا يَتَكَلَّمُ فِيهِ؛ فَإِنَّ أَئْمَةَ أَكْثَرٍ مِنْ نَفْعِهِ» .

٢٧. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ عَنْ عَلَيِّ بْنِ إِشْمَاعِيلَ عَنِ الْمُعْلَى بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَشْبَاطِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةِ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا جَعْفَرِ اللَّهُ عَلَى الْعِتَادِ: مَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِتَادِ؟ قَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقُولُوا عِنْهُ مَا لَا يَعْلَمُونَ» .

٢٨. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْقَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَابِ عَنْ أَبِنِ فَضَالٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ شَجَرَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي رَجَامَ عَنْ أَخِي طَرَبَانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَلَاهُ: يَقُولُ: «كُفُّ الْأَذَى وَقُلْلَةُ الصَّحْبِ يَرِيدُانِ فِي الرُّزْقِ» .

٢٩. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ عَنْ نَجِيَةِ الْقَوَاسِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ يَعْطَيْنِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ تَلَاهُ: «مَرْ أَضْحَابُكَ أَنْ يَكْفُوا مِنْ أَسْتِهِمْ، وَيَدْعُوا الْحُصُومَةَ فِي الدِّينِ وَيَجْتَهُدُوا فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

٣٠. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ الْقَبَاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُشَّى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ: «لَا يَخَاصِمُ الْأَشَاكُ أَوْ مَنْ لَا وَرَعَ لَهُ» .

٣١. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَخْمَدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي حَفْصٍ عُمَرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَلَاهُ قَالَ: قَالَ: «مُتَكَلِّمُو هَذِهِ الْعِصَابَةِ مِنْ شَرِّهِمْ مِنْهُمْ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ» .

٣٢. أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ

فهمانیده می شود که مذتش به سر آید و چون مذتش به پایان آید فتنهاش او را به آتش بسوزاند .
وروایت شده: «گناهش او را مشغول می سازد تا ینکه او را می سوزاند ».

۲۶- محمد بن عیسی گوید: در نامه علی بن بلا خواندم که او از حضرت اباالحسن امام کاظم علیه السلام پرسیده بود که: «از پدرانت علیه السلام روایت شده است که از سخن گفتن در دین نهی فرموده‌اند و موالیان منکلم شمار روایت را این گونه تاویل کرده‌اند که: کسی که خوب نمی‌تواند در آن تکلم کند، نهی شده است، ولی کسی که خوب می‌تواند در آن تکلم کند، نهی نشده است. پس آیا این گونه است که آنان تاویل کرده‌اند، یا آنکه حضرت علیه السلام در پاسخ نوشته بود: «آنکه خوب می‌تواند و آنکه خوب نمی‌تواند، هیچ کدام در آن تکلم نکنند، زیرا که گناهش از نفعش بیشتر است».

۲۷- زرارة گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «حققت و دلیل خداوند بر بندگان چیست؟» فرمود: «ابن که چیزی را که می‌دانند بگویند و از آنچه را که نمی‌دانند، دست بکشند».

۲۸- برادر طربال گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «آزار نرساندن و کم جدال کردن، موجب زیادی روزی می‌شود».

۲۹- علی بن یقطین گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: «به باران خود امر کن که زبانهای خود را ز جدال کردن باز ندارند، خصوصیت در دین را ترک کنند و در عبادت خدا سعی و کوشش نمایند».

۳۰- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «جز شخص شکاک، یا کسی که پرواندارد، جدل بی‌جانمی کند».

۳۱- ابو حفص عمر بن عبدالعزیز از مردی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «متکلمان این گروه از بدترین کسان از هر صنفی در بین آنان هستند».

۳۲- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای مفضل! هر کس در مورد خدا فکر کند که خدا چگونه بوده هلاک می‌گردد و هر کس ریاست

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مُفْضَلُ مَنْ فَكَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ كَانَ هَذِهِ الْأُمُورُ وَمَنْ طَلَبَ الرَّئَاسَةَ هَذِهِ».

٣٣- أبي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرَ الْجَمْيَرِيُّ، عَنْ هَارُوذَنْ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الشَّيْءَ يُبَطِّلُهُ أَنَّ الشَّيْءَ يُبَطِّلُهُ قَالَ: «لَعْنَ اللَّهِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ شُحًّا يُغْنِي الْجَدَالَ لِنَدْحُضُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ».

٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ التَّبَجْلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبْنَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّا زَعِيمُ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَبَيْتٍ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحَقَّاً».

٣٥- أبي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ التَّسَابُورِيِّ عَنْ شَنِيدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ كُلَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يُحَاصِمُ إِلَّا مَنْ قَدْ صَاقَ بِمَا فِي صَدْرِهِ».

طلب باشد، هلاک می‌گردد.

۳۳- مسعوده بن صدقة گوید: امام صادق ع از پدرش نقل می‌کند که حضرت فرمود: «خداکسانی را که دین خود را برای جدال فراگرفتند تا حق را به باطل بلغزانند و از بین ببرند و آن را باطل و مفهور کنند، لعنت کنند».

۳۴- اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق ع از پدرانش ع نقل می‌کند که حضرت فرمود: رسول خدا ع فرمود: «من برای کسی که جزو بحث را ترک کند حتی اگر بر حق باشد، خانه‌ای در بالاترین قسمت بهشت و خانه‌ای در وسط بهشت و خانه‌ای در باغهای بهشت کفیل و ضامنم».

۳۵- کلیب بن معاویه گوید: امام صادق ع فرمود: «جز کسی که چیزی اورادل تنگ نموده، جزو بحث نمی‌کند».
در اینجا ترجمه کتاب مستطاب «توحید» به امام رسید.



میرزا



فهرست ابواب

فهرست ابواب

۹	پخش اوله پاداش موحدان و عارفان
۲۷	پخش هفدهم: توحید و یکنایه سنتی و نقی تشییه
۴۸	پخش سومه معنای واحد، توحید و موحد
۹۱	پخش چهلهم: تفسیر سوره توحید
۱۰۳	پخش پنجمه: معنای توحید و عدل
۱۰۵	پخش ششمہ: خلاؤند جسم و صورت نیست
۱۱۰	پخش هفتمه: می توان نسبت به خدا چیز اطلاق کرد
۱۱۹	پخش هشتمه: آنچه در مورد رویت و دیدن خلاؤند وارد شده است
۱۴۱	پخش نهمه: قدرت خدا
۱۵۷	پخش دهمه: علم و دانش خدا
۱۶۵	پخش بازدهه: صفات ذات و صفات انفال
۱۷۷	پخش دوازدهه: تفسیر گفتار خدا: «هر چیزی جزو حجه او نایود است»
۱۸۳	پخش سیزدهه: تفسیر گفتار خدا: «ای شیطان! چه چیز تو را باز داشت که بر
۱۸۵	پخش چهاردهه: تفسیر گفتار خدا: روزی که جامه از ساق پا برداشته شودو
۱۸۷	پخش پانزدهه: معنای سخن خدا: «خدا نور و روشنی بخش آسمانها و زمین است»
۱۹۰	پخش شانزدهه: تفسیر گفتار خدا: «آنان خدا را فراموش کردند پس خدا نیز آنها را فراموش کرد»
۱۹۷	پخش هندهه: تفسیر گفتار خدا: «وزمین، یکسره در روز رستاخیز در قبیله قدرت اوست
۱۹۹	پخش هیجدهه: تفسیر سخن خدا: «چنین نیست، آنان به راستی در آن روز از پروردگارشان محبومند»
۲۰۱	پخش نوزدهه: تفسیر سخن خدا: «و پروردگار تو و فرشنگان صفت به صفت آمدند»
۲۰۳	پخش بیسته: تفسیر سخن خدا: «آیا انتظار دارند که خدا در سایه بانی از ابرها

۲۰۵	پخش بیست و پنجم؛ تفسیر آیاتی چند: «خدا آنها را مسخره می‌کند» و «خدا آنها را مستهزامی کند» و.....
۲۰۷	پخش بیست و دوم؛ معنای جئب خدا.....
۲۱۱	پخش بیست و هفتم؛ در معنای «حجزه».....
۲۱۳	پخش بیست و چهارم؛ معنای چشم، گوش و زبان.....
۲۱۵	پخش بیست و پنجم؛ تفسیر سخن خدا: «و بهود گفتند: دست خدا بسته است، بسته باد دست‌های آنان! و.....
۲۱۷	پخش بیست و ششم؛ معنای خشنودی خدا و خشم او.....
۲۲۱	پخش بیست و هفتم؛ معنای سخن خدا: «در او از روح خود دمیدم».
۲۲۵	پخش بیست و هشتم؛ در بیان نفی مکان، زمان، سکون، حرکت، فرود آمدن، بالا رفتن و منتقل شدن از خدا.....
۲۴۳	پخش بیست و نهم؛ نامهای خداوند متعال و فرق بین معانی آنها و معانی نامهای مخلوقین.....
۳۰۳	پخش سیام؛ قرآن چیست؟.....
۳۱۲	پخش سی و یکم؛ معنای (بسم الله الرحمن الرحيم).....
۳۱۹	پخش سی و دوم؛ تفسیر حروف مُعجم.....
۳۲۵	پخش سی و سوم؛ تفسیر حروف جمل (ایجد).....
۳۲۹	پخش سی و چهارم؛ تفسیر حروف اذان و اقامه.....
۳۳۷	پخش سی و پنجم؛ تفسیر و بیان هدایت، ضلالت، توفیق و خذلان از خداوند تبارک و تعالی.....
۳۴۹	پخش سی و ششم؛ در بر ثنویه وزنادقو کار کردن می‌شود؟؛ امام رضا ۷ فرمود: «لطیف از ما آفریدگان».....
۳۷۹	پخش سی و هفتم؛ رد کسانی که معتقدند، خلا یکی از سه معبود است و حال آن که هیچ معبودی.....
۳۸۹	پخش سی و هشتاد؛ بزرگی خدا.....
۴۰۳	پخش سی و نهم؛ لطف خداوند.....
۴۰۰	پخش چهل؛ کترین چیزی که در شناخت توحید کافی است.....
۴۰۹	پخش چهل و یکم؛ خدای عز و جل جز به خودش شناخته نمی‌شود.....
۴۱۹	پخش چهل و دومنهای اثبات حدوث عالم.....
۴۳۹	پخش چهل و سوم؛ حدیث ذعلب.....
۴۴۹	پخش چهل و چهارم؛ حدیث «سبخت» بهودی.....

۴۰۳	پخش جمل و هشتم؛ معنای «سبحان الله»
۴۰۵	پخش جمل و ششم؛ معنای «الله اکبر»
۴۰۷	پخش جمل و هفتم؛ معنای اول و آخر
۴۰۹	پخش جمل و هشتم؛ معنای گفتار خدا: «خدای رحمانی که بر عرش استیلا دارد»
۴۱۰	پخش جمل و نهم؛ معنای سخن خدا: «عرش او بر روی آب یود»
۴۶۹	پخش پنجماه؛ عرض و صفات آن
۴۷۳	پخش پنجماه و پنجم عرش چهارمین آفرینش بود
۴۷۵	پخش پنجماه و هشتم؛ معنای گفتار خدا: «کرسی او آسمانها و زمین را گسترد است»
۴۷۷	پخش پنجماه و سومه خداوند غفترت و سرست خلائق را بر توحید قرار داده است
۴۸۱	پخش پنجماه و چهارم؛ در بیان بداء
۴۸۷	پخش پنجماه و پنجم؛ مشیت و اراده خداوند
۴۹۷	پخش پنجماه و ششم؛ استعانت (توانایی)
۵۰۹	پخش پنجماه و هفتم؛ ابتلاء و اختبار (آزمودن)
۵۱۱	پخش پنجماه و هشتم؛ خوش بختی و بدبخشی
۵۱۵	پخش پنجماه و نهم؛ نقی جبر و تقویض
۵۲۳	پخش شصتم؛ در بیان قضا، فدر، آزمایش، روزی‌ها بزخها و مدت عمر
۵۵۷	پخش شصت و یکم؛ اطفال و عدل خداوند مهربان در مورد آنان
۵۶۹	پخش شصت و هشتم؛ خداوند در مورد بندگان خود جز آنچه که برای آنها نیکو باشد، انجام نمی‌دهد
۵۷۹	پخش شصت و سومه؛ امر، نهی، وعد و وعید
۵۸۷	پخش شصت و چهارم؛ تعریف، بیان، حجت و هدایت
۵۹۷	پخش شصت و پنجم؛ مناظرة امام رضا(ع) در حضور مأمون با اهل ادبیان و اصحاب مقالات همانند
۶۲۱	پخش شصت و ششم؛ مجلس امام رضا ۷ با سليمان مروزی متکلم خراسان در مورد توحید و در حضور مأمون
۶۴۹	پخش شصت و هفتم؛ در بیان خودداری از سخن و جدال و جز و بحث درباره خداوند عزوجل



انتشارات نسیم کوثر

مفخر است که:

متن عربی با اعراب گذاری کامل
همراه با ترجمه و توضیح

آثار ارزشمند محدث بزرگ شیخ صدوق (ره)

منتشر کرده است:

١. **الخصال** (دوره دو جلدی) ترجمه: یعقوب جعفری
٢. **نواب الاعمال و عقاب الاعمال** ترجمه: محمد رضا انصاری
٣. **التوحید** ترجمه: یعقوب جعفری
٤. **الاماali** (دوره دو جلدی) ترجمه: ابوالفضل هدایتی
٥. **كتب ستة** (مجموعه شش کتاب دیگر شیخ صدوق(ره) در یک جلد)